# فهرست سور كلام الله المجيد الحميد

يا كبيكج

من عوادي الزمان عند صفقة اوصى
بكاية ...

قد استملكته بالهبة الشرعية
وانا الفقير الى الله ارتقى
ابو الفضل محمد الكركوكي الحنفي
اعلاه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین برب الکریم رب تمم و یسر و لا تعسر بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس
مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل از این باشارت
شتوی بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیة
مؤتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة
و الدنیا و الدین نظم که درج کرامات اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شد او را عرصهٔ عزت محل شیر الحکمت والی والا جناب و داور دوران پناه مستفیض از نخچه الطاف قیضش جان و دل
مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه دولت او بجهان و رفعت او با سپهر فاش میگویند مردم از سر تمکین و جاه
کای جهان از دولت ما هر چه میجویی بجوی وی سپهر از رفعت ما هر چه میخواهی بخواه اعزه الله العزیز بعزة الدارین
و وفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین شرف صدور یافته بود مشار الیه توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر
که محتوی بر چهار مجلدات است بیرون فرمود و اتمام مجلد اول بر ترتیبی کامل و ترصیفی شامل درست داده و بنظر عالی او رسانیده
رسیده و بقبول یافت اما بواسطهٔ فتور طالع و هجوم عوائق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر ماند
تا در عام تسع و تسعین و ثمانمائه بحریه ایاما ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بنده جانی حسین کاشفی رسید که بجهت الوقت
زجه بر از تکلف سخن آرایی و مبرا از اظهار فضیلت نمایی رقم زده کلک بیان کرده تا حضرت شاه الربط الفاق آن او را
اتمام تمام نماید و معانی کلمات قرآنی را بنظر اختصار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را با پیش از پیش آن توجهات ریاضی قرآنی
بدین نوباوهٔ حدایق معانی که نسبت بنام سامی آنحضرت بمواهب علیه انتظام یافته محظوظ کرداند امید وارم بعنایت
حضرت باری جل شانه و عز سلطانه نجات که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برکشاید بدعوا الیس
مجلدات مذکوره شمسهٔ ظهور جلوه دراید و ما ذلک علی الله بعزیز ان الله ولی التوفیق و بیده
بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و واضح آیه بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیر باشد مذکور
خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و بعضی از نکات
ارباب تحقیق در خلال سوره تحقیق خواهد پذیرفت و از فوائد معتبره و ابیات متنوعه از ماثر عظام رحمهم الله که در این دیار


حرف اشتمال و برتب اعتبار و اردو شرف میکرد و بعضی از کلمات که حقیقی را با او مخالفت و معنی سخن بسبب آن خلاف
تغییر کلی می یابد اشارت می پذیرد و الله الهادی و علی کرده اعتمادی اعوذ بالله پناه میگیرم و التجا میآرم بمعبود بحق
و خداوند مطلق من الشیطان الرجیم از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش بادور رانده از رحمت بخشش رانده شده از
ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمانها و بگفتن این کلمات از شر او محفوظ باشند بسم الله بنام خدای سزای
پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیوة الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الحمد
هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده است و خواهد بود جملهٔ آن بتمام و کمال لله مر خدایراست که مسمی
موصوفست بجمیع اسما و صفات کمالیه جلالیه و جمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب کننده و تمام
کارسازندهٔ عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و جمادات و جز آن الرحمن بخشنده وجود و باری و گرم
در آخرت بعد از فنا جهانیان الرحیم بخشاینده و کرمبار و بر اهل رحمت بر مؤمنان و در آخرت و روزی ایشان بهشت و
دار امن و امان مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز که هر چه خواهد با حافظ اعمال بندگان تا
داد و ستد نامها خلط نشود یا قاضی روز حساب میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز جزا ایاک
نعبد ترا پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش
تو و انجاح سایر حوائج و مهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم براهی راست در اقوال و افعال و
اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام است
و سنت سید انام علیه الصلوة و السلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله
قدس الله سره العزیز در این معنی نکتهٔ بلند و کلامی ارجمند فرموده و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بحیث فنا
خود مشرف دار تا از التفات بغیر تو آزاد گشته بنمای کرفتار کردیم جز تو نه دانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه
بنمای ما را راه راست یعنی آنراهی که حضرت ثبات نیست در وجود که پای آن براهی نرود و بنهایت کمال خود
پای آن نرسند نادره جز تو نبینیم و ما و توجه بغیر تو آزاد کردیم صراط الذین انعمت علیهم بنمای ما را راه آنانکه تفضل
خود انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنانکه اهل
فرمند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت ایشانرا ممتاز و مکرم
ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسانی که خشم گرفته بر ایشان یعنی جهل از وجود بمعرض غضب تو در آمده
و بدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد و معانده و قتل انبیا و تکذیب کتب بر ایشان خشم گرفت
و لا الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل متفرقه افتاده یا راه ترسایان که بواسطه
افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب گمراه گشته اند آمین چنین باد و در اول کلام حق بسم الله الرحمن الرحیم
الم حروف مقطعه قرآنست و هر کس بیان اطلاع نداده و گفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا ذلک
آن کتابی که خداوند تعالی در کتب منزله با نزال آن آگاه وعده داده بود الکتاب این کتاب کامل است یعنی قرآن لاریب

فیه هیچ شکی و شبهه نیست در این کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه‌ئیست که هر که در آن ادنی تاملی کند از ریب باز
ایستد و داند که شبهه را در او مجال نیست هُدًى لِلْمُتَّقِينَ دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را که ایشان از
متنبع شده‌اند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ آنانکه از صدق عقیده میگروند بآنچه ندیده‌اند که حق تعالی است و ملائکه و قیامت یا
متعلقات آن یا به پوشیده که وحی است و گفته‌اند غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می‌آورند وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
و بر پای میدارند و ادا میکنند نماز پنجگانه را با شرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم
نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و آنانکه ایمان می‌آورند بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ بدانچه چیزی که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل گشته پیش از تو
بر پیغمبران دیگر وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و بسرای آخرة ایشان بی گمان می‌شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولَٰئِكَ
عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت بر راه راست
و نشان درست اند از پروردگار ایشان یعنی بجهد و توفیق او راه صواب یافته اند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران از عقاب عذاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلام دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم چه
ایشانرا طریق رستگاریست این آیتها که گذشت در شان مؤمنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله ابن سلام
و اصحاب او و بعد از مدح مؤمنان ذم کافران میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه از روی عناد پوشیدند نور ایمان
بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آگاه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
یا نترسانی و بیم نکنی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی‌آرند خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مهر نهاده است
خدای تعالی بر دلهای ایشان تا پایان حق فهم نکنند وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی‌شنوند وَعَلَىٰ
أَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششیست تا راه حق نمی‌بینند وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانراست
از روی استحقاق عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر این دو آیه در شان کفار و مشرکانست که حق تعالی
دانسته بود بعلم قدیم خود که بر کفر بمیرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از آن سیزده آیه در شان اهل
نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کفار اصلی زیادتست وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان
مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویدیم بخدای تعالی وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و حال آنکه نیستند ایشان گروندگان و در است گویان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند بزعم
خود خدای را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که ایمان آورده‌اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از
روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ و فریب نمیدهند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بایشان باز میگردد
وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست و آن نفاق باشد و شک در
دین و حسد مؤمنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس زیاده کرد خدای تعالی مر ایشانرا بیماری یعنی هر چند
قرآن فرو می‌آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می‌نهد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ





و مر ایشانراست عذابی دردناک که آن را انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بسبب آنکه بوده‌اند که با مؤمنان دروغ میگفتند و
از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
افساد مکنید و تباهی میانگیزید در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ گویند جز این نیست که ما
بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ بدانید ای شنوندگان بدرستی که منافقان ایشان
تباه کارانند و فتنه انگیزان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر این
منافقانرا که آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ بگروید بدلها یعنی باخلاص همچنانکه گرویده‌اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا أَنُؤْمِنُ
كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ گویند باخود و با هم جنسان قوم خود آیا ایمان آریم یعنی بیاریم همچنانکه ایمان آورده‌اند جاهلان و بیخردان اهل ...
با آنکه عبد الله مشهور که مؤمنان عقلا زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعقل و احق اعتقاد کرده بودند پس حق تعالی
سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرده فرمود أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان ایشانند بیخردان
و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت نمیکنند وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که بی خرد اند وَإِذَا
لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ببینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند آنکسانرا که ایمان آورده‌اند از صحابه قَالُوا
آمَنَّا گویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و
مرتضی دیدند و از روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی فرمود یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مورز ابن ابی
گفت یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مفرمای که ما همچون شما مؤمن مصدقیم حق تعالی خبر داد که ایشان چون مؤمنانرا ببینند
گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ و چون باز گردند بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و
یاران که دارند و بر فریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور می‌شوند قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند از روی صدق که ما با
شماییم در دین و آیین شما إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ جز این نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با
مؤمنانیم اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خداوند جزا دهنده جزا سخریه و استهزا ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا بنام فعل بر
سبیل جزا و جوابست و اگرنه خدا را استهزا نتوان گفت پس معنی آیه آنست که خدای تعالی مکافات کند ایشانرا وَيَمُدُّهُمْ
و مهلت دهد و فرو گذارد روزگاری دراز و ایشانرا باید و فرسند مر ایشانرا در آن مجاوزت از حد اعتدال بکفر و ضلال
فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالها متحیر می‌باشند أُولَٰئِكَ
آنانکه متصف باین صفت اند الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ کسانی اند که از روی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار
نمودند گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات
و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان ایشانرا
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان بتجارت حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت
ایشان كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا مانند صفت آن کسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان برافروزد آتشی
بجهت آنکه راه ببیند یا جای قرار معلوم کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام

گروه روشن گردانید ما حوله گرداگرد آتش فروزنده را ذهب الله بنورهم ببرد خدای تعالی نور آتش ایشان را وترکهم و فرو
گذارد ایشان را فی ظلمات لا یبصرون در تاریکیها یعنی از تاریکی شب و ظلمت ابر نبینند گرداگرد خود را صم بکم عمی
ایشان کرانند از شنودن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با یاران با دل موافقت
ندارد و پس گویا که سخن نمیگویند کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند از این صفتها
و بر همین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما و گفته اند که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر
مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار
ایشان منطفی گشته در ظلمات حسرت و ندامت و سخط و عقوبت در مانند او کصیب من السماء یا مثل ایشان مانند سحاب
باران بزرگ قطره است که بنشیب تمام بزیر آید از آسمان یا از ابر فیه ظلمات در آن باران یعنی در اثنای باران یا در آن
ابر تاریکیها باشد از تراکم او و تیرگی شب ورعد وبرق و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود و روشنی که از و لامع گردد
یجعلون اصابعهم می آرند اهل این باران از بیم آن انگشتان خود را فی آذانهم در گوشهای ایشان من الصواعق
از بیم صداهای صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه آواز سخت هایل که با آن آتشی باشد یا دود و زبانه که بهر جا که رسد بسوزد
پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ والله محیط
و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین بمنکران و افعال و اقوال ایشان بر او پوشیده نیست و مجازات
و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنایی برق یخطف
ابصارهم برباید بیناییهای ایشان را کلما اضاء لهم مشوا فیه هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه
را برای ایشان بروند در آن روشنی واذا اظلم علیهم قاموا و چون باز تاریک گردد راه بر ایشان بواسطه خفای
نور برق هم آنجا بایستند و متحیر گردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای تعالی لذهب
بسمعهم براینه ببردی شنوای ایشان را بآواز رعد وابصارهم و ببردی دیدها ایشان را بدرخشیدن برق ان الله علی کل
شیء قدیر بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز تواناست حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بآن گروه که در شب
تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابری تیره ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق
ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در آن ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده شود و هرگاه
که برق درگذشت شود تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان باشند اینجا اسلام را به باران تشبیه فرموده که سبب
حیوة قلوبست و ظلمات آن چیزها است که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و
جاه با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات فرموده و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق
غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند
چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت که مبادا که حکم الهی بقتل و جلای
ایشان صادر گردد و یا بدینجا [illegible] گوش از استماع قرآن میبندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان

درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بجان ایشان رسیدی در سلوک جاده دین
متوقف شدندی با حاصل که امید نعمت دوست مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن عیب جوی و احوال منافقان در هر زمان
بهمین منوال است هنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در آید [illegible]
بگه زهر و دشمنی بدتر اند یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا ربکم بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که سزای پرستش
اوست الذی خلقکم آن پروردگاری که بقدرت کامله بیافرید شما را و از نیست هست گردانید والذین من قبلکم و بیافرید
آنکسانرا که بودند پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود لعلکم تتقون تا باشد که بپرهیزید
از خشم و عذاب او الذی جعل لکم الارض فراشا آن خداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع و فایده شما زمین را
بساطی باز گسترده جهت آرام و حرکت بر او والسماء بناء و گردانید آسمان را سقفی برافراشته وانزل من السماء ماء
و فرو فرستاد از آسمان یا از ابرها آبی پرفایده یعنی باران فاخرج به من الثمرات رزقا لکم پس بیرون آورد بسبب آن
آب و قوتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوه ها و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای شما فلا تجعلوا لله اندادا
پس مگردانید مر خدای را همتایان و انبازان در ملک او وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست و شما بدکه با
هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم فی ریب و اگر هستید شما
در شک و گمان مما نزلنا علی عبدنا از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه وسلم
و میگویید که آنرا ساخته و بافته او است فأتوا بسورة پس بیارید که شما که اهل بلاغت و براعتید مقداری سخن کوتاه
مانند کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیب باشد من مثله از مانند قرآن وادعوا شهداءکم
و بخوانید اگر عجز و ناتوانایی معارضه دارید حاضران محفل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد کاری یا
هر که اعوان شما باشند من دون الله جز خدای تعالی ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه این
کلام بشر است فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل این سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در
زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن
آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه آتش انگیزان هیزم او مردمانند یعنی کافران انس و سنگ کبریت که حرارت آن بیشتر است
و بوی آن ناخوش تر اعدت للکافرین آماده شده است چنین آتشی برای ناگرویدگان [illegible] وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات
و بشارت ده ای محمد یا هر که بشارت تواند داد آن کسانی را که بگرویدند و توفیق گرویدند بخدا و رسول جل و زبان و بقران و
بجای آورده کارهای نیکو از ادای فرایض و حسن مضمون بشارت چیست ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
آنکه مر ایشانراست در آخرت بوستانها که در او همه نوع میوه ها باشد میرود از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن
جویهای آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان از آن درختان از
هر نوع میوه روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا هذا الذی رزقنا من قبل گویند اینست آن میوه است که روزی
داده بودند ما را پیش ازین در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است واتوا به متشابها و چارند چیزی

مومنان از میوه بهشت مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه هر میوه‌ها و رنگ میوه بهشتی هست وَلَهُمْ
فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و مر اهل بهشت راست در بوستانها بهشت زنان از حوری و انسی پاکیزه یعنی صافی جسم و نیکو منظر
پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند إِنَّ اللَّهَ لَا
يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بدرستی که خدای تعالی ترک نکند و باک ندارد از آنکه بیان کند مثلی بهرچه باشد و برای امر که باشد آورده‌اند
که چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شده است استهزا میکردند که این سخنان بسخن خدای تعالی نماند حق تعالی آیه فرستاد که
إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا که خدای تعالی شرم ندارد و اگر چه باشد مثل به پشه خرد پس آنچه فراتر از آن باشد
چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنکسان که گرویده‌اند و دانسته که قرآن کلام حقست فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ پس بیقین میدانند که آن مثل ضرب المثل درست و راستست از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا و اما آنکه پوشیده‌اند حق را فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه
فسوس چه چیز خواستست خدای تعالی بدین که فرمود از روی مثل حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا
گمراه کرده اند بدان مثل بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند و بفضل خود راه نماید بدان
مثل بسیار کسانرا از مومنان که در آن تفکر فرمایند و حکمتش دریابند وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ و گمراه نکند خدای تعالی
بدان مثل کسی را که بیرون رفتگان را از مقام فرمانبرداری الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ این فاسقان آنانند
که میشکنند عهد و خیانت پیمان خدا را که با ایشان گرفته است از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریه با بنی اسرائیل
بسته اند در متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند با او عهد روز میثاق و بر این قول فسقه کفار و
منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ و می برند این بیوفایان و عهدشکنان آنچه خدای تعالی فرموده است
بدان چیز که آن را بپیوندند یعنی رحم را که کافران رحم پیغمبر را بدشمنی میبریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلی
علیه وسلم قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و یهود نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و همین گروه فساد میکنند در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
آن قوم ایشانند زیانزدگان در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ بچه چیز کافر میشوید بخدای تعالی
و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آن را حیوة نبود چون نطفه و علقه پس زنده کردانید شما را بنفخ روح در
ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضاء آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده کرداند
در قبور یا بنفخ صور شما را برای نشور ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بسوی او بازگردانیده شوید برای مجازات
هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا او آن خدائیست که بقدرت بی علت خلق فرمود برای انتفاع شما آن چیزها که در زمین است
همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ بعد از آفریدن زمین قصد فرمود
بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ پس کردن نظم راه اعوجاج و خلل انهار یعنی هفت آسمان
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و اوست بهمه چیز دانا یعنی داند که هر چیز را ساخته و برای چه آفریده وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ



و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر تمام فرشتگان را یا جمعی که در زمین ساکن بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّي
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من آفریننده ام در زمین که واضح آنست که مطلق زمین باشد بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در
عمارت زمین خلیفه شما باشد و در اعانت دین و ایات باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلف است
از جمیع موجودات و مکونات با جمعهم خلف او جمع شده بود زیرا که او بجمیع غرایب و بدایع رغایب و شهادت
خلاصه عالم جسمانی و روحانی اوست و جامع حقایق علوی و سفلی گشت آدمی جهت برزخ جامع صورت خلق و حق در وجود و
مشتمل باو حقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آیا می آفرینی در زمین
مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا کسی که فساد کند و نافرمانی از وی صادر گردد در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان
بر این حال یا باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهة این معنی گفتند
که چنین کس را خلیفه میسازی وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ و حال آنکه ما به پاکی یاد میکنیم ترا بار تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ
لَكَ و ذکر میکنیم ترا به پاکیزگی از نا شایستی قَالَ فرمود خدای تعالی که ای ملائکه إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بدرستی که من میدانم
در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و بیاموخت حق تعالی مر آدم را که خلیفه عبارت از او بود
نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس عرضه کرد اشخاص آن اسما را بر فرشتگان که
قایل ان تجعل فیها بودند فَقَالَ أَنْبِئُونِي پس گفت و امر کرد شما را از روی تعجیز بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ
هَؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در طعن بر استحقاق خلافت
آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قَالُوا گفتند ملائکه بعد از دانستن جهل خود بدان اسما بطریق اعتذار که سُبْحَانَكَ
لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها ترا که نیست هیچ دانشی ما را مگر آنچه تو آموختی ما را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ بدرستی که توئی دانا او از کار محکم کار و صاحب کردار قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فرمود خدای تعالی بی واسطه
که ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای اینها که حاضرند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ پس آن هنگام که آدم خبر داد ملائکه را بنامهای مسمیات
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ گفت حق تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب آیا نگفتم مر شما را که إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بتحقیق من
میدانم آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه مخفیست از امور زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار
وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بوده اید که بزعم خود می پوشیدید از کراهت معزول شدن از ملکوت زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن
آنرا که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید و آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا
پس سجده کردند تمام ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل و او بقول اصح از قوم بنی الجان بود و حق تعالی بجهة نافرمانی او را ابلیس لقب
نهاد یعنی ناامید از رحمت خدای تعالی أَبَى وَاسْتَكْبَرَ سر باز زد از سجده آدم و تکبر و گردن کشی کرد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
و بود در علم خدای تعالی از جمله ناگروندگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و گفتیم از سر لطف و کرم که ای آدم ساکن شو
تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا و بخورید از بهشت یعنی میوه‌های او و خوردن تمام از هر جا که
خواهید وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ و نزدیک مروید این درخت را یعنی شجره انگور را یا انجیر و اشهر گندم است فَتَكُونَا

مِنَ الظَّالِمِينَ پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا
پس لغزانید و از جای برد آدم و حوا را آن سرکش نافرمان یا از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار بهشت در آمده بود و
حوا و آدم را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجازاست چه حق
تعالی بیرون کرد آدم و حوا را از آنچه بودند در آنجا از کرامت و نعمت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و
ابلیس را که بجهت غرور و بیدا از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ در حالتی که بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشید چون
ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ و مر شما را و در بیه شما راست در زمین موضع
قرار وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و برخورداری پی منفعت تا هنگام رسیدن آجال و بر آمدن اعمار فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ
پس فرا گرفت آدم از پروردگار خویش سخنی چند که آن بقول اشهر اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و این تلقی وقتی بود که آدم بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات و برا
تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبهٔ او را إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ بدرستی که حق تعالی اوست توبه دهنده بندگان مهربان بر تائبان قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا گفتیم ما دیگر باره فرو
روید از بهشت یا از سموات بر زمین همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى پس اگر بیاید شما را از نزد یک من دلالتی
و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ پس هر که متابعت کند و از پی رود دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس از تخیل فرو آمدن حلول مکاره نیست بر ایشان که متابعت کرده اند چه ایشان از آفات ایمن باشند
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند ایشان که اندوهناک شوند زیرا که نیل مرادات خواهند کرد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که پوشیده
حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند دلایل و هدایت ما را یا با و کردند قرآن را یا هر چه آن را دلیل ساختیم أُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آن گروه اهل آتش اند و ایشان در آتش جاودان مانند گان اند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ
الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع آن نعمتهایی که از فضل
خود انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما و نیکویی بجا آباء مان بگویید بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ذریه را میسر حاصلست
وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ و وفا کنید به پیمان من که در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بستم در توریه تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفا
داری بشما رسانم وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و خاص از من بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید بآنچه
فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ در حالتی که آن فرو فرستاده موافق و مطابق است در اصول از توحید و وعد
و وعید مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریه وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ و مباشید اول گروه نا گروندگان از اهل کتاب که
توریه است بهاء اندک را خطاب علماء یهود است که بعد ابا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریه را تحریف
میکردند و امر محمد را صلی الله علیه و سلم می پوشیدند وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من خصوص بترسید در فروختن کتاب ربانی
بطعام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ و میامیزید سخن راست و درست را که در توریه است از صفات محمد
صلی الله علیه و سلم بناحق که شما بدست خود می نویسید وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و می پوشید حق را که صفت مصطفی



صلی الله علیه و سلم و شما میدانید که این آن پیغمبر است که شما نعت او می پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز با مسلمانان نماز
پیران و چه که ایشان میگزارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را بطریق اسلام وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و نماز گزارید با نماز گزارندگان
یعنی بجماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمایید مردمان را بنیکویی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید نفسهای
خود را وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و حال آنکه شما میخوانید توریه را آیا چرا بدانش خود کار نمیفرمایید آیه در شان بعضی از
یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقهٔ اسلام آمده بودند بر انقیاد و احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل
مسلمانی تحاشی مینمودند وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ و یاری خواهید از خدای تعالی بشکیبایی کردن در اداء طاعات یا بروزه
داشتن و بگزاردن فرایض یا بدعا وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان بزرگ و دشوار و
گران است مگر بر ترس کاران و متواضعان و آرام گرفتگان با طاعت که مومنان مخلص اند و عبادت بر ایشان گران نیست
زیرا که نفسهای ایشان به پرستش و رام شده و در مقابلهٔ ریاضات نفس عطایا از افاضت حق تعالی به ایشان رسیده پس
در صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ آنانکه یقین میدانند که ایشان رسنده اند بجزای پروردگار
خویش وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بدرستی که این ترسیده اند که ایشان بسوی پروردگار خود و جهت جزا گرفتن باز گردندگانند يَا
بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوییها و آن نیکوییهایی که من انعام کردم بر شما وَأَنِّي
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و آنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان بود
وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا و بترسید از عذاب روزی که در آن روز حق گزاری نکند و نتواند هیچ نفس
مومنه از نفس کافره اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ
و پذیرفته نشود از نفس کافره شفاعتی یعنی برای او شفاعت و خواستی بر آن نقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ
و فرا گرفته نشود از آن نفس کافره فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند کافران
که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند و نتواند کرد در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد از این اجداد ایشانست منت بر فرزندان
نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از گروه از اتباع و متعلقان فرعون که عذاب میکردند
یا میچشانیدند شما را سخت ترین عذابی يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده
بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط و خرابی ملک بدست او بود وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و باقی میداشتند
دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و در این کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی
و آزمایشی بود شما را از نزد پروردگار شما بزرگ و بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید آنرا که
بشکافتیم شما یعنی بسبب نجات شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختند و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن در عقب شما
پس رهانیدیم شما را از خطر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و در آب فرو بردیم کسان فرعون را و حال
آنکه شما می نگریستید بدریا که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چگونه غرق میگشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى و یاد

کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن توریه بوعده دادیم موسی را آمدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانروز ثم
اتخذتم العجل من بعده پس فرا گرفتید گوساله را بخدایی بعد از رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما ستمکاران اید بوضع
عبادة حق در غیر موضع آن ثم عفونا عنکم پس عفو کردیم و درگذرانیدیم گناه آنرا از شما من بعد ذلک لعلکم تشکرون
پس از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که مگر شما شکر گویید خدا را بر این نعمت
عفو واذ آتینا موسی الکتاب و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را توریه والفرقان لعلکم تهتدون و حجتی جدا کننده میان
حق و باطل تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی لقومه و یاد آورید آنرا که گفت موسی مر قوم
خود را یعنی با آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل ای گروه من بدرستی که شما
ستم کردید بر نفسهای خویش بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی فتوبوا الی بارئکم پس بازگردید بتضرع و زاری بسوی آفریدگار
خود فاقتلوا انفسکم پس بکشید نفسها خود را یعنی ای کسانی که گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذلکم
خیر لکم عند بارئکم این کشته شدن بهتر است شما را از زندگانی و نزد آفریننده شما بعد از این حکم عبده عجل بصحرا
رفتند و بزانو در آمده سرها پیش افکندند و هرون با دوازده هزار مرد و شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا
هفتاد هزار از ایشان را بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون حکم ما قبول کردید فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم
پس توبه شما پذیرفت بدرستی که اوست نه غیر او پذیرنده توبه از عاصیان مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیری فرموده که
توبه بقتل نفس خود منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا و توبه خواص این است قتل نفس است
نهان خانه ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل در باطن جز مومن خالص
را میسر نشود و آن بقطع آرزو و هوا و مراد او باشد واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد
تن از اخیار قوم شما که با موسی بطور رفته بودند تا کلام حق تعالی بشنوند بعد از شنودن آن گفتند ای موسی نگرویم مر ترا در این کلام
که از ورای حجاب شنیدیم که سخن حق است حتی نری الله جهرة تا وقتی که ببینیم خدا را آشکارا و روی بروی
فاخذتکم الصاعقة پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که از آسمان فرود آمد وانتم تنظرون و شما
یعنی اخیار شما می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار بمردند و
موسی بتضرع در ایشان نگریست و بگفت خداوندا با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان بکشته شدند حق تعالی ایشان را زنده
گردانید چنانچه فرموده ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم اخیار شما را من بعد موتکم پس از مرگ اخیار شما
یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تشکرون تا باشد که شما سپاسداری کنید خدا را و زنده گردانیدن شما
از اصول نعم است وظللنا علیکم الغمام و سایه بان ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی
بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان نه خیمه و سایه بان نبود وانزلنا علیکم المن والسلوی و فرو فرستادیم
بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بر شکل سمانی و آن طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و ترنجبین بر کوه آن
مرغان بر شاخها که با نشستند و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس باد برایشان وز





و پرها از ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان و پاک و استخوان بنی اسرائیل برچیدندی و باز زنده می شد کلوا من طیبات
ما رزقناکم گفتیم که بخورید از آن پاکیزها آن چیزها که روزی کردیم شما را یعنی هرچه مر روز بشما برسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید
پس ایشان خلاف کرده و ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن
کانوا انفسهم یظلمون و لیکن بودند که از روی نافرمانی بر نفسها خود ستم میکردند که بر رزاقی حق تعالی اعتماد نا نموده بر ادخار
میکوشیدند واذ قلنا ادخلوا هذه القریة و یاد آورید چون گفتیم شما را در آیید درین ده ایلیا یا اریحا که قریه جباران است
فکلوا منها حیث شئتم رغدا پس بخورید ازین ده یعنی میوها و طعامها آن هر جا که خواهید خوردنی گوارنده وادخلوا الباب
سجدا و در آیید بدر او در حالتی که این ده سجده کنان تشکر انه خلاصی یافتن از تیه وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و بگویید
در حالت حطة است این لفظ کلمه استغفار ایشان بوده یعنی الحط ازما گناهان ما را تا بیامرزیم ما مر شما را گناهان
شما را بسجود و دعا وسنزید المحسنین و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را از ثواب ایشان فبدل الذین ظلموا قولا
پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ستم کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی قیل لهم
بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را حق تعالی فرموده بود که بگویید حطة ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را
بمطلوب خود از خوردنی فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون پس فرو فرستادیم بر آنانکه ستم کاری
کردند بتغییر قول خدای عذابی از آسمان بدان چیزی که بودند که بدان بیرون میرفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرو
آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که یک نفس هفتاد و چهار هزار کس بمردند و بقول هشتاد هزار واذ استسقی
موسی لقومه و یاد کنید آنرا که موسی آب خواست از ما برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا اضرب
بعصاک الحجر پس گفتیم ما او را که ای موسی بزن بعصای خود که از شجر بهشت بود سنگی معین و آن سنگی بود مربع برگرفته
سر آورد که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگی معین نبود هر چه موسی بفرمان معلل عصا بر سنگی زد فانفجرت منه
اثنتا عشرة عینا پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم کل اناس مشربهم
بدرستی که دانستی هر یک از آدمیان یعنی از اسباط آب خورش خود را کلوا واشربوا من رزق الله بخورید از من و سلوی
و بیاشامید از روی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده ولا تعثوا فی الارض مفسدین و از حد مگذرید در زمین
حالتی که شما تباه کاران اید واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی ما که صبر نتوانیم کرد
بر یک طعام یعنی من و سلوی هرچند که طعام دو بود اما هر دو را هر روز بیک حال خوردند فادع لنا ربک یخرج لنا مما
تنبت الارض پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و از او درخواه تا بقدرت بیرون آرد برای ما از آنچیزی که انبات
ره باند زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه بحقیقت حق تعالی می رویاند من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها
از تره زمین و از خیار و بادرنگ او و از گندم یا سیر او و نسوی او و پیاز او قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو
خیر گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود که آیا بدل میکنید آن چیزی که را کم عجب واقع او فروتر و خوارتر است چون سیر
پیاز بآن چیزی که بهتر است و نیکوتر چون ترنجبین و گوشت مرغ و اگر شما چنین میکنید اهبطوا مصرا

فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ فرود آیید در شهری از شهرها ارض مقدس یعنی که در آن شهر و بشما راست آنچه خواسته اید از بقول وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
وَالْمَسْكَنَةُ و زده شد یعنی لازم گشت بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت خواری و عجز و مانند گل بر جزیه دادن و فرو تفت
و دیگر بار یعنی وضع کرده شده و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی محتاجی و بینوایی بنمایند وَبَاءُوا بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ و باز گشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای تعالی شدند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی وایشانرا بآن بود که ایشان بوده اند که کافر شدند بآیتها توریة وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ
و میکشتند پیغمبران چون زکریا و یحیی و شعیا بنا واجب یعنی بزعم ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود
ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ آن کفر و قتل ایشان بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی و بوده اند که از حد در میگذشتند
و تجاوز از حد فرمان میشودی میشدند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر گشته زنگ بر آیینه دل بیشتر نشسته
هر گناه که کنیست بر آن دل دل شود زین زنگها خوار و خجل چون زیادت گشت دل را این زنگ نفس دون را ابش کرده خیر کی إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه بیهودیت
در آمدند وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ و ترسایان و آنها که از دینی بدینی گرایند که اند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کرده اند و طایفه
پرستنده بوده جهت اند و روی بکعبه نماز میگزارند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ هر که ایمان آورد باخلاص تمام از این طوایف بخدای تعالی و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت و متعلقات
آن وَعَمِلَ صَالِحًا و کند کار نیکو فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ نزد پروردگار ایشان و ترسی نباشد بر ایشان روز محشر و نباشد که اندوهگین شوند در وقت بلا
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را اجابت موسی و عمل باحکام توریة وَرَفَعْنَا
فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بالای شما کوه را تا پیمان ببندید ای بنی اسرائیل بعد از نزول توریة آغاز نمودند و گردن کشیدند
احکام این کلام بغایت دشوار است اکنون بنی نیم حق تعالی کوهی از کوههای فلسطین که او را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی
آورده که منسوب بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب
دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بر روی در افتاده سجده شدند و حق تعالی فرمود خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
فرا گیرید آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بجدی تمام و جهدی قوی وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و یاد گیرید آنچه
یاد کنید آنچه در اوست از ثواب و عقاب باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس روی گردانیدید
از فرمان حق از پس عهدی که کرده بودید فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس اگر نه فضل و بخشایش خدای
تعالی بودی بر شما و بخشش و رحمت او مر اینه بودید شما از جمله زیانزدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ
و مر اینه بتحقیق دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله و حکم روز شنبه که منع کرده بودیم
ایشانرا از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز صید ماهی کردند فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ پس گفتیم ما
ایشانرا که بجهت خلاف امر کردید بباشید بوزینگان خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی



فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا پس گردانیدیم آن عقوبت را غذای و عبرتی که پند دهنده باشد مر آن کسانی را که پیش ایشان
حاضر بوده و دیده بودند وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و آنها را که از پس ایشان آینده و قصه ایشان شنوند و گردانیدیم آنرا پند
از برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وسلم وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ و یاد کنید آنرا که گفت موسی مر گروه
خود را یعنی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کنند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً
بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنید و زنده شده بگوید که قاتل وی کیست قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا
هُزُوًا گفتند قوم موسی را آیا فرا میگیری ما را اهل افسوس یعنی با ما استهزا میکنی که میگوییم عامیل را که کشته است و تو میگویی گاوی
بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ موسی فرمود پناه میگیرم بخدای تعالی از آنکه باشم از نادانان و افسوس کنندگان
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ گفتند بخوان و سوال کن از برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که آن گاو را
صفت چیست و سال او چند است و سوال ماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این عمل
صادر تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی که داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبوده
از سن و سال و صفات او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ
گفت موسی بدرستی که میگوید خدای تعالی که آن گاویست که نه پیر و از کار افتاده است و نه جوان و نارسیده میانه است میان آنچه گفته
شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید آنچه شما را فرموده اند قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا
گفتند بار دیگر بخوان از برای ما پروردگار خود را تا روشن سازد برای ما که چیست رنگ آن بقره قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ
صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ گفت موسی که خدای تعالی میفرماید که آن گاویست زرد در غایت زردی که رنگ او
شاد گرداند و مسرور سازد نظر کنندگان را قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ دیگر بار گفتند بخوان بهر ما خداوند خود را تا آشکارا کند
برای ما که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ
بدرستی که گاوان متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند و بدرستی که ما اگر خواهد خدای تعالی از جمله راه یافتگان باشیم
بدین گاو مامور بالذبح و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله گفتندی هرگز آن
گاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا گفت موسی میگوید
خدای تعالی آن گاویست نه رام کرده و نه نرم شده که بجهت زراعت بشورانند زمین را و نه گاویست که آب دهد کشت را
یعنی آب کشنده برای زراعت و باز داشته شده است از همه کارها بر خود چرا میکند بی عیب و تمام خلقت نیست
و هیچ رنگی مخالف زردی در او چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ گفتند اکنون که این صفتها
بیان کردی آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آنچنان گاو صفت تمام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار
که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آنرا بآنکه پوست او را پر از زر کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند آنرا و نکته در
کشتن آن مر ایشانرا گوساله پرستان بوده بدیشان نمود که بنی نوع معبود شما پرستیده ابد قابل ذبح است نه لایق عبادت القصه
او را ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نزدیک نبودند که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای او وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ

فيها اول قصه چیز آید که یاد کنید آنرا که کشتید یکی را که آن عامیل بود پس اختلاف کردید در کار مقتول یعنی آنکه کشتید او را
والله مخرج ما كنتم تكتمون و خدای تعالی بیرون آورنده و ظاهر کننده آن چیز است که پنهان میداشتید شما که آنرا پوشیده از خلق
فقلنا اضربوه ببعضها پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بپاره ازان گاو که بیخ دم او بود یا زبان یا گوش و بهم
تند به چون بر وی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتل خود بگفت و آن دو برادر زاده او بودند که بواسطه
مال او را بسوا بجهه قتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد كذلك يحيي الله الموتى
همچنانکه این مرده را زنده کرد زنده کند همه مردگان را خدای تعالی بروز رستاخیز ويريكم آياته لعلكم تعقلون و می نماید شما
خطاب بآن جماعتست که در مجلس احیاء عامیل حاضر بوده اند و می شاید که با منکران زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میگوید
که انکار حشر میکنند که آن خدای تعالی بشما مینماید دلایل قدرت خود در احیا تا شاید که شما فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن یک
نفس قادر باشد بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست قلوبكم من بعد ذلك پس سخت گشت دلهای شما ای یهود
پس از زنده شدن عامیل فهي كالحجارة أو أشد قسوة پس آن دلها شما همچون سنگست در سختی و درشتی بلکه سخت
ترست در قساوت و غلظت از سنگ وإن من الحجارة لما يتفجر منه الأنهار و بدرستی که بعضی از سنگها هست آنچه
روان میگردد ازان جویهای بزرگ وإن منها لما يشقق فيخرج منه الماء و بعضی دیگر هست از او آنچه می شکافد پس
بیرون آید از او آب چون چشمها وإن منها لما يهبط من خشية الله و بتحقیق که هست از سنگها آنچه فرو آید و از بلندی
به پستی گراید از ترس خدای تعالی وما الله بغافل عما تعملون و نیست خدای تعالی غافل از آنچه شما ای یهود میکنید أفتطمعون
أن يؤمنوا لكم آیا طمع دارید ای مؤمنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان مر شما را در آنچه میگویید از نعت پیغمبر
حنیف و دین اسلام وقد كان فريق منهم يسمعون كلام الله و حال آنکه بودند گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه
می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه وهم يعلمون پس بگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند
دریافته چون بمیان قوم در آمدند گفتند سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اگر انچه که فرمودم توانید بکنید و
قادر نباشید بر ادا آن مکنید و باکی مدارید و ایشان میدانند که افترا می نمایند و در تیسیر آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند که اندر آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر می شود و بعضی از منافقان یهود
اندرون مدینه می آمدند که ما مسلمانیم چون شما و گفته و باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی وإذا لقوا الذين آمنوا
قالوا آمنا و چون ملاقات کنند یهود آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم گویند ما ایمان آورده ایم
وإذا خلا بعضهم إلى بعض و چون خلوت کنند بعضی از اکابر ایشان چون کعب بن اشرف با بعضی از اصاغر ایشان
قالوا أتحدثونهم بما فتح الله عليكم گویند آن اکابر ایشان که آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بدانچه
گشاده است خدای تعالی ابواب دانش بر شما در کتاب شما قول آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه اصحاب را از نعت و صفت آنحضرت که در توریة مذکور بود خبر داده بودند و رؤسا ایشان ازان خبر یافته منع ازان
ازان سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفت محمد صلی الله علیه و سلم خبر میدهید ليحاجوكم به عند ربكم تا بحجت



کنند و حجت بگیرند بانچه دانسته اند نزد پروردگار شما روز قیامت اگویند حق را دانسته اید و متابعت نکردید أفلا تعقلون
آیا چرا در نمی یابید آنچه می باید دانست که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أولا يعلمون أن الله يعلم ما يسرون وما
يعلنون آیا نمیدانند جهودان که بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه پنهان میدارید از عداوت رسول الله صلی الله علیه و سلم و انکار
او و آنچه آشکارا و ظاهر است باید که ظاهر خود را به زیور برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی بپرداز
ومنهم أميون لا يعلمون الكتاب إلا أماني و از جهودان جماعتی اند نانویسنده که نمیدانند توریة را و نمی شناسند
که در آن چه چیز است مگر آرزوها خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعده ها دروغ که از علما خود می شنوند که
بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وإن هم إلا يظنون و نیستند ایشان
مگر گروهی که گمان میبرند و شناختی ندارند فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم پس عذاب یا اندوه مر آنرا است که ایشان می
نویسند نوشته محرف متغیر را بدست خود یعنی خود مباشر کتابت اند و بدیگری نمی فرمایند تا کس نداند ثم يقولون هذا
من عند الله پس میگویند که این نوشته از نزدیک خدای تعالی است و چرا چنین میکنند ليشتروا به ثمنا قليلا
تا بخرند بواسطه افترا رشوه یعنی استبدال کنند بدان کلام محرف متغیر بهاء اندک را یعنی علماء یهود لعنهم الله که نعت
رشوه صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم که در توریة بدین وجه مذکور بود که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه
بالا باشد تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم باشد
و این صفت و جالت با عوام خود میگفتند که صفت پیغمبر آخر الزمان که موعود است اینست و این محمد آن پیغمبر موعود نیست
فويل لهم مما كتبت أيديهم پس وای مر ایشانرا از آنچه نوشته و تغییر کرده دستهای ایشان وويل لهم مما يكسبون
و دیگر باره وای بر ایشان از آنچه کسب میکنند از رشوه و اکل حرام وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة و گفتند
یهود نرسد بما و ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد مگر عدد روزی چند شمرده شده که آن هفت روزست هر روزی در مقابله
هزار سال از آن هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما یعنی یهود گوساله پرستیده اند قل أتخذتم عند
الله عهدا بگو ای رسول برگزیده مر ایشانرا که آیا فرا گرفته اید از نزدیک خدای تعالی پیمانی که شما را زیاده ازانچه میگویید عذاب
نخواهد کرد اگر چنین وعده هست فلن يخلف الله عهده پس خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را أم تقولون على الله
ما لا تعلمون یا آنکه افترا میکنید بر خدای تعالی آنچه نمیدانید که نجات شما است که ایشان میگویند بلى من كسب سيئة وأحاطت به
خطيئته بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آورده و با حکام الهی رضا نداده و بغیر آن عمل ناید و فروگیرد و گرد او گناه او یعنی به
او مستولی شود و بر گردد ازان یا بر کفر بمیرد فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون پس آن گروه مشرکان اهل دوزخ
و ساکنان آتشند و ایشان در آتش جاوید مانند کاشند والذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك أصحاب الجنة هم فيها خالدون
و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند نیکو آنگروه اهل بهشت و مستحق آنند ایشان نه غیر
ایشان در بهشت جاوید باشنده اند وإذ أخذنا ميثاق بني إسرائيل و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریه عهد و
پیمان فرزندان یعقوب باو گفتیم لا تعبدون إلا الله وبالوالدين إحسانا نپرستید شما که خدا را که سزای پرستش اوست

و نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ و دیگر جنب و خویشان و یتیمان و بیچارگان وَ
قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگویید مر عامه مردمان را سخنی که مشتمل باشد بر نیکویی یا با مردمان سخن گویید که دوست دارید که
با شما گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن و بدهید زکوة را به وجهی که حکم کرده ام ثُمَّ
تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما مراد
بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در متابعت
محمد صلی الله علیه و سلم صادر شده یا شما با عراض از عهود و میثاق وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و از آن یاد کنید که گرفتیم پیمان
از اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ نریزید خون اقربا و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید کسان خود را با ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خان و مان خویش و عهدی دیگر آن بود که اسیران بنی
اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه
گواهید که آبای شما این نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که باز ایستاده تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون میکنید گروهی را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای
ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ هم پشت شده بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ به بزه کاری و افزون طلبی
و بیداد وی در مدینه دو قبیله بود از یهود یکی قریظه و دیگر نضیر که با هم مخالفت کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک بودند
یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق نمودند و هر فرقه از یهود به معاونت حلیف
خود با آن دیگر قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا هم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی
اسیر شدی با تفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ و اگر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشان را
فدیه دهید یعنی باز خرید و دیگر بدل بکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ تعلق باقبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون
کردید و حال آنکه حرام کرده شده است بر شما بحکم میثاق و عهد بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید شما بِبَعْضِ
الْكِتَابِ بپاره از احکام توریة که فدیه اسیران است وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است
فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ پس چیست مکافات آنکس که بکند این عهد شکنی و نافرمانی از شما که یهود اید إِلَّا
خِزْيٌ مگر خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی النضیر
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ باز گردانیده شوند از حشرگاه بسوی سخت ترین عذابی
که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی غافل نیست
از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب خوانده و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا این گروه آنانند که از پی خودی خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت
جاویدان سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه
آخرة بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشد ایشان که یاری داده شوند در دنیا برفع آفات از ایشان و نه در حشر



بحسب عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را توریة وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ و از پی
در آوردیم از پس موسی پیغمبران را چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
الْبَيِّنَاتِ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی و غیر آن وَأَيَّدْنَاهُ
بِرُوحِ الْقُدُسِ و نیرومند کردیم و قوی گردانیدیم او را بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بودی یا باسم اعظم که
هر که آن خواندی زنده کردی یا بانجیل که مایه زندگی دل و زندگی جاوید انسان یافتندی دل تازگی از حسن کلامت دارد و
جان تازگی از سماع نامت دارد هر جای دل و اقفت اسرار بود او نور و صفای زبانت دارد أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ
رَسُولٌ آیا هر گاه که آمد شما را پیغمبری فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ بانچه دوست ندارد نفسهای شما آنرا و سخن او
بر وفق مدعای شما نباشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظم کردید و گردن ننهادید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ
داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را از ایشان بکشتید چون زکریا و یحیی وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ
و گفتند یهود دلهای ما در غلاف است و بدین سبب فهم سخن تو نمیکنیم و باین سخن ناامید میگردانیدند حضرت رسول را از
ایمان خود بقرآن و از متابعت آنحضرت حق تعالی رد ایشان میفرماید که نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بسبب نگرویدن ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ
پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله سلام و اصحاب او رضی الله عنهم وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
و آن هنگام که آمد به ایشان نوشته از نزد خدای تعالی که آن قرآنست مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ گواه و موافق مر آن کتابرا
که با ایشانست در توحید و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند
پیش از نزول این کتاب در هر وقت فزع ما انکل يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرة میکردند بدین کتاب و بکسی که فرو آید هر
گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی و سپاه بر داشته گفتندی بار خدایا نصرة میخواهیم از تو و بحق
که رسول آخر الزمانست عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت
که آمد به ایشان مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ آنکس که بشناخته بودند کافر شدند باو چه ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد
بود چون از بنی اسمعیل بود کافر شدند باو فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ پس لعنت خدای تعالی بر ناگروندگان که کار بدانش
خود نکردند و عناد ورزیدند و حق ظاهر را موضع حجت سخت بد که ایشان بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ بد چیزیست که ایشان
فروختند به آن چیز بهره نفسهای خود را و آن چیز کفر است أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنکه کافر میشوند بانچه فرو فرستاده
خدای تعالی که قرآنست بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ از جهت حسد یعنی رشک بردند بآنکه فرو فرستد خدای تعالی
فضل خود را که کتاب و وحی است عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد فَبَاءُوا
بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ پس باز گشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی بر پیوستگی با خشمی یا از خدای تعالی بالای خشمی دیگر
خشمی دیگر با انکار عیسی و انجیل و خشمی با انکار محمد و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ و مر کافرانراست عذابی خوار کننده
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و چون گفته شود مر یهود را که بگروید بانچه خدای تعالی فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا

نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا گویند ایمان میاریم بانچه نازل فرستاده یعنی توریة وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ و کافر می شوند بدانچه جز
کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ و آن ماوراء یعنی انجیل و قرآن درست و راستست در حالتی که آن حق
باور دارنده راست مر آن کتابرا که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان بتوریة لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز
قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریة ایمان داریم پس چرا میکشتید پیغمبران خدا
پیش ازین إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر بوده اید شما گروندگان بتوریة وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ و بدرستیکه آمد بشما
موسی بنشانهای درست و معجزهای راست که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله
را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ از پس رفتن موسی بطور و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
و یاد کنید چون فرا گرفتیم پیمان شما را وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ و گفتیم که فرا گیرید آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بنیروی درست و جدی تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی
فرمان برید قَالُوا سَمِعْنَا گفتند بانکار شنیدیم بدو پذیرفتیم و پنهانی با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش
و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ و خورانیده شد یعنی در آورده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله را بسبب
جهود و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ بگو بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بآن چیز ایمان شما و اعتقاد شما و آن کفر است
بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و سلم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گروندگان بخدای تعالی اگر کسی مومن باشد ایمان او او را بکفر
نفرماید و جهودان با این همه رسوایی میگفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود و خداوند تبارک و تعالی فرمود قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ
الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان که اگر هست بزعم شما مر شما را سرای آخرت و
نعمت بهشت نزدیک خدای تعالی پاکیزه و خاص شما و دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ پس آرزو کنید مرگ را
اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه پای مرگ بدان سرا شوان رسید و آرزوی مرگ علامت اشتیاق
لقاست پس مرگ که آرزو میکنند نه بود بمرگ مشتاق تر بود علیا وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ و آرزو نکنند جهودان
مرگ را هرگز بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای
تعالی داناست بستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ و هر آینه که یابی تو جهودان را حریص ترین مردمان
بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنکسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که اینجا مشرکان
مجوس اند زیرا که مجوس از زندگانی دنیا دوست تر از ایشان نیست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی
از کبران لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ که کاش عمر داده شود هزار سال و از اینست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار سال
بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ و نیست که دور کننده او باشد
از عذاب دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ اگر عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
و خدای تعالی بیناست بانچه میکنند جهود و مجوس و غیر ایشان یعنی از جهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل است
و او وحی بدو فرود می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل الم بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر انبیاء ما نازل شده که یکجای او



میکاییل بودی با وی ایمان می آوردیم حق تعالی فرمود قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ بگو ای محمد هر که باشد دشمن مر
جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و امین قرآن و وحی است پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر
فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ پس بدرستی که او فرو می آرد قرآنرا بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تعالی مُصَدِّقًا لِمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ در حالتی که قرآن تصدیق کننده است مر آن چیزها را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزل چون توریة
و زبور وَهُدًى و قرآن راه نماینده است بحق وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ و مژده دهنده مومنانرا ببهشت و درجات
مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمن مر خدایرا وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را و
جِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ پس بتحقیق که خدای تعالی دشمنست مر کافرانرا
که دشمن ملائکه و رسل اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یا
آیتهای درست و راست یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نشوند بآن آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر بیرون روندگان از فرمان
خدای تعالی أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا آیا و هر گاه که بستند عهدی که عهد کرده اند نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بیفکند آنرا گروهی
از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه بسیاری از ایشان نگرویده اند بتوریة وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و آن هنگام که آمد
بدیشان فرستاده از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ باور دارنده مر توریة را که با ایشانست
نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بیفکند گروهی از آنانکه عطا داده شده اند بتوریة یعنی علمای ایشان بینداختند كِتَابَ
اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ توریة را یا قرآنرا پس پشت خود كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ گوییا که آن علما نمیدانند که قرآن کلام الله است
و محمد رسول الله است وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ و پیروی کردند این جهود آن چیزی را که میخواندند دیوان
بر ملک سلیمان در زمان پادشاهی او و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبده و صد رنگ با نیرنگها که مانند آن سحرست
نوشته بودند و میان ایشان از اول و جهال شایع شده بود و سلیمان بر آن اطلاع یافته بود و آن نوشتها را جمع کرده در صندوقی
نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرده و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت او بیرون آورده و چنان نموده
که سلیمان بآن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده و بعد از آن جهود سلیمانرا بسحر نسبت میداده اند حق تعالی ابرا او فرمود و براءت
کرد وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادویی نکرد وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا و لیکن دیوان زمان او کافر شدند
يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ در می آموختند مردمانرا جادویی وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ و دیگر جهود متابعت کردند آن
چیزی را که فرو فرستاده شد از سحر بدو فرشته بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ در شهر بابل هاروت و ماروت نام آن دو فرشته
است و ایشان برآوردند گناه و کار ملامت میکردند حق تعالی فرمود که ایشان نفس نیست و هو الله و اگر شما را بر همان حالت که
ایشانراست بودی صدور عملها بعد از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق تعالی نفس بشریه
ایشان داده و برای حکومت خلق بزمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بقتل نا حق و سجده صنم
اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرده و عذاب ایشان در این جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل بموی
سر آویخته معذب اند و انزال سحر بایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحر و دعوی نبوت بسیار کردند حق تعالی در زمان حکومت قبل از

معصیت این علم جهت آن فرستاده کردند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم بیاموخت تا جمعی زیرکان از تعلیم و دیده ایشان بر کیفیت
سحر و جهت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وما يعلمان من احد و نیاموزند این دو فرشته در این وقت
کی درجاه الله هیچکس را جادو بی حتى يقولا تا گویند پیش از آموزانیدن آنکس را که انما نحن فتنة جز این نیست
کی ما از ما ایش خلیقیم از خدای تعالی فلا تكفر پس تو کافر مشو باعتقاد و کردن کی بر عمل سحر کی گناهی مرتب است فيتعلمون
منهما پس می آموزند از آن دو ملک ما يفرقون به بآن چیزی را که جدایی افکنند بدان بين المرء وزوجه میان مرد و زن او
وما هم بضارين به من احد و نیستند جادوان ضرر رساننده بسحر هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای تعالی
ويتعلمون ما يضرهم و می آموزند آنچه ایشان را زیان رساند ولا ينفعهم و سود نکند ایشان را ولقد علموا لمن اشتراه
و هر آینه بیگمان دانسته بودند هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ما له في الآخرة من خلاق نیست او را در آن سرای
بهره از نیکویی ولبئس ما شروا به انفسهم و بد چیزیست آنچه فروختند بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو
كانوا يعلمون کی دانستندی ایشان … زیان این سودا ولو انهم آمنوا و اگر این جهودان … بمحمد صلی الله علیه و سلم
واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی … لمثوبة من عند الله هر آینه جزا از نزد
خدای تعالی خير بهتر است … صلی الله علیه و سلم … لو كانوا يعلمون اگر بودندی که
دانستندی يا ايها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا ای آنکسانی که گرویده اید مگویید لفظ راعنا در وقت تکلم با پیغمبر صلی الله علیه
و سلم کی یهود گفتار شما را دوست … بآنحضرت این کلمه میگویند وقولوا انظرنا و بگویید بنگر بسوی ما واسمعوا
بشنوید حکم خدا را بسمع رضا و قبول وللكافرين عذاب اليم و مر کافران راست … این کلمه بگویند
عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما يود الذين كفروا دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الكتاب
از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشركين و نه مشرکان ان ينزل عليكم من خير من ربكم آنکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ
نیکویی از پروردگار شما … و قرآن که جامع همه خیر است … نبوت با آل اسمعیل اشتغال کنند و
مشرکان را … والله يختص برحمته من يشاء و خدای تعالی اختصاص میدهد
بنبوت و وحی خود هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظيم و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست بر هر که او را بنبوت و او
و در صفت فضل بعظمت اشارت بآنکه فضل او فضیلت افزون از عدد لطف او لطیفت برون از شمار
ما ننسخ من آية هرچه منسوخ میکنیم از آیتی از آیات قرآن بر وفق صلاح خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش
میکنیم آنرا از … ما می بریم نأت بخير منها بیاریم از آن آیه منسوخه آیتی بهتر و آسانتر از آن منسوخه چنانچه …
… منسوخ کرده … او مثلها یا بیاریم مانند آن که منسوخ کرده ایم در منفعت و بهره …
با وجود … مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمیدانی خطاب بامنکر نسخ است جهودان
در نسخ جدال میکردند … که نسخ از … بر خدای تعالی روا نیست … حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ
احکام غافل … آیا معلوم نداری یعنی معلومست و میدانی ان الله



على كل شيء قدير ازآنکه خدای تعالی بر همه چیز از محو و اثبات و نسخ و انشا تواناست بر کمال الم تعلم ان الله له
ملك السماوات والارض آیا معلوم نداری که بتحقیق خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند وما لكم
من دون الله و نیست شما را بجز خدای تعالی من ولي دوستی که از و بشما نفع رسد ولا نصير و نه یاری که از شما دفع
ضرر کند ام تريدون ان تسألوا رسولكم یا میخواهید اینکه سوال کنید پیغمبر خود را كما سئل موسى من قبل چنانکه سوال کرده
شد موسی پیش ازین جهودان بیگفتند محمد باید که کتابی یکباره … چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان مطالبه
از سوالها متعصبانه که جهودان شما از موسی مطالبه نمودند ومن يتبدل الكفر بالايمان و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی هر که
کفر را با ایمان بگزیند فقد ضل سواء السبيل پس هر آینه گمراه گشت است از میان راه راست ود كثير من اهل الكتاب
لو يردونكم دوست میدارند بسیاری از اهل توریه چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار
آنکه کاج کردانیدندی شما را … عمار یاسر است … جهودیت … حق تعالی فرمود که
یهود میخواستند که شما را من بعد ايمانكم كفارا از پس ایمان شما کافران کردانند حسدا من عند انفسهم
از روی حسد از نزد نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشانست نه بوجود کسی من بعد ما تبين لهم الحق
از پس آنکه روشن گشت ایشان را آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و حقیقت قرآن
و صحت دین اسلام فاعفوا پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذارید قتال با ایشان واصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتى
يأتي الله بامره تا بیاورد خدای تعالی فرمان خود … قتال یا … ان الله على كل شيء قدير بدرستی که خدای
بر همه چیزی از تعذیب و انتقام تواناست واقيموا الصلاة و بپای دارید نماز را وآتوا الزكاة و بدهید زکوة مال
وما تقدموا لانفسكم من خير و آنچه از پیش بفرستید از برای خود از مال و بدنی بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات
تجدوه عند الله بیابید آنرا نوشته نزدیک خدای تعالی یا ثواب آن … ان الله بما تعملون بصير
بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید از خیر و صدقه بیناست وقالوا و گفتند یهود لن يدخل الجنة هرگز در نیاید در
بهشت الا من كان هودا او نصارى مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی یعنی یهود گفتند بهشت در نرود الا جهود و نصاری …
تلك امانيهم این دعوی از آن طایفه آرزوهای ایشانست قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين بگو بیارید حجت
خود را بر این دعوی اگر هستید راست گویان در قول خود بلى تحقیق است که ایشان نمیگویند بلکه من اسلم وجهه لله وهو
محسن هر کسی که تسلیم کرد … خود را صورة و معنی برای طاعت خدای تعالی و او نیکوکار است در کردار و گفتار فله اجره
عند ربه پس او راست مزد او نزد آفریدگار او ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون و هیچ ترس نباشد بر ایشان
بر فوت مزد ایشان و نه اندوهناک باشند از قصور و زوال آن … جمعی از نصارای نجران بمدینه آمدند … با یهود مناظره نمودند
هر فرقه ابطال دین دیگری خواست … بتقدیم رسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد وقالت اليهود ليست النصارى
على شيء و گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی از دین حق تعالی که فایده بر آن مترتب باشد وقالت النصارى
ليست اليهود على شيء و گفتند نصاری که نیستند جهودان بر چیزی که معتد به باشد از دین حق وهم يتلون الكتاب و حال

انکه همه ایشان میخوانند کتاب خدا را یهود از توریت میخوانند که نصاری را بجهت اثبات زن و فرزند حق تعالی را باطل اند و ترسایان در
انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافرند و هیچ اصل ندارند كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ همچنانچه اینها میگویند
گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتند
در باره ایشان همین گفتند که یهود و ترسا بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ پس خدای تعالی
حکم فرماید میان ایشان روز رستخیز در آنچه بوده اند ایشان که در آنچه اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ
مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا و کیست ستمکارتر از آنکس که باز داشت مسجدهای خدای تعالی را
از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند و پرستش نمایند و سعی نمود در ویرانی
آن مساجد و این کس بخت النصر بابلی است یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانیده یک مسجد را
بلفظ جمع یاد فرمود جهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از او مسجد است یعنی محل سجده أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ آن گروه که در منع ذکر
و خرابی مسجد کوشیدند نبود مر ایشان را و نسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ آنکه در آیند در آن مسجد مگر ترسکاران و این
صورة در زمان دولت اسلام است که ترسایان را قدرت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ
مر ترسایان راست در این جهان رسوایی و خواری جزیه دادن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست در آن
سرای عذاب بزرگ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ و مر خدا راست جای بر آمدن آفتاب و جای فرو رفتن آن جمعی از یاران
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کرده هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند
و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند با عادهٔ قضای آن نماز از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم اجازت خواستند و این آیه نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اید اعادهٔ نماز حاجت نیست همه جهات از آن
اوست فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس هر جای که روی آورید پس آنجا وجه خدا است یعنی جهت طاعت اوست محققا
در تحقیق این آیه نکته ایست که زبان حال چنان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت قدوه [illegible] این ابیات
اشارت بدان میفرماید
ازینجا اینما تولوا خوان ثم وجه الله شنو دان یعنی آن سو که روی قصد آری حق ببینی [illegible]
وجه حق آن بود جهت او باشد آنجا سوی او کن رو هیچ جا را اگر دانستنا پس بود عین حق جهان هر جا عارف حق شناس را باید
که بهر سو که دیده بگشاید بیند آنجا جمال حق پیدا که بدل از جمال حق قطعا إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی بزرگ
مغفرت و بسیار عطا و دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند پلیدان از یهود و نصارا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا فرا گرفت
خدای تعالی فرزند یا یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ پاکی مر او راست بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تنزیه است که
که ایشان میگویند بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب او باشند پس
عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود و چه ولد مثل باشد لا از جنس والد و این المملوک من المالک كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ همه آنچه در زمین
و آسمان باشند مر او را فرمان بردارانند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید آرنده آسمانها و زمین هاست وَإِذَا قَضَىٰ
أَمْرًا و چون خواهد یا تقدیر کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که کن یعنی بباش پس باشد

وقال



وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند آنانکه عبث اند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان که لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمیگوید
خدای تعالی با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بر یکی از ما نشانی نمی آید كَذَٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصارا مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات
تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ یکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کوری و قساوت و سؤالات از روی عناد و
کدورت قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بدرستی بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین اند
نه طالب تردد و تعنت إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن
یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مؤمنان وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران وَلَا تُسْأَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت
عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد و گویند پیغمبر صلی الله علیه و سلم میخواست
که بداند حال پدر و مادر خود را که چیست فرمان آمد که از ایشان مپرس که غمگین شوی اگر بدانی روزی بر زبان حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم جاری شد که کاش خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بکشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست
که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید
که چرا ایمان نیاوردند بر تو اداء رسالت است و برادر اصحاب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ
و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا انگاه که پیروی کنی کیش ایشانرا قُلْ إِنَّ هُدَى
اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ بگو وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند بدرستی که راه نمودن خدای تعالی آنست
راه نمودن بحق و شما را بیهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه مینماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ و اگر
متابعت نمایی ای محمد آرزوها ایشانرا در باب دین بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از آنچه آمد ترا که براستی آمده
است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ نیست ترا
از عذاب خدای تعالی دوستی که راه نماید و نه کسی یاری دهنده و صورة خطاب با حضرت رسالت و معنی راجع با امت
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریة بقول که آیه در شان ابن سلام و اصحاب او
باشد یا انجیل بقول که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما از دیار حبشه بمدینه
آمدند یا قرآن بقول که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ میخوانند آن کتاب را با
متابعت میکنند چنانچه حق خواندن با متابعت کردن است أُولَٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه
انکار تحریف کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام و آنرا تغییر دهد فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
پس آن گروه ایشانند زیان زدگان يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
یاد کنید نعمتهاء مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و بدرستی که بدان شما را
تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه بجهت تاکید و تذکیر نعمتهاء الهی است وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب
روزی که از بیت آن لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا کفایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ

و قبول کرده نشود از هیچ نفس فدای او را یعنی بدلی بعوض او و معذب نگردد وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را
خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نباشند کافران که ممنوع کرده شوند از عذاب یعنی ایشانرا کسی
نکند یاری بر بار کرامت وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ و یاد کن ای محمد وقتی را که چاره نمود یعنی امر کرد ابراهیم را پروردگار
او بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا بمناسک حج یا بانچه از فطرة اسلام شمرده اند و آن ده خصلت است یعنی شکافتن موی سر و [illegible] ساختن آنرا
که موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و جدا نمودن موی لب و گرفتن ناخن و کندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا
بآب فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان
کردی إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا بدرستی که من گرداننده توام برای مردمان پیشوایی در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا
کنند و الحق حق تعالی فرمود که اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و اثبت و محمد را برآن امر کرد که مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ برای انجاز این
وعده است و چون خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي گفت ابراهیم با حق تعالی
و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فرمود خدای تعالی در جواب او نرسد عهد
یعنی رحمت و قبول امر رسالت یا امامت ستمکاران را یعنی کافران را از ذریه تو وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ
و یاد کن آنکه گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت یا موضع ثواب و آوردیم یا حاجیان را که هر سال بآن باز کرده شوند و آنجا بثواب
جواب رسند وَأَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى و فرا گیرید ای
مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید از مقامی که منسوب بابراهیم خلیل الله نمازگاه خود و آن موضعیست که در آن حجری
وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت برآنست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ
إِسْمَاعِيلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ آنکه پاک سازید خانه مرا از اوثان و انجاس و خباثت
و معاصی و طواف جنب و حایض برای طواف کنندگان وَالْعَاكِفِينَ و برای مجاوران و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت برآنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از
اوثان تعلقات کونین و گفته اند تطهیر تن از اوساخ و اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار

اگر حرم دل از غیر دوست سازی پاک · جنات وحدت صرف اندرو کنی ادراک

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا ای پروردگار من بگردان این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم شهری
ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ و روزی ده اهل
این بلده را از میوه ها حق تعالی این دعا را استجابت کرده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیه های فلسطین را که مشتمل بود بر [illegible]
بسیار از زمین آنجا منقلع ساخته بمکه آورد و هفت بار برگرد خانه طواف کرده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع
کرد و این دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص کرد روزی را بمومنان و
گفت مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ روزی ده هر کرا ایمان دارد از آنها که ساکن این شهر باشند بخدای تعالی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز بازپسین قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا فرمود خدای تعالی هر که کافر شود پس او را برخوردار [illegible]

منهم



اندک یعنی چند ایام در دنیا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ پس او را بیچاره کرده برانم بعذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد
مرجعیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ و یاد کن آنرا که برداشت ابراهیم اصلها و اساسها را از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ
عطفست بر ابراهیم چه پسر و پدر در رفع قواعد بیت شریک بوده اند هر یکی از طرفی از خانه کار میکرده اند یا بنوبت دیوار بر می آورده اند
و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار مینهاده القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست تضرع
برداشته گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ای پروردگار ما قبول فرما از ما این کار خیر را بدرستی که تویی شنوا
مر دعا را و تویی دانا بنیتها و ضمایر ما رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ ای خداوند بگردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و
استسلام یا موحد و مخلص مر ترا وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ و از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده مر ترا
وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا و بنمای ما را مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف
و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما در گذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
بتحقیق تویی پذیرنده توبه مقصران بخشنده بر گنه کاران رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ ای پروردگار ما بر انگیز در میان
ذریه ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان فرستاده از ایشان بزبان ایشان تا ذریه را عزتی و شرفی باشد بدان رسول يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ
بخواند بر ایشان کتاب ترا آیاتی که دلالت کند بر وحدانیت تو بر ایشان وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و بیاموزد ایشان را قرآن و
معانی آن یا بیان آنچه در اوست از امر و نهی و حلال و حرام وَيُزَكِّيهِمْ و پاک گرداند ایشان را از کفر بسبب شرایع و احکام
إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو توانایی و قادر بر اجابت دعا الْحَكِيمُ تویی دانای محکم کار و حق تعالی این دعا
بعز اجابت مقرون ساخت حضرت رسالت پناه را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و گفته اند دعوت ابراهیم اشارت بدین حضرت
وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ و کیست که باز گردد از روی استبعاد و انکار راست یعنی هیچکس باز نگردد از کیش ابراهیم إِلَّا
مَن سَفِهَ نَفْسَهُ مگر کسی که خوار کرد نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بی عقل باشد در نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ
فِي الدُّنْيَا و هر آینه برگزیدیم ما ابراهیم را در این سرای بکرم و نبوت یا بشرف نبوت یا به عبادت و مکنت یا بعمارت
خانه کعبه وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و بدرستی که او در آن سرای از جمله فیروزی یافتگانست بصلاح و فلاح
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ و یاد کن آن وقت را که گفت پروردگار او مر ابراهیم را گردن نه فرمان ما را یا تسلیم شو در هر چه
از مجاری قضا بر تو جاری گردد قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را به پرورنده عالمیان تا هر چه خواهد
کند [illegible]

نگذاشته ام مصلحت خویش بدوست · [illegible]

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ و وصیت کرد بملت اسلام و دین ابراهیم فرزندان خود را و وصیت کرد نیز یعقوب
اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ ای پسران من بدرستی
که خدای تعالی برگزید برای شما دین مرضی مشروع مامور به که اسلام است فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ پس میرید
مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر دین و ملت اسلام یابد أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ
[illegible] پس نهی [illegible] از ترک اسلامست نه از مرگ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ

آیا شما حاضر بودید آن هنگام که آمد یعقوب را مرگ او یعنی اسباب علامات آن و یاد دار بعد إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي
آن وقت را که گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس وفات من قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ گفتند فرزندان
یعقوب خواهیم پرستید خدای ترا وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و خدای پدران ترا که ابرهیم و اسمعیل و اسحق اند و ابرهیم را
که جد بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گوید و حرف واو برای
پدر یکجای آورد و این نظر بر اتحاد اصلست إِلَٰهًا وَاحِدًا عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ و حال آنکه ما مر این خدا را منقادیم بطاعت تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و
اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند مر ایشانراست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کردید
جز ایشان و شما را بعملها جزا خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و شما پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل ها
کردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر گناه ایشان معاقب سازند در این آیه فرمود که نه شما را باعمال
ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذت خواهند کرد وَقَالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را
كُونُوا هُودًا باشید شما از جمع یهود أَوْ نَصَارَىٰ و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید شما قُلْ بَلْ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا بگو نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم کیش ابرهیم را در حالتی که آن ملت مائل است از
کجیها براه راست یا ابراهیم مائل بوده از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم از شرک آورندگان
قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ بگویید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را
یهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید گرویدیم بخدای تعالی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرو آمده است بما یعنی قرآن وَ
مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَيَعْقُوبَ و به نبیره او یعقوب وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه باولاد
ابرهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بوده اند گویا آن بر ایشان نزلت وَمَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت وَمَا أُوتِيَ
النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ و بآنچه عطا کرده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدایی
نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه همه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدای تعالی را گردن
نهاده ایم فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب
و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس مر ایشانرا راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض کنند فَإِنَّمَا هُمْ فِي
شِقَاقٍ پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند یا محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ
پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا مقالات
معاندان و دانا باقرار و انکار و اعتقاد هر گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض
کردند و ترسایان بر طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه نیست



صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن پاک کننده مولود است
از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان دانستندی و گفتندی که صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود صِبْغَةَ اللَّهِ بگویید ای
مسلمانان که ما تتبع صبغة الله کنیم که آن دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ
اللَّهِ صِبْغَةً و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت دین تلقین و تطهیر مؤمنان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما
حق را باتباع صبغة الله پرستش کنانیم و گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت هر که این رنگ دوستی بر آورد
از نو حالش بر سر آورد و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آب و گل پاک نشود رنگ صبغة الله
نگیرد و خلاصه رسایل درویشان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان بیان معنی صبغه است و حقیقت آن از این رباعی
که صاحب لوایح خلدت ظلال حقایقه بتکلیم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی میتوان برد

بی رنگی رنگیست یار همواره ای دل تا لایق نشوی برنگ رنگها ای دل اصل همه رنگها از آن بیرنگیست من احسن صبغة من الله ای دل

یهود و نصاری از ترهیبات قرآن و دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ما را که شرف
عزت نزدیکی حق تعالی ثابت باشد نبوت را سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ
بگو در جواب ایشان که آیا مخاصمت میکنید با ما در دین خدای تعالی و دعوی اولویت در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ
و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازمست پس عبودیت او بر همه واجب باشد
وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ
مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ یا میگویند یهود و نصاری و بعضی بخطاب خوانده اند یعنی شما
میگویید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ که همه پیغمبران و پیغمبرزادها كَانُوا
هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ بودند بر دین یهودی و این قول جهودانست یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست
قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ آیا شما داناترید باحوال انبیا یا خدای تعالی که ایشانرا بدان دین مبعوث کرده اند وَ
مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ و کیست ستمکارتر از آنکس که بپوشد گواهی که نزدیک او ثابت باشد
از خدای تعالی یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب
قرآن و انکار محمد صلی الله علیه و سلم تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و درگذشتند
مر ایشانراست آنچه خود کسب کرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید وَلَا تُسْأَلُونَ
عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و سؤال نمی شوید از آنچه که دیگران بودند که میکردند تکرار آیه برای تاکید و تقریر یا بجهت
و تهدید است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان شد
که روی به بیت المقدس نماز گزارد و یهود از این مبتهج شده میگفتند که این مرد و اصحاب او راه بقبله ما بردند تا ما
راه ننمودیم [illegible] خاطر خطیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملول گشت فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس

الجزء الثاني

بکعبه آرد و جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بکشادند و حق تعالی جل جلاله از آن حال خبر میفرماید که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ
مِنَ النَّاسِ زود باشد که گویند بیخردان و سبکساران از مردمان یعنی یهودان و منافقان و مشرکان مَا وَلَّاهُمْ چه چیز باز
گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا از قبلهٔ ایشان آن قبله که ایشان بوده‌اند بران یعنی بیت المقدس
قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بگو مر خدای راست همه جهات هم مشرق که خانهٔ کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس
در آن صوب واقع شده يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه مینماید هر کرا خواهد بسوی راه راست که دین اسلام
و قبلهٔ خلیل ابراهیم است وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ و همچنانکه قبلهٔ شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم شما را هم گردانیدیم
أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ تا باشید گواهان برای انبیا بر منکران نبوت
روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بر راستی شما
گواهی معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا و نساختیم قبلهٔ عبادت تو آن قبله را که تو هستی بر آن یعنی کعبه
إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مگر از برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که پیروی کند مر قبلهٔ فرستادهٔ ما را
مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ از آنکس که باز گردد بر پاشنهای خود مثلست در باب کسی که باز گردد و از راهی وعده ولی گند
بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
مگر بر آنانکه خدای تعالی راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که مر خط شبهه انگیختند در او قبله و یکی
آن بود که اگر قبلهٔ حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده‌اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات
یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ و نیست
خدای با فضل و کرم که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گزارده‌اید یا باطل کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس
داشته‌اید إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستی که خدای تعالی بر مردمان مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رَحِيمٌ بخشاینده است
و اعمال ایشان ضایع نگرداند قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ بدرستی که می بینیم گردانیدن روی ترا در جهت آسمان برای
انتظار وحی این آیه در او تحویلت سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبلهٔ ما نماز میگزارد ملول
شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است و اقدم القبلتین و در این باب با جبرئیل سخن فرمود و جبرئیل متوجه
مقام شده سید کائنات علیه افضل الصلوات هر ساعتی از پی وی بآسمان می‌نگریست و منتظر وحی می‌بود تا جبرئیل آمد و
این آیه آورد که ما توجه ترا بآسمان دیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا پس متوجه سازیم ترا قبله که تو میخواهی و آنرا می‌پسندی
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس بگردان روی خود را در جهت بسوی مسجد الحرام که محیطست بخانهٔ کعبه
روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خواجه در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این
حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذو القبلتین اشتهار یافت و بعد از
تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید از بحر و بر و سهل و جبل و مشرق و مغرب
چون خواهید که نماز گزارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد الحرام وَإِنَّ الَّذِينَ

اوتوا



أُوتُوا الْكِتَابَ و بتحقیق آنانکه داده‌اند ایشان را توریة لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هر آینه میدانند که این تحویل یا توجه درست
و راستست و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ از پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده‌اند که پیغمبر آخر زمان به دو قبله نماز گزارد و
آخر قبله که بران بماند کعبه است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و خدای تعالی غافل نیست از آنچه یهود میکنند از انکار قبله
وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده‌اند کتاب را یعنی یهود و ترسا
بِكُلِّ آيَةٍ بهر حجتی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند در حقیت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ
پیروی نکنند ایشان قبلهٔ ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی تابع مر قبلهٔ ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ
بَعْضٍ و نیستند بعضی از ایشان پیرو و متابعت کنندهٔ قبلهٔ بعضی را چه قبلهٔ نصاری بطرف مشرقست و از آن یهود بطرف مغرب
میان بر و مشرقست وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض آرزوها ایشان را در باب قبله
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم حنیف مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
بدرستی که باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمایی از جملهٔ ستمکاران نظام خطاب راجع با پیغمبر است اما معنی آن راجع است
با امتان الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده‌ایم ایشان را توریة يَعْرِفُونَهُ میشناسند قرآن را و اصح آنست که پیغمبر را
بصفت رسالت او كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختنی روشن واضح
در باب پیغمبر وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستی که گروهی از ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می‌پوشند حق را از عوام و جهله
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که می‌پوشند الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه درست و راست باشد از پروردگار تو است
فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب با آنحضرتست و مراد امت است یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان
در آنکه او قبله من عند الله است وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا و هر گروهی را که هستی را از خدای پرستان یا از اهل کار ارباب
شرایع انبیا متوجهی یا جهتی و قبله‌ایست که او روی بجانب او دارد یا خدای او را بدان سو گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برآنند که از نهادی چیزی سر برزده
و سویدا سودایی ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده و از توجه بکعبهٔ حقیقی بازمانده مگر محرمان
حریم حجره و محرمان حرم قدس که از قبلهٔ غم وجه الله روی نگردانند قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر
قبلهٔ صورت‌پرستان آب و گل قبلهٔ معنی‌شناسان جان و دل قبلهٔ زهاد محراب قبول قبلهٔ بیکاران کار فضول
قبلهٔ تن‌پروران خواب و خورش قبلهٔ انسان بدانش پرورش قبلهٔ عاشق وصال لایزال قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال
أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا هر جا که باشید بیارد خدای تعالی همهٔ شما را و جمع کند روز قیامت برای اثبات و
محو از مبطل إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از احیا و اعاده و جز آن تواناست وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون روی براه سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس بگردان روی خود را بهنگام نماز بسوی
مسجد الحرام وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ و بتحقیق تحویل قبله بکعبه راست و پسندیده است و فرو آمده از پروردگار
تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بیخبر نیست از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان

هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس بگردان روی خود را در وقت ادای نماز بطرف مسجد محترم وَحَيْثُ
مَا كُنْتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پس بگردانید رویهای خود را یعنی متوجه بدن خود را بسوی
آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ تا نباشد مر یهود یا مشرکان را بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی
و جدالی یهود میگفتند محمد دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که مر او را چه شد که روی از قبلهٔ پدران
بگردانید پس چون بقبلهٔ کعبه کسی را بر شما حجت نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و
مکابره مِنْهُمْ از یهود حسد و بت پرستان که یهود میگفتند برای میل بقرابه خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعن میکردند
که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی را بقبلهٔ ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي پس مترسید از ایشان در توجه بجانب
کعبه و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را
بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص است بملت حنیفیه بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
و تا مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا ارسال رسول کردیم
فرستادیم فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ در میان شما فرستاده هم از شما يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا میخواند بر شما آیتها را
که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و می آموزد شما را قرآن و حلال و حرام آن وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ و تعلیم میدهد شما را آنچه
نمیدانستید که بخود دانید آنرا فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ پس مرا یاد کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه
رحمه الله میگوید که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرموده که بندگان خود را چیزی دادهام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی
منتی بزرگ برایشان تمام کردمی و آن اینست که گفتهام که فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه در
آیه مذکور شده و چون درین ترجمه بسط اطناب خطابست یک دو نکته از سخنان محققان اختصار میکند در کشف الاسرار
آورده که رب العالمین فرموده لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی ... دوام ذکر کمال محبت که آنرا عشق خوانند
و دوام این ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست در نهایة الحال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما
ذکر زبانی کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و اصلی فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام
بمذکور و درین باب قرة ... صفی الدین علی را رباعی است     جز یاد تو دوام از دل ما شاد برفت
وز سینه هوای کل و شما و برفت     مستغرق ذکر تو چنانم که مرا     هر ذکر تو ذکر تو ام از یاد برفت وَاشْكُرُوا لِي وَلَا
تَكْفُرُونِ و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ
ای گروه مؤمنان یاری جویید بثبات بحقوق الهی بشکیبایی که کلید در نجاتست و بنماز که معراج العباد است إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ
بدرستی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ
و مگویید مر آنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مردها اند صحابه بعد از جنگ بدر ذکر شهدا میکردند
و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از لذات دنیا محروم شد حق تعالی فرمود که



مرده میخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده اند در حضرت ما وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیوة را
زیرا که ادراک آن بعقل میسر نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم و گرنه
بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بهیچ چیز است بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ بچیزی اندک از بیم دشمن و از وَالْجُوعِ و گرسنگی
بقحط و تنگی وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعضی مالها که بتاراج و حادثات رود وَالْأَنْفُسِ و نقصان در نفسها بعلت
و ضعف و شیب وَالثَّمَرَاتِ و نقصان میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمرهٔ دل والدند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
و بشارت ده صبر کنندها را بمژده که محکی است الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ آنانکه چون برسد ایشان را رنجی
و زحمتی و گفته اند هر حادثه که مکروه هر که به بنده رسد مصیبت است و صابران در وقت مصیبت قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ گویند ما از آن خداییم و اقرارست بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا و ما بسوی حق تعالی بازگردندگانیم
اعتراف است ببعث و نشر أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ آن گروه که در مصائب رجوع بکلمهٔ استرجاع
نمایند برایشانست رحمتها از پروردگار ایشان و نعمت و گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است اینجا که فرموده
أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و آنگروه ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان برضا و
تسلیم یا بکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر فرموده که کلمهٔ استرجاع را از جمیع امم بدین امت
عطا فرموده اند و بس و اگر نه بایستی که یعقوب بوقت فقدان یوسف بجای یا اسفی انا لله گفتی و فاروق چون آیه خواندی
گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو عدل اند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سربار است إِنَّ الصَّفَا
وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه دو کوه اند که طواف میان ایشان مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای مناسک خانهٔ خداست فَمَنْ
حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که قصد خانه کرد با عمال مخصوصه بحج در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای
مختصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ هیچ گناهی نیست بر او أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه طواف کند بایشان و سعی نماید
در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار کراهت آمد حق تعالی فرمود که طواف
این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد و دل خود غم مدارید که از شعائر است وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت
خویش عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای
تعالی جزا دهنده شکر کننده است و دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ بدرستی که آنانکه از علمای
یهود نهفته و حجه میپوشند آنچه فرو فرستادیم ما از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ و در راه نمودن بنعت
و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ از پس آنکه بیان کرده ایم آنرا برای بنی
اسرائیل در کتاب توریة یعنی آنکه آنرا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ آن گروه که پوشنده
حق اند براند ایشان را خدای تعالی و از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان
یعنی ملائکه یا همه آفریده ها که جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سؤال لعنت از حق تعالی برایشان و چه گفته اللهم
العنهم و جز این طایفه سزاوار لعن اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان

نعت نبوی را وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کار را که تباه شده بود وَبَيَّنُوا و بیان کردند نعت حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم آنچه پنهان داشته بودند فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ پس ایشان‌اند که بسبب توبه و اصلاح بازگردم بدیشان برحمت وَأَنَا
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و منم قبول کننده توبه بندگان مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه
کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و حال آنکه ایشان کافر بوده‌اند
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ آن گروه آنانند که بر ایشانست لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لعنت خدای تعالی
بعد از مرگ ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه مردمان و ازین ناس مؤمنان‌اند که اتباع ایشان‌اند یا تابعان خَالِدِينَ
فِيهَا و آن ملاعین جاوید باشند در لعنت یا در آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از ایشان
عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر حضرت الهی گردند وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
و خدای شما معبودیست یکی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که احدست در ذات و در اعداد
و صفات الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ بخشنده است در تربیت اشباح مهربانست بر تقویت ارواح إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه‌ایست بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْأَرْضِ و آفرینش زمین
که بساطیست مبسوط و مهادی مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و از پی در آمدن شب و روز بر یکدیگر بر سبیل تعاقب
یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ و دیگر کشتیها که
بار کرده در دریا بانچه نفع رساند مردمان را از تجارات و مکاسب وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ و در آنچه فرو فرستاد
خدای تعالی از آسمان از ابر از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا پس زنده گردانید و تازه ساخت زمین را بان
آب از پس مردگی او و پژمردگی وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع
و وحوش و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و در ابر
فرو داشته و رام شده مر او خدای را میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ هر آینه
علامتست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل بر گماشته
کار کنند و درین بیش نکنند که اسمیه و صنعت بت داریم ولی پیوستیم و این معبودان کار یک شهر را داشت بشنو اندخته
و محمد بگو بدرستی که خدا و ارم و کار همه عالمها می‌سازد اگر برین سخن حجتی یاد دو آیتی و علامتی بیان کند تا با راستی او اقرار
کنیم این آیه مذکوره نازل شد مشتمل بر شش نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیه بخواند و در او تفکر
نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا و از مردمان کسی هست که فرا گیرد بجز از خدای تعالی همتایان و شریکان
یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ دوست میدارند ایشان را چنانچه خدا را دوست میدارند و می‌باید داشت وَ
الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکه مشرک بی چند وقت
میدارد و مؤمن نادیده دوست گرفته و باجبد بدان عمر بگذارد و دیگر محبت کفار بحسب فانی منقطع است و دوستی مؤمنان یعنی
باقی ربانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای تعالی ایشان را دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند



بجهت پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خدا باشد و ایشان را بر طریقت فرموده که اگر هم بجهت نیم نکشتی نمال بجهت دوستی
میل نظر بار بجهت آمد از آغاز وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند آنانکه ظلم کردند باتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدای راست وَأَنَّ اللَّهَ
و آن نیز بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از
عبادت رب العباد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده‌اند مِنَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا از آن جمع که متابعت ایشان نموده‌اند یعنی پیشوایان هر صنف از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند
وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود از ایشان سببها و
رابطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده
بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را بازگشتی باشد بدنیا
فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا بیزاری کنیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانچه
در آن روز نمود عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافران را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها
و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسن بوده چون حج و عمره و ضیافات و رفقا صله رحم سازند و سبب حسرت
ایشان گردد یا اعمال سیئه که بیا می‌آورند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُمْ و نیستند
تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای
مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ از آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه
وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید چه مشرکان عرب چیزها را بر خود بسبب
شیطان حلال و حرام می‌کردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بگام شیطان
منهید و روی از راه او بگردانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه
از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و مکر بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان
یعنی وسوسه می‌کند بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت گفته‌اند سوء گناهانی است که نهایت و جرایم آشکارا با سوء یعنی
بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا شامل‌اند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آنرا
بدان امر می‌کند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید آنکه گویید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مرین طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند بر آن نمیرویم بَلْ نَتَّبِعُ
بلکه پیروی می‌کنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته‌ایم عَلَيْهِ بر آنچه آبَاءَنَا پدران خود را این سخن بنی عبدالدار گفتند أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران بکنند و اگرچه بوده‌اند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمی‌کردند شَيْئًا چیزی را از امور
دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند دهنده کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ

چون صفت کسیست که بانگ بزند بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم
نمی کند یعنی کافران نیز از هم کسانند و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام
حق بکم گنگانند از گفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نمی یابند آنچه
پیغمبر با ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی
حلالات آنچه شما را روزی داده ایم واشکروا لله و سپاس گوئید خدا را بر روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما که از روی
صدق ایاه تعبدون خاص و او را می پرستید و بعد از امر به تناول حلال بیان آنهای کند که حرامست و می گوید انما حرم
جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام مأکول اللحم
والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و همه اجزای او را و این حکم حرمت شاملست وما اهل به و حرام کرده آنچه
آواز برداشته شد بآن در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای تعالی بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فمن اضطر پس هر که
درمانده و بیچاره کرده شد بأکل او باز گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود و بقطع طریق یا
خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد ولا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فلا اثم علیه پس نیست
هیچ گناهی بر وی در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضروره از این محرمات
بخورد رحیم مهربانست بر بندگان بر رخصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی که آنان که
از علماء یهود که می پوشند بجهة افزار رشوت ما انزل الله آنچه فرو فرستاده خدای من الکتاب از توریة و احکام
آن و یشترون به و می خرند یعنی بدل می کنند به آن کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک را اولئک آن گروه ما یأکلون
نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمها خود الا النار مگر آتش و ذکر شکم تأکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر
تناول مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است و ضمنی که تلف کرده باشد پس انجام او آنست که خود آتش
خورند چنانچه امروز رشوت می خورند یا کنایت از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه در بیرون ایشان است ولا
یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد ولا یزکیهم و پاک نگرداند
ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناه ایشان باتش سوخته نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک
اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند بیهوده نیز را که بحقیقت کراهیت بالهدی
بایمان و معرفت و این حالت دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاوید را بآمرزش ربانی و این سودای
آخرت فما اصبرهم پس چه چیز ایشان را شکیبا کردانید یا چه شکیبااند ایشان علی النار بر آتش و چنان آتشی
که ابد الآبدین در آن باید بود ذلک این عذاب مر ایشان را بان الله بسبب آنست که خدای نزل الکتاب
بالحق فرو فرستاده توریة را براستی و ایشان حکم آن را بپوشیدند و در کتمان نعت محمد صلوات الله وسلامه علیه کوشیدند یا
قرآن را فرستاده و ایشان متابعت نمودند و در مخالفت افزودند وان الذین و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف
کردند فی الکتاب در توریة یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابها منزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند



و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور
از جهة آنکه اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بجای ایمان داریم و نماز می گذاریم و این نیکوئی
تمام است حق سبحانه فرمود که لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اقتصار باید کرد ان تولوا وجوهکم
آنکه بگردانید روهای خود در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب و بطرف مغرب چون یهود و
لکن البر و لیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی من آمن آنکست که بگروید بالله بخدای و بیگانگی و یکتائی او نه چون یهود
و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند والیوم الآخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات او نه چون
یهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص دهند والملائکة و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد
نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند والکتاب و ایمان آرد بهمه کتابها و نه چون احبار یهود که اختلاف می کنند
والنبیین و بگرود به همه پیغمبران نه چون اهل کتاب که به بعضی ایمان می آرند وآتی المال و بدهد مال خود را علی حبه
بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست می دارد از سر آن باز می گذرد و در راه خدای می دهد ذوی القربی
خویشاوندان و پیش را والیتامی و بی پدران را که خورد سال باشند والمساکین و محتاجان را که سوال نکنند وابن
السبیل و راه گذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمانان را والسائلین و درویشان خواهنده را وفی الرقاب
و در بهای بندگان مکاتب که برنج کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد کند واقام الصلوة و بگذارد نماز فرض
را وآتی الزکوة و بدهد زکوة مفروضه را آنچه قبل از زکوة در ایتای مال مذکور شده بیان نوافل صدقات بود والموفون
و صاحب بر آنانند که وفا کنندگانند بعهدهم بعهد خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق
می باشد و هم با خلق والصابرین نصب او بر مدحت جهة اظهار فضیلة صبر بر سایر صفات یعنی ایشانند وفا کنندگان
بعهد شکیبااند فی البأساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین البأس و در هنگام کارزار یعنی
جهاد و قتال با اهل کفر و عناد اولئک آن گروه موصوف بدین صفتها الذین آنانند که بحقیقت صدقوا راست
کنندند در دین یا عهد یا اتباع حق واولئک و آن طایفه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران از … متقیان گفته اند
کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس و صحت اعتقاد
تصدیق حق سبحانه و سایر مومن به است و حسن معاشرت صرف کردن مال بارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامة
صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع در این آیه مذکورست پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موجزات ابو عیسی
رحمه الله نقل می کند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گروندگان کتب
فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثله و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان
و قتلی که قتل بعد بوده قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض
بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت رسیده و حکم ربانی نازل شد که
در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر آزادی بآزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده امام شافعی

و امام مالک رحمهما الله آزاد را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیه بآیهٔ النفس بالنفس منسوخ است
پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زن بزن امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع قتل ذکر را بانثی روا داشته
و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافأ دماؤهم تمسک نموده حکم تعمیم کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کرده شود برای که قاتلست
مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتولست شَيْءٌ چیزی اشارتست بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن حق مسقط
قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی و آن طوع و رغبتست در دادن دیه
وَأَدَاءٌ و ادا کردن دیه إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ بزودی و نیکویی نه بمطل و بدخویی ذَٰلِكَ این عفو از
قصاص و طلب دیه تَخْفِيفٌ سبکیست شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش است او در تسهیل
او و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستانده یعنی قاتل را بکشد
یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته دیه داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مرو راست
در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگی یعنی
چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از و باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص
سبب بقای شماست يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزید از قتل بناحق كُتِبَ
عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات
مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی و او مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ
برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان و نزدیکان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت نوشتنی یعنی
و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بربا وسعت وصیت می‌کردند و والدین و خویشان را
محروم می‌ساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرده وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیهٔ مواریث
منسوخ شده و سهم هر یک بمیراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و تا بیک ثلث
مال نیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَمَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنوده باشد فَإِنَّمَا
إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل او می‌کنند و ذمهٔ موصی از آن بری باشد
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ داناست بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ
خَافَ پس هر که بترسد و هر یا بد خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از
حق بسهو یا خطا از روی الغفلت أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان
موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیوة موصی کسی دانست که وصیت مخالف شرع می‌کند نگذارد و میان موصی و موصی له
اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ وبال و بزه نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگارست مر وصی را
چون تغییر باز کرده رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن گروه که گرویده اید
كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانچه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ



مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنان که پیش از شما بوده‌اند چون صوم عبادتی است شاق بین جهت تا نفس خاطر های گوید این عبادت خاص
بشما نیست بلکه هیچ امت از ادای این طاعت آزاد نبوده‌اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض
کرده‌ایم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیزید از معاصی و متقی شوید بسبب شروع در صوم که شکننده آرزو هاست و در تفسیر عرایس
آورده که این ندای اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان جمال مشاهده
و انتظار بر معرفت غیوب و ندای که بمنزج قلوبست و بمنزج کروبست می‌گوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع کونات
چو اگر شما در طلب مشاهده آیند و متوجه آن این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا و او
جز از شما تا باز رستند از حجب بشریه و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده
که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب اطعام ابیت
عند ربی یطعمنی و شراب و سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم جز عارفانرا دست ندهد
و عارف چو یافت لذت قرب نه با کلش گشنی بود نه بشرب اکل و شربش چه باشد انس بحق و ایم او در صفت مستغرق
نعم از خوان یطعمنی چنی شربت از خم سار یسقینی أَيَّامًا روزه دارید روزی چند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد روزهٔ رمضانست
که بیست و نه باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزهٔ رمضان فرض بوده
فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد و یا مرضش بروزه زیاده
می‌شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفری بود که در آن قصر باید کرد چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بر وست شمار آن روزها که
افطار کرده روزه داشتن مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ و بر آنان که ایشان طاقت دارند روزه را
توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فِدْيَةٌ فدا دادنست و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویشان است نیم صاع
باز آمر روزی نصف صاع از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ
شده و گفته اند که اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده
فدیه دهد و برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع خود خَيْرًا نیکویی را و زیاده از
مقدار فدیه دهد یا بیش از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَهُوَ پس آن تطوع خَيْرٌ لَهُ بهتر
مر او راست بنزدیک ایم وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان ای که بیمار و مسافر اوکا نرا در افطار خَيْرٌ لَكُمْ
بهترست مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه
رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در وی قرآن یعنی ابتدای نزول در وی بوده یا
تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرو آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده
و از حکمتهای تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم شما هم
از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را فرو فرستادیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است مردمانرا وَبَيِّنَاتٍ
و دلایل روشن مِنَ الْهُدَىٰ از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است

میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که در
یابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد در شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر
بود افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر وی است قضای آن روزه بعد از آن روزها از ایامی دیگر تخییر مقیم که در آیه اول مذکورست
بحکم این آیه منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ می خواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمی خواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری که
لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و می خواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان یا ایامی را که در ان بعذر
مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز
و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بآنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر که شما شکر کنید
بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص فرمود او که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل روزه یکی آنست که او را از جمله
باوجود نقیصه صفت می کند و بخود شرف اضافه می بخشد که الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که
و انا اجزی به هر چه بیان شرح بشارت و [illegible] است از نه حرف انا اجزی به است وَإِذَا سَأَلَكَ و چون پرسند ترا ای
محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ پس من نزدیکم بعلم و اجابت
صحابه پرسیدند که خدای را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای ما نزدیکست تا با او راز گوییم یا دورست تا
او را بلند برداریم این آیه نازل شد که من به بندگان نزدیکم و هر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم
دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ چون مرا بخواند و حاجت او روا می سازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا
نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که بر ایمان من ثابت
باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که بر راه راست باشند بعضی بر آنند که مراد
ازین عباد و دواعی روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت و آنکه قبل ازین آیه حکم روزها روزه و بعد ازین حکم
بشبهای روزه بیان فرموده مؤکد این قولست و در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب
کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی
که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسید و آیه آمد که
أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت إِلَىٰ نِسَائِكُمْ
با زنان خود هُنَّ ایشان لِبَاسٌ لَكُمْ پوشش شما اند وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت
از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ
تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ
عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد و بار ارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما
خیانت را فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ
لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند و او آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب نکاح



نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سپید که کنایه از روشنایی روزست مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت
بتاریکی شبست در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سپید و رشته سیاه بر پا می بستند و بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که
میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ که بیان خیط ابیض است نازل شد و دانستند که مراد ظهور نور
صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنانرا
وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشرت
ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله همه تلذذات بر معتکف حرام میدانند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است
و ابوبکر و [illegible] شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت
چون این سه شرط بجای آری هر جا خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیدن من آمد و خادم را گفت [illegible] یک نشان ده تا
نماز گزارم گفت دل خود از ما سوی پاک کن و هر جای خواهی نماز گزار [illegible] محراب ابرو رو کرده اگر در مسجدی و در خرابات
تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازه هاست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده
فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بآن نزدیک مشوید [illegible] در منع مجاوزت از آن [illegible] وقتی که قرب بدان واقع شود مجاوزت از آن خود
[illegible] صورت بندد كَذَٰلِكَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود از اوامر
نواهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیز کنند و از حدود دور گردند وَلَا تَأْكُلُوا
و مخورید أَمْوَالَكُمْ مالهایی که واقع است بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناحق چون دزدی و قمار
و خیانت و غصب و عشوه فاسد و یا مال خود را نیز بنامشروع صرف کنید چون شرب و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر
فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان تا شما را یا بعضی از آن
مالها رشوت بحکام میدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحکم ایشان فَرِيقًا مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان
بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سوال
میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را
پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه باریک می نماید و در ایام [illegible] تمام میگردد و دیگر باره روی بنقصان نهد
حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان و کمال ماه دانستن لایق نیست جواب در معرفت فایده آن
فرستاد که قُلْ هِيَ بگو که آن ماهها مَوَاقِيتُ نشانه هنگامها و وقت هاست لِلنَّاسِ برای مردمان در
روزه ماه و عدت زنان و مدت حمل و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامات اوقاتند برای حج که صوم را
بدو بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه درآیید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در
عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل مدر بودی از بام درآمدی یا دیوار
سرای رخنه ساختی و اهل وبر از پس خیمه ها درآمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آن را فاسق

خواهندی این حکم ... را شامل کرد حمس را وایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنوعامر و ثقیف و غیر آن وایشان
جنب ... در دین و آیین خود حمس می گفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از دری بیرون آمد
و رفاعه انصاری با او ... از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار ... اورا ... کفتند و چون حضرت صلی
الله علیه وسلم از او پرسید که این جرات چرا کردی گفت اقتدا بتو کردم خواجه عالم صلی الله علیه وسلم گفت مرا روا بود از در
بیرون آمدن که من احمسی یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من نیز احمسی دین من دین تست
و آیین من آیین تو ... این آیه آمد که شما این قاعده را ... نام نهاده اید این نیکوئی نیست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن نیکوکار
با خداوند ... کسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و درآیید بخانه ها در حال احرام و غیره
مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بپرسید از او و نواهی او بجا آرید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ که شما
رستکار شوید وَقَاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانکه با شما کارزار
میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مکذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیه سیف منسوخ است
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را ... آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
با جمعی از صحابه رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه می رفتند ... و مشرکان ... ایشان را از دخول که مانع کشتند ...
صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند
نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را ... دست داد که مبادا قریش از سر عهد کذشته ... جنگ
انگیزند و ... در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیه سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید مخالفان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا یابید ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ
حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از جایکه شما را بیرون کرده اند یعنی که وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت تر است و ناپسندیده تر
مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و خود
جنگ ... کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید
که ایشان حرمت حرم بطرف نهاده اند و ابواب مخالفت ... كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران
ستمکاره فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است گناهانی را که در زمان
کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که برکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان مقاتله کنید
حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت
لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزاء آن الا
عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذوالقعده این سال که بعمره قضا می روید بِالشَّهْرِ
الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذوالقعده ماضی که شما را منع کردند یعنی آنست که اگر جنگ کنند مر شما را ایشان در آن ماه



حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن ماه را از ایشان باز ستانید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها
را ساوات یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که
بر شما ظلم کند با بتدا و مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بر شما ستم کنید یعنی با او قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است
و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند آنچیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت
و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و انصار اگر
دسترس دارند ... حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهاد و ...
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که موجب هلاک
که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار بخل و فخر وزر او ... بلکه در چاه هلاکش جا کنند
وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا
الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن تمامی بجای آرید لِلَّهِ برای
خدا نه چون کفار که طواف و طلب نام بنان ... کنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم
شدن قوت ... واجب فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا بنا باید فرستاد
بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و مترا شید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ
تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که حرم است فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار و وقت اوا
أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جیشها ... بسبب
ضرورت شود که سر بتراشد فَفِدْيَةٌ پس بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود در ... 
بوی آزرده بود و چون ... دیده در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برآن اطلاع یافت
فرمود که سر بتراش ... گفت یا رسول الله ... فدا ... حکم صادر شد که
فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه و بجهت حضرت شد که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش
مسکین باشد هر یک را دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنای آن کوسفندیست فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن
شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد
بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرایط آن بجای آرد و چون حج تمام شد
از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضلست یا بطریق
قران که در احرام کوید لبیک بحج و عمره معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در ضمن حجست چون وضو در غسل و نزد امام اعظم
رحمه الله این قسم افضلست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود
و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد تا آنکه روز ... احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین آیه

بگوید که کسی که متمتع باشد فما استیسر پس آنچه میسر باشد من الهدی از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته حج میان دو
عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نشود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن است سه روز
پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج وسبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک این
یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم که
باصیام یا تمتع و قران لمن مر کسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام
یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهره عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر از اشهر حج بعمره اقدام می توانند
کرد پس ایشان را تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است رحمه الله واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه بر شما
حج واجب شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی که حفظ
امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماهها معروف و مشهور است یعنی شوال و ذو القعده و ده روز از ذو الحجه
و شب نحر تا روز بمذهب امام شافعی رحمه الله امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض
گرداند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را بطلب و سوق هدی بمذهب حنفی و بنیت و احرام بقول شافعی فلا رفث
نیز است بعضی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع در نگذرد و
ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننماید فی الحج
در ایام حج قریش با یکدیگر جدال می نمودند در بنا و هر یک می گفت حج من تامتر این حکم فرود آمد که جدال نکنید وما تفعلوا
و آنچه می کنید من خیر از نیکویی یعلمه الله می داند آنرا خدای وتزودوا و توشه بر گیرید قومی از قافله یمن بی زاد و
راحله قصد حج کردندی و هر که اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر
دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ننگ تنها پیش داد و ال
مردم و سؤال ناکردن از ایشان و نزد صوفیه در این آیه اشارتی بسفر آخرت هست و بهترین زادی در آن راه پرهیزگاریست
امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دوری شدنست بدن از لوث گناه و تقوی خواص اجتنابست بسر از شائبه ما سوی الله
و حقیقت آنست که بی زاد نشود در راه عشق بسر شوان برد ولی زاد شوق در طلب نتوان کرد
زاد و راه عاشقان در دست و روی زرد و آه راه ازین کوتر بسم الله که از عزم راه واتقون و بترسید از من یا اولی
الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فضلا
من ربکم از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تا از آنکه در حج آمده اند می کشند و حج الاحاج ابرار اخبده اند
بحاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معاملات شما را از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد
فاذا افضتم چون باز گردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بکمال هم عارف
فاذکروا الله پس خدا را یاد کنید بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست میان
واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وان کنتم



و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمدست صلی الله علیه وسلم لمن الضالین
از جمله گمراهان یا بیخبران ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بود
و ایشان بمزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضه
بر راهی دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند مردمان واستغفروا الله
و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور رحیم بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست
بر آنکه حج گذارد فاذا قضیتم و چون بگذارید و بجای آوردید مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله
پس یاد کنید و ثنا گویید خدا را کذکرکم همچون یاد کردن شما آباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف
عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا میان مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی و بصفت نسب و شهرت حسب آباء و
اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد می کنید خدا را ذکر کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن
ذکر آباء و پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست
که می گوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی الدنیا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع مختصر دنیوی می طلبد وما له
و نیست خواهنده دنیوی را فی الاخرة در آن سرای من خلاق هیچ نصیبی و بهره که اگر کافرست از نعمت آن سرای
بی نصیب افتاده و اگر مومنست چون دیگر مومنان بهره ندارد ومنهم من یقول و از مردمان کسی باشد که گوید
ربنا ای پروردگار ما عطا کن ما را آتنا فی الدنیا حسنة در این سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت وفی الاخرة حسنة
و در آن سرای نیکویی یعنی بتحقیق آن بهشت و گفته اند حسنه این جهان قناعتست و از آن آن سرای شفاعت وقنا و نگاه
دار ما را عذاب النار از عذاب آتش دوزخ مرتضی علیه السلام فرموده است که حسنه این جهان زنی صالحه است و حسنه
آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته و درشت خوی سخت گوی زنا به در سرای مرد نکو
هم درین عالمست دوزخ او زینهار از قرین بد زینهار وقنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند
لهم نصیب و ایشانرا بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی در خواست نمودند والله و خدای سریع الحساب
زود شمارست بمقدار لحظه شمار همه خلایق کند واذکروا الله و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات در روزها
شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید
و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین
فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منا برود فی یومین در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه پس
برو هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در بازگشت تعجیل را آثم می گفتند و جمعی تاخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت
و هیچ گناه نیست ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه پس بر وی هیچ حرجی نیست و تطویل
موزر و وبال نباشد لمن اتقی و کسی را که پرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا الله
و بترسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی خدای محشور خواهید شد مجازا

نصف الحزب

ونکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد
قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس بن شریق بود که بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمده و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود
حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمده و مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا ... بیعت اسلام کنم
ارادت کنم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوگند مؤکد ساخته خدا را بگواهی آورده
چون باز گشت و از عزم اثابت مدینه در گذشت زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشبخون ... کرد حق سبحانه آیة
فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخن گفتن او که می گوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ
و بگواهی می آورد خدای را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچه که در دل اوست یعنی بگوید که دل و زبان من یکیست وَهُوَ و حال آنکه
او أَلَدُّ الْخِصَامِ سختترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون برگردد از حضرت تو سَعَىٰ برود و بشتابد فِي الْأَرْضِ
در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود کرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک
کند چهارپایان را وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد معصیت و تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر او را اتَّقِ
اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ پس بسنده است او را
جَهَنَّمُ و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشیست
آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسی که می فروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل می کند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفته و خبیب را رضی الله عنه
که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کفار افتاده بردار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد
سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو
برده و بلیع الارض لقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب حریف ندیده باز گشتند
که بحدیث شان صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای
خشنودی پیغمبر را با مال و نیم بخرید — بزر و جلیس ادنی توان بخر — که و جلیس عزیز است زر هیچ نیست — و گفته اند
حق امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرد و جان فدای آن حضرت کرد
وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدای کنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا مؤمنان نیکو بدر اسلام
ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریة را بزرگ می داشتند و تعظیم
نموده گوشت و شیر شتر را حلال می کردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی با احکام منسوخه قیام منمایید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست هویدا که بوسوسه ها خود خاطر شما را متزلزل می سازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از
جاده شرع و احکام قرآن مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ



پس بدانید که خدای عَزِيزٌ غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا
چشم می دارند یعنی چشم ندارند ایشان که بکلی در دایره اسلام داخل نمی شوند إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب
او فِي ظُلَلٍ در سایه بانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب علیه السلام را در یوم الظلة بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان
که موکل اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی فرو آید بکسی بدو رسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای
او تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا می کنند روز قیامت باطل
شود و امر و فرمان غیر حق را نبود و الامر یومئذ لله سَلْ پس خطاب با آنحضرتست یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد می گوید
بپرس بَنِي إِسْرَائِيلَ یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند داده ایم پدران ایشانرا مِنْ آيَةٍ
بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و نشانها نیکو در شان محمد صلی الله علیه و سلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و
سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعت خدا را که صفت پیغمبرست
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو در توریة فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت بر او در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ آراسته کرده اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای ناسپاسان
و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور می گردند وَيَسْخَرُونَ و سخریه می کنند
و افسوس می گیرند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنان که ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان
رضی الله عنهم می خندیدند و می گفتند محمد صلی الله علیه و سلم را نگر بدیگری که بیا این گدایان کار جهان راست می کنم و اساس عظمت
اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان را هم می شکنم و اگر کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب و اماثل قبایل
تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ
زبر ایشان باشند یعنی بالای افسوس کنندگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات علیا باشند از فردوس
برین و کافران در درک اسفل و سجن سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ
بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک حق بعد از آن
مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر
ایشان مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گفته اند
در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین حال
بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین
بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن
چیزی که اختلاف کرده اند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ
مگر آنان که کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه
آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ حجتها روشن و حجتهای پیدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت

حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فَهَدَى اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ بدانچیزی که اختلاف کرده اند در ان مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنانرا ایمنی مختلف
فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بشرق آورده اند و بعضی بمغرب
خدای را مغفول کرد مومنانرا بکعبه که وسط است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمود یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار
کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلتر روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ يَهْدِي و خدای راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا
می خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران
که برنج ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار اید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ که در بهشت در آیید وَلَمَّا
يَأْتِكُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند محنت آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و
صدیقان و متابعان ایشان محصل آیة آنست که می پندارید که بایگان بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیشها
از بلا کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان رسید سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و تنگی و رنجگی
نقلست که میان نکه مطالبت معتاد پیغمبر را یافته که بسبب موت ایشان از گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخترین بلاها متوجه
انبیاست و نگه ثانیا او وی یعنی مثل او و بعد بدان قوت . . زان بلاها که انبیا برداشته شد سر هیچ صنعتین اتفاق شده
در کرده راه محبت پیغمبر بدل او بار محنت پیغمبر انبیا علیهم السلام و مومنان بمحنت کذرانیده اند وَزُلْزِلُوا و در جنبش آورده
شدند از بسیاری بلا که بدیشان رسید حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و گفتند
آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او مَتَىٰ نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر
یافتن ما بر خصمان الناس تعجیل نصرت میکردند نه اینکه بر سبیل شک زیرا که حق سبحانه بر رسول ایشان پیغام داد که
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنانرا قَرِيبٌ نزدیکست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ
که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که مالی
چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ
پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی
معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک
که وارث نباشند چه آن صله ارحام است وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات
وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت خود نداشته وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
و آنچه بکنید از نیکویی با هر کس باشد فَإِنَّ اللّٰهَ پس خدای بِهِ عَلِيمٌ بآن چیز داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ
نوشته شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ کرده است مر
طبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال
و هلاک نفس را مکاره باشد وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا و شاید که شما کراهت دارید شَيْئًا چیزی را بنسبت طبیعت خود



وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه آن نیکویی باشد شما را چه در غزو که مکروه می شمرید و نیکویی شما راست هم بحسب دینی از ظفر
و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا
و شاید اگر دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی آسانی طبع که آن تخلف از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد مر
شما را هم در دینی بحصول ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
مصلحت شما وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ
یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعی از اصحاب بنخله
فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام اول رجب
بنظر مسلمانان در آمده بود اندیشه کردند که آن روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره ماه رجب بعد از انتشار این خبر کفار زبان طعن کردند
که محمد صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و غنیمت گرفتن در ماه رجب فتوی داد و مسلمانان
از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگوی که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ کاری بزرگست هنوز در ان
وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت او بآیه السیف منسوخ گشته و اگرچه این قتال بزرگ بود اما آنچه کفار میکنند
از ان زیاده است وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ و بازداشتن مردمان از راه خدا وَكُفْرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام بامنع و ردم از طواف آن و نماز در ان وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم مِنْهُ از مسجد بمکه از که بر مسجد مشتملست أَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ
بزرگترست نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست
از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند
حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانسته و قادر
باشند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال
آنکه کافر باشد یعنی بر وقت باقی مانده تا مردن فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملها
ایشان فِي الدُّنْيَا در این سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ
و در ان سرای که مستحق ثواب نمانند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان
در آن آتش خَالِدُونَ جاویدان باشند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان که گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا
و آنانکه ببریده و گروه اند از اوطان خود وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی عبد الله بن جحش
و یاران او أُولَٰئِكَ آن گروه يَرْجُونَ امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰهِ رحمت خدای را وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده مومنان
و مجاهدانست رَحِيمٌ و بر ایشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از شراب خمر
و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما با آنحضرت گفتند که فتوی ده
ما را در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سبب سلب مالست و در ان محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قُلْ فِيهِمَا

بگو در این هر دو اِثْمٌ كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها مر مردمان را و منافع خمر بعضی بوده باشد چون اشتغال حرارت
غریزی و هضم طعام و اختلاط با خلق چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان یا مال چون سود فراوان در بیع و شرای آن و
فواید میسر توسعه بوده است بر فقرا و درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که از قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی آورده که اثم
کبیرست در اشتغال بدانها و منافع ملکی در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها
وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال کرده بود جواب
در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکی باید داد اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد که
قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی علما این حکم بآیهٔ زکوة منسوخ است كَذَلِكَ
همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانها
در بیان خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای بجهت زوال
بدو بنا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانی که این
قاطعان راه اند و ساحران حلی اهل ایمان و بین و حقیقت حجاب عاشقان حین ایشان که زعاشقی لایق ایشانست و
وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَى از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون نهی بلیغ بخوردن مال یتیم آیهٔ و لا
تقربوا مال الیتیم نازل شد آنانکه قیم اموال ایشان بوده اند در آن معاملات تصرف نمیکردند بجهت برائت ذمت خود خواستند که از
قیام بمهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ
لَهُمْ بگو بصلاح آوردن حال و بخیر قصد کردن مال ایشان خَيْرٌ بهترست از تجنب از ایشان آورده اند که چون طعام ایتام
جدا بپختندی و از جلوس با ایشان احتراز نمودندی بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ
و اگر با ایشان آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ
و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ
هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست و
قادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و نکاح مکنید زنان مشرکه حَتَّى
يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی
مسلمانان را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در
جاهلیت با هم بازاری داشته بودند نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت را تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما حایل شده و
مواصلت بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوفست بر اجازت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم پس مرثد بمدینه آمد و این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکات تا ایمان نیارند در ازواج
داخل نشوند و هم درین اوقات عبد الله بن رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه زده بود و او را
بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم رفت آنحضرت بطریق ملاطفت از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز





میگزارد و روزه میدارد و خدای و رسول را تصدیق میکند اما سیاه رنگ بدنست حضرت فرمود که پس او مؤمنه
باشد بار دیگر عبد الله گفت ... پس عبد الله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد
و مثال آن مشرکه که با مال و جمال بود بوی دادند و عبد الله این آیه آمد وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزکی مؤمنه خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ
بهترست از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه شما را در شگفت آورد آن زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
و مدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرک حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه که بندهٔ مؤمن
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهترست از آزاده مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت
یا ثروت أُولَئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب
رسیدن بدوزخست وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بلسان رسل یا اولیای خدای میخواند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ
بسوی بهشت و آمرزش یعنی بعملها که بدان آمرزیده شوند و بهشت رسند بِإِذْنِهِ بتیسیر و ارادت او وَيُبَيِّنُ و هویدا
میکند آيَاتِهِ احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان جهود در حال حیض نسوان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان
نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله
میکردند بلکه بمباشرت و مجامعت اقدام نمودندی ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان
چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض چیزیست که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا
النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت
پس نه آنکه ترک مخالطت و مکالمه نمائید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت
مکنید حَتَّى يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حنفیه یطهرن خوانند بتخفیف
طاء و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر
ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان
مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده است یعنی از قُبُل إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد
توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَكُمْ
موضع کشت شمااند بمنزلهٔ کشتزار که وقت مباشرت نطفه بجای تخم باشد و فرزند بجای اصول آید مسلمانان که بران نوع اقدام
نموده بودند حکایت حال بجناب نبوت عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان محل زرع و حرث اولاد اند
فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود أَنَّى شِئْتُمْ هر گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون اتیان در قُبُل
باشد یعنی در موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش فرستید خیرات و اعمال صالحه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت او و مباشرت نهی او
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسندگانید بدانچه از پیش می فرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می پرستید یعنی او را

بیش او زا و حق یعنی بهجه هر خواهید و بدیار او از طاعات عرض بندگانست بر خدای که افعال و موضوع اعلی ربک مشارکت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ
و مژدگانی ده مؤمنان را بهشت و رؤیت وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ و مگردانید نام خدا را عُرْضَةً بهانه و دست آویز مر لِأَیْمَانِكُمْ
و سوگندان خود را عبد الله بن رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الٰهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید
و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیه فرستاد که مگردانید خدا را مانع أَنْ تَبَرُّوا از آنکه
نیکوئی کنید با اقربا و احبا وَتَتَّقُوا و از آنکه پرهیز کنید از عقوبت و با یاران مکالمه نکنید وَتُصْلِحُوا و از آنکه اصلاح کنید بَیْنَ النَّاسِ
میان مردمان وَاللّٰهُ سَمِیعٌ و خدای شنواست سوگند شما عَلِیمٌ و دانا بحال … سوگند خور و عبد الله بن رواحه رضی الله عنه
بعد از استماع آیه از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام رحمت و شفقت آمد لَا یُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ نگیرد شما را خدای یعنی
عقاب نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِی أَیْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بر چیزی
قسم یاد کند بظن آنکه راست می گوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله لغو آنرا دانند که بی اختیار بر زبان کسی گذرد
بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و بر اراده قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای
بدان مواخذه نکند وَلٰكِنْ یُؤَاخِذُكُمْ و لکن مواخذه می کند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما و بعد سوگند خورده حانث
شوید و از آن کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده خواهد آمد وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را بیمین لغو نگیرد
حَلِیمٌ بردبار است در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مر آنانکه سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود و دور
شدن و باز ایستادن از ایشان در جاهلیت چون مردی را با زنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد دیگری با وی نکاح کند سوگند خوردی که هرگز
با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه شوهر بودی و نه … خدای
آنرا ناپسندید و حکم فرمود که برای محافظت احوال آنان که چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است
فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان برجوع نمایند بسوی زنان و مباشرت کنند فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده
شکستن سوگند را و درین صورت رَحِیمٌ مهربانست که مباح کرده مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرموده حکم شرع آنست که اگر مولی
در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت و بروی کفارت سوگند نیست و اگر
مدت بسر آید و پی … نکند نزد امام اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود و قول امام شافعی رحمه الله آنست که زن را رسد
مطالبت کردن که باز آی یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حکم … از طلاق دهد وَإِنْ
عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ پس خدای شنواست قول مولی را عَلِیمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ
و زنان طلاق داده و بالغه مدخول بها که حامله نباشند یَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلَاثَةَ
قُرُوءٍ سه قرء و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله حیض و فایده خلاف در
عدت ظاهر می شود که چون در حیضه ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرء طهر گوید و بقول آنکه حیض داند انقضاء عدت
بعد از انقطاع حیضه ثالثه است وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ یَكْتُمْنَ آنکه پنهان کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ آنچه آفرید
خدای فِی أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند و حیض کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود إِنْ



كُنَّ یُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان
أَحَقُّ سزاوارترند بِرَدِّهِنَّ برجوع کردن با ایشان فِی ذٰلِكَ در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران بجای
رجعت إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتداء اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون
نزدیک می شد که عدت بسر آید رجعت می کرد تا دو زن را باخود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح
وَلَهُنَّ و زنانراست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان است بِالْمَعْرُوفِ
بنیکوئی صحبت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایره عفت و حیا
بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی بروجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزد وَلِلرِّجَالِ و مردان را
عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ بر زنان افزونی و بلندی یکی که مهر بایشان و نفقه … بامیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق
و رجعت که در دست اختیار رجالست و در حقایق بحجه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال
ولایتست و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان کم کسی کامل شد مگر آسیه بنت مزاحم و مریم بنت
عمران رضی الله عنهما وَاللّٰهُ عَزِیزٌ و خدای غالبست عزیز می کرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حَكِیمٌ داناست و بحکمت
حکم می کند بر بندگان اَلطَّلَاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتَانِ دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود و
اگر وقتی ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق میدادند و نزدیک با نقضای عدت رجوع
نموده دیگر باره رها می کردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و از جور شوهر که … او را طلاق می داد
برای اضرار رجعت می کرد بنالید و حکایت آن شکایت بسامع علیه نبویه رسید آیه نازل شد که طلاق رجعی دو بارست
و بعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ باخود گرفتنست برجعت أَوْ تَسْرِیحٌ یا رها کردن بِإِحْسَانٍ بنیکوئی یعنی
بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد بنکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد چنانچه … حاصل آید تا آن زن بنکاح
شوهری دیگر نرسد بران مرد حلال نشود وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا
آتَیْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَیْئًا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بجای مهر زن خود داده بود زن
از وی جدائی طلبید بعوض آن کابین خود را باز خرید و آیه نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ یَخَافَا
مگر آنکه ترسند مرد و زن أَلَّا یُقِیمَا آنکه بپای نتوانند داشت حُدُودَ اللّٰهِ احکام الٰهی را در صحبت و معاشرت
فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید ای حکام که … أَلَّا یُقِیمَا که آن مرد و زن اقامت
نمی توانند کرد حُدُودَ اللّٰهِ حکمهای خدا را فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فِیمَا
افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق
و رجعت و خلع حُدُودُ اللّٰهِ اندازهای خداست که برای مصلحت بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن
در مگذرید وَمَنْ یَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللّٰهِ از اندازهای خدای فَأُولٰئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلاق ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ

پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْ بَعْدُ بعد از طلاق ثالث حَتّٰى تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح درآید زَوْجًا غَيْرَهٗ شوهری دیگر را و
زوج ثانی از مباشرت او بخورد دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلث بود و بعقد شوهری دیگر درآمده خواست که با شوهر پیشین آید
کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک
فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول
و این مطلقه اَنْ يَّتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید بعد از گذشت عدت شوهر ثانی اِنْ ظَنَّا اگر پندارند و گمان می برند
اَنْ يُّقِيْمَا آنکه بپای دارند حُدُوْدَ اللّٰهِ احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند وَتِلْكَ و این گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُوْدُ اللّٰهِ
اندازها و احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا پیدا می کند آن را لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که دانند که از پیش حضرت ... ولا تکره
وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ و برسند بنزدیک مدت یعنی بانقضاء عدت فَاَمْسِكُوْهُنَّ
بِمَعْرُوْفٍ و رجعت کنید بدیشان و نگاه دارید شان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار اَوْ سَرِّحُوْهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوْفٍ
بنیکویی تا عده ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد و وسوسه خانه بود تا
عدت بسر آید باز رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در یک ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق تعالی درین آیه از آن نهی کرد
و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوْهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِّتَعْتَدُوْا تا ستم کنید بر ایشان
بدراز کشیدن عدت وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ پس بیداد کرده است بر
نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزبان صاحب شریعت ملعون است در اطلاق رکیته آورده که
امت موسی علیه السلام هر که اخو استیزی که دعای بد کند گفتند یکی که بگرد ... و ... کسی که آزار ... کند تو ... بورطهٔ هلاک
در افتد نکو خواه مردم نباشد بکس نوزد کسی ... شر انگیز ... چو کژدم ...
وَلَا تَتَّخِذُوْٓا و فرا مگیرید اٰيٰتِ اللّٰهِ حکمهای خدا را هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض کنید از آن و تهاون نمایید در عمل بران
در شان جماعتی که امر نکاح و طلاق را سهل گرفته ... گفتند بازی بکردیم وَاذْكُرُوْا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را
که عاید کرده اند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع ام ... زیاده از یک زن در حبالهٔ نکاح
روا نبودی ... تا چهار ... جایز است و آن را بعد از طلاق رجعت جایز نبودی و اجبار ... واست و ...
که زن مطلقه ... بودی ... تزوج ... در شریعت ... وَمَآ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و دیگر یاد کنید
آنچه فرو فرستاده است مِّنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را
بِهٖ بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید
آنکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ بهمه چیزها از اعمال شما و مصالح روزگار شما داناست وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ و چون طلاق دهید
زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ و برسند بآخر مدت فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید اَنْ يَّنْكِحْنَ آنکه
بنکاح درآیند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینهٔ خود را خطاب ... عموم خلق است یعنی باید که این عضل مطلقا در میان شما
وجود نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله عاصم رضی الله عنه داده بود عبد الله وی را طلاق داده و هنوز



عدت تمام ناشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده
که رجوع کنی بخدای که هرگز او بتو نباید و تو بوی نرسی حق سبحانه این آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع با زواج خود
اِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بِالْمَعْرُوْفِ بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت
ذٰلِكَ این نهی عضل که کردیم يُوْعَظُ بِهٖ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص
يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذٰلِكُمْ این پند گرفتن شما
بازگشت منع و اضرار اَزْكٰى لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش چه زوجین هر یک دیگر را دیده اند و شناخته پس
رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و نشناخته باشد وَاَطْهَرُ و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند
وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای می داند که زن و مرد خواهان یکدیگر اند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمی دانید وَالْوَالِدٰتُ و مادران
یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفلی شیر خواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده
باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ
دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر آنکس را که خواهد اَنْ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را وَعَلَى الْمَوْلُوْدِ لَهٗ
و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ
و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوْفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی
اِلَّا وُسْعَهَا مگر آنقدر که گنجایش و توانایی آن دارد لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا
بفرزند شیر خوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع
اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوه از و باز نگیرند وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّهٗ و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند
خود که او را در وقت شیر خوارگی از مادر باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از و زیاده از
خورش و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر صبی
بمیرد وی وارث شود لازمست مِثْلُ ذٰلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود در نفقه و کسوه و عدم اضرار فَاِنْ اَرَادَا پس
اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا
از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس هیچ وبال نیست بر ایشان ازین جهت وَاِنْ اَرَدْتُّمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باشیر ضاع محتاجید اَنْ
تَسْتَرْضِعُوْٓا آنکه دایه گیرید جهت شیر دادن اَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادران ایشان باشد از شیر دادن و خواه
ن فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَّآ اٰتَيْتُمْ آنچه
اراده کرده اید دادن آن را بدیشان بِالْمَعْرُوْفِ بنیکویی و خوش خویی بی مضایقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای
در باز گرفتن مزد و مان وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه می کنید از رضاع و فصال
و استرضاع بَصِيْرٌ بیناست وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه بمیرند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید

که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه وَعَشْرًا و ده روز مگر حامله باشند
که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر
مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه
و اولیای ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنفُسِهِنَّ در تنها خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ
بنکویی یعنی بموافقت شرع و ادا صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما
میکنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون دانستی که کار تر امید اندغم مخور که جزای آن بتو رساند
ای عاصی چون می دانی که گناه تو دید اند ترک معصیت کن تا از عقاب برهاند هر که دانست انکه در همه وقت
حق تعالی بحال او داناست همه کردار ها ش باشد خبر همه گفتار ها ش کرده و راست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست
بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای
خواستاری زنان معتده یعنی کلامی گویید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در
نخواهی ماند یا مثل تو زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازمست اما در ان گناهی نیست
که سخن بتعریض گویید أَوْ أَكْنَنتُمْ یا آنکه پوشیده فِي أَنفُسِكُمْ در دلها خود عَلِمَ اللَّهُ خدای داناست بعلم قدیم خود
أَنَّكُمْ انکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نکویی بعد از تزویج وَلَكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ
ولکن وعده و عهد ایشان را سِرًّا یعنی که آنرا پنهان می کنند یعنی مباشرت و اراده آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید
ایشان را إِلَّا أَن تَقُولُوا مگر آنکه بگویید قَوْلًا مَّعْرُوفًا سخنی نیکو به رمز و اشارت نه بتصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا
و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشان را حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده
از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ
میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بکاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عقاب او وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل
نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناه و وبالی نیست بر شما إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که
مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر می داند بشرط عدم مانع
و امام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و یا نیست
طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و بهره
خورد ار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواست و در حالت عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این
آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که متعها او بقلنسوه که غرض آنست که متعه باید داد و آن بمقدار حال طلاق دهنده باشد
عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر دو نوالتکر باندازه توانایی او وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر درویش و تنگ دست بمقدار دست رس
وی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکثر متعه خادمیست و اقل آن مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله کرته ایست و چادری و معجری



که نصف مهر المثل او از ان کمتر باشد و اصح آنست که اندر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را مَتَاعًا
باندازه توانایی متعه ادنی بِالْمَعْرُوفِ بر وجهی که شرع او عرف آن شاید حَقًّا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر
فعلی محذوف است یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ
و اگر طلاق دهید ایشان را مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستی که مقرر کرده باشید
لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیه
کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی برو لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم
کرده شده و مرد و زن بدین آیه حکم آن آیه منسوخ شده و نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَن يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان
که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا آنکه عفو کند آنکس که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست
عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمه الله و این در وقتی که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم
رحمه الله فرموده که مراد از ین کس شوهر است که مهر گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بده و موید همین قول است آنکه حکم بعد
وَأَن تَعْفُوا و آنکه در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقْرَبُ نزدیکترست لِلتَّقْوَىٰ به پرهیزکاری از بدی
وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید یا ترک مکنید تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی و در اندیشه کنید که این زن بعقد شما
مخصوص بود و دل او حال بر شما محروم و مایوس شده او را بتمام مهر مسمی دلشاد گردانید و زن بر شما تفضل کند که این مرد بمن نرسیده و از خوان وصلت
من بهره مند نگشته اولی آنکه از او هیچ نگیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از جود و فضل بَصِيرٌ
بیناست حَافِظُوا محافظت کنید و ایستادگی نمایید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازها و فرایض بمواقیت و حدود و حقوق آن
وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و شرایط محافظت بخصوص جنبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ
بن جبل و جابر و ابو امامه رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری
یا از هر طرف او نماز یست که دران قصر نکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است
و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار می گزارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بروایت فاروق و مرتضی و عایشه و
ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و درین
باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه آن
گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که یکی فجر است و دیگری ظهر و دو نماز شب از طرف دیگر بعضی وجه وارد
بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات
فرایض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میانه دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریه است و طایفه
دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانسته که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدوست یا
ما بین دو نماز است که قصر را بدان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بران متفرع باشد در جواهر التفسیر
بشرحی مستوفی مذکور است وَقُومُوا و بکار مه می کنید که بپای ایستید لِلَّهِ برای خدای قَانِتِينَ در حالتی که فرمان بردار انید

یعنی نماز گزارید ساکتان و گفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرموده که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه
وسلم در نماز با صاحب خود سخن می گفت چون حکم و قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدیم فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن یا
از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز گزارید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله و
نزد امام شافعی رحمه الله وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه استقبال ممکن باشد و خواه نباشد او رکبانا
یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله پس
نماز گزارید با شرائط و ارکان و اوقات و گویند شکر است یعنی چون ایمن شدید شکر گویید خدای را کما علمکم
چنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرائط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که آنرا دانید والذین یتوفون
و آنانکه وفات کنند منکم از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت می
داشتند و جامه های کهنه پوشیده قاعده تزین و تجمل فرو می گذاشتند اگر از اهل حضر بودی در میان خانه با اولیاء شوهر بسر بردندی با اولیا
نشده در میان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان ترتیب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون
نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بمدینه آمد مردی از طایف در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری ماندند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترکه بوالد
والدین قسمت کرد و زن را نصیبی معین نفرمود و امر کرد که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند و در آن محل این آیه نازل شده و حکم فرمود
آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وصیة فرض شده وصیتی و حفص بنصب خوانده معنی آنست که وصیت
کرده خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا بهره دادن بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر الی
الحول تا یکسال غیر اخراج بیرون کرده ناشدگان از مسکن شوهر الا اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد
فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر فیما فعلن
در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف از انچه که بر وفق شرع باشد
والله عزیز و خدای غالب است انتقام کشنده از کسی که مخالفت او کند حکیم صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این
حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکسال به چهار ماه و ده روز آمد چنانچه گذشت
وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید متاع منفعت که بدان برخوردار شوند بالمعروف
بطریق نیکویی و توسط در علو و تقتیر حقا سزاوار کرده شده است خدای این را سزاوار کرده است علی المتقین
بر پرهیزکاران مراد منتفیان شد از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن می گرداند
خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را آنچه بدان محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن
تکمیل آن کار فرمایید الم تر آیا خبر دادای پیغمبر و آیا ندانستی و بنظر تعجب نگاه نکردی الی الذین خرجوا بسوی آنکسان که
بیرون رفتند من دیارهم از منزلها و سراهای خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند و اهل آن شهری که در قریه
داوردان از نواحی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی با ایشان ماندند و اغلب مردند



سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از ده بیرون رفتند حذر الموت
از جهت احتراز کردن از مرگ و بجهانی می رفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت مر ایشان را خدای
موتوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و یکی از اسفل آن فریاد کردند که همه یکبار
بمردند و چهار پایان خود و مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند و گرد آن وادی حظیره کردند و ایشان گندیدند
و از اجساد ایشان گذشته مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوانی نماند ثم احیاهم پس زنده کرد ایشان را و این صورت
بران وجه بوده که روزی حزقیل بن بوزی که ثالث خلفای موسی علیه السلام بود بران موضع گذر افتاد و آن توده های استخوان
مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه بر ایشان نظر رحمت افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا
من ایشان را زنده کنم حزقیل آن کلمه بر زبان راند و حق سبحانه ایشان را زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو
فضل صاحب فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان لا
یشکرون سپاس داری نمی کنند قصه بنی اسرائیل که چنین عجوبه دیدند و فرمان حق را کردن شما ای مسلمانان از جنگ
گریزید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدا برای آشکارا کردن دین خدای واعلموا ان الله و بدانید
که خدای سمیع شنواست قول متخلفان را از جهاد که با عذر ناپسندیده تخلف می نمایند علیم داناست بنیات ایشان
من ذا الذی کیست آنکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد خدا را یعنی به بندگان او وام دهد که وام خواهند قرضا
حسنا وام دادنی نیکو یعنی وام داده تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض
دادن از صدقه زیاده است و بر این تقدیر مضاف محذوف باشد ای عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست
و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه دادن در سبیل الله در لزوم جزا بوام که ای شبهه اعطاء عوض در آن لازم است و قرض حسن
برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را محمول بر معنی امر می کند یعنی آیا کسی
هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد مر آن قرض را له از برای او اضعافا
کثیرة اضعاف بسیار مبهم گذاشت تا از اضعاف کثیره بیرون از حیز شمار تصور کنند این آیه که نازل شد یهود بطعن گفتند
که خدای چیزی ندارد که از ما قرض طلبد و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح
انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا می طلبد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که خدای میخواهد شما را بواسطه آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو نخلستانست و بغیر آن هیچ چیز ندارم اگر آنرا
بقرض دهم مرا بچندان بهشت می شود سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامنم که حق سبحانه چندان در باغ بهشت
بتو ارزانی دارد گفت ای سید بنخلستان که فرزندان من در آن ساکن اند و مادر ایشان با من باشند خواهد فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک
رسول صلی الله علیه وسلم گرفت و نخلستان را در راه خدا صدقه داد و در حال به نخلستان آمد و مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح
این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندین بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا کردی
بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باره او فرموده که کم من عذق رداح و دار فیاح فی

لعنة لابي الدحداح وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خداي فراهم گيرد و تنگ ميكند روزي بر بعضي بعلم و حكمت خود و صلاح حال ايشان آنست
وَيَبْسُطُ و گشاده مي‌گرداند رزق را بر جمعي بمقتضي مشيت خود و مصلحت و منفعت ايشان در آنست وَإِلَيْهِ و بسوي
حق يعني بپاداش او تُرْجَعُونَ بازگردانيده خواهيد شد در معني قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقايق گفته كه
فناي كرد از اغنيا تا دانند كه سبب هستي او است بر فقرا ستهند و بسط ميكند بر فقرا تا آنرا از حق بينند و حق اغنيا
قابض اوست تا ديده مشهود اغنيا جز وي نه بينند باسط اوست تا بهر بصيرت فقرا جز وي مشاهده نكنند عارفي چنين
فرموده كه يكي را بقبض در زندان خودي گرفتار كرده اند و يكي را ببسط از خودي رهانيده بخود مشغول ساخته پير طريقت قدس
سره گفته الهي هر گاه بخود نگرم گويم از من زارتر كيست و چون بتو نگرم گويم از من بزرگوارتر كيست
گاهي كه بخود در نگرم پست شوم گاهي كه بتو نگرم مست شوم أَلَمْ تَرَ آيا نديدي يعني ندانستي و علم تو نرسيد إِلَى الْمَلَإِ
بجر جمعي از اشراف و ارباب راي مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان يعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى بعد از وفات موسي عليه
السلام إِذْ قَالُوا چون گفتند اين بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ پيغمبري كه بود ايشان را و آن بقول اصح اشمويل كه حق سبحانه
او را بعد از الياس به بني اسرائيل فرستاده و گويند آن پيغمبر يوشع بن نون بود يا شمعون بن صفيه و بهر تقدير گفتند پيغمبر خود را
كه بحكم خداي ابْعَثْ لَنَا برانگيز از براي ما يعني تعيين كن از ميان ما مَلِكًا پادشاهي تا با عانت او نُقَاتِلْ كارزار كنيم فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداي با جالوت و قوم او و ايشان عمالقه بودند از بقيه عاد كه همواره بت مي پرستيدند و ترك بي
ورزيدند و با بني اسرائيل خصومت داشتندي و بني اسرائيل بدست ايشان درمانده بودند و در ميان ايشان ملكي و كار فرمائي
نمانده بود بسبب آن از پيغمبر خود استدعاي ملكي و كار فرمائي كردند كه بمدد او جهاد توانند كرد قَالَ گفت آن پيغمبر هَلْ
عَسَيْتُمْ هيچ شايد از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض كرده شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما كارزار كردن با دشمنان دين أَلَّا تُقَاتِلُوا
كه شما مقاتله نكنيد قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چيست ما را و چه بهانه داريم أَلَّا نُقَاتِلَ كه ما قتال نكنيم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستي كه بيرون كرده اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساكن ما وَأَبْنَائِنَا و از پسران ما يعني ما را مهجور ساخته
اند از ايشان در ضربت كه جالوت از ابناء ملوك ايشان چهارصد و چهل تن اسير گرفته بود و چندين گروه را از منازل ايشان بر
كرده و بدان سبب ايشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آنگاه كه نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ
بر ايشان كارزار با اعادي تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداري بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندكي از ايشان و ايشان سيصد و
سيزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداي داناست بِالظَّالِمِينَ بستمكاران كه از جهاد تخلف ورزيدند و چون اشمويل عليه السلام
برايشان حجت گرفت و ايشان بر سبيل تاكيد جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود كه ملكي از براي آن قوم تعيين فرمايد
حق سبحانه عصاي و ظرفي پر از روغن بوي فرستاد و فرمود كه هر كه بالاي تو در آيد و اين روغن در ظرف غليان نمايد و اين عصا
با قد وي برابر باشد پادشاهي اين قوم را شايد آنست اشمويل اين خبر بقوم رسانيده هر يك از اعاظم بني اسرائيل بخانه او
تردد آمد شد آغاز نهاده اند و براي هيچكدام روغن بجوش نيامده و عصا با قامت ايشان مساوات ننمود تا روزي مردي
سقا يا دباغ كه شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندي بخانه اشمويل در آمد في الحال روغن



القدس آغاز غليان كرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت بني اسرائيل را نَبِيُّهُمْ پيغمبر ايشان إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه
خداي قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بحقيقي برانگيخت براي شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاهي فرمان فرماي قَالُوا گفتند از روي استبعاد
أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد و از كجاست لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهي عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوارتريم بِالْمُلْكِ
بپادشاهي كه از سبط يهودا ايم مِنْهُ از وي كه از سبط بنيامين است و در آن سبط نبوت نيست و نه مملكت و با وجود آنكه از
سبط مملكت نيست مردي نيستاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا كرده اند سَعَةً بسياري و فراخي مِنَ الْمَالِ از مال دنيا يعني
اگر از نسب عاري است باري بايستي كه صاحب خزاين و دفاين بودي تا تجهيز لشكر و تهيه اسباب جنگ تواند
كرد قَالَ گفت پيغمبر در جواب ايشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستي كه خداي بر گزيد او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزوده
داد او را بَسْطَةً گشادگي و بسياري فِي الْعِلْمِ در دانش يعني علم حرب و گويند دانا بوده بامور سياسي و تدبير ممالك
وَالْجِسْمِ و در بزرگي و بر او جسم آورده اند كه طالوت مردي تابنده و با جمال بود و بيك سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر
مي‌نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خداي كه مالك الملك على الاطلاق است مي‌دهد مُلْكَهُ ملك خود را مَنْ يَشَاءُ هر كرا مي خواهد و ولي را
كه او را صلاحيت ملك داري هست ملك ده و ملكستان اوست بس راه بحكمش نبرد هيچ كس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خداي
بسيار فضلست در دادن [illegible] اختيار بقبضه اقتدار هر كه خواهد عَلِيمٌ و داناست باستحقاق كسي كه او را برگزينه
باري ديگر بني اسرائيل چنانچه دأب ايشان بود از طريق ابرام و لجاج در آمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتي و علامتي
بايد تا دلها را بفرمان برداري و هواداري او رغبتي پديد آيد اشمويل از خداي درخواست و خداي تعالى از علامت پادشاهي
او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ايشان را پيغمبر ايشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستي كه نشانه پادشاهي طالوت
أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست كه بيايد بشما تابوت سكينه و آن صندوقي بود صورتهاء انبيا درانجا منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ
درانجا سكينه است مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما يعني چيزي كه تسكين خاطر شما بدان باشد و گفته اند سكينه جانوري بود بمقدار گربه
دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته كه كس را قوت ديدن آن نبود و از حضرت على عليه السلام منقولست كه روي او مثل به
روي انسان بود و دو بال داشت بوقت كارزار از تابوت بيرون آمدي و مانند بادي كه سخت وزد برروي دشمنان جستي
و ايشان را متفرق ساختي و لهذا اصحاب بني اسرائيل اين تابوت را در پيش صف لشكر بداشتندي وَبَقِيَّةٌ و ديگر در تابوت
باقي ضربت مِمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشت آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ يعني موسي و هرون عليهما السلام آل تفخيم را لفظ آل بنفس
ايشان افزوده چنانچه ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم اي انفسهما و در حديث آمده كه من مزامير آل داود مراد نفس داود
عليه السلام و آنچه از موسي و هرون در آن تابوت مانده بود نعلين موسي بود و عمامه هرون و پاره از ترنجبين كه در تيه بريشان
مي باريد و ريزه الواح و اين تابوت را عمالقه از بني اسرائيل گرفته بودند بخود برده بودند و در هر موضع كه داشتندي آفتي
با اهل آن موضع رسيدي [illegible] دفن كردند و حق سبحانه فرشتگان را امر كرد تا آنرا برداشته نزد اشمويل آوردند چنانچه
حق تعالى فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند ملائكه آن تابوت را و بشما آرند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستي كه در رسيدن تابوت
بشما لَآيَةً لَكُمْ را نشانه ايست شما را بصدق قول پيغمبر بپادشاهي طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد شما باور

دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را امتثال کردند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده هشتاد هزار مرد در موکب طالوت
روان شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا
بِالْجُنُودِ با آن لشکرها مسافت قَالَ گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدا
آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را شناخته گردد
فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ
و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از
منست یعنی بر دین من باشد مگر آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر کسی که بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که
حق سبحانه بقدرت کاملهٔ خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکریان هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند
فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند
و بیک کف آب اختصار کردند هم ازان غرفه سیراب شدند و هم ظروف بار ایشان از برکت غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند
لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بغایت غلبه که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بکنار جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات
نکردند علمای مه فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کرده برین وجه که قوم طالوت
سالکانند متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که باآن چاره نبود بر زیادت
ازانچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آورد عطشش بجمیع آن
افزون گشته اطمینان نیابد   کاسهٔ چشم حریصان پر نشد   تا صدف قانع نشد پر در نشد   و چنین کس بر لب نهر
مانده از دولت غزا با لشکر جهاد محروم و بی بهره است و هر که ازین جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش
و پوشش که ازان چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه او را بمرتبهٔ خود خوشنود گرداند و او را بصفت مستغنی سازد
قناعت توانگر کند مرد را   خبر کن حریص جهانگرد را   فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبره کرد و بگذشت
هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده مَعَهُ که با او شدند قَالُوا گفتند
آن دیگران که خلاف کرده جرعه نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
بجالوت و لشکرهای او و قول آنست که از لشکر او هشتاد هزار از جوی گذشتند و ازان چهار هزار که عبره کردند چون چشم
ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بیدل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم
قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه یقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان ملاقات کننده اند یعنی رسنده
جزاء او خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار از گروه اندک مؤمنان
غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت و مددکاری
خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگانست بتایید و قوت و چون خاینان ابا نمودند و مخالفان بر طرف
نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابلهٔ لشکر جالوت صف برکشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر صد هزار سوار جرار



خونخوار تیغ زن نیزه دار بودند   چو شیران آهن دل الماس چنگ   چو گرگان بدکوه آشفته رنگ   و جالوت بر نجوه
مردی عظیم الجثه بود و شدید الشوکه و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحهٔ جالوت سه هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر
نهادی سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا گفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی بر استقامت
در کارزار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ و نگاه دار بپای خود أَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا
و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس بشکستند و بهزیمت کردند مؤمنان کافران را
بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ و بکشت داود پدر اشعیا علیه السلام جَالُوتَ جالوت را بسنگ فلاخن
که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود
بکشندهٔ جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت باوی گذاشت
و بالاخره تمام مملکت بداود رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ
داد او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ ازانچه خواست و آن علمیست که بهم
بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای باشد مردمانرا
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مؤمنان جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ
هر اینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و شنائع او باطل گشتی وَلَكِنَّ اللَّهَ و لکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در معجزات و اصحاب بود آيَاتُ اللَّهِ نشانهاء قدرت خداوندست
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی بر وجهی که مطابق واقعست و
اهل کتاب مسلم میدارند وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هر اینه از فرستادگانی بدو خلایق تِلْكَ الرُّسُلُ
آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا بخصایص و
فضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ از این پیغمبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که خدای باوی سخن گفت بی واسطه
چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت وزوجک الجنة و چون موسی علیه السلام که فرمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم که گفت فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را ازیشان دَرَجَاتٍ بپایها بلند و تفاوت
انبیا ازین جهت است که بعضی ازیشان مبعوث بقومی از آدمیان بوده اند و بعضی بکل ایشان یا بجمیع ثقلین از انسان یا بمجموع جن
و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری داده اند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس
علیه السلام که حق تعالی او را درجهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که مراد آنست که آن بعض
پیغمبر ماست صلوات الله و سلامه علیه که منفرد است با انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان چنانچه از مطاوی آیات
و احادیث مفهوم و معلوم میگردد   ما همه در پناه تو اند   همه در بارگاه تو اند   تو چو خورشیدی همه اختر اند
تو سلطان ملکی همه لشکر اند   و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا بیانی مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَآتَيْنَا

الجزء الثالث

بیان است

وداديم ما عيسى ابن مريم البينات عيسى پسر مريم را معجزها روشن و حجتهاى واضح چون ابراء اكمه و ابرص و احياء موتى وأيدناه و قوت
داديم اورا بروح القدس بجان پاك كه جبرئيل است و او را بپاكى صفت كرده است جبرئيل عليه السلام ولو شاء الله
واگر خواستى خداى ما اقتتل الذين اختلاف نكردندى آنكسان كه من بعدهم از پس ايشان بودند من بعد از پس
آنكه ماجاءتهم البينات آمد بديشان نشانهاى روشن بر نبوت پيغمبران ولكن اختلفوا وليكن اختلاف كردند فمنهم
پس ازين امتان من آمن كسى بود كه بگرويد يعنى بر ايمان خود ثبات ورزيد و ملازم دين پيغمبر خود شد ومنهم من كفر
و از ايشان كسى بود كه كافر شد و از دين او انحراف نموده طريق ديگر داشت چون يهود و نصارى است كه بعد از موسى و عيسى
عليهما السلام از راه راست منحرف شدند ولو شاء الله و اگر خداى خواستى ما اقتتلوا اختلاف نكردندى مخالفت را
كه لفظ اقتتال را ذكر كرده ذكر سبب است و اراده سبب جنگ و قتال سبب خلاف و تكرار از براى تأكيد ولكن الله
وليكن خداى يفعل مى كند ما يريد آنچه مى خواهد يعنى ايجاد ميكند آنچه خواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و هدايت
يا ايها الذين آمنوا اى كسانى كه گرويده ايد انفقوا نفقه كنيد مما رزقناكم از آنچه روزى كرده ايم شما را يعنى ز
مال بيرون كنيد من قبل ان يأتى پيش از آنكه بيايد يوم روزى كه از رسول و منفعت آن لا بيع فيه فروختن
نباشد در آن كه كسى خود را از عذاب باز خرد ولا خلة و نه دوستى بود تا كسى را اجابت كند ولا شفاعة و نه شفاعت
بوقت حلول عذاب والكافرون و ناگرويدگان هم الظالمون ايشانند ستمكاران كه منع كنند حق خدا را و كسى يا
ظالمند بوضع عبادت در غير موضع الله خداى سزاوار پرستش اوست لا اله هيچ معبود بحق نيست در وجود و خلق را
الا هو مگر او كه مستحق عبادت اوست ثابت الحى زنده پيش از همه زندگان و زنده بعد از فناى ايشان القيوم
پاينده در ذات و صفات يا قائم بتدبير و حفظ مخلوقات لا تأخذه فرا نگيرد او را سنة غنوده خواب از فتور و
غيران كه خواص گويند ولا نوم و نه خواب كه ركود حواس ظاهره است له مر او راست ما فى السموات آنچه در آسمانهاست
از نيرات علويه وما فى الارض و آنچه در زمين است از كاينات سفليه من ذا الذى كيست آنكه او يشفع شفاعت
كند از انبيا و ملائكه و غير ايشان عنده نزديك او روز قيامت كسى را الا باذنه مگر بخشنودى او كه اجازت شفاعت دهد
يعلم ميداند خداى ما بين ايديهم آنچه در پيش اهل آسمانها و زمينهاست از امور اين جهان وما خلفهم و آنچه خواهد بود
از پس ايشان از كارهاى آن جهان ولا يحيطون و فرا نرسند آفريدگان بشىء من علمه بچيزى از معلومات او
الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد كه بدان محيط شوند وسع فرا رسيده است و گنجايش يافت كرسيه كرسى
او كه زير عرش و زبر آسمانهاست يا فرا گرفته است علم او السموات همه آسمانها را و آنچه در آنست والارض
و تمام زمين را و آنچه در آنست ولا يؤده حفظهما و او را هيچ رنجى نكند و بر وى گران نيايد و شاق نباشد نگاه داشتن آسمان
و زمين وهو العلى و اوست برتر از اوهام العظيم بزرگتر از انديشه افهام اين آيه شريفترين آيتست از قرآن و در
حديث آمده كه اين آيه را زبانى است كه تقديس مى كند خدا را نزديك ساق عرش و خواص و فضايل قرائت او در اخبار بسيار
لا اكراه هيچ كراهتى نيست فى الدين در قبول كردن دين اسلام بعد از اسلام عرب يعنى اكراه نبايد كرد هيچ كسى را



از يهود و نصارى و مجوس و صابيان بر آوردن دين اسلام بشرط قبول جزيه گفته اند حكم اين آيه باية قتال منسوخ است از تمام
قبايل عرب جز دين اسلام قبول نبود اما با ديگران قتال بايد كرد تا مسلمان شوند يا جزيه قبول كنند ابو الحصين انصارى رضى الله
عنه دو پسر قابل داشت ناگاه دو ترسايى از شام بمدينه آمده ايشان با او مصاحبت نموده و بافسون و افسانه وى مغرور گشته
دين ترسايى اختيار كرده و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصين از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه دستورى خواست
تا برود و ايشان را باكراه برآورده شرع باز آرد اين آيه نازل شد كه اكراه مكنيد كسى را كه بدينى ديگر شده است قد تبين الرشد
بدرستى كه روشن شد الرشد راه راست من الغى از گمراهى يعنى كفر از ايمان و حق از باطل جدا گشت فمن يكفر
پس هر كه كافر گردد يعنى نگرود بالطاغوت بآنچه مى پرستد جز خداى از شيطان و خواه بتان و خواه كاهنان و ساحران ويؤمن
بالله و بگرود بخداى فقد استمسك پس بدرستى كه چنگ در زد بالعروة الوثقى بدست آويزى محكم كه قرآنست
يا اتباع سنت يا وقوف نزديك او و منى كه سلوك طريق پيغمبر است صلى الله عليه وسلم گويند قدس سره عروه وثقى
توفيقست در بدايت و سعادتست در نهايت و در حقايق بحبس وارد است كه آن عوام را توفيق طاعتست و در خواص را
جذبات جميعت و اخص خواص را جذبات ربوبيت كه ايشان را از ظلمات وجود فانى كرده و بانوار تحقق واجب الوجود
باقى ساخته و در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدين المشهور بنقشبند قدس الله سره بحقايق كلمه مذكور است
كه در ين طريق طاغوت ما سوى حق است كفر بوى و ايمان بحق در هر قدمى شرط لازم سالكست و پيغمبر صلى الله عليه وسلم
فرموده كه الهوى عند الله ابغض من جميع الآلهة بدترين خدايان كه در زمين مى پرستند هواى ايشانست و از اينست من اتخذ
الهه هواه و فى معنى اين كه محمد صلى الله عليه وسلم آنرا كه هواى خود را بخدايى گرفته است آن بيچاره مى پندارد كه او بنده خداست
خواجه پندارد كه دارد حاصلى حاصل خواجه بجز پندار نيست و در حديث صحيح آمده كه تعس عبد الله ثم
تعس عبد الزوجة در ملكست بنده زر و سيم و بنده زن و فرزند هم اينست هر كه بنده چيزى باشد آنرا پرستد
هر چه گرانده و جهان بنده آنى آنست ترا در دو جهان مونس و معبود پس بالضرورة از همه چيزى بايد بريد و بحق پيوست تا
با بحق پيوست است بر قيد استمسك بالعروة الوثقى و اين عروه ايست كه لا انفصام لها هيچ انقطاع و انفصال نيست
مر آنرا والله سميع و خداى شنواست قول كسى را كه متوسل بعروه وثقى بود عليم و داناست بنيت خالص متمسك
جان بوده الله ولى الذين آمنوا خداى دوست آنكسانست كه بوى گرويده اند يا متولى كارهاى ايشانست در راه نمود
بعد المستقيم يخرجهم بيرون مى آرد ايشان را من الظلمات از تاريكيهاى كفر و ضلالت الى النور بروشنايى
ايمان و هدايت يا از نكرت بمعرفت يا از رنگ بيرنگى يا از ظلمت نفس بنور دل يا از صفات بشريت باخلاق ربوبيت
والذين كفروا و آنانكه حق را بپوشيدند يعنى يهود يا مرتدان و اصح آنست كه عام گيرند جميع كفار را اولياؤهم
دوستان ايشان الطاغوت طاغوت شيطانند يا كعب بن اشرف و حيى بن اخطب و امثال ايشان و ديو پرستان را اصنام
و آلهه باطله و اهل ارتداد را شياطين يخرجونهم آن معاندان و شياطين و ديوان كه طاغوت عبارت از ايشانست
بيرون مى آرند يعنى مى خواهند كه فرا آرند من النور از نور ايمان بشتافتن الى الظلمات بسوى كفر يا بيرون مى آرند از ايمانى كه بنور فطرت

داشتند بکذب آن بار خدایرا از اوثان و انداد کفار اولئک آن کافران با طاغوت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند
هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانندکانند الم تر آیا ندیدی ای بیننده و بچشم بصیرت نظر نکردی الی الذی
بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات
ربوبیت و وحدانیت پروردکار او و این مجادله کی کرد ان آتاه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای اورا
پادشاهی یا این جرات و مجادله چرا نمود برای آنکه خدا ملک بوی ارزانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون
آورده و سر تکبر از کریبان عصیان بر کرد و این مجادل نمرود بن کنعان بود که سر روی زمین را تصرف داشت و قصه ابراهیم
بنا بر آنکه ورای ارکان دولت نمرود برسوختن او قرار کرفت نمرود فرمود که اورا بیارید چون حاضر کردند نمرود کفت
تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که کفت ابراهیم در جواب سخن او
که ربی الذی پروردکار من آنکسی است که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت
و می میراند و از منزل بقا بسر منزل فنا میبرد قال کفت نمرود انا احیی من زنده کنم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل
را که رشته امید او از زندکانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرده کفت اینک مرده را زنده کردم و دیکری را بی کناه طلب نموده
بقتل رسانید و کفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرد طاغی این بود که احیا بعفو است و اماته بقتل و نفهمید که احیا و اماته خلق حیات و موت است در اجساد و آن خود حضرت قادر مختار را میشاید باری دانست در حضار مجلس خود تلبیس بکرد
لاجرم ابراهیم علیه السلام حجتی روشن تر از آن اشتغال نمود قال ابراهیم کفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یأتی
بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افقی که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب
از افقی که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت کردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او
منقطع کشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین کروه ستمکاران را او کالذی یا
سخن مترتب بر آیه اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکسی که او مر علی قریة بکذشت بر دهی
وهی خاویة و آن ده افتاده بود علی عروشها بر سقفها خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن
افتاده و این غایت خرابی است اشهر آنست که کذرنده بر آن دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریة حفظ
داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورد و خداوند تعالی او را از قید
کفار خلاصی ارزانی فرموده عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه سایر آباد و بادیه عبث که بر دو فرسخی ایلیا بود رسید
موضعی بس ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انکور باز کرد و در سایه دیواری قرار
کرفت انجیر را چند بخورد و باقی در سله نهاد و انکور در چشیده پاره بیاشامید و بقیه در جکی ریخت و دراز کوشی که
داشت در پیش خود بست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه و ویرانی می نکریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قال
کفت انی یحیی چکونه و بچه وجه زنده کرداند هذه الله این دیه را خدای یعنی چکونه آبادان سازد بعد موتها بعد از
خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده کرداند بعد از موت ایشان و این سخن بطریق استبعاد بود و بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا

بوی نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت این تامل و تفکر مائة عام صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را
بهمان شکل و صورت که بوده آورده اند که حق سبحانه او را از طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از
مرک او بر آمده بخت نصر هلاک شده حق تعالی نوشک فارسی را بر انکیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت
باز آورده و این دیه عبث از آنچه بود آبادان تر شده پس عزیر را زنده کردانید کفته اند که او را اول چاشتکاه میرانیده بود و
روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شده و چشم میمالید قال کفت
او را کم لبثت اینجا چند وقت که درنک کردی قال کفت عزیر لبثت یوما درنک کرده ام اینجا روزی و چون بنکریست
هنوز آفتاب بود کفت او بعض یوم یا پاره از روز قال کفت آن فرشته بل نه چنانست که تو کمان بردی بلکه لبثت
درنک کردی اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و نکریست اوضاع آن موضع را بنوعی دیکر یافت
تعجب او بیفزود دیکر بار و با او کفتند فانظر پس نکاه کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی
و شرابک و بشراب خویش یعنی شیره انکور که در جکی ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغییر نکرده آن عصیر وانظر و درنکر الی
حمارک بسوی خر از کوش خود که استخوان اندامانده و باقی اجزا متفرق شده انکه خطاب رسید که ترا بعد از مرک زنده کردیم
تا آثار قدرت او بنفس تو ظاهر کرده و لنجعلک و دیکر تا کردانیم ترا آیة نشانه و عبرتی للناس از برای مردمان که حشر
اجساد منکر دارند و انظر الی العظام و نکاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت الهی علت کیف ننشزها
چکونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی ترکیب میسازیم ثم نکسوها پس میپوشانیم مر آن استخوانها را لحما
کوشتی عزیر علیه السلام در آن استخوانها نکریست آوازی شنید که ای کوشت و پوست و اجزای منتشر فراهم شوید بقدرت کامله ربانی
همه اجزا مجتمع شده صورت بود از اوست بر پوشانیده و جان بجسد در آمده فی الحال برخاست و نعره زدن کرفت فلما تبین له
پس آنگاه که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیا موتی بطریق معاینه قال اعلم کفت میدانم حالا بعیان چنانچه
دانسته بودم پیش از این باستدلال و برهان ان الله آنکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احیا و اماته قدیر تواناست پس نزد
بابیان قوم شد و بر ایشان قبول او را باز شناختند و کویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد و نوشته که
که بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که کفت ابراهیم رب ارنی ای پروردکار من بنمای بچشم
که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چکونه زنده کردانی مردکان را سوال برای شهود کیفیت احیا فرمود نه آنکه در اصل احیا او را
شبهه بود قال کفت خدای او لم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی
تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته و با نمرود کفتی ربی الذی یحیی و یمیت قال بلی کفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام
و بکمال قدرت تو کرویده ولکن لیطمئن و لکن این سوال کردم تا جای آرام و ساکن شود قلبی دل من بمعاینه چکونکی آن در
فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شده و برخی را بیدیه و برخی را بید بی واسطه ایجاد
کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیکر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده
بوده دانست که احیا خلق بعد از موت وجودی دیکر است و آن نیز متنوع میتواند بود در خواست نمود که بکدام نوع کرد احیا

بکدام نوع می‌کنی تا چون مرا اطمینان حاصل آید و دل من ازان دانش آرامش پذیرد آورده‌اند که ابلیس بر لب دریا [illegible]
مرداری افتاده که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک ازو پاره‌ای می‌ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم
جمعی کوته نظران سبک‌سار کران طبع را فریب می‌توان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و اعماق
نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری گسترده داشت
و سر رشتهٔ زرقی بدست آورده می‌خواهد که جمعی را بفریبد پس ابراهیم آنجا رفته ابلیس حسد دار شبههٔ خود القا کرد ابراهیم
علیه السلام فرمود که چه محل تحیر است همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره
از زوایای تفرقه بساحت جمعیت رساند     کوزه‌گر کوزه را بشکند چون بخواهد باز قایم کند     آنکه والله کوزه‌گر [illegible]
چه عجب که سازد و انگشت درست     پس ابراهیم بزبان سؤال بگشاد و گفت آلهی بنمای که چگونه زنده می‌کنی تا این خلاف باطنی منهزم گردد و دل
من بالزام او اطمینان تمام یابد قَالَ گفت خدای که اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد
از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاووس و غیر اینها نیز گفته‌اند فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ پس جمع کن ایشان را یعنی مرغان را بسوی خود یعنی بر
دست بگیر و در اشکال و هیأت ایشان نیکو تأمل نمای و دقایق جثهٔ هر یک را بنظر در آر تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه
نگردد یا جمع ساز اجزای ابدان ایشان را بایکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار
ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بر وی نهاد و چه دشت این اجزای جبال [illegible]
و این از قبیل ایراد عام است و ارادهٔ خاص یعنی آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنهی مِّنْهُنَّ از ین مرغان
متفرق شده بایکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره‌ای ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی
تو و بشتابند سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان از روی یقین أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَزِيزٌ غالب است و قادر بر ثبت آنچه خواهد [illegible]
حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه می‌سازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرده و اجزای ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام
و قوایم و اجنحهٔ ایشان را پاره پاره کرده بایکدیگر بیامیخت و گفته‌اند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافت و منقسم ساخت بر چهار
یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفت آواز داد که ای کبوتر ای طاووس ای زاغ ای خروس بیایید بجانب
سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و بایکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای
خود بر زمین دویدند و ملک [illegible] و دیدن آن بوده که این صورت ابلغ است در عجب و دور از شبهت چه توهم آن می‌شد
که مرغان پرنده آن مرغان نباشند یا بخیال جز سبب شاید پاهای ایشان درست شده باشد و دیگر آنکه ادراک [illegible] کیفیت
رفتن را در وقت دیدن چشمش از او [illegible] آنکه در حال پریدن پس آن بدهان جنبش پاهای ابراهیم علیه السلام می‌دویدند
و از انجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل می‌شدند در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات
ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل سازد بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته
قربان شوند و ایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطریق طاعت شتابکنان باز آیند محققان گفته‌اند که در ذبح
طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر خروس را که



بدل منفقان

[illegible] مایل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز را بگذار
و طاووس را که مجمع زینت است سر بردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیوی فرو بند و کبوتر که منبع [illegible] این چهار صفت را نوع آدم و حال
ابد و زندگی سرمد باید که بنج چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و وجه آنها جمیع مخالفت لازم است اول صولت
کبر که نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ شهوت که خاصیت هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت
خاکست و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده     چار مرغند چار طبع بدن     جمله را بهر دین بباید کشتن
پس بایمان و عشق و عقل و دلیل     زنده کن هر چهار را چه خلیل     مَثَلُ الَّذِينَ نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بی شایبهٔ عوض
خواهند عوض يُنفِقُونَ بیرون می‌کنند و صرف می‌نمایند أَمْوَالَهُمْ خواسته‌های خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر
غازیان و مجاهدان و نزد جمعی جمیع ابواب البر راه خدایست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردهٔ این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ
همچون مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنبَتَتْ برویانَد سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بران نوع
که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ در هر خوشه مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه
که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده گرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لِمَن يَشَاءُ
برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد
عَلِيمٌ داناست بنفقه کنندگان و نوایا و نیات ایشان عوض از ین عمل خود بر اضعاف و ترغیب منفقان [illegible]
چون نظر باجر کند که یکی را هفتصد است بهوس تصدق اشتغال نمایند     که یا پس از آنکه باز بینند [illegible] وانکه هفتصد نبیند
[illegible] الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنکسانی که نفقه می‌کنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نیاورند مَا أَنفَقُوا آن چیزها را که نفقه کرده‌اند مَنًّا
منتی یعنی منت بر کسی نهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى و نه رنجی آزاری در پی آورند صدقهٔ خود را آزاری یعنی فقیر را درویش را
شکایت نکنند قولاً و فعلاً لَّهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقهٔ ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست بیم بر ایشان از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب
قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ سخنی نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در گذاشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن
از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهتر است مسئول را از نفع مِّن صَدَقَةٍ از آن صدقه که بسبب آن سایل يَتْبَعُهَا
أَذًى آزاری در آید آنرا یعنی آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی‌نیاز است از صدقه و انفاق شما
نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيمٌ بردبار است تعجیل نکند در عقوبهٔ منان و موذی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُم مزد
صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه مال ازان حضرت است و توانگر حال آن چیست جز منت صاحب
مال را است نه حال را و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار فرموده
بار فقر از تکفی اثر ننگ تن     باد منت منهی بر گردن     چون عطا بخشش خدا آمد و بس     بر که دادی منه منت کس [illegible]

چون آنکه از آزار و منت پیش ... پس متصدق باید که بنگرد آنکه نظر اثر غیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَىٰ
و دیگر جنبت بکنید صدقها خود را باذا یعنی رنج رسانیده بدرویشان نه بزبان که او را تنگ دادی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش
کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد تو اگر نظر صفت جود و کرم نتوانند شد ای توانگر بتجارت خانه سوی کدا
کدا بی وی آیینه زر داری است حق سبحانه درین آیه جهت تکمیل صدقه مومنان می فرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل
مسازید كَالَّذِي همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق منتسم گشته يُنْفِقُ مَالَهُ
نفقه می کند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بتحقیق نمی گرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد
داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مراآت فَمَثَلُهُ پس نمودار صدقه این منافق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ
همچون نمودار سنگی است خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بران سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس بوی رسید
وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل ازو رود و بسیار بجزد فَتَرَكَهُ پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت
آن را صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده و چون قطرها
باران عدل از سحاب ربانی ریزان کرد و آثار آن نفقات محو شده و سنگی بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد
نه از آتش نشان و نه برق چه آید که و از وی ... لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی عَلَىٰ شَيْءٍ
بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت [illegible]
نکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنان که باعتقاد و اخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ
برون می کنند مالها خود را و بدرویشان می دهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای وَتَثْبِيتًا و از برای
ثبات و یقین صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستان
که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و در باغ لواقح بدو بیشتر وزد و ... از آفت
مغفور شدن در آب دورتر بود و این باغ درچنین زمینی أَصَابَهَا برسید بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ
پس بداد و بیاورد أُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی یکسال چندان بردهد که زمینها دیگر بدو سال ...
فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسید بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسید باران ضعیف و آن نیز
او را کافیست یعنی اثر باران اضایع نمی کند و بیشتر محصول می دهد و مقصود ازین مثل حصول ثواب مخلصانست که انچه برای
رضای خدای تصدق کنند از بادات نیکو حالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای
بانچه شما می کنید از روی اخلاص و ریا بَصِيرٌ بیناست و ثواب هر یک بجزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ تمثیلی دیگرست
برای صدقه اهل ریا می فرماید که آیا دوست می دارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد أَنْ تَكُونَ لَهُ آنکه باشد
مرورا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا در آن بوستان مِنْ كُلِّ

الثَّمَرَاتِ از همه میوه ها جنس خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا
رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ خردان و ناتوانان
و معیشت بدو و فرزندان مدار این بوستانست فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس برین بوستان رسید بادی گرم و گویند گرد باد فِيهِ
نَارٌ در آن باد آتشی و این چنین باد آتشین را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب
باغ متحیر و مغموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائی است که سموم عدل آتش باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزد
و ایشان متحیر و مغموم باشند [illegible]
[illegible] اعمالشان سوخته كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می کند خدای
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانها الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما دران تفکر نمایید و در
عاقبت دیگر [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان أَنْفِقُوا نفقه کنید در راه خدای مِنْ
طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزهای هر کرده ها آنچه کسب می کنید بتجارت و صناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا و از آنچه بیرون
آورده ایم لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین چون حبوبات و اثمار حتی اغنیا انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی [illegible]
[illegible]
[illegible] اصول صدقه دهید وَلَا
تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید [illegible] مِنْهُ تُنْفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ
[illegible] فِيهِ [illegible] وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَنِيٌّ
بی نیازست [illegible] حَمِيدٌ ستاینده است [illegible] الشَّيْطَانُ دیو
سرکش یعنی ابلیس [illegible] يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده می کند شما را فقر
و احتیاج [illegible] وَيَأْمُرُكُمْ و می فرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ ببخل و
امساک و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ و خدای وعده می دهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از وی
مر گناهان شما را و حسنی وَفَضْلًا و افزونی روزی و مکافات [illegible] وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست
بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان [illegible] يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت
انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد تا داند که چه می باید داد و بکه می باید داد [illegible]
تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت داده شد فَقَدْ
أُوتِيَ پس بدرستی که داده شده او را خَيْرًا كَثِيرًا نکوئی بسیار [illegible] حق سبحانه
و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته [illegible]
اهل دنیا را ملازمت [illegible]

علی علیه السلام وارد است ربنا فتقبل لیارفنا لنا ظلم ولا تعاقبنا فان المال یبقی عن قریب وان العلم باقی لا یزال

عنها علم دادنه باو بیش وبقا او افزونیم شد یکی فوق بحاک و دیگری تحت سمک وَمَا يَذَّكَّرُ و در نیابند یا پند نگیرند بدین سخن

إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صاحب وَمَا أَنفَقْتُم و آنچه بروی کرد و یدای مومنان مِّن نَّفَقَةٍ از نفقه

اندک یا بسیار نیز یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از زوی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُم یا بر خود واجب

کرده اید مِّن نَّذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَعْلَمُهُ می داند

آنرا و فراموش نمی کند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند

مِنْ أَنصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقها

خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران از ابداء رغبت افتند و بخیلان حجت لازم شود و طعن

بخیلان بآن شایع با اهل حق میل کند وَإِن تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ

و بدهید آنرا بدو پیشان در خفیه فَهُوَ پس آن اخفا خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا

دورتر ماند و در ویش نیز از ذلت اخفا ناموس محفوظ می باشد بعضی علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل

چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع

بر آنکه اخفا متعلق بنوافلست و در فرایض اظهار اولیست تا متهم نگردد بترک زکوة و بخیلی و دلیل حسبان اینست تا بجز

حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت دیگران شود و باد ادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس

رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب

و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنكُم و ما در گذرانیم از شما و محو کنیم

مِّن سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبوده وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

و خدای بدانچه شما می کنید از ابداء صدقه و اخفاء آن خَبِيرٌ داناست آورده اند که انصار پیش از اسلام بجهت مصاهرت

و رضاع که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه می کردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام

علیه الصلوة و السلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بجهود ان کاره شدند و چون صورت حال بحضرت رسالت

پناه عرض کرده این آیه آمد که لَّيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو

هدایت و دعوت است و بس وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لکن خدای بعنایت خود يَهْدِي مَن يَشَاءُ راه نماید بایمان هر کرا خواهد

پس حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر

مسلم جایز است وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنفُسِكُمْ پس از برای نفسهای خود می کنید

و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باش و خواه مسلمان گر لوی برو بخشش اتش سجود

تو و ابسر جرای بری دست خود خورش ده بکنجشک و کبک و حمام که روزی در افتد همایی بدام چو هر گوشه تیر نیاز افکنی

بناگاه بینی که صیدی کنی وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمی کنید شما که مومنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای ثواب و





خشنودی خدای و جه یعنی ثواب آمده است که حق تعالی و ما انفقتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه

می کنید از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام برسد مزد آن می کنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما می رساند وَأَنتُمْ و شما لَا تُظْلَمُونَ

ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی کنند لِلْفُقَرَاءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِينَ

أُحْصِرُوا آنانکه باز داشته شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند بواسطه

اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان درویشان مهاجر

بودند قریب چهار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه مسکن و منزلی نداشتند که شب آنجا

بسر برندی مسکن ایشان شب صفه مسجد پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه ساعت الثفات بر کسب

می انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرموده که يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا و نادان

و بیخبر از حال ایشان أَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق

تَعْرِفُهُم تو می شناسی ایشان را ای محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان که صفرت لون و نزاری بدن و خمیدگی پشت

و بسیار پی آنکه لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نکنند بر مردمان و چیزی نخواهند از ایشان إِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام

و بیزار آن بر چه ایشان موصوفند بعفت که ترک سوالست و ترک سوال بجهت عفت دم می گردد که تا کام مردم رد سوال

کند و از ستمکاری باز مانند ما افلح من رد السائل وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر

ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست می داند که بکه می دهید و از برای چه می دهید

الَّذِينَ آنانکه يُنفِقُونَ نفقه می کنند در راه حق برای مستحق أَمْوَالَهُم مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ

و بروز سِرًّا در پنهان وَعَلَانِيَةً و باشکارا یعنی استغراق اوقات باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که

علی مرتضی علیه السلام چهار درم داشت یکی بظلام تصدق کرد و یکی در بروز و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیه

فرستاده و مصطفی صلوات الله و سلامه علیه از مرتضی علیه السلام پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب

داد که طرق صدقه دادن را ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا الزام نمودم بجناب الهی که یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع

رضا رسد و صاحب کشاف آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان

مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیه صدقات صدیق را بستوده فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین چهار

نوع صدقه دهند أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانست

و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نیست

ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند الَّذِينَ آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبَا می خورند مال ربوا را

یعنی معامله می کنند و زیاده می ستانند لَا يَقُومُونَ برنخیزند از قبرها خود برای بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آن چنانکه

بر می خیزد الَّذِي آن کس که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بزند و بیفکند او را دیو و بیهوش سازد بدو مِنَ الْمَسِّ از بسودن و او

صرع و جنونست نزد عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط می سازد پس حق تعالی بخورندگان

بر وجهی که متعارف ایشان بود ربوا کنند و محصل کلام آنست که خورندگان ربوا در روز قیامت بدین شکل بجانبین باشند و اهل عرصات
ایشان را بآن نشان بشناسند ذلك آن عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البيع جز این
نیست که بیع مثل الربوا مانند رباست که در ربا بکار بگیرند بودم بیع کرده بودم که کنند این ربا جنس بیع است میان ربوا و
بیع فرق نکرده اند واحل الله البيع و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را وحرم الربوا و حرام ساخته ربوا را
فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا
فانتهى پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه گذشته است قبل از تحریم و آنرا از و نخواهند گرفت
یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وامره و کار او مفوض است الى الله بخدای یعنی
حکم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن گناه نگردد ومن عاد
و هر که باز گردد و باستحلال ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانید فاولئك پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان
او نهی اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فيها خالدون ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن
ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ يمحق الله الربوا کم و کاست میکند خدای مال ربوا را
یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر چه از آن مال بصدقه و حج
و در او حج و غزو صرف کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست ويربي الصدقات و افزون میکند خدای صدقه را یعنی
هر چند کم باشد نزد او بسیار خواهد بود والله لا يحب و خدای دوست نمیدارد كل كفار هر ناسپاسی را که مستحل
ربوا بود اثيم بزه کاری را که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذين امنوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بآنچه امر و نهی وعملوا
الصالحات و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را واتوا الزكوة
و بدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان در روز
قیامت ولا خوف عليهم و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند ولا هم يحزنون و ایشان اندوهگین
نشوند بر آنچه از عقب گذاشته اند يا ايها الذين امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب
خدای وذروا و دست بدارید ما بقي من الربوا آنچه مانده است از بقایای ربوا ان كنتم مؤمنين اگر
هستید شما باور دارندگان در حرمت ربوا بنی عمرو ثقیف و بنی مغیره مخزومی با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو بنا بر آنکه ربوا ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوا دیگران از ایشان
موضوع صلح کرده بودند بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفته و ایشان فریاد بر آورده گفتند ما خود نیز
کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کرده و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیه خود را بعرض عتاب بن اسید که عامل مکه رسانیدند
و او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت نوشت این آیه نازل شد که دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس
اگر نکنید و اجتناب ربوا ننمایید فاذنوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آگاه باشید بحرب بجنگ کردنی من الله
ورسوله از خدای و رسول او و بعضی فآذنوا خوانده اند از ایذان که یعنی اعلام یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید



که لایق اید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلكم
پس مر شماراست رؤس اموالكم سرمایهای شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از رأس المال طلبید
ولا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدای و
رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی نالیدند و مهلت خواستند و بنو عمرو در
تحصیل آن تعجیل نمودند از امهال و تاجیل ابا کردند و آیه آمد که وان كان و اگر واقع شود غریم ذو عسرة خداوند
دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن مهلت دادنست الى ميسرة
تا وقت توانگری و آسانی وان تصدقوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خير لكم بهترست شما را ان
كنتم تعلمون اگر دانید شما که آنچه خدای فرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی است واتقوا يوما
و بترسید از عذاب روزی که شما ترجعون بازگردانیده شوید فيه در آن روز الى الله بحساب خدای یا بجزای آنچه
که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثم توفى پس تمام داده شود كل نفس هر نفسی را ما كسبت جزاء آنچه
عمل کرده باشد از نیک و بد وهم و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی لا يظلمون ستم کرده نشوند يا ايها الذين
امنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداينتم چون معامله کنید با یکدیگر بدين بوام یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه
که بدل در آن دین باشد الى اجل مسمى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فاكتبوه پس بنویسید
آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنند وليكتب
و باید که بنویسد آن وثیقه را بينكم در میان شما كاتب نویسنده بالعدل بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند
در اجل و مال ولا يأب و باید که سر باز نزند كاتب هیچ نویسنده که نکره بعد از نفی افاده عموم میکند و اینجا
کتابت بقولی فرض کفایت است و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا يضار
کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که اباء نکند کاتب چون التماس کنند ان يكتب از آنکه بنویسد وثیقه
معامله را كما علمه الله چنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که در شرع واقع شده فليكتب پس
باید که بنویسد وليملل الذي و باید که املا کند بر کاتب الذي عليه الحق آنکس که بر وی است دین و بزبان خود
اقرار کند وليتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار اوست ولا يبخس و کم نکند
در وقت اقرار منه شيئا از آن حق که بر وست چیزی را فان كان پس اگر باشد الذي عليه الحق
آنکس که بر وست حق یعنی در ذمه اوست سفيها جاهل یا خرف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین و مردم
مبهوت او ضعيفا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیر بسیار رسیده او لا يستطيع یا آنکه مطلقا توانائی
ندارد و نمی تواند ان يمل آنکه املا کند هو او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه رنجی که
در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فليملل پس باید که املاء آن حق کند
وليه ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را

وبايد كه ولي اقرار كند بِالْعَدْلِ براستي وانصاف يعني زياده وكم املا نكند وَاسْتَشْهِدُوا وگواه گيريد بر معامله خود
شَهِيدَيْنِ دو گواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما يعني مسلمانان بالغ آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر اين دو گواه
نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد يعني اتفاق نيفتد كه دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس يك مرد وَامْرَأَتَانِ و دو زن
گواه شوند و شهادت زنان بي مردان در بكارت و ولادت و عيوب نساء در مواضع مستوره مسموعست و بي مردان در
حدود و قصاص مطلقا مسموع نيست و در غير آن از حقوق مالي و غير مالي چون نكاح و طلاق و عتاق و وكالت و وصيت
و امثال آن مقبولست و گواه بايد گرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آنكساني كه پسنديده و راضي باشيد مِنَ الشُّهَدَاءِ از
گواهان پس بيان ميكند علت اعتبار عدد را در اثنين يعني دو زن براي آن بايد أَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش كند
إِحْدَاهُمَا يكي از آن دو زن معامله را كه بدان گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس ياد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى يكي از ايشان
آن ديگري را چون بجهت غلبه رطوبت ضعف نسيان بر امزجه(?) نسوان غالبست پس دو زن بايد تا چون يكي نسيان ورزد ديگري
زايل كرده وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و بايد كه سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند براي
اداي آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول مشويد أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنكه بنويسيد حق را صَغِيرًا در حالتي كه خرد باشد آن حق
أَوْ كَبِيرًا يا بزرگ يعني اندك و بسيار آنرا بنويسيد إِلَى أَجَلِهِ تا مدت او كه مقرر شده با قرار مديون ذَلِكُمْ
اين كه نوشتن شما أَقْسَطُ راست تر عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداي وَأَقْوَمُ و صواب تر لِلشَّهَادَةِ مر گواهي
دادن را چه كتاب مذكر شهود است وَأَدْنَى و نزديكتر است كتابت أَلَّا تَرْتَابُوا آنرا كه بشك نشويد در مقدار حق
و وقت آن و تعيين شهود چون رجوع نماييد بكتاب إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنكه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگاني
بحضور تُدِيرُونَهَا كه مي گردانيد آنرا بَيْنَكُمْ ميان يكديگر يعني معامله دست بدست و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
پس نيست بر شما جُنَاحٌ گناهي أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنكه ننويسيد آنرا وَأَشْهِدُوا و گواه گيريد إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون
خريد و فروخت كنيد نقد بنقد و حكم اين آيه منسوخست بقوله تعالى فان امن بعضكم بعضا الاية وَلَا يُضَارَّ و بايد كه رنج رسانيده
نشود كَاتِبٌ نويسنده يعني او را باكراه و اجبار بكتابت نفرمايند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بقبول
شهادت چون مانعي داشته باشد اين معني كه گفته شد بر تقديريست كه يضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار
كنند منطوق آنست كه بايد كه كاتب زيان نكند كسي را و تغيير درست نويسد و از خيانت در كتابت احتراز كند و گواه نيز
تحمل شهادت كند و از راستي در نگذرد و گواهي نپوشد بوقت طلب و باز نگيرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بكنيد آنچه ما
اينكار نهي كرديم از اضرار كاتب و شهيد فَإِنَّهُ پس آن فعل منهي فُسُوقٌ بِكُمْ نافرماني باشد لاحق بشما
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خدا و فرمان خدا را خلاف مكنيد وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و مي آموزد خداي شما را احكام
دين و دنياي شما وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدا بهمه چيزها عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشيد عَلَى سَفَرٍ
در سفري على الخصوص يعني در سفر(?) وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نيابيد كاتبي كه ثبت حقوق كند يا نويسنده باشد و ادوات
كتابت يافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثيقه باشد گروها قبض كرده شده يعني فرا ستده فَإِنْ أَمِنَ





پس اگر امين دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخي از شما برخي را و دل از خيانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ پس بايد كه ادا كند الَّذِي
اؤْتُمِنَ آنكس كه امين داشته شده است يعني مديون أَمَانَتَهُ وام او را و انكار حق نكند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و بايد كه
بترسد از خداي رَبَّهُ اعني پروردگار او و در امانت خيانت نكند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشيد گواهي را اگر بپوشيد
آنرا كه آن كبيره است(?) وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر كه بپوشد گواهي را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستي كه بزه مند و گناهكار است
دل او و در اضافه اثم بقلب تخصيص تمام است بر وجه رباني كه كتمان شهادت ما چه جرائم قلب سخت و غليظ تر است از
آثام متعلقه باعضاء ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خداي بدانچه شما ميكنيد از اظهار شهادت و كتمان آن عَلِيمٌ داناست
لِلَّهِ مر خداي راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته باو راست عوالم روحاني كه اسناد(?)
غيوب و بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمينهاست از اركان و مواليد باو راست عوالم جسماني كه ظواهر
اسما و مظاهر افعالند وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشكارا كنيد مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهاي شماست از عزايم و نيات
أَوْ تُخْفُوهُ يا پنهان سازيد آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار كند خداي شما را بدان چيز يا خبر دهد شما را از آن تا ادا(?)
كرده آنرا يا ضماير و مطلع سراير است آورده اند كه حق سبحانه روز قيامت اعمال بنده را تمام بروي احصا كند از كشت(?) و زبان و ديگر
اعضا و انديشه دل فَيَغْفِرُ پس بيامرزد بعد از آن احصا لِمَنْ يَشَاءُ مر آنكس را كه خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ و عذاب كند هر كرا خواهد بعدل وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خداي بر همه چيز از غفران و تعذيب قَدِيرٌ تواناست
بعضي بر آنند كه اين آيه بآيه لا يكلف الله نفسا الا وسعها منسوخست و جمعي گويند كه نكشت زيرا كه قول اصح نزد اصوليان
آنست كه نسخ بر احكام معترض شود نه بر اخبار و اين آيه خبريست پس منسوخ نشود و نزول آيه لا يكلف الله بعد ازين براي آن
تا واشد كه ... در خطره نخواهد بود زيرا كه در وسع نيست آورده اند كه چون اين آيه نازل شد صحابه كرام از تامل در مضمون آن
خائف گشته لطائف شد خدا از صديق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضي از اعيان انصار رضوان الله تعالى عليهم اجمعين التماس
نمودند كه بملازمت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم رفته صورت حال بموقف عرض بايد رسانيد ايشان بجناب نبوت آمده
گفتند يا رسول الله كلفنا من العمل ما لا نطيق يعني از تكليف بكاري كرده كه قوت آن نداريم بلكه خبري باز فرستاده كه طاقت استماع
آن نداريم حضرت استفسار نمودند كه آن چه خبر و كدام علت گفتند يا رسول الله ... در خاطر ما مي گذرد(?) و زمام انديشها در قبضه(?)
اختيار ما نيست احيانا خيال معاصي در دل ما مي آيد و فكر گناهي در خاطر ما خطور مي نمايد و ما آنرا كروه مي داريم و از قوت فعل بنمي
آريم و حق سبحانه مي فرمايد كه يحاسبكم به الله اگر ما را بدان بگيرد كار دشوار گردد و هيچ كس از عهده آن بيرون نيايد سيد عالم
صلوات الله و سلامه عليه فرمود كه شما مگوييد كه بني اسرائيل گفتند سمعنا وعصينا تا لاجرم چندين بلا بر كنف(?) ايشان
شد بگوييد سمعنا و اطعنا ولهذا اصحاب از كلام سيد احباب اطميناني تمام يافتند گفتند سمعنا قولك و اطعنا امرك و بركت اين
گفتار كار دشوار ايشانرا با آساني نهاد و حضرت حق در ثناي ايمان و استسلام ايشان آيه فرستاده كه گفته شده است باو مِنْ
رَبِّهِ از نزد پروردگار او كه آن آيات قرآنست و احكام دين و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نيز ايمان آوردند(?) او
بدان منزل كرده يعني با ايمان رسول صلوات الله و سلامه عليه تحمل و تبليغ بوده و ايمان ايشان با قرار و تصديق بس بحيث تكريم مومنان

آمَنَ الرَّسُولُ گرويده و اعتقاد كرد
رسول يعني محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدانچه
كه فرستاده شد

جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلٌّ یعنی همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللّٰهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود
ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلٰٓئِکَتِهٖ و به پرستشگان او که مقربان حضرت کبریا
اند به نبات وی در سلک از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وَکُتُبِهٖ و بکتابهای منزله وی که همه حق است و
سخن اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم شده و برگزیده و وحی گزارنده و خواننده براه حق
لَا نُفَرِّقُ میگویند یعنی مؤمنان که جدائی نکنیم در ایمان بَیْنَ اَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُّسُلِهٖ از رسولان او چنانکه
بعضی را با بعضی آرییم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند وَقَالُوْا و گفتند مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم قول خدا
وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند غُفْرَانَکَ رَبَّنَا
طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَاِلَیْکَ الْمَصِیْرُ و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد
اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و تالی او بی وحی و واسطه در شب معراج
بحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایه ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز
عطا فرمودند نماز پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان [illegible] کننده یعنی کبایر [illegible] کسی را که از امت [illegible] شرک نیارد
بخدای در منابیج آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید
سوی حالی شد که عالم نماند وزه در میان سایه هم نماند برده آمد از پرده بود خویش بلکه [illegible] پرده مقصود خویش بوقتی که
در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله بنجات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرموده گفت آمن
الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلوات الله و سلامه علیه مناجات کرد و مضمون آنکه [illegible] ای مؤمنان
است که [illegible] حق تعالی فرمود والمؤمنون کل آمن الآیه حق تعالی پرسید که [illegible] قبول احکام چه میگویند خواجه
فرمود و قالوا سمعنا و اطعنا الآیه خطاب آمد که من نیز بر ایشان [illegible] کردم لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا در رنج نیفکند خدای
هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری اِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا کَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه کند از
نیکوئیها وَعَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ و بر وی باشد آنچه بجای آرد از بدیها حضرت [illegible] بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا
ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت اِنْ نَّسِیْنَا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد اَوْ
اَخْطَاْنَا یا خطا کردیم و بی قصدی مرتکب گناهی شدیم رَبَّنَا ای آمرزگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا و بار مکن بر ما
اِصْرًا باری گران کَمَا حَمَلْتَهٗ چنانکه بار کردی آن چیز گران را عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسانی که پیش از ما بودند
یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ای خداوند ما و تحمیل مکن
آن چیزی را که طاقت نیست ما را بآن چیز که حدیث نفس است و وسوسه او بقول معتزلان که آیه را [illegible] داشته [illegible]
شناسند و بقول دیگر که [illegible] استیلاء شیطانست بواسطه غلبه شهوة بر نفس یا شماتت اعدا یا [illegible]
حق مشغول کرده اند و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به آن چیزی که طاقت نیست ما را [illegible]
از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیها وَاغْفِرْ لَنَا و بپوش گناهان ما را وَارْحَمْنَا



و بخشای بر ما بقبول طاعتها اَنْتَ مَوْلٰىنَا تو کارساز و یاری دهنده مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده و مظفر گردان
ما را عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل این سوره ختم کردی آمین گفتی و در خبر است
که حضرت این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میگفتند و حق تعالی اجابت می فرمود ابن عباس روایت کند که هر
گاه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آخر این سوره خواندی ندا از جانب حضرت رب الارباب رسیدی که قد فعلت
بدرستی که آنچه خواستی مستجاب کردم و روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که این سوره و سوره
آل عمران بخواند الله تعالی در روز قیامت او را دو پر دهد که از صراط چون برق بگذرد و بسیار فواید مشاهده نماید
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ مفتاح سوره و باسم اوست بالف اشارتی بآلای عمیم حق است و لام بلطف کرم
او و میم بمجد عظیم او برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شامل است و لطف نمای او در سرای عقبی بارباب خصوص و
اهل و فیض مجد بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اَللّٰهُ خدای سزای پرستش اوست لَآ
اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او اَلْحَیُّ زنده که حیات مر زنده ازوست اَلْقَیُّوْمُ پاینده
که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده بودند خواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب
عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما قبل از تو اسلام
بوده ایم و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام
باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محق ایم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست
رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست و شما میدانید که عیسی شربت اجل
خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده و هم بعقیده شما پروردگار عالم
مصور نیست و دیگر شما میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بود و نسبت آن
کسیکه حق سبحانه ازین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و شتافتند و اندک آیه از اول این سوره
نازل شد و چون نزاع ترسایان [illegible] در الوهیت عیسی بوده و [illegible] در نبوت حضرت محمد صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع
الانبیاء لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و صفات و [illegible] او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ
فرو فرستاد خدای عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی در اخبار و راستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتی
که موافقت این کتاب لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتابها را که پیشتر ازوی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد
و اصول دین است وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ و فرو فرستاد توریه و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیشتر از فرستادن قرآن
هُدًی لِّلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است و بیانی
نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد
کتابها و دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر آورده که فرقان معجزاتست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی
و کذب بدان متمیز شده اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی که آنکسان که کافر شدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بنشانهای قدرت

آتی با آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت یعنی
پیوسته وَاللهُ عَزِیزٌ و خدای غالب و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان
اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا یَخْفَی عَلَیْهِ شَیْءٌ پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از الکائنات فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و علم عیسی علیه السلام ببعضی از غیبات حاصل بود و آن
نیز بتعلیم حق پس بچنان علمی ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ آنکه علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِی
یُصَوِّرُکُمْ آنکس است که تصویر می کند شما را فِی الْاَرْحَامِ در رحمهای مادران شما کَیْفَ یَشَاءُ بهر نوع که میخواهد
دراز و کوتاه و گندم گون و سیاه و سپید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدر عیسی علیه السلام برین وجه بوده یک در
رحم تصویر یافت و مصوَّر مصوِّر نتواند بود زیرا که مصوَّر مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق جز الله است لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
نیست معبودی بسزا مگر وی جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلثه قائل اند اَلْعَزِیزُ غالب بر همه اشیا الْحَکِیمُ
دانا و محکم کار هُوَ الَّذِی اَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَیْکَ الْکِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی ازین
کتاب آیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ نشانهای روشن است و آنها مفصل مبین کرده لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ
آن آیات محکم اُمُّ الْکِتَابِ اصل و معظم قرآنست وَاُخَرُ و آنهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند اند بیکدیگر
در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد و بعضی برآنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال
وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم می داند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی توانند و گفته اند
متشابه حروف مقطعه اند که یهود یا نصاری از وی بحساب جمل بیان مدت دولت اسلام استدلال می کردند و چون فاتحه
سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیاری داشت چنانچه الم هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک
و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب می کردند بر ایشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه
فرمود که فَاَمَّا الَّذِینَ اما آن کسان که از جهت تقلید و تعصب فِی قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَیْغٌ میلی و تباهی است
بانکار سخن الهی فَیَتَّبِعُونَ پس پی روی می نمایند مَا تَشَابَهَ آنچه را که لفظ او متشابه و معنی او مشکلست مِنْهُ از کتاب
ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که تشکیک یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود کردند این حساب مختلف
بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَابْتِغَاءَ تَاْوِیلِهِ و دیگر اتباع متشابهات می کنند
بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و تمنای خود وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیلَهُ و نمی دانند تاویل آنچه متشابه است اِلَّا اللهُ
مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام مجاهد رحمه الله فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است
یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور می شوند در دانستن تاویل داخل نکرده چه بحقیقت غرض حق
سبحانه بتاویل آن علم غیب است وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِی الْعِلْمِ در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر که
او را در علم رسوخی بود یَقُولُونَ می گویند آمَنَّا بِهِ بگرویدیم بمتشابه کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و
متشابهات از نزد پروردگار ماست وَمَا یَذَّکَّرُ و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوندان

عقول



عقول صافیه رَبَّنَا هم قول راسخان علم است و ایشان قوی اند در اتباع دانش خود بنور عمل چاره ساخته می گویند ای آفریدگار
ما لَا تُزِغْ میل مده بباطل و منحرف مساز قُلُوبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا پس از آنکه ما را راه نمودی
وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت
یا جا ارزانی دار عصمتی از شک و شبهه اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا ای پروردگار
ما اِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم آرنده مردمانی بعد از مرگ ایشان لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیهِ برای حساب
روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث
و نشور فرموده اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بحقیقتی آنان که کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت
را سرزنش می کنند که درویش است و پسران ندارد و خود با اموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند لَنْ تُغْنِیَ
عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان اَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان می نازند وَلَا اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند مِنَ اللهِ از عذاب خدای شَیْئًا هیچ چیزی در دنیا که محنت
در ماند و نه در آخرت که ایشان را بسوی حقیقی جهنم راند وَاُولٰئِکَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش
انگیز دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کَدَاْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و عادت آن کسانی که
پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را
فَاَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن
وَاللهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بکافران قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بگوی ای محمد مر آن کسانرا
که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در وقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت
مومنان بر شما وَتُحْشَرُونَ اِلٰی جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست
دوزخ پس خطاب با کفار قریش می فرماید قَدْ کَانَ لَکُمْ بدرستی که بود شما را آیَةٌ علامتی و نشانی در صحت
بر نبوت محمد صلی الله علیه و سلم فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتَا در قصه دو گروه که بهم رسیدند روز بدر
فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی که کارزار می کنند فِی سَبِیلِ اللهِ در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه و سلم
سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری وَاُخْرٰی کَافِرَةٌ و گروهی دیگر کافر
بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد و پنجاه تن یَرَوْنَهُمْ می دیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِثْلَیْهِمْ
دو برابر خود رَاْیَ الْعَیْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از
مسلمانان با دو تن از کافران غالب گردد فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین در بناء عمل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده
الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و از جانب
آمده است که در مبدا اقتال مومنان را اندک بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف

لشکر ایشان بر ایشان غلبه نمود و ما از خوف مغلوب و منکوب گشتند و دیدن تقدیر فاعل بیرون کافران باشند و ضمیر راجع بمؤمنان
و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کرده خود مَنْ يَشَاءُ هر که خواهد
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر اینه اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان
چشمها را و اولی صاحبان دولت که بصیرت گویند زُيِّنَ زینت داده یعنی آراسته شده است لِلنَّاسِ برای مردم
حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوها یا نفس مراد شهوات است و زینت دهنده حق تعالی که بود خالق افعال و او اعلی است
و در این جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند در زین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این شهوات را مِنَ النِّسَاءِ
از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب بطباع و الدین الله وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ
و قنطارها گرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد
هزار درم نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان است
که عیب و هنر او ظاهر می گرداند چون مطلق العین و محجل و امثال آن و گفته اند مسوم اسب آراسته است با تمام
یا راهوار یا فربه یا ابلق که جبل او اوب بدان چشم بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ
و کشت زار یا زمینها برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شده و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ
نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن مآب جزو قرب رب الارباب منصور نیست چند کردی کوه و صحرا در هوس
جنس هوا آی از حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ بهتر از
اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که حالت مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بلکه
با تباع دینی را دوست بداشتند چون اهل صفه و ایشانرا عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ
بوستانهاست که اندکی از آن بهترست از دنیا و آنچه در وست در حدیث آمده که موضع سوط من الجنة خیر من الدنیا
و ما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای
آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها و ذکر خلود جهت آنست که نعمت و دخول در آن بخوف
انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشانرا جفتها از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که زنان دنیا را
باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشانرا خشنودیست از خدای و این از بهشت و نعیم او
بهترست وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که نماز
منازل چنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز می گویند رَبَّنَا ای خداوند پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما
گرویده ایم بآنچه تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را امروز خطا کرم بود فرو
عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ دیگر صفت ایشان آنکه
صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات وَالصَّادِقِينَ

نصف الجزو



و راستان اند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداران اند مر امر خدای را در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه
کنندگان اند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگان اند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات
اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا در آنکه آن نماز با مداد بجماعت محققان گویند که اهل
تقوی صابر باشند در کشیدن بار ریاضت و صادق اند در انتهاج منهاج ارادت و قانت اند در سلوک الی الله و مسیر
فی الله بی قصور یا فترت و منفق صفات وجود ذات خود از روی محبت و مستغفر از ذنوب قلوب که تو بهر است
بغیر حق گناه آمد شهود ماسوی الله از این نوع گناه استغفر الله و از این صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک
و صدق ابتدای تخلق با خلاق ملک الملوک و قنوت اشتغال بنقض نفس یا الفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه
قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است و تا اشاره هستی سالک در مغرب قا متواری نشود خورشید بقای یاد بکلی
از مطلع فیض ازل طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد
که چون شواهد جبروت بر بهای کل ملک و ملکوت مستعلی شد شب وجود با عدم که عدم و بی بود شد زایل گشت صبح
شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید
لمعه نور قدیم تافت ز کون جمله ادوات محدثات برآمد صبح وصالش دمید در همه آفاق هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد
در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و سلم سؤال کردند که
بزرگترین گواهی و شهادتی در کلام خدای کدام است این آیه نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای یا حکم کرد
یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی داده اند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم
که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علما این امت بهمین گواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که هر یک از علما قائم
بِالْقِسْطِ بعدل و مراد از شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته
اند شهادت حق نصب دلایلست بر توحید و شهادت ملئکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن
و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می توان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار
بجهت تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید الْعَزِيزُ قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود
توحید موحدی و وصف واصفی بکنه وجه از وجوه بمانند با اظهار کمال توحید الْحَكِيمُ و دانا است در شهادت بوحدت
خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای اسلامست نه یهودیت و نصرانیت
وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر بحق آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان توریة إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت
از بعثت قرآن بدیشان آمده موافق و مصدق کتاب ایشان آنگه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا
جدی که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که بکرود بقرآن یا بمجزات که خدای

حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه ارزانی داشت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر
این جهودان با تو خصومت کنند درین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام
فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ خود را یعنی خودی خود و کردار و گفتار و نیت و دل
خود را سپردم لِلَّهِ مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پی روی کرده اند مرا همین کرده اند که من کردم وَقُلْ و بگوی لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مر آن کسان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی مشرکان عرب را که
کتاب نداشته اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ
أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورده اند و راه حق را متابعت کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از
بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند و تابع حق نشدند فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ
به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آن گروه که کافر شوند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد
صلوات الله وسلامه علیه یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
و می کشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ یعنی کشتن بناحق باشد و درین سخن تاکیدیست چه قتل پیغمبران بحق نمی باشد یعنی ایشان انبیا را
بغیر حق می کشند و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق می کشند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند چنانچه خدای [illegible]
وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می کشتند آنان را که از روی خطاب يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ می فرمایند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ
از مردمان یعنی ماسوای انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشان را
بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که ثنا میشنوند حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که می گفتند ما پذیرنده احکام توریه ایم و به شریعت موسی علیه السلام
عمل می کنیم یا آنکه اعمال ایشان حبط است فِي الدُّنْيَا درین سرای که کسی آنرا نمی ستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای
که ثواب بران مترتب نمی شود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را در قیامت یاران که عذاب از ایشان
رفع کند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شدند بهره را مِنَ الْكِتَابِ
از توریه یعنی آنکه چیزکی دانسته اند از آن يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده می شوند بسوی توریه لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ
تا توریه حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شده بودند و در سوره مائده مذکور خواهد شد و گویند
حضرت رسول صلی الله علیه جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علماء دین
خود مناظره می کنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریه که مشتمل بر نعت و صفت ملت ماست بیارید و درین محاکمه آنرا حکم
سازید ایشان ازین قول ابا نمودند و آیات توریه را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریه می خوانند ثُمَّ يَتَوَلَّى



پس روی می گردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسا یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند
از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم تو و ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که ایشان می گویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید با
آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد و ایشان را
فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه می بستند که ما [illegible] از نسل یعقوب و شفاعت آبا ایشان
و ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ از برای حساب
روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ
جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو
بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه احزاب که خندق می کردند سنگی سخت پدید آمده صحابه از شکستن
آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر نمودند و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بدان موضع آمده و تیشه بدست مبارک
گرفت و بقوت روحانی بل بتایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان
آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شد و بجهه مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر عالم آن
در آمد نوبتی دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعاء یمن
ظاهر گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت فرمود صلی الله علیه
وسلم که زود باشد که امت من بر همه این ظفر یابند و کوشکهای حیره بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف
روم و قسطنطنیه برسد و شعشعه رایت مرتضوی سایه بر خوارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شدند
و اهل نفاق که این بشارت شنیدند [illegible] طرح استهزا و سخریه افکنده و زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم
تازی مشرکان عرب خندق می کند و از بیم آوازه لشکر دشمن پای از دروازه مدینه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم و
پارس و یمن وعده می دهد حق سبحانه این آیه فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگوی ای بار خدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند
پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا می کنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا می خواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ
و می ستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که می خواهی یعنی منعم آن باشد که او معین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه
جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد می سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد
مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گفته اند ملک نبوت و رسالت
که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایمان که و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلال و سلمان و صهیب
علیه نبویه حوالت فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد
محققان ملک توفیقست که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرای گشت امام احمد حرب
رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند یگانه است هر کرا مقبول قلوب سازد
تنزلات عنایت صاحب ولایتش بنوازد و هر کرا از دلها دور نماید چند از تصلف [illegible] نیز از کنف و غلظتش بگدازد

وَتُعِزُّ و ارجمند می سازی مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان وی وَتُذِلُّ و خوار می گردانی
وگردانی مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بکفر و کثرت چون ابوجهل و پیروان او یا بواو عزت این امت باستیلا بر دیار روم و عجم و
ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت مؤمنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا
و گفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بمحنت حرص چه استغنای قناعت فقیر را بدان حد ممکن رساند که پای حرص
توانگرانرا در صف نعال افکند و در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام حرم و
غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز
من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیه آنست
که ترا با هزار و هشتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب چیزی و چیزی طلب بجای
بیچون منی گدا می آرد و در صف نعال باز دارد و مرا بااین کلیم کهنه و پای برهنه تک قناعت بخشد و در صدر آزادی بجای
ده  انکو ثبات آشنا شد  از فیض نور من تشا شد  و انکو ره حرص و آز پیمود  مضمون تذل من تشا شد  بزرگ
محتشمان عزت بشمول لقا و کثرت عطاست و ذلت بحجاب حرمان و بازداشت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست
تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از عطا ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز چون انتزاع و اذلال بدست قدرت
اوست اما تخصیص خیر بمقتضای رعایت ادبست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام متفق بر بشارت اهل ایمانست و وعده
ایشانرا بفتح اقالیم و کثرت غنایم با آنکه ما جاء الضدین جا از ضدی دیگر مفهوم می شود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا
ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرموده و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر
خالص در عالم نیست بلکه آن امری نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی می فرماید  بد بنسبت باشد این را هم بدان
پس بد مطلق نباشد در جهان  زهر مار آن مار را باشد حیات  نسبتش با دیگران باشد ممات  یا آنکه خیر وجودیست و شر
عدمی و عدم را با وجود آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در بعضی از ادعیه فرموده
که الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بتر این معنی
ایمای می نماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین می فرماید  طیل شاخسار باغ بلاغ  شاهباز نشیمن ما زاغ
داشت چشم ز رسش چو دیده بر  روشنایی ز کحل ما بصر  چون بنظاره جهان پرداخت  هر بد و نیک را که دید شناخت
گفت نیک از خصایص عدم است  وانچه بد از نقایص عدم است  کنت الخیر کله بیدیک  لکن الشر لا یعود الیک
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزی از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانایی تُولِجُ
اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان
حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب می کاهی و در افزای روز می افزایی تا روزی که اول جدی اقصر ایام
شب بود در اول سرطان اطول ایام سال می شود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی هم
با آن سنه از اجزای روز کم می کنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا بجایی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس

لطول



اطول لیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است
یا فراخ می کنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ
الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درختست و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا
کافر را چون کنعان از مؤمن چون نوح علیه السلام و مؤمن را چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه از کافر چون آزر وَ
تَرْزُقُ و روزی می دهی از خزانه رحمت واسعه مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بر نهجی که
خلق عدد و مقدار آن نداند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند الْكَافِرِينَ ناگرویدگانرا
که دشمنانند أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن
جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافرانرا بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند
و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده و از روی تهدید گفت وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
و هرکه بکند این دوستی با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست آنکس از دین خدای فِي شَيْءٍ بچیزی یعنی
از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَن تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از مضرات کافران تُقَاةً ترسیدنی
و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و می ترساند خدای شما را از ارتکاب مناهی نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر
باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هرکجا لفظ نفس
در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی جزای خداوندست بازگشت همه
قُلْ إِن تُخْفُوا بگو که اگر پنهان دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار
أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکار کنید ما فی الضمیر خود را يَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای آنرا می داند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و می داند
آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از انواع سفلیات وَاللَّهُ و خدای
که علم ذاتی او بر همه محیطست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه
کرده پس هرچه کنید می داند و مکافات آن می تواند پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ تَجِدُ از روزی که یابد كُلُّ
نَفْسٍ هرکسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد از نیکویی مُحْضَرًا حاضر گردانیده بنزد
خود یعنی به چند صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن
نفس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا کاشکی باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازه دور یعنی بخواهد
که مطلقا عمل خود را نبیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و حذر می فرماید خدای شما را نَفْسَهُ از خود در فتوحات فرموده که خدای
شما را می ترساند از آنکه در ذات او فکر کنید و این تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق بالله رب
و رب الارباب  چه نسبت ذره را با عین خورشید  چه دعوی خاک را با عالم پاک  وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای
مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ إِن كُنتُمْ بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری

خلاف سخن ابناء الله و احباؤه در علما افکنده اید و دعوی می کنید که تُحِبُّونَ اللّٰهَ دوست می دارید خدا را فَاتَّبِعُونِي
پس پی روی من کنید تا يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است کسانی را که بمتابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربانست برایشان برحمت خاصه. با خطابست با
قریش است که می گفتند که ما حق را دوست می داریم متابعت حبیب او را فرو گذارید قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ بگو
فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض
کنند از طاعت خدای و رسول فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستی که خدای دوست نمی دارد کافران را وضع
مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن می کند که تولی از طاعت خدای و رسول کفرست إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برگزید
آدَمَ آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجدهٔ ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه
و نسخ شرایع متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و ملاقات ملکیان و بنای خانهٔ کعبه
وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هرون بوده اند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند
ابن عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بوده اند که خدای ایشان را برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب
و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا بعضی از ایشان مِنْ بَعْضٍ از بعضی زاده شده و اولاد
اولاد و پسندیده اند از آبا برگزیده وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله یا
مزخرفات نصاری که پسر مریم را گفتند ابن الله عَلِيمٌ داناست باغراض فاسدهٔ ایشان ازین مقالات إِذْ قَالَتِ
امْرَأَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد رَبِّ إِنِّي
نَذَرْتُ ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لَكَ برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا
آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیی تا خالص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد قدس را بنذر
می داشتند و فرزندان را برای آن کار نذر می کردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انبیا و الاولین در چنین نذر را ترغیب
بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این چه کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید
بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی
که تو شنوای سخن منی در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانایی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
پس آن هنگام که بنهاد بار خود را نیز علامه حنه دانست یا نذیره قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي
وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم آن بار را أُنْثَىٰ فرزندی ماده وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست
بِمَا وَضَعَتْ بآنچه او بنهاد یعنی حنه و ضعف خواند یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ که
نیست آنچه فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچون فرزند ماده که بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا
و بدرستی که من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان عابده است یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا
و بدرستی که من در پناه می آرم او را بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسهٔ



دیو برکشیده رانده شده یا از مس او برکت دعای حنه بر فرزندان مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث آمده
که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که
ازین صورت محروس و محفوظ بوده اند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا پس قبول پذیرفت مریم علیها السلام را پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ
بپذیرفتن نیکو جهت خدمت خانهٔ خدا وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای نیکو یعنی پرورش
یافت بصلاح و عفت و سداد و معرفت که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادات بر جمیع احبار غالب شد و گویند پرورش
حسن تعلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سپرده و احبار را گفت در نگرید این نذر
که بر این نذر کرده شده و زکریا از راه قرابت و بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد و فال و قرعه که
قرعه زدند بر آن وجه که قلمها خود را که بدان کتابت توریت کردندی بکنار رود اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر که
بر سر آب برود پرورش مریم بوی متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بزکریا علیه السلام مقرر شد وَكَفَّلَهَا
زَكَرِيَّا و خدا پرورش و حفظ حال مریم را بزکریا داد و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع دایه مقرر و موجود ساخت و چون از رضاع فارغ شد
او را بمسجد آورده غرفه که بی نردبان صعود بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی
در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شده و
انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت كُلَّمَا دَخَلَ هرگاه که در آمد عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا
بغرفه که آنجای بود وَجَدَ می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزدیک او روزی و آن میوهٔ تابستانی بود در میان زمستان و میوهٔ
زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّىٰ لَكِ از کجاست
ترا هَٰذَا این میوه در غیر وقت او قَالَتْ گفت مریم هُوَ این رزق که می بینی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداست
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی دهد هر کرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهت کثرت یا
بی استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا ثمرهٔ تازه در هنگام آن مشاهده کرد طمع افتاد بوجود فرزندی
پس در میان محراب دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای آفریدگار من هَبْ لِي
ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو ای کریم سَمِيعُ
الدُّعَاءِ شنوندهٔ دعایی یعنی اجابت کنندهٔ آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند یعنی جبرئیل بود
و جهت تعظیم او را بلفظ جمع یاد کرده وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز می گزارد در
محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده می دهد ترا بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام او
یحیی است و معنی یحیی آنست که نام او بوده زنده شده یا بوی بود زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتی که این فرزند باور کننده باشد
و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه ایست مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خداوند آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی
بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی آنست وَسَيِّدًا و مهتری بعلم و عمل و تقوی که شرایط سیادت آنهاست وَحَصُورًا
و باز ایستاده از زنان با خود را بازدارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری ناشی شده از شایستگان حالات

ذکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي از کجا باشد مرا غُلَامٌ
پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ و زن من یعنی ایشاع و
او خواهر مریم بوده علیها السلام نازاینده است آیا مارا جوان می سازی یا در همین پیری فرزندی دهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل
گفت بزبان خدای كَذَٰلِكَ اللَّهُ همچنین بر همین حال که هستید از پیری يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای می کند آنچه می خواهد
بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آيَةً
نشانه که وی از حمل ایشاع بوده خبردار کند قَالَ گفت جبرئیل که خدای گوید آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانروز إِلَّا رَمْزًا مگر اندکی اشارت
کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن پروردگار خودرا كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ
و تسبیح گوی اورا بِالْعَشِيِّ در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ و در بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد وَإِذْ قَالَتِ
الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمان را که گفت جبرئیل با جمعی از ملایکه شافهه گفتند يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد و بعصمت وَطَهَّرَكِ
و پاک ساخت از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات
قبیحه وَاصْطَفَاكِ مکرر از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان یا بی
زنان شوهر فرزند داده و تخصیص جبرئیل مخصوص کرده اند يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ مر آفریننده
و پرورنده خودرا وَاسْجُدِي و سجده کن خدای را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر با رکوع کنندگان مریم را حکم بوده که نماز
با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد در بیان ابتدا از حدیث مریم و ذکریا و یحیی
مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی می کنیم و
بزبان جبرئیل بسوی تو فرستیم وَمَا كُنتَ و تو نبودی ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ
آن هنگامی که می انداختند از برای قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای کتابت خود را در جوی اردون تا بدانند أَيُّهُمْ که کدام از ایشان
يَكْفُلُ مَرْيَمَ پایندان شود و متعهد مریم وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت
که خاصمت می کردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و واضح آنست که جبرئیل گفت
يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستی که خدای يُبَشِّرُكِ مژده می دهد ترا بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ بکلمه از وی و او حضرت عیسی است
علیه السلام و اورا کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شده بی پدر و اگرچه مخلوق از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند
اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اکمل و اتم نموده اند بود
اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه
گوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح عبری مشیحا باشد یعنی مبارک
وَجِيهًا روی شناس و تمام قدر فِي الدُّنْيَا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان



یا بشرف دین محمد یا در لقوا از زنان یا بقتل دجال وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیک
کردانیدگان بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در گهواره که جای مهد
باشد اورا یا در زمان صغر یعنی در وقتی که شایسته گهواره باشد وَكَهْلًا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی در هر دو وقت
کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از انبیاء شایسته است قَالَتْ گفت مریم
از روی استفهام یا بطریق استعظام أَنَّىٰ يَكُونُ از کجا و بچه باشد لِي وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي
و حال آنکه دست بمن نرسیده است بَشَرٌ هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ
كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه می خواهد
إِذَا قَضَىٰ و چون خدای حکم کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ كُن مر آن چیز را که معلوم
اوست فَيَكُونُ باش پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بتکوین او یعنی
کردن خلق بی مدد و مساعدت چنانچه قادرست بر خلق اشیا با اسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا
بی سببی و ماده — اگر از وی بی پدر گشت سبب — پی سبب آفرینش چه عجب — قدرتی را که معجز نیست در ا
فت از این نوع کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد خدای اورا کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون
صحف شیث و ابراهیم و قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ و تعلیم
دهد اورا التوریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزل جهت تفضیلات وَرَسُولًا و کرده اند اورا فرستاده بسوی إِلَىٰ
بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان أَنِّي بآنکه من قَدْ جِئْتُكُم بتحقیق
آمدم بشما بِآيَةٍ بعلامتی مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیه جنس ا
ست و برای که پنج علامت ذکر می کند اول أَنِّي أَخْلُقُ بدرستی که من می سازم و تصویر می کنم لَكُم برای شما
مِّنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنفُخُ فِيهِ پس می دمم نفس خودرا دروی و آن مرغ از گل
ساخته فَيَكُونُ پس می گردد و آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یا بخواست
او گویند بشکل خفاش مرغی از گل می ساخت و بر روی دست گرفته نفس در وی می دمید بقدرت ربانی طیران آغاز می کرد و میان
زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین می افتاد و علامت
دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و به می کنم کور مادرزاد را وَالْأَبْرَصَ و پیس را که از علت او سیم و پاک می سازم شخصی را
که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده می کنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار
این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نبندد و منقول است که عیسی علیه السلام چهار
مرده را زنده کرده و یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم
وَأُنَبِّئُكُم و خبر میدهم شمارا بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما می خورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره می کنید فِي بُيُوتِكُمْ
در خانهای خویش مشهور آنست که در کتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز

تماوه ایشان بالخانها آمدندی وکیفیت ماکولات ومدخرات باز گفتی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً
لَكُمْ نشانه ایست علامتیست مرشمارا ودلالتی بصدق دعاوی من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این
معجزات با ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا وآمدم شما باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مرآنچه را که پیش از
بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی علیه السلام است ومن تقریر کننده سبحانه آنم وَلِأُحِلَّ لَكُم ودیگر برای
آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنها که در شریعت موسوی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود
بر شما چون شحوم غنم وبقر وبعضی مرغان وماهیان وتنظیم شنبه بر داشتم وَجِئْتُكُم وآمدم بشما بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات ودلایلست وایراد آیه بلفظ واحد شبه (?) است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیه
دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ ومرا فرمان برید در قبول دعوت حق
إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدای است پروردگار من وَرَبُّكُمْ وآفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس
بپرستید اورا هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ اینست راه راست ورساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ
پس آن هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کفر که دلالت کرد برکفر ایشان وآن اجتماع بود در
مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار
نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت وبر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام
با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود بیایید تا دام توحید در جهد (?) افکنیم
اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار [illegible] کنیم ودر عالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردمان را زاهد کنیم گفتند
تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله ورسول او ایشان از وی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ گفت عیسی مَنْ أَنصَارِي
کیست یاران من از شما یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا توفیق که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی این
جماعت صیادان وگفته اند حواریان گازران ورنگ رزان بودند ومعنی حواری خاصه وبرگزیده باشد این خاصگان در جواب
عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ماییم یاران خدا یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویدیم بخدای
وَاشْهَدْ وتو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ماییم منقادان وگردن نهادگان دین خدا را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا
ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وپیروی کردیم فرستاده
ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را ثبت کن مقیم درجه احسان قدیم (?) مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنانکه گواهانند
ترا بوحدانیت وانبیا را بتصدیق وگفته اند که شاهدین جمع است ومراد از شاهدین امت پیغمبر آخر الزمان مختار و معنی
دعای حواریان اینکه خدایا جمع کن میان ما وامت محمد صلی الله علیه وسلم که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند وافضل
وبحکم نحن الآخرون السابقون [illegible] اول امت از پیغمبران او خوشتر [illegible] ازان امتان محبوبتر وَمَكَرُوا
ومکر کردند آنکسان که عیسی علیه السلام از ایشان کفر دریافته بود وجه که جمعی را برانگیختند که ناگاه عیسی را [illegible] بکشند
واضح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند ودر خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند وعلی

الصباح



الصباح بجمع گشته منتظر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق سبحانه دران شب عیسی را با آسمان
برده بود چون که یهودا بخانه در آمد عیسی را ندید وحق سبحانه شبه عیسی بروی افکند چون بیرون آمد خواست که گوید عیسی
انجا نیست در وی آویختند وهرچند استغاثه کرد که من فلانم کسی بفریاد وی نرسید واز دارش در آویختند [illegible]
که خدای تعالی فرموده که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ وخدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بجزای آن کام
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وخدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن از آنکه گفت خدای
يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فرا گیرنده توام از زمین وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وبر دارنده توام بسوی خود یعنی
بمحل ملائکه خود وَمُطَهِّرُكَ وپاک کننده ونجات دهنده تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد ومکر آن کسان که
کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وگرداننده آن کسانم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو
فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنان که کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و
برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره وپیوسته ترسایان بر جهودان
غالب خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی
عیسی ومتابعان ومنکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچه که
شما هستید که دران اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقد وعیسی ومحمد را صلوات الله وسلامه علیهما منکر اند و
نصاری موسی وعیسی را تصدیق میکنند ومحمد صلوات الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء را انکار کردند وبثالث ثلثه قایل
میشوند ومؤمنان میگویند الله تعالی بعث موسی وعیسی ومحمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان او بنده
بحق پس حق تعالی فرموده که نسبت این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنان که کافر شدند یعنی یهود و
نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا در این سرای بقتل
وسبی ولزوم جزیه وخواری وَالْآخِرَةِ ودران سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ وَمَا لَهُم ونیست مرایشان را
که فرا رسند مِّن نَّاصِرِينَ یاران ونصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وآن کسان
که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام
بدهیم ایشان را [illegible] یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا به نیک نامی ودر عقبی به درجات
عالی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وخدای دوست نمیدارد ستمکاران را ذَٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص
ایشان نَتْلُوهُ عَلَيْكَ می خوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ وآن از علامات نبوت ودلالات رسالت است
وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ واز یاد کرد محکم از تطرق خلل وتعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بدین پایان قصه عیسی نصاری
نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد توچرا عیسی را دشنام میدهی ونام بندگی بر وی می نهی خواجه فرمود که حاشا که عبد
کدام عبد الله عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای وکلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشان را
آتش غضب برافروخت وگفتند هیچ آفریده دیده باشی که انسانی بی پدر مخلوق کرده حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ

مَثَلَ عِیسَی بدرستی که صفت عیسی و شان عجیب او عِندَ اللهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی
را بی پدر بیافریند کَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق می کنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را
ابن الله نمی گویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای می خوانید و گفته اند حالت مشارکت در بعضی
اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیت خارج از عادت مستمره الهی
تشبیه ای فرماید بتخصیص که هر دو را بتطهیر روح ایشان از لوث و ریم اصلاب و بحیثیه وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است
بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم می کند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب او را مِن تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کُن باش زنده بروح فَیَکُونُ
پس بود شد می فرماید که همچنانچه خاک را گفتم آدم باش باد را گفتم عیسی باش اَلحَقُّ این چیز که از عیسی گفته شد
درست و راست است و بغایت رسیده مِن رَبِّكَ از پروردگار تو بود فَلَا تَكُن مِّنَ المُمتَرِينَ پس مباش
از شک آرندگان و او ... است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و راجح آنست که تمام خطاب متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم و المقصود خطاب امت آنحضرت شد یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون
مثل آدم است و کما ... چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکرده اند
ناسزا از ... حرفی نخوانده اند بزندان گمان محبوس مانده اند بدین سان گشته ظلام آفتاب بی بصیرت دیده ایشان ... پی
چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو سر جام جمشید فَمَن حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِیهِ
در باب عیسی مِن بَعدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه بتو آمد مِنَ العِلمِ از دانستن عیسی که بنده و رسول است فَقُل
تَعَالَوا پس بگوی ایشان را که بیایید تا از برای مباهله نَدعُ بخوانیم أَبنَاءَنَا وَأَبنَاءَكُم پسران ما و پسران شما را
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُم و زنان ما و زنان شما را وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُم و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبتَهِل
پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجعَل لَّعنَتَ اللَّهِ پس بکنیم لعنت خدا را عَلَى الكَاذِبِينَ
بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیة نازل شد حضرت رسالت صلوات الرحمن و سلامه علیه
وفد نجران را طلبیده گفت هر چند حجت می افزایم شما در عناد و ... می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم
تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسین را علیه السلام بر داشته و دست حسن علیه السلام گرفت و فاطمه زهرا علیها السلام
از عقب و علی رضی الله عنه علیه السلام از بعد او روان شد و خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید
از آن جانب ترسایان بعد از تامل تمام از آنجا پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیده و با این همه در برابر ایشان
صف بر کشیدند چون نظر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد بر کشید که ای یاران از اینجا چه این بزرگوار
بر ... بخدای که من رویهای چند می بینم که اگر از خدا در خواهند کوهی را از مواضع آن زایل کرده اند و چنین می دانم که اگر مباهله
کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بسپرند



تسلیم سلطان نمایند بر این منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر صلی ربنا و سلم علیه فرمود که اگر وفد
نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفها
منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هٰذَا بدرستی که این قصها که مذکور شد لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ هر آینه آنست خبر
راست و درست وَمَا مِن إِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر الله که استحقاق معبودیه او را
ثابت وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای تعالی لَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ اوست غالب و قوی و محکم کار فَإِن تَوَلَّوا
پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله بر تابند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالمُفسِدِينَ داناست
بحال تباه کاران و منع نظر بجای ضمیر است بر آنکه حقیقة فساد اعراض است از طریق توحید
و که برین روش راه بجایی نبرد هر که از این روش بتافت روی ره بجایی نبرد قُل يَا أَهلَ الكِتَابِ بگو ای اهل
کتاب خطاب با ترسایانست قتاده می فرماید که یهود و نصاری نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوا
بیایید إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست بَينَنَا وَبَينَكُم میان ما و شما یعنی کلمه که در دو باب که در آن یکسان باشیم
و آن کلمه چیزیست أَلَّا نَعبُدَ یعنی آنکه نپرستیم إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت
عزیر و عیسی وَلَا نُشرِكَ و دوم آنکه شرک نیاریم بِهِ شَيئًا بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است
وَلَا يَتَّخِذَ سیم آنکه فرا نگیرد بَعضُنَا بَعضًا بعضی از ما بعضی دیگر را أَربَابًا خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ
جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده می کردند و می گفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت
در ذوات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِن تَوَلَّوا
پس اگر بر گردند اهل کتاب از این کلمه عدل فَقُولُوا اشهَدُوا پس بگویید شما ای اصحاب و ایشان را که گواه باشید
بِأَنَّا مُسلِمُونَ بآنکه ما مسلمانیم يَا أَهلَ الكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا مخاصمه و گروه مجادله
می کنید فِي إِبرَاهِيمَ در دین ابراهیم علیه السلام یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان می گفتند نصرانی بوده حق تعالی
رد ... که چرا در دین او مجادله می نمایید و او را جهود و ترسا می خوانید وَمَا أُنزِلَتِ التَّورَاةُ و حال آنکه فرستاده نشده توریة
که یهود بر شریعت او عمل می کنند وَالإِنجِيلُ و نه انجیل که نصاری بحکم او کار می کنند إِلَّا مِن بَعدِهِ مگر بعد از وفات
ابراهیم و مقرر است که ابراهیم بهزار سال پیش از موسی بوده و بدو هزار سال قبل از عیسی بوده پس چون او بر دین و پیغمبر و شریعت و آیات
ایشان متقدم بوده باشد اسناد او یهودیه و نصرانیت بدو چگونه توان کرد أَفَلَا تَعقِلُونَ آیا در نمی یابید و فضل سخن خود
نمی کنید هَا أَنتُم تنبیه می کند که هوش دارید شما هٰؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجتُم خصومت کرده با حجت
آورده بید فِيمَا لَكُم در آن چیزی که شما را بِهِ عِلمٌ بآن چیز دانشی هست یعنی نعت محمد صلی الله علیه و سلم که در توریة
و انجیل خوانده بوده بودید و آنرا تغییر داده اید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می آرید فِيمَا لَيسَ لَكُم در آنچیزی که نیست
شما را بِهِ عِلمٌ بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی وَاللَّهُ يَعلَمُ و خدای
می داند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده وَأَنتُم لَا تَعلَمُونَ و شما نمی دانید حقیقت حال او مَا كَانَ إِبرَاهِيمُ

نبود ابراهیم یَهُودِیًّا جهود وَلَا نَصْرَانِیًّا و نه ترسا وَلٰکِنْ کَانَ و لیکن بود حَنِیفًا پاک و دور و منحرف از
عقاید ردیه مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و نبود از مشرکان تعریض اهل کتابست که مشرک
شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِیمَ بدین ابراهیم
لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ مر آنانکه متابعت کردند او را در زمان او وَهٰذَا النَّبِیُّ و دیگر این پیغمبر که بملت اوست
وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر چون از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم
ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را صلی الله علیه وسلم حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم
منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده و در وقتی که جعفر بن
ابی طالب علیه السلام با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا
بنزد نجاشی فرستاده و مسلمانان را طلب داشت ایشان بازده بالتماس مجلس ساختند و جعفر علیه السلام با عمرو و عبد الله مناظره کرده
و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را علیه السلام بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت
ورزیدند و جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ نفرت نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی
گفت این گروه که پیش تو اند و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو در این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم
از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبش میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر
بابراهیم حضرت پیغمبرست و اصحاب او وَاللّٰهُ و خدای وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست
وَدَّتْ آرزو می برند طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ گروهی از یهود لَوْ یُضِلُّونَکُمْ که شما را گمراه کردانند
خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه راست
بگشتند وَمَا یُضِلُّونَ و گمراه نمی سازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسها خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است وَمَا
یَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخود می رسانند یَا أَهْلَ الْکِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَکْفُرُونَ
چرا کافر می شوید بِآیَاتِ اللّٰهِ بقرآن یا بنعت محمد وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و
انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست یَا أَهْلَ الْکِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید
راستی را بِالْبَاطِلِ یعنی ناراستی با غلطی کنید توریه را بتحریفات باطل یا پوشیده اقرار آنکه قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید
بانکار وی که بعد از آن دارید وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست را که وصف حضرت مصطفاست صلواة
الله و سلامه علیه وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنست که شما میدانید که آن حقست یا میدانید که از اظهار حق می پوشید و بغضا و در اخفاء
آن می کوشید و گفته اند می پوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که ایزد بر فروزد عنایت الهی بدم هر مرد فنمی
منطفی نمی گردد و الله متم نوره شعر خورشید از آن بخفی میرود لکه بابر گر جهان گیرد وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند گروهی
مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و قریه اشان که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم
در آیند از روی مکر و حیله و باز آمده زبان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان



دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب
در شک افتند و گویند اینها اهل کتابند سخنی چنین از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد
نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد
و آیه فرستاد و گریبان یکدیگر گرفته گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان
اقرار کنید بِالَّذِی بدان چیزی که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن
وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاکْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده
اید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یَرْجِعُونَ باز گردند از دین خود
و چون خیبریان دیدند که رونق ایشان تمام شد یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا تصدیق مکنید إِلَّا
لِمَنْ تَبِعَ مگر کسی را که پیروی کند دِینَکُمْ دین شما را که یهودیت است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بگو ایشان را
که بدرستی که دین حق هُدَى اللّٰهِ دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود رد قول ایشانراست
باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که می گفتند که تصدیق مکنید جز دینان خود را و باور مدارید أَنْ یُؤْتَى أَحَدٌ آنکه
داده باشند هیچ کس را مِثْلَ مَا أُوتِیتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ یُحَاجُّوکُمْ
و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّکُمْ نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست است
و حجت شما قوی تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بِیَدِ اللّٰهِ
بدست تصرف خداوندست یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ می دهد آنرا بهر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت
عَلِیمٌ و دانا باهل استحقاق در اعطاء فضل یَخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت
مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد و می داند که استحقاق آن دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و خدای خداوند فضل
بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که گر او را امین سازی
بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ ادا کند آن مال را بتو و او عبد الله سلام بود رضی الله عنه
که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان
باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین کردانی بِدِینَارٍ بیک دینار زر لَا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ ادا نکند و باز ندهد
بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه مادام باشی عَلَیْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا
بود از احبار یهود که یک دینار بامانت بدو داده بودند و در آن خیانت کرد ذٰلِکَ این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا
بآنست که گفتند لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِی الْأُمِّیِّینَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند
سَبِیلٌ گناهی و عتابی چه در کتب معتقد یهود آن بود که هر که توریه نخوانده امی است و مال امی را بر خود حلال می دانستند
و دیگری بکیش خود نبوده روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَیَقُولُونَ و میگویند درین سخن عَلَى
اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باد ادا امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال آن

که ایشان نمی‌دانند که خیانت حرام است بَلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده‌اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت و غو
و حکم اینست که مَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهٖ هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریة باداء امانت و ترک خیانت وَاتَّقیٰ
و پرهیزد در باب حلال و حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست می‌دارد پرهیزکارانرا
اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنانکه یَشْتَرُوْنَ می‌فروشند و بدل می‌کنند بِعَهْدِ اللّٰهِ عهدی را که با خدای بسته اند
و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه و سلم وَاَیْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن بخورند
ثَمَنًا قَلِیْلًا به بهای اندک و آن رشوتهای چند جو و کرباسی چند که پاس بود که از کعب بن الاشرف ستانده اند و نعت پیغمبر
را تحریف کرده و بدین افترا در پیش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِکَ آن گروه عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان
لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ
و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشانراست عذابی
که الم آن منقطع نگردد وَاِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از جهودان لَفَرِیْقًا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی
که از روی انکار و کاستی یَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می‌پیچانند زبانهای خود را بِالْکِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و بربافته
احبار ایشانست و آن مفتریاترا بلغت عبری می‌خوانند لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان می‌خوانند مِنَ الْکِتٰبِ
از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتٰبِ و حال آنکه نیست از توریة وَیَقُوْلُوْنَ و می‌گویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن
محرف و مفتری از نزدیک خدای است وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزد خدای وَیَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ
و می‌گویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن اوی دارند وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان می‌دانند که دروغ می‌گویند بعد از
بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام می‌گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت
خود فرموده پس در رد قول ایشان را می‌فرماید مَا کَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبوده و نباشد و نیست و نسزد مر آدمیزاده را یعنی عیسی را
اَنْ یُّؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتٰبَ با آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُکْمَ و فهم آن با فصل امور و قضیه وَالنُّبُوَّةَ
و پیغمبری ثُمَّ یَقُوْلَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ و امت خود را که کُوْنُوْا عِبَادًا لِّیْ باشید شما بندگان مرا پرستش کنان
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز از خدای وَلٰکِنْ کُوْنُوْا ولیکن گوید که باشید رَبّٰنِیّٖنَ راسخان در دین و استواران
در دانش بِمَا کُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُوْنَ الْکِتٰبَ می‌آموزید مر دیگرانرا کتابی که از
حق فرو داده وَبِمَا کُنْتُمْ و بآنکه باشید شما که پیوسته تَدْرُسُوْنَ می‌خوانید و درس میکنید کتاب را از سخنی آیة
چنان فهم می‌شود که ربانی آنست که علم را بورزش و بدیا فاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه رحمه الله در روز وفات
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانی
مجموعه‌ایست قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نا شده و چار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه
از خود بر تافته و بدوست آورده بیت یاران صاف از حجاب کثرت شستند نقش حرف غیر از صفحه پندار شاه



و در لطایف قشیری آورده که ربانیان و انایان باشند بخدای و به و باران در راه خدای قایم باشند و فانی از ما سوی الله شنودن
ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق با او گویند آنچه از وی شنوند وَلَا یَاْمُرَکُمْ و نمی‌سزد آنرا که خدای
پیغمبر ساخته که امر کند شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِکَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگانرا وَالنَّبِیّٖنَ و پیغمبرانرا اَرْبَابًا
خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیر
اَیَاْمُرُکُمْ آیا می‌فرماید آن پیغمبر شما را بِالْکُفْرِ بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ بعد از آنکه
هستید شما مُسْلِمُوْنَ گردن نهادگان و دین اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن چون فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ
النَّبِیّٖنَ پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران
خواسته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و سلم و مضمون میثاق چنین است که لَمَآ اٰتَیْتُکُمْ هر چه بدهم
شما را مِّنْ کِتٰبٍ وَّحِکْمَةٍ از کتابی منزل و فهم آن ثُمَّ جَآءَکُمْ پس بیاید بشما رَسُوْلٌ فرستاده از نزد من که آن
محمدست صلوات الله و سلامه علیه مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت
لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ هر آینه ایمان آورید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات
و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید قَالَ گفت خدای و انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَاَقْرَرْتُمْ آیا
اقرار کردید وَاَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰی ذٰلِکُمْ بر آنچه گفتم اِصْرِیْ عهد مرا بر وجهی که بیان وفا کنید قَالُوْٓا اَقْرَرْنَا
گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوْا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را گفت
که گواه باشید بر اقرار انبیا وَاَنَا مَعَکُمْ و من که خدایم با شما مِّنَ الشّٰهِدِیْنَ از گواهانم بر این اقرار فَمَنْ تَوَلّٰی
پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از این عهد و پیمان فَاُولٰٓئِکَ
پس آن گروه سرکشان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشان بیرون رفتگانند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان اَفَغَیْرَ
دِیْنِ اللّٰهِ آیا بجز دین خدای یَبْغُوْنَ می‌طلبند و حفص بغیبت خوانده یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق می‌طلبند دینی
دیگر را وَلَهٗ و حال آنکه مر خدای را اَسْلَمَ گردن نهاده است مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَالْاَرْضِ
و هر که در زمین است طَوْعًا برغبت وَّکَرْهًا و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته‌اند
اهل آسمانها فرمان برداراند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انبیا و اعدای ثقلین بطوع‌اند و از ما
ایشان بکره وَاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طایعان و ای کارهان و حفص بغیبت خوانده یعنی
همه اهل آسمان و زمین بوی رجوع خواهند کرد قُلْ اٰمَنَّا بگو ای محمد که ایمان آوردیم ما بِاللّٰهِ بخدای که یگانه است در
ذات و بی‌همتاست در صفات وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا و گرویدیم بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و آنچه
نازل کرده‌اند عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان
صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بوده‌اند وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی و بآنچه آمد بموسی که توریة است وَ
عِیْسٰی و بعیسی و آن انجیل است وَالنَّبِیُّوْنَ و بآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود

حقوق و شیاء که کتب برایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان لا نفرق جدا نمی کنیم بین
احد منهم میان یکی ازیشان یعنی بعد ایمان نمی آریم به بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون وما مر
خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او ومن یبتغ وهر که طلبد غیر الاسلام دینا جز دین مسلمانی دینی دیگر را فلن یقبل
منه پس پذیرفته نشود آن دین از او وهو واو بواسطه ترک اسلام فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان
زدگان باشد این نشد بر جمعی است که طالب غیر دین اسلام شدند و در شان آنهاکه بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین
مبین باز داشتند و مرتد شدند می فرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهامست بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای
قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از
مسلمانی روی برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابیرق و قیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویده
بخدای وشهدوا وگواهی دادند ان الرسول آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه حق
حقست و قول او صدق وجاءهم البینات وآمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات پیغمبر والله وخدای
لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروهی ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک آن گروه مرتدان
جزاؤهم پاداش و عقوبت ایشان ان علیهم آنست که برایشان باشد لعنة الله لعنت خدای و آن دوری
از رحمت او والملائكة ولعنت فرشتگان و آن نفرین است ازیشان والناس اجمعین ولعنت مومنان و
آن مذمت کردنست مر ایشان را خالدین فیها جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست لا یخفف
سبک گردانیده نشود عنهم العذاب ازیشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که مهلت
داده شوند از برای رجوع بمعنی یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنان که بازگردند بحضرت رب
من بعد ذلک از پس آنکه برگشتند از دین حق واصلحوا و بصلاح آوردند آن چیز را که در آن افساد کرده اند فان
الله پس بتحقیق که خداوند تعالی غفور آمرزنده توبه کارانست رحیم مهربانست بر ایشان برادر حارث
بن سوید این آیتها را بر دست ابن نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز دروغ
نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا نمی کند و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست گوی ترست پس
من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه را برادران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده
جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار و اعوان او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود
فهو المراد والا چون خواهیم بدین اسلام بازگردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان فرستاد ان الذین
کفروا آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده
کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بآیه توبه نیز کافر شدند لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان
واولئک هم الضالون وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایه یا هلاک شدگان در بادیه
غوایت ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار ومردند وایشان کافر بوده اند یعنی بر کفر مردند





الجزء الرابع

فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا به پری زمین زر ولو افتدی
به واگرچه فدا دهد آن مر را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اولئک آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی مولم
الم ایجاب وما لهم من ناصرین ونباشند مر ایشان را هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان
لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوئی و به آنچه مطلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید و
صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید
یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی کرده اید یا جان که او را در راه رضای حق در
بازید یا سر که آنرا از اوساس تعلق باسوی الله پرداخته اید وگفته اند که محبوب خود را انفاق کنید در دنیی بمطلوب خود برسید
در عقبی هر که از سر دنیی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسید بحرف وحدت کسی توسن کرده دنیی و عقبی فراموش کرده
بعد از نزول آیه ابوطلحه انصاری رضی الله عنه بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن
نزدیک من بیرحاست رجا خدای حکم کنه وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مال
با سود بسیار و حضرت آن باغ را میان اقربا او قسمت فرمود وما تنفقوا وآنچه نفقه می کنید من شیء از
چیزی خواه اندک و خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود و خواه از غیر آن فان الله به علیم پس خدای
بدان داناست و بر حسب نیات شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است
حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیه فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم
طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقره و
امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود از این سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را
تکذیب کرده و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرده اسرائیل
علی نفسه یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی او را شفا
دهد هر طعام و شراب که دوستر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید او گوشت و شیر شتر که از همه مطعومات
و مشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله وفا بنذره بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب
نموده گفتند توریه بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان می گویند بلکه یعقوب
اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر ایشان
سخنان بر انکار اصرار نمایند قل فأتوا بالتوریة بگو بیارید توریة صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا تا بعضی
آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن
توریه ابا کرده افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله

الکذب بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از حق
جل و علا فاولئک پس آن گروه مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست
قل صدق الله بگو راست گفت خدای که خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة
ابرهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا بیاه حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن
وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین
وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه است
که در مکه واقع شده و بکه نام بلدیست همچنانکه مکه یا نام مکان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی علیه السلام سوال کردند
که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اول
خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید بر وی داده و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا
برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی طواف و نماز برابرست با عبادات
بکبار که در غیر مکه واقع شود وهدی و این خانه خداوند هدایتست للعالمین مر عالمیان را که بسمت قبله
ایشانرا هدایت می سازد یا راه نماینده است مسلمانانرا بهشت فیه درین خانه یا در حرم آیات بینات
نشانهاء روشنست یکی از آنها مقام ابرهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن یک آیه
بلکه چهار آیتست اول تأثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آن حضرت در وی تا کعبین سیوم بقای
آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر ومن دخله و هر که در آمد بدین
خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بخانه آرد و دست تعرض از وی کوتاه است
مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جزای که قبل از
حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه می کردم و بغایت وقتی صافی
داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا و اهل حرم از چه چیز آمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار یعنی
که مقام ابراهیم را یک آیه داشته و ایمن و داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را
ذکر کرده و باقی را مطوی ساخته تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی
از آنها را ذکر می کنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبله مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد
و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هر کز برو طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیاء هر
آدینه در حوالی وی حاضر گردند و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات وافر بسیارست
هرچه گفتم در اوصاف وی از وی کمال همچنان هیچ نگفتم که صد چندانست محققان گویند حقیقت خانه که در مکه
صدارت از جهت منظوریه که ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانه دلست و جمیع لقای وجود پر گشت دل بجمیع را
باید چه هرگاه اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد



و بهشت ست و لکن بمعنی قلب عبدی مقصف کشف مظهر اسرار الهی مهبط و تجلی رحمت شود و درین خانه علامات روشنست
که طالب بدانها بمطلوب خود استدلال می کند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره
فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که درین مقام در آید از همه خصمها ایمن گردد و در اخبار بحکم صورت سبب امانست
از تیغ دشمن و در فضای حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقانرا هیچ المی از الم فراق صعبتر
نیست بیت بتیغم گر زنی باکی ندارم بجوانم کشی طاقت ندارم ولله و مر خدایراست علی الناس بر مردمان
حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه
و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و بمذهب امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از آن حاصل
شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز شرطست ومن کفر و هر که کفر ورزد به
فرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب
بگو ای اهل کتاب لم تکفرون چرا می پوشید و انکار می کنید بآیات الله بآیتها که خدا در وجوب حج فرستاده
والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بر آنچه شما می کنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی
قل یا اهل الکتاب بگوای اهل توریة لم تصدون چرا باز می دارید عن سبیل الله از راه خدای که دین
اسلام است و منع می کنید من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست
و رفقاء او که یهود ایشانرا بکیش خویش می خواندند تبغونها می طلبید برای آن راه راست عوجا
کجی و انحراف یعنی مسلمانانرا می گفتند که دین شما کج است یعنی این شخص که متابعت او می کنید آن پیغمبر موعود نیست
و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام می گفتند حق سبحانه فرمود که کجی می طلبید در دین
اسلام وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت
ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید وما الله بغافل و خدای بی خبر نیست عما تعملون از آنچه شما می کنید
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست رضی الله عنهم که گویم ان
تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب
اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین کافران و ناگرویدگان یعنی
اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهودی حسود و حقود بود و پیوسته عیب جویی و بد
گویی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در
جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بود او وانجا و مبدل شد شاس
از روی حسد تدبیری انگیخت که مگر طریق عداوت میان آن دو فریق تازه کرده شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس
و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام شعرا
در مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت

الکذب بر خدای دروغ را او تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از حکم
جلیل فاولئک پس آن افترا زنان هم الظالمون ایشان ستمکاراند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست
قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن شما دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة
ابرهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا باز حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن
وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین
وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه است
که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدیست همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی علیه السلام سوال کردند
که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اول
خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا
برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی و طواف و نماز برابرست با عبادات
بسیار که در غیر که واقع شود وهدی و این خانه خداوند هدایت للعالمین مر عالمیان را که بجهت قبله
ایشان را جهت کمال ساخته یا راه نماینده است مسلمانان را به بهشت فیه درین خانه یا در حرم آیات بینات
نشانهاء روشنست یکی از آنها مقام ابرهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نیک آیه
بلکه چهار آیتست اول تاثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آن حضرت در وی تا کعبین سیم بقای
آن رقم علی تمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر ومن دخله و هر که در آید بدین
خانه کان امنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بخانه آرد دست تعرض ازوی کوتاه است
مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از
حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید پیشی طواف خانه میکردم و بغایت وقتی صافی
داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا و اهل حرم از چه چیز امن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار یعنی
که مقام ابراهیم را یک آیه داشته و امن و اهل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را
ذکر کرده و باقی را مطوی ساخته تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیارست و ذکران متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی
از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بنقباء مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد
و هیچ پرنده بر بام خانه نه نشیند مگر که برای طواف کننده باشد و هرکه نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا همه شب
آدینه در حوالی وی حاضر گردند و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات و اخوات بسیارست
هرچه گفتیم در اوصاف وی از وی کمال سبحانی بیش نگفتیم که صد چندانست محققان گویند نخستین خانه که در ملک
صدر انسان جهت منظوره که و لکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانه دلست و جمیع لطایف وجود برکت دل بخدا
باید چه هر گاه اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد





او بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار الهی هیچ و بی چیز شود و درین خانه علامات روشنست
که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره
فرموده که مقام ابراهیم مقام خلتست و هر که درین مقام در آید از همه غمها ایمن گردد و در آمدن بحرم صورت سبب امانست
از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان از هیچ بلای الا از الم فراق باکی
نیست بتیغم گر زنی باکی ندارم بهجرانم کشی طاقت ندارم ولله و مر خدایراست علی الناس بر مردمان
حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه
و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و بمذهب امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسب که زاد از آن حاصل
شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز شرطست ومن کفر و هر که نگرود به
فرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب
بگو ای اهل کتاب لم تکفرون چرا کافر میشوید و انکار میکنید بآیات الله بآیتها که خدا در وجوب حج فرستاده
والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی
قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل توریة لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین
اسلام است و منع میکنید من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست
و رفقاء او که یهود ایشان را بکیش خویش میخواندند تبغونها میطلبید برای آن راه راست عوجا
کجی و انحراف یهود مسلمانان را میگفتند دین شما کج است یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست
و نعت و صفت او را بوجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین
اسلام وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت
ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست رضی الله عنهم میگوید ان
تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب
اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین ناگرویدگان یعنی
اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهودی بود و حسود بود و پیوسته عیب جوی و بد
گوی مسلمانان کردی و خواستی که رشک تفرقه در جمع یکجهتان انصار افکنده ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در
جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس
از روی حسد تدبیری انگیخت که بدان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه کرده شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس
و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکنده و قصیده که دران ایام مشتمل
بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت

آتش کینه ایشان نیز زبانه بنهاد و میان ایشان کشوده شد و سیاه تحمل بکرده آغاز سب و فخر چنان کردند که کار از بحث و احتجاج بکشید و هر دو
طرفین هنجار مقابله و میدان محاربه پیدا کشتند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بعنان بخشید
از یک جانب گروهی رزم پرداز و از دیگر سوی جمعی جنگ و تاز و راشا و دند هیچ ناشتاب تیز خوان بکن و نیزه و شمشیر براه فی الحال جبرئیل
بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بهم که ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود
آنکه من در میان شمایم دعوای رسوم جاهلیت دارید و پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو
گذارید بشنوید که خدای چه می فرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان بیکدیگر
در کنار گرفته و دانستند که اگر فرمان یهودی بردند از ایمان بکفر بازمی کردند و حق تعالی با ایشان بدین وجه خطاب می کند که
وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر می شوید وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ و حال آنست که شما بید که خوانده می شود عَلَيْكُمْ بر شما
آيَاتُ اللَّهِ آیات خدا وَفِيكُمْ رَسُولُهُ و در میان شماست رسول او وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ و هر که چنگ در زند بدین
خدای یا کتاب او فَقَدْ هُدِيَ پس بدرستی که راه نموده شود إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدن است
نزد اکثر از علما این آیة منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچ کس را میسر نمی تواند بود پس بغایة آلهی بار این
مشقت از این امت رفع فرموده و ناسخ این آیة فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست
وَلَا تَمُوتُنَّ و میرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر است
باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرند وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدای که حبل المتین است
جَمِيعًا همه شما و بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست با موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر می کند که همه
مجتمع باشید در اعتصام بحبل متابعت سید انام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنند راه بمقصد
اصلی نتوان برد و بمطلوب حقیقی نتوان رسید خاکی بر متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ ره بهیچ دری ره نمی دهند آنرا که آستانه او در دل نیافت وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از خدمت وی
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدا را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت
پیغمبر بجانب ایشان إِذْ كُنْتُمْ آنرا یاد کنید که بودید شما با یکدیگر أَعْدَاءً دشمنان که پیوسته حرب می کردید
فَأَلَّفَ پس خدای پیوند داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دلهای شما ببرکت اسلام و یمن خدمت خواجه انام
فَأَصْبَحْتُمْ پس کشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برحمت خدای برادران یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید شما بواسطه ضلالت
و جهالت عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران و اگر
شما بران حال در بافتی میرفتید بدوزخ می رفتید فَأَنْقَذَكُمْ پس شما را باز رهانید خدای مِنْهَا از آن حفره
یا از آن آتش كَذَٰلِكَ همچنین که بیان کرده حال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می کند
خدای و روشن می کرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما دلایل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما



یابید بر طریق هدایة وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر آینه باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام یا بائتلاف مؤمنان بایکدیگر و جمعی برانند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت
خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر معروف آنست
که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمة حق است و منکر
صحبت نفس وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکرند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند
وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعد وفات چون یهود و نصاری
که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامره و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری
هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام
و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتها روشن و کتب ایشان وَأُولَٰئِكَ و آن پراکندگان و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در آن روز که سفید گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه
گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ پس آنانکه سیاه شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی
توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود و اهل کتابند که پس از ایمان به پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار می کردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت
حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دوام شقاوت و خذلان گشتند
یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید
شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه
محل است باسم حال و هر جا که گویند رحمت روح و صالحات و شهود جمال هُمْ ایشان سفید رویان فِيهَا خَالِدُونَ
در رحمت یا جنت جاوید مانندگانند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خدا
و دوست درو از امر و نهی وعد و وعید نَتْلُوهَا عَلَيْكَ می خوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بِالْحَقِّ بدرستی
و راستی وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی از نزد خود لِلْعَالَمِينَ بر جن و انس
یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
نجوم و ملایکه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از ارکان و موالید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ
باز گردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ هستید شما خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از ظلمت خانه غیب أُخْرِجَتْ
پیدا آورده شده است لِلنَّاسِ از برای مردمان قول آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در
لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودید و غیر آن از این است بحث آنست

که در سلک خدمت حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه منتظم اند لا دعا الله واعنا الطاعته ودرین
باکرم الرسل کنتم اکرم الامم چون خدا پیغمبر ما را بر همه خوانده است افضل پیغمبران باشیم اخیر الامم وگفته اند خیریت امت
مصلحت که با وی می فرماید تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ می فرماید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَ
تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی می کنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ و می گروید از روی تحقیق
بِاللَّهِ بخدای و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی
محقق شود که بهر چه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ واگر ایمان آرند و تصدیق کنند أَهْلُ الْكِتَابِ
علماء بنی اسرائیل آنچه بپیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَكَانَ هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگان اند یعنی ابن سلام و اصحاب او وَأَكْثَرُهُمُ
الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگان شده اند از دایره دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ بشما ضرر نتوانند رسانید إِلَّا أَذًى
مگر اندکی رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمانرا بفعال خود برنجانند وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ
واگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشتها بر شما کرده اند و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ و پس از
هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضُرِبَتْ وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه أَيْنَ مَا ثُقِفُوا
هر کجا یافته شوند آن ذل با ایشان باشد إِلَّا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لکن ایشانرا
زینهار دهند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدای که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مؤمنان
باذن خدای بعد از قبض جزیه وَبَاءُوا و باز گشتند بودند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب
الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی
احاطه کرده شده این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذَلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع
بغضب حق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ کافر می گردند بآن
یا احکام توریه یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و می کشتند پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق
و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بوده و این اقبح است از آنکه
اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای جهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان
ایشانرا در عداد قاتلان می آرد ذَلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ و بوده اند که تجاوز می کردند از حد و خدای آورده اند که چون عبدالله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسید
و اسد و دون اسلام در یافتند جهود زبان طعن کشاده می گفتند ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما
مخالفت نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً برابر با کافران ایشان
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده در دین اسلام یا قایم بحجه و آنچه وگفته اند



مستقیم بقول راست و عمل خالص در دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بوده اند با چهل تن از نجران و سی و دو
تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند و احکام شرع
و قرآن تعلیم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ می خوانند قرآنرا آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعات شب و گفته اند مغرب و عشا
وَهُمْ يَسْجُدُونَ و ایشان سجده تلاوت می کنند یا نماز می گزارند در ان ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص بوده است
شده حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند بمسجد آمد و گفت
بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نمیکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت امت قایمه گفت
می گویند ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و می فرمایند
خلق را بتصدیق محمد یا بجمیع مأمورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی می کنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات
وَيُسَارِعُونَ و می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات وَأُولَئِكَ و آن
گروه یعنی امت قایمه موصوف بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان اند و پسندیدگانند وَمَا
و آنچه بکنند يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هر آینه ناسپاسی کرده نشود یعنی نقصان شود
اعمال ایشانرا که برسید نقص ثواب و کفران گفت چنانچه توفیه ثواب را شکر گویند بر قول کان سعیکم مشکورا
در مجده و کلمه را با خواند یعنی آنچه می کنند از خیرات که در ان مسارعت عمل ایشان ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزگاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد و آن
کعب بن الاشرف و اصحاب او بوده اند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ اموال ایشان
که رشوت می دهند علما خود را یا آنچه رشوت می گیرند از ارذال قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان
که باعانت و امداد ایشان مستظهرند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را وَأُولَئِكَ و آن گروه
کفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتشند دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانندگانند
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه می کنند جهودان بر علماء خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد خرج لشکر
می نمایند یا فقرا جهت سمعه کان او در عید یا بر دیگران خود بامتعه که او در برابر و سمعه فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در این زندگانی دنیوی كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد فِيهَا صِرٌّ در ان باد سرمای سخت أَصَابَتْ
حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود
یا حق خدای نداده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود کرده آنرا باد سرد کشت ایشانرا وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ
و ستم نکرده خدای بر ایشان بنابر آن بود شدن فروعات ایشان وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ ولیکن ایشان بنفسهای
خود يَظْلِمُونَ ستم کنند بارتکاب چیزی که بدان مستحق عقوبت می شوند صاحب کشاف گفته که تشبیه
کرده آن مالها را که نفقه می کردند بجهت وقوع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرمازده که منفعتی از ان بکسی نرسد و گفته اند
مثل انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اگر رو به کمان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید بِطَانَةً دوستی نهانی مِنْ دُونِكُمْ از دون مؤمنان که ابنای جنس شما اند
جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار
رسم مصادقت فرو نمی گذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از هم نشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ
ایشان تقصیر نکنند در باره شما خَبَالًا از روی تباهی وَدُّوا دوست دارند مَا عَنِتُّمْ آنکه شما در آن باشید
از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت مِنْ
أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان می گذرد و یهود چون پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان
بوده اند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می کنند از عداوت و بغضا وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
و آنچه پنهان می دارد دلهای ایشان أَكْبَرُ بزرگتر و بیشتر از آنچه بزبان می رانند قَدْ بَيَّنَّا هر اینه ما پیدا
کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
شما که از روی انصاف تَعْقِلُونَ تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکان ضرر را که
دشمنان نهانی اند ثبات است بر خطا یاران که با اغیار دم دوستی می زنند تغییر است و تحقیر و
یعنی آنکه آگاه باشید شاید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده پس بیان خطای کند بر این وجه که
تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و می خواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
و ایشان دوست نمی دارند شما را و می خواهند به بدترین چیزی که کفرست وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان دارید بِالْكِتَابِ
كُلِّهِ بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکر اند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ما نیز ایمان
آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ می خایند و می گزند سر پنجی
شما را انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کین قُلْ بگو ای محمد ایشان را که شما مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید
بخشم خود او توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید بگدازید تا بوقت مرگ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان چیزها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست
بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله علیه فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس
معنی آنست که خدای بمیراند شما را در میان خشم و کین و حسد و رشک که دارید همراه از حسد پیوسته غمگین
که جز مرگت نخواهد داد تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ
دلتنگ سازد ایشان را و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بشما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد
يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت که بغم کسی شادمان و بشادی کسی
غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود و با کینه منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و
بپرهیزید از مخالطت اعدا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا شما را زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ
مُحِيطٌ بدرستی که خدای تعالی بدانچه ایشان می کنند داننده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد



چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل صدیقه که اهل بیت بتول یعنی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر روز
احد است و آن منتصف شوال سنه ثلث هجرة بوده آورده اند که ابوسفیان لشکر از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و
با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره و دویست اسپ با ایشان بود بجوال احد فرود آمده حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
میخواست که در مدینه توقف کنند و در شهر حرب با ایشان نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبوده در خروج
مبالغه کردند و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود و در اثنا طریق
عبد الله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه وسلم با هفتصد کس در برابر شعب
برکشید کوه احد را بر قفا و کوه حنین بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیر
انداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و به توقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار فرموده بنفس نفیس خود تسویه
صف عسکر جابجا اقدام نمود و این بامدادست که حق تعالی فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مهیا
می ساختی بجهت مؤمنان مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جایهای ایستادن برای کارزار و آنچنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرده
و میسره بمقداد اسود و قلب را بحمزه سپرده و علی مرتضی را بطارمت خود معین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنوا
قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود
إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانید بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا
آنکه بددلی کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی لعنه الله باز گشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا و او و حالست یعنی چگونه بد دلی
و باز گردند و حال آنکه خدای تعالی یار و نگهدار این دو گروه بود تا امضای آن عزم نمایند وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
و بر خدای تعالی نه بر غیر او باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که الله
تعالی نصرت داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید
ضعیف و خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب شما خوفی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که توفیق یابید و شکر کنید
تا نعمت نصرت بر شما زیاده کرده و پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر دید چه و نیز یاد کن إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ چون
میگفتی تو و آن گروه کاها را وقتی که در مانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ آیا کفایت نکند و بسنده نیست آنکه
مددکاری کند رَبُّكُمْ پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتها مُنْزَلِينَ
فرود فرستاده از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده و نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه
فرمود بَلَى اجابت بعد از نفی یعنی مددکاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و
بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که مدد رسل روز بدر از حق تعالی مدد طلبید و
خدای تعالی فرشتها فرستاد و اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ
و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَذَا يُمْدِدْكُمْ این ساعت کرده

بکند شما را وَیُمْدِدْکُمْ آوریکار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِکَةِ مُسَوِّمِینَ از فرشتگان نشان کنندها مر اسپان
خود را و این عادت مستمر است میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود
که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامها سفید طرهای آن میان دو کتف فرو
گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَکُمْ و نگردانید خدای تعالی آن امداد و یا انزال یا آن عدد را مگر مژدگانی مر شما را بنود یا
فتح وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ بِهِ و برای آنکه تا بیارامد دلهای شما بوعدهٔ نصرت وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست یاری
دادن مگر از نزدیک خدای تعالی الْعَزِیزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَکِیمِ که نصرت و خذلان بر مقتضای حکمت
باشد لِیَقْطَعَ طَرَفًا تعلق به نصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کند الله گروهی بزرگ را
مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکنند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الوقع شکستگی عظیم بصنادید
قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند أَوْ یَکْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نگونسار کرد الله ایشان را فَیَنْقَلِبُوا خَائِبِینَ
پس بازگردند و بهزیمت شوند در حالتی که بی بهرگان و ناامیدان باشند و ذکر قصهٔ بدر در میان حرب احد برای آن فرموده تا صحابه
جمع کنند میان صبر و شکر که یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت است و بر آن شکر باید و بر دیگری که محتوی بر قتل و هزیمت است
در آن صبر شاید و قصهٔ حرب احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی
از پی دیگری کشته شدند و لشکر کفر روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریختند آغاز نهب و غارت کردند و تیر
اندازان که محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب باشیم
شویم شما ازین جانب بموضعی دیگر مروید بامید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند و چندانکه عبدالله جبیر مبالغه نمود
و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد بجای نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نفر رسید با وی توقف
کردند و باقی بسخن امیر خود التفات ناکرده متوجه اخذ غنیمت شدند شآمت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و
خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه از تیراندازان و محافظان خالی دیدند با جمعی از
کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یاران او بقتل آورده از عقب لشکر اسلام درآمدند و قصهٔ فتح شکست شد و خبر
ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید بازگشتند و اهل اسلام را مرکز محیط عرفان بودند و ایشان را در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه
با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند و بعضی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم جان فکر و از میان بسیار القصه حال بدان انجامید که سنگ بدگوهر آن در شاهوار درج لعل آبدار
سید مختار آزرده گشت بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را لعل لعل بخشنده چو سهیلش رفیق سنگ آمد
سنگ در دم عقیق رنگ آمد و حضرت در میان کشتگان افتاده بودند و جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفته و
کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او با بعضی دیگر از کشتگان وقوف
یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که نفرین بر اهل ضلالت افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال
یافت که لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ یعنی نیست ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی رام استیصال و استعلا



این طایفه بوجه تونیت أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ کلمهٔ او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نیست مگر آنکه خدای تعالی
توبه دهد ایشان را و قول آنست که او برای عطف است و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای تعالی
نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا بشکسته شدن رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش اسلام
یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فَإِنَّهُمْ
ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ
مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ
و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ و خدای تعالی آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندها خود
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْکُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً مخورید مال ربا را افزوده و تو بر تو گفته اند
اضعاف در حرام است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا میداد تا وقتی معین آنکه در اجل و ربا
می افزود تا باندک مدتی همهٔ مال مدیون مستغرق می شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی در آنچه نهی فرموده
و ترک کنید لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز
کنید از عملی که برساند شما را بآتش آن آتشی که آماده شده است مر کافران را و غیر ایشان بالذات از برای کفار است و با
برای عاصیان تباه کار بلکه کافر را نار بعقوبت و مؤمن را که عصیان کرده نار تادیب وَأَطِیعُوا اللَّهَ و فرمان برید
خدا را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ باشد که شما رحمت کرده
شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ و بشتابید بآنچه سبب آمرزش باشد شما را از نزد
پروردگار شما آفات لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بنده گذاشت بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادت است یا
ادای فرایض یا تکبیر اول که تکبیر تحریمه باشد یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح که یا متابعت سنت
یا استغفار در سحرگاه و مقتضای مقام خود اینست چه آیه در خلال قصهٔ احد نازل شده محققان گویند این مسارعت
بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست اینجا راه بپای تن بپایان نرسد تا جان نزند قدم بجانان نرسد در بحر
الحقایق آورده که بشتابید در این راه بقدم معنوی که ترک نفس است از اخلاق حیوانی که جز این قدم بمقام قرب و
جنت وصال رسیدن محالست بگذار ره هواپرستی رو آر سوی خداپرستی در راه حقش روانه بگذر زنده جاه پرستی
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ و بشتابید بعملی که برساند شما را بهشتی که از روی عظمت و وسعت پهنای
آن آسمانهاست و زمین یعنی مانند آسمانها و زمینهاست ذکر عرض بهشت فرموده جهت آنکه وصف طول در فهم بشر
نگنجد و نیز گفته اند که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از
اجزای لایتجزی و متصل کرده اند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند در طول عرض بهشت این مقدار تواند
بود أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ آماده شده است چنین بهشتی از برای پرهیزکاران از شرک الَّذِینَ یُنْفِقُونَ آنانکه
نفقه میکنند فِی السَّرَّاءِ در آسانی وَالضَّرَّاءِ و در سختی و او عبارت از اموال است چه انسان هیچ وجه خالی از فراخی و سختی

نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند وگفته اند که منفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی والکاظمین الغیظ
و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد امام فرمود که من می توانم که طپانچه زنم لیکن
نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله تعالی تظلم کنم و نمیکنم
و می شود که بقیامت که خصومت بر بنیم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا اهل استکان باشد و شفاعت
در بهر بدان پای تو قدم در بهشت ننهم … مردی کان بزرگ بزرگوار است و مردی … با خشم اگر برایی دائم که کاملی والعافین عن
الناس و عفو کنندگان از بندها و مردم خریدها یا از کسی که برایشان ستمی کرده باشد والله یحب المحسنین و خدای تعالی
دوست دارد نیکو کاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و در خبر آورده
که روزی حسین علی بن ابی طالب علیهما السلام با جمعی مهمانان بسر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس درآمد و
از غایت دهشت پایش بکناره بساط برآمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر رخسار عنبر گیس فرو ریخت
از روی تادیب نه از روی تعذیب در او نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امیرالمؤمنین حسین فرمود که خشم
فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس امیر فرمود عفو کردم خادم تتمه آیه برخواند که والله یحب المحسنین امیر فرمود که او را للّه
خوب آزاد کردم … بی را لمکافات کرده اند بجای … برای اهل صورت بوده بجز … کسانی که … کرده اند
بدی دیده و نیکویی کرده اند والذین اذا فعلوا فاحشة والذین معطوف و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها
که بصفت انفاق و کظم و عفو و احسان موصوف اند دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اماره
اذا فعلوا فاحشة چون کنند کاری ناشایست او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسها خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی
فاحشه کرداری ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر دوم صغایر و بقول جمعی فاحشه زنا و ظلم خطا و عمد است یا زنا
و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هم … بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله
یاد کنند عقوبت خدا را یا عنایت او را یا بنده که چرا چنین کردیم یا شنید که شوند وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته است
فاستغفروا لذنوبهم پس آمرزش خواهند برای گناهان خود ومن یغفر الذنوب الا الله و کیست که بیامرزد
گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را مگر خدای تعالی ولم یصروا و اصرار نکردند
بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده از معاصی یعنی دیگر بار بر آن نرفته وهم یعلمون و ایشان
که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیه در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن
نزد او آمده و نبهان را دل بدو کشش کرده و به بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبلهٔ زن
زبان بنصیحت بگشاد که اتق الله از خدای تعالی بترس و دامن پاک بلوث حرام آلوده مکن … نبهان را خوف الهی دریافت و
پشیمان شده فی الحال بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید
فرمود که من در میان شما ام و شما خیانت کارها میکنید حق تعالی برای تاکید امید واری تایبان این آیه فرستاد و بقول بعضی
در شان ابوالیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کرده بودند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار





آورده اند اولئک آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بوده اند جزاؤهم مغفرة من ربهم پاداش ایشان آمرزشیست
از پروردگار ایشان وجنات تجری من تحتها الانهار و بوستانها که میرود از زیر ایشان یا اشجار آن جویها خالدین
فیها جاوید باشند در آن ونعم اجر العاملین و نیکو مزدیست مزد عمل کنندها یعنی مغفرت و جنت قد خلت
من قبلکم بدرستی که گذشته بوده پیش از شما اقسام بیان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت
که حق تعالی سنن سنت نهاده و بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد یعنی امتان
بوده اند که با نواع دینها بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فسیروا فی الارض پس سیر کنید در زمین و ببینید
بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که سبب نافرمانی کیف کان عاقبة المکذبین
چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته
و وقایع روزگار دادیم بیان للناس سبب هویدا کردن … است برای عامه مردمان وهدی وموعظة و رهنمایی
بصیرت و پندی مشتمل بر عبرت و رغبت للمتقین خاصه پرهیزگاران را ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف
مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بشعب کوه درآمد ابو سفیان علم تجلد برافراخته بر سر کوه برده خواست
که بر اهل شعب مطلع گردد و اصحاب را از غم غم تجار رسید حضرت عزت تسلیه ایشان را آیت فرستاد که سستی مکنید
ولا تحزنوا و اندوه ناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم وانتم الاعلون و حال آنکه
شما برترانید از ایشان بجهت مکان یا از روی کار … که برایشان بیشی و از ایشان بیشی دارید یعنی در حرب بدر یا بدو کشی
شما آنست که کشتگان شما در بهشت متنعم اند و از آن ایشان در قعر جحیم یا سرانجام شما درجات عالیه خواهد بود و از آن ایشان
درک الاسفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید
شد و ایشان مقهور و مغلوب ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده وان جندنا
لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم قرح مثله پس بدرستی که
رسیده است گروه کفار را در روز بدر زخمی و المی مثل قرح و جرح شما وتلک الایام نداولها و این روزگار
که ما روزگار … برآنست میگردانیم آنرا بین الناس میان مردمان روزی بدولت و عشرت کنند و روزی
بنکبت و عسرت فیوم علینا و یوم لنا ویوم نساء و یوم نسر و این برای آنست تا پند گیرند ولیعلم
الله الذین آمنوا و برای آنکه ببیند خدای تعالی یا بداند اولیاء او جزآنکه … دیده اند ویتخذ
منکم شهداء و برای آنکه فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده و که روی
بگریز آورده والله لا یحب الظالمین و خدای تعالی دوست ندارد ستمکاران را اگر چه مشرکان باشند ولیمحص الله
و فایده دیگر در این آنست که پاک کرداند خدای تعالی الذین آمنوا مومنان را از گناه چه بلا که با اهل ایمان رسد
کفارت ذنوب ایشانست ویمحق الکافرین و دیگر آنکه بر نیستان … هلاک سیاند کافران را ام حسبتم
ان تدخلوا الجنة آیا پنداشتید اینکه در آیید در بهشت ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و هنوز خدای تعالی آشکارا که

جهاد کرده اند از شما ویعلم الصابرین و نه بیند شکیبایان را بر فرمان رسول الله یا صابران از رجوم مصائب و وقوع نوائب
مخلص سخن آنست که پای محنت مجاهده براحت شما بشوان رسید بلیکه کو بسم غبار تحمل نکشند
بهتر آنست که دیگر سخن کسل نکنند ولقد کنتم و بدرستیکه شما بودید از روی اشتیاق لقاء الهی تمنون الموت
آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه شما بدو رسید یعنی اسباب آنرا که حرب
فقد رأیتموه پس بتحقیق دیدید آنچه میطلبیدید نزد قتال کفار وانتم تنظرون و حال آنکه شما نگرستید برادران
و برادران شما که مشغول میشدند یا نظر میکردید بدو پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او را شما گذاشت در خلاص خود میکوشید آورده
اند که چون حضرت رسول زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدا زد ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام فکند
قومی از ضعفاء اهل اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی لعنه الله نموده التماس کنند که ابو سفیان برای ایشان خط امان
بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آنکه آنحضرت منهزمانرا از الطاف ممیز نمود که چرا فرار برقرار اختیار کردید و پشت
بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شده و از غایت
ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشانرا آیه فرستاد وما محمد الا رسول و نیست محمد که بنده ستوده صفت
که فرستاده ام از پیش من قد خلت من قبله الرسل بدرستیکه بگذشته اند پیش از وی فرستادها افان مات
آیا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد در راه ما انقلبتم علی اعقابکم باز میگردید شما بر پاشنهای خود یعنی
ترک جهاد بکنید یا مرتد می شوید ومن ینقلب علی عقبیه و هر که برگردد و بپس باز رود به ارتداد یا بترک جهاد
فلن یضر الله شیئا پس زیان نرسانند بدان برگشتن خود خدای را که ورود مضار و منافع بر او روا نیست و
سیجزی الله الشاکرین و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی مر سپاس دارندها را که ثابت و پابجا بوده اند با پیغمبر او وما کان
لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی را ان تموت که بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت خدای تعالی و فرمان او
و نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ کتابا مؤجلا نوشتنی زمان او پیدا کرده شده کس پیش از او
نمیرد و از آن دیر هم نکند و در این آیه تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه قتال با اهل عناد چه هر که
داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است و تغیر نخواهد شد دلیر خواهد گشت در مبارزت معارک و شروع در مهالک و علی
علیه السلام در این معنی دو بیت فرموده   ای یومی من الموت افر   یوم لم یقدر ام یوم قدر   یوم لم یقدر لا ارهب الاجل
یوم قد قدر لا ینجی الحذر   دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نباشد کوشش کند سود
روزی که قضا نیست بر مرگ روا نیست ومن یرد و هر که بخواهد بجهاد یا کار بکند ثواب الدنیا جزای این جهان
نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها و هر که بخواهد جزای آن جهان
بدهیم او را از آخرت آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان
را برغبت جهاد وکاین من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل معه ربیون کثیر
کارزار کرد و با او بودند سپاه فراوان یا تمام صاحب کرم از نزار باشند در عین المعانی گوید ده هزار یا یعنی ربا



یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بوده اند فما وهنوا پس سستی نمودند این پیغمبران و اصحاب ایشان لما
اصابهم بآنچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا و ضعیف نگشتند از بیم
حرب وما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا به ابن ابی نموده از ابو سفیان
خط امان میطلبیدند والله یحب الصابرین و خدای تعالی دوست میدارد صبر کنندها را بر جهاد وما کان قولهم
و نبود قول ربیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شدی الا ان قالوا مگر آنکه گفتندی ربنا اغفر لنا ای
پروردگار ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که سبب عدم نصرت و قتل صاحب دعوت شد واسرافنا فی امرنا
و در گذار از حد در گذشتن ما را در کار ما وثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با عدو آور دین و
انصرنا علی القوم الکافرین و یاری ده ما را بر گروه کافران فآتاهم الله ثواب الدنیا پس بداد خدای تعالی ایشانرا ببرکت
دعا و استغفار و یا بسبب صبر بر مشقت کفار ثواب الدنیا جزای این عالم یعنی نصرت بر دشمن و یافتن غنایم
وحسن ثواب الآخرة و دیگر اعطا کرد ایشانرا نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت با رضا و لقا والله یحب
المحسنین و خدای تعالی دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است
از مزد و توجه با فرید کار مزد   ای خالق مزد و کون فریاد مرس   حق فارغم از مزد و مراد وصل تو بس یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدها ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید کافرانرا و ایشان جمعیت که از ابو
سفیان طلب امان میکردند و در کشف آورده که منافقان مومنانرا میگفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا
یافت شما او دیگر بار رجوع بدین خود نمایید که حق تعالی فرمود که اگر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم علی اعقابکم
باز گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا خاسرین پس انگاه گردید شما زیانزدگان در مردم دنیا و عقبی
پس فرمان دشمنان مبرید بل الله مولیکم بدانید که خدای تعالی یار و دوست دار شماست پس با کفار دوستی
مکنید و نصرت از غیر حق تعالی مجوئید وهو خیر الناصرین و خدای تعالی بهترین یاری کنندهاست سنلقی فی
قلوب الذین کفروا الرعب زود باشد که در افکنیم در دلهای کافران ترس و بیم را الله تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند
که با وجود ظفر و غلبه یا بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند والقاء رعب در دلهای ایشان بهمه سبب بود بما اشرکوا بالله
بانکه ایشان شرک آورده اند بخدای تعالی و انباز گرفته ما لم ینزل به سلطانا آنچه بر او نفرستاده است خدای تعالی با
آن حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجت است چه گر حجتی بودی فرو فرستادی وماواهم النار و جای
ایشان آتش است وبئس مثوی الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکارانرا دوزخ ولقد صدقکم الله
و راست کرد خدای تعالی وعده وعده خود را با ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند
چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس نقل میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت
نکرده که در حرب احد چون بعضی برین سخن انکار کردند ابن عباس فرمود که بیان از کتاب خدای تعالی بگویم که فرموده که وعده
نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم باذنه آن هنگام که میکشتید کافرانرا از روی شتاب بخواست

خدای تعالی با شما یا وعدهٔ او وعدهٔ اوّل روز ظفر شما را بود حَتّٰى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بددل شدید وَتَنَازَعْتُمْ
فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر خود عبدالله جبیر و ترک مرکز گرفتید
پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه دوست میداشتید از
نصرت و غنیمت مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبید یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه
بودند که پای از جبل احد و مرکز فرمان بیرون نهاده بغارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ
و از شماست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و شهادت انجام صحبت خدای تعالی و رسول الله چشیدند ثُمَّ
صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ پس شما را باز داشت خدای تعالی و روی شما بگردانید از کشتن کافران بعد از غلبهٔ شما بر ایشان
لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا کرده وَلَقَدْ
عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما گناه مخالفت را چون پشیمان شدید و مستأصل نگردانید وَاللّٰهُ
ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت بگرویدگان و از جملهٔ فضل او آنکه شما را بالکلیه هلاک نکرد
إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام دور میرفتید در هزیمت یا به بالای کوه میگریختید وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ و نمی ایستادید
و التفات نمی کردید بهیچ یک از خود و باز نمی نگرستید بیکی که آن رسول است صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ
فِي أُخْرَاكُمْ و رسول الله شما را میخواند در عقب شما میگفت الیّ الیّ عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید
فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ پس مکافات کرد شما را خدای تعالی غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت
بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر
لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ تا اندوه مکنید بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی داناست بآنچه
شما میکنید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً پس فرستاد خدای تعالی از پس اندوه و ملال ایمنی و آرامشی و آن
چه بود نُعَاسًا خوابی سبک يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ می پوشید یعنی در می یافت آن خواب گروهی را از شما که
مؤمنان حقیقی بودند و در بیان چنین گویند این خواب صحبت را ابوبکر صدیق و فاروق و حضرت مرتضی علیه السلام و طلحه
و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث ابن صمة و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند و فایدهٔ
نعاس عود قوت ایشان بود و رفع کلال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان
بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ نفسهای ایشان گمان
می بردند بخدای تعالی گمانی ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که اهل جاهلیت را می بود که هم محمد صلی الله علیه وسلم
باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ و میگویند آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست
از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود هیچ چیز یعنی طمع داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و قول آنست که ابن ابی را
گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار ایشان اختیاری نیست گفتیم که از مدینه بیرون



نروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت خدا راست و بفرمان
اوست يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ پنهان میسازند منافقان در نفسهای خود از شکوک و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ
آنچه آشکارا نمی نمایند که برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بهم کشف غطاء و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسدهٔ
ایشان يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را از کار خود چیزی یعنی بهره
و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نگشتندی و هزیمت
راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و نمی خواستید که با ما
بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است
بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه خود یعنی آن موضعی که قتل ایشان آنجا مقدر رفته یا اگر
شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بجهاد کفار حرب
و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از غمی و ملالی چنانکه دیدید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعدهٔ او
واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ و برای آنکه ظاهر گرداند خدای تعالی مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست از
اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ و دیگر تا پاک گرداند و خالص سازد آنچه در دلهاست از بداندیشها و خوشبینها وَاللّٰهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدای تعالی داناست بآنچه در سینها باشد از سرائر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ هر آینه
آنکسان که روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه
یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب
زلّت کرد و فرمان او بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشآمت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه
وسلم وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ و بدرستی که خدای تعالی درگذرانید از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان
إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است بردبار و تعجیل نکننده در عقوبت گناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وَ
قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود در نسب یا در نسبی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون بیرون رفته
در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَوْ
كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزو نرفتندی نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته
نشدندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید در این قول لِيَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
تا گرداند خدای تعالی آن مخالفت شما را با کافران ایشان را اگر با ایشان … نشدندی [illegible] و اندوهی در دلهای ایشان
وَاللّٰهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ و خدای تعالی زنده میدارد نه حضر و زنده پرداوی بمیراند سفر و حرب وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
و خدای تعالی بیناست بآنچه میکنید ای مؤمنان از صبر و ثبات نبات وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و بخدای
سوگند که اگر شما کشته شوید در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در حج شوید خدای تعالی بر فراش لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ

وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ هرآینه آمرزشی از خدای تعالی وبخششی از او بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا خصوصاً غنیمت
خوانند یعنی آمرزش وبخشایش حق تعالی خیر از آنچه کافران فراهم می‌آورند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ واگر بمیرید بجای خود شان
أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ هرآینه بسوی خدای تعالی که معبود شماست حشر
کرده شوید عرفا گفته اند که اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندها با نفس وهوا یا شهید کرده بتیغ ریاضت در طریق حق
تا پس شما را حشر با آنکسی خواهد بود که دل وجان در راه او بذل کرده اید ونیز او بجا گفته اند که اذا کان المصیر الی الله
طالب المسیر الیه کرده که رسد چو او مرام کان راه بقت بی شنام مرکان بره تو با یالت شایسته اقر وصالت
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ پس ببخشایشی که بتو رسید از حضرت حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان
احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از رجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ وتشدد
نفرمود بلکه مراسم دلجویی ولوازم خوش خویی بجهت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه می‌فرماید که نرم سخنی ونیک
خویی تو برحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا واگر می‌بودی تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ
سخت دل ونامهربان لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ هرآینه اصحاب تو پراکنده شدندی از نزدیک تو وبا تو نیارامیدندی
فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وآمرزش خواه از من برای
ایشان اعمالی را که در او از حقوق من ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ومشاورت نمای با ایشان در کارها که از حق تعالی
در آن حکم جزم صادر نشده وکلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه ومنازلت با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ چون قصد
کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل بخدای کن نه بر مشاورت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را واعتماد کنندگان حق آنکه ماست که از غیر حق نترسد وجز بدو امیدوار
نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ
پس نباشد غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ واگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ
ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ
وبر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ ونباشد وسزا نبود
لِنَبِيٍّ مر پیغمبر را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از تیراندازان اصحاب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست
می‌نمودند که ما را از غنیمت که بدست افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بده آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا
وگویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد وجمعی بی کلبان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق
صلوات الله وسلامه علیه کردند وحق تعالی ذمه جیب مطهر او را خصوصاً ودامن جمیع انبیا عموماً از خیانت بری کرده اند
وفرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند وَمَنْ يَغْلُلْ وهر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه
در آن خیانت کرده است یا بیاره آن چیزی را که در آن خیانت کرده برگردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وعلی رؤس الاشهاد
بآن فضیحت باید که هر سوزنی باشد یا رشته واز اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی که قبل از قسمت



برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورد آنحضرت قبول نکرده وفرمود که نگاه دار تا در قیامت بجای
ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و
شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هرکه پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ
خشنودی خدا را بر ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ همچو کسی که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدا
بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وآرامگاه جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبدجای بازگشتی است دوزخ
هُمْ انبیا واهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند اند یا مر ایشان راست درجها
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنند مردمان از امانت
داری وخیانت گزاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هرآینه بتحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ برگرویدگان
إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان يَتْلُو
عَلَيْهِمْ میخواند برایشان آيَاتِهِ آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ وپاک میکرداند ایشان را از آلودگی
منقضیات طبیعت ورشحات تتابع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می‌آرد یا بزاکی
ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ ومی‌آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ وحدیث یا
معارف غیبیه وَإِنْ كَانُوا وبدرستی که بودند همه مردمان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در گمراهی هویدا وظاهر نه حق را می‌دانستند ونه از باطل دوری می‌توانستند
تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرگاه بشما رسید
مُصِيبَةٌ نابایستی از هزیمت وقتل وجراحت از اعادی در حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ رسیده بودید از ایشان مِثْلَيْهَا
دو چندان را یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشته شد وشما در بدر هفتاد تن را کشته بودید
وهفتاد تن را اسیر گرفته وبا وجود این قُلْتُمْ گفتید از روی جزع که أَنَّى هَذَا این از کجا بما رسید ومسلمانانیم وپیغمبر
خدا در میان ماست قُلْ هُوَ بگو این شما را پیش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید
واز مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیز از فتح وهزیمت وقتل واسیر قَدِيرٌ تواناست وَمَا أَصَابَكُمْ وآنچه بشما رسید از کشتگی و
جراحت شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روز که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ
بامر خدای وبقضا وقدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وتا به بیند خدای ثبات مؤمنان را وظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ نَافَقُوا وتا اظهار کند خصوصیت آنانرا که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ وگفتند مر ابن ابی واصحاب
او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیایید واز حرب باز مگردید ووجد بی تمام
قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر ایشانرا که واجب قتل وغارت
اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر ما دانستیم حرب می‌دانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هرآینه متابعت

نصف الجزء

کردیم شما را یاری اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود لیکن ما جنگ واقع نخواهد بود و محمد صلی الله علیه وسلم با اقربای خود صلح خواهد
کرد هُمْ این منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکترند
که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب بنده در یاری دادن که با اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ می گویند بزبانها خود مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان می گفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع
شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت
الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت نسب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای امثال خود
یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود
و باز ایستاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان بردار ما گردندی آن برادران ما مارا در انصراف از ذهاب و سکون در مساکن خود
مَا قُتِلُوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا پس
دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راست گویانید که حذر و دفع قدر
می کند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
و مپندار آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شده اند در راه خدای أَمْوَاتًا که ایشان مردگانند
ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه صحابه را گفت که چون برادران شما
روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت بقندیل ایشان قنادیل زرین
باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان می گویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را از این دولت که یافته ایم
تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود
یا پدر جابر انصاری رضی الله عنهما که از شهدا بود از حق تعالی درخواست که او را بدنیا فرستد تا دیگر باره شربت
شهادت بچشد فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از دنیا بجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا از سعادت
حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان
زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را
نمی خورد یا نمی شویند ایشان را چون سایر مردگان یا درود و سلام ایشان بکنند یا مستور زندگان يُرْزَقُونَ
روزی داده می شوند از میوها بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان چیزی که عطا
کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و عطایای ورای
آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را با نور الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را بلمعات
معارف ربانی مستنیر گرداند بنوعی اشارت بآنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین
عبارت از آنست و عجب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال وجه کریم





نمی تواند بود ... آنجا خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست لیکن همچه که خود آنکه آنجا حکم وَيَسْتَبْشِرُونَ و
و مسرور می شوند بشارت یا شادی بکنند بِالَّذِينَ لَمْ بآنان که هنوز يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده اند بایشان
مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند با شادی ایشان
بآنست که برادران ایشان اخوت و اخلاف صاحب وقوف شده یقین می دانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست
بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهناک گردند به مفارقت دنیا و انچه
در وی گذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی می نمایند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بحقی که فایض شده است از خدای بر ایشان
یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بر آن نعمت بمقدار استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن به بنده ارزانی
دارد وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کار مومنان
موحد و مجاهد الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای
و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرده و آن چنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه
وسلم روز یکشنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و
هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه حمرا
متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر ساختند مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت
لشکر اسلام بانجا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیه می ستاید
آنان را که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ رسیده بود ایشان را جراحتها
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسان را که نیکویی کردند مِنْهُمْ از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردند از
غضب خدای و مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از آن
برجوع ندامتی روی نموده و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آن حضرت
بحمراء الاسد آمده و کشته مراسی در دل ایشان افتاده از روحا روی بمکه آورده اند و در راه قافله تجار یافته اند
از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد و یاران مرا به چیزها بترسانید و چنان باز نمایند
که ایشان با لشکری آراسته بازگشته اند و جدال و قتال بجهت استیصال شما را میان بر بسته آن جماعت در حمراء الاسد
با اهل اسلام ملاقات نموده و بر موده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و غبار ترس بر ضمایر اهل اسلام نشاندند هیچ حال
اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در هوا تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم
الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان می فرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف
قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان و اصحاب
او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و حشم انگیخته لَكُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از
ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد این سخن مومنان را

مال تو مارست در معنی و گفت اژدها ولله و مر خدایراست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها
یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش ازان در ملک او نبوده باشد پس اسناد اهل
آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست ولله ملک السموات
والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتیست بآنکه بخیل را فی
نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت
باشد ای آنکه بخیل کیسه را ببندگی خود را بوجود مال خورسند کنی این مال خدا است صرف کن [illegible] امساک بمال دیگری چند کنی
والله بما تعملون و خدای بدانچه شما می کنید از انفاق و امساک خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی
که بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنها که گفتند ان الله فقیر بدرستی که خدای درویش است ونحن
اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای
محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظه را بفرماییم تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند و فقر را با خدا نسبت کردند وقتلهم الانبیاء
و دیگر بنویسیم نوشتن کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق ونقول و ما گوییم ایشانرا نزدیک
مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده ذلک این چنین عذاب
شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اکثر
فاعل ایشان شده و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وان الله و دیگر این عقوبت بسبب
آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذاب پیدا [illegible]
عدل شما را معذب می سازد الذین قالوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای
عهد کرده و پیمان فرستاده با یعنی ما را الزام کرده الا نؤمن لرسول بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم
مر فرستاده را حتی یاتینا بقربان تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تاکله النار بخورد آنرا آتش
بنی اسرائیل را ضرورت قربانی حلال بوده آنرا در وسط خانه مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده
مناجات کردی و خلقان بنی اسرائیل از خارج خانه سر برهنه [illegible] متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی
و علامت قبول آن بود که آتشی سفید بی دود با آوازی مهیب از آسمان فرود آمدی و در قربانی چیده بسوختی پس جهودان
می گفتند که در توریه مذکور است که هر پیغمبر که دعوی کند قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا الزام می کند که قل
قد جاءکم بگو بتحقیق آمدند بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات
بمعجزها روشن چون عیسی علیه السلام وبالذی قلتم و دیگر آمده بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی
که مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که



صاحب ذبح بوده و پدر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می باید کرد
فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا اهل کتاب ملول مباش فقد کذب بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل
من قبلک فرستادگان پیش از تو چنانچه فرستادگان که ایشان جاءو بالبینات آورده بودند معجزهای روشن و
معجزها ظاهر والزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتابی روشن کننده حلال و حرام کل نفس
هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که شما این شربت بچشید
وانما توفون اجورکم و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز برخاستن
از قبور فمن زحزح عن النار پس هرکه دور کرده شد از آتش دوزخ وادخل الجنة و در آورده شد به بهشت
فقد فاز پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع
الغرور مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرده که فروشنده آن عیب او پوشیده [illegible] آنست که زندگانی دنیا
مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن واقف گردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد و در دیده اعتبار خوار است
بر رهگذر اهل بصر است اهل غفلت را کرم و مروت مشغول شوید و از روش لتبلون بخدای که شما آزموده
کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال
ایشان دراز کرده و می فروختند و هر که از ایشان در راه بیت می آمد [illegible] تعذیب و تهدید می نمودند
حق سبحانه آیه فرستاد که مر اینست شما مبتلا می شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وانفسکم و در نفسهای خود بآلام
و علل ولتسمعن و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنان که کتاب بدیشان داده اند
من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر می شنوید از آنان که
شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنان که موجب رنجش خاطر باشد در غیبت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و هم غیبت خود وان تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان
و باشید حقیقی که ابد فان ذلک پس بدرستی که این صبر و اتقا من عزم الامور از استوارترین کارها
و بخت و درستی تشما آن یا از حقایق ایمانست واذ اخذ الله و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای
میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل
و مضمون عهد آنست که لتبیننه للناس هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد است
صلی الله علیه وسلم ولا تکتمونه و بپوشند او را تغیر ضمیر و کلام بخطاب می خواند یعنی بیان
کرده از اهل کتاب که بیان کنند نعت پیغمبر را و نپوشید فنبذوه پس بینداختند کتب خدا یا پیمان را وراء
ظهورهم از پس پشت خود این کلامیست در عدم التفات واشتروا به و فرا گرفتند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ
میثاق بر آن بود ثمنا قلیلا بهای اندک را و آن ماکول و مشروبها و اجارات و اساقفه بود که هر سال از عوام
و سفله می گرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که می خرند یعنی بدل می کنند نعیم جاودانی را بحطام فانی

لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنان را که شادی می باشند بما اتوا بآنچه آمده اند یعنی کرده اند از پوشیدن
نعت تو ویحبون ان یحمدوا و ایشان دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده اند حضرت
پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده
اند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیه استحسان نیز بود این آیه نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف
کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم پس مپندار ای پیغمبر و ای
مومنان ایشان را بمفازة که اهل رستگاری اند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل
و جلاء و ذلت و قبول جزیه ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز ولله
و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله و خدای علی کل شیء
بر همه چیزها از مثوبات ابرار و عقوبت اشرار قدیر تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی
علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام
سوال کرده احیاء موتی و ابراء مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر
یافتیم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو بدانیم حق سبحانه این
آیه فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه
در ویست والارض و در آفرینش زمین و آنچه بروی است واختلاف اللیل والنهار و آمد شد شب
و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و توحید
او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و
پاک که حقایق اسرار و دقایق آثار وانی باشد الذین و این اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یذکرون الله
یاد می کنند خدای را قیاما در حالت ایستادن وقعودا در وقت نشستن وعلی جنوبهم و در زمان تکیه
کردن بر پهلو یا خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم بذکر حق اند و پیوسته در دریای بخشش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره
شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یاد او از ذکر عبارت
گر بدین هیات سه گانه می گذارند بحسب طاقت خود و یاد کرد یعنی شکر است یعنی سپاس داری می کنند بر قدرت قیام که قوام
معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست
محققان گفته اند که مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد از
این ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالی که قایمند یعنی متوجه باوامر الهی و قعودا و قاعدند یعنی
باز ایستاده از مناهی وعلی جنوبهم بر جانب از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستان خدمت و قاعدند بر بساط
قرب وعلی جنوبهم آسوده گانند در بارگاه وجد و حال بکناره از پندار وهم و غرور خیال حجاب کثرت از هم بدریده
بجلوه گاه وحدت آرمیده ره وهم و خود بر خویش بسته بحق پیوسته وز خویش رسته ویتفکرون و اندیشه می کنند





از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن آفرینش ایشانرا راه نماید بصانع
قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و حیرت از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند
ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدنی
باطل یا خلق نکرده آنرا عبث و مهمل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا پس
نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عذاب النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار
ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر که او را در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته
بدرستی که او را خوار کردی و رسوایی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان
من انصار یاران که عذاب از ایشان دفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا
منادیا شنیدیم آواز خواننده را که باشکار ینادی للایمان می خواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است
صلی الله علیه و سلم یا قرآن و این عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلوات الله و سلامه علیه در نیافته اند و هر
کس از قرآن می شنود که بزبان حال ندا می زند ان آمنوا بربکم برین وجه که بگروید به پروردگار خود فآمنا
پس اجابت کردیم منادی ما و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما
را و کبایر یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا سیئاتنا و در گذران و بپوش از ما بدیهای ما را یا
صغایر یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا
ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کارها وآتنا ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق
فرستادگان خود که نعیم جاوید است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آن آمرزش می طلبیم که انبیا
را کرد که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات چنانچه ابراهیم علیه
السلام فرمود ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم امر کردی که واستغفر لذنبک وللمومنین
ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مگردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی
وعده خود را و خبر نقل می کند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و چهار خلیفه
بزرگوار بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از روی شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا
صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا
سمعنا منادیا ذو النورین در مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا حضرت مرتضی علیه السلام از سر حرمت روی
بطلب موعودات آورده ربنا وآتنا ما وعدتنا لا جرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پروانه رحمت از
دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم پس اجابت کرد دعاها ایشانرا ربهم پروردگار ایشان
بآنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نگردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل
می کند که من از سید عالم صلی الله علیه و سلم سوال کردم که مر عاملی را الریب (؟) این چگونه باشد که مردان مهاجر را ابنا ف

بسیار یاد کرده و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی فرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم مِن ذَكَرٍ
أَوْ أُنثَىٰ از مرد و زن بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگر یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و
مردان از زنان مخصص حق الکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عملی کند مزد بدو دهند ذکوره و انوثه را در آن مدخل نیست
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ و بیرون کرده
شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده
شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام‌اند چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که او را بنهب اموال می‌رنجا
نیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این جماعه مهاجر اند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
مراینه در گذرانم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانهایی که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را ثَوَابًا
پاداش دادنی مِّنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خدای وضع ظاهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است
و اضافه ثواب بعندیه و تقیید باسم الله که دال است بذوات با مجموع صفات نشانه تعظیم ثواب است وَاللَّهُ عِندَهُ
حُسْنُ الثَّوَابِ و خدا است که نیکو یعنی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در تنعم
بودند و فقرا مؤمنان بحسرت می‌گذرانیدند و در خاطر ایشان می‌گذشت که چرا باید که بت‌پرستان در ناز و نعمت باشند
و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد ویشان اند
لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ
در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداری اندکست زود زایل شود ثُمَّ
پس آنگاه که باخرت روند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست
دوزخ لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود و بمتابع دنیای خود
نکشند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشانراست بوستانها بدان وجه که تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور
آنها و درپای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاودان باشند در آن بوستانها نُزُلًا
در حالتی که این بهشت پیشکشی باشد مِّنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل
حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان ولد علیه السلام
خواهد بود پس نعمت کلی که تماشای پرتو انوار لقا باشد تو ای زاهد سوی باغ بهشتم می‌کنی دعوت
نمی‌خواهم بهشت و دعوت دیدار می‌خواهم وَمَا عِندَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیه خَيْرٌ
لِّلْأَبْرَارِ بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و مر آینه از اهل کتاب لَمَن يُؤْمِنُ
کسی هست که می‌گرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه بر شما منزل شده که قرآنست وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ
و بدان چیز که بدیشان فرستاده اند که توریه است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او



خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتی که ترسکاران اند یا متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمی‌کنند بِآيَاتِ اللَّهِ
باحکام توریه یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار رشوت خوار أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان
خاشع شدند لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است با آسمانیان و زود حساب مؤمنان خواهد کرد يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد با اعدا و حقیقت آنست که بر
امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد وَصَابِرُوا و شکیبائی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار
دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدا را و رابط آنست که لشکر مسلمانان در
ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا اگر کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است
بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید حقایق
گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس بمنع از هوا و از بطاعت مولی و مصابره کنید بر مراقبه قلوب بجمع اسم الله و تسلیم بلا
و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بر وصول بحق و انقطاع از ما سوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از
التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله
که بقا خواص فنا شود که فنا کمتر زبان خبر تا کسی آید نجات سورة النساء بسم الله الرحمن الرحيم ای مردمان
يَا أَيُّهَا النَّاسُ بترسید و بپرهیزید اتَّقُوا رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِي خَلَقَكُم آن آفریدگاری که بمحض قدرت
کامل و حکمت بالغه بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است
علیه السلام وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن تنها زَوْجَهَا جفت وی یعنی حوا است و اصح آنست که حوا را از
استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل
رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي
آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ حاجت می‌طلبید و سوگند بیکدیگر
می‌دهید بِهِ بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی و پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست و بوده باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است
هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت غربت بنا پاکی
میل با کی ازو شرم دارد هر که موقن بود بآنکه خدای حاضر و ناظر است در هر جای در و دیوار حاجب وی
نشد در دیدار خدای حجاب در پس پرده‌های توبرتو کی تواند مخالفت بار او وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید مر یتیمان را
اولیا و اوصیا ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در
مال یتیمان تصرفات ناشایسته می‌کردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان در داده بعوض گوسفندی فربه بزرگ
می‌گرفتند و می‌کشتند شان بشان حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بدل مکنید مال ناپاک حرام را بِالطَّيِّبِ

بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید چیزی را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال نیکوی را که بحسب شما طیب است
وَلَا تَأْكُلُوٓا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَىٰٓ أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُۥ بدرستی که خوردن
مال یتیم یا تبدیل آن با خیانت در آن كَانَ هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از
غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومت اموال او را متصرف شده
چون پسر بدرجه بلوغ رسید و مال خود از عم طلب نمود در اداء آن تعللی میکرد مرافعه ایشان بمجلس علیه نبوی افتاد و این
آیه فرود آمد و غطفانی کلمه نمود و با حسن للوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ
و اگر می ترسید یا می دانید أَلَّا تُقْسِطُوا۟ آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِى ٱلْيَتَٰمَىٰ در اموال یتیمان در
صحیح بخاری از عایشه نقل میکند که آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال
آن صغیره او داشت و می خواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد
بانواع مشقت او را ازعاج می شد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیه فرود آمد که اگر می دانید که در تعیین مهر
یتیمان و اداء مال ایشان از روش عدالت دور برید فَٱنكِحُوا۟ پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُم آنچه خوش آید
شما را مِّنَ ٱلنِّسَآءِ از زنان مَثْنَىٰ دو دو کانه وَثُلَٰثَ و سه کانه وَرُبَٰعَ و چهار کانه نکاح مخالف است که از اعداد
مذکوره هر کدام که خواهد بجا آرد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا۟ آنکه عدل نتوانید ورزید
میان این زنان فَوَٰحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بگیرید آنچیزی را که مالک آنست
أَيْمَٰنُكُمْ دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذَٰلِكَ این اختیار واحده یا کنیزی أَدْنَىٰٓ
نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا۟ بآنکه میل نمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَءَاتُوا۟ ٱلنِّسَآءَ و بدهید
مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَٰتِهِنَّ کابینهای ایشان را در حالتی که هست آنها نِحْلَةً عطیه
و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَإِن طِبْنَ پس اگر این زنان خوش خوی باشند و ببخشند لَكُمْ
مر شما را و بگذارند عَن شَىْءٍ از هر چیزی مِّنْهُ از کابین نَفْسًا از جهت نفس یعنی بطیب نفس خوشدل
فَكُلُوهُ پس بخورید آن چیز را و بکار برید هَنِيٓـًٔا سازگار مَّرِيٓـًٔا خوشگوار در مدارک آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم برین وجه تفسیر فرموده که معنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه با وی دردی و
رنجی نباشد وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ و مدهید بسفیهان و کم خردان أَمْوَٰلَكُمُ مالهای خود را خطاب با
اولیا نسوان و ایتام است و اضافه مال بدیشان جهت تصرف ایشانست در آن یعنی ولایت ٱلَّتِى جَعَلَ
ٱللَّهُ آن مالها که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَٰمًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه
انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَٱرْزُقُوهُمْ
و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِيهَا در آن مالها بقدر کفاف ایشان وَٱكْسُوهُمْ و بپوشانید
و جامه دهید ایشان را بقدر حال وَقُولُوا۟ لَهُمْ و بگویید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَّعْرُوفًا سخنی

بجا



نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گویند این مال از آن تست و من خزینه دار تو ام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و امثال آن
پس وعده کنند که دل ایشان خوش سازد وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَٰمَىٰ و بیازمایید یتیمان را اگر دانند بعقل و تمیز و حیات
اموال و وقوف بر بیع و شرا و اگر زنان باشند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد
نکاح و این کنایه از بلوغ است فَإِنْ ءَانَسْتُم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِّنْهُمْ رُشْدًا
از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَٰلَهُمْ
مالهای ایشان را که در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَآ و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را و تلف کنید إِسْرَافًا
از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر اتلاف
مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَن يَكْبَرُوا۟ از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتابیده در
خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَن كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد
از اوصیا و اولیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری
بجای آرد وَمَن كَانَ و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج
فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِٱلْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقدار آنکه
که اجرت سعی اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ به یتیمان از مالها
ایشان فَأَشْهِدُوا۟ عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت پدید نیاید
وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده
سید روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمی دادند
و گفته اند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد
چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا آنکه
ام کحه بجناب نبوت آمده و فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت گفت و من از وی سه
دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنا عم او بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغیران را محروم و بی نوا گذاشته
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند عذر ایشان همان قانون جاهلیت
را پیش آورده خواستند که طریق پدران و اجداد او را رونق دهند آیه آمد که لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را اگر خورد
باشند و اگر بزرگ بهره ایست مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَٱلْأَقْرَبُونَ و خویشان
نزدیک وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ و زنان را نیز حصه ایست مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ از آنچه
والدین و اقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه
مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا بهره مَّفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ و چون
حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُو۟لُوا۟ ٱلْقُرْبَىٰ خویشانی که میراث نمی برند وَٱلْيَتَٰمَىٰ و یتیمان که

یکانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشانرا چیزی مِنْهُ ازانچه
مقسوم می کردد تا دل ایشان خوش کردد و مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و کفته اند این
امر بر سبیل وجوب بوده و بآیه مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بکوئید مر این جماعت را
قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه
لَوْ تَرَكُوا اگر بکذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرک خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز و ضعیف
خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند برایشان از بی نوایی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان
که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت مرعی دارند و فکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان
خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز هست یانی و مراتب عقل بانی
بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت دیکران نیز جایز نشمارند چنانکه آنچه بخود پسندید با
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بکویند با حاضران مجلس
قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه
که از روی جوارت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى می خورند و تلف می کنند اموال یتیمانرا ظُلْمًا از جهت
بیداد و ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که می خورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمها خویش آتش
و چه آتشی در انوار از ابو برده رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حق
سبحانه برانکیزد روز قیامت قومی را از کورها و بیرون می آید آتش از دهنهاء ایشان کفتند یا رسول الله این کدام
طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای می کوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر است که روز قیامت خورنده
مال یتیم بصورت در آید و آتشی که درون او از آن ملوثست زبانه می زند و دود از دهن و بینی و کوش و چشم
او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسد که این آکل اموال خیانت پس بدین سخنان حمل اکل بر
ظاهر انسب است وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که در انداخته شوند خورندکان مال یتیم حفص معلوم می خوانند
یعنی اینست که بزودی در آیند سَعِيرًا در آتشی افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ امر می کند خدای شمارا
فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و معاد میراث ایشان یا فریضه می کرداند بحکم خویش در باره فرزندان
شما سهام میراث را برابن وجه که لِلذَّكَرِ مر مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن
فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً پس اگر باشد اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ
بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی
کذاشته است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اکر باشد وارث یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس
مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر یکی را
مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه شش یک مِمَّا تَرَكَ از آنچه کذاشته باشد إِنْ كَانَ



اکر باشد لَهُ مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ پس اکر نباشد
لَهُ وَلَدٌ مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از و همین پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ
پس مادر را ثلث یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد با بوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب
اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اکر باشد مر متوفی را برادران پدر مادری یا پدری یا مادری یا بعضی
پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه
مفروض شده بدیشان می رسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده آن
بدان و حفص معلوم می خوانند و معطالکه موصی میت است أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث
باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمی دانید شما أَيُّهُمْ که کدام از ایشان
أَقْرَبُ نزدیکترست و بکار آینده تر لَكُمْ مر شمارا نَفْعًا از جهت منفعت یعنی نمی دانید که از
اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دین و دنیا و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال
مورث و امانت پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کردانید فَرِيضَةً فرض کردانیدنی مِنَ اللَّهِ
ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه
حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شماراست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ
نیمه آنکه ترکه کذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه
بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مونث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان
رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اکر آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شمارا
حصه چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بکذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست بعد
گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ
دَيْنٍ یا پس از قضاء وامی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنانراست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ
از آنچه شما کذارید خواه زن یکی باش و خواه زیاده همه در ربع شریکند إِنْ لَمْ يَكُنْ اکر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ شمارا فرزند
خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اکر باشد
لَكُمْ وَلَدٌ شمارا فرزند بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنانراست هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه
شما کذاشتید از اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت می کنید بدان أَوْ دَيْنٍ
یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ و اکر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از و میراث می کیرند
كَلَالَةً یعنی کسی که والدین و اولاد نداشته باشد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ و مر آن مرد یا زن را بود درین حکم
داخلست أَخٌ برادری مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس مر هر یکی را مِنْهُمَا
از این برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله مذکر کردن درین صورت با مونث یکسانست

فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان همه
خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انباز باشند در یک سیک مال بی مزیت ذکور بر اناث
و این میراث بدیشان برسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَىٰ بِهَا وصیت کرده
شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه
در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که
در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و به توبه گناه
ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و معاملات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ
اللَّهِ اندازها و حکم خداست که از آن درنشاید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای
و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که پیوسته می رود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که داخلان درین جنات جاویدان باشند
دران وَذَٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست وَمَنْ
يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینة بن حصین فزاری که بمیراث زنان
و کودکان راضی نشد و گفت من میراث نمی دهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد و حق تعالی آیه فرستاد
که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث
و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتشی و چه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که
جاوید باشد دران مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مران عاصی مستحل را باشد
عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنان که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ
الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما و مراد محصنات اند یعنی شوهرداران
فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشهٔ این زنان أَرْبَعَةً
چهار مرد عاقل بالغ مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن
بر زنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح
اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ
يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت با استیفاء ارواح ایشان کند مرگ
أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین
کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی زود آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله
لهن سبیلا اصحاب متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر جلدة و تغریب



عام پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شده و استشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد
و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس
برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد
فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس
شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا
بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست
که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدایست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف دران متصور نیست و وعده
قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بجای می کنند بِجَهَالَةٍ بنادانی و سفاهت
فرموده که گناه مؤمن بجهالت است یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار و می شاید که جهل باشد بعقوبت آن و
ایشان بجهل عملها بدی کنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازگشت می نمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمانی نزدیک
یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و
اصح آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که یک
نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استعجاب می گویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این تو
سخن حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرموده که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت
حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود
غافل مشو ای عاصی و باید در ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَٰئِكَ پس آن
گروه که مدد توفیق یافت بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت و آمرزش
بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده تا آنچه تایب را عقوبت
نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر کسانی را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
بدیها می کنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ
إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه کردم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان
اسلام باشد بحسب باطن و این صورت [illegible] وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ
و نه توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح
از بیخ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان بایمانست و آن سود نمی دارد قلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا
أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که بخفت و انقطاع نداشته باشد آورده اند که در جاهلیت چنان بود که چون
یکی وفات کردی وارث او جامهٔ بر زن او باز ماندی پس شوی که از آن زن بجز بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی

بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی او را بعین حال در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود
او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر بجمله او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا مهر میراث
که از متوفی بدو رسیده بود بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس ببردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب بر وی
خود بهوستی وارث زوج متوفی را بدو دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس ابن اسلت
وفات کرده و زنی کبشه نام از و باز ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبشه را بجهت تصرف در آورده با او معیشتی
بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هرچه دارد بدو دهد و کبشه صورت حال بر حضرت رسالت بوقف عرض رسانید
خواجه عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان
رسد کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله
کمانکه کبشه گفت ما همه بدستور کبشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق جل
از روی رأفت این آیه فرستاد که **یا أیها الذین آمنوا** ای گروه مومنان **لا یحل لکم** روا نیست
شما را **أن ترثوا النساء** آنکه میراث گیرید زنان را **کرها** از روی ناخواست و کراهت ایشان تقیید بکراهت
گرفتن بکره دلالت بران نمی کند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی
بذکر دلالت بر نفی ماعدا نمی کند کقوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست
**و لا تعضلوهن** و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردانیست که از زنان خود بتنگ آمده
برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز می داشتند حق سبحانه می فرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید
**لتذهبوا** برای آنکه ببرید **ببعض ما آتیتموهن** بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر **إلا**
**أن یأتین** مگر آنکه بیارند **بفاحشة مبینة** بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول چنین که یا ظاهر
یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون نافرمان باشند از صحبت مرد مرد را روا
بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و
حالا این حکم منسوخ است **و عاشروهن** و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند **بالمعروف**
بنیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بانچه سزاوار ایشانست از احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست **فإن**
**کرهتموهن** پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بران **فعسى أن تکرهوا شیئا** پس شاید آنکه شما کاره
باشید چیزی را **و یجعل الله** و گرداند خدای و پدید آرد برای شما **فیه** در آن چیز مکروه **خیرا کثیرا**
نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره **و إن أردتم** و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت
زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان **استبدال زوج** عوض بدل کردن زنی **مکان زوج** بجای
زنی دیگر **و آتیتم** و داده باشید **إحداهن** یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید **قنطارا**
مال بسیار بجهت کابین **فلا تأخذوا** پس فرا مگیرید **منه** از آنچه بدو داده اید **شیئا** چیزی نه اندک



و نه بسیار **أتأخذونه** آیا می گیرید چیزی از آن زن **بهتانا** بباطل و ستم **و إثما مبینا** و گناهی ظاهر
و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال می کنند و معنی بهتان درین آیه آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان
صریح است **و کیف** و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت **تأخذونه** فرا می ستانید مال را از زنان **و قد**
**أفضى** و حال آنکه رسیده است **بعضکم إلى بعض** برخی از شما برخی دیگر افضا کنایت از جماع است
**و أخذن** و فرا گرفته اند آن زنان **منکم** از شما وقت عقد **میثاقا غلیظا** پیمانی محکم و عهدی
استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که
جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح می کرده اند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت **و لا**
**تنکحوا** و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید **ما نکح آباؤکم** آنها را که بخواسته اند پدران شما **من**
**النساء** از زنان و بنکاح در آورده **إلا ما قد سلف** مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو
عنه است **إنه** بدرستی که نکاح زن پدر **کان** بوده قبل از نهی و هست بعد از تحریم **فاحشة** عملی زشت
و ناپسندیده **و مقتا** و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و
فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت می گفته اند یعنی دشمن داشته شده **و ساء سبیلا** و بد راهی که این
راهست گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی و مقت عبارت از آن
سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست **حرمت علیکم** حرام کرده شد بر شما **أمهاتکم** نکاح مادران
شما و این امومت عموم دارد هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر
هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم **و بناتکم** و دختران
شما و این نیز عامست هر زنی که نسب او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل
است **و أخواتکم** و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی که گذشته او خواهر است پس خواهر
عام باشد پدری و مادری و پدری و مادری را **و عماتکم** و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا جد او هر چند بالا
رود در صلبی بوده یا بر رحمی مرور نموده عمه آنکس است و اینجا بر طریق تمثیل مشهور است یعنی پدری یا مادری یا ما
پدری **و خالاتکم** و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته
یا بر رحمی گذشته خاله آنکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد **و بنات الأخ** و دختران برادر هر وجه
که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند همان حکم دارند
**و بنات الأخت** و دختران خواهر از هر وجه که اختیه تحقق یابد و این نیز شامل بنات اولاد اخت و بنات
اولاد اولاد ایشانست هر چند پایان روند همان داخل بنات اخت اند **و أمهاتکم** و حرام کرده اند بر شما مادران
شما را **اللاتی أرضعنکم** آنهائی که شما را شیر داده اند رضعه را مادری گویند از برای حرمت ایشان پس زنی که
شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از وجه یا

که شوهر مهری از برای زن
فرض کرده و بر آن گواه گرفته
پس چون استرداد آن بکند
گویا دعای او آنست هو

دران

ولدا او رضاع واقع شود حرام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آن اند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدات ایشان هر چند از قبل مادر و پدر بعید شوند و رضاع همین حکم دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُم بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِن لَّمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید شما که بخلوات دَخَلْتُم بِهِنَّ در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناه نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شما الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواست این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند وَأَن تَجْمَعُوا و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بود إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزگار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَّحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است سرمایه عاصیان یا از امید غفران غفور و رحمت بی غایت

وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل می کند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان زنده بودند بسبب ما بغنیمت بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگرچه بملک یمین بود هنوز از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه این آیه نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال می دانند كِتَابَ اللَّهِ لازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات با محرمات مذکور است معنی آنکه نوشت خدا نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات وَأُحِلَّ لَكُم و حلال کرده اند بر شما و حفص بمجهول می خواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بجهت

الجزء الخامس



بر محرمات ثابت شده چون نکاح زن بر عمه او و بر خاله او و بر برادرزاده و خواهرزاده او و نکاح مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاده و تزوج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَن تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بِأَمْوَالِكُم بمالهای خود مُّحْصِنِينَ در حالتی که بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زنا کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُم پس هر که بر خورداری یافته اید بِهِ بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجات فِيمَا تَرَاضَيْتُم در آنچه از یکدیگر راضی شوید بِهِ بآنچه مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهرها که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در محرمات نکاح ایشان وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی توانایی و توانگری أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس باید که نکاح کند بزنی از آنچه مالک آنست دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویده باشند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُم بگرویده شما و بتفاضلی که میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُم برخی از شما که عبید و اماء اند مِّن بَعْضٍ از برخی دیگر اند یعنی همه شریک اید در ایمان یا شما از یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَانكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگران اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهر ایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که ایشان کنیزان نگاه دارنده فروج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان یاران دوستان به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزوج و حفص بصیغه مجهول خوانده و معنی آنست که آن هنگام که جواری را شوهر کرده شد فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیارند بزنا فَعَلَيْهِنَّ بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رحمه الله می گوید تغریب کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند که نفی سیاست است و بعد حد است در زنان عبید و اماء رجم نیست ذَٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ بجای کسی است که ترسد

ازرنج سخت یعنی از مشقت آنکه درزنا افتد مِنْكُمْ از شما که فرمایند وَأَنْ تَصْبِرُوا وآنکه صبرکنید از نکاح کنیزکان
خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شمارا و باحتیاط نزدیکتر در حیات ولد خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است
وکسی راکه صبر نتواند کرد از نکاح اما رَحِيمٌ مهربانست برخصت دادن بندگان دران يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد
خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال وحرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شمارا سُنَنَ الَّذِينَ
راههای آنکسان که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و دین ابراهیم واسماعیل علیهما السلام یا روش
پیشینیان از اهل حق وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وباز گردد بر شما بتسهیل اثقال ورفع اعمال وتخفیف احکام وغفران
آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ درستکار و راست کردار ست
در هرچه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ وخدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شمارا توبه دهد یا دلالت کند بچیزی
که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ ومیخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ
الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا
میل کردنی بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله
حلالست با آنکه خاله و عمه حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند
که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شمارا توبه دهد و جهودان میخواهند
که شمارا منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک کرداند از شما در احکام
نکاح بروجهی که سبکبار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات وتوبه از خطایا
و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و آصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ وآفریده
شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان وعاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم وگفته اند
ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف در مهم زنان وقوت
آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد ندارد یا در ستر او خزاوفت ومحنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه
از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف وناتوانی موسوم ساخت تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب
متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید ست ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید
وتسمیه او بظلوم وجهول ازین منقولست من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم و از جاهل
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید اموال یکدیگر را بَيْنَكُمْ در
میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب وربا وقمار وخیانت وسرقه یا بعقود فاسده یا
بمکر و دروغ یا بدعوی باطل وگواه زور والقصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد
جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع وشرا عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی وخوشدلی هر یک از شما که
متعاقدانید وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ومکشید بناحق وناروا نفسها خود را یعنی اهل دین خود را چه جمله مؤمنان





ازروی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحده یا نفس خود را مکشید وهلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را
بپای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که منجر بقتل شما شود و اهل
تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که
موجب سخط باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ای امت محمد رَحِيمًا مهربان و
از مهربانی که میفرماید ازغایت رحمت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وهرکه بکند وبفعل درآرد منهیات مذکوره را
عُدْوَانًا از روی تعدی وتجاوز از حد وَظُلْمًا واز وجه ستم وبیداد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که
آریم او را نَارًا در آتشی مراد آتش دوزخست وَكَانَ ذَلِكَ وهست این درآوردن باتش عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا بخدای سهل وآسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیکطرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیزید كَبَائِرَ مَا
تُنْهَوْنَ عَنْهُ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ ازان نُكَفِّرْ درگذرانیم ومحو کنیم عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خورد شمارا از نمازی تا نمازی واز جمعه تا جمعه واز رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْكُمْ
ودرآریم شمارا مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ وشریف که آن بهشتست ملخص آیه آنست که هرکه از کبائر
پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصغائر
مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبائر اختلافست بعضی برانند که هر گناهی که خدای تعالی ازان نهی کرده کبیره است
و گفته اند هر چه ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب ولعنت انه غضب الله علیهم ولعنهم یا بعذاب
ونکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است وغیر آن از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب
اقاویل بحق آنست که کبیره گناهیست که شارع بران حدی مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح
وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تأویلات کاشفی مذکورست که اگر بپرهیزید از کبائر که
اثبات غیرست در وجود واقرار بوجود غیر سیآت شمارا عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس وقلب را محو گردانیم
چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا ثباتی نباشد و در آریم شمارا بمدخل کریم که حضرت جمع است
تا یکی در فرقه سوزی چو شمع غرق شو در لجه دریای جمع در لوائح فرموده که تفرقه عبارت از انست که دل را بواسطه
تعلق بامور متعدده پراکنده سازی وجمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی چون تفرقه دولت ما حاصل ز همه
در راه یکی سپاره و یکدل زهمه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند وزنان ازان مثوبت محروم اند و رجال با وجود لوازم غنایم وفتوح
تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند وزنان با ضعف حال وکثرت احتیاج نصف نصیب بهره
گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد ونصیب میراث بهره مند
می شدیم آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا وآرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد
بدان چیز از امور مالی وجاهی بِهِ بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر
اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد
چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهرهٔ دیگری برید وَاسْأَلُوا
اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی
که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهره که دهد
چنان باید و جز آن نشاید که عقلی و کرّی توانگرت کرده اند او مصلحت تو از تو به می داند در زمان جاهلیت
فرزند اجنبی را پسر خود می خواندند و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از آن نهی کرده و فرمود وَلِكُلٍّ
و برای هر یک از شما جَعَلْنَا آفریدیم مَوَالِيَ عصبه و میراث خواران تا ایشان از نصیب خود کنند مِمَّا
تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک و دیگر رسم بود که با
یکدیگر معاقده می کردند و رسم مخالفه و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک
سلمی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ
تو و این سخنان را بسوگند موکد می ساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیهٔ مواریث نازل شد یکی
از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از حلفا داریم که با عقد میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم آنها در باب میراث چه بود
آنرا هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیه نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آن کسان که در محالفت بسته اند
أَيْمَانُكُمْ دستهای شما اسناد معاقده با یدی بطریق مجاز نسبت و سبب در این اسناد آنکه متحالفان بوقت
بیعت دستهای یکدیگر گرفتند فَآتُوهُمْ پس بدهید ایشان را نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان را که سدس میراث است
و حکم این آیه بآیهٔ اولی الارحام منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا گواه آورده اند که حبیبه زوجهٔ سعد بن الربیع رضی الله
عنها یا جمیله زوجهٔ ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر مراهی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب
طپانچه بر روی وی زده او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفت
قصهٔ گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه قصاص
شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیه آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذاران اند تسلط یافته عَلَى
النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه پدر و دختر را آواز
داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی اراده الله خیر و مضمون آیه تفضیل مردانست
بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرمایندهٔ زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنچه که تفضیل کرده خدای
و افزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان
بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و جهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه



و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا
همه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرفست وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت داده مردان را بر زنان بسبب
آنچه که نفقه می کنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالها خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس
زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدای را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ
لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان در غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت
بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بانکه نگاه داشت خدای مر ایشان را وَاللَّاتِي و آن زنانی که تَخَافُونَ می ترسید
نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را
نرم گرداند یا تعلیم و تهدید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي
الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب جا مشوید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ
و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نگرداند گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است
و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه کرده
طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم
را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری
و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ
أَهْلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از او معلوم کند وَحَكَمًا و داوری دیگر
که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب
صحبت و میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین
يُوَفِّقِ اللَّهُ سازگاری افکند خدای بَيْنَهُمَا میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ
و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مگیرید بِهِ شَيْئًا بوی چیزها را از صنم و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ
و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان بصلهٔ رحم
وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان بصدقات و زکوات
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایهٔ خویشاوند بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایهٔ بیگانه
یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایهٔ کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان ادا لازم
باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل الجنة عبد
لا یأمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده که هرگاه جار دارد و بیشتر آنست که با او احسان کنی بسیار

حق همسایه نفس را که دوست بطریق اولی که فرو نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل
که روحست نیکویی نمایی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سر است
از عنیف مواطن شهودات و مجالی مکاشفات مانع نشوی و از حد سزاوار آنکه اند و هو معکم غافل نگردی و بتنها
دانی که همسایه و همنشین و همره همراه اوست با دلی که او اطلس شد همراه اوست در انجمن فرق و نهان خانهٔ جمع
بالله همراه اوست ثم بالله همراه اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف
فرموده که مراد او مصاحبست و این می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و
غیر آن و نیکویی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذریان و مهمانان وَ
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
دوست نمی دارد مَنْ كَانَ هر که باشد مُخْتَالًا خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و
همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فَخُورًا نازنده خود ستاینده که نه حقوق الهی موادی
سازد و نه باحسان با خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ و دوست ندارد خدای آنان را که بخل می ورزند آورده اند
که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت می گفتند مال خود بر پیغمبر یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران مهاجر
او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل
شد که خدای آنان را دوست نمی دارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر می کنند مردمان را بِالْبُخْلِ
به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ
از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا
کرده بود در توریه و آنرا پوشیده اند وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای الهی
با نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست
وَالَّذِينَ و برای آنان نیز که بعداوت حضرت رسول صلی ربنا علیه و سلم يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه
می کنند مالها خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان که بودند که بدفع
آنحضرت لشکرها جمع می کردند و مالها خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان سببی ریا و سمعه بود
یا در صفت یهودی گوید که بر قوم خود از جهت اعراض و اعواض نفقه می کنند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمی گروند از روی
حقیقت بِاللَّهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز باز پسین که قیامتست وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ
و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد همنشینی
که اوست در دنیا و مرتبت در آخرت نیز با او خواهد بود قال تعالی فبئس القرین حکیم الهی هر که اینجا یکه قرین تو آمد
آن را بتر همنشین تو اوست دوستی جو که جان بیفزاید درد و غم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن
نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ



آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق
کردندی وَأَنْفَقُوا و خرج کردندی در راه خدا برای غرض دنیا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدا
بدیشان وَكَانَ اللَّهُ و خدای هست بِهِمْ بدیشان و اقوال و احوال ایشان عَلِيمًا دانا و جزا فرا خور
آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در وزن و ذره
سر چیز رخ را گویند که از غایت صغر با تعمق نظر بنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره جزویست که بشعاع آفتاب
از روزنها افتد و در هوا ظاهر گردد و آنها چندان وزنی نبود حقیقة این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از
ثواب معین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که عمل کافر و
منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مؤمن
يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا افزوده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ
از نزدیک خود بفضل و رحمت با استحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عظیم گفت
بجهت آنکه تابع آنست و مزید بر آن فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که
بیاریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال
و اقوال امت خود گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا برین گروه و از امت تو
گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیری مذکور است که چون پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم شفیع امت ساخته اند شهید است نیز می سازند و معروفست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت
باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در و گواهی انبیا و آن روز قیامتست يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول ویرا لَوْ تُسَوَّى آنکه
راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نکردندی یا
کن بعثت از آنکه ایشان آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بخاک راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند
یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده
اید بخدای و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز نگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَى و حال آنکه شما مستان باشید
از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مأمور بها بلکه نهی است از ارتکاب سکر
که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبدالرحمن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در آن
وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابه کرام رسید بنماز
برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبت است حذف نمود و این
آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتَّى تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آن
چیزرا که در نماز می خوانید محققان گویند خطاب می کند بسوی قومی روحانیه که رقم ایمان شوند دل برصفحه جان دارند

که نزدیک مشوید بنماز قربة در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی بهوا اختیار شعوره
دانید که چه می گویید و بشناسید که سخن باکه می گویید المصلی یناجی ربه ای که در مستی هستی مانده وایا در خود پرستی مانده
بدر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان هستی مانده **وَلَا جُنُبًا** یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب
باشید و محتاج بغسل **إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ** مگر آنکه رونده کان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود
دران محل بتیمم نماز توانید گزارد و دیگر بیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن **حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا** تا وقتی که غسل
کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بر آن باشد **وَإِنْ كُنتُم**
و اگر باشید در وقت جنابت **مَّرْضَىٰ** بیماران مراد بیماری ایست که بدان از استعمال آب ترسند **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ**
یا باشید در سفر **أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم** یا باید یکی از شما **مِّنَ الْغَائِطِ** از خلا جای و محدث شده باشد بخروج
خارجی از احد السبیلین **أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ** یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رضی الله عنه برانست که چون
بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و
امام مالک و امام احمد رحمهما الله برآنند که لمس بشهوت وضوء بشکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم
مباشرهٔ فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلت ناقض وضوء داند و برهم تقدیر چون جنب باشید
یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً** پس نیابید آب را **فَتَيَمَّمُوا** پس قصد کنید
**صَعِيدًا طَيِّبًا** خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوهٔ بنی المصطلق است که سپاه
اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را با آب رسانند
قضارا عقد عایشه گم شده و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب
بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق بردند و او بحجرهٔ عایشه در آمد و دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه بگشاد و به انگشتان تیز طعنه بر تهی گاه او زدن گرفت
سید عالم صلوات الله و سلامه علیه بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن
توجه آن حضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید جزوی را
از اجزاء ارض که پاک باشد و دست بران زنید **فَامْسَحُوا** پس مسح کنید دست خود را **بِوُجُوهِكُمْ**
بتمام روی های خویش **وَأَيْدِيكُمْ** و بساعد و دستهای خود را بدان تا مرفق **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای
هست **عَفُوًّا** در گذرانده از شما و تخفیف کننده **غَفُورًا** آمرزنده کسانی را که تیمم کنند **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی
و نمی نگری **إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا** بسوی آنانکه داده اند ایشان را **نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ** بهرهٔ از علم تورية
**يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ** می خرند گمراهی را یعنی بدل می کنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که
بنعت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی
نمودند **وَيُرِيدُونَ** و می خواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت **أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ** آنکه شما ای





مومنان راه گم کنید **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناتر است **بِأَعْدَائِكُمْ** بدشمنان شما که یهودند **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ**
و بسنده است خدای **وَلِيًّا** دوست شما و متولی امور شما **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بس است خدای **نَصِيرًا**
یاری دهنده شما بر دشمنان **مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا** بعضی از آن کسانی که بدین یهود و یهودی شده اند
**يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ** می گردانند کلمه ها را و تغییری دهند **عَن مَّوَاضِعِهِ** از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیهٔ رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمرهٔ
از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند
بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را مستغرف می ساختند لاجرم
پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان را که حسب معنی از مواضع آن تحریف می کنند
**وَيَقُولُونَ** و می گویند **سَمِعْنَا** شنیدیم قول ترا **وَعَصَيْنَا** و نافرمانی کردیم او را لفظ عصینا
آشکارا می گفتند از روی عناد و در غیر گویند اظهار اطعنا و اضمار عصینا می کردند و حقیقت آنست که زبان مقال
ایشان سمعنا می گفته و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر می گفتند **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ** بشنو در حالتی
که غیر شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی بمدح دارد و روی بذم و وجه مدح آنست که ایماع دشنام
داده نباشد پس معنی کلام اینست که دشنام داده نشنونده مکروه نباشی و برین تقدیر دعا له بوده و وجه ذم جانب
که ایماع شنوانیدن بوده می گویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده
نفاق می ساخته اند و طمع نظر ایشان وجه ذمت بوده و دیگر می گفتند **وَرَاعِنَا** این کلمه نیز محتمل الوجهین است
وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذم آنکه از رعونت و حمق بوده و مراد یهود
نسبت رعونت بوده بدان حضرت و گفته اند یهود اشباع می کردند و راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض می کردند آنحضرة
را بمعنی خم و بر هر تقدیر این کلمه می گفتند **لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ** در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانها خود یعنی تحقیق
که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت روی کنند بزبان خود و بالسان عرب را از فصاحت او پیچانند
و بطریق طعن راعینا می گویند و بان ذم آنحضرت می خواهند **وَطَعْنًا فِي الدِّينِ** و قدح و طعن در دین اسلام یعنی
دینی که پیغمبر او به شبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان به شبانی موسی علیه السلام معترف
بودند **وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا** و اگر ایشان گفتندی **سَمِعْنَا** شنیدیم سخن ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردیم او را
**وَاسْمَعْ** و بشنو سخن ما را **وَانظُرْنَا** و در ما نگاه کن **لَكَانَ** هر آینه این گفتار بودی **خَيْرًا لَّهُمْ**
بهتر مر ایشان را از استهزا و سب امام و طعن در دین اسلام **وَأَقْوَمَ** و راست تر بودی سخن ایشان **وَلَٰكِن**
**لَّعَنَهُمُ اللَّهُ** و لکن براند است خدای ایشان را و از رحمت خود دور کرده **بِكُفْرِهِمْ** بسبب کفر ایشان
و مجازات بران **فَلَا يُؤْمِنُونَ** پس نمی گروند ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که
معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست بعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن

سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر مشاهد وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم احبار یهود را چون
ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند
می خورم بخدای که شما می دانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریه
از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا می دانیم و نه از نعت تو
و صفت تو خبر داریم آیه آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آنکسانی که بشما کتاب داده اند یعنی توریه
آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بانچه فرو فرستادم بر بندهٔ خود و آن قرآنست مصدقا
در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لما معکم مر آنچیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب
توریه است در اصول دین پس بجان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها
رویها را یعنی صور آنرا ثبت سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فنردها پس باز گردانیم
آن رویها را علی ادبارها بصورت قفاها آن یعنی شکل رو را بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیاء
مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم تا رویهای ایشان بر قفا باشد و در تیسیر
آورده که ایمان وار جل و بطون و ظهور ایشان در موضع خویش ثابت باشد و رویهای ایشان بر پس سر بود
و این مبالغت در غایت زشتی و رسوایی او نلعنهم یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوهند از رحمت
خود یا مسخ سازیم کما لعنا چنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم اصحاب السبت یاران روز شنبه
را یعنی آنان که از فرمان خدای سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند و کان امر الله و هست فرمان
خدای یا وعید او مفعولا بودنی و هر اینه بجا خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستیکه خدای نمی آمرزد ان
یشرک به آنرا که شرک آرد بدو و شریک گیرد در عبادت او و یغفر و می آمرزد ما دون ذلک
آن گناهی را که غیر از شرک بود لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیلهٔ عبادت و
عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید ومن
یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فقد افتری پس بدرستیکه افترا کرده باشد
و بر بافته اثما عظیما دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذابی بزرگ گردد و چون مضمون این آیه که مغفرت
مشرک [illegible] بهود را که عبدهٔ عجل و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار روی آورده
گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت می دانیم چه پدران ما ملکان حاکم نبوت
و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر شمول ایشان مغفرت و کرم حق سبحانه شامل ما خواهد [illegible] ایشان را نفی کرد و فرمود
الم تر الی الذین آیا نمی دانی یا نمی نگری بدیدهٔ بصیرت بسوی آنکسانی که از روی مفاخرت یزکون
ستایند و ثنا میگویند انفسهم نفسهای خود را یا آنکه نحن ابناء الله و احباؤه یا به پاکیزگی و بی گناهی نسبت می دهند
چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند

و گفتند



و گفتند این کودکان را هیچ گناه نیست حضرت فرمود که شما [illegible] گناه باشد ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز هم
بیگناهیم مثل ایشانیم زیرا که گناهانی که بشب ما را بروز محو می کند و خطیئات روز ما را بشب محو می کند حق تعالی فرمود که
تزکیهٔ شما و شمار الاعتبار [illegible] بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء بپاکی یاد کند یا پاک سازد
هر کرا خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون و این گروه که خود را بناحق تزکیه می کنند ستم رسیده نخواهند شد
فتیلا بمقدار آن رشتهٔ ضعیف که در میان دانهٔ خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انگشت پدید آید
آنست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انظر بنگر و بیا
جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا می کنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای
دروغ را که یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزند وکفی به و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان اثما
مبینا گناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان
چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با هفتاد تن از اشراف
قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بمحاربهٔ با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند و با هفتاد کس از بطون
قریش بهیبت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده با یاران غلاظ بر حرب و جدال اهل
اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این امر فارغ ساختند بعبادت بنشستند و درین مجلس بعضی از قریش از روسای
اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما که زایران حرم را خبر بالاکنیم و کعبه را معموری داریم و صلهٔ رحم بجای می آریم و عبادت
اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را
سنت نام نهاده و دین پدران ما را باطل می داند و ما را کافر و جاهل می خواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین
شما حق ترست و آیین شما باشرفتر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید
جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقهٔ ایشان
خبری دهد و می فرماید الم تر آیا نمی دانی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنکسانی که داده اند ایشانرا
نصیبا من الکتاب بهره از توریه که بواسطهٔ عداوت مسلمانان یؤمنون می گروند بالجبت والطاغوت
ببتان و بت که قریش را هست و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی
می نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوها او ویقولون للذین و می گویند این جهودان
کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هؤلاء این گروه کفار
قریش اهدی راه یابنده تر من الذین آمنوا سبیلا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی
از جهت راه یعنی راه یافته ترند اولئک آن گروه مشتت و منصب الذین
آنکسانند که بخواری لعنهم الله دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ومن یلعن الله
و هر کرا خدای براند و دور سازد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را نصیرا یاری که رفع عذاب کند از

ازوی أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست یعنی جهودانرا نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی استفهام است بر
سبیل انکار زعم جهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ می داشتند
وی گفتند که منصب ملک داری و حکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بودی
از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آن هنگام لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب
اورا نَقِيرًا بآن مقدار گودی که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی
بافقرای مضایقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ
بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ
فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت
رسالتست صلوات الله و سلامه علیه و عرب جمع را بر واحدی اطلاق می کنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر که در جمع
شود و الله بسیاری از مردمان گفت تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتابت و ازواج و بعضی
گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و جهود بدین حال حسد می بردند و طعنه
می زدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان
بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابت پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد بردندی چه این صورت مخصوص
بدان حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی و
داود و عیسی اند علیهم السلام الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ یعنی توریة و زبور و انجیل و حکمت یعنی علم حلال و حرام
وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و
داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد
زن داشته و سلیمان هزار و درین نوع تعییب یهودست که اگر حسد شما بمحمد بواسطه کثرت ازواج است پس داود
و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمدست صلی الله علیه و اله و کتاب
قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تائید بملایکه فَمِنْهُمْ پس از یهود مَنْ
آمَنَ کسی بود که ایمان آورد بِهِ بحضرت آل ابراهیم یا بمحمد صلی الله علیه و سلم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ
صَدَّ کسی هست که اعراض کرد عَنْهُ از خبر انبیا در باب ما و تصدیق نکرد آنرا یا او وی از متابعت
پیغمبر بگردانید وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِيرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آن کسان که حق را بپوشیدند و نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدت
یا آیات قرآن یا بمعجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که درآریم ایشانرا نَارًا در آتشی و چه
آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ
بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار



باشد و از حسن بصری رحمه الله منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که ازان
پرند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهت احساس عذاب یعنی
هر زمان پوست ایشانرا تازه می سازیم لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا
دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم ایشانرا
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند این مومنان دران أَبَدًا جاوید یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد
لَهُمْ فِيهَا مر این بهشتیان را باشد دران بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه
از جمیع اقذار و انجاس وَنُدْخِلُهُمْ و درآریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب
آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری باشد و سایه را اعظم اسباب راحت می دانند پس ظل ظلیل
کنایتست از آسایش و آرامش و بدین جا گفت مندفع می شود سخن کسی که می گوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت
او متاذی شوند پس ظل چرا باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت
پادشاهیست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و اشغال مقدس و
منزه است اینجا سایه‌ها زوال پذیرند عاقبت در سایه کریم که آنرا زوال نیست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستی که خدای می فرماید شمارا أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتهارا إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل آن
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر
او سلافه بود عثمان نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمی داد و می گفت اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید
کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه می کرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام
انتظار می کشید ناگاه صدیق و فاروق بدر سرای سلافه آمدند و فاروق بآواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که
انتظار حضرت از حد می گذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته
نزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخاست که یا رسول الله چنانچه
سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابه خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید و
حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد و عثمان خواست
که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانت
الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی علیه سلام الله پیش رفت
و گفت یا رسول الله منصب حجابه با ما بخش عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده ای فی الحال جبرئیل با این آیه نازل

شد حضرت فرمود که یا علی من شمار کاری می فرمایم که از ان نفعی بمردم رسد تا انکه کلید برو کنی و از مردم شما خواهد
رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمه حضرت اختیار
فرموده کلید ببرادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم بادای امانت درین قضیه
مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل
که وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت
با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و باشعه علم از افق
از افق طالع شده بزبان حال می گوید اودوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی می گردند و آثار ایشان بکلی
محو می شود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز من القبل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن
العالمین طلوع نماید امانات وجودات خلق با اهل آن بازی کرده و تیر لمن الیوم لله الواحد القهار بظهور
می آید   جمله سرها را به پیش او نهید   ملک ملک اوست ملک او را دهید   خصم مبشر آمده مرده باد او
کل شیء هالک الا وجهه وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر می کند که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان
مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ
نیکو چیزیست که شما را بدان پند می دهد یعنی ادای امانت و عدل در حکومات إِنَّ اللَّهَ كَانَ بتحقیق که خدای
هست سَمِيعًا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر با امانت بَصِيرًا بینا بردّ مفتاح بوی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گروندگان أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فرایضها وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
و فرمان برید رسول را در سنتها وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و امرا
مسلمانان که حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین می نمود و چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد
ولید را به سریه امیر کرده و عمار یاسر را با وی فرستاد و جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان
که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر
اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بر فرموده
وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از ان مسلمان کسی را نیافتند
پس او را با بر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان است
گفت از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی
میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم
امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیه نازل شد که فرمان برید اولی
الامر یعنی امرا سرایا و ثعلبی آورده که اولو الامر ابوبکر و عمر اند و زید بن صدقی بوده اند و اشارت اقتدوا بالذین
من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نازل شده ابو بکر وراق رحمه الله گفته که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند





یا فقها و علما یا ارباب عقول را آورده نزد عرفا اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند
و سالک را فرمان برداری ایشان لازم است   هر که بی خط فرمان دلیلی شد   کی بسر شودش روی براه آورد
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد   بایدش پای روی راه نمایان کردن   فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید
فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُولِ
و رجوع کنید با رسول در زمان حیات و بسنت آنحضرت بعد از وفات او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که
از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ می گروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و
قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذَٰلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهترست
شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بحاکمی که
پیش او مرافعه نموده کشند محتاج گشتند یهودی با منافق را بمجلس نبوت می کشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف
میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از
مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رضی الله عنه رویم
و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز گفت
عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی می گوید منافق تصدیق کرد که آری
حال برین منوالست امیر بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم می طلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از
از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمده و سر منافق بجدا
افکنده فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آنروز حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم عمر را فاروق لقب داد و حق سبحانه این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نمیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ
يَزْعُمُونَ بسوی آنکسانی که گمان می برند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا
يُرِيدُونَ می خواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ
بسوی کعب الاشرف که بغایت طاغی و یاغیست وَقَدْ أُمِرُوا و حال آنکه مامور بوده اند مدعیان ایمان
و همه مکلفان نیز مامورند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه نگروند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و می
خواهند دیو دور شده از رحمت یا رکشیده از خدمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه کرد اند
ایشان را که با اهل طاغوت ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور که هرگز از ان یاراه راست رجوع نتوان نمود
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم که بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدای
تعالی فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر او میکند بزبان او رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ
می بینی منافقان را که از روی عناد يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا اعراض میکنند از تو اعراض کردنی از روی عداوت

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ پس چگونه وچون خواهند کرد چون برسد بدیشان مُصِيبَةٌ عقوبت حدود و
اهوال بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبة قتل عمر بود مر آن منافق
را ثُمَّ جَاءُوكَ پس بیایند بسوی تو وزبان اعتذار بگشایند بدیت قتیل خود طلبند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ
سوگند میخورند بخدای تعالی ومضمون سوگند ایشان آنکه إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما بمرافع
بدرخانه عمر إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکویی که بما لاحق شود وَتَوْفِيقًا وتالیف وموافقت کردن میان الخصمین بدید آید
أُولَٰئِكَ آن گروه منافقان وسوگند خورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنکسانند که خدای
تعالی میداند آنچه در دلهای ایشان است از نفاق ودروغ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان وَ
عِظْهُمْ وپند ده ایشان را وَقُل لَّهُمْ وبگوی مر ایشان را در خلوت فِي أَنفُسِهِمْ در باب نفسهای ایشان
ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخنی بلیغ که اثر کند وباشد در دلهای ایشان بشایبی که از آن غمناک گردند وآن تهدید است
بقتل یا بجلول بکاره بدیشان اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ ونفرستادیم ما هیچ فرستاده به بندهای
خود إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ مگر برای آنکه فرمان برند او را بامر خدای تعالی وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ
واگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بنفسهای خود را جَاءُوكَ بیامدندی بسوی حبیب الله فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ
پس آمرزش خواستندی از خدای تعالی وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ وطلب آمرزش کردی از برای ایشان
رسول الله یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا هر اینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را
قبول کننده توبه گناهکاران مهربان به آمرزش ایشان در معالم آورده که میان زبیر وحاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی
واقع شد در آب راهی که هر دو از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمجلس سید عالم صلی الله علیه
وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت
که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق تعالی آیه فرستاد که فَلَا وَرَبِّكَ یعنی نیست چنین
ایمان چنانچه گمان میبرند بحق پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّىٰ
يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که ترا حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان وتو حکم کنی
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا پس باز نیابند در نفسها خود تنگی یا در دلهای خود شکی وگمانی مِّمَّا قَضَيْتَ
از آنچه تو حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وگردن نهند ومنقاد گردند فرمان
ترا فرمان برداری بظاهر وباطن بی اعتراضی ومخالفتی آورده اند که چون زبیر وحاطب از مجلس نبوت بیرون آمدند
مقداد با ایشان رسید وپرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او ودر این سخن گفتن تاب میداد
وروی درهم کشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد
وحکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند وموسی حکم فرمود که توبه شما آن
است که یکدیگر را بکشید فی الحال امتثال کردند وبقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شد ومنهم خود را



تن هم نخواستند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای محمد سوگند که اگر محمد صلی الله علیه وسلم مرا فرماید
که خود را بکش بکشم وعمار یاسر وابن مسعود بر همین گفتند حق تعالی فرمود وَلَوْ أَنَّا واگر ما چنانچه كَتَبْنَا
فرض میکردانیم عَلَيْهِمْ بر اینها که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه
بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم یا بیرون روید از سرایها وخانهای خویش چنانچه بنی اسرائیل
رفتند مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان مگر اندکی از ایشان چون ثابت
وعمار وابن مسعود وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ واگر ایشان که منافقانند بکردندی آنچه ایشان را پند
میدهند وتکلیف می نمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ هر اینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل وآجل وَأَشَدَّ
تَثْبِيتًا ونزدیکتر بودی از جهت تصدیق وتحقیق ایمان ایشان وَإِذًا وآن وقت که تثبت حاصل شود
مر ایشان را در دین ایشان لَّآتَيْنَاهُم هر اینه ما بدادیم ایشان را مِّن لَّدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرگ وثوابی وافر که نعیم جنت وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وهر اینه راه نمودندی
ایشان را براهی راست که از آن بمقصد رسند یا بهشت روند آورده اند که ثوبان که مولای رسول الله صلی الله علیه
وسلم بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شده زار وضعیف شده ونزار ونحیف گشته حضرت فرمود که ای
ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا تغییر کرده وروی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال
تو نمی نگرم آن را از حساب زندگانی نمی شمرم بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست بی تماشای جمالت شادمانی
حالا در اندیشه ام که چون پیک اجل در رسد ومفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم وچه حیله پردازم
از وی که غم غیبت از آن می ترسم که بر تو دیدار توام دور وخبر محققی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم
واگر بهشت روم بآنجا که درجه رفیع تست چگونه رسم وبعضی بجای ثوبان عبد الله زید انصاری که صاحب اذان
بود ومستجاب الدعوة آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان وبعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله
تو نزدیکتری از نفس ومال وولد من بمن دوستر واولی ای ومن امروز از مشاهدهٔ جمال تو شکیبایی ندارم میترسم که
فردا در بهشت تو بدرجه بلند باشی ومن در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار پر انوارت محروم مانم حضرت
عزت شکسته دلان فراق را بمژدهٔ وصال شادمان ساخته آیة فرستاد که وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ وهر که فرمان
خدای تعالی برد واوامر ونواهی وفرمان برداری رسول الله کند در احکام وحدود دین فَأُولَٰئِكَ مَعَ
الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت با آنکسانی که انعام کرده است خدای
تعالی بر ایشان مِّنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران ورسل واولو العزم نیز داخلند وَالصِّدِّيقِينَ ودر است گویان
که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ وکشتهای راه خدای تعالی مراد شهدای احد اند ونزد
جمهور عام است وشامل است جمیع شهدا را وَالصَّالِحِينَ وستوده کاران اعمال واحوال واینها بزعم (?) اند
وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا وچه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد وجمع اطلاق میکنند یا آنکه

و یکی از ینها آنکه رفیق اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و صدیقین اشاره به
ابوبکر است و شهدا حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و عمر و عثمان و صالحان و سایر صحابه و لطفی آیه آنست
که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود که المرء مع من احب بجو بلبل دوستی گل کزین
تا شوی با قرین گل همنشین زاغ چون مردار را شد همنفس بار او مردار خواهد بود و بس ذٰلِكَ آن بودن با
جماعت مذکوره الْفَضْلُ افزونی کرامتست مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی و بسنده است
خدای تعالی وَكَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيمًا و بسنده است خدای تعالی دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید خُذُوا فرا گیرید حِذْرَكُمْ سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب
فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلف أَوِ انْفِرُوا یا بیرون
کنید برای جهاد جَمِيعًا مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ
کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد
تخلف ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر در رسد شما را ای مؤمنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت
قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که انعام کرد برمن خدای تعالی إِذْ لَمْ أَكُنْ
چون من نبودم مَعَهُمْ با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد بشما فَضْلٌ
نیکوئی زیاده مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غریبه كَأَنْ
لَمْ تَكُنْ چنانچه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَهُ و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را
دور انداز و سخن بروجهی گوید که گوییا میان که شما را ندیده و صحبت شما نرسیده و سخن او آنکه يَا لَيْتَنِي كُنْتُ
کاشکی من بودمی درین غزوه مَعَهُمْ با مسلمانان فَأَفُوزَ تا فیروزی یابمی فَوْزًا فیروزی عَظِيمًا
بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای
تعالی با دشمنان دین الَّذِينَ يَشْرُونَ آنانکه در بازار معامله بفروخته اند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را
که روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ برای آخرة که جاوید است و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار
کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب
آید بر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرة أَجْرًا عَظِيمًا مزدی
بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ
جهاد نمیکنید و بکارزار اشتغال نمی نمایید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه فرمان برداری خدای تعالی وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
و برای آن جماعتی که گرفتار اند در دست کفره و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از
هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمه ابن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه
و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیره وَالْوِلْدَانِ و از کودکان



چون ابن عباس و او میگوید که من و مادر من مستضعفان بودیم از نساء و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان آنان
کسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون
آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا ازین ده یعنی مکه که ستمکار اند اهل آن و بسبب شرک که ظلمی
بغایت بزرگ است ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ لَنَا و بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش
وَلِيًّا کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک
خود نَصِيرًا یاری دهنده و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق تعالی دعاء ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را فرج و خروج
از مکه میسر شد و بعضی که آنجا مانده بودند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والی بر ایشان تعیین فرمود یعنی عتاب
بن اسید که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حکومت مکه باو داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ
آمَنُوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای
تعالی وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند
فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و یاغیست یعنی بفرمان شیطان در کارند فَقَاتِلُوا پس
کارزار کنید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مفاسد
او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ هست ضَعِيفًا سست
و بی قوة در برابر قوت حجة و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ بسوی آنانکه
در مکه مبالغه بجنگ چون عبد الرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص و مقداد بن اسود و امثال ایشان که ما را دستور
ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذاء ایشان از حد گذشت و بحکم الهی گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار
كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید بمستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بعد
از آن نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ بر ایشان الْقِتَالُ کارزار کردن با کافران إِذَا
فَرِيقٌ آنوقت گروهی مِنْهُمْ از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسند از جنگ کافران كَخَشْيَةِ
اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای تعالی باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت‌تر و این ترسیدن ایشان را
حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای تعالی یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند وَقَالُوا
و گفتند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا بر ما الْقِتَالَ
قتال کردن با کفار لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است
بهر کسی و اگر این سخن از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مؤمنان واقع شده ظاهراً از روی خوف و بد
دلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده و قول آنست که قومی از مؤمنان بعد از نزول آیه قتال متفرق شدند و از جهاد تخلف
ورزیدند و این سخن ایشان بوده والصحیح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکالیف داشته اند نه بر وجه انکار قُلْ

بگو ای محمد مر ترسندهارا که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ آنچه بدان تمتع می گیرند در دنیا اندک است در
جنب آخرة وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و سرای آخرة بهتر است از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد از
شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد
کم نخواهند کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که در دانه خرما است پس بر وعده استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرگ
که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید بشنید که هیچ کس را از مکنه آن رهایی میسر نیست و در هیچ جای از حدوث این
واقعه خلاصی متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هر جا که باشید خواه در سفر و خواه در حضر يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ
دریابد شمارا مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید شما فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارها محکم یا در کوشکها
آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست
گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند ور کار تو چون سلسله درهم سازند هم عاقبت این حجره فانی ترا ترکان اجل سرای ماتم سازند
چه کنی خانه کلان آبادان دل منه اینکه نو اخوان چون در آید اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه
وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمتی بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر
بود يَقُولُوا میگویند هَٰذِهِ این نیکویی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای است وَإِنْ تُصِبْهُمْ
و اگر برسد بایشان سَيِّئَةٌ تنگدستی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا میگویند
هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ این سختی از نزدیک تست که محمدی و بسبب شومی تست که صاحب … انوار فرموده که
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بمدینه هجرة فرموده بود در آن سال … بوده و
روی بگرانی نهاد و منافقان وجود این حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه و سلم کردند حق تعالی تکذیب قول
ایشان را میفرماید قُلْ بگو ای محمد ای بشیر كُلٌّ هر قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است و باراده او فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ پس چیست و چه
حالت این گروه منافقان را وجود دارا(؟) لَا يَكَادُونَ که نزدیک نیستند که يَفْقَهُونَ فهم کنند حَدِيثًا
سخنی را که مشتمل بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم کری شده اند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست
که میگویند مَا أَصَابَكَ آنچه بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از فتح و غنیمت فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل
خداوند است وَمَا أَصَابَكَ و آنچه بتو رسید مِنْ سَيِّئَةٍ از هزیمت و قتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ
پس از نفس تست و بعضی این آیه فرموده اند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هم
بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای مردم و جهان
رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که است و حسنه و سیئه تو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
و بسنده است خدای تعالی گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا و خدای تعالی پس فرمان برداری او





فرمان برداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوصف فنا فی الله
و بقا بالله موصوف بوده و کسی که قائم بالله بوده مرآینه خلیفة الله بوده پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده
در معامله که با خلق می نمود کما قال و ما رمیت اذ رمیت و هر که خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکرده اند
کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبه طاعت مستخلف
چون تویی شد از خود و پر شد ز دوست پس که فرمان این فرمان اوست مارمیت فاش گوید بر ملا
که بیفکندی تو افکندیم ما تو در افکنده … فعل فاعل را بود بی علتی عقل بیچاره ندارد و هم بر
چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ
پس ترا نفرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاه بانی که ایشان را از ارتکاب معاصی
محافظت کنی بعضی از علما این آیه را بآیة السیف منسوخ داشته وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ و میگویند منافقان
در حضور تو از ما فرمان برداری و اطاعت و از تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ
از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِي
تَقُولُ غیر از آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر از آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول مخاطبه و صورت
و فاعلش ضمیری عاید بطایفه یا مخاطب ذکر که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم وَاللَّهُ
و خدای تعالی يَكْتُبُ می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای تعالی می نویسد مَا
يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ پس روی بگردان عَنْهُمْ
از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان ثابت نیست وَتَوَكَّلْ و توکل کن عَلَى
اللَّهِ بر خدای تعالی و کار خود را با او گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بس است خدای تعالی
قائم بامور بندگان و متصرف بر احوال ایشان و کفایت کننده کار متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
آیا پس تأمل نمیکنند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد و با آثار اعجاز که این کلام
حقست وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای تعالی
یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاقست لَوَجَدُوا هر آینه یافتندی اهل علم و فهم
فِيهِ در او اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی
از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه بحسب معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید منافقان را أَمْرٌ
کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت بر … أَوِ الْخَوْفِ
یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا هزیمت سریه از سرایا مسلمانان أَذَاعُوا
بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج …
در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشانست

وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گردانند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ بر ای صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا
کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ و باز گردانند به خداوندان امر مِنْهُمْ از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرا و سرایا
لَعَلِمَهُ هر آینه بدانند آنرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق
فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل
خدای تعالی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل
حضرت رسالت است علیه الصلوة والسلام باسلام و رحمت قرآنست یا توفیق اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بدو عصمت ربانی از وسوسه
وسوسهٔ شیطانی ایمن می ماندید گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی
راه راست یافتند چون ورقه ابن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن
و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه اطاعت و رضای خدای تعالی نزول
آیه در بدر صغری بود که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت بدر فرمود و نعیم بن مسعود مردمان را از
لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود
که اگر هیچ کس از شما با من نیاید من میروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند تو کارزار کن و جهاد کن لَا
تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده ای بجهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو
وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ
شاید که خدای تعالی أَنْ يَكُفَّ باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار
آنانکه کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان
بترسید و بموضع در نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد وَاللَّهُ و خدای تعالی أَشَدُّ سخت تر است
بَأْسًا در هیبت و صولت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب مَنْ يَشْفَعْ
هر که در خواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً در خواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از
کسی مندفع کرده يَكُنْ لَهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن وَمَنْ
يَشْفَعْ و هر که در خواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً در خواستی بد که حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد
و خیری باز دارد يَكُنْ لَهُ باشد مر او را كِفْلٌ مِنْهَا نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی مُقِيتًا توانا و صاحب قدرة یا نگاهبان همه چیزها
گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت گوینده را
خود را تحیت گویید بِأَحْسَنَ مِنْهَا نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گویید وعلیکم
السلام و رحمة الله و اگر سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او و برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت



را باز گردانید یعنی در جواب سلام علیک بگویید علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضیلت
و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب
احسن باید داد و اگر غیر مسلم باشد برادر و باید کرد بلفظ علیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ
هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَسِيبًا حساب کننده پس شما را بر تحیت و حساب آن جزا خواهد
داد اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدای تعالی است که بی شبهه هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ
بخدای تعالی سوگند که جمع خواهد کرد شما را از قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که بر انگیزد لَا رَيْبَ
هیچ شک نیست فِيهِ در آن روز یا در جمع وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللَّهِ از خدای
تعالی یعنی نیست از و راست گوی تر حَدِيثًا از جهت قول و سخن و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده
حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای تعالی از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کرده
و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب
ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم کردند آیه آمد فَمَا لَكُمْ پس
چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اید فِئَتَيْنِ بدو فرقه بعضی
بر آنند که جمعی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم اجازه اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفتند و بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان
تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ
و حال آنست که خدای تعالی رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوا بآنچه عمل کردند و روی از مؤمنان
برتافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَهْدُوا که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ
آنرا که گمراه ساخته است او را خدای تعالی وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای تعالی گمراه کرده اند
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو او را سَبِيلًا راهی بحق وَدُّوا دوست میدارند این گمراهان
از دین لَوْ تَكْفُرُونَ که کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان کافر شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً
تا باشید یکدیگر برابر در ضلالت و بعد از وی فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان أَوْلِيَاءَ
دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان بانکه هجرت کنند فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای تعالی هجرتی خالی از غرض و ریا فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از
ایمان فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا و فرا مگیرید از ایشان دوستی
وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر
آنانرا که پیوند کنند و پناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ بگروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیلهٔ خزاعه بوده‌اند یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که
بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا بپیوندند بقومی که آمده‌اند بشما حال آنکه حَصِرَتْ
تنگ بوده صُدُورُهُمْ سینهای ایشان و کراهت داشته‌اند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنکه با شما جنگ کنند
أَوْ يُقَاتِلُوا یا کارزار کنند قَوْمَهُمْ با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بوده‌اند که پیمان بسته بودند که با پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کرده بودند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای تعالی لَسَلَّطَهُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را عَلَيْكُمْ بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بر
بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره
کنند این مرتدان و خلفا و معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا و القا کنند
إِلَيْكُمُ بجانب شما السَّلَمَ انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس
نساخت و نداد خدای تعالی لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ بدیشان سَبِيلًا راهی در قتل النفس و نهب
اموال حکم این آیة بآیهٔ فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ شد سَتَجِدُونَ زود باشد که بیابید آخَرِينَ
قومی دیگر را یعنی قبیلهٔ غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ خواهند أَنْ يَأْمَنُوكُمْ
که ایمن باشند از شما و چون از مدینه بازگردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که
بخوانند ایشان را إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا بازگردند بدان
فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا و القا کنند إِلَيْكُمُ بسوی شما
السَّلَمَ صلح و طلب امان را وَيَكُفُّوا و باز ندارند أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را از قتال شما
فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بر ایشان
دست یابید وَأُولَئِكُمْ و آن گروه دادیم جَعَلْنَا لَكُمْ شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا
مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نسزد و روا نباشد مؤمنی را أَنْ يَقْتُلَ آنکه بکشد مُؤْمِنًا مؤمنی را بغیر حق
إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مؤمنی را خَطَأً بخطا فَتَحْرِيرُ
پس بر وست آزاد کردن رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ بندهٔ گرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر وست دیتی تمام
ادا کرده شده إِلَى أَهْلِهِ بورثهٔ مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا
مگر آنکه ورثه تصدق نمایند بر قاتل و دیه را از و عفو نمایند نزول آیه در شأن عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از
هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت بیکبار گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او
ناله و فریاد میکرد ابوجهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده کرده و از
عقب عیاش رفته و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه بازگردانیدند و در یک دست و پایش بر بسته در



آفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید بر او میگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی
دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمهٔ کفر که از وی طلبیدند بگفت و دیگر بار
حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل
بودی عیاش از وی در غضب شد سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت
نموده تجدید اسلام کرد و حارث بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر
نبود روزی حارث را در محلهٔ قبا تنها یافت و بنابر آن وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند
که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر این صورت نادم شده بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر حکم
ام این آیة فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ از
گروهی که عَدُوٍّ لَكُمْ دشمن شمااند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و قاتل مؤمن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتلست آزاد کردن بندهٔ مؤمن و ادای دیه بر اهل او نشاید زیرا که توارث میان کافر و مؤمن
نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَهُمْ
و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانست با اهل ذمت بود و حکم در دیه و کفاره حکم مسلمانانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
إِلَى أَهْلِهِ پس بر قاتلست دیتی ادا کرده با اهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بندهٔ مؤمن فَمَنْ
لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ پس بر وست
روزهٔ دو ماه مُتَتَابِعَيْنِ از پی یکدیگر تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه
شما را توبه دادنی و این توبه دادن از خطا است و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا
دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه و کفاره آورده‌اند که مقیس بن صبابه برادر
خود را هشام در محلهٔ بنی النجار فرستاده کشته یافت بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و صورت
حال بموقف عرض آنحضرت رسانید و آنحضرت زبیر فهری را با او همراه باعیان بنی نجار فرستاد که اگر قاتل را
کشندهٔ هشام را بگیرید بمقیس سپارید و الا دیت او را بموجب شریعت ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام
آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زبیر روی بمدینه نهاد و چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ
شیطان مقیس را بر آن داشت که زبیر فهری را ناگاه بکشت و با خود گفت نفسی بقصاص نفسی بکشتم و در
دیت سود باشد پس مرتد شد و روی بمکه نهاد و این آیة نازل شد که وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد
مُؤْمِنًا مؤمنی را مُتَعَمِّدًا بعمد و قصد و استحلال کشتن او را فَجَزَاؤُهُ پس جزای او جَهَنَّمُ
دوزخست خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای
تعالی عَلَيْهِ بر او وَلَعَنَهُ و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ

و آماده ساخته است لَهُ برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهة ارتکاب این گناه بزرگ آورده
اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سریّه بسر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بوده قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خویش بکوهی متحصن بوده همین که سریّه تکبیر گویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید
او نیز تکبیر گفت و بر مسلمانان سلام کرد و زبان بگشاد و لا اله الا الله محمد رسول الله گفت و از کوه بزیر آمد اسامة بن زید
برو تاخت و فی الحال بضرب شمشیر از پس بینداخت و هرچه داشت غارت کرده و گوسفندان او را براندند
این خبر که بحضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسید بغایت متألم شده فرمود ای اسامه کسی را کشتی که از نجاست
شرک بیزار بوده و بیگانگی حق معترف بوده اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش خواه
حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن او از
ترس شمشیر بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هلّا شققت قلبه یعنی دل او را شکافته بودی تا دانستی
که راست میگوید یا دروغ این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا
ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس
نیک بپرسید و باهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ
مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مؤمن نیستی بلکه از جهت
ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُونَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی
دنیا را مراد غنیمت و غنم او است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزد خدای تعالی
مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای
مال و اگر چنانچه بعضی اندیشه برده اند که مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد كَذَلِكَ همچنین كُنْتُمْ
بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت خون و مال خود توسل بکلمه
شهادة می نمودید فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای تعالی عَلَيْكُمْ بر شما بانکه استقامة داد
شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن و معین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی
گمان چه وبال زنده نگذاشتن هزار کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا لَا يَسْتَوِي برابر
نیستند الْقَاعِدُونَ نشینندگان در خانه خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي
الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و رنجی وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای تعالی بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه
در معرکه جهاد جانبازی کند زید بن ثابت گوید که این آیه نازل شد و در آن غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت

یا رسول



یا رسول الله حال من چگونه بود که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا فی الحال آثار وحی بر آنحضرت ظاهر
شد و بعد از کشف آن فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ تفضیل داد اللَّهُ خدای تعالی
الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ
بر نشستهای بعذر دَرَجَةً پایه بلند که آن غنیمت و ظفر و نام نیکوست وَكُلًّا و هر یک را از قاعد
بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر آیند وَعَدَ اللَّهُ وعده کرده داشت خدای تعالی
الْحُسْنَى جزای نیکو که آن بهشت است تفضیل و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ
و تفضیل کرد خدای تعالی الْمُجَاهِدِينَ مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستهای بی عذر أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجَاتٍ پایهای بلندست مِنْهُ از خدای تعالی در لطف و گفته اند
هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو هفتاد ساله راه وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَ
رَحْمَةً و بخشایش وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده گناهان گذشته ایشان
رَحِيمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد ثواب ایشان در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکه
و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرة از مکه بمدینه هجرة نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر
می آمدند ایشان همراه قریش بجنگگاه حاضر شدند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرستاد
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان می ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در ان وقت هجرت
فرض بوده و موافقت با کفار ممنوع بوده قَالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که فِيمَ در چه چیز
كُنْتُمْ بودید شما از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قَالُوا گفتند كُنَّا بودیم
ما مُسْتَضْعَفِينَ ضعیفان و عاجزان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا گفتند
فرشتگان بتکذیب ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آیا نبود أَرْضُ اللَّهِ زمین خدای تعالی وَاسِعَةً گشاده
و بسیار [illegible] و بنا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا پس هجرت کنید فِيهَا درطرفی دیگر از ان چنانچه مهاجران
بحبشه و مدینه هجره کردند فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارکان هجره مَأْوَاهُمْ جای ایشان جَهَنَّمُ
دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتنی است ایشان را دوزخ و این عقوبت متارکان هجره را
مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی که بسبب واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان
وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانایی ندارند و چاره نمی توانند
کرد وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی شناسند راه مدینه یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَئِكَ
پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید که خدای تعالی أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان
لفظ عفو ایما بان میکند بانکه ترک هجرة امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمیتواند بود وَكَانَ اللَّهُ و هست

واآماده ساخته است لَهُ برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهة ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سریه بسر قومی فرستاد ومرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند واو با مال ومتاع وغنم خویش بکوهی متحصن بود همین که سریه تکبیرگویان رسیدند ومرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت وبر مسلمانان سلام کرد وزبان بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید برو تاخت وفی الحال بضرب شمشیر سرش بینداخت وهرچه داشت غارة کرده وگوسفندان او را براندند این خبر که بحضرة سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم رسید بغایة متالم شده فرمود ای اسامة کسی را کشتی که از بجای شرک تبرا نموده وبیگانگی حق معترف بوده اسامة بجان علی نادم شد گفت یا رسول الله برای من آمرزش خواه حضرت سه نوبة فرمود فکیف بلا اله الا الله ودر روایتی آنست که اسامة گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرة صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هلا شققت قلبه چرا دل او را شکافته بودی تا دانستی که راست میگوید یا دروغ این آیة نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدها إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک بپرسید وباهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا ومگویید لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مرکسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیة اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مؤمن نیستی بلکه از جهة ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُونَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی دنیا را واو غنیمت وغنم مرداس است واگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزد خدای تعالی مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال واگر چنانچه بوصف اند بر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت وسلام کرد كَذَٰلِكَ همچنین كُنْتُمْ بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت خون ومال خود توسل بکلمه شهادة می نمودید فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای تعالی عَلَيْكُمْ بر شما بانکه استقامة داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن وتبیین سازید مهم را ودر قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده نگداشتن هزار کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید خَبِيرًا دانا لَا يَسْتَوِي برابر نیست الْقَاعِدُونَ نشینندها در خانه خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری وعجز وَالْمُجَاهِدُونَ وجهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که تهیه اسباب قتال وتجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسها خود که در معرض قتل می آرند وچگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با انکه در معرکه جهاد وجانبازی کند زید بن ثابت گوید که این آیة نازل شد ودر آن غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت





یا رسول الله حال من چگونه بود که نابینا ام ومحروم از دولت مقاتله با اعدا فی الحال آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد وبعد از کشف آن فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ تفضیل داد اللَّهُ خدای تعالی الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندها را بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ ونفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستهای بعذر دَرَجَةً پایه بلند که آن غنیمت وظفر ونام نیکوست وَكُلًّا وهر یک از قاعد بعذر که میل جهاد دارند ونمی توانند ومجاهدان که بجود مباشر آنند وَعَدَ اللَّهُ وعده کرده است خدای تعالی الْحُسْنَىٰ جزای نیکو که آن بهشت اما تفضیل وتفاوة مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ وتفضیل کرد خدای تعالی الْمُجَاهِدِينَ مجاهدانرا عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستهای بی عذر أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجَاتٍ پایهای بلندست مِنْهُ از خدای تعالی در الغرفة وگفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو هفتاد سال راه وَمَغْفِرَةً وآمرزش وَرَحْمَةً وبخشایش وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده گناهان گذشته ایشان رَحِيمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد ثواب ایشان در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکه وقیس بن ولید وامثال ایشان با وجود قدرة از مکه بمدینه هجرة نکردند وچون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه قریش بحربگاه حاضر شدند وبشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی درشان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان می ستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ درحالتی که ایشان ستمکاران بودند برنفس خود بترک هجرت ودران وقت هجرت فرض بوده وموافقة باکفار ممنوع بود قَالُوا گفتند ملایکه از روی سرزنش ایشانرا که فِيمَ درچه چیز كُنْتُمْ بودید شما از کار دین وبا کدام طایفه بودید از مشرکان وموحدان قَالُوا گفتند كُنَّا بودیم ما مُسْتَضْعَفِينَ ضعیفان وعاجزان فِي الْأَرْضِ درزمین مکه وکفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشانرا أَلَمْ تَكُنْ آیا نبود أَرْضُ اللَّهِ زمین خدای تعالی وَاسِعَةً گشاده وبسیار ودر بنا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا پس هجرة کنید فِيهَا در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران بحبشه ومدینه هجرة کردند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تارکان هجرة مَأْوَاهُمْ جای ایشان جَهَنَّمُ دوزخست وَسَاءَتْ مَصِيرًا وبد بازگشتنی است ایشانرا دوزخ واین عقوبت هست تارکان هجرة را معذرت إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی که بسبب واقع ضعیف وعاجزاند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ وزنان وَالْوِلْدَانِ وکودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانایی ندارند وچاره نمی توانند کرد وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ونمی شناسند راه مدینه یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید که خدای تعالی أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ اینکه عفو کند از ایشان لفظ عسی ایمای میکند بانکه ترک هجرة امری خطیر بوده حتی که مضطر این تمنا اند بود وَكَانَ اللَّهُ وهست

خدای تعالی عَفُوًّا عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ وهر که
هجرت کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی يَجِدْ بیابد فِي الْأَرْضِ در زمین مُرَاغَمًا
مواضع كَثِيرًا بسیار یعنی از اماکنها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلاء
کلمهٔ توحید عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت
هجرت نداشتند چون آیهٔ تشدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع ابن ضمره گفت
که هر چند من پیر و بیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه را میدانم و می ترسم که ناگاه
بدست اجل درمانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و او را بعین سریر که خفته ام بیرون برند پسران او را
منقاد شده استعداد و راه مهیا کردند و بتنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست
خود بر دست چپ خود نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دست رسول تو بیعت میکنم ترا
بآنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت خبر او بمدینه رسید و بعضی اصحاب گفتند که
اگر بمدینه رسیدی ایمان او کاملتر بودی و مراد او شاملتر حق تعالی آیه فرستاد وَمَنْ يَخْرُجْ و هر که بیرون
آید مِنْ بَيْتِهِ از خانهٔ خود مُهَاجِرًا در حالتی که هجرت کننده باشد إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی
وَرَسُولِهِ و رسول او یعنی برای تقرب بایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ پس دریابد او را الْمَوْتُ
مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ پس بدرستی که ثابت شد أَجْرُهُ مزد او عَلَى
اللَّهِ بر خدای کریم وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده گناهان تا خیریکه در
هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعدهٔ مثوبهٔ او و حسن نیهٔ او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ و چون سفر کنید
فِي الْأَرْضِ در زمین فَلَيْسَ پس نیست عَلَيْكُمْ بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَقْصُرُوا در آنکه
کوتاه سازید مِنَ الصَّلَاةِ از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت در حوالی مدینه
دشمنان بوده اند و حالا اگر ترسی باشد تقصیر در نماز شاید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران
كَانُوا هستند لَكُمْ مر شما را عَدُوًّا دشمنی مُبِينًا آشکارا وَإِذَا كُنْتَ و چون باشی
فِيهِمْ تو در میان ایشان بوقت ترس اعدا فَأَقَمْتَ پس خواهی که اقامت کنی تو لَهُمُ
برای ایشان الصَّلَاةَ نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ پس باید که بایستد طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
طایفه از ایشان مَعَكَ با تو وَلْيَأْخُذُوا و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند أَسْلِحَتَهُمْ
سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا
پس باید که باشند آنها که نماز می گزارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن چون این گروه
رکعت بگذارند نصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیایند آن طایفهٔ دیگر که لَمْ يُصَلُّوا



نماز نگزارده باشند و پاس لشکر میکردند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگزارند با تو رکعتی دیگر وَلْيَأْخُذُوا
و باید که بر دارند ایشان نیز یا خود حِذْرَهُمْ آلاتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ
و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و نیزه و کمان وَدَّ دوست میدارند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر
شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ
و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ پس حمل آورند عَلَيْكُمْ بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً
یک حمله و هرچه یابند ببرند نقلست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعزم غزوه بود که چون به
عسفان رسید مشرکان حرب را و صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز فرمود تا لشکر
اسلام در مقابل صف بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار رعایت رکوع و
سجود ایشان مشاهده مینمودند و بعد از فراغ ایشان از نماز تاسف میخوردند که چرا در حین اشتغال ایشان
بنماز فرصت نگاه نداشتیم و بترک نماز شوکت و مال از ایشان بربایم؟ و دیم؟ یکی از زمره گفت آواز داد که این
قوم را بعد از این نمازی دیگرست که در اعزاز و اکرام آن غایة مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته
در آن وقت بر سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در
نیامده جبرئیل فرود آمد و کیفیة نماز خوف بدین آیه بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم داد
و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ و هیچ گناهی
نیست عَلَيْكُمْ بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ اگر باشد بشما رنجی از باران که گران کرد
اسلحهٔ شما را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ یا که باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا آنکه
بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را وَخُذُوا و بهر حال فرا گیرید حِذْرَكُمْ آلات نگاه
داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
تعالی أَعَدَّ آماده کرده است لِلْكَافِرِينَ برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده
فَإِذَا قَضَيْتُمُ پس چون ادا کردید الصَّلَاةَ نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا
اللَّهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر می زنید وَقُعُودًا و در حال نشستن
که تیر می اندازید وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده اید و افتاده اید
گفته اند مراد یاد کردن خداوندست در همه حال و زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید
از خدای تعالی قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبه با
خلق و علی جنوبهم در زمانی که توجه بمنام کرده اید و فرموده ان لا تخافوا چنین خوف نخواهد بود
هر که را در خوف کم شد سوختی او نشنود ان لا تخافوا و کسی که خایف نیست ان لا تخافوا گفت

داند

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامید بدو از خوف ایمن گشتید فَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز
را إِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز كَانَتْ هست عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا
فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات جایز نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید
وضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران وکارزار با ایشان نزول این آیه در غزوه حمراء الاسد
واقع شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان
رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق تعالی میفرماید که إِنْ تَكُونُوا اگر هستید شما ای مؤمنان تَأْلَمُونَ
که دردمند شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که کافران نیز زخم خورده يَأْلَمُونَ دردمند اند
كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانچه شما هستید وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای تعالی
مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرة و نصرة در دنیا وَكَانَ اللهُ
و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا بکار شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة ابن
ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود با انبان بدزدید
قضا را شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه خود رفت و در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد و آنرا
بخانه یهودی که او را زید بن السمین میگفتند برد و بطریق امانة بدو سپرد باز اولاد قتاده بر اثر دقیق بخانه
طعمه رفت و بعد از طلب زره سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه
بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخانه گرفت زید یهودی گفت دوش طعمه زرهی در انبان
بمن داده و جمعی بران گواه شدند قتاده صورة حال بمجلس علیه نبویه حضرت رسالة پناه علیه وآله الصلوة
والسلام رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی او میخواستند که طعمه تهمت زده شود
وجهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای آن حضرة صلی الله علیه وآله و
سلم نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمانان از آن خیانة بری باشند پیش که حضرت قصد
خطاب یهودی فرمود و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید
که إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی
و حکم درست لِتَحْكُمَ تا حکم کنی بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللهُ بآنچه خدای
تعالی ترا شناسا کردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ و مباش لِلْخَائِنِينَ برای خیانت کنندگان
خَصِيمًا دشمن آنکسی که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللهَ و آمرزش
خواه از خدای تعالی إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را
که آمرزش طلبد رَحِيمًا مهربان بر او وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه
يَخْتَانُونَ خیانت میکنند أَنْفُسَهُمْ با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساختند إِنَّ



اللهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر که است خَوَّانًا أَثِيمًا
بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران گناه و کاری مسرف در گناه خود نعوذ بالله من ذلک يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ شرم میدارند
از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ و شرم نمیدارند مِنَ اللهِ از خدای تعالی وَهُوَ
مَعَهُمْ و حال آنکه خدای تعالی با ایشانست و اسرار خفایای ایشان از و پنهان نیست پس سزاوار تر است که
ازو شرم بدارند و عیدا زند إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر تزویر میکنند مَا لَا يَرْضَىٰ
مِنَ الْقَوْلِ آنچه را که نمی پسندد خدای تعالی از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب که مشاوره میکردند بر آنکه
طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سوگند او را که مسلمانست باور خواهد فرمود و بقول
یهودی که کافرست التفات نخواهد کرد وَكَانَ اللهُ و هست خدای تعالی بِمَا يَعْمَلُونَ
بآنچه ایشان میکنند از تدبیر مُحِيطًا احاطه کننده است بعلم قدیم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست
هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیة جاهلیت جَادَلْتُمْ و دفع میکنید
عَنْهُمْ از خاینان خیانت را بجدل و خصومت فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی در دنیا
فَمَنْ يُجَادِلُ اللهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای تعالی و دفع خیانت کند عَنْهُمْ از
ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت أَمْ مَنْ یا کیست آنکه يَكُونُ باشد عَلَيْهِمْ بر
ایشان وَكِيلًا نگهبان که نگذارد که ایشانرا عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد وَ
مَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند سُوءًا بدی که از آن ضرری بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس
خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت يَجِدِ اللهَ یابد
خدایرا غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَحِيمًا مهربان بتفضل خود برو و درین آیه ترغیب فرموده
طعمه و قوم او را باستغفار و توبه وَمَنْ يَكْسِبْ و هر که بکند إِثْمًا گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان
غضب کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ پس جز این نیست که میکند آن عمل را عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر
آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا باسرار و ورع حَكِيمًا
حکم کننده در مجازاة او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ و هر که بکند خَطِيئَةً گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود
أَوْ إِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه از او بعمد صادر شود ثُمَّ يَرْمِ پس تهمت نهد بِهِ آن گناه را بَرِيئًا
به بیگناهی چنانچه طعمه نسبت با زید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ پس بدرستی که برداشت بُهْتَانًا
دروغی را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان وَإِثْمًا مُبِينًا و دیگر حاصل کرد گناهی ظاهر را
وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بود عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستادیم و ترا از خیانت آن
اعلام دادیم وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ
را بتحقیق قصد کردند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ آنکه بگردانند ترا از حکم راست

وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ که نفسهای خود را و وبال این عمل عاید بدیشانست
وَمَا يَضُرُّونَكَ و زیان نمیتوانند رسانید ترا مِنْ شَيْءٍ بهیچ چیز زیرا که تو در پناه عصمت خدایی
وَأَنْزَلَ اللَّهُ و فرو فرستاده است خدای تعالی عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام
آنرا وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ آنچه نبودی تَعْلَمُ که بخود بدانی آنرا از خفیات
امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علمست بربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قدر
حال او و در بحر الحقایق آورده که آن ما کان و ما یکون است که حق تعالی در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود
چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که فرمود که در زیر عرش بودم و قطره در حلق من ریختند فعلمت ما
کان و ما یکون پس دانستم آنچه بوده و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدای تعالی عَلَيْكَ
بر تو عَظِيمًا بنبوة بزرگ که هیچ فضل اعظم از نبوة کامله که تراست نیست لَا خَيْرَ نیست نیکویی
فِي كَثِيرٍ در بسیاری مِنْ نَجْوَاهُمْ از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجات
یعنی هیچ نیکویی نیست در آن راز گویان إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکه بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن
أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن خیریست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست
یا دستگیری بیچارها کردن أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و دفع کدورات از
دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای
طلب خشنودی خدای تعالی فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی
بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى برو راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات
وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه
هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و در آنجا نقب بخانه کسی زد و دیوار
خانه فرود آمد و در زیر آن بماند و روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل
مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه باینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج
کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانرا مشغول ساخت و پاره از متاع ایشان بدزدید
و بگریخت تجار او را بگرفتند و سنگسار کردند و هر که آنجا رسید سنگی بر روی آن سنگها که او را سنگسار
کرده بودند می انداخت تا تلی عظیم شد و در شیب آن بماند و قول آنست که در جده در دریا نشسته بود و
دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف بدان او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت
را میفرماید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى و گذاریم او را در آن سرای بآنچه دوست میدارد در آن سرای که آن گذشت
و دوست یعنی او را [illegible] و در آن داخل کنیم وَنُصْلِهِ و درآریم او را جَهَنَّمَ بدوزخ وَسَاءَتْ



مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَغْفِرُ نیامرزد آنرا که أَنْ
يُشْرَكَ بِهِ شرک آرند بدو وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَلِكَ آنچه جز شرکست لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد نزول این آیه در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوة مآب آمده و بعرض رسانیده که یا
رسول الله پیرم و در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را
دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی
خدا را بگریختن خود عاجز کرده ام و حال آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه حق تعالی حال من چگونه باشد
حق تعالی تبارک و تعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهانرا بجز از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ
و هر که شرک آرد بِاللَّهِ بخدای تعالی فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از خدای تعالی ضَلَالًا
بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
نمی پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده گانرا یعنی اصنام را که میگویند بواسطه تانیث اسمای ایشان
چون لات و عزی و مناة و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر حسینی آورده که بتانرا
زنان ساختندی و گفته اند مراد از اناث ملایکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند
وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان بردار یعنی
ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ براند است خدای او را و دور کرده است
از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو نَصِيبًا
بهره مَفْرُوضًا مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هر کس از آدمیان نهصد و نود و نه کس
بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
و در آرزوی افکنم ایشانرا و می آرایم ایشانرا امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر
نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و بفرمایم ایشانرا فَلَيُبَتِّكُنَّ
پس می شکافند آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چارپایانرا و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکرده اند اشاره
بآنچه عرب داشتند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده مذکور است وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه
میفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدا را بصورة یا بصفت
چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رنگ کبود زدن بر روی و لب و دست و
پای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
و هر که فرا گیرد شیطانرا وَلِيًّا دوستی مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید
آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن چه سرمایه عمر
فوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ

وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو افکند ایشانرا بچیزها که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند
در آنچه مشتمل بر ضررست أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستندهٔ بتان و متابع شیطان‌اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
جای ایشان دوزخست وَلَا يَجِدُونَ و نیابند عَنْهَا از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که
بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده‌اند
سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن ابدًا
تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وعده کرد خدای وعده کردنی و در است کرد سخن خود را
حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست‌تر مِنَ اللَّهِ از خدای قِيلًا
در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی بایکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری
آغاز مفاخرة کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما نزل گشته و در بهشت
نرود مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاست و کتاب ما
ناسخ کتاب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیة آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه خدای وعده کرده از ثواب
یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند
لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى یعنی هیچ کار بآرزو و بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که با
بهشت باید بآرزو و هوس بر نیاید این معنی آب دیده و خون جگر تواند بود مَنْ يَعْمَلْ
سُوءًا هر که بعمل آرد کاری بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلاً و آجلاً این حکم عامست همه عالمانرا
آورده‌اند که چون این آیه فرود آمد صحابه غمناک گشتند و صدیق گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة
بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزا آن که دارد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت
بلی یا رسول الله فرمود که آن جزا اینست و در خبر فرموده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از
سخن فرمود که ای صدیق تو و اصحاب تو و مؤمنانرا جزا گناه در دنیا دهند تا بجائی رسید و شما را هیچ گناه نبود
و دیگرانرا جزاها ایشان جمع کنند و روز قیامت جمیعشان بر سانند و حسن بصری رحمه الله میگوید عمل شود ترک
جلیل آنکه حق تعالی میزاید وَلَا يَجِدْ و نیابد عامل سوء لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جزای
وَلِيًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوة از تکالیف تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ
أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ



پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت و حضرت بعیشهٔ معلوم میخوانند یعنی در آیند بهشت
وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ جزا از ثواب ایشان
کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکه خالص گردانید نفس
خود را لِلَّهِ برای خدا یا بذل کرد روی خود را بوجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است
نیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ و پیروی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابراهیم را حَنِيفًا در حالتی که
ابراهیم یا این پیرو مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا
ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که شبیه است بکرامت دوست با دوست آورده
اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته
بوده‌اند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد و حینی که
وحینی که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر یا شام
فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایة ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و لکن فی الواقع ابراهیم
علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده‌ایم که بسبب فاقت
زدگان التجا بدو کرده‌اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند النصه
گندم بغلامان ابراهیم علیه السلام نداد و ایشان ناامید بی‌ضرورة بازگشتند و ایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند
چگدایان و بی‌نوایان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر
جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال دلتنگ شده روی بمسجد نهاد و در آن حال سایهٔ
ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد و جوالها دید خرم و خوشدل شده سر یکی بگشاد آردی دید در غایت
سفیدی و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال و درویشان داد و چون ابراهیم از سجده بر
آمد بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام
فرمود که این از نزدیک دوست من الله است خدای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته‌اند شرط خلت
استهلاک بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت
فنا حبیب است در محبوب و بقاء او بدو و این مقام محمدیست لاجرم بحبیب مسمی گشت و از نجاست که ذکر
خلت بظاهر فرمود که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و ذکر محبت بکنایه باز نمود که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و در این معنی گفته
اند عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست که محبوب تو محبوب باشد خلیل سالک
بود و حبیب مجذوب سلوک نشانهٔ هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارة
خبر داده‌اند که إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي و از جذبهٔ حبیب بدین اشاره خبر کرده‌اند که أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لاجرم آنچه تماشاگاه خلیل بود
که نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قدمگاه حبیب گردانیدند که دنیا فتدلی خلیل از خلیل تا شان بتماشا

هیچ از جاه و شان باز کاهش وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینها باشد پس هرکرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای
بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرة وَيَسْتَفْتُونَكَ و طلب فتوی میکنند از تو
فِي النِّسَاءِ در باب میراث زنان یعنی ام کحه چنانچه گذشت و اعتراض عیینة بن حصین که دختر و خواهر
را نصف مال میدهی و ما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگوی که
خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِيهِنَّ در باب ایشان وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی
میدهد آنچه خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان یتیمان که زنانند اللَّاتِي آن
زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید ایشانرا مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از
میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت میکنید أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ آنکه بخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشان
بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خورد که
ایشانرا میراث نمیدهید وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایید لِلْيَتَامَىٰ برای مهم یتیمان
در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی
درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِهِ عَلِيمًا
بآن دانا و بران جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بیرزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن
بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هرجا که خواهی میرو که من ترا بحل
کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین گفت که مرا
رها مکن و من نوبه خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیة فرستاد که وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ بترسد
و دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سرباز زدن از صحبت او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردا
نیدنی از مجالست و مکالمه او فَلَا جُنَاحَ پس هیچ گناهی نیست عَلَيْهِمَا بر ایشان أَنْ
يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت
خود بزنی دیگر گذارد و مرد بر حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی
بهترست از خصومت و مفارقت ارباب سیر برآنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سودة بنت
زمعه را طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم برسید سودة
بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بحق بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که
فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه میبخشم حضرت بوی رجعت فرمود و در روز
نوبت او در خانه عایشه می بود و این آیة در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و حاضر آورده اند
نفسها بخل یعنی مجبول شده اند نفسها بر بخیلی و از غیبت که هریک از زوجین در مسامحت و مروة بخیلی میورزند



وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از احسان و خصومة خَبِيرًا دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا
و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ
النِّسَاءِ میان زنان بجای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذرست و لهذا حضرت رسالة
صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرموده میگفت خدایا این قسمت در
آنچیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه
عایشه از ازواج بر دیگری دوستر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بران
فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل بآنکه مرعی نباشد در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل
فعل بیکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن دیگر را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس
باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَإِنْ تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اند
از امور زنان گذشته وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی
هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل
وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هریک از ایشان از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللَّهُ بی نیاز کرداند خدای
كُلًّا هریکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرة بر کمال خود یعنی نسلی دهد هریک را یا بدلی پدید آرد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای وَاسِعًا فراخ بخشایش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و
احکام وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از کوائن سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و در آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را که قبل
از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بآنکه بپرهیزید از
ترک وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت
شما متضرر نگردد چنانچه بایمان و طاعة شما منتفع نشود وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از
خلق خود که فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند وَلِلَّهِ و مر خدایراست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها
بود از ارکان و موالید و غیر آن وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده خدای وَكِيلًا کار فرمای مهمات بندگان
إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی کرداند أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ
بِآخَرِينَ و بیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا که فرمانبردار تو باشند چون این آیة نازل شد حضرت

مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت آنها قوم اینند یعنی پارسایان وَكَانَ
اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر ایجاد و اعدام قَدِيرًا توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که
باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش دنیا یعنی این سرای همچون مجاهد مثلا که از تکالیف جهاد برای
غنیمت کند فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خداست ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا و آن غنیمت است
وَالْآخِرَةِ و پاداش آخرة و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریفترین چیزی باز ماند
و اگر باشرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را از آخرة چندان نعمت که
غنیمت دنیوی در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیوی نیز بوی می رسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی
آنست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده مر قولها را بَصِيرًا بیننده مر فعلها را يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان كُونُوا باشید قَوَّامِينَ ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل
یعنی جهد کنندگان در اقامت و ادام عدالت شُهَدَاءَ لِلَّهِ و باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید
براستی وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در
ذمه اوست در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بپدر من حقیست و من برآن
گواهم و مرا باز میدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من این آیه نازل شد که گواهی باز مگیرید اگر چه بر
نفسهای شما باشد و خویشان نزدیک أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک
إِنْ يَكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا
درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او رحم منمایید فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس
خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و گردانی که شهادة برایشان یا برای ایشان مصلحت بیشتر بدانکه
نموده وی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از
حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانها خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای
آن و بپوشید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از
از علم و عمل خَبِيرًا دانا و شما را بران مکافات خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بتورات
و بموسی و عزیر و تورات و دیگر هیچ پیغمبر و هیچ کتاب دیگر ایمان نداریم و گویند خطاب بکافران نیز هست شاید مسلمانان را
میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ای کسانی که ایمان
آورده اید بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید
بهمه آنکه کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده
او که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بآن کتاب که خدای فرستاد عَلَىٰ



رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و آن کتابها نیز که فرستاد مِنْ قَبْلُ پیش از
قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده
اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست
که فرموده اند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العینی نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات واجب
الوجود جل ذکره می باید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطایفه جنید قدس الله روحه
منقولست که فرموده اند پنجاه سالست که ما ایمان آورده ایم و در ایمان تازه کرده و هنوز در آنیم
دمی با حق بودن عین کمالست بخود مشغول گشتن کفر است تمام دم که بپندار هستی سوی ظلمت سرای خود پرستی
خودی گذشت نفی خویشتن کن زود که غیر حق در حقیقت نیست موجود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر که کافر شود بخدای
وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او وَكُتُبِهِ و بکتابهای او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز رستاخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری
از مقصود و نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان که ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی
یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند
ثُمَّ كَفَرُوا پس باز کافر شدند بعیسی علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند
کفر را بانکار محمد صلی الله علیه وآله وسلم لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه اخبار
بر کار رنجانیده آنست و خدای دانست که خاتمه امور ایشان بکفر و طغیانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نیست که راه
نماید ایشان را سَبِيلًا راهی که بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم است
یا خبر کن بجای بشارة بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ
و منافقان آنانند که يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
بدون مؤمنان أَيَبْتَغُونَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی
و قوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزة لِلَّهِ جَمِيعًا مر خدا راست همه و هر که را خواهد رسد از او
رسد و او دوستان را نشور عزة داده که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که فرو
فرستاد بر شما ای مؤمنان فِي الْكِتَابِ در قرآن حق تعالی در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان
بقرآن نشست و خاست نکنند و آن آیه اینست که و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا الآیه احبار در مدینه تذکار آن
می نمایند و میگوید خدای در قرآن فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون بشنوید آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای خدا را از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کرده شود
فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که خوض
کنند و شروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما آنگاه

گرفتند وخواست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیراکه قادرید بر اعراض از ایشان وانکار بر ایشان
وبا وجود این راضی اید بصحبت ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ جمع کننده منافقان
وَالْكَافِرِينَ ومنکران وبدکاران فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا همه ایشان را الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ
آنان که انتظاری برند بِكُمْ بشما وقوع نکبتی را فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شد شما را فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ
فتح ونصرتی از نزدیک خدای تعالی قَالُوا گویند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما در
کارزار با شما پس سهم ما از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ واگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مرکافران را بهره از حرب
یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قَالُوا گفتندی کافران را أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ نه غالب ومستولی بودیم بر
شما ومی توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیده ایم وَنَمْنَعْكُمْ وباز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان وسخنان گفتیم که تنگ دل شدند تا شما غالب
شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای حکم کند میان مؤمنان وشما
ومنافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز که غیر از وکسی را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ
ونگرداند خدای ونده لِلْكَافِرِينَ مرکافران را عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان در روز قیامت
سَبِيلًا حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا نده ایشان را بر مؤمنان دستی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
بدرستی که منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام واخفاء کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ
وخدای جزا دهنده است ایشان را بر مکر وفریب ایشان وآن چنانست که در روز قیامت ایشان را نور
دهند چنانچه بر مؤمنان داده اند وچون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند وبنور خود از صراط بگذرند ونور
منافقان منطفی گردد ودر ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا وچون برخیزند منافقان
إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند کاهلان وگران جانان مانند کسی که از کاری کراهت
دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را دید نماز بگزارند واگر نه ترک بکنند يُرَاءُونَ
النَّاسَ می نمایند خود را بمردمان وریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ
ویاد نمیکنند خدا را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی وآن نیز در حضور مردم نه در خلوة یا ذکر زبان دارند وبس وآن
بنسبت با ذکر دل اندکست ودر قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است
بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیوی ودنیا وهرچه درو هست بغایت اندک ومختصر ست وذکر خدا از همه بزرگتر
ولذکر الله اکبر ومنافقان ریا میکنند مُذَبْذَبِينَ درحالتی که متحیر ومتردد اند بَيْنَ ذَلِكَ میان کفر
وایمان لَا إِلَى هَؤُلَاءِ نه با گروه مؤمنان اند تا ایشان را باشد هرچه آنان راست وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ
ونه با کافرانند تا بر ایشان باشد هرچه بر آنهاست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهرکه را خدا گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ
پس نیابی تو لَهُ مر ورا سَبِيلًا راهی بحق وصواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان



لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون مؤمنان که این عمل
منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ
آنکه بدهید خدا برابر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن وآن موالاة کافرانست که موجب
عقوبت وخذلانست إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ در طبقه زیرترین
مِنَ النَّارِ از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرند وکفر را
با خداع ومکر واستهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و
بدرکه اول در آرند مالک گوید بار خدایا آتش گوید حکم ما بر زبانست وزبان ایشان بکلمه جاری بوده هرچند مجاز
میگفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم وبرهمین منوال درهر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند
آتش آن درکه گوید حکم ما بر دل است نه بر زبان چاره نیست که از دل چشان دارید وچون در دل ایشان جز نفاق وشرک نباشد
آتش در ایشان پیچد والی الابد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ ونیابی تو ایشان را نَصِيرًا یاری که خلاص
نموده ایشان را از آن درکه بیرون آرد وهمه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر
آنان که توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا وباصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ
وچنگ در زنند بدین خدای وسنت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وَأَخْلَصُوا وخالص وپاکیزه گردانند دِينَهُمْ
دین خود را لِلَّهِ برای خدا یعنی طاعت نکنند مگر برای رضاء حق فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بتوبه واصلاح
واعتصام واخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان باشند واز شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ
يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وزود باشد که بدهد خدای مؤمنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وایشان با
ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ
شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید وروا بفرمان برداری وَآمَنْتُمْ وتصدیق کنید بوحدانیت او واز روی تحقیق با
ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بنیک وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا وهست خدای ثواب دهنده
شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر وایمان لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن
بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بسخن بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بر او ستم کرده اند چه او را
رواست که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید وگفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست واو را طعام ندادند
آن کس زبان بشکایت گشوده هرجا میرسید از بی مروتی آن قوم شکایت میکرد وصحابه او با زبان شکایت معاتبه کردند
این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایزست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا وهست خدای شنوا
سخن مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی وطاعتی را
أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهانی بجای آرید آن را أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که شما را شکایت
از آن روا باشد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان

بند

الجزء السادس

باوجود كمال قدرت بر انتقام از ايشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو كنندگان در اين آيه تحريض مظلومانست
بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانى و باآنكه رخصت ظلم داده‌اند از آن در گذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ
بتحقيق و بيقين آنانكه كافر مى‌شوند بخداى وَرُسُلِهِ و به پيغمبران او وَيُرِيدُونَ و ميخواهند أَنْ يُفَرِّقُوا
آنكه جدائى افكنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ ميان خداى و رسولان او باآنكه ايمان آرند بخداى و كافر شوند به پيغمبران
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گويند كه ايمان مى‌آريم ببعضى از پيغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و كافر مى‌شويم ببعضى
ديگر و آن يهود بودند كه ميگفتند ايمان داريم بموسى و كافريم بعيسى و محمد عليهم الصلوة والسلام وَيُرِيدُونَ و ميخواهند
أَنْ يَتَّخِذُوا آنكه فرا گيرند بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ميان ايمان و كفر راهى و حال آنست كه ايمان بخداى
تمام نمى‌شود مگر بتصديق رسل وى أُولَئِكَ آن گروه كه ميان ايمان و كفر طريقى ميطلبند هُمُ الْكَافِرُونَ
ايشان كافرانند حَقًّا بكفرى محقق شده يعنى كامل‌اند در كفر خود و ايشانرا مؤمن نتوان گفت بوجهى زيرا كه آن
ايمان كه ايشانراست معتبر و معتدبه نيست وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده كرده‌ايم براى كافران عَذَابًا
مُهِينًا عذابى خوار كننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و كسانى كه ايمان آورده‌اند بِاللَّهِ بخداى وَرُسُلِهِ و بفرستا
دگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا و جدائى نكردند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ ميان يكى از ايشان در ايمان بلكه بهمه گرويدند
أُولَئِكَ آن گروه كه مؤمنان حقيقى‌اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد كه بدهيم ما و حفص بصيغهٔ غايبه
ميخواند يعنى خدا بدهد أُجُورَهُمْ مزدهاى ايشانرا كه وعده داده است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
و هست خداى تعالى آمرزندهٔ سيئات ايشان مهربان بتضعيف حسنات ايشان در اكثر تفاسير آورده‌اند كه احبار
يهود چون كعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ايشان بجناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم
آمده گفتند اگر راست ميگوئى كه پيغمبرى يكبار كتابى بيار چنانچه موسى عليه السلام آورد آيه آمد يَسْأَلُكَ
أَهْلُ الْكِتَابِ سؤال ميكنند از تو اهل كتاب يعنى در ميخواهند أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنكه فرود آرى بر
ايشان كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ كتابى از آسمان بيكبار چون توريه يا كتابى نوشته بخط سماوى چون الواح موسى
عليه السلام يا كتابى كه ما معاينه ببينيم كه فرو مى‌آيد يا بنام هر يك از ما كتابى بيارد كه نوشته باشد كه تو رسول خدائى
و چون اين درخواست از روى تعنت بود سمت اجابت نيافت و حق تعالى تسليه فرمود آن حضرت را صلى الله
عليه و آله و سلم كه از اين سؤال ايشان ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى پس بدرستى كه ايشان يعنى بنى اسرائيل
كه اين گروه از ايشانند درخواستند از موسى عليه السلام أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر از اين درخواستى در آن
وقت كه كلام حق تعالى شنيدند فَقَالُوا پس گفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً بنماى با خدا را عيان
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرو گرفت ايشانرا صاعقه يعنى آتشى از آسمان آمد و بسوخت ايشانرا بِظُلْمِهِمْ
بسبب ظلم ايشان يعنى سؤال محال كه طلب رؤيت است در دنيا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند
گوساله را بخدائى مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنكه آمده بود بديشان معجزها موسى عليه السلام



فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ پس عفو كرديم از ايشان اين گناه را بسبب آنكه توبه كردند وَآتَيْنَا مُوسَى
و بداديم موسى را سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطى ظاهر بر ايشان كه فرمود بكشيد گوساله پرستانرا و ايشان فرمان برا
رى نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتيم بر زبر ايشان طور را بِمِيثَاقِهِمْ بسبب آنكه پيمان
قبول كنند و ايشان آن پيمانرا بعد از قبول بشكستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتيم ايشانرا بر زبان يوشع عليه السلام
كه در آئيد بدروازهٔ شهر اريحا سُجَّدًا در حالتى كه سجده كنندگان باشيد و ايشان ازين حكم ابا كردند وَقُلْنَا
لَهُمْ و گفتيم ايشانرا بر زبان داود عليه السلام لَا تَعْدُوا ستم مكنيد و از حد مگذريد فِي السَّبْتِ
در روز شنبه يعنى كسب مكنيد و ماهى مگيريد و ايشان ازين امر تجاوز نمودند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتيم
از ايشان در هر يك ازين حكمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پيمانى استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس
بشكستن ايشان پيمان خود را كرديم با ايشان آنچه كرديم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ
و ديگر بجهت كفر ايشان بتوريه يا بقرآن و علم وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و ديگر بسبب كشتن ايشان پيغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ
بناحق وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و ديگر بگفتار ايشان كه دلهاى ما اوعيهٔ علومست يعنى از دانش پر شده محتاج
بعلم كسى نيستيم يا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد صلى الله عليه و آله و سلم ميگويد نداريم و نه چنانست كه
ميگويند بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلكه خداى مهر نهاده است بر دلهاى ايشان بِكُفْرِهِمْ بسبب كفر
و جحود ايشان و از دانش محجوب گردانيده و مدد توفيق تدبر در آيات و تذكر در مواعظ از ايشان منقطع ساخته
فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ايمان نمى‌آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندكى چون عبد الله سلام رضى الله و ياران او يا ايمان
اندك يعنى غير معتبر وَبِكُفْرِهِمْ و ديگر عقوبت ايشان بسبب كفر ايشانست بعيسى عليه السلام وَ
قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ و بگفتن ايشان نسبت بمريم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانى عظيم كه ارتكاب زنا
بوده وَقَوْلِهِمْ و ديگر بگفتن ايشان إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ كه كشتيم مسيح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عيسى
پسر مريم را رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خداى اين وصف خداست مر عيسى را نه قول يهود وَمَا قَتَلُوهُ
و نكشتند اورا وَمَا صَلَبُوهُ و بردار نكردند اورا وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و ليكن مشتبه شد برايشان
وقتى كه شبه عيسى عليه السلام بر يهودا ايشان افتاد و اين قصه در سورهٔ آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا و بدرستى كه آنان كه اختلاف كردند فِيهِ در شأن عيسى لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آينه در
گمانى و تردد بودند از قتل او چه در وقتى كه يهود خود را بر او بخشيد كه اين عيسى است بطلب وى مشغول شده بودند و
چون از يهود خبرى نيافتند آغاز اضطراب و تردد كردند كه اگر اين عيسى است پس يار ما كجاست و بعضى گفتند
شبه عيسى بر روى يهودا بيش نبود و روى ديگر بجاى او آمده و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه
عيسى والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ نيست مر يهود را بعيسى و قتل او مِنْ عِلْمٍ دانشى
إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنكه پيروى گمان ميكنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نكشتند عيسى را بيقين

بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ بلکه خدای برداشته است او را و بمحل کرامت برده وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعنت یهود و باقهر کننده بحکمت
در هم عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ
مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یاس گویند و هیچ
سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان
فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت
کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملة اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم کند و چهل سال در زمین باشد آنگاه متوفی شود و مؤمنان بروی نماز گزارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
و روز قیامت يَكُونُ باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب
و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفتند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین
یهود بوده اند حَرَّمْنَا حرام کردیم عَلَيْهِمْ بر ایشان طَيِّبَاتٍ طعامهای پاکیزه أُحِلَّتْ لَهُمْ
که حلال کرده بود خدا بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید وَبِصَدِّهِمْ عَنْ
سَبِيلِ اللّٰهِ و دیگر بباز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری را از مردمان یعنی
تحریف داده حکم توریة و نعت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود
نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند
از اخذ ربوا در توریة وَأَكْلِهِمْ و دیگر بخوردن ایشان أَمْوَالَ النَّاسِ اموال مردمان را بِالْبَاطِلِ
برشوة و غصب و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ
از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان علم یعنی آنها
که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ
و مؤمنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده شده است
بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
و ایمان می آرند بپای دارندگان و گزارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَ
الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز آخر که قیامت است أُولٰئِكَ آن گروه که متصدق و معتقدند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم
ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانچه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ
المرسلین است و اول کسی که منکر کافرا ... کرد و بدعاء او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن



جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی یکبار برما حق تعالی میفرماید که کار تو در وحی همچون نوحست وَالنَّبِيِّينَ
مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ
بسوی إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ فرزندان یعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَ
هَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم است چه
ابراهیم اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا
دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر
و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریة بوده وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان که در
قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از این
چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولان
که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان اظهار نکردیم وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی
تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر فروه
طور بود با حضرة پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در غرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل
خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نیافت
موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای بالای عرش پایه طور محمدیست و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران را
مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا
يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مردمان را عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن
رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوة کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد از الزام نبوة و رعایة حکمة در
اختصاص هر پیغمبر بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسا کفار جمعی نزد سید مختار علیه الصلوة
والسلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سؤال کرده ایم و از نبوة و کتاب تو استفسار نموده
ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرة در آمده
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی
نداریم آیه آمد که ایشان هیچ گواهی نمی دهند لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوة
تو میکند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است بتو که آن قرآنست و معجزیست روشن و دلالت
کننده بر نبوة تو أَنْزَلَهُ فرو فرستاده قرآن را بِعِلْمِهِ متلبس بعلم خاص بدو و آن علمست بانزال قرآن
بر نظمی که عاجز آیند از ایشان مثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند
بنبوة تو وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی

کر آنانکه کافر شدند بنبوة تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت
محمد صلوات الله و سلامه علیه و تغیر آن قد ضلوا بدرستیکه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراهی بنهایة
رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وظلموا
و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بانکار نبوة او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن الله لیغفر
لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم و نه راه نماید ایشانرا طریقا راهی الا طریق
جهنم مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خالدین فیها ابدا جاویدان و همیشه ساکن آن
وکان ذلک و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای آسان یا ایها
الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخنی درست که آن
کلمهٔ شهادت یا قرآن من ربکم از نزدیک پروردگار شما فآمنوا پس بگروید بدو خیرا
لکم گرویدنی که آن خیر باشد مر شمارا وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که
مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه
بایمان شما سود نخواهد یافت وکان الله و هست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده
باب شما یا اهل الکتاب خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لا تغلوا فی دینکم
غلو مکنید در دین خود جهود از آنکه بگویید در طرف نکوهش موسی غلو نمایید تا حدی که او را ابن الفاعله گویید و ترسا
بازا میفرماید که در جانب ستایش عیسی غال مشوید بدان شایبه که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا علی الله
و هیچکدام شما مگویید بر خدای الا الحق مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او
نیستند انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رسول الله فرستادهٔ خدایست
وکلمته و کلمهٔ وی گفته اند او را از کلمهٔ بشارت بوقوع ولدی بی مساس احدی القاها برسانید آن کلمه را خدای
الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده
از حق سبحانه بی توسط اسباب فآمنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با
ترسایانست خاصه ولا تقولوا ثلثة و مگویید خدایان ما سه اند اقنیما و بعضی از نصاری آن بود که
آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارة از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم
الابن یعنی ابن و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انتهوا باز
ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی که آن خیر شما باشد انما الله جز این نیست که الله
اله واحد خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه در راه نیست سبحانه
پاکی یاد میکنیم او را پاکی ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له مر اوراست ما فی
السموات آنچه در آسمانها وما فی الارض و آنچه در زمین اند و همه مخلوق او بنده و مخلوق مماثل خالق نباشد



و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا
کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنا حق تعالی از اتخاذ ولد برای کفایة مهمات والد باید و خدای خود
قایمست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در حدیثست که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را
عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او گفتند آنرا عیب بر میداری که میگویی که او بندهٔ خدا
و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و همچنین آنرا عیب نشمرد موافق این قول آنحضرت
آیه آمد که لن یستنکف المسیح ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد ان یکون عبدا لله از آنکه بنده
باشد خدایرا و چون عبدهٔ ملایکه نیز ایشانرا فرزند خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که ولا
الملائکة المقربون و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که اینها حمله
عرش اند و در انوار گفته که کروبیانند بر حوالی عرش ومن یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته
از پرستش خدای تعالی ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم پس زود باشد که حشر کند ایشانرا
یعنی مکلفانرا الیه بسوی خود جمیعا همه ایشانرا تا جزا و مکافاة بدیشان رساند فاما الذین
آمنوا پس اما آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فیوفیهم اجورهم
پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا ویزیدهم و بیفزاید بر مزد ایشان من فضله از
افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند
فیعذبهم پس عذاب کند ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک ولا یجدون لهم و نیابند
ایشانرا من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری
یا ایها الناس ای آدمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان حجتی و دلیلی من
ربکم از پیش پروردگار شما که آن محمدست صلی الله علیه و آله با معجزات او یا دین اسلام وانزلنا
الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا
بالله پس آنانکه ایمان آورده اند بخدای واعتصموا به و چنگ در زدند در کتاب او یا پناه بردند
بوی از وسوسهٔ شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشانرا فی رحمة منه در
ثوابی که از و بازاء ایمان ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان ویهدیهم
الیه و بنماید ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده صراطا مستقیما راهی راست که آن اسلام
و طاعتست در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم و سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم مرا خواهری
چند هست و بس مال خود را چگونه با ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد که یستفتونک طلب حکم میکنند از تو در
میراث کلاله قل الله یفتیکم بگو که خدای حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک

اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسر یا چه اگر دختر باشد اخت را
ساقط نمیکند از درجه وراثت وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد فَلَهَا پس مر آن خواهر راست
نِصْفُ مَا تَرَكَ نیمه آنچه بگذارد او از مال وَهُوَ و آن مرد یَرِثُهَا میراث بگیرد از خواهر إِنْ لَمْ یَكُنْ
لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر ولد او میراث میبرد آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث
والا ولد مذکرست چه مؤنث حجب برادر نمیکند فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَیْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرده دو تا فَلَهُمَا
الثُّلُثَانِ پس مر ایشان را دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرده وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند
وارثان او برادران و خواهران رِجَالًا وَنِسَاءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد برابر مِثْلُ
حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ مانند بهره دو مؤنث یُبَیِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای احکام میراث را لَكُمْ برای شما
أَنْ تَضِلُّوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست است برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ و خدای
بِكُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات عَلِیمٌ داناست سورة المائدة مدنیة وهی مائة وعشرون آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید
أَوْفُوا وفا کنید بِالْعُقُودِ بعهدها که با یکدیگر میکنید بعقود شریعت چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد
بیع و امثال آن أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شد بر شما بَهِیمَةُ الْأَنْعَامِ چارپایان بی زبان که آن ازواج
ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و گاو کوهی و نخچیر و گورخر یا اجنه که از بطون انعام
بیرون می آید إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره وهو قوله حرمت علیکم
المیتة الآیة غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم
باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای یَحْكُمُ حکم میکند در حلال و حرام مَا یُرِیدُ آنچه خواهد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا
نشانهای دین حق را آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او به سفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی
در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و
بر اقامت صلوات و اداء زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا و امنا باشند که
کار بی مشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر دل پذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت
پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر آید و غادر بیرون رود پس
حطم بیرون شد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیة که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یاد شنیدند و حطم



کندی را دیدند شتران بغارت برده و در آن قلاده ها آراسته بر رسم هدی بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران باز ستانند
حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائر مشکنید وَلَا الشَّهْرَ
الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در او وَلَا الْهَدْیَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ
و نه خداوندان قلاده ها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چارپایان میکردند از پوست درختان حرم یا غیر
آن تا معلوم شود که هدیست و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را
که عازمان زیارت او باشند یَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ اگر مؤمنان باشند
زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کفار نمی طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و میطلبند مؤمنان
خشنودی خدای تعالی و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده اند که رضوان جهت وَإِذَا حَلَلْتُمْ
و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا یَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن
ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را
در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد در گذرید و با ایشان آن
خواهید که اعدا اموال قاصدان حرم کنند حکم این آیه تا بدین محل منسوخست مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون
آیند و کافران از هدی و قلائد امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَی الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت
امرست یا پیروی سنت وَالتَّقْوَی و پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ و یاری مکنید
بیکدیگر بر گناه که ترک فرمانست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از نا
فرمانی خدای تعالی إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نافرمانان حُرِّمَتْ
عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن بیرون رفته باشد
وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِیرِ و گوشت خوک با همه اجزاء او از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ
لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند بر غیر خدا اسم نزدیک ذبح او مراد از وی
کشتنی است که بنام لات و عزی و غیر آن می کشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده
باشد کافران گوسفند را خفه میکردند تا میمرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده
باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّیَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِیحَةُ
و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده
مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّیْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را و در وی زندگی باشد بدان مقدار که چشم
خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند
بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم
آن بجای می آورده اند و بر آن قربان میکرده و گوشت اندر او از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام

باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا وآن نیز حرامست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ
بتیرهای اقداح باید دانست که چوب راستی بوده پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی
بجمع بوا آنها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بودی میسپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی
ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم را آنرا منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور
هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست دران خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی امرنی ربی فی الحال بدان
مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح برآمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند
واو استقسام جزورست بر انصبا معلوم یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بود
برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذَٰلِكُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتنست
از دایره اسلام زیرا که افتراست بر خدای تعالی اگر بت است و اگر امر خواهند باشرک اگر غیر او را میگویند الْيَوْمَ
امروز که روز جمعه است و عرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناامید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال
دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید
این آیه نماز دیگر روز جمعه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز
بزیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل کردانیدم برای شما دِينَكُمْ دین شما را که دیگر احکام
او در معرض نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که فتح کردانید ابن
وطن و هیچ مشرک با شما حج نگزارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما اسلام را دِينًا
دینی پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نیافت طعام
واز این محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد
یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزگارست مر او را در این گناه
رَحِيمٌ مهربان بر او که با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم که بسگها
سگان و مرغان شکاری بها نداری میکنیم و سگان آل ذریح و آل جویریه جانوران دشتی میگیرند بعضی از آنها حلالست
که ما در یابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند و ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است حق
سبحانه فرمود که مردار حرامست حکم این چگونه باشد آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَا
ذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند برایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو که حلال کرده شده
بر شما ستوده ها پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشید وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید
مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز خواه از طیور چون چرغ و باز و جز
آن مُكَلِّبِينَ در حالتی که شما مؤدب و معلم اید ایشان را تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکا





ری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب و آنچنانست که اوی شکاری را تر
وقتی که خدا او فرستد او ایشان را و بخوانند او باز آیند و شکار را نگاه دارند و از و نخورند فَكُلُوا پس
بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و
نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذرست
وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر آنچه که تعلیم داده اید در وقت ارسال او
بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم ... و ثنا باید گفت و بسم الله کنایتست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدای در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حسابست و از حلال
و حرام سؤال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول این آیه أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را
ذبایح بر نام خدای تعالی وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی
یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز
ایشان را حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاده
پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند و این ترسیل او لویست و اگرنه امه مؤمنه نیز حلالست وَ
الْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ
قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی آزادانند پس امه کتابیه بمذهب او حرام باشد و نزد
امام اعظم عفایفند پس بقول او حرایر و اما از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح
جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه جماع با شهوت بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فراگیرنده دوستان پنهانی
وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و
حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در آن سرای
مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را
از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید
سرهای خود را امام مالک نظر بظاهر میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم مسح ربع سر فرضست
و امام شافعی میگوید آن مقدار که اسم مسح بر وی اطلاق توان کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای
خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان برآمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدمست
خفض وارجلکم بطریق جر جوار است چنانکه و عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خوانده و عطف بر وجوهکم

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا واگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى
واگر باشید بیماران واستعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ
یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلا جای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را یعنی
مباشرت فاحش فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا بیابان آب و شما حایلی باشد از دشمن و
سبع که از آن بهلاک نفس منتهی باشد ویا آب در چاهی بود و آلت استقا یافت نشود یا بخرند و شما قیمت
آن ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و هرچه پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر
فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ روها و دستها خود را مِنْهُ از آن خاک بدو
ضربه یکی برای روی و یکی برای دستها مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم
لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فراگیرد وَلَكِنْ يُرِيدُ ولیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ
تا شما را پاک کرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفاره ذنوبست وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام کرداند نعمت
خود را عَلَيْكُمْ بر شما بآنکه رخصت میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما شکر گوئید
نعمتهاء او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارة آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و
متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویها خود را که جان توجه بدنیا کرده اید بشوئید
بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی
بدل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طبیعت و قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است
از التفات بغیر ا پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار
و ارواح را از آرامش بغیرا و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف ترنیست
وجودک ذنب لا یعادله ذنب ای پندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارة سالک ره را نمازی میکند
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن
وَمِيثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ آنکه با شما پیمان بست بِهِ بآن یعنی عهدی
که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بستید که بر
سمع و طاعة بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم
امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این در سوره فتح بمحل
مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینه های شما مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای زمره مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدا شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ
گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی





از مشرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید
هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیاس
باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در
ظلم و ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل
و ظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عملهای ستوده کردند و وعده اینست لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ
و مزدی بزرگ از فضل اله وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب
کردند قرآن را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخند یعنی مجاوران آورده اند که حضرة
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر
یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی
که باران باریده بود و حضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعرا
شاره کرده مهتر خود را انگیختند در باب که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران او دور رفته و درین محل
بر او دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد و گفت مَنْ يَمْنَعُكَ الْيَوْمَ مِنِّي یعنی کیست که ترا حمایت
کند و شر او از تو باز دارد حضرت فرمود که الله تعالی منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام
بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برداشته بر سر
وی رفت و گفت من يمنعك منی یعنی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهاده بگفت و
بمیان قوم باز رفت ایشانرا باسلام دعوه کرد و این آیه فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدا را که بشما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ
قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنکه بکشایند
بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستها خود را بقتل و اهلاک فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس خدای باز داشت
دستهای ایشانرا عَنْكُمْ از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی برآنند که نزول آیه در قصه بنی
نضیرست که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و شرح این قصه
در سوره حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و باز دارنده شر اوست وَلَقَدْ
أَخَذَ اللَّهُ و بدرستی که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی
علیه السلام و محاربت با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده

مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند با پابندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان وصورة این قصه بر وجه
اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا واریحا را با همه
ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع دران وقت مساکن جباران بود وایشانرا عمالقه میگفتند
مردمان بلند وتوانا بودند از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند ومصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد
فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که نزاره بدارد ودر هم دبی نزار باعنت وجهاد کنید با جباران
پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشد وبا قوم خود
تا نزدیک اریحا رفتند ونقبارا بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان یکی از جباران ملاقات کردند که اورا
عوج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار وسیصد وسی وسه گز بود وسه هزار سال عمر داشت وباقی
عادیان نیز قدها بلند داشتند ودر خبر است از هشتصد گز تا هشتاد گز آورده پس بساتین ایشان را دیدند یک خوشهٔ
انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت وپنج نفر در یک نیمهٔ از پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا
بازگشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکنست که خوف بر ایشان مستولی شده
نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند وایشانرا بر جنگ این قوم ترغیب نمایند
پس بلشکرگاه آمده موسی وهرون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند وده نقیب بددلی کرده با قوم خود
صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع ابن نون بود از سبط یوسف وکالب
بن یوقنا بود از سبط یهودا بر عهد وقرار خود باستادند وغلغله در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب در ایشان
پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ وگفت خدای اِنِّي مَعَكُمْ من با شمایم بنصرة
دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن
وَاٰتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِي وتصدیق کنید پیغمبران مرا
وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ وتقویت کنید ایشانرا وتعظیم ایشان بجای آرید وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ وقرض دهید
خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیک لَاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه
درگذرانم از شما سَيِّاٰتِكُمْ گناهان شمارا وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ ودر آورم شمارا جَنّٰتٍ تَجْرِي بوستانها
که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ در زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ پس هر که کافر شود
بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از این شرط مؤکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاۤءَ
السَّبِيْلِ راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ
پس بشکستن ایشان پیمان خودرا لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه
بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ وگردانیدیم دلهای ایشانرا قٰسِيَةً سخت چنانچه که متاثر
نشود از مشاهدهٔ آیات واستماع مخوفات يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ میگردانند سخنان توریه را یا نعت حضرت



رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عَنْ مَّوَاضِعِهٖ از جایگاه آن یعنی صفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را
تبدیل میکنند یا کلمات توریه را تاویل میسازند بتاویلات فاسده وَنَسُوْا حَظًّا وترک کردند بهرهٔ تمام را مِّمَّا
ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله
وسلم وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ وهمیشه همی تو که مطلع میشوی عَلٰى خَاۤئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از جهودان
اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام واصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ
پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند وایمان آرند وَاصْفَحْ وروی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند
وگفته اند مطلق عفو وصفح بآیة السیف منسوخست اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ بدرستی که خدای دوست
میدارد نیکوکارانرا وَمِنَ الَّذِيْنَ قَالُوْۤا واز آنان که گفتند اِنَّا نَصٰرٰۤى بدرستی که ما ترسایانیم خودرا
خود را بنجو نصرانی گفتند نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام دران می بوده یا آنکه گفتند
نحن انصار الله وبر هر تقدیر از ایشان اَخَذْنَا مِيْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته
بودیم فَنَسُوْا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه بدان پند داده
شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد مرسلست علیه وآله الصلوة والسلام فَاَغْرَيْنَا پس
برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاۤءَ وبغضی نهان
در دل اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز وآن چنانست که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیگرند و
بعضی مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود وایشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ وزود باشد که
آگاه کند وخبر دهد خدای ایشانرا بِمَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ بآنچه ایشان میکنند وآن خبر دادن بجزا ومکافات
خواهد بود يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ ای جهودان وترسایان قَدْ جَاۤءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستی که آمد بشما
فرستادهٔ ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما كَثِيْرًا بسیاری مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ
از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید مِنَ الْكِتٰبِ از توریه چون نعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
وآیهٔ رجم وانجیل چون بشارة عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام وَيَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ ودر میگذرد از بسیاری
مخفیات شما وخبر نمیدهد بآنچه هیچ مهمی دینی بدان وابسته نیست نقلست که یهودیی با آنحضرت گفت که کدام
آن کثیرست که از آن عفو کردی حضرة ازو اعراض کرد دوم وسوم نوبه مبالغه کرد وحضرة روی ازو بگردانید
وقصد یهودی آن بود که مناقضهٔ از وی ظاهر شود وبزرگ عفو چون دو جواب خود سرگرفت جز اعراض چیزی
مشاهده نکرد بصدق آن حضرة متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَاۤءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ بدرستی که آمد بشما
از نزدیک خدای نُوْرٌ روشنایی که دفع کنندهٔ ظلمت ضلالتست وَّكِتٰبٌ مُّبِيْنٌ وکتابی روشن
کننده وبجود روشن گفته اند نور حضرة رسالتست صلی الله علیه وآله وسلم ودر بحر الحقایق آورده که وجه
تسمیهٔ آن حضرة بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم برون آورد نور وی بود

که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نوره و نور ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص
شرح نقش الفصوص مذکورست که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرة حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدیه
و نور احمدیست صلی الله علیه و آله و سلم که صورت حضرة واحدی احدی است جامع جمله کمالات الهی و کیانی
و واضع بران همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت عالم و عالمیان صورة اجزاء تفصیل او و
آدم و اولاد او بیان سخن برای تکمیل او و الیه الاشاره بقوله صلی الله علیه و آله و سلم انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه
تحت لوائی — آنچه اول شد پدید از جیب غیب — بود نور جان او بی هیچ ریب — بعد از آن آن نور مطلق زد علم
گشت عرش و کرسی و لوح و قلم — یک علم از نور پاکش عالمست — یک علم ذریت و آدمست — نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون معطی هر ذات بود — واجب آمد هر دو جهانش دعوة — ذرات پیدا و نهانش — یهدی
به الله راه مینماید خدا بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که پیروی خشنودی او میکند
سبل السلام بطلب راهها سلامت از عذاب که آن راه جنت یا سبل دار السلام که طریق
بهشت و یخرجهم و بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی
النور بروشنائی ایمان یا یقین یا علم باذنه باراده و توفیق خود و یهدیهم و راه می
نماید ایشانرا الی صراط مستقیم براهی راست که نزدیکترین راههاست بحق لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله گفتند بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم او
مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بعینه که میگویند
پسر مریم خداست ظاهرست چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید
و دیگر آنکه مادر اکبرست و ولد اصغر و چه دورست که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملک بگو پس
کیست که مالک باشد و منع کند من الله از اراده خدای شیئا چیزی را یعنی کس مانع نتواند
شد ان اراد اگر خواهد ان یهلک المسیح ابن مریم که هلاک کند عیسی بن مریم و امه و مادر
او را و من فی الارض جمیعا و آنها که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهورند و قابل فنا چون
سایر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید و لله ملک السموات و الارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها
و زمینها و ما بینهما و آنچه میان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق
اوست بی اصلی و مادة می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا می
کند از اصلی که جنس بنت چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون و الدین یا از مرد بی زن چون حوا
یا از زن بی مرد چون عیسی و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها تواناست و قالت
الیهود و النصاری و گفتند جهودان و ترسایان نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران خداییم او ما را چون پدران
در مهربانی و رأفت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم خلیل فرموده که در توریة با ایشان خطاب



کرده که یا ابناء احبار یعنی ایشان خوانده که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی ربی و ربکم ایشان
چنین خوانده که الی ابی و ابیکم و احباؤه و دیگر گفتند که ما دوستداران خداییم قل فلم یعذبکم
بگو پس چرا عذاب میکند شما را بذنوبکم بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرة
بعضی ایشان بدوزخ ایاما معدودة و اب پس اگر پسری بوده بید شما را عذاب نمیکرد که پدر رنج پسر نخواهد و دوست
بر عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسر بید و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدگانی هستید
ممن خلق از آنها که خدا آفریده است و همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت
یغفر لمن یشاء می آمرزد خدای هر که را بخواهد و انتقام کشد و یعذب من یشاء و لله ملک السموات و الارض
و مر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرموده در آن و در این و ما بینهما و آنچه میان اینهاست
و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری قد جاءکم
رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما راه حق را
علی فترة من الرسل بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل ان تقولوا تا نگویید شما ما
جاءنا نیامد بما من بشیر مژده دهنده و لا نذیر و نه بیم کننده فقد جاءکم پس آمد بشما
بشیر بشارت دهنده مومنان بکرامات و نذیر و ترساننده کافران بعذاب قیامت و
الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز قادرست اگر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت
هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بوده هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع
بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدة ششصد سال که میان عیسی و موسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و اگر
خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدة ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما الصلوة و السلام
بود چهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیه منت بر بندگان می نهد که در وقتی که
وحی مندرس و اخبار رسالة منقطع بوده من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم تا رنگ ظلمات باطل همه جهان
عالم زدای روشن او نور حق گرفت و اذ قال موسی و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام لقومه
مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله علیکم
نعمت خدای را که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر
تا شما را راه نماید و در هیچ امة آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل و جعلکم ملوکا و گردانید
شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بوده حالا ملوک نفس خودید یا منازل شما وسیع است و در او آب جاری
هست چون منازل ملوک و اتاکم و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر ما لم
یؤت آنچه نداد کسی را احدا من العالمین از عالمیان زمان شما یا قوم ای گروه من ادخلوا
الارض در آیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن

واضح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای نوشته
است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبا خود
و میگفتند اگر ما را اسیر کرده باشند بمصر باز میگردیم موسی علیه السلام گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ
و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ که اگر چنین کنید باز گردید زیانکاران در دنیا
از ثواب جهاد و در آخرة از لقاء رب العباد قَالُوا يَا مُوسَىٰ ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستیکه
که در ارض مقدس قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در نمی آییم بدان زمین جهت جنگ حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون روند
ایشان از آن فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فَإِنَّا
دَاخِلُونَ پس ما در آیندگانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ
از آنان که ترسیدند از خدای تعالی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا و انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر
عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران
از باب قریه ایشان ناگهان و اشتاب نماید راه که زر تنگ گیرید و بجوار ها کمنید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در
آیید از آن در بدین وجه که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستیکه شما غالبید زیرا که ایشان جسمی
چند اند بی دل و تن آور و اشدی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام وَعَلَى
اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدای توکل کنید در این حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان
وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستیکه ما هرگز در نمی آییم بدین
ولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان درین مواضع اند و تو و کس را تصدیق میکنی و سخن وکس را
باور میداری فَاذْهَبْ أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید
إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدای و رسول و گفته اند
مراد از رب هرون بوده و رب بمعنی سید است پس هرون که از او بزرگتر بود سید گفتند و کلمه فاذهبوا بد
اینجا قولست قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي من مالک نیستم مگر نفس
خود را وَأَخِي و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان
این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدسه
مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرامست بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً
چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی
چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب هم آنجا بو
دندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قول آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل

نصف الجزو



که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و واضح آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند و اهل
اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و یوشع را پیغمبری داد و ایشان با او بیعت کردند و یوشع علیه
السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنا و جباران برانداخت و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم
دعا کرد و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم
کردیم بعجز و سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه
فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که قوم موسی هلاک گشته
شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ
خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ
می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد انکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت
حسن بود و توام هابیل را لبوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم لبوذا را بقابیل نامزد کرد
و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجملست و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم
علیه السلام فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته و ادرا چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل
را بیش از من دوست داری لاجرم آنچه خوبروی ترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر
از شما قربان کنید تا بنگرید میتوانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین خبر داد إِذْ
قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل گوسفند دار
بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکرد
ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود
گفت اگر این قربانی مقبول شود و گرنه که من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس
قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را
بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود آتش از قربانی او در گذشت و بجای
آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت او
هابیل را لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ گفت هابیل
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربان
نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشایی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست
خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من باری نیستم دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را
بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ من می ترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار

حالیانست بلکه هابیل از قابیل قوی‌تر بود و با شوکت‌تر بود اما تسلیم شد در قتل را از ترس خدای تعالی پس گفت إِنِّي
أُرِيدُ من میخواهم أَنْ تَبُوءَ آنکه بازگردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ و بیاد داشت
گناه تو که آن سبب رد قربان بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بوده فَتَكُونَ پس باشی
تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش
ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد او را نَفْسُهُ
نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر او و نمیدانست که او را چگونه بکشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شد
مرغی در دست گرفت پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد و برد قابیل بر همین
کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بانکه سنگی بر سر وی زد
و مغز سرش پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دینی بانکه بعقیده عم مرده
و مطرود بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب دوزخ شمار او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در
تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه بباید کرد او را در جائی چیده و چهل روز در پشت گرفته به
طرف میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال بکشید تا گشت بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند
که هر وقت بیفکند بخورند و بسیار دلتنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که
يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را بمنقار و مرده و پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و این عمل
بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را
آورده‌اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن می‌پاشید تا پوشیده
گشت قَالَ يَا وَيْلَتَا گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم
مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را آنگه
قابیل بهمین طریق تن هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه
یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بر آن بود که پدر و مادر از و بیزار گشتند و تمام جسد او سیاه شد و ندائی
شنید که کن خائفاً ابداً بعد از آن قابیل هرگز امید بدی میسر نبود که ناگاه او را بکشد و آلقوبست بری تا بینا
از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم
کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی
را کشته باشد و بر او قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد
در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس چنانست باشد
که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد
و جمیع یکسانست در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از



قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس چنانست که سبب زندگی
همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترغیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدْ
جَاءَتْهُمْ و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا رسولان ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها
روشن یا آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از
ارسال رسل و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز
از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا در گذشته اند و امام واحدی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی
از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت آنحضرت
اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض
رسید حضرت ایشان را بجانب شتران شیردار که نزدیک جبل العین بود فرستاد و چند روزی در آن موضع بوده
شیر و بول شتری آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را
رانده روی براه خود نهادند یسار که مولای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود با چندی از عقب
ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و با آخر یسار را گرفته دست و پای وی را بریده خار در چشم و زبان
او بزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافت کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاده
و او همه را گرفته دست و گردن بربسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ
جز این نیست که جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای و رسول او
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت
أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند و بر دار کشند
اگر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان را مِنْ خِلَافٍ
برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته أَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشان را مِنَ
الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت
نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم نفی را بحبس فرموده و آورده تا ضرر او در شهرهای دیگر بمسلمانان
نرسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم
ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذَٰلِكَ این حد که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان
خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه
حق الله مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا پیش از آنکه شما قادر شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان پس اگر محارب شرک و
توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی و خواه بعد از آن حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و

بچون و مال او را مطالبت نتوان کرد و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرة بر و توبه کرده مالک بن انس رضی الله عنه
میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر تا کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث
مقتول بر مطالبه دم نتواند کرد و قول شافعی آنست که قبل القدرة طلب بتوبه او حدود از ساقط شود نه حقوق آدمیان
**فَاعْلَمُوا** پس بدانید **أَنَّ اللَّهَ** انکه خدای **غَفُورٌ** آمرزنده گناهست بتوبه **رَحِيمٌ** مهربانست بر
تایبان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ** ای گروه مومنان بترسید از خدای **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** و بطلبید
بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله
کلی در تقرب بحضرة الهی ملاحظه اوامر و نواهی در لطایف قشیری گوید وسیله بتجرید اعمالست از ریا و تفرید
احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بنقضا بحث
و زاهدان علاقه بلاین و زاهدان عارفان بزرگ وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بکاشفه راه رود و عارف بمعاینه
نظر کند عابد فکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره
فرموده که الهی وسیله بنو هم توی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم
این طلب ما نیز طلب تو داده گنج احسان بر همه بگشاده این طلب در ما هم از انجا وشت رستن از پیداو یا رب داوت
این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین بس عیب ما پوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریا های خویش
**وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ** و جهاد کنید در راه او با اعدا ظاهر و باطن **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید که شما
رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بست که پی آثار رستگاری حقیقی
وست نه بدو اول ایمان که اصابه نورست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم
تقوی که منع اعمال شرعیه و منشأ اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیم ابتغا او
و آن فنا ناسوت در بقا لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن
اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از بزرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد
چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهره وحدت بکشی پرده کثرت
تا در نظرت اندک و بسیار نماند **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بحقیقی آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و ملایکه و عجل
و غیر آن **لَوْ أَنَّ لَهُمْ** اگر باشد ایشانرا **مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** همه آنچه در زمین است از صنوف
اموال و امتعه **وَمِثْلَهُ مَعَهُ** و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس
کافرانرا باشد **لِيَفْتَدُوا بِهِ** تا فدای نفس خود کنند **مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** از عذاب روز
رستخیز **مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ** قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبه لازم ایشان باشد **وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ** و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک **يُرِيدُونَ** میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند



**أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ** انکه بیرون آیند از آتش دوزخ **وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا** و نیستند ایشان
بیرون آینده کان از آتش **وَلَهُمْ** و مر ایشانراست **عَذَابٌ مُقِيمٌ** عذابی دایم که زوال و انقطاع
نیابد **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ** و مرد دزد و زن دزد را **فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** ببرید دستهای راست ایشان
چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد شافعی و ده درم نزد ابو حنیفه و سه درم نزد مالک و زیادت
چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که در ان نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا
در راه یا مسجد و پنهان بردارند **جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ** خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش
دادنی بانچه کرده اند و آن ترک حرمت در مال مومن و عقوبتی میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او
شوند و باز دارد او را از رجوع بدان عمل **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای غالبست در حکم خود **حَكِيمٌ** دانا
بحکمت آنچه در ان حکم میکند **فَمَنْ تَابَ** پس هر که توبه کند **مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ** بعد از ستمکاری خود یعنی
دزدی **وَأَصْلَحَ** و بصلاح آرد کار خود را بانکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه باز دزدی عود نماید **فَإِنَّ
اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ** پس بدرستی که خدای توبه او کند اما قطع بدو ساقط نشود **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدای
**رَحِيمٌ** آمرزگارست گناه او را **رَحِيمٌ** مهربانست بر او که در محشر او را رسوا نکند **أَلَمْ
تَعْلَمْ** آیا نمیدانستی خطاب با آنحضرة است و مراد امت اند یعنی و انستید **أَنَّ اللَّهَ** انکه خدای **لَهُ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** عذاب
میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید **وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را
بعد از توبه **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب **قَدِيرٌ** تواناست
**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** ای فرستاده خطاب تشریفیست که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر را
بنام مخاطب می ساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن
مریم انت قلت چون نوبت بخطاب حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و علی جمیع الانبیاء رسید او را
بصفتها اکمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول **لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ** ترا اندوهناک نکرده اند کردار
آنهایی که از روی عناد **يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ** می شتابند و خود را می افکنند در کفر **مِنَ الَّذِينَ قَالُوا**
از آنانکه گفتند **آمَنَّا** ایمان آوردیم ما و آن گفتن ست **بِأَفْوَاهِهِمْ** بزبانهای ایشان **وَلَمْ تُؤْمِنْ
قُلُوبُهُمْ** و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند که دار ایشان آن بود که با کافران دوستی
میکردند **وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا** و بعضی از انکسان که دین یهود پذیرفتند **سَمَّاعُونَ** شنوندگانند قول را
**لِلْكَذِبِ** برای انکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرة بیرون می رفتند و میگفتند از
محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند **سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ**
شنوندگان برای گروهی دیگر که **لَمْ يَأْتُوكَ** نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی

عن وفا هو

میکردند واخبار بخبر میفرستادند نزول آیه اسباب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده بودند و هر دو محصن
بودند وحد ایشان بحکم توریة رجم بود و یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند بایکدیگر گفتند
که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه صحابه وحلیف اوبند کس بدیشان فرستید تا حد
زانی محصن از او بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان
با زانیین بمدینه آمدند وصورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه بمجلس
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرة فرمود که بحکم من رضا میدهید
گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم را باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند
خدای در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بر قفا زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده و
باژگونه بر دراز گوش نشانده بگردانند و نازل بگردانند جبرئیل آنحضرة را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم
ایشانست میداند که حکم توریة رجمست پس حضرة فرمود که در میان مردم شما جوانی هست ساده روی سفید
یک چشم که او را ابن صوریا گویند دانا ترین اهل زمین است بتوریة باید که میان ما و شما در حکم توریة او
حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی ایم پس حضرة بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرة فرمود که
انت ابن صوریا گفت نعم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت میان من و ایشان تو حکم باش که دانا ترین یهودی ابن صوریا
قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریة را بر موسی نازل کرده اند و دریا برای شما شکافت و شما را
از آل فرعون نجاة داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت
اگر نه ترس آن داشتم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه گفت حضرة
صلی الله علیه وآله وسلم گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا محصن و محصنه گواهی دهند رجم ایشان
واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل
نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر
داد که یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه خدای
وضع کرد آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم منسوب سازند يَقُولُونَ میگویند یهود خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ
هَذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم بجلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید
آنرا و قبول کنید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید
از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر که خواهد خدا ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَنْ تَمْلِكَ
پس بدست نتوانی آورد و مالک نتوانی شد لَهُ برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی در دفع آن
فتنه أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ آنانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواست خدای
أَنْ يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوبَهُمْ دلها ایشان را لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ



و ایشان راست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در
آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان
سخن اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فَإِنْ جَاءُوكَ پس
اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از
ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را در این آیه میان حکم و اعراض وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی
از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم
کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حکم کن میان ایشان براستی و عدل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ
التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریة نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در آنست حکم خدای برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ
پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا أُولَئِكَ
بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند ایشان گروه باور دارندگان کتاب خود را بحکم ترا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستی که ما فرستادیم
توریة را فِيهَا هُدًى در او راه نمودن بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند يَحْكُمُ
بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند
حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنکه شده بودند یهودیه وَالرَّبَّانِيُّونَ و حکم کرده اند علماء ربانی و
الْأَحْبَارُ و دانایان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مامور شده بود
بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشتن آن از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند بر کتاب
شُهَدَاءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان در
اجراء احکام حق وَاخْشَوْنِ و از من بترسید در حکم مداهنه کنید وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي
باحکام من ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که رشوه یا اعتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
و آنانکه حکم نکنند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن
گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل فِيهَا در توریة أَنَّ النَّفْسَ
بِالنَّفْسِ آنکه یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی نظیر مخالفت حکم خدای کردند بعوض یک تن دو تن میکشتند از
بنی قریظه وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشم بچشمی در برند روشنایی او را کنند وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ
و بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ
و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کرده شود در آنچه رعایت حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پا
و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشیدن پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ
بِهِ پس هر که صدقه کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَهُ کفاره باشد گناه

متصدق را باکفاره ممنوع عنه باشد بسقوط قصاص ازاو و یا عفو کننده برخدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهودان اند که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند فَأُولَئِكَ پس
آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و در آوردیم عَلَى
آثَارِهِمْ یعنی از پی ایشان بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بپی پیغمبران عیسی بن مریم را مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه را
که پیش از او فرستاده بودیم مِنَ الْكِتَابِ از کتاب توریة وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى
وَنُورٌ در او راه نمودنی بتوحید وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق
در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچه را که پیش از او بود از توریة وَهُدًى و گردانیدیم او را
راه نمای وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند اهل
انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است در او از احکام است در وقتی
که منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنکه حکم نکند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل کردانیده چون ترسایان
که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه ایشان اند بیرون رفتگان از حکم خدای
یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ براستی و درستی
مُصَدِّقًا در حالتی که مطابقست لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از او بوده از جنس کتب منزله
وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاه بانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر یافته از وی راست
میشود یا گواهست آن کتب را بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بآنچه خدای فرستاده بر تو از رجم و تسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که اعراض کننده باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آنچه بتو آمده است از حکم راست
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهی را از شما ساختیم شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا و راهی روشن یعنی شرع
آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه ساختی شما را یک امة و متفق بر یک ملت وَلَكِنْ
لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب
هر عصر و زمان تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات
که اتباع شرایعست إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ بخدا بازگشت شماست جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در وقت
جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در آن خلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ
احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاده بتو سبب
نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر گفتند که بیایید تا برویم نزد محمد شاید که او را از
راه ببریم و بشبهه و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانستی که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم



و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا میکنند اکنون میان ما و قوم ما دعوا و اموال
خصومتهاست و ترا حکم می سازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد برسالت تو اسلام داریم حق سبحانه رسول
خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوی
ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل
فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدان که اعراض ایشان از جهت آنست که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه
برسانند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ
و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان میگفتند ما از حکم تو جنگ آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریة و قرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبر میکنند
از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس
حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب
بعده و عدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از همه تبرا کردم مرا دوستی خدای و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت
و معاونت یهود که حلفاء منند گزیر ندارم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا
الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید جهودان و ترسایان بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از
ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا
دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشانست
این سخن غایة تهدید است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان ظلم بر نفس خود میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می بینی آنانرا
که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ
می شتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَى میترسیم ما أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ
از آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق
تعالی ابن ابی و اتباع او را باطل کرد و فرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ
فتح را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا فتح منازل و مواضع یهود چون خیبر و فدک
أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلاء ایشان فَيُصْبِحُوا پس
گردند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود و بگمان

در کار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند مومنان
مر یکدیگر را أهؤلاء اینان گروه اند الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم
غلیظ ترین سوگندان خود انهم لمعکم که ایشان با شما اند وامروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت
که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهاء ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان
زدگان بافتضاح در دنیی و فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من
یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیه اخبار میکند از
صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم تمام عرب مرتد شدند الا که و مدینه و عبد القیس از بحرین یعنی از دادن زکوة باز ایستادند و طلیحه
اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و جنود ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق
را باره نمیکند کار نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیاورد خدای قومی را یحبهم
او دوست میدارد ایشان را ویحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المومنین متواضع
و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب و بی رحم باشند
بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسایان یا اشعریان که حضرة بعد از نزول آیه روی با بو موسی اشعری
کرد و گفت هم قوم هذا یا اشاره بجماعه ان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و چهار هزار از سایر
قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما برانند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب
او از مهاجر و انصار که با اهل ردت جنگ کردند یجاهدون صفت آن قوم میکنند و میگوید جهاد کنند
فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت
کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یوتیه من یشاء
عطا میدهد بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضلست بر خلق خود علیم داناست بکسی که استحقاق
آن دارد و علما را در باب محبت و چگونگی سخن بسیارست اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت
توفیق و هدایت اوست در دنیی و اعطاء حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرة و محبت بنده با خدای
ارادت طاعة اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرة
قرب نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او از غیر او خالص گردد و ارباب حقیقت برانند که محبت
حق قدیمست و محبت بنده حادث چون تجلی کرد او صاف قدیم پس بسوزد صفت محدث را یکلیم
هرگاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام بجمیم وجود فانی محب راه یابد اضمحلال
افزاید و دیگر باره بهبوب نفحات از چمن عنایة بمجموع رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد
فان محبة العبد فناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در



منازل السایرین فرموده که محبت در بدایات تعلق دوست بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی
ذات از برای ذات در حضرت احدیت بفنا رسم در دوت در عین ازلیه از شیخ سمنون محب پرسیدند که محبت جهت
از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق در این ساعت با حضرة علیه السلام بودم و گفت از محبت حق با بنده
میگفتم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از شیخ سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغی از وحش که طاقت
آشیانه نشناخته و آوای ببعود بود در هوای محبت طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان
شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که از وخت نار الله الموقدة بود پرد بالش سوخت
و جان بداد بس کین مرغ سوی باغ گلزار بسوخت بگر لاله برای دل شده زار بسوخت حضرة شیخ قدس
الله سره فرموده در فتوحات که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافت بحکوم سلطان
محبت گشت و بجهت موعظه حاضران و تنبه مدعیان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات
وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خود من حیث جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود
جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کاینات معشوق که کس سر جمالش نشناخت در ملک ازل لوای خوبی افراخت
فی طاس سپهر بود و نی مهره مهر هم خود با خود نرد محبت می باخت و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر
بجمیع و کرانه انتشاره و لمعات جمال خود میکند و مطالع صفات کمال خود می نماید جانان که دم عشق زند با همه کس
کس را نرسد بدامنش دست هوس مرآة شهود اوست ذرات وجود با صورة خود عشق همی بازد و بس یا از تفصیل
بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء تفاصیل آثار تماشا میکنند و ایشان جمال مقید را بالی معشوق
کلی میدانند و بلذة وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند میگردند ای حسن تو کرده جلوها در پرده
صد عاشق و معشوق پدید آورده بربوی تو لیلی دل مجنون برده وز شوق تو وامق غم عذرا خورده و یا از تفصیل بجمع
چنانکه بعضی از خواص رخت همت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات
که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعال صفات رفیع الدرجات امری
دیگر نیست بیرون ز حدوث کاینات دلم برتر ز احاطه جهات دلم فارغ ز تقابل صفاتست دلم
مرآت تجلیات ذاتست دلم و از این کلام حقایق انتظام چنان مفهوم میشود که بجمیع از مرتبه بلطف از جمع بتفصیل
و بیچون از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرة قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس الله سره در رساله که بنام
والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون بنگ در نگری حضرة حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست
نداشته است بیچون و بیچگونه چه افزاودست بر پرده که خویش را خریدارست زیرا که دوست
داشتن صاحب جمال آینه را الا از جهت بقا نیست بلکه از جهت تماشای خود در اوست پس در حقیقت خود را دوست داشته
است و صاحب فطنت کامل از رتبه محبیت و محبوبیت که در این آیه اشارت ثابتست بحقیقت قرب فرایض
و نوافل پی تواند برد تبارک و تعالی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرة نبوة آمد

و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که
با ما در یک جا جمع نشوند و ما ابرو بن اسلام باشیم بسوگند خود از ما گسسته دارند و با واسطهٔ بُعد منازل از مجالست شما محروم
می باشیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان با دشمنی میکنند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت
خدایست وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر
ابن سلام چون این آیه بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ آنانکه بپای میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال
آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند
در حال رکوع خود در نماز از غایت حرص که دارند بر احسان و مسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که
این آیه در شان امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرة مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرة بر سائلی
افتاد پرسید که هیچ کس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر با نقره بحضرة نمود و گفت این خاتم بمن داده اند حضرة پرسید
که این عطا کرده است درویش اشارة بعلی علیه السلام کرد حضرة فرمود که در چه حال بتو داد سایل گفت اعطانی وهو
راکع حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و این آیه برخواند وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد
خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار
فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که لشکر خدای هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان غالب باشند در خبرست که رفاعة بن زید
و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند با هم منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت
و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا
الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزا و
بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند
ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و دیگر کافران را نیز أَوْلِيَاءَ
دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک مناهی او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان
چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا کنید و مردم را
میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند منادات یا نماز را سخریه
و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتند بطریق استهزا قاموا لا
قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه که موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول
الله گفتی سوخته باد دروغ گو شبی خادم او آتشی بخانهٔ وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود
ازان بجست و خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذَلِكَ این استهزا از انجاست با ان آن



بِأَنَّهُمْ بآنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت
بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با تنی از یهود از حضرة رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرة فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه
بما فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الآیة چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار
نبوة وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرة آیه آمد
که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب مراد یهودند هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میکنید
ما را و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بِاللَّهِ
بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستا
ده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و مگر برای آنکه بیشتر شما
فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ به بدتر از آنچه گفتید که دین
شما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند
مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزایی که ثابت ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست
مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت بر او و آن یهودند
که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بر آن صورة چنانچه اصحاب السبت را وَالْخَنَازِيرَ و
خوکان چنانچه منکران مایدهٔ عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است
یا کعب الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کرده اند أُولَئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا
بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترند
عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میانهٔ راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود
یا جماعهٔ اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم بپیغمبر شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در
می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون روند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و
خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق
و کید مسلمانان وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ
شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا بتجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ
و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند
لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نکنند ایشانرا علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ
از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا

يصنعون بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی‌پردازند آورده‌اند که چون از هجرت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یهود را مال بسیار بود و در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت
به یثرب هجرت فرمود و ایشان با انکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد ❋ وقالت اليهود و گفتند
جهودان يد الله مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی با
نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غلت أيديهم بسته باد دستهای ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا
و رانده شده‌اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بل يداه مبسوطتان بلکه دو دست الهی گشاده است
یعنی جود او وافر و کرم او وافی است ید صفتیست خدا را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و مانند آن
جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در تبیان آورده که این از متشابهات است و
متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کرد تا معنی وی را موافق محکم اول باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت
جود میکند چه نهایت در اعطا بید واحد واقع می‌باشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه
عطای او اکثر و بیش از آن مجملی است ينفق كيف يشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت
و مقتضای حکمت وليزيدن كثيرا منهم و زیاده میکند و افزاید بسیاری را از یهود ما أنزل إليك من
ربك آنچه فرو آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طغيانا وكفرا نافرمانی و کفر یعنی ایشان
طاغی و کافر بودند و با آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیانست با استماع آن ایشان را این دو صفت زیاده می‌شود و
چنانچه از تناول غذای که صالحست مر اصحاب امراض رحمت زیان روی با فزونی می‌نهد وألقينا بينهم و افکندیم
در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت إلى يوم القيامة
تا روز قیامت که قلوب ایشان متوافق و اقوال ایشان متطابق نباشد كلما أوقدوا هرگاه بر افروختند
نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أطفأها الله فرو نشاند
آن آتش را خدای بانگ‌ها زمینی در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت ويسعون في الأرض
فسادا و می‌شتابند در زمین برای تباه کاری گرفتن الکرخه والله لا يحب المفسدين و خدای
دوست نمیدارد تباه کاران را ولو أن أهل الكتاب و اگر چنانچه اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی به
محمد صلی الله علیه و آله و سلم واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لكفرنا عنهم
هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان سيئاتهم گناهان ایشان را ولأدخلناهم و در می‌آوردیم ایشان
یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعيم در بهشتی با ناز و نعمت ولو أنهم و اگر ایشان
أقاموا التوراة والإنجيل بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما أنزل
إليهم و اقامه کردندی آنرا که فرو آمده بدیشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست



لأكلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش ومن تحت أرجلهم و از زیر پاهای خویش
یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی یا باریدن باران و رستن گیاه و میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر چیدندی و از
زیر پای بر میداشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان أمة مقتصدة گروهی اند
راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وكثير منهم و بسیاری از ایشان ساء
ما يعملون بدست آنچه ایشان میکنند يا أيها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بکافه خلایق
ما أنزل إليك تمام آنچه فرود آید بتو من ربك از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب
ابنة جحش و نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وإن لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت
رسالته پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از
ارکان نماز مبطل نمازست والله يعصمك و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر و دام و
کس را تسلط بر تو دست نخواهد بود إن الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الكافرين راه
نماید گروه کافران را بتسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند
چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای
مرا نگاه داشت قل يا أهل الكتاب بگوی که ای اهل کتاب لستم على شيء نیستید شما بر
چیزی از دین و دیانت حتى تقيموا التوراة والإنجيل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه
اصول دینست از آن بپا قایم دارید آن امر را که هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه
و آله و سلم وما أنزل إليكم و آنرا نیز که بپا دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده می‌شود بشما من
ربكم از آفریدگار شما یعنی قرآن وليزيدن كثيرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و نصاری ما
أنزل إليك من ربك آنچه منزل می‌شود بتو از پروردگار تو یعنی با استماع قرآن می افزاید ایشان را طغيانا
وكفرا بیدادی و ناگرویدگی فلا تأس پس اندوهناک مباش على القوم الكافرين
بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران را إن الذين آمنوا بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان والذين
هادوا و آنانکه دین یهودی گرفته والصابئون والنصارى و صابیان و ترسایان و مجوس من آمن
هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بالله واليوم الآخر بخدا و بروز بازپسین وعمل
صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف عليهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عتاب ولا
هم يحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد أخذنا هر آینه ما فرا گرفتیم
بزبان انبیا ميثاق بني إسرائيل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم
وأرسلنا و فرستادیم إليهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام
كلما جاءهم رسول هر گاه آمد بدیشان رسولی بما لا تهوى أنفسهم بآنچه نخواست و دو

نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله
وسلامه علیهما وفریقا یقتلون وگروهی را بودند که بکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا
وپنداشتند بنی اسرائیل ألا تکون فتنة آنکه نباشد بلائی ومحنتی ایشان را بقتل وتکذیب انبیا فعموا
پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا وکر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام
ثم تاب الله علیهم پس عرض کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان ببعثت عیسی علیه السلام ثم عموا
وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه وآله و
سلم والله بصیر وخدای بیناست بما یعملون بآنچه ایشان میکنند و صاحب آن پاداش ایشان بد
خواهد رسانید لقد کفر الذین قالوا بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت وبی بصیرتی إن
الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است وقال المسیح وگفت
مسیح یا بنی إسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را ربی وربکم که پروردگار و
آفریدگار من وشماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و
عباده رب را باید نه مربوب را إنه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد حرم
الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرده است بروی بهشت را ومأواه النار
وجای او دوزخست وما للظالمین ونیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند
من أنصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستی که کافر
شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قالوا إن الله ثالث ثلاثة گفتند که او یکی از سه الهست معتقد
و فرقه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک میان خدا و عیسی و مریم و هر یک از اینها الهاند وخدای یکی از اینها
سه است وما من إله وحال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت إلا إله واحد مگر خدای
یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وإن لم ینتهوا واگر باز نه ایستند این قوم عما
یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند
منهم از ترسایان عذاب ألیم عذابی که المناک و دردناک بود أفلا یتوبون آیا رجوع نمیکنند
إلی الله بخدای از قول بتثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از او باعتقاد توحید استفهام است
بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور وخدای آمرزگارست تائبان را رحیم مهربان
بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند إلا رسول مگر او
فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را
معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا
در دست موسی علیه السلام اژدها گشت وآن عجیب تر است واگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود



گشت وآن عجیب تر است پس آیات انبیا ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد وأمه
صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال تعالی وصدقت بکلمات
ربها وکتبه کانا یأکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام میخوردند وچون سایر حیوانات محتاج غذا بودند
وبا وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الآیات
بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر أنی پس باز بنگر در حال ایشان که أنی یؤفکون چگونه
برمیگردانند ایشان را از دریافتن وپذیرفتن حق قل بگوی ترسایان را أتعبدون من دون الله آیا
می پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا
نه زیانی و نه سودی را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدا برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی
از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوای اقوال باطله شما را
العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا أهل الکتاب بگو که ای اهل کتاب از یهود و نصاری
لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است
در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید أهواء قوم هواهای قوم
را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم وأضلوا کثیرا و بسیاری را گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و
گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لعن الذین کفروا
لعنت کرده شدند کافران من بنی إسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود
بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد وگفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه
السلام بر کر اصحاب مایده را چنین گفت ذلک این لعن مر ایشان را بما عصوا بسبب آن بود که نا
فرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی
نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عن منکر فعلوه از عملی زشت که میکردند لبئس ما کانوا
یفعلون بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند در این آیه تهدید عظیمست آنها را که نهی منکر
نمیکنند با آنچه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حسد و حسد مسلمانان
یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت
ومشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است
لهم أنفسهم برای ایشان نفسهای ایشان وآن چه چیزست أن سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت
خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاویدان باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون
واگر باشند جهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خدا وما أنزل إلیه و آنچه فرستاده شده است

بدان پیغمبر یعنی توریة مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هرآینه نگیرند مشرکان را دوستان چه فرمان موسی و حکم توریة آنست
که با کفار دوستی نکنند و این شاید که در اوصاف منافقان باشد یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن ایمان داشتندی
با اهل کفر دوستی نکردندی وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ
خارج باشند از دایرهٔ ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هرآینه می یابی تو ای پیغمبر سخت‌ترین مردمان عَدَاوَةً از روی کینه و دشمنی
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانی که گرویده اند الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانرا که شرک
آورده اند یعنی بدترین دشمنی مؤمنان را جهودان و مشرکان باشند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و می یابی نزدیکترین آدمیان مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی با مؤمنان
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم‌تر است از یهود و بدوستی مؤمنان
استظهار نمی‌جویند ذَٰلِكَ آن قرب مودة بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ
دانایان راست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه‌نشین اند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنکه ایشان
گردن‌کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودة با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب
او اند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه
که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان
آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت
حضرة مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و چون ایشان بآستانهٔ رسالت‌پناهی رسیدند آنحضرة سورهٔ یسین
بر ایشان خواند بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی نازل
شده و مقصود از قایلان انا نصاری ایشانند وَإِذَا سَمِعُوا و چون می‌شنوند ابن عطا و جبار و از جعفر طیار و
یا از سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ آنچه فرستاده شده است برسول تَرَىٰ
أَعْيُنَهُمْ می‌بینی چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ می‌ریزد اشک مِمَّا
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناخته اند از سخن راست يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار
ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادة
کرده اند بحقیت قرآن و نبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر است
که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چرا زود ایمان آوردید و دو نیست که ما را دعوة میکنند و قبول
نیکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیدی حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب
گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب پیغمبر وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ
و حال آنکه طمع میداریم که در آرد پروردگار ما در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امة
حضرة رسالت اند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس جزا داد خدای ایشانرا بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند از روی اخلاص

ونطمع أن يدخلنا ربنا

واعتقاد



و اعتقاد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا جاویدان باشند در آن وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه
اصحاب دوزخ‌اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرة رسالت‌پناه علیه صلوات الله برای صحابه وصف
قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمهٔ باز مینمود ده تن از صحابه که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابو
ذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر
روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک
دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرة پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بر آنچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست
پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم
و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ
لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کرده است وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از حد و آنچه
که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد آنانرا
که از حد در گذرند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا
در حالتی که حلال و پاک باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدایی که أَنْتُمْ بِهِ
مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویده اید کسانی بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم آیه آمد
که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو در سوگندان شما و
لغو در مذهب شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم آنکه سوگند خورد
بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه
میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بآنکه ببندید سوگندها را و معنی معقود آنست که بزبان گوید و بدل
قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَكَفَّارَتُهُ پس کفارهٔ شکستن او إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ
طعام دادن ده مسکین است هر یکی مدّی بقول شافعی و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب
امام اعظم و صاعی بقول عراقی چهار منّ که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلث و مدّی بقول اهل
حجاز رطلی و ثلثی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد مِنْ أَوْسَطِ مَا
تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانهٔ آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارهٔ
پوشش ده درویش بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر

واگر بزنی دهد مسجد بز اضافت باید کرد ونزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند اَوْ تَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ یا کفاره
آزاد کردن بنده ایست وشافعی در وایمان شرط میکند وحنفی میگوید که سالم وبی عیب باید خواه مؤمن وخواه
کافر فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هرکه نیابد یکی ازین کفارات ثلث فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ پس کفاره او روزه
سه روزست پی در پی ونزد شافعی پی در پی شرط نیست ذٰلِکَ کَفَّارَةُ اَیْمَانِکُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ این که مذکور شد
کفاره سوگندان شماست چون سوگند خورید وبشکنید وَاحْفَظُوْا اَیْمَانَکُمْ ونگاه دارید سوگند خود را از شکستن
یا نگاه دارید وسوگند مخورید کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ اٰیٰتِهٖ همچنین که کفاره یمین را بیان فرمود بیان
میکند وروشن میسازد خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ تا شاید که شما شکر گویید نعمت
این تبیین وتعلیم را مفسران برانند که حق سبحانه وتعالی در باب خمر چهار آیه نازل کردانید اول در مکه وَمِنْ ثَمَرٰتِ
النَّخِیْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَکَرًا ورزقا حسنا ودر آن روز حلال بوده دوم در وقتی که فاروق ومعاذ بن جبل
در باب خمر ومیسر پرسیدند از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وجواب آمد که قُلْ فِیْهِمَآ اِثْمٌ کَبِیْرٌ وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند وجمعی بملاحظه ومنافع للناس بدان اشتغال مینمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن
عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آت خواند آیه آمد لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی
تعلموا ما تقولون اکثر بزرگان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما ونماز حایل شود لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند
چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکنده وبعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص از ایشان بود بمهمانی آورده
وبعد از طعام بشرب خمر اقدام نموده ودر حالت مستی سعد وقاص انشاء شعری کرد مشتمل بر هجاء انصار بود کرد ویکی
از مجلسیان سر سعد را شکسته ومجلس را منغص کردانید وسعد شکایت آن حکایت در مجلس معلا حضرت رسول الله علیه
وآله السلام عرض کرد فاروق بجز زبان نیاز کشاده دست بدعا برداشت وگفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا
آیه تحریم فرود آمد که یَآاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان اِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر وهر مسکرات
در حکم داخلست وَالْمَیْسِرُ وقمار واین نیز حاصلست چون نرد وکعب وپنجه وقرآن وَالْاَنْصَابُ و
بتانی که نصب کرده اند برای عبادت یا سنگهایی که بر ان ذبح میکنند وَالْاَزْلَامُ وتیرها قداح که بدان فال میگرفتند
رِجْسٌ پلیدست مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ از وسوسه وتزیین شیطان فَاجْتَنِبُوْهُ پس اجتناب کنید
ازین پلید لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ تا باشد که رسته شوید بدین اجتناب اِنَّمَا یُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ جز این
نیست که میخواهد شیطان اَنْ یُّوْقِعَ آنکه افکند بَیْنَکُمُ درمیان شما الْعَدَاوَةَ دشمنی وَالْبَغْضَآءَ و
خصومت فِی الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَیْسِرِ ودر باختن قمار وَیَصُدَّکُمْ وباز دارد شما را عَنْ
ذِکْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای تعالی وَعَنِ الصَّلٰوةِ واز گزاردن نماز فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ پس
آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید
ودر اخبار آمده که چون این آیه نازل شد فاروق فرمود انتهینا یا رب ودر خبر آورده که درین آیه چند مبالغه بر

وبرز



حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخته وقمار حرامست پس قرین او نیز حرام باشد دوم اورا با بت پرستی در یک
سلک کشیده وشرک سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سوم آنرا نجس گفت وهرچه پلیدست حرام بود
چهارم فرمود که از عمل شیطانست وهرچه کار شیطان باشد حرام باشد پنجم فرمود که ازان کناره گیرید وهرچه
دور بودن ازان فرض بود حرام باشد ششم آنکه رستگاری با اجتناب ازان منوط وهرچه رستگاری در
اجتناب ازان بود حرامست هفتم فرمود که سبب دشمنی وخصومت است وهرچه میان مسلمانان سبب عداوت
بود حرامست هشتم باز دارنده است از یاد خدای تعالی وهرچه بنده را از ذکر حق باز دارد حرامست نهم سبب
منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی ترک کنید وهرچه ترک آن فرض
حرام باشد واز نشنیده ای که در احادیث آمده خاصه از صحیح کتاب جنت که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر
پرستنده بتست    می که دوان بجگر آمیخته بر جگر پاکان ریخته هیچ آن ورد که چیزی چشیده کش نظم بجزکان در شیشه
وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وفرمان برید خدا را در اجتناب از خمر وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وفرمان برداری کنید
رسول او را در آنچه امر ونهی کند وَاحْذَرُوْا وحذر کنید از مخالفت فرمان خدای ورسول فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ
پس اگر اعراض کنید از امر ونهی فَاعْلَمُوْآ پس بدانید اَنَّمَا عَلٰی رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ که بر رسول ما
جز این نیست که برساند احکام را بشما رسانیدنی روشن پس چون حکم را رسانید تولی وضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود
آورده اند که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند
واکنون شربت اجل چشیده اند چون باشد آیه آمد که لَیْسَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا نیست بر آنانکه ایمان
آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ گناهی فِیْمَا طَعِمُوْآ
در آنچه خورده اند وبرایشان حرام نبوده وبعضی بزرگان بر آنند که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند [illegible]
اِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَّاٰمَنُوْا وثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
وبکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَّاٰمَنُوْا وایمان آورند بتحریم آن
ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت ومستمر باشند بر تقوای خود وَّاَحْسَنُوْا وکارها نیکو کنند یا احسان ورزند
وَاللّٰهُ وخدای تعالی یُحِبُّ دوست میدارد الْمُحْسِنِیْنَ نیکوکاران را آورده اند که در
حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت وبار ایشان در می آمدند وچون ایشان
محرم احرام بسته بودند از گرفتن شکار متأمل می شدند حق تعالی آیه فرستاد که یَآاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای
گروه گرویدگان لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّٰهُ هر آینه می آزماید شما را خدای تعالی یعنی با شما معامله آزماینده گان
میکند بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما وچنان صیدی که تَنَالُهٗ میرسد بآن
اَیْدِیْکُمْ دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُکُمْ ونیزهای شما چون کبار صید واین ابتلا برای آنست
که لِیَعْلَمَ اللّٰهُ تا ببیند خدای تعالی یا داننده دوستان او مَنْ یَّخَافُهٗ آنکس را که ازو می ترسد

[illegible]

بِالْغَيْبِ در غیب یعنی هنوز او را ندیده فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بَعْدَ
ذَٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهُ پس مر او راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید شکاری را و آن بمذهب ابو حنیفه حیوانی
بریست که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده و خواه مأکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب شافعی و مالک مراد از صید
حیوانی بریست که مأکول اللحم بوده و در بعض مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردارخوار و کلاغ و مار و گژدم در صید داخل نیست
پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میاورید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه محرم باشید بحج یا بعمره
وَمَنْ قَتَلَهُ و هر که بکشد صیدی را مِنْكُمْ از شما مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرمست و قتل
صید بر او حرام و مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گوره خری را بنیزه طعن کرد و بکشت پس متعمدا اشارت باوست و
گرنه هر محرمی که صیدی بکشد چه بعمد یا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر او واجبست جزائی مانند آنچه
بکشته است یعنی فداء مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود چون شتر و گاو و گوسفند
يَحْكُمُ بِهِ حکم کند بآن بدل ذَوَا عَدْلٍ دو خداوند عدل و دانش مِنْكُمْ از اهل ملت شما یعنی
دو مرد دانا بگویند که مانند آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ
الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند و صدقه نمایند بر مساکین أَوْ كَفَّارَةٌ یا بدهد کفارت
آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن بدرویشان أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ یا برابر آن طعام که بدهد صِيَامًا
روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبَالَ أَمْرِهِ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت
بباید دانستن که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلت نزد شافعی و مالک در خلقت و هیأت
چنانچه مثلا در شترمرغ شتری و در گورخری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره بره و قس علی هذا و بقول ابو حنیفه
آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی شود قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد
هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از عوض طعام هر مسکینی یکروز روزه دارد و نزد شافعی هر درویشی را مدی طعام
باید داد عَفَا اللَّهُ درگذشت و عفو فرمود خدای تعالی عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم قتل
صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ
پس خدای انتقام کشد ازو وَاللَّهُ و خدای تعالی عَزِيزٌ غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقامست
بر کسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ حلال کرده شد لَكُمْ مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر
محل آن بوده اگر محرم و جمیع چشمه و چاه و ابنده داخلند وَطَعَامُهُ و طعام دریا نیز حلال کرده شده یعنی آنچه آب با
کنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند
وَحُرِّمَ و حرام کرده شد عَلَيْكُمْ بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار صحرا مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام
که شما باشید احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی الَّذِي إِلَيْهِ آن خدایی که بسوی او



تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ گردانید خدای تعالی الْكَعْبَةَ کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ
که بیت حرام و خانه محترمست قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدانست
و در دنیا بجهة آنکه ایمنی از نهب و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام حال
مردم یعنی کار حج در او سازند یا مراد جمع اشهر حرمست که مردم در آن از قتل و غارت ایمن باشند وَالْهَدْيَ و
گردانید قربانی وَالْقَلَائِدَ و ذوات قلائد را هم سبب قیام کارها یعنی باینها از تعرض دزد و حرامی ایمن و مصون شدند
ذَٰلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی يَعْلَمُ میداند مَا
فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای
تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز عَلِيمٌ داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست
اعْلَمُوا بدانید که أَنَّ اللَّهَ خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست هر کسی را که ارتکاب
محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزگارست و مهربان بر کسی که از
محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا
ایشان را عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه
پنهان میدارید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد لَا يَسْتَوِي مساوی نیست الْخَبِيثُ
پلید وَالطَّيِّبُ و پاک یعنی حرام و حلال و این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و احوال و اعمال
و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آورد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و
رداءت است نه بقلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که شما رستگار شوید و در معالم از ابن عباس نقل میکند
که قومی بر سبیل استهزا از حضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت
شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بگرویده اید لَا تَسْأَلُوا
مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ از چیزهایی که إِنْ تُبْدَ لَكُمْ اگر ظاهر کرده شود بر شما تَسُؤْكُمْ جواب آن
اندوهگین گرداند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و هر چه از چیزهایی که اگر بپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در
وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون نتوانید آمد عَفَا
اللَّهُ عَنْهَا عفو کرده خدای تعالی از آن یعنی هر چه از چیزهایی که خدای تعالی درگذرانیده از آن و بدان تکلیف
نکرده بندگان را آورده اند که چون آیه فرض حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرة رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ازو اعراض فرموده و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرة فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال
واجب شدی و شما را طاقت آن نبودی آن چیزی که فاترکونی ما ترکتکم و این آیه نازل شد که خدای تعالی درگذرانیده و بدین سوال
شما را مواخذه نساخت وَاللَّهُ و خدای تعالی غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزگارست که عفو میکند حَلِيمٌ بردبارست که

عقوبت تعجیل نمیفرماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ گروهی مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا پس گشتند بِهَا بدان سوال
كَافِرِينَ از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت
آنست که از مآل دیگران عبرت گیرد و بقبول و فعل فضول اشتغال نماید و درین باب گفته اند
بگو آنچه گفتن ضرورة شود    مکن گفتار افزون ببند در    بجای آر عملی که لازم بود    ز افعال بیجا حاصل اندر گذر
آورده اند که عمرو بن لحی که هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیه دعوة کرد
و از دین اسمعیل منحرف ساخت و به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تغییر بحایر و سوایب
از پیش او بود و واضع دو آیات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش
او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی
و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافر ناقه را گفتی هی
سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی
بطن سابع ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست و در میان رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی گفتندی
از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نمی کشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی
انثی به برادر خود پیوست و حکم برادر گرفت پس آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی
میگفتند حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایه کرد و دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و علف منع نمی نمودند و او را حام
میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل این قبایل سبع برین آیین بودند
و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین امر فرموده حق تعالی رد سخن ایشان فرموده آیه فرستاد که
مَا جَعَلَ اللَّهُ تعیین نکرده است خدای تعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته مِنْ بَحِيرَةٍ هیچ چیز از
ناقه گوش شکافته وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقه بچرا باز گذاشته وَلَا وَصِيلَةٍ و نه ماده که با برادر
پیوسته بود وَلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود را وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند
چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای
تعالی دروغ را که تحریم نسبت بدو میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ نمیدانند حلال
و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا قِيلَ و چون گویند
لَهُمْ مر ایشان را که ای سرکشان تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای تعالی فرستاده است
از حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بیایید برسول که بیان کننده آن حکمت قَالُوا گویند حَسْبُنَا
بس است ما را مَا وَجَدْنَا آنچه یافته ایم ما عَلَيْهِ بران آبَاءَنَا پدران خود را از دین أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اگرچه پدران ایشان باشند که لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند شَيْئًا



چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند و تقلید ایشان نافع نیست بلکه
تقلید عالم و راه نمایی باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد    از مقلد تا محقق فرقهاست / آن یکی کوه است این دیگر صداست
منبع گفتار آن سوزی بود / وین مقلد کهنه آموزی بود    دست در بینا زنی آیی براه / دست در کوری زنی افتی بچاه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظه نفسهای شما و التزام
اصلاح آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَنْ ضَلَّ گمراهی آنکس که گمراه شد إِذَا اهْتَدَيْتُمْ
چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بر حسب طاقت خود و نگوید که ضلال دیگری مرا
زیان ندارد    اگر بینی که نابینا و چاهست    اگر خاموش بنشینی گناهست    این آیه وقتی فرود آمد
که مؤمنان حسرة میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند حق تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که انکار
کافران مؤمنان مهتدی را ضرر نکند إِلَى اللَّهِ بسوی خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما
جَمِيعًا همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده اید که عمل میکردید
آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارة عزم شام کردند و بدیل که مولای عمرو بن عاص
بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بصحیفه
کرده در میان رخوت مخفی ساخت و مرض او اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند
ایشان رخوت را بعد از وفات بمدینه آوردند و اناءی از نقره که بزر منقش ساخته بود و سیصد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه او برداشتند و باقی را بمدینه آورده و تسلیم اهل او کردند و در میان آن امتعه صحیفه بدیل را که
مشتمل بر مفصل رخوت او بود یافتند و چون اناء مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان ابا
کردند و واقعه بمجلس معلای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آوردند این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بآنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت است در میان
شما إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی را از شما علامات مرگ پس باید که گواه شود
حِينَ الْوَصِيَّةِ بهنگام وصیت کردن اثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف
مِنْكُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان أَوْ آخَرَانِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی از
اهل ذمت و حالا این حکم منسوخست و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع إِنْ أَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ
سفر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَأَصَابَتْكُمْ پس برسد بشما مُصِيبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی
یعنی نزدیک شود بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کس را بوصیت خود گواه گیرید
از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورة شود تَحْبِسُونَهُمَا باز میدارید آن دو تن را که غیر از
شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر که هنگام شهرت و وقت اجتماع مردم فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس
سوگند بخدای تعالی خورند إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لَا نَشْتَرِي

ابدال نکنیم به بابن سوگند ثمناً قلیلاً بهایی را که آن مال دنیاست یعنی برای متاع دنیا سوگند بدروغ نخوریم و
لو کان ذا قربی و اگر مشهودٌ له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نکنیم و لا نکتم و پنهان نکنیم شهادة
الله گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را بآن فرموده انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم
گواهی را لمن الآثمین از بزهکاران باشیم چون حضرة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تمیم و عدی را بعد
از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی نخورده‌ایم و رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که دست از ایشان باز داشتند بعد از آن اناء گم شده در دست ایشان یافتند و میان ایشان
و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده‌ایم لا بسبب
آنکه ما را حجت نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرة سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
واقعه نمودند و آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما بر آنکه این دو گواه اجنبی
استحقا مستحق شدند و مستوجب گشتند اثماً گناهی را بسبب خیانت فآخران پس دو گواه دیگر
یقومان بر خیزند مقامهما بجای آن دو خاین و گواهی دهند بر نقیض من الذین از قوم
آنانکه استحق علیهم الاولیان خیانت بسبب ایشان واقع شده بگواهان یعنی ورثه آنانکه اول بوده‌اند
در ذکر و اولیان اولیان اند و حفص استحق معلوم خوانده و اولیان نیز قراءة اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند
بشهادة از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند و شناسا بحقیقت از ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان پس سوگند خورند
بالله بخدای تعالی مضمون آنکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق سزاوارتر است و راست تر
من شهادتهما از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند وما اعتدینا و ما ستم نکنیم و از حد
در نگذریم در این گواهی انا اذا بدرستی که ما آن هنگام لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل
را در موضع حق وضع کرده‌اند پس حضرة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه
برخاستند و سوگند خوردند بخدای تعالی بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده‌اند بعد از آن حضرت
فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد ادنی نزدیکتر است ان یأتوا
بآنکه بیارند بالشهادة گواهی را بگواهان علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا و نزدیکتر است بآنکه
بترسند ان ترد از آنکه رد کرده شود ایمان سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندان که ایشان
خورده اند و مدعی سوگند خورده و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند واتقوا الله و بترسید از
از خوردن سوگند دروغ واسمعوا و بشنوید فرمان خدا را بسمع اجابت والله و خدای تعالی لا یهدی
راه ننماید القوم الفاسقین گروه فاسقان را که خاینان و گواهان دروغند یوم یاد کنید روزی را یجمع
که جمع کند الله خدای تعالی الرسل پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را که ماذا اجبتم
بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید این سوال برای

بتغییر نکنیم





توبیخ منکرانست با بحجت شهادة انبیا علیهم السلام بر مؤمنان امت ایشان قالوا گویند پیغمبران لا علم هیچ
علم نیست لنا ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بچیزی الا آنکه تو ما را بدان دانا گردانی انک بدرستی که تو
انت تو علام الغیوب داننده نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند
و چه چیز را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یاد کن چون گفت خدای تعالی یا عیسی ابن
مریم عیسی پسر مریم را که اذکر یاد کن نعمتی نعمت مرا که افاضه کرده‌ام علیک بر تو و علی
والدتک و بر مادر تو اذ ایدتک چون قوت کرده‌ام ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان
احیا دین کردی یا احیاء موتی و گفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن میگوئی با مردم فی المهد
در گهواره و آن معجزه تو بود و کهلاً و سخن گوئی در حال کهولت یعنی کلام تو در حال کهولت و طفولیت از روی
فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته
و در آسمان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و اذ علمتک الکتاب و دیگر یاد کن ای
عیسی چون بیاموختیم ترا کتاب یعنی کتابت و خط والحکمة و فهم چیزها والتوریة والانجیل و معانی
و حقایق توریة و انجیل و اذ تخلق من الطین و یاد کن آنرا که میسازی من الطین از گل کهیئة الطیر
مانند هیأت مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ پس میدمی نفس خود را فیها در آن صورة از گل
فتکون پس میشود آن صورة گل طیرا مرغ زنده باذنی بفرمان من وتبرئ و از علت بر
می آری الاکمه کور مادر زاد را و چشم او روشن میکنی والابرص و پاک وبی علت میسازی ابرص را باذنی
بفرمان من و اذ تخرج و چون از قبور بیرون می آوری الموتی مردگان را باذنی بفرمان من و اذ
کففت و یاد کن چون باز داشتم بنی اسرائیل شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان عنک از تو که قصد قتل
تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزها روشن از آنچه مذکور شد فقال
پس گفتند الذین کفروا آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ایجاد و احیا
و سایر معجزات که عیسی می نماید الا سحر مبین مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحرست
و اذ اوحیت و یاد کن ای محمد آنرا که الهام کردم الی الحواریین و حواریان را بر زبان پیغمبر خود ان
آمنوا بی آنکه ایمان آورید بمن و برسولی و به فرستاده من عیسی قالوا گفتند آمنا ایمان آوردیم
واشهد و تو گواه باش بأننا مسلمون بآنکه ما گردن نهاده‌ایم فرمان ترا اذ قال الحواریون
یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک
هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی ان ینزل آنکه فرو فرستد علینا برای ما
مائدة خوانی آراسته من السماء از آسمان مائده خوانی را گویند که بر او طعام باشد از عیسی خوان با
طعام طلبیدند قال گفت عیسی اتقوا الله که بترسید از خدای تعالی و مثل این سوالها مکنید ان کنتم

مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرة او را وصحت نبوة مرا قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرة
که ما در قدرة کامله او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ میخواهیم أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا که بخوریم طعام از ان مایع
وَتَطْمَئِنَّ وآرام گیرد قُلُوبُنَا دلهای ما با تمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما با استدلال جمع
شود وَنَعْلَمَ وبدانیم که أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا راست گفتی تو با ما که هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ
وباشیم ما عَلَيْهَا بران مایده مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی از ابن عباس منقولست
که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدا بطلبید آنچه میخواهید تا بشما ارزانی
دارد حواریان سی روز روزه داشتند و گفتند یا عیسی برای هر که این کار بکردیم ما را طعام جهاد پس از خدای تعالی
درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان نقل میکند که چون حواریان سوال مایده کردند عیسی پشمینه در پوشید و دعا کرده جناب
حق تعالی فرمود قَالَ گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم اللَّهُمَّ ای خداوند ما اللهم کلمه ایست بزرگوار
ابو رجا عطاردی گفت که نود ونه نام از نامها الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که
بگوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مایده حق تعالی را بدین کلمه خواند پس گفت
رَبَّنَا ای پروردگار ما أَنْزِلْ فرو فرست عَلَيْنَا بر ما مَائِدَةً خوانی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
تَكُونُ که باشد آن خوان لَنَا مارا عِيدًا عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِأَوَّلِنَا
وَآخِرِنَا مر اهل زمان ما را و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از ان خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ
و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از تو بر کمال قدرة تو وصحت رسالة من وَارْزُقْنَا و روزی گردان ما را
آن خوان یا توفیق شکر بر آن وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللَّهُ گفت
خدای تعالی إِنِّي مُنَزِّلُهَا که من فرو فرستنده ام این خوان را عَلَيْكُمْ بر شما جهة اجابة سوال شما
فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ بعد از نزول مایده مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ
پس من او را عذاب کنم عَذَابًا عذاب کردنی لَا أُعَذِّبُهُ چنانکه آن عذاب نکنم أَحَدًا هیچ یکی را
مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرو فرستاد و سفرۀ سرخ در میان ایشان بود تا بر زمین آمد
و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد و عیسی بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنا من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا
این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین
و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از آن
میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع تره ها گرد کرده بر خوان نهاده بر
یکی زیتون و بر دوم عسل و بر سوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست و گفت یا روح الله
این از طعام دنیاست یا از طعام آخرة عیسی فرمود که از هیچکدام نیست طعامیست که حق تعالی بقدرة خود ایجاد
فرموده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گویید تا نعمت زیاده کرده گفتند یا روح الله اگر درین آیه آیتی دیگر بما نمایی

اسامیه



موجب ازدیاد اعتقاد گردد و عیسی با آن ماهی بریان گفت زنده شو باذن خدای تعالی فی الحال بجنبش در
آمد عیسی فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسیده از آن مایده نخوردند
و عیسی فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را ابتلاست
هزار و سیصد تن از آن خوان خوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که
توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس مایده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا
و فقرا همه از ان تناول نمودند و بعد از چهل روز غیبت شد روزی می آمد و روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی
رسید که ای عیسی مایده مرا بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شدند و در مایده شک آوردند
و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورة خوک
و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ و یاد کن چون گفت خدای تعالی يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
عیسی بن مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای تعالی روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری
أَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ مر مردمان را اتَّخِذُونِي که بگیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا
إِلَٰهَيْنِ دو خداوند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای سزای پرستش قَالَ گفت عیسی سُبْحَانَكَ
تنزیه میکنم ترا خدایا از همه عیبها و از شرک مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا
لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ
عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ تو میدانی مَا فِي نَفْسِي آنچه در ذات منست
وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تست إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ
الْغُيُوبِ دانای پوشیدهای مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی انه خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ
مگر آنچه تو امر فرمودی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشانرا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستید
خدایرا رَبِّي که پروردگار من وَرَبَّكُمْ و پروردگار شماست پس من خود را مربوب و مخلوق
گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ و بودم من عَلَيْهِمْ بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا گواه
و نگاهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آنگاه که مرا فرا گرفتی
یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ بودی تو أَنْتَ الرَّقِيبَ نگاهبان عَلَيْهِمْ
بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ و تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدٌ
گواهی و مطلع بر آن و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بکفر فَإِنَّهُمْ پس بدرستی
که ایشان عِبَادُكَ بندگان تواند و بنده را با مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند وَإِنْ تَغْفِرْ
لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ پس بدرستی
که تو الْعَزِيزُ غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب

بقیه هو

تنزیه کردن

قال الله یعنی گفت خدای تعالی واو آنست که گوید خدای تعالی وایراد لفظ ماضی برای تحقیق وقوعست گمان که
قیامت قایم شد وخدای تعالی فرمود هذا یوم این روزیست که درین روز ینفع سود میرساند
الصادقین راستگویان را صدقهم راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لهم مر این
صادقان را جنات بهشتهاست که تجری میرود من تحتها الانهار در زیر درختان آن یا قصور آن
جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکیدست در خلود یعنی زمان بودن ایشانرا
نهایت ندارد رضی الله خشنود گشت خدای تعالی عنهم از ایشان بطاعت ورضوا عنه و
خشنود گشتند ایشان عنه از خدای تعالی از نیل کرامت ذلک این دخول جنان با حصول
رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست لله مر خدایراست ملک السموات
پادشاهی آسمانها والارض و زمین ها وما فیهن و آنچه در سموات وارضین است وهو
واو علی کل شیء بر همه چیزها قدیر تواناست بقدرتی از عجز وضعف منزه ومقدس

سورة الانعام مکیة وهی مائة وخمس وستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
همه ستایشها مر خدایراست ومرجع همه ثنا حضرت کبریاست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق
بیافرید السموات آسمانهای علوی وعددی والارض وبیافرید زمین های اصلی و مادّه و
وجعل وپیدا کرد الظلمات تاریکیها والنور وروشنی را رد قول مجوس است که گفتند که اهر
خالق نورست وشیطان آفریننده ظلمت حق تعالی فرمود که نور وظلمت هر دو مخلوق منند بعضی بر آنند
که مراد از ظلمت ونور شب وروزست وگفته اند که جهل وعلم یا معصیت وطاعت یا نار وجنت ودر
انوار فرموده که بدی وضلالت وازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلالت متعددست ونور را بلفظ
واحد ایراد کرده که بدی یکیست ودر بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل وزمین نفس را وپیدا کرد ظلمات
نفوس از صفات بهیمی حیوانی واخلاق سبعی شیطانی وظلام ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی وروحانی
واخلاق ملکی ربانی ثم الذین کفروا پس با این دلایل وآیات آنانکه کافر شدند بربهم با
پروردگار خود یعدلون برابر میدهند بتانرا یا عدول میکنند از آفریدگار خود بسیار دیگر او
هو الذی اوآنکسی است که خلقکم بیافرید پدر شما من طین از گل یا ابتدای
خلقت شمارا از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثم قضی پس حکم فرمود اجلا
مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد واجل مسمی ومدتی نام برده ومعین شده عنده نزدیک
اوست که کس نداند وبعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثم انتم پس شما ای مشرکان با وجود این
آیات تمترون شک می آرید در توحید وبعث یعنی بعد از آنکه ثابت گشت که بدو خلقت از وست
بسا شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله واوست خداوند مطلق ومعبود بحق فی



السموات در آسمانها وفی الارض ودر زمین وحده را جزا وخدای جنت یعلم میداند سرکم
آنچه پنهانست یعنی هرچه در دل مخفی دارید وجهرکم وآنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید ویعلم و
میداند ما تکسبون آنچه میکنید از خیر وشر شما را بدان جزا خواهد داد ودر فتوحات میفرماید که سرکم اشارتست
بنسبت باطنی انسان وجهرکم عبارة از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر سر خلافتست که در
انسان ودیعت نهاده وجهر صفات حیوانی واحوال نفسانی اوست حیف باشد که عمر انسانی
چون بهایم بخواب وخور بگذرد آدمی میتواند از کوشش که وزنش بفضل در گذرد وما تأتیهم ونمی آید بکافران
من آیة من آیات ربهم آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بر ایشان معجزه
چون انشقاق قمر وانقلاع شجر وغیر آن الا کانوا مگر هستند عنها از آن آیات ومعجزات
معرضین اعراض کنندگان فقد کذبوا پس بدرستی که بدروغ داشتند بالحق حق را
وقرآنرا لما جاءهم آن هنگام که آمد بایشان فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی
ظاهر شود بدیشان انباء ما کانوا خبرها آنچه بودند که به آن یستهزئون استهزا میکردند
وظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بایشان الم یروا آیا ندیدند وندانستند که ما بقوة قهاریة کم
اهلکنا چند هلاک کردیم ما من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل
زمانی که در آن زمان پیغمبری بوده وقرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد وغیر ازین نیز
گفته اند پس صفت اهل قرن می فرماید مکناهم فی الارض چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشانرا در زمین
مکان وآرامگاه دادیم یا در آن زمین واهل آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن
لکم آنچه شمارا نداده ایم چون عمر دراز وقوة تمام وسعت مال واستظهار بحشم وخدم وارسلنا السماء
وفرستاده بودیم باران را علیهم بر ایشان مدرارا پی در پی در هنگامی که محتاج بودند بدان وجعلنا
الانهار وگردانیده بودیم جویهای آب را که تجری میرفت من تحتهم در زیر درختان ایشان
یا در زیر قصور ومنازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع وبساتین خود میبردند
وحاصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین ودر رفاهیت وخصب وفراخی وسعت عیش میگذرانیدند
فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بذنوبهم بگناهان ایشان وانشأنا وپدید آوردیم من
بعدهم از پس ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر ودرین آیه کفار قریش را تهدید بهلاک ودر اخبار
آمده است که نضر بن حارث ونوفل بن خویلد وابن ابی امیه مخزومی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و
سلم آمدند وگفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند وگواهی دهند
که این کتاب از خدای تعالی بشما آورده ایم ودر ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اویی آیه
آمد که ولو نزلنا واگر بفرستیم علیک بر تو کتابا نوشته فی قرطاس در ورقی فلمسوه

پس به پیشد و بیابند آنرا بِاَیْدِیْهِمْ بدستهاء خود و شبههٔ ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود
لَقَالَ هر آینه خواهند گفت الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا آنها که کافر اند اِنْ هٰذَآ نیست این که آورده
بما اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ مگر جادو یعنی روشن بر همه کس وَقَالُوْا و گفتند کافران لَوْلَآ اُنْزِلَ
چرا فرو نفرستاده شد عَلَیْهِ بر محمد مَلَكٌ فرشتهٔ تا با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ اَنْزَلْنَا و اگر ما فرو
فرستیم مَلَكًا فرشتهٔ لَّقُضِیَ الْاَمْرُ هر آینه حکم کرده شود به هلاک ایشان چه سنت الهی بر آن جاری
شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند حکم به هلاک ایشان لازم بود چون نگروند ثُمَّ لَا یُنْظَرُوْنَ
پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان می گفتند که چرا فرشته برسالت نمی آید
حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنٰهُ و اگر ما گردانیم رسول مَلَكًا فرشتهٔ را لَّجَعَلْنٰهُ هر آینه گردانیم
اورا رَجُلًا مثل بصورة مردی چنانچه جبرئیل را بصورة دحیه کلبی متمثل می سازیم و این صورت بجهة آن
که قوة بشری به دیدن ملایکه بصورة اصلی وفا نمیکند که جمعی از انبیا که مشاهدهٔ ایشان تواند نمود پس چون ما
فرشته را فرستیم بصورة بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم عَلَیْهِمْ بر ایشان
مَا یَلْبِسُوْنَ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن
وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر ما را تا از قول کافران غبار ملال
بر خاطر عاطر آنحضرة ننشیند و میفرماید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و هر آینه که تکذیب نموده اند بِرُسُلٍ افسوس کرده
به پیغمبرانی که بوده اند مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِیْنَ
بآنانکه سَخِرُوْا سخریه کرده اند مِنْهُمْ از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند مَّا کَانُوْا بِهٖ
جزاء آنچه بوده که بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا می کردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد
قُلْ بگو که اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارید سِیْرُوْا بر گیند فِی الْاَرْضِ در زمین گاهی یمن و گاهی
بشام و بدیه بار رفاه و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوْا پس بنگرید بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چگونه بوده است
عَاقِبَةُ آخر کار الْمُکَذِّبِیْنَ تکذیب کنندگان قُلْ بگو ای محمد و بپرس از ایشان که لِمَنْ
مر کراست مَّا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها وَالْاَرْضِ و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت
و اگر ایشان جواب نگویند قُلْ بگو که لِلّٰهِ مر خدا راست کَتَبَ نوشته خدای تعالی عَلٰی نَفْسِهِ
بر ذات پاک خود الرَّحْمَةَ بخشایش یعنی التزام نموده از روی فضل و جود رحمة را که قبول توبه است و عفو
از معصیت در احادیث آمده است که حق تعالی کتاب نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش
آنکه ان رحمتی غلبت غضبی و می شاید که مراد رحمة ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمت
همه چیز را فرا رسیده و نتیجهٔ آن عطاء ذاتست بی سابقهٔ سوال و استعداد و رابطهٔ حاجت و استحقاق چنانچه در
مثنوی وارد است    در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جاه و بدین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضامان نبود





لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود لَیَجْمَعَنَّکُمْ بخدای که هر آینه جمع خواهد کرد خدای شما را اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ در روز
رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لَا رَیْبَ فِیْهِ روزی که در وقوع آن شکی نیست
اَلَّذِیْنَ آنانکه خَسِرُوْٓا زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی فطرة اصلیه و عقل سلیم را
که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ پس ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نخواهند آورد وَلَهٗ
و مر خدا راست مَا سَکَنَ آنچه آرام دارد فِی الَّیْلِ در شب وَالنَّهَارِ و روز یعنی اوست
مالک زمان و مکان و آنچه زمان و مکان آنرا گرفته وَهُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوا بآنچه کافران گویند
الْعَلِیْمُ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیه آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده
که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته اما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان
مال حاصل کنیم که توانگر تر از خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق تعالی فرمود که هرچه در شب
و روز بر آن اشتمال دارد از آن خداست و اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود
قُلْ بگو اَغَیْرَ اللّٰهِ آیا بغیر خدای اَتَّخِذُ فرا گیرم وَلِیًّا دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم
فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ که پدید آرندهٔ آسمانها وَالْاَرْضِ و زمین است وَهُوَ یُطْعِمُ و او میخوراند خلق را
یعنی روزی میدهد وَلَا یُطْعَمُ و روزی داده نمی شود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق باو محتاجند قال
تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قُلْ بگو اِنِّیْٓ بدرستی
که من اُمِرْتُ مامور شده ام اَنْ اَکُوْنَ باآنکه باشم اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ اول کسی که گردن نهد حکم خدا را
برای آنکه نبی سابق امة باشد در دین وَلَا تَکُوْنَنَّ و مرا بگویند که مباش مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از شرک
آورندگان قُلْ بگو اِنِّیْٓ بدرستیکه من اَخَافُ میترسم اِنْ عَصَیْتُ اگر عاصی شوم رَبِّیْ
در پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت مَنْ
یُّصْرَفْ هر که بگرداند خدای تعالی عذاب را عَنْهُ ازو و حفص بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی هر که گردانیده
شود عذاب ازو یَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهٗ پس بدرستی که حق تعالی بر او بخشایش
فرموده است وَذٰلِكَ و این بخشش خدای تعالی الْفَوْزُ الْمُبِیْنُ رستگاری هویداست وَاِنْ
یَّمْسَسْكَ اللّٰهُ و اگر برساند خدای تعالی بتو بِضُرٍّ سختی چون فقر و مرض فَلَا کَاشِفَ پس هیچ باز دارنده
و برنده نیست لَهٗٓ آنرا اِلَّا هُوَ مگر الله تعالی وَاِنْ یَّمْسَسْكَ و اگر برساند بتو بِخَیْرٍ نیکویی چون
غنا و صحت فَهُوَ پس او عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزی از آنها قَدِیْرٌ تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ
و اوست قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهٖ غالب بر بندهای خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا و غالبیت
حق است بقدرة و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَکِیْمُ و اوست محکم کار در تدبیر خود الْخَبِیْرُ دانا
بخفایای احوال بندها نقلست که سفها قریش گفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علما نصا

پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون جا غای که کیست که گواهی دهد بر رسالت
تو و حقیت کتاب تو آیه آمد که قُل بگو در جواب ایشان که اَیُّ شَیءٍ چه چیزست اَکبَرُ بزرگتر
شَهادَةً از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهی ها قُلِ الله بگو خدای تعالی بزرگتر
شَهیدٌ از جهت شهادة او گواهست بَینی میان من وَبَینَکُم و شما یعنی گواه حقیة من و بطلان
شما اوست وَاُوحِیَ و وحی کرده اند اِلَیَّ بمن هذَا القُرآنُ این قرآنرا لِاُنذِرَکُم
تا شما را بیم کنم بِهِ بقرآن و اگرچه در آن بشارة نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین وَمَن بَلَغَ و دیگر
انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل گفت که هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نذیر اوست و از آنجاست که محمد کعب قرظی گفت که من بلغه القرآن فکانما
رای محمدا صلی الله علیه و آله و سلم اَئِنَّکُم آیا شمایید که لَتَشهَدونَ گواهی میدهید اَنَّ مَعَ الله
آنکه با خدای تعالی هستند آلِهَةً اُخری خدایان دیگر یعنی بتان قُل لا اَشهَدُ بگو که من باری گواهی نمی
دهم بدین قُل بگو اِنَّما هُوَ که جز این نیست که او اِلهٌ واحِدٌ خداییست یگانه و من بر این و
گواهی میدهم وَاِنَّنی و بدرستی که من بَریءٌ بیزارم مِمّا تُشرِکونَ از آنچه بوی شریک میدارید
از اصنام و غیر آن اَلَّذینَ آنانکه آتَیناهُمُ داده ایم ایشانرا الکِتابَ کتاب یَعرِفونَهُ می شناسند
رسول خدا را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریة کَما یَعرِفونَ همچنانکه می شناسند اَبناءَهُم پسران خود را
بحلیه و صفت ایشان و این معرفتی روشن است آورده اند که حضرة فاروق از عبدالله بن سلام پرسید که معرفة
شما حضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی از آن خبر میدهد که همچون معرفة فرزندان است بچه وجه
می تواند بود ابن سلام گفت من برسالت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر بینم از آنکه بفرزند خویش چه نسب پسر خویشتن
چه این را از توریة دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر گفت خدای تعالی توفیق رفیق تو کرداند
ای عبدالله فقد اصبت و صدقت اَلَّذینَ آنانکه خَسِروا زیانکار شدند اَنفُسَهُم در نفسها خود
از مشرکان و اهل کتاب فَهُم پس ایشان لا یُؤمِنونَ ایمان نمی آرند وَمَن اَظلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنِ افتَری از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَی الله بر خدای تعالی کَذِبًا دروغ را بآنکه ملائکه
دختران اویند و بتان همراه اند نزدیک او و شفیع خواهند بود اَو کَذَّبَ یا آنکه تکذیب کند بِآیاتِهِ آیات
او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد اِنَّهُ لا یُفلِحُ بدرستی که رستگار نشوند الظّالِمونَ
ستمکاران یعنی کافران وَیَومَ و یاد کن روزی که نَحشُرُهُم که حشر کنیم جَمیعًا همه ایشانرا از عابدان
و معبودان ثُمَّ نَقولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذینَ مر آنانرا که اَشرَکوا شرک آورده اند
اَینَ شُرَکاؤُکُمُ کجا اند خدایان شما که شریک خدای تعالی میساختید اَلَّذینَ آنانرا که کُنتُم
بودید که تَزعُمونَ گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَم تَکُن پس نباشد فِتنَتُهُم



معذرة ایشان اِلّا اَن قالوا مگر آنکه گویند وَالله رَبِّنا بخدای که پروردگار ماست ما کُنّا که ما نبوده ایم
مُشرِکینَ شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند چون روز قیامت مشرکان مشاهده کرامات
و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند
خورند بخدای تعالی که ما مشرک نبوده ایم حق تعالی مهر بر دهن ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند
اُنظُر بنگر که کَیفَ چگونه کَذَبوا دروغ میگویند عَلی اَنفُسِهِم بر نفسها خود یعنی شرک از
نفسها خود وَضَلَّ و گم گشت عَنهُم از ایشان ما کانوا آنچه بودند که یَفتَرونَ افترا میکر دند
از شرک و خدایان آورده اند که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی
از مسجد الحرام اجتماع نمودند و استماع قرآن خواندن حضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کردند پس نضر بن حارث
را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه
و آله و سلم میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه
من احیانا بر شما میخوانم آیه نازل شد که وَمِنهُم و از کفار کسی که مَن یَستَمِعُ کسانی هستند که گوش فرا
میدارند اِلَیکَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلنا و افکنده ایم عَلی قُلوبِهِم بر دلهای
ایشان اَکِنَّةً پوششها اَن یَفقَهوهُ تا فهم نکنند آنرا وَفی آذانِهِم و نهاده ایم در گوشهای ایشان
وَقرًا گرانی تا حق نشنوند وَاِن یَرَوا و اگر ببینند کُلَّ آیَةٍ هر معجزه که از تو بطلبند لا یُؤمِنوا
بِها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده حَتّی
اِذا جاؤکَ تا چون بیایند بتو یُجادِلونَکَ جدال و خصومت کنند با تو یَقولُ الَّذینَ کَفَروا
گویند آنانکه کافر اند اِن هذا نیست این کتاب تو اِلّا اَساطیرُ الاَوَّلینَ مگر افسانها و اباطیل پیشینیان
وَهُم و ایشان یعنی کافران یَنهَونَ عَنهُ باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وَیَنأَونَ عَنهُ و دور
میشوند بنفس خود از او یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند آیه در شان ابوطالب و معنی
آن این که نهی میکنند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایة و خود از دین او دوری میجویند وَاِن یُهلِکونَ و هلاک
نمیکنند بدین عمل اِلّا اَنفُسَهُم مگر نفسهای خود را وَما یَشعُرونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان
تعدی نمیکنند وَلَو تَری و اگر ببینی ایشانرا اِذ وُقِفوا عَلَی النّارِ چون بازداشته شده باشند در آتش هر آینه
ببینی امری در غایة شناعة و ایشانرا بدو کنی که از سختی عذاب فریاد کنند فَقالوا یا لَیتَنا پس میگویند کاشکی
نُرَدُّ وَلا نُکَذِّبَ کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا بار دیگر و پیش تکذیب نکنیم بِآیاتِ رَبِّنا
آیات پروردگار ما را وَنَکونَ و باشیم مِنَ المُؤمِنینَ از جمله باور دارندگان بَل نه چنانست که
ایشان میگویند که چون بدنیا روند مومن باشند بلکه ایشان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای آنست
که بَدا لَهُم ظاهر شده است مر ایشانرا ما کانوا یُخفونَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی

من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادهٔ جوارح برایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع با
دنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی
آنچه نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند
در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وقالوا
و گفتند ان هی نیست این زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا وما نحن بمبعوثین
و نیستیم برانگیختگان از قبور ولو تری و اگر به بینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون بازداشته شوند کافران بحکم
خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس آیا نیست هذا این بعث و نشر بالحق راست
و درست قالوا گویند بلی وربنا بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند مؤکد بسوگند قال گوید
خدای تعالی فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر میشدید
یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله
تکذیب کردند دیدن خدا را یا باور نکردند ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة
تا چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا
بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیوهٔ دنیا وهم یحملون و ایشان بر دارند اوزارهم گناهان خود را
علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد و در معالم
فرموده که چون مؤمن از قبر بیرون می آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا می شناسی مؤمن
گوید نی ترا نمیشناسم گوید من عمل صالح توام جای اسوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و آیه یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا اشاره برینست و چون کافر از قبر بر دارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی
گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار
میشوم و آیه وهم یحملون اوزارهم عبارة از آنست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بار است بار گناه که
میکشند وما الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو
مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرة خیر بهترست للذین
یتقون برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهة آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات
و نعمتهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمی
کنید که ازین دو سرا کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت
یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راستی
گوئی باز خواستی کند ابوجهل گفت محمد راست گوست و آنچه با بر ساخته آسمانیست نه شیطانی اما اگر نبوة او
اعتراف بکنیم مجد و بزرگی دارد و آنچنانست که تمام فخر و شرف که اهل حرم بدان مفتخرند از افزاید از لوا و حجابه





نفق سوراخ

و ندوه و عمارة مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوة نیز بایشان باز گردد اشراف قریش و عقب آل لوئی یکبارگی
محروم میمانند و قول ابو میسره آنست که ابوجهل شنا گفته با حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای محمد
ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوة تکذیب تو میکنیم آیه آمد که
قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکند آنچه میگویند
در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و بر راستی تو
معترفند ولکن الظالمین و لیکن ایشان که ستمکارانند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدا را
از روی عناد و پس برای تسلی آنحضرة میفرماید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل
من قبلک پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبائی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب
کردند واوذوا و بدانکه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری
کردن ما و ما وعده کرده ایم ترا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران ولا مبدل و نیست
تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدهای خدا را و حکمی که در نصرة اهل ایمان فرموده ولقد جاءک
و هر آینه آمده بتو من نبإ المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان
صبر فرموده و آخر غالب شده کتب الله لاغلبن انا ورسلی وان کان کبر و اگر چنانست که گران شد علیک
بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر می توانی ان تبتغی
آنکه بجوئی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص که حضرة رسالت را صلی الله علیه
و آله و سلم بر ایمان قوم بود که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر کرداند تا باشد که بدایرهٔ ایمان در آیند حق
سبحانه این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی که بدست آری
نقبی در زیر زمین و بدان بجا در آئی او سلما فی السماء یا نردبانی بجائی و باسمان بر آئی فتأتیهم بآیة
پس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه
جمع کردی همه ایشان را بر هدایه و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش صورة خطاب متوجه آن
حضرة است و در معنی امت را میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته
خذلان و توفیق حقست انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوة ترا الذین یسمعون
آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تأمل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابة نیاید چنانچه از اموات
والموتی یبعثهم الله و مردگان را بر انگیزاند ایشان را خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند
ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردانیده شوند برای جزا و مکافات وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا
نزل علیه چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی
معجزه که ما میطلبیم از او قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدا قادرست علی ان ینزل آیة بآنکه

فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که از نزول
آن مستجلب بلا و عقوبات نیز اگر حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفت که چون معجزه طلبند و حق تعالی ظاهر
گرداند و مقترح ایشان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده وما من
دابة فی الارض ونیست هیچ جنبنده در زمین ولا طائر ونه هیچ پرنده در هوا یطیر بجناحیه بپرد بپای بالهای
خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم با آنکه طیران کنایه
از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا
امم امثالکم الا آنکه ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در ادراک ثنای الهی و هیچ
کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم
در لوح محفوظ من شیء هیچ چیزی را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثم
الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند
والذین کذبوا بآیاتنا و آنان که تکذیب نمودند آیات ما را صم کرانند از شنودن دلایل ربوبیت و
بکم گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید
من یشإ الله یضلله هرکه را خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق طاعت ازو منقطع سازد ومن
یشأ و هر کرا خواهد یجعله گرداند ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل
أرأیتکم بگو ایشانرا که چه می بینید ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بگذشتگان
آمده در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أغیر الله تدعون آیا
غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتانرا خوانید بلکه ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع جز بدو
او نمی برید فیکشف ما پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا تدعون الیه آنچه او را بکشف آن
میخوانید ان شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش می کنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما
تشرکون آنچه شریک ساخته اید باو یعنی آلهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولانرا
الی امم بانشان ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فأخذناهم
پس گرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون
تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم
پس چرا وقتی که آمد بدیشان بأسنا عذاب ما تضرعوا زاری نکردند و روی تضرع بمنزل جود گاه ما
ننهادند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن قست ولیکن سخت شده بود قلوبهم دلهای
ایشان و ترک تضرع و زاری از قسوة قلبست وزین و آراسته بود لهم الشیطان برای ایشان ابلیس



ما کانوا یعملون آنچه بوده اند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات مهلک
کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلاث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه
ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوة ابدی افتاده و مر دعوی و لاف که از گریبان همتی او
برزد سرمایه او همین صفت بود لاجرم گمرهان را بوادی غفلت از این راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب
و خودبینی را در نظر ایشان آراسته می سازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند
ره عجب ز اهل دین نبود هیچ خود بین خدای بین نبود بیخبر زان جهان و مست کبیت خویشتن بین و بت پرست یکیست
فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند
بآن از بأساء و ضراء فتحنا علیهم بگشادیم برایشان ابواب کل شیء درهای همه چیز را از نعمت و راحت
یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت عیش نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی
که شاد شدند بما اوتوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استغنا لذا
حیات ساختند بنعمت از منعم باز ماندند و مراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشانرا
ناگاه فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فقطع پس
بریده شد دابر القوم الذین ظلموا تمام آن گروه که ایشان ستمکاران اند یعنی نصرة کردیم اولیای
خود را و هلاک کردیم تمامی اعدای خود را والحمد لله رب العالمین و حمد خدا را که پروردگار عالمیانست
بر اهلاک ظالمان و چون هلاک ظالم از آرزوی که سبب خلاصی مومنست از ستم و بیداد ایشان نعمتی
بزرگ و غنیمتی سترگ است هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل أرأیتم بگو چه بینید
ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوای شما را تا کر شوید وابصارکم و بینایی
های شما را تا کور گردید وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند من اله
غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم به باز دهد برای شما آنچه گرفته است
انظر نگاه کن و در نگر کیف نصرف الآیات چگونه بگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی
گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند
از آن و حق را انتبا نکنند قل أرأیتکم بگو ای کافران چه بینید و چه گویید ان اتاکم عذاب الله
اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة ناگاه و بی مقدمه که شب کند بران او جهرة یا آشکارا که علامات
حلول و نزول آن ظاهر کرده و گویند بغتة آنست که شب فرود آید و جهره عذابیست که روز واقع شود و بر
هر تقدیر هل یهلک هلاک نشوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروه ظالمان یعنی مشر
وما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغمبرانرا الا مبشرین مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا
ببهشت ومنذرین و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ فمن آمن پس هرکه ایمان آرد واصلح

واصلاح كار خود كند بتقوى وطاعة فلا خوف عليهم پس هيچ ترس نيست ايشان را از عذاب جاوداني
ولا هم يحزنون ونه ايشان اندوهگين شوند از فوات ثواب آن جهاني والذين كذبوا بآياتنا
وآنان كه تكذيب كردند آيتهاي ما را يمسهم العذاب برسد ايشان را عذاب بما كانوا يفسقون
بسبب آنكه بوده اند كه از دايرهٔ تصديق بيرون برفته قل لا أقول لكم بگو نميگويم شما را عندي نزد
منست خزائن الله خزينهاء روزي خدا تا هرچه خواهيد بدهم ولا أعلم الغيب ومن نميدانم غيب را
مادام كه وحي بمن نيايد تا هرچه پرسيد جواب گويم ولا أقول لكم إني ملك ونميگويم شما را كه از جنس
فرشته ام تا هرچه خواهم بقوة ملكي بكنم من هم چو شما بشرم إن أتبع متابعت نكنم إلا ما يوحى إلي مگر
آن چيزي را كه وحي كنند بمن قل بگو از روي تمثيل هل يستوي الأعمى آيا يكسان باشد نابينا والبصير
وبينا يعني برابر نباشد گمراه با راه يافته وجاهل با عالم أفلا تتفكرون آيا هيچ فكر نميكنيد تا تميز كنيد
ميان حق وباطل وأنذر وبيم كن به بآنچه بتو وحي ميكنند الذين يخافون آن كساني را كه ميترسند
از بسياري زلل وتقصير در عمل أن يحشروا از آنكه حشر كنند ايشان را إلى ربهم بجزاء خداوند ايشان
اگرچه پند قرآن همه را عامست اما اينجا تخصيص كرد بترسندگان زيرا كه دل پند پذير وگوش نصيحت شنو
ايشان راست ليس لهم نيست ايشان را من دونه جز خداي ولي دوستي كه متولي امور ايشان
باشد در دنيا ولا شفيع ونه شفيعي كه ايشان را از عذاب برهاند در عقبى پس ايشان را بيم كن لعلهم يتقون
تا باشد كه پرهيز كنند از گناه آورده اند كه جماعتي از قريش با حضرة رسالت صلى الله عليه وآله وسلم گفتند كه سواد
در مجلس تو درويشان وغلامانند چون ابن مسعود وبلال ومقداد وعمار وصهيب وامثال ايشان اگر اين
بندگان وغلامان را از مجلس خود دور كني ما با تو نشست وخواست كنيم وسخنان در باب قرآن ودين
بگوييم وبشنويم حضرة فرمود كه من راندن مومنان از صحبت خود نتوانم كرد پس مجالست ما با ايشان عيب
وعارست اگر بوقت حضور ما ايشان را عذر خواهي تا بروند شايد كه ما انشاء ومراد تو كنيم نقلست كه فاروق
گفت يا رسول الله چنين مي توان كرد تا به بينيم كه بهم روشنا عرب چه ميكنند حضرة رسالت صلى الله عليه و
آله وسلم درخواست اشراف را قبول كرد وايشان برين مواعده وثيقة التماس نمودند پس حضرة بفرمود
تا اسباب كتابة حاضر كردند وعلي مرتضى عليه الصلوة والسلام را الهام كردند تا اين صورة را در حيز كتابة آرد آيه
آمد كه ولا تطرد الذين يدعون ومران از مجلس خود آنان را كه ميخوانند ربهم پروردگار خود را وذكر
او ميگويند بالغداة والعشي بامداد وشبانگاه يا بگزارند نماز بامداد وصلوة عصر يريدون ميخواهند
بدان دعا وذكر وجهه رضاء خدا را وگفته اند وجه صلاتست يعني ميخواهند خدا را وبس شيخ ابو
يعقوب نهرجوري را قدس الله سره پرسيدند كه صفت مريد چيست اين آيه برخواند كه يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه در كشف الاسرار آورده كه ارادة بر سه وجه است اول ارادة دنيا محض كما



قال تعالى تريدون عرض الدنيا ونشان آن دو چيز است در زيادتي دنيا بنقصان دين راضي بودن واز درويشان وصلحا
اعراض نمودن دوم ارادة آخرة محض كما قال تعالى ومن أراد الآخرة وسعى لها سعيها وآن نيز دو علامة دارد
در سلامتي دين بنقصان دنيا رضا دادن ودر مواسات والفت بروي درويشان گشادن سوم ارادة حق
محض كما قال تعالى يريدون وجهه ونشان آن پاي بر سر كونين نهادنست واز خود وخلق آزاد گشتن
ما را خواهي خطي بعالم دركش در بحر فنا غرقه شو ودم دركش ما عليك نيست بر تو من حسابهم من شيء
از حساب اعمال ايشان چيزي وما من حسابك ونيست از حساب عمل تو عليهم من شيء بر ايشان چيزي
فتطردهم تا تو براني ايشان را پس هيچ وجه وآن فتكون من الظالمين كه تو باشي از ظالمان اگر براني
وكذلك وچنانكه پيش از تو آزموده ايم فقرا را باغنيا همچنان فتنا آزموديم بعضهم ببعض
برخي از اشراف را برخي از ضعفا در امر دين ومقدم ساختيم اين ضعيفان را بر اغنياء عرب در سبقت با يمان
ليقولوا تا گويند بزرگان أهؤلاء آيا اين گروهند كه نعمت ايمان واحسان يا توفيق هدايت
من الله منت نهاد خداي بر ايشان عليهم من بيننا از ميان ما أليس الله بأعلم آيا نيست خداي
داناتر يعني هست بالشاكرين بشكر گويندگان بر نعمت اسلام وإذا جاءك الذين وچون بيايند
بتو آنانكه يؤمنون بآياتنا ايمان آرند بآيتهاي ما فقل سلام عليكم پس بگو سلام بر شما باد
مراد ايشان درويشانند كه حق سبحانه از دور كردن ايشان نهي فرمود بعد ازان هر كدام كه بخدمت مصطفى صلى الله
عليه وآله وسلم آمدي آنحضرة بسلام بروي پيش دستي كردي ودر بعضي تفاسير آورده اند كه قومي بخدمت
سيد كاينات عليه افضل الصلوات آمده گفتند يا رسول الله گناهان بزرگ كرده ايم وجرايم بيشمار
نموده ند پر اعتذار وچارهٔ استغفار بچه وجه كنيم آنحضرة بجواب ايشان ملتفت نگشت وايشان نا اميد
از عتبهٔ نبوة باز گشتند في الحال اين آيه نازل شد كه چون مومنان گناهكار كه بوحدانيت من ورسالت
وحقيت قرآن گرويده اند بسوي تو آيند بر ايشان سلام گوي كه بشارتست بسلامة ديني ورحمة عقبى وبگو بعد
از سلام كه كتب ربكم نوشت پروردگار شما على نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش وبخشايش
را يعني وعده داد برحمة وعده كه از شايبهٔ خلف مبرا بود أنه من عمل منكم بدانستي كه هر كه بكند از
شما سوءا كاري بد بجهالة بناداني يعني بدي كند در حالتي كه جاهل باشد بتبعهٔ آن وغافل از عقوبتي
كه بران متفرع است ثم تاب من بعده پس توبه كند بعد ازان عمل وأصلح وباصلاح
آرد كار خود را بآنكه عزم كند بر عدم عود بآن گناه فإنه غفور پس بدانستي كه خداي آمرزنده است
گناهان شما رحيم مهربانست بر ايشان امام قشيري قدس سره فرمود كه اگر ملك بر تو زلتي مي نويسد ملك
براي تو بر خود رحمتي مي نويسد پس ترا دو كتابتست يكي ازلي ويكي وقتي ومقررست كه كتابهٔ وقتي كتابهٔ
ازلي را باطل نميتواند ساخت مضمون اين آيه شريفه شناخت هر چهار راه چهار سنان گناه را وشفا بر

بهجهت یعنی توبه واستغفار درمیدان کند راروزوشب نه هیچ بهتر ز استغفار آرزومندان وصل یار را
چاره غیر از نالها و زاری نیست وَكَذٰلِكَ و همچنان که تفصیل کردیم درین سورة دلایل نبوة و توحید را همچنین
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَ
لِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست
که چون قریش آن حضرة را صلی الله علیه وآله وسلم بدین آبا دعوة کردند این آیه نازل شد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ
بگو بدرستی که نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنان را که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
می پرستید بدون خدا یعنی بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من
پیروی نکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعة هوای شما
کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جملهٔ راه یافتگان آورده اند که نضر بن الحارث و رؤسای قریش
گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف کنی و تهدید نمایی آنچه از عقوبة می توانی بیار رسان و پیش از این
ما را مترسان این آیه نازل شد که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم مِنْ
رَبِّي از پروردگار من که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل
وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ
آنچه شتاب می نمایید بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل و تأخیر عذاب إِلَّا لِلَّهِ
مگر خدا را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کار
کارگزارانست یا جدا کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ
آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هرآینه گزارده شده بودی کار بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کردمی بتعجیل و میان ما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ
و خدای داناترست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک
اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تأخیر عذاب
وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیة او و از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که مفاتح
غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد از آن این آیه خواند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر
و معنی آیه در سورة لقمان مذکور خواهد شد وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانهاست
از نباتات و حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادة
و بحر عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند
خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ افتاده از درخت تا آن



چند نوبت برگشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد
دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین و او تحت که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری است
وَلَا يَابِسٍ و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در کتابی روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند
مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و
بعضی برانند که رطب اشارة بعالم روحانیاتست و یابس عبارة از عالم جسمانیات و همه در لوح رقم ثبت
یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خداوندی که می خواباند شما را و متوفی می گرداند بِاللَّيْلِ بشب
توفی فراگرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرده توفی را از نوم که برای خواب چه میان ایشان شا
رکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و خبر النوم اخ الموت اشارة بدانست وَيَعْلَمُ
و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزد شما را از
خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای ترشیحست در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وفق
کرنام کرده شده و اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از
مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر
عمل کردن بآنست که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ
عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو میفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاه دارند
اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه
آنست که بنده از فضیحة روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ
کتابک بعمل خیر بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد چه بینی ای آنکه روزی که در وی
جگرها خون و دلها ریش بینی دهندت نامهٔ اعمال و گویند بخوان ناکرده های خویش بینی مکن بید ورکنی باری دران
کرانه نامه نیکی بیش بینی و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی
که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی
ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملایکهٔ رحمت و هفت دیگر ملایکهٔ عذاب پس
چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد و چون جان کافر بردارد بملایکهٔ عذاب دهد
وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتگان تقصیر نکنند و در قبض ارواح تأخیر نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا پس باز
گردانیده شوند مردمان بعد از مرگ إِلَى اللَّهِ بحکم و جزاء خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشانست
و حضرت یعنی درست گوی و راستکار أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را
مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق تعالی
مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همهٔ مکلفان خواهد کرد با وجود کثرة عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان

وابن دلیل کمال قدرت است قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که می رهاند شمارا مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای
بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است وباد و موج باشد
و سختی و شبها و کشتیهاست تَدْعُونَهُ میخوانید نجات دهنده خودرا تَضَرُّعًا از روی زاری و آشکارا وَ
خُفْيَةً و پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا و میگوئید که اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَٰذِهِ ازین شدت و محنت
لَنَكُونَنَّ هرآینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگو ای
محمد که خدای نجات میدهد شمارا مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوهی و غمی که باشد
ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس آنکه شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قُلْ هُوَ
الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ برانکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی
از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگباره که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر
قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام
ظالمند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بدمعاش یا من فوق کبار قوم سند و من تحت صغار ایشان
أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا در آمیزد شمارا با هم گروه گروه هر گروهی را سودائی و تمنائی و آرزوئی و مدعائی بخلاف آن
دیگر تا آن مخالفت بقتال انجامد وَيُذِيقَ و بچشاند خدای بَعْضَكُمْ بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ
رنج و سختی بعضی را و سیوف مختلف است انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها
بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارند عذاب را یا
قرآن را قَوْمُكَ قوم تو کفار قریش وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُلْ لَسْتُ
عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نگاهبان که هم شمارا بمن گذاشته باشید تا شمارا از تکذیب منع
کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مر هر خبری را از وعد و وعید مُسْتَقَرٌّ وقتیست که در آن وقت
قرار یابد یعنی واقع شود یا محلی را اجرائی است وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا وَإِذَا
رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون به بینی توانکسانرا که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض میکنند و گفت
گوئی می نمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآنست و بران طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض
کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر
غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب
با آنحضرتست و مراد امت فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ بعد از آنکه یاد کنی سخن خدا
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم
سبب نزول این آیه آن بود که هر گاه که مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در
تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه فرمود که چون بینید که کفار شروع در تکذیب





قرآن کنند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد
الحرام چاره نیست و کافران پیوسته در مسجدند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک
مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه آیه فرود آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ
و نیست بر آنانکه يَتَّقُونَ پرهیز میکنند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرم و آثام
ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ و لیکن بر ایشانست که پند دهند ایشانرا پند دادنی و منع
شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ باشد که پرهیز
ازین عمل و بزم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا
وَلَهْوًا دین خودرا بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنا دین خودرا بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت
اصنام و تحریم بحایره و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشانرا بدان دعوت میکند با آن سخریه و استهزا میکنند یا عید خودرا
که اوقات عبادتست بلهو و لعب بگذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی
دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشانرا بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم
کرده نشود بهلاک یا رسوا نکرده یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفسی مرکافری بسبب آنچه کرده
از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی
که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ و اگر
فدا دهد آن نفس كُلَّ عَدْلٍ هر فدائی که باشد تا خودرا از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا
فرا نگیرند ازو أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آن کسانند که سپرده شده اند بلا یا عذاب بِمَا كَسَبُوا
بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی
از آب جوشانیده که درون ایشان بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذاب دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ بگو ای محمد أَنَدْعُو آیا بپرستیم
مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی غیر او پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت او کنیم وَلَا
يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر ترک کنیم یعنی قادر نیست بر نفع و ضر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ
أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه ره
نمود ما را و منور ساخت باسلام و از حضیض کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ
الشَّيَاطِينُ مانند کسی که برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور و از راه
راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ و او را یاران
و مصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست و میگویند
ائْتِنَا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن

اگر اجابت شیاطین بکند در ورطهٔ هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بسر منزل نجاة میرسد وجه تمثیل آنکه
که مرد مرتد شده شبیه است بکسی که غولان و دیوان او را از جادهٔ کاروان ربوده در بادیهٔ خطرناک برده اند و
رفیقان کاروان که مؤمنان اند او را براه شارع که منهاج شریعت است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت
میکشد اگر بر گرده و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد
قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هُوَ الْهُدَى اوست دین درست
و راه راست وَأُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار
عالمها را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال
آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست خداوندی که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز
قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ
برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرة و وحدة اویند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای
گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که كُنْ باش فَيَكُونُ پس بباشد آنچیز
مراد روز قیامت و تکوین حشر اموات و احیاء ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ
و مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخیست
که در وی خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای دانندهٔ غیب که
عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادة که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند
حکمت در بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ دانا بآنکه کی برانگیزد و برچه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد
کن برای اهل مکه قصهٔ ابراهیم علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا
نمایند در توحید و قصهٔ او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام
او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بهر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ
آیا فرا میگیری أَصْنَامًا بتانرا که خود تراشیده آلِهَةً بخدایی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من میبینم
ترا وَقَوْمَكَ و گروهی را که متابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا وَكَذَلِكَ و چنانکه
بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین
بحر و شجر حق سبحانه ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تا تحت الثری بر وی مکشوف
ساخت تا استدلال کند بر قدرة کاملهٔ حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از بی گمانان یا موقن
باشد در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در خواب
دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایة فزع



بیدار شد و کاهنان و حکما مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایة بابل مولودی بجهة طالع
از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحراء وجود خواهد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود
از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان
یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن او اوفی جهت مهمی نهان از موکلان
خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش را کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوست نمرود
خشم گرفته بفرمود تا بهر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حوامل
بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکردند تا وقتی که وضع
حمل نزدیک رسید اوفی بترسید که اگر پسری زاید و ناگاه خبر بنگهبانان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانهٔ از شهر
بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در ان غار ابراهیم را بزاد و در خرقهٔ پیچیده سر آن غار را
در غار بسنگ استوار کرد و آزر را که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بجوار قسم
و پسری که زادم فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و اوفی روز دیگر بغار آمد و دید که
ابراهیم انگشتان خود را می مکد و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد و با شهر مراجعت
نمود و القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایة الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که
دیگری در ماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی چون ماه نو که بار و بیچ دل افزود
بود آینده نورش روز تا روز چون پانزده ماه شد با مردمان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون
آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد اوفی با
آزر گفت که پسر تو که آنروز خبر مرگ او بدروغ از ترس گفتم او نمرده و اکنون بجوانی رسیده است در غایت
خوبرویی و نیکوخویی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را علیه السلام بوی نمود آزر بجمال پسر خوش برآمد و
مادر را گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و اوفی ابراهیم را از غار بیرون آورد
نماز شام بود و در پایان غار گلهای اسپ و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه
چیزست مادر وی را خبر داد که هر جنسی چه جنس و چه نام دارد ابراهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد
که آفریده است و حال بروزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او
باشد و بعد تربیت او پرورش یابد پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار
تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ
بر وی زد که خاموش این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند
و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
اللَّيْلُ پس چون شب بر وی درآمد و تاریک شد رَأَى كَوْكَبًا و بدید ستارهٔ رخشان یعنی زهره و بعضی

وک

مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم هذا
ربی آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام با زعم آن قوم فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو
رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار
عالم روا نباشد پس فردا دیگر راه برفتند و شب چاردهم بود و طبق چنین ماه بر کناره خان بسر فلک نمودار گشت
فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی سجده در
افتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که او بزیر
بفرو رفت نهان و یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لئن لم یهدنی
ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر آینه باشم من القوم الضالین
از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتداء طلوع کرد و جمعی متوجه
او شده عزم سجود کردند فلما رای الشمس بازغة پس چون بدید ابراهیم آفتاب را بر آینده و جهان را منور
خود آراینده قال هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هذا
اکبر این کوکب بزرگترست در جرم و بیشترست در روشنایی فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بروی
ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم انی بریء من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما با خدای انباز
میگیرید با خدای انی وجهت وجهی چه بیتی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم
للذی مر آن کسی را که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا
در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آورندگان در تفسیر
آورده که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او و مادر که بر منتظر بود ابراهیم او را بدید برتخت
نشسته و غلامان در منظر و کنیزکان پیش پای گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که او را بدین
او آورده اید گفت خدای تو است پرسید که این غلامان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان او پند ابراهیم
فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است یا بیتی که او از ایشان
خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله
میکردند چنانچه حق تعالی خبر داده وحاجه قومه و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید
قال اتحاجونی گفت آیا با من حجت باطل میگویید فی الله در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من
غلبه کنید وقد هدان و حال آنکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند
که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود ولا اخاف
و نمی ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی
ضرری نتوانند رسانید الا ان یشاء مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره



که بجهة ایشان بمن رسد وسع ربی رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیزها را
علما از جهة علم افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمی
نمایید وکیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما با او انباز گرفته اید ولا تخافون و نمی ترسید
شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک می آرید بخدای و شریک او میدانید ما لم ینزل آنچه را
که فرو نفرستاده است خدای تعالی به بشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا حجتی و
حجتی فای الفریقین پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارترند بایمن
بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید آنرا که از او باید ترسید که قادرست
بر ایصال نفع و ضر آنگه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر با یمنی الذین
امنوا آنکسانند که ایمان آوردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک
اولئک آن گروه لهم الامن وایشانراست ایمنی از عقوبت در دوزخ وهم مهتدون و ایشانند
راه یافتگان وتلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حجتنا حجت و برهان
ما بود که از روی درستی اتیناها ابراهیم دادیم آنرا با براهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم
خود نرفع درجات بر میداریم بپایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک
بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق
هر کس در رفع و خفض او ووهبنا له و بخشیدیم ابراهیم را اسحق پسر او اسحق که پدر همه
بنی اسرائیلست ویعقوب و فرزند او که اسرائیلست هر یکی را از این پدر و پسر راه نمودیم کلا هدینا
ونوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم ومن ذریته و هدایت دادیم از ذریه نوح
علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریه ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که در این آیتها مذکورند از ذریه ابراهیم
نبوده اند و باقی که از ذریه ابراهیم اند هم از ذریه نوحند باتفاق پس حق سبحانه میگوید از ذریه نوح راه نمودیم
داود وسلیمن داود و سلیمان پسر او وایوب وایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق ویوسف
و یوسف بن یعقوب را وموسی وهرون و موسی و برادر او هرون را که پسران عمرانند از اولاد لاوی بن
یعقوب وکذلک و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکو
کاران را فرا خور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آزر بن مسلم است از اولاد
رحبعم بن سلیمان ویحیی و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از نجبا
ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر ماشم بن اموص است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم
میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریه نوح یا ابراهیم یاد کرده و حال آنکه نسب او
از مادرست نه از پدر پس حسن و حسین را علیهما السلام از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باید دانست

ونبوات درین مضایقه نکردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر یشی بن فنحاص بن عیزار بن هرون است
و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ
همه این پیغمبران پسندیدگان اند وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ
والیسع که پسر اخطوب است و با بن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط را که پسر هاران
بوده و هاران برادر حضرة ابراهیم است صلوات الله وسلامه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین وَكُلًّا
و همه را فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ فضیلت دادیم جمله بر ملایکه و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم
بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران
ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشانرا و
ثابت داشتیم بر راه راست ذَلِكَ آن دینی که این انبیا بدان مهتدی بودند هُدَى اللَّهِ دین
خدایست يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از
بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ
هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه ایشان کرده باشند زیرا که شرک محبط
اعمالست درین آیه تهدیدی عظیمست مشرکانرا أُولَئِكَ آن گروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب وَالْحُكْمَ و داده ایم حکمت و فصل داوری وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ
يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوة هَؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ
وَكَّلْنَا پس بدرستی که ما بگماشته ایم و مهیا کرده بِهَا برای ایمان بدینها قَوْمًا گروهی
را که از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر و آن پیغمبران و متابعان ایشانند
و گفته اند این قوم اشارة بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان
نیاورده بودند پس این صورة بشارتست بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه انبیا آنانند که
هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشانرا بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن
چیزیست که بر آن چیز متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده
که آنچه حق تعالی حضرة مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فبهدیهم اقتده یعنی بپیر انبیا اقتدا
کن و احوال ایشانرا پیروی نمای اشارة است بآنکه بر وصف و سیرة مرکب مطلع شده اید و احسن آنرا
اختیار فرماید زیرا که اقتدا به پیغمبر بایشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز
نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از
صفات ستوده و خصال حمیده هرچه با همه ایشان متفرق بوده نزد او همه مجتمع است پس از همه اکمل و افضل
باشد . هرچه خوبان جهان داشته اند همه تو نکوتر از آن داده اند هرچه بتانند بدان دلبرا



جعلی نیست و زیاده بر آن قُلْ بگوای محمد با کافران که لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام
رسانیدن از خدای أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امة مزد دعوة نطلبیده إِنْ هُوَ نیست
این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ مگر پندی عالمیانرا وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند جهودان خدایرا
حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد
آری قدیم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه نسبت بندگی را از شناخت الهی بهره
کردند و نموده که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک هرچه آن برهم نهاده دست عقل و حس و وهم
گر بپاش سنگ بطلان اندران انداخت و حضرة حقایق پناهی خلوت ظلال کمالاته بالیقین الالهی در شرح رباعیات
فرموده اند که معرفة ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات مجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است
غیر حق را سبحانه زیرا که از این حیثیت بحجاب عزة محتجب و بر او که با محتجب هیچ نسبت نیست میان او و ماسوی
پس شروع در طریق معرفة او از این وجه اضاعة بضاعة وقت بیجان در کنجه تو خیال خود مرنجان واما
علاء قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای الله اشارة بنه محال و مجاری ازو بال
کنه قدوم در خور اثبات تو نیست واند ذات تو تجوزات تو نیست و گفته اند معنی آیه اینست که وما
حق وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که از علماء احبار یهود بود بحضرة سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
آمد آنحضرة باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریة را بر موسی فرود آورد ایا که در توریة دیده که خدای
دشمن میدارد دانشمند فربه را او گفت آری این خبر در توریة هست حضرة فرمود که آن حبر تن پرور و خود پرست تویی
او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیه آمد که اینها خدایرا چنانچه باید
نکردند إِذْ قَالُوا چون گفتند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ بشر
هیچ چیز از وحی و احکام شرع پس چنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسلست از حق تعالی سلب کردند قُلْ بگو
مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ که فرستاد آن کتاب را الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى که آمد بوی موسی یعنی توریة
نُورًا در حالتی که بود روشنایی دهنده وَهُدًى لِلنَّاسِ و راه نماینده مردمانرا تَجْعَلُونَهُ شما
گردانیده اید آنرا قَرَاطِيسَ صحیفها و طومارها و در ورقهای پراکنده تُبْدُونَهَا آشکارا میکنید
آنچه میخواهید وَتُخْفُونَ كَثِيرًا و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و آیه رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه و آله الصلوة و السلام
مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانستید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ
اللَّهُ بگو ای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد توریة را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست
بدار از یهود و بگذار ایشانرا تا پیوسته فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند
شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله و بس و ما سواه هوس و انقطع النفس

حضرة شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل بسوی او دار و ثم ذرهم نظر از او را فرو گذار شبلی با بعضی از اصحاب
خود میگفت علیک بالله ودع ما سواه چون تفرقه دلست حاصل زحمه دل را یکی ساز و بگسل زحمه
وهذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را مبارک بسیار فایده و با برکت
مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب ولتنذر و تا بیم کند این
کتاب و حفص بتا می خوانند یعنی تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها و هر که گرد اگرد مکه است
یعنی مجموع اهل شرق و غرب را از آنکه جمع قریه باشد و او را ام القری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا مجمعی
باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا
آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون بالآخرة و آن کسان که ایمان
آورده اند بآخرة یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرة موجب خوف عاقبت
و خوف سبب تفکر و تدبر در آنکه نجاة بمتابعت قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست دهد وهم و ایشان
که بپیغمبر و کتاب بگرویدند علی صلاتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نماز ایمان
و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوة کردند و حضرة رسالت را از سبب
دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر عاطر بود حضرة عزة ستمکاری ایشانرا شرح داد که ومن اظلم و کیست
ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرد و بربست علی الله کذبا بر خدای دروغی و
گفت من پیغمبر اویم او قال یا گفت اوحی الی وحی کرده بمن ولم یوح الیه شیء و وحی
نکرده اند بوی چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات برهم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده
و اسود عنسی نیز میگفت شخصی بمن ظاهر میشود بر جاریه نشسته و سخنان بمن القا میکند ومن قال و
کیست ظالم تر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند
آنچه خدای نازل گردانیده گویند این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوة بود روزی که آیة
ولقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بعد از
آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرة
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بنویس که همچنین نازل شد عبد الله در شک افتاد و مرتد گشت گفت اگر محمد
صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر وی می آید و اگر کاذب است من هم گفتم چنانچه او میگوید ولو
تری و اگر به بینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات
و شدتهای مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گشاده اند کشادگان دستهای خود را
برای قبض روح ایشان و در تبیان گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و
میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی



غلظت و عنف چیزی طلبد یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز
که وقت بردن شماست تا ابد الآبدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خوار
کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه
راست بود وکنتم عن آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم
نمی نمودید و در آن تامل و تدبر نمی نمودید ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما
فرادی تنها نه مال با شماست نه فرزند نه خدم و نه حشم نه یار و مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانکه
شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین بار از رحم مادر سر و پای برهنه وترکتم و بگذاشتید ما
خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بدیگران بسبب آن مفاخرة
میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود از نعیم دنیا دیده و نه با خود برداشتید
وما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما را الذین زعمتم آنان که گمان میبردید
از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لقد تقطع
بدرستی که بریده شد بینکم پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود
از وصلة و مودة وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بوده که گمان میبردید که ایشان
شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده تخمست تا از وی نبات
برویاند والنوی و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید یخرج الحی بیرون می آرد زنده
یعنی نبات را که بالنده و نما یابنده است از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و
مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه
یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغست ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است
فانی تؤفکون پس بکجا برگردانیده می شوید از وی فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت
شب یعنی تاریکی برده و روشنائی آرد وجعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرامگاه خلق تا از تعب
حرکات روز بر آسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان را
ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلک این کار که تسییر و تقدیر شمس
و قمرست برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم
دانا بهر حکمت خود وهو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرة کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم
بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای
شب در بیابان والبحر و دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون آرایش سما و رمی شیاطین و
غیر آن و در تبیان گفته که ذکر این منفعة کرده چه در ایجاد دلیل قدرة ظاهر تر است زیرا که نجوم را بفلک دلیل معرفة

طریق زمین ساخته با وجود بعد مسافة میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن و مبین ساختیم
نشانهای قدرت را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ
و اوست آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدمست فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهیست
وَمُسْتَوْدَعٌ و جایی ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبرست و مستودع
دنیا و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا
دوزخ مستقر اوست و ازین جهة آخرة را دار القرار گفته است و بعضا ازین آیه اشارات است که زبان قلم از تقریر و
قلم زبان از تحریر آن معزولند    قومی که حقایق و معانی گویند    با خلق کنایت نهانی گویند
اسرار غم عشق تو تنها با هم مردم بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات
وحدانیت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی
سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخی پیدا کرده است نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می آریم ازین گیاه سبز
حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آریم از خرما بنان
مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ شاخها دَانِيَةٌ بیکدیگر نزدیک یعنی بهم پیوسته یا
بزمین نزدیک از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور وَالزَّيْتُونَ و
بیرون آوردیم بآب باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتی که آن درختها
بعضی ببعضی مانند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی نخانه ترش می باشد و برخی
شیرین و بعضی ترش شیرین كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد
ثمر خود را بخانه خرد و بی مزه وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و مزه و لذتی و نفعی در و پدید آید
إِنَّ فِي ذَلِكُمْ بدرستی که درین که یاد کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
گروهی را که بگروند وَجَعَلُوا و ساختند کافران و اصح آنست که زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند
یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لِلَّهِ برای خدا شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک
خدای است هرچه خیرست خدای می آفریند و او را یزدان میگویند و هرچه شرست شیطان خلق میکند و او را اهرمن
می خوانند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریننده است همگی را از شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق
اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق می گویند وَخَرَقُوا لَهُ و برتافتند بعضی کافران برای او
بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملایکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه دانش ایشان را
بحقیقت آنچه میگویند هیچ دانشی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برترست عَمَّا يَصِفُونَ
از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ اوست پدید آرنده آسمانها وَالْأَرْضِ



و زمینها أَنَّى يَكُونُ از کجا باشد و چگونه بود لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ
و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید و چگونه او را زن باشد که زن را با شوهری یکسانی و جنسیت
شرط است و او را کفو و جنس نیست و میان او و ما سوای مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیزها را و خالق
را مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها و ذات و غیر او دانا و داناست پس او را
مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اتخاذ صاحبه و ولد نزد وی محال بود ذَلِكُمُ آنکه بدین صفتها
موصوفست اللَّهُ خداوند مستحق عبادة اوست رَبُّكُمْ پروردگار شما لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبودی بحق نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید
وَهُوَ و او با وجود این همه صفات عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها وَكِيلٌ نگاه بانست و متولی
امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او دریابد خدا
دیدها را این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوف بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک
ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قرآن و
حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست نیکوکار الْخَبِيرُ دانا باسرار و دقایق که او
باریک بین نهان دان که کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ بدرستی
که آمد بشما نشانهای روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که بینا شد منفعت او مر
او راست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بروست
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگاه بان که محافظ اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم بلکه
من مبلغ است و بس وَكَذَلِكَ و مثل این تصریف که در اینجا کالکشف کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا صاحبان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ و تا
بگویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرة رسالة صلی الله علیه و آله و سلم
از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میگیرد و میگوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما
تصریف آیات میکنیم تا بگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهُ
و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این کلام
خدایست نقلست که در مجلسی که کفار عرب آنحضرة را صلی الله علیه و آله و سلم بدین آبا دعوة میکردند این آیه
نازل شد که اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آن کن که وحی کرده شد بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر او وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ
و روی بگردان از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا
که ایشان موحد بودندی مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نمی آوردند وَمَا جَعَلْنَاكَ و نگردانیده ایم ترا

عَلَيْهِمْ بر این کافران حَفِيظًا نگاه بان وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان وکیل
یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیهٔ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل
شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند و اگر نه ما خدای ترا که بعبادت کال یاد میکنی هجا گوئیم
آیه آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید آنان را که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و قبائح
ایشان یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدا را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز
از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که سختی و دشنام
مادر برابر آن سبب واقع نشود کسی را که سختی سبب نبت كَذَٰلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زَيَّنَّا بیاراستیم لِكُلِّ أُمَّةٍ برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان کل
حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشانست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ
پس خبر دهد ایشان را در موقع مکافات بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که کفار
قریش با حضرة رسالت ربت صلوات الله وسلامه طلب کنند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر
زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بیا بنمای تا بتو ایمان
آریم حضرة فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعا تو زر کردد حضرة گفت اگر این معجزه بتحقیق بنمود
و التصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوة عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی
ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرة بدعا اشتغال نمود و متقارن آن جبرئیل علیه السلام
نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعا تو این کوه را زر سازم اما سنت من بران جاری شده که چون از انبیا بر نبوة
ایشان نشانی خواهند و آن آیه بظهور رسد اگر از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر
این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرة شق ثانی را اختیار فرمود و
آیه آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سختترین سوگندان ایشان که
لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر آید بدیشان نشانهٔ از آنچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانها بنبوة که معجزات است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست
و او بر اظهار آنچه از آن خواهد قادرست وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا کردانید شما را ای مؤمنان بآنچه از
کافران صادر کردد أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ
نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و میگردانیم دلها ایشان را از تصدیق وَأَبْصَارَهُمْ و دیدها ایشان را
از دیدن راه حق پس ایمان نمی آورند لقوله كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد
أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ و میگذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ تا در
برای خود سرگشته میروند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانکه ما فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی این

کافران



کافران و مشکلها را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ و اگر سخن میکنند با ایشان مردگان
چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ همه
چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدة الهی و نبوة حضرة رسالت پناهی صلی
الله علیه وآله وسلم مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر
آنکه خدای خواهد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر کفار يَجْهَلُونَ نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند
ایمان نخواهند آورد وَكَذَٰلِكَ و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا ما کردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ
برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس
کافرانند که مثل شیطان دور رند از رحمة رحمان يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی
شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ برای بعضی یعنی شیاطین انس با وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از
جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُورًا از برای فریب
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوهُ نکردندی دشمنی با پیغمبران
فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر می بافند و ازینجا معلوم شد که وسوسهٔ شیطان
در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ و برای آنکه میل کند بآن أَفْئِدَةُ الَّذِينَ
دلها آنکسان که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نگروند بآخرة وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه پسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوا
و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ بگو ای
محمد که آیا بجز خدای أَبْتَغِي حَكَمًا بطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه
أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شده در حق و باطل وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنکسان که داده ایم ایشان را کتاب چون علما یهود و نصاری يَعْلَمُونَ میدانند
أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی
و درستی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم و مراد امت باشد اهل
ازالة یعنی چون او را در حقیقت قرآن ظاهر شده باشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد
كَلِمَةُ رَبِّكَ حجة آفریدگار تو در بیان توحید و نبوة صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَ
عَدْلًا و از روی عدالة در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ هیچ کس نیست تبدیل دهنده لِكَلِمَاتِهِ
مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریة را زیرا که حق سبحانه وعدهٔ محافظة قرآن کرده از
تبدیل که وانا له لحافظون وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ
و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهله و گویند مراد ارض مکه است
یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کردانند ترا از راهی که بخدای میرسد ان

يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود او گمان ایشان این بود که پدران ایشان برحق اند
وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ونیستند ایشان الا که دروغ می گویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحیره و اشباه آن و نسبت
بوی و اتخاذ شریک در عبادة وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خدای آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است
مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بآنکس که گم می شود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچیزی که یاد کرده شده است نام خدای
عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِآيَاتِهِ بآیتهای خدا و سخنان او در حلال و
حرام مُؤْمِنِينَ گرویدگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ
اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد کرده اند نام خدای عَلَيْهِ بر وی وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که
تفصیل کرد خدای و بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ آنچه حرام کرده اند عَلَيْكُمْ بر شما و تفصیل در آن
آیه است که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الی آخر و بعضی حُرِّمَ معلوم خوانده یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما
إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند
الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام
و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی و برهان إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بآنها که از حد در گذشتگانند
وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه
گناهها را زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند نکاح محارم میکنند و زنا اهل شهوت یعنی بر آنند که
گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند و در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای
دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی هر دو سبب مشغولی می شود از حضرة مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و
باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر ملابست بشهوات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا
ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال
و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است
و در بحر الحقایق فرموده که چنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهر است
و آن قول و فعلی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانیت و اوصاف سبعی و شیطانیست
پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی
را بتخلق باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره می گوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن ارزانی داشت
که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً اینجا میگوید وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه
ظاهر و باطنست و ترک گناه ظاهر نجاة نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوبست





از عقوبت هجران ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورة و معنی تو پاکیزه شود و
إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطن سَيُجْزَوْنَ زود باشد
که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را
حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفند که می میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند که ما چیزی را
که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه
در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آیه آمد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه
یاد نکرده اند نام خدا را بر ذبح او و حنبل حرام داند متروک التسمیه را خواه عمد و خواه سهو و مالک و شافعی بخلاف
این میگویند که ذبیحه مسلمانان حلالست اگرچه تسمیه نکرده باشد و ابوحنیفه فرق میکند میان عمد و نسیان اگر ترک
تسمیه بعمد کرده حرامست والا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن او فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی
که دیوان لَيُوحُونَ وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ
تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما
ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرامست إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرکان
باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرکست أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده
بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا
و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در
میان مردمان بر راه راست پس آنچنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت
او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ چنانکه آراسته
ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ زینت داده اند لِلْكَافِرِينَ برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه
میکنند از عبادة اصنام این آیه در شأن حمزه رضی الله عنه و ابوجهل نازل شده در روزی که ابوجهل از روی جهل
و جرأت نسبت با حضرة رسالت صلی الله علیه و آله بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال جنوة(?) و موافق استماع
مخلصان اهل بیت و حمزه در آن روز بشکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابوجهل با او حکایت کردند
حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک بی باک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادة بر زبان راند پس زنده بنور اسلام
حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار
سید مختار بودند و آنحضرة دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعاء آنحضرة در باره
فاروق سمت استجابة یافت پس صاحب نور عمر است و مقید(?) ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای
نفس است و حیوة بمحبت حق یا موت بجهلست و حیوة بمعرفة در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفة
دیگر است و حیوة بشریت دیگر طالبان بحیوة بشریت زنده اند و دوستان بحیوة معرفة روزی باشد که حیوة

بشرية بر آيد كل نفس ذائقة الموت هر كه حيوة معرفت بر نيايد فلنحيينه حيوة طيبة واز نجاست كه المؤمن
حيّ في الدارين — بمرد هر كرا جانش تو باشي — خوشا جاني كه جانش را تو باشي — شاه كرماني قدس سره
اين آيه برخواند كه اومن كان ميتا فاحييناه كفت نشان اين حيوة سه چيزست از خلق عزلة و باحق خلوة ودوام
ذكر بزبان ودل وبزركي اين معني را نظم فرموده — بعدي خلايق درجهت كنج — مي كش يكلي متوجه بخداي
غافل مشو از ذوق دل و ذكر زبان تا زنده جاويد شوي در دو سراي **وكذلك** وهمچنانكه در مكه بزركان
كنه كار رسته **جعلنا** آفريده ايم **في كل قرية** در هر ديهي **اكابر مجرميها** بزركان كنه
كاران آن موضع انديا كردانيده ايم بزركان هر ديهي وشهري را بجرمان آن مقام **ليمكروا فيها** تا مكر كنند در
آن موضع و مردم را از ايمان باز دارند چنانچه رؤساء مكه بر سر چهار راه كسان باز داشته اند كه در موسم هر كه بيايد واز
حال پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم سوال كند كويند ساحرست وشاعر وكاهن وامثال آن **وما يمكرون** ومكر
نميكنند اين كافران **الا بانفسهم** مكر بانفسهاي خود چه وبال مكر ايشان راجعست بديشان **وما يشعرون**
ونميدانند ايشان كه بتحقيق مكر بصاحب او ميرسد ولا يحيق المكر السيئ الا باهله آورده اند كه ابوجهل ومتابعان او
ميكفتند كه ما با بني عبد مناف در هر شرفي كه دارند شركت داريم اكنون كه ميكويند در ميان ما پيغمبريست كه بدو وحي
مي آيد راضي نميشويم تا بما وحي فرود آيد چنانچه برو نازل مي شود حق تعالي آيه فرستاد كه **واذا جاءتهم آية**
وچون بيايد بكفار قريش آيتي از قرآن يا معجزه در اثبات نبوة سيد كونين صلي الله عليه وآله وسلم
**قالوا لن نؤمن** كويند ايمان نمي آريم بدين آيه يا معجزه **حتي نؤتي** تا وقتي كه بدهند مارا **مثل ما اوتي**
مانند آنچه داده شده اند **رسل الله** پيغمبران خداي يعني وحي وكتاب بما فرود آيد چنانچه بديشان فرود مي آيد
امام ثعلبي كويد مراد از رسل الله حضرة پيغمبرست صلي الله عليه وآله وسلم چنانچه در آيه يا ايها الرسل مخاطب
هموست واين بر سبيل تعظيم باشد ودر شرح تعرف آورده كه تا حق تعالي شمايل همه انبيا با وي جمع نكرد يا ايها
الرسل خطاب نفرمود — هرچه خوبان همه دارند تو تنها داري — در تبيان فرموده كه وليد مغيره با حضرة
رسالت صلي الله عليه وآله وسلم كفت كه اكر نبوة حق است من از تو بدان سزاوارترم جهة آنكه من از تو اكبرم
ومال از تو بيشتر حق سبحانه فرمود كه نبوة بعمر ومال نيست بفضل وكرامت **الله اعلم** خداي داناترست
**حيث يجعل رسالته** آنجا كه مي نهد پيغامهاي خويش را **سيصيب الذين اجرموا** زود باشد
كه برسد آنكه را كه بجرم شدند بكفر **صغار** خواري ورسوائي **عند الله** بنزديك خداي **وعذاب شديد**
وعذابي سخت **بما كانوا يمكرون** بسبب آنكه بودند كه مكر ميكردند با مؤمنان ودر مكه وارد شدند در حق
ايشان **فمن يرد الله** پس هر كرا خواهد خداي **ان يهديه** آنكه او را راه نمايد بطريق شناخت خود **يشرح**
**صدره** بكشايد دل او را **للاسلام** براي قبول اسلام **ومن يرد ان يضله** وهر كرا خواهد آنكه فرو كذارد
او را واز طريق ايمان بكرداند **يجعل صدره** كرداند دل او را **ضيقا** تنك **حرجا** سخت بغايتي كه

بازنند



يتقعد

باز زنند واز سخن حق ابا كند **كانما يصعد** كوئي بالا ميرود **في السماء** در آسمان يعني بكريزد از قبول حق چنانچه
كسي بآسمان رود واين غايت تباعدست **كذلك** همچنانكه تنك ميكرداند دل كافر را **يجعل الله**
مي كرداند خداي **الرجس** عذاب يا لعنت را **علي الذين لا يؤمنون** بر دلها آنانكه ايمان نمي آرند وتوحيد را تصديق
نميكنند **وهذا** واين اسلام **صراط ربك** راهيست پسنديده پروردكار تو **مستقيما** در حالتي كه راست
ودرو كجي نيست **قد فصلنا الآيات** بدرستي كه بيان كرده ايم آيات قرآن را **لقوم يذكرون** براي كروهي
كه پندي پذيرند **لهم دار السلام** مرايشان راست سراي سلامت يعني بهشت **عند ربهم** ذخيره نزديك پروردكار ايشان
**وهو وليهم** واو ناصر ايشانست در ديني ومتولي ثواب ايشان در عقبي **بما كانوا يعملون** بسبب آنچه
كردند از تصديق كتاب وپيغمبر **ويوم يحشرهم** وياد كن روزي را كه حشر كنيم ايشان را وجمع بحشر مي خوانيم
يعني خداي جمع كند جن وانس را **جميعا** همه ايشان را پس كويد **يا معشر الجن** اي كروه ديوان
**قد استكثرتم** بدرستي كه بسيار يافتيد **من الانس** از آدميان كه باغواي ايشان خود ساختيد **وقال**
**اولياؤهم** وكويند دوستان شياطين **من الانس** از آدميان يعني آنها كه فرمان ايشان بردند **ربنا**
**استمتع** اي پروردكار ما برخورداري يافت **بعضنا ببعض** بعضي از ما ببعضي برخورداري انس از جن
آنست كه ايشان را بآرزوهاي نفس راه باغوا نمودند وتمتع جن بانس آنكه مطيع ومنقاد ايشان شدند امام ابومنصور
ماتريدي فرموده كه استمتاع ايشان آنست كه در معصيت معاون يكديكر شدند ديوان آدميان را بكناه ميخواندند وآدميان
دعوة ديو را اجابت ميكنند **وبلغنا** وديكر بكويند كه الهي باستمتاع رسيديم **اجلنا الذي**
**اجلت لنا** بدان وقتي كه براي ما مقرر كرده بودي مراد بر آن كفتن است از قبور يعني مبعوث شديم اكنون حال
ما چون خواهد بود **قال** كويد خداي **النار مثواكم** آتش است آرامكاه شما **خالدين فيها** در حالتي
كه شما جاويد باشيد در آن آتش **الا ما شاء الله** مكر آنچه خواهد خداي كه شما را از آتش بزمهرير نقل كند **ان**
**ربك** بدرستي كه پروردكار تو **حكيم** خداوند حكمتست در آنچه كند با جن وانس **عليم** داناست باعمال
واحوال ايشان **وكذلك** وچنانكه فرو كذاشتيم كفار جن وانس را **نولي** مسلط ميكردانيم **بعض**
**الظالمين بعضا** بعضي ظالمان را بر بعضي در دنيا يا فرو ميكذاريم برخي را بر برخي تا كمك وتيار ديكري نموده اند طلب
فرموده كه در يكي از كتب الهي خوانده ام كه حق سبحانه فرموده كه بغضب ميكيرم انتقام از دشمنان خود
وباز ايشان را بدوستان خود وشاعر آنست كه تو لابد در قهرة خواهي بود يعني ظلمة جن وانس را با هم كذاريم
تا دانند كه هيچ يك نفع بديكري نميتوانند رسانيد واين معاونه واقع مي شود **بما كانوا يكسبون** بانچه
ايشان كسب ميكنند از معاصي ومناهي باز ديكر حق تعالي خطاب ميكند از روي توبيخ كه **يا معشر الجن والانس**
اي كروه ديوان وآدميان **الم ياتكم** آيا بشما نيامد يعني آمد **رسل منكم** پيغمبران از شما كه هم
پيغمبر از آدميان بوده اما چون انس را با جن جمع كرد خطاب صحيح است وكفته اند از جنس جن رسل بوده

مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولانند یعنی چنانکه هفت نفر از جن پیغام
حضرة رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بقوم رسانیدند قال تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بریشان شدند بی خوف بجا
بگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوة یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب
مرا وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز که روز قیامتست قالوا
گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق
عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر
فراموش کردند و چون بوجه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم و گواهی دادند
بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین که ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان
لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیهها
و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی
بخبر که بویشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا
بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا نفرستادی بسوی
ما پیغمبری بگرویدیم ولکل و هر عمل کننده را درجات مراتبست در ثواب و عقاب مما عملوا
از برای عملها که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون بی خبر از آنچه مردمان
میکنند وربک الغنی و پروردگار تو بی نیاز است از عبادة بندگان ذو الرحمة خداوند رحمت
بر ایشان و تکلیف طاعة جهة تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر
مجرمان و عاصیان ان یشا اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف و
خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از آفریدگان خود کما انشاکم
چنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریه قومی که پدران شما بودند ان ما توعدون بدرستی
که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او لآت هر آینه بودنی و آمدنیست بی شک
وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در بعث و حشر شما قل بگو ای محمد یا قوم
اعملوا ای گروه من مرا و کفار قریش عمل کنید علی مکانتکم هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت
تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوة خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حال خود
باشید که انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و برد و باری فسوف تعلمون پس زود
باشد که بدانید من تکون له عاقبة الدار آنکس را که باشد مر او را عاقبت پسندیده در سرای
آخرة انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب الاسرار
فرموده که مردرین زود بدانند که دنیا کجا رسد و دولت فلاح که را رسد به بینید که روی شان شکسته بال را



برای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال بسوی زندان غرامت چون رانند
باش تا گل یابی آنها را که امروز ندجز و باش تا گل چینی آنها را که امروز ندخار تا کی از دار الغرور ساختن دار القرار
تا کی از دار الفرار ساختن دار القرار آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدند و یک جزو
برای خدا و یک جزو برای بتان نشان کردندی و همچنین چهار پایان را بر قسمت نمودندی بعضی برای الله و بعضی بت
آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس
اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی
و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی برداشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج
ندارد و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان
فقیر و محتاجند حق تعالی ازین حال خبر میدهد و میفرماید وجعلوا لله و مقرر کرده اند برای خدا مما
ذرا از آنچه خدای آفریده است من الحرث از کشت زارها والانعام و چهار پایان
نصیبا بهره و برای بتان بهره فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدا راست
بزعمهم بدعای باطل و گفتار دروغ ایشان وهذا لشرکائنا و این دیگر نصیب برای شریکان ما
یعنی شریکان که برای خدا پیدا کرده ایم فما کان پس آن نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان
بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نمیرسد بخدای و در ان تصرف نمیکنند وما کان لله و آن نصیبی
که مر خدا راست فهو یصل پس آن میرسد الی شرکائهم به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا
بر میدارند و با نصیب بتان میکنند ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند وکذلک و مانند این
آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات زین می آرایند لکثیر من المشرکین برای بسیاری
از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشانرا شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان
بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان لیردوهم تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند
ولیلبسوا علیهم و تا پوشیده کرده اند بر ایشان دینهم دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بوده اند از کیش اسمعیل
علیه السلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان
آرایش میدهند فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند وقالوا هذه و گفتند
این نصیبه آلهه ما انعام وحرث چهار پایان و کشت حجر حرامست لا یطعمها نچشند و نخورند
آنرا الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بزعمهم
بگمان خود لا بحجتی و برهانی وانعام حرمت ظهورها و بگفتند این چهار پایانند که حرام کرده شده است پشت
ایشان برای بار و سواری یعنی بحیره و سوائب و حوامی وانعام و دیگر چهار پایانند که برای قربانی بتان لا
یذکرون اسم الله یاد نمیکنند نام خدا را علیها بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح میکردند افتراء علیه

ودر اینها افترا میکرده خدا افترا کردنی برخدای که بکنند اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدای جزا
دهد ایشانرا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا وگفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ
آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره وسایبه از بچگان خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا پاکست وحلالست
برای مردان ما وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وحرام کرده شده است برزنان ما اگر زنده متولد شود وَإِن يَكُن مَّيْتَةً
واگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن ومرد در خوردن آن شریک
باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشانرا که دروغ برخدای می بندند در تحلیل و
تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیمست در آنچه حلال وحرام میکند عَلِيمٌ ودانایست بمصالح بندگان
در حل وحرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان
خودرا سَفَهًا ازروی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه ومضر وبعضی دیگر از
عرب دختران خودرا زنده در گور میکردند که مبادا که درصغر سن با جزی بی افتند چه قتل وغارت در قبایل عرب عام
بوده یا اگر بزرگ شوند جهاز ومایحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل
وَحَرَّمُوا وحرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحیره وسوایب
وغیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ ودر بافته اند افترایی برخدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ونبودند راه یابندگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ واوست آنکس که برای شما
پیدا کرد جَنَّاتٍ از بوستانها از انگور مَّعْرُوشَاتٍ برداشته وچفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وبر
زمین افتاده بی چفته وگفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند وغیر معروشات آنکه در
کوه ودشت رسته باشد وَالنَّخْلَ وبیافرید درخت خرمارا وَالزَّرْعَ وکشتهارا از آنچه ساق ندارد وثمره او
حبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ درحالتی که مختلفست ثمره هریک از اینها در هیات وکیفیت وَالزَّيْتُونَ
ودیگر پیدا کرد اینه زیتونرا وَالرُّمَّانَ واناررا مُتَشَابِهًا درحالتی که ماننده یکدیگرست برگهای او وَغَيْرَ
مُتَشَابِهٍ وماننده نیست مزه میوه او وبعضی ترش است وبرخی شیرین وبعضی میان آن واین كُلُوا مِن ثَمَرِهِ
بخورید از میوه‌های هریک إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند واگرچه نارسیده وخام باشد وَآتُوا حَقَّهُ وبدهید
حق آن میوه را یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درودن زرع وبریدن نخل وچیدن میوه‌ها بالفاظ
در اهتمام بصدقه وعدم تاخیر واو از اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه
فرض شد واین آیه مکیست وبعضی گفته اند مراد زکوتست وآیه مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را رضی الله
عنه قریب پانصد نخل بود که خرماهای آنرا ببرید وتصدق کرد وناوقتی که هیچ نماند آیه آمد که وَلَا تُسْرِفُوا واز حد
درمگذرید درصدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید ودرمعالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد بتجاوز مکنید
در بخل وامساک امام قشیری گفته که هرچه درحظ نفس خود خرج کنی اسرافست واگر همه یک حبه دانه بود وهرچه برای خدا



دهی اسراف نیست واگرچه هزار خزانه بود إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد
مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ واوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنها که بار
کشند چون شتر وگاو وَفَرْشًا وآنها که برزمین افکنند برای ذبح چون گوسفند وگفته اند حموله کبار انعام است
وفرش صغار آن که از خردی برزمین نزدیک مانند فرش كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه
شمارا روزی داده خدای وحلال کرده برشما وَلَا تَتَّبِعُوا وپیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطانرا
یعنی براه او مروید وحلال را حرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مرشمارا عَدُوٌّ مُّبِينٌ
دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ از چهارپایان بیافرید هشت زوج یا زوج آنرا گویند که با جنس
خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود وانثی زوج ذکر ومرد وزن را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم
واین هشت زوج هشت فرد اند یکی زوج دیگری مِّنَ الضَّأْنِ از آنچه پشم دارند وایشانرا میش خوانند
اثْنَيْنِ دو زوج یکی قوچ ودیگری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ واز آنها که موی دارند وایشانرا بز گویند
اثْنَيْنِ دو زوج دیگر نر وماده قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نررا حرام کرد خدای أَمِ
الْأُنثَيَيْنِ یا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر او أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ
رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحمست ماده باشد وخواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم
که دلالت کند برآنکه خدا کدام را حرام کرده است إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم
کرده تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ واز شتر دو زوج نر وماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ
واز گاو نیز بهمان منوال دو زوج قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا هردو ذکررا از شتر وگاو حرام کرد
أَمِ الْأُنثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا
أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید شما حاضران وشاهد کنندگان إِذْ
وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا آن هنگام که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم سبب نزول این آیه آن بود که
عوف بن مالک بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما
آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت که خدای حرام
کرده است این آیه نازل شد وسید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای
اکل وانتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره وسایبه ووصیله وحام حرام میگوئید این تحریم از
قبل ذکرست یا از قبل انثی مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور باید که حرام بود
واگر باعتبار انوثتست پس تمام اناث باید که حرام باشند واگر بواسطه اشتمال رحم است بر
جنین پس باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکرست یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نمیگوئی گفت
تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه بروخواند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آن

که افترا کند عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را ونسبت دهد بدو تحلیل وتحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه
کرداند مردمانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد اکابر ایشان اند که قرار این مهم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که
مؤسس این قاعده بوده وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که من اورا دیدم در آتش دوزخ واهل
دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه ننماید
گروه ظالمانرا که ستمکاران اند مشرکان چون این آیه شنودند گفتند پس انعام حلال شد پس حرام
کدامست آیه آمد که قُلْ بگوای محمد لَا أَجِدُ نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه بمن وحی کرده اند
مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر
آنکه باشد آن چیز مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خونی ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج
مذبوح رود یا در زندگی او از او بیرون آید وجگر وسپرز درین داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک
وآنچه از او توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلیدست أَوْ فِسْقًا یا گشته شده بفسق و آن
چهارپایست أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَيْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بوقت کشتن او
یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته باشند وآنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق می شوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه بی
چارگی درمانده شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بوده بر چاره مثل خود وَلَا عَادٍ ونه از حد گذشته در
خوردن زیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مواخذه نکند
آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بچارگان اذن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ
هَادُوا وبر آن کسان که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون
شتر وسباع وطیور وگفته اند هرچه شکاف وسم دارد درین داخل است ودر معالم آورده که مراد شترست و
وبط که بر ایشان حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ واز گاو وگوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم برایشان
شُحُومَهُمَا پیههایی که در درون ایشان بود چون گرده پیه وغیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی
ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت وپهلوی ایشان از درون وبیرون أَوِ الْحَوَايَا یا
بار آن چربی که بودی متعلق بروده های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی باستخوان چون پیه دنب
وپیه بناگوش ومغز استخوان ذَلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش داده بودیم جهودانرا بِبَغْيِهِمْ
بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ وبدرستی که ما راستگوییم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر
ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگو رَبُّكُمْ پروردگار شما
ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب وتعجیل عذاب
نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ وباز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که
کذابان اند حاصل سخن آنست که اگر امهال هست اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که





بگویند آنان که شرک آوردند واین آیه اعجاز قرآن ظاهرست که از نا آمده خبر داد وبعد از نزول آیه مشرکان گفتند
لَوْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا ونه پدران ما این
سخن درست اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا می کردند با اعتقاد
ایشان این بود که حق مشروع رضی عنه الله است که مایکنیم یعنی بفرموده اوست واگر نه ما شرک نمی آوردیم
وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ وحرام نمی کردیم هیچ چیزرا یعنی او مارا فرموده بتحریم اینها كَذَلِكَ همچون این
تکذیب که قوم تو می کنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنان که پیش از ایشان بوده اند حَتَّى
ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب مارا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست
نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید وظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما
پیروی نمی کنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان وپندار خودرا وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ونیستید شما مگر
که دروغ می گویید قُلْ بگو ای محمد که اگر شمارا هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدا راست براءت
حجتی رسیده وبنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی جمله شمارا
قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ گواهان خودرا الَّذِينَ يَشْهَدُونَ آنانرا که گواهی دهند أَنَّ
اللّٰهَ حَرَّمَ که خدای حرام کرده است هَذَا این محرمات شمارا از انعام وحرث وغیر آن فَإِنْ
شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق
مکن ایشانرا در آن وَلَا تَتَّبِعْ وپیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کسانی را که از روی عناد كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای مارا در حلال وحرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ودیگر پیروی مکن آنانرا
که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ وایشان بِرَبِّهِمْ به پروردگار خود
يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان وبشنوید تا من أَتْلُ بخوانم مَا
حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات
کتابست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده واین ده حکم است از امر ونهی واز جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا
آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ ونیکویی کنید با پدر ومادر إِحْسَانًا
نیکویی کردنی در نهایت فرموده که توحید واحسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان
سبب قریب اند در وجود وتربیت ودو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد وربوبیت
خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ومکشید فرزندان خودرا مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی
واحتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شمارا وَإِيَّاهُمْ وایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست
بر شما چرا مرتکب قتل بناحق می شوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ ونزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها
ناپسندیده را وگفته اند فواحش زناست ومقدمات او واکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی واوباش و

بکمان باشکارا بران اقدام نمودندی حق سبحانه وتعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن
وما بطن وآنچه پنهان بود وگفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعلست و ما بطن نیت
ولا تقتلوا النفس التی ومکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق
مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی ویک امر وصاکم امر کرد
خدای به بنگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست و
لا تقربوا ونزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و دران تصرف مکنید الا بالتی هی احسن
مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و دران تجارت کنید تا بیفزاید و از آن مخورید و بکسب دهید
حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل وتمام بجا آرید کیل را
بمکیلات والمیزان وترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید
در بیع آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم برآنکه در وزن ترازو را از روی ما باد و
چنان برابر باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه آیه فرستاد که لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا
وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را غرض رعایت
عدل بود آنرا عفو کنم واذا قلتم ویکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید
فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی واگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود
له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله وبعهد خدای که تا او یه احکام شرعست یا بنذرها
که کنید اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه امر و یک نهی وصاکم به وصیت کرد خدای شما را بدان
لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا و بر شما بخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه گفته
شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما
راه راست نابهشت فاتبعوه پس متابعت کنید وی روی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی
روید راههای پراکنده وادیان مختلف را فتفرق بکم که آن راهها جدا کرداند شما را و دور سازد عن سبیله
از راه حق ذلکم این اتباع وصاکم به فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما
پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشید
از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط
و فرمود که این راههاست بر سر هر راهی از آن دیوی موکل که میخواند مردمان را بآن پس این آیه خواند که وان هذا صراطی
مستقیما محققان برآنند که صراط مستقیم نگردد الا بیان بدایتی و نهایتی و عارفی واند که بدایت هر از کیست و نهایت
هر یکیست حضرت شیخ صدرالدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بجمیع اشیا ثابت
وانه بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهای همه راهها و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه



فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور هرجا که قدم زدیم در کوی تو بود
هرگوشه که رفتیم هوای تو بود گفتیم که سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثم پس بخوان بر
ایشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را توریة تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی
احسن برکسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء وبرای بیان هر چیزی که در دین بکار
آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء
ربهم بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب واین قرآن کتابیست
انزلناه که فرستاده ایم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید او را واتقوا وبپرهیزید
از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم
این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی
طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که هستیم عن
دراستهم از خواندن ایشان مر کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که لغت
ایشان او تقولوا ویا برای آنکه نگویید لو انا انزل که فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتابی
چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیمی راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم
پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وهدی
وراه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة و بخشایشی مر مومنانرا و این هر صفت قرآنست
و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه که گواه اوست و
هدی و رحمة نیز او ست یعنی خداوند هدایت و رحمت مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن
کذب بآیات الله از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را وصدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی
الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا میل کردند از آیات ما سوء العذاب
بشدت عذاب یا عذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از
قرآن هل ینظرون آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تأتیهم
الملائکة مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بدیشان او یأتی
ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا بنمایی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامتست
و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور
مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یأتی یا بیاید بعض آیات
ربک بعضی از آیات پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که
آفتاب در صبح آن از مغرب برآید دراز باشد و درازی آن تا متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون از ورد فار

شوند انتظار صبح برند و صبح بر شبا بدگمان افتند و ديگر باره ورد با سر گيرند و چون تمام شود و اثر از صبح پديد نباشد
دانند که کاري عظيم از خلوتخانهٔ غيب بصومعهٔ کارگاه شهادت مى آيد بتضرع و زاري و توبه و استغفار مشغول
شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربي بر آيد و او را نوري نبود و همه خلق آن را مشاهده
کنند و چون اين آيهٔ عظيم ظاهر گردد غيب عين شود و ايمان اضطراري باشد پس بسبب اين لا ينفع سود نکند
نفسا هيچ نفسي را ايمانها ايمان نفسي که لم تكن آمنت نبوده است که ايمان آورده باشد من قبل
پيش ازين و امروز ايمان آورد او كسبت يا نبوده که کسب کرده باشد في ايمانها خيرا در ايمان خود
نيكويي يعني عمل پسنديده و اين دليل کسيست که ايمان را مجرد از عمل اعتبار نمى کند و آنکه ايمان را بي عمل معتبر مى
داند تخصيص مى کند اين حکم را بدين روز و بعضي گويند مراد از خير اخلاص است يعني چنانچه ايمان کافر درين
روز سود نکند ايمان بي اخلاص يعني ايمان منافق نيز سود مند نباشد و امام حسن بصري رحمة الله فرموده که هر که
پيش از طلوع آفتاب از مغرب ايمان داشته باشد الا اعمال را فرو گذاشته باشد و خيرنا کرده چون اين آيه
معاينه آيد و آنگاه خيري کند آن خير پذيرفته نباشد و در معالم التنزيل فرموده که درآن روز ايمان کافر و توبهٔ
فاسق مقبول نيست و مؤيد اين قولست آنچه در حديث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتي که آفتاب از
مغرب طلوع کند قل بگو اي محمد انتظروا انتظار بريد اين آيتها را انا منتظرون که ما نيز منتظر اين علامتيم
و چون ظاهر شود واي بر شما و خوشا حال ما ان الذين فرقوا بدرستي که آنانکه پراکنده کردند دينهم
دين خود را که بعضي از انبيا و کتب ايمان آوردند و بعضي کافر شدند و كانوا شيعا و گشتند گروه
گروه چون يهود که هفتاد و يک فرقه و نصاري که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نيستي تو از
ايشان في شيء در چيزي يعني وقت محاربه با ايشان نيست اين حكم بآيهٔ سيف منسوخ است و گفته اند مراد
ازين قوم اهل بدعت اند و معني لست منهم في شيء آنست که تو از ايشان بيزاري انما امرهم جز اين نيست
که کار ايشان الى الله با خداي است اگر خواهد ايشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفيق توبه دهد ثم ينبئهم
پس خبر دهد ايشان را روز قيامت بما كانوا يفعلون بآنچه مى کردند در دنيا من جاء هر که بيايد
بالحسنة به نيکويي فله پس مر او راست عشر امثالها ده باره مانند آن يعني ده نيکويي
امام زاهدي رحمة الله گفت که مراد تعيين عدد نيست بلکه اظهار تفضل است بتضعيف و در بحر الحقايق
فرموده که هر که بيايد بحسنه او راست ده حسنه قبل از آن تا باد حسنه مى تواند آورد حسنهٔ ايجاد از عدم و
در احسن تقويم و تربيت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبيين حسنات و سيآت و توفيق و اعطا
و قبول حسنه و تا اين ده حسنه وجود نگيرد بنده نتواند که حسنه بجاي آرد ومن جاء بالسيئة و هر که بيايد
يعني فعلي بد فلا يجزى پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن يعني يکي بيکي وهم لا يظلمون
و ايشان که اهل حسنه و سيئه اند ستم ديده نخواهند شد بنقصان ثواب و زيادتي عقاب قل بگو





قوم را که تفرقه در دين خود افکنده اند که انني هداني بدرستي که راه نموده است مرا ربي پروردگار من
الى صراط مستقيم براهي راست دينا قيما يعني ديني پاينده درست ملة ابراهيم که آن
ملت ابراهيم است عليه السلام حنيفا در حالتي که ابراهيم از همه دينها بدين مايل بوده وما كان و نبود
ابراهيم عليه السلام من المشركين از مشرکان يعني از عبدهٔ اصنام و از يهود و نصاري قل ان صلاتي
بگو بدرستي که نماز من ونسكي و قرباني من يا حج من ومحياي و زندگاني من يعني آنچه من بر آنم در زندگي
ومماتي و آنچه بر آن مي ميرم از ايمان و طاعت لله همه مر خدا يراست رب العالمين آفريدگار عالميان
لا شريك له هيچ انباز نيست و را يعني من در عبادت خود کسي را با او شريک نمي کنم چون بت پرستان
و قرباني بنام او ميکنم نه بنام غير او و در حج بوقت تلبيه ديگري را با او ياد نميکنم بخلاف اهل جاهليه که ميگفتند
لبيك لا شريك لك الا شريك هو لك و گفته اند مراد ازين کلمات تفويض خود و امور خودست بحق سبحانه يعني
کنم و گويم و دارم همه براي خداست وبذلك امرت و بدين مامور شده ام وانا اول المسلمين
و من اول مسلمانانم براي آنکه اسلام نبي مقدم باشد بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغهٔ كفار مر آنحضرة
را صلى الله عليه و آله و سلم در رجوع بادين ايشان اين آيه نازل شد که قل اغير الله ابغي بگو آيا بدون خداي
ابغي ربا طلبم پروردگاري و در عبادت او را شريک سازم وهو رب كل شيء و حال آنکه
خداست آفريدگار همه چيزها پس ماسوي او همه مربوب و مخلوق او باشند و مربوب براي ربوبيت سزاوار نبود
ولا تكسب كل نفس و کسب نکند هيچ نفسي از بديها الا عليها مگر وبال آن بروي باشد و وليد مغيره
مى گفت اى ضعفا ديد عرب متابعت ما كنيد و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود ولا تزر وازرة و بر
ندارد هيچ بردارنده وزر اخرى بار ديگري را يعني هر کس عذاب گناه خود خواهد کشيد ثم الى ربكم
پس بسوي پروردگار شماست مرجعكم بازگشت شما فينبئكم پس خبر خواهد داد شما را در آن گفت
بما كنتم فيه بآنچه بوديد که در آن تختلفون اختلاف ميکرديد يعني از امور دين به حق و باطل
آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذي جعلكم و اوست آنکسي که گردانيد شما را اي امت محمد خلائف
الارض خليفهاي زمين بعد از قوم پيش آنان با شما را اي امت محمد صلى الله عليه و آله و سلم خليفهٔ امم گذشته
ساخت ورفع بعضكم و برداشت بعضي را از شما فوق بعض زبر بعضي ديگر درجات پايهاي بلند
در بزرگي و توانگري و امثال آن ليبلوكم تا بيازمايد شما را في ما آتاكم در آنچه بشما داده از مال و جاه
تا ظاهر شود شکر اغنيا و صبر فقرا ان ربك بدرستي که پروردگار تو سريع العقاب زود عقوبت
کننده است ناسپاسان و ناشکيبايان را وانه و بدرستي که او لغفور رحيم آمرزنده و مهربانست بر
شاکران و صابران سورة الاعراف مكية بسم الله الرحمن الرحيم المص نام قرآنست يا اسم اين سوره
يا هر حرفي اشارتست باسمي از اسماء الهي چون الله و لطيف و ملك و صبور يا هر حرفي کنايتست از صفتي چون اکرام و

والمص وجه وصدق یا ایمائیست بام المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود
که انا الله اعلم و افصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکردانم و در تاویلات کاشفی
مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیتی
که آنرا معنی محمدیه کویند صلی الله علیه و آله وسلم و صاد صورت محمدیه است صلی الله علیه و آله وسلم و قول ابن عباس
رضی الله عنه که ص جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند و در حقایق سلمی کوید الف ازلست و لام ابد و
میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال من اتصل و انفصال من انفصل و فی الحقیقه نه اتصال را مجال کنجایش است
و نه انفصال را محل نمایش — این چه راهست این بود از فصل و وصل کانجا نه فرع می‌کنجد نه اصل
فی معانی فی عبارت فی عیان فی حقایق فی اشارت فی بیان برترست از ادراکات عقل و وهم لاجرم کشت از روی فکر و فهم
چون بکلی روی کفت و کوی بست هر کس با فر خموشی روی بست **كِتَابٌ أُنْزِلَ** کتابیست فرو فرستاده شده
**إِلَيْكَ** بسوی تو **فَلَا يَكُنْ** پس باید که نباشد **فِي صَدْرِكَ** در سینهٔ تو **حَرَجٌ** تنکی **مِنْهُ**
از تبلیغ او یعنی باید که دلتنک نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرو
آمده است **لِتُنْذِرَ بِهِ** تا بیم کنی بدو کافرانرا **وَذِكْرَى** و پند دهی پند دادنی **لِلْمُؤْمِنِينَ** مر
مؤمنانرا **اتَّبِعُوا** پیروی کنید ای مکلفان **مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** آنچه را که فرستاده اند بشما **مِنْ رَبِّكُمْ**
از پروردکار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنکاه داشت اوامر و نواهی او **وَلَا تَتَّبِعُوا** و پیروی مکنید **مِنْ**
**دُونِهِ** بجز کتاب خدای **أَوْلِيَاءَ** دوستانرا اوار اصنام اندکه کفار ایشانرا دوست میکرفتند یا شیاطین
الانس والجن که خلق را در کمراهی می‌افکنند **قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ** اندک پندی که پذیرید و فهمی که متابعت غیر حق کنید
**وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ** و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که **أَهْلَكْنَاهَا** حکم کردیم بهلاک کردن ایشان
**فَجَاءَهَا** پس آمد باهل آن شهر و قریه **بَأْسُنَا** عذاب ما **بَيَاتًا** در شب هنکام مانند قوم لوط علیه السلام
**أَوْ هُمْ** یا فرود آمد عقوبه بدیشان و بود عذاب ایشان **قَائِلُونَ** خفتکان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این
دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحتست و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس طلبه غیر مترقب صعب‌تر
و سخت‌ترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذترست **فَمَا كَانَ** پس نبود **دَعْوَاهُمْ** درخواست ایشان
**إِذْ جَاءَهُمْ** وقتی که آمد بدیشان **بَأْسُنَا** بلا و عذاب ما **إِلَّا أَنْ قَالُوا** مکر آنکه کفتند **إِنَّا كُنَّا**
بدرستی که بودیم ما **ظَالِمِينَ** ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بکناه خود و غرض ایشان
آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف متقارن یکدیکر اند
پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه
رقم ذکر خواهد یافت **فَلَنَسْأَلَنَّ** پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت **الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ**
آن کسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این



سؤال تعنیف و تهدیدست **وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ** و هر آینه که بپرسیم فرستاده شدکانرا یعنی پیغامبرانرا از ادای
رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و توبیخ است و کفته اند امم را از زمان برداری انبیا پرسند و ایشانرا
از مهربانی بر امم **فَلَنَقُصَّنَّ** پس هر آینه بخوانیم **عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ** بر رسل و امم ایشان کفتار و کردار ایشانرا بعلم
و دانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و کفت و شنود ایشان چه بود **وَمَا كُنَّا** و نبودیم ما **غَائِبِينَ**
پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان **وَالْوَزْنُ** و سنجیدن اعمال هر کس **يَوْمَئِذٍ** آنروز یعنی روز قیامت
**الْحَقُّ** درستست و بودنی و کفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و حق خلایق را
آنکه ننکرند و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان
پنجاه هزار ساله راهست و کفتهای او یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت
**فَمَنْ ثَقُلَتْ** پس هر کرا کران بود **مَوَازِينُهُ** اعمال سنجیده او و برین تقدیر مراد از میزان جمع موزونست و اکر
جمع میزان دارند نظر بتعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال کرانی میزان بطاعتست و آنانکه میزان
ایشان کران بود **فَأُولَئِكَ** پس آن کروه **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ایشانند رستکاران و رسیدکان بنجات **وَمَنْ**
**خَفَّتْ** و هر کرا سبک باشد **مَوَازِينُهُ** عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود **فَأُولَئِكَ** پس
آن کروه **الَّذِينَ خَسِرُوا** آنانند که زیان کردند **أَنْفُسَهُمْ** بر نفسهای خود یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند
**بِمَا كَانُوا** بسبب آنکه بودند که **بِآيَاتِنَا** برد کردن آیات ما **يَظْلِمُونَ** ستم میکردند یعنی وضع می
نمودند تکذیب را در موضع تصدیق **وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ** و بدرستی که ما تمکین کردانیدیم شما را ای آدمیان **فِي الْأَرْضِ**
در زمین جهت سکنی و زرع و کفته اند خطاب با قریش است میکوید شما را دستکاه دادیم در زمین تا سیر میکنید
بشام و یمن در تابستان و زمستان **وَجَعَلْنَا لَكُمْ** و آفریدیم برای شما **فِيهَا** در زمین **مَعَايِشَ** اسباب
زندکانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد **قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ** اندک شکری که میکنید
با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بمراسم شکرکزاری و سپاس داری قیام می‌نماید
نعمت بسی و شکرکزارنده اندکیست کوینده سپاس الهی ز صد یکیست **وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ** و هر آینه بحقیقت که
بیافریدیم شما را در اصلاب پدران **ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ** پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما
پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او **ثُمَّ قُلْنَا** پس کفتیم ما
**لِلْمَلَائِكَةِ** مر فرشتکانرا **اسْجُدُوا** سجده کنید سجده تعظیم و تحیت **لِآدَمَ** مر آدم را **فَسَجَدُوا** پس سجده
کردند ملایکه از روی فرمان برداری **إِلَّا إِبْلِيسَ** مکر ابلیس که او از راه عجب و حسد **لَمْ يَكُنْ** نبود **مِنَ**
**السَّاجِدِينَ** از سجده کنندکان مر آدم را **قَالَ** کفت خدای مر ابلیس را **مَا مَنَعَكَ** چه چیز باز داشت ترا **أَلَّا**
**تَسْجُدَ** از آنکه سجده کنی آدم را **إِذْ أَمَرْتُكَ** چون فرمودم ترا بسجده او **قَالَ** کفت ابلیس **أَنَا خَيْرٌ**
**مِنْهُ** من بهترم ازو از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعادی نماید از آنکه مثل منی را بسجده چون

او کیست فرمانبری مانع آنست که من از وی بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانیست
وَخَلَقْتَهُ و آفریدی آدم را مِنْ طِينٍ از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس در صورت مغلطه خورد که تفضیل
را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن و بجنب جنبت که ونفخت فیه
من روحي اشارتست بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را ابلیس صورت دید و بود بیس
غافل از معنی شد آن مردود حس که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لطف چون صورت چشم را نکو بال
تا به چشم شعشعه نور جلال و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند
کرداند و خاک امین است هرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خائن بهتر باشد آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع
از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه
نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور و بیان
صورة خاک ارچه دارد بزرگی در بزرگی نیک بنگر زره معنی صفا اندر صفات این خاک کاندر وصف او
نکته گفت کز وی دیده جان را جلاست جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردنست روی بر خاک سیاه آور که کیمیاست
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ پس فرود رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود
بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از رتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که
مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه گردن کشی کنی فِيهَا
در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعتست
فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوارشدگانی
و در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را
بزشتترین صورتها قَالَ گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید گشت أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا
إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت یعنی میخواست که هرگز
حق تعالی درخواست او قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرموده که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی ترا از مهلت دادگان تا روز وقت معلوم که زمان وجود نفخه صعقه است یعنی تو
واسطه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي
پس بسبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط ستقیم نگذارم
ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در آخرت وگویم بعث و
حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آن را در چشم ایشان بیارایم
وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ



شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که
خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ شکرگویندگان یعنی کما ینبغی کم از آن باشند که نعمت ترا شناسند
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا آسمان مَذْءُومًا در حالتی که نکوهیده
باشی و عیب ناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هر که پیروی تو نماید مِنْهُمْ
از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان
تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت
تو که حواست الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا مِنْ پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت حَيْثُ شِئْتُمَا
از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که گندم است
یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسْوَسَ
پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا کرداند برای
ایشان مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده بودند عَنْهُمَا از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آن
چنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمی دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر نمی دیدند و
گفته اند حق سبحانه ایشان را حجابها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از
تن ایشان دور شود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف
عورت ایشان در ملامت رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس بهشت در آمده بود
و بصورت دیگر بر آمده وَقَالَ و گفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را
رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه
نگردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا نباشید
شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این
وسوسه آدم در خوردن آن تأمل می نمود ابلیس تدبیری دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا
و گفت إِنِّي بدرستی که من لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و اندرو گیا
شفقت می کنم که این درخت بخورید تا بمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند
فریفته شد فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ پس ابلیس تنزل داد بدین سوگند ایشان را و از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان
بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بیفتاد
آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت
تا عورت یکدیگر دیدند و در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید ایشان از این صورت منفعل شدند
وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند بر کندن اشجار يَخْصِفَانِ می چسبانیدند برگ بر بالای برگ و می نهادند

عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت واشهر آنست که برگ انجیر بود پس
تا چون جنبانات ازاری شد وعورت خود را بدان بپوشیدند وازین طرف بدان طرف می گریختند وَنَادَاهُمَا
وندا کرد ایشان را رَبُّهُمَا آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ
از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا ونگفته بودم شما را وتحذیر نکرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا
بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا وعداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر ملائکه
روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارًا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام
گفت بل حیاءً منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند وباحق سبحانه از
روی نیاز قَالَا گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا ستم کردیم أَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین
نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا واگر تو نیامرزی گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا ونبخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ
مراینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم وحوا ومار وطاوس وابلیس را
اهْبِطُوا فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن اند آدمی و
شیطان ومار وطاوس مر دشمن یکدیگر اند وَلَكُمْ ومر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ
قرارگاهی وآرام جایی وَمَتَاعٌ وبرخورداری إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک
شد وپنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَ
فِيهَا تَمُوتُونَ ودر زمین می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ واز زمین بیرون آورده می شوید برای جزا آدم علیه
السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که با بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است مر همه فرزندان
آدم را می گوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی پیدا کردیم
برای شما لباسها بسبب باران سماوی واسباب نازل از آسمان وازین قبیل است وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ پس پاره
فایده لباس بیان می کند ومی فرماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و
دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد وآنچه ماورای
آنست از جامها آن را آرایش گویند ودر تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد وریش
از ابریشم وکتان وپشم بود وگویند ریش اثاث خانه است وَلِبَاسُ التَّقْوَى وپوشش تقوی یعنی لباسی که برای
تواضع پوشند چون پشمینها وجامهای درشت ذَلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای نرم وتکلف
که بتجمل می پوشند وگفته اند لباس پرهیز جامهای حرب چون زره وخفتان که وقایه محارب باشد از زخم
تیغ وتیر ونیزه ونزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت بجامه
مستور می گردد وگفته اند لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر ودر بحر الحقایق آمده که لباس
بر دو گونه است لباس فتوی وآن منوط بامر شریعت ولباس تقوی وآن متعلق بحکم حقیقت از لباس فتوی



عین بدان بهره مندست که ستر سوأت او می شود واز لباس تقوی هر یک از دل وروح وسر وخفی بهره دارند
وبهر یک چیزی پوشیده می گردد بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی وبدان پوشیده شود سوأة
طمع دنیا وما فیها وحظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه وتعالی وبدان مستور گردد سوأة تعلق
بغیر مولی ونصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا وبدان پوشیده شود سوأة رویة ما سوی وبهره
خفی از لباس تقوی بقاء اوست بهویت حق وبدو پوشیده گردد سوأة هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل
ومتلاشی گردد وحجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید وسر لمن الملک الیوم برخوقه وحدت و
قهاری جلوه نماید ملک ملک اوست او خود مالکست غیر ذاتش کل شیء هالکست الا کل شیء ما خلا الله باطل
ان فضل الله جسیم باطل هالک آمد پیش وجهش هست وجه مسخ اندر جنبش خود طرفه ایست ذَلِكَ آن فرو فرستادن
لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از نشانهای فضل ورحمت خداست که بدان سوأة آدمیان را بپوشید وایشان را
از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند وقدر این نعمت بشناسند
يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان
وبا شما مکر نکند وشما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ چنانچه بیرون آورد أَبَوَيْكُمْ پدر ومادر شما را
مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا بر میکند از ایشان لِبَاسَهُمَا جامه ایشان را
لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما کشوف
العورة گشتند واز بهشت بیفتادند پس شما بترسید از مکر او وحذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس يَرَاكُمْ می بیند
شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ او ولشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام
ایشان از غایت رقت ولطافت در نظر شما نمی آید واجسام شما را بواسطه غلظت وکثافت می بینند پس حذر
از چنین دشمن لازم تر است إِنَّا بدرستی که ما جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ گردانیده ایم دیوان را أَوْلِيَاءَ
دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت ومناسبت دیوان را دوست
کافران ساخته ایم وَإِذَا فَعَلُوا وچون بکنند کفار ومرتکب شوند فَاحِشَةً عملی زشت را چون بت
پرستی وتحریم بحیره وسایبه وامثال آن وکسی ایشان را از آن نهی کند قَالُوا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا
عَلَيْهَا یافته ایم برین عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا وخدای فرموده است
ما را بِهَا باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگوای محمد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای لَا
يَأْمُرُ نمی فرماید بِالْفَحْشَاءِ بزشتی وناپسندی در قول وفعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر بکند بمکارم
خصال ومحاسن خلال أَتَقُولُونَ آیا میگویید شما عَلَى اللَّهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه
نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو أَمَرَ رَبِّي فرموده پروردگار من بِالْقِسْطِ بعدل وراستی یا بتوحید
که سر همه راستیهاست وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ وراست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بنزدیک

مرزمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک
هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش گزارید وَادْعُوهُ و بپرستید خدای را مُخْلِصِينَ در
حالتی که پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای خدای طاعت را كَمَا بَدَأَكُمْ همچنانکه پیدا کرد شما را در ابتدا
تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی تا ثواب یا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود
خواهید کرد فَرِيقًا هَدَىٰ گروهی را راه نمود یا توفیق داد بر ایمان وَفَرِيقًا و گمراه کرد گروهی را
بخذلان و چنان کرد که حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضاء سابق قبل
الله ما بشاد إِنَّهُمُ بدرستی که این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان
خود و فرمان ایشان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای وَيَحْسَبُونَ و گمان بردند و پنداشتند أَنَّهُمْ
که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانند و فی نفس الامر نیافته اند يَا بَنِي آدَمَ بعضی بر آنند که این خطاب
عامست و اکثر مفسران گویند خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد
و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بر آن تجرید بر تبری از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از
خوردن حیوانی مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی
اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا تحذیر فرموده و گفت خُذُوا فرا
گیرید زِينَتَكُمْ جامها خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف
بکنید یا در آن نماز بگزارید و مراد از زینت جامه نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند
زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله گفته که مراد زینت سرایر است نه آرایش ظواهر و در کشف
الاسرار آورده که زینت بزبان علم شرع عورت است برای نماز و بلسان کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز

ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر بباید در گاه پس وَكُلُوا
و بخورید یعنی در ایام لحوم گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیره و سایر مشروبات
وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شره در خوردن آن إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا
يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت
القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف نقل میرود که اسراف آنست که
آدمی هر چه آرزو کند بخورد و فی تبیین بدرمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بکار شراب و طعام در ابیات
حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است

خواهد راپین کار شب همه شام دارد اندیشه شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوش حالی گاه پر میکند گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ

شیخ الاسلام انصاری فرموده که اگر همه دنیا لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود
که نه برضای حق سبحانه صرف کنی یک جو از که غیر او ایم داشت پندید اورا هیچ درد یه





کمالی برهنه طواف کردن در اسراف گفت اسراف بنت اندر خیر قُلْ مَنْ حَرَّمَ بگو که حرام کرده است زِينَةَ
اللَّهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامها متنوع الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ آنکه زینتی که بمحض قدرت
بیرون آورده بر بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره
و خود وَالطَّيِّبَاتِ و دیگر که حرام کرده است پاکیزه ها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکل و
مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و جز آن قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بگو این
زینت و طیبات برای کسانیست ایمان آورده اند یعنی اینها بالاصالة برای مؤمنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگی دنیا اگر کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل ایمانرا خواهد بود خَالِصَةً
پاکیزه و بی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كَذَٰلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانها احکام و دیگر یا دلایل توحید را مبین سازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای
گروهی که فهم دارند و میدانند قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ بگو ای محمد جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدگار
من الْفَوَاحِشَ گناهان کبیره را که موجب عقوبة عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن
چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه نهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد گناهی را که بر آن حدی مقرر نیست
چون صغایر وَالْبَغْيَ و حرام کرد ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکیدیست چه ظلم و کبر
بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بِاللَّهِ بخدای و شریک گیرید در عبادت
مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچه را که خدای نفرستاده است بپرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَأَنْ
تَقُولُوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ و هر گروهی
راست مدتی که خدای مقرر کرده است حیوة ایشانرا و گفته اند مراد امتی را عمر از مؤمنان و وقتی است که در او
عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب و هلاک
ایشان یا چون آن مدة منقضی بر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً و اپس نمانند از آن اجل ساعتی و در عرف
اقصر اوقات را گویند و مراد نه ساعت نجومیست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن اجل

اجل چون فرود آید از پیش و پس پس و پیش نگذارد وقت یک نفس يَا بَنِي آدَمَ خطاب با مشرکان عرب است
إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیایند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب
عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند
بشما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را با حکام شریعة فَمَنِ اتَّقَىٰ پس هر که بپرهیزد از شرک
و تکذیب وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی
از هر چه ترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهناک نگردند بهر چه امید دارند برسند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وآنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند به آیات ما
وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظم کردند یعنی سرکشی نمودند عَنْهَا از ایمان بدلایل وحدة ما أُولَٰئِكَ آن
گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتشند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ باقی اند بجای ابدی
فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر و کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی
بآنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت
بزرگست أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بایشان نَصِيبُهُمْ بهرهٔ ایشان
مِنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم رفته بر لوح نوشته از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا نتیجه
جزا آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره که مقدر از روزی نوشته شده برای ایشان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ
وقتی که بیایند بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان وی اند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا گیرند
یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قَالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و توبیخ أَيْنَ مَا کجا اند آن چیزها
که بودید كُنتُمْ تَدْعُونَ بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشان را مِن دُونِ اللَّهِ بدون خدای تا امروز دفع
کنند عذاب خدای از شما قَالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی
از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا بآنکه ایشان بوده
اند كَافِرِينَ ناگرویدگان قَالَ گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را ادْخُلُوا در آیید
فِي أُمَمٍ در میان آن امتان که قَدْ خَلَتْ در گذشته اند مِن قَبْلِكُم پیش از شما و بر دین شما و
آیین شما مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید
در آیید باهم فِي النَّارِ در آتش دوزخ هر که از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد بآتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ
هر گاه که در آیند أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دین ایشان
باشند و بر یک کیش و بر یک ملت بودند چنانچه جهودان جهودان را لعنت کنند و ترسایان ترسایان را و گمراهان گمراه را
و علی هذا القیاس حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا تا چون بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ
أُخْرَاهُمْ گویند آنها که پس رو اند و از پی در آمدگان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوا باشند یعنی درباره
ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ این گروه أَضَلُّونَا گمراه کردند ما را فَآتِهِمْ
پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان که ما راست مِّنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم برای
گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ هر یک را عذاب دو بار
است پیشوایان را جهت ضلال و اضلال و پس روان را بسبب کفر و تقلید وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ ولیکن ایشان
نمیدانند حصص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند
پیشروان لِأُخْرَاهُمْ مر پیروان را فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست مر شما را عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بر ما



افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس
بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حوالهٔ عذاب بدیگری
کنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی و راستی که آنانکه بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از قرآن و
دلایل قدرة وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند عَنْهَا از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لَا تُفَتَّحُ
گشوده نشود لَهُمْ برای دعای ایشان یا بجهة نزول رحمت بر ایشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان یا
برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتمست و برای روح
و عمل مومن بگشایند و آنها بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این کفار
و متکبران در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن و این چون
هرگز وجود نگیرد پس هرگز کافر به بهشت نرود وَكَذَٰلِكَ و مانند این پاداش کنیم نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا
دهیم مجرمان را یعنی کافران را لَهُم و ایشان را باشد مِّن جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بر آن
نشیند وَمِن فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش
بود وَكَذَٰلِكَ و مثل جزا این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش دهیم جمیع کافران را وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان بردن
کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و از تکالیف تمام آن فوق طاقت بشریه مینماید که لَا نُكَلِّفُ
تکلیف نکنیم و نفرماییم نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای
آورد آن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و
خبر اینکه أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت
خَالِدُونَ باقی و دایمند وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِم آنچه در سینهای ایشان بود مِّنْ
غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن
ایشان جویها برای زیادتی لذة و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود راه نمود ما را لِهَٰذَا بدین مقام یا
بعملی که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که بقوة خود راه حق توانستیم یافت
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا
کنند زیرا که بی توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد راه
نرسد
شعر
گر بدرقهٔ لطف تو نماید راه / از راه تو هیچکس نگردد آگاه
و انکه بره رسند و باید رفتن / توفیق رفیق ار نشود وا ویلاه
لَقَدْ جَاءَتْ و دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا
فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی و ما بعد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُودُوا و ندا

کرده شود که اهل بهشت أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت که وعده داده شده بود به أُورِثْتُمُوهَا میراث
داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث
گفت زیرا که عطاء الهی رنجست و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که
او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنانرا میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران
میراث مومنان رسد در بهشت وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل
دوزخ را و از روی شماتت گویند أَنْ قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده
بود پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست و بی شبهه فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبتها حَقًّا راست و درست قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان
که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَأَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده که گویند
اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت
خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الَّذِينَ يَصُدُّونَ
آنانکه باز میداشتند و منع میکردند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای وَيَبْغُونَهَا و میطلبند
از برای راه حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای
آخرت كَافِرُونَ نگرویدگان بودند وَبَيْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ حاجزیست چون
سور و باره شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند رفت کما قال فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ و آن حجاب را اعراف گویند اما
زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف مردان باشند مشرف
بر بهشت و دوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا بشناسند این رجال هر اهل بهشت و دوزخ را بِسِيمَاهُمْ
بعلامتهای ایشان که هر بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف
گویند که ساکنان آن عارفند بر احوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه بصورة رجال
و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از جای منازل خود را در بهشت می بینند و از آنجا نیز
میکردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر امام ثعلبی نقل میکند
از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضعی بلندست از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رضی
الله عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را دانند بتیرگی و سیاه رویی
و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از ابوین از ایشان راضی
بود و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهة نقص ثواب ایشان باشد
از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را
یعنی در بهشت نگرند و اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشی

پرده ایست میان اهل بهشت و دوزخ

مال



حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف بهشت در نیامده باشند وَهُمْ
يَطْمَعُونَ و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آن کسان که بهشت در آیند ایشان باشند و در سیراج
از مفتوحات کتب مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت
نگنجند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود و پس چون خلق را بسجود خوانند و آن تکلیفست در
روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ
أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشانرا بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته ایرا بدان
تا روی ایشانرا بگرداند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه گیرند بخدای و
گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مدار ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی
میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا
مردانی را که بشناسند ایشانرا بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و يَعْرِفُونَهُمْ
آن شناختگان روسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که
در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند
میخوردند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما را
عذاب چه مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمع مال که میکردید یا کثرت انصار و
شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما را از عذاب نرهانید
پس اهل اعراف اشاره کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان و کافرانرا گویند
أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ آیا این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بایشان نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق تعالی در جنت اند و چون اصحاب اعراف
ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بحکم خود گوید ایشانرا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک
شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس علیه السلام فرموده که چون اهل اعراف بهشت در آیند
دوزخیانرا طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا ما بایشان
سخن گوییم حق تعالی اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند خویشان خود نشناسند چه خلقت ایشان
متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام و کنیت ایشانرا بخوانند و از ایشان طعام و شراب
بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
بهشتیانرا و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا آنرا که بریزید عَلَيْنَا بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بر ما
مقداری که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را

عوان

از ساير اشربه يا انواع طعام تا بخوريم قالوا كويند بهشتيان در جواب ايشان ان الله بدرستي كه خداي
حرمهما حرام كرده است طعام و شراب بهشت على الكافرين بر ناكرويدكان الذين اتخذوا
آنانكه فرا كرفتند دينهم عيد خود را لهوا ولعبا مشغولي و بازيچه ايشان در عيد خود بجاى كعبه
مى آمدند و دست ميزدند و بازيچه ميكردند وغرتهم الحيوة الدنيا و بفريفت ايشانرا زندكانى دنيا و
طول و مهلت تا از حق فراموش كردند و ندانستند كه دنيى غدارست و مكاريست بازي دهنده
در ديدهٔ اعتبار خوابيست بر دلكه از اجل بر اسبيست مشغول مشو برنج و زر و انديشه كن زكم و سرو
سرماية آفتست زنهار خود را از فريب او نكه دار فاليوم ننسيهم پس امروز فرو كذاريم ايشانرا
در آتش كما نسوا چنانچه ايشان فرو كذاشتند و بر خاطر نكذرانيدند لقاء يومهم هذا ديدن
اين روز را وما كانوا و چنانچه بودند كه از روي عناد بآياتنا يجحدون انكار ميكردند علامات
ربوبيت يا آيات كتب ما را ولقد جئناهم و بدرستي آورديم براي اين كروه كفار بكتاب
فصلناه كتابى كه بيان كرديم معاني او و مفصل ساختيم هرچه بكار آيد درو على علم و اين بيان بر علم
كرديم يعني عالم بوديم بوجه تفصيل هدى و آورديم اين كتابرا راه نماينده ورحمة و خداوند
بخشش لقوم يؤمنون براي كروهى كه بكروند هل ينظرون آيا انتظار ميبرند كافران يعني
نمي برند و منتظر نيستند الا تأويله مكر عاقبت كتاب و حقيقت آنرا از وعده و وعيد يعني منتظرند آنچه
خداي وعده كرده است درين كتاب از ثواب و عقاب تا به بينند كه راست مي شود يا نه يوم
يأتي روزي كه بيايد تأويله عاقبت كتاب يعني ظاهر شود آثار وعده و وعيد و آن روز قيامت
باشد يقول الذين كويند آنانكه نسوه ترك كردند كتاب منزل را من قبل پيش ازين در
دنيا يعني چون بركافران كه بقرآن نكرويدند آثار وعيد ظاهر كردد و صدق سخن خداي كويند لقد جاءت
بدرستي كه آمده بودند رسل ربنا فرستادكان آفريدكار ما بالحق براستي و درستي و ما تكذيب
ايشان كرديم و آن خطاي عظيم بود فهل لنا پس آيا هستند ما را من شفعاء درخواست
كنندكان فيشفعوا لنا تا شفاعت كنند براي ما امروز او نرد يا باز كردانيده شويم ما
بدنيا فنعمل پس تا بكنيم غير الذي جز آنكه كنا نعمل بوديم كه عمل ميكرديم يعني تصديق
كنيم نه تكذيب و بوحدت قايل شويم نه بشرك پس نه كسي ايشانرا شفاعت كند و نه بدنيى شانرا باز آرند
قد خسروا بدرستي كه زيان كردند انفسهم نفسهاى خويش كه سرمايه بود از صرف پرستش بتان ضايع
كردند وضل عنهم و كم شد از ايشان ما كانوا يفترون آنچه بودند كه افترا ميكردند و دروغ
ميكفتند كه بتان شفيعان ما اند نزديك خداي دى روز دلم بر و اميدى ميداشت امروز برفت و نا اميدم بكذاشت
ان ربكم بدرستي كه پروردكار شما على التحقيق الله خداونديست جامع جميع صفات كمال

الذي



الذي خلق السموات اوست آنكس كه بيافريد آسمانهارا والارض و زمين را في ستة ايام
در مقدار شش شبانروز دنيا چه قبل از خلق آسمان و زمين روز كه مدت معين از طلوع شمس تا غروب
او بود و در نبوده كويند كه شش روز از ايام آخرة كه هر روز به هزار سال دنياست و قول اول اصح و اشهر
و در آفرينش اشيا بتدريج با وجود قدرة بر ايجاد آن بيك لحظه كن دليلست بر اختيار قادر مختار و اشارتست
برعايت تأنى در امور و ترك عجلت و اضطراب و نكته العجلة من الشيطان والتأني من الرحمن مؤيد اين
سخن است وفي التأني للعفو كه شيطانست تعجيل و شتاب خوي رحمانست صبر و اجتناب
با تأني كشت موجود از خدا تا بشش روز اين زمين و چرخها ورنه قادر بود كز كن فيكون صد زمين و چرخ
ايجاد نمايد ازين تعليمت اي پسر كن در كار دير آي و درست ثم استوى پس قصد كرد على العرش
بر آفريدن عرش يا مستوى شد امر او بر آن يا مستولي كشت بر آن و تخصيص باستيلا حق برو بجهت آنكه
عرش اعظم مخلوقاتست و حقيقت آنست كه استوا بر عرش صفتيست مر خدا را بلا كيف و لا صفت
و اين از جمله متشابهات قرآنست ما بدان ايمان داريم و فهم آن بحق باز ميكذاريم يغشى الليل
در مي كشد خداي شب تاريك را النهار در روز روشن يعني پوشيده ميكرداند و بشب روز را يطلبه
ميطلبد شب روز را يعني از پي او در مي آيد حثيثا شتاب كننده و روز نيز بسرعت طالب شبست والشمس
والقمر و بيافريد آفتاب و ماه را والنجوم و ستاركانرا مسخرات رام شدكان بامره
بفرمان او الا له الخلق بدانيد كه مر خدا راست آفريدن بديع والامر و فرمان نافذ بامور آنها
و هرچه آفريده شده و تصرف در آنها تبارك الله بزركست خداى بوحدانيت و فردانيت در ربوبيت
رب العالمين آفريدكار همه عالميانست ادعوا ربكم بخوانيد پروردكار خود را تضرعا
بزاري وخفية و پوشيدكي يعني هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسيد و او را پرستيد تضرع نشانهٔ احتياج
و پنهان داشتن دليل اخلاص و محتاج مخلص را روي نا اميدي نيست انه بدرستي كه خدا لا يحب
المعتدين دوست نميدارد از حد دركذرندكانرا يعني آنانكه دعا بد ميكنند در حق نامستحق يا در دعا
فرياد ميكنند يا ريا آميخته شود يا چيزي طلبند از خداي كه لايق آن نباشند چون رتبهٔ انبيا و صعود بر
مدارج ها ولا تفسدوا و فساد مكنيد في الارض در زمين بكفر يا ظلم بعد اصلاحها بعد از
اصلاح آن بايمان يا عدل وادعوه و بخوانيد خدا را خوفا از بيم عذاب او وطمعا و اميد
ثواب او ان رحمت الله بدرستي كه رحمت خداي قريب من المحسنين نزديكست بنيكوكاران
و ايشان يا محسن العمل اند چون عابدان يا محسن الاهل چون صاحبان و اميد همه برحمت بي غايت و فضل
بي نهايت اوست در مناجات شيخ الاسلامست كه خدايا اكر وفاداران بتو اميد دارند جفاكاران نيز بغير از
تو كسى ندارند منكر جفاست كارم بتو بس اميد دارم بجز از تو كس ندارم كه تو منبع وفايي

آوردي برون

وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ
يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بردارند آن بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای
گرانبار کنند اکه باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بار بدان قطرات در
آرد و باد دبور همه را از باریدن متفرق سازد و برهم زند پس چون ابر را بردارند سُقْنَاهُ برانیم آن ابر را
لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیاء زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را
بدان زمین فَأَخْرَجْنَا پس برون آریم بِهِ بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه‌ها كَذَلِكَ
همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَى زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان
و احیاء ارض که مودار احیاء اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید و بیانه بگیرید
و بدین صورة بدان معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح
زراعة باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می‌آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای و رستنی او که بیرون
می‌آورد باسانی و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بود و شوره‌ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه
او إِلَّا نَكِدًا مگر اندک که در آن هیچ نفع نبود این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مومن و کافر
تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره‌زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب
کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند
زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صنعت که بکار آید ظهور نیابد زمین شوره سنبل برنیارد
در و تخم عمل ضایع گردان كَذَلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ بیگردانیم
آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال بکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک
بجای آرند و درین تمثیلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که فرستادیم نوح
بن لمک بن متوشلخ بن ادریس علیهما السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد
قابیل بودند و بت می‌پرستیدند فَقَالَ پس گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه
من بپرستید خدا را به یگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او پس فرمان
وی برید و در عبادة او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می‌ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر
ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قَالَ
الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می‌بینیم ترا ای نوح فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادة یک خدای دلالت میکنی قَالَ
گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست بمن
هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَلَكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ



از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خویش وَأَنْصَحُ لَكُمْ
و نصیحت میکنم شما را جهة صلاح شما وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدا که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند و چون نام
وحی و پیغام نشنیده بودند تعجب کردند نوح علیه السلام گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید
أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه آمد بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَى رَجُلٍ
بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم‌زبان با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند وَلِتَتَّقُوا
و بترساند شما را از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ
پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد بهلاک قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت
و با مومنان بکشتی درآمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل
سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ
و آنها که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن
وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه بدروغ شمرده بودند دلائل و معجزه
یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوة إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که قوم نوح بودند قَوْمًا عَمِينَ گروهی
کوردلان که از شناختن راه و هدایت نابینا بودند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد
وَإِلَى عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان را در نسب یعنی خویشاوند ایشان را هود
علیه السلام عاد که قبیله را بدو بازخوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است
علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام عابر است و پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و برین
قول از ابناء عم عاد باشد و قبیله عاد مردمی در طبیعه بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان
قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و همه در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هود
علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوة کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت
ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ نیست شما را
مِنْ إِلَهٍ معبودی غَيْرُهُ بجز او و بتان مستحق عبادة نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌پرهیزید از عذاب
خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند
مِنْ قَوْمِهِ از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او اما
کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما ترا می‌بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین
قوم را بگذاری و دینی محدث رای آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و هر آینه ما گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود علیه السلام که ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ

نیست وا خته عقل و جهالت وَلٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از
فرستادگان آفریدگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود را
وَأَنَا لَكُمْ و من شمارا نَاصِحٌ نصیحت کننده ام أَمِينٌ راست گوی و بی خیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا
عجب می آید شمارا أَنْ جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی یا پیامی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شمارا داند و سبب فرود
ذکر بر وآنکه لِيُنْذِرَكُمْ تا شمارا بیم کند از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدارا إِذْ جَعَلَكُمْ
چون کردانید شمارا خُلَفَاءَ پس نشینان و ساکنان در زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ
نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شمارا در آفرینش شما بَسْطَةً توانائی و قوت
و او شمارا آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطت طول قامت است که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان
شصت گز بوده و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدارا لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ باشد که شما رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا
آمده بما لِنَعْبُدَ اللَّهَ تا بپرستیم ما خدا را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم
و پرستش بکذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آنچیزرا که بوده اند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از بتان و ما هیچ وجه
ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را بوی وعده
میکنی إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود
علیه السلام قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَيْكُمْ بر شما یا فرود آید بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار
شما رِجْسٌ وَغَضَبٌ عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این
نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را سابیه میگفتند و کمان ایشان آن بود که باران از ایشان
می بارد و برخی را حافظ میخواندند بعلت آنکه نگاه بان در سفرها ایشان بود و صحبتی را رازقه و سالمه و کمان ایشان آن
بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشانست و این بود ... ساجد اصنام را که از روی جهالت
سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ نام نهاده اید ایشانرا شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللَّهُ نفرستاده
خدای بِهَا بجز عبادة آن مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و
مکابره اصرار مینمائید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستیکه من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم مر وارد آورده اند که خدای سه سال باران از ایشان
بازداشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن ایام هر کاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا کعبه است
و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب رفع
آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنزه



و مرثد بن سعد با شصت نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویة ابن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت
حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازه طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب
باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای
شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود علیه السلام نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق تعالی از سحاب
عنایت بر شما باران رحمت باراند پس از دعا و بر خواستند تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود
و قیل با قوم خود بآنجا رفت گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر بر آمد یکی سفید و
یکی سرخ و دیگر سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی برای خود و قوم خود اختیار
کن قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر است و از مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث
که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارة ابر بقوم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر
از منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی برایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر
گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند
و تفاصیل این قصه در اثنا آیه مذکور خواهد شد و حق تعالی از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی مردم متابع او
بِرَحْمَةٍ مِنَّا آن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و منکر شدند بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم
و از بیخ و بنیاد برانداختیم وَمَا كَانُوا و نبودند قوم هود مُؤْمِنِينَ گرویدگان بوحدة معبود
و رسالت حضرت هود علیه السلام وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند
از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی می شد و مساکن ایشان
زمینی بود که آنرا حجر میگفتند میان ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد
أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان را در نسب صالح بود علیه السلام و صالح به پنج پشت بثمود میرسید قَالَ
گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بی شریک مَا
لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شمارا معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غَيْرُهُ بجز او قوم ثمود بسبب
کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند اگر آیتی نمائی که بدان استدلال
کنیم برسالة تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیه میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا
آرایش داده بجلوه میخواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای
هر که بمحل اجابت رسد دیگران متابعت او باید کرد بدین صورت قرار دادند و دیگر روز بیرون رفتند و هر
حاجتی که از بتان طلبیدند از نجاح بظهور نیامد خجالت زده و رسوا شده سر طال در پیش افکندند جندع بن

عمرو که یکی از اشراف قبیله بنی ثمود بود اشارت بسنگی کرد که در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند و گفت ای
صالح ازین سنگ بیرون آر برای ما ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من
بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و
پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز گزارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن
معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بران وجه
که مدعا قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بچه ماننده خود بزاد و مردمان در آن نگریستند جندع را
توفیق رفیق شد فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف قبیله ثمود در بادیه ضلالت سرگردان ماندند دست انکار از
آستین استکبار بیرون کردند     یکی بنور هدایت ره بغایت یافت     یکی بوادی ضلالت بماند سرگردان
یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر     یکی ز پرتو حق گرفت ملک جنان     القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در چراگاه
ایشان میچرید و آب چاهها روزی در روزی بدو میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم
بدرستیکه آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت
نبوة من هذه ناقة الله این شتر خدایست اضافه از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورده این
ناقه را از صخره کاثبه تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها تأکل فی ارض الله
پس بگذارید او را تا میخورد در زمین خدای تعالی ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی
فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذاب دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه عقر ناقه است
بلکه با آفات ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل مضبوط ایشانست در کفر واذکروا و یاد
کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد
از پس هلاک قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا
میگیرید من سهولها از زمینهای نرم آن قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون الجبال
و میکنید در کوهها یعنی میبرید در سنگ بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله
نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوة کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید فی الارض
در زمین حجر مفسدین در حالتی که قاصدان فساد باشید از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و
متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و
سرکشی کردند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند
یعنی چاکران لمن آمن مر آنکسانرا که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون
آیا شما میدانید أن صالحا آنکه صالح فرستاده شده است مرسل من ربه از نزد پروردگار او
این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستیکه ما بما أرسل به بدانچه که



صالح بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادة خدای تعالی مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا
گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او انا بدرستیکه ما بالذی آمنتم بآنچه که شما گرویده اید
به بآن کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبه
شرب او بود تمام آب چاهها ایشان می آشامید و در روزی دیگر که نوبه قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا
نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و چهارپایان ایشان از خوف او بچرا
نمیرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورة
بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور
خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی
کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش
وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار آنچیز را که بما تعدنا وعده میکنی ما را
از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان براستی فأخذتهم الرجفة
پس فرو گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی
گشتند فی دارهم در سرای خویش جاثمین بروی درافتادگان و بیجان مردگان فتولى عنهم
پس روی گردانید صالح از ایشان در وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله
هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی تحسر که یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بخدای که برسانیدم
بشما رسالة ربی پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت
دعوة ولکن لا تحبون ولیکن دوست نمیدارید شما و بروی نمیکنید الناصحین نصیحت کنندگانرا که از
راه مهربانی شما را بایمان میخواندند و از اتباع نفس و شیطان منع میکنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران را که از
[illegible] که برادرزاده ابراهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه
شام شد برادرزاده او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داده باهل مؤتفکات فرستاد و
آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم همه بوده و دیگر عامورا و داورا و صابورا و صعود و گویند صعود
در شهرها چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست و اند سال
در میان ایشان بود و بخرات او میشنود و از فواحش نهی میفرمود و یکی از فاحشهای ایشان لواطه بود حق جل وعلا
این امت را از عاقبت کار ایشان خبر داده و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را اذ قال چون گفت لقومه
مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان ایشان بوده أتأتون آیا می آیید الفاحشة بدین عمل زشت
یعنی لواطه ما سبقکم کسی پیشی نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند
من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان انکم آیا شما و حفص انکم خوانده اند بطریق خبر یعنی بدرستی

که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی آرزوی مباشرة مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان
که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بطریق حق نمیشید بَلْ أَنْتُمْ بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان
و از حد گذشتگان وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط بازاء این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه
گفتند یعنی از مردم سدوم ما أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ بیرون کنید اهل لوط را از شهر شما إِنَّهُمْ بدرستی که لوط
و متابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما موافق نیستند
حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید انشاء الله و چون عذاب
نازل شد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را علیه السلام از آن وَأَهْلَهُ و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان
إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط علیه السلام اغوا
مینمود كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق
نکرد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم نوعی از باران عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط مَطَرًا بارانی
و چه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بوده که بر سر آن قوم باریده فَانْظُرْ پس در نگر ای بیننده که كَيْفَ
كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر کار گناهکاران که لواطه میکردند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی
اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود علیه السلام أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین
را قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ هیچ
معبودی غَيْرُهُ جز وی قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار
شما معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات با مراتب که ذکر معجزات
انبیا علیهم السلام میکنند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرو
آوردی شعیب علیه السلام بآسانی بر آن صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی
بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خردتر فروختندی و با وجود کفر که داشتند در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب
علیه السلام ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و ایتی روشن بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست
سازید آلت کیل را وَالْمِيزَانَ و آلت میزان را یا در کیل و وزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید
مردمان را أَشْيَاءَهُمْ در چیزها ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت وَلَا تُفْسِدُوا و فساد
مکنید بکفر و خیانت فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن به بعثت انبیا و انزال کتب
ذَٰلِكُمْ عمل بآنچه میفرماییم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شاکر و بیگمان
و چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را
چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بهر راهی که بجهت اخذ
مال و عدوان بیم رسانید مردمان را و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کسی که خواستی که بملازمت شعیب علیه



السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که تُوعِدُونَ وعید
کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز دارید از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ آن کس را
که ایمان آورده است بخدای وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجویید برای راه خدای کجی یعنی طلب بطلان آن
کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت
عدد و عُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بآنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که
مدین ابن ابراهیم علیه السلام دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس
شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا و بنگرید که كَيْفَ كَانَ چگونه بود
عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب
علیه السلام روی بمؤمنان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ و اگر چنانچه گروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا
بگرویدند بِالَّذِي بآنچیزی که براستی أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شدم بآن وَطَائِفَةٌ و گروهی
از مخالفان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند قومی از دین شعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار
نموده گفتند گروه و ثروه ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توا — نگری
وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پس
شکیبایی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ و خدای
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل و مداهنت نیست قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام جهت
از انکار دعوه او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا
که گرویده اند بیرون میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از ده خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا عود
خواهید کرد شما در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند آنانکه ایمان آورده اند
بیرون میکنیم جمع کردند هر دو را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آن مؤمنان بوده اند پس بسبیل
تغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب جواب بر همین وتیره داد قَالَ گفت شعیب اجبار کنید
ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا و اگر چه باشیم كَارِهِينَ ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آنرا کاره باشیم
اگر عود کنیم بملت شما و گوییم خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده
باشیم و بربسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط فرموده که ادعاء قوم شعیب علیه السلام آن بود
که حق تعالی ایشان را امر کرده که بر آن طریق باشند و بدین سبب آنرا ملت میگفتند پس شعیب علیه السلام فرمود
که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بها است افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا اگر بازگردیم
یعنی قوم من از مؤمنان بازگردند و باشند فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا پس از آنکه بر — هانید

الجزو التاسع

خدای ما تعالی ما را ازان شما پس ما منزیان باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ
فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را
با آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ
بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبة کار هر کس
از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما را تهدیدی کردی نماید از افواج مؤمنان اضطراب نکنیم عَلَى
اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان
برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوة توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما
وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ
الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم
شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید
شُعَيْبًا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستیکه باشید شما إِذًا لَخَاسِرُونَ
آن هنگام از زیان زدگان که آیین قدیم را بگذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا زیانکاران
گروهیم با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بکم فروشیست
و او شما را ازان منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خباثت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
پس فرو گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته
اند که صیحه آنکه آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که زلزله با صیاح و ریاح
نمیباشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا
پس گشتند فِي دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادگان یعنی بر زمین افتاده و جسدهای
بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا
گوییا هرگز نبوده اند فِيهَا دران شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه دروغ داشتند شعیب را كَانُوا
هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دین و دنیا بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند
که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از ان بلده عزم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی
بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستیکه برسانیدم
بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی
و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم با کفار
قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را
تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَى پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک

فنی



قومی از کافران که رسول را تصدیق نکردند پس بعد از قصص یعنی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران
تهدید میفرماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در شهری و دیهی مِنْ
نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهرها
بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و
پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بغنا
و راحت مبتلا کردیم چنانکه می فرماید ثُمَّ بَدَّلْنَا پس تبدیل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و محنت
غاز و شدت سلامت و صحت و راحت حَتَّى عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال انجا نیز آن
کفران کردند وَقَالُوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار
قَدْ مَسَّ بدرستیکه رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی در زمان
گذشته گاهی قحط بوده و گاهی فراخی و وقتی صحت بوده و وقتی بیماری زمانی غم بوده و زمانی شادی این سبب
کفر و ایمان نیست پس ما بر همان طریقه میباشیم که می بودیم چون این قوم بناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگاهان یعنی در حالی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرة عظیمتر است از انکه مقدمات عذاب را
دیده باشند و نزول آن را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا
شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لَفَتَحْنَا هر آینه بگشادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان و بدیدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ
برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بنزول و حوادث ایشان با باریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین
برواشدن حاجات با رستن نبات وَلَكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را
فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق
سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت یا ترسیدندی از تهدید من
دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارة بدانست و جوارح و اعضای ایشان را
سجود بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارة ازانست در زمین و آسمان درهای خود بگشایند از برای اهل
از زمین بر اطاعت باز کن بر سما معرفت پرواز کن أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَى اهل مکه
و حوالی آن بعد از آن همه بیان که در عذاب کافران کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب
ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان
در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى آیا ایمن شدند اهل شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از
آنکه بیاید بدیشان عذاب ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند

یعنی بصرف در مهمات دنیا که بازیچه‌گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل
از عذاب الهی ایمن نتوان بوده بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ
از ناگاه گرفتن خدای که استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ
اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده
مر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آنکسانی که میراث
گرفته اند زمین را یعنی ممکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاک اهل آن و او کنار زمان
حضرة رسالت که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنکه اگر خواهیم
أَصَبْنَاهُمْ بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان
ایشان را وَنَطْبَعُ و ما مهر می نهیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی‌شنوند
از روی فهم و عبرت یعنی ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می‌شنود در می‌یابد پس گوش دل از استماع
سخن حق فایده‌ای دارد نه گوش آب و گل — این سخن از گوش دل باید شنود گوش گل اینجا ندارد هیچ سود
گوش سر با جمله حیوان هم دمست گوش سر مخصوص نسل آدمست گوش سر چون جانب کوتاه ایشانست گوش از سلف الکرالنفاه
پس بجهت تسلیه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه میگوید تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها که نسبت با تو مذکور
داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانیم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از
خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که بیامد آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط که آمده
علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان
که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بآنچه تکذیب میکردند پیش از آمدن ایشان یعنی مستمر
بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلها ایشان كَذَلِكَ
مانند آن مهر سخت که بر دلها کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می‌نهد خدای عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر
دلهای مکه و بدکیشان و ادانها اند از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم
لِأَكْثَرِهِمْ مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفا بعهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی
که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم
أَكْثَرَهُمْ مر بیشتر ایشان را لَفَاسِقِينَ شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم
مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این پیغمبران مُوسَى موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را عطا کرده
بودیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک
مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ
و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان



ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار
حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ انجام کار تباه کاران که غرق شدند حضرة موسی علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب رسید علیه السلام و دختر
او را صفورا بعقد در آورده عزم مراجعت بامصر فرموده در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری
یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سور آینده مذکور است
حق تعالی حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع
فرماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد او آغاز دعوت کرد وَقَالَ
مُوسَى و گفت موسی يَا فِرْعَوْنُ که ای فرعون إِنِّي رَسُولٌ من فرستاده ام مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بآنکه سخن
من کنی و مستقر و راسخم عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ برآنکه نگویم عَلَى اللَّهِ برخدای إِلَّا الْحَقَّ مگر
سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد
پروردگار شما یا آورده ام معجزه‌ای پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست فَأَرْسِلْ
تاه کن پس بفرست مَعِيَ با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کو
تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی می
گرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمدم آنجا قرار گرفتند
و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و تا زمان که فرعون
زمان یوسف بود و بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی‌شد چون او
بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی
بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده درم خریده کسان ما بوده و شما بنده
عون زادگان ما باید پس ایشان را ببندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فر
دست از بنی اسرائیل باز دار قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئْتَ
بِآيَةٍ آورده معجزه‌ای و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آن را إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو
از راست گویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَى عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا
هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهایی شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در
آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهایی شد دهن گشاده و ما بین لبین او هشتاد
ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد
ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون بزیر تخت در آمد و از ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و چهار هزار

هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اویی که عصا را بگیر و من بتو
ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت همان عصی شد و فرعون
باز آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست راست
بگریبان برد بزیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس اینجا بود دست
او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که
موسی علیه السلام مردی گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی
که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن
در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز بگریبان برد و
بیرون آورد بهمان حالهٔ اول القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجز اشراف قوم را طلبید و در باب موسی
علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون
إِنَّ هَذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ جادوییست عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را
اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه
بیرون کند شما را ای قبطیان مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون
که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه چیز میفرمایید درباره او و تدبیر چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ
حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یا تأخیر کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منما وَابْعَثْ و بفرست فِي
الْمَدَائِنِ در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را تا ایشان
يَأْتُوكَ بیارند بتو بِكُلِّ سَاحِرٍ هر جا ساحری باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند
که هیچ قرن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و رؤسای سحره با قصی مدائن صعید بودند و در
تفسیر وسیط ملی آورده که در مدائن صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ
فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بر قبر پدر ما رهبری کن و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان
باز داد و گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار برو تنگ آورده
و ایشان را عصاییست که چون می افکنند اژدها می شود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که
ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب می
شوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادویی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب
باشد اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما که هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد
بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر میگوید هفتاد هزار بمصر آمدند
و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ و آمدند جادوان بسوی





فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند أَئِنَّ لَنَا آیا باشد
ما را لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون
آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من که هر گاه خواهید نزد من در آیید آورده اند
که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور نیکنشه و دیگر حطحط و مصفی و در لباب آورده
که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عادور واقعهٔ سوال و جواب پدر خود با قوم
گفتند ایشان از قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که موسی
علیه السلام در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و
نهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و
مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج نشست
و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف بر کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام
بر یک جانب بایستادند جادوان بر طریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ
تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما
افکنندگان حبال و عصی خود را قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را میباشد
که أَلْقُوا شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آنگاه که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ
النَّاسِ جادویی کردند چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی متخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
و بترسانیدند مردم را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادویی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را
بجرت تافته و بافته بودند و بزیبق مطلی کرده و چوبها را از درون میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب
کرده و چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمده آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت
و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی
آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمد چنان نمود که همه میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى و ما
وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند
اژدها شد دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که اژدها شد و بود عصا تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ
آنچه تزویر میکردند و بدروغ تخیل می نمودند و آن حبل خم وار و رسن و چوب بود دعوی گویند که چون چوبها و رسنهای
ایشان فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی علیه
السلام او را بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن حبال و عصی را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس
ثابت شد و پدید آمد راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل می
کردند از سحر و جادوان بایکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوی ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس

مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب
گشتند وَانقَلَبُوا و باز گشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و یا نا امیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
وافکنده شدند جادوان بجرو بیار خود سَاجِدِينَ سجده کنندگان مر خدا را قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند نه که باشی رب
العالمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار موسی و هارون است قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان
ع آمَنتُم بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم
شما را در آن إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ بدرستی که این عمل تدبیری خفی است که شما مَكَرْتُمُوهُ ساخته اید آنرا فِي
الْمَدِينَةِ در شهر مصر از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا
مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص
شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود
مجمل آنگه تفصیل کرده و گفت لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ دستهای راست شما وَأَرْجُلَكُمْ
و پایها چپ شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بر دار
کنم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید
کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاقیم چون تشنه بآب زلال و نیز آنکه بسبب موت إِنَّا بدرستی که ما إِلَىٰ رَبِّنَا
بسوی پروردگار خود مُنقَلِبُونَ باز گردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی
جان ما را بسته اند در آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نقاب تن برفت از روی یار از لقا دوست دارد صد فتوح بزند جان در جهان آبگون نوره یا لیت قومی یعلمون
وَمَا تَنقِمُ مِنَّا و تو ای فرعون عیب نمیکنی بشوی از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه بگرویدیم بِآيَاتِ
رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آن هنگام که آمد بما و شاید که گرویدیم بر دست موسی
علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا
بریز بر ما و افاضه کن صَبْرًا شکیبایی در این بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را مسلمانان ثابت
قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ
وَقَوْمَهُ آیا بگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا تا تباهی کنند فِي الْأَرْضِ در
زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادة معبودان
و خدایان تو دست باز دارند گفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و گفته
آنت که او بصورة خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم بتی داده که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک
گرداند و از این سبب میگفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ این خدایان خرد ترند و من خدای بزرگترم القصه اعیان مملکه





فرعون او را بجز ترهیب و ترغیب کرد و غضب بر قتل موسی و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست
قَالَ گفت سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع
گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ و ما
بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه
روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را
اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی
که زمین مر خدا راست يُورِثُهَا میراث دهد آنرا مَن يَشَاءُ هر کرا بخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود
و درین سخن وعده هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو یا
ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارة ایشان بود
در نیافتند و باز آغاز شکایت فرمودند قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را بیرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذای
کردند مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی از دین بنی اسرائیل روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز
دیگر ما را آزاد و بیکار بودند وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را بکار میفرمایند
تا پیش از این ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی
ترجیح عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما و عسی برای اطاعت یعنی طمع میدارم از خدای أَن يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعونست با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را
بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدس فَيَنظُرَ پس بیند خدای که بوقت
رفعت و راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و
معصیت تا شما را بران جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از هلاک دشمنان مقدمات آزمایش میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا
و در آیت کرامت گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشکسالی وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ
و بنقصان بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان
متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمدی بدیشان الْحَسَنَةُ نیکویی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا
هَٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی
چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد میگرفتند بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و
میگفتند این رنج و محنت بشآمت ایشان بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر
و شر ایشان عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرة برده اند
و شآمت آن عملها در ایشان رسیده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنچه
بدیشان میرسد از نکاره و اهوال بواسطه شومی اعمالست وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را علیه السلام

مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هرگاه چاره‌ای یا هر چیز که چاره‌ای با ما مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل
قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ پس نیستیم ما لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ترا از
گروندگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ
بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم
ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا شپش وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در
حالتی که این اشیا آیتها قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بود و اشتداد هر آیتی یک
هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری وَكَانُوا و بودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی مجرم
یعنی معاند در کفر که با وجود نظام آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود
آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا
ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک
تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر بازبری و زایل گردانی
عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ ترا و
لَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی بری فَلَمَّا كَشَفْنَا
پس آن وقت که ما بردیم بدعاء موسی علیه السلام و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تأخیر
کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمان که هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده‌اند بدان تا معذب گردند هر آنگاه
إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ پس ایشان عهد را می‌شکستند و تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و ظلمت
ابرها متراکم در ماندند و آب بخانها قبطیان درآمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر بلندیها
نشاندند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره‌ای
آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی علیه السلام
آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعاء موسی علیه السلام
مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان نظام گشت بشایه که هرگز ندیده بودند باز کفران
نعمت ورزیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخورد و دیگر
باره پناه بموسی علیه السلام آوردند و سوگند خوردند که اگر آن بلا منکشف گردد بخدای بگروند حضرت موسی
علیه السلام بصحرا بیرون آمده بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق
شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق
تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخورد و دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند
و بشرط ایمان آن عذاب برافتاد گفتند ای موسی ما را سخن گشته که نوعی از سحر از جمله ما هر آنی و دیگر باره حق





تعالی لشکر بزغ را فرستاد تا بجای خواب ایشان در می‌آمدند و در دیگها ایشان می‌افتادند و چون کسی سخن گفتی
بزغ در دهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و عهد کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی
آب نیل را خون گردانید چنین که سبطی میخورد آب صافی بود و چنین که قبطی نیل میکرد خون ناب میشد و اگر از
یک ظرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط را بعث
بجای نیاوردند فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم و اراده کردیم مِنْهُمْ از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس
غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از تأمل در آن غَافِلِينَ بیخبران وَ
أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته
شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون
و اتباع او مَشَارِقَ الْأَرْضِ میراث دادیم جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی
از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا آن زمینی که برکت پیدا کرده‌ایم فِيهَا در آن بار زانی و بسیاری محصول
یا باقدام انبیاء عظام علیهم التحیة والسلام وَتَمَّتْ و تمام شد و بوفا رسید كَلِمَتُ رَبِّكَ وعده
پروردگار تو الْحُسْنَى وعده نیکو عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تمکین
دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره وَدَمَّرْنَا
و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او
از کوشکها و حصارها و منزلها نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناها
چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا
پس پیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکردند
عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را آنجا در بتکده دیدند
قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَهًا خدای یعنی تمثالی بساز که آنرا بپرستیم
كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هست که وی پرستند قَالَ إِنَّكُمْ موسی گفت بدرستی که
شما اید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنند و جهل می‌ورزند در آنکه توهم جواز عبادت غیر خدا دارید
إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده‌اند مَا هُمْ فِيهِ بآنچه ایشان
در آنند یعنی خدای دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند
گشت وَبَاطِلٌ و زایل و مضمحل مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام
قَالَ گفت موسی علیه السلام أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَهًا طلب کنم برای شما معبودی
وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص

فرمود وَاِذْ اَنْجَیْنٰکُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از شیعهٔ تبع فرعون یَسُوْمُوْنَکُمْ
میچشانیدند شما را سُوْٓءَ الْعَذَابِ سخت عذاب یُقَتِّلُوْنَ اَبْنَآءَکُمْ میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع
نسل شما وَیَسْتَحْیُوْنَ نِسَآءَکُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِیْ ذٰلِکُمْ
و درین رهانیدن بَلَآءٌ نعمتی بود یا دران عذاب محنتی بود شما را مِّنْ رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ از پروردگار
شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی
بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شما را باید دران مفصل و مبین باشد پس چون از دریا نجات یافتند و
فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از حق درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم
شد که سی روز روزه باش پس ازان بطور آی تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت
و روز سی ویکم بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با حق تعالی سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید
پس برای دفع آن را بچه مسواک کرد و ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق
سبحانه فرمود تا جبر آنرا ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَوٰعَدْنَا مُوْسٰی و وعده داده بودیم
موسی را برای دادن کتاب ثَلٰثِیْنَ لَیْلَةً سی شبانروز از ذی قعده چون در حساب شهور عرب بروئیت
هلالست و آن بشب مرئی می شود تاریخ را بشب منسوب کرده وَّاَتْمَمْنٰهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ
بده دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِیْقَاتُ رَبِّهٖۤ وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود اَرْبَعِیْنَ
لَیْلَةً بچهل شبانروز وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی لِاَخِیْهِ هٰرُوْنَ برادر خود هارون را که من بطلب
کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِیْ تو خلیفهٔ من باش فِیْ قَوْمِیْ در میان قوم من وَاَصْلِحْ و
بصلاح آر هر کاری را که شایستهٔ اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِیْلَ الْمُفْسِدِیْنَ
راه تباه کاران وَلَمَّا جَآءَ مُوْسٰی و آن هنگام که آمد موسی لِمِیْقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده
بودیم وَكَلَّمَهٗ رَبُّهٗ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان آورده
که چون حق سبحانه خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت
و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان او را ازو براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمانها
بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت
در تواریخ آورده که او را بشنوانید و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در
کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام پر
ملام ربانی جرعهٔ ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلاست و چون آن
جنت جای مشاهده لقاست قَالَ گفت موسی علیه السلام رَبِّ اَرِنِیْۤ ای پروردگار من بنمای مرا نفس
خود یعنی و امکن ساز از رؤیت خود تا ببینم ترا اَنْظُرْ اِلَیْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای



لَنْ تَرٰىنِیْ نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بران وجه واقع شده که هیچ بشری که در دنیا بمن نظر کند بهره ور مدارک
آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود و آنکه طلب
موسی علیه السلام رؤیت را دلیل جواز رؤیتست چه اگر رؤیت محال بودی موسی علیه السلام این سوال نکردی
چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب
لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد
خود قایم بمراد حق بودن کاملترست از قیام بمراد خود لن ترانی بر سید از طور موسی را جواب آ
هرچه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب گرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال هم راحت فرستاد که تو با ضعف
بشریت طاقت دیدار نداری ازان گفتم که لن ترانی وَلٰكِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ و لیکن نگاه کن بکوه زبیر که بلند
ترین جبال ولایت مدین است و قوه تحمل او از تو بیشترست فَاِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این کوه قرار گیرد و
ثابت ماند مَكَانَهٗ در جای خود بهنگام تجلی من برو فَسَوْفَ تَرٰىنِیْ پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و
طاقت دیدار من داشته باشی و اگر کوه را قوه دیدار نباشد تو هم در دنیا از تقاضای این کار در گذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آن
هنگام که تجلی کرد رَبُّهٗ پروردگار موسی علیه السلام یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار
سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آنکه حیاة و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید
در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر
کرد و در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر به بالین مرض داشت شفا یافت
و عرصهٔ زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بروی در افتادند و نیران
مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهٗ گردانید خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان نقل
میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر ازو جدا شد سه کوه که اُحُد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و حراست و ثبیر بمکه وَخَرَّ مُوْسٰی و بیفتاد موسی صَعِقًا بیهوش از
هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیهٔ خمیس یوم عرفه تا عشیهٔ روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّآ اَفَاقَ
پس آن وقت که بهوش آمد موسی قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست پاک
میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ اِلَیْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد
وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست
ای که زیک لمعهٔ تو کوه بصد پاره شود چه عجب گر دل عاجز و بیچاره شود عجب مرتبت که کوه
بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان ترا بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست
که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور
سازد دل چه یافت آنچه کوه برتافت دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت پس حق تعالی

بجهت تسلی دل موسی علیه السلام و تدارک کلی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی که ترا
منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقاء ذات تو است و همانا که بیاش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم
عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای من که بخلق رسانی
وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ
آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از شکر گویندگان بر آن عطا وَكَتَبْنَا
لَهُ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت
برای موسی علیه السلام فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا ده بوده و در زاد المسیر آورده و این
موافق قول اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدر
بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و
در وی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَ
تَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی
علیه السلام که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ قَوْمَكَ و بفرمای گروه خود را تا
بصدق عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا بنکوترین آنچه در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسن است
و مکتوبات الواح همه حسن بود قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بعزایمها تا بعزیمت
عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل سَأُرِيكُمْ
زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان
که دو رخت یا شما را بولایت شام در آنم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند
بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید
بدان چشم عبرة بین چرا بر قصر شاهان ننگرد تا چسان از انقلاب دور گردون گشته خراب پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت
جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای
من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرة که در آفاق و انفس ودیعه نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که
تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن
ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای عیان باطل را
بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده حیفست چنین گنج در ان ویرانه
وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که اعلام میکند بصدق نبوة محمد صلی الله علیه
وآله و سلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدانستم هر پیغامی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بدان از جهة
ستیزه و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایة لَا يَتَّخِذُوهُ



سَبِيلًا آن را راه نگیرند یعنی بنا بر ان نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه گمراهی و کژ راهی
يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه گیرند و پیروی کنند ذَلِكَ این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند نشانهای ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن
و اعتبار بدان غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و
جهل یعنی مبدا انشد و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای
ما که قرآنست یا دلایل قدرة وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرة را حَبِطَتْ باطل شد
أَعْمَالُهُمْ عملهایی که در ین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ مگر جزای آنچه بوده اند که در دنیا عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى و فرا گرفتند قوم موسی یعنی ایشان
بساخت سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان
که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی بهیأت گوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَهُ
خُوَارٌ مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه
قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال جهاز و هر یک از دو ستان
خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بدریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها
در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمده
گفت این پیرایها عاریتیست که در دست بنی اسرائیل مانده متغیر و میزوشند و تصرف در آن بر ایشان حرامست
هارون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایها زر
و نقره را در تصرف آورده و زرگری ماهر بود همه را بگداخت در قالب ریخت و بشکل بهیأت گوساله بساخت
اما بدنی بود بی روح پس عملی کرد که آوازی از وی برآمد چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق
شدن فرعون جبرئیل علیه السلام را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته با
خود میداشت حین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای آن
گوساله را زنده گردانید و بزبان آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی
اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله
با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه بنماید ایشانرا راه راست اتَّخَذُوهُ
و فرا گرفتند او را بخدایی وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران که وضع عبادة کردند در غیر موضعش در
لطایف قشیری مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادة صانع
خود کنند آن که تو ساختی نسازد کارت سازنده تست در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ
و آنگاه که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را چون یافتنی

کسی که چیزی بدست خود در آورد و این لفظ در کلام عرب کنایت از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان
شدند عبدهٔ عجل از عبادهٔ او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند آنکه ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا
گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما وَ
يَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ بخدای که باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و هلاک
شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و آن هنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم
خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت أَسِفًا اندوهناک یا حزین کننده آورده اند که موسی علیه السلام در
محل رجعت از این قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه
تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِنْ
بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ
بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه
السلام لوحها که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن غضب نیز برای خدا کرده در تبیان آورده که الواح را بیفکند
و جمهور بر آنند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع هر چه بر آن مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا
بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود و بس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد وَأَخَذَ و
بگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موی سر برادر خود یعنی هارون علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود بکشید
و این معاتبه نه از روی اهانت که گمان موسی علیه السلام آن بود که هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیر
نموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هارون علیه السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما
ترقیق دل موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکردم اما این گروه
مرا بیچاره و بنده و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ
من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ پس شادمانه مگردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان را و چنان مکن که
آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه
ظالمان یعنی مرا در عداد گوساله پرستان مشمار قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن
رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در عملی که با برادر بجز کردم یا در الواح را بیفکندم وَ
لِأَخِي و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ
در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در باغ جنت خود در عقبی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو
تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند بهر جایی از رحمت رود ذره یا وجود و الم کردند
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بخدایی سَيَنَالُهُمْ



نرسد باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق
تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن
جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ
جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِينَ و آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها از کبایر و صغایر
یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا
و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی
آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبهٔ گناهکاران قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رَحِيمٌ مهربانست
بر ایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ
از موسی خشم او تشبیه کرده غضب را که حامل موسی بود علیه السلام بر آن فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بر آن
اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرموده با آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای
مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزلهٔ نطق است و سکون آن بمثابهٔ سکوت القصه چون خشم موسی علیه
السلام فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در
آنچه مکتوب بود در آن هُدًى راه نمودن بود از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از
گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار خود را يَرْهَبُونَ
ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید
بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادهٔ عجل اعتذار کنند موسی
علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ و برگزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم
خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و
قولی آنست که طایفهٔ از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام
موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند
و بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسید ابری پدید آمده میان موسی و ایشان
حایل شد و موسی علیه السلام بپردهٔ غمام در آمد و اخیار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی علیه
السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد قوم
شنیده بد کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم
غارن این سخن صاعقه پدید آمده همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز نیاز کرد تا
حق سبحانه خبر نید فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه

وبوخشید و قولی آنست که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان
افتاد و بیم آنکه مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل
بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی أَهْلَكْتَهُمْ
هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین
المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا
فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده اند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا بجرأت این
قوم در طلب رؤیت إِنْ هِيَ نیست این کردار از ایشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلاء تو که ایشانرا
یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند در
کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه جامعه مذکور است که حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت
تا بکمال حال انس رسید و از روی دلال برین جرأت اقدام فرمود و دلال در مرتبه محبوبیه است چنانچه در قوت
القلوب فرموده که و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله فیتجنی کل یوم
نکث و فعالب و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق از ترک ادب نیست عین ادبست
گفت وگوی عاشقانه در کار رب جوشش عشق است نی ترک ادب هر که کرد از جام حق یکجرعه نوش نی ادب ماند درو نی عقل و هوش
و هم از مقام بسط این سخن موسی علیه السلام که تُضِلُّ گمراه میگردانی بِهَا بدان فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ
هرکرا میخواهی که گمراه شود وَتَهْدِي و راه می نمایی هم بدان مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی که راه یابد أَنْتَ
وَلِيُّنَا تو ولی ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَأَنْتَ
خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده
ما را فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال
وَفِي الْآخِرَةِ و دران سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیت إِنَّا هُدْنَا بدرستی
که ما بازگشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او آنست که
أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ أَشَاءُ بهرکه میخواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از
صفت او آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را بدادن
جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعالی منتست که تعالی بخلق ارزانی داشت تا بدان بر یکدیگر مهربانی می
ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت دعوة
فرموده که و توبوا الی الله جمیعا و تحقیق آنست که رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه
گویند و آن رحمتیست که همه چیزرا فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست
بی سابقه سؤال سائل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق مستحق بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی



ای بداده رایگان صد چشم و گوش بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش در عدم استحقاقمان کی بد هم
که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما میشنود دوم رحمت وجوبیه
که مقیدیه خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را نتیجه رحمت امتنانیه است
که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از فیض وجود استعداد و استحقاق
و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال
چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز
کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا
بآیات حجج ما يُؤْمِنُونَ بگروند نقل داده رحمه الله گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نمود
گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشته امید ایشانرا منقطع
ساخت آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسم
الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند و فرستاده را که صفت اوست
النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده و وصف آنحضرت بدین صفت غریب است بر آنکه کمال علم
او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
در بحر الحقایق فرموده که و ب اصل و منشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشأ همه شهرها و دیهها
و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم با اصل منسوب
ساخته نام داده اند که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الکون مؤید این معنی
تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه باشد همه فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که
يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي
التَّوْرَاةِ در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة وَالْإِنْجِيلِ و در
انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء يَأْمُرُهُمْ
میفرماید این پیغمبر ایشانرا بهر چه روا و نیک باشد بِالْمَعْرُوفِ بچیزی که توحیدست وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد
ایشانرا عَنِ الْمُنْكَرِ از آنکه شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صله رحم یا انصاف و منکر
مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میکند از برای ایشان الطَّيِّبَاتِ
مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات بحیره
چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان خوردنیهای پلید را چون مردار و
خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون ربوا و رشوت وَيَضَعُ و فرو مینهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ
از ایشان إِصْرَهُمْ بارگران ایشانرا یعنی تنگ میکرد اند برایشان خود را و ضاع شرع را و گویند و آن

است

مدرس شد

است

جز زیاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بود و چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و حدث
آن مقدار از جامه که بنجاست بدو رسد و غیر آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر بندها که بر میدارد ازایشان غلها و بندها
الَّتِي آنکه بود وقت موسی علیه السلام كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه
و قصاص بی عفو و دیت و لواق جنبت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانی که بگرویدند بِهِ بدین
بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پی
روی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند با نبوة او مراد قرآن است
و گفته اند لفظ مع دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف
الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باز بآسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت آنکه بغایت
روشنست چه امور دین و دنیا ازو منجلی است و هویدا أُولَئِكَ آن گروه که ایمان و تعظیم و نصرت
و متابعت کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ
بگو ای محمد بسبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده
خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدایی
که بتحقیق لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف
در آن لَا إِلَهَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست إِلَّا هُوَ مگر او يُحْيِي زنده کرداند وَيُمِيتُ
و میراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبر که میگرود بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ
و بسخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى و از قوم موسی علیه السلام أُمَّةٌ گروهی
هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشانست وَبِهِ و بحق
راستی يَعْدِلُونَ عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله سلام و اصحاب ویند رضی الله
عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکشتن
قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند و سبطی از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان
و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی در زمین کشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده از ورای دیار چین بیرون
آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از
قرآن بر ایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حلال اسلام شنیده نماز میگزارند و زکوة مال میدهند و
جمعه بجای می آرند و این آیه در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احبار قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و
میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدلست



از اثنا عشره یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد را گویند اینجا و او فرزندان یعقوب بند أُمَمًا گروه گروه
بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتان هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى و وحی
کردیم بسوی موسی علیه السلام إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او ازو در تیه چون بنی
اسرائیل چون در تیه حیران و سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی
علیه السلام طلب آب نمودند و وحی کرد خدای بموسی أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای
خود آن سنگ را که چون بتیه در می آمدی با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره
داری پس موسی علیه السلام عصا بر آن سنگ زد فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد و گشاده گشت مِنْهُ
ازان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ
أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و بآبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایه
بان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم
عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوَى و مرغی شبیه بسمانی و گفتیم كُلُوا
بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا از پاکیزهای آنچه که بمحض عنایت رَزَقْنَاكُمْ روزی داده ایم شما را و
ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن
ذخیره کرده وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند
وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا
ساکن شوید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین ده یعنی اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا ازمیوهاو حبوب
آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع
کن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدروازه در آن ده به سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید
یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود
بود که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن امر بدان غَيْرَ الَّذِي
بجز آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة فیها شعیرة و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا
پس فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طا عون
بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و
بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي از خبر ده و واقعه آن كَانَتْ آن دهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ
نزدیک دریا و آن ده ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده در
میان مدین و عینونا و هرم بعضی بر اهل این ده مشرع بشریعة توریة بوده اند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده

که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام
ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن ده إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حدود امر الهی و تجاوز
کردند از تعظیمی که مأمور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند
إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان
یعنی روزی که در آن نهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سر برآورده
وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مأمور نبودند چون یکشنبه و بواقی
ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلایی بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه
در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر
کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا
بانچه هستند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار
دیدندی و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره
آن کار بودند فکر الامر رای ایشان بدان قرار گرفت که حوضها ساختند و انهار و جویها بران بریدند و روز شنبه که زمان
ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و راهها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و
روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند و از سر تعظیم سبت بگذشتند و اهل
آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشان را نهی میفرمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی
و ایشان فرقه ناصحه را بر طامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب خبر
آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ
چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بواسطه
ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش
دوزخست قَالُوا گفتند فرقه ناصحه مَعْذِرَةٌ این وعظ ما عذرخواستنی است از ما و حفص معذرةً
بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف
و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که ایشان
بپرهیزند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صیدکنندگان مَا ذُكِّرُوا
بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا
که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند
بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بانچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ





خارج می شدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در ام
ایشان اولیست پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ
از آن چیز که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا گفتیم ما لَهُمْ مر ایشان را که كُونُوا گردید
از قِرَدَةً بوزنگان خَاسِئِينَ دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه
پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و در کوچه محله
خود را بسته راه آمد شد با ایشان ببستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیا
بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده مر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان
می مالید سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ
آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز
مَن يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب و
جزیه گفته اند که بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را رنجانیدند و
باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شد حکم فرمود بقتال ایشان تا
اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ
الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافران را وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ و بدرستی که او آمرزگارست مر کسی را که توبه
نصف الحزب
کند و طلب مغفرت نماید رَّحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی
اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِّنْهُمُ
الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند که بدین موسی علیه السلام متدین شدند بغیر تبدیل ایشانند راه یافت
بوند باو راه آنها اند که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آوردند بانها که در شب معراج با آنحضرت کرد
وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُم و بیاز
مودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و به بدیها چون شدت
و فقر و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند
ایشان را در نعمت شکری بایست کرد بنظر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت
صبری بایست کرد آغاز ناشکری کرده گفتند ید الله مغلولة پس بر یک اختیار و تمام عیار بیرون نیامدند
خوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ پس از پس
در آمدند صالحان را خَلْفٌ پس آمدگان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند
علم آنرا از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این چیز فرو
که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت اند حق تعالی میگوید که در حکم رشوه میگیرند وَيَقُولُونَ

ومیگویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را بیامرزند وعادت یهود آن بود که گناه روز ایشان بشب وجرم شب ایشان
بروز آمرزیده می شود وایشان اخذ رشوه را گناه نمیدانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ وحال آنکه اگر بیاید بدیشان
عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیی مثل آن خواسته دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا بگیرند آنرا یعنی امید
مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت واکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ آیا فرا گرفته نشده است عَلَيْهِمْ
بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریة أَنْ لَا يَقُولُوا که نگویند عَلَى اللَّهِ برخدای إِلَّا
الْحَقَّ مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب وروز بحق سبحانه نسبت دادند
ومیدانند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست وَدَرَسُوا وخوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وست
واین حکم در وی دیده اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ ورستگاری سرای دیگر که عقبی است خَيْرٌ بهترست
از عرض دنیی لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که پرهیز کنند از استحلال محارم ودروغ برخدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید وحفص بخطاب می خواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهترست از مال دنیی وَالَّذِينَ
وآنانکه يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نگاه میدارند کتاب را وچنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و
کتاب درین آیة قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک
بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دینست واقامت دین
موقوف بر اقامت آن      خانهٔ دین خویش را چو خدا      بر ستون نماز کرد بنا
بیشکی تا ستون بجای بود      خانهٔ دین حق بپای بود      إِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ
الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح آرندگان که دارند خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا ویاد کن برای
یهود زمان خود چون بکسستیم وبرداشتیم الْجَبَلَ کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ
گویی که کوه سایه بانیست بر سر ایشان وَظَنُّوا ودانستند أَنَّهُ آنکه کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است
بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای ازین خبر داده بود خُذُوا وگفتیم فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ
آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا ویاد کنید پیوسته مَا فِيهِ آنچه در وست از
اوامر ونواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید پرهیزکاری کنید واز عداد متقیان باشید وَإِذْ أَخَذَ ویاد
کن ای محمد چون فرا گرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ
از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا وَأَشْهَدَهُمْ وگواه کردانید ایشانرا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت وگفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم
پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه ذریة آدم را بیرون آورد بعضی
از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا وذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم است که وی
پدر اوست وهمه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله





نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریة آدم بنعمان وآن وادیست
نزدیک بعرفات وآنرا نعمان سحاب گویند وبقولی بطن نعمان خوانند ودر لباب آورده که اخذ میثاق در
دهنا بوده وآن زمینی است در ولایت هند وبعد از هبوط آدم علیه السلام بوده از بهشت ودر مدارک
میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم وقبل از دخول جنت بوده در فضایی که بود در بهشت و
عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریة آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد وحیات
وعقل ونطق در ایشان پیدا فرمود وربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد وایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا
گواه شدیم ما بر اقرار خود وگفته اند چون ذریة بلی گفتند حق سبحانه ملئکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و
سدی فرموده که این خبر است که حق سبحانه وتعالی از خود واز فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریة گواه شدیم
أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویند روز قیامت که إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَذَا از این
اقرار غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا آنکه نگویید إِنَّمَا أَشْرَكَ بجز این نیست که شرک آوردند
آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً وبودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس ایشان واقتدا بدیشان کردیم أَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ومعذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ
الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند آن کج روان وباطل اندیشان یعنی پدران ما وچون مشرکان تقلید را دست آویز ساختند
این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بهر احدی از ذریة واقع شده پس تقلید دیگری در
شرک عذر نشود ای درویش این آیة ذکر عهد الستست تا چه ران هر کو چه غفلت را سبب سازند والا هوشمندان
بیدار دل از آن سؤال وجواب غافل نباشند      الست ازل همچنان شان بگوش      بفریاد قالوا بلی در خروش
در نفحات مذکورست که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم
گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری روح الله روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را
دی وفردا چه بود آن روز را هنوز شب نیامده وصوفی در همان روزست      روز امروزست ای صوفی وشان
کی بود از دی واز فردا نشان      آنکه از حق نیست غافل یکنفس      ماضی ومستقبلش حالست وبس      از حسین منصور قدس الله
سره منقولست که فرموده اند غایب از خطاب سؤال الست را چگونه جواب دهد پس ترک مخاطب ومحب بغایة
نازکست      هم خود الست گوید وهم خود بلی کند      وَكَذَلِكَ وهمچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل میکنیم وپیدا میسازیم نشانهای قدرة خود را تا تدبر کنند در آن وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و
شاید ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ وبخوان ای محمد عَلَيْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي
خبر آنکس که آتَيْنَاهُ دادیم او را آيَاتِنَا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله وآنکس امیة ابن ابی الصلت بود
از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود ومعلوم کرده که در آن زمان رسول مبعوث خواهد شد وداعیه داشت
که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شد امیه از روی حسد بوی

کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال تعالی فَانْسَلَخَ پس بیرون آمد مِنْهَا از آن آیات
بواسطهٔ کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس بدو پیوست شیطان یا او را
با روی خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان و گفته اند این
کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است
صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده لیکن انکار کرد
و بدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده
بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جبابره
رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند و در اول
ابا کرد و در آخر باغواء زن خود فریفته گشته و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او
نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ
و آینه بر میداشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات
سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیارست وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطهٔ دنائت همت أَخْلَدَ میل
کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پی روی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را
بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند
صفت سگ است در اخس احوال او إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ بر او و برانی او را يَلْهَثْ زبان
از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را و نرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون
افکند معنی آنست که راندن سگ و نا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم
صفت بر همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت او را در خواب نموده اند که
بنی اسرائیل را دعای بد مکن متنبه نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند
دراز گوشی که بر او سوار بود با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام
گبر را کمر عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد و رسم توحید بلعم را بر انداخته بانگ چنین
بر ابروی وی زند
آن زاهدی از صومعه در دیر گبران افکنی * وین را کشی از بتکده سر حلقهٔ مردان کنی
چون و چرا در کار تو عقل زبون فرا کی رسد * فرمان ده مطلق توی هر چه که خواهی آن کنی ذَلِكَ این مثل که
گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ
داشتند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان
این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریه کردند و کتمان نعت حضرت محمد صلی الله



علیه وسلم پس بیرون آید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند
سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از
علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بوده اند که ستم کردند
تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا اراده نماید خدای
بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود
فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا
و بدرستی که بیافریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان میان
که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست
لَهُمْ قُلُوبٌ و ایشانرا دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که خود
شناخت حق نمیکرده اند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ
أَعْيُنٌ و ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که نظر
اعتبار در مخلوقات نمی کنند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ
بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع گوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولَئِكَ این
گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه اسباب تعیش دارند و مقصور بلذات فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهار
پایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ
بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف اهل این صفت
نیستند أُولَئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان
صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور بافزوده گذاشته اند و رسا و بی جنت چه آدمی هم روحانی است
و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملائکه افضل است و اگر خود را
مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند
بهره از ملک هست و نصیبی از دیو * ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى و مر خدای
راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر من احصیها
دخل الجنة در این باب وارد شده و در زاد المسیر گوید که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدا یا بهم
اعیاد کرد و یا هم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این
مرد چرا دو خدا را می خواند آیه نازل شد که اسماء الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب
کشاف گفته که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان

اوصاف بستایید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ
و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند یعنی فِي أَسْمَائِهِ در نامهاء او یعنی تسمیه
میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را ابا المکارم و یا ابیض الوجه گفتندی
و نصاری با ابا المسیح و حکما علت اولی خوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء ایشان بود از اسماء الهی چون لات
از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بجزاء آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بود در گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید
وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه
مینمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عمل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشان اند رضوان الله
علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا
مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک
گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمت را بر ایشان زیاده میگردانیم
تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطاء نعمت و انساء شکر یعنی نعمت
بدیشان میدهیم و سپاس داری بر دل ایشان فراموش میگردانیم تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ
و زمان دهم و ایشان را مدتی پس بگیرم شان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن من مَتِينٌ سخت است کید علی ما
گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت آورده اند
که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بکوه صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای
می ترسانید یکی از حضار گفت که این یار شما دیوانه شده که هر شب فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا
آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در آن که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشان یعنی محمد را صلوات
الله و سلامه علیه مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی این معنی حاقلت کرد او را قبل از اظهار دعوت محمد
امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم
کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند و بدیده استدلال فِي
مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و
شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نمی نگریستند در آنچه آفرید خدای
مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَى
و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ
وقت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیشتر از وقوع فوت و
حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد فَبِأَيِّ





زمان پیش که اجل فرا رسد تنگ و ایام عنان ستانند از چنگ بر مرکب فکر خویش نشینند روانه درآیی در ره و دیا
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این مشرکان
اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجمع بیان صورت و معنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
هر کرا خدای گمراه کرده اند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد
وَيَذَرُهُمْ و بگذارد خدای تعالی گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ
سرگردان و متردد و متحیر میگردند تا اگر در مدد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند
گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت که پیغمبری که ما میدانیم که
خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس نمیداند آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ
می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این
اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود و یا حساب خلایق در وی بکم از ساعتی وقوع یابد یا از روی
بدان جهت است که نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است بپای کردن
و پدید آوردن او قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک
پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و هیچ مرسل را بران اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند او قیامت
را لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت
گران و عظیم است دانستن آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت
بر اهل آنها از ملایکه و ثقلین بزرگست از جهت هول و هیبت او و گوییا که حکمت در اخفای او اینست
لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو گوئی آنرا
در وقت آنرا بران وجه که كَأَنَّكَ گوییا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست میداری عَنْهَا سوال از آن
و حال آنکه تو کاره ای از آن سوال چه میدانی که جز حق سبحانه کس نمیداند قُلْ بگو دیگر باره از روی تاکید و
مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای
محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا از نرخ که کی ارزان و کی گران میشود تا در ارزانی بخریم و در گرانی بفروشیم و بران سود
کنیم آیه آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو یا نمی توانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَ
لَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد و مرا از ان تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ
و اگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیاری کردمی
مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و نفع و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج
و مضرت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ براى گروهى كه بگروند بمن و با پنج بامنت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست يعنى خداى
آنكسى كه بيافريد شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از يك تن كه آدم است عليه السلام وَجَعَلَ و گردانيد مِنْهَا
از جسد وى يعنى از ضلعى از اضلاع وى زَوْجَهَا جفت او را كه حوا است و اين آفريدن جهت آن بود كه لِيَسْكُنَ
تا آرام گيرد آدم عليه السلام إِلَيْهَا بوى و الفت پذيرد باوى فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام كه پوشيد
آدم حوا را يعنى خلوت كرد باوى حَمَلَتْ باركرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا بارى سبك كه آن نطفه آدم
بود بر رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس بگذشت بآن بار يعنى مى آمد و مى رفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس
آن هنگام گران شد حوا بآن بارى كه در شكم او بود يعنى فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ
بخواندند آدم و حوا خدا را رَبَّهُمَا كه پروردگار ايشانست و گفتند خدايا لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهى
ما را صَالِحًا فرزندى درست خلقت كه شبيه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هرآينه باشيم ما مِنَ
الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مُجَدَّدٌ قولى آنست كه چون حوا حامله شد ابليس بصورتى مجهول
بر حوا ظاهر گشت و گفت در شكم تو چه چيزست حوا جواب داد كه نميدانم ابليس گفت شايد سبعى يا بهيمه باشد
آنگه پرسيد كه از كجا بيرون خواهد آمد حوا گفت نا معلوم نيست ابليس گفت از دهن يا از گوش يا سوراخ بينى
بيرون آيد يا شكم ترا بشكافند و بيرون آرند حوا بترسيد و صورة ماجرا با آدم عليه السلام در ميان آورد و آدم نيز
انديشناك شد و ابليس ديگر باره خود را بصورتى ديگر برايشان ظاهر كرده از سبب ملال ايشان پرسيد حال
باز گفتند ابليس گفت غم مخوريد من اسم اعظم ميدانم و مستجاب الدعوه ام از خداى درخواهم كه اين حمل را مثل شما بشر
راست خلقت گرداند و خروج او بآسانى باشد بشرط آنكه او را عبد الحارث نام كنيد و نام ابليس در ميان ملائكه حارث
بود حوا اين فريب را قبول كرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنگامى كه عطا كرد خداى بديشان صَالِحًا
فرزندى صالح الجسم و تن درست جَعَلَا لَهُ گردانيدند براى خداى شُرَكَاءَ خداوند شركى يعنى
شركى ساختند در اسم نه در عبادت يعنى بدل كردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضى برانند كه آن وقت كه داد حق
تعالى آدم و حوا را فرزند شايسته ايشان غيرى را شريك حق ساختند در عبادت و حفص شركا ميخوانند بلفظ جمع يعنى
اولاد آدم و حوا را صاحب كشاف و قاضى بيضاوى بران رفته اند كه نفس واحده قصى است از اجداد حضرة
پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم كه خداى او را زوجه از جنس او يعنى عربى و قريشى كرامت فرمود و زن و شوهر شرط كردند
كه اگر خداى ايشان را فرزند شايسته دهد بشكر گزارى و سپاس دارى قيام نمايند حق سبحانه ايشان را چهار فرزند داد و
در تسميه ايشان شريك پيدا كردند خدا را و عبد مناف و عبد العزى و عبد قصى و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ
پس بزرگست خداى و پاك عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برابر او ميسازند بتان يعنى و اولاد او و بر قول اول ميسر
[illegible] أَيُشْرِكُونَ آيا انباز ميگيرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچه
نيافريند چيزى و قدرت ندارد بر خلق اشيا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنكه آن انبازان كه ميگيرند ايشان آفريده

اتيهما



شده اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمى توانند بتان لَهُمْ براى پرستندگان خود نَصْرًا
يارى دادنى در جلب منفعت ايشان يا فرياد رسيدنى در دفع مضرت از ايشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهاء خود را
يَنْصُرُونَ يارى ميدهند در وقتى كه كسى ايشان را بشكند يا بالوثات و اروات آلوده مى سازد وَإِنْ
تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانيد شما اى مسلمانان مشركان را إِلَى الْهُدَى بسوى دين اسلام لَا
يَتَّبِعُوكُمْ پيروى نكنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ يكسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنكه بخوانيد ايشانرا
و دعوه كنيد بدين حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ يا آنكه شما خاموش باشيد اين آيه خاص است بقومى از
كفره چون ابو جهل و متابعان او كه از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستى كه آنان
كه شما اى پرستندهاى مشركان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى و ايشان را اله نام نهاده ايد عِبَادٌ بندگان
اند يعنى مملوك و مسخر فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما يعنى ايشان نيز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه
تقدير حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانيد ايشان را و چون بخوانيد فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس بايد كه
كه اجابت كنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستيد شما صَادِقِينَ راست گويان در آنكه ايشان
آلهه اند چه لازمه آلهى آنست كه دعا ميدهد و نداء پرستنده خود را اجابت كند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آيا مر بتانرا
پايهاست كه در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدانها چنانچه شما برويد أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يا
ايشان را دستهاست كه چيزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فراگيرند بآن چنانچه شما فرا ميگيريد أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ
يا ايشان را ديده هاست كه مرئيات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببينند بدان چنانچه شما مى بينيد أَمْ لَهُمْ
آذَانٌ يا ايشان را گوشهاست كه مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما مى شنويد
و خود قايليد كه ايشان را پاى روا و دست گيرا و چشم بينا و گوش شنوا نيست و شما راهست پس شما بدينها
از ايشان فاضلتر باشيد و غايت جهل است كه فاضل مفضول را پرستد اين آيه در اثبات جهل كفارست
و ايشان بعد از الزام حجت برايشان تخويف كردند حضرت پيغمبر را صلى الله عليه و سلم بآلهه خود و گفتند خدايان ما را
نكوهش مكن كه مبادا آفتى و رنجى بتو رسانند حق تعالى فرمود كه قُلِ ادْعُوا بگو اى محمد كه بخوانيد شُرَكَاءَكُمْ
انبازان خود را كه براى خدا ساخته ايد و يار شويد در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بكوشيد بدان
مقدار كه توانيد در ايصال مكاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهيد و بكنيد آنچه ميخواهيد كه من
واثقم بحفظ و حمايت الهى و از قصد و مكر شما نمى انديشم اگر مردو جهان خصم گردند نترسم چون نگهبانم تو باشى
إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستى كه يار من و متولى كار من الله است الَّذِي آن الهى كه نَزَّلَ الْكِتَابَ
فرو فرستاد قرآن را كه حامى بندگان حق است وَهُوَ و خداى يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد و
كارساز بندگان شايسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا كه شما ميخوانيد و مى پرستيد مِنْ دُونِهِ
بدون خداى لَا يَسْتَطِيعُونَ نمى توانند نَصْرَكُمْ يارى دادن شما وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه

نفسهای خودرا ینصرون یاری کنند بوقت قصد کسی وحفظ ایشان وان تدعوهم واگر
بخوانید ای مؤمنان کافرانرا الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول و
تریهم ومی بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک مینگرند بسوی تو وهم و
حال آنکه ایشان لا یبصرون نمی بینند ترا بنظر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر تماشای چند بصورة
بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان
العارفین قدس الله سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم این سخن نگفت واو را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رؤیت ظاهر
نکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس بجمال او بینا
شده باشند
بجای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید / که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خذ
العفو این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و هیچ از ایشان کار
که شاق باشد بر ایشان با یکر صفت عفو را و از سر گناه کاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل
باشد صدقه دادن آن و بدین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وأمر وبفرمای دیگرانرا
بالعرف بنیکویی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتیست که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند واعرض
وروی بگردان عن الجاهلين از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس
سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و او سزاوارتر است بآنکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود
که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم
کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است که حکیم الهی فرماید
هر که زهرت دهد بدو ده قند / وانکه از تو ببرد در وپیوند
واما ینزغنک و هر گاه بر انگیزاند و از جای ببرد ترا صورة خطاب با آن حضرت
صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا من الشیطان از جهت
دیو نزغ از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فاستعذ
بالله پس پناه گیر بخدای از شر او انه بدرستی که خدای سمیع شنونده است آنرا که بزبان
گویی علیم داننده است آنرا که در دل داری ان الذین اتقوا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از
شرک و معاصی یا پرهیزیدند از حق اذا مسهم چون برسد بدیشان طائف وسوسه من الشیطان
از دیو سرکش تذکروا یاد کنند خدای را واز وعید او بترسند فاذا هم مبصرون پس ایشان
بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند واخوانهم
و برادران کفار که شیاطین اند یمدونهم بکشند کافرانرا فی الغی در گمراهی و غوایه راه ر



چشم ایشان نمی گرایند ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی
کنند واذا لم تأتهم وچون نیاری تو بکافران بآیة آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قالوا
گویند لولا اجتبیتها چرا بهم نبافتی و برنگزیدی آن آیه را از پیش خود در بیان آورده که اهل مکه بر سبیل
تعنت آیتها و قرآنی میطلبیدند و چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث وانشا نکردی
چنانچه دیگر آیتها را این آیه نازل شد که قل بگوای محمد انما اتبع جز این نیست که من پیروی میکنم ما
یوحی الی آنچه بمن وحی کرده می شود من ربی از آفریدگار من و من بر بافنده و سازنده قرآن
نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود من
ربکم فرو آمده از پروردگار شما وهدی وراه نماینده است ورحمة و بخشاینده با دلهای
ورحمت لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بخدا و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری
در عقب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگزارد و هرچه آنحضرت قرات میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که
واذا قرئ القرآن وچون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا پس بشنوید له مر آنرا وانصتوا
وخاموش باشید و با امام تلاوت نکنید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی و
استماع قراءة قرآنست هرجا خوانند اما نه علما بر آنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصات
برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن واذکر و یاد کن ای محمد ربک
پروردگار خود را فی نفسک در دل خود تضرعا بزاری وخیفة و ترسکاری زاری باید فضل
او و ترسکاری از بیم عدل او ودون الجهر من القول و بجز آن او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی
میان سر و جهر بالغدو در بامداد والآصال و شبانگاهها مراد دوام ذکرست یا آنکه این دو وقت افضل
اوقات شبانروزست ولا تکن و مباش خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امتند یعنی مباش
من الغافلین از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده اند که کفار که تعظیم نکردند از سجده نمودن مر خدایرا و تنزیه نمود
نگفتند اسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند ان الذین
بدرستی که آنان از ملائکه اعلی هستند عند ربک نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لا یستکبرون
گردن نمیکشند عن عبادته از پرستش حق ویسبحونه و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آن
حضرت نباشد وله و مر او را خاص یسجدون سجده میکنند تعریض بمشرکانست و تنبیه مؤمنان و لهذا
بعد از تلاوت این آیه سجده می باید کرد و سجده تلاوت در چارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع است
یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب امام اعظم رحمه الله نیست دوم در
سوره صاد بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت
بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال واگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است

وبعد از فوت قضا لازم نیست وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که
درین سجود از خصایص ملکی نصیبی خاص حاصل کرده تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد
من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور چهره میگشاید و در فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی می نماید سجده
طاعتیست خاص بل اقربیت را زیبنده خارق اهل اخلاص — زینت تو بس که بندگی تاج تو در سجده سر افکندگی
شرم تو باد اگر بیالاو است سجده طاعت بر دوش هر چه هست — تو کی از سجده او سر کشی بر کر ازین شیوه قدم در کشی
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در وجود نیست سجود است و کلی که در وجود نیست گنجا است و غم
اغال — شرف نفس بجود است و کرامة بسجود — هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود — سورة الانفال
مدنیة وهی خمس وسبعون آیة — بسم الله الرحمن الرحیم — یسئلونک می پرسند ترا ای محمد
عن الانفال از حکم غنیمتها کفار که برین امت حلال است یا نی و در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانا
ن گفتند ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما پشت و کار و عون شما بوده ایم ازاین نصیبی باید و ما
نوعی از مهاجر و انصار داعیه امراء از غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که
قل الانفال بگو حکم غنیمتها لله مر خدای راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت کند
هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت مکنید واصلحوا و بصلاح آرید ذات
بینکم آنچه میان شماست بمواسات یکدیگر عباده بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیة درباب ما
اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف کردیم و اخلاق ما از زینت اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را
برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقها خود را بصلاح آوردیم واطیعوا
الله و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون بجز این نیست که مؤمنان کامل
الذین آنانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد
دلها ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او
واذا تلیت وچون خوانده شود علیهم برایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا
زیاده کرده اند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و برایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام
پذیرد با ایمان ایشان با آنها مزید یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین
در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست
که بقدر سعة روزنه دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قرآن
گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پروردگار خود
یتوکلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نور اینست هستی مضمحل و منهور شد

اورا



اورا پروای ما سوی نماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید — هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود
غرقه دریا بجز دریا ندید — غیر دریا هست بر وی نا پدید — الذین واین مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص
یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم
ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح
که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا بایمانی درست و راست ابن
عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان راست درجات
مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزشی
مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزیی بزرگ که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب
امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد
تو ز روزی ده بروزی وا ممان — از سبب بگذر مسبب بین عیان — از نیست برسد خیر و شر حیث زاسباب و وسایط
اصل چند دیده چون اکمل بود — فرع چند دیده چون احول بود — آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام
باز گشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم خبر داد و آنحضرت صورت حال با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال
مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری
را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه روی بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن
ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت
صحابه را فرمود که خبر العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان خواهید و یا مقاتله کفار
را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد صواب تر است حضرت سید انام علیه
الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گویا
که میبینم کشته گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشند و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی
صنادید را ابن عباس و از آنچه آنحضرت فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا
خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد کما اخرجک ربک چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو
من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستیکه گروهی
من المؤمنین از گروندگان لکارهون مر آینه کاره بودند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از ز
سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو فی الحق در اخبار حق
که جهاد است بعدما تبین بعد از آنکه روشن شده برایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو

ای پدر

که بر دشمن ظفر خواهند یافت وبا وجود آن میروند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گوییا رانده می شوند إِلَى الْمَوْتِ
بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ وگوییا که ایشان می نگرند باسباب وعلامات مرگ وآن صورت بجهت قلت عدد
وعدد وکمی زاد واستعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد وپنج نفر بودند وهفتاد شتر داشتند ودو اسپ و
شش زره وهشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ ویاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ
یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که أَنَّهَا لَكُمْ آن شما راست وَتَوَدُّونَ وشما دوست
میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند شوکت وسلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد
شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست واین لشکر نهصد وپنجاه مرد اند پس شما آسانتر را میخواهید
وَيُرِيدُ اللَّهُ ومیخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیاتی
که در باب محاربه بذات الشوکه فرستاده یا بوعدها بفتح وظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل واسر
ایشان بر لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ ویبرد وبرکند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافرانرا وستاصل سازد
معاندانرا لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا بنصرة دادن پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ
وزایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد او شرک را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه نخواهند وکاره باشند آنرا کافران
إِذْ تَسْتَغِيثُونَ ویاد کنید آنرا که فریاد رسی میخواستید رَبَّكُمْ از پروردگار خود ومیگفتید اغثنا یا
غیاث المستغیثین ربنا انصرنا علی عدوک وگفته اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه
مؤمنانرا هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد خدای لَكُمْ مر شما را
أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ
از پی یکدیگر در آیند گمان مراد از این الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند یا وجوه واعیان ایشان ودر تفسیر ثعلبی
از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بغیر این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند وآن ثلثه وخمسه که در سورة آل عمران
مذکور شده جهت بشری بوده ودر سیاطی میگوید الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ
ونکردانید خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ وتا
آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما وترس قلت وذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ ونیست
نصرت وظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه وغیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدای غالبست ودوستان خود را نصرة دهد حَكِيمٌ راست کار است ودشمنانرا مقهور سازد
إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ ویاد کنید آنرا که میکشید در شما خواب سبک را اصحابه را در آن شب که روز
التقاء فریقین خواست بود وخوف عظیم دست داد وجهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را
قدم در خاک فرو میرفت وآب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی مِنْهُ
حاصل از نزدیک او ودر آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را





نماز نمیباید گزارد وبعضی محدث شده وبرخی جنب وآب ندارید وپای شما از نرمی خاک فرو میرود وکافران در زمینی
سخت اند وبر آب قادر وشما میگوئید ما دوستان خداییم وپیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن
محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ وفرستاد عَلَيْكُمْ بر شما مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا
از طرف آسمان مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک کرداند شما را بِهِ بآن آب از حدث وجنابت
وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ ویبرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسه شیطانرا که میگفت نصرت وجنابت باهم
جمع نشوند وَلِيَرْبِطَ وتا ببندد عَلَى قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری
وَيُثَبِّتَ وبرای آنکه ثابت کرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران
بر زمینی ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شده ودر زمین سخت که منزل کفار بود
لای عظیم پدید آمد وگفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد چون وحی
کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده بودند ومضمون
وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ من با شمایم در امداد واعانت یاری دهم ونگاه دار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا
الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنانرا بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران واحج
آنکه بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و
میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید وخدا یار شماست ومردانه باشید که دشمنان شما اندک اند ونصرة مر
شما راست پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلها آنانکه حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس وبیم را فَاضْرِبُوا
پس بزنید ای ملایکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنها ایشان یعنی بر مذابح یا بر رؤس ایشان امام واحدی
رحمه الله از ابن الانباری رحمه الله نقل میکند که چون ملایکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام
عضو باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ وبزنید از ایشان یعنی برید
كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان وگفته اند مراد تمام دست وپایست ذَلِكَ این ضرب بر ایشان بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدا را وَرَسُولَهُ وفرستاده او را وَمَنْ
يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که خلاف کند خدای ورسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالفت در دنیا بگرفتاری ودر آخرت بخواری ذَلِكُمْ اینست عقوبة
ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ وبدرستی که مر کافرانراست آجلا
عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ
چون به بینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه ودرهم پیوسته برای حرب شما فَلَا
تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مؤمن را

ازوه کافر و زیاده نشاید یعنی گریختن و بآیه الآن خفف الله منسوخ شده چنانچه عنقریب مذکور کرده ومن
یولهم وهر که بگرداند برایشان یومئذ در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر برگردیده
باشد برای جولان یا برای کر و فر لقتال در جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد
تا غافل شود پس بازگردد بوی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان
یعنی از جمعیت بمیره رود و بر عکس هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز
گردد بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای ومأواه جهنم و بازگشت وی دوزخ باشد
وبئس المصیر و بد جای بازگشتی است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار
بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در عریش آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدا
وعده کرد در باب نصرت من فرموده بود فارسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بطرف
دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیکبار افکند
حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهاء مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مؤمنان
بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر کردند پس از آن اهل بدر تفاخر می
کردند این بگفت کشتم و آن بگفت اسیر کردم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنان را بقوة
خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای ایشان را بکشت باین که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید
وما رمیت و نیفکندی ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون بیفکندی و افکندن
تو بشان نبود که در چشم تمام لشکر رود ولکن الله رمی ولیکن خدای بیفکند آن را یعنی بچشم همه رسانید اضافت
فعل بعید از راه کسب و بعض از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه عفو صحابه را رضی الله
عنهم بنهاد افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرة
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مقام بقا بالله بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت و نسبت داد فعل
بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفضیل کند در معنی جمع فیکون الالتی محمد
صلی الله علیه وآله وسلم لابنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه سبب بود
در رمی بحکم کنت سمعه وبصره وید و پس از آن سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین و این کلام در رفع
نسب فعل است و در نفحات الانس مدت روایح انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسول علیه صلوات
ربنا وسلامه مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه و تعالی در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی مرفوع کرد هرچند
نشانه فعل وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشتی خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت
و هم از آن فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرموده و قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق با

جنس م





بیان مرتبه مصطفی صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین و دیگر پیغمبران چه فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی
اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و دلیل سبحانه قدیم و منزه
از آفات و حوادث ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بکار ما دارد یعنی که پرانیم تیر آن فی الحقیقه
ما کمان و تیر انداز آن خداست تا نشد مغلوب کس این بر نیافت گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این محل
در جواهر التفسیر جملی لایق ثبت بنظر یافت ولیبلی المؤمنین کرد خدای آنچه کرد تا دین را نظام کرد و اند
و تا عطا دهد مؤمنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن نصرت و غنیمت و
ثواب علمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشان را فانی کرداند و بعد از فنا
بصحوت خود شان باقی سازد امام قشیری قدس سره گوید بلا حسن آنست که مبتلا شاهد کند مبلی را در عین بلا
چو دانستی که این درد تو از کیست ز درنج خویشتن میباش خرم گر او زهرت دهد بهتر ز شکر
ور او زخمت زند بهتر ز مرهم ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست استغاثه و دعای شما را شنونده علیم
و داناست بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدید وان الله و آنکه
است که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را
آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم مهدی و ادیم نصرت ده
ازین دو لشکر آن را که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا
کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و استهزا بدان ان تستفتحوا
اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بهتر و دوستر است
وان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بعد از کفر و معادات رسول فهو خیر
پس آن بهتر است لکم مر شما را از قتل جهان و عقوبة آن عالم وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه
مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان و لن تغنی و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت
شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت وان الله و بدرستی که خدای مع
المؤمنین با مؤمنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا
الله فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه
از امر بطاعت یا از جهاد و یا از فرمان خدای بار وی گردانید از رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تمهید است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت
رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وانتم تسمعون و حال آنست که شما می شنوید که من میگویم او
پیغمبر منست یا می شنوید مواعظ قرآن را ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنان که قالوا گفتند

سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا گروه یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی‌شنوند شنیدنی
که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی‌شنوند مگو که بشنوم هرچه گفت سعدی چه شنید کس که نشنود چون سخن نشنود
ان شر الدواب بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدا یعنی در
حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه درنمی‌یابند
حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از چیزی که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات آنست روی برتافته‌اند
و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری‌اند از بنی عبد الدار که از ایشان
جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما ولو علم الله و اگر دانستی خدای
فیهم خیرا در ایشان نیکویی که استماعست با آیات قرآنی لاسمعهم هرآینه بشنوانیدی ایشان را
یعنی توفیق شنیدن نافع دادی ولو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی لتولوا
هرآینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قول آنست که کفار که
گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو
ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنواند کلام قصی که هم ایمان نمی‌آرند یا ایها الذین
آمنوا ای مومنان استجیبوا لله اجابت کنید خدا را وللرسول و فرستاده او را اذا
دعاکم چون بخواند شما را رسول لما یحییکم بانچه که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل اند
با عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید
دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیوة نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مومنانست
واعلموا و بدانید ان الله آنکه خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل وی صاحب
انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات
دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را و در فسخ عزایم و نقض همم با حثست بر مبادرت بتصفیه دل و
خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدایی افکند
میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را
با بنده ولی کمان تقلب اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت از آنست و در بدایت
از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب دیدارست
در بدایت پیش سمی و دیده شی اندر دل خویشتن
دل نیز حجاب بود برداشت زپیش وانه و آنرا نیز بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او محشور
خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود واتقوا و بپرهیزید فتنة از گناهی که اگر برسد
عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی
مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم از آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمات و





ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای چون
عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبت است برکسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد واذکروا
و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنزمان که شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض
در زمین مکه پیش از هجرت تخافون می‌ترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شما را کفار
قریش یا پیوسته اندیشه که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فآواکم پس جای داد
شما را خدای در مدینه وایدکم و قوت کرد شما را بنصره بیاری دادن خود یا بمظاهرة انصار
یا با مداد ملایکه در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال
نبوده لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی
از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می‌شنیدند و در افشای آن سعی می‌نمودند و منافقان بران اطلاع یافته
خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید
لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا و با رسول در اظهار اسرار و قول آنست که چون پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم ابولبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاوره
نموده گفتند سعد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشاره بحلق کرد یعنی سعد شما را خواهد کشت
و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را بر ستون مسجد ببست تا
وقتی که توبه او درجه قبول یافت و این آیه نازل شد و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با
رسول او در ترک سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر دارید وانتم
تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می‌شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست واعلموا
و بدانید انما اموالکم آنکه مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدا که بدان
شما را می‌آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در اثم ندارد و احمد انطاکی قدس سره فرموده که
حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت ما از فتنه بگسلیم و با چیزی که فتنه را زیادت میخواهیم
جوان هرکه در بند مال و فرزند نه عاقلند که طفلان نا خردمندند وان الله و بدانید آنکه خدای عنده
نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی باید و جمع مال و حب اولاد را بگذارید
یا ایها الذین آمنوا ای گروه باورداران ان تتقوا الله اگر بپرهیزید از خدای و تقوی را
شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد شما را فرقانا نصرتی که بدان جدا شود
باطل از حق یا روشنی در دلها که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و اهل ادیان یا نجاتی از مخافات
یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر آورده که حق سبحانه بسبب
تقوی افاضه کند بر شما با سرار جلال خود و بینشی کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید

ورث

وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و متابعان او چنان معلوم میشود که معنی آنست که حق را سبحانه و تعالی رقایه
خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت در صفات حق مستهلک
گشته
کم شده چون سایه اندر آفتاب     یا چو بوی گل در اجزای گلاب     وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و
در گذارند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شمارا وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شمارا وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه فرمودند و جز
ابوبکر و امیر المؤمنین علی علیه السلام در خدمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار
الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم استشاره نموده
یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورد و از روزنه آب و نان بوی می باید داد
تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی چون بشنوند آنجا رفته و بنی هاشم
نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید
کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا برود مردم فریفته وی می شوند جمعی را از پی ده و بیاید و با شما ستیزه
کند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و خلفاء ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و
خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود و بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت
رای اینست ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد
و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه امیر المؤمنین علی را علیه السلام بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله
عنه بغار رفت و حق سبحانه پیغمبر را از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند
بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بوده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیر
یا مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی سگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و
جزا میدهد خدای ایشان را بمکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگانست مکاران را
و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد میکند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند
هر که در راه کسی چاهی کند خویش را اول در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس
آمده بود قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای
که محمد برما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان
او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم
ما لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب
را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفتند من مثل این بگوییم و دیگر
گفت إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه هایی که پیشینیان نوشته اند و من بهتر ازین قصص



دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است و نضر گفت
من عند الله نضر در مقابله این سخن دعایی کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت
نضر و متابعان او با او متفق بودند که بار خدایا إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست
و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ
سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی مولم
مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای
که عذاب کند ایشان را و اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و
سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکرده اند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت
عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه
ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مؤمنان پس ببرکت ایشان بلا نمیرسد یا بعضی که
اکنون کافرند استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست بتوحید خدای تعالی و متابعت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم از مرتضی علی علیه السلام منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه
رفت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه مانده استغفارست ای عزیز استغفار مانع ذنبست
از ذکر و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد
فاستغفروا ربی اغفر لکم     گفت حق کامرزش ازمن بطلب     کان طلب در عفو را باشد سبب
ازین زهر گناه ار بشنوی     هست استغفار تریاق قوی     وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای آنست أَلَّا
يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ که خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مؤمنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا
و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان او مسجد رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة الحرام ما پیشکار و حاجب
اختیار و بیم حق تعالی فرموده که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار
تولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که ولایت حرم ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای
مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بدست
کوفتن عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست برهم میکوفتند
و قول آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت
این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران
عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه

بسیند کافری ور زیدیم باعتناد و هم بجل آورده اند که بعد از قوج که و غزیت بدر دوازده کس از اشراف عرب
مقرر کرده ند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر شبی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی بکشتند حق
سبحانه میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ
خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَن سَبِيلِ
اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب مزد گرفت
برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانید سود و بضاعات
خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالها خود را خرج
میکنند فَسَيُنفِقُونَهَا پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ
بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نا شده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب
کرده شوند آن کفار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل وقوع آن وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند
لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کرداند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
ناپاک را که کافرست از پاک که مؤمنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و با هم الکند کافر را بَعْضَهُ
عَلَىٰ بَعْضٍ برخی با برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس بر هم چسپاند همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس همه را در آرد
در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران
در احوال یا اموال خود قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنانکه کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او
إِن يَنتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُم آمرزیده شود مر ایشانرا مَّا قَدْ سَلَفَ
آنچه گذشته است از گناهان ایشان وَإِن يَعُودُوا و اگر باز گردند بعداوت و مقاتله پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ
پس بدرستی که گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و باخر
مستاصل گشتند کو ایشان نیز همین چشم دارید وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا
تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی مشرک نماند از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ
و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش لِلَّهِ مر خدای را و بس فَإِنِ انتَهَوْا پس اگر باز ایستند
از کفر یا از جنگ بایمان یا بقبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بیقین که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
بَصِيرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَإِن تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول
حق و از حرب باز ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید آنکه خدای مَوْلَاكُمْ ناصر
و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ
و نیک یاری دهنده ایست که مؤمنانرا بر مشرکان غالب سازد وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّمَا

الجزء العاشر

غنمتم



غَنِمْتُم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِّن شَيْءٍ از هر چه اسم شی بران اطلاق توان کرد فَأَنَّ
لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر
خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی المطلب اند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمانانرا که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و مر
محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران مسلمان یا قولی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برانند که
ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم به پنج قسم شده برای
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چهار طایفه مذکور مذکورست و حالا سهم رسول صلوات الله و سلامه علیه مصالح
مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمه الله
بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام بثلثه باقیه
صرف کنند و نزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که امام باشد صرف نماید و ابو
العالیه و ربیع رحمهما الله منفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدای را و قسمی مر پیغمبر را و
چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف
باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر مجاهدان و غیر آن در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم
برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید
إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنزَلْنَا و
بآنچه فرو فرستادیم ما از آیات یا ملایکه یا مدد و فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمدست يَوْمَ الْفُرْقَانِ
روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آورده شد دو گروه مسلمانان
و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه
چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنتُم یاد کنید آنکه بودید شما
بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید
وَهُم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین آن
محکم بود و بر آب قادر بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند أَسْفَلَ
مِنكُمْ زیر تر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه مخوف شده بطریق معروف غریب ساحل رفته
وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدد وه قصوی بودند و شما از بسیاری
مردم و کثرت اسلحه ایشان خبری یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده
خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح وَلَٰكِن و لیکن خدای جمع کرد
میان شما و ایشان بی میعادی لِّيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد أَمْرًا کاری را که آن كَانَ
مَفْعُولًا بوده که این در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِّيَهْلِكَ

وبیان

العالیه

و برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک می شود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی روشن قایم وَيَحْيَى و زنده
مَنْ حَيَّ هر که می زید عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعهٔ بدر از آیات عظیمه است هر که شاهد
شود اگر می میرد و اگر می زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر
و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است هر که کافر گردد بطلان او روشن شده و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مبرهن
و معین وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را عَلِيمٌ و داناست باحوال
ایشان در ترجمهٔ رشف مذکورست که هم شب افروز عقل را مبنی چنانچه در صحن سینهٔ دوستان می سپارند در آستین
دشمنان نه و دامن برتری نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت
و توفیق لامع شود دوستان بدان هدایت یابند و اگر از طرف قهر و خذلان استشاعه پذیرد سبب اختطاف
ابصار بصائر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
نیک آن کس که عقل رهبر اوست
مرد و عالم بطوع چاکر اوست
عقل کان رهنمای جاهلیت
آن نه عقلست کان عقیلهٔ تست
نقلست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که روز آن جنگ بدر واقع بوده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت
قلت و ذلت و تاویل فرمود با آنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع
این رویا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و حق سبحانه تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای
محمد إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ که چون بنمود خدای ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندکی تا
چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ و اگر خدای بتو نمودی
ایشان را كَثِيرًا بسیاری و تو خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بددل میشدید ای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ
و هر آینه نزاع میکردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای
سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و آنرا یاد کنید
ای صحابه که بنمود خدای دشمنان را بشما إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا
اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کردانید برای ثبات
ایشان و تصدیق رویای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت
التقاء صفین بکسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که نزدیک بصد نفر
باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک کردانید شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ
در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیهٔ اسباب جنگ کما ینبغی نکردند
نقلست که ابوجهل بگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و برسنها بربندید و چون بحرب مشغول شدند حق
سبحانه مؤمنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان بنمود یرونهم مثلیهم رأی العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت



شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه هر گاه که بسبب قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بینند
تا این حد شوند بود که قریب بهزار تن را صد تن بینند و نزدیک بسیصد نفر را ششصد عدد و هر آینه قدرت
کاملهٔ ربانی بازداشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رؤیت
لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا براند خدای حکمی را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست بودنی در علم او وَإِلَى اللَّهِ
و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز کردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
إِذَا لَقِيتُمْ چون ببینید فِئَةً گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس
پای بستید و از مقابلهٔ ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردن بسیار بدل
و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ که باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر در وقت شمشیر زدن یا دعا
بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا
باز ندارد
تو بهر حال که باشی روز و شب
یکنفس غافل مباش از ذکر رب
در خوشی ذکر تو شکر نعمت
در بلا ام التجا با حضرتت
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در امر
بجهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بددل
شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت چه دولت در نفاذ
امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و گفته اند
اذا هبت ریاحک فاغتنمها
بعضی
بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نباشد الا بادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصر
میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا وَاصْبِرُوا و شکیبایی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند
آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ
النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید
که کاروان بسلامت از بدر گذشت مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لابدست از آنکه ببدر رویم و شرب
خمر اشتغال نماییم تا آوازهٔ انبساط ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای
مؤمنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان بعجب بیرون رفتند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ
و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان
میکنند مُحِيطٌ عالمست و بر آن جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه
رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقة
بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو جایی میکنید بروید و من ضامنم که از
بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان شد

روی به بدر آورده بودند حق سبحانه از این قصه خبر میدهد * وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کن آنرا که بیاراست لَهُمُ
الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و محاربت با مسلمین فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان درآورده تا اعتماد بران کردند وَقَالَ
وگفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان
بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من فریادرس و زنهار دهنده ام مر شمارا از
قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند مر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ بازگشت
شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ برده پاشنه خود و این عبارتست از نزبت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون
روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن
هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی مارا فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وَقَالَ
و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ من بیزارم از زنهار شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستیکه من می بینم مَا لَا
تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگانرا که بمدد مومنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من می ترسم از
خدای ابن عباس رضی الله عنه فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی بکار او وی
جازسیدی وَاللَّهُ و خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست برکسی که از او نترسد نقلست که منهزمان
بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را بپیغام فرستادند که لشکرها را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما
نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده
إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه در
دلهای ایشانست مَرَضٌ شکی و نفاقی یعنی منافقان که باشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار
اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشده در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و چون ایشان
اندک مر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون ترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن در ایشان
رسیده و قلت مومنانرا مشاهده نموده گفتند غَرَّ فریفته است هَٰؤُلَاءِ اینگروه مومنانرا دِينُهُمْ
دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را باو گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق
که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ
تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض کنند ارواح آنانرا که کافر شدند
الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان که چون علی بن ابی
نبیه و منبه ابنا الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر تو مشاهده میکردی که ملایکه وقت
قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر





پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزانرا که متعقب عذاب دوزخست مر آنرا
میدیدید بدیهای منکر و کارهای پرهول و دیگر ملایکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب با عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب
آن عملهاست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب
آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و عقاب
کند بر عین عدالت پس برای تسلیه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه میگوید عادت مشرکان قریش
با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام
وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن
و بود عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرد
و بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان
ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرتست شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این گرفتن و عقوبت نمودن بِأَنَّ اللَّهَ
بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبوده گرداننده و تبدیل دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را
که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند
مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال را که در نفسهای ایشانست بحالی بدتر از آن مانند قریش است که ایشان حال خود را
که بت پرستی و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تکذیب قرآن و استهزا و ایذا
و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای سَمِيعٌ شنواست سخنان نا
فرجام مشرکانرا عَلِيمٌ داناست بعملهای باطله ایشان و دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب
تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند
ترا كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا
بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش بتکذیب قرآن نموده اند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا
و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از فرعونیان و
قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ
شدند در کفر و معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و امثال ایشان یا کافران یهود چون کعب بن اشرف
و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب
الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس می شکنند عَهْدَهُمْ

عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان
رسول را صلی الله علیه و آله و سلم یاری ننمایند روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش
کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ
و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را
فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس رمیده گردان و متفرق ساز بِهِمْ بسبب قتل ایشان
مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را که از پس ایشان‌اند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندانی از ایشان
بکش که هیبت تو آن کافران را از مخالفت تو برماند لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان يَذَّكَّرُونَ
پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند
خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد
ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید عَلَى سَوَاءٍ
برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت
کنندگان را و نمی‌پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارند آنها که کافر شدند
که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما و از کشتگان بدر رستند یا شکنندگان عهد میپندارند که
ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود
وحفص ولا یحسبن بیای تحتانی میخواند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا
و آماده سازید ای مؤمنان لَهُمْ برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید
مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می‌یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید
که شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی از علما گفته اند تخصیص رمی
بذکر و بلفظ بر آنکه تیر و کمان قوی‌ترین سلاحهاست شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که درین
آیه گفته اند قوت رمی است لیکن همچنین باشد اما رمی بسه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به
تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام لحظات از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی ابو علی رودباری
قدس الله سره فرموده که قوت اعتماد است بر رعایت حق و واثق بودن بعنایت او
که اعتماد تو بر اسپ و لشکر و سلاح و است بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند مراد از
قوت حصارهاست یعنی بدین که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده
کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن
خدای وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسپ و سلاح کافران
دیگر را مِنْ دُونِهِمْ جز کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ



خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود بودند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که گروه جن چه صهیل اسپ
جن را بترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که وارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسپ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن
وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند
مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که
خدای شنواست اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد
و وبال مکر را بر ایشان گمارد چنانچه فرمود وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ که مکر نمایند
ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ
الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن ملایکه
وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بجماعه مؤمنان و اصح آنست که بانصار وَأَلَّفَ و پیوند افکند بدوستی بَيْنَ
قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه
بوده و همواره بقتل و غارت هم اشتغال مینموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد
لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است
از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تألیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای
ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بحکمت
بالغهٔ خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایجاد الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او قادر و غالب است
هرچه خواهد بکند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللَّهُ
بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پی روی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه مؤمنان
این آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تسلیهٔ خواطر
صحابه رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه ایمان آورده بودند
چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بشرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که سبب نزول آیه اسلام فاروق است و برین تقدیر آیه مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای
رفیع قدر با خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ
بر کارزار کردن با کفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ بیست تن صَابِرُونَ صبر
کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید
که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر باشد از شما مِائَةٌ

صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این
غالبیة شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند خدای
و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و در زمان معاینه ثبات و شکیبائی
مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از معاینهٔ یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه
این آیه را منسوخ گردانید و فرمود الْآنَ اکنون که این حکم شما گرانبار ساخت خَفَّفَ اللَّهُ سبک
گردانید خدای عَنْكُمْ از شما وَعَلِمَ و دید أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف
بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب
شوند بر دویست تن این شرط بر معنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دو تن صبر کند و نگریزد
وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر بود از شما أَلْفٌ هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار
بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای و یاری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صابرانست باعانت و وعده کفایت
پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید
از چمن صبر رخ متاب که روزی باغ شود بر شاخ گل بر آید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابو
بکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و
استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود و
فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله ایشان ائمهٔ کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا
مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رضی الله عنه و اصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه
فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بقول صدیق
میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ نسزد و نشاید لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ پیغمبری
را که باشد لَهُ أَسْرَى مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّى يُثْخِنَ تا آنگاه که بسیار بکشد از
ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور
شوکت ابرارست تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرضی سریع الزوالست
وَاللَّهُ و خدای يُرِيدُ الْآخِرَةَ میخواهد برای شما ثواب آخرة که بهشت و نعمت لایزالست
وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه بایند کار
کند لَوْلَا كِتَابٌ اگر نه حکمی و فرمانی مِنَ اللَّهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است و
در لوح محفوظ مکتوب گشته که پیغمبر صریح عقوبت نکند یا بناد انی مواخذه نباید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا
غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ



خدای بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه فرمود که اگر عذاب فرو آمدی
بجز عمر و سعد معاذ رضی الله عنهم از آن نجات نیافتندی زیرا که این دو در قتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه
بعد از نزول این آیه از غنایم بعد دست باز کشیدند آیه آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه
غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدای در مخالفت او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است عفو کرده گناه
شما را رَحِيمٌ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرده و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرة
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عباس را رضی الله عنه که از جملهٔ اسیران بود با دادن فدای نفس خود و دو برادر زاده
او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا
میداری که عم تو بخواستاری در دوریش و از در پیش خویش و بیگانه دست بر آوردن کند من این سه مال از کجا آرم حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کو آن بدره‌های زر که بوقت خروج از مکه بام فضل والدهٔ خود دادی و چنین و چنین
سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن را نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار زمین
بپیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که تو حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس
دیگر بداد و آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر آنکسان را که در دست شما
مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای و ببیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا
نیکوئی از ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شما را خَيْرًا بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه فرا گرفته اند
از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رَحِيمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داد
آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از من گرفته
اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت
میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم وعدهٔ دوم مغفرتست امیدوارم
که بدان نیز وفا فرماید و مرا باور زد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست خلاف وعده محالست کز کریم
لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ
خیانت کردن با تو بنقض عهد بازگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند
با خدای مِنْ قَبْلُ پیش از این بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای توانائی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر
بدست تو گرفتار شدند بعد از این نیز همچنانکه ترا تمکین کرده اند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بحال
بندگان حَكِيمٌ حکم کننده باحوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَ
هَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنها خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند

از آنچه مو

آیه

بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسها خویش که مباشر قتال
شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و ایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و نصرت کردند حضرت رسول را
صلی الله علیه و آله و سلم را و گروه انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
دوستان برخی دیگرند و متولی در میراث در مبدا اسلام حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر
میراث گیرند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست
شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت
کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی
اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن
ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ
عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و
نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی
با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود فتنه و چه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و مر ایاری نکنند هم ایمان از روی
مجهول شده و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و
انصار خبر داد و بزرگی آن تنبیه فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل
هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
ایشانند مومنان حَقًّا براستی لَهُمْ ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
و روزئی نیکو بی رنج و بی منت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه
وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُمْ
با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جملهٔ شمااند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ بعضی از
ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح
محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار نسب هجرت و نصرت اولا و اعتبار



رحم و قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست کسی را بران چون و چرا نرسد نه در احکام اوست چون و
سوره انفال او چگونه و چند سُورَةُ التَّوْبَةِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً این را سورهٔ برات
و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست
و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره
اند که متمم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان دو سورت بگذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را
قرینتین گفتند و در ترجمهٔ اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعضی از
ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کاتب خاتمهٔ یسألونک عن الانفال و فاتحهٔ براءة من الله مقابل
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود آورده اند که چون این سوره
نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سی یا چهل آیه از اوایل سوره بابو بکر صدیق رضی الله عنه
داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بچند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی
را علیه السلام طلب فرمود و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخت از عقب ابو بکر رضی الله عنه فرستاد و امر کرد که آیات
را از وی گرفته خود قرائت کند و چون ازین حال پرسید جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام
نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس امیر المومنین علی علیه السلام بابو بکر رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق
رضی الله عنه خطبه خواند و مردم را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی مرتضی علیه السلام نزدیک جمرهٔ عقبه
آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللَّهِ از خدای وَرَسُولِهِ و از فرستادهٔ او
إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان
آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود مر قومی را تا
وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش برائت
بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بر ایشان خدا شد عهد
کرد بر ایشان و حکم شد که ای مسلمانان بگوی ایشانرا فَسِيحُوا پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیایید
و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر
قول آنست که آیه در اوایل شوال فرود آمده پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده
که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان
کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود به چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود
تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بود خدا ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت
وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّكُمْ آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه آید که عاجز کنندگان خدا باشید از
عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا

کننده است کافرانرا در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ
یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روز ست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد
اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شده و بهر
تقدیر مضمون اعلام که است أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای بَرِيءٌ بیزار است مِنَ الْمُشْرِكِينَ از
مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر
و غدر فَهُوَ پس آن بازگشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را از اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه
عاجز کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از و گریزید یا با او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و بجای بشارت
بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب
بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه
عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس
ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا و یاری و
پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید
بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا إِلَى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان
بر چهار ماه و بس مهلت مدهید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد
متقیانرا و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را چهار نشان
حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بدین وجه ترجمه یافته است
متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیا آنچه دست رس باشد بر فقیران و بیکسان باشد
عهد را با وفا کند پیوند هر چه باشد بآن شود خرسند و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان
غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام یعنی بیست روز ذی
الحجه و تمام محرم و قول آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و
حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم در وست با آنکه حرام بود در بین چهار ماه تعرض کفار معاهد و [illegible]
که از زمان نزول سوره گرفته تا روز عید تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی
ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بهر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس
بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنانکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که
یابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان از طواف



مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راههایرا
تا منتشر نشوند در بلاد و قری فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای
دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة اموال خود را و از این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود
فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته ایشانرا رَحِيمٌ مهربانست بجای دادن
ثواب بی حساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که نومن ایشان بیاید کرد بعد از
انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتَّى
يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را که قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان
او را مَأْمَنَهُ بجای او که موضع امن اوست و بعد از آن با او جنگ نمای ذَلِكَ این امان دادن
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند  ت
پس امان باید تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد
یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مشرکانرا عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَ
عِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام اشیا زیبا ن حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عهد
بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که و تبت بکه معظمه
فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا
پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد
عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ
نگاه ندارند در باب شما إِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میگردانند  نقد
شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت باسخنان شیرین میگویند
وَتَأْبَى و سرباز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان
یکی نیست     دل در خیال غدر و زبان در ادای عذر     ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست
وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون شده اند از دایره فرمان با سرکشی اند از قبول ایمان
و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و بر گزیدند بِآيَاتِ
اللَّهِ بر آن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی که بهاء اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان یعنی از مشرکان
را تطمیع طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در

عهد و قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خداي يا باز داشتند
مردم را از راه حج خانهٔ خداي إِنَّهُمْ بدرستي كه ايشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد كاريست كه ميكنند قول
آنست كه مراد ازين قوم يهود اند كه عهد پيغمبر را صلي الله عليه وآله وسلم شكستند و آيات توريه را باندک چيزها
فروختند مردم را از متابعت دين اسلام منع ميكردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نميدارند يهود و يا مفسدان عهد فِي
مُؤْمِنٍ در شأن هيچ مؤمني إِلًّا قرابة يا سوگند وَلَا ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
هُمُ الْمُعْتَدُونَ ايشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغيان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از
كفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپاي دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زكوة را فَإِخْوَانُكُمْ
پس ايشان برادران شمااند فِي الدِّينِ در دين اسلام ايشانراست آنچه شمارا بود و بر ايشانست آنچه
بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بيان ميكنيم آيتهارا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براي گروهي كه فهم كنند و در آن
تفكر فرمايند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشكنند مشركان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پيمانهاي خود را مِنْ بَعْدِ
عَهْدِهِمْ پس از آنكه عهد كرده با شما وَطَعَنُوا و طعن كنند فِي دِينِكُمْ در دين شما و عيب جويند
در احكام اسلام فَقَاتِلُوا پس بكشيد أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پيشوايان كفر و سرداران اهل شرک را
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستي كه ايشانرا عهد و پيمان نيست در حقيقت كه اگر پيمان ايشان درست
بودي شكست بدان راه نيافتي پس مقاتله كنيد با ايشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شايد كه ايشان باز ايستند
از شرک يا طعن در دين أَلَا تُقَاتِلُونَ آيا كارزار نميكنيد قَوْمًا نَكَثُوا با گروهي كه بشكستند
أَيْمَانَهُمْ پيمانهاي كه با شما بسته بودند در حديبيه و يكي از عهدها ميان پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم و قريش
آن بود كه خلفاء يكديگر را نرنجانند و بر قتال ايشان با يكديگر مظاهره نكنند قريش بني بكر را كه خلفاء ايشان
بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بني خزاعه كه خلفاء رسول بودند صلوات الله و سلامه عليه جنگ كردند
يا مراد از ناكثين عهود يهود بني قريظه اند كه در روز احزاب ابوسفيان و قوم مكه را مدد كاري كردند
وَهَمُّوا و قصد كردند مشركان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بيرون كردن رسول صلي الله عليه وآله وسلم از
مكه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت در لباب آورده كه قريش در حديبيه قصد آن
كردند كه رسول را صلي الله عليه وآله وسلم جهت اداي عمره بمكه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهة
استخفاف از مكه اش بيرون كنند و بقول ثاني كه مراد يهود ند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدينه افراج
وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست كه ايشان ابتدا كردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار
أَتَخْشَوْنَهُمْ آيا شما مي ترسيد از محاربه و كارزار ايشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خداي سزاوار ترست أَنْ
تَخْشَوْهُ باآنكه بترسيد از عتاب وي در ترک قتال كفار پس بموجب ايشان اشتغال كنيد إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستيد باور دارندگان بعقوبت آلهي در ترک مأمور به قَاتِلُوهُمْ كارزار كنيد با



مشركان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خداي عذاب كند ايشانرا بِأَيْدِيكُمْ بدستهاي شما يعني بشمشيرهاي شما مقتول
شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد شان بمقهوريت و مغلوبيت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شمارا بر
ايشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سينهاي گروهي را از مؤمنان يعني بنو خزاعه يا
جمعي از يمن كه بمكه آمده اسلام آورده بودند و از مشركان ايذاي بسيار يافته و چون شكايت بعرض حضرت رسالت
صلي الله عليه وآله وسلم رسانيده بودند فرموده بود كه ابشروا فان الفرج قريب وَيُذْهِبْ و ببرد
خداي بنصرت شما بر كفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهاي آنانرا كه بواسطهٔ آزار كفار ملول بودند
وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خداي و باز گردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر كه خواهد حق سبحانه در
اين آيه خبر داد از توبهٔ بعضي كفار و آن واقع شد چنانچه ابوسفيان و عكرمة بن ابي جهل و سهيل بن عمرو و غير ايشان
ايمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداي داناست بتوبهٔ بعضي حَكِيمٌ حكم كننده است بقبول توبه أَمْ
حَسِبْتُمْ آيا مي پنداريد اي مؤمنان كه قتال كفار را كار رهيد و گفته اند خطاب با منافقانست ميفرمايد
كه پنداشتيد أَنْ تُتْرَكُوا آنكه شما را بگذارند بر اينكه هستيد وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نديد خداي الَّذِينَ
جَاهَدُوا آنانرا كه جهاد كنند مِنْكُمْ از شما در راه وي وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگيرند مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خداي وَلَا رَسُولِهِ و بجز فرستادهٔ او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بجز مؤمنان وَلِيجَةً
دوست نهاني كه افشاء اسرار كنند با وي يعني شمارا بمجرد دعوي ايمان دست باز نخواهد داشت
و خداي از شما جهاد و عدم دوستي با مشركان ناديده وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خداي داناست بِمَا تَعْمَلُونَ
نان بآنچه شما ميكنيد و عرض شما از علماء وي را معلوم است آورده اند كه چون عباس رضي الله عنه اسير شد مسلمانان
وي را بشرک و قطع رحم سرزنش كردند عباس جواب داد كه شما مساوي ما بگوييد و از محاسن ياد نميكنيد
علي مرتضي عليه السلام فرمود كه شمارا چه چيزست كه آنرا از جملهٔ محاسن توان شمرد عباس رضي الله عنه
ما بعمارت مسجد الحرام قيام مي نماييم و خانهٔ كعبه را تعظيم ميكنيم و حاجيان را شربت ميدهيم و اسيران را از
بند بيرون مي آريم اين آيه نازل شد كه مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشركانرا أَنْ يَعْمُرُوا آنكه
عمارت كنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهاي خدايرا و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع ياد كرد زيرا كه قبلهٔ
مساجدست پس كأنه كه عامر او عامر جميع مساجد باشد و مشركانرا عمارت مسجد روا نيست شَاهِدِينَ
است در حالتي كه گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاي خويش بِالْكُفْرِ بكفر كه آن سجود اصنام
با تكذيب سيد انام عليه افضل الصلوة و السلام يعني نشايد جمع كردن ميان دو امر متخالف كه عمارت بيت
حق است و عبادت غير او أُولَٰئِكَ آن گروه مشركان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است
شرک أَعْمَالُهُمْ عملهاي ايشان كه بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقايهٔ حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ
هُمْ خَالِدُونَ ايشان جاويدانند بسبب كفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز اين نيست كه عمارت كند مَسَاجِدَ اللَّهِ

مسجدهای خدا را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای وایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول که
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وبپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ وداده
باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ ونترسیده باشد در امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ
پس آن گروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این
کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدا آن گروه که جامع اند کمالات علمیه و عملیه را
دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود
جایی که شیر دلاور در معرض عتاب شد روباه میرنا زاانجا چه تاب باشد ودیگر منع مؤمنانست از اغترار
باعمال خویش و براه اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرورست از فیض ازل مهجورست
مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب زدر بارگاه عزت دور آورده اند که بعضی از اهل حرم
در جاهلیه زوار حجاج را نبید زبیب با عسل و سویق میداده اند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود روزی
این دو مرد با مرتضی علی علیه السلام بمقام مفاخرت درآمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمود
علی مرتضی علیه السلام باسلام و جهاد متفخر می بود حق سبحانه تصدیق علی مرتضی را علیه السلام آیه فرستاد که
أَجَعَلْتُمْ آیا ساخته اید سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت
مسجد حرام كَمَنْ آمَنَ همچون آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز
قیامت وَجَاهَدَ وجهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این
دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ وخدای لَا يَهْدِي راه ننماید بمقصود الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران که بشرک بر خود ستم کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و بآنچه آمده است
از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا وهجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا وجهاد کردند با مشرکان فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالها خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان
وَأَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسها خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی
بلند مرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات
نباشند وَأُولَٰئِكَ وآن گروه که مستجمع این کمالاتند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی
دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایضه
ازو بر ایشان وَرِضْوَانٍ وخشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ وبوستانهایی که لَهُمْ فِيهَا
وایشان را باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی دایم بی انقطاع در تفسیر مبشره ابا عبیث باکه زبان
ترغیب باداء توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این گروه جاوید باشند فِيهَا در آن



بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ
نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعم دینی در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت
٥ و رضوان و نعیم جنان خواهد بود در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان
و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند که
هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است گنه ما فزون بود ز شمار عفوت افزونتر از گناه همه
قطره زآب رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت را صلی الله
ک علیه وآله وسلم بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند و بر
خانه و مان را بر صحبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح مینمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا
و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان فراق
جنبه پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل گشت که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران
خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان
کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشان را
دوست دارد یعنی این عمل از ایشان بپسندد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ
الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید نه
با مشرکان نقلست چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که ما اگر در میان قبایل و عشایر خود بیم و
بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پیوند
و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و مالی کسی در مال با نیم آنجا دیگر آمد که قُلْ بگوای محمد
و تارکان هجرت را که إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما
وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ
اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهای کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید كَسَادَهَا
از ناروایی آن وَمَسَاكِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ
دوستر بود شما یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوستر میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم
دارید حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان در این
آیه تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست و قول جمهور ابقیه تفسیر راجح است باکه از این آیه رانچه نا امید

استشمام می‌توان نمود چه اغلب مردم الاماشاء الله در آن مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستر میدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند و گوید فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بدل مهمان و فرزند را فصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد آنکس که ترا شناخت جان را چکند فرزند و عیال و خان و مان را چکند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته بود و قصهٔ قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخواست و گفت الهی اکنون جز ترا ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه هشت و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادرش آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش از این ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم اکنون او را با ما چه کار ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم ترک خود و مردو کون نیز وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنها بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در مواطن روز حنین و آن وادی ایست میان مکه و طائف که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرموده و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت ان نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد حضرت باین اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد سبحانه این قصه را یاد مؤمنان میدهد که شما را یاری داد روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و



حضرت در آن روز بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت آوردند آنحضرت استر خود را نهیب میداد و روی بدشمن حمله میفرمود و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن در آید و از این صورت بکمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم استدلال میتوان نمود که در چنان روز بر استر که در معرکهٔ حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله عنه آنحضرت را نگاه داشت که محاربه ننماید حضرت فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله بخدا و رسول الله یا اصحاب الشجرة الثمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم بآواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نفر رسید بملازمت حضرت پیوسته و پرپای حمله کفار شدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الآن حمی الوطیس یعنی اکنون حرب گرم شد و بتلاوت دعاء موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی وانت المستعان ملهم شدند از استر فرود آمد با سبحان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت بالا زیاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بطرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاده و دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود تا تنها داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا بندای عباس رضی الله عنه بازگشتند وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ و علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بانکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و هشت و چهار هزار شتر و چهار هزار و قیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران است ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بهر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از وقعهٔ حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله و سلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کننده را رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مؤاخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب

آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بجنس العین اند
مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط است بحرم
بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس ازین سال که سنه برائت است و آن سنه تاسعه بوده از هجرت یا سال حج الوداع
که سنه عاشره بوده و امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفارست از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر
آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه
الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی
بسبب منع ایشان و راه آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت الطعمه و البسه می آوردند
حق سبحانه میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش
شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت
خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد و انجاز این وعده فرموده باینکه اهل تباله و جرش که دو بلده بوده اند از
بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه میبردند با آنکه اصناف روم را از اقطار
زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میبردند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست
باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آنکه ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید
مکن مدار اگر خدایم تو بگذاری که خدایم بگذارد ز مسبب الاسباب بروی من در احسان اگر تو در بندی دری دیگر بگشاید
بعد از ذکر منافع و نفی مجاوره بکتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید
الَّذِينَ با آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان نمیآرند بخدای یعنی یهود که به تشبیه قایل اند و نصاری
که تثلیث را معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکرند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب
نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا
يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر
وَرَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده
وَلَا يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریه و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است
میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از اخراج بنسبت
هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار
شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا جزیه از ایشان بگیرند و گردن
ایشان را به سیلی زنند و گویند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرستانند
چون شبهه کتابی هست ملحق اند باهل کتابین و امام شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم



رحمه الله فرموده که از همه مشرکان بگیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه
گوید از همه کفار بگیرند مگر از مرتد که حکم او قتلست وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ
که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است علیه السلام
از سبط لاوی و بچهار واسطه به هارون بن عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه
بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریه را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که
توریه میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریه میخوانده اما چون خورد سال
بوده از خواندن وی حمایت نگرفتند و او بعد از وقتی که از قید ایشان خلاص یافت روی به بیت المقدس نهاد و حق
تعالی او را اثناء طریق در قریه سایر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت
و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریه امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه
الله مذکورست که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر پنج انگشت کتابت توریه میکرد و از ظهر القلب
تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریه داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریه هست
یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده ام که او از پدر خود شنیده بود که من در وقعه بخت نصر توریه را
در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریه را از آن محل بر داشته بمجمع
آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق
سبحانه توریه را بعد از صد سال در دل عزیر نه انداخت که بسبب آنکه او پسر اوست پس معتقد بعضی یهود به
قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست و این نیز
سخن جهل است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستبعد شمرده با آنکه از ابراء اکمه و ابرص و احیاء
موتی مشاهده نموده بر این جرات اقدام کردند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشانست
بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا میکنند یا سخنیست مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد
يُضَاهِئُونَ مشابه میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان
یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند
قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت کند خدای بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه بر گردانیده می شوند از راه حق بسوی
باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علماء خود را وَ
رُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم
و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده می کنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز خدای
میگیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشده اند یا فراگیرندگان ایشان بخدای مأمور نشده

نصف الجزو

در هر کتابها **الّا لیعبدوا** که آنرا که فرمان برند و پرستند **الها واحدا** یک خدایرا که در وحدانیت **لا اله**
هیچ معبودی نیست **الّا هو** مگر او **سبحانه** پاکست او **عمّا یشرکون** از آنچه یاد می انبازی گیرند
**یریدون** میخواهند جهودان و ترسایان **ان یطفئوا** آنکه فرو نشانند **نور الله** نور خدایرا
که قرآنست یا نبوة محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا حجت روشن بر تقدّس و تنزه او از زن و فرزند و والد
**بافواههم** بیاوه هنهاء خویش یا بگفتنهای که بر زبان می رانند **ویأبی الله** و نمیخواهد خدای و نمی
پسندد **الّا ان یتمّ** مگر آنکه تمام گرداند **نوره** دین روشن خود را باعلاء اعلام توحید **ولو کره**
**الکافرون** واگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند یرید الجاحدون لیطفئوه
ویأبی الله الّا ان یتمه چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف کند سبلتش بسوزد پس بپایان
انجام نور بکند و میسزاید **هو الذی** اوست آن خدایی که بفضل شامل خود **ارسل** فرستاد
**رسوله** فرستاده خود را که محمدست صلی ربنا علیه وسلم **بالهدی** بر آنکه مصحف هدایت است
**ودین الحق** و بدین درست که اسلامست و ارسال برای آن بود **لیظهره** تا ظاهر و غالب
کرداند دین خود را **علی الدین کله** بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی
علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند **ولو کره المشرکون** واگرچه کراهت
دارند مشرکان درین صورة را **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **انّ کثیرا**
بدرستیکه بسیاری **من الاحبار والرهبان** از علما و زهاد و یهود و نصاری **لیأکلون** هر آینه
که میخورند **اموال الناس** اموال مردمان را **بالباطل** برشوت در حکم **ویصدّون** و باز میدارند
خلق را **عن سبیل الله** از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام **والذین** و آنان از
اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل **یکنزون الذهب** گنج می نهند زر را **والفضة** و
نقره را **ولا ینفقونها** و نفقه نمیکنند گنجها را **فی سبیل الله** در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه
در خبر آمده که ما ادّی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعید مترتب
باشد و وعید آنست که فرمود **فبشّرهم** بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را **بعذاب الیم**
بعذابی دردناک **یوم یحمی** روزیکه گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را **علیها** بر آن
گنجها **فی نار جهنم** در آتش دوزخ **فتکوی** پس داغ کرده شود **بها** بدان دینارها
و درمها سوزان **جباههم** پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند **و**
**جنوبهم** و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند **وظهورهم** و پشتهای ایشان که بر درویشان
کرده اند و گفته اند اشراف اعضا ظاهر و این سه عضو ذکر اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل
و جگرست دارند این مرسه داران روز معذب کرده اشند بداغ و گویند **هذا ما کنزتم** اینست آنچه گنج





نهاده بودید **لانفسکم** برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرّت شما شد **فذوقوا**
پس بچشید **ما کنتم تکنزون** وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران مترتب نباشد اعمال
صالحاتست در امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکورست که اکر دیکران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن
واکر دیکران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی — یکدرم کان دهی بدرویشان
بهتر از گنجها عه فرست — زانچه داری عشق بودار کمان — دکر روزی کسی وکرست چون احبار و متعبد
اهل کتاب مدار بر ماه قمری وسال شمسی است وسال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی
باشد تقریبا وسال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سالی سنه ایشان یازده روز می
باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه
نهاد و احکام صوم و زکوة و عدة و غیر آن بدان مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود **انّ عدّة الشهور**
بدرستیکه شمار ماهها که پسندیده است **عند الله** نزدیک خدای **اثنا عشر شهرا** دوازده
ماهست **فی کتاب الله** در لوح محفوظ یا در حکم او و نوشته است خدای این حکم را **یوم**
**خلق السموات والارض** در روزیکه بیافرید آسمان و زمین را **منها** از این دوازده ماه **اربعة**
**حرم** چهار ماه حرامست سه در هم پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجبست
**ذلک الدین القیّم** اینست حساب درست در شمار ماهها **فلا تظلموا** پس ستم مکنید **فیهن**
درین چهار ماه **انفسکم** بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور
علما برآنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال
مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت
شرف چه گناه درین ماهها شاید است بگناه در حرم یا در حال احرام **وقاتلوا المشرکین** و کارزار کنید
با مشرکان **کافّة** با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن **کما یقاتلونکم کافّة** چنانکه همه ایشان با شما
کارزار میکنند **واعلموا انّ الله** و بدانید که خدای **مع المتقین** با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ
آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمی کردند و
چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس
کنانی صورتی بر انگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را اطلال کرد است
و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای درین سال
محرم حرام ساخت و صفر را اطلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت
او را تاخیر کردندی با ماهی بعد از وی و او را اطلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص
اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسیء می گفتند حق سبحانه فرمود که

إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که
تحلیل حرام الله و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میکردند و حفص
يُضَلُّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه کردانیده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند
گمراهی زیاده بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از شهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماهی دیگر را حرام
میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت
او بگذارند و دران سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند
و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار
میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است
بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است
در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشانرا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
توفیق رشاد و هدایت ندهد گروه ناگرویدگانرا در تبایع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند
و خلق را از دست و زبان خود ایمن می ساختند مومنان موذب بدان سزاوارند که در همه دهها مسلمانانرا
از شر خود سالم دارند و ایذا و ازار خلق بزبان و دست خود نگذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار
مال اضرار    آزار دل خلق مجوی ای سبی    تا در نکشند بار بلا نیم شبی    بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن
کانرا بشبی برند و این را بتبی    نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عازم
غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل عرب بسبب خشک سالی متقبل لطال میگذرانیدند چون فواکه
رسیده اصحاب کر جهاد بر جان اصحاب و سختان خوشت بدان صوب معطوب سازند ایشان بسبب بعد مسافت
و کثرت اعدا و قلت زاد و کرمی هوا کراهت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که کرویده اید مَا لَكُمْ چیست شمارا که برای اعلاء کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمْ چون گویند شمارا
کز جهت پیغام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید
و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن
أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خرسند کشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت
کنید و دنیا را بر آخرت بگزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي
الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد
برای خوردتر    متاع این جهان فانی معیوب    نعیم آن جهان باقی و مرغوب    هر کس دولت باقی گذارد
بنعمتهای فانی سر در آرد إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بجای که شما را فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب
کند خدای شمارا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد و یا بسببی از اسباب شما را



هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شمارا قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس
وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدایرا که بی نیازست از همه یا رسول او را که در پناه عصمت
اوست وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از تبدیل و تغییر قَدِيرٌ تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ
اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو
نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که
قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری بخروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی
که دوم دو بود و نصرت داد إِذْ هُمَا بوقتی که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر
اعلی جبل ثور بطحل در جانب یمن از مکه بمسافتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمی رسید در عاقه و
اهل مجاری از نزول دران فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از
شهر مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بیتوته فرمود و روز
دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پای در غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید
و جفتی کبوتر وحشی را الهام کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل
نسج للحمام و نسج العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم    القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت
بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و صدیق رضی الله عنه میگفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان
در زیر قدم خود نگاه کند مارا ببیند خواجه کاینات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه ازین
حال خبر میدهد إِذْ يَقُولُ چون گفت پیغمبر لِصَاحِبِهِ مریار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَنَا با ماست بنصرت و باعانت و حفظ از عدو فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس
فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول و اشهر آنست که بر
صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بوده و شیخ فرید الدین عطار در بیان
نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده    خواجه اول که اول یار اوست    ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
چون سکینه شد زحق منزل برو    گشت مشکلها تمام حل برو    وَأَيَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ
بلشکرهای ملائکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا یعنی فرشتگانرا فرستاد تا نگاه غار حراست و حفاظت او
نمودند یا مراد ملائکه نزول اند در بدر و احزاب و حنین وَجَعَلَ و کردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمه آنها
را که کافر شدند السُّفْلَى فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر می شد خوار و بی مقدار ساخت
وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر
در رفع قدر ست وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزیز کرداند اهل توحید را حَكِيمٌ و داناست
خوار سازد و اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای غزوه تبوک آنست که اگر شما یاری کار رسول نجهید

باری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او بر خاسته
بودند من یاری کردم و از میان دشمنان بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرة بقبضهٔ قدرة منست وما النصر الا
من عند الله · یاری از من جوید از خیل و سپاه · راز با من گوی نی با میر و شاه · هر کرا یاری کنم برتر شود و
هر کرا او را افکنم ابتر شود · انفروا بیرون روید بغزوهٔ تبوک خفافا سبکباران وثقالا و گران باران
و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و
پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متزودان و باحشمه
سلمی رحمه الله میگوید سبک روحان بار نکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله
میفرماید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوا آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق
آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند به پرورش هدایت متوجه
جذبهٔ حقانی شده مرد و طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپا
میرود در قدمی علمی رنج کند و آنکه ببال اقبال می پرد بدمی بساط مشاهدهٔ ماسوی را طی کند
مرد عارف چون بمیدان پی برد · در دمی از نه فلک می بگذرد · میرزا هم مردی یکروزه راه · سیر عارف هر زمان تا تخت شاه
در اسباب نزول مذکورست که جمعی به بهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف
از غزوهٔ تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که بجهت ازبار مال و
منال و انبار گرانند با حال اشغال وجاهدوا و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیهٔ زاد
و سلاح کنید وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم
این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهترست مر شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون
اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم مردمان را بغزوهٔ تبوک اشارة فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان بسمع اطاعت
شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفاء مؤمنان را کراهت آمد اما فرمان خدای و حکم رسول
را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند در شان
ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا متاعی دنیاوی
قریبا نزدیک بمأخذ گرفتن وسفرا قاصدا و سفری میانه آسان لاتبعوک هر آینه پیروی
تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که
قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که
قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند لو استطعنا
اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما و در

موافقت



موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب
میسازند والله یعلم و خدای میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند عفا
الله عنک و دعاء راست حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد
که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطائی ازوی چنانچه مثلا یکی نشسته را آب دهد او میگوید
که غفر لک الله یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه
علیه بعضی منافقان را اجازت تخلف داد و حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید
خدای از تو لم اذنت چرا دستوری دادی در باز ایستادن لهم مر ایشان را و عذرهای جعلی آمیز
ایشان را شنیدی یا بایستی که باجازت مبادرت نمیفرمودی حتی یتبین تا وقتی که روشن میشد لک
مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعذار وتعلم الکاذبین و تا میدانستی دروغ گویان را
لایستاذنک دستوری نمیطلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانی که بیقین و یقین ایمان دارند
بالله والیوم الآخر بخدا و بروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها
و نفسهای خود والله علیم و خدای داناست بالمتقین به پرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک
جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم
الآخر بخدا و روز آخر وارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت
اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردانی میکنند ولو
ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا هر آینه آماده میکردند
له برای خروج عدة آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره
الله و لیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انبعاثهم برانگیختن ایشان را در این سفر فثبطهم
پس باز داشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در
خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر
بود صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ایشان یا بعضی بیکدیگر گفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع
مقرر شد عبد الله بن ابی با جمعی منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل بمنزل
دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه رسیده فرمود که اگر در وی چیزی بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید
و حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما
ما زادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی دینی یا مکر و غدر ولاوضعوا و هر آینه
در تاختندی خلالکم در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة

میجستند براي شما فتنه یعني مخالفت در میان شما افکنند یا شما را از جنگ رومیان مي ترسانیدند وَفِيكُمْ
و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند و ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداي داناست
بِالظَّالِمِينَ بستمکاران یعني منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هرآینه طلبیدند فتنه را یعني تفریق اصحاب
و پریشاني امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب
لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ براي تو کارها را یعني مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند
حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهي وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدا یعني کار اسلام یا دین
تو بلندي یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواها باشند نصرة و دولت ترا اما چون خداي میخواهد کراهت
ایشانرا اثري نیست    چون ترا اندیشه حرب روم بود و از نفیر بوده وارد طعن در میان خم بجوز
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم جد بن قیس را گفت هل لک في جهاد بني الاصفر تتخذ منهم
سراري و وصفا آیا هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کني و از ایشان سریها خوب و کنیزان نیکو گیري جد بن قیس
گفت که انصار میدانند که من شعوفم بزنان و مي ترسم که چون زنان بني الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه
افتم آیة آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسي باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوري ده مرا در تخلف
ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندازَ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده
اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستي که اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا گیرنده است
و احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد بتو اي محمد در بعضي غزوها
نیکویي از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدي که دارند
وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در برخي جنگها مُصِيبَةٌ جراحتي و شدتي چنانچه در احد واقع شد يَقُولُوا
گویند از روي خودپسندي قَدْ أَخَذْنَا بدرستي که گرفتیم ما أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش
ازین یعني دور اندیشي کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهاي خود وَهُمْ فَرِحُونَ
و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگو اي پیغمبر لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا
مَا كَتَبَ اللَّهُ مگر آنچه نوشته است خداي لَنَا براي ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و ترا
و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار ما و سازندهٔ کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدا نه بغیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجهٔ توکل بر خداي حصول مرادات و کفایت
مهمات و ایمني از آفات و مخافات قُلْ بگو اي محمد ایشانرا که هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا
چشم میدارید بما یعني انتظار نمي برید که بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکي از دو چیز نیکو که نصرتست
اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما یکي از دو چیز بد أَنْ يُصِيبَكُمُ
اگر برساند بشما عذابي از نزد خود چون صیحه و رجفه و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند عذابي
اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ
خداي تو



بشما بدستهاي ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید إِنَّا مَعَكُمْ
مُتَرَبِّصُونَ بدرستي که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت من اجازت تخلف مي طلبم چه اعانت من بحرب بني الاصفر نیست اما لکن
مرا بمال خود مددکاري تمام آید آیه آمد که قُلْ بگو در جواب او أَنْفِقُوا نفقه کنید امرست بمعني خبر یعني
چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ
قبول کرده نخواهد شد مِنْكُمْ از شما إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستي که شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ گروه بیرون
رفتگان از دایرهٔ اسلام و نفقهٔ کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا أَنْ تُقْبَلَ
مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقها ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان
كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخداي وَبِرَسُولِهِ و بفرستادهٔ وي وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمي آیند بنماز جماعت
بهیچ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر که ایشان کاهلانند یعني بنماز مي آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت
وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خداي إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر که ایشان ناخواهانند یعني بکراهت نفقه
میکنند نه برغبت زیرا که امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمي ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ
پس باید که ترا بشگفت نیارد و خطاب بآنحضرتست و مراد امت اند مؤمنانرا نشاید که متعجب نگرداند
شما را أَمْوَالُهُمْ مالها منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد
وبال است و ایشانرا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خداي لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند
ایشانرا بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگاني دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و
آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانها ایشان از بدن
بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعني بر کفر بمیرند نه مال ایشانرا فایدت
کند و نه فرزند بفریاد رسد    چو دام مرگ کشد گردن ترا در بند    شوان بنیز حیف ازان قوم بکند
و آن حلقه کز دست اجل از پاي نکند    نی مال بفریاد رسد نی فرزند وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند
بخداي إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جملهٔ شما اند یعني از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و نیستند ایشان
از شما بجهت ابطان کفر وَلَٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهي اند که مي ترسند از شما که با ایشان
از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بسبب آن اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند
پناهي که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سرکوهي یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها أَوْ
مُدَّخَلًا یا سوراخي که در آنجا توانند خزید لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هرآینه روي میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ
يَجْمَحُونَ و ایشان میشتابند شتافتني که هیچ کس باز نگردد چون اسپ سرکش آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم قسمت غنیمتي میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را نمي بینید که صدقات

شما را با ایشان غنم میدید و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کس
هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقات و گفته اند این آیه در شان ابن ذو الخویصره
یعنی مرد قوم بنی تمیم که سر خوارج بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب
نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد او بر آن طعن کرد با طلای غیر خالص که مرتضی علی علیه السلام از یمن
فرستاده بود و حضرت تمام از آن بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک اذا لم اعدل فمن
یعدل و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه او را و قوم او را مارقین لقب نهاده و در ینابیع مذکور است که
علی را علیه السلام فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل
میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی علیه السلام با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر
التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرض
جز نفع خود بوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه دلخواه
ایشان باشد رَضُوا بپسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب
اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان
بپسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه داد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه
و بدان خرسند گردند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ
زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز
عطا کند ما را بیش ازین که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ باز گردندگانیم
و امیدواریم که ان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت و جزع در آن موجب محنت
سلمی از ابراهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هر که بقضا و قدر خرسند شد از غم و ملال باز رست
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست و در همین معنی فرموده است
بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی پس بیان مصارف
صدقات میکند تا دانند که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده
إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ و بیچا
رگان را امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین
آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی رحمه الله برعکس اینست وَالْعَامِلِينَ
عَلَيْهَا و دیگر عمل کنندگان زکوة را یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی
که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیت ایشان هنوز خالص نیست پس





جهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان ایشان را از
غنایم حنین حصه کامل داد چون ابو سفیان و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم
مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط
شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از بند
بندگی و مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابه او را از زکوة مدد باید کرد و امام مالک
و امام احمد رحمهما الله برآنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران
مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای
غنی صرف نمودن در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند سا
پل و رباط نیز ازین جملات وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق
سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزد
خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید
خواهی رضا خواهی سخط
حق تعالی چون در قسمت گشاده هر کسی را آنچه میبایست داد بیت ولایق اندران قسمت غلط بنده را
آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و بغیبت
ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهایی که زبان از ادای آن عیب
نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد همه شما را متوجه کنند محمد گوشی شنواست
ما هر چه بخواهیم بگوییم و چون پیش او سوگند بخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث بوسیله سخن
چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان آوردی چون او را منع کردند گفت محمد گوشی است سخن شنو
ما بنفی و اثبات هر چه بگوییم قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ
آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ أُذُنٌ او مردی خوش شنو است که هر چه با او بگویند
استماع میکند قُلْ بگو ایشان را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنونده خیر است شما را یعنی او اذن است
نه بر وجهی که شما از وی فهم کنید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوییهاست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
تصدیق میکند خدای را در هر چه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان
بقبول بر میدارد بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمتست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را
که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقبول شما دانا نیست صدق و کذب شما را اعتماد
اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزا
رفد
رند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک

در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند ميخورند بخداي لَكُمْ براي شما اي مسلمانان بر آنكه منافق نيستند
لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود گردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وخداي و رسول او أَحَقُّ سزاوارترند
أَنْ يُرْضُوهُ آنكه خشنود سازند منافقان ويرا يعني رسول را چه سخن در ايذا و ارضاي رسولست وگفته اند
خدا ايرا و توحيد ضمير دلالت بر تلازم رضايين وارد يعني خشنودي خدا وابسته خشنودي رسول اوست پس خدا
و رسول را خشنود بايد ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان ميبرند أَلَمْ يَعْلَمُوا
آيا نميدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنكه هر كس خلاف كند با خداي وَرَسُولَهُ وبا رسول او و از حد در
گذراند فَأَنَّ لَهُ پس سزاوار است آنكه باشد مر ورا نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتي
كه جاويد باشد در ان ذَلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوائي بزرگست در اسباب نزول
از قول مجاهد آورده كه منافقان در ميان يكديگر پيغمبر خداي را سخن آزماي و سرزنش ميگفتند و بفسوس و
استهزا سخنان او ميگردند و بعضي از ايشان منع مي بردند كه چه بود كه ما را آنچه ما نبايد ذو نفي و از آسمان
آيتي بنادي كه سبب فضيحت ما شدي اين آيه نازل شد كه يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر ميكنند منافقان أَنْ
تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنكه فرود آمده شود بر مؤمنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ كه خبر
كا دهند آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه در دل منافقانست از كفر و نفاق قُلِ
اسْتَهْزِئُوا بگو اي محمد ايشان را كه افسوس دارند امر تهديد و توبيخ است يعني استهزا ميكنيد كه جزا آن
يابيد و جزا آنست كه براي تفضيح شما إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي مُخْرِجٌ ظاهر كننده است مَا
تَحْذَرُونَ آنچيز را كه حذر ميكنيد از اظهار آن يعني مساوي اخلاق و اوصاف كه شما راست آورده اند كه در
غزوه تبوك وديعة بن ثابت با جمعي از منافقان پيش پيش حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم ميرفتند و
ميگفتند بعضي به بعضي اين مرد يعني محمد را كه ميخواهد كه حصارهاي شام بگيرد و در قصور ملوك آن ديار مقام سازد اين
سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار ياسر رضي الله عنه فرمود كه آن قوم را درياب كه بسوختند
و از ايشان استفسار نماي كه چه ميگفتند اگر انكار نمايند بگو كه چنين و چنين گفتند عمار رضي الله عنه پيغام بگذاشت
و ايشان پيش آنحضرت آمده اعتذار نمودند كه ما سخني بر سبيل هزل و بازي چنانچه دأب ره گذريان باشد
ميگفتيم آيه آمد كه وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسي اي محمد ايشان را كه چه ميگفتيد لَيَقُولُنَّ هر آينه گويند
إِنَّمَا كُنَّا جز اين نيست كه بوديم ما كه همچون مسافران نَخُوضُ خوض ميكرديم در هر نوع از سخنان
وَنَلْعَبُ و بازي ميكرديم در آنچه ميگفتيم قُلْ بگو ايشان را بر سبيل توبيخ أَبِاللَّهِ آيا بخداي وَآيَاتِهِ
و بسخنان وي وَرَسُولِهِ و بفرستاده وي كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستيد كه استهزا ميكنيد و استهزا
با اينها نشايد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوئيد كه اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستي كه اظهار
كرديد اظهار كفر كرديد بطعن در رسول خداي صلي الله عليه وآله وسلم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از آنكه اظهار ايمان



كرده بوديد إِنْ نَعْفُ اگر عفو كنيم عَنْ طَائِفَةٍ از گروهي مِنْكُمْ از شما كه توبه كنند و آن مخشي بن حمير
بود از ايشان كه توبه كرد و از حق سبحانه درخواست كه شرف شهادت دريابد و در حرب يمامه شهيد شد
نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب كنيم طايفه ديگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنكه هستند مُجْرِمِينَ گناهكاران
باصرار بر نفاق الْمُنَافِقُونَ مردان منافق كه سيصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه كه صد و
هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخي از ايشان از برخي ديگرند يعني همه مشابه يكديگرند در نفاق و شناعت
يَأْمُرُونَ ميفرمايند بِالْمُنْكَرِ بكار زشت كه كفرست يا معصيت يا تكذيب پيغمبر صلي الله عليه وآله
وسلم وَيَنْهَوْنَ و باز ميدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نيكوئي كه ايمانست يا طاعت يا تصديق و متابعت حضرت
رسالت وَيَقْبِضُونَ و فرا ميگيرند أَيْدِيَهُمْ دستهاي خود را يعني فرو مي بندند از خيرات و صدقات
باز رفع براي وطره نماجات و ملتمس فرموده كه از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ ترك
كردند فرمان برداري خداي را فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خداي ايشان را و باز داشت فضل خود از ايشان
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستي كه منافقان ز زن و مرد ايشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ايشانند بيرون رفتگان از دايره
ايمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خداي مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه
را وَالْكُفَّارَ و ناگرويدگان را از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاويدان
باشند در ان هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ايشان را براي عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور كرده است
خداي ايشان را از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ايشان راست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابي پاينده كه انقطاع
نيابد يا در دنيا عذابي پيوسته دارند كه آن تعب نفاق و رنج حسد است اي آنكه زنيرجاني و دوروزي
در باطنت آتشي چه افروزي همه تنت شعله غم چه نزرست مي سوزد وران شعله كه خويش مي سوزي
كَالَّذِينَ اي منافقان هستيد شما مانند آنانكه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما يعني امم ماضيه كَانُوا
أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روي قوت يعني به تن از شما قوي تر بودند وَأَكْثَرَ
و بيشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از روي مال و فرزندان يعني مال و فرزند ايشان بيش از شما بود
فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصيب خود از لذتهاي دنيوي و از مال و فرزند بهره برداشتند
فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما برخوردار گرفتيد بنصيب خويش از لذتهاي فاني كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ
همچنانكه تمتع يافتند آنانكه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهره خويش وَخُضْتُمْ
و خوض كرديد و شروع نموديد در باطل كَالَّذِي همچو خوضي كه گذشتگان خَاضُوا خوض نمودند و
بران رفتند أُولَئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود شد و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ كردارهاي ايشان
فِي الدُّنْيَا در دنيا كه مال و فرزندان بلا ايشان وفا نكرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت كه ثوابي بر آن عملها مترتب
نگشت وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ايشانند زيان زدگان در هر دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ آيا

تمام بدیشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجور شدند نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه
عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که برجفه و صیحه مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم که
بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشه زهر هلاک چشید وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب
علی نبینا و علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظله معذب گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل دیههای زیر و زبر شده
یعنی قوم لوط صلی و سلم ربنا علی نبینا و علیه که بهمه نوع هلاک شدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بدیشان
فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ
که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کرده بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مؤمن
وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی مِنْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداری است وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و باز میدارند از بدی که کفر و کند کاری است وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را بشرایط آن وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان می برند خدای را وَرَسُولَهُ
و پیغمبر او را در همه امور أُولَٰئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان إِنَّ
اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست هر چه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر شیء در موضع او
وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان مؤمن را جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان
مانندگان وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد ایشان را مسکنها پاکیزه و خوش فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
در بهشتها پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت
است امام ثعلبی میگوید نهریست در جنت که بوستانها او بر هر دو کناره اوست وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خشنودی از
نزدیک خدای مؤمنان را أَكْبَرُ بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشاء تمام
کرامات رضا حضرت عزتست و مؤدی بنیل وصال و فوز بلقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عا
رفان آگاه دل در گاه و بیگاه جز رضا حضرت الله مطلوبی نیست بلکه میخواهد از تو جنت و حور
بلکه خواهد که از دوزخ شود دور و لیکن ما نخواهیم این و آن جست مراد ما همین خشنودی تست
چه تو خشنود گشتی هر دو عالم همین مقصود بس والله اعلم در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب
فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را
که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز





تواند بود که از اینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را هرگز بر شما خشم نگیرم از خشنودی
حدیث معلوم می شود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر جنت ذَٰلِكَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
اوست فیروزی بزرگ که نعم دنیوی در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت بازاء او مختصر است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای
پیغمبر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت و اقامه حدود
بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت
ایشان همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت نهضت غزوه تبوک
جلاس بن سوید بود از کوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از زبان منبر مردم ازان سخن گفت اگر آنچه محمد آورده
حق باشد ما از [illegible] باشیم مصعب آن سخن بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم رسانید و آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب ازان مقال سؤال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که
نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من ازان معلوم گردد حق
سبحانه آیه فرستاد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را
وَلَقَدْ قَالُوا و هر آینه گفته اند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و ننگ آوردند کلام
سید المرسلین وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند
بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اجلاء مهاجران رضی الله عنهم
بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی بدو دهند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با
رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ
فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بدیار رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیا
مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود و حضرت صلوات الله علیه فرمود تا دوازده هزار درم
بدو دادند و توانگر شده [illegible] زیادت بود از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم اجابت بعض
نیکوئیکه سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ
باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر بر گردند از توبه و مصر باشند
بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا
در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ
وَلِيٍّ دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد
از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت محمدیه است آورده اند که ثعلبه انصاری که از زمره صحابه بود
بملازمت حضرت رسالت صلوات الرحمن و سلامه علیه آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را

ونه

ثم الحاح کرد و انچه چند انچه حضرت او را پند داد و گرا این مدعا مکرر سود مند نیفتاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و سلم از خدای درخواست تا او را به لطف و اموال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه بر گوسفندان
او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شد
و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالاخره از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلب کرد بجهت مال او را ایمان داشت گراز
فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که شما میطلبید جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید و صحابه
متعجب گشتند و این آیه نازل شد که **وَمِنْهُمْ** و از اهل نفاق **مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ** کس هست که با خدای
عهد کرده که **لَئِنْ آتَانَا** اگر بدهد ما را خدای **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خویش مالی **لَنَصَّدَّقَنَّ**
هر آینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم **وَلَنَكُونَنَّ** و هر آینه که باشیم بتصدق **مِنَ الصَّالِحِينَ** از جمله
نیکان و شایستگان **فَلَمَّا آتَاهُمْ** پس آن هنگام که بداد ایشانرا مال بسیار **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل و کرم خود
**بَخِلُوا بِهِ** بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند **وَتَوَلَّوْا** و روی بگردانیدند از عهد و پیمان **وَهُمْ**
**مُعْرِضُونَ** و ایشان اعراض کنندگانند از وفا و فرمان **فَأَعْقَبَهُمْ** پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة
ایشانرا **نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ** نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد **إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ**
تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزاء آنرا و آن روز قیامت باشد **بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ** بسبب آنکه خلاف
کردند با خدای **مَا وَعَدُوهُ** آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح **وَبِمَا كَانُوا** و بسبب آنکه
بودند که در وعده **يَكْذِبُونَ** دروغ گفتند **أَلَمْ يَعْلَمُوا** آیا نمیدانستند منافقان و عده **أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ**
آنکه میداند خدای **سِرَّهُمْ** آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد **وَنَجْوَاهُمْ** و آنچه از
میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است **وَأَنَّ اللَّهَ** و آیا نمیدانستند که خدای **عَلَّامُ الْغُيُوبِ** داننده
نهانها و پوشیدهاست درین آیه تهدیدی عظیم است
مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند
ببین در روی این و آن چو میدانی که می بیند
نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را باشاق و اعانت
در تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود و صدیق رضی الله عنه از دنیای وی هر چه داشت بیاورد و فاروق رضی الله
عنه نیمه شتر سکل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا با چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد
عباده و محمد مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع شده و
عاصم بن عدی صد و سی خرما که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی
خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام دو صاع خرما اجرت بمن داده اند یکی برای
عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر
نمودند منافقان آغاز طعن و غمز کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا داده اند و خدای و رسول او از صاع

ابوعقیل



ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را یاد دهد و شمار اصدقات چیزی بشاند آیه نازل شد که **الَّذِينَ** آنانکه
**يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ** عیب میکنند افزون دهندگان را **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از گروه گرویدگان **فِي الصَّدَقَاتِ**
در اصدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند **وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ** و آنانرا نیز عیب میکنند
که نمی یابند **إِلَّا جُهْدَهُمْ** مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او
مستغنی اند **فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ** پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان **سَخِرَ اللَّهُ**
**مِنْهُمْ** جزاء دهد خدای ایشانرا به سخریه ایشان **وَلَهُمْ** و مر ایشانراست **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی
دردناک بران سخریه و استهزا که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله
مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه علیه الصلوات الله درخواست
آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی استغفار کرده و آیه آمد **اسْتَغْفِرْ لَهُمْ** استغفار
کن برای ایشان که منافقانند **أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ** یا آمرزش مخواه برای ایشان و او آنست که هر دو امر
در عدم افاده مساوی اند **إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ** اگر آمرزش طلبی برای ایشان **سَبْعِينَ مَرَّةً** هفتاد
بار **فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** پس هرگز نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم
آیه آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از
نزول این آیه دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین می شود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه
تحدید **ذَلِكَ** آن عدم قبول استغفار در حق ایشان **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **كَفَرُوا**
**بِاللَّهِ** کافر شدند بخدای **وَرَسُولِهِ** و برسول او **وَاللَّهُ** و خدای **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** ندکان
راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردان در کفر خویش **فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ** شاد گشتند باز پس ماندگان
از غزو **بِمَقْعَدِهِمْ** بنشستن خویشتن **خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ** بر خلاف رسول خدای **وَكَرِهُوا**
و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت **أَنْ يُجَاهِدُوا** آنرا که جهاد کنند **بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ**
بمالها و نفسهای خود **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند **وَقَالُوا** و
گفتند مؤمنانرا **لَا تَنْفِرُوا** بیرون مروید بدین غزو **فِي الْحَرِّ** در گرما خود نرفتند و خواستند
که مؤمنانرا نیز بشبهه کنند **قُلْ** بگو ایشانرا که **نَارُ جَهَنَّمَ** آتش دوزخ **أَشَدُّ حَرًّا** سخت
تر است از جهت حرارت نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن دران حرارت شده اند **لَوْ كَانُوا**
**يَفْقَهُونَ** اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است **فَلْيَضْحَكُوا** پس باید که بخندند
**قَلِيلًا** اندکی **وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا** و باید که بگریند بسیاری جزء بسبب آنکه او را ورد شده تا دلالت
کند بر آنکه لازمست که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایت
از فرح و غم باشد و علت را محل بر عدم گسند یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور **جَزَاءً**

پاداش دهد خدای ایشان را پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی
اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد خدای ترا بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی
از منافقان متخلف فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوهٔ
دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا بگو بیرون نمی آیید هرگز یعنی نهی یعنی بیرون میایید معی با من
ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی
که شما رضیتم خرسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوهٔ تبوک
فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخالفین با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون
زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است اذ مرد انی این کار رنجاید و نامردی مرد مبارز
معرکه بجا بود انشاید با برو همچون زنان رنگی و بوی جست گیر یا چو مردان اندرای و گوی در میدان فکن
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت
التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نماز گزاری و آمرزش طلب
حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز گزارد فاروق رضی الله عنه در آن باب
اضطراب بسیار نمود و منع وی او با یاد آنحضرت میداد و چون عازم شد بنماز بروی آیة آمد و گویند بعد از
آنکه نماز گزارده بود نازل شد که ولا تصل و نماز مگزار علی احد بر هیچ یک منهم مات از
منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بکفر بمیرد
احیاء او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گوئیا که جان مرده است و ابدا بهمان حال خواهد بود ولا تقم
و بایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان
کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند و رسوله و بفرستادهٔ وی که فرمان بردار نگشتند
وماتوا و بمردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگان شدند از طریق ایمان ولا تعجبک
و باید که ترا متعجب نسازد و ... اند و خطاب با آن حضرت یعنی در عجب نه اندازد شما را اموالهم
مالها منافقان اگرچه بسیار است واولادهم و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با تعداد اند انما یرید
الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا
در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن همواره در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب
معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام
وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی هرگز از این جهان بروند در وقتی که اغنیا اشقی الاشقیا
اند مال و بنی جمع میکنند با نواع پریشانی و در رنج نگاه میدارند با صناف بیت و مشقت و بآخر میروند و
میگذارند بعد نز از حسرت
دراول چو خواهی کنی مال جمع بسی رنج بر خویش باید کشید پس از بهر آن تا بماند بجا



شب و روزی بایدت پاس داشت ورین جمله آن مال مشکل زیست که آخر بحسرت بباید گذاشت
واذا انزلت و چون فرو فرستاده شود سورة سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق
میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کرده ان آمنوا بالله بآنکه ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله
و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان
مال و توانائی منهم از منافقان وقالوا و گویند ذرنا بگذار ما را و با خود جنگ مبر نکن
تا باشیم مع القاعدین با نشستگان در خانها رضوا خرسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا
بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم
بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند آنچه را که در جهاد است از انوار سعادت
و آنچه که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستادهٔ خدای والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آورده اند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها و
نفسها خود واولئک و آن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست نکوئیها مردو سرای غنیمت و
نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی واولئک و آن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان
و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ذلک
آنست الفوز العظیم رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وجاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ
تبوک عذر گویندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت
عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر با تو بغزای آییم بنی طی اهل و مواشی ما را غارت میکنند و این
عذر میگفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند مر ایشان را در تخلف وقعد الذین و بنشستند آنانکه
کذبوا الله دروغ گفتند با خدای ورسوله و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند
و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب
الیم عذابی دردناک بقتل در دنیا و آتش در آخرة لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان و
لا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون
چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست حرج
گناهی اگر باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای
و رسول او را و نفع و اصلاح ... بالاخلاص نیست ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ...
من سبیل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزو باز مانده
رحیم مهربانست که معذور را رخصت قعود داد ولا علی الذین و هیچ عتابی نیست آنانرا که

از ره ماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را دستگیری
دهی و با خود بحرب ببری قُلْتَ گفتی تو که درین وقت لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ
چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا برگشتند از پیش تو وَأَعْيُنُهُمْ و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ
الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک اندوه از ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا
بجهت آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُونَ آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن
بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد هست و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت
فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم ایشان
گریان از پیش پیغمبر برون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشان را زاد و توشه و مرکب داده
همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ
جز این نیست که معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که ایشان يَسْتَأْذِنُونَكَ دستوری
از تو میجویند در بازایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگراند و زاد و مرکب ایشان آماده است
رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر
نهاد خدای از خذلان عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند و خامت عاقبت
خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است يَعْتَذِرُونَ اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ
بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون بازگردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی
ایشان و بمدینه باز آیید قُلْ بگوی ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید بجاذبه کاذبه برای آنکه ما
لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ
بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما
چه بود وَسَيَرَى اللَّهُ و ببیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز خواهد دید
که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثبات میورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده خواهید شد در قیامت
إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر خفایا و ظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار
بتوبیخ و عتاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای
شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ چون بازگردید از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و از آنجا که آن یکی این بود که خبر داد
از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و اصحاب او بمدینه
آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ
تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید

الجزء الحادي عشر



شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل بتوبه و انابت در حق
ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشان پذیرنده تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است و
عذاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب
میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا بدان خشنود
شوید عَنْهُمْ از ایشان و از غرض شما این شود که ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در
هیچ سفر از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم تخلف نکند و عبد الله ابی حج بر بحضور فاروق رضی الله
عنه بهمین نوع سوگند خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای
خشنودی خدا فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان در وقع کردن
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَى خشنودی نشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه
فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشان را سود ندارد و مراد از آیه نهی مؤمنانست که از ایشان راضی
نشوند و بعد از آن باطن ایشان فرینت میکرد الْأَعْرَابُ بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و
اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سختترند از روی
کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشترست بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خواست
نکرده اند وَأَجْدَرُ و سزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازه آنچه
که خدای تعالی فرو فرستاده عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن و شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از حکمت با جهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان اهل
بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شمار یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند و صدقه
میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را ضایع و غرامتی میشمارد چه بر آن امید ثواب ندارد
و بریا و ترس انفاق میکند وَيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی
آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان بگردد تا از انفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ
السَّوْءِ بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شواد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست
مر آنچه بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بدو
مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسانی هست که بگروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو
مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذی البجادین و رهط او و بنده که بخدا و بقیامت بگروند وَيَتَّخِذُ
و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربة عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و مراد آنست که وسیله میسازند از برای تقرب الهی و
صَلَوَاتِ الرَّسُولِ و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش مطلب کنند

یعنی نفاق هم

اللهم صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب
نزدیکی است مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای ایشان را فی
رحمته در بهشت خود که محل نزول رحمت ان الله بدرستی که الله غفور آمرزنده است مر
متصدقان را رحیم مهربانست بر ایشان والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان و پیشینیان یعنی آنها
که سبقت دارند بر عامه مؤمنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمده
مراد اهل بدرند یا آنهاکه قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنهاکه بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان
والانصار واز انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی
اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنهاکه بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل
از بیعت عقبه ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند سابقان را باحسان بایمان و طاعت
مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پی روی سابقان کرده اند و گفته اند مراد کسانیکه متابعت ایشان کنند تا قیامت
از زمره تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق ولاحق
در بین رضا داخلند ورضوا عنه وخشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه
واعد لهم و آماده کرد خدای مر ایشان را جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار
زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن ابدا حیث تاکید خلود ست ذلک
الفوز العظیم آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وممن حولکم و از آنانکه گرداگرد شما اند
من الاعراب از اهل بوادی منافقون منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه
و مزینه که کلمه شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام مینمایند ومن اهل المدینة و از اهل شهر شما
مردوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده علی النفاق بر نفاق یا در نفاق نام شده اند
بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در
سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان نمیشناسی
نحن نعلمهم ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم
ایشان را مرتین دو نوبت کنیم یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا با خذ زکوة از ایشان و تکلیف
بجهاد ثم یردون پس بازگشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ
است و بحقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و دولت بهیچ عذابی
از کلفت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست از فراق تلخ میگویی سخن هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن
تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست در فراقت غیر حاج حاج نیست صد هزاران مرگ تلخ شصت تو نیست مانند فراق روی تو
جور دوران و هر آن رنجی که هست سهلتر از بعد حق و غفلتست از فراق این خاکها شوره شود وز فراق آب آنها تیره شود



آه از نهاد

دوزخ از فرقت چنان سوزان شده است بیدار از فرقت چنان لرزان شده است گر بگویم از فراق چون شرار تا قیامت یک بود
آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن یا عزوه ای تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات آلهی که در باب
متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بستند سوگند خوردند که تا از ندگی
کسی ایشان را نگشاید بدنا و قتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از تبوک
رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بعادت معهوده بمسجد در آمد و ایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت
بوقت وصف رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر زبان گوهربار گذرانید که منم سوگند میخورم که ایشان را
نگشایم تا وقتی که او در رسد آیة آمد که وآخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف
کردند بگناهان خود و معترف شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را یعنی غزوها که
با نفاق پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا بعملی دیگر بد که از تبوک
تخلف نمودند عسى الله شاید خدای ان یتوب علیهم آنکه توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور
بدرستی که خدای آمرزنده است مر تایب را رحیم مهربانست بتفصیل بر در ندامت و تلافی [illegible]
که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال میتوان
کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت
متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند
و در عذاب خذلان بماند حکیم سنایی قدس سره فرموده چون بدی گناه را دانی کشتت جانب پشیمانی
ور ندانی گناه را که بدست آن نشان شقاوت ابدست القصه بعد از نزول آیة حضرت رسالت صلوات
الله وسلامه علیه فرمود تا ایشان را بگشادند و ایشان آزاد شدگان بشکرانه نعمت آلهی اموال خود را بحضرت نبوت
پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله سبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر و در راه
خدای تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من با خذ اموال شما مامور نیستم این آیة نازل شد
که خذ من اموالهم فراگیر از مالهای ایشان صدقة زکوة و غیر آن تطهرهم تا پاک گردانی
ایشان را از گناهان یا از چرک مال که موذی بطغیان و عصیان است یا از نجاست بخل وتزکیهم بها و زیاده
گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بها بدان صدقه وصل علیهم و دعا کن برای ایشان و آمرزش
طلب ان صلوتک بدرستی که دعاهای تو سکن لهم آرامش بود دلهای ایشان را والله سمیع
و خدای شنواست دعای ترا علیم داناست باستحقاق ایشان مر آنرا الم یعلموا آیا نمیدانستند یا
تایبان یا آنهاکه توبه نکنند معلوم ندارند ان الله آنکه خدای هو یقبل التوبة اوست که
قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویاخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقات
ایشان را وان الله و میدانند آنرا که خدای هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحیم

کور ست

زنش

مهر ایشان بر توبه کشنده. وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید
بران یا بگوید ای گروهی که توبه نکرده‌اند بکنید آنچه میخواهید امر تهدیدست فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد
که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ و گروندگان
بر عملها وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید بر که إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای
نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُم پس آگاه سازد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده‌اید که عمل میکرده‌اید و آگاهی
بمجازات باشد بران قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و
سه کس دیگر کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اپیش حضرت آمده
بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند و در شان ایشان نازل شد
که وَآخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ (١٠٦) تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای
فرمان خدا در بارهٔ ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بران گناه وَإِمَّا
يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از ان شد به برای عبادت و اگر نه عند الله نزد وی
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر جای ایشان حَكِيمٌ حکم کننده بارجای ایشان آورده اند که دوازده
منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب
در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارت
داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل مدینه میخواندی چون آنحضرت بمدینه
هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نکرد
باوجود لب جانبخش تو ای آب حیات هیچ آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت
آمده بجنگ آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخت بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده
اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر
شد و از انجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ
مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ قبا در محلهٔ خود برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه
آیم آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون عازم
غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیمارکان و وقت سرما و باران
مسجدی ساخته‌ایم و التماس میرود که دران مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت
هم خود را استحکامی دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست مسجد و اصحاب مسجد را نواز
تو همی ماشب دمی بایشان بساز تا شود شب از جمالت همچو روز ای جمالت آفتاب جانفروز ای دریغا کان سخن از دل نبودی
تا مراد آن نفر حاصل شدی القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه



غزوم تا باز آیم و چون بوقت باز گشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند
جبرئیل این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنان که فرا گرفتند و بنا نهادند مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا
برای ضرر مومنان و ستیزهٔ ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفری که اظهار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای
تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار
لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او مِن قَبْلُ پیش از بنای
این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در اغلب حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند
چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که نخواستیم از بنا این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر
خواستی نیکو که نماز ست و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ مایست برای نماز فِيهِ دران مسجد أَبَدًا هرگز
لَّمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزگاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ
از روز نخستین مراد مسجد پیغمبرست و اشهر و اظهر آنکه مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت
فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلوات
الله و سلامه علیه در انجا نماز گذارده و در تشویق الاحبین از ابن عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی
و در روایتی آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا الم عمره ایست حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس
او بر تقویست أَحَقُّ سزاوارترست أَن تَقُومَ آنکه قیام کنی فِيهِ درو از برای نماز فِيهِ
دران مسجد موسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَن
يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند که
جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه از اهل
مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی
می آریم احجار تا یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهر ست از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ
و خدای يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کس که اساس
افکند بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ بر پرهیزگاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ
و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهترست أَم مَّنْ أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای
امور دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که زیرش بموج سیل تهی شده و ظاهرش بجای
ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتاده و این چنین زمینی سست ترین قواعد باشد

وجود آن بر و بنا کنند فَانْهَارَ پس آن زمین سست کرده و در افتد بِهِ با بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ
در آتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند و مآل همه ایشان رجوع با
بدوزخ وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را بآنچه مقصود ایشا
لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنا ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسد
رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که داشتند و گفته اند مراد
تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز
گزارد و آیه آمد که لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بفرمود تا آن مسجد را بکندند و
بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبله اهل مدینه باشد پس بفرمود کناسان را که
مطرح خاشاک و خاکستر کنند حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطه زاید شک و نفاق
ایشان یعنی پیوسته درد و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ
مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان
بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای
آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و چند
تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت میکردند عبد الله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول
الله شرطی کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را بپرستید و بوی
شرک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالها خود را نگاه میدارید گفتند چون این امر قیام نماییم
جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت
سودمند ست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ
اشْتَرَىٰ بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان أَنْفُسَهُمْ نفسها ایشان را که مباشر
جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالها ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانراست
بهشت این مثلی است برای اثابت مومنان بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیراکه بیع و شری
جائی وقوع پذیرد که بایع مالک بود و وجود هر که هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد و ما ملکت یداه لمولاه
پس این تحریض است بر غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت پس
زوال نفس مایه شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت
باقی مرغوب را بستان بنگ چند از تو که بی شان خاک زمین میده و زر بی شان در عوض فانی خوار جنت
نعمت پاکیزه باقی بگیر در کشاف و عین المعانی و غیر آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله



و سلم میگذشت و آن حضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض گردانید
ساخته پرسید که چه کلام است گفتند کلام الله سؤال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در
روز میثاق که ذرات دریافت را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل
و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر نه اندازیم
بلکه نفس و مال خود را در بازیم آن بیع را که روز ازل بانو کرده ایم اصلا در آن حدیث اقالت نگرد
عزیزی فرموده است که هر که بنده را بجزد و بعیب او دانا باشد او را اقاله نشاید و حق سبحانه ما را خریده و بچندین عیوب
ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند امید که از فضلت مردود نگردم من چون شد بهمه عیبی
و در نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی رحمه الله نقل میکند که تو بعلم ازل مرا دیدی
دیدی آنگه بعیب بخریدی تو بعلم آن و من بعیب همان رد مکن آنچه خود پسندیدی و در حقیقت این بیع و
شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را باید کرا اختصاص داد و دل را درین مبایعه
داخل نکرد و ذکر آن و تحقیقات را حیات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر
ثبت تحریر یافته هر که خواهد که زین برد بوئی گو تماشای آن گلستان کن و بعد از بیان اشترا
بیان ما لاجله الشرا میکند و میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَ
يُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است خدای ایشان را
برین بیع و شری وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَالْقُرْآنِ درین کتابها و بیان آنکه اهل تورات و انجیل مامور بوده اند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ
و کیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریمست و کریم خلف در وعده
روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي
بَايَعْتُمْ بِهِ آنکه بایع کردید بآن وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستکاری بزرگست در دو سرا
از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را
مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور و بی مزه مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاوید است و در مثنوی معنوی آورده
خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت التَّائِبُونَ این مومنان بازگردندگان اند از معاصی یا رجوع کنند
گان بحق سبحانه بنیاز الْعَابِدُونَ پرستندگان حق به اخلاص یا قائم بشرائط خدمت الْحَامِدُونَ
ستایندگان حق بر آنچه بدیشان رسد از سرا و ضرا یا شاکران نعم الهی در هر لحظه و طرفه السَّائِحُونَ
روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس

لطف تو نوید ارم

الرّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز با خضوع آرندگان به درگاه بی نیاز السّاجِدُونَ سجده کنندگان
در خلوات با طالبان قرب رفیع الدرجات الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان با ایمان و طاعت و
سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وَالنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارندگان از کفر و معصیت
و ارتکاب بدعت و او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا بجهت جمع
میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی واحدند و مرکب یا دیگری منضم باشند وَالْحافِظُونَ و نگاه دا
رندگان لِحُدُودِ اللّهِ واحکام خدا را و علمی که بدان نگاه داوند عزّ و امر اورا بجوارح و قلوب والسن
و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مومنانرا که بدین صفات موصوفند و ضع مظهر و بلیست
بدانکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تنکیر آن آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زیارت تربت مادر خود گریه کنان و غموم که دستوری طلبیدم در زیارت وی
و اجازت داوند و در استغفار او دستوری خواستم و اباز داشتند و این آیه آمد که ماكانَ هیچ
نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا
انکه طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان وگفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
با ابوطالب در مرض الموت بعد از انکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای
تو مادام که وا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آنحضرت
بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الله
الرحمن علی نبینا وعلیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر برای عم خود استغفار میکند آیه آمد که نه روا است
پیغمبر و مومنانرا که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كانُوا و اگرچه باشند آن مشرکان أُولِي قُرْبى
خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ و ایشان را أَنَّهُمْ انکه
ارباب شرک أَصْحابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند وَما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ و نبود آمرزش
خواستن ابراهیم علیه السلام لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده
در وقت مناظره وَعَدَها إِيّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت ساستغفر لک ربی و در ینابیع آورده
که وعده داده بود پدر ابراهیم مر ورا که ایمان آرم پس استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که من طلب مغفرت
کنم برای تو و توفیق کبگروی فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ
که پدر او دشمنست مر خدا را یعنی بر کفر مرده و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که از ایمان نخواهد آ
ورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار
آه کننده بود کنایتست از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ برد بار بود و بجهت آنکه پدر میگفت لار
جمنک و او جواب میداد که ساستغفر لک پس در آیه تالیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان



قبل النهی استغفار کردند بر آن مواخذه نخواهند بود وَما كانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً و نیست خدای که قومی را
ضایع و تباه کرد و اند یا ایشانرا گمراه خواند چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشانرا
باسلام حَتّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرده باشد برای ایشان ما يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن
پرهیز کنند وگفته اند این آیه در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر یا غیر آن نوشیده
میفرماید که برای ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ
بهمه چیزها از احوال اول وآخر ایشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای لَهُ مر او راست
مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي
زنده کرد ولند مردگانرا وَيُمِيتُ و میرانید زندگانرا وَما لَكُمْ و نیست شما را ای مومنان مِنْ دُونِ
اللّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کار سازی وَلا نَصِيرٍ و نه یاری و مدد کاری و میشاید که خطاب با
کفار باشد میفرماید که خدای را بیشتمی کند که شما را بغیر وی یا مستولی امری نیست که حکم عتاب از شما دفع کند
و جزا و یاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تابَ اللّهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول
توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقانرا در تخلف یا یا ما تبریه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میکند از تعلق به توبه کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یا بعث
بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامیست
که ما دون آن جنبت وی منقصه خواهد بود پس توجه بما دون آن گناهیست که از آن توبه لازم باشد و پیش
بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارتست بدین و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت
رسالت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای آنست
تا معتقد ما توبه امت باشد و توبه تابع بلند تشجیع فرموده و بیم شد به آن بپذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَ
الْمُهاجِرِينَ وَالْأَنْصارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند در غزوه تبوک و ابطیع نه نباد
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پی روی کردند پیغمبر را فِي ساعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را
جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بوده هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که ده کس روزی
یک خرما بر میبردند و هم در آب که با وجود قلت مرکب شتر را میکشتند و برطوبات اجواف و امعاء آن دو حسن
خو بیش ترسیا خشند و هوا بغایت گرم بیکدشت پس حق سبحانه صفت میکند که در بنا رفتن تنگی متابعت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم میکردند مِنْ بَعْدِ ما كادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت تَزِيغُ
میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی
از جهاد باز گردند یا متابعت رسول را صلوات الله وسلامه علیه دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت
ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ پس خدای در گذشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ

است

بهم بدرستی که خدای بدیشان رؤف بسیار رأفت چون توبه کردند رحیم مهربانست بتفضل
بر ایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا ودیگر توبه داد وبخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده
بودند از غزوه وامر ایشان موقوف بحکم الٰهی بود قبل ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب و بلال و مراره در تاخیر افتاد
وحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله حکم فرمود که کسی با ایشان تکلم ومخالطت ننماید وبعد از چهل روز فرمود
تا از زنان خود دور شدند وزن هلال بجهت وی که مردی پیر وضعیف بود نا فروگشت بشرط عدم مباشرت و
کار بر جان ایشان بتنگ آمد حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض بر ایشان زمین بما
رحبت با وجود کشادگی ووسعت واین کنایه است از شدت حیرت ونهایت پریشانی وضاقت علیهم
وتنگ شد بر ایشان انفسهم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثی که فرح وانس را در آن راه نبود
وظنوا ودانستند ان لا ملجأ آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای الا الیه مگر هم بوی
و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون درمانده وبیچارگی خود دانا شدند توفیق تو
داد خدای ایشان را لیتوبوا تا توبه کردند وبحق باز گشتند ومقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد ودر قبول
نگشاید توبه هیچ تایب درست نبود گر لطف تو یاری ننماید ز نخست هم توبه شکسته است وهم پیمان [سست]
چون توبه باید بدر رفتن رفت تا توبه پدید نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد وتوبه
ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست قبول کننده توبه از تایبان
الرحیم بتفضل رحمت بر ایشان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از
خدای ومثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وکونوا مع الصادقین وباشید با راستان
در اقوال خود چون کعب بن مالک وآن دو تن دیگر که راست گفتند وعذر باطل نیاوردند وبسبب راستی که
من صدق نجا دولت نجات یافتند [illegible] راستی خویش نهان کس نکرد
بر سخن راست زیان کس نکرد وگفته اند این خطاب با اهل کتابست یعنی ای گروهی که بموسی وعیسی
علیهما السلام بگروید از مخالفت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بپرهیزید وباشید با صادقان که اصحاب اخیار روایت بوده
وی اند ما کان روا نیست ونشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم وآنانکه گردا
گرد ایشان اند من الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند وباز پس روند عن رسول
الله از حکم رسول خدای نهی است در صیغه نفی وتخصیص اهل مدینه وحوالی آن بجهت قرب بوده و
معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک ولا یرغبوا بانفسهم ونرسد ایشان را که رغبت کنند به
نفسهای خود عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن را دوست دارند وخود را بطرف دارند از کشیدن آن رنجها
که او میکشد مرویست که ابوخیثمه انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از غزوه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت روزی بخانه خود در آمد وآن روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت



زنان وی هر یک در عریشی نشسته بودند وآنرا آب زده وکوزهای آب مهیا ساخته وطعامی نیکو ترتیب نموده
ابوخیثمه بدر عریش بایستاد ودر زنان نگریست آن ترتیب را ملاحظه نمود گفت روا باشد که رسول خدای صلوات الله
وسلامه علیه در بیابان بشدت حرارت وباد گرم درمانده بود وابوخیثمه در سایه خنک آب سرد وطعام لذیذ خورد
وبا زنان خوب روی خوش بوی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریشی نیایم واز این آب وطعام نخورم تا
زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس اندک زادی برداشت وروی براه آورده در منزل تبوک بعسکر همایون
ملحق شد ذلک آن وجوب متابعت وترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول
باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشان را تشنگی ولا نصب ونه رنجی ولا مخمصة ونه گرسنگی فی
سبیل الله در راه خدای ولا یطؤن ونسپرند موطئا مکانی را از آنکه کفار بسم اسب یا کف شتر
یا بپای خود سپرند که آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافران را ولا ینالون ونیابند من عدو نیلا
از دشمن هیچ یافتنی از قتل واسر ونهب وکسره وهزیمت وجراحت الا کتب لهم که نوشته شود برای
ایشان به بآن عمل صالح کرداری شایسته یعنی بهر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دل دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند
ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیگرداند وتباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران یعنی مجاهدان
را ولا ینفقون ونفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندک وخرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپ یا سلاح حرب
که بدهند چون ابوعقیل رضی الله عنه ولا کبیرة ونه نفقه بزرگ چنانچه ذو النورین وعبد الرحمن عوف
رضی الله عنهما ولا یقطعون وقطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ قعر آب وسیل را او زمینی است یعنی
هیچ زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم که نوشته شود برای ایشان ثواب آن وآن نوشتن برای جهت
لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را احسن ما کانوا نیکوترین آنرا که در راه حق یعملون عمل
میکردند وچون احسن را جزا دهند جزا احسن تر بود آن تلافی کنند بجهت توفیر [illegible] وتکثیر آن در دنیا هیچ فرموده که اگر مثلا
غازی را هزار طاعت باشد ویکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد ونهصد ونود ونه دیگر را بطفیل
آن قبول کند وهر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد وتا کرم او نیست مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد
مجاهدان شرف این حسن از آن دارند که دعوا کم چه بجان دارند آورده اند که چون انواع تهدیدات
در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نیز جهادی پیش آید تمامی عازم حرب شوند آیه آمد که
وما کان المؤمنون ودر روایت ونشاید مؤمنان را لینفروا آنکه بیرون روند بغزا کافة همه ایشان تا امر
امر معیشت مختل می ماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم
از ایشان مراد قبیله واهل بادیه اند طائفة گروهی اندک بجهاد وباقی توقف نمایند لیتفقهوا تا فهمیده
طلب دانش کنند فی الدین در دین وفقه آموزند واز عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب صفه اند

وَلِيُنذِرُوا و تا بیم کنند قَوْمَهُمْ گروه خود را اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ چون بازگردند از غزو بسوی
ایشان لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می‌شوند از آن يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که گرویده اید قَاتِلُوا الَّذِينَ کارزار کنید با آنانکه يَلُونَكُمْ نزدیک شمااند مِنَ الْكُفَّارِ از
کافران و بیگانگان مثل یهود که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام
قریب بمدینه است و برهم تقدیم قتال کنید با دشمنان نزدیک وَلْيَجِدُوا و باید که یابند کافران و فهم کنند
فِيكُمْ غِلْظَةً در شما درشتی و شدت خود یعنی حتی در قتال قبل از وقوع قتال باشد نی و صبر ها برخانند با شجاعت
در حین محاربه وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت
و نصرت در فتوحات مذکورست که حق سبحانه مؤمنانرا بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمن از نفس اماره
کافر نعمت بد زشت و نزدیکتر نیست و دشمنان بتو او است که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که
عبارت از جهاد اکبرست اشتغال اولی و انسب مینماید و الیه اشار فی المثنوی المعنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند از و خصمی بتر در اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغریم این زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند
شیر آن را دان که خود را بشکند وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ
يَقُولُ پس از منافقان کس هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفا مؤمنان که اَيُّكُمْ
زَادَتْهُ کیست از شما انکه بیفزود او را هٰذِهِ این سوره اِيمَانًا گرویدنی یعنی آنکس کدام است که این سوره
ایمان او را زیاده کرد فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فَزَادَتْهُمْ اِيمَانًا پس زیاده کرد
این سوره ایشانرا یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر در این سوره ایمان بدین سوره
منضم گشت بایمان ایشان بسوره های دیگر وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شادمان میشوند بنزول آن که سبب زیادتی
کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست وَاَمَّا الَّذِينَ و اما آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند آن سوره ایشانرا
رِجْسًا اِلَى رِجْسِهِمْ شکی منضم بشک ایشان یعنی در سورها دیگر شک داشتند پس شک ایشان در این سوره
انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وَمَاتُوا و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا
وقتی که بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران بودند اَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان اَنَّهُمْ
يُفْتَنُونَ آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشود
بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر سالی مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار یا دوبار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمیکنند از
نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ و نه پند میگیرند وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ و چون فرود آید سُورَةٌ سورهٔ از قرآن
که در آن عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند بعضی از ایشان اِلَى بَعْضٍ بسوی بعضی دیگر یعنی بچشم
یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا بنشاط [illegible]



کنند بیزار از مجلس و بایما گویند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ اَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر
کسی نبیند اقامت کنند و اگر ببیند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس بازگردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صَرَفَ اللّٰهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از حد
تجاوز بیا این کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا از خیر بِاَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که درنمی یابند حق را و فهم نمیکنند لَقَدْ جَاءَكُمْ هرآینه بدرستی و راستی که آمد
بشما ای آدمیان رَسُولٌ فرستاده بحکم خدا مِنْ اَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه
تابید و افاده و استفاده وجه دیگر بیاید تا بشما ای اعراب رسولی از شما شکلم بعثت شما یا از قبیله شما ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم رشته قرابتی بود
بود بدان و در قرائت شاذه مِنْ اَنْفَسِكُمْ بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضل ترین و شریف ترین شما در نسب و هم در
عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار بر او مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول
داشته و معنی علیه ما عنتم برین وجه آورده که بر وی است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر وی است روز قیامت
که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو
گر فرصت از گنه پاک بخشد چه او عذر خواست بود پاک بخشد حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریص است بر شما این که
بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را بدو
نام از نامها خود اختصاص نداد که پیغمبر ما را خود را فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم و دربارهٔ او گفت
بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوة و السلام اینست فَاِنْ
تَوَلَّوْا پس اگر بگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس تو بگو
حَسْبِيَ اللّٰهُ بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم وَهُوَ و او
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خداوند عرش بزرگ و او ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد
اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان عظمت که هشت هزار رکن
دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده از هر قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از جانب و صفات
بقدرت کامله نگاه میدارد قادرست که ترا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سر افکندگان
اوست ازو خواه یاری که یاری ده اوست بدو التجا کن کز ایشان پناه او کسی را که او آورد در پناه
چه غم دارد از فتنه بدخواه مطالعهٔ لطایف و اشارات این دو آیه حوالاتست باوراق جواهر التفسیر و الله
نعم المولی و نعم النصیر سُورَةُ يُونُسَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعُ آيَاتٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓرٰ
حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را

بهرچه خواهد وگفته اند الر یعنی انا الله الرحمن ودر بحر آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی صلی الله علیه
وآله وسلم میگوید سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل وبلطف من با تو در وجود وبرافت من بر تو در ابد وجواب
قسم جهت تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم که در وی تناقض
واختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم تاکید یافت وحضرت پروردگار عز شانه اورا برسالت
اختصاص داد وصنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجبست که خدای جهانیان از آدمیان رسول فرستد واز
جمله یتیم ابوطالب را اختیار کند حق تعالی فرمود أکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شگفتی
أن أوحینا آنکه ما وحی کردیم إلی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان واز قبیله
ایشان ومضمون وحی چیست أن أنذر الناس آنکه بیم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار
را چه هیچکس خالی از صنفی نباشد که اورا از آن باید ترسید الا ما شاء الله وتخصیص کرد بشارت را باهل ایمان
چه کفار را صنفی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود وبشر الذین آمنوا ومژده ده آنانرا که گر
ویده اند أن لهم بآنکه مر ایشانراست قدم صدق پیش روی نیک عند ربهم نزد خداوند
ایشان یعنی ایمان وطاعت وگفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق وعده راست داده در نجات مؤمنان
وبعضی گویند مقام صدق است که در او زوال وطال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملایکه در باره
ایشان یا عملها خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان
درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را چنانچه فرموده نحن الآخرون السابقون از ان خبر میدهد یا شفیع
صدق که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم ودر عین المعانی فرموده که حضرت رسول را صلی الله
علیه وآله وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم ومقررست که گناهکاران
تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست
گفتم کنم شفاعت عاصی عذرخواه دل برامید آن کرم افتاد در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان
بعد از آمدن پیغمبر بایشان ونمودن خوارق عادات إن هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین
جادوییست آشکارا إن ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که
بقدرت بی عجز وحکمت بی قصور خلق السموات والأرض بیافرید آسمانها وزمینها را که بزرگترین اجسام
این عالم اند فی ستة أیام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش
بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الأمر تدبیر امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند یعنی
وینها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إلا من بعد إذنه
مگر پس از دستوری دادن خدای مر ورا در شفاعت این کلام ردّ شفاعت آلهه است واثبات شفاعة



ذلکم الله آن خداوند موصوف بصفات خلق وتدبیر واستیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر
او چه غیر را با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس اورا بیگانگی پرستید أفلا تذکرون آیا پند
نمیگیرید پس تا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إلیه بسوی اوست مرجعکم
جمیعا بازگشت شما همه بموت ونشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال اورا وعد الله وعده
داد شما خدای وعده دادنی حقا راست ودرست إنه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید
خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند وی را ومقصود از ابدا واعاده ثواب وعقابست چنانچه
فرموده لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وعملها پسندیده کرده اند
بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا
بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست ودر برابر آن شرک ظلم عظیم واین وجه برای مقابله اوجه است چه
ارادت میکند این کلام را بقول والذین کفروا وآنانکه کافر شدند لهم مر ایشانراست
شراب من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا وامعاء ایشان پاره پاره گردد و
عذاب ألیم ودیگر ایشانرا بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بودند که بخدا
ورسول یکفرون کافر میشدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت جعل الشمس
گردانید آفتابرا ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا وماه را خداوند نور عطا کرد آنچه که اگر روشنی بالذات
باشد ضیاست واگر بالعرض بود نورست ودر انوار آمده است که حق سبحانه درین آیه تنبیه فرموده بآنکه
آفتاب بذات خود نیرست وقمر بعرض نیر میشود وآن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه علم هیأت
مبین شده وقدره واندازه کرد هر یک از شمس وقمر را منازل منزلها بر فلک بمقدار سیر ایشان واشهر
آنست که مقدر کرد برای قمر منزلها بیست وهشت که نزد عرب معاین ومشهورست وقمر قریب بشبانروزی
قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها وچون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر
ماه نکرد والحساب وتا بدانید شمار اوقات از ماهها وروزها در معاملات ومهمات خود ما خلق
الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد إلا بالحق مگر براستی نه ببازی وگفته اند با بمعنی لام یعنی
مگر برای بیان یفصل الآیات روشن میکند وحفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت
خودرا لقوم یعلمون برای گروهی که بدانند یعنی در آن اندیشه میکنند واز آن نفع میگیرند إن فی
اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شد شب وروز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور وظلمت
وما خلق الله ودر آنچه آفرید خدای فی السموات والأرض در آسمانها وزمینها از انواع موجودات
لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم ونفاذ قدرت او لقوم یتقون
مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال وخواتیم امور یعنی از حال مآل ومعاد براندیشند واز سوای حشر

ترسان کردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا
يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی منکرند لقاء ما را که محل لقاست وَرَضُوا و خشنود
شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیوی و پسندیدند آن را وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت
خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شده
بانکه در دنیا ساکن گشتند به وجهی که گوییا هرگز ایشان را از اینجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه
اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت      آن کیست دل نهاده و فارغ نشسته پنداشت که مهلتی و تاخیری هست
کو خیمه فزن که میخ می باید کند کو رخت منه که بار می باید بست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا
از آیات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهان و بیخبرانند أُولَئِكَ آن گروه که یاد کرده شد
مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بوده ایشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند
از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ
بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسلوک سبیلی که مؤدی باشد بادراک حقایق باشد
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت
دَعْوَاهُمْ خوانده بهشتیان مر خدای را فِيهَا در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آن
که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت
و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشان بر یکدیگر
فِيهَا در بهشت یا درود حق یا تحیه ملایکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای
ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند حمد مر خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پرورنده عالمیان است و
گفته اند چون مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال
و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر
گردند و نهایت حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بحسنات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید
ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید      ذوق تماشای عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است
گرچه در فردوس نعمتها بسیست      وصل او از هر چه دانی خوشتر است      در عین المعانی آورده که یکی از پردلان
کیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم جندابیری را ابتک گردانید و آن ابیر بکر بجهت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خبر یافته بخیبت کشنده نفرین فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که
وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان با جابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ
بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود





بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر او دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت کنم چنانچه دعا
های خیر ایشان را مستجاب میکرده ایم ایشان زود هلاک شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که
خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس هر مؤمنی که او را
برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آن را در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله
قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند
این آیه آمد که اگر عذابی که ایشان میطلبند تعجیل میکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنان را لَا يَرْجُونَ
امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند و نمی ترسند از نار بعث و نشور فِي طُغْيَانِهِمْ
در گمراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی و او مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبة بن
ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرر بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْبِهِ و حالی که تکیه کرده باشد
بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و فایده تردید
تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم عَنْهُ
از او ضُرَّهُ رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد و
از موقف دعا دیگر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گوییا که او نخوانده است ما را إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ
بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَلِكَ همچنین زُيِّنَ آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ
و اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول
اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بود
بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزات ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
و نبودند ایشان را که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی
و ایشان را كَذَلِكَ همچنین که ایشان را جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ
جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس گردانیدیم شما را ای
گروهی که محمد بشما مبعوث شد خَلَائِفَ خلیفها و گذشتگان فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از
قرون که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما كَيْفَ
تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر
جز آیینه صفت گوئی که در وی هر چه کردی بینا بد اگر کرده ای نکوئی نیک بینی و گر بد کرده بد بینی
در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله گفتند آیتی بیار که ساوات خو…

و از عبادت لات و عزی باز نداریم و هم بیان دران بنود حق سبحانه فرمود که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده
شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان مکه آيَاتُنَا آیتهاء ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ
الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بما یا نمیترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از
شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَٰذَا بجز این که برما
میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل
ده قرآنرا یعنی بجای آیت عذاب آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای
ایشان کند و ایشانرا او را الزام کنند حضرت حق فرمود که قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي نمیزیبد و روا
نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که
قرآنرا تغییر کنم و دران بزیاده و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم إِلَّا مَا يُوحَىٰ
مگر آنچیزیرا که وحی کرده شود إِلَيَّ بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من
میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز
بزرگ را که قیامت قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی آنچه برمن
منزل شده است عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ و نه خبر شما را و دانا کردی خدای بِهِ بقرآن پس از
فضل و رحمت اوست که مرا امر کرده بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ بدرستی که بی
درنگ کردم فِيكُمْ در میان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول
قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن بخواندم و نه شما بدان دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا
چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده
سوده کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب از جمال بلاغت آن حیران شده و بلغاء و دیوان الادب از کمال فصاحت
آن انگشت تحیر در دندان و در آیت تامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایتان کلامی چنین از روی
چنان خارق عادت پس قرآن معجزه رسالت و دلیل دلالت باشد ای و انا که بعلم قدرت
راند رقم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه آورد ز وحی اله بی خط و قرطاس ز علم ازل
شکل لوح و قلمش گشت حل مضمون آیه سابق آنست که من افترا نمیکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و
شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا
کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و جوا
کافر شود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ و می
پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزیرا که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت
او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر متابعت پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود

الایقان آوردن





ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و دفع ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او با ایجاع ثواب و عقاب
متعلق بود تا بندگان با امید جلب نفع و دفع ضر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هَٰؤُلَاءِ
این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند
و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست
ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدایرا بِمَا
لَا يَعْلَمُ بآنچیزی که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین اشتباه علم بحیث
اشتباه معلومست یعنی شما میگویید که خدایرا شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که
عالمست بجمیع معلومات ایشانرا نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمه
بعلم علماست و معنی این که خبر میکنید خدایرا بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک بارها سُبْحَانَهُ
پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا كَانَ
النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه
السلام یا بعد از وقعه طوفان نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان
بعثت ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل بعضی
ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند
بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ که پیشی
گرفته است مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب که فاصل و فارق باشد
میان مختلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آنچیزی که
ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق باندی وَ
يَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد
معجزه آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سماء و بوا
آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است
و لی شبه إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلَّهِ مر خدایراست شاید که در ضمن انزال آیات
مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد آنها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات
را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما می آید یا آنها که
مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را رَحْمَةً
صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از بیماری که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط
إِذَا لَهُمْ چون ایشان را مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری باشد در آیتهای ما یعنی طعن کنند دران و در بارهٔ

بعثم کید نابند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی
ازاله آن بلیه نمود بنوع کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند
حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگوای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است از شما در رسانیدن جزای
مکر بشما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما اراده کرده إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان
ما یعنی ملایکه حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه مکر
خفی شما از فرستادگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است .
هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ بر اند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ
در خشکی بر مرکب چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ و در دریا بر مرکب خشک چون کشتی و زورق حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ
تا چون باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها بروند با آنکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد
خوش که نرم می وزد فایده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوییا که این صورت مذکره است
و غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان بباد راست
که بر اندازه صلاح کشتی می وزد می برد وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه
آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان
موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج درآید وَظَنُّوا و
یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلا ها را ایشان را از همه جوانب دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند
خدا را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای
دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض غالب و شیطانیه
زایل کرده و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَٰذِهِ ازین اهوال و بلایا لَنَكُونَنَّ
هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس دارندگان مر نعمت نجات ما فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند
ایشان را از آنچه میترسند إِذَا هُمْ ناگاه ایشان يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین و می شتابند
بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم
باعتقاد ایشان چه میدانستند که در آن عمل مبطل اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست
که ستم شما عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بدی میکند
با شد با خود میکند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنکه ستم
میکنید از شما بر خورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود
بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعلی محذوف داند یعنی روزی
چند بر می خورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست



در قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ
مانند آبیست یعنی باران که ما أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ
پس بهم آمیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان چون
حبوب غاذیه و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چارپایان چون گیاه ها تر و خشک حَتَّىٰ
إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد
بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل آن زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ
آنکه ایشان قادرند عَلَيْهَا بر درودن گیاه و چیدن میوه ها از آن أَتَاهَا ناگاه آمد بآن زمین أَمْرُنَا
عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم
آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بآنچه درویده باشند یا از اصل بر کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گوییا که هیچ نبوده
بِالْأَمْسِ دی روز كَذَٰلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم و
روشن میداریم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان
نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور
اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه
اول گیاه را صفت صفوت و لطف است که دورنمی بدارد یعنی نیز نوازش دولت و مشهار آن
گذارش نکبت و حسرت
نگر بانگ روی زمین فصل نوبهار مانند نقش خانه مانی مزینست
وقت خزان ببین که ریاحین چو بنگری منفعل شوی که لایق بر باد دادنست و گفته اند مثل به آب باران است
و مثل مال جهان در وجه شبه مال دنیا به آب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال
دنیوی و حظوظ آن به آب باران از آن رویست که باران بجهد و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر
سبحانی و مشیت ربانی فرو آید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت
لم یزلی بدست آید
رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده اند هیچ کس را بیش از آن حاصل نگردد و بجهد
هرچه آید زبیش و کم بدان خرسند باش کانچه خواهی ز آسمان نازل نگردد و بجهد دیگر آنکه آب باران
مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی گرد آید و مدتی یکجا بماند

رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد استنفاع ازو انقطاع یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان
دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک ضنینان بماند نکو
هیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده
مال چون آبست تا باشد روان فیضها یابند ازو اهل جهان
چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده و جا صلت و تیره رنگ و در عثرات حمیدی فرموده که وجه

مانند آنست که چون آب باران باندازه آید وبقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان وآرایش
حالیان باشد اما چون از اندازه بگذرد واز حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم ومرکز حوالی بنی آدم شود و
دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین ودنیا بنجاح مقرون گردد وفواید آن بدور ونزدیک برسد
اما چون روی بازدیاد نهد وخزانه وانبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی ووسیله تفاخر وتکاثر گردد و
اباحی شود ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی    توانگری را کشد سوی عجب ونخوت و ناز
خوشست فقر که دارد هزار سوز ونیاز    ودیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت وطراوت او بیفزاید
وچون بخار بن گذرد حدت وشوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال
الصالح للرجل الصالح واگر بدست مفسد افتد ماده فساد وعناد او روی بازدیاد نهد
زر محک امتحان آمد گزان    نقد حال هرکسی گردد عیان    چون کریمی را بدست افتد زری    از زرش آسوده گردد کشوری
ظالم باشد کارسازیهای او    روح بخشد دلنوازیهای او    سفله گر راه یابد سوی گنج    خلق را از وی نباشد غیر رنج
وگفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد وبلکه باطراف وجوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار
ندارد وبا یک کس آرام نگیرد وبلکه هر روز در دست دیگری باشد وهر شب بایکی عقد مواصلت بندد ونه عهد او را
وفائی ونه وفای او را بقائی    گنج امان نیست درین خاکدان    مهر وفا نیست درین آسمان    گفته اند این بقعه
کهنه و اندر گره او نو بنو    در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه برای دعوة
میکند که منزل سلامتی از همه آفاتست چنانچه فرموده والله یدعوا وخدای میخواند بندگان خود را الی
دار السلام بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را
دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملایکه بر اهل آن یا تحیه بهشتیان با یکدیگر سلام است یا سلام نام حق
سبحانه باشد واضافه بهشت بدان جهت تعظیم جنان چون اضافت بیت باشد برای تکریم آن در فصول فرموده
که حق سبحانه بنده را میخواند از سرای که اولش بکا واوسطش عنا وآخرش فناست بسرای که بدایتش
عطا ونهایتش رضا ومشاهدش لقاست    وامید چو آمده آزادی زندانیان
زندانیان غمگین شده کوی بزندان بکشی    شادان سینها خواهد در بند و زندان بگشید    زندان چه وزندان شان فرسوی گلستان
همه را بهشت میخواند ویهدی وراه مینماید من یشاء هرکرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی
راه راست که منتهی بدار السلام باشد وآن اسلامست یا طریق سنت ای عزیز دعوت عامست بدلالت
حضرت رسالت پناهی وهدایت خاص است ووابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه
را میخواند اما تا کرا بر مسند قبول نشانند    تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد للذین احسنوا مر آنکسانرا
که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبه حسنی وپاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة
وافزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید که نسبت حسنی جزای حسنه است یکی بیکی وزیاده آنکه



بیم راه ده ویا بیشتر یا یعنی مغفرتست وزیاده خشنودی حضرت در مدارک آورده که زیاده محبتست در قلوب
عباد وبا آنچه در دنیا عطا کنند در آخرت حساب ننماید وگفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت مروارید کند
مروارید خواهند بر ایشان بارد وجمهور محققان برآنند که زیاده لقای حضرت پروردگارست که بحقیقت کرم
بهشتیانرا بدان گرم سازد ولا یرهق وپوشیده نگردانند وجوههم روهای بهشتیانرا قتر گرد
وغباری ولا ذلة ونه خواری یعنی اثر ذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان
اصحاب الجنة اهل بهشتند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید ماندگانند نه نعمت
ایشان زوال یابد ونه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا واسباب غرور او که در معرض فنا
وزوالست والذین وپاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب کردند بدیها را چون شرک وکفر ونفاق
جزاء سیئة پاداش هر بدیست بمثلها بمانند آن که کرده اند نه زیاده بران وترهقهم وپوشد ایشانرا
ذلة خواری ورسوائی یعنی آثار ذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله
از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد کانما
اغشیت گوییا پوشیده شده است وجوههم روهای ایشان قطعا من اللیل پارهای از شب
مظلما درحالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد روهای ایشان از غم واندوه چون شب تیره اولئک
آن گروه که بایشان سیاه شدند یعنی مشرکان ومنافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان
فیها در ان آتش خالدون جاوید باشند کالنه یعنی هرگز رهائی از عذاب نیابند ویوم نحشرهم
وبترسید ازان روزی که حشر کنیم بندگان وعابدانرا جمیعا همه ایشانرا ثم نقول پس گوییم للذین
اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند مکانکم بایستید بر جایهای خود انتم وشرکاؤکم شما وشریکان
شما که بدروغ می پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان
کفار ومعبودان ایشان وبپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کرده اید گویند که ایشان ما را بعبادت خود
فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وقال شرکاؤهم وگویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم
نبودید شما ایانا تعبدون که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرایت من
اتخذ الهه هواه در تبیان آورده که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما ما را به پرستش
خود امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای گواه بیننا وبینکم میان
ما وشما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا که نه
دیدیم ونه شنیدیم ونه عقل وفهم داشتیم هنالک در انجام تبلوا بیازماید یعنی بیابد وبچشد
کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع وضرر آنرا
معاینه بیند وردوا وباز گردانیده شوند همه نفسها الی الله بسوی ثواب وعقاب خدای

مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان در حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده و از کافران مَا
كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری جویند قُلْ
مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران می باراند وَالْأَرْضِ و از
زمین که گیاه میرویاند أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست که خداوندی میکند گوش را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را یعنی که توانا
که سمع و بصر را فرینه و از آفتها نگاه دارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات
مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه
مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست یا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارها را عالمیان را تعمیم است بعد از
تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ
اللّٰهُ پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی از اوست و چون این اقرار بزرگترین حجتی است در بطلان
طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگو ای محمد ایشان را که بعد از این اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا
نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازید فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ پس آنکه او را این صفتها
باشد او است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او ثابتی که شک را در آن مدخل نبود
فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ
پس از کجا گردانیده می شوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است
حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب آلهی عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا
بر آنانکه بیرون رفتند از دایرهٔ اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُمْ برای آنکه ایشان لَا يُؤْمِنُونَ
ایمان نمی آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از این شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدا گرفته اید
مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده
گرداند او را بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف
نمی نمودند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای يَبْدَؤُا الْخَلْقَ بآغاز بیافریند خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازد وی را بعد از فنا فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده می شوید از آن
راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي
کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین
کند تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللّٰهُ بگو خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نماید
خلق را بجانب حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است
که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدٰى مگر آنکه راه نماید
او را در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بت را بر چهار پایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند



حق سبحانه فرموده برابر بود آنکه شما را راه نماید با کسی که خود او را راه نمای فَمَا لَكُمْ پس چیست و چه بوده است
شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما
محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را حکیم فرموده عجز و قدرة که هر دو خدا ست عقل کی گوید
بجز بر خلق میدر اند بوست قادر بکمال حضرت اوست وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری
از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و
قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان لَا يُغْنِي
بی نیاز نکرده اند کسی را مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نشود
بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود
نکند و باز ندارد از عذاب حق شَيْئًا چیزی را إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا
يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ و درست
و نشاید هٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرٰى آنکه بر بافته شود و کسی تواند گفت
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود وَلٰكِنْ و لیکن خدای فرستاد
او را تَصْدِيقَ الَّذِي برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز
گواه کتب منزل دیگر است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی
لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در وی و نشاید که باشد چه منزلست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالمیان اما کفار بدین نمیگروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرٰهُ بر بافته است این کلام را محمد
از خود قُلْ بگو اگر این سخن را بری توان بافت فَأْتُوا پس بیارید شما و بر بافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران اید و اگر
بخود معارضه نمیتوانید استعانت نمایید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن
مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که از و یاری خواهید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تا شما را مدد کاری کند
و بیارید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خود
می سازد بَلْ كَذَّبُوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بآنچه بوی که فرا نرسیدند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا
آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
و نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشته برایشان تَأْوِيلُهُ یعنی حقیقت قرآن و فهم ایشان باسرار و
دقایق آن نرسید با تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامده بدیشان
آنچه از عذاب وعده کرده بودند و در آینده خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهد داشت

وآن ندامت نفع نخواهد کرد پس از دیدن پشیمان گردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک
همچنین تکذیب کردند کفار زمان تو وارند کذب الذین تکذیب کردند انبیاء خود را آنانکه بودند من قبلهم
پیش از اینها فانظر پس درنگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انتهای کار
ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد درین آیه تسلیهٔ حضرت رسالت و تهدید
اهل کفر و ضلال مندرج است ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی باشد که بگرود
بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من
لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو
داناترست بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که
بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت
کفر بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابهٔ ایشان ناامید شوی
فقل پس بگو لی عملی مراست جزای کردار من ولکم و مر شماراست عملکم پاداش عمل
شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه
نخواهند کرد وانا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی مواخذه بعمل شما نخواهم شد
نزد بعضی از علما این آیه بآیهٔ السیف منسوخ است ومنهم و از ایشان یعنی از کفار و رؤسا و الملکوید
از یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و آیات
را احکام شرع می آموزی تا استهزا کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کران را استفهام بمعنی
نفی است یعنی باستماع ایشان قادر نیستی ولو کانوا و اگرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون
درنمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوت
که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد
پیداست که حال بر چه منوال بود ومنهم من ینظر و از ایشان کس باشد که نظر کند الیک بسوی تو
و دلایل نبوت و نشانها صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت
ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایهٔ ایشان ولو
کانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود
از دیدن بچشم سر مشاهدهٔ دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست
که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت در
یابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا
ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را ولکن الناس و لیکن مردم

انفسهم



انفسهم یظلمون ستم کنند بر نفسها خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت در ملاهی استعمال
نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد چشم از برای دیدن آیات قدرت
گوش از برای شنیدن اخبار حکمت هرکه حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کرست بلکه از آن هم بتر
ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر نمایند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول آن
روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را کوتاه نماید کان لم یلبثوا گوییا درنگ نکرده اند الا ساعة
مگر زمانی اندک من النهار از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه استدلال
نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدت بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگوید که
این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت باشد که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت
نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم ایشان شناسند گوییا
که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن
آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند
در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقاء خدایرا یعنی بعث و جزا را منکر
شدند وما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان بایمان واما نرینک و اگر بنماییم ترا
بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی
از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءهٔ آن تو بدان که آن حق است
و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فالینا پس بسوی ماست
مرجعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثم الله پس خدای بعد از آن
یا پس از توفی تو شهید گواه است علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا
خواهند یافت ولکل امة و مر هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را
بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود
بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی
یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا
یظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان نیفزایند از استحقاق حکم نزول
آورده اند که بعد از نزول آیه واما نرینک الآیه کفار که استعجال عذاب موعود مینمودند این آیه نازل شد که
ویقولون و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این
موعود به و چرا بما فرود نمی آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان در وعید مخاطب
حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا

أَمْلِكُ مالک نمی‌شوم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم
بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای
شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ هر گروهی را أَجَلٌ وقتیست برای هلاک ایشان إِذَا
جَاءَ چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ واپس نپایند از اجل خود سَاعَةً
اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بران مهد بدین مشرکان است بآنکه ساعت بساعت عذاب آلهی
بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود
ندارد — غم بر خود امروز کن ای خواجه که فردا هر چند که فریاد کنی سود ندارد قُلْ بگو ای محمد
أَرَأَيْتُمْ آیا دیده و دانسته شما یعنی خبر دهید مرا إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای
که بنزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا روز که زمان اشتغال
بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوال است مَاذَا چه چیز را
يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناه
کاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد
کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیه آمد که أَثُمَّ آیا بعد از
استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه بینید آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی پس بگوید
با ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آورید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما که از وی تکذیب و استهزا
بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکردید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول
عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یاس مقبول نیست
ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاویدی را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده
می شوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بوده اید که همه عمر تَكْسِبُونَ کسب میکردید از کفر
و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود چون
بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع
قرآن پرسید که ای محمد أَحَقٌّ أَنْتَ أَمْ بَاطِلٌ این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل و آن کلام که میخوانی برای سبب
یا بیازی حق سبحانه آیه فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أَحَقٌّ
هُوَ آیا حق است و راستست این و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است
یانی جواب آمد که قُلْ بگو إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا
قرآنست یا بعث یا عذاب موعود حق و درست و راست وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان
مر خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز نشود او را ه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت



وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را
باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ هر آینه فدا دهد بِهِ بآنچه دارد تا
خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پوشیدند پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که تا
وا نی از ایشان سرزنش و ملامت نشنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در
تاج التفاسیر آورده که دریابند الم حسرت و ندامت را در درون نهاد خویش و گفته اند اسرار یعنی اظهار است
و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ
آن هنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع
یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و براستی وَهُمْ و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند به
نقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ بدانید آنکه بدرستی لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس بفدای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال
ثواب و عقاب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت راست
و در ان خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت
آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی دور — مانده در تنگنای این مجلس خیره بینی ندیده دیده جهل
چشم دل کو که پرده باز درد جانب ملک لقوت نکرد مرغ کو در قفس زبون باشد چه شناسد که باغ چون باشد
هُوَ يُحْيِي اوست که زنده کرده اند وَيُمِيتُ و میراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده
خواهید شد بمرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندای عامست قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد
بشما مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفای درد و ای لِمَا فِي الصُّدُورِ مر
آنچیز را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى و راه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ و
مهربانی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او
که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از قبایح افعال تنفیر میفرماید مشتملست بر حکمت عملی و معانی او که از
امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده و با زمیر باند منطوی بر حکمت نظری و هر آیه چنین کلامی
عین هدایت و محض رحمت خواهد بود — زهی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین
کشف کند کلام تو اهل عرفانرا ز شوره زار خباثت بگلشن حکمت و گفته اند قرآن موعظه نفوس است
و شفای صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی
مر اخص خواص را و رحمتست از برای همه که بدان رحمت هر یک بر نسبت خود رسیده اند قُلْ بگو
شادی کنید بِفَضْلِ اللّٰهِ بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام است
و گفته اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن کرده اند یا فضل قرآنست و رحمت حضرت

عنایت و رحمت

ل

رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی رحمه الله آورده که فضل
معرفت است و رحمت توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا
فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده
که الله وی اشارت میکند که بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد بنده
جز بر فضل من و آسایش بنده جز برحمت من هرکس را سرمایه ایست و سرمایه مؤمنان فضل من هرکس را افتخاری
ایست و افتخار مؤمنان رحمت من     گر شاه را فزاید نهاده دل بود و هوس     درویش را فزاید همین لطف دوست بس
پس بعضی برانند که معنی آیه اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فَبِذٰلِكَ پس بدین
که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه
جمع میکنند از حطام دنیی که در معرض زوال و فناست قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید
مرا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرستاد خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان
که خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا
حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سایبه
و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا
و محرم علی ازواجنا قُلْ بگو آٰللّٰهُ أَذِنَ آیا خدای دستوری داد لَكُمْ مر شما را در تحریم و تحلیل
أَمْ عَلَى اللّٰهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا میکنید که میگوئید و الله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست
گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را از تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی
چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدیدیست
بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضْلٍ صاحب فضل است خداوند رحمت
عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بانزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ
در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُوا و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاده خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن
وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم ما
عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه و نگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض میکنید و در می
آیید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ
مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد یا مقدار هبا فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان
وَلَا أَصْغَرَ و نیست خردتر مِنْ ذٰلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر
آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست که هیچ فعلی و

قولی



قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام
وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از بیان احوال اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید
أَلَا إِنَّ بدانید بدرستی که أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست
عَلَيْهِمْ بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک باشند
از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدای باشد
و در بحر آورده که مراد از اولیا الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا بر وجهی
میکند که عنوان شرف اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته
رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته مشغلها همه کم کرده با شسته ز دل صورت گرد و ربا
راه هوا در شکسته قدم وز گنه از آن فرو بسته دم و گفته اند اولیا الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا داشته
و مؤید این قول حدیث کلام است که وجه محبتی المتحابین فی الله و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوه
نشوند از اهوال یوم القیام و نزد بعضی اولیا مؤمنان و پرهیزکاران اند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت
ایشان میگوید که الَّذِينَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند بانچه جاء من عند الله وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و هستند که پرهیزکاری میکنند مداومت لَهُمُ الْبُشْرٰى مر ایشان راست مژدگانی فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیی یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد
رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه ایشان را در وقت
نزع و در بیان آن گوید بشری آنست که مؤمن جای خود در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت
مردمانست با ایشان و نام نیکو وَفِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست مژده در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان
سلمی فرموده که بشارت دنیی وعده لقاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیی شناخت و در آخرت نواخت درین سرای سرود مجاهده و در آن سرای نور
مشاهده و اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا     از نعمت این جهان ثنای تو بس است     و ز دولت آن جهان لقای تو بس
لَا تَبْدِيلَ نیست بدل کردن لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ مر سخنان خدا را یعنی در وعده او خلاف نیست
ذٰلِكَ آن بشارت موعود هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچ کس در نیابد و عقل
هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در اشراک
و ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خور اوست تو میگویند إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستی
که غلبه لِلّٰهِ جَمِيعًا همه مر خدا راست و ترا عزیز خواهد کرد و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِيعُ
اوست شنوا اقوال ایشان را هرچه بجد و هزل میگویند الْعَلِيمُ دانا باحوال ایشان در سر و عیان و نیتی که
دارند و فراخور آن ایشان را جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ بدانید که بتحقیق مر خدا راست مَنْ فِي

السموات هر که در آسمانهاست از ملایکه ومن في الارض وهر که در زمین است از جن وانس وچون اینها که
اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت وعبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت وچون
ذوو العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالت است
وما یتبع الذین وچه چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند ومیپرستند من دون الله شرکاء
بجز خدای شریکان را متابعت نمیکنند آنانکه جز خدا را میپرستند آنان را که شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت در
ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند عبادت شرکا الا الظن مگر گمان را یعنی به بنا
گمان شرکت حق بوده اند وان هم ونیستند ایشان الا یخرصون مگر که دروغ میگویند در نسبت آن
شرکت وبعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال بر فردانیت ووحدانیت او نموده
دانند که استحقاق عبادت او راست وبس چنانچه میگوید هو الذی اوست الهی که بقدرت کامله
جعل لكم الليل ساخت برای شما شب را تیره لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی واز تعب تردد روز
بر آسایید والنهار مبصرا وروز را روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید ان في ذلك بدرستی
که در آفریدن روز وشب ونور وظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم
یسمعون مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش ودر آن تفکر وتدبر نمایند قالوا اتخذ الله
گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای ولدا فرزند یعنی ملایکه را بفرزندی گرفت سبحانه پاک است حق
تعالی از گرفتن فرزند هو الغني اوست بی نیاز از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد
یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسم درمیان
پیدا کند ومجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از وی منتفی بود یا گوییم که ولد
بعضی از والد است پس این صورت مستدعی ترکیب باشد وهر مرکبی ممکن است وهر ممکنی محتاج بغیر وواجب
الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بود کمال غنی از صفات ذاتی او
کسی که صفت غنی بی بود بکسر محتاج واشارت به بیان غنای حق اینست که له مر او راست از روی مالکیت
ما في السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وما في الارض وآنچه در زمین است از
بدایع سفلیات ان عندكم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی وبرهانی بهذا باین
که خدای فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگویید على الله بر خدای بدروغ وافترا ما لا تعلمون آنچه
نمیدانید قل بگو ای محمد ان الذين يفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند وبر بندند على الله الكذب
بر خدای دروغ را به اتخاذ ولد واضافه شریک بوی لا يفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند
وبه بهشت نرسند متاع مر ایشان راست برخورداری اندک في الدنيا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت
دارند وسهل فرصتی را بگذرانند وبگذارند ثم الينا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان



ثم نذيقهم پس بچشانیم ایشان را العذاب الشديد عذابی سخت یعنی دایم وبی انقطاع بما كانوا
بسبب آنکه بودند که بکذب پیغمبر را يكفرون کافر میشدند واتل وبخوان عليهم بر ایشان
یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح خبر نوح پیغمبر علیه السلام اذ قال ویاد کن چون گفت لقومه
مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یا قوم ای گروه من ان كان كبر اگر هست که بزرگ شده و
گران گشته عليكم بر شما مقامي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی یعنی است از آنکه
حضرت نوح على نبينا وعليه السلام نهصد وپنجاه سال قوم را بخدا دعوت کرد وجفا وآزار ایشان تحمل فرمود
وچون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من درمیان شما وتذكيري
وپند دادن من مر شما را بآيات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای وتصدیق نا نموده مرا بر پیغامبری
فعلى الله پس بر خدای توكلت توکل کردم در دفع کید شما ونصرت من بر اعدا فاجمعوا
پس گرد آرید ومحکم سازید امركم کار خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خداوندان امر را ورؤسا
قوم خود وشركاءكم وبخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکاء حق میدانید ملحق آیه آنکه شما
همه بقصد من اتفاق کنید ثم لا يكن پس باید که نباشد امركم کار شما در قصد من عليكم
غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الي پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید
یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست ولا تنظرون ومرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از زحمت مقام
وصحت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده ووثوق تمام بفضل
ملک علام داشته ومیخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان را خذلان ابدی
یافته از قول وی اعراض نمودند ووی فرمود فان توليتم پس اگر روی بگردانید واز قبول قول
من اعراض نمودید فما سألتكم پس من نخواستم از شما برای رسالت خود من اجر مزدی که
باعراض شما از من فوت شده باشد ان اجري نیست مزد من برای دعوت الا على الله
مگر بر خدای واو مرا بران ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید وخواهی اعراض کنید وامرت
وفرموده شده ام ان اكون بانکه باشم من المسلمين از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس
خلاف امر او نکنم واجر رسالت خود از غیر او نجویم فكذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه
السلام مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او وبعد از الزام حجت بر ایشان فنجيناه پس رهانیدیم
نوح را علیه السلام از غرق شدن ومن معه وآنان را نیز که با وی بودند في الفلك در کشتی و
اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور واناث وجعلناهم وگردانیدیم اهل کشتی را
خلائف باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا وغرق کردیم بطوفان الذين
كذبوا آنان را که تکذیب کردند بآياتنا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او

فَانْظُرْ پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و به بین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ
عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام و درین آیه تسلیه حضرت رسالت است صلوات
الله و سلامه علیه و بیم تهدید اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از بعد نوح
علیه السلام رُسُلًا فرستادگان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بسوی قوم او هود را علیه
السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام
باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان با امتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها روشن
و دلیلها واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان
بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی تکذیب کرده بِهِ بآن مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت
رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثة پس بعد از آن بر همان وتیره سلوک نمودند یا ایمان
نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق كَذَٰلِكَ مثل این مهری
که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهای از
حد در گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و احزاب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهما
السلام إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم
او بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا [illegible] آیتها یعنی معجزهای نه
چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند وَكَانُوا
و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا
فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آن هنگام که آمد بدیشان الْحَقُّ سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از
نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا فرمود و معجزه بدیشان نمود قَالُوا
گفتند از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این چه تو آورده و معجز نام کرده لَسِحْرٌ مُبِينٌ
هر آینه جادوئیست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر قایلان این قول را أَتَقُولُونَ
آیا میگوئید شما لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام که بشما آمد که این
سحرست أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی جادو نی
نیست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و پیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون
موسی را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته
ایم ما عَلَيْهِ بران آبَاءَنَا پدران خود را از عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را از پرستش
فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ



در زمین مصر وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما لَكُمَا مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ
فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا
در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بجوا
کلی مستقلم ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان در
مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مر ایشان را موسی علیه السلام أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ
مُلْقُونَ آنچه شما افکننده اید از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان حبال
و عصی خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه
السلام مَا جِئْتُمْ آنچه آورده اید شما بِهِ السِّحْرُ آن جادو است نه آنچه من آورده ام و فرعونیان
آنرا سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا سَيُبْطِلُهُ زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد
إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را
وَيُحِقُّ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ
بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و
از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست
حق تعالی از خشم و خصم خصام کی گذارد اولیا را در غرام مه فشاند نور و سگ وع وع کند سگ ز نور ماه کی مرتع کند
خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی اضطراب مصطفی مه میشکافد نیم شب ژاژ میخاید ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند وان جهود از خشم سبلت میکند فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی علیه
السلام در مبدا امر او إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون
موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان
ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ و ترس از
گروه خود یعنی از پدران و رؤسا قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه
السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون ایشان را
یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر
بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ
و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه
من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما گرویده اید بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار

بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓا پس برو توکل کنید و کار خود با او گذارید إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ اگر
هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را و انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق
بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و
رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند تعلق دل است
بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد بحکم
الحکم الازلی عینا بعین میت در پیش غاسل هر که در بحر توکل غرقه گشت معنی از ما سوی الله در گذشت
این توکل گرچه دارد رنجها فهو حسبه بخشد از وی گنجها و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل وعده و
فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق
شدیم و چون دعای متوکل با اجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما
لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود
مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات بلا ایشان آورده اند که
بعد از ایمان این قوم موسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و
معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه
موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانها ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع
نگردند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَآ و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او علیهما السلام أَن
تَبَوَّءَا آنکه فرا گیرید جای بازگشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا خانها
که رجوع کنند با آن بجهة پرستش خدای تثنیهٔ اخبار اشارتست باآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است
بایمهٔ قوم و دران محل امام ایشان موسی بود و هرون علیهما السلام وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید
شما هر دو برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی
علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ و بجای دارید نماز را دران موضع جمع ضمیر بجهة
آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی
مؤمنان را بنجات دنیی و درجات عقبی توحید ضمیر بشر است باآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت
و آن موسی بود علیه السلام وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعای خود رَبَّنَآ ای آفریدگار ما إِنَّكَ
ءَاتَيْتَ بدرستی که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُۥ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی که بآن آرایش
کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَٰلًا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فِى
الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه

کوهها



کوهها که دران معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او درین مواضع روان
بود و بدین سبب مال بسیار بحوزهٔ تصرف ضبط در آمده همه مقبول و مجمل شده بود و سبب ضلال و اضلال ایشان
گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و
زینت دادهٔ دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرد که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را اینها دادهٔ لِيُضِلُّوا
تا گمراه کرده اند بندگان ترا عَن سَبِيلِكَ از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای
پروردگار ما اثر محو فرست عَلَىٰٓ أَمْوَٰلِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل ساز
بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل
و نقشی که داشت و سدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنگ
شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت
فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بران تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیارند موسی
علیه السلام بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز
تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بینند عذابی دردناک را که آن غرقست
در بحر قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَت بدرستی که اجابت کرده شد دَّعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو
برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هرون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا
شریکست ازین جهت گفته که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام
حجت و تعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا
ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَآنِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانرا که از جاهلانند لَا
يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن کار او موقوف وقت آنست که
و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را
هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنارهٔ دریای قلزم رسیدند
فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره
شعراست ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَ
جَٰوَزْنَا بِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت
فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُۥ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر
بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و
اسپ فرعون بوی مادیان که جبرئیل علیه السلام بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه
خود را در دریا افکندند و فرعون میخواست که بدریا در آید اما مرکب او او را ببرد حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ

دارید وقت

تا چون غرق یافت او را فوق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم
انه بآنکه لا اله نیست معبودی که مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که بدو گرویدند موسی
علیه السلام آمنت به بنو اسرائیل که گرویده اند بدو بنی اسرائیل و انا و من من المسلمین از جمله گردن
نهادگان مر حکم او را و در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت به سه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که
قبول آن داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت مرة واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون
این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود آلآن آیا ایمان می آری اکنون که اختیار
نمانده و قد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش از این و فرمان پیغمبر من نشنیدی و
کنت و بودی من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان و در مدارک و تبیان و غیر آن از [illegible]
آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بر دیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست
در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و در تربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد چون کفران
نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او
نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد
آنست که او را در دریای قلزم غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و در محلی که فرعون بگرداب
فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل علیه السلام آن خط را بدو وا نمود و گفت هم بفتوی تو با تو عمل
کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز بر آریم ما ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو که
در قعر بحرند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را
وهم شد که فرعون هلاک نشده و هم بدیشان ساز کرده لشکر ما را از دریا گذرانید و از عقب ما در آید حق
سبحانه فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدان او را بشناختند تا بنی اسرائیل نعش فرعون
را بر روی آب دیدند و تسلی یافتند و از اینجاست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای
آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که
بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید
مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا
او را بر زمینی بلند افکند چنانچه هر کس او را دید و از نجات که در معنی ننجیک فرموده اند که تلقیک
علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از قعر بر آریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای
کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بتو عبرت گیرد و داند که ملوک مقهور و دور است از دعوی الهیت
و قاهر بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نه رهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان
رساند عاجزی گو اسیر خواب و خورست لاف قدرة زند چه چیزست آنکه در نفس خود زبون باشد



صاحب اقتدار چون باشد و ان کثیرا و بدرستی که بسیار من الناس از مردمان عن آیاتنا
از علامات قدرت ما لغافلون بیخبرانند ایشان را نه در آن تفکری و نه از عبرتی و لقد بوانا و بدرستی
که ما جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوا
صدق جای برازنده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزد و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر و
رزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیزها و چیزهای لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از
بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند که ایشان را در یثرب جای داده و قوت از تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فما
اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حتی جاءهم العلم تا
وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت
احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن
که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند
میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیز که بودند که از روی عناد یا جهل فیه
یختلفون در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بتو از قصص
و احکام فسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست
من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان
مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله وسلم و مراد امت او در زاد المسیر آورده که ان بمعنی
ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادة فی بصیرة سوال کن از اهل کتاب لقد جاءک
الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس
مباش من الممترین از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت
خطاب متوجه حضرت رسالتست و المخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک
و شبهات در آنچه بروی منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که و لا تکونن و مباش من
الذین کذبوا از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله به آیتهای خدا از زیانکاران ان الذین حقت
بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمت ربک قول پروردگار تو یعنی
قولی که در لوح محفوظ نوشت که ایشان بر کفر میرند و ملایکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملان
جهنم ... فی النار و لا ابالی و بهر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان
نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی در ایمان ایشان تعلق اراده اله باشد
بدان منتفی است مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم و اگر چه آید بدیشان کل آیة هر آیتی

خزانه را که قرآنست فتکون [illegible] اگر تکذیب کنی من الخاسرین

که اقتراح میکنند حَتّٰى يَرَوُا تا به بینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را که نافع ایشان باشد و بعد از
نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا
كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبوده‌اند
اهل دهی از دیهها چنانچه که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آورده‌اند فَنَفَعَهَا پس سود
رسانیده اهل آن دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در آن وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ که قوم یونس را علیه
السلام که ایشان لَمَّا آمَنُوا آن هنگام که ایمان آورده‌اند كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و بردیم از ایشان
عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخور
دار بکرداشتیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهاء ایشان و بر نهند بر این معنی که گفته شده استثنا
در الا قوم یونس و نفع با ایمان یاس مخصوص باشد بدین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیه که فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا و جهی بر باشد که معنی آیت اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه
عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام
چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند و بر ایشان
استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را با اهل
نینوی فرستاد و از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای دعوت کرد و ابا نموده و پیاپی رنجانیدند
تا او بتنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت
خبر ده قوم خود را که بعد سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان
قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید حق تعالی بملک دوزخ خطاب
کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت
ابری سیاه دیده شد و دودی غلیظ و شرارات آتش پیدا کرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند
که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود آوردند و او وزیری عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام
طلب کنند چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام رفت خدای که او را بدو دعوت
میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس
ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خرد و بزرگ
خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و یکبار زبینها خالص ساخته آواز برداشتند
که آمنا بما جاء به یونس علیه السلام و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم بدین وجه می نالیدند و درین چهل روز
از فغان و ناله نیاسوده در مستمندی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو نسازی بکه رو آوریم با ظلم ازسمه سازنده جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر بی سر و پا آمده‌ایم



هم بامید تو خدا آمدیم قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان بخرید و
آزاد کنید ما بندگان توییم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند آنها ما را یونس علیه السلام
خبر داد که تو خداوند فرموده‌ای که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده‌ایم بفضل خود ما را
دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر شما
ستم کند از او درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده‌ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا میکردند که خدا
یونس علیه السلام ما را گفت که پروردگار من گفته است که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه کرم
آورده‌ایم ما را رد مکن ما بی دستان برآورده‌ایم و ستی در دعا نقد فیضی به برین دست گدا کار تهی
قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی پس روا کن از کرم حاجات بیچارها القصه روز چهلم که
آدینه بود و عاشورا اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده براة نجاة از دیوان رحمت نوشته شد
و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از
چهل روز متوجه بنینوی شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت
واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشان را بعذاب ترسانیدم و عذاب برگشت
مبدل گشت اکنون بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و
محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی
پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ
جَمِيعًا همه ایشان آورده‌اند که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بر ایمان قوم بغایت حریص
بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آیینه خاطر آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و
ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمان را
حَتّٰى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند مومنان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیه قتال وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تنی را أَنْ تُؤْمِنَ الا که ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ مگر باراده
و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می گارد عذاب یا خشم میکند یا مسلط میکنیم شیطان را چنانچه
چا بخوانده یعنی خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمی نمایند در حجج
و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو ای محمد مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر با نظر
کنید بدیده عبرت مَاذَا فِي السَّمٰوَاتِ تا چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در
زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ
و دفع نمیکند و بی نیاز نمیکند آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
از گروهی که در علم و حکم من واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس چشم نمیدارند این

مشرکان الا مگر ایامی را یعنی واقعها را مثل ایام الذین مثل وقایع آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند
پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا
بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین
از منتظرانم هلاک شما را ثم ننجی پس ما برهانیم رسلنا پیغمبران خود را هنگامی که عذاب بتکذیب
ایشان فرود آمد والذین آمنوا و نجات داده ایم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنین که
نجات داده ایم رسل و متابعان ایشانرا حقا علینا وعده راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان
ننج المؤمنین نجات میدهیم گرویدگانرا که محمدست صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم
قل بگوای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید
شما در شک من دینی از صحت دین من پس بیان کنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس
من نمی پرستم آنانرا تعبدون شما می پرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملایکه و
لکن اعبد الله ولیکن پرستش میکنم خدایرا الذی یتوفیکم آن خدایی که می میراند شما را تخصیص
توفی بجهت تهدیدست چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست وامرت و مأمور شده ام
ان اکون بانکه باشم من المؤمنین از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا و دو بکرام کرده
اند و او را وحی فرستاده اند بانکه بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین یعنی خالص ساز
آنرا حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن و مباش من المشرکین از
شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرتست ولا تدع و مخوان من دون الله بجز خدای
ما لا ینفعک آنچیزی را که سود نکند ترا خواندن او ولا یضرک و زیان نرساند بتو فروگذاشتن
او فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فانک پس بدرستی که تو اذا
من الظالمین آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله بضر
و اگر برساند خدای بتو رنجی یا شدتی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست
مر آنرا الا هو مگر او که الله است وان یردک بخیر و اگر بتو صحت و راحت و غنا فلا راد
لفضله پس هیچ دفع کننده و بازگرداننده نیست مر آن فضل او را و منع فضل او موضع دلیلست
بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر ببندگان بی استحقاق از ایشان یصیب به میرساند فضل
خود را من یشاء بانکه میخواهد من عباده از بندگان خود وهو الغفور و اوست آمرزنده
پس از غزاه او بمعصیت نا امید نشوید الرحیم مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او بندید
قل یا ایها الناس بگوای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد بشما کلامی درست با پیغمبر
راست من ربکم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه

وان اقم

خواهد



یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای خود یعنی
منفعت آن عاید بدوست ومن ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فانما یضل پس جز این
نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدوست وما انا و نیستم من علیکم
بوکیل بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و بیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ این آیتست واتبع
و پیروی کن ای محمد ما یوحی الیک آنچیزرا که وحی کرده می شود بسوی تو باشتغال و تبلیغ واصبر و صبر
کن بر دعوت و بر ایذایی که بتو رسد شکیبایی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت
تو یا امر فرماید بقتال دشمن و جزیه کتابی وهو و اوست خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان ز
یراکه
در حکم او خطا و میل و ستم نیست و مطلع است بر سرایر و احتیاج به بینه و گواه ندارد
از سفید یا تا سیاهی که برنا لوح و قلم یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود مکیة وهی مائة و ثلث و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الر و اتفاق فرموده که حروف مقطعه نسبت با اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم
المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا
تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا
و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل بر وعد و وعید کتاب این کتابیست
صفت او اینکه احکمت استوار کرده شده است آیاته آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته آیات
بنظمی که نقص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است بسوره و آیه یا تفصیل یافته
در آنچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزد یک حکم کننده با حکمت
بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آنکه تا نپرستید الا الله مگر خدایرا اننی
لکم بدرستی که من مر شما را منه از وی یعنی از جانب وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و
طغیان وبشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل آیات
برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه
کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا برخوردار کند شما را متاعا حسنا برخورداری
نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا قوم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تن درستی الی اجل مسمی
تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدرست محققان گفته اند متاع حسن رضاست بآنچه دوست دهد از نعمت
و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که برخورداری نیکو آنست که حاجت
در آن بدوست و بیگانه روی نشود ویؤت و بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضلی را در دین
فضله ثواب و جزاء فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل آن
که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و در اینجا بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید ولیتولوا

آنرا که بجاوید خدا از و بازگیرد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من
فَإِنِّي پس بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می‌ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ
که روز قیامت و در تیسیر گوید روز بدر و گفته‌اند روز شدت و سختی و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا آنکه
کرده و مردار خورده‌اند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قَدِيرٌ تواناست آورده‌اند که جمعی از کافران
با آنکه عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می‌ورزیدند و بجهت مصلحت زبان در اخفای
آن می‌کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده‌ها فروگذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای
خود را فراهم گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیه فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید
که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم می‌گیرند سینهای خود را بعداوت حبیب من یا دو تا
می‌کنند آنرا و تا کرده سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در دل می‌گیرند
لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامها خود را و بر فراش خود جای گیرند يَعْلَمُ خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه
پنهان میکنند در سینها وَمَا يُعْلِنُونَ و می‌داند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان نسبت علم وی
یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ باسراری که در سینهاست و گویند
ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه مضمرات آنرا میداند الا که در دل نهان کنی سری
اگر دل آگه نمی‌داند در اسباب نزول آورده که این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و
شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف
هواداری و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن می‌نمود حق سبحانه خبث عقیده
او را بدین آیه آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده
که منافق مشابه ماریست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است
صورت ظاهر ندارد اعتبار
باطنی باید مبرا از غبار
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین و مراد جمیع حیوانات است
إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خداست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ابدا و لفظ علی که مفید
وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول روزیست بمرزوق و گفته‌اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدای
یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند
خدای مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوانات در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات
صاحب کشاف آورده که مستقر مکان حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل
از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان

الجزء الثاني عشر



مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول یکشنبه
و آخرش آدینه بوده وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب در بعضی
تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبدا آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در و نگریست آن جوهر آب شد پس
حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و
استقرار آب بر باد اعتباری عظیمست مر اهل تفکر را از عجائب و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و
باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کند تا ظاهر شود که أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ
عَمَلًا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که چیست بر جا نعمت با تصدیق که کدام زیست در قرار عرش بر آب و
وقوف آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته
شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند إِنْ هَذَا
نیست این سخن که در باب بعث می‌گویی إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان وَ
لَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابی را که وعده داده ایم إِلَى أُمَّةٍ
مَعْدُودَةٍ تا هنگام شمرده شده یعنی وقتی معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزاء مَا
يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روز که بیاید
عذاب بر ایشان که روز بدرست لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب بازداشته عَنْهُمْ از ایشان
یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و دنیا طلب فرموده که این عذاب قتل جبرئیل
علیه السلام مستهزیان را چنانچه مضمون إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد وَ
حَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده خواهد شد بدیشان و صیغه ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی که احاطه
کرده گرفته است جهات ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که از روی جهل وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ اگر بچشانیم
کره را بدلالت آنرا مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا پس باز ستانیم آنرا مِنْهُ ازو إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او ناامید
بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما كَفُورٌ ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر
بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکویی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده باشد چون
بیماری و فقر لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که وا بدی آمده
بود عَنِّي از من إِنَّهُ بدرستی که انسان لَفَرِحٌ شادمانست بنعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده
و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق آن إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه
صَبَرُوا شکیبایی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملها نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم
رسانیدند در نعمت و رخا أُولَئِكَ لَهُمْ آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند مر ایشانراست

مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که اقل آن بهشت شیخ العالم فرموده که در حقیقت
نعمتی هست که هر نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا
مارا بهشت بهر لقای تو در خور است — بی پرتو جمال تو جنت محقر است    آورده اند که کفار عرب از روی تعصب
و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات و التسلیمات می کردند و با کلام قدیم و
کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی نمی نهادند یا
ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه
ایشان متکدر می شد حق سبحانه برای تهییج آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات بردّ و انکار ایشان آیه
فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله می گوید که استفهام بمعنی
نفی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ برخی از آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو یعنی
آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه ایشان وَضَائِقٌ و تنگ بِهِ باظهار آن صَدْرُكَ
سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ
كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقت کند بر گروهان و بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامد با او
فرشته که گواهی بر نبوت او دهد بسبب این مقالات از ادای رسالت باز مان إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که    بحث ۵
تو نَذِيرٌ بیم کننده بر تو انذار است و بس و نفوذ آن متغیر نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان متکدر باید
شد    در شب مهتاب مه را بر سماک — از سگان و عوعو ایشان چه باک    وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای
بر همه چیز وَكِيلٌ گواه است یا کارساز که کار با او گذار و نگاه دار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن
و از گفت و شنود هر عنود و حسود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه می گویند کافران افْتَرَاهُ محمد می بافد آنچه
که گوید که بمن وحی می کند یعنی قرآن را خود می سازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره
مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی در زعم شما آنست که قرآن را
از خود بر می تواند بافت و من این کلام را بر می بافم که من از خود می سازم شما فصحا عرب پس باید که شما نیز قادر باشید
بر اتیان مثل این کلام بلکه شما از من قادر تر باشید جهت وفور شما بر قصص و اخبار و تعوّد شما بر انشا اشعار
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه
بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فاتوا بسورة مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد
فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکردند لَكُمْ مر شما را در آنچه گفتید از اتیان سور خطاب حضرت
پیغمبرست و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مومنانند که ایشان نیز تحدی میکردند با جابت پیغمبر و
می گفتند که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم مفتری میگویید شما با مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه



فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنْزِلَ که آنچه فرو فرستاده شد
بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدای است یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علمست بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش
و معاد وَأَنْ لَا إِلَٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالمست بآنچه غیر او ندانند و قادر
بر آنچه غیر او نتوانند فَهَلْ أَنْتُمْ پس هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر ...
توانند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد که از روی نیت
حث يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد دنیا    فائده
با اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد آورده که عامست مر جمیع مردمان که هر که از ایشان با حسان و اعمال بر خود
دنیا خواهد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام بازگذاریم بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان را فِيهَا در دنیا از
صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند
یعنی مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ
در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفا مزد کرده اند در دنیا که بر صور اعمال ایشان مترتب بوده
نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده وَحَبِطَ و تباه
گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت مترتب بر اخلاص است و ایشان را هر
عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بوده اند که می کردند از ریا    يَعْمَلُونَ
و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود که او را
دلالت کند براه صواب وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی    بطریق
از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه
صواب کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبر است و گفته اند صاحب بینه
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و تابع اوست شاهد که آن جبرئیل است علیه السلام یا ملکی که حافظ او
بوده یا ابوبکر صدیق رضی الله عنه یا علی مرتضی علیه السلام یا صورت آنحضرت که هر که دید وی انصاف ورزید
نکرد یعنی انوار حق و آثار صدق در بشره او شاهد وجود وی    ای صبح سعادت رخ چون تو هویدا
آن حسن چه حسنست تبارک و تعالی    بعضی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه یعنی یقراه و شاهد جبرئیل علیه
السلام یا زبان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد
انجیل است در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت و اگرچه قبل از و نازل شده وَمِنْ
قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریة چه او نیز در تصدیق
نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآنرا إِمَامًا در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین    را
وَرَحْمَةً و سبب بخشایش بر متابعان أُولَٰئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ می گروند بقرآن

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ وهركه كافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از كروهي چند كه اهل مكه اند وآنكه حزب ايشانند در
عداوت پيغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ
پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مِنْهُ از اين موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستي كه اين وعده درست وراست آ
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمي گروند بآن و
تصديق نمي كنند وَمَنْ أَظْلَمُ وكيست ستمكارتر يعني كافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنكس كه بربندد عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا برخداي دروغي يعني نفي وحي او كند يا اثبات شريك براي او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتريان
يُعْرَضُونَ عرض كرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ
و خواهند گفت گواهان يعني حفظه وكرام الكاتبين يا پيغمبران براي مراعتي يا اعضا وجوارح ايشان گواهي
دهند كه هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اين گروه آنانند كه از روي عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار
خويش با ثبات ولد وشريك أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانيد كه لعنت خداي عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمكارانست
يعني كافران ومراد از لعنت دوري باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان مي كند ومي گويد الَّذِينَ
آنانكه يَصُدُّونَ باز مي دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خداي يعني از دين او وَيَبْغُونَهَا
و مي جويند يعني وصف مي كنند راه خداي را عِوَجًا بكجي وانحراف از راستي وَهُمْ وايشان
بِالْآخِرَةِ بدان سراي هُمْ كَافِرُونَ ايشان ناگرويدگانند تكرير ضمير جهت تأكيد كفر ايشانست بآخرت
أُولَٰئِكَ آن گروه كافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز كنندگان مر خداي را از عذاب خود
فِي الْأَرْضِ در زمين يعني در دنيا وَمَا كَانَ لَهُمْ ونيست مر ايشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خداي
مِنْ أَوْلِيَاءَ هيچكس از دوستان كه عقوبت الهي از ايشان بازدارد بلكه يُضَاعَفُ افزوده شود
لَهُمُ الْعَذَابُ براي ايشان عذاب يعني دو باره معذب كردند بجهت ضلال واضلال مَا كَانُوا نبودند
كه در دنيا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستند كه بشنيد يعني سخن حق را چه از شنيدن آن كر بودند وَمَا كَانُوا
يُبْصِرُونَ ونبودند كه بديدندي يعني آيات قدرت را چه از ديدن آن كور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
آن گروه آنانند كه در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زيان كردند نفسهاي خويش را يعني زيان ايشان بديشان
باز كرده وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم شد از ايشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند كه افترا مي كردند از شفاعت
بتان و درخواست ملائكه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بي شك وشبهه ايشان فِي الْآخِرَةِ در آن سراي هُمُ الْأَخْسَرُونَ
ايشانند زيانكارتر از همه زيانكاران چه پرستش بتان را به پرستش خداي خريده اند ومتاع دنيي فاني را بر
نعيم عقبي باقي اختيار كرده ودرين سودا غبني فاحش است اي دين را بدنيي دادن از دون همتيست
زانكه دنيي جلكي رنجست ودين آسايشست نعمت فاني شاني دولت باقي دهي اندرين سودا خرد داند كه غبني فاحشست
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي كه آنانكه از روي اخلاص گرويده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وكرده اند عملهاي شايسته





از اداي فرايض ونجد نوافل وَأَخْبَتُوا وآرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذكر پروردگار خود ويا تواضع كرده
اند مر ورا يا بازاي او از ما سواي منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا ايشان
در بوستان جنان خَالِدُونَ دايم وباقي اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه كه مؤمن اند وكافر كَالْأَعْمَىٰ
وَالْأَصَمِّ مانند كور وكر اند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ومانند بينا وشنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آيا برابر باشند اين دو فريق
مَثَلًا در صفت وشبه يعني برابر نباشند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آيا پند نمي گيريد بدين مثلها وتامل نمي نماييد در آن
تشبيه كرده است كافر را بنابينا بجهت عدم مشاهده او مر آيات قدرت را وبنا شنوا بسبب تصامم او
از استماع كلام الهي وتشبيه مؤمن بسميع وبصير جهت آنست كه حال مؤمنان در سمع وبصر بضد احوال كافرانست
در بحر المقايق فرموده كه اعمي آنست كه حق را باطل وباطل را حق بيند واصم آنكه باطل را حق وحق را باطل شنود
وبصير كسيست كه حق را حق بيند وبدو روي كند وباطل را باطل بيند واجتناب نمايد وسميع آنكه حق را حق شنود
وبدان عمل كند وباطل را باطل شنود واز آن حذر فرمايد وبحقيقت بصير كسيست كه ديده بصيرتش بكحل بوابي اسم
جلا يافته باشد وسميع كسي كه گوش هوشش بگوشوار فيض بسميع آراسته بود هركه بخداي بيند جز از خداي نه بيند و
هركه بخدا شنود جز از خدا نشنود گوشي كه بحق باز بود در همه جاي او هيچ سخن نشنود الا ز خدا
وان ديده كه نور پذيرد او را هر ذره بود آينه دوست نماي وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبدرستي كه فرستاديم
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را عليه السلام بسوي قوم او پس گفت مر ايشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستي كه من شما را
نَذِيرٌ بيم كننده ام مُبِينٌ هويدا سازنده يعني موجبات عذاب ووجه خلاص را بيان مي كنم يا
ترسانم أَنْ لَا تَعْبُدُوا بآنكه نپرستيد إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را كه اگر پرستش وي نماييد إِنِّي أَخَافُ من مي ترسم
عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزي دردناك كه هول است عذاب درد وصف يوم باليم از قبيل
اسناد مجازيست براي وقوع الم در او فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف ورؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر بودند
مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح عليه السلام مَا نَرَاكَ نمي بينيم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشري مانند ما يعني
مزيتي كه ترا با ما باشد كه سبب تخصيص تو بود به نبوت وبر ما واجب گرداند اطاعت تو از تو در نمي يابيم ايشان
بيا كمل بشريه ديدند واز درك حقايق ايشان غافل ماندند سري با انبيا بر داشتند
اوليا را بهچو خود پنداشتند گفت اينك ما بشر ايشان بشر ما وايشان بسته خوابيم وخور اين ندانستند ايشان از عمي
در ميان فرق بودي منتها مرد وگون زنبور خوردند از يك محل زين يكي شد نيش وزان ديگر عسل هر دو گون آهو گيا
زان يكي شد مشك زديگر پشك نا آن دو ني خوردند از يك آبخور آن يكي خالي ودگر پر از شكر صد هزاران اين چنين اشباه
فرق شان هفتاد ساله راه بين وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ ونمي بينيم كه ترا متابعت كرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ
مگر آنانكه هُمْ أَرَاذِلُنَا ايشان فرومايگان وفرومايگان مانند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر راي يعني بتو ايمان
آورده اند بي تفكري وتاملي يا متابعان تو اراذل اند در بادي الراي يعني هر كه در ايشان نگرد صفت رذالت

خوروندوآب
چنا

و از ایشان نشناسد و نکند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی شما و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که
بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان می بریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی شما در دعوی
نبوت و پیروان او در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید
إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من
گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزدیک خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ
عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده کرده اند آن حجت را بر
شما بطلب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آنرا با الزام کنیم شما را بقبول آن و
گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اجتهاد بدان وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما
مر آن حجت را کاره باشید و نا خواهنده کانند قتاده رحمه الله فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی
اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند
یکی را بخواند که مقبول ماست یکی را براند که مخذول ماست بد و نیک امر ترا بنده اند
بتسلیم حکمت سر افکنده اند وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت که
غیر مذکور است مَالًا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر ابا کنید
إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم می گفتند ای نوح
اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب می فرمود [illegible]
و نیستم من وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ
ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ
و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نمی دانند قدر ایشان را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي
کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمایید که شد توابن حرکت ایشان نمی کنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت
دارند و باطن مخالفت توانند نوح علیه السلام فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمی گویم شما را که البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ
نزدیک من خزینها علم خداوند است وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمی دانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم و
لَا أَقُولُ و نمی گویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید که ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمی گویم
لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنها را که بخواری در ایشان می نگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما بجهت فقر ایشان و اراذل بگویید
لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشان را خَيْرًا نیکویی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان
آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بآنچه در
نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم با سلام ایشان کنم در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه



باشم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قَالُوا گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای
نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز
کشیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ
الصَّادِقِينَ از راستگویان در وعید خود قَالَ گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست که
يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ بیارد بشما عذاب را إِنْ شَاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و
نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود بآنکه بگریزید یا بگریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ و سود نمیدارد شما را
نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدْتُ اگر خواهم أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شما را إِنْ كَانَ
اللَّهُ يُرِيدُ اگر هست خدای که میخواهد أَنْ يُغْوِيَكُمْ آنکه شما را گمراه سازد و در کلام تقدیم و تاخیر
هست تقدیرش این که اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمی رساند
هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بر وفق اراده وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او
بازگردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت أَمْ يَقُولُونَ بلکه گفتند افْتَرَاهُ بربافت
نوح علیه السلام وحی را از پیش خود ما نوح را علیه السلام گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته ام وحی را
فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر من است وبال گناه کردن من وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه شما
گناه می کنید و اسناد افترا بمن می نمایید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد إِلَىٰ نُوحٍ بسوی نوح علیه السلام أَنَّهُ
لَنْ يُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهد آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه تو إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده
فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که می کنند از تکذیب و ایذاء و
فایده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند
وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما یا با عین ملایکه که مددکار و موکل تو اند
وَوَحْيِنَا و بوحی ما بتو و ساختن آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست
که کشتی چگونه سازد وحی آمد بوی که بسازش چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه رفع عذاب ایشان إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی
که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی می طلبید فرمان
در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا
اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه
السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که می ساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ و هر گاه
که بگذشتندی بر او عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ گروهی مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی بر وی چه کشتی
در بیابان می ساخت دور از آب و گفتندی که کشتی می سازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و

کرده

بامر نجار شدي قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا نوح عليه السلام گفت اگر سخريه مي‌كنيد با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس ما افسوس
خواهيم كرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ چنانچه شما افسوس مي‌داريد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود بدانيد مَنْ يَأْتِيهِ
آنكس را كه بيايد بوي عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابي كه او را رسوا كرداند در دنيا كه آن غرق است وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود
آيد بوي عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابي دايم در آخرت كه آن حرقت است پس نوح عليه السلام كشتي ساخت در مدت دو
سال طول او سيصد ذرع و گفته اند هزار و دويست و عرض او پنجاه ذرع و بقولي ششصد و ارتفاع او سي ذرع
و بقولي سي و سه ذرع و غير اينها نيز گفته اند و آنرا سه طبقه مرتب ساخته بقير مطلي كردانيده و بحكم الهي از هر جفتي
از هر نوع از انواع حيوانات جمع كرد و طيور را در طبقهٔ عليا و سباع و بهايم را در سفلي و آدميان را با اسباب
اغذيه در وسطي جاي مقرر فرمود و بتهيهٔ اسباب اتمام اين مهام مشغول بود حَتَّى إِذَا جَاءَ تا وقتي كه آمد أَمْرُنَا
عذاب ما يا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوش شد آب از تنور و آن تنوري بود از سنگ كه حوا رضي الله عنها
در ان نان پختي و ميراث بنوح عليه السلام رسيده بود و نشانهٔ عذاب آن بود كه آب از ان تنور بر جوشد پس
چون امارت عذاب پديد آمد قُلْنَا گفتيم نوح را عليه السلام كه بردار فِيهَا در كشتي مِنْ
كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو جفت از حيوانات يعني از انها كه جفتي مي‌كنند اثْنَيْنِ دو تا نر و ماده و
حفص بتنوين كل خوانده يعني از هر نوع حيواني دو جفت بكشتي بر وَأَهْلَكَ و كسان خويش را بر كشتي
در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا كه پيشي گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وي قول ما يعني حكم بهلاك وي يا
كنعانست و واعله كه پسر و زن نوح عليه السلام بوده‌اند وَمَنْ آمَنَ و بر دار در كشتي هر كس را كه ايمان آورده
وَمَا آمَنَ و ايمان نياورده بودند و موافقت نكرده مَعَهُ با نوح عليه السلام إِلَّا قَلِيلٌ مگر
اندكي از مردمان كه زوجهٔ مسلمهٔ او بود و سه پسر حام و سام و يافث و زنان ايشان و هفتاد و دو زن و مرد
غير ايشان كه مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح عليه السلام هشتاد تن پس نوح عليه السلام ايشانرا بر دبگ
كشتي آورده و سرپوشي كه ترتيب داده بود بر بالاي كشتي پوشيد و از زمين آب عذاب جوشيدن گرفت
و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز كرد وَقَالَ و گفت حضرت نوح عليه السلام با قوم ارْكَبُوا فِيهَا
سوار شويد در كشتي در حالتي كه گوييد بِسْمِ اللَّهِ يعني نام خداي بريد مَجْرَاهَا در وقت راندن كشتي وَ
مُرْسَاهَا و بهنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدا است رفتن و ايستادن او چه در خبر آمده كه چون خواستندي
كه كشتي برود بسم الله گفتندي روان شدي و چون خواستندي كه ساكن شود بسم الله گفتندي باز ايستادي
پس نوح عليه السلام ايشانرا بدين وجه تعليم شيوه داده و گفت إِنَّ رَبِّي بدرستي كه پروردگار من لَغَفُورٌ
آمرزندهٔ مؤمنانست رَحِيمٌ مهربان بر ايشان كه از بلاي طوفان نجات ميدهد وَهِيَ و كشتي تَجْرِي
بِهِمْ مي‌برد ايشانرا فِي مَوْجٍ در ميان موجها كه از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند كوهها وَنَادَى
و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح مر پسر خود كنعانرا و گويند نام او يام بوده وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و حال آنكه





بود بر كرانه از كشتي و پدر او را مسلمان ميدانست پس از فرط شفقت گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ اي پسرك من سوار
شو در كشتي مَعَنَا با ما اين شوي وَلَا تَكُنْ و مباش مَعَ الْكَافِرِينَ با كافران و بعد كان كه غرقه كردي
آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام كردي و با كافران در كيش ايشان متفق بودي قَالَ گفت در جواب
سَآوِي زود باشد كه باز گردم و پناه برم إِلَى جَبَلٍ بسوي كوهي كه از غايت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ
الْمَاءِ نگاه دارد مرا از غرقه شدن در آب قَالَ گفت نوح عليه السلام لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده
نيست امروز كه منع كند و باز دارد چيزي را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خداي إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آنكس كه
ببخشد يعني خداي و گويند عاصم بمعني معصوم است چون ماء دافق و عيشة راضيه يعني هيچكس ممنوع
نيست از عذاب مگر كسي كه خداي بر وي بخشد در اثناي اين مكالمه ميان پدر و پسر طوفان اشتداد يافت
وَحَالَ و حايل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ ميان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جملهٔ غرق
شدگان القصه نوح عليه السلام از كوفه يا از هند يا از عين وردة كه موضعيست بجزيره در كشتي نشست
عاشر ماه رجب و كشتي تمام روي زمين بگشت و چون واقعهٔ طوفان بنهايت انجاميد و كفار غرق شدند
امر الهي در رسيد وَقِيلَ و گفته شد يعني حق سبحانه گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي اي زمين فرو بر مَاءَكِ
آب خود را كه بيرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و اي آسمان باز گير آب را كه فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و كم
كرده شد آب بر روي زمين وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد كاري كه حكم حق بدان متعلق بود از هلاك
اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت كشتي عَلَى الْجُودِيِّ بر كوه جودي از موصل يا شام روز
عاشورا از ماه محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفته شد بُعْدًا دوري و هلاكت باد لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ مر گروه ستمكاران را يعني كافرانرا و چون نوح عليه السلام با قوم از كشتي بيرون آمد آنروز را
بجهت شكر الله روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد اين آيه در غايت فصاحت و نهايت بلاغت
و در مفتاح و كشاف و دلايل الاعجاز و اسرار البلاغه و غير ان در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند
و دُرّ بيان نظم غريب و اسلوب عجيب و نكتها در ايراد هر كلمه و حسن مواقع آن در سلك تحرير كشيده و چون
درين ترجمه ساحت ميدان سخن در غايت سعت ايراد آن غذارده الا وقوف بر دقايق و رقايق اين حال بمطالعه
اين محل از جوامع التفسير مرده و من الله التوفيق يغوص البحور من طلب اللآلي كه هر طلبي رو بسوي دريا كن
وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح عليه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ اي پروردگار
من إِنَّ ابْنِي بدرستي كه پسر من كنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو وعده نموده بودي كه اهل ترا نجات دهم
و او هلاك شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستي كه وعدهٔ تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو محكم تريني
حكم كنندگاني بحكمت درين جهت امام ماتريدي قدس سره در تاويلات آورده كه نوح عليه السلام از كفر پسر خبر
نداشت كه اگر دانستي اين سوال نكردي زيرا كه حق تعالي فرموده بود كه وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون

آمرزيدگار

این سؤال فرمود قال گفت خدای یا نوح انه ای نوح بدرستی که پسر تو لیس من اهلک نیست از اهل دین تو
انه عمل غیر صالح بدرستی که او صاحب عملیست غیر صالح نه نیک و شایسته فلا تسئلن پس مپرس از
من ما لیس لک آنچه نیست ترا به علم بآنچه دانشی یعنی چیزی که جوازش پوشیده آنرا اظهار مپرس
یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم
ان تکون از آنکه باشی من الجاهلین از نادانان بسؤال غیر جایز قال رب گفت نوح علیه السلام ای
پروردگار من انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین ان اسئلک از آنکه بپرسم از تو
ما لیس لی آنچه نباشد مرا به علم بآنچه دانائی یعنی بیجواز سؤال از آن و الا تغفر لی و اگر نیامرزی
مرا و ترحمنی و بخشایش بمن اکن من الخاسرین باشم از زیانکاران قیل یا نوح گفته شد که ای نوح
اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و برکات
و زیادتیها علیک بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انساب آدمیان بتو حول آنست که از اهل کشتی
غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس
و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود و علی امم و سلام و برکت بر گروهی چند ممن معک از آنها که با تو اند یا
آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان و امم و از آنها که با تو اند امتی چند ند یعنی ناشی خواهند شد
که سنمتعهم زود باشد که برخوردار سازیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثم یمسهم
پس برسد ایشانرا منا از ما عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و او کفار اند و در وسیط از قرظی
رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از امروز تا روز قیامت الا که داخلست درین سلام و برکت
و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تلک آن قصه که مذکور شد من انباء
الغیب از خبرهای غیبست که ما بواسطه جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی ما
کنت تعلمها نبودی که بدانی آنرا انت و لا قومک نه تو و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا
پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانچه نوح علیه السلام صبر کرد
ان العاقبة بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکارانراست و درینجا نظر بر اعدا و در آخرت
بدرجات علی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بشکیبهاست و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجه
شکیبائی ظفرست و کار بی صبران رو بهزیمت صبرست کلید گنج مقصود
بی صبر در او نگشود که صبر کنی دوا یابی و زیانهای درافغان ارشادی و الی عاد و فرستادیم بقوم عاد
اخاهم هودا برادر ایشان هود را و ذکر اخوت جهت نسبت چنانچه در سوره اعراف گذشت
قال گفت هود علیه السلام یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را بیگانگی ما لکم
من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و شما او را شریک اثبات میکنید ان انتم نیستید



الا مفترون مگر افترا کنندگان بر خدای با نجاد و شرکا یا قوم ای قوم من لا اسئلکم نمیخواهم شما را
علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی و مقررست که مجموع رسل قوم خود را از پی طمعی خود خبر داده اند جهت
ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و نفع آن نتیجه دهد و موعظه آنرا فایده رساند که بمطامع فاسده آلوده
نباشد طمع ببند و فقر زنگت بشوی طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی لاجرم پیغمبران مزد نبوت از
قوم نخواسته اند چنانچه هود علیه السلام فرمود ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آنکس که
بمحض قدرت فطرنی بیافرید مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا حق
را از باطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه
سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات
بودند و دشمنان بسیار داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود
و یا قوم استغفروا و ای قوم من استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان
ثم توبوا پس باز گردید الیه بدو از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم
بر مزروعات شما مدرارا بارانی پیوسته و یزدکم و بیفزاید و بار کند قوة الی قوتکم نیروئی با
قوت شما یعنی فرزندان دهد شمارا تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن مرا بشنوید و لا تتولوا و
بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی مجرمین در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود
ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی با حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام
معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند و ما نحن و نیستیم ما بتارکی
آلهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولک از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید و
ما نحن لک و نیستیم ما ترا بمؤمنین از گرویدگان ان نقول نمیگوییم ما در شأن تو الا اعتریک
مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا بعضی از خدایان ما بسوء رنجی و گزندی و خللی و گویند مراد جنون
عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است
از تو شنوده میشود قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواه میسازم خدا را
و اشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید
من دونه بجز خدا یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فکیدونی پس اجتماع کنید بر
کید من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمایید ثم لا تنظرون
پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بکفایت عصمت الهی از مضرت و
مؤنت شما نیندیشم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام که با وجود جمعی کثیر از جباران و اهل
بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بیخ او نشسته بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق

شود و بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار را از رسانیدن اندک ضرری
بهود عاجز شدند و نتوانستند از حقیقت آن اقوال تو خدا را شو اگر جمله عالم در پی است بخدا اگر سر مویی خدمت نکرده و چون
هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَى
اللَّهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّكُمْ که پروردگار من و پروردگار شماست و هم خود ایمن باز کذاشتم مَا
مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ که خدای فرا گیرنده است بِنَاصِيَتِهَا موی پیشانی او را یعنی
مالک اوست و قادر و غالب بر او اخذ نواصی تمثیل ملکیت و قدرت و تصرف است إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار
من عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر طریق حق و عدلست هر که بر او توکل کند او را ضایع نکذارد و در بحر الحقایق فرموده که
صراط مستقیم آنست که مشی بحق باشد نه بغیر او که کافال فان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره جامی
مذکور است در باب احدیه افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال
و مؤثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب مرتبی را جب قابلیات بسوی حضرت خودی کش نداینست بر اخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم کش کشانت و کشد کما انا الیه راجعون و ازین معقولست قول قایل
چون حد راه اوست از چپ و راست تو بهر ره که می روی او راست چو ازو بود ابتدای همه
هم بدو باشد انتهای همه فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستیکه رسانیده ام بشما مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچیزی را که من فرستاده شده بودم
بآن إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را
هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما
وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق
إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز حَفِيظٌ نگاهبانست یعنی افعال و
اقوال و احوال همه را نگاه می دارد و مجازات آنها ازو فایت نمی شود و چون کفار قوم هود علیه السلام برین
سخنان مسخط شدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب
ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با او
و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما
بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ و برهانیدیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت و آن سموم و روز
بود که بینی کفار ایشان در آمده و از دبر بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره می ساخت وَتِلْكَ عَادٌ و آن عاد
یعنی اثرهای ایشان کوه و بادیه احقاف می بینید آثار قبیله عاد است جَحَدُوا انکار کردند و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان او عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان
همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکش عَنِيدٍ ستیزه کار را یعنی



عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت می کرد و مطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر و ضلال می خواند وَأُتْبِعُوا و از
پی در آورده شدند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را که بعد و هلاکست وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ بکرویدند بپروردگار
خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند و بعضی گفته اند دوری یا
مر عاد را یعنی هلاکت دور عار هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان و لیست بر استحقاق عذاب و عقاب قَوْمِ
هُودٍ عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اول بودند که حضرت هود علیه السلام بدیشان
مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم
بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را او را اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح علیه السلام
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او پدید آورد شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست
و مواد نطفه را که نسل او از آن آفریده می شود از خاک پدید کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی و بقا داد شما را
فِيهَا در زمین یا عمارت آورده که سال هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت
زمین تا منازل نزه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید
ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او إِنَّ
رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیکست بامید واران بر حمت مُجِيبٌ اجابت کننده دعوات
بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستیکه بودی فِينَا در میان ما
مَرْجُوًّا امید وار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین که دعوی
نبوت کنی و بخواستیم که ترا ملک باشد و مشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما شد بدین حالا بدین سخن که
میکویی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا ما را نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو می خوانی
ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده یعنی کمانی که نفس را
مضطرب می سازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده می گرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام
که ای گروه أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا و فرض کنید که من إِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن
مِنْ رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری
فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی
کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای می خوانم و شما مرا بدین خود دعوت می کنید و با من مجادله میکنا
ئید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت

کرده شما را برپا داشت کرده مر شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و خارج
در سوره اعراف سمت ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت
و در باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ و گفت ای قوم هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای
خلق کرده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را
تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما را
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را
عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی شتاب آزار او معذب کرده بید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس
پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد از عقر الناقه بچه او ببالای کوهی بر آمده سه بانگ کرد
و صالح علیه السلام بدان وقت در میان قوم ثمود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت
شاد زیید و برخورید از حیات فِي دَارِكُمْ در سرای خود ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه
و آدینه است و روز شنبه بشما عذاب فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ
نادروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه
عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا
نجات دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه با او بودند از مؤمنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضلی و بخششی
از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی محض فضل و رحمت صالح و مؤمنان را از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ
يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز وی شاید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بحقیقی که پروردگار تو
هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان الْعَزِيزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ
ظَلَمُوا و فرو گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریاد عظیم را و صیحه جبرئیل علیه
السلام در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده و قبرها کنده و
منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را
میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خود پای بر زمین و سر بآسمان پرها خود نشر
کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی درخشان
برافروخت و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید ثمود آن حال را مشاهده نمودند و
روی بجای کن نهاده میشدند در آمد جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند و زلزله
در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ
مردگان و بر زمین چسبیده کَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا که هرگز نبوده اند فِيهَا در آن سراها در وسیط
آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال



که بیرون رفته بود و او را ابورغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ابورغال کیست حضرت
فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را
أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است از رحمت مر لِثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و بر آینه بحقیقی آمدند
رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هشت یا نه بودند و دیلمی گوید سه فرشته یعنی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ
بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرَىٰ بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه
السلام در حقایق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از
اول خلیل را بنواخت که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا در آخر بدوام خلت بشارت داد و از لطیفه این تا ختم
و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی و بانکه او خاتم پیغمبران و صاحب
لوای حمد است و چه بشارت در مقابل این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد
خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر آبا ازو مکرم و ابنا ازو عزیز
صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر و دیلمی آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده
بود و اسرافیل علیه السلام ببشارت ولد مر ابراهیم را علیه السلام و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط
علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند
سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه
السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ
تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بکشید و صلا در داد ایشان دست
بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَىٰ پس آن هنگام که دید ابراهیم علیه السلام أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را
که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمی کشند نَكِرَهُمْ انکار کرد آنرا از
ایشان یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد
کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام وی نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری
بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی قَالُوا گفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس
إِنَّا أُرْسِلْنَا ما فرشتگانیم فرستاده شده إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا
عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هاران قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس
پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود و گویند ساره عمر یافته بود
و پیر گشته و از کس روی نمی پوشید چون که سخن فرشتگان شنود فَضَحِكَتْ پس بخندید از
سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند

او از تعجب بود تعجب می کرد از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود
از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و
خدم خود و بر هم تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارت دادیم ما او را بر زبان ملایکه
بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی اسحاق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ و از پس اسحاق یعقوب تخصیص
بشارة بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از
هاجر پسری داشت اسماعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَى
گفت ای عجبا أَأَلِدُ آیا من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه سال از
عمر وی گذشته بود وَهَذَا بَعْلِي و این شوهر من شَيْخًا در حالتی که پیرست صد و بیست سال یا صد و
دوازده سال إِنَّ هَذَا بدرستی که این چیز که می گویند لَشَيْءٌ عَجِيبٌ چیزیست عجیب استعجاب وی
از راه عادت نه از روی قدرت قَالُوا گفتند فرشتگان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ آیا شگفت میداری
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع وی آنکه و فضل وی علت از میان دو پیر فرزند
پدید آید قدرتی را که بر کمال بود کی چیزی از و محال بود رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش خدای وَبَرَكَاتُهُ
و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بر شما ای اهل بیت محتشمان پیراست که از برکات
الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه و از ساره رضی الله
عنها پیدا شدند إِنَّهُ بدرستی که خدای حَمِيدٌ ستوده است باعطاء نعیم مَجِيدٌ بزرگوارست
باظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابراهیم علیه السلام ترسی
که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى و آمد بوی بشارت اولاد يُجَادِلُنَا در ایستاد و مجادله کرد
با فرشتگان ما فِي قَوْمِ لُوطٍ در شان قوم لوط علیه السلام آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک
می کنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشد گفتند نی فرمود که اگر نود باشد گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین
ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس به یکی ملایکه گفتند در هر ده که یک مؤمن باشد ما در اهلاک
ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در انجااند فرشتگان
فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم
بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران لَأَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان
مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملایکه
رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشت که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملایکه
گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابراهیم روی بگردان و در گذر عَنْ هَذَا از این جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی
که آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستی که آینده است

لَحَلِيمٌ

ایشان



بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذاب بازناگردیده و بجدال رد و دعا پس ملایکه ابراهیم را علیه الصلوة والسلام
وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهر شان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون بنزد
بک
شهر قوم رسیدند که لوط علیه السلام در انجای بود نگاه کردند و دیدند که وی در زمینی کار میکرد پیش وی رفتند
و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطًا بسوی لوط علیه السلام سِيءَ
بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه
بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای خوش و صور زیبا و گمان از بدی بود قوم اندیشید وَقَالَ و گفت هَذَا
يَوْمٌ عَصِيبٌ این روزیست سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار
نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط که مهمانان را دید گفت بشما رسیده است خبر اهل این
شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم
این قوم اند جبرئیل میکائیل را علیهما السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان
روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعادت نمود و
چون بخانه رسیدند دیگر باره اعادت کرد و شهادات اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلام دیدند
و خبر بدیگران رسید با زن لوط علیه السلام اکابر قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند وَجَاءَهُ
قَوْمُهُ و آمدند بلوط علیه السلام قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ بشتاب دوانیده شده بسوی او وَ
مِنْ قَبْلُ و پیش ازین وقت نیز كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملها بد میکردند از لواطه و کبوتر
بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلام آمدند
و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشان را
بخواهید هُنَّ ایشان أَطْهَرُ لَكُمْ پاکیزه ترند شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی
تزویج مؤمنات با کفار می توانست کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و محبت دختران را فدای
مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت
یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بزرگ از فواحش وَلَا تُخْزُونِ
و مرا رسوا مکنید فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مرد راه یافته
یا قوی که شما را پند دهد و از عملها بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که مَا
لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو میدانی
مَا نُرِيدُ آنچه میخواهیم از ایشان کاملا قَالَ گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي
کاشکی مرا باشد بِكُمْ قُوَّةً بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم أَوْ
آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم

کرده در احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که رحم الله اخی لوطا کان
یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت وحق سبحانه او را یاری داد و چه ملجا در ماندگان جز درگاه او نیست
آشنا نیست که قبله گاه همه است از همه آفت پناه همه است هر که دل در حمایتش بست از غم هر دو کون وارست
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را شکافته
و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه که او را چنان اضطراب و
خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توییم و
بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ نمی رسند بآزار دادن تو یعنی
ضرر ایشان بتو نخواهد رسید تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان گذار پس جبرئیل علیه السلام جناح باز شد
و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویدند می گفتند حذر کنید که
مهمانان لوط ساحر اند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ ببر کسان خویش را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ
پاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ
أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا
بدرستی که رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد
لوط علیه السلام از غایت تنگ دلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام گفت إِنَّ
مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار
جبرئیل علیه السلام گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس
آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلام فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد
و برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت
کامله جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا
و بارانیدیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً سنگ مِنْ سِجِّيلٍ از گل سخت چون
معرب سنگ گلست و آن گلی باشد بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست
یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ
برهم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید و برو نقطها سیاه و برخی سیاه و
برو نقطها سفید یا نام هر کس که بوی باران می شد بران نوشته بود یا آماده کشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاین پروردگار
تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی قول آنست
که سنگ بر جا حق باریدی از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر جا که کسی از ایشان بود سنگی حفره بنام وی بر سرش
آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم که در آمد تا چهل روز آن سنگ که نام زد او بود در هوا معلق



بایستاد چنین که از حرم بیرون رفت بر وی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ ونیست آن سنگ عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ
از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد چه ظالم از ستمکر سنگ دارد
عجب نبود که بروی سنگ بارد سکاکی از سنگ درخور دست بسیار چه ظالم را به بینی سنگ بردار و گفته اند ضمیر
هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران امکه دور نیست در اثنای
اسفار بران و یار می گذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در ان نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را
بایمان و احسان باصلاح آورند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باهل مدین یا بساکنان بلد مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
برادر ایشان شعیب را علیه السلام قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ
نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز او وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید پیمانه را در پیمودن
کیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که می بینم شما را با توانگری
و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری
آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و بدرستی که من أَخَافُ
عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی که در ابتلاء تو محیط
یوم باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع آنست در و یعنی در آن روز عذابی که شما را فرو گیرد که هیچ
راه رهای نیابید مراد عذاب قیامت یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از نقص کیل و وزن
امر کرد بایفاء آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام بپیمایید
کیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت
در کیل و وزن هر چه میخریدند از بعض آن چیزها بازی گرفتند و اطراف درم و دینار را بتری می بریدند و ازان باب
می گوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه می خرید یا قراضه که از
دینار و درم می برید وَلَا تَعْثَوْا و فساد و تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین بلد خود مُفْسِدِينَ در حالتی
که تباهکاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ
بهترست شما را از آنچه بخیانت جمع می کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان قول مرا وَمَا
أَنَا عَلَيْكُمْ و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه
من رسولم پیغام رسانده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس من آنچه شرط بلاغست باز می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان
حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرموده اند و شعیب علیه السلام
از ان جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه می گفت و خود همه شب نماز می گذارد قَالُوا
يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نماز تو می فرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ بتکلیف

آنکه ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستنده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم آنچه می‌کنیم
فِي أَمْوَالِنَا در مالها خود مَا نَشَاءُ آنچه می‌خواهیم از نقصان کیل و وزن یا بازگرفتن ثمن یا قطع اطراف
دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بردباری الرَّشِيدُ و راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی
تهکم می‌گفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد می‌گفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی
چرا این سخنان می‌گویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب علیه السلام که ای گروه أَرَأَيْتُمْ چون می‌بینید و چه
می‌گویید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي
و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال
حلال بی‌خیانت بخس و تطفیف یا مرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادات روحانی و جسمانی
عطا فرموده روا باشد که من در روی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمی‌خواهم من که مخالفت
کنم شما را و بیایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آنچیزی که شما را از آن نهی می‌کنم یعنی شما را از چیزی منع نمی
کنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هرچه باز میدارم خود نیز باز می‌ایستم إِنْ أُرِيدُ نمی‌خواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ
مگر بصلاح آوردن کار را آن شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح
امور یا رسیدن بمنزل صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
بر وی توکل می‌کنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز باشد وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز می‌گردم در هرچه پیش
می‌کنم وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بر آن ندارد شِقَاقِي دشمنی من و ستیزه کاری با من
أَنْ يُصِيبَكُمْ که برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را علیه السلام از طوفان
أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را علیه السلام از رجفه
وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیست گروه لوط علیه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک
اند اگر از ایشان گوشه عبرت نمی‌گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با یمان
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من رَحِيمٌ
بخشنده بر مستغفرانست وَدُودٌ دوستدار تائبانست و ودود بمعنی فاعل آمده یعنی بندگان را دوست دارد
و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح
اسماء الله الودود را بدین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست دلهاست یعنی او نیکی را
دوست می‌دارد و نیکان او را دوست می‌دارند و فی اللطیفه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که
چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می‌باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را
دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه بر منظره بیان جلوه نموده و هو الولی الاعز [illegible]
خانه صبا ای حسن تو داده بوستان را خوبی وز عشق تو کرده عاشقان معشوقی گر یک نظر کند کسی جز تو



در مرتبه محبی و محبوبی قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ نمی‌فهمیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه
می‌گویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از
روی استهزا می‌گفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و ما می‌بینیم
ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو بودی که
بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ هرآینه ترا سنگسار می‌کردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو
عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که حرمت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب علیه
السلام که ای گروه من أَرَهْطِي آیا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزتر است بر شما و در دستر نزد شما مِنَ
اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و گرفته اید شما او را خدا را وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچون فراموش
فراموش شده یعنی حق شما را من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می‌افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که
آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید مُحِيطٌ آگاه است بروجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بران
شما را مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالها خود که دارید
از شرک و بخس إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید
مَنْ هُوَ كَاذِبٌ انکس را که او دروغ گوست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار
برید آنرا که من می‌گویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که آمد عذاب
ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان آورده بودند
با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا بسبب بخشایشی از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و بگرفت آنان را که ظلم کرده بودند الصَّيْحَةُ
آواز جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سراهای خود جَاثِمِينَ
مردگان بر زمین افتاده کَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا که هرگز اقامت ننموده اند فِيهَا دران دیار أَلَا
بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت حق كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ چنانچه هلاک شدند
و ملعون گشتند ثمود و تشبیه کرده مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده که ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم
ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم مُوسَىٰ
بِآيَاتِنَا موسی را بمعجزات که نشانها صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی قاهر واضح که آن
عصا بود افراد عصا بذکر بجهت وضوح اوست إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه اشراف
از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه
السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ بر منهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او
کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز

فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در آورد شان بآتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانیست در آمده شده و در بعضی آمده
دوزخ چه ورود که آب خوردنست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورود بضد آنست وَاُتْبِعُوا
و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فِي هٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز قیامت
نیز لعنت در پی ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطاییست داده شده بدیشان یعنی لعنت مردود
جهانرا ذٰلِكَ این خبر مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرٰى از اخبار دیهها آنها که هلاک شده‌اند نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آن بر تو
میخوانیم مِنْهَا بعضی از انها قَائِمٌ باقیست با آبادان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی از ان
منقطعست یا خراب چون کشت درووده و گفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود
وحصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهل این
دیهها بهلاک ایشان وَلٰكِنْ ظَلَمُوا و لیکن ایشان ستم کردند اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب
عذاب بود فَمَا اَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان اٰلِهَتُهُمُ الَّتِي
آن خدایان که از روی جهل يَدْعُونَ بودند که میخواندند و میپرستیدند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی
آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردگار
تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشانرا غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیان کاری و هلاکت
وَكَذٰلِكَ و مانند این گرفتن اَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو اِذَا اَخَذَ الْقُرٰى چون بگیرد
اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند اِنَّ اَخْذَهُ بدرستی که گرفتن خدای
اَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است و از آن گرفتن کس را روی خلاصی و راه رهایی نیست
کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد نمی‌ترسد از آن کایزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد
اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم از قصص لَاٰيَةً هر آینه عبرتیست لِمَنْ خَافَ
مر کسی را که بترسد عَذَابَ الْاٰخِرَةِ از عذاب آن سرای ذٰلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزیست
مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذٰلِكَ
و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم
آن روز را اِلَّا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قایم گردد
يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع
رساند اِلَّا بِاِذْنِهِ مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در وی اجازت
سخن گفتن نباشد هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فَمِنْهُمْ پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت
باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود وَسَعِيدٌ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای
او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل و بسیاری

بتر نبود





گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا
و طول امل و بی حیایی شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سابقه
جباری و سطوت قهاری که ما را از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازل که بسعادت و شقاوت خلق شرف
نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود
آن یکی را ز ازل لوح سعادت برکنار وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین عقل او بی راه اینجا سوی آ
فضل او میخواند اینرا نزد اصحاب الیمین فَاَمَّا الَّذِينَ شَقُوا پس اما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در
آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در آن آتش زَفِيرٌ فریاد سخت وَشَهِيقٌ و ناله زار
زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدا صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق
مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله و افغان خٰلِدِيْنَ فِيهَا
جاویدان باشند در آتش مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ چندانکه آسمان و زمینها بجای است این کلمات در عرف
عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص
دال بر تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما واردست پس اعتماد باید کرد که کنایه است که اشقیا
از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از
عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت
و یکی از انها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ اِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب
وَاَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشتند خٰلِدِيْنَ فِيهَا
جاویدان در آن مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر
الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده
که دوام اسما و زمین از حیثیت جوهر ایشان مرادست نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است
چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد
سعدا در بهشت باشند اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند
زیادت از ان که آن رتبت رویت و رضوانست یا بمعنی که کسی آنرا غذا اند کرد یا که حالت بجمیع معلومات
و گفت فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ مؤید این قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر و رضوان
من الله اکبر سمت ذکر یافت و بباید دانست که علماء تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که
استثنا لا یفعله و در معالم فرموده که خدای بدین استثنا داناترست و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که
در اول مقرر شده باقی نمی ماند و الله الباقی بالحکم و الیه ترجعون عَطَاءً عطا دادن ایشانرا عطا دادنی غَيْرَ

[illegible]

جنت

مجذوذ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه فلا تک پس مباش فی مریة در کمان مخاطب حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم وحقیقت خطاب راجع بامت می فرماید که بشک مباشید مما یعبد هؤلاء
ازانچه می پرستند این گروه مشرکان در انکه ضلالیست موٴدی بهلاک یعنی شک مکنید در انکه آن عبادت
کراهی است که لقم بهلاک ایشان کشد چنانچه کرام ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند
اهل شرک بتان را الا کما یعبد مگر بروجهی که می پرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین
یعنی باطل وانا لموفوهم وبدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نصیبهم بهره ایشان را از عذاب
غیر منقوص درحالتی که آن نصیب نا کاسته باشد ولقد آتینا وهر آینه ما دادیم موسی الکتاب
موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان
کرویدند وبعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة سبقت واگر نه سخنیست پیشی کرفته
من ربک از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی
علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا کشتی ومحق ازان نجات یافتی وانهم وبدرستی که کفار
قوم تو لفی شک هر آینه در کمانند منه از قرآن مریب کمانی در ریب افکنده یعنی نفس را مضطرب
وعقل را شوریده کننده وان کلا وبدرستی که هریک از مختلفان لما لیوفینهم ازان جمله اند که هر آینه تمام
تمام خواهد داد ربک پروردکار تو اعمالهم جزاء عملهاء ایشان یعنی ان نافیه می دارند ولما بمعنی الا یعنی
هیچکس نیست مکر که خدای تعالی جزاء عمل او بروجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لما معنی
ظرف هست ایجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه که وان کلا لما بعثوا لیوفینهم وچون اعراب این کلام خالی
از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نمود واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود اکر مخفف خوانند صاحب
کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زایده وتقدیرش چنین باشد
که وان کلهم لیوفینهم الله ربک انه وبدرستی که خدای بما یعملون بآنچه شما می کنید خبیر داناست وچیزی ازو فوت
نشود تا تو فیه جزا تواند کرد بهمه کار بنده داناست بمکافات هم تواناست فاستقم
پس تو مستقیم باش کما امرت چنانچه فرموده شدی ومن تاب معک وباید که مستقیم شوند یا بزدای
که مستقیم کرده اند آنانکه بازکشته اند از کفر وایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشند برادر و نهی امام
قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق بازنگردد تا بمنزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوز
جانی قدس سره نقل می کند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که
آن چیز که بود وباید نیکو بجا نیکو شود وبه نبود وی همه زشتها زشت شود واستغنا صفت شیخ الاسلام قدس
سره این سخن را بشنید وگفت که وی بسیار نیکو کفته است ودلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل
فاضلتر است کفت استقامت ابو علی شنوی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در وا





است

دیدم کفتم سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هر کرا قدم عزم بنا شد رنجش نشانی
شیخ ابو علی دقاق رحمه الله کفته که استقامت آنست که بر حضورا از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری
رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی طامات
ز اوصاف طبیعت پاک کرده باطلاق سوی جانان بپرده تمام از کونین دامن فشانده برون سایه وخورشید مانده
ولا تطغوا واز حد در مکذرید انه بما تعملون بدرستی که خدای بدانچه شما می کنید بصیر بیناست و
لا ترکنوا ومیل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کرده اند یعنی مداهنت منمائید با ایشان ونا فرمان
ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بهیچ وجه از ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد
یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک بود وهم از ایشان
پرسیدند که اکر ظالمی در بادیه تشنه باشد وبر هلاک مشرف بود او را آب توان داد فرمود که نی کفتند اکر آبش
ندهند بمیرد فرمود که دعه یموت آن چنان باز نده کانی مرده به پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل
مکنید فتمسکم النار که پس شما را بساید یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم ونیست شما را
من دون الله بجز خدای من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما
یاری داده نشوید واقم الصلوة وبجای آور نماز را طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا من اللیل
ودر ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است ونماز طرف اسفل ظهر وعصر ونماز زلف اللیل
مغرب وعشا آورده که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرمای فروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود
کفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی در آمد عمرو او را تقبیل نمود وفی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله آمد وکریان کریان حال کذشته بعرض رسانید آیة فرود آمد که ان الحسنات
بدرستی که نیکوییها یعنی نمازهای پنجگانه یذهبن السیئات میبرند ومحو میکنند بدیها را که غیر کبایر باشد حضرت ازعمرو
پرسید که نماز دیگر با ما کزاردی کفت آری حضرت فرمود که همی کفارت آن نماز کفارت این کناه است کفتند
یا رسول الله این حال مر ورا است خاصه کفت نی برای عموم مردم است وموید این قول در حدیث آمده که از
نمازی تا نمازی کفارت کناهانیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند واسلمی قدس
سره درین آیة فرموده که انوار طاعات معاصی را محو میسازند ودر بحر آورده که انوار ذکر ومراقبه در
طرفی النهار وزلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بجوارح نفسانی صرف شده دفع می کند وبعضی بر آنند
که حسنات کفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان
وامر ووعده ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندکان را واصبر وصبر کن بر امتثال اوامر ونواهی
فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را
عدول از مضمر اشارت بآنست که شکیبایی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم

ظلم

اجتناب از

از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُوا بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی جزم يَنْهَوْنَ باز داشتندی
مفسدانرا عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی إِلَّا قَلِيلًا لیکن اندکی بودند
مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات مِنْهُمْ از گروه گذشتگان که ایشان نهی میکردند
وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آن چیزرا که متنعم شده بودند …
یعنی متابعت آرزوها نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده از ناهی …
آن اعراض نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند کافران وَمَا كَانَ و نخواست رَبُّكَ پروردگار
تو لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلْمٍ بشرک وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع
بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نگردد و از اینجا گفته اند
الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ
هر آینه گردانیدی مردمانرا أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین وَلَا يَزَالُونَ
و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ
رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر او و اورا با پایان راه نماید چون اهل ملت حنیفیه که مسلمانانند با
آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آنکه خدای ویرا قناعت دهد وَلِذَٰلِكَ
و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا
وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی کلامی با ملایکه گفت و آن اینست که لَأَمْلَأَنَّ
هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشان
وَكُلًّا نَقُصُّ و هر خبری میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن خبری
مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میگردانیم و برجای میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایدهٔ اخبار رسل
آنست که دل تو پایدار و یقینت بیفزاید و بر اداء رسالت ثبات نمایی و بر ایذاء کفار شکیبایی وَ
جَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راستست در معالم فرموده که
تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند هذه اشارت باخبار
مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها راست وَمَوْعِظَةٌ و پندیست وَذِكْرَىٰ و یاد کرده
لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگانرا وَقُلْ و بگوی ای محمد لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعْمَلُوا
عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالی که بدان متمکنید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال
که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید انقلاب زمانرا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب
را بشما وَلِلَّهِ و مر خدا راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها وَ
إِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ باز گردد و حفص یُرجع بمجهول خوانده یعنی باز گردانیده شود همه



کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر اورا که مرجع همه است وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بر وی تقدیم عبادت
بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست
پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب حضرت …
و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحهٔ توریة آیهٔ اول از سورهٔ انعام است و خاتمهٔ آن آیه
آخر از سورهٔ هود علیه السلام والله اعلم سورة یوسف مکیة و هی مائة و احدی عشرة آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الٓر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تأویله الا الله و گفته اند مواد
ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصر است از اسماء
الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤوف یا از صفات او چنانچه الف الفت اوست و لام
لطف و را رحمت گوییا قسم یاد میکند برین وجه که بالفت من بر دوستان و بلطف من با عارفان لطایف
احدیت و برحمت من بر گناهکاران جواب قسم چیست تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهرست اعجاز آن یا هویداست معانی او یا بر مسائل یا روشن
کننده است قصه را که یهود سؤال کرده بودند چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی اشراف عرب را گفته …
که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم کتابرا مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی
بعضی از قرآنرا قرآن گفت یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما
فهم کنید و معانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ
ما میخوانیم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصه که خوانده شود در معالم گوید بهترست بجهت اشتمال
او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصصها احسن است بسبب آنکه نشانهای
تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و هوا
برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را با احوال انسان تطبیق داده و چون درین
ترجمه طریق اختصار رعایت … جمیع اخبار و روایات این قصه و تاویلات ارباب نکات و دقایق کرده
مرآنچه گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمهٔ الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی
از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلام
که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر دهیم ترا بهترین خبرها بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ بسوی
تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سورهٔ معجزه را وَإِنْ كُنْتَ و بدرستی که بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پیش از این
سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است
إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلام لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب را علیه السلام

گویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی شب آدینه بر کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد
یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا ابت ای پدر خوابی عجب دیدم انی رایت
بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من
بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند
و من در ایشان می نگریستم رایتهم دیدم ایشان را لی ساجدین مرا سجده کنندگان یعقوب علیه السلام دانست
که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب
علیه السلام و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و
فکر فرمود که اگر برادران این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا
بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت لا تقصص مخوان و پیدا مکن رءیاک خواب
خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا که حیله کنند لک برای اهلاک تو کیدا حیله کردنی
بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو
مبین دشمنیست آشکارا که او را با مکر و کید می دارد وکذلک و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین
خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو
بنبوت یا بزرگی و پادشاهی ویعلمک و بیاموزد ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا دلایل
غوامض کتب منزله ویتم نعمته و تمام کند نعمت خود را که نبوتست علیک بر تو وعلی آل یعقوب
و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بنبوت که ایشان را پیغمبر گویند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا
از وی بیرون آرد کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش ازین
وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابرهیم واسحق بر ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت
و نجات از نار نمرود و بر اسحاق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار
تو علیم داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لقد
کان بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف علیه السلام واخوته و در حکایت برادران او آیات
نشانها قدرت و دلایل حکمت للسائلین مر پرسندگان را و غیر ایشان را یوسف علیه السلام یازده برادر
یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف بودند یهودا و روبیل و شمعون
ولاوی و ریالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که
چون یوسف علیه السلام خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود
و با جتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او بشنودند و تا زمانی که ایشان بخانه باز آمدند
صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا



که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین احب
الی ابینا دوستر و محبوبتر بسوی پدر ما منا از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگزاریم و
خنیار
ایشان خرد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون او دو طفل ضعیف را بر ده مرد قوی
گزیده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در خطایست آشکارا از راه صواب یعنی رای او
درین کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری
ظاهر شد و گفت یوسف می خواهد که شما را بندگی گیرد گفتند ای شیخ چه چاره گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را
و گویند گوینده این سخن شمعون بود گفت او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید ارضا بزمینی دور از عمارات
مانده
یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غایب کنید یخل لکم تا خالی شود برای شما وجه ابیکم
روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وتکونوا و باشید من بعده
پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز
از کلام ابلیس است که ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تسویف می گوید امروز گنه کنید و فردا توبه
آخر تامل نمی نمایند که عذر فردا را هم فردا می باید و بر عمر اعتماد نیست کار امروز بفردا مگذار ای رفیق
که چو فردا برسد نوبت کاری دگر است قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود و یا روبیل لا
تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل گناهی عظیمست والقوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب
در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرد او را بعض السیارة بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند و ببرند او را بجایی
جایی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بر چنین وجهی بجا آورید ان کنتم فاعلین
اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده
الکنیز
سبزها از زمین دمیده    سنبل سر نافه باز کرده    گل دست بجور دراز کرده    سبزه آب سبز تا نو خیز
چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من ای بهار رخساره
یوسف چون بلبل فراق دیده خواهم بود روا مدار که شما در گلزار باشید و من بخار خار جگر گرفتار باشم
خوبان در بهار بعیش خندان    من اندر کنج غم چون دردمندان    فرزندان از یعقوب علیه السلام در مانده پیش یوسف
علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند    نوبت گل و موسم روز بهشت غنیمت دانید
که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود    یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران
پیش پدر آمد والتماس اجازت نمود مضمون این مثال بزبان حال بعرض رسانید
زین تنگنای فکر تو خاطر بصحرا می کشد    کز بوستان باد سحر خوش می رسد پیغام را    یعقوب علیه السلام در
فکر و دور دراز افتاد قالوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یا ابانا ای پدر ما مالک لا تامنا
چیست ترا که ایمن نمی داری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل می کنی در فرستادن او وانا له و حال آنکه

ما و را لَنٰاصِحُونَ نیک خواهانیم و نصیحت برو مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنٰا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب
صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی معیشت میوه‌ها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن
وَإِنّٰا لَهُ و بدرستی که ما مر او را لَحٰافِظُونَ نگاه‌بانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قٰالَ گفت یعقوب علیه
السلام إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهگین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه
طاقت مفارقت او ندارم و بسیار دیر است صبر از مشاهده وی بکنم وَأَخٰافُ و دیگر می‌ترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ ازآنکه
او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما می‌روید گرگان درنده می‌باشند بناء آنکه گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ و شما
غٰافِلُونَ از او بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او از آن ترسم که رو غافل نشسته
زغفلت صورت حالش نه بینید درین در بیت وحشت گرگی بره و فغان کنند تیز قٰالُوا گفتند فرزندان
یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدا که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروهی توانا
و قوی هیکلیم که هر یک از ما باده شیر در کارزار مقاومت می‌توانند کرد إِنّٰا إِذًا بدرستی که ما آن وقت که برادر را
بگرگ دهیم لَخٰاسِرُونَ هر آینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل یوسف
علیه السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر
و تن یوسف بشستند و مویش شانه زده جامه‌ها نو بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل
از بهشت آورده بوقت انداختن در آتش نمرود در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده چون
تعویذی بر بازوی بست و بشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر در دروازهٔ کنعان بود پیاده آمد و یوسف را
علیه السلام در کنار گرفت گریه کنان آغاز وداع کرد

روز وداع گریه شد و خورد و دیده بود
طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود

یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب برگ گلبرگ رخسار
باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ژاله از نرگس فرو بارید و گل را
آب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب علیه السلام مضمون این قطعه بسمع آن نور بصر رسانید

میان بعزم سفر بسته‌ای و بیم راه است
ز رشک دیدهٔ من میرود که راه بگیرد ای یوسف از پی رفتن تو

راه چه اندوهی عظیم بشام دل من میرسد و غمی دارم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید یا بنی لا تنسانی فلا تنسانی که
مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان را در باب
محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند
یعقوب علیه السلام در ایشان می‌نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند می‌گریست

سوز سر و روانم ز چشم نا شده دور
دل از غم دوری چه چیده لرزانست

و چون فرزندان از نظر وی غائب
شدند روی بکنعان نهاد فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ پس آن هنگام که برادران بردند یوسف را که در نظر پدر آنچه کردند
دعا با ی پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و لعنت نموده می‌گفتند ای صاحب خوابها



کواکب کجا اند آن کواکب که ترا سجده می‌کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتا
شما را چه شد یکی از حال پیر کنعانی بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید یاری چند گرد او دور گشته
رحمی کنید که غم او در دل مانده‌ام البته بسخن او التفات نا نموده طپانچه بر روی وی می‌زدند و در خاک خواری
گرسنه و تشنه بر روی می‌کشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت
گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او نماید غضب ایشان
تسکین یافت از سر کشتن او در گذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را
فِي غَيٰابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر
چاه تنگ بوده پایان او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون
دست در هر یک از ایشان می‌زد دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و او پیراهنش
بسنگی که بر سر چاه بوده در آویخت پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت
ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی یا جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف
بتک چاه رسد بوی رسید و او را ... بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشانید و از طعام
و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَيْنٰا إِلَيْهِ و ما وحی
فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه برآورده
بسند جاه رسانیم و برادران را بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ
هٰذٰا باین کاری که کرده‌اند و رنجی که بتو رسانیده‌اند وَهُمْ لٰا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی
بجهت علو شان و رفعت مکان تو و آنکه زمانی دراز این صورت دست داده که بحضرت او آمدند و او را
در مصر نشناختند اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد برادران بازگشته ببره رفتند و بزغاله را کشته
پیراهن یوسف بخون او آلوده ساختند وَجٰاؤُ أَبٰاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشٰاءً شبانگاه و
بدروغ يَبْكُونَ می‌گریستند یعقوب علیه السلام آواز گریهٔ فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت
ای فرزندان شما را چه می‌شود و یوسف من کجاست که او را نمی‌بینم قٰالُوا يٰا أَبٰانٰا گفتند ای پدر ما إِنّٰا ذَهَبْنٰا
نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و پیشی می‌گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنٰا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف
را تنها عِنْدَ مَتٰاعِنٰا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمٰا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ
و نیستی تو باور دارنده لَنٰا ما را یعنی سخن ما باور نمی‌کنی وَلَوْ كُنّٰا صٰادِقِينَ و اگر چه هستیم ما راست
گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که نسبت با داری ما را دروغ گوی می‌پنداری و دلیل دیگر داریم
بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجٰاؤُ و آمدند عَلىٰ قَمِيصِهِ به پیراهن یوسف بِدَمٍ
كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را بخون آلوده ساخته بدروغ بیعقوب علیه السلام

که پیراهن خون آلوده بود و غضب یعنی یوسف علیه السلام در دلش جای کرد اما چون اطراف پیراهن درست بود گفت
که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیرهنش نکرده پس از روی عتاب قال گفت با فرزندان که نه
چنین است که شما می‌گویید بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان ساخته
امرا کاری بزرگ را از هلاک یوسف فصبر جمیل پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت
نباشد مگر با خدای والله المستعان و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم علی ما تصفون
بر آنچه شما صفت می‌کنید از هلاک یوسف آورده‌اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود و صباح روز
چهارم مژده نجات بوی رسید و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بود که از مدین
بمصر می‌رفتند وجاءت پس فرستادند سیارة وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب
کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد
واردهم پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید به یوسف علیه السلام که در دلو نشین فادلی
ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای
چاه به فراق یوسف بگریستند انس بن الربیع فرموده که مالک در کشیدن دلو چون باز دید دلو را بغایت
گران دید بچاه فرو نگریست آن ماه را در دلو مشاهده کرد قال گفت یا بشری ای مژده و شادمانی و
گفته‌اند بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت هذا غلام اینجا پسریست که دلو را گران
ساخته پس بمددکاری او یوسف را از چاه برآورد چون آن ماه جهان آرا برآمد زجاجش مالک با بشری برآمد
بشارت که چنین تاریک چاهی برآمد بدین جهان افروز ماهی واسروه و پنهان داشتند او را از کاروانیان
بضاعة در حالتی که متاع تجارت بود یا پنهان ساختند او را او با کاروانیان گفتند که اهل این آب
بما داده‌اند تا برای ایشان بمصر ببریم و بفروشیم و گویند ضمیر اسروه راجع برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان
داشتند و گفتند بندهٔ ماست و آنچنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این
غلام از ما گریخته او را بخرید والله علیم و خدای داناست بما یعملون بآنچه می‌کنند یعنی اولاد
یعقوب علیه السلام با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده‌اند که چون
برادران یوسف را دیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما گوییم مگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم
یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریزپای است و نافرمان و دل بر
خدمت ننهاد و او را می‌فروشیم بالزام بخر و با خود ببر تا دیگر بما نیفتد و در افتد و خبر او نشنویم مالک گفت که دانسته
ام بضاعت مزجاه ام و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهاء این غلام بسیار است اما
با تو بسازیم بهرچه داری پس دست یوسف علیه السلام بدست مالک دادند وشروه و بفروختند او را
بثمن بخس بهای اندک بی اعتبار دراهم معدودة درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان



بود که ما دون چهل درم را می‌شمردند و ما فوق آنرا وزن می‌کردند مالک در بهاء خود را بشمرد هفده درم بود و یا بیست
و برادری دو درم برداشتند و در روایت آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف بخرید وکانوا و بودند
برادران فیه در یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی اعتباران یعنی نمی‌خواستند که او با ایشان باشد
بلکه رغبت ایشان در فروختن او بود و رغبت بود ازجهت که بخشش و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان
پادشاه مصر ریان بن ولید بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی بازداده بود
چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و کاشکان عزیز بر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لطف جمال او
آشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا نکاه و مشهور آنست که او را زلیخا
گفتندی در عین المعانی بضم زای و فتح لام تصحیح کرده و در الف بفتح زای و کسر لام شهرت دارد القصه چون
عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید با مالک پیغام داد که غلام خود را بمجلس آورد روز دیگر مالک یوسف را آراسته
ساخته بازار آورده و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد آراسته آن بازار بازار برآمد
فریاد و فغان از در و دیوار برآمد خریداران بمزید درآمده هر کس در بها چیزی اضافه می‌کردند تا به جایی رسید که
هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد خریداران دیگر به یکسو شده
پس زانوی خاموشی نشستند عزیز بها بداده یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه و گفت آنکس
که خرید یوسف را من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامراته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثویه
گرامی دار جای این غلام را که نشانهٔ نیکو داشت و حسن تعهد چه نشان دهد کسی را بجای نیکو و بیان عزت و
احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار
و سرانجام مصالح روزگار ما او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را فرزند گویند عزیز عقیم بود و گفت او را بخر
گرامی چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر است وکذلک و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم مکنا
لیوسف جای دادیم و ممکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولنعلمه و تا بیاموزیم
او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب و خدای غالب است علی امره
بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف علیه
السلام که برادرانش او را خواستند و خدا برای خواستی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست
بود هرکس را در کار خود رای نباشد مگر آنچه خواهد خدای ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمی‌دانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آن هنگام که یوسف رسید اشده
بمنتهای خود رشد و سالگی یا بهشت سالگی و گویند میان سی و چهل اتیناه دادیم او را حکما حکم کردن
با حکمت و آن علمی باشد موید بعمل وعلما و بکرده دادیم او را دانشی در دین وکذلک و مانند این نجزی
المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده‌اند که چون یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز در آمد سلطان عشق

علیشی صو

یوسف را هم

سخت بخانهٔ دل زلیخا درستاد و لشکر عشقش متاع صبر و سکون او را بیغما داد زلیخا چون سرو بشنید یکبار
یک دیدارش افتاد آنچه افتاد و حسن صورت و لطف شمایل او بر وی شد یک دل نه بصد دل بعد از آنکه عشق
بنهایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان آورد وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي و درخواست نمود
هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عَنْ نَفْسِهِ
از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام و او را بحجره‌ای که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در
آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درها را وَقَالَتْ و گفت هَيْتَ لَكَ بشتاب و پیش آی که من ترا ام
یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه می گیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای
پروردگار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا و نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مصر منت و مرا
نیکو داشت من قصد او کنم پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت ننموده و دست خیانت در حرم او دراز کنم إِنَّهُ
بدرستی که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نمی‌شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه
زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب می‌کرد گفته‌اند زهی خجلت که در روز قیامت
چو افتد بر زناکاران غرامت جزای آن جفاکاران نویسند مرا در دفتر ایشان نویسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که
قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع او بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى
اگر نه دیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را آینه قصد مخالطهٔ او کردی و آن برهان بقول اصح
نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد پس یوسف علیه
السلام بنور نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین او را اثبات دادیم لِنَصْرِفَ
تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او
مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و نابایست آورده‌اند
که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر دری که می‌رسید بحکم مفتح الابواب گشاده می‌شد و زلیخا از عقب او می‌دوید
وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زد و
باز پس کشید وَقَدَّتْ و بدرید و کشیده قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا و یافتند
سَيِّدَهَا شوهر زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در پس چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید
دانست که صورتی روی نموده که مردوا آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود و بدرانه
بسخن در آمد قَالَتْ گفت مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بجفت تو بدی
و اراده خوشی خود است درین سخن خواست که ابرا آورده خود کند از گناه و جان قرانماید که جرم بر یوسف است یا
گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی بادا
از زندانست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن





گردد

بشنید که بزندان و عقوبت تهدید می‌کند قَالَ گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي او درخواست مرا عَنْ نَفْسِي از
نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی می‌گریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم و بچه کس از این واقعه خبر
دار یوسف گفت درین خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بوده گواه من او است و آن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود
عزیز گفت کودکی چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادرست بر آنکه او را
بسخن آرد و بلطایف سخن آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه می‌گویی بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت
یوسف راست می‌گوید و حق تعالی از این قصه خبر دارد در این کلمات که وَشَهِدَ و گواهی داد شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا
گواهی از کسان زلیخا گفته‌اند که گواه پسر عم زلیخا بوده که از وی حکمت گفت که ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست
گریبان قمیص یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست می‌گوید وَهُوَ
مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا رفع یوسف می‌کرده
از خود که گریبان او از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ می‌گوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راست
گویانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی می‌گریخته و او در پی آمده و او را بجبر کشیده که پیراهنش
دریده فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شد
از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی که این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیلهٔ شما
زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ بزرگست زود در دل می‌آویزد و در نفس تاثیر می‌کند پس
متوجه یوسف شد و از وی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هَٰذَا
از این مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنْبِكِ از برای گناه خود و در تفسیر زاهدی
گفت که عذر خواه از یوسف که تهمت و تو او را چار زدی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ
از گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب آورده‌اند که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی
شد این واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و مرا این عشق را
خوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت نه سازد عشق را کنج سلامت خوشا رسوایی و کنج ملامت
غم عشق از ملامت تازه گردد وزین غوغا بلند آوازه گردد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی زنان در گفتگو
آورده‌اند که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و صاحب دواب که
با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ
زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواست
است از او که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که شکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی
یعنی محبت یوسف بدرون دل وی درآمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می‌بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفتهٔ درم‌خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس آنچون
بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ کلام ایشان را یعنی سخنی که در غیبت او می‌کنند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعا
آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده‌اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت‌گر در میان ایشان بود و نشستند
بمنزل وی آمدند و ایشان را اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه‌گاهی از بالشهای
لطیف یا مهیا کردانید طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در عرف است که ایشان تکیه زده طعام می‌خورده‌اند
وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را از این زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول کنند
و ترنج یکی بوسف آمده جامهٔ مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی
عَلَيْهِنَّ بر این زنان یوسف علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را برون آورد
زنخدانگاه آن گنج نهفته   برون آمد چو گلزار شکفته   فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که زنان او را
دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال بیکبار همه شیفتهٔ دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ
و ببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را و بالم آن حس نشدند و در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیه
مدعیان محبت را سرزنش می‌کند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه می‌رسد که احساس الم قطع ید نمی‌کند شما ار
مشهود بر نور جمال خالق باید که از هیچ بلا و محنتی متألم نشوید   گربا تو دمی دست در آغوش توان کرد
بیداد تو سهلست فراموش توان کرد   القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ
و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام
آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی‌باشد   تو از سلالهٔ سفلی ز آب و خاک نزادی   که از فضائل روحانیان حور نژادی
إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست او مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبایی و کمالی بدین
غایت و صعودی درین مرتبه جز از خواص ملکیه نیست   چو دیدندش که جز والا گهر نیست
برآمد بانگ ز ایشان کین بشر نیست   نه چون آدم ز آب و گل سرشته است   ز بالا آمده قدسی فرشته است
صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل می‌کند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
فرمود که جبرئیل علیه السلام بمن فرود آمد و گفت خدای ترا سلام می‌رساند و می‌گوید حبیب من حسن روی یوسف
را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را
جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت
از حسن روی یوسف دست بریده سهلست   در پای دلبر ما سرها بریده باشد   از عایشه صدیقه رضی الله عنها
نقل می‌کند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که   لوامی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدیا   زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف   ز روی بیخودی ار دست خویشتن بریدند
مقرر است که دل پاره پاره می‌کردند   اگر جمال تو ای نور دیده می‌دیدند   القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان



عزیقیه

مشاهده کرد قَالَتْ گفت فَذَلِكُنَّ الَّذِي این آن کسیست که شما لُمْتُنَّنِي ملامت کردید مرا فِيهِ
در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من خواهش کردم او را
از نفس او و درخواستم که آرزوی من بجای آورد فَاسْتَعْصَمَ پس خویشتن را نگاه داشت و سر من در پا آورد وَلَئِنْ
لَمْ يَفْعَلْ و اگر بجا نکند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آینه
بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا و باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدگان یعنی داخل زندان و پای‌کوبان
یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه او را ملامت
کنیم هر یک جداجدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای
پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان دوسترست بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي از آنچه می‌خوانند این زنان
مرا إِلَيْهِ بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان   عجب در مانده‌ام در کار ایشان   مرا زندان به از   دیدار ایشان
وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت
نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نا
دانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد لَهُ مر دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ
عَنْهُ پس بگردانید از او كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنوا است مر دعای
کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ و داناست بحال کسی که از همه دور و گریزد آورده‌اند که بعد از نومیدی زنان
از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را روزی چند در زندان بازداری شاید بسبب ریاضت رام گردد
و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد   چو کوره ساز زندانش برو گرم   بود زان کوره گردد   آهن نرم
زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری بدنام گشته‌ام و طبع مرا از خدمت او ملالی پدید
آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من از ملامت باز رهم عزیز را
این سخن معقول افتاد و حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ
بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی
و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود شاهد این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای صلاح لَيَسْجُنُنَّهُ
هر آینه در زندان کنند او را حَتَّى حِينٍ تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را
جان سرو قامت گل رخسار رنگ گلستان کردند   چو آن دل زنده در زندان درآمد   بجسم مرده گویی جان درآمد
دران محنت سرا افتاد جوشی   برآمد زان گرفتاران خروشی   وَدَخَلَ و در آمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان
فَتَيَانِ دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که شرابدار بود و دیگری طباخ او که مطبخی خواندندی
ملک بدیشان گمان برده بود که او را زهر چشانند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان درآمدند
و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی این دو غلام نیز

خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نه یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام امتحان کردند
قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من می بینم خود را یعنی در خواب
که در باغی یک اصل تاکست و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسهٔ ملک بدست من أَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در وی
انگور را شیرهٔ عنب تعبیر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي
می بینم خود را که در مطبخ ملک أَحْمِلُ برمی دارم فَوْقَ رَأْسِي بر زبر سر خود خُبْزًا نانرا و آن سه سبد
نانست تَأْكُلُ الطَّيْرُ می خوردند مرغان مِنْهُ از آن نان وی ربایند نَبِّئْنَا خبر ده ما را بِتَأْوِيلِهِ
بتعبیر هر خواب إِنَّا نَرَاكَ بدرستیکه ما ترا می بینیم مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی
کن با ما بتأویل رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی بازگوید چه تعبیر یکی مکروه
بود و یکی پس از جواب ایشان اعراض نمود قَالَ گفت لَا يَأْتِيكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ طعامی خورده شوید
که روزی داده شوید بوی إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بماهیت و چگونگی یعنی بگویم رنگ و مزهٔ آن
طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند این از کار منجمان و عرافان
است این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود که این معجزهٔ منست نه عرافت و کهانت ذَٰلِكُمَا این که
گفتم مِمَّا عَلَّمَنِي از آن چیزیست که بیاموخت مرا رَبِّي آفریدگار من بالهام و وحی إِنِّي تَرَكْتُ براستیکه
من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللَّهِ بخدای وَهُمْ و ایشان
بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تأکید است بآخرت وَاتَّبَعْتُ
و پیروی کرده ام مِلَّةَ آبَائِي کیش پدران خود را إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ اظهار آنکه از اهل بیت نبوت
جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی مَا كَانَ لَنَا روا نبود و نشاید ما را که پیغمبرانیم أَنْ
نُشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی را یعنی او را نپرستیم به یگانگی ذَٰلِكَ این توحید
مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خداست عَلَيْنَا بر ما که بوحی ما را آگاهی داد وَعَلَى النَّاسِ و از فضل
اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران
بدیشان آمده اند لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمی کنند آن فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران
زندان أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و
اوسط و ادنی خَيْرٌ بهترست أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب
بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها یعنی چیزها چند را با اعتبار
نامها که بی حجت و برهان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید آنرا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فرو نفرستاده است خدای بِهَا به پرستش آنها مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقق مسمیات
ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسما إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلَّهِ مگر خدایرا که مستحق

کنز ایشاه

الثانی



پرستش است أَمَرَ فرمان داد و بزبان پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا آنکه نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را ذَٰلِكَ
اینست الدِّينُ الْقَيِّمُ دین حق و روش درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند راه حق را و در بادیهٔ جهالت سرگردان می شوند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما
یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر را خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس باشاماند مربی خود را خَمْرًا شراب
چنانچه پیشتر بود وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگر که طباخ است فَيُصْلَبُ پس بردار کرده شود و بر دار وی
او را بگذارند تا متصل گردد فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از کلهٔ سر وی ایشان
یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي حکم
کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ در آن از من طلب تأویل کردید و
خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس را که دانست
أَنَّهُ نَاجٍ که او رستگی است مِنْهُمَا از آن دو مرد یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِي یاد کن مرا عِنْدَ
رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال مرا بگوی که بی جرمی ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند
بگو هست اندران زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی چنین آورده اند ... از طریق
آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که
صفت امانت او تحقیق یافته بود بمنصب نخستین بوی داد اما چون او بمرتبهٔ تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت
سرخوش گشت بیرون از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس فراموش گردانید بروی شیطان ذِكْرَ
رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در
زندان بِضْعَ سِنِينَ چند سال بضع عدد میان سه تا نه گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال
دیگر در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان ماند و در معالم التنزیل از حسن بصری قدس
سره نقل می کند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین
جهت کی چنین شد در منزل گنهکاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و
می گوید شرم نداری که از غیری اسباب خلاصی می دانی و بنده را استشفاع می کنی بعزت و جلال من که ترا چند سال
در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من خشنود هست یا نه گفت آری از تو راضی است یوسف علیه السلام
گفت لا ابالی اکنون که او راضی است من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی
پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین کیم تقصیر آمد از بحر و سخا تا نیاری یاد خواهی از
او چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی عجیب دید و بامداد تمامی حکما و علما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ
و گفت ملک إِنِّي أَرَىٰ بدرستیکه من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از نهر
نیل بیرون آمدند پس از آن يَأْكُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند آنها را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو

سعولت دور

بکیٔ سرا

لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تر و تازه که دانهاء
ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ خشک یعنی رسیده و دیده و آمده پس این
خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در حال نیست کرده غذا ایشان را و بیدار شد ندا يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه مهتران
و معتبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب گوئید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر می گوئید قَالُوا گفتند
حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ
الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ و دانایان چه ما تعبیر خوابهای صادق می گوئیم و این از قبیل خوابهای
باطلاست ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشت در دریای فکر غوطه خورد که آیا این مشکل من کی گشاید و راه
تعبیر این واقعه که بمن نماید یا رب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متحیر
دید از حال یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکس که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بندهٔ
زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ پس از مدتی
دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان
که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی روان
شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای آنکه بسیار راست گوینده أَفْتِنَا
فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ
هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر خشک که ایشان را
جذب و خشک سازند همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تام
إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ایشان برکت تو بدانند
تأویل این خواب را با شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید
سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت بایشانست دَأَبًا زراعتی بر عادت مستمره
خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او
یعنی حبوب را پاک کنید تا از شپش و آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر
اندکی یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ
بَعْدِ ذَٰلِكَ پس از آن سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست
يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و
ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالها قحط عَامٌ فِيهِ



سالی که در و يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان بباران داده وَفِيهِ و در آن سال يَعْصِرُونَ
بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارست و گفته اند اشارت
بدوشیدن شیرست از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلام
تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را
پسند بدو افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود و طلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت
ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد بدو فرستادهٔ
ملک قَالَ ارْجِعْ گفت بازگرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست
کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
ببریدند دستهاء خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ
داناست یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد و هیچکس را در حال او مجال طعنت نماند
این سخن بملک فرستاد و ما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند
و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق هم قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ
رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب می کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی می
جستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه
مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف از هیچ جهت بدی اندک و نه بسیار چون
زلیخا دید که جز راستی چاره نمانده او نیز پاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی
زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا و هویدا شد آنچه درست و راستست أَنَا رَاوَدْتُهُ من
جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ
از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي بجرم خویش کرد اقرار مطلق بر آمد زو صدای
بگناه یوسف را کای هیچ منم در عشق او گم کرده راهی تخت او را بوصل خویش خواندم چو کام من نداد از پیش
ملک بر یوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند پادشاه بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف گفت
که غرض من عقوبت نبود ذَٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ
أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و وقت غیبت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ
و دیگر تا معلوم کند که خدای لَا يَهْدِي راه نماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ
مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که شبهه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم
یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی
عنایت ننماید معلومست که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک

حصحص الحق - راودته

الجزء الثالث عشر

نگه کنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل بآرزوها بیزار و مبرا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده
است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ مگر آنرا که بخشیده بود رَبِّي پروردگار
من از فرمان نفس در امان آید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد بدی را که
بفعل نیامد رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون بالملک سخنان یوسف علیه السلام
باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیاده گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید
یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده که
ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف
را از زندان ببارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی
مستانس بودند فریاد برآوردند و یوسف علیه السلام ایشان را بنواخت و دعا کرد که اللهم عطف علیهم قلوب
الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار و چون نزد ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود
ز ترتیب ملک شه چون خبر یافت باستقبال او چون بخت بشتافت کشیدش در کنار خویش تنگ چو سرو و گل ز خرمی و شادی هم
بپهلوی خودش بر تخت بنشاند ز پرسشهای خوش با وی سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک
با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ
الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه
چیزها هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که گردان
مرا حکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود
و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاهدارنده ام چیزها را از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانایم بمصالح
ملک و هرچه سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف
علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست و در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع
جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بسر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار
ملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف کرد اندک زمانی را عزیز
در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف درآورد و حق سبحانه یوسف را از وی پسران داد منشا و افرایم
و تفاصیل این حالات در الریحان التفسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَكَّنَّا
جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم یوسف را بجلوه يَتَبَوَّأُ
تا بود که جای جای گرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت حَيْثُ يَشَاءُ
هر جا که می خواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم نعمت خود از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ
نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمی گردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را



وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهتر است لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنانرا که گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام
که باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید بر بنی و عینهم کسی قدر یافت که او جانب صبر و تقوی نگاه داشت
القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانها
حال بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط
می ساخت تا سالها قحط پدید آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول
بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و در سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب
و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام بحضور
ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در
آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق
بندگی او بر گردن نهاد و تا کسی را در باره او سخنی پای او بانه نرسد آورده اند که اثر قحط بزمین کنعان رسیده کار
بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که بر قحط زدگان خوانی نوازد و کار غربا و
ابناء السبیل بدلخواه ایشان می سازد ز احسانش آسوده برنا و پیر ز روزی گشته خوشدل غریب و فقیر
بخششش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمایی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان
بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر
یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند
وَجَاءَ و آمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ
پس درآمدند بر وی و رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول
وَهُمْ لَهُ و ایشان مر او را مُنْكِرُونَ ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از
واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه
السلام ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوس نمائید گفتند معاذ الله ما همه پسران یک پدریم که یعقوب
صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی با ما بصحرا رفت گرگ بخورد و یکی را پدر برای
خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند
ما در مصر آشنایی نداریم یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق
گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی را [illegible] یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعات ایشان بستدند
و عوض آن گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان و هر یک
را یک شتر بار داد و گفتند یک شتر دیگر بجهت برادر که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت

من شمار مردم بیدهم نه بشمار شتر ایشان زیاده نموده قال ائتونی بأخ لکم من ابیکم گفت یوسف که بیارید پیش من
برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی یعنی اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنکه من
تمام می‌دهم پیمانه را وحق کسی را نمی کیرم وانا خیر المنزلین ومن بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان وکرام
واحسان با ایشان وقیت فروتنی کنادم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید پیش من آن برادر را فلا کیل
لکم عندی پس شما را از ویک من بکیل نیست یعنی طعام ولا تقربون ونزدیک مشوید پیش من و در ولایت من
میایید قالوا گفتند سنراود عنه اباه وبرا بطلبیم از پدر وجهد کنیم در آن وانا لفاعلون وبدرستی که
ما کنندگانیم آنچیزرا که بگوییم وقال وگفت یوسف علیه السلام لفتیته مرغلامان کیل خانه خود بدینشان را
اجعلوا بضاعتهم بنهید بارهای ایشان که بها گندم آورده اند و آن ادیمی وکفشی چند بود یوسف علیه السلام نخواست
که گندم بها بدیشان فروخته شد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی رحالهم در بارها وانبارهای ایشان و دیگر دادن
که دریافت ایشان اقتضاء آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند وازین جهت گفت لعلهم
یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا چون بازگردند الی اهلهم بسوی کسان
خود وبار بگشایند لعلهم یرجعون شاید که بازگردند وبرادر را بیارند فلما رجعوا پس آن هنگام که
بازگشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع
منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر بنیامین را
نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم کیل از برای خود وبرای او
وانا له وبتحقیق ما مر اورا لحافظون نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب که
ای فرزندان هل آمنکم آیا شما را امین دارم علیه بروی الا کما امنتکم مگر همچنانکه امین ساختم شما را
علی اخیه بر برادر او من قبل پیش ازین که گفتید وانا له لحافظون ومن بر محافظت شما اعتماد ندارم
فالله خیر پس خدای بهترست حافظا از جهت نگاه داشتن وحفص حافظا خوانده یعنی اوست
بهتر در حالتی که نگاه دارنده ماست پس توکل بدو می کنم وکار خود بدو می گذارم وهو ارحم الراحمین بخشاینده
ترین بخشایندگانست شاید که بحافظت ولا برمن بخشاید ودو مصیبت دو فرزند مرا ابتلا نسازد ولما فتحوا
وآن هنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده
بودند در بارها خویش وبحکم یوسف ردت الیهم بازگردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای
پدر ما ما نبغی چه چیز میطلبیم از احسان ورا این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت که ظن مدین بها
بما فروخته اند ردت الینا بازگردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا وطعام آریم
کسان خود را ونحفظ اخانا ونگاه داریم برادر خود را در رفتن وآمدن ونزداد وزیادت بستانیم کیل
بعیر بمقدار بار شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این یک شتر

لفتیانه



وار کیل یسیر حملی اندکست وملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام
لن ارسله معکم نمی فرستم بنیامین را با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد
بذکر خدای ودر تبیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین وسید المرسلین لتأتننی
به که باز آرید پیش من او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب وهمه هلاک گردید یا شما مغلوب
شوید ودر تبیان فرموده بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم سوگند خوردند که در حق بنیامین غدر نکنند فلما
آتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان وعهد خود قال الله گفت یعقوب علیه السلام که
خدای علی ما نقول بر آنچه ما می‌گوییم از عهد وپیمان وکیل نگاهبان وگواه ومطلع است وقال
وگفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر
من باب واحد از یک در یعنی برادران همه بهم از یک دروازه بشهر در میایید تا مبادا که چشم بدی در شما رسد چون
شما را با این جمال وهیأت وشوکت وابهت بهم بینند وادخلوا ودر آیید در وی من ابواب متفرقة
از درها از هم پراکنده وآن شهر را چهار دروازه بوده ودر لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول بهر
پدید آمدن در آخر بحرمت آن آشکار کرد گفت وما اغنی عنکم ومن دفع نمی‌کنم از شما بدین نصیحت
که کردم من الله از قضای خدا من شیء چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمی‌کند وفوق تدبیر ما هر تقدیر
می‌رود جمع قضای میگوید پس روان کنانه که کارها وکرد ان الحکم نیست حکم ورواج الا لله مگر خدای را
هرچه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم من وعلیه وبر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل
کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم ایشان اوست بر او ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا وآن
هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام من حیث امرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم
پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب
علیه السلام من الله از قضای خدا که درباره ایشان واقع بود من شیء چیزی را بلکه تهمت دزدی
بر بنیامین افتاد وبرادران اندوهگین شدند ومصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف پس تدبیر یعقوب
فایده نداد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که
در آن وقت قضاها تمام کرد آنرا ووصیت کرد بآن وانه لذو علم وبدرستی که یعقوب خداوند
دانش بود ومیدانست لما علمناه مر آنچیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی واز آن بود که گفت وما
اغنی عنکم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی‌دانند سر قدر را یا چاره نیست که تدبیر
بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد تدبیر کند بنده وتقدیر خداوند تقدیر خداوند بنده چه تواند ولما دخلوا وآن
وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام علی یوسف بر یوسف ودیدار گاه او رسیدند یوسف علیه
السلام بر تخت نشسته بود ونقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر

خود را چار پدر و مادر از بعد درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم پس بنشینید ایشان در خانه
بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک پدر
و مادرند بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها ماند بگریه درآمد و چندان بگریست
تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی
ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینند و مرا برادری
مادری بود که یوسف نام داشت یاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من برین خوان نشستی و تنها نماندی از شوق
این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف گفت چه باشد من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان
نشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پس پرده آوردند و او را بتر طلبید و بدین بهانه آوَى إِلَيْهِ
جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد و چون بنیامین را
نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است
این دست تو بدست برادر من یوسف چون که یوسف این کلمه شنید طاقتش برسید نقاب از چهره برداشت و
بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ بدرستیکه منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید
دیگر باره از هوش برفت و با خود آمده دست درگردن یوسف افکنده و بزبان حال گفت
اینجا منم بیدار بخت یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندان عذاب آنگه دست در
دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمی کنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام بحدیث ایشان نمودا
اگر ترا اینجا بازدارم غم او زیاده شود دگر مصلحت دانی ترا بطریقی شنیع متهم سازم تا نزد من باشی بنیامین گفت از آنکه
بانگ ندارم پس یوسف فرمود که بار شتر برادران رو و این او را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که
کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کارسازی کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَايَةَ
بنهاد مشربه را و آن مشربه بود از نقره یا زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب ازان خوردی و درین وقت بجهت
عزت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم او آنرا نهان کرد فِي رَحْلِ أَخِيهِ
در بار برادر او و بارها و دیگر تکمیل کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه درآمدند جمعی
ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که أَيَّتُهَا
الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستیکه شما دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر دزدیده و
گفته اند منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید
قَالُوا گفتند ما جوییم نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را که پیمانه غله بوده وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و برای هر کسی که
بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ شتروار طعام مقررست وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من که منادیم بآن زعیم کفیل ام و

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ

بایندان



بایندان قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ که شما میدانید که ما مردم امینیم بخیانتی که در بارها نهاده بودید
در کرت اول چون این نوبت پیدا دیدیم باز آوردیم و نه چنین که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند
مَا جِئْنَا نیامده ایم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق در نهب
آریم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ و نبوده ایم ما هرگز دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند
ملازمان یوسف که چیست جزای دزد إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر شما باشید دروغ گویان در ابراء ذمه خود یعنی شما
می گویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند
جزای سرقه سارق مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آن کس است که یافت شود دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس
هو سزای جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذَلِكَ همچنین نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش
میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیدند بمصر آوردند و بدرگاه باز داشتند فَبَدَأَ
پس آغاز کرد موذن و گفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ ببارها ایشان قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ
پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد مشربه را مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از
باردان برادر او كَذَلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف
در عیار مرد پیش ازانها خجل شده و زبان طعن بر بنیامین گشادند مَا كَانَ نبود یوسف یعنی شایسته و روا
نبود او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ که فرا گیرد برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه
ضرب و تغریم بوده نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواست خدای و مشیت او
نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم اندازه ها در جاها بعلم و حکمت مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم وَفَوْقَ
كُلِّ ذِي عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِيمٌ داناییست در مرتبه او بلند تر آنگه یوسف فرمود که این چه عملی است
که از شما صادر شد می گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ گفتند اگر دزدی کند بنیامین چه عجب فَقَدْ
سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده بود أَخٌ لَهُ برادری اعیانی که او را بوده مِنْ قَبْلُ پیش ازین
یعنی یوسف مرغی را که آورده که در خانه یعقوب علیه السلام بود چون سایلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود و
یوسف علیه السلام آن مرغ را بسایل داد و برادران او را بدزدی نسبت کردند و اقوال دیگر هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ
پس پنهان داشت یوسف آن گفتار را فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد آنرا لَهُمْ بر
ایشان قَالَ گفت با خود که أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا بدترید از جهت منزلت و مرتبه که پسر را از پدر دزدیده جدا
کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا تَصِفُونَ بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکنار
خود برد و برادران در استخلاص او چندانچه سخن گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی
تن وی بر سر از جامه بیرون آمد و گفت ای ملک برادر ما بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر حامله درین شهرست از هول
آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خورد خود را گفت برو دست به پشت وی فرو

آنچون دست وکلابه وچل رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته روی ببراداران کرد که شما میکرده ام اگشتن فرزند
که بخاکه درین بلد تختی از یعقوب هست چه هرگاه که یکی از اولاد شان از خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی
تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر باره غضب شده آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف نقاب بسته از تخت
فرود آمده و او را دریافت و بر سر دست آورده باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و مفتون
معجب شده اید چنداری که کسی بر شما غلبه نتواند کرد خدای که بالا و بست آفرید
زبردست هم دست آفرید ایشان و دیدند که هم چنین برادر پیش می رود از در زاری درآمده قَالُوا يَا
أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز إِنَّ لَهُ بدرستی که بنیامین را أَبًا پدریست شَيْخًا كَبِيرًا پیری بزرگ
سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فَخُذْ أَحَدَنَا پس فراگیر یکی را از ما
به بندگی مَكَانَهُ بجای او و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران
بنسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان فالاحسان الا بالاتمام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ یوسف گفت پناه می گیرم
بخدای پناه گرفتنی أَنْ نَأْخُذَ از آنکه بگیریم إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مگر آنرا که یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهُ متاع خود را
نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إِنَّا إِذًا ما بهم آنگاه لَظَالِمُونَ ستمکاران در مذهب شما
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا پس آنگاه وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را بدیشان نمی دهد
خَلَصُوا نَجِيًّا بایک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ
ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمی دانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ
أَخَذَ عَلَيْكُمْ بتحقیق فرا گرفت بر شما مَوْثِقًا عهدی و پیمانی مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی به سوگند خدای
در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید بحق الله الزمان صلوات الله و سلامه علیه که شما در شان وی غدر نکنید
و اکنون این صورت واقع شد وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان
یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتَّىٰ يَأْذَنَ
تا وقتی که دستوری دهد لِي مرا بآمدن أَبِي پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند لِي برای من
برجوع با پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل و داد
در حکم او نیست ارْجِعُوا شما بازگردید إِلَىٰ أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگوئید ای پدر
إِنَّ ابْنَكَ بدرستی که پسر تو بنیامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و گواهی ندهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا
مگر آنچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نبودیم لِلْغَيْبِ مر باطن حال را حَافِظِينَ
نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر نداریم که فی الواقع به و تهمت کرده اند و صواع را
در بار او نهاده اند یا خود او بیاشرت این ارتکاب نموده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دیهی که ما كُنَّا
فِيهَا بودیم در و یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از آن کاروان



نیز سوال کن که أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان
یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم
روبیل با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بوقت عرض رسانیدند قَالَ
گفت یعقوب علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیارایت لَكُمْ برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا
کاری بد را که خواست آید و با هم قرار داده و اگرنه ملک مصر چه میدانند که جزای سارق استرقاقست فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
پس بر صفت شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي شاید خدای بیارد بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشان را یعنی
یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر که در مصرست إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست بحال من الْحَكِيمُ
راست کارست در آنچه می کند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ
و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ و گفت ای اندوه من عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق یوسف
صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب
علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر مرده جگر
سوال کرد که او را چه مقدار مزد داد و فرمود کفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه
السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه
خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیده گشت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ مردم چشم او
مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد
و اظهار نمی کرد درد یست در سینه که گفتن نتوانم و ین طرفه که آنرا بنهفتن نتوانم اما چون فرزندان
فریاد و یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا گفتند تَاللَّهِ تَفْتَأُ بخدای که همیشه باشی که
بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار سوی یا بیماری
مشرف بر موت أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جملهٔ هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا
أَشْكُو جز این نیست که شکایت می کنم بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود را إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما و نه بغیر
شما و نیز اگر کسی پیش کسان و چاره کر چارگان او هست حاجتی را که از تو می جویم با کسی نگو با تو می گویم
را گوییم بخلق خار شوم با تو گوییم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت انما
اشکوا بثی و حزنی الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده
بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساختمی بتو بازرسانیدمی و ازین مژده بود که یعقوب علیه
السلام گفت وَأَعْلَمُ و من میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی دانید از حیات
یوسف و رسیدن وی بمن و گویند روزی ملک الموت علیه السلام بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه
السلام سوگند بر وی داد که روح یوسف را قبض کردی گفت نی یعقوب بدان امید واری گفت يَا بَنِيَّ

اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از احوال یوسف و برادر او ولا
تیأسوا و ناامید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییأس بدرستی که ناامید نشوند
من روح الله از رحمت و فتح خدای الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام نامه
نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما اهل
اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمرود فکندند و حق سبحانه
او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند و خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دلپذیر همه
فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود پیش آوردند گفتند او را گرگ بخورد من در فراق چندان
گریسته ام که چشم سپید شده او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفتی و نگاه داشته
و ما از آن خاندانیم که دزدی نکنیم باز ده او را بمن و الا بر تو دعای کنم که اثر آن
بفرزند صنعتهن تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن
ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی
بپایگاه یوسف نهادند فلما دخلوا پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف علیه بروی قالوا
یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بی نوائی
و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام
کن برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن ما را بقبول بضاعت ما یا بزیاده از بها متاع ما ان
الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد به نیکوی آنان را که از روی تفضل تصدق
نمایند الکه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد
و عنان تمالک از دست رفته قال گفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف
واخیه با یوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و
با بنیامین آن بوده که او را از او جدا کردند و او را خوار و بی اعتباری داشته اند تا بحدی که هیچ یک سخن نمی گفت الا از روی
عجز و ذلت پس یوسف فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه نموده
اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ یا جاهل بودید یعنی قطع
رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن از روی نصاحت گفت نه بر وجه معاتبت
الکه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قالوا گفتند ءانک
لانت یوسف استفهام تقریریست یعنی البته توی یوسف که این جمال و کمال و کبریا یا شد او بود
که دار و از تو جوانان رخی چنین که تو داری مبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قال گفت انا
یوسف وهذا اخی منم یوسف و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای



علینا بر ما بجلالت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای ویصبر و صبر کند بر
طاعت یا از معصیت فان الله پس بدرستی خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد
نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران
یوسف را بشناختند روی بخجلت آورده خواستند که پای یوسف را بوسند یوسف علیه السلام از تخت فرو
آمده ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک
الله هر اینه برگزید ترا خدای علینا بر ما وان کنا و بدرستی که بودیم ما لخاطئین گناهکاران بجان
خطا کرده بودیم قال گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم الیوم بر
شما امروز و من دیگر هرگز گناه شما باز روی شما نیارم یغفر الله بیامرزد خدای لکم مر شما را که اعتراف کردید
بگناه وهو ارحم الراحمین و او بخشنده ترین بخشایندگانست با آنکه بسوزد جهان گناه بالکل بشوید و بر کنار
بر مانده تخت شاهی دو بر مانده کار ... خواهی بود پس چون یوسف از ... برادران تازه ساخت بکار
پدر و [illegible] پرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بود که جبرئیل در تعویذ
بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه
ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول باز رود واتونی و بیارید بمن
باهلکم اجمعین شما همه کسان خود را از اعضا و خدم آورده اند که بود و گفت ای یوسف پیراهن خون
آلود پیش پدر من برده ام اینک پیراهن من حالا کی کیرم شاید که فرح این قمیص تدارک قرح آن قمیص کند یوسف
علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد و همه از مصر
آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از
مصر و بفضا صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید
قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح
یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و
بسن خرافت رسیده قالوا تالله انک گفتند آنها که نزد او بودند بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت
قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر
پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا که آورده اند که یهودا با برادران تا بشاد و سر و پای برهنه دویدن
آغاز کرد تا بکنعان رسید و مژده پدر آورد القاه چون بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا
پس بازگشت بینا و با اعضا خود قال گفت الم اقل لکم نمی گفتم شما را انی اعلم آنکه من میدانم من الله
از الهام خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید و آن حیات یوسف بوده و به پیشگی بیان من داد و پس تعب
راه نموده و که در میان پیوسته بود از تو گور روان شد متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده و در [illegible]

باه چو افتاده. قالوا گفتند يا أبانا اي پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب براي ما از خداي ذنوبنا
گناهان ما را إنا كنا بدرستي كه بوديم خاطئين گناهكاران قال گفت يعقوب عليه السلام سوف
أستغفر لكم زود باشد كه آمرزش خواهم براي شما ربي از پروردگار خود إنه هو الغفور بدرستي
كه او آمرزنده است گناهان بمحو ذنوب الرحيم مهربانست بر بندگان بكشف كروب تأخير كرد تا شب
جمعه يا وقت سحر كه مظنه اجابت دعوات است يا خواست كه بداند آنكه يوسف عليه السلام از ايشان عفو كرده
يا نه واصح آنست كه تأخير كرد تا وقتي كه بمصر رسيد شب برخاست بنماز و بعد از تهجد روي بقبله بايستاد و يوسف
را در قفاي خود بداشت و برادران از در عقب او و آنحضرت دعا كرد و فرزندان آمين كردند وحق سبحانه اجابت
فرمود القصه چون يعقوب عليه السلام نزديك مصر رسيد يوسف عليه السلام با ملك ريان و تمامي اشراف مصر
و با لشكري آراسته باستقبال پدر بيرون آمد و يعقوب با فرزندان بر بالاي تلي برآمده تفرج آن كوكبه ملكانه مي
كرد جبرئيل عليه السلام فرود آمد و يعقوب را عليه السلام گفت ازين لشكر و تجمل عجب مي داري بالا
نگر كه جنود ملك از زمين تا فلك بتفرج آمده بشادي تو تسبيح و سرود ميكنند چنانچه در مدت از اندوه تو محزون
و رنجور بودند پس يوسف عليه السلام چون پدر را ديد از مركب فرود آمده خواست كه اسلام كند جبرئيل گفت بگذار
تا پدر بر تو سلام كند درخورست كه يعقوب نيز پياده شده و چون چشمش بر جمال يوسف افتاد گفت السلام عليك
يا مذهب الاحزان مدتي دست در گردن يكديگر در آورده از شادي مي گريستند چه خوش حالتيست روي دوست ديده
پس از عمري بكام دل رسيده شراب خوشدلي را نوش كردن بشادي دست در آغوش كرده بكام دل زماني آرميده
بهم گفتن سخن وز هم شنيده ز دلبر حال هجر آغاز كردن ز عاشق دفتر غم باز كردن پس در نزديكي مصر موضعي
بود از آن يوسف و قصري رفيع در آنجا ساخته بودند يوسف در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آن
هنگام كه در آمدند على يوسف بر يوسف در آن منزل آوى إليه جاي داد بسوي خود أبويه پدر و
خاله خود را كه بجاي مادرش بود و ديگر باره پدر را در كنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادرزادگان را
نوازش كرد وقال ادخلوا مصر و گفت در آييد بمصر إن شاء الله آمنين اگر خواهد خداي در حالتي كه ايمن
باشيد از قحط و غلا و شتنت بلا استثنا و اخلفت در اين ... دخول و چون بمصر در آمدند ايشان را در منزل خود فرود
آورد ورفع أبويه و برداشت پدر و خاله را يعني بالا برد على العرش بر تخت خود وخروا و بروي در
افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را سجدا در حالتي كه سجده كنان بودند و تحيت و تعظيم ايشان
در آن زمان بسجده بوده و يوسف كه آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود وقال و گفت
يا أبت اي پدر من هذا اين سجده كردن شما را تأويل رؤياي تعبير خواب منست كه ديدم من
قبل پيش ازين در ايام صبا قد جعلها بدرستي كه گردانيد آنرا ربي پروردگار من حقا راست
وقد أحسن بي و بدرستي كه نكوئي كرده است بمن آفريدگار من إذ أخرجني چون بيرون آورد مرا من

السجن



السجن از زندان و ذكر چاه نكرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بكم و آورد شما را من البدو از باديه و آن
موضعي بود از زمين فلسطين در ولايت شام كه يعقوب عليه السلام آنجا نشستي و آن نزديك كنعان بود
يوسف عليه السلام جهت شكر نعمت فرمود كه حق سبحانه مرا از زندان نجات رسانيد و شما را از باديه نزديك
من آورد تا با يكديگر بنشينيم من بعد از پس آنكه أن نزغ الشيطان افساد كرد شيطان و مخالفت افكند
بيني ميان من وبين إخوتي و ميان برادران من إن ربي بدرستي كه آفريدگار من لطيف لما يشاء
رساننده نيكيست ـــ مر هر كرا خواهد إنه هو العليم بتحقيق اوست دانا بوجوه تدبيرات
الحكيم محكم كار در تعيين مواقع تقديرات در لطايف آورده كه چون بيست و چهار سال ازين واقعه
بگذشت يعقوب را عليه السلام وفات رسيد و بعد از بيست و سه سال ديگر يوسف عليه السلام پدر را در واقعه
ديد كه ميگويد اي يوسف بغايت مشتاق لقاي تو ام بشتاب تا سه روز ديگر نزد من آي يوسف از خواب
آمد و برادران را طلبيده وصيتها كرد و يهودا را ولي عهد ساخت و فرزندان را بدو سپرد و بطريق مناجات گفت
رب اي پروردگار من قد آتيتني بدرستي كه دادي مرا من الملك پادشاهي و ملكت داري
وعلمتني و بياموختي مرا من تأويل الأحاديث از تعبير خوابها فاطر السماوات والأرض اي پديد آرنده
و آفريننده آسمانها و زمينها أنت وليي تو ياري دهنده و متولي كار مني في الدنيا والآخرة در اين سرا و
در آن سرا توفني بميران مرا مسلما در حالتي كه گردن نهاده باشم امر ترا يعني مرا مسلمان بميران
وألحقني و در رسان مرا بالصالحين به پدران شايسته من آورده اند كه بعد از سه روز از واقعه
كه ديده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقايق پناهي قدس سره در قصه يوسف و زليخا
كه بسلك نظم دلپذير پوشانيده و تحرير بعضي ابيات از آن درين اوراق اتفاق افتاده وفات يوسف
را عليه السلام برين نمط ذكر مي فرمايد بگفت جبرئيل حاضر داشت سيبي كه از باغ خلد از آن مي داشت بوئي
چو يوسف را بدست آن سيب بنهاد روان آن سيب را بوئيد و جان داد بلي زان نكهت باغ بقا يافت
از آن نكهت بسوي باغ بشتافت ذلك آنچه ياد كرده شد از قصه يوسف من أنباء الغيب از
خبرهاي غيبست كه ما بجهت ظهور دلايل اعجاز نوحيه إليك وحي ميكنيم آنرا بتو وما كنت لديهم
و تو نبودي نزديك برادران يوسف إذ أجمعوا أمرهم آن هنگام كه جمع كردند رايها خود را بر افكندن
يوسف بچاه وهم يمكرون و ايشان مكر مي كردند به يعقوب و يوسف عليهما السلام و چون تو اينجا
و كتابي نخوانده كه از كسي نشنيده ... چنانچه بوده پس دليلي روشن است بر آنكه وحي الهي را
وما أكثر الناس و نيستند اكثر مردمان ولو حرصت و اگر چه حرص مي ورزي بر ايمان ايشان
بمؤمنين گروندگان بجهت عناد و تصميم ايشان بر كفر و ... وما تسألهم و نمي خواهي از ايشان
عليه بر تبليغ وادا احكام يا بر خواندن قصص قرآن من أجر مزدي چنانچه قصه گويان مي خواهند

إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را و نشانها بسیار که از
معجزه نور و بی گواه اند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانها قدرت و دلایل دال بر وجود صانع و حکمت
او هست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاینه یَمُرُّونَ عَلَيْهَا می گذرند بران وَهُمْ عَنْهَا
و ایشان ازان آنها مُعْرِضُونَ روی گردانندگان اند نه دران فکرت کنند و نه ازان عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ
أَكْثَرُهُمْ و نگروند بیشترین ایشان بِاللَّهِ بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ که ایشان شرک آرندگان باشند یعنی
و او ازین گروه کفار که اند که گفتند ربنا الله و انبی را آورده که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آورده اند
بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدا گرویدند و گفتند المسیح ابن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان
أَنْ تَأْتِيَهُمْ ازانکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشنده یعنی فروگیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ
اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ بگو ای محمد هَذِهِ این دعوة
بتوحید سَبِيلِي راه منست و برین راه ثابتم أَدْعُو می خوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای عَلَى بَصِيرَةٍ
بر بیانی هویدا و حجتی روشن أَنَا من تاکید ضمیر مستترست در ادعوا وَمَنِ اتَّبَعَنِي و می خواند بخدای هر کی
پی روی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدای از شرکتی که شما او را بدان وصف می کنید وَمَا أَنَا
و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران گفتند خدایا فرشتگان هستند چرا
آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ
قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان
حفص نوحی می خواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها و دیهها در وسیط
از امام حسن بصری رحمه الله نقل می کند که حق سبحانه هرگز پیغمبری نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان
و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت می کرد گفته اند اضحت نبیتنا انثی نطوف بها و لم تزل انبیاء الله ذکرانا
أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمی کنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمی گذرند یعنی
باید که بگذرند فَيَنْظُرُوا پس به بینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار
آنان از منکران و مکذبان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس پند بردارند از تکذیب پیغمبر و
قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خَيْرٌ بهترست از
لذات فانیه دنیوی لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل
نمی کنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست — چه نسبت چاه سفلی با نزهتگاه روحانی
چه ماند گلخن تیره بگلشنهاء سلطانی — پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور
نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان





ایشان وَظَنُّوا و گمان بردند رسولان أَنَّهُمْ بآنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی
کفار بوعدهٔ ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ گویند در وعد و وعید
جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ مَنْ پس رهانیده
شد نَشَاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا
عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست
فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران او عِبْرَةٌ
اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله از جعفر صادق علیه السلام
نقل می کند که مراد از الباب اسرارست پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام
در آیینهٔ دل اهل دل ایشان روی نماید — دل دریابد اسرار معانی که روشن شد بنور جان و دلها مَا
كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بر بافته باشند وَلَكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي
تصدیق آنچیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش ازو از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در اصول
دین یعنی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَهُدًى و راه
نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً و بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید
خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و آله اجمعین سورة الرعد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
المر حروف مقطعه مختصر است از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کند چنانچه در المر گفته اند که الف
آلاء اوست و لام لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال و را رأفت بکمال و قولی آنست که بعضی
ازان دلالت بر اسماء الهی وارد و بعضی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری تِلْكَ این آیتها
آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ
بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست چنگ دران زن و بدان عمل کن
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بدان جهت عدم تفکر در
معانی آن اللَّهُ خدای الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشت بِغَيْرِ
عَمَدٍ بی ستونی که بران قایم باشد تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشت
آسمانها را بی ستونی که شما ببینید پس لازم می آید که ستونی هست و لیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمان
بدان مرفوع می باشد و در فواید السلوک آورده که باری تعالی ستون حالیه و سطوح رفیعهٔ سموات
را بی غایه که ادراک توانید نمود برافراشت و بی ستونی که شما ببینید توانید فرمود بلند برداشت یعنی
ستون هست اما مخفی است و غایه موجودست و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل
قامت السموات — آسمان و زمین بعدل بپاست حق ز شاهان بغیر عدل مخواه کر نباشد ستون خیمه بپا

است

که بوضعی بی ستون بر پای کرد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا استولی شد بروی با
قتدار ونفاذ حکم با عرش ملک باشد واو قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام کرد
آفتاب وماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان بر حدی معین كُلٌّ هر یک از
ایشان يَجْرِي می رود و حرکت می کند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده یعنی مدتی معین که دور
خود با تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر
می کند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
بیان میکند آیتهاء قرآن را یعنی منفصل می سازد یا روشن یا احداث دلایل قدرت می کند یکی بعد از دیگری
لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در
قیامت تُوقِنُونَ بیگمان گردید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و
احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه کشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب
حیوان باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید دران رَوَاسِيَ کوههاء محکم پایها بر جای که میخ زمین بود وَأَنْهَارًا
و پدید کرد در زمین جویها آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوه ها جَعَلَ فِيهَا بیافرید
در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و برگها
و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می
پوشاند و در می کشد شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود و از اینجا می توان یافت که
تغشیهٔ روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد و ازوست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آثار قدرت
که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاء روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ گروهی را که تفکر کنند دران و
دانند که تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ
مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوسته یکدیگر با این تبر یکی از دلایل قدرت که قطعهاء زمین بیکدیگر پیوسته بعضی
شایستهٔ زراعت است و بعضی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعهٔ سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین
بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و درختان خرما صِنْوَانٌ چند شاخ
از یک اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته
يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده می شوند این همه اشجار و زروع به یک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل
میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و
طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلایل واضح است لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه ها با اشجار با آنکه از یک آب
پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است



اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل
اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار مر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجهٔ دلی باشد موصوف بانکار
و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و باز دلی بود آرامیده بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله
ببین تفاوت ره که از کجاست تا بکجا وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب می داری ای محمد از انکار و دیدن کافران
بدلایل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان
که می گویند أَإِذَا كُنَّا آیا آن وقت که ما باشیم تُرَابًا خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم أَإِنَّا آیا
ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ باشیم در آفرینش نو یعنی باز زنده کرده شده و محل تعجب آنست که ایشان خدای را
خالق آسمان و زمین می دانسته و هیچ فکر نمی کردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر خواهد بود
آنکه بدو ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه
آنانند که ایشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ کافر شدند به پروردگار خود بجهت آنکه ندیدند قدرت او بر حشر و نشر
غلال وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ و آن گروه اند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند با
ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار دوزخ
این باشد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان دران آتش
خَالِدُونَ جاوید اند در خبرست که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب می کردند بر سبیل استهزا
حق سبحانه می فرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل می کنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را
وعده کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب
مکذبان آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه تاخیر فرموده و با قیامت افکنده و آن تاخیر حسنه است
و آن استعجال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال می کردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر
آن و عجیب از ایشان که عذاب می طلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ
پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار
نمی گیرند و برای خود مثل آن می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه
خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند
خدای چاره سازد ایشان را عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم ما
سلف است وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر
باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند که مغفرتست بر مؤمن به توبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران
بانکار و استکبار و محققان بر آنند که تنبیه قواعد خوف و رجا درین آیه است می فرماید که آمرزنده
است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده

که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی را گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل
باز ماندی   زحمت می‌ترسی تا غافل نگردی   مشو نومید تا بد دل نگردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
و می‌گویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمی‌شود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ نشانه از
پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم چون عصای موسی و احیاء عیسی علیهما السلام إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ جز این
نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو نیست مگر بلاغت و نیست ترا در اظهار آیات چه اختیار
وَلِكُلِّ قَوْمٍ و هر گروهی را هَادٍ راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت
آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز
موسی و عیسی که شما طلبید اختصاص بزمان ایشان داشت و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجز
من قرآنست فاتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای می‌داند مَا تَحْمِلُ آنچه برمی‌دارد كُلُّ أُنثَىٰ هر
زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ
و آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهد در رحم کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ
و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون کرده اند در جثه ولد از اعضای زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم
عدد ولدست چه رحم مشتمل می‌باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهارست نزد امام اعظم
رحمه الله و در انوار از امام شافعی رحمه الله نقل می‌کند که دیدم زنی پنج بطن بزاد و در هر بطنی پنج فرزند والله قادر
علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزدیک امام اعظم رحمه الله دو سال و
نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیز را عِندَهُ
نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیده از حس
وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بحواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِّنكُم یکسانست
از شما در پیش علم او مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخن را در نفس خود وَمَن جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری
وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا کند و می‌پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ و هر که ظاهرست
و آشکارا می‌کند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیة بر وی پوشیده نیست
لَهُ مر خدایراست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه در پی یکدیگر از آنکس که می‌پوشد و آشکارا می‌کند قول و فعل خود را
فرشتگان که مشغولند بر اقوال و افعال او روز و شب مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او
يَحْفَظُونَهُ نگاه می‌دارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از وی صادر می‌شود می‌نویسند و
ایشانرا حفظه و کرام الکاتبین گویند و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح آنست
که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه فرشتگانرا آفریده تا بندگانرا نگاه میدارند از مضار
و مکاره و در زاد از کعب الاحبار نقل می‌کند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نگردی هر آینه جنیان ایشانرا بر



بودندی از روی زمین و گفته اند معقبات محفوظه حاجبانست بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مر خدا
فرشتگانند که محافظت آنحضرت می‌کنند از مضرات اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را
نگاه داشت و حق قریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ
تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند
مَا بِأَنفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق ردیه سلمی گوید تغییر دهند
زبانها از ذکر او و تغییر دهند دلها را از بزرگی وی و مادام که دل را با او درواست دارند و غفلت نورزند آثار فیض
بدیشان متصل بود   گرت هواست که دولت ز تو نگسلد پیمان   نگاه دار سر رشته تا نگه دارد وَإِذَا
أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانیدن
نیست و آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود یا دیگری وَمَا لَهُم و نیست آن قوم را مِّن دُونِهِ
بجز خدای مِن وَالٍ کسی که متولی امر ایشان شود و دفع عذاب یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي اوست آنکه
يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بنماید شما را برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه
باران باشد پس خدای برق را می‌نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا
و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنشِئُ و برآورد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها که
بآب گران بار شده وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح می‌گوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را بحمد مقترن می
سازد و رعد ملکیست که سحاب را می‌راند و برق تازیانه اوست و در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله
نقل می‌کند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح می‌کنند
مجموع فرشتگان با آنها که اعوان رعدند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو می‌فرستد
صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس می‌رساند آنرا مَن يَشَاءُ هر کرا می‌خواهد که بدان هلاک سازد
چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه گفت
که بدین محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول گردانم تو از عقب وی درآئی و شمشیر بر قتل وی زن چون
بمجلس درآمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار
چه از سوار و پیاده بسر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت
پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا شد اربد گفت هر گاه که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل
شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه چاشت و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد و
گویند یهودی بجناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیزست از زر و مروارید یا یاقوت
یا زبرجد فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه
بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال می‌کنند فِي اللَّهِ در حق خدای که او از چه

چیزاست با جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدا را بدان وصف می‌کند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت
وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبت بر مجادلان لَهُ مر خدا راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق
که کلمهٔ لا اله الا الله است یا مر او راست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی
چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که می‌خوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان که مشرکان
می‌خوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمی‌کنند ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ
که همچون اجابت کسی که بگشاده سر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و دلو و
رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بزاری و دعا آب را می‌طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ
تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او زیرا که آب جمادست و ادراک نیست بحوائج
و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی‌تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز جمادست و اعیان خود
همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتانرا إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان
و ناامیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدا را سجده می‌کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ
و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری و مراد مؤمنان باشند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده
کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواستگی و مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت
سجده می‌کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده می‌کند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ
بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق و مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه انقیاد
ظل در ایشان اظهر باشد این سجدهٔ دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع
از فتوحات که ذکر سجود قرآنی می‌کند این را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که
بنده تصدیق کند خدا را درین خبر و سجده آرد و در باب دوم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی
آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجدست مر حق را و قایم است بعبادت
او بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی کسی از اهل موافقت او با ظل خود در آن سجده
یکی اند و اگر مخالفت ظل او در آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت
صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنانکه
قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده بران زرعی زند کین ای بیاد ربیت
برینا و هم هد کین و لنوا زبیت قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها
و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ
بگو خدا است چه ایشانرا جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا
قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا می‌گیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز ازوی معبودان که ایشانرا دوست دارید





چون می‌دانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می‌پرستید و می‌گیرید دوستانی که ایشان
لَا يَمْلِكُونَ نمی‌توانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی
یعنی برای خود جز نفعی نمی‌توانند و بر دفع ضرری از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید
و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بگو آیا برابری باشد نابینا که عابد
صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستندهٔ خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابری کند تاریکیها که شرک و انکار
ف وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ یا آیا کافران ساخته‌اند برای خدا شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازان
که چیزی آفریده‌اند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ برایشان
یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای کدام است و آفریدهٔ شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفته‌اند برای خدا که مثل
او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می‌آفرینند چنانچه خدای می‌آفریند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللَّهُ بگو الله خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفرینندهٔ همه چیز است
و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و اوست یگانه در الوهیت
الْقَهَّارُ غالب بر همه چیز أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی
فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس برفت رودخانها ازان آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار
خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند
فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کفی بلند را یعنی بر زبر آورده وَمِمَّا
يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده می‌افروزند و حفص بحیث خواند یعنی بر وی می‌افروزند عَلَيْهِ
فِي النَّارِ بر و در آتش یعنی می‌گدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ
از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات حرفت زَبَدٌ کفیست
مِثْلُهُ مثل آن کف که بر روی آبست كَذَلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل می‌زند
خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه می‌کند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق
از آسمان فرو آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلف محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت
زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف روی آب و خبث بالای فلز فَيَذْهَبُ
جُفَاءً برود در حالی که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود می‌رساند مردمانرا چون آب صافی
یا فلز گداخته بی‌غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند كَذَلِكَ همچنین يَضْرِبُ
اللَّهُ الْأَمْثَالَ می‌زند خدای مثلها را برای تمثیل و تأمل در آن درین آیه علماء تنزیل و ارباب تأویل را لطایف
استعداد بسیارست بعضی برآنند که مراد ازین آب قرآنست که حیات اهل ایمانست و اودیه دلها اند که فراخور
خود ازان فیض می‌گیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانیست و آب صافی منتفع به سخن حق است و اگر

کسی را واجب نه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیه باشد چنانکه در مطالعه حسین محل از جواهر التفسیر
معنی فایز تواند شد والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار
خود را الْحُسْنَىٰ پاداشی نیکوست یا در حسنی که بهشت باشد وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند
خدا را لَوْ أَنَّ لَهُم اگر باشد مر ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقد و جنس
و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند اینها هم دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی اگر آن قدر که شود واقف و جنس
با آن اضافت کند و همه در تصرف کافر باشد روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب
برهند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات
ایشان قبول نکنند و سیآت ایشان را نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ
الْمِهَادُ و بد جایگاهیست دوزخ أَفَمَن يَعْلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنزِلَ آنکه هر چه فرو فرستاده شده
إِلَيْكَ بسوی تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست یعنی حمزة بن عبد المطلب
رضی الله عنه كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچون کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خلقها رحمانی شده
از معارضه وهم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند
وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه
امر کرده است خدای بآن أَن يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل یا
جدائی میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف میکنند
سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر پیکار نفس و مخالفت هوای او
یا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند
نماز فرض را وَأَنفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب
بود بر ایشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکوئی
بدی را یعنی در عوض بدیها نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را
بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها
و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشانرا محروم
ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید در پیوستند کم بخشش از و رحمت سایه نگنی
هر که شکست زندم بخشش از صدف یاد گیر نکته حلم هر که سر برد کهر بخشش أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین
صفات موصوفند لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ سرانجامی نیکو یعنی جزاء عمل دارد دنیا و عاقبت
و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها آبادان که همیشه در و باشند يَدْخُلُونَهَا درآیند در آن وَمَن

نصف الحزب



صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان
وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ و فرشتگان در آیند بر ایشان عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ از هر
دری از درها یا منازل ایشان در عین المعانی آورده که بمقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ
عَلَيْكُم بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه صبر کردید در فوت
المطلوب آورده که شبها بود به بر فقر در دنیا و فقر و سر پی منقبت نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی کما قال فقر از حد مقبول تر شد فَنِعْمَ
عُقْبَى الدَّارِ پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللَّهِ
آنچه خدای فرموده است بآنچه أَن يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَيُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ
مر ایشانراست دوری از رحمت وَلَهُمْ و مر ایشانراست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میکرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که بخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ
میسازد برکسی که اراده میکند وَفَرِحُوا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه
از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سرای
إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی و بقائی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ
آیتی از پروردگار او برآن وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستیکه خدای يُضِلُّ مَن يَشَاءُ گمراه میکند
هر کرا خواهد مراد آنست اند که اقتراح آیات کرده بعد از ظهور معجزات یا گمراه خواهد با وجود شهود چندین آیت گمراه سازد
وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه مینماید بسوی خود یا بشناخت خود مَنْ أَنَابَ هر که بازگردد بوی و آنها چه کسانند الَّذِينَ
آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ و آرام میگیرد قُلُوبُهُم دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد
خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت
او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه که دلها مؤمنان بدو آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوبُ آرام می یابد دلها مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و در منهج علی
رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرامش دل علماء
ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بشاهد و لقا و هو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا
آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگانی خوش است ایشانرا وَ
حُسْنُ مَآبٍ و نیکوئی بازگشت طوبی بشارتست بشادی و خوشی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی یا نام

چنان خدا را بعد میثاقه
از پس محکم کردن آن باعتراف و
قبول وَيَقْطَعُونَ و آنانکه میبرند
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ

است

بهشت بلغت حبشه واشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبرست صلی الله علیه
وآله وسلم ودر هیچ غرفه وقصری نباشد که شاخی ازان نبود ودو چشمه سلسبیل وکافور از زیر آن منفجر باشد کذلک
همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ارسلناک ترا فرستادیم فی امة قد خلت بسوی امتی که گذشته است
من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک
آنچیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون وحال آنکه ایشان کفر می ورزند بالرحمن بخدایی که رحمن نام
اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتند سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن ودر صلح حدیبیه بر که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرتضی علی را علیه السلام فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو
گفت ما ندری الرحمن قل هو ربی بگو رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او علیه بروست بغیر او توکلت توکل کردم در یاری دادن مرا بر شما غالب ساختن والیه
متاب وبسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت
کنیم بقرآن خود کوهها را از جوالی مکه برداز تا زمین بر ما گشاده گردد ودیگر زمین را بشکاف تا چشمها وجوها
پدید آید وزراعت کنیم وقصی بن کلاب را زنده گردان با پدران ما تا در باب تو با ما سخن گویند آیه آمد که و
لو ان قرآنا واگر کتابی بودی که درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بدو یعنی کوهها یعنی ازوقت
خواندن وی از مواضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون برو خواندندی
او کلم به الموتی یا سخن آورده شدی از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت در
اعجاز ونهایت در تذکیر وانذار بل نه چنانست که کافران می گویند بقرآن تو با بقرآن تو باید که ابنها واقع شود
لله الامر جمیعا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر گاه که خواهد این آیتها ظاهر کرداند افلم
ییأس الذین آمنوا آیا نا امید نشده اند آنها که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی منتظر جان آیات با
آنکه دانسته اند ان لو یشاء الله آنکه اگر خدای خواهد لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید همه مردمان
صاحب کشاف گفته که یأس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت بازبسته
است ولا یزال الذین کفروا وهمیشه آنانکه کافر شده اند تصیبهم برسد ایشان را بما صنعوا بسبب
آنچه کرده اند از تکذیب وعناد قارعة عذابی کوبنده وداهیه از بنیاد برکننده او تحل یا فرود آئی تو که
محمدی قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت
تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی وسرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال ومواشی غارت کردندی
پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بایشان خواهد رسید حتی یأتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده خدا
که موعوداست با قیامت یا فتح مکه ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را آنگاه
برای تسلیه آنحضرت می گوید ولقد استهزئ وبدرستی که استهزا کرده اند برسل به پیغمبران من قبلک



پیش از تو چنانکه این قوم می کنند فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا که کفر ورزیدند ومدتی
بگذاشتم در راحت وتن آسانی ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بعقوبت فکیف کان پس چگونه بود
عقاب عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم وتهویلست افمن هو آیا هر کس که او با
قائم علی کل نفس نگاهبان بر سر هر نفسی با پاداش دهنده بما کسبت بآنچه کند آن نفس از نیکی وبدی
برابرست باکسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده وسازنده کار بنده کانست برابرست
با آنکه عاجز وضعیف وناتوانست یعنی بتان وجعلوا ولی سازند کافران لله مر خدایرا شرکاء
انبازان یعنی اصنام که می پرستند قل سموهم بگو نام نهید ووصف کنید این شرکا را با سماء واوصافی
لایق ایشان وبنگرید که استحقاق شرکت واهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق راحی وقادر وخالق
ورازق وسمیع وبصیر وعلیم وحکیم می گویند واطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد ام تنبؤنه
بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا یعلم بآنچه نمی داند فی الارض در زمین یعنی شریک خود والوهیت نفی علم
از برای انتفا معلوم است ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه
بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه کفر ورزیدند
مکرهم کید ومکر ایشانرا وصدوا وبازداشته شده اند عن السبیل از راه راست ودین
درست ومن یضلل الله وهر که فرو گذارد خدای اورا ودر ضلالت افکند فما له من هاد پس نباشد او
را توفیق دهنده که راه نماید لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا
بقتل واسر وقحط وسایر مصایب ولعذاب الآخرة وهر اینه عذاب آن سرای اشق سخت تر و
دشوار ترست بر ایشان وما لهم ونیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگاه
دارنده که نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت
که فرودای تیات وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی او در آیند تجری
می رود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوه
آن بوستان دائم همیشه باشد وهرگز منقطع نشود بخلاف میوه آن دنیا وظلها وهمچنین سایه
او منسوخ نگردد وچنانچه سایهای دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل
رعایت اند وفردا در ظل حمایت وعارفان بدینند وعیش در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است
سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تلک آن بهشت
موصوف عقبی الذین اتقوا آن حال ومنتهی کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین
وعاقبت مر کافران النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب وآنانرا که عطا کرده ایم کتاب
مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام واصحاب او از یهود وهشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند

وهشت بنی وبیست ودو حبشی این جماعت یَفْرَحُونَ شادی می‌شوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده
می‌شود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرها کفر و ضلالت یعنی گروه اهل کتاب چون حیی بن اخطب و
کنانة بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُنْكِرُ کسی هست که انکار کند
بَعْضَهُ بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مأمور شده‌
ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستم خدا را بیگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده‌اید در عزیر و مسیح را
بخدای گرفته‌اید إِلَيْهِ بخدای نه بغیر او أَدْعُو می‌خوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت
من وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم بتو
قرآنرا حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بوی راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب
تا ایشانرا فهم و حفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی أَهْوَاءَهُمْ آرزو و آرزوهای کافرانرا
که ترا بدین آبا دعوت می‌کنند یا امانی جهود ازانکه ترا بجوع بیت المقدس می‌خوانند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از
آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوات بیت المقدس
یهود اگر پیروی ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ یاری که
نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده‌اند که یهود سرزنش می‌کردند
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و می‌گفتند همت این مرد همه بر نکاح مصروفست و همواره بازدواج
وامتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر اینه امر نبوت او را از اشتغال بهم شهوات باز داشتی آیه
آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر اینه ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و
بدادیم مر ایشانرا أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده‌
را یعنی در وسع او نباشد أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که از او اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بامر
خدای یا بفرمان وی این جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات می‌کردند میفرماید که هیچ پیغمبر بخود معجزه نتواند
آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ
حکمیست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا مر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک
خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ محو می‌کند خدای مَا يَشَاءُ آنچه می‌خواهد
بحکمت وَيُثْبِتُ و اثبات می‌کند آنچه می‌خواهد بحکمت وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الْكِتَابِ
اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی گفته‌اند محو کند از دیوان
حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه ببرده آنچه از بنده صادر شود از
اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که
ثواب و عقابی بران متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد و یا سیئات تایب را محو نماید و بدل آنرا



حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی
و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را و اظهر و دیگر آن است که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که
رقم محو بران نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه
دو کتابست یکی غیر از ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر با ام الکتاب راه نیابد و ابو الدرداء روا
رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر
کند در کتابی که غیر از او هیچکس دران نظر نمی‌کند و هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در فصول فرموده
که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار علمای از محمد رازی رحمه الله نقل می‌کند
که شنودم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل
خایف ریا محو شود و اخلاص می‌نهد شک می‌برد یقین می‌آرد بخل محو می‌کند جود ثابت می‌سازد شره بری دارد
قناعت می‌آرد حسد محو شود شفقت می‌نهد و از دل راجی اختیار می‌برد و تسلیم می‌نهد تفرقه محو می‌کند جمع اثبات
می‌کند از دل محب رسوم انسانیه می‌شود نعوت ربانیه می‌نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانیت
می‌کند و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق می‌برد و شهود حق می‌آرد یا آثار بشریه محو می‌کند و انوار احدیت ثابت
می‌سازد از آن بنده می‌کاهد و از آن خود می‌افزاید تا چنانچه باول خود بود باخر خود باشد حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که الهی بجلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت ازان
مبانی کاست و ازان معانی فزود تا بآخر همان شد که باول بود    سخن همه در فنا و آب و گل است
چون از دل و گل چه بود آن حاصل است    در عالم غیب خانه داشته ایم    و ینهم بوان خانه که سر منزل ماست
وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده‌ایم کافرانرا از عذاب
أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم ترا پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و
تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند الکه
و نمی‌دانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ که ما می‌آییم یعنی فرمان ما می‌آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا کم می‌کنیم آنرا
پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از طرف ایشان بر ونا می‌گیریم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می‌آریم و گویند
این سخن راجع بیهود است حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان
داده‌ایم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم می‌کند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اهل اسلام و
اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا
بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان
تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکر ایشان يَعْلَمُ

می‌داند یعلم ما تکسب کل نفس هرچه می‌کند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می‌سازد وسیعلم الکفار و زود باشد
که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده
درآن سرای ویقول الذین کفروا می‌گویند آنانکه نگرویدند از مشرکان که یاروی بسا آیهود که تو که محمدی لست
مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای پسنده است
شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و شما بآنکه من پیغمبرم بشما ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی
نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح فرود می‌آرد یا علم قرآن و آن مؤمنان
و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی علیه السلام یا علم توریة و آن عبدالله سلام است و اضراب او رضی الله عنهم
سورة ابراهیم مکیة وهی اثنان وخمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تأویلات از امام
ماتریدی رحمه الله مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست و تصدیق مؤمن و تکذیب کافر را و خدای بندگان را
بهرچه خواهد امتحان کند وجهی برآنکه این حروف اسامی قرآنند و بدین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن
کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم آنرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب
دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیها کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنی
ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته
که ظلمات غفلت بنور شهود تقدیر و دیگری گوید از ظلمات خلقیه بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تأویلات
که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آن
که ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنگار این پندار از آینهٔ دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد
نور هستی حق سبحانه بر آن باطن پرتو افکند و سالک را از و وا از راحت غیر او باز و امانده تا نه بخود شعور
ماند و نه عدم شعور بخود و نیز دانند
یارب ز وجود گرد دلی خود برهم ورز هر یا و از بدی خود برهم
در هستی خود مرا ز خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهم
و گفته اند انواع ضلال و ظلمات و اختلافات
و نور اصناف هدایت و اشارات یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و آن
کمی که بر الی صراط العزیز بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه غالب الحمید ستوده
آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید می‌فرماید الله الذی معبود بحق آنکه له مر او راست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض و آنچه در زمین است از بیدعات
وویل للکافرین و دریغ و شدت مر کافر و بدکار را بجزای آن من عذاب شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد
الذین کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و برمی گزینند زندگانی
دنیا را علی الآخرة بر آن سرای ویصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی
منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن ویبغونها و می‌طلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است

خداوندم

الحیوة



و بمنزل مقصود نمی‌رسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موسوم اند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از
حق بعید فی الحقیقه صفت ضالست و وصف ضلال بوی از قبیل اسناد مجازیست و در زاد المسیر آورده که قریش
می‌گفتند چه حالت که همه کتب منزل بلغت اعجمی فرود آمده و کتاب تو که محمدی آید عربیست آیة آمد که وما
ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مگر بلغات قوم او یعنی گروهی که
او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود
باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر
و نواهی را و ایشان فهم کنند و علما گویند که سخن این پیغمبران در نمی‌یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند
آنرا بلغت منزل علیهم و در لباب گوید فرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود و قرآن فرستادیم
بزبان قوم تو بجهة مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وی کتب متعدد
بالسنهٔ ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف کلمات است و اضاعه فضل اجتهاد در
تعلم الفاظ و معانی لفظی که نه بزبان ایشانست و حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض
فضلست و عین حکمت فیضل الله پس گمراه کرداند خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد
تا گمراه شود ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز الحکیم
و اوست غالب در حکم خود الحکیم راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمتست ولقد
ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بایاتنا بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا
و ید بیضا و گفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر قومک گروه خود را که بنو اسرائیل اند من الظلمات
از تاریکیهای جهالت و شبهت الی النور بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از
تاریکی کفر بروشنائی ایمان وذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بروزها که حق سبحانه عذاب
کرد کافران گذشته را در آنها یا یاد ده بنی اسرائیل روزها که در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی
ذلک بدرستی که در چه یاد کردیم لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر
صبر کننده را بر بلا شکور شکر گوینده را بر آلا واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام
لقومه مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا ای قوم من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام
فرموده علیکم بر شما اذ انجاکم چون رهانید شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم
می‌چشانیدند شما را سوء العذاب بدترین عذاب یعنی عذابهای بد بشما می‌رسانیدند و به بندگی گرفته کارهای
سخت می‌فرمودند ویذبحون و می‌کشتند ابناءکم پسران شما را که منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل
پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون و زنده می‌گذاشتند نساءکم دختران شما را

را نا خدمت کنند زنان ایشان وَفِي ذَٰلِكُمْ ودران محنت وشدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِنْ
رَبِّكُمْ از آفریدگار شما باد ران نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ بزرگ وَإِذْ تَأَذَّنَ ویاد کنید
ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد وآگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید
بر نعمتهای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هرآینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ واگر ناسپاسی نمایید
برای إِنَّ عَذَابِي بدرستی که عذاب من لَشَدِيدٌ سخت است بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت
بود در دنیا ووقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی قدس الله روحهما نقل
می کند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان واگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون گردانم
باحسان واگر بر ان شکر گویید زیاده سازم بمعرفت واگر بر ان شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر آنرا
شکر گویید بالا برم بدرجه قربت وبشکر آن در آرم بخلوتگاه انس ومشاهدت واز اینجا کلام حقایق اعلام معلوم
می شود که شکر مرقات ترقی ومعراج متصاعد بدرجات وفي المثنوي المعنوي شکر نعمت افزون کند نعمت هم
کس زبان بگو گفتن چون کند شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد شکر از سودای دل وَقَالَ مُوسَىٰ
وگفت موسی علیه السلام که ای گروه من إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ
فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وهرکه هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستی که خدای
بی نیاز است از عبادت وشکر شما حَمِيدٌ ستوده است بی ستایش خلق وذرات مخلوقات بنعمت
او ناطق الحمد لله والسنه جمیع اشیا بتسبیح وحمد او جاری بذکرش جمله موجودات گویا حمد اورا از دل شوق جویا
أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما خبر کلام موسی علیه السلام است یا ابتدا سخنیست از حق سبحانه باهل
زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه می فرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام وَعَادٍ وقبیله عاد وَثَمُودَ وقوم ثمود
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وآنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمی داند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب وعجم هلاک کرده وآثار ایشان منقطع ساخته که
غیر خدای کسی بر ان اطلاع ندارد ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که میان عدنان واسمعیل
صلوات الرحمن وسلامه علیه سی قرن گذشته واز اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه جَاءَتْهُمْ
آوردند به پیشینیان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات
ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی انگشتان
دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر
دهن نهادند که خاموش باشید وگفته اند ایدی خود را بر افواه رسل نهاده اند که سخن مگویید وَقَالُوا
إِنَّا كَفَرْنَا وگفتند ما که ردیده ایم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچه که شما فرستاده شده اید بآن



برزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ وبدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَيْهِ بسوی
آن از توحید وایمان مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شک رسولان را متهم می داشتند باغراض
فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت می کنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا
در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریننده آسمانها و زمینهاست يَدْعُوكُمْ می خواند شما را بایمان لِيَغْفِرَ لَكُمْ تا بیامرزد شما را
چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان
بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ وتا باز پس دارد وعذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که
نام برده شده که آخر اعمار شما بود قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا
بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در صورت وهیأت وهیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا
شما مخصوص گردید به نبوت از میان ما تُرِيدُونَ می خواهید أَنْ تَصُدُّونَا آنکه باز دارید ما را به
پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا
پس بیارید بما حجتی بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت وقربت رحمان
گویا که ایشان معجزه که می دیدند اعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد اقتراح معجزات دیگر می کردند
چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان نه
إِنْ نَحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنس بشریت مسلم می داریم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
ولیکن خدای يَمُنُّ منت می نهد به نعمت نبوت وکرامت رسالت عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که
میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَا ونیست ما را ونمی توانیم أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ
آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای ودستوری او یعنی ما
از پیش خود بی خواست خدای کاری نمی توانیم کرد وهیچ نمی توانیم ساخت ناتوانی وعجز لازم ماست
قدرت واختیار از آن خداست کار ما با حکم ذات کند او تواناست هرچه خواست کند وَعَلَى اللَّهِ وبر
خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان وَمَا لَنَا وچیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا
نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا وحال آنکه راه نموده ما را
سُبُلَنَا براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را ومی دانیم که از نزد او همه امور بدست قدرت
اوست وَلَنَصْبِرَنَّ وبخدای که صبر خواهیم کرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا می رسانید ما را
بتکذیب ومخالفت وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشد توکل متوکلان
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هرآینه
بیرون کنیم شما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ودیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید

با ما فِي مِلَّتِنَا هر کیش ما یا واو عود جا حتی باشد که ایمان آورده باشند ازان قوم فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس وحی
کرد به پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر اینه هلاک گردانیم
ستمکاران یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ
پس از هلاکت ایشان ذَٰلِكَ این کار از هلاک و این وعده راست لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد
مَقَامِي از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم می کنم بر بندگان
باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و بترسد از کسی که ترسان کرده ازو وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح کردند
پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم
طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطلست عذاب بدو فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان
نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند و بی بهره گشت از فلاح كُلُّ جَبَّارٍ هر گردنکشی عَنِيدٍ
ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخست یعنی در روز حشر رجوع
او بدان خواهد بود بران وجه که او را دران افگنند وَيُسْقَىٰ و بیاشامانند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی مخلوط با دم
و زرد آبه که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه بخورد
آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و نمی تواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و می آید بدو آلام و شداید
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جا یعنی یا از هر جای از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها و میان انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ
و نیست او مرده یعنی مردنی تا جان آساید و در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه برون
آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردگی و زندگی می گذراند
وَمِنْ وَرَائِهِ و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی از انواع عذاب
و آن خلود ست در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه بر تو خوانده می شود صفت اعمال آنانست که
کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود و صفت آن اینست که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ
اشْتَدَّتْ همچون خاکستریست که سخت بگذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت
باشد باد و او موصوف اشتد او با دست و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد مخلص معنی آن
که عملهای کافران که در صورت خیری نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن
مانند توده خاکستریست که بادی سخت بران وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع
آن قادر نبود و ازان نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا
ازانچه کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز چه حبط شده باشد و بیاد تشنو گشته و مطلقا
اثری ازو ثواب آن پدید نی ذَٰلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکوی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او
گمراهی دورست یعنی در غایت بعدست از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ



اللَّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ بر وجهی که حق آنست در
آفرینش إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
و بیارد و آفریند قومی بجای شما در کفر و تکذیب مثل شما نباشند وَمَا ذَٰلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى
اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری
دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست کار اگر دشوار اگر آسان بود پیش قدرت ملکی
یکسان بود
وَبَرَزُوا و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر مراد آنست که ظاهر شوند
و بیرون آیند از قبرها لِلَّهِ برای امر خدای و محاسبه او جَمِيعًا همه مردگان از کفار و مومنان
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که
تکبر کرده اند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کفر کرده باشند ایشانرا گویند إِنَّا كُنَّا
بدرستی که بودیم ما لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ
پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را
یعنی ما دران عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی را از عذاب خدای دفع کنید و بدارید از ما قَالُوا
گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از عذاب
لَهَدَيْنَاكُمْ هر اینه ما نیز شما را راه می نمودیم چون آن ما طریق خلاصی مسدود ست و شفاعت ما بدین درگاه
مردود ایشان نا امید شده گویند بیایید تا باتفاق بجزع بنشینیم و جزع کنیم شاید که درها بر ما بگشایند و راه خلاصی
بنمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بطلبه صبر ابواب فرج
مفتوح گردد و پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند و ذره نجات نرسد گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست برما أَجَزِعْنَا
بجزع بنشینیم و جزع نماییم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمی رسد مَا لَنَا نیست ما را مِنْ
مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لَمَّا
قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنگام که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد و بگذرد اهل بهشت
بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت برابلیس دراز کنند
ابلیس بمنبری از آتش برآید و گوید با شقیا این که ای ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای
وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعدهٔ درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده
دادم شما را وعدهٔ دروغ که نه قیامتست و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ
پس وعده خلاف دادم شما را یعنی خلف وعده را ظاهر کردم یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ
و نبود مرا لِي عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا که حجت
قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

پس شما را اجابت کردید بزودی و مائل شدید در مواقف امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس در اطاعت که کنید مرا
وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین خدا که من کردم سخنی ملامت نبینم چه دشمن هر چه از او بد به
باشد در حق دشمن می کند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدای را که گفت
لا یفتننکم الشیطان نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نیستم داد رسنده و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ
و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستیکه من آزار کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ
با آنچه شریک می کردید مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک
شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک
موصوف بدوام و خلود وَأُدْخِلَ الَّذِينَ و در آورده شوند آنانکه آمَنُوا گرویده اند باجابت من عند
الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای شایسته و پذیرفت جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که می رود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن و در آرنده
مومنان بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیه ملائکه بر ایشان فِيهَا در بهشت یا تحیه ایشان بر یکدیگر
سَلَامٌ سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر سخن خطابست
می فرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زد خدای
مثلی و کرد بیان كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحیدست یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم
وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوه خود را كُلَّ حِينٍ
در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بر آن نقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماهست از
شکوفه او تا پخته شدن و بریدن یعنی در مدت از بسر و رطب و تمر نفع می دهد بِإِذْنِ رَبِّهَا بارادت
و تکوین آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و می زند خدای مثلها را یعنی بیان می کند لِلنَّاسِ برای
مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا پند گیرند ایشان و در یابند زیرا که مثل تصویر معانیست در آیینه افهام و نزدیک
گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت
اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی او و مکروه طباع
جمله را با وجود خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و بر کنده گشته مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا
نه بیخی که زنده باشد او را و نه شاخی که گردد جوان سایه دار که جانب افتاده بر روی خاک
پریشان و بی حاصل و خارناک حق سبحانه تشبیه کرده درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابتست و اعمال او



بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در منبت خود و فرع
او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل شود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر منعقد
بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی نیز که بصعود قبول رسد از و صادر نمی شود بشجره حنظل که نه اصل
او را قراریست و نه فرع او را اعتباری نهال سایه و رشح میوه ئی دارد چنان لطیف که بر هیچ شاخ آن بار
درخت زند و شاخ خشک و بی سایه که پیش هیچ کس هیچ اعتبار ندارد يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت می کرداند
خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت
قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
که خدای بر آن ثابت می دارد مومنان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری
ورزند و از جاده مستقیم توحید بلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام و گویند
ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد
ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند
در دین و او پیغمبرست و در آخرت موقف سؤال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه
توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر وَيَفْعَلُ اللَّهُ و می کند خدای مَا يَشَاءُ آنچه می
خواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا
تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نعمت
را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر در دست ایشان چیزی نماند
مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و بنعمت وجود
با جود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم بمحنت سال
قحط در مانده خوار و بی مقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مخذول شدند و از فاروق رضی الله عنه
و حضرت مرتضی علیه السلام منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی
مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود یعنی اتباع و اشیاع
خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست يَصْلَوْنَهَا
در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهیست جهنم وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ أَنْدَادًا برای خدای مانندها
یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند مردمان را عَنْ
سَبِيلِهِ از راه خدای که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخوردارید بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت
بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی باین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما إِلَى
النَّارِ بآتش دوزخ است قُلْ بگو ای محمد یعنی اوکن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان

آورده‌اند برین وجه که نماز گزارید و نفقت کنید یقیموا الصلوة تا ایشان بر پا دارند نماز گزارند وینفقوا و نفقت
و بدهند مما رزقناهم از آنچه عطا داده‌ایم بایشان سرا نفقت کردنی پنهان مراد تطوعست وعلانیة
و نفقت آشکارا مراد زکوة است چه در فضل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد بمحض سخن آنکه بندگان مرا بگو
تا نماز گزارند و زکوة دهند من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزی که در وی خرید و فروخت
نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود ولا خلال و در آن روز دوستی نبود که از دوستان
طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی خلق
آنست که بیافرید السموات والارض آسمانها و زمین را وانزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء
آبی مراد باران است فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوه‌ها رزقا لکم روزی
برای شما که بدان روزگار گذرانید وسخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای
انتفاع و تصرف شما وسخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و استعمال شما آفتاب و ماه را
دائبین در حالتی که مستمرند در سیر خود و باجد و تعب در سیران و انارت خود می‌کوشند و فتور و قصور در آن راه ندهند
وسخر لکم اللیل والنهار و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر می‌رسند یکی برای
نوم و راحت و دیگری برای کسب معیشت وآتاکم و بداد شما را من کل ما سألتموه از هر چه خواستید
و از هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وان تعدوا و اگر
خواهید که شماره کنید نعمة الله نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد آنرا
و طاقت احصاء آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
و سلم که سفیر بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال
و جمال آنحضرت از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزونست بر ذروه مدارج قدر رفیع او
فهم عقل راه نیابد و فهم بی بدو نرسد ان الانسان بدرستیکه آدمی لظلوم ستمکارست کفار ناسپاس
ظلم می‌کند بر نعمت که از شکر آن غافلست و کفران می‌ورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست که در محنت
جزع کند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در غیر لک بدو واذ قال ابرهیم و یاد کن چون گفت
ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رب اجعل ای پروردگار من گردان هذا البلد این شهر که
آمنا ایمن از مخاوف و مکاره واجنبنی و دور گردان مرا وبنی و فرزندان مرا ان نعبد
الاصنام از آنکه پرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای
حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آنرا ذوار نام نهاده گرد آن گردیدندی
و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هر جا حجری یابیم آنرا بمنزله خانه باشد و این قول غریبست و مخالف
جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل علیه السلام بوده‌اند و بت پرستی ایشان مشهورست رب

وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره

سفیر آنرا گویند که پیغام برد و برساند

الثنی



انهن ای آن بتان کار من بدرستیکه بتان اضللن کثیرا گمراه کردند بسیار را یعنی سبب گمراهی بسیار کسان شدند
من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین من فانه منی پس او از
یعنی از اهل ملت من ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس
بدرستیکه تو آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری که چاره‌گری ایشان را رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه
یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستیکه من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی
از فرزندان خود را مراد اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون رشک
خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را علیه السلام فرمود که دل من چنان می‌خواهد که هاجر و پسر او را بجای
بوضعی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل متأمل شد و جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره می‌گوید
چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشست و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین
حرم آمد و در وادی که ایشان را پی آب و رفیق بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینها را ساکن ساختم
بواد غیر ذی زرع بوادی که خانه گندم و نه نوع نبت یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد عند بیتک
المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وصید و قتال یا حرامست تهاون او و تعرض بدو
مراد موضع خانه ضراح است که در زمان آدم علی نبینا و علیه السلام بوده و اکنون بوقت دعای ابراهیم
صلوات الرحمن علیه خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن
گردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل پس گردان
افئدة من الناس دلها بعضی از مردم را که بکشش محبت تهوی الیهم بشتابد بسوی ایشان حق
سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر گفته جبرئیل یا بپای
قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا و امیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزاید
حقیقتان بدانند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم
ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی آری که چنین جمال باشد
کر دل بی ره و ملال باشد و آنکس که بر آن چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد و دیگر حضرت ابراهیم علیه
السلام دعا فرمود که وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه‌ها لعلهم یشکرون
شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتها را این دعا بشرف اجابت پیوست با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است
انواع ثمرات در و پیدا می‌شود و در تیسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعی و صیفی و خریفی و شتوی در یک
روز بمکه توان یافت و چون تکرار در دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر باره فرمود که ربنا ای پروردگار
انک تعلم بدرستیکه تو میدانی ما نخفی آنچه نهان می‌کنیم وما نعلن و آنچه آشکارا می‌سازیم
یعنی نهان و آشکارا می‌دانی وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض

ث

دکارا

در زمین و لا فی السماء نه در آسمان براي آنکه حالست بعلم ذاتي و نسبة آن علم بهمه معلومات یکسانست
آنچه پیدا و آنچه پنهانست همه بدانش تو یکسانست الحمد لله الذي ثنا و سپاس آن خدایرا که
بمحض فضل خود وهب لي بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سر پیري و بزرگ سالي یعني در وقتی که پیر
بودم و نا امید از فرزند بین بخشید دو پسر اسمعیل و اسحق اسمعیل درشت و چهار سالگي یا در نود و نه
سالگي و اسحاق را در نود سالگي یا در صد و دوازده سالگي ان ربي بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء
شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته رب اجعلني
اي آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپاي دارنده نماز و من ذریتي و فرزندان مرا نیز هم چنین بساز
بروایت ابن عباس رضي الله عنهما فرموده که هیچ از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرة بوده اند و خواهند
بود تا قیامت ربنا اي آفریدگار ما کرم نماي و تقبل دعاء و قبول کن دعاي مرا یعني اجابت کن دعاي مرا
ربنا اغفر لي اي پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدي و پدر و مادر مرا چون ایمان آورند بتو و دعاي
آمرزش مر ایشانرا قبل از نهي بوده و هنوز یأس از ایمان ایشان نداشته و بعضي گفته اند مراد از والدین آدم
و حوا علیهما السلام و للمؤمنین و بیامرز مؤمنانرا یعني هر که بتو آید مؤمن یوم یقوم الحساب روزي که
قایم شود حساب خلایق و ابن عباس رضي الله عنه فرموده که مراد مؤمنانند از امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و لا تحسبن الله و مپندار اي محمد خدایرا غافلا بي خبر عما یعمل الظالمون از آنچه مي کنند ستمکاران
یعني ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابي که متوجه ایشانست چه آن بي شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آن
که در امثال این نواهي واقع شده که صورت خطاب متوجه آنحضرتست و مراد غیر او انما یؤخرهم جز این
نیست که تاخیر مي کند عذاب ایشانرا لیوم تشخص براي روزي که خیره شود فیه الابصار درو دیدها
روز دیدها از مشاهده احوال مهطعین در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوي داعي
قیل علیه السلام که ایشانرا بعرصه محشر خواند مقنعي رؤسهم برداشتگان سرهاي خود را ببالا لا یرتد
الیهم طرفهم باز نمي گردد بدیشان چشمهاي ایشان یعني خیره بود و باز مانده برو جهي که نتوانند
در خود نگریستن وافئدتهم هواء و دلهاي ایشان خالي بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت
وانذر الناس و بیم کن مردمانرا یعني اهل مکه را و بترسان یوم یأتیهم العذاب از روزی که بیاید بدیشان
عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و
تکذیب ربنا اي پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعني عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا
فرست و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا
یعني آنکس را که بتو خواند و نتبع الرسل و پي روي کنیم فرستادگان ترا اولم تکونوا در جواب
ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روي مبالغه اقسمتم من قبل سوگند مي خوردید پیش از آن



در دنیا که شما پاینده خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالي مراد آنست که مي گفتند ما در دنیا
خواهیم بود و بسراي دیگر نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما فی مساکن الذین در مسکنهاي
آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهاي خود بکفر چون عاد و ثمود وتبین لکم و ظاهر شده مر
شمارا کیف فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان یعني شما دیده و در منازل ایشان آثار نزول عذاب و
ضربنا لکم الامثال و بیان کردیم براي شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم و بدرستي که کوشش
کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وعند الله و نزدیک خداي است مکرهم جزاء مکر ایشان
وان کان مکرهم و بدرستي که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول تا از
جاي برود منه الجبال از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم یعني کافران حیلها انگیختند تا چیزي را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زایل کرده اند و این
محالست ... مت باد مکر ایشان که ربانیي کي توانند کوه را بردن زجاي در معالم از مرتضی علي علیه
السلام نقل فرموده که این آیة در قصه نمرود جبارست که چون سلامتي ابراهیم علي نبینا و علیه السلام از آتش
مشاهده کرد و گفت بزرگ خدایي دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من خواهم که بر آسمان روم و او را
به بینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بدو رفتن با آسمان میسر نگردد نمرود نشنید و بفرمود تا
صرحي ساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر انجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین مي دید روز دیگر آن
بنا بشکست و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت القصه چون آن صرح از پاي در آمد و خلق
بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خداي ابراهیم که شما را مي ترساند جنگ کنم
پس چهار کرکس را پرورش داد و تا قوت تمام گرفتند و صندوقي چهار گوشه بساخت و دو در یکي فوقاني و دیگر
تحتاني در و راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زبر و بالا قرار گرفت شد نصب نمود پس کرکسانرا چند
روز گرسنه داشته و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر من کرکسان بسته ایشان از غایت
جوع میل ببالا کرده بجانب مردار پرواز نموده صندوق را که نمرود با یک تن در انجا نشسته بود بهوا بردند
بعد از شبانروزي نمرود در فوقاني گشاده نگاه کرد آسمانرا بهمان حال دید که بزمین مي دید رفیق خود را گفت تا
تحتاني بگشاد و گفت بنگر تا چه مي بیني آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر آب چیزي نمي بینم بعد از یک شبانروز
دیگر که باب فوقاني بگشاد حال همان بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وي که باب تحتاني بگشود بجز دود
و تاریکي چیزي مشهود نبود و نمرود و بر سید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت
فرود آمدن آواز مهیب از آن صندوق کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند
فلا تحسبن الله پس مپندار خدایرا مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله مر پیغمبران
خود را یعني وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا و رسلي خلاف نکرده و نخواهد

کرده و برای دوستان مظفر و منصور خواهند ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدا غالبست ذُو انْتِقَامٍ
خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ روزی که بدل کرده شود زمین
غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها متبدل کرده بآسمانی دیگر و تغییر کویند تبدیل ارض تسویه جبال
و انهار و اشجار و تبدیل سما بتکویر شمس و نثار ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمین
را دوزخ و از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها بآسمانی از
زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه که روز قیامت زمینی از نقره پاک که بران هیچ گناه نکرده باشد
این حق است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورها و لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبه خدای یگانه
قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان را يَوْمَئِذٍ دران روز مُقَرَّنِينَ باهم بسته
و جمع کرده بسبب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فِي الْأَصْفَادِ
در بندها و غلها سَرَابِيلُهُمْ پیرهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ از قطرانست و آن چیزی باشد سیاه و کنده
صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر کرکن طلا می کنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان
اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن و رایحه و سرعت اشتعال آتش دران معذب کرده شوند و
گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا باشد تفاوت میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران
برایشان اندایند وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ فرو گیرد و بپوشد روی های ایشان را آتش یعنی دران لِيَجْزِيَ
اللَّهُ متعلق است به برزوا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ
جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حسابست برشد کارها زیرا که حساب
یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هَٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظ بَلَاغٌ لِلنَّاسِ
کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و بیم کرده شوند بدان وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند
بدلایل قدرتی که درو مذکورست أَنَّمَا هُوَ آنکه اوست إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ
و تا پند گیرند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

سورة الحجر مکیة و هی تسع و تسعون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر علما را در حروف مقطعه
اقوال بسیارست چنین براشد که عطلقا دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأتست در ینابیع آورده که
فاروق را رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر درین سخن گویم متکلف باشم و خدای تعالی پیغمبر
خود را صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارتست باسمی
چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه
جبرئیل برسول رسیده تِلْكَ آنها که می آید آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ
و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکیست اما بدو نام مذکور شده که نام ای



ولالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن جهت تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت که دران يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست
دارند آنانکه کرویدند آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ کاشکی که بودندی مسلمانان و این آرزو در دو جا باشد بوقت
نصرت مومنان یا نزدیک طول مرگ کفار بر مسلمانان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی که عصات
موحدانرا از دوزخ بیرون آرند و در جهنم بریشان فرو بندند و در اثنا که خروج ایشان میسر نیست تمنا کنند که
کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشانرا مرضوب و تحقیر است یعنی کافران در جهان بند و دست
ازیشان بدار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و برخوردار باشند از لذات و منافع آن وَيُلْهِهِمُ
الْأَمَلُ و مشغول کرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و انتشار حال ایشانرا باز دارد از استعداد
معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند و خامت عاقبت کار خود را وَمَا
أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک ایشانرا كِتَابٌ
مَعْلُومٌ زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود مَا تَسْبِقُ پیشی
نگیرد مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا وقت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند ازان
یعنی هلاک نشوند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ
ای آنکسی که فرو د آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر او قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که مارا
از عقاید منع می کنی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست
نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگانرا بگواهی بر رسالت خود إِنْ
كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگانرا
حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو
آورده نشوند ملائکه و حسن بصیغه متکلم و نصب ملائکه می خوانند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگانرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر
بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم لوط
جبرئیل علیه السلام در زمان صبح دیدند یا بوقت مرگ چنانچه هر کس می بیند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آن
هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنْظَرِينَ از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا
نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مواعظ است و ذکر یعنی شرف نیز آمده
آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهُ و ما مر ورا لَحَافِظُونَ نگه دارنده ایم از تحریف
یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند با نگه دارنده ایم از تطرق خلل بدو یا نگه
داریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نگهبان و حامیم
از حضرت اعادی
اگر جمله جهان خصم کردند نترسم چون نگهدارم تو باشی زشادی کار در همه عالم نگنجم
اگر یک لحظه غمخوار من باشی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي

سنة الاولین و گروههای آنچنان دیگر وما یأتیهم و نیامد بدیشان من نبی هیچ فرستاده الا کانوا
مگر بودند که از روی کبر و عناد به با آن پیغمبر یستهزءون استهزا می کردند چنانچه این معاندان بتو می کنند
و او تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی از زیان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی با تباع
قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم استهزا انبیا را در دلهای گذشتگان
همچنین نسلکه در می آریم حالا فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو لا یؤمنون به
ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت و بدرستیکه گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان
یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در نزول ملایکه بحیثیت که در سعی
مبالغه داشتند حق سبحانه فرموده که ولو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم برین منکران بابا من السماء
دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون در آن در با
می روند و از آن در بزیر می آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تنگی دهن گویند انما سکرت جز این نیست
که بربسته اند ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار را بالا رفته عجایب آنرا
مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن
بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو زدگانیم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات
می گفتند و یقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجها
دوازده گانه در احیانات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وزیناها و بیاراستیم آنرا بصور برجها یا آسمانرا
به نیرین و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت صانع استدلال
کنند وحفظناها و نگاه داشتیم آسمان را من کل شیطان رجیم از هر دیوی رانده شده تا نتواند که
بدان صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود
و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزد
شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه
السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان می رفتند و از ملایکه اخبار لوح محفوظ را در سماع
می نمودند و سخنان می ربودند و بزمین آورده با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح الله متولد شد ایشان را
از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و علی آله افضل صلوات المصلین
و سنت واو از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود
می برآمد و بازار پیغمبر کهانت بکلی بشکست و هیاهوی کفار کفر شد والارض مددناها و زمین را
بازکشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههای



سر افراخته یا برجای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده و پیمان حکمت
یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت و حکمت یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون یعنی مستحسن
باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزها که نیکو شکل بر صانع کامل از اشجار و فواکه و نبات وجعلنا لکم و ساختیم
برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بدان است از مطاعم و ملابس
ومن لستم و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین مر او را روزی دهنده کمان یعنی خدم و حشم
و کفته اند انعام و دواب وان من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بدان محتاج باشد الا عندنا مگر نزد
ماست یعنی در تحت فرمان ما خزائنه خزانهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است
برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت
و زحمت نیست وما ننزله و فرو نمی فرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که بحکم ازان شاید
و نه زیاده بر آن باید وارسلنا الریاح و فرستادیم بادها را لواقح آبستنان یا بر حیض برداشتگان ابرها
یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که آن باران است
فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم در آن وما انتم و نیستید شما له
بدیا مر آن آب فرو فرستاده را بخازنین نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ناصر
رحمه الله در تاویلات فرموده که نیستید شما رضا را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست
و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وانا لنحن و بدرستیکه ما نحیی زنده می کردانیم اجسام
قابله را بایجاد و حیات در آن ونمیت و می میرانیم اجسام حیه را بازالة الحیات از آن و در لطایف قشیری
نیم قدس سره مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار شهود و می میرانیم نفوس را از فنا و بها بزنده می سازیم
بموافقت طاعات و مرده می گردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که
احیاء قلوب او چنان می کنیم با نوار لمعات جمال و اماتة نفوس ایشان می نماییم بسطوات نظرات جلال او
و حیات می دهیم بخلع ولبس ونحن الوارثون و ماییم وارثان یعنی باقی بعد از فناء خلایق چه میراث چیزی را
گویند که بعد از مرده دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف بصفت بقا ولقد
علمنا المستقدمین و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را منکم از شما در اسلام ولقد علمنا المستأخرین
است و بدرستیکه می دانیم واپس افتادگان را از آن یا می دانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آدمیانید یعنی هر که مرده
از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد بود تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان و هر که خواهد
زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و دانیم امت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم یا آنها که مقدم اند
در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنها که مؤخر اند از آنها و در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گزارد و در صف نساء بعضی از جماعت در صفها پیش رفتندی تا او را نه بینند

وجمعی باز نمی‌آمدند تا وقت رکوع از زیر بغل تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که متقدم ومتأخر را از اهل صفوف می‌دانم و برمن پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین ومتأخرین را وجزای هر یک بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او راست کار است عَلِيمٌ داناست بنهان وآشکار وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وبدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بر وزنند آواز کند مِنْ حَمَإٍ وآن گلی که این بوده از گل سیاه مَسْنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بوده در آب چون لای که در رنگ حوض وجوی باشد صاحب تبیان گفته که حق آدم را علیه السلام از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد ومدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرده ومسنون یعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد وبمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ وجان که پدر پریانست بیافریدیم اورا مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می‌نماید وصواعق ازان آتش متکون می‌گردد وابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم یعنی جزئیست از هفتاد جزو از سموم که جان ازان آفریده شده وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ ویاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار تو فرشتگانرا که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده‌ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کابست مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای متصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت وهیأت اورا وَنَفَخْتُ فِيهِ ودر آدم در دمیدم مِنْ رُوحِي از روحی که آفریده منست واو بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر ورا سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سرباز زد ازانکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا وغرض تو چه بود أَلَّا تَكُونَ درانکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی اورا از اخس عناصر آفریدی که خاکست ومرا از اشرف آن که آتش است پس او در جانب لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر ادم داشت واز باطن او غافل بود صورتش را او بدید ونداشت که گنج اسرار درین خرابه دفنست

> گنجیست درخرابه گرد کون نکنجد
> این گنج خراب ازین آن گنج بهانست
> فی الظلام انکس که درین خانه درین یافت
> سلطان زمین است وسلیمان زمانست

قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا وامتناع او از سجده آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از خیر وکرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ وبدرستی که برتست دوری وراندگی إِلَى يَوْمِ الدِّينِ



تا روز جزا ودر لباب آورده که تا روز قیامت چه تو لعنت کنند وبعد ازان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که غیره چشی دانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ فَإِنَّكَ گفت بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادگانی إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنا خلق نفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه اموات باشد ونفخه ثانیه نفخه احیا ومیان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند می‌خورم باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ که هر اینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین ودنیا که دار غرورست در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بعزت ذات که فبعزتک لأغوینهم ویکی بعزت فعل که بما اغویتنی وفقها فرق کرده اند میان این مرد واهل عراق برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت وعظمت وعزت یمین است وسوگند بصفات فعلی چون رحمت وسخط واشال آن یمین نیست واصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هرچه بعرف مردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است والا لا ومرجح برانند که باء در بما اغویتنی باء سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ وهمه ایشان را بگمراهی دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان از شوایب شرک جلی وخفی که مکر وفریب مرا در ایشان اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهیست که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست یعنی کجی ندارد ورونده بمنزل می‌رساند وگویند علیّ یعنی الیّ است یعنی اخلاص راه راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی وتسلطی در اغوا واضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان که تو بدو مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت درست لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست وبرای هر طبقه قومی مفرز ومعین شده جهنم جای گنهکارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست سعیر ازان صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند تا مقر منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست وجوه مرتبات در دوزخ جا وید نیستند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نا مرد مرتبه است ودوم ازان ثنویه وشرکا سوم ازان براهمه که معطلانند رساله چهارم ازان یهود پنجم ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان

منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد درها هفت صفت است حرص و شره و حقد و حسد و غضب
شهوة و کبر و در ترجمهٔ رشف مذکور شده که دوزخ را هفت درازانست که از اعضاء هفت گانهٔ آدمی که چشم
و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در جان گشوده اند و هر عضوی را از یاری سوی دوزخ طریقی
گردانیده    هفت در دوزخند در تن تو    ساخته نفس شان درو دربان    هین که در دست تست قفل امور
در هر هفت محکم اندر بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از اهل روی یقین فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
در بوستانها اند و چشمها یعنی دریاها که از آن چشمها روان بود از شیر و خمر و غیر آن ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان
متقیان را که درآیید بدین بوستانها بِسَلَامٍ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلام از خدا آمِنِينَ در حالتی
که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا و بیرون کشیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ
غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی علی علیه السلام منقولست که امید میدارم که من و طلحه
و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا
درآیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را یعنی در مهربانی و دوست داری عَلَىٰ سُرُرٍ بر اوران
نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ رویها بیکدیگر آورده آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نه بینند
چه هر جای روند روی با برادران میکنند تختهای ایشان بهر سو دور کرده پس در جمیع احوال روی بیکدیگر بینند
لَا يَمَسُّهُمْ نمی رسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحت
وَمَا هُمْ مِنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند
آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام درآمد جمعی از صحابه را دید
که می خندیدند فرمود که ما لی اریکم تضحکون چیست که شما را خندان می بینم صحابه را [illegible] ازین سخن انضمام
نمودند و آنحضرت درگذشت و هنوز بحجره نارسیده بازگشت و گفت جبرئیل علیه السلام پیش آمد و پیغام آورد که
چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بدرستی که من آمرزنده ام
کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام برکسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و بدانکه عذاب من بر عاصی که
از توبه و استغفار معرض است هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک محققان گفته اند در توصیف
ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعدهٔ لطف است و تأکید صفت عفو
گر چه جرم من از عدد بیش است    سبقت رحمتی ازان بیش است    چه عجب گر عذاب    تابد
بر گنهکاران چنانچه باید وَنَبِّئْهُمْ و خبرده بندگان را عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه
السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا ده یا دوازده که ببشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط علیهما السلام برو
نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون درآمدند برو فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام
کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ترسانیم و جهت ترس





آن بود که بی اذن وی در وقت آمده بودند یا آنکه ماحضر وی را نخوردند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا
تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ به پسری یعنی اسحاق نام عَلِيمٍ
دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید
مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ بعد از آنکه رسیده است مرا الْكِبَرُ پیرانه سالی متعجب شد از آنکه پیری بزرگ
سال را پسری بر چه وجه باشد یعنی با انجوان گردد یا بر حال پیری کرامت این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه
نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی
بی شک و شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش
که الله قادرست بر خلق بشری بی ابوین پس اینجا توانا است بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم
من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نا امید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار کار
خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته
و چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان را بسیار دید تأمل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت
نبوده در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
ای فرستادگان و بکجا می روید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ
بسوی گروهی گناهکاران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خانوادهٔ
او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را
قَدَّرْنَا حکم کرده ایم ما آنرا که آن زن إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب
اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل خدا است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن
هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ خانوادهٔ لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط
علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی بیگانگانید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا
بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا فِيهِ بآنچیزی که بودند قوم تو که از روی جهل
و عناد يَمْتَرُونَ در آن چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان
در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست گوییم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر و براز این شهر اهل خود را بِقِطْعٍ
مِنَ اللَّيْلِ در پاره از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو در برو از پی ایشان تا شتاب کنی ایشان را
در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که بازپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما تا هول عذاب را نه بیند وَ
امْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا شهری که شهرستان نجات است و
اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن

کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هٰؤُلَاءِ یعنی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و برکنده است مُصْبِحِینَ
در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم لوط در سحر مستأصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند درخبرست که چون زن لوط
علیه السلام مهمانان نیکوروی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِینَةِ و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانهٔ
لوط علیه السلام یَسْتَبْشِرُونَ مژده می دادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشته با ایشان قَالَ
گفت لوط علیه السلام إِنَّ هٰؤُلَاءِ ضَیْفِی بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا
مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و از ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل
مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَکَ گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعَالَمِینَ از ضیافت عالمیان
یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِی گفت اینک اینها دختران منند
یعنی زنان قوم چه هر نبی اب امت است و مراد آنست که بنات خود را گفت بنکاح دهم بشرط اسلام إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید
فَاعِلِینَ کنندگان آنچه شما را گفتم حق تعالی گفت لَعَمْرُکَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط
لَفِی سَکْرَتِهِمْ در گمراهی خود یَعْمَهُونَ سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند در تأویلات
ما نزدیک آورده که خدای هرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند
خورد و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که خدای نیافرید هیچ کسی گرامی تر از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم و بحیات هیچ کس سوگند نخورد الا بحیات او و سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیات
محمد صلوات الله وسلامه علیه زیرا که حیات او بهیچ بود و او بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود
چون بنی از هستی خود مرتفع فرق پاکش از لولاک تاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی شد لولاک جلوهٔ آن زندگی
آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ مهلک مُشْرِقِینَ در حالتی که داخل بودند
در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا
پس بگردانیدیم عَالِیَهَا زبر آن شهرها را سَافِلَهَا زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ
و بیارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّیلٍ از
گل محکم شده با سنگی برو نوشته شده نام هر کس که نامزد او بوده إِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در هلاک
کردن ما قوم لوط را لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِینَ مر فراست داران را
را که بنظر درنگرند و حقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست چنانچه در حدیث
آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجهٔ بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد
الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن می گفتند ناگاه جوانی درآمد بصورت زاهدان خرقه
بر دوش سجاده برکتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم

فرموده



فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الخ سر این حدیث چیست حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند که سر این حدیث
آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زناری باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند خادم
خرقه از سر جوان برکشید و زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای
یاران بیایید تا بموافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان
برآمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند توبه چون باشد پشیمان آمدن بردر حق نومسلمان آمدن
عام را توبه زکار بد بود خاص را توبه ز دید خود بود وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرهای آن مؤتفکه لَبِسَبِیلٍ
مُقِیمٍ براهی دایم السلوک است یعنی بر راهیست که قافلها می روند و آثار آن می بینند إِنَّ فِی ذٰلِکَ
بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ مر این نشانه ایست گروید گانرا بر قدرت ربانی وَإِنْ
کَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَیْکَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِینَ
ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلاد ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشه بود از آن
ایکه می گفتند و شعیب علیه السلام باهل مدین و باهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه
هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ
پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة و آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا و بدرستی
که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُبِینٍ بر راهی روشن و هویداست که مردم می گذرند و می
بینند وَلَقَدْ کَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِینَ
فرستادگان را یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسلست وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم
ما ثمود را آیَاتِنَا آیتهای خود کتاب که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم
نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری
از غرایب چون بزرگی خلقت که مثل آن نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه
ثمود را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را و یک نوبت حاصل
انکه این همه نشانها بود و دایم فَکَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیات مُعْرِضِینَ روی
گردانندگان وَکَانُوا یَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُیُوتًا
خانها آمِنِینَ در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانها حمایت
خواهد کرد ایشانرا و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا صیحهٔ
عذاب مُصْبِحِینَ در حالتی که در آیندگان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرئیل علیه
السلام هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از
ایشان مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ آنچه بودند که کسب می کردند از اموال و امتعه یا آنچه می کردند از بنای بیوت

وما خلقنا السموات والارض ونيافريديم آسمان وزمين را وما بينهما وآنچه ميان ايشانست الا بالحق مگر بحكمت يا بسبب ظهور حق يا براي بيان حق وان الساعة وبدرستي كه قيامت لآتية هر آينه آينده است وخداي انتقام تو از تكذيب كنندگان خواهد كشيد فاصفح الصفح الجميل پس در گذر در گذشتني نيكو يعني عفو كن حق نفس خود را ودر صدد مكافات جاهلان بعضي بر آنند كه اين حكم بآية سيف منسوخ است ان ربك بدرستي كه پروردگار تو هو الخلاق اوست آفريننده خلايق واخلاق العليم دانا باهل وفاق ونفاق در اسباب نزول آمده كه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم در اذرعات هفت كاروان ديد از آن بني قريظه وبني نضير كه انواع طيب وجواهر واقمشه وجامها وقاقم بار داشتند ودور نيست آورده كه هفت كاروان قريش در يك روز در مكه آمدند با مطاعم بسيار ومطاعم بي شمار وبهم نقد به برخي از صحابه رضي الله عنهم گفتند كه اگر اين مالها در دست ما بودي همه را در راه خداي نفقه مي كرديم وصاحب خير ميشديم فرموده كه در خاطر مبارك حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم خطور فرمود كه مؤمنان گرسنه وبرهنه گذرانند ومشركان را اين همه مال باشد آيه آمد كه ولقد آتيناك وبدرستي كه ما داديم ترا سبعا من المثاني هفت آيه از مثاني كه قرآنست واين هفت آيه بنزد آن هفت قافله مراد هفت آيه فاتحه است وگفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن كه سبع طوال گويند يا حواميم سبعه كه حواميم سبعه قرآنست وقرآن را مثاني گفتند بجهت آنكه احكام وقصص در وي مثني شده يعني تكرار يافته والقرآن العظيم وديگر داديم ترا قرآن عظيم كه نزد ما قدر او بزرگ وثواب قرائت او بسيار است وعطف قرآن بر سبع المثاني كه فاتحه است يا سبع طوال يا حواميم از قبيل عطف عام باشد بر خاص لا تمدن مكش وباز مكن عينيك هر دو چشم خود را الى ما متعنا بسوي آنچه كه ما برخوردار داديم به بآن چيز ازواجا صنفهارا منهم از كفار يعني از غبطت نظر مكن يعني بآنچه اصناف كفره را از يهود ونصارى ومجوس وعبده اصنام داده ايم مثل شوكت آن بغايت حقير وخوار وقليل ودني الاعتبار است بنسبت آنكه بتو ارزاني داشته ايم از فضايل وكمالات پيش دنياي غدار وحرمت تو دنيا محيط تنگ مجالي دارد آن سلطنت كه در تنگ تنگ مگو بنا در حسابي نيست ولا تحزن واندوه مخور عليهم برايشان خود بي نوايي ودرويشي واخفض جناحك وفرو گير بال خود را يعني تواضع كن للمؤمنين مؤمنان را ورفق نمائي با ايشان ودر كشف الاسرار گفته كه خفض جناح كنايت از خوش خوئي ومقرر است كه خلعت خلق عظيم جز بر بالاي والاي آنحضرت راست نيامده ذات ترا وصف نكو خوئيست خوئي تو سرمايه نكوئيست روز ازل از دوخته كرم قديم برقد تو خلعت خلق عظيم وقل وبگو اني انا النذير بدرستي كه من بيم كننده ام المبين هويدا يعني بيان وبرهان بيم كنم كه خداي من گفت كه اگر ايمان نياريد عذابي بشما فرستم كما انزلنا مثل آن عذاب كه فرستاديم على المقتسمين برتخش كنندگان الذين جعلوا القرآن آنانكه ساختند قرآن را عضين پاره پاره يعني بخشي



كرده قرآن را وبچندين وصف بازنمودند از سحر وشعر وكهانت ومفترى واساطير الاولين ودرعين المعاني آورده يكي مي گفت سوره بقره از آن من وديگري نمل را مي گرفت وديگري عنكبوت را بجهت تخصيص مي داد واين همه از روي استهزا بود وگويند مقتسمان دوازده تن بودند كه وليد مغيره در موسم ايشانرا بعقبات كه فرستاده تا بر قافله از حاج كه ملاقات كنند ايشانرا از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم تنفير داده گويند ساحر شاعر وكاهن است وقرآنرا بدان وصفها كه گذشت ذكر كنند فوربك پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم اجمعين كه هر آينه همه ايشان را سؤال خواهيم كرد عما كانوا يعملون از آنچه بودند كه مي كردند از تقسيم وتكذيب نقلست كه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم بعد از بعثت مردم را بخفيه دعوت مي فرمود تا سال بگذشت جبرئيل عليه السلام آمد وآيه آورد كه فاصدع پس آشكارا كن وبنظام قيام نماي بما تؤمر بآنچه ترا فرموده اند از اوامر ونواهي واعرض وروي بگردان عن المشركين از مشركان والتفات مكن بديشان آورده اند كه پنج تن از اشراف قريش در ايذا وآزار سيد عالم صلى الله عليه وآله وسلم كوشيدندي ودر جا وبيجا وبيدندي بجنون واستهزا پيش آمدندي روزي آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئيل عليه السلام كه اين پنج تن در آمدند وبدستور معهود سخنان گفتند بطواف حرم مشغول شدند جبرئيل گفت يا رسول الله امر كرده اند ايشانرا كفايت كنم پس اشارت كرد بساق وليد مغيره وبكف پاي عاص بن وايل وبه چشم حارث بن قيس وبروي اسود بن عبد يغوث وبچشم اسود بن مطلب وهر پنج از ايشان باندك زماني هلاك شدند وليد بدكاني تير تراشي بگذشت وپيكاني در دامن او آويخت از روي عظمت سر زير نكرد كه از جا باز كند آن پيكان ساق وي را مجروح ساخت ورگ شرياني از آن ببريد وهلاك شد وبعد از روز رفت وخاري در كف پاي عاص خليده پايش ورم كرد وجان برد واز بيني حارث قيح روان شد وجان بداد واسود بن عبد يغوث روي خود را بخاك وخاشاك مي زد تا هلاك گشت وچشم اسود بن مطلب نابينا شد از غضب سر بر زمين مي زد تا جانش بر آمد وآيه نازل شد كه انا كفيناك المستهزئين بدرستي كه ما كفايت كرديم از تو شر استهزا كنندگان را الذين يجعلون آنانكه مي سازند وشريك مي كنند مع الله با خداي يعني الها آخر خداي ديگر باطل فسوف يعلمون پس زود بدانند كفار وبه بينند مكافات كردار خود را ولقد نعلم وبدرستي كه ما ميدانيم انك يضيق صدرك تنگ مي شود سينه تو بما يقولون بآنچه كافران مي گويند از شرك خداي وطعن قرآن واستهزا بتو يعني دشواري آيد ترا گفتار كفار فسبح بحمد ربك پس تسبيح كن تسبيحي مقترن بحمد پروردگار تو يعني بگو سبحان الله وبحمده وكن من الساجدين وباش از نماز گزارندگان صاحب كشف الاسرار فرموده كه ما از تنگ دل تو آگاهيم واز آنچه بتو مي رسد از غصه بيگانگان خبر داريم تو بحضور دل بنماز در آي كه ميدان شاهد واست وباشاهد دوست بار بلا كشيدن آسان باشد يكي از پيران طريقت گفت كه در بازار بغداد ديدم كه يكي را صد تازيانه زدند وآهي نكرد از وي پرسيدم كه اي جوانمرد آن همه زخم خوردي وننالیدي گفت آري معشوق من در برابر ما ايستاده بود

که معشوق در برابر بود و می دید که مرا ایذای او می رسد از نظاره وی بالم زخم شعور نداشتم والحمد
تو تیغ می زن و بگذار تا من بدل نظاره می کنم آن چهره نگارین را واعبد ربک و پرستش کن پروردگار
خود را حتی یأتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین مرگ است چه موت مر مخلوق
یقینی باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او فرو مگذار و دست از پرستش باز مدار

سورة النحل مكية ... بسم الله الرحمن الرحيم اتى نزديک رسيد امر الله فرمان خدای
بقيام قيامت يا بعذاب كفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مكنيد بشتاب تا وقت آيد آورده اند كه كفار
تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بدان وعید می فرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا
آیه آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو می گویی واقع شود شریکان ما که بتانند ما را
از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سبحانه پاک است خدای وتعالی عما یشرکون و برترست
از آنچه ایشان انباز می گیرند یعنی بزرگتر است از آنچه او را شریکی باشد که دفع مراد او یعنی منع عذاب تواند کرد
ینزل الملائکة فرو می فرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه
را با روح می فرستد و جبرئیل می گوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست و رقیب بر وی چنانچه بر آدمیان حفظه
می باشند و بر هم تقدیر فرو آمدن ملایکه باشد من امره از فرمان خدای علی من یشاء بر هر که خواهد
من عباده از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملایکه منزله با انبیا گوییم ان انذروا
آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید انه لا اله الا انا آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر
من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید
و بندگی کسی که داد ام نبوت بندگان و سولی منم خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین بالحق
بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تعالی عما یشرکون برترست خدای و بزرگتر از آنچه انباز می گیرند
برای وی خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی که جماد بیست بی حس و فهم و سیال که
وضع و شکل نپذیرد پس او را فهم و عقل داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدال کننده ایست
آشکارا یعنی مناظره می کند و مجادله که سخن خود را بحجت ثابت کند مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی
کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورد و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه این
آیه فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله می کند چرا استدلال نمی کند
با بجا بر اعاده که هر که بر آن قادر بود مرا نیز بر بنا بر قدرت دارد والانعام و چهارپایان را که اصناف
ثمانیه اند خلقها بیافریدیم لکم برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فیها دفء
در ایشان پوشیدنیست گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما باز دارد ومنافع و دیگر شما را در ایشان
منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن ومنها تأکلون و از ایشان می خورید

روح قوی انزال ... در گاه الوهیت





یعنی شیر و روغن و پنیر یا می خورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر
و بحر گویا غیر معتد به است ولکم فیها و شما را درین چهارپایان جمال زینتی و آرایشی است یعنی
در آخانه شما و در وقت بدین انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی که باز می آیند از چراگاه
خویش یعنی آخر روز وحین تسرحون و وقتی که بیرون می روند برای چرا یعنی بامداد وتحمل اثقالکم
شما ... بارها گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که برسد بنفس شما رسد اهل که را که گو
که با امتعه تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام
انعام فرمود ان ربکم بتحقیق آفریدگار شما لرؤف مهربانست نعمت داد و پایه ساینه رحیم خدمت
بخشاینده است که بیافرید چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسپان را والبغال و استران
والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید آنها را وزینة و شما آرایش کنید روزگار حضور اعیان آرایش
کردن ویخلق و می آفریند چنانچه اینها را آفرید ما لا تعلمون آنچه را که شما نمی دانید از حشرات و
هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی است یا ملایکه حافات و صافات یا مخلوقات ما
ورای قاف و در باب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه می فرماید که ما لا تعلمون اولی است وعلى
الله و بر خدای است یعنی او راست قصد السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصلست بحق
یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مرور است
راه حق یعنی دین اسلام ومنها و هست بعضی از راه که خلقان روند جائر کج و منحرف از مقصد یعنی
ملل کفر یا اهوا و بدع ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهداکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را
و توفیق رفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد
من السماء از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب مر شما راست
از وی آشامیدنی ومنه شجر و از این باران باشد درخت مراد گیاهیست که از زمین روید نه چنانکه او را
ساق باشد فیه در آن نبات رسته تسیمون می چرانید چهارپایان خود را ینبت می رویانیم ما
و حفص بیای خوانده یعنی می رویاند خدای لکم برای شما به الزرع بآب باران کشت را مراد
حبوب غذائیه است که زراعت می کنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل و خرما بنان را و
الاعناب و تاکها را ومن کل الثمرات و بعضی از همه میوه ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها جز
نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلی
روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه در زمین
افتد و آب در وی نفوذ کرده منشق گردد و اعلی او منشق گشته ساق از او در هوا متصاعد یابد و اسفل او بیخها فرو
بیخ از او در زمین منتشر شود و نشو و نما ساعت بساعت زیاده می گردد تا وقتی که از ازهار و انوار و میوه بر دهد

انزا

بلی است

آید هر چه با شکلی و لونی و مزه او دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل
مختار تقدس و تعالی . روضه جان بخش جهان آفرید باغچه کون و مکان آفرید کرده ز هر شاخ و گل و برگ و بار
جلوه او نقش هنر آشکار وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را
یکی برای آرایش و دیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه و ادراک
زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین سبب
شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اینها لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از غرائب صنعت نیست بنگر و نمود و درین دلالت
که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است لَكُمْ برای
شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هرچه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب
و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلفست هیأت و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ
يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانیده
دریا را بجنبشی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید می کنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا
طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص می نمایید در و تا بیرون آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً
تَلْبَسُونَهَا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج می کنید آنچه از و پیرایه می سازید چون لؤلؤ و مرجان و می
پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین نساء برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ
و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رونده و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر شما را
برای آنست که بجویید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از نسود او که سبب حصول رزقست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و شاید که شکر گویید خدای را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیمست که ممالک را سبب منافع
ساخت صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان
و محیط و جز آن و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای
شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشست از دریای
شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا درآید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای
کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی
توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خودان در
تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع . بحجاب خودی قلم در کش . در ره بیخودی علم برکش



تا بجاروب لا از روی راه کی رسی در حرم الا الله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافکند و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ
کوههای بلند بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را جنبش نکند
در خبرست که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بی قرار بود ملائکه گفتند این بساط هیچ
هیچکس نمی تواند بود حق تعالی بر وی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد
بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته را از اصاعد بابیل کوه بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین
نهاد و زمین بگرانی پای او بجای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا پاینده وَأَنْهَارًا و دیگر
در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید
کرد هم در زمین راهها از موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد
خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پدید کرد نشانها آن راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و به
ستارگان چون ثریا و بنات نعش و فرقدین و شعریین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ
ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه سافرانرا میسر است اما ایشان
مشهور بوده اند در رحلة الشتاء والصیف بآنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ
آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ باشد همچو کسی که نمی آفریند مراد از آنها
که ایشان را بدروغ خدای می پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ شباهتی
نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهالت أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی کنید
اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ
نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه
بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید
در میگذراند رَحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمی دارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
و آنان از آلهه باطله که می خوانند کفار و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا
نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند
و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان را
شرکت حق را نشایند أَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی
بیجان جمادات نمی شنوند و نمی بینند و نمی گویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته
خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد
پرستندگان خود را و معبود باید که بجز بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا و دلیل آورد

که روز قیامت بنا زا برانگیزند ذوات ارواح تا از جسد خود بیرون کشند **إِلٰهُكُمْ** خدای شما **إِلٰهٌ وَاحِدٌ** خدای
یگانه و یکتا ذات است **فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** پس آنکسان که نمی گروند **بِالْآخِرَةِ** بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث
نمی کنند **قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ** دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده **وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ**
و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا گردن کشی می کنند از قبول ایمان **لَا جَرَمَ** سزاست
راست و درست **أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ** آنکه خدای می داند **مَا يُسِرُّونَ** آنچه نهان می سازند از مکر برسول
خدای **وَمَا يُعْلِنُونَ** و آنچه آشکارا می کنند از حرب و مخاصمه با وی **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **لَا يُحِبُّ**
**الْمُسْتَكْبِرِينَ** دوست نمی دارد متکبرانرا که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ**
و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و اشراف که **مَاذَا أَنْزَلَ** چه چیز فرستاد
**رَبُّكُمْ** پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما
چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است **قَالُوا** گفتندی **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** آنچه فرستاده
شده سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او می خواند اساطیر الاولین است گفتار ایشان سخن
قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند **لِيَحْمِلُوا** تا بردارند **أَوْزَارَهُمْ** بار گناهان خود را
**كَامِلَةً** بتمام **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز **وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ** و بردارند بعضی بار گناهان آنانکه **يُضِلُّونَهُمْ**
گمراه ساخته اند ایشانرا **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بی دانشی بآن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر
خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کرده اند **أَلَا سَاءَ** بدانید
که بد بار است **مَا يَزِرُونَ** آن باری که ایشان می کشند **قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ** بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند
**مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا **فَأَتَى اللّٰهُ** پس بیاورد فرمان خدای **بُنْيَانَهُمْ**
بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد **مِنَ الْقَوَاعِدِ** از جهت اساس
یا عمودی که بنا برآن موضوع بود **فَخَرَّ** پس بیفتاد **عَلَيْهِمُ السَّقْفُ** برایشان سقف خانها **مِنْ**
**فَوْقِهِمْ** از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارتست بانهدام کلی و هلاک
ایشان و آن بعضی برآنند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو
فرسخ و غرض آن بود که قصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم صلوات الله علیه مطلع شده با وی محاربه نماید بعد از
اتمام صرح بادی از مهب حیرت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا را در
فکند و پاره برخانها آمد و دیوارها افتاد و آوازی مهیب ازان پدید آمد زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و
سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشت بابل اینست محمد جریر طبری رحمه الله آورده
که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی
سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر نمی دانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق



سبحانه جزای وعید آن قوم که پیش ازین مکر کرده اند یعنی نمرود و اتباع او با مجازات بناهای ایشان حکم کردیم **وَ**
**أَتٰهُمُ الْعَذَابُ** و بیامد بدیشان عذاب **مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ** از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند
یا از جایی که متوقع نبود و بعضی آورده که مراد ازین عذاب پشه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در کتاب
فرموده که خدای تعالی نمرود را ابتلا کرد بپشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد
و چهار صد سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او می زدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فرید
الدین عطار رحمه الله در توحید منطق الطیر آورده که
نیم پشه بر سر دشمن گماشت
در سر او چار صد سالش بداشت
چون او بحکمش منبعی راه دو
سبلت خصم قوی را بر کند
**ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** پس روز قیامت **يُخْزِيهِمْ**
رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر
بعوضه **وَيَقُولُ** و گوید خدای در آن روز **أَيْنَ شُرَكَائِيَ** کجااند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید
که شریکان منند **الَّذِينَ كُنْتُمْ** آنانکه بودید شما که از روی ستیزه **تُشَاقُّونَ** خلاف می کردید با پیغمبر و مؤمنان
**فِيهِمْ** در شان ایشان **قَالَ الَّذِينَ** گویند آنانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا
و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند **إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ** بدرستی که خواری و رسوایی
درین روز **وَالسُّوءَ** و بدی یعنی عذاب **عَلَى الْكَافِرِينَ** بر کافرانست **الَّذِينَ** آنانکه **تَتَوَفّٰهُمُ**
**الْمَلٰئِكَةُ** فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند **ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ** در حالتی که ایشان
ستمکاران اند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند **فَأَلْقَوُا السَّلَمَ** پس در انداختند صلح را و اقرار
کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند **مَا كُنَّا نَعْمَلُ** نبودیم که عمل کنیم **مِنْ سُوءٍ**
هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را انکار نمودند حق سبحانه فرماید **بَلٰى** یعنی کار نه بود چنانچه معصیت
کردید **إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ** بدرستی که خدای داناست **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل می کردید
بران شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست که گویند **فَادْخُلُوا** پس در آیید **أَبْوَابَ جَهَنَّمَ** بدرهای
دوزخ یا بدرکات که آماده است برای شما **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاوید باشید در آن **فَلَبِئْسَ مَثْوَى**
**الْمُتَكَبِّرِينَ** پس هر آینه بد جای و بد آرامگاهیست متکبران را جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم
می فرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار
می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید می گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت **وَقِيلَ** و چون گفته
**لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان را **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ** چه چیز فرستاد پروردگار
**قَالُوا خَيْرًا** گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع حسنات و برکات
است و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا** مر آنانرا که
نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله **فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا** درین سرای **حَسَنَةٌ**

کارشا

مکافات نیکوست از صحت تن و مال و حرمت و فتح و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و ثواب ایشان در
سرای دیگر خَيْرٌ بهترست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را بهشت و کفته
اند نیک سرایست دنیا که درو توشهٔ آخرت می توان کرد و نکتهٔ الدنیا مزرعة الآخرة مؤید این قول است بیت کار
کفته اند زرع تو یک حصاد خلد بکوش امروز تا نجی بجا پشیمی که فردا بر جوی قادر نباشی بیتی
کر اینجا کشت کرده را نورزی دران خرمن بنیم ارزن نیرزی جَنَّاتُ عَدْنٍ سرایهای بهشتیان بوستان اقامت
که روز قیامت يَدْخُلُونَهَا در آیند بدان تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل آن بوستانها
جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب
کسی که کوید شاید مر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن کفته اند که در بهشت
غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند كَذَلِكَ مثل این
جزا يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ پاداش دهد خدای متقیان را الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بمیرانند
ایشان را فرشتکان با رضای خدای طَيِّبِينَ در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت
باشند بانکه مژده دهند فرشتکان ایشان را و از روی تعظیم يَقُولُونَ کویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ سلام خدای بر شما
وی شاید که سلام فرشتکان باشد بر ایشان و بعد از سلام کویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
در آیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل می کردید از خیرات و
حسنات هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
مکر آنرا که بیایند بدیشان فرشتکان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردکار
تو بعذاب استیصال ایشان كَذَلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بر ایشان ستم نکرد
خدای بهلاک ایشان وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای
خود ستم می کردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشان را بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند
وَحَاقَ بِهِمْ فرود آمد بدیشان یعنی فرو کرفت ایشان را مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا می کردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و کفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ
اکر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا
آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمی کردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز
را از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا کفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین
بن الفضل رحمه الله کفته که اکر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی کفتندی حق سبحانه ایشان را
بدان عیب نکردی كَذَلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان



بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس هست بر فرستادکان یعنی نیست
بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مکر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما
دیم فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر کروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم و فر
مودیم تا با قوم کویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید و یکسو
روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای پرستند فَمِنْهُمْ پس ازین امم مَنْ
هَدَى اللَّهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود
که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ بر وی کمراهی بسبب خذلان الهی فَسِيرُوا پس بروید ای مشرکان
و سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنکرید که چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
سرانجام کار تکذیب کنندکان یعنی بر دیار عاد و ثمود بکذرید و بنظر فکرت و عبرت دران نکرید تا بر شما واضح
کردد که هر که آنچه کنند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اکر سخت کوشی و حرص
ورزی ای محمد عَلَى هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَهْدِي
راه نمی نماید مَنْ يُضِلُّ آنرا که می خواهد کمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست کمراهان را مِنْ نَاصِرِينَ
هیچ کس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود
بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه کفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر کفت تو اعتقاد
داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان کفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او معتبر بود سوکند
یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که وَأَقْسَمُوا و سوکند خوردند بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوکندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوکند و کفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ بر نه
انکیزد خدای مَنْ يَمُوتُ آنرا که بمیرد بَلَى آری اجابت بعد از نفی یعنی بر خواهد انکیخت ایشان را
وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وست وفا کردن بدان یعنی وعدهٔ
لازم الوفا حَقًّا درست و درست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتری آدمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمی دانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر انکیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمْ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ
آنچیز را که اختلاف می کنند فِيهِ دران از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آن
تا بدانند آنانکه نکرویدند أَنَّهُمْ كَانُوا آنکه بودند كَاذِبِينَ دروغ کویان در انکار قیامت
نصف الحروف إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفرید او را أَنْ نَقُولَ
آنست که کوییم لَهُ كُنْ مر آنچیز را که باش فَيَكُونُ پس باشد محصل سخن آنست که تکوین ما
ایشان را موقوف بر ماده و مدد نیست پس کسی که ابدای آدمی بی ماده قادر باشد بر ابدای چیزی بر این قدر
او را اعادهٔ آن یعنی با وجود ماده در نخواهد ماند آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد

چون هرآورد از عدم بوجود چه عجب باز اگر کند موجود وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه بریدند از اوطان خود
فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند
مراد آنها اند از اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بدیشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه
وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً شهری نیکو
یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام وگفته اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر اینه مزد
آخرت مر ایشان را أَكْبَرُ بزرگترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم
رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی
الدنیا وما ادخر لک فی الآخرة افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را
در هر دو سرای مزد می دهد هر اینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده
کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر جفا رفتن وطن و آزار
کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل می کنند و کار خود را بدو تفویض می
نمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگترست که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را
مبعوث کرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشان را آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما
برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستاده تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه
نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شد و حفص بصیغه متکلم می خواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان
ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فَاسْأَلُوا پس
بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علما ایشان را إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر ندانسته اید که یعنی ندانید
تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده یا هم و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ با معجزات
روشن وَالزُّبُرِ و کتابها نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن که
سبب یاد کرد خداوندست سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا
نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از امر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا
شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا
ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند
یا مراد جماعتی اند که نسبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مکر کرده اند می فرماید که آیا ایشان خود را ایمن
می دانند و می دارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه
قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ از انجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا از آنکه



بگیرد ایشان را فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن
ایشان در جامه خواب از روی بسوی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت
خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس از هلاک یعنی ایشان
یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین همانا ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ
رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که بردباری می کند با بندگان رَحِيمٌ بخشاینده
که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفرید
خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ می گردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ
دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر تا چه آورده که معنی سخن آنست که
اگر کافران را سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان را خضوع و خشوع می کنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده
می کند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از
جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده می کنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل اند جهت
تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیه در سجده و موید این قولست آنکه می گوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان
سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است
بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخر و آن سجده غیر عقلاست
و درین آیه سجده باید کرد و این سجده سیم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را
سجده عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس بنده باید که درین محل
بدین دو صفت موسوم گشته خود را از زمره ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ می ترسند ملایکه رَبَّهُمْ
از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و می کنند بطوع
و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا
تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را بخدایی اثنین برای تاکیدست إِنَّمَا هُوَ جز این نیست
که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیه شرکت بر
نتابد چنانچه باولهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شی از
اشیا بلکه اشیا ازو قایم بود و او بی اشیا قایم باشد از همه در صفات و ذات جدا لیس کمثله شی ابدا
فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ
و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ
الدِّينُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت

بالدوام است جزا و ایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی افغیر الله آیا بجز خدای از کسی دیگر
تتقون می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة
از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فمن الله پس از خداست ثم اذا پس چون مسکم
الضر برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه تجئرون پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او
می کنید ثم اذا پس چون کشف الضر برداشت آن سختی که از وی می نالید عنکم از شما اذا فریق
منکم می گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون بخداوند خود شرک آرند سختیان را آنکه که ترک
ملاحظهٔ اسباب یعنی از سبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز جویند لیکفروا
تا کفران ورزند بما آتیناهم بآنچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف سختی فتمتعوا پس برخوردار
امر شد بدست یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فسوف تعلمون
پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخن وعید بیت اهل کفرانرا ویجعلون و می کنند کافران
یعنی مقرری سازند لما لا یعلمون برای آنهاکه نمی دانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست یا برای آنچه
خود نمی دانند از شفاعت اصنام نصیبی می کنند بجهت ایشان نصیبا بهره مما رزقناهم از آنچه
بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیة
و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشت تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عما کنتم تفترون از آنچه هستید که افترا می کنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما نصیب
ندوع و انعام بدیشان تقرب می کنیم ویجعلون و می گویند و می سازند لله البنات مر خدای را دختران
خزاعه و کنانه می گفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد
شدند سبحانه پاکست خدای از قول ایشان که می گویند خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون
و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم
یکی از ایشان بالانثی بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظل
وجهه گردد روی او مسودا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم وهو کظیم و او پر
باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از گروه
آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوبی آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود
پنهان دارد که مرا دختری بزاد و در فکر افتد که ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون بر خواری
و ذلت ام یدسه یا بپوشد او را فی التراب در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر می
کردند الا ساء بدانید که بد است ما یحکمون آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و قیمت
ندارد بخدای نسبت می دهند للذین لا یؤمنون مر آنانرا که نگروند بالآخرة بسرای عقبی مثل السوء



صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ولله المثل الاعلی و مر
خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وهو
العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو
یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی کافرانرا بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان ما ترک
علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده بشومی کفر ولکن یؤخرهم و لیکن باز پس دارد
ایشانرا و مهلت دهد الی اجل مسمی تا وقتی نامبرده شده برای موت یا عذاب ایشان فاذا جاء
پس چون بیاید اجلهم وقت مقدار ایشان برای عقوبت یا مرگ لا یستأخرون ساعة باز پس
نیایند ساعتی از آن ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند در آن لحظه که
وقت رسیده ویجعلون و حکم می کنند لله مر خدای را یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمی خواهند
برای خود یعنی دختران یا شرکت در بهتری و سرداری وتصف و با وجود این می گوید السنتهم
الکذب زبانهای ایشان دروغ را یعنی می گویند ان لهم الحسنی آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش
نیکو که افترا می کنند که اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبهٔ نیکو خواهد بود ان این حسنه
معنی حق سبحانه می فرماید که دروغ می گویند لا جرم حقا چنینست که فردای قیامت ان لهم النار
برایشانست که باشد ایشانرا آتش دوزخ وانهم مفرطون و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش
و بی اعتباران و بعد از ذکر مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
می فرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبرانرا الی امم بسوی امتان که بوده اند
من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس
اعمالهم کردارهای ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست
ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی می کند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا
تکذیب تو می کنند ولهم و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عذاب الیم عذابی دردناک
وما انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا الا لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کر
دانی لهم برای ایشان الذی اختلفوا آنچیزی را که اختلاف کرده اند فیه در آن از امر توحید
و احوال معاد وهدی و فرستادیم کتاب را الا برای راه نموده ورحمة و برای رحمت لقوم
یؤمنون مر گروهی را که بگروند بآن والله انزل و خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء
آبی فاحیا به الارض پس زنده کردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه
کردانید زمین را بباران پس از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآنرا که سبب حیات مؤمنانست
پس زنده کردانید بوجود او دلهای مرده را ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور شد لآیة برای نشانه

ایت

آشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ
و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل
بعلم نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای آن ذوات الالبان است از جنس
نعم مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون دم و رایحه فرث
سَائِغًا گوارنده لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون بهیمه علفی بخورد
و در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن فرث و اوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون
در عروق جاری می گردد و شیر به پستان می رود و فرث از شکم خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن
عباس رضی الله عنه آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشود
بلکه خلاصه اشیاء ماکوله را که بعضی از هضم یافته اند جگر جذب می کند و ثقل آن را که فرث است می گذارد
و آن کیلوس را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث می گردد و بخشش می کند آنها را بر اعضا بحکمتی که
قادر حکیم در و ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای
برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم می رود و چون مستولد شد آن زاید یا بعضی
از و به پستان می ریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غددی و سفیدست آن خلط بمجاورت آن سفید می گردد
و آنرا شیری گویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف بیش نیست و خروج او
با آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی

از خون سرخ شیر سفید آورد برون ... وز خارهای خشک گل تر کند پدید

و در قوت القلوب فرموده
که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را
قبول نکند همچنین معاملۀ بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از
خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا
منتفی در ریا نظر بر مردم است و در هوا غرض خود و بهر وجه عمل خالی از آلودگی نیست

طاعت آلوده نیاید بکار ... مشک جگر سوده نیاید بکار
هر چه نه ز آلودگی افتاد پاک ... پیش نظرها نبود تابناک

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ و مر شما راست از میوه های خرما بنان وَالْأَعْنَابِ و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ
مِنْهُ آنچه می گیرید از و سَكَرًا مست کننده و آیه قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذست که از خرما
و مویز گیرند و از معتزله ابو عبیده رحمه الله فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه می گیرید وَرِزْقًا
حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوه ها از تر و خشک
و فواید ایشان لَآيَةً هر آینه دلیلی روشنست بر توانایی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را
که تعقل کنند و بنظر تأمل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی



زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي آنرا که فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها
بُيُوتًا خانها مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت هیئت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان
نیز خانه گیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی اماکان شما چون کندو و غیر آن وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوه ها که خواهید تلخ و شیرین را و انوار و ازهار ست فَاسْلُكِي پس
بروید سُبُلَ رَبِّكِ براه های پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا
در حالتی که منقاد و پاسبند و رام شده مولد او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند
در درون ایشان مستحیل کرده و شیره نفیس را آماده می کند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه می گوید
يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل
مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبوران جوان است و زرد که از آن میانه
سال است و سرخ که از آن پیرانست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف
ماکول است فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض
بلغمی یا مخلوط بغیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزو وی نبود قتاده رضی الله
عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله برادر من می
نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش و سود نداشت
دیگر باره فرمود و همان حالت اول دست داد و در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا فقد
صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست
که در و شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرمود وننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله
عنه منقولست که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام
باطن آن یکی مرضهای قالب را زایل گرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که
هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصل است و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی
تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل است کامل

رنج اگر بسیار شد کی غم خوریم ... چون شفای جمله بیماریم

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر نحل عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و در ایجاد ایشان
وجود دیگر و الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند
که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند الا نبینی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و هیچ جز پاک و
پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را خلاف نکنند فکیف که فرسنگها بروند و باز با وطن خود
رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند

همچون خانهاء مسدس ایشان ساختن نتوانستند پس همچنانچه از عسل ایشان شفاء الم ظاهر حاصل شود از
تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دست دهد    فکر دل را لیک باتمکین کند
کام جان را چون عسل شیرین کند    شربت فکر از بکام جان رسد    چاشنی آن باشد تا ابد    وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ
و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد    ثُمَّ يَتَوَفّٰكُمْ    پس بمیراند و دیگرباره شما را بعدم باز
برد    وَمِنْكُمْ    و از شما    مَنْ يُّرَدُّ    کسی هست که رد کرده شود    اِلٰٓى اَرْذَلِ الْعُمُرِ    بسوی خوارترین
زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هشتاد و پنج و هشتاد و یا نود وست    لِكَيْ لَا يَعْلَمَ    تا نداند آن
پیر خرف    بَعْدَ عِلْمٍ    بعد از دانستن    شَيْئًا    چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در نسیان و سیاطی
کرد او کفار ... چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل    اِنَّ اللّٰهَ    بدرستی که خدای    عَلِيْمٌ
داناست و جهل بر دانائی او طاری نشود    قَدِيْرٌ    تواناست و عجز بتوانائی او راه نیابد    وَاللّٰهُ
فَضَّلَ    و خدای افزونی داد    بَعْضَكُمْ    بعضی از شما را    عَلٰى بَعْضٍ    بر بعضی دیگر    فِى الرِّزْقِ
در روزی یعنی در مال و یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری    فَمَا الَّذِيْنَ
فُضِّلُوْا    پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر و مالک
جمعی از موالی شده اند نیستند    بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ    باز گردانندهٔ مال خود یعنی دهنده و بخشش کننده
عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ    بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان را یعنی خواجگان مالهای خود را
به بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند    فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ    پس باشند
ولاة و موالی در مال داری یکسان در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه می گفتند لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه می فرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند
پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت    اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ    آیا بنعمت خدای
يَجْحَدُوْنَ    انکار می کنند و حنفی بنعمت می خواند یعنی کافران انکار نعم او می کنند و چون ثابت شد که
منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد    وَاللّٰهُ جَعَلَ    و خدای
بیافرید    لَكُمْ    برای شما    مِّنْ اَنْفُسِكُمْ    از جنس شما    اَزْوَاجًا    زنان که با ایشان آرام میگیرید    وَ
جَعَلَ لَكُمْ    و آفرید برای شما    مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ    از زنان شما    بَنِيْنَ    پسران    وَحَفَدَةً    و دختران
یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند    وَّرَزَقَكُمْ    و روزی داد شما را
مِّنَ الطَّيِّبٰتِ    از پاکیزها و لذیذها    اَفَبِالْبَاطِلِ    آیا به بیهوده    يُؤْمِنُوْنَ    می گروند این
مشرکان    وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ    و بنعمت خدای    هُمْ يَكْفُرُوْنَ    ایشان می گروند باطل معتقد است که
به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حضرت حق ... یا باطل آنچه نسبت کرده
کرده اند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند باطل شیطانست و ...





بد وی کرده اند و نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و بدو ایمان نمی آرند    وَيَعْبُدُوْنَ    و می پرستند
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ    بدون خدای    مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ    آنچه مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان
رِزْقًا    روزی دادن    مِّنَ السَّمٰوٰتِ    از آسمانها یعنی باران    وَالْاَرْضِ    و از زمین یعنی نبات
ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن    شَيْئًا    چیزی را
به پرستندگان از مطر و نبات    وَّلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ    و هرگز نمی توانند که روزی دهند و معروفست که پرستش
اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست
داین و وصف خدایرا بنست ... اصنام را    فَلَا تَضْرِبُوْا    پس مزنید یعنی مسازید    لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ
برای خدا مثلها بران وجه که قیاس کنید بتان را برو و شرکت دهید با او    من لا له المثل لا تضرب له
المثلا
اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ    بدرستی که خدای میداند خطاء قول شما را    وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ    و شما نمی دانید و اگر
دانید بر این اقدام جرات نکنید با شما برای او مثل نزنید که او می داند که چگونه مثل باید زد و شما ندانید
پس حق سبحانه مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود    ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا
بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدامست    عَبْدًا مَّمْلُوْكًا    بنده زر خریده غیر مکاتب و غیر ماذون
که او    لَّا يَقْدِرُ    توانائی ندارد    عَلٰى شَيْءٍ    بر هیچ چیز از نفع و ضر    وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ    و آنکه روزی
دادیم اورا    مِنَّا    از نزدیک ما    رِزْقًا حَسَنًا    روزی نیکو یعنی بسیار روای فراخ که در و تصرف تواند
کرد    فَهُوَ    پس این مرزوق    يُنْفِقُ مِنْهُ    نفقه می کند از آن روزی    سِرًّا وَّجَهْرًا    پنهان و آشکارا
یعنی هر نوع که می خواهد خرج می کند و از کسی نمی ترسد    هَلْ يَسْتَوٗنَ    آیا برابرند یعنی مساوی نباشند مملوکان
بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس
بتان که اعجز مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود    راه تو بنور لایزالی
از شرک و شریک مبرّو خالی    آن بنده که عاجز است و محتاج    کی راه برد بصاحب تاج    مالک الرقاب و رب
الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابوالعباس شقانی در آمدم
در آمدم و برا دیدم که این آیت می خواند و می گریست و نعره می زد پنداشتم که از وی بیخود رفت گفتم
ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سال میگذرد تا ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمی توانم
گذشت    آری حادث در قدم نتواند رسید    و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد
نیست با هست چون زند پهلو    قطره با بحر چون کند دعوی    و گفته اند این ضرب المثل برای مومن
مومنست و کافر مخذول و مراد از مومن ابوبکر صدیقست رضی الله عنه و از کافر ابوجهل    اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ    حمد و ثنا و ستایش مر خدایرا که مولی تمام نعمتهاست    بَلْ اَكْثَرُهُمْ    بلکه بیشتر مشرکان نه
حمد ایشان    لَا يَعْلَمُوْنَ    نمی دانند و نعم او را بغیر او اضافت می نمایند پس مثلی دیگر بیان میکند

وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و آورد خداي مثلي رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است
یعنی بسته گنگ مادرزاد که نه بشنود و نه گوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر فهم هیچ
چیز از سخن و تفهیم وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی
ولی او بر حاجت حال او در مانده أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر جا که فرستد او را و متوجه گرداند نمی آید لَا يَأْتِ
بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گوید
در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که می فرماید بِالْعَدْلِ
براستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر می کند بعدل و عدل صفتیست
جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راهی راستست و سیرتی
درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم با حاصل
مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان را اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد
و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حمزة ابن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر ابی بن خلف
یا مومن عثمان ذو النورین رضی الله عنه و کافر اسید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را
باسلام دلالت می کرد و اسید او را از انفاق فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا
استعجال وقوع قیامت می کردند آیت آمد که وَلِلّٰهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از آن و شمار احسوس نمی شود یا مراد
مطر و نباتست وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز با احیای موتی در آن در
سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن
و باصطلاح از اچشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را و باز زنده ساختن اموات را در و آسانترست
از آنکه شما دیده بهم زنید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیکترست چه لمح بجز دو فعلست وضع جفن
و رفع آن و ایقاع قیامت با احیای موتی یک فعل پس ممکنست وقوع آن در نصف زمان این حرکت
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست یعنی
تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدا ظهور ایشان خبر
داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا نمی دانستید هیچ چیزی را از جذب منافع و
دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ
و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بشناسید و بدلها شما کلیات و مبانی آن
که بیان ایشان باشد بسبب تکرار احساس منتقل کنند تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در آن اکتساب



علوم نظری درست و بدین ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است بر شما
ارزانی داشته و سلاطین قلوب را که بجز آن مستفادات شما اند بمسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ شاید که شکر گوئید برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی
إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشانرا مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ
در هوا میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمی دارد ایشانرا در آن هوا إِلَّا اللّٰهُ مگر خدای
با وجود ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لَآيَاتٍ
نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدان چه تفکر
می کنند در آنکه حق سبحانه مرغانرا بر وضعی آفریده که طیران می توانند نمود و هوا را مر غلظ مخلوق ساخت
که بدن ایشان در آن تمکنست و ایشانرا نگاه می دارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بال این تفکر را
در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان کرامت شاه تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة می رسانند
تا کز این خانه فراغت کند سوی سراپردهٔ ذات کشد وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای ساخت
لَكُمْ برای شما مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا از خانهای شما که یعنی از سنگ و خشت و چوب باشد
آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ
جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چارپایان بُيُوتًا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما
تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آنرا به برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت
شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پدید آورد برای شما از پشمهای
انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهای نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و مویها که بز
را بود أَثَاثًا رختها از پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که آنها بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید وَاللّٰهُ
جَعَلَ لَكُمْ و خدای پدید آورد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ لَكُمْ از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا
و ابر ظِلَالًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و جایها که در آن سکون می ورزید
وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان
و پنبه و غیر آن که آن البته تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد
الضدین یا آنکه وقایهٔ گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن چون
زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشانرا
بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام می کرد

تم

نعمت ونیکوی خودرا عَلَیْکُمْ بر شما لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُوْنَ باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او
گردید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند واعراض کنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَیْکَ پس جز این نیست که بر تو
الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ رسانیدن پیغام است آشکارا وچون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان
نکند یَعْرِفُوْنَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدا را که شمرده شد بدایشان ومعترفند که اینها
از وست ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا پس انکار می کنند آنرا به پرستش غیر منعم یا می گویند نعمت او وداده شفاعت
بتان یا هر وقت سختی می شناسند ودر حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند وبدل منکر ویا شاید که
نعمة الله نبوت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است و
بعناد منکر شدند وَاَکْثَرُهُمُ الْکٰفِرُوْنَ وبیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین وصبیان ناگرویدگانند
وَیَوْمَ نَبْعَثُ وبترسان ایشانرا از روزی که برانگیزیم مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِیْدًا
گواهی بر ایمان وکفر ایشان مراد پیغمبر او است. ثُمَّ لَا یُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِیْنَ
کَفَرُوْا مرآنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُوْنَ ونه ایشان خطاب
شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آن
سرای تکلیف نیست ودر تاویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند واگر
عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَاِذَا رَاَ وچون ببینند روز قیامت الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آنانکه شرک
آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را ودر آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند واز مالک تخفیف عذاب
طلبند فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ
ونه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند ولی عذاب نگذارند وَاِذَا رَاَ
وچون ببینند در آن سرای الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا آنانکه شرک آوردند شُرَکَاۤءَهُمْ انبازان خودرا
یعنی بتان که ایشانرا شریک خدای می گفتند قَالُوْا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما
هٰۤؤُلَاۤءِ شُرَکَاۤؤُنَا این گروه اند شرکاء ما الَّذِیْنَ کُنَّا نَدْعُوْا آنانکه بودیم که ایشانرا می پرستیدیم
مِنْ دُوْنِکَ بجز تو وفرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَاَلْقَوْا پس بیفکنند بتان اِلَیْهِمُ
الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتانرا گویا کرداند تا ایشانرا جواب دهند وگویند
اِنَّکُمْ لَکٰذِبُوْنَ بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شمارا نفرمودیم بپرستش خود یا شما مارا نمی پرستیدید
بلکه هوای خودرا پرستش می کردید ودر تبیان گوید که نصاری ویهود ومثل عیسی وعزیر وملائکه
را علیهم السلام در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا می پرستیدیم بامر ایشان
پس آن دو پیغمبر وفرشتگان گویند شما دروغ می گویید وایشان شرمنده ومخذول گردند وحجت بر ایشان
لازم شود اندیشه دیگر کنند وَاَلْقَوْا اِلَی اللّٰهِ وبیفکنند بخدای یَوْمَئِذِ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی





خواهند که از در صلح در آیند معترف شوند بگناه وگردن نهند حکم خدا را یا اسلام آرند وهیچ کدام سود ندارد
چون کار از دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم کرد از ایشان یعنی باطل وزایل شود مَا
کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان ودستگیری ایشان چه بجای شفاعت
از بتان شناعت بینند الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوْا وبازداشتند مردمانرا
عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه زِدْنٰهُمْ
بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا کَانُوْا بسبب آنکه بودند که بمنع
مردم از اسلام یُفْسِدُوْنَ تباهی می کردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست ویکی برای منع د
از اسلام ---- تباهی می کردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست ویکی برای منع دیگران
از اسلام وگفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت وکژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند
وایشان از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند ودر زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش
بطرف ایشان روان گردد وبسه جوی از آن معذب شوند بمقدار ساعات شب واز شبها آ وبینی وبدو جوی
دیگر بمدت اندازه روزی اندرو هم از این جهان وگویند زیادتی عذاب بزهر حیه باشد وَیَوْمَ نَبْعَثُ
وباد کن ای محمد روزی را که بر انگیزیم فِیْ کُلِّ اُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِیْدًا عَلَیْهِمْ گواهی
بر گفتار وکردار ایشان مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده
بدیشان وَجِئْنَا بِکَ وبیاریم ترا شَهِیْدًا عَلٰی هٰۤؤُلَاۤءِ گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق
مؤمنان وتکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن
تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل واجمال صاحب مدارک فرمو
موده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات ودر احکام منصوصه ظاهرست ودر آنچه ثابت
شود بسنت واجماع وقیاس مرجع آنها بقرآنست چه در آن مأموریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم که واطیعوا الرسول وحث کرده است ما را باجماع بتهدید بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل
المؤمنین ونموده بعبرت واستدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار
پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًی وراه نموده بحق وَرَحْمَةً وبخشایشی برهمه اگر بدو
بگروند وَبُشْرٰی ومژدگانی بهشت لِلْمُسْلِمِیْنَ مسلمانانرا خاصه اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ
بدرستی که خدای می فرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست
میان تعطیل وتشریک وقایل شدن بکسب که متوسطست میان جبر وقدر وخواه در عمل چون تعبد باداء
فرایض که متوسطست میان بطالت وترهب وخواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل
وتبذیر وشجاعت که متوسطست میان جبن وتهور وَالْاِحْسَانِ ومی فرماید به نیکویی در طاعات

ت

دیگران

بانجب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه فرموده‌اند الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از آن خبر میدهد
وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و امر میکند بعطا دادن خویشان و مددان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان
محتاج باشند وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوه شهوت
چون زنا و لواطه و جز آن وَالْمُنْكَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اثر آثار قوت غضبیه
است در غیر موقع چون قتل انفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستم کاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت
وهمیه است باشد استعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را
با امر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این آیتیست جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست الا
که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت
آنکه موعظه ایست جامعه جمیع خطبا روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رضی الله عنه
منقولست که گفت من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی که نزدیک آنحضرت بودم و این آیه نازل شد
هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیه را بر ولید مغیره
خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة
و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و ابوجهل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که
خدای محمد بمکارم اخلاق می‌فرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب
و حکمای ایشان بوده همین آیتست و علما در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار گفته‌اند گویند عدل
کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و
احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر اوامر و نواهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص
در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار دیگر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد
و کاره شمردن برای دیگران جز آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن
با ایشان بر آنچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل معیشتی ندارد یاری دهد ایشان را در
مهمات ایشان به تن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشا زنا است یا
آنچه پوشیده کنند از اعمال زشت یا بخل یا شبهات شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن مقرر
یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بر آن
وعید یا من عنه مقرر بود یا آنچه خدا را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلمست یا کبر یا تطاول و نظا بر ... یا
تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق یا ظلم در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه
آورده که استنفاف ملک به چیز مامور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره دارد و



عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و محبت و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیا
و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از منفعتی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است
و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن صلوات بر او و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیتست و دعای
صحابه در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بر آن صادق آید
و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست
و سرزنشی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصیست و بغی بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست
که هر چه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و احوال همه را در طلب حق صرف کنی که صرف
آنها در طلب غیر او ظلمست و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی
آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای
باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب بود و بغی سوره صفات نفسانیست و آنرا بشوت ریاضت
باید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که اعدی عدوک بدترین دشمنان نفس است
این سگ نفس شوم بدکاره کو هم آغوش تست همواره بدترین قاصدیست جان ترا می‌خورد مغز استخوان ترا
چشم از آن کور تا به بند چست مشکلش بند کن که دشمن تست و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیه
در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد
ببندید او و عهد الست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول آیه در شان جمعیست که با
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع
و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیه ایشان را
بر تثبیت و ثبات قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را
عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ
آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت
و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت یعنی استحکام آن أَنْكَاثًا
پاره پاره یعنی از هم بر کند غزل خود را در حالتی که ریسمان را تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در
عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه و در وسیط میگوید خطبه نام داشت و ملقب بود به حمقا یا جعرا یا خرقا و
او را کنیزان بود و آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزان را رشتن میفرمود و بعد از نصف
النهار میگفت تا آنچه رشته تاب باز میدادند خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق
سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را

شایع می‌کند مردم عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم و اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم جزای وفا یابند کرت هواست که ولدار نکسله چنان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد رو
تتخذون ایمانکم می‌گیرید عهد و سوگند خود را دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر در میان ک
ان تکون امة بسبب آنکه باشد گروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان زیادت از
گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را افزون
دیدید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می‌آزماید شما
به بوفای عهد تا روشن شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که زند و بعهد خدای و عهد
پیغمبر که وفا می‌کند ولیبینن لکم و هر آینه پیدا کند برای شما یوم القیمة روز رستخیز ما
کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف می‌کنید در شان بعث و جزا و
لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة یک
گروه متفق بر اسلام ولکن یضل ولیکن فرو می‌گذارد در ضلالت من یشاء هر که را خواهد
ویهدی و راه می‌نماید بتوفیق من یشاء هر که را اراده کند ولتسئلن و هر آینه سوال کرده
خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل کردید ولا تتخذوا ایمانکم و مگیرید
پیمان و سوگندان خود را دخلا غدر و مکر بینکم میان یکدیگر فتزل قدم که بلغزد قدم از
شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری آن وتذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در
دنیا بما صددتم بسبب آنکه بازایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد
ولکم و مر شماراست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تهدیدی عظیم است ضعفاء
اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگردند و قریش ایشان را وعده‌ها می‌دادند
که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود که ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل
مکنید بعهد الله عهد خدای و بیعت پیغمبر را ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بچیزی از مال
دنیا که قریش شمارا وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفا
داران از نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده می
کنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض
دنیویه ینفد بریده شود و منقضی گردد وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از جزای
رحمت باق همیشه است و این اغراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده
فی الخارج دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظهور نور در صور نظام ممکنات
این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین و ازین حیثیت است که اشیا را

على



ممکن می‌گویند و خلق می‌نامند و جمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب می‌دارند
از وجه صورت نماید غیر دوست چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم ینفد شد جزوی ما عنده باق شد
ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول
ای برونت زبان ما همه هیچ هرچه بیند خیال ما نقشش هرچه گوید زبان ما همه هیچ ولنجزین و هر آینه
جزا دهیم الذین صبروا آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودند
بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که بر بی‌نوایی صبر بوده از عهد برنگشتند مزد
اجرهم مزد ایشان را که نعیم بهشتست با ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به نیکوترین آنچه بودند
که از روی اخلاص یعملون عمل می‌نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت
بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن
یکی که نیکوترست بهای همه دهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر برابر دهیم من
عمل صالحا هر که بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن و او
مؤمن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه زندگانی دهیم
در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال بروی ارزانی داریم تا ماکول و ملابس او پاکیزه بود
و گفته اند حیوة طیب حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح با عافیت یا رضا بقضا قول آنست
که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیا مشوب بتنغیص و تفرقه نیست محققان برانند که حیوة
طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق معاملت با خدای و در خوف بر منهج امر خدای و
اعراض از ما سوی خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغنا ست با سر ما سوی الله
چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ولنجزینهم اجرهم و دهیم ایشان را مزد ایشان باحسن ما
کانوا یعملون به نیکوترین کارها که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآن را
فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از نچاده روایت که در الفاظ
استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار
جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم تنها فرض بوده بوقت قرائت و اقتدا با امت بوی بر سبیل سنت است و مباحث ا
در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له بدرستی که نیست مر ابلیس را سلطان
تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق می‌گیرند وعلی ربهم و بر
پروردگار خود در دفع وساوس او یتوکلون توکل می‌نمایند انما سلطانه جز این نیست

برون آن تو آن ما همه هیچ

ستعاذه

کرتسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند وَ
الَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرندگان اند بخدای آورده
اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتندی محمد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشانرا بکاری میفرماید
و روز دیگر از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از نزد خود سخن میگوید آیه
آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
و خدای داناتر است بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا
گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی بَلْ
أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات
احکام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشانرا که فرود آورده او را یعنی قرآنرا رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه یعنی
جبرئیل علیه السلام مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا
ثبات دهد آنانرا که ایمان آورده‌اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد و بدانکه این کلام حقست یعنی چون
ناسخ را بشنوند در رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند در ایشان سکینت شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن
برای هدایت وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت مسلمانانرا به بهشت در خبرست که غلامی رومی بود مر عامر
حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته
توریة و انجیل خواندندی و چون حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان بگذشتی استماع قرآءة ایشان
فرمودی و گفته اند غلامی حایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا نجش یا عداس و اصح آنست که او
را ابو فکیهه گفتندی یا شبها پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند
محمد ازین غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
آنرا که ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزد آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسَانُ
الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را با او میگردانند یعنی گمان میبرند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ
غیر عربی است یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است
که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت بلاغت و قوت بر انشاء اعرابیات از ایشان مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه
میآموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتها یا کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است
لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی نماید خدای ایشانرا نجات یا نجات وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت بسبب کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر میبافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ



آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدای یعنی قرآن و میگویند بر بافتهٔ محمد است وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
منکران هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست
در اخبار آمده که قریش بعد از نزول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه باطلاع ایشان بایذا و آزار درویشان
صحابه که در مکه بی نوا مانده بودند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و
ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق ثبات قدم ورزیده بر جفاهای قوم شکیبائی نمودند تا حدی
که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمهٔ که رضای آن قوم
بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بر گشته
شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی
ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفت و گوی هرزه گوی تفاوت پذیرد و عمار رضی الله عنه گریه کنان بجناب
نبوت آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چه شده
ان عادوا لک فعد لهم اگر باز گردند بتو باکراه تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیه فرستاد که مَنْ
كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن
خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود
وَقَلْبُهُ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ او متغیر نگردد چون عمار رضی الله
عنه وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه را یعنی آنانکه بکفر خوش
بر آیند و بدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ
و مر ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ آن عذاب
عظیم مر ایشانرا بارتداد ایشان از دین اسلام بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند
و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر
بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمیخواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگانرا
یعنی مرتدان را آنچه موجب ثبات بر ایمان باشد أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر
نهاد خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا آثار قدرت حق نمیدیدند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ
الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و بی خبران لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ حقا و در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فِي
الْآخِرَةِ در سرای دیگر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانزدگان چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده و در بازار دین سودی
بدست نیاورده و نقد عقل را در شهر قیامت جز وحشت نقدی و دلی جز حسرت و ندامت نخواهد بود
قیامت که بازار سینه شود منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بخند آنکه آرایها برد و کر عقلی شرمساری برد
که بازار چند انکه آگنده و تهی دست را دل پراکنده ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ

هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم من بعد
ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذاء تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند و
صبروا و شکیبائی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد
و صبر لغفور مر ایشانرا آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان گذشته رحیم مهربانست ایشانرا توفیق
طاعت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن روزی را که آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل
جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید
چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس
و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند
در مکافات وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثل قریة کانت دیهی را که بود آمنة
ایمن از نزول قیاصره و مقصد جبابره مطمئنة آرمیده و اهل آن آسوده یأتیها می آید بدان
دیه رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان
از هر جایی یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شد یعنی اهل او کفران ورزیدند بانعم
الله بنعمتهای خدای و شکر نگذاردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آنرا لباس
الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بآنچه بودند که کردند از علماء آیه استعاره
کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فراگیرد و محیط شد یعنی حق سبحانه چنان
کرد که در یافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که این مثل برای
اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب بگذرانیدند چون که بعثت نبوت
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر شدند خدای تعالی مبدل کرد آن فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در
جدب و خشک سالی ماندند و از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت بود
که اللهم اشدد وطأتک علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر امنی ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی بیم
مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک شده و بسفر شام نمودند و بر نفس و مال
خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستیکه آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی
محمد صلی الله علیه و آله و سلم فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت
ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب
آورده اند که قریش کسی بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی
کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط بمردن نزدیک شدند حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند
و آیه آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد





خدای شما را بر دست فرستاده کان پیغمبر حلالا طیبا حلالی بی شبهت و پاک و گویند خطاب با مومنانست ایشانرا
می فرماید که حلال خورید واشکروا و سپاسداری کنید نعمة الله نعمت خدایرا ان کنتم ایاه
اگر هستید که خدایرا تعبدون می پرستید یا فرمان او می برید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد
علیکم المیتة بر شما مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از و توان
خورد وما اهل و آنچه آواز برآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در
وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازین
محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی
که خدای غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او ولا تقولوا و
مگوئید لما تصف السنتکم برای آنچه که وصف می کند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید
الکذب دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدام است آنکه گفتند هذا
حلال این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد حلالست بر مردان وهذا حرام و
این حرامست یعنی بر زنان که مذکور شد نا رواست بر زنان یا می گوئید که این حلال و این حرامست لتفتروا
تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گوئید خدای ما را چنین فرموده است ان الذین
یفترون بدرستیکه آنانکه بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری
نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا می کنند برخورداری اندک است زود منقطع
گردد و در فنی ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی صعب یعنی دلیم باشد در آخرت وعلی
الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهود بیرون آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک
آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی
الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا
و لیکن بودند که بواسطه ارتکاب گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند
ثم ان ربک پس بدرستیکه پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة
بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعد ذلک
من بعدها از پس توبه لغفور مر ایشانرا آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست
که قبول می کند توبه را از بنده ان ابراهیم بدرستیکه ابراهیم که خلیل جلیل است صلوات الله و سلامه
علی نبینا و علیه کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن
الا متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد جانا تو یگانه ولی ذات تو
مجموعه آثار کمالات همه گویند پیش از القاء او در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها

از پس آن عمل بد واصلحوا و
بصلاح آوردند کار خود را ان
ربک بدرستیکه آفریدگار تو

هم

امتی بوده قَانِتًا لِلّٰهِ فرمان برداره خدایرا و قایم بامر او حَنِیفًا مایل از او یا باطله بدین حق
وَلَمْ یَكُ ونبود مِنَ الْمُشْرِكِینَ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شَاكِرًا
سپاس دارنده لِأَنْعُمِهِ مر نعمتهای خدایرا اِجْتَبَاهُ برگزید خدای مرو را بنبوت وَهَدَاهُ و راه
نمود او را در دعوت بخدای اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براهی راست که طریق توحیدست وَآتَیْنَاهُ و دادیم
او را فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً در دنیا نیکوی که ذکر جمیلست یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و بروی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از نسل اوست
یا آنکه صلوات بر وی مقرون بصلوات سید عالم است اللهم صل علیه وعلی آله کما صلیت علی ابراهیم وعلی
آل ابراهیم وَاِنَّهُ و بدرستی که ابراهیم فِی الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِینَ از شایستگانست
در درجات عالیه امام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را داده در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او
در آخرت ثُمَّ اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ پس وحی کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ اِبْرَاهِیمَ
حَنِیفًا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او
برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان
کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیهما
الصلوة والسلام بسبب آن بود که بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم
انا اکرم الاولین والآخرین علی الله مقررست که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیب
او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل تا اصلی و باقی طفیل تو اند تو شاهی و مجموع خیل تو اند
وَمَا كَانَ ونبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِینَ از جمله شرک آورندگان تعریض
کنان بقریش است که می گفتند کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را
علیه السلام که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بمهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند
چون فرمان بدیشان رسید انرا قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و بیان ایشان نیز اختلاف
افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار می کنیم که حق سبحانه دران روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده
و قومی براه رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که دران روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالی
بنابرآن نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرده و دران باب تشدید تعظیم فر
مود چنانچه می گوید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت
بفرضیت عَلَى الَّذِینَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِیهِ در وی تعظیم سبت آن بود که دران روز
نکنند و بهیچ وجه مشغول نشوند و آن روز را عید نگیرند و بغیر پرستش حق کاری نکنند و این تکلیفی بغایت
شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام یکی را دید روز شنبه



که بار هیزم برداشته بجایی می برد بفرمود تا گردن او بزدند و نعش را در محلی بیفکنند تا که زاغان مردار خوار چهل
روز اجزا و احشای او می خوردند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَیَحْكُمُ هر آینه حکم
خواهد کرد بَیْنَهُمْ میان ایشان یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فِیمَا كَانُوا در آن چیزها که بودند
که از سرکشی و جهل فِیهِ یَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف می کردند یعنی در روز مقرر برای عبادت در
تبیان آورده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را
نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم
و لیهود غدا وللنصاری بعد غد اُدْعُ بخوان ای محمد خلق را اِلٰى سَبِیلِ رَبِّكَ براه پروردگار
بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و
به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان
یعنی مباحثه نمای بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ براهی که او نیکوترست یعنی برفق و خوش خویی و ترتیب
مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و
جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناهج ثلثه دعوت
اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از مستعدان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل
آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادب در طریق سلوک و بیان
آنکه باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت جبرئیل بی وساطت جبرئیل
فایض شده و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب
حکمت بمورد حقیقت مناسبت دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر رعایت
ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوش خویی است اولی می نماید سیم باب مجادله بالتی هی
احسن و آن متعلق براه شریعت که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرامست و تبیین
و توضیح آن بنواهی و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر و از این کلام حقایق نظام کمال دعوت سید
انام و شمول آن مراتب خواص و عوام را معلوم و مفهوم می گردد و از سخنان شیخ عطارست
قدس سره نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود واجب آمد دعوت
دعوت ذرات پیدا و نهانش اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناتر
بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شد عَنْ سَبِیلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر
بِالْمُهْتَدِینَ براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند
که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله
کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان مر آینه مثله کنم

کار خود

ل

مرد و جهانش

هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ واگر عقوبت کنید پاداش کسی که با شما
عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ باشد آنکه عقوبت کرده شده اید
بِهِ بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ
واگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ هر آینه آن صبر خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ بهترست مر
صابرانرا از انتقام و منع مظلوم بجای منعم بهترست از ثنای خدای برایشان برآنکه صابر باشند آورده اند
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند داد
وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبایی تو إِلَّا بِاللَّهِ
مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط
ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه می
سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونة مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنانست
که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ و با آنانکه ایشان مُحْسِنُونَ نیکوکاراند
یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدا و احسان عبارت از شفقت
بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفتست ز احسان خاطر مردم شود شاد
بتقوی خانهٔ دین گردد آباد بسوی این صفتها گر شتابی رضای خلق و خالق هر دو یابی سورة
بنی اسرائیل مکیة ... بسم الله الرحمن الرحیم سُبْحَانَ الَّذِي پاکی دلی عیبی آنذات است
که بجهت کرامت أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ببرد بندهٔ خود را که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم لَيْلًا
شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ
ام هانی چه که حرم او همه مسجد اند إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا بسوی مسجدی دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس
الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهُ بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دینی
که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیوی که محفوف گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیار
میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدینجا محمد را بردیم صلی الله علیه وآله وسلم لِنُرِيَهُ تا بنماییم او را
مِنْ آيَاتِنَا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود
و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت
اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول
یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به
بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب
باحادیث صحیح مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و منکر آن گمراه و مبتدع باشد



شاه معراج بخواب رفتست آنکه منزلت چون کافرست در سلک سلطنت این وصال بخت بپا مردی جلال
عقل جهد و اند چه مقامات این عشق شناسد که چه دولت این و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آن
حضرت بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قضیه ثقل جسد را مانع دانسته از صعود او
بر عشه و منکر قدرت آنکه سرش غشی از جاه بود سیر او چنین بر آسمان بود و در آن شب
باب
جبرئیل با جوقی از ملائکه آمده و آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق صدر و غسل
قلبش بر براق سوار ساخته و باندک زمانی به بیت المقدس رسانیده بیچاره نوخ نافه زرین و برقا ...
یک جزو
بجلوت در سرای ام هانی رسید شی جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر آورده از نور ... و کران ...
بر اندکاه دو رمی وقت شده نیز روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در بیت المقدس
انبیا و ملائکه را دید و ایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج بر آمده بر براق یا بر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول
آدم را و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم
ابراهیم را علیهم السلام دید و بر ایشان سلام کرده جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور
و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمده و جبرئیل نزدیک حجاب از نور ... باز ایستاد و گفت لو دنوت
انملة لاحترقت چنانکه هم در رتبهٔ قدرت برانند که سدره جبرئیل از و باز ماند و از آنجا تنها حجب نور
و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای بوسی رسید
و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را اشتیاقی دیگر دست داد تا قدم
بر سریر دنا نهاده و از آنجا به منظر فتدلی جلوه گر شد پس بجلوهٔ خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار
فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرموده کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید
بدید آنچه از حد دیدن برون بود مپرس اما ازکیفیت که چون بود و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی
بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین چو کرده وعده آن لطف در کوشش نکرده امت خود را فراموش و در حین مراجعت
بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر وی در آورده و پنج نماز برای امت مرحومه اش تعیین کرده
و به بیت المقدس باز آمده و متوجه مکه شده کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی
چهار ساعت بوده راه از خیال بیرون رفتی بر شوان برد که چون رفتی عقل درین واقعه حاشا
عشق نه حاشا که تماشا کند آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مشرکان تصدیق ننمودند
و کفار را شیفته و عظیم نمودند ... تا بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هرچه پرسیدند
نشان باز داده و از کاروانهای خود خبر جستند بهیچ بالایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق بود در انکار

وتکذیب افزود التصدیق حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک وملکوت به بیند ودیگر آنکه تکذیب
وتصدیق منکر ومقر ظاهر گردد إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا سخنان کفار را به
تکذیب الْبَصِيرُ بینا باحوال مؤمنان در تصدیق وبقول سمیع وبصیر یعنی سمیع وبصیر است یعنی شنوا
محمد را صلی الله علیه وآله وسلم کلام خود وبنمود او را آیات قدرت بردوام خود وبعضی ضمیر را عاید بآن
حضرت دارند در نکات مذکور است که بدرستی که محمد صلوات الله وسلامه علیه شنوا بود مر آنچه را که بدان
خطابش کردند وبینا بود مر آنچه را که بوی نمودند ودر بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیاتی که مخصوص
است بجلال وجمال ما إنه هو السميع بسمعنا البصير ببصرنا چو در تکتب ای نشانی رسید
چه گویم که آنجا چه دید وشنید ورق در نوشتند وگم شد سبق شنیده بحق بود ودیده بحق وچون در آیات(?)
المعنا فی صفات المصطفی قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ایم ونکات ودقایق وحقایق عروج
ونزول وادله قاطعه بر اثبات آن ودفع ومنع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی
ساخته رجوع نموده شد بتفسیر والله علیم خبیر وَآتَيْنَا ودادیم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه
السلام توریة وَجَعَلْنَاهُ وساختیم کتاب یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده فرزندان
یعقوب علیه السلام وگفتیم ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا خداوندی
کارساز که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای فرزندان آنکس که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ
با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی
نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید وشکر آن بگذارید إِنَّهُ بدرستی که نوح
كَانَ بود عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل وشرب ولبس وقیام و
قعود ورکوب وشی(?) خدا را شکر گفتی ابن زینب(?) روزیه(?) را باقتدای پدر در شکر نعمت الهی که نموده کار برد
لئن شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی
بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریة وپیدا کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه افساد کنید
وتباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار افساد اول ایشان مخالفت
احکام توریة بوده وناشنیدن امر ارمیا علیه السلام حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت افساد
خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ وبلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید
کرد از طاعت من وتکبر خواهید نمود با آنکه کافر من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده
عقاب افساد اول از آن دو بار بَعَثْنَا برانگیزیم وسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا
بندگانی که مارا هستند اضافه تخلیق(?) است نه اضافه مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح وگفته اند جالوت
بوده یا سنجاریب یا رئیس عمالقه پس صفت آنها آن که یدکر(?) أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار



سخت وسیاستی(?) کنند که مهیب باشند آواز آن ایشان چون رعد وچشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا پس در آمدند
خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرایهای شما برای قتل وغارت واسر وَكَانَ وهست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا
وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس بازگردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما
دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ برایشان که شما را قتل وغارت کردند ومقهور ومغلوب سازید
ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ ومدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ وبنیادتی(?) پسران وَ
جَعَلْنَاكُمْ وسازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم
از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کرده إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید
أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وبال آن منفعت شما را باشد و در مدارک آورده نقل از مرتضی علی علیه السلام که من
هرگز با کسی نیکویی نکرده ام وبدی با هیچکس نرسانیده ام پس این آیه خوانده اند یعنی هر چه کسی می کند با خود
می کند در جهان هر که نیک وگر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون
بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم وبین الافسادین دویست ده(?)
سال بوده حق سبحانه می فرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسید برانگیختیم گروهی را بشما یعنی ططیوس(?)
رومی وقوم او را با برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آنکه فرستادگان وبرانگیختگان بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای
شما را یعنی آثار غم واندوه بر بشره شما پدید آرند وحفص لیسوءوا بجمع می خوانند یعنی تا آن قوم رویهای
شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ وتا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در
وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند ومسجد را خراب کردند
لشکر ططیوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا وتا هلاک کنند وخراب سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند برآن
تَتْبِيرًا هلاک کردنی ودرین قصه خلاف بسیار است ومفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده
وقول اصح واشهر که در مختار القصص وغیر آن از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته
خانست(?) که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام
واو مردی ضعیف حال واعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب
شدند اول سنجاریب ملک موصل بیامد ومتعاقب او سلا پادشاه آذربیجان برسید وهر دو لشکر(?)
شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت ودریای
مبارزت از غرفه [illegible] بموج در آمد چهار [illegible] سپهداران [illegible] در عالم افکندند
زنگیان(?) عاملی را [illegible] خون روی زمین را لاله گرفت عاقبت سطوت [illegible] الهی ظهور نمود
هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند وغنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد ودیگر باره پادشاه روم
ملک مغاربه(?) وسلطان اندلس هر یک با لشکری جرار گرد بر همه تیغ زن ونیزه گذار بر در بیت المقدس

جمع شدند و چون رتبهٔ سلطنت ترک بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بجنگ آرائی و نبرد آزمائی قیام
و اهتمام نمودند در ایشان افتادند چون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران بنی اسرائیل دعاء اللهم اشغل
الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و نکبا رنکبت غبار ادبار بر دیدهٔ آن
خاکساران پاشید نوبت را غنیمت دانسته و دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند
نه جای قرار و نه راه ستیز نهادند ناکام رو در گریز اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون نفیس
گنج لشکر عظیم در خزانهٔ تصرف آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر
آوردند و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند از میان پیغمبر علیه
السلام ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریة مقرر شده اجتناب و احتراز کنید و خود را در معرض
سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کافر ستمکار بود و بعد از موت او بحکم
وصیت ملک بوی رسیده بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب ساخت
توریة را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبة اول بود بعد از آن کورش
که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار بر گرفت و سی هزار بنا و سایر عمله با خود
آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش
وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهادند باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر
برزد یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبة
دوم در رسید و ططوس نصرانی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرد و اندوختهای ایشان
بغارت برد و حق سبحانه در توریة بعد از وعدهٔ این دو عقوبة با ایشان گفته بود که عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید
پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید نخستین است أَن يَرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما و باز
شما را منعم سازد وَإِنْ عُدتُّمْ و اگر باز گردید بنوبتی دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم ما بنوبت سیم
بعقوبتی دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا
زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه می‌نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست‌تر است و پاینده‌تر از
همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده می‌دهد قرآن گروندگان را الَّذِينَ
يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانرا که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بآنکه ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا
مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت میدهد مؤمنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده‌ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا





عذابی بالم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت ثواب ایشان و عقاب اعداء ایشان وَيَدْعُ الْإِنسَانُ
و دعا میکند آدمی و نفرین میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ بدی را بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ
مثل خواندن او به نیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای بدعا میخواست که امطر علینا حجارة
من السماء وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعا و تامل در عاقبت آن با تعجیل
دارد و در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا و در کرا شکیبا است و نه در سرا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم
مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم
باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز ببینند
لِّتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و
گفته اند آیهٔ روز آفتاب است و آیهٔ شب ماه و محو آیهٔ شب نقصان نور ماه است از بدریه تا محاق و در لباب
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که پیش از این ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب
روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و
آفتاب بر حال خود ماند پس معنی آیه بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را در روشنی گذاشتیم تا شما
روز از پی اکتساب معاش خود در وی وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ
السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاج
اید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ پیدا کرده‌ایم در قرآن یعنی بیان او هویدا ساخته تَفْصِيلًا پیدا
کردنی وَكُلَّ إِنسَانٍ و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده‌ایم او را طَائِرَهُ
عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده‌اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته‌ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را
ناچار است از آن و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رحمه الله نقل
میکند که هر مولودی را کتابتی از گردن او آویخته و در آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی بر آنند که اعراب
به پریدن مرغ از راست یا چپ تفأل می‌کرده‌اند جانب یمین را یمن می‌گرفته‌اند و طرف شمال را با شآمت
نسبت میداده پس اینجا استعاره کرده است طایر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عیون المعانی گفته
که طایر آن کتابت که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهدهٔ آن در
گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای او يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته
که صحیفهٔ عمل اوست يَلْقَاهُ مَنشُورًا ببیند آن کتاب را باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی
بسکرات افتد نامهٔ عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ
كِتَابَكَ بخوان نامهٔ اعمال نوشتهٔ خود را و در آن روز همهٔ آدمیان خوانندهٔ خواهند بود و خطاب بهم

بهر یک خواهد رسید کتاب که خود املا کرده بخوان كفى بنفسك بس است نفس تو امروز
اليوم عليك بر تو حسيبا شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فرمود که حاسبوا قبل ان تحاسبوا و روز فردا اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه
ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا
حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پیری پسر خویش را گفت ای روزم چه بار دوم گویا
وهر چه از ایشان شنوی دم عمل که یعنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش همه بمن عرض کن آن
پسر نماز شام بگلفتی تمام یک روزه کردار و گفتار خود با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست
پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود
که من ترا درین کار چندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یک
روزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد
تو نمی دانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گویی تمام [illegible] نیست جز شرمندگی و خجالت
من اهتدى هر که راه یابد و براه راست رود فانما يهتدي پس جز این نیست که راه می یابد
لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او و را نجات خواهد داد و پس ومن ضل و هر که گمراه
شد فانما يضل پس جز این نیست که گمراه می شود لنفسه برنفس خود یعنی گمراهی او اورا هلاک
خواهد کرد و پس ولا تزر و برندارد وازرة هیچ نفسی بردارنده وزر اخرى گناه نفسی
دیگر و بلید مغیره که کافران گفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه می فرماید که هیچ نفسی
بار خود خواهند داشت نه بار دیگری وما كنا معذبين و نیستیم ما عذاب کننده قومی را حتى
نبعث تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشانرا براه راست
خواند و حجت بر ایشان لازم کند واذا اردنا و چون خواهیم ان نهلك قرية آنکه هلاک کردانیم
اهل شهری و دیهی را امرنا بسیار کردانیم مترفيها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و
سرکشان آن شهر را بزبان برادری بزبان رسولی که مبعوث بدیشانست ففسقوا پس ایشان از حکم
رسول بیرون روند و تمرد کنند فيها دران شهر فحق پس واجب شود عليها القول
بر اهل آن ده کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فدمرناها پس
از بنیاد بر کنیم ایشانرا و خراب سازیم منازل ایشانرا تدميرا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی و
كم اهلكنا و چه بسیار هلاک کرده ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از
پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرنی صد و بیست سالست یا چهل یا
هشتاد یا صد که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وكفى بربك و بسنده است آفریدگار تو بذنوب



عباده بگناه بندگان خود خبيرا دانا که ذنوب پنهان ایشانرا داند بصيرا بینا که خطیات
آشکارای ایشانرا چند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول
غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که من كان هر که باشد که ارزو و خواهش همت يريد
العاجلة خواهد این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت اورا عجلنا بشتابانیم له برای او
فيها در وی ما نشاء آنچه ما خواهیم از نعمتها لمن نريد از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان
دنیا ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او دوزخ را در آخرت يصليها در آید
بدوزخ مذموما نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای ومن اراد الاخرة
و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وسعى لها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب
بهشت سعيها آنچه حق سعی باشد وهو مؤمن و حال آنکه او مومن باشد با یمانی خالی از
شائبه شرک فاولئك پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان كان
سعيهم هست شتافتن ایشان مشكورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كلا هر یکی را
ازین دو گروه که طالبان دنیی و جویندگان عقبی اند نمد امداد کنیم و عطا دهیم هؤلاء
آن گروه را یعنی ارباب دنیا وهؤلاء و آن گروه را یعنی اهل عقبی یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد
کنیم من عطاء ربك از عطاء خداوند تو وما كان و نیست عطاء ربك عطاء آفریدگار تو
محظورا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مومن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا انظر
بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كيف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضهم بعضی آدمیانرا نزا
على بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است و دران وجهی را نه یا تفضیل دا
ده ایم برخی را که طالب آخرت شدند بتوفیق بر برخی که جوینده دنیی اند وللآخرة و مراینه آن سرای
اكبر درجات بزرگترست از روی درجات واكبر و بزرگتر تفضيلا از جهت تفضیل
یعنی تفاوت در آخرت بیشترست زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست واز درجه تا درجه برتر [illegible]
و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست واز درکه تا درکه زیرتر از و همین مقدار بعد خواهد بود و
لا تجعل فرا مگیر ای آدمی مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد که بنشینی
در دوزخ جاودان مذموما نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مخذولا فرو گذاشته یعنی محروم
از همه نیکوییها وقضى ربك و حکم کرده پروردگار تو ای محمد بر مکلفان الا تعبدوا که نپرستید سبقه
الا اياه مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت
باشد وبالوالدين و دیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان
والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت اولاد را اما يبلغن اگر رسید

عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزد یک تو بزرگ سالی و کبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی
بزیند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ پس مگوی لَهُمَا أُفٍّ مر ایشان را اف و آن کلمه
ضجرت است که چون کسی از چیزی به تنگ آید یا بر وی گران گردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه گوید حق سبحانه
کرد این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان
مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگوی مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو
از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه‌کار عاجز با
خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع
را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملاطفت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای
آنکه تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و تقویت وَقُلْ
رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه پروردند مرا
صَغِيرًا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند ایشان را
بهشت رساند و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان خشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است
من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق عقوق حبط نباید کرد
آنکه تنت پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان اوست آب از او دیده و نهال برش شیر از او خورده
زو جو به بر شفقت بود خوش خوش خورانی چه مروت بود رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است
بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ
اگر باشید شایستگان یعنی نیکوی کنندگان با مادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ
مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند
خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب
آنست که اگر درویش و محتاج باشد بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول صلی الله علیه
و علی آله السلام و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است
که امام علی بن الحسین علیهما السلام مردی را از شام پرسید که قرآن می‌خوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی
اسرائیل نخوانده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حقه جواب داد که خوانده ام و گوییا که شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده
باعطاء حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت ماییم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه
گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبْذِيرًا
پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر
جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان كَانُوا



مستغرق إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام
عادت خوی کنند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج
می کردند و جهت یک مهمان شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش می کند که در تضییع اموال امثال
دیو اند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت
او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین در بعضی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی
و آنحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ و اگر اعراض
کنی از محتاجان صحابه عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد پروردگار
خود امید میداری آنرا فَقُلْ لَهُمْ پس بگوی ایشان را قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم و نیکو یا دعا کن
برای درویشان بآسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را آورده اند که بعد از نزول آیه چون از آنحضرت
چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله و ایاکم و در اسباب نزول آمده که مسلمانی با یهودی
گفتگو میکرد و مضمون سخن آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از موسی کلیم بهتر است و جهت
آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاده و دختر که آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی طلبیده
حضرت فرمود که زمانی تامل نما تا برسد تو ساعتی دیگر باز آی دختر که بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن
می طلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال
قامت کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ
يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بربسته بگردن خود تا در بسط آن توانا نباشی بر
بستن دست کنایت از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و گشاده مساز دست را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادنی و بسط
ید عبارتست از اعطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت
کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا می فرماید و از طرفین او که تقتیر و تبذیر
منع می کند و در مجمع البحرین [illegible] قطعه در معنی این آیه آمده و هی هذه بند از سر امساک دست دگر
که فضلت بکرم [illegible] پیش اهل نشا مکن بجانب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست بکلی کنی ز دست رها
جو در میانه ایام هر دو راه چندانی [illegible] که از آفتاب تا به سها پس اختیار وسط راست در جمیع امور
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می
گرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر هر که اراده اوست او اقتضا
کند و این بسط و قبض از محض حکمت و کس را زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که اوست
بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید أَوْلَادَكُمْ

فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی می دهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ
و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید که هر کس که او جان و تن داده روزی نیز دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان
كَانَ خِطْئًا هست خطای كَبِيرًا بزرگ چه مشتمل بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا
و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا
و بد راهیست در تبرزاهی آورده که راه مغان و گبرانست وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفسی را
که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که ایشان را نکشید
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که
کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی
که ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و قوتی
که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن
آنکه قصاص برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته
شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود که باید ولی
غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی
حق سبحانه از آن نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنْصُورًا
هست یاری داده شده در قصاص بحکم امر و حکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ
بمال یتیم و دران تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقی که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و
نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مال برای وی باشد و ربح آن بوجه معاش او نشیند و این معنی
را التزام نمایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بنهایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر
وی ظاهر باشد وَأَوْفُوا و وفا کنید بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه
یا بپیمانی که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا هست سوال
کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رحمه الله آورده که خدای را عهدهاست
بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او باداء فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بانکه
از مقام قرب دور نشود و بر سر او بانکه مشاهده ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند پرسید
تا کسی از عهده این عهد چون آید بیرون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ و تمام بپیمایید برای دیگری وَزِنُوا و بسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا کپان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ
بهترست شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا
لَيْسَ لَكَ آن چیزی را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآنچیز دانایی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو تا نادانی نگویی که





دانم تا ندیده ام نگویی دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه در معنی آیه فرموده که گواهی دروغ
مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک ازینها كَانَ
عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما
چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از
دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتنی خداوند
کبر یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را
بپای در و پای کشیده وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی تکبر کسی
که زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا باید کرد زیراکه آفریدهٔ خداوند با
بسرای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه
لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا مذکور گشت و آن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه
منهی عنه است ازان عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه
مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آنچیزیست که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو
مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق است لذاته و دانستن خیر عمل به وَلَا تَجْعَلْ و فرا مگیر
مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر که این حکم شبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است
و مبدا و منتهی و مختتم این امور نهی فرموده از شرک و در اول نتیجه کرده و نهی بران مرتب باشد ذکر کرده که
فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا و در آخر مقصود نتیجه که بران مترتب شود در عقبی ایراد نموده که فَتُلْقَىٰ که شرک آری پس
انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل
ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک
عتاب می کند با جمعی که گفتند الملائکه بنات الله و می گوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار
بِالْبَنِينَ بپسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران را
خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران ننگ می دارید و بپسران می نازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ
بدرستی که شما می گویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافت ولد می کنید بحق سبحانه و دنی خود را تفضیل
می نهید بروی که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت می دهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم و
مکرر ساختیم و مکرر ساختیم [illegible] فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چندجای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا در یابند و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی فزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن
و از حق دور شدن قُلْ بگو ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر

كما يقولون چنانكه شما اي مشركان مى گوييد و حفص بغيبت مى خواند يعنى چنانچه كافران مى گويند اذاً لابتغوا
انگاه آن خدايان طلب كردندي الى ذي العرش بسوي خداوند عرش با مالك ملك سبيلا راهى كه بدو
او مشغول شدندي چنانچه ملوك مى كنند يعنى حق سبحانه آنچنان عيب و نكوهش ايشان مى فرستد اگر ايشان خدايى
با شريك خداي بودندي بايستى كه راه منازعت جستندي و عيب و عجز را از خود نفي كردندي سبحانه
پاكست خداي وتعالى و برترست عما يقولون از آنچه ايشان مى گويند علوا كبيرا برترى
بزرگ در خبر نقل مى كنند كه يكى از اولاد خباب بن الارت رضي الله عنه گفت كه بمجمع حضرت رسالت صلى الله عليه
وآله وسلم در دست مبارك وي تسبيح گفت چنانچه همه قوم شنودند و از روي تعجب گفتند يا رسول الله اين
چوب خشك چگونه تسبيح مى گويد آيت نازل شد كه تسبح تسبيح مى گويد له مر خدايرا السموات السبع
والارض هفت آسمان و زمين ومن فيهن وهر كه درايشانست از ملائكه و جن و انس وان من
شيء ونيست هيچ چيز از مخلوقات الا يسبح بحمده مگر تسبيح مى گويد خدايرا تسبيحى ملتبس
بحمد او يعنى تنزيه مى كند او را از سمات نقصان و ستايش مى نمايد بصفات كمال امام قشيري رحمه الله فرموده كه تسبيح
زندگان از اهل زمين و آسمان بزبان قال و باقى از ايشان بلسان الحال يعنى دلالت مى كند با مكان و حدوث
خود بر صانع واجب قديم و اين اشارتست رو را از لوازم امكان و توابع حدوث پس همه ايشان تسبيح
وي باشند ولكن لا تفقهون وليكن شما اي مشركان در نمى يابيد تسبيحهم تسبيح ايشانرا چه شما را
نظري صحيح و عقلي صافي كه بآن فهم تسبيح ايشان توان كرد نيست انه كان بدرستى كه هست خداي
حليما بردبار كه تعجيل عقوبت نمى كند بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنرا كه بسخن خداي ايمان آرد
در حقايق سلمى از ابو عثمان مغربي قدس سره نقل مى كند كه تمام مكونات باختلاف لغات تسبيح الهى مى
گويند اما آنرا نشنود و فهم نكند مگر عالم رباني كه گوش دل او گشاده بود و نيز قال
بذكرش هر چه بينى در خروشست دلى داند درين معنى كه گوشست نه بلبل بر گلش تسبيح خوانست كه هر خاري بتسبيحش زبانست
در فتوحات مذكورست كه مراد ازين تسبيح آنست كه اشيا بلسان الحال گويند پس در ايراد ولكن لا تفقهون
تسبيحهم فايده نباشد و در باب ثاني عشر از سفر ثاني فرموده كه ما بگوش خود شنيديم كه سنگ بزبان قال ذكر حق
متعال گفت و با ما خطاب كرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود كه هر آدمى آنرا در نيابد و در بحر الحقايق
آورده كه هر ذره از ذرات موجودات را زبانيست ملكوتى كه بتسبيح و حمد حضرت خداوند ناطق است و
بدان زبان حصا در دست حضرت مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم تسبيح گفت و شهادت اعضا كه انطقنا الله
الذي انطق كل شيء اشارت بدانست بهمين زبان خواهد بود و تتمه سخنان درين باب از تفسير جواهر مطالعه
توان نمود و التوفيق من الله المعبود و آورده اند كه ابو جهل و احزاب او قصد آن كردند كه حضرت پيغمبر را
صلى الله عليه وآله وسلم بوقت قرآت قرآن ايذا كنند حق سبحانه آن حضرت را از چشم ايشان بپوشيد و آيت





فرستاد كه واذا قرأت القرآن و چون مى خوانى قرآن را جعلنا بينك مى سازيم ما ميان تو وبين
الذين لا يؤمنون بالآخرة و ميان آنانكه نمى گروند بدان سراى حجابا پرده مستورا پوشيده
نزول
از چشم نامحرمانه چنانچه آزاري بتو نرساند گويند حمالة الحطب بعد از سوره تبت سنگى بر داشت بطلب پيغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم بيرون آمد و خواست بران حضرت زند او را در خانه ابو بكر رضي الله عنه نشان داده بودند
بآمد و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن مى خواند ام جميل صديق را گفت صاحب تو كو كه مرا هجو كرده تا از وي انتقام
كشد ابو بكر رضي الله عنه گفت او شاعر نيست كه زبان بهجا كسى بگشايد بلكه گفت في جيدها حبل من مسد جهت
او چه داند كه در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم صديق را فرمود كه از وي بپرس
كه درين خانه غير تو كسى را مى بيند صديق رضي الله عنه گفت اي ام جميل درين خانه غير از من كسى را مى بينى گفت چه
با من استهزا مى كنى بخداي كعبه كه نمى بينم بجز ابن ابي قحافه را پس باز گشت و اين آيت نازل شد كه ما ترا بوقت
قرآن از نظر كافران مى پوشيم وجعلنا و مى گردانيم يعنى مى افكنيم على قلوبهم بر دلهاى ايشان اكنة
پوششها ان يفقهوه تا در نيابند قرآن را و آن پوشش حايل شود ميان دل ايشان و فهم قرآن وفي
آذانهم و در گوشهاى ايشان وقرا گرانى تا استماع قرآن نكنند چون قرآن معجزست از حيثيت
لفظ و معنى پس از براي منكران او اثبات كرد آنچه مانعست ايشانرا از فهم معنى و ادراك لفظ واذا
ذكرت و چون ياد كنى ربك في القرآن آفريدگار خود را در قرآن وحده يگانه و يكتا ولوا
على ادبارهم بگردند كافران بر پشتهاى خود يعنى باز پس روند نفورا در حالتى كه گريزندگان باشند از
استماع توحيد چه واجب ايشان آنست كه آلهه ايشانرا با آن خود ذكر كنى نحن اعلم ما داناتريم بما
يستمعون به بآنچه ايشان مى شنوند قرآنرا به بسبب آنچه و براى آن از سخريه و هزو و مراد آنست كه
قرآنرا براى استهزا و طعن در آن مى شنوند اذ يستمعون اليك وقتى كه گوش فرا مى دارند بسوي تو واذ
هم نجوى و وقتى كه ايشان راز گويند كافرانند يعنى پنهان با يكديگر گويند كه كلام وي سحرست و شعر
و در عين المعاني آورده كه نضر بن حارث گفت من نمى دانم كه محمد چه مى گويد ابو سفيان گفت من بعضى را از
سخنان وي راست مى دانم ابو جهل گفت مجنونست ابو لهب گفت كاهنست حويطب شاعرش لقب نهاد و
اين آيت در شان اين جماعتست اذ يقول الظالمون ياد كن اي محمد چون گفتند ستمكاران يعنى مشركان
صحابه را كه شما ان تتبعون متابعت نمى كنيد و از پى نمى رويد الا رجلا مسحورا مگر مردى سحر
كرده شده را يعنى او را سحر كرده اند و عقلش زايل شده يا مسحور بمعنى ساحر باشد چون آتى بمعنى آت
انظر كيف بنگر كه چگونه ضربوا لك الامثال بزدند براي تو مثلها و از آن قبيل وتوصيف كردند بجنون
و ساحر و كاهن و شاعر فضلوا پس گمراه شدند ايشان از طريق حق فلا يستطيعون سبيلا پس
نمى توانند يافتن راهى بسوي رشد و صواب يا راه نمى يابند بطعنه تو بر وجهى كه موجه باشد بلكه در كار

خورد کرده شده اند وچرا نه مایده و در وصف تو سخنان متناقض می‌گویند گاهی ترا شاعر می‌دانند و شعر از کمال عقل توان
وزمانی مجنون می‌خوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا وگفتند کافران که منکر بعث اند ءَاِذَا كُنَّا آیا
آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ پوسیده عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا وخاکها و خرد ریزه شده ءَاِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک
مخلوقی تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو گردید شما و این تقیل است یعنی اگر فی المثل گردید بعد از خود حِجَارَةً
سنگ اَوْ حَدِيدًا یا آهن اَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آنچه‌ها که بزرگست و دوری دارد فِي
صُدُورِكُمْ در سینه‌های شما مانند آسمان وکوه و هرچه از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را
باز زنده گرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آورد ما را
یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک
بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ
پس زود بود که حرکت دهند اِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود
می‌جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سرخود جنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَى هُوَ کی خواهد بود
این بعث وحشر قُلْ بگو عَسَى اَنْ يَكُونَ شاید که باشد قَرِيبًا نزدیک چه هرچه آینده است
او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند شما را خدای
برای محاسبه با اسرافیل در نفخهٔ اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدا را
یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالی که قایل باشید به ستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاک
از سرها می‌افشانند و می‌گویند سبحانک اللهم وبحمدک و در تفسیر بصایر جبرا یعنی اورداشت چنانچه در آیه نسخ بحمد
ربک ای صل بامره پس معنی آیه چنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ و
گمان برید از هول قیامت که در قبور نبوده اید اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید اِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا چون لذت
معاینت بینند زندگی خود را در دنیا اندک شمرند نسبت با آن پس باید که خردمند آگاه امروز زیر حیات دنیی را
در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و
ندامت در نماند بیت یعنی نوائی که عقبی خرید بخر جان من ورنه حسرت خوری کسی گوی دولت ز دنیی برد
که با خود نصیبی بعقبی برد آورده اند که مشرکان مکه در ایذای اصحاب قولا و فعلا تقصیر نمی‌کردند مؤمنان صورت
حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که واحق سبحانه در بارهٔ ایشان چیزی نفرموده و آیه آمد که وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو مر
بندگان من یعنی مؤمنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ اَحْسَنُ آن بهتر باشد
یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند که بعید نیست که الله در تبیان آورده که یکی مر فاروق رضی عنه دشنام





دشنام داد او نیز خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمهٔ احسن شهادتین است
یا امر بمعروف و نهی از منکر و سخنانی که بر آن شد که کلمه بگو تر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکویی و اگر یکی درشتی
کند در برابر او نیز سخن گویند اِنَّ الشَّيْطٰنَ بدرستی که دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می‌افکند میان آدمیان
پس ممکنست که درشتی بازای درشتی موجب فتنه و فساد گردد و آن صورت بازو با و مواد فسا کشد اِنَّ
الشَّيْطٰنَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا
که هرگز صلاح او نخواهد و جز هلاک او نکوشد رَبُّكُمْ پروردگار شما اَعْلَمُ بِكُمْ دانا ترست بکار
شما بقول مخاطب مؤمنانند ایشان را می‌گوید اِنْ يَشَاْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای ببخشد بر شما و از چیزها قران
برهاند اَوْ اِنْ يَشَاْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته اند رحمت
کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقول خطاب با کافرانست می‌فرماید که اگر خواهد
بخشد بر شما و عذاب دنیی را در تأخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست
و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا که محمد یا عَلَيْهِمْ بر کافران
وَكِيلًا نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا با بند ای که ایمان را بایشان شو یا و اگر خطاب
با مؤمنانست معنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی سوال
خواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ اَعْلَمُ و آفریدگار تو دانا ترست بِمَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
بانکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان دانا ترست و مصلحت ایشان فرو نگذارد در انوار فرموده که قریش
استبعاد می‌کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیه
فرستاد که ما دانا تریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و
بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر
بفضایل نفسانی و اکتساب از روی ابل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی
را بکالمت و محمد را صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین بمعراج و دنوت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُدَ و دادیم
داود را زَبُورًا کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره
است که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظ و صفت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور شاید است بر تفضیل آنحضرت چه
در آنجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء وامته خیر الامم و در آیه ولقد کتبنا فی الزبور اشارتی بدین معنیست
او وصف تو در کتاب موسی ونعت تو در زبور داود مقصود تویی ز آفرینش باقی بطفیل تست موجود
آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیه فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ بگوای محمد باکافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید که ایشان خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی

تا ایشان بلا را از شما بگردانند فَلَا یَمْلِکُونَ پس ایشان نمی‌توانند کَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی
قحط عَنْکُمْ از شما وَلَا تَحْوِیلًا ونمی‌توانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده‌اند
که بنو ملیح ملائکه را و فرقه‌ای جن را می‌پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر باقی ماندند و آیه آمد که
أُولَٰئِكَ آن گروه از ملائکه و جن الَّذِینَ یَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشانرا و می‌پرستند یَبْتَغُونَ
ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب می‌کنند بطاعت و عبادت
بحضرت او أَیُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر ند بمنزلت و مکانت یعنی آنهاکه مقربان درگاه اند از
ملائکه وجن توسل می‌کنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد
محصل سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَیَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وامید میدارند بخشش او را
وَیَخَافُونَ عَذَابَهُ ومی‌ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب آفریدگار تو
كَانَ مَحْذُورًا هست سزاوار آنکه از وی حذر کنند وچون معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند همچو
سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْیَةٍ ونیست هیچ دهی و شهری إِلَّا
نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوهَا هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ پیش از
روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِیدًا عذابی
سخت یعنی اگر مؤمن وصالح اند بموت واگر کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این
حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را سحق کند تا زمین
گشاده و صالح زراعت پدید آید وجویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی اجابت آنها بدیشان نفرمود
و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمی‌دارد مارا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیَاتِ از آنکه بفرستیم معجزات مقترحه قریش را
إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی
امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا مستاصل گردا
نیدیم پس اگر آنچه این امت می‌طلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر اینه عذاب
استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان
بیرون خواهیم آورد وَآتَیْنَا وبدادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان
مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه
طلب کردند و خدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا بدان
ناقه و او را پی کردند و بجای هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ ونمی‌فرستیم بِالْآیَاتِ معجزات مقترحه را
إِلَّا تَخْوِیفًا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ



باشند و رابسته مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک
خواهد کرد اندک قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا ونگردانیدیم الرُّؤْیَا
الَّتِي أَرَیْنَاكَ آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش
ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیده بود که عمره گزارد
و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه نمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان
زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور
رسد و فرقی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب
در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت
صلوات الله وسلامه علیه در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او و دیدند و آنجا بر می‌جستند همچون بوزنه
وقت آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع و بعضی رویا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در
شب معراج و تو دیده سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام
مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ
الْمَلْعُونَةَ ونگردانیدیم درخت لعن کرده را فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمان
آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت
می‌گوید که آتش دوزخ سنگ را می‌سوزد و باز می‌گوید که از او درخت می‌روید این حکایت عجیبست وعجب
از ایشان بود که انکار درخت سبز آتش کردند که قال جعل لكم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمی‌کردند که آنکه
آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که پروبال سمندر را در آتش
از احتراق محافظت می‌کند و احشاء شتر مرغ را بعوق خوردن جرات آتش از سوختن نگاه می‌دارد تواند
بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندگان آن کافران اند و لعنت
متوجه ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضاره مکروه و بعضی
تاویل کرده اند شجره را با بوجهل یا حکم بن العاص که پدر مروان است و ابن الجوزی گفته که آن شجره یهود اند
وَنُخَوِّفُهُمْ و می‌ترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا یَزِیدُهُمْ
پس نمی‌افزاید ایشانرا تخویف ایشانرا إِلَّا طُغْیَانًا كَبِیرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی گزافکاری و بتمرد
از حد تجاوز شده و چون این کار ایشانرا بجهت وسوسه ابلیس است از استکبار وی شمه‌ای از این
آیه خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگانرا که سجده کنید
لِآدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِیسَ که ابلیس سجده

نکرد وچون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ ءَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مرانکس
راکه آفریدی طِينًا ازگل پس خدای بروی لعنت کرد واز درگاه قرب براند قَالَ گفت ابلیس دیگر
باره أَرَأَيْتَكَ خبرده مرا که هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ اینرا که گرامی کردی وفضل دادی اورا عَلَيَّ
برمن چرا فضل دادی واو ازخاکست ومن از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا ومرگ مرا تاخیر
کنی إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هرآینه از بیخ برکنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان اورا
باغوا وچنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کردن بسبب عصمت
وحمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مرورا که برو مرا انست دابعاد یعنی اورا براند از درگاه قرب
درپای خود ورو فَمَن تَبِعَكَ پس هرکه ترا متابعت کند وفرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریه آدم فَإِنَّ
جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی ازان تو وایشان تغلیب کرده است
مخاطب را بر غایب یعنی ترا وهمه متابعان ترا جزا دهم جَزَاءً مَّوْفُورًا جزای تمام یعنی عذابی بردوام
وَاسْتَفْزِزْ وازجای بجنبان وبلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هرکرا توانی لغزانید مِنْهُم از ایشان
بِصَوْتِكَ بآواز خود یعنی خواندن بفساد وگویند صوت شیطان غنا ومزامیر است امام زاهد رحمه الله
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطانست
وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم وبرانگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران وپیادگان خود را یعنی دیوانی
که معاون تو اند در وسوسه واغوا همه را جمع کن ومسلط بر ایشان وَشَارِكْهُمْ وشرکت کن با ایشان
فِي الْأَمْوَالِ درمالها تا از حرام جمع کنند یا به بوادهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ ودر فرزندان
نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا عبد العزی وعبد الشمس وامثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ ووعده ده
ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر توبه یا انکار بعث وحشر وبهشت ودوزخ وَمَا
يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ ووعده نمی دهد شیطان ایشانرا إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطا را درصورت
صواب می آراید إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هولاء فی الجنة برای بهشت آفریده
شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ بر اغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط وقدرت
یعنی هیچ کس را توانایی فریفتن بندگان من نیست امام قشیری رحمه الله فرموده که بنده حق آنکس است که در بند
غیر نباشد شیخ عطار قدس سره فرماید چو تو در بند صد چیزی خدارا بنده چون باشی که تو در بنده هر چیزی
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وبسنده پروردگار تو وَكِيلًا نگاهدار بندگان خود از اضلال ابلیس
رَّبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي يُزْجِي اوآنست که بندگان را يُزْجِي می راند وروان میکند
لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجویید مِن فَضْلِهِ از
فضل او یعنی روزی خویش را وگویند فضل سود تجارتست یا اشتغال که بدان احتیاج افتد وبی جهد وطلب

که یعنی بنده آنی



دست نیابد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که اوست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کار آنرا مشکل را برشما آسان
میگرداند واسباب وما یحتاج شما مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ وچون برسد شمارا سختی یعنی خوف
غرقه شدن فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود وبرود از خاطرهای شما مَن تَدْعُونَ هرکه اورا میخوا
نید ومیپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوندست یگانه ودیگر کس دران محل جز اورا نمیخوانید ونجات
جز از حضرت او نمیخواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آن هنگام که برهانید شمارا از غرقه شدن ورسانیدتان إِلَى الْبَرِّ
بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید وباز روی به پرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنسَانُ
وهست آدمی كَفُورًا نیک ناسپاس مرنعمت خداوند را أَفَأَمِنتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا
آمدید یعنی ایمن مباشید أَن يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فروبرد شمارا جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه از زمین یعنی آنکه
قادرست بر آنکه شمارا در آب فروبرد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فروفرستد
برشما حَاصِبًا بادی که سنگ برشما افکند یعنی قادرست که شمارا سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید
لَكُمْ برای خود وَكِيلًا نگهدارنده که شمارا از ان محافظت کند أَمْ أَمِنتُمْ آیا ایمن شدید
أَن يُعِيدَكُمْ ازانکه بازگرداند شمارا ودرآورد فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَىٰ باردیگر یعنی آرزو
دردل شما افکند تا دیگر باره درکشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرستد برشما قَاصِفًا شکننده
مِّنَ الرِّيحِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُم پس غرق گرداند شمارا بِمَا
كَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما لَكُمْ برای خویشتن
عَلَيْنَا بِهِ برما بآن غرقه کرده تَبِيعًا ازپس درآینده که داوری کند وخواهد که انتقام
کشد ازما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا وهرآینه گرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ وبر
داشتیم ایشانرا یعنی سوار کردانیدیم فِي الْبَرِّ درصحرا بر چهارپایان وَالْبَحْرِ ودر دریا بکشتیها وَ
رَزَقْنَاهُم وروزی دادیم ایشانرا مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ وافزونی دا
دیم علما را در تکریم انسان وتفضیل ایشان سخن بسیارست ودر ترجمه بقول جامع الکشف میآورد صاحب
بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمت جسدانی وروحانی جسدانی تمام ایشانرا باشد
از مؤمن وکافر وآن تخمیر طینه ایشانست بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت ومزاج وترتیب باعتدال و
راستی قامت واخذ چیزها واکل بانامل وتزیین بلحی وذوایب وتمیز عقل وافهام بنطق واشارت
وخط وراه یافتن باسباب معیشت وتمکن از حرف وصناعات وروحانی دو قسمت عامه وخاصه
اما آنچه عامست مؤمن وکافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان واخراج از صلب آدم علیه السلام
واسماع قول الست بربکم وانطاق بجواب بلی وعهد بر عبودیت وزایانیدن بر فطرت وارسال رسل بدیشان
وانزال کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات جنانی وتخویف از عقوبات نیرانی واظهار آثار قدرت

خودم

ودلایل ومعجزات برای ایشان اکرامیه روحانیه خاصه آنست که انبیا واولیا ومومنان را بدان گرامی ساخت
از نبوت ورسالت وولایت وهدایت وایمان واسلام وارشاد واکمال واخلاق وآداب وبرای امر و
نهی امر وباده وعبور بر مقامات وترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وممتاز از انانیت وبقا بهویت و
کرامتی که در حد وحصر نیاید محمد بن کعب رحمه الله گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول الله
از ایشانست          ای شرف دودهٔ آدم بتو   روشنی دیدهٔ عالم بتو   کیست درین خانه که خیل تو نیست
کیست برین خوان که طفیل تو نیست   از تو صلا بی بالست آمده   جنت بهانی مست آمده
در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید وبرداشتیم ایشان را در بر نفس وبحر طلب
وگفته اند برآنست که ظهور وارد از نعوت وصفات وبحر آنچه مستورست از حقایق ذات وعطا وبلا
کاشفی مذکورست که بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبرداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست
از هر دو وروزی دادیم ایشان را از طیبات علوم ومعارف وتفضیل ادراک وانشیتم بر بسیاری مخلوقات
یا که ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم وستغنی جنس ملایکه اند یا خواص ایشان وعلما را در تفضیل ملک
وبشر مباحث دور ودرازست آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضل ترند از رسل ملایکه
وصلحای اهل ایمان را فضلیت بر عوام ملایکه وعوام ملایکه بهترند از فساق مومنان امام قشیری قدس سره
فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفار را بنص ومن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست
وتکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان بتوفیق مجاهدت بیاراست وباطن ایشان را بتحقیق مشاهدت
منور ساخت وچنانچه کافهٔ مومنان را تکریم عام ارزانی داشت انه حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله
وسلم بتکریم خاص اختصاص داد واز جمله مرتبهٔ رضا که رضی الله عنهم ورضوا عنه ودرجهٔ محبت که یحبهم و
یحبونه وتشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم وعلی الجمله این آیه دلیل فضیلت وجامعیت انسانست که از
همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست وبس چنانچه از مضمون این ابیات
حقایق سمات فهم توان فرمود     آمد آیینهٔ جمله کون ولی   هیچ آیینه کرده جلی نشود اندر وبوجه کمال
صورت ذو الجلال والافضال   زانکه بود این تفرق عددی   مانع از هر جمیع احدی   گشت آدم جلای این مرآت
شد عیان ذات او بجمله صفات   مظهر گشت کلی وجامع   سر ذات وصفات از و لامع   شد تفاصیل کون را مجمل
بر مثال تعین اول   بود این دایره مکمل شد   آخرین نقطه عین اول شد   یوم ندعوا یاد کن روزی
را که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی پیغمبری که برایشان
مبعوث بوده چنانچه گویند یا امة موسی ویا امة عیسی یا بکتابی که برایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند
که یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا بمقتدی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند یا حنفی یا
شافعی یا بدین وملت بازخوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی وگفته اند امام جمع ام است فردا



خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلام واظهار شرف امام حسن وامام حسین علیهما السلام وبرای
آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر لباب از مرتضی علی علیه السلام نقل می کند که در آن روز هر قومی را بخوانند بامام
زمان ایشان وکتاب منزل بر ایشان وسنت پیغمبر ایشان قول آنست که تعلق انساب بریده گردد ونسبت اعمال با
بهم هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند وگویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هر که را داده شود کتابه
بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راست او فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم می خوانند کتاب خود را
از روی بهجت ومسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملها نیکو می بینند ولا یظلمون وستم دیده نشوند در
مزد خود فتیلا بمقدار فتیله از رشته میان دو اصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بلکه زیادتی
واین آیه دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت وحیرت زبانش از خواندن درماند ومن
کان هر که هست فی هذه در این دنیا اعمی نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه صواب نه بیند فهو
فی الاخرة پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد واضل سبیلا وگمراه تر از
نابینای بجهت زوال استعداد وعدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود درینجا از مطالعهٔ نابینا بود در عقبی
از ثواب هر کرا اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان
نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را ربت پرستی بگذاری و زمین طایف را که آوازه کاه ماست چون حرم که محترم حرم
گردانی وما را از نماز از رکوع وسجود معاف داری واگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین
فرموده است آیه آمد که وان کادوا وبدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونک که بگردانند ترا عن
الذی اوحینا از آنچه ما که وحی کردیم الیک بتو لتفتری تا افترا کنی وبربندی علینا
غیره بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگویی که خدا مرا فرموده واذا لاتخذوک وآنگاه که تو چنین کنی فرا
گیرند ترا خلیلا دوست وگفته اند که قریش با آنحضرت گفتند که نمی گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس
کنی بتان ما را واگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارکش خطور
نمود که چه شود اگر چنین کنم وخدای تعالی میداند که من ایشان را نمی خواهم این آیه نازل شد که ایشان میخواهند
که ترا بگردانند از وحی ما وبدرستی قریب گرده ولولا ان ثبتناک واگر نه آنست که ترا ثابت داریم بر آن
عهد وعصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک بود که میل کنی الیهم شیئا قلیلا
سوی آن آرزوی ایشان میل کردنی اندک ونزد محققان خطوری که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیه
اینست که نزدیک بودی که میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیکردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت وممنوع شدی از
آنکه نزدیک شوی بمیل وآن نعم بحیثیت آنکه میل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت
معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن کفار نکنند این آیه آمد که اذا لاذقناک ضعف الحیوة اگر
که میل بکردی مراینه بچشانیدیم ترا عذاب زندگی یعنی در دنیا وضعف الممات وعذاب مرگ در قبر

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس نمی یابی برای خود بر دفع عذاب ما یاری کنند و بسبب او ازان عذا
باز رهی ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
انتهی بر خود وا مگذار ما را دمی با نفس خود مگذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج آن حضرت مشاوره کردند و
رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی جدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این
آیه نازل شد که وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ و بدرستی که خواستند اهل مکه که ترا بلغزانند و بجنبانند از
زمین مکه مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن زمین وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا و اگر
که چنان شود درنگ نکنند پس از رفتن تو مگر زمانی اندک را و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه
بدر روی داد و هلاک گشتند و قول آنست که یهود از افادت آنحضرة در مدینه حسد آمده گفتند یا ابا القاسم مقام
انبیا چنین زمین شام بوده اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آن
حضرة عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیه آمد که یهود می خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشند پس
از تو جدائی ننمایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند پس برین
قول این آیه مدنی باشد و بقول اول مکی پس میرزا یه که سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت نهاده ای
برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا پیش از تو از فرستادهای ما و آن سنت هلاک امتانست بکه بیرون کنند
پیغمبران وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا و نیابی تو مر سنت ما را تغییری و تبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ
بپای دار نماز را پس از زوال آفتاب تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام
و خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن فرمود برای آنکه قرائت قرآن در ان فرض
است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا بدرستی که نماز بامداد هست دیده و روشن شده یعنی می بینند آنرا ملائکه
لیل و نهار فرشتهای شب آنرا می بینند و در آخر دیوان اعمال ثبت میکنند و ملائکه روز نیز آنرا می بینند و افتتاح
دیوان اعمال نهار میکنند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ و بعضی از شب پس بیدار شو بعد آن یعنی نماز زیاده
زاید بر صلوات مفروضه با فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا
شاید و البته چنین بود که بدارد خدای تعالی ترا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قائم در آن شود و باشد بستایش همه
ستایندها و آن مقام شفاعتست که حضرة رسول را صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و
آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق تعالی آنحضرة را روز قیامت بر عرش نشاند و در
باب از فاروق نقل می کند که حضرة رسول صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا
خدای تعالی و بنشاند با خود بر عرش و لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معیت را معانی
معنی گویند که عندیت را در آیه ان الذین عند ربک یعنی مراد بمکانت نه مکان و منزلت نه منزل ثعلبی آورده
که استوای حق تعالی بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود و بمکان او گردد بلکه بر معانی صفتست که پیش از آفریدن



عرش بود چه از لا یزال قایم بذات خودست پس نشانیدن مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش یا بر زمین
سوده
نسبت با ذات خدای جل جلاله یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرتست و در عین المعانی فر
که مقام محمود شفاعتست از عرش که پیغمبر ما را بدان گرامی کند قول آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست
آنحضرة دهند و همه پیغمبران باشند خواه آدم و خواه غیر او الا که در تحت لوای آنحضرت باشند علیه الصلوة
والسلام

آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است
تحت لوای دولتش ذاتش باشند و بس

صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود شفاعتست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسما و آلست که مختفیا
بمقامات و آن خاصه جناب رسالت پناه محمدیست صلوات الله و سلامه علیه و باب شفاعت در این مقام گشاده
می شود و در بحر المعانی فرموده که محمود احمدست و مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نفس خود
اشارة مقام محمودست

ای ذات تو در دو کون مقصود وجود
نام تو محمد و مقامت محمود

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ و بگوی ای پروردگار من در آور مرا در قبر در آوردنی پسندیده و پس ای خدا
وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ و بیرون آر مرا از قبر بیرون آوردنی شده و بکرامت یاد آر جدید نعم و بیرون
در آر که سالم باز آر یکه بجهت فتح و بیرون آر از مکه بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بجهة نبوة
و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا و بده مرا از نزدیک خود
حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرگاه قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد و
اهل حق این سخن از عقل و خرد جدا اند و دیو بگریزد از آنجا که قرآن خوانند إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا
بدرستی که باطل هست نیست شده و ناچیز گشته تعبیری فرموده که حق آنست که برای خدای تعالی بود و باطل آنکه
برای غیر بود و صاحب تاویلات برآنست که حق وجود ثابت واجبست عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل و
جود امکانی که قابل فنا و زوالست و چون آفتاب وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن
متلاشی و مضمحل شود

مصرع
هستند ازان کم ز هبا که با هستیش نام هستی برند
چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر بجیب عدم در کشد

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و فرو میفرستیم بر تو از قرآن مجید
آنچه او شفاست دردهای امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من
بیانی دارد نه تبعیضی یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمت و بخشایش است
مر مؤمنان را که بدو نفع بگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نیفزاید قرآن مر ستمکاران را مگر زیان کاری
و هلاک که تکذیب بکنند و بدین نمی گروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ و چون انعام کنیم بر آدمی بصحت و توانگری
أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ روی بگرداند از یاد ما و مراد کافرست که چون خدای تعالی نعمت دهد او را
بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و بنفس خود دور شود و کرانه

گرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون برسد بدو چاره‌ای
فقر و ترس باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت
شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بگو هر کس که عمل می‌کند بطریقه که مشاکل حال
او باشد از هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سرا سپاس دارد و
در ضرا شکیبائی دارد و گفته اند شاکله طبیعت یا عادت است یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است
بآنکه هر کس آن کند که ازو سزد   هر کسی آن کند کزو شاید   تا طبیعت چه چیز را باید   از بخیلی پرسیدند که
کدام آیه در قرآن امید وارترست فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته که درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بنده
جفا و خطا آید و آنچه از بنی آدم شاید و از خدا وفا و عطا و آنچه از کریمی او سزد   از من گنه آید و من ایم
و ز تو کرم آید و تو آنی فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا پس پروردگار شما داناترست بآنکس که او راه یافته
ترست و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار قریش نضر بن حارث و ابی بن خلف
و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم استفسار
نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان
ظهور پیغمبر نزدیکست و از نعت او شما را بخبر احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت آزمایش ازو بپرسید که طواف
مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شده اند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب
دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب داد و از روح هیچ نگفت پیغمبرست ایشان
بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آنحضرت سوال کردند آن دو سوال را جواب داد و از روح هیچ تقریر نفرمود تا این آیه فرود
آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ و می‌پرسند ترا از کیفیت روح که بدو انسان بجان زنده است قُلِ
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین و حاصل شده یا علم
روح از آنچیزهاست که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حضرت او سبحانه و تعالی بدان دانا نیست وَمَا
أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و داده نشده اید شما از دانش مگر اندکی نسبت با علم خدای تعالی شیخ ابو مدین
مغربی قدس سره فرموده که این اندکی از علم که خدای تعالی ما را داده است نه از آن ماست بلکه عاریتست
نزدیک ما و بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ
شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچیزیرا که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از
صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا پس نیابی تو برای خود بآن یعنی بنیابی بعد از
بردن آن برما وکیلی که آن استرداد کند و سینه‌ها و مصحفها باز آورد إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لیکن رحمت از
پروردگار تو که آنرا باقی بگذارد و محو نکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا بدرستی که فضل او بر تو بزرگست
که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده



و در میان است تو باقی بگذارد قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ بگو ای محمد که اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو
مبعوث برایشانی و اتفاق کنند عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بر آنکه بیارند مانند این قرآن یعنی چیزی که
مثل آن باشد در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند آنرا
صنفها بآنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده که گفت لو
نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق تعالی فرمود که جن و انس تمام مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا و اگر چه باشند بعضی از ایشان مر بعضی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی بیان و تقریر را لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ برای مردمان درین
قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و دلایل توحید و نبوت و معاد و نصایح و
قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و امثال آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نکردند
إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حقست آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش
گفتند که ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آبتر نیست پس این کوهها از حوالی ما دور کن
تا زمینهای ما قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و غذای خود را
بگو تا ما که بصدق دعوی تو معتقد شویم و در کوهها از زر و نقره پدید آید تا از زر و نقره بس باز رهیم و بگو تا آسمانها بر ما
فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان
باعجاز قرآن این آثار را درخواستند و عبدالله بن ابی امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم تا نردبانی نهی و بر آسمان روی و
من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بدانیم و بخوانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی گمان ندارم که ترا
تصدیق کنم حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ و گفتند متعنتان قریش که تصدیق نکنیم
ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین چشمه پر آب که هرگز کم نگردد أَوْ
تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ یا باشد مر ترا بوستانی از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل
بر این درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا پس روان گردانی جویهای آب را در میان آن بوستان
روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا یا وقتی که بیفکنی آسمان را چنانکه گمان بردی و وعید کردی که
آن بر ما افتد پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا بیاری خدا را و فرشتگان را در مقابله یعنی عیانا یا تا
یا بیاری ایشانرا بگواهی رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا بنشینی
أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ و تصدیق نکنیم مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتَّىٰ
تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ تا وقتی که فرود آری بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ
رَبِّي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند
و شما از من مطلبه چیزی که کسی که قادر نیست هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا آیا هستم مگر آدمی فرستاده شده بسوی شما

نصف الحزب

سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکرده الا معجزه که کتاب قوم ایشان باشد و اظهار آیات بارادت و
قدرت حضرت باختیار رسول نیست ایشان این جواب بود مجمل سخنان ایشان را و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه
است کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله تعالی ولو انزلنا ملکا و قوله تعالی ولو فتحنا علیهم
بابا من السماء الی الآیات وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا و منع نکرده مردمان را یا اهل مکه را از آنکه ایمان آرند إِذْ جَاءَهُمُ
الْهُدَىٰ وقتی که آمد ایشان را بیان حق بزبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ
اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا آیا برانگیخت خدای تعالی آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت منافیست
از رسالت و ایشان خطا نکرده زیرا که تجانس موجب توانست و تخالف مقتضی تنافر پس رسول را از جنس مرسل
الیهم باید تا افاده و استفاده در میان جریان آید و چون کافران می گفتند که رسول خدای تعالی فرشته باید و بشر نشاید حق
تعالی رد شبهه ایشان میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ بگو اگر بودی بجای آدمیان در زمین فرشتها که
مانند آدمی می رفتندی بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ درحالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا هر آینه میفرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان
رسول با ایشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تلقین و تعلیم توانستندی گرفت چون در تعلیم
و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی می باید
او بشر فرمود خود را انکم تا بجنس آیند و کم گردند کم زانکه جنس عجایب جاذبست جاذبش جنس است هر جا
در این باب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بگو
خدای تعالی بسنده است گواه میان من و شما گواه شهادت خدای تعالی اظهار معجزه است بر دست آنحضرت
چه معجزه زبان ناطقست بآنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول
حضرت بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بدرستیکه خدای تعالی هست به بندهای خود دانا
که احوال پوشیده ایشان را میداند بَصِيرًا بیناست که اعمال آشکارای ایشان را می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ
فَهُوَ الْمُهْتَدِ و هر که را راه نماید خدای تعالی یعنی حکم فرماید بهدایت و توفیق دهد پس او راه یافته است
وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ پس
نیابی تو مر ایشان را دوستی که نصرت کنند ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و حشر کنیم ایشان را روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک وارد
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آنکه ایشان را بر
قدمهای ایشان قادرست که بر رویهای ایشان عُمْيًا حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نبینند آنچه چشم ایشان
بدان روشن گردد چه در دنیا شاهد آیات قدرت نمی دیدند وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان
مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمیگفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه ازان شادمان شوند بجهة آنکه

يَمْشُونَ

طالب



در این عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا
هرگاه که ساکن شوند زبانهای آتش را بانکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان درگیرد ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ
بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا آن عذاب جزای ایشانست بسبب آنکه ایشان نگرویدند بدلائلهای واضحه
بر صدق رسول علیه الصلوة والسلام که معجزات اوست و بآیات قرآن وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا و گفتند
آیا آن وقت که گردیدیم ما استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
آیا ما بر انگیخته باشیم آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بوده در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت
و پوست ایشان را تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا نمی بینند و نمی
دانند آنکه خدای تعالی بقدرة آفریده آسمانها و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
تواناست بر آنکه بیافریند دیگر باره بمثل تعبیر از نفس حقی کند چنانکه گویند مثلک لا یفعل کذا ای انت
میفرماید که آنکه نه از چیزی که چیزها آفرید قادرست که آفرینش نو آفریده گشته را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا
و بدرستیکه خدای تعالی مقدر کرده است برای فنای ایشان مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن
و آن زمان موت یا بجهة اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا پس سر باز
زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و بعث را قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ بگوی
ای محمد کافران را که اگر شما مالک شوید در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزانهای روزی پروردگار مرا
که نهایت ندارد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ آنگاه هر آینه بازایستید و بخل ورزید از ترس درویشی
یا از خوف کم شدن مال بسبب دادن او وردی فرموده که اگر کسی از آفریدها مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود
او با وجود آنکه متناهی باشد نخواهد بود جهة آنکه برای نفس خود چیزی ازان باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خوف
نرسد و خدای تعالی در وجود خود از یاد و جود منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا و هست آدمی بخیل و
جمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و بدرستیکه دادیم موسی را نه آیه روشن یعنی معجزه
که آن عصی بود و ید بیضا و سنین و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و گفته اند انفلاق
بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان موسی و فرو
بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهود از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از نه آیات و در جواب ایشان فرمود که شرک میارید و خون ناحق
مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد گریزید مراد از آیات
احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده و بعد از آن فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در
مگذرید والله اعلم فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را
تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سؤال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی با ایشان که چه گفت بیان

شکارا

او و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا بدرستیکه
من گمان می برم ترا ای موسی جادو بتو کرده و عقل تو مختلط شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ گفت موسی بدرستیکه
که تو دانستهٔ بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که نفرستاد این آیات را هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات را
إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها آیتهای روشن که هریک دلیلند بر نبوة من
وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا و من یقین می دانم ترا ای فرعون هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل
فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ پس خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی را و قوم او را مِنَ الْأَرْضِ
از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا پس غرقه کردانیدیم او را و هر که با او بود همه را وَقُلْنَا
مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ و گفتیم پس از غرقه شدن موسی و فرزندان یعقوب را که شما ساکن شوید در
زمین مصر که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون بیاید وعدهٔ
سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا بیاریم ایشان و شما را بجزئکاه بجماعتی آمیخته
با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و براستیکه یعنی فرو فرستادیم او قرآن را
وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرو آمده و در تبیان آمده که با یعنی علی است و مراد از حق محمد صلی الله
علیه و آله و سلم یعنی و علی محمد نزل و خطاب و ما ارسلناک متوجه امت و در مدارک آورده که محمد سماک بیمار
قارورهٔ او را بطبیبی ترسا ببردیم در راه نیکو رو یی خوش بوی جامهٔ پاکیزه پوشیده رسید و صورة حال پرسید
حال با او گفتیم فرمود که سبحان الله در بدن دوست خدا از دشمن خدا استعانه کنید بازگردید و با ابن سماک بگوئید
که دست خود بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد بازگشتیم و قصه بعرض
شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد و این کلمات بگفت و فی الحال شفا یافت و گفته اند که آنکس خضر بود
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ن از حکمت و اهمیت این کار طبیبان آگهیت این
و نفرستادیم ترا که محمدی مگر مژده دهنده و مطیعان را بثواب و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی فرموده که مژده دهنده
آنرا که از ما روی بگردانده و بیم کننده آنرا که روی با آورده یعنی بدکاران را بشارت ده به سبقت رحمت و کمال عفو ما تا روی
بدرگاه آرند و نیکوکاران را انذار کنید از غیرت و جلال و قهر ما تا براعمال اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ
و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیه آیه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَىٰ
مُكْثٍ بطریق درنگ و مهلت چه از برای حفظ آسانتر است و بفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا و فرو
فرستادیم آنرا بتدریج بحسب حوادث و مصالح فرو فرستادنی در بیست و سه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا بگو
مر ایشان را که ایمان آورید بدین یا ایمان میارید هر دو برابر است برسبیل تهدید یعنی ایمان شما بمعجزهٔ او در کمال او چیزی افزاید و از عدم
ایمان شما بوی هیچ نقصان نرسد إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بدرستیکه آنانکه داده شده اند علم را از مؤمنان اهل
کتاب مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنانکه کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته اند و امارات



نبوة معلوم کرده اند چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و
ابوذر و ورقة بن نوفل و اضراب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شود برایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ
سُجَّدًا میفتند بر زنخهای خود یعنی روبها در حالتی که سجده کنند باشند برای تعظیم امر خدای تعالی یا بجهت شکر انجاز
وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انزال قرآن وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ
رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا و گویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود بدرستیکه هست وعدهٔ آفریدگار
ما کرده شده یعنی واقعست لا محاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و میفتند برو بهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن جهت آنست
که اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود ذقنست و گفته اند که سجدهٔ اول برای شکرست و این سجده از برای
تأثر از مواعظ قرآنی لاجرم در این سجده فرموده که يَبْكُونَ و حال آنکه بگریند وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا و زیاده کند
سماع قرآن ایشان را فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما
خوانده و فرموده که بکنیته این سجود التجلیات است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بظاهر و باطن یا بهر دو چون
جزو او که خشوع ایشان زیاده می شود و خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد
و بر این تقدیر این سجود تجلی بوده و ساجد باید که بیرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع
او بیفزاید ما تجلی الله بشیء الا خشع له نور تجلی از قدم بر حدوث افتد فرو ریزد زهم ببنیاد خشوع
و آن بلندی موجب این پستی است آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود یا الله یا رحمن
مشرکان همه با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا
اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را که در لفظ بر یک ذات واحد اطلاق
میکنند و مقصود از هر دو یک ذاتست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که
خدای تعالی در توریة ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق
برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
و مر او راست نامهای نیکو یعنی دال بر صفات جلال و بعضی مشتمل بر صفتهای کمال ابن جبیر فرموده که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم قراءة بجهر میفرمود در جمیع نمازها مروی است که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قراءة میفرمود اهل
شرک بلهو و لعب و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا آنکه آنحضرت در غلط افتد و ترک قراءة کند حق تعالی فرمود
وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قراءة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا
تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا خدای کز شنوند آنانکه در عقب تو نماز میکذارند وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ
سَبِيلًا و بطلب میان جهر و مخافته راهی میانه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده اند که ابوالفضل
قرآن آهسته میخوانده و میگفت با خدای تعالی مناجات میکنم و او حاجت میداند و فاروق بلند میخوانده و میگفت که
شیطان برانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه ابوالفضل را فرمود

انجاز زوال سبحانات

که قدری آواز بلند کن و خافت مکن که قدری آواز خود را فرود آر و گویند معنی آیه اینست که جهر مکن در همه نماز
و اخفا مکن در همه و میان هر دو راهی بدید کن یعنی در صلوة روز اخفا و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا و بگو ستایش و ثنا مر خدای را آنکه فرا نگرفت فرزندی را تا رد یهود و نصاری و بنی ملیح
که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ و نیست مر او را انباز در پادشاهی تا رد مشرکان
که بتان را شریک حق میکنند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ و نیست مر او را دوستی از جهة ذلتی که داشته باشد
تا بسبب دوست عزیز گردد و علم الهدی فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بیرون آید بلکه دوست
گیرد بالطف و یا از حضیض مذلت باوج عزة ترقی کند وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی
حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان نکته عاجز شد ز ادراک جمالش عقلها هر زه بیرون نه لاف
عقل عقل و جان جان است او آنکه برتر زین بود آنست او و گفته اند معنی کبره آنست که بگوی الله اکبر و ثعلبی از قتاده
نقل میکند که بنده چون الله اکبر بگفت از دنیا و هر چه در وست آزاد گردید و این سوره را آیة العز گویند و هر کودک
از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بدو آموختی و الله خیر و ابقی و اکبر

سورة الکهف مکیة و هی مایة و عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم الْحَمْدُ لِلَّهِ ثنا و ستایش
مر خدای را الَّذِي أَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم
قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای حق است که به بندگان ارزانی داشت
وَلَمْ يَجْعَلْ و ننهاد لَهُ در او عِوَجًا چیزی از کجی باختلاف لفظ و تناقض معنی یا عدول از حق بباطل
گردانید او را قَيِّمًا راست یعنی معتدل میان افراط و تفریط یا متحد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و
تاویلات آورده که ضمیر له راجع به بنده است و معنی آنکه نداد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانیدش راستی در جمیع احوال
لِيُنْذِرَ تا بیم کند محمد صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن مر کافران را بَأْسًا شَدِيدًا بعذابی سخت که استیصال
بعقوبت دوزخ عذابی صادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای تعالی که عذاب اوست و نیز او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ
و تا مژده دهد پیغمبر بقرآن گرویدگان را الَّذِينَ آنانکه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ میکنند کارهای پسندیده أَنَّ
لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و نعیم مَاكِثِينَ درحالتی
که درنگ باشند فِيهِ در آن ابدا أَبَدًا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست
که فقط برای خدا بود و اجر حسن آنکه مانع و دوزخ لقا نبود وَيُنْذِرَ الَّذِينَ و بیم کند آنانرا که از روی جهل قَالُوا
اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا گفتند فرا گرفت خدای تعالی وَلَدًا فرزندی و قایلان یهود بودند و نصاری و بنو ملیح مَا لَهُمْ
نیست این گویندگانرا بِهِ بفرزند داشتن یا بدین سخنی که میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب الفاظ این
قول میکنند وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانش بوده مر پدران ایشانرا در این باب که تقلید آبا میکنند كَبُرَتْ كَلِمَةً
بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از روی جرأة تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان از نصر فوا



که این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث است إِنْ
يَقُولُونَ نمیگویند إِلَّا كَذِبًا مگر دروغی که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین
بشکافد و کوهها از جا برود تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا آورده
اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که بایمان ایشان میداشت با
نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ کشنده
نفس خود را عَلَىٰ آثَارِهِمْ بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان تا یعنی کار ایشان بغم و تأسف
کبر و غم بردل بی علت إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاوردند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ بدین سخن یعنی قرآن و برای
کفر و عصیان ایشان خود را هلاک میسازی أَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرة یا غضب إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی
که ما گردانیده ایم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچه را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات زِينَةً لَهَا
آرایش و اهل زمین را تحسنا له با آنکه با بعضی مناسب است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظ قرآن که زینت زمین
ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین بجمال امواتست از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشانست یا زینت اند
روی زمین بطلعت ایشان منورست چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از ما علی
الارض مشتبهات محرماتست که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم
لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازماییم یعنی معامله آزماینده کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است
از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا
عَلَيْهَا آنچه را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بنا صَعِيدًا جُرُزًا زمینی هموار بی گیاه
یعنی با خر این عالم زینتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بر آن منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید بیت
جهان از رنگ و بو سازد ابیرت ولی نزدیک ارباب بصیرت ز رنگ و گلشن ما لا اعتبارست ز بو و لاله خوش داغ
آورده اند که جون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بپرسید یا
بمکه بکی بپرسید که قصه جوانان بس عجبست عجب از وی که جواب آن داند حق سبحانه آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ
نیکانست که میگویند آیا می پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که سه صد و نه
سال در خواب اند كَانُوا بودند مِنْ آيَاتِنَا از دلایل قدرة ما عَجَبًا چیزی شگفت یعنی قصه
ایشان نسبت بآیات قدرة ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست و مراد از کهف غا
بزرگ نام واقع در کوه بناجلوس از توابع شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشانست یا نام
یا وادی که کوه بناجلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسامی اصحاب کهف در آن
کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف
باران پناه بغاری برده اند و سنگی بر در غار فرود آمده و پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون

توقیفه نزد اجره مخالفه سوای فنس و برد الدین از حق سبحانه نجات خواسته اند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاص
یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلف بسیار است و در این ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد
آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان که معبود او بود بنا نهاد
اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده
خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق سبحانه درخواست نمودند که ایشان را
از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه حال ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود
ایشان بر طریق توحید راسخ و ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان
انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خردسال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که
صلاح شما در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضعی دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت داشته
با یکدیگر در باب مهم خود مشاوره نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر خود قدری مال بجهت زاد و
نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده در مرافقت
موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد
تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم
القصه چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس با شبان روی
بغار نهادند وحق سبحانه از رفتن ایشان بغار [illegible] خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون بازگشت
کردند جوانان و منضم شدند الی الکهف بغار جرم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای
پروردگار ما بده ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو
وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که فرار است رشدا راستی و نیکوئی
وصواب فضربنا پس نهادیم ما علی آذانهم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم
ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا سالهای صاحب عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس
انگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا تا جدا شود بندگان که در این قصه
ای الحزبین کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا مؤمن و کافر یا مشاجره کنندگان بر هم شده
کرده که کدام از ایشان احصی شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا آنچه درنگ کردند امدا اندازه مدتی که ایشان
درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که داشته نحن
نقص ما میکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی
انهم فتیة بدرستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار
خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وربطنا و محکم



علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوة دادیم بر اظهار حق و جرأة ارزانی
داشتیم در روی سخن بر دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را به پرستش بت دعوة کرد
فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا
نخوانیم و نپرستیم من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا
آن هنگام که دیگری را بپرستیم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروه که کسان ما اند
در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز
خدای بحق آلهة خدایان دیگر که بر باطل اند لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش
بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس و توابع
قبل مردمان را تکلیف بت پرستی میکنند بی حجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری
از کسی که افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرک کنند بوی و قبل از این گذشت
که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان
گفت واذ اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون و از
آنچه می پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدا را معبود میدانستند و بتان را در عبادة شریک میساختند
یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدید فأووا الی الکهف پس باز گشت کنید
بسوی غار و در او جای گیرید ینشر تا بگستراند لکم ربکم برای شما آفریدگار شما و بسیار سازد بر شما
من رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از کار شما
مرفقا آنچه که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و شبان ایشان را
بغاری آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت تا بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روز
بافسوس باز آمده احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود
گفتند ای ملک جمیع اموال ما برده در فلان کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی در عقب ایشان رفت و ایشان را در آن
غار نگریده یافت پنداشت که خفته اند فرمود که در غار بسنگ برآرند تا هم در آنجا بمیرند و در غار استوار ساخته
دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند با سبب
آنکه شاید کسی روزی بدانجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بناخلوس بود
لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او میتافت و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال
باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق جل
میفرماید وتری الشمس و میبینی تو ای بیننده آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل
کند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی راست آینده چه در غار در مقابل قطب شمالی افتاده

وَإِذَا غَرَبَتْ وچون غروب کند تَقْرِضُهُمْ برد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ گرنده
وَهُمْ و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از
نفس غار اینند ذَٰلِكَ این خبر ایشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلایل قدرة خدایست مَنْ يَهْدِ اللَّهُ
هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافتست بفلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا
فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ
و پنداری تو ایشان را أَيْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگان
در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار و حال فردان طریقتست چون بظواهر ایشان نگری بینی که جلوه کرده در میدان
اعمال و چون بسرایر ایشان در نگری بینی که از همه فارغند در بوستان لطف ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار
بمعنی بی کار و بصورة در کار ظاهری با این و آن در ساخته باطنی از جمله واپرداخته ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بر جانبی بگردانیدندی تا زمین آنچه بر اوست از اجساد ایشان
نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا بگردانند و بین و بر هم تقدیر تقلب ایشان ثابت کما قال تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ
و بگردانیم ایشان را یعنی ملایکه با مر ما بگردانند ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب
چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانندهاست ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ
بر پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده با سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سر شخ
بوده و پشتش سیاه و شکمش سپید و دمش ابلق و نامش قطمیر یا قطمیر یا قطمور یا حمران یا زیان یا صهبا در تیسیر
الاحکام قبلی مذکورست که هر که در شب این روز بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزدم ضرر به وی نرسد و هر که
این کلمات وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع
یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهة گریختن
وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد
آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهة آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز
شده و ایشان بمکانی مظلم موحشند صورة این مخاطبات که گذشت با حضرة پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم
و مراد غیر وی بند الفصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را باجل
ناچار از جهان رفت و آن همه ملک و مال و جاه و جلال شلاشی گشت وی چند بشمرده تا چند شد
زمانه بخنده بکین بر شد و بعد از وی چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبه بملک صالح تندروس و
گویند تندوسیس رسید و او مردی مومن و خدای ترس بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاده و انکار
آن شده هر چند ملک ایشان را پند داده سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب
کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه فرمود وَكَذَٰلِكَ و چنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ



برانگیختیم بکمال قدرة و بیدار کردیم که جسد ایشان بطول زمان تغیر نیافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان
خوددانیم بحکمت و ضبط ادراک داشتیم بیدار لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند
و یقین ایشان در کمال قدرة ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که از همه بسن
اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کرده بودید درین غار مقصود آن بود تا مدة غیبت بدانند و تا زمانی
خوت شده را قضا کنند ایشان بامداد و بغار در آمده بودند و چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده
دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی که دی روز در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و موهای سر را دراز یافته
قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناترست بآنچه درنگ کرده اید
فَابْعَثُوا پس برفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى
الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه
أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه تر از جهة طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلالتر و پاکیزه ترست چه در زمان ایشان
در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ
پس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید
و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نکرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستیکه
که اهل این مدینه که اکثر اتباع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ اگر مطلع شوند بشما کافران و ظفر یابند
بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خود
وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین در آیید در روی نجات نبینید ابدا هیچ
یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که افضل و اکمل ایشان بود وصیتها قبول نموده روی بشهر نهاد و بدروازه
رسیده اوضاع آن را متغیر دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نقلی دیگر یافت
حیرت بر وی غلبه کرد لقد الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند
نانوا درمی دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن درم را با نانوای دیگر نمود و بیک لحظه این
خبر در بازار منتشر شده و بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید عظیم نموده طلب باقی زر را کرد یملیخا گفت من گنج
نیافته ام دی روز این زر از خانه پدر برداشته ام و امروز بیازار آورده نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی
او را در آن شهر نداشت و برا تکذیب نمودند و او را از خانه دهشت گفت و اجش دقیانوس برید که او را از
بیم من آگاهی دارد و مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو او را از کجا می شناسی
حاکم که یملیخا گفت شاها من خبرت بکنید که دی روز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب
طعام فرستادند من بجز این چیزی ندانم القصه او را نزد ملک بردند و صورة حال تقریر کرد و ملک با جمعی متوجه

واشراف بلد روی بغار آوردند و ملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک برسید و آن لوح که
در دیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد ایشان را دید پاره و جامهای تازه
و جامهای نو تغیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه از این حال اخبار فرمود که وَكَذَٰلِكَ و
همچنانچه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانستند
أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ آنکه وعده خدای تعالی به بعث و حشر راست و درست است چه خواب و بیداری ایشان
چون موت و بعث است شباهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شک نیست
در او پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان
یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را یعنی میگفتند حشر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و
جسد با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خدای تعالی که توفی انفس
ایشان کرده سیصد و اند سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد و پس ارسال ارواح کند با آن قادر است
بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح با آن
پیش قدرت کارها دشوار نیست مجزا با قوة حق کار نیست آورده اند که جوانان ملک زاده خود در
مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت را صلی الله علیه
و آله و سلم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا
نخواهی دید اما از خیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که
چگونه فرستم و کرا ابر گرفتن فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود را بگستران و مرتضی و صدیق و فاروق و ابوذر
را بفرمای تا هر یک برطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان علیه السلام بود بطلب که خدای تعالی او را مطیع
تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی بر
داشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن
آغاز نهاد و به سر اشاره کرد که درآیید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح
با جساد ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه
و آله و سلم شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله [illegible] السلام پس دعوت کردند ایشان را
بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز [illegible] خود تکیه کردند و باری دیگر
نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند
پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده
نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا کنید بر ایشان بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند
یا جای بنا موضع ایشان را بنا سازند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان أَعْلَمُ بِهِمْ داناتر است بکار ایشان از



جمعی که منازعت مینمایند درباب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ
بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا گیریم بر ایشان
مَسْجِدًا مسجدی که مردمان در آن نماز گزارند سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند یهود با یعقوبیه از
نصاری که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان و
وَيَقُولُونَ و گویند نسطوریه از نصارایان خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان
و میگویند این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن به پوشیده یعنی گفتاری که به پندار یا اختراع خود
میگویند وَيَقُولُونَ و گویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه و آله و سلم سَبْعَةٌ ایشان هفت
وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان قُلْ رَبِّي بگو آفریدگار من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ داناتر است
بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او ابن عباس فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی علیه السلام
منقول است که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسمای ایشان اینست یملیخا مکشلینیا مرنوش و برنوش
شاذنوش [illegible] و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر در روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله
[illegible] از عبد الله بن عمر و نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد این اسماء را بکاغذی نوشته
در آنجا افکنند فی الحال فرو میرد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند اینجا
قصه نمودار بدلالت بعد است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایمست و کهف خلوتگاه ایشان بوده
و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشی و قوة قدسیه و سر و خفی
که تعلق بکهف بدن دارند و در قیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجوام میرود فَلَا تُمَارِ
پس تو جدال مکن ای محمد فِيهِمْ در شان اصحاب کهف که اهل کتاب جدال کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر
جدال ظاهر یعنی تعمق منما و در مجادله و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و بتجهیل ایشان اشتغال منما و
وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا یکی را
آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند فرمود که
فردا جواب شما را خبر کنم و نفرمود ان شاء الله پانزده روز بگم یا چهل روز وحی فرو نیامد و قریش طعن آغاز کردند
غبار ملال بر مرآة دل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ و مگوی لِشَيْءٍ مر چیزی را
و کاری را که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذَٰلِكَ غَدًا آنرا فردا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
مگر آنکه خواهد خدای تعالی یعنی مگوی مگر که خدای خواهد وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن مشیة پروردگار خود را إِذَا
نَسِيتَ چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو ان شاء الله یا یاد کن پروردگار خود را وقتی که خود را فرا
کرده باشی چه حقیقت [illegible] ذکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست

احوال [illegible]

موشی

گردد و ذاکره نیز مذکور شود و جاه وی در سر تو خبر عیان گردد و میان از نهان دور بلکه زبان در گنجد اینجا به عبارت
لی من دون ماه و نی نام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد و بالتمام جلکی مذکور ماند والسلام وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید
أَنْ يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ بآنچه نزدیکتر است مِنْ
هَٰذَا از نشان اصحاب کهف کی بپرسید رَشَدًا از راه صواب و چون حق سبحانه لابدت
او را راه نمود بزرگتر چیزها از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبا آنچه نوازل و
حوادث آینده وَلَبِثُوا و درنگ کردند آن جوانمردان فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب
بوده ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا و زیاده گردند و برافزودند نه سال دیگر
در جواب آورده که سیصد شمسی بوده و نه سال بر او افزود قلذا سال قمری شده و چه تفاوت میان السنتین در هر
سالی قریب یازده روز است و همچنین سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد
در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو خدای تعالی
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناتر است بمقداری که درنگ کردند لَهُ مر او راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پوشیده آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای تعالی بهر موجودی وَ
أَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِنْ دُونِهِ بجز وی
مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نکند خدای تعالی فِي حُكْمِهِ
در فرمان و قضای خود أَحَدًا یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ و بخوان مَا أُوحِيَ آنچه
وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآنست
لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده
وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای
کفره در حضرة رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم گفتند این پشمینه پوشان فقرا چون صهیب و عمار و خباب
رضی الله عنهم که بوی جامه های ایشان ما را اذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل
شد وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار تن خود را و شکیبا کن مَعَ الَّذِينَ با آنکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می پرستند
پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا بجمیع
اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغول اند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند رضای او را یا او را بی جوید
وجه یا بی غرض و منشئه و نزد بعضی این آیه مدنیست و سبب نزول آن بوده که جمعی از مولفه قلوب چون عیینه
بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر و فقرا و سلمان
همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلم احکام شرع قیام نمائیم آیه آمد که صبر
کن بصحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای بپرستش او میگذرانند وَلَا تَعْدُ و باز مگیر

درنگذرد



درنگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ
میخواهی زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا با چه دانست که آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه
هرگز بهیچ و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که اهل زینت و دنیاست چه اهل دنیا
از فقرا معرض و در اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا آنرا که غافل گردانیده ایم
قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کرد ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشباع او
که آنحضرت را بطرد فقرا فرمود و حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی کرده
هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا موجب حسرت
و ندم و هلاکت وَقُلِ الْحَقُّ و بگو ایشان را که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن مِنْ رَبِّكُمْ پیغام را
و سخن درستست از آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد گرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که
بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد نگرویدن فَلْيَكْفُرْ گو کافر شو و امام زاهد آورده که او توحید و تهدید
نام اجازة و اباحة و ابن جلیس فرموده که او بمعنی اخبارست یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آرد ایمان
آرد و هر کرا خواهد که کافر شود پس کافر گردد و این آن الان بشما آمد آنچه شنید ازل بدان متعلق شده
هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران حکم حکم تست و
از سبب تغیر برا و از صفت تبدیل جواب
إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا
أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که بگرد در آید ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده های آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود
بکافران بسراپرده که گرد شی باشد برا اهالی آن و در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار چهار
دیوار است غلظ هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند
از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون
دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزاند روها را از فرط حرارة بِئْسَ الشَّرَابُ بد آب است
شرابیست حمل وَسَاءَتْ و بدست آتش مُرْتَفَقًا جایی بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه
بگرویدند بخدای و کتاب و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق
ما ضایع نکرده ایم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکس را که نیکو کرد عَمَلًا از روی کردار أُولَٰئِكَ آن
گروه مومنان و پسندیده کاران لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها برای اقامت یعنی بهشتهای که
در آن مقیم باشند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان یا از زیر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ
پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر و
در زاد المسیر از ابن جبیر رحمه الله نقل میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از
لولو و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و میپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامه‌های سبز مِنْ سُنْدُسٍ از دیبای نازک

اسـ

چاره جز تسلیم نیست

وَإِسْتَبْرَقٍ و دیبای ستبر فراخور آرزوی هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى
الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشت بهشت ونعیم آن وَحَسُنَتْ
ونیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل وآرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا وبیدا
کن برای مؤمنان وکافران مثلی وآن مثل کداست رَجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا
یا ملیخا واو مؤمن بود ودیگری قطروس واو کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان رسید هر یک چهار هزار دینار
تصرف کرد وکافر بدان ضیاع وعقار ومتاع خانه خرید ومؤمن همه را در وجوه خیر صرف کرد وحق سبحانه
از آن حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم مریکی از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو
بستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ ومحفوف گردانیدیم آنرا بنخلها یعنی
درختان خرما گرداگرد آن در آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا وپیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری
تا آن موضع جامع اقوات وفواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بداد میوه وخوردنی
خود ابتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ وستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب
که میوه سال تمام آید وسالی ناقص حبشه میوه آن باغها تمام آیدی وَفَجَّرْنَا وروان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا
میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ وبود کافر را ثَمَرٌ جز میوه یعنی
غیر از انگور وخرما میوه های دیگر داشت واختصاص آنها بذکر جهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا احتیاج شد
به برادر نموده از او درخواست نوع مساعدتی کرد قطروس گفت زمین وتو برابر بود من این همه باغ وضیاع پیدا
کردم وغلامان وخادمان دارم تو چرا تنگ وتهی دست وپریشان حال یهودا گفت ای برادر تو بهای املاک وباغ وضیاع
خریدی ومن بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی ومن در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی ومن مهر حور العین
دادم تو غلام وکنیزک جمع کردی ومن طلب غلمان وولدان نمودم قطروس او را ملامت کرد وآغاز نهاد وگفت
زر خود بوعده نسیه از دست دادی وخود را اخوار ومحتاج گردانیدی فَقَالَ پس گفت قطروس لِصَاحِبِهِ
مر یار خود را یعنی برادر خود وَهُوَ يُحَاوِرُهُ واو مجادله میکرد با او وسخن باز میگردانید یعنی این میگفت
وآن جواب میداد وکافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا
وعزیزترم از قبیل اولاد وحشم وخدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ ودر آمد بباغ خود
وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وحال آنکه او ستم کننده بود بر نفس خود بعجب ومفاخرة آنکه از روی عجب
قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمیبرم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود وبر افتد ونابود گردد هَذِهِ أَبَدًا
این بوستان من هرگز یا غلط است که این دنیا بر پای کرده وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ وگمان نمیبرم قیامت را
قَائِمَةً آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ واگر بازگردانیده شوم بزعم تو إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار خود
چنانکه تو میگویی ومرا برانگیزند لَأَجِدَنَّ هر آینه یابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر ازین بوستانها مُنْقَلَبًا



جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ
گفت مر قطروس را صَاحِبُهُ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ وحال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ
آیا کافر شدی بانکار بعث وتردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ما وذات
با خود ما وده اصل ترا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک است ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا
پس تمام راست کرد مرد رسیده درست اندام لَكِنَّا لیکن من میگویم هُوَ اللَّهُ او است خداوند یعنی
رَبِّي پروردگار من از خاک ونطفه وَلَا أُشْرِكُ وانباز نمیگردانم بِرَبِّي أَحَدًا بخداوند خود
هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ وچرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ
نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگر خدا خواهد بماند واگر
خواهد خالی گرداند وچرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوة هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز
خود اعتراف کنی ودانستی که آنچه از عمارت باغ وتدبیر آن میسر شده بمددکاری لطف حضرة باری تعالی است
إِنْ تَرَنِ أَنَا اگر میبینی مرا أَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهت مال وفرزند فَعَسَى
رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان
تو در دنیا وآخرت بجهة ایمان من وَيُرْسِلَ وفرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو بسبب کفر تو
حُسْبَانًا صاعقه یعنی عذاب سخت مِنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو
صَعِيدًا زمین ساده زَلَقًا جایگاه که پای بر او بلغزد أَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَاؤُهَا آب
آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته
را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن وبجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده
که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید وعذاب اهلاک واستیصال بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ وفرا
گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه باغ کافر وتباه شد جمیع اشجار واثمار آن وخراب گشت هر چه که در
باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس وآن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ
دو دست خود را یعنی از روی حسرة دست بر دست میزد وپشیمانی میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ بر آنچه خرج کرده بود
فِيهَا در عمارة آن وَهِيَ وحال آنکه بناهای آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَى
عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد وجدارها بر روی افتاد یا جنة که بسته بود خیمه ها
آنکه تاکها بر روی خود آمده وبرهم افتاده چون قطروس مشاهده آن خراب کرد دست رود بهم وَيَقُولُ
ومیگفت يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من لَمْ أُشْرِكْ انباز نگرفتمی وشریک نساختمی بِرَبِّي أَحَدًا بپروردگار
خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ ونبود مر او را فِئَةٌ
يَنْصُرُونَهُ گروهی که یاری دهند او دفع عذاب از باغ او مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی که او

وآفریدگار ما

الله

رودکار

برآن قادر بود و او را نصرة نکرد وَمَا كَانَ و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده مرخود را و
انتقام کشنده از خدای تعالی هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن
جزا الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرة دادن و یاری کردن مرخدا راست و بس الْحَقِّ خدای راست گوی در
کار هُوَ خَيْرٌ او بهترست ثَوَابًا از جهة پاداش مر آنرا که بدو امیدوار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا
و بهترست از جهة عاقبة مر بنده نیکوکار را یعنی عاقبة طاعة او بهترست از عاقبة طاعة غیر او صاحب تاویلات
تمثیل میکند رجلین را بنفس کافره و قلب مؤمن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل بر اعناب شهوات
و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیة و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان
آن جواهر التفسیرست وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی
ایشان در این جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ
از سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهِ بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته
از زمین و قوة گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد
کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا هَشِيمًا خشک گشته و درهم شکسته شتابی که از خشکی و شکستگی
تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میکردند او را بادها و از بن بر میکشند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُقْتَدِرًا توانا تشبیه فرموده زندگانی
دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و در وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه
آب از و منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بزندگی دنیا که دارد خوش بر آید چون که ناگاه عمر از
عنوان به پایان رسد مستقاضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمن آرزو بر باد
فنا برد بهار عمر بسی دلفریب و رنگینست ولی چه سود که دارد خزان در کمین او دو سه روز عیب
جمال و فرزند مفخره و مباهات میکردند و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه درویش و بی غنا دارد طعنه میزدند
حق سبحانه فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه
زاد قبر و توشه راه معاد و چه باشد که زمانی عرضه فنا و در معرض زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
و کارهای شایسته پاینده که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهترست نزدیک پروردگار
تو ثَوَابًا از جهة پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا و بهتر از جهة امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید
بدارد از حق سبحانه در آخرة می یابد بعضی علما برآنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گروهی
کلمات خمس است اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا
کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب
گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود و یا نیات صالح که بحکم کن ستر امن النار سبب خلاصی

والدین



والدین باشد امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه
خالصا لوجه الله بود تا نتیجهٔ آن ابدا بصحبت موسوم تواند بود و دیگر قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست
که رؤیت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نبینی و نشناسی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که
برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و به بینی زمین را بَارِزَةً ظاهر
شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در
موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض
کرده شوند عَلَى رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا ایستاده صف کشیده و حق سبحانه فرماید
لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید با برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه
آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید و پنداشتید
أَلَّنْ نَجْعَلَ آنکه نسازیم لَكُمْ برای شما مَوْعِدًا وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که
موعود بود برای محاسب این خطاب خاص برای منکران بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود
نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابها که کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس بینی گناهکاران را
مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آنچه که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش
کرده باشند یعنی چون بر آن مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا وای
بر ما مَالِ هَذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشت صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً
گناهان خورد و بزرگ إِلَّا أَحْصَاهَا که شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا
و یابند آنچه کرده اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا به
کسی بنقصان حسنه او یا زیادتی سیئه او وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آنرا که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر
فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس
كَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن یعنی قوم جنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده
اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه درین آیه او را ذریه
اثبات میفرماید و ملائکه را ذریه نیست و دلیلی دیگر آنست که میفرماید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ
أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود و عابرای سببیه است یعنی عاصی شد بجهة آنکه در اصل جنی بود
أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي
بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان بردار ایشان میکنید و در من عاصی می شوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس
و ذریه او لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا بد است ستمکاران را از ابلیس و ذریه او
بدل از خداوند که گویند مر به یعنی اتباعت و شیعهٔ ایشان بذریه از قبیل مجاز بود و اگر باشد که او را ذریه

رانرا

در بیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را بر انداخت از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام داشت پیدا فرید و
او را بشهوت برانگیخت چهار بار فرزند زائید و از اولاد او یکی مره است که کنیه بدو یافته و دیگر لاقیس و ولهان
و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارتست و ولهان موسوس صلوة و بعضی برعکس گفته اند و هفاف
زلنبور از اولاد او صاحب اسواقست که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب
زناست و مبسوط صاحب اراجیفست و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته است شرکت میکند در خوردن
و دهش موکل طهارتست که ایشان را بر اهواء مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که تبر از اولاد اوست و او
صاحب مصایبست که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن و ویل و ثبور گفتن میفرماید
مَا أَشْهَدْتُهُمْ حاضر نکردانیدم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش
آسمان و زمین تا با ایشان مشاوره کنم یا مددکاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای
ایشان اعنی و جمعی گفته اند که این رد آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میفرماید آنرا و میگوید ایشان در
آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بی خبرند پس چگونه ایشان
را در عبادت انباز من میگیرند وَمَا كُنْتُ و نیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ فراگیرنده گمراه کنندگانرا
که ابلیس و ذریه او اند عَضُدًا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکار وَيَوْمَ
يَقُولُ و یاد کن آن روز را نیز که بگوید خدای تعالی با فرشته بامر او مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهة دفع
عذاب از خود نَادُوا بخوانید باواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا آنانکه گمان بردید
که ایشان انبازان منند اضافه شرکا بی برزعم ایشانست و بجهة توبیخ و تقریع بزرگ شاید فَدَعَوْهُمْ پس
بخوانند کافران بتانرا و استغاثه کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابة نکنند لَهُمْ مر ایشانرا و بفریاد نرسند
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ گردانیم میان کفار و آلهه ایشان مَوْبِقًا جای هلاکی یعنی وادی از اودیهای دوزخ
کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در آن معذب سازیم و از عبدالله بن عمرو منقولست که موبق
وادیست باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ماسوای ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند
مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را بمسافت چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس بیقین دانند که ایشان
مُوَاقِعُوهَا در افتادنی اند بآن وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که
باز گردند بدان یا گریزگاه نیابند جهة آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه
گردانیدیم و مفصل کردانیدیم فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت که موجب ازدیاد
بصیرة شود و حکم الهی که چه ... حق تعالی بمحض فضل عظیم در کتاب کریم و کلام قدیم آنچه مرجع ما بکار آید
گفته است آنجا که ما باید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیز که خدا آفریده است





جَدَلًا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده ترست و خصومت او در کار حق بیشتر
ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارثست که در قرآن جدال مینمود و ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت
میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند
إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون آمد بدیشان سبب راه نمودن که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا
رَبَّهُمْ و منع نمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی
إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای تعالی در هلاک کردن
پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی با روی و مستاصل کردند یعنی در
روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم ما فرستادگانرا إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمانرا
بنوال ابدی وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر مشرکانرا بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند
آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند
لِيُدْحِضُوا تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرة مرا وَمَا أُنْذِرُوا و آنچه را بیم کرده شده
از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هُزُوًا افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ و
کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیات پروردگار او که قرآنست
فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و
تفکر نکنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما نهادیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً
پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی
تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشانرا إِلَى الْهُدَى بانچه سبب
هدایتست یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنگاه که دعوة کنی یعنی بدعوة
تو براه نیابند أَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار که در علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ
و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای
تعالی ایشان یعنی کافرانرا بِمَا كَسَبُوا بانچه میکنند از گناهان که شرکست و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ
هر آینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب مشرکانراست
مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند
مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَى و آن دیههای که قصه
ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا
آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ

اند جاه

مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ و فراموش کند
عاقبت آن عملها که آنرا پیش فرستاده است
هر دو دست او ۲

لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسید از آن پیش و پس نشناید و سیم چو از بینی
عبرتی گیرند و از شرک و نافرمانی دست باز ندارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط گفته است بیت
ترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده    نیکبخت آن کسی بود که دلش    آنچه نیکی دروست بپذیرد
دیگران را چو پند داده شود    او از آن پند بهره برگیرد    آورده‌اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل
را جمع کرده خطبه‌ای خواند که فغان از مستمعان برآمد و بسی در او آن کلمات و تأمل در معانی و حقایقش متحیر شدند
یکی از عقلاء قوم گفت یا کلیم الله مجلس باشد بر روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در هم
عالم از خود داناتری در کوینه در ضمیر مبارکش این صورت گذشت یا آنکه بدان ملتفت نماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد
که ما را در مجمع البحرین بنده‌ایست که اختصاص داده‌ایم او را بعلم خاص به وی گفت الهی او کجاست خود تا منزل وی و
با خود ماهی بریان همراه بر کاو از نماید در راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه فرموده روی براه آورد و
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد چون گفت لِفَتَاهُ مر شاگرد خود را و خادم یعنی یوشع بن نون را علیه
السلام که بطلب خضر علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع
البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر
طنجهٔ مغرب آورده و در بعضی شروح آن نیز گفته‌اند القصه موسی علیه السلام فرمود که دائم میروم تا برسم بجایی
او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی هیچ روی از سیر برنتابم تا او را یابم
و دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت می‌نمایی در طلب این بندهٔ صالح یوشع
فرمود که آری من با تو همراه اقتم و رفاقت ترا غنیمت می‌شمارم    خوش آوازی او را که همراهی چنین باشد
پس یوشع علیه السلام تنی چند نان و ماهی بریان برداشت باتفاق موسی کلیم علیه السلام روان شد فَلَمَّا
بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان این دو دریاست انجا بر صخره که برکنار چشمه
بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره‌ای از دست وی بماهی
بریان چکید فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب درآمد و تفقد حال
یوشع و ماهی نانموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را
فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در آن فرو
رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طاق مرتفع می‌ایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس
وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر خادم خود را یعنی یوشع
که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم و دمی برآسائیم
لَقَدْ لَقِينَا بدرستی دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا ازین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع
سفره پیش آورد و قصهٔ ماهی یاد وی آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ





چون جای گرفته بودیم بر آن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستیکه من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردم
ماهی را یعنی قصهٔ او را فراموش کردم که با تو گویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد بر من ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ
مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را
فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا می‌شد و زمین دریا بر خشک می‌گشت
قَالَ گفت موسی ذَٰلِكَ آن قصهٔ ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم ما که میطلبیدیم
چه حق سبحانه بمن وحی فرستاده که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که میطلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند
عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در
آمده بود راهی دیدند که تا دور خشک بدان درآمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده‌ای از
بندگان ما که بعضی عنایت آتَيْنَاهُ داده‌ایم او را رَحْمَةً بخششی مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما
که آن وحی است و نبوت بقول کسی که او را پیغمبر داند یا طول عمر بمذهب آنها که بنبوت او قایل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ
و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک ما علمی که خاص است با ما و کسی آن را نداند الا بتعلیم ما و در حقایق
سلمی از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و
گفته‌اند علمیست که حاصل شود بی واسطهٔ کسب و تعلیم حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ
این علم محق است از یافت سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان
میگفت اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت    گاه بینی کز نقل و دید بود
گاه بینی کز عشق و دید فرست    گاه بینی کز دل و مکر و دغا    گاه بینی کز دل و مهر و افزایش علم چون بر دل زند یاری شود
علم چون بر گل زند باری بود    آورده‌اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند که نماز گزارده و جامه خود در سر
کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر علیه السلام جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت
من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم در جواب
گفت که تو پیغمبر صاحب شریعتی چگونه از کسی چیزی آموزی گفت اند رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در
آنچه بدیشان آورده باشد از اصول و فروع دین و هر چه ازین قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و
نکته اعلم باشد بکم و بجای این قولست قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر خضر را علیهما السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ
آیا پیروی کنم ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه ترا آموخته‌اند
رُشْدًا علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ إِنَّكَ گفت خضر بدرستیکه تو لَنْ
تَسْتَطِيعَ نتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبائی کردن و موسی علیه السلام فرمود چرا صبر نتوانم
کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید از من عملی صادر شود در ظاهر که آن منکر نماید و تا
نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بر آن صبر کرده نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَىٰ مَا

لَمْ تُحِطْ بر آنچیزی که احاطه نکرده‌ای بِهِ بآنچیز خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد
قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای تعالی صَابِرًا
صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا أَعْصِي و نافرمانی نکنم لَكَ أَمْرًا مرترا در هیچ کاری قَالَ
گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پی روی میکنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ
شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن خفی بود یعنی افتتاح بسؤال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ تا من نو
سازم برای تو مِنْهُ از آنچیز ذِكْرًا بیانی که تو را باز موسی علیه السلام قبول فرمود و مردو بام
روی براه آوردند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از
اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام بکشتی
آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت
و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی
را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق
شده سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستیکه آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر کردن
قَالَ گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه
فراموش کردم وَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری یعنی
بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده رفتند تا بدهی
رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر
شده نام او خشنود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کاروی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود
و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا چون دیدند پسری را که ذکر کردیم خضر او را از
میان اقران طلبید و در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بذبح یا اختناق قَالَ أَقَتَلْتَ گفت
موسی آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود
از قتل بغیر حق پس بی قصاص چگونه او را بکشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا چیزی
ناپسندیده را قَالَ أَلَمْ أَقُلْ گفت خضر که آیا من نگفتم لَكَ إِنَّكَ مرترا در اول مصاحبت که تو لَنْ
تَسْتَطِيعَ توانی خوداری و نتوانی مَعِيَ با من و در فعلهای من صَبْرًا شکیبائی ورزیدن قَالَ
گفت موسی علیه السلام إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سؤال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این
افعال منکره بَعْدَهَا بعد ازین کرة فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من قَدْ بَلَغْتَ بدرستیکه
رسیده‌ای مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت





معذور باشی و در حدیث آمده که خدای تعالی رحمت کند بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر حکم
صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فَانْطَلَقَا پس در گذشتند و رفتند
حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا تا چون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ باهل دهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا باجروان از ارمینیه
یا برقه از روم یا بیره بر زمین و اهل آن ده چون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچکس نگشادی ندی
تا از شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان ده رسیده خواستند که بده در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَا
طلب طعام کردند أَهْلَهَا اهل آن ده را و گفتند اینجا غریب رسیده‌ایم و گرسنه‌ایم مهمان ما را از غذا
جای دهید و بما طعام جهت ما بفرستید فَأَبَوْا پس سرباز زدند اهل آن قریه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا از آنکه
ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بر بیرون ده بودند بامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند
فِيهَا در نواحی ده جِدَارًا دیواری مایل شده بیک طرف يُرِيدُ میخواست دیوار أَنْ
يَنْقَضَّ آنکه بشکند و در گرد و از بیخ در افتد و دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود به افتادن فَأَقَامَهُ
پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساس را بشکست و گل استحکام داد قَالَ گفت موسی علیه السلام که اهل
این ده ما را جای ندادند و طعامی نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشان را عمارت کردی لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی
لَاتَّخَذْتَ هر آینه فرا گرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار أَجْرًا مزدی قَالَ هَٰذَا خضر گفت
این فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالث چیزی پرسم با من
صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ
یعنی آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن شکیبائی نمودن و از جنبه ظاهر بر آن انکار کردی أَمَّا
السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما کشتی بود لِمَسَاكِينَ مرمحتاجان که ده برادر بودند پنج بار و بر جا مانده
پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار میکنند در دریا فَأَرَدْتُ پس خواستم
بحکم خدای تعالی أَنْ أَعِيبَهَا آنکه او را سوراخ سازم و عیبناک کنم وَكَانَ و حال آنکه بود
وَرَاءَهُمْ در پیش راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که او را جلندی گرگره گویند يَأْخُذُ بگیرد كُلَّ
سَفِينَةٍ هر کشتی را که درست باشد غَصْبًا بغصب یعنی از کشتی بانان باز میستاند من آن کشتی را معیوب
کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند که خضر در بحر کشتی را شکست معدود بسی در — شکست خضر است
وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ بودند پدر و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا
پس دانستیم ما و ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه در رساند بدیشان طُغْيَانًا طغیان وَكُفْرًا و
کفران نعمت یعنی شاید که با فسق و کفر او در سازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در حقیقت
موجب کفر و طغیان باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُمَا
پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر از وی زَكَاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث

گناه و شوب اخلاق رد پیرو کی باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند
که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری را بعقد خود آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او بدید آمدند
آن پسر را گشتن خضر بر بد خلق سر آزاد او نباید عام خلق آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست نایب و دست او دست
بس عدا او بنهاد که آن باری بود پس فرا پیها که معماری بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار پس بود لِغُلَامَيْنِ
يَتِيمَيْنِ مر برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان بودند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه
مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُ و بود در زیر دیوار كَنزٌ لَّهُمَا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی
آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته نام
او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود و خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت
فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدگار تو أَن يَبْلُغَا آنکه برسند ایشان أَشُدَّهُمَا بقوت و
کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً بخششی مِّن رَّبِّكَ از
پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم آنچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او
خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنج لوحی بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست
که لوحی بود از زر و بر او نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه
اندوهگین شود و شگفت میدارم از آنکه روزی داده است برزاق حق چرا خود را در تعب افکند و عجبست از کسی که
تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد
و عجب از آنکه دنیا و تقلب او و انقلاب احوال ارباب او دیده اند چرا دل در و بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله
ذَٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع حقیقت آنچه نتوانستی عَّلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کرده آورده اند
که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود آوردند و محققان را درین قصه بسی
نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق بیان دقایق و آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی
خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند
ترا مشرکان که یا پیغمبر عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذو
القرنین گفتند که کران مشرق و مغرب طواف کرده یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشته یا تاج او دو شاخ
داشته یا دست در کتاب حرب مینموده یا کریم الطرفین بوده یا بیان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره
داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این اسکندر رومیست و در نبوت او خلاف کرده
اند قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُم زود باشد که بخوانم بر شما مِّنْهُ ذِكْرًا از وی خبری و جا بی
إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما تمکین کرده ایم یعنی دست رس دادیم لَهُ مر او را با تسلط فِي الْأَرْضِ
در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود تا از آنچه طلب

غات



بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یاد دادیم او را از هر چیز که میخواست سَبَبًا دست آویزی که بدان آن
او را آنچیز میسر شد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او کردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را
فرمان او کرد تا بر او سوار شده هر جا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی
را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ
الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارة در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را
رای العین تَغْرُبُ فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و جمعی حامیه میخوانند یعنی چشمه آب
گرم و لای آمیز وَوَجَدَ عِندَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی
را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست جز چشم سرخ موی تنا و ریا هیبت لباس ایشان پوست
حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین
این خطاب اگر او نبی بوده باشد بوحیست و اگر نبی نبوده بالهام یا برسالت پیغمبر زمان او و بهر تقدیر حق
تعالی فرموده که إِمَّا أَن تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند
وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا گیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکویی اگر بگروند
قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَن ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ
پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با منست بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ پس
بازگشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در عقبی فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای
تعالی او را عَذَابًا نُّكْرًا عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که
بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در جهان دو
سرا جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکویی وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوییم مر او را مِنْ أَمْرِنَا
از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم يُسْرًا کاری آسان فرا خور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را
بر قوم ناسک گماشت تا بگروند و همه ایشان در آمده و بزینهار رضا شد بدین و ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ
سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور
را از پیش روان کرده و حکم ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل
را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا
بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبداء عمارتست از
جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ
قَوْمٍ بر گروهی که لَّمْ نَجْعَل نگردانیده بودیم و پدید نکرده لَهُم برای ایشان مِّن

براکه

دونها از دوه آفتاب در وقت طلوع ستراً پوششی از لباس و بنا که میان و آفتاب حاجز باشد چه
ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان تیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی
سردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی
گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند کذلک همچنان کرد اسکندر با ایشان
که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب شمال نیز روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوا
و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم تاویل وقد احطنا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بما لدیه بآنچه
نزدیک او بود خبراً از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که برای او جمع شده
بود همه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثم اتبع پس اسکندر از پی در آمد سبباً راهی و طریقی دیگر را
از مشرق بشمال حتی اذا بلغ تا چون رسید در منقطع ارض ترک بین السدین میان دو کوه که از پس
آنها زمین یاجوج و ماجوج است وجد من دونهما یافت در پیش آن دو کوه قوماً گروهی را با زبا
نهای عجیب و شکلهای غریب لا یکادون نزدیک نبودند از کمی فطنت که یفقهون قولاً در یابند سخنی
را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت
ای ذو القرنین ان یاجوج و ماجوج بدرستی که یاجوج و ماجوج مفسدون تباهی کنندگانند فی
الارض در زمین هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک
باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر چهار پا نیابند آدمی را عوض آن بکار می برند و
ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که آدم را علیه السلام احتلام
افتاد و منی او بخاک آلوده شد آدم علی نبینا و علیه السلام از آن حال اندوهناک گشت و حق تعالی این
دو قوم را از آن خاک آلوده بمنی ابو البشر پیدا فرمود و بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نمیشوند این
قول ضعیف و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی علی علیه السلام منقولست که قامت
بعضی از ایشان یکشبر است و بعضی را قد بغایت دراز و در حدیث آمده که بعضی از ایشان بر مثال نخل
دراز اند و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست گز و بعضی را طول و عرض مساویست و بعضی
که از یک گوش فراش و از دیگر لحاف سازند و در صفت ایشان گفته اند بگوناه چشمی یکی چنبه جوی
بگوش دراز از نفراز برده گوی ز سرحدهن پشتی و لولو از دراز چشم کوتاه و گوش دراز بهنگام خفتن بخسپند بر
یکی گوش بالا و دیگر بزیر شکن بر شکن چین ابروی شان کمان دیده تا زیر زانو بپای بوده آمده اشک انچون که از
تکم بهن و با ضرو و کرده دراز چه بوزینگان آمده در وجود تره زرد و تیغ سرخ و دیده خوار اند خور خواب و خور
نیز دیگی تا نرایند هزار الغصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فهل نجعل پس آیا
بکنیم یعنی مقرر سازیم لک برای تو بهره آریم از زبان ما خود خرجاً مزدی علی ان تجعل بر آنکه

سج کار





شرط آنکه بکنی بیننا و بینهم میان ما و میان ایشان سداً بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال
گفت اسکندر ما مکنی آنچه دست رس داده مرا فیه در آن ربی آفریدگار من خیر بهتر است
از آنچه شما بخواهید که بمن دهید فاعینونی پس مرا یاری دهید بقوة بتوانایی یعنی بمردان کارا
یا بچیزی که بدان قوة یابم در این کار اجعل تا بکنم بینکم و بینهم میان شما و ایشان ردماً حجابی
سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتونی بیارید برای من زبر الحدید قطعهای
آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساختند بفارغ دلی جا بجا تیغ زدند همه روز و شب خشت آ
انگاه حکم کرد که میان دو کوه را که چهار صد ارش بود در شصت و پنج گز عرض بکندند تا باب رسید پس
در ته زمین و در روی آب یک چیزه از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند حتی
اذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بین الصدفین میان هر دو کوه بر نمود تا بجهه بالا
بالای آن ریختند و هیمه بر جوانب ترکیب کردند قال انفخوا گفت و علم را که بدمید در این آهنها
حتی اذا جعله تا چون گردانید آن خشتهای آهن را ناراً مانند آتش قال آتونی گفت بیاورید
افرغ علیه تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده قطراً روی گداخته
بهر روی فرشی که انگیخته بر روی حل کرده می ریختند و بر این گونه دیواری صد پنجاه گز در ارتفاع
بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسا فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج ان
یظهروه آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و املاس وما استطاعوا و نتوانستند له نقباً
راه و سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابه آن قال گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا
این سد و اقتدار بر اتمام آن رحمة بخشیشیست من ربی از پروردگار من بر آنها که ببیم رسیدند
از فتنه یاجوج و ماجوج فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وعده آفریدگار من بخروج یا
و ماجوج جعله گرداند این سد را دکاء زمینی هموار یعنی از الزم پیش راه ایشان بر دارد
وکان وعد ربی و هست وعده پروردگار من حقاً درست و راست خروج این گروه از
امور واقعه یکی از علامات قیامت و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد وترکنا و بگذاریم
بعضهم برخی از یاجوج و ماجوج را یومئذ آنروز یعنی روز خروج که از دو طام نموده یموج
فی بعض اضطراب میکنند و داخل می شوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و
جن از روی تحیر و اضطراب در هم آویزند ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای قیام قیامت
فجمعناهم جمعاً پس جمع کنیم همه خلق را جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وعرضنا
جهنم و ظاهر کردانیم دوزخ را یومئذ آنروز للکافرین برای کافران عرضاً
ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد الذین آنانکه

جمن زوند

جوج

کراز فرط غفلت كَانَتْ هست أَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ
ذِكْرِي از یاد من یعنی از مشاهدهٔ آیاتی که بآن یاد کرده می‌شوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا
و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی‌توانند سَمْعًا شنودن کلام من یا مجموع
نمی‌باشند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال تعالی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا
یؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا ‖ چون تو قرآن خوانی ای صدر امم ‖ گوش ایشان را پرده سازم از صمم
چشمشان را بر نهانم چشم‌بند ‖ تا نبینند و کلامت نشنوند ‖ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می‌پندارند آنانکه
کافر شدند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُونِي
بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می‌پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان
بندگان مرا بخدایی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمعی را
بمعبودی هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده‌ایم دوزخ
را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و در این معنی
تهکمست و شبه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قُلْ بگو ای محمد
هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیان‌کارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ
ضَلَّ آنانکه گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیی چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیر با عبادت و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه
عملها باطلست و ثوابی بران مترتب نیست و گفته‌اند مراد ازین طایفه خوارج‌اند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا
و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صلهٔ رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع می‌شد حق سبحانه ببطلان آنها
حکم کرد و فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می‌پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکویی میکنند
صُنْعًا کار را أُولَٰئِكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و
حشر که در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آن را فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که
در صورت نیکویی نمود و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای
اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازویی که بدان بسنجند آن عملها را چه همه حبط شده
و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل
خواهند ذَٰلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش
ایشان دوزخست بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه کافر شدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای مرا
وَرُسُلِي و رسولان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند ان





إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده و
شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را در علم خدای تعالی جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بو — ستانها
ستان پر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیشکش در تبیان آورده که خدای تعالی فردوس را بدست قدرت
خود آفرید و بمقدار هر روز از روزهای دنیی پنجاه نوبت در و نظر کرده میفرماید که ازدادی طیباً وحسناً
لاولیائی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و اینچنین منزلی دار نزل دوستان
میزیبد و شبه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازاء آن محقری و ماحضری تواند بود و آن عطا
نباشد الا رؤیة لقا ‖ نیست فردوس زاهد را و یار او را دوست ‖ نیست هر کس بقدر همت والای اوست
و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که فاذا سألتم
فاسألوا الفردوس قول آنست که اسمی از اسمای جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاودان باشند در آن لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا بدل یا
تطلبه از او تحویل بمکانی دیگر زیرا که هر مطالب ایشان در آن مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ
بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارضینست مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای نوشتن
سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه خالی گردد و نماند آب
در دریا زیرا که جسمست و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه برسد و
نماند كَلِمَاتُ رَبِّي علوم پروردگار من جهة آنکه آن غیر متناهیست پس مداد متناهی کلمات نامتناهی را نوشته — آفریدگار ی
نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مددی آن مداد و برآن افزاییم گویند این
آیه وقتی نازل شد که یهود بر مسلمانان ناز کنند که در کلام خود میخوانید که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا
و زعم شما آنست که او را حکمت داده‌اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که و ما اوتیتم من العلم الا
قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه در این آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هرچه
کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از آن کم می‌تواند بود ‖ علمها از بحر علمش قطره‌ای آن چو خورشیدست و — ایشان را ذره
گر کسی در علم صد لقمان بود ‖ پیش علم کاملش نادان بود قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ بجز این نیست
که من آدمی‌ام مِثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بواسطهٔ جبرئیل
يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده می‌شود بمن أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
معبودی یگانه است بی‌شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهِ دیدار پروردگار
خود را در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بجزای بد یعنی بازگشتن به وی روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند
عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای تعالی و در بحر آورده که عمل صالح شایستهٔ پیغمبر
و سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار رفق و دوام عبودیت و باطن که بر بدیت

ازخلق وپوستین بحق یعنی دیده ام ازشاهد ما سوی بربستن وفرشتو حضرة مولی ناکشودن کما قال ما
زاغ البصر وما طغی   روی ازهمه برتافتم وسوی تو کردم   چشم ازهمه بربستم و دیدار تو دیدم
آورده اند که جندب بن زبیر عامری رضی الله عنه بحضرة رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد که یا
رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوش دل میگردم حضرة فرمود که خدای
تعالی عملی راکه غیری درآن شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را فرستاد که
ولا یشرک   وباید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیارد و انباز نسازد بعبادة ربه احدا
در پرستش پروردگار خود   یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغرست و بنا
کننده عمل نبود و باید من الربا رنتقیم به من وقوع الزلل سورة مریم مکیة وهی ثمان وتسعون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص در مواهب صوفیان یاد یه از مواهب الهی که بر حضرة شیخ رکن
الدین علاء الدولة سمنانی قدس سره فرود آمده مذکورست که حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه
سه صورتست یکی بشری چو قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است لست کاحدکم ابیت عند ربی یطعمنی
ویسقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و ازین روشن تر سخن
رآنی فقد رای الحق وحضرة الله تعالی را با او در صورت سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورة بشر
کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورة ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخوانه و در صورة حقی
کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی   درنگنجد حرف نگنجد میان ذوق   زانکه سوی ما فرش
وتشکر فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزیست میان حق تعالی وحبیب او علیه الصلوة والسلام وکتحقیق
از آنجاست وگفته اند این حروف اسماء الهیه اند و از حضرة مرتضی علیه السلام منقولست که در بعضی
از ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حمعسق وگفته اند کاف مفتاح اسم کافی وکبیر وکریمست وها اشارة باسم هادی
وچون مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند یا حیث باانکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب
آورده یا من یجیر ولا یجار علیه وعین از اسم عزیز وعلیم وعدلست وصاد از صادق وحیشا ید که نام سوره
باشد وما بعد او مترتب باو یعنی این سوره ذکر رحمة ربک عبده زکریا یاد کردن خداوند تست
بمهربانی بنده خود را زکریا بن آزر از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود بوده پیغمبری عالیشان منزل احبار
بیت المقدس وصاحب قربان پس قصه او بخوان ویاد کن اذ نادی ربه نداء خفیا چون ندا
کرد وبخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بزبان خواندنی پنهان که آن باخلاص
اقربست یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی با وجود زنی پیر نا
زاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هرچند بلند میگفت کسی نمی شنید و
ندای او اینچنین بود که از دی نیاز قال رب انی وهن العظم منی گفت ای پروردگار من بدرستیکه

نقط حکایات دیگر



گوشت شده است استخوانی که ستون خانه بدنست از من چون استخوان که سخت ترین اجزاست سست شده
باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الراس شیبا وسفید شده است سر من سفید شدنی وگفته اند
تشبیه فرموده در روشنی با آتش وفرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشیده شد سر من از
پیری ولم اکن بدعائک رب شقیا وبوده ام نخوانده من تراای آفریدگار من بی بهره وناامید یعنی
هرگاه که دعا کرده ام باجابة رسیده ومن بآن خو کرده ام وانی خفت الموالی من ورائی وبدرستیکه
من میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در هم جبورة و افات دین نهادن و در زند و خلافه من در امة من نیکو
نکاه ندارند پس از مرگ من پس مرا ظلمی می باید وکانت امرأتی عاقرا وحال آنکه زن من هست نازا
و در سن نود و هشت سالگی فهب لی من لدنک ولیا پس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی
امور دین باشد و از وی استحقاق یرثنی ویرث من آل یعقوب میراث برد امانة وحبورة از من
ومیراث گیرد علم وحکمة را از آل یعقوب بن اسحق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده و
اجعله رب رضیا وگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او
راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که نادی کرم ربانی از وی وعده اجابة دعای
او میفرمود یا زکریا انا نبشرک ای زکریا بشارة میدهیم ترا بغلام اسمه یحیی به پسری
نام او یحیی لم نجعل له من قبل سمیا نیافریدیم مر او را پیش از وی همنامی در زاد المسیر آورده که وجه
فضیلة او نه از آن روست که قبل از وی کسی مسمی باین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود بلکه
فضیلة او آنست که حق تعالی بخود تولی تسمیة او نموده به پدر و مادر حواله نفرموده و ثعلبی آورده که ذکر
قبل از آن نفرمود که بعد از وی خواهد کسی بظهور آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و ایام تنامی
او را از اسم حامیان فرجام خود دشمن سازد   و شتق کردن اسم یحیی   فذو العرش محمود وهذا محمد ۲ و
گویند سمیا یعنی شبیهست یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه مرکز عصیان و قصد عصیان از او بظهور نرسیده
قال رب انی یکون لی غلام گفت زکریا که ای خداوند چگونه باشد مرا پسری وکانت امرأتی
عاقرا وهست زن من نازاینده وقد بلغت من الکبر عتیا وبدرستیکه رسیده ام از بزرگ
سالی بنهایت و نکافة وضعف اعصاب وقوی این سخن از وی استبعادست که فرموده بطریق استفهام
یعنی مرا جوان خواهی ساخت یا مرا از پیری رها نه قدرة خواهی افراخت قال گفت فرشته یا مر
خدای تعالی که ای زکریا کذلک همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعف اما قال ربک هو علی
هین گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزندست از این دو شخص بر من آسانست وقد
خلقتک من قبل وبدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی ولم تک شیئا ونبودی چیزی یعنی معدوم
صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم برایجاد فرزند از دو پیر

بنین

زکریا ازین بشارت مسرور شد اما خواست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر ظهور خواهد رسید قَالَ
رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی نشانی مرا اعلامی کن که بآن قرب
وقوع این واقعه معلوم کردد قَالَ گفت خدای تعالی مر زکریا را آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ نشانی
تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا سه شبانروز پی درپی یعنی بهم پیوسته با قادر بودن
در تکلم در حالتی که سوی الخلق و بی درست باشی آورده اند که در میان او قات زبان در دهان او بزرگ شد
بر وجهی که تحریک را مجال نماند فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آنروز که
در شب آن زن او اشباع نام حامله شده بود از مصلای خود فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد بایشان
أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا آنرا که نماز گذارید یا تسبیح گویید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه روز
ازین منوال گذشت پس بکمال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوش با احبار
در عبادة بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که
يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بجد و جهد یا بقوة دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا
و دادیم یحیی را حکمة و فهم توریة در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله
در سه سالگی او را گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که مَا لِلَّعِبِ خُلِقْنَا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده
ایم در این سخن پندی عظیم است پس چرا بازیچه کاه غفلت را که عمر عزیز را ببازی میگذرانند و بدام فریب
انما الحیوة الدنیا لعب و لهو میفتند و مشعوف میباشند عمر ببازیچه بسر میبری بازی از اندازه ببرد ای پسر
یک ز بازی جهان پاک شوی طفل نه چند به بازی خوشی وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً و دیگر دادیم یحیی را از نزد خود
مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَكَانَ تَقِيًّا و بود پرهیز
کار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرایم و اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان
برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان مر والدین
را و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد
شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در لغ
و گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمز و مس شیطان و وقتی که شهید گشت از عذاب
قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه حضرت و بکا یحیی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در غایت
اشتهارست وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه مریم بنت عمران را و او پیوسته در مسجد بیت
المقدس بودی و بعد از آن که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد در آمدی وقتی که در خانه خاله
بود بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از آن خبر میدهد إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا
چون دور شد مریم و بکناره رفت از اهل خود یعنی خاله و قوم مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی بر جانب



شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی آفتاب رویی بود فَاتَّخَذَتْ مِن
دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فر(موده)
و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیلست اضافت روح بجانب
مقدس خود جهت تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا پس متمثل شد جبرئیل برای مریم آدمی
تام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ
گفت مریم بدرستی که من پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا از شر تو اگر هستی تو پرهیزکار
تایه مبالغه است در عتاب یعنی اگر تو متقی و متورعی از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم تکلیف که چنین بنا
و گفته اند تقی نام شریری بود که متعرض زنان می شد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که اوست و
بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ گفت جز این نیست
که من فرستاده پروردگار توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا تا ببخشم ترا
بفرمان او پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ گفت مریم چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده
است آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق مباشرة بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا و نبوده ام من زناکار و
جوینده فجور قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل که چنین است که تو میگویی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس
نکرده اما قَالَ رَبُّكِ فرمود پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار که اعطاء ولد است بی پدر بر من
آسانست ما ترا پسر میدهیم تا قوا استدلال کنی بدان بر قدرة ما وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ و تا بگردانیم او را سبب
بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا و هست خلق او یعنی کاری محکوم به یعنی مقدر
و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل نزدیک وی آمد و بدمید در آستین وی یا گریبان یا در دهان
او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت بعیسی فَانتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شده و دور گشت بعیسی یعنی وقتی
که در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا بمکانی از شهر دور ایلیا کویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا
بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از شهر ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل
و وضع در یکساعت بوده و در زاد المسیر گوید نه ساعت بوده و ضحاک گوید یکساعت حمل بوده و یکساعت تصویر و یکساعت
وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید درختی خرمای خشک دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجَاءَهَا
الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آورد او را درد زادن بسوی تنه خرما تا پشت خود بدان باز نهاد قَالَتْ يَا
لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا گفت کاشکی من مرده بودمی پیش ازین صورة وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا و بودمی
من چیزی که از نشان او افتاده که او را فراموش کنند و طلب آن نکنند و یاد نیارند و در خاطر کس در نیاید و حال
آنکه احبار بیت المقدس مرا میشناسند که دختر امام ایشانم و در کنار زکریا بوده ام و هنوز بکارة زایل نشده
و شوهر نکرده ام و اکنون فرزندی بی پدر آمده از خجالت نتوانم گفت و چه گویم هر چند بروی کار زدن نگر م

سخت زده چه خود نمی یابم کس فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او بود مراد عیسی است
که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص مَن تحتها بخواند
یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر شجره خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ بدرستی که پدید
آورده و روان کرد آفریدگار تو در زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و در آن طهارت کنی وَهُزِّي
إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ عَلَيْكِ تا
فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي
پس بخور و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوش دل شو به تر شدن درخت و
بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادرست بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد
ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند
و بشستند و در حریر بهشت بپیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ
أَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا پس بگو
بدرستی که من نذر کرده ام برای خداوند بخشاینده روزه را و در روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ
الْيَوْمَ إِنْسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن بگویم و با حق تعالی مناجات کنم و این
مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت از این حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم را
در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس بجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم
بدانجا رفتند مریم چون ایشان را دید عیسی را برداشت متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد
مریم عیسی را بقوم خود برداشته او را و همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ
جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا بدرستی که آوردی چیزی شگفت آرنده یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده
يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادری هارون نام بود یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل
در صلاحیت بوی مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس کنیت ای مثل هارون در زهادت یا
مانند او در فجور مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ نبود پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار
بوده وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا و نبود مادر تو حنه فاجره زناکار و چون بنده به فجور فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ
پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گویید و جواب از وی شنوید قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ گفتند قوم او چگونه
سخن گوییم مَنْ كَانَ با کسی که هست فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم
خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی شیر در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهان از پستان باز
گرفت و بزبان فصیح قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ گفت بدرستی که من بنده خدایم آتَانِيَ الْكِتَابَ
داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و شاید آورده که تعلیم داده است مرا تورات



در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز بکرد وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا
و صاحب خیر و برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا که باشم وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ و امر کرد مرا بادامت نماز و ادای
زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که باشم زنده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان بر او وَلَمْ
يَجْعَلْنِي جَبَّارًا و نگردانید مرا گردنکش متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شَقِيًّا بدبخت که فرمان
او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای تو بر منست چنانکه بر یحیی يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ
أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم زنده ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ این که
ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری میگویند که پسر خداست حاشا قَوْلَ
الْحَقِّ میگوییم گفتن درست و راست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ آن گفتنی که جهودان در آن شک دارند یعنی
عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان در آن جدال می نمایند بعضی او را خدای و بعضی پسر خدای میدانند
حاشا مَا كَانَ لِلَّهِ نیست و نشاید مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد
باشد و حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزهست سُبْحَانَهُ پاکست از اتخاذ ولد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند
و خواهد کاری را که سازد یعنی اراده احداث شیئی نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که فرماید مر
كُنْ فَيَكُونُ مر آن شیئی را باش پس بیاشد بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستی که خدای تعالی
پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول گردید هَٰذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ پس اختلاف کردند جماعتها
میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند
یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه اله خواندند و ملکانیه
بثالث ثلثه قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ
مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا از شهود اهوال آن روز أَسْمِعْ
بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند با ولی سود نکند ایشان را
دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان مستیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید
یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا عقوبت باهول لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدااند وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ و بترسان ایشان را یعنی کفار را از روز حسرت
که بدان حسرت باشند و مغفرت که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ چون
کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزی در پیش است
وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان اند در غفلت و بیخبر از آن روز وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان ایمان نمی آرند یعنی
گروند با خرابی متعلقات آن إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ بدرستی که ما میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و

هر که بر روی زمینست یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما بازگردانیده شوند بعد از
مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست به بقای احدیت و فنای اغلبیه یعنی چون سطوت ازلی از زوی
لم یزلی اطلاق و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بنشاند و لجام اعدام بر
سر مرکب کند ندا آید که بار در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چون ماسوی او معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت
بنز قدوسی و کمال سبوحی خود را جواب دهد که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ   مصرع هم چو از کمین وحدت بوزید
حسن وفا ناک نشین همه را باد برد   هر چه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود   سیل غیرت همه را با عدم آباد برد
وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم را که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف
و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس از توحید او خبر ده ایشان را إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
بدرستی که او راست گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و درست گفتار و بود او پیغمبر خبر
دهنده یا بلند مقدار إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن آنگه گفت مر پدر خود را آزر نام را يَا أَبَتِ ای پدر من
لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ چرا می‌پرستی آنرا که نمی‌شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی‌بیند خضوع و خشوع
کننده و بیکسی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره یا نفع رساند ترا در دفع مضار
و جذب منافع يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی
مَا لَمْ يَأْتِكَ از دانش آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي پس پیروی من کن أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا
تا بنمایم ترا راهی راست درست که سالک زود خود را بمقصود رساند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر من
مپرست دیو را و فرمان او مبر إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا بدرستی که شیطان
هست مر خدا را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ
عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ ای پدر من بدرستی که من میترسم آنکه برسد بتو عذابی و شکنجی از خدای تعالی بسبب
متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا پس باشی شیطان را دوست
یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي گفت پدر ابراهیم مر او را آیا
روی گرداننده تو از پرستش خدایان من يَا إِبْرَاهِيمُ ای ابراهیم و ترک کننده ایشان را لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
اگر باز نایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر آینه دشنامت دهم یا سنگسار
کنم وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا و دور باش از من زمانی دراز یا از مضره و معره من دور باشی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ
گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که خطابه کرده تهدید و حلم او را بسلام ماشایکه
تا ذکر دوم یا بار در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن طول
حاش که تو بنگ خدای داری نزد خود بخواهد گذاشت ابراهیم با جان او امیدوار شده مر او را سلام کرده و
فرمود سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود و استغفار از برای



گنهکار استدعای توفیقست از حق تعالی برای ایمان ایشان که سبب مغفرت می‌تواند بود إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا
بدرستی که هست خدای تعالی بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میگیرم از
شما و از آزرست و امثال او و از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
و از آنچه هم که میخوانید و می‌پرستید بجز خدای تعالی یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم خداوند خود را
و می‌پرستم به یکتائی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید
و بی بهره تعریضست بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و خائب و بی امید و دایم از حق تعالی البته کرم
نام کریم   حاجت زکسی خواه که سخاجاش را   محتاج نکرد انداز انعام عمیم   در بحر البحور فی تفسیر الکتاب
المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود
تا پدرش بمرد و بجانب تعلق بمعیشت ما ندگرفت باز به بابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در این نوبت بنار نمرود
و آتش فرو دید و سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرة خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ
پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و آنرا
بزرگ می‌پرستیدند از غیر خدای تعالی وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ بخشیدیم او را از ساره اسحق و یعقوب
یعنی فرزندی و پس از نبیره که فرزند فرزندست وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا و همه را گردانیدیم پیغمبر
وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا و بخشیدیم مر ایشان را از بخشش خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد
که بایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا و دادیم مر ایشان را سخنی گفتنی مشتمل بر صدق یاد
بلند و جاری میان مردمان اشارهٔ باجابت دعای ابراهیمست حیث قال وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ
وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ و یاد کن در قرآن قصهٔ موسی را إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا بدرستی که او بود پاک
کرده شده از آلایش نفسانی وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق
را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که خدای تعالی اول
او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب
کوه زیر از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِيًّا
در حالتی که راز گوینده بود با ما و آنکس که نجی را بمعنی مرتفع داشت بگوید موسی را بالا بردند از آسمان
با آسمان و از جایی بجایی دیگر تا بجایی که آواز قلم که تورات بدان نوشته میشد استماع کرد و ثعلبی آورده
که تا نه بیان حق تعالی و موسی گر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید حضرة موسی را هم روش بود
و هم کشش اشارهٔ بروش او وَلَمَّا جَاءَ موسی عبارهٔ از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روش است
خطر دارد و چون کشش در رسد خطر را با او کاری نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض
جمعیت   تا خود روی بجا ملی چون او کشیدت و اصلی   رفتن بکجا برد ترا این سر با جنت این

خود بیرون بگذارد تا او گرامی یابد انعام سلطان جنان این ووهبنا له من رحمتنا
و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما اخاه هرون نبیا یاری کردن برادر او هارون
او را به وزارت و تدبیر مهمات در حالتی که پیغمبر بود واذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل
را انه کان صادق الوعد بدرستی که او بود راست وعده وکان رسولا نبیا و بود فرستاده بخلق
خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داد که در این مکان تا تو بیایی منتظر بوده و بقولی یکسال
اقامت کرد تا آن مرد پیدا شد و در این مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت هر که از این پایه وفا بیش گشت
آن نه وفا بلکه عیب و وحشت جنت بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر پس دیگر باره
در صفت اسمعیل میفرماید وکان یأمر اهله و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند امت خود را
بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات و منفیات است وکان [عالیة]
عند ربه مرضیا و بود نزد آفریدگار خود پسندیده به جهت استقامت اقوال و افعال واذکر فی الکتاب ادریس
و یاد کن در قرآن قصه ادریس را که پسر پسر زاده شیث است و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و جهت درس
علوم با ادریس ملقب شده و اول کسی که خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه
بر او نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال قبل از وفات آدم علیه السلام متولد شده
انه کان صدیقا بدرستی که او صفت راست گوینده بخلق نبیا خبر دهنده از حق ورفعناه
مکانا علیا و بر داشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه قرب یا او را ببهشت
رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
ادریس را در آسمان چهارم ملاقات فرموده و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس فرموده که روزی
ادریس را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است
از حرارت او باضطراب نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار حرارت آفتاب و
شدت آن بر او سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار
از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق تعالی دعای او مستجاب
فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب
آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم
فرشته استجازه نمود که بزیارت ادریس آید اجازه یافت و بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر بال
خود نشانیده برد نزدیک مطلع آفتاب و باشد که ادریس بحث عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت [بآسمان]
پرسید و عزرائیل در دیوان اعمال نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره این کس که تو تفحص میکنی آنست
که حالی تو در مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بقابض اجل سپرده





و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و در روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس
مشتاق دیدارش شده و باذن حق تعالی بزمین آمده و دیدار یافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش بر داشت
و باز حق تعالی جانش باز داد و عزرائیل او را بآسمان برده و دوزخ بدو نمود و از آنجا ببهشت رفت و دیگر
بیرون نیامد اولئک الذین انعم الله علیهم آن گروه انبیا که مذکور شد از زکریا تا ادریس آنانند که انعام
کرد خدای تعالی بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین
از پیغمبران بیان موصولست یعنی آنان پیغمبرانند من ذریة ادم از فرزندان آدم که ادریس است و
باقی ایشان ومن حملنا مع نوح و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح و آنها غیر ادریس اند
ومن ذریة ابرهیم و از فرزندان ابراهیم واسرائیل و از ذریه یعقوب وممن هدینا و از
جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق واجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان بنبوة اذا تتلی علیهم
ایات الرحمن چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خروا سجدا وبکیا
بروی در افتادند در حالتی که سجده کنان بودند مر خدا را و گریه کنان از خوف وی گریه را با استماع و تلاوت
کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف
گریه دارید صالح مری فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم خواندم
فرمود که یا صالح هذا القراءة فاین البکاء کلام دوست مهیج شوق چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته [وخفته]
گرد آب حزن از دیده ریخته گردد واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع
ای درد بینا اشک من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا شدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهرست و اشک پندارند [خلق]
این سجده بخشت از سجدات حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوة آیات رحمانی وقوع
می باید سجود انعام عام گفته و گریه که منتج بلوست آنرا که به فرح و سرور رسید از روح رحمانیه منتفعی
لطف و رافت و موجب بهجت و مسره پس نتیجه او طرب نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم خلف
پس در رسید بعد از پس ایشان فرزندان بد که از وظ غفلت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی
ترک کردند آنرا واتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر
و زنا و امثال آن فسوف یلقون غیا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی خود یا عذاب و زیان و
گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه به آن جویند و بقول بعضی وادیست
در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و تابعان آرزوی نفس را با آنجا برند الا من تاب
وامن مگر آنکه باز گشته باشد از معصیت و ایمان آورده باشد بدل و زبان وعمل صالحا و کرده
باشد عملهای شایسته فاولئک یدخلون الجنة پس آن گروه تائب مومن در آورده شوند و حضن نعیل
معلوم میخواند یعنی در آیند ایشان ببهشت ولا یظلمون شیئا و ستم دیده نشوند در چیزی از جزا یعنی از فزوا بداد

چیزی کم نکنند و آنچه بهشت باشد که ایشانرا درآرند جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبادَهُ بوستانهای اقامت
آنچنانکه وعده داده است خدای تعالی بندگان خود را بِالْغَیْبِ به پوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده
به بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایب‌اند و چون وعده هست ازین غیبت باکی نیست اِنَّهُ
کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا بدرستی که هست وعده خدای تعالی آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنیست
و مؤمن بدو رسیدنی لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْوًا نشنوند بهشتیان در آن بهشتها سخنی بیهوده و تباه اِلّا
سَلامًا لیکن شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملایکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ و مر ایشانراست
روزی ایشان از نعم جنتی فِیها در جنت بُکْرَةً وَعَشِیًّا بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین
یک روز ایشانرا نعمتهای بهشت خورا باشد چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد
دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار
بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل و نهار بنوع گذاشتن پردها و بستن درها و برفع حجاب و فتح ابواب
معلوم شود و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان
تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا آن بهشت که ذکر کردیم آنست که میراث میدهیم از بندگان ما
مَنْ کانَ تَقِیًّا هر که پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم و استثنا نفرمود
پانزده روز یا دوازده روز یا چهل و پنج روز جبرئیل نیامد و حضرت رسالت پناه بعد از نزول با وی فرمود یا
اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او که در قرآنست اینست که وَما نَتَنَزَّلُ
و فرود نمی آییم ما فرشتگان اِلّا بِاَمْرِ رَبِّکَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ ما بَیْنَ اَیْدِینا مر
اوراست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَما خَلْفَنا و آنچه از پس گذاشته ایم یعنی امور
گذشته وَما بَیْنَ ذٰلِکَ و آنچه میان ما کان و ما یکون است یعنی حال یا مراد اوراست حکم در ابتدای
آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه در مدة حیوة ماست وَما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا و نیست و نبوده و نخواهد بود
پروردگار تو فراموشکار رَبُّ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ اوست پروردگار آسمان و زمین وَما بَیْنَهُما
و آنچه در میان آنهاست پس آفریدگار ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموشکار باشد
فَاعْبُدْهُ پس او را بپرست وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبادَتِهِ در پرستش او یعنی چون دا
کر ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و به ابطاء وحی دلتنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا آیا
میدانی مر خدای را مانندی که او را اله توان گفتن یا همنامی یعنی هیچ میدانی که کسی را که اصنام بوده باشد یکی از
سطوة الهی آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفتند بلکه آلهه گفتند عزة اعدیه و غیره
الوهیت این اسم سامی از تصرف گشت در آن و نیز پناه بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان



جان تامست این

را در سختی و محنت و سرا و ضرا انجکرار آن نام نامی جاری ساخت   الله الله چه طرفه نامست این حرز دل ورد
بس بود زد صاحب معنی   حسبی الله گواه این دعوی وَیَقُولُ الْاِنْسانُ و میگوید انسان یعنی در حیات انکار بعث کنند
یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده می آرد و بطریق استهزا میگوید ءَاِذا ما مِتُّ آیا چون بمیرم
من لَسَوْفَ اُخْرَجُ هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حَیًّا زنده یعنی چگونه تواند بود که
مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او میفرماید که اَوَلا یَذْکُرُ الْاِنْسانُ آیا نمی اندیشد
و یاد نمیکند آن آدمی اَنّا خَلَقْناهُ آنکه ما آفریدیم اورا مِنْ قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ یَکُ
و نبود شَیْئًا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد بعد از عدم مشکلتر
است از جمع مواد و بعد از تفریق آن فَوَرَبِّکَ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت
لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم ایشانرا یعنی کافرانرا وَالشَّیاطِینَ با دیوان یعنی با قرنا از شیاطین که در
دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید ساخته ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشانرا
حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ جِثِیًّا بزانو درآمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ
جهة آنست تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته سرور ایشان بیفزاید و اشقیا انکه خود را از دوزخ
جسته و ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم سخت مِنْ کُلِّ شِیعَةٍ از هر گروهی
اَیُّهُمْ هر کدام باشد از ایشان اَشَدُّ سخت‌تر و بسیارتر عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا بر خدای از جهة سرکشی
و جرأة یعنی اول از سراهنگ آنکه کافرتر و نافرمانتر بوده جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ پس ما دانا تریم
بِالَّذِینَ هُمْ بآنکه ایشان اَوْلیٰ سزاوارترند بِها بآتش دوزخ صِلِیًّا از جهة انداختن
یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه سخت او را در آتش افکنند وَاِنْ مِنْکُمْ و نیست از شما ای آدمیان
هیچکس اِلّا وارِدُها مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مؤمنان بر او گذرند آتش مرده و افسرده
گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که
وان منکم الا واردها پس چه حال بود که آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها و هی خامدة بدرستیکه
گذشتند بر او و دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده
مؤمنان مشغول بوده اند با آتش بخوانند   سوزش در او خامد کرده چو نور روشن کانَ هست ورود بر دوزخ
عَلیٰ رَبِّکَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِیًّا کاری حکم کرده شده بر آن
یعنی وعده که البته واقع خواهد بود و در آن خلاف نیست که جمیع برآنند که ورود بمعنی دخولست و
هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآیند اما آتش بر مؤمنان برد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه
السلام و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّی پس نجات دهیم الَّذِینَ اتَّقَوْا
آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظّالِمِینَ و بگذاریم ستمکاران را فِیها

در آتش جِثِيًّا بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا
آيتهاي ما بَيِّنَاتٍ هويدا و روشن معاني يا دلايل يا اعجاز قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گويند آنانکه کفر ورزيدند
از صناديد قريش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که از فقرا گرويده بودند يعني توانگران درويشانرا گويند أَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ كدام ازين دو گروه مؤمن و کافر خَيْرٌ بهترند مَقَامًا از جهت مکان و موضع يعني
مأوا و منازل بهترست و همه اسباب معيشت در او آماده و شما را نه کوشک است معين و نه توشه مهيا و تجمل
مراد از خير به مقام حسن حال و وسعت معيشت و مقصود کلام آنکه مشرکان مؤمنانرا ميگفتند از ما دو گروه کدام
خوش حال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نيکوترند از جهت مجلس يعني آراسته تر چه در مجمع ما همه صناديد و جوانمردند و در
مجلس شما همه موالي و ضعفا پس حق سبحانه بنا بر افتخار و مباهات ايشان را در هم شکسته فرمود که وَكَمْ
أَهْلَكْنَا و چند هلاک کرديم قَبْلَهُمْ پيش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهي را که مجتمع بودند
در زماني واحد و بعضي و از بعضي بودند هُمْ ايشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نيکوتر از جهت امتعه
چون که آرايش منازل بدان باشد وَرِئْيًا و نيکوتر از ايشان در هيأت و منظر آن همه را هلاک کرديم از ايشان
دفع کرده و نه آن جمال عذاب از ايشان باز داشت بر مال و جمال خويشتن تعجب کنند
کافرانرا بپيشي برند و اين را توهمي قُلْ بگو ايشانرا که بمال و منال مغرور و مستظهر اند که جواب شنويد اونکه
مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر کرا هست در گمراهي و دور بازماند از راه حق فَلْيَمْدُدْ پس بايد که مدد کند چنانچه
در صورة امر يعني مدد ميکند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خداي تعالي و باز ميکشد عمر او را مَدًّا باز کشيدني
يعني او را امهال ميدهد و فرصت باو ميدهد زيرا که حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتي که ببينند مَا يُوعَدُونَ
آنچه بيم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ يا عذاب در دنيا بقتل و اسر وَإِمَّا السَّاعَةَ و يا روز
قيامت بشناسند انواع خزي و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنکه بدترست از آن
دو گروه مَكَانًا از جهت مکان چه جاي مؤمنان در جنات جنان باشد و ماواي ايشان در درکات نيران
وَأَضْعَفُ و بدانند آنکه ضعيف ترست جُنْدًا از جهت سپاه يعني دوستان و مددکاران چه
اهل ايمان را از خداي و ملائکه و انبيا ياري و مددکاري رسد و مشرکانرا اصلا يار و هوادار نباشد
وما للظالمين من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ و مي افزايد خداي تعالي در دين الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که
راه يافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودن يعني گرويده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه
هدايت ايشانرا بعد ازين هرچه ديگر نازل ميشود زياده ميکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهاي شايسته
باقي از صلوة خمسه يا کلمات اربعه و غير آن مر ايشانرا خَيْرٌ بهترست عِندَ رَبِّكَ نزديک آفريد
گار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت يعني اگر کافرانرا در
دنيا جاه و مالست در آخرة وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنيا هم هدايت دارد و هم عاقبت در آخرة



هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بديني سرفراز و ناماد ارند يعني کامران و کامکار ند
آورده اند که خباب بن الارت را رضي الله عنه بر عاص بن وائل سهمي ديني بود روزي او را با او
تقاضا کرد و او گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوي خباب رضي الله عنه گفت لا والله کافر نشوم
بدان حضرة نه زنده و نه مرده و نه روزي که برانگيخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوي بيا و وام خود از
من بستان که اگر آنچه ميگويي حشر من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند پيشتر حق سبحانه آيه فرستاد
که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آيا ديدي آنرا که کافر شد بِآيَاتِنَا بآيتهاي ما يعني قرآن يا دلايل وحدة
وَقَالَ و گفت يعني عاص که بخداي که فرداي قيامت لَأُوتَيَنَّ هر آينه داده شوم يعني بمن دهند مَالًا
وَوَلَدًا مال و فرزندان أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آيا مطلع شده بر غيب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و اين سخن
از آنجا ميگويد أَمِ اتَّخَذَ يا فرا گرفته است عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزديک خداي تعالي عهدي
و پيماني بر اين صورة كَلَّا نه چنانست که او ميگويد سَنَكْتُبُ زود باشد که بنويسيم يعني نگاه
داريم مَا يَقُولُ آنچه ميگويد تا بران او را جزا دهيم يا حفظه را امر کنيم که بنويسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز
کشيم براي او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشيدني يعني دراز کنيم و پيوسته گردانيم عذاب او را
بدين وجه که عذابي بر بالاي عذابي بدو رسانيم وَنَرِثُهُ و ميراث گيريم يعني باز ستانيم بمرگ او مَا يَقُولُ
آنچه ميگويد که فردا بمن خواهند داد يعني مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بيايد بما وقت مرگ يا در روز رستخيز
فَرْدًا تنها نه مال رفيق او و نه فرزند قرين او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قريش مِن دُونِ اللَّهِ
بجز خداي تعالي آلِهَةً خدايان چون اصنام و ملائکه لِيَكُونُوا تا باشند اين معبودان لَهُمْ عِزًّا
مر ايشانرا سبب عزة و ارجمندي يعني شفاعت ايشان ميکنند نزديک خداي تعالي كَلَّا نه چنانست
که ميپندارند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند يعني انکار کنند آلهه ايشان و منکر باشند بِعِبَادَتِهِمْ
به پرستش ايشان يا کافران چون با اهوال قيامت درمانند منکر شوند پرستش بتانرا وَيَكُونُونَ
و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن يا آلهه ايشان دشمن ايشان أَلَمْ تَرَ آيا نديدي
و ندانستي أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنکه ما فرستاديم ديوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران يعني
بر ايشان مسلط ساختيم يا قرين و رفيق ايشان گردانيديم تَؤُزُّهُمْ ميجنبانند ايشانرا أَزًّا جنبانيدني
يعني تحريص ميکنند ايشانرا بر معاصي و از جاي ميبرند بتسويلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب مکن
بر ايشان يعني بعذاب ايشان تعجيل منماي إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز اين نيست که مي شماريم براي ايشان
ايام آجال ايشانرا عَدًّا شمردني که در آن غلط نيفتد چون آن ايام منقضي گردد بجزاي آن رسند آنچه مستحق
شده اند يَوْمَ ياد کن روزي را که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آريم پرهيزکارانرا و جمع کنيم إِلَى الرَّحْمَٰنِ
بسوي بهشت خداي بخشاينده وَفْدًا در حالتي که سواران باشند بر ناقهاي بهشت يعني ايشانرا سواره به بهشت

برفته جانچه واقفان این درگاه سلوک می برند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر حجاب طاعات وعبادات
باشند وقومی بر مراکب همم ونیات آنانکه بر مراکب طاعت باشند بهشت جو باشند ایشان را بروضه جنان برند وآنانکه
بر حجاب همت باشند هدای طلبانند ایشان را بر جناب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست ورحمن جوی دیگر
در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدایا
بر او رحمت کن وبهشت او را کرامت فرمای ممشاد بانگ بر وی زد که ای غافل سی سالست که بهشت را
با زرف وزخرف وحور وقصور بر من جلوه میدهند ومن گوشه چشم همت بر وی نیفکنده ام اکنون بدرگاه
قرب میروم زحمت خود آورده وبرای من بهشت ورحمت میخواهی    باغ فردوس از برای دیدنش بایدت
پی جمالش روضه جنت چه کار آید مرا    وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ وبرانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه
بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان یا مانندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند ونیابند
بهشتی ونه مجرم هرخواست هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِندَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک
خدای تعالی عَهْدًا پیمانی برای شفاعت وآن پیمان توحید است وعمل صالح یعنی نتواند کسی را شفاعت
کردن مگر از خدای تعالی دستوری یافته باشد وَقَالُوا وگفتند کفار بنو ملیح ویهود ونصاری ازدو جانب
که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت خدای تعالی وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه وعیسی وعزیر علیهم السلام بگو
ای محمد ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آورده اید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و
بد وبابت تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ واز عظمت
آن سخن وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وبازشکافته زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ وبیفتند کوهها هَدًّا وبشکند
شکستنی یعنی پاره پاره گردد أَن دَعَوْا از آنکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزندی یعنی
بدو اسناد کردند وَمَا يَنبَغِي ونسزد ولایق نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را أَن يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد
وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست زیرا که ولد از جنس والد باید وحق سبحانه از مجانست
منزهست یا بنا بر آنکه ذات محتاج نیست بجا ونه اولاد وانس والفت با ایشان واستظهار وتزیین بدیشان
إِن نیست كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها وزمینست إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ مگر آینده در قیامت
بسوی رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده باشد لَّقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته است وبدیشان
احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم وقدرة او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ وشمرده است اشخاص وانفاس
ایشان را عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ وهمه ایشان آتِيهِ آینده اند بوی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع وانصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وکردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ برای ایشان خدای
تعالی وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب ووسایط آن از حضرت



آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل را علیه السلام فرماید که من فلان را دوست میدارم
تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد ومنادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست
میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا همه زمینیان نیز او را
دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم قرآن را بآنکه منزل ساخته ایم
بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی
بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکاران را آنکه از شرک اجتناب نموده اند وَتُنذِرَ بِهِ وبیم کنی بآن قَوْمًا
لُّدًّا گروهی ستیزه کاران سخت خصومت را وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از
قوم تو مِّن قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ
هیچ می یابی ومی بینی مِنْهُم از آن هلاک شدگان مِّنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ
مر ایشان را رِكْزًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد مستاصل شدند از ایشان
شخصی باقی نگذاشت چند ونه آوازی بر جای که کسی بشنود وبکلی خود قهر الهی ایشان را ساخته وبر باد
فنا در دام خمول ونسیان انداخته    کان لم یغنوا الدم یکونوا    کو اثر از سروران تاج بخش
کو نشان از خسروان تاج دار    سوخت دیهیم شهان کامجوی    خاک شد تخت ملوک کامکار
سورة طه مکیة وهی مائة وخمس وثلثون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طه در هیچ یک از حروف
مقطعه که مبادی سورتست این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه داشته و
گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر وهادی وجمعی بر آنند که اسمیست
از اسمای حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه مزمل ومدثر پس ندای باشد حرف ندا از وی محذوف
یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طالبست وهادی یعنی طالب شفاعت وهادی بشر بسبب یا طاهر از ذنوب
وهادی بمعرفت علام الغیوب یا ط طهارة دل اوست از غیر حق وه هدایة او بترتیب حق در حقایق سلمی آورده
که ط اشارتست بانکه طی کرده شد نقوش اکوان از صحیفه سر محمدی وه اشارتست از آنکه هدایة یافت
بمرتبه کونین سرمدی وبقول بعضی این دو حرف منیم بها اند وهر یک اشارتست بچیزی در تبیان گوید که
قسم بطول وهدایة آیست یا بطیبت پاک وهمت عالی حضرت رسالت پناهی ودر تیسیر از امام جعفر صادق
علیه السلام نقل میکند که طه سوگندست بطهارة اهل بیت رسول علیهم السلام لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا
وبقول بعضی ط وه هر یک اشارتست بجنت ونار ودر زاد المسیر آورده که طا طیبه اسم مدینه مطهره است وها مکه و
جمعی دو حرم محترم قسم یاد فرموده یا ط طلب غار یارست وها هرب کفار از آن یا طرب اهل جنانست وهوان
ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوعست با زبان یا ارجل بلغت عک
یا حبش یا بنطیه یا سریانیه کاقیل    ان السفاهة طاها فی خلائقکم    ودیگری گفته    هتفت بطاها فی القتال

قلم بحب

وبرین قول منادی حضرة رسول باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده
باشد و غالب آنست که ماه را مرتبهٔ بدریت در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرج است
که ای ماه شب چهارده و منادی حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و بدین اشارة بکمال مرتبهٔ جامعیت
آنحضرة کما لا یخفی علی الوفاة     ماه چون کامل شود انور بود     زانکه او مرآة نور خور بود     ای ماه بدری
صدر تو مشروح و کارت نجح صدر     در شب تاریکی کفر و ضلال     از تو روشن شد انوار جلال     و گویند طاها در
اصل طاها بوده که همزه را حذف کرده اند طا امر است از وطأ یطأ و ها کنایت از ارض کنایهٔ غیر مذکور در آن
حال که حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بتهجد بر خاستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پایها
مبارکش ورم کرد این سورة نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی ای پیغمبر بقدمین خود زمین را بپیمای که
هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابوجهل و اضراب او حضرة رسول را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که
تو بزرگ دین ما خوار داری و در رنج انداختی یا طعنی زدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج
انداختی یا طعن می زدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه
ای مرد که هیچکس قدم چون تو در میدان مردی ننهاده **ما انزلنا** نفرستادیم ما **علیک القرآن**
**لتشقی** بر تو قرآن را تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم ورم بپایهای مبارکت
رسد **الا تذکرة** لیکن فرستادیم او را بجهة پند دادن **لمن یخشی** مر آنکس را که بترسد تخصیص
خاشی بآنکه تذکره عامست جهة انتفاع اوست بآن **تنزیلا** فرو فرستاده شده فرو فرستادنی **ممن خلق الارض**
از آنکس که بیافرید زمین **والسموات العلی** و آسمانهای بلند را **الرحمن** اوست بسیار بخشایش **علی العرش**
**استوی** بر عرش مستولی شد او و اضافة استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولیست
بجهة آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تأویلات الامام ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید و حق سبحانه
بر ملک خود مستولیست و غالب و در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در این آیه بر عرش وقف میکرد
و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوا خداوند بر عرش
در قرآنست و ما از این ایمانست تأویل نجوییم که تأویل درین باب طغیانست بظاهر قبول کنیم و بباطن
تسلیم و دوم که این اعتقاد سنیانست الامام که نه محتاج مکانست نه عرش بردارندهٔ اوست که اوست
بردارنده و نگهدارندهٔ عرش     لامکان ره یافت سوی لی زمان     نی نشان دارد خبر زو بی نشان
این همه مخلوق حکم داورست     خالق عالم ز عالم برترست     **له ما فی السموات** مر او راست آنچه در
آسمانهاست از مبدعات علویه **وما فی الارض** و آنچه در زمین هست از مخترعات سفلیه **وما**
**بینهما** و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوایی **وما تحت الثری** و آنچه
در زیر طبقهٔ تراب است از زمین ثری طبقهٔ زیرترست از طبقات ارض و آن موضعیست که صخرهٔ عظیم بر



بالای اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایة وهب بن منبه مذکورست که هفت زمین بر دوش فرشته
و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر
و ماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان
و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری غیر حق تعالی نداند **وان تجهر بالقول** و اگر آشکارا کنی سخن را
**فانه** پس بدرستی که او **یعلم السر** میداند پوشیده را **واخفی** و آنچه پوشیده ترست از پوشیده
گویند سر آنست که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه بنده داند که چه خواهد کرد و یا سر آنست که با کسی گوید و اخفی
آنکه در دل خود نهان دارد **الله** اوست خدا و نیست **لا اله الا هو** نیست معبودی سزای پرستش
مگر او **له الاسماء الحسنی** مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده **وهل اتاک** و آمده است
بتو **حدیث موسی** خبر موسی بن عمران و قصهٔ او و داستان پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن **اذ رأی**
یاد کن چون دید موسی **نارا** آتشی در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیه السلام دستوری
طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب علیه السلام اجازة داده اهل او را با او روان کرد شبی
که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید ایشان راه گم کرده بنزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب
را علیه السلام که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل بدید آمد و بآتش محتاج شد موسی علیه السلام چند آنچه سعی
فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید **فقال** پس گفت **لاهله امکثوا**
مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درین موضع که **انی آنست** بدرستی که من دیدم **نارا**
آتشی **لعلی آتیکم** شاید بیارم برای شما **منها بقبس** از آن آتش شعلهٔ در سر چوب یا نی
گرفته یا جمرهٔ خرد از آن یعنی فتیلهٔ یا چوبی روشن کرده یا انگشت بیارم **او اجد** یا شاید که یابم **علی**
**النار** بر سر آن آتش **هدی** راهنمایی که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها
بجانب آتش روان شد **فلما اتیها** پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که
عناب یا عوسج بوده برافروخته و در حوالی آتش هیچکس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت
متعجب بود که ناگاه **نودی یا موسی** ندا کرده شد که ای موسی **انی انا ربک** بدرستی که من
منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن و یقین شو بآنکه منم آفریدگار تو ام
**فاخلع** پس بیرون کن و بیفکن از پای خود **نعلیک** نعلین خود را گفته اند که آن نعلین نجس بوده
از پوست خر غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و ظاهر امر الهی سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی
علی نبینا و علیه السلام تراب ارض مقدس را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم
طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفهٔ از سلف چون بشر حافی قدس
سره و غیر او پای برهنه بسر میبوده اند     کیجی که زمین و آسمان طالب اوست     چون در نگری برهنه پایی

وگفته‌اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیی و آخرة را از
دل بیرون افکن یعنی در عالم تنزیه قدم بر دو کون نه إِنَّكَ بدرستیکه تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی
پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیده‌ام ترا برای نبوة فَاسْتَمِعْ
پس گوش فرادار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچه را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدامست إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ
بدرستیکه منم خدای تعالی لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و
این وحی مقصور بوده بر تقریر توحید که منتهی علمست و ارشاد که کمال عملست پس از اقسام عبادة نماز را
تخصیص نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن یا
من ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعة رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا
میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا جهة تخویف بندگان که وقت آن معلوم نیست انتظار داشته باشند و اگر اخفا بمعنی
سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کردانم آنرا لِتُجْزَىٰ متعلقست بآتیة یعنی قیامة
بی شک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه بشتابد از عملها
و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بساعة مَنْ لَا يُؤْمِنُ آنکس
که نگرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پی روی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را پس
بعد و این کس از راه فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب باموسی علیه السلام است و مراد امة اوست
امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که از آنجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست
صلی الله علیه و آله و سلم و بر این تقدیر مراد امة وی باشند القصه چون موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
نعلین بیرون کرده در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ
يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهة استیناس موسی و رفع هیبة با وی سخن فرمود
و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیهست یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی
علیه السلام هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو
شاخ و در زیر او سنانی نشانده و نامش علیق بود با بشهٔ از آدم علی نبینا و علیه السلام بمیراث بشعیب رسیده
بود و از او بموسی رسید القصه جواب داد و جهة تعداد نعم ربانی بر آن افزوده گفت أَتَوَكَّأُ تکیه میکنم
عَلَيْهَا بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه بایستم که بچرند وَأَهُشُّ و فرو
میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا
در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیگر است آورده‌اند که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی
و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت
نمودی و بسر چاهی که رسیدی بقدر آن حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار





گشتی و هر میوه که مرغوب موسی علی نبینا و علیه السلام بودی بر او پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ
نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قَالَ گفت خدای تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ
بیفکن او را ای موسی حضرة موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند
آنرا از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید بازنگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ
ماری بود تَسْعَىٰ میشتافت بهر جانب آورده‌اند که اول ماری زرد شد بقدر عصا بعد از آن بزرگ شد
برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار پا بغایة سطبر گونه رفتن آغاز کرد و میان دو کنارهای دهن او هفتاد یا
چهل ذرع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و چشمش چون برق می درخشید بسنگهای عظیم رسیدی بلع
کردی و درختهای بزرگ از بیخ بر کندی و بخوردی چون موسی علیه السلام وی را دید ترسان شده روی بگریز
نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای تعالی که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود
باز گردانیم و ببریم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیأت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب
الهی بموسی رسید روی باژدها روان شد و دست خود در دهان او کرد و لحیین او بگرفت همان عصا شده دو
شعبه در دست وی دل موسی علیه السلام آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن و ببر
دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفید
روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع
بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ در حالتی که آیتی و علامتی دیگر بر نبوة خود لِنُرِيَكَ اینچنین کردیم تا بنمائیم
ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ برو بدین دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون و دعوة کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستیکه او از حد در گذشت و دعوی ربوبیة
میکند چون حضرة موسی علیه السلام مامور شد بدعوة فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه
مقاومة توانم کرد پس از خدای تعالی تقویة طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ
لِي ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینهٔ مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا با
متحمل دیدن و بار رسالت تا از سختی تنگ دل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان گردان برای من أَمْرِي کار
و آنکه تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا
قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده‌اند که فرعون روزی موسی را علیه السلام در زمان طفولیة بر کنار داشت
موسی دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون خشم گرفت بقتل او حکم کرد و آسیه
خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودکست جوهر درخشان دیده و بدان متوجه شده و اگر جمرهٔ آتش بیند
هم دست دراز کند بدان پس طشتی آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی آوردند جبرئیل دست وی را گرفته
بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته در دهن نهاد و زبانش بسوخت و گرهی بر آن بماند و سخنش تنگ مینمود

تمام شد انجاه خواست کرد تا آن عقده سخن کرده و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِي و گردان برای من یعنی مقرر کن
وَزِيرًا یاری دهنده یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون برادر مرا اُشْدُدْ
بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک
ساز او را در نبوة با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا به پاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم كَثِيرًا بسیار وَ
نَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ بِنَا هستی
باحوال ما بَصِيرًا بینا یا تو دانای با آنچه صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدای تعالی که بتحقیق
داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَى مطلوب و مسئول خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادم وَ
لَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی که منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَى در
وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَى آنچه نتوان دانست
مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار
تو در مانده شد الهام ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوة بدو پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن
موسی را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فاقذ
فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صندوق را
امرست و معنیش خبر یعنی دریا او را بیفکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي
دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهة مبالغه اعداوة او
آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جوی از آن دریا بجانب
فرعون بیرون رفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود و چون صندوق
پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد
ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست چشم نرگس چکنم چشم تو رعناتر از وست قتاده رحمه الله
رنموده که در چشمهای موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه
و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ
و افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبة ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی
ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَى عَيْنِي بر دیدن من یعنی بعلم و اراده من در حجر
که فرعون و آسیه او را بعزیزی برداشتند و بترغیب صعد و نعیمین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه
آوردند موسی علیه السلام شیر ویرا نگرفت اما مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل برو و چشم
بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم بتر خود را در آن باغ انداخت و صورت
حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیستاند خود را پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون برفت



أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالة کنم شما را ای حاضران عَلَى
مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون
آمده فی الحال مادر را بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا إِلَى
أُمِّكَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاد و روشن شود عَيْنُهَا چشم او در لقای
تو وَلَا تَحْزَنَ و غمناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی
که اسرائیلی بتو استعانة کرد از او و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ
پس ما برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن وام کردیم که بمدین هجرة کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا
فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادة حضرة
موسی و قتل قبطی و هجرة بمدین در سوره قصص مشروح خواهد آمد فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ
سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین و آن مشتمه یا بیست و هشت سال ثُمَّ جِئْتَ
پس آمدی بمدین وادی عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى بر اندازه که مقدور کرده بودیم ای موسی و اینجا با تو سخن
گفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدیم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست
گرفتم اذْهَبْ أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی
مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادة اذْهَبَا بروید هر دو إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او در عصیان از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن
گوئید با او قَوْلًا لَيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوة کنید در صورة مشوره
مثل هل لک الی ان تزکی مباد که اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید
و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هم تقدیر عنف مکنید
لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید او پند گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَى یا بترسد از عذاب خدا اگر بهره نختست و
خشیت حصه سوم پس موسی علی نبینا و علیه السلام از این محل متوجه مصر شد و با سر اهل خود رفت در
خبر آورده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و بیامد و روز شد و از وی خبری نیافتند در آن
صحرا متحیر ماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده و صفورا را شناخته پیش پدرش بردند و بعد از
غرق شدن فرعون خبر موسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود
وحی آمد بهرون علیه السلام که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمود
و موسی علیه السلام شرح احوال تمامی باز گفت و ویرا از آنکه باتفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق
دعوة نمود خبر داد هرون علیه السلام گفت شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده و
با دل سیاهی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشناک شد و هر دو برادر باتفاق

قالا ربّنا گفتند ای آفریدگار ما انّنا نخاف بدرستی که ما می ترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون
پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نماییم او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان
خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سختی‌ها او با نکوید قال گفت خدای تعالی که ای موسی و هرون لا
تخافا مترسید از افراط و طغیان او انّنی معکما بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرة اسمع
می شنوم دعای شما با آنچه او کوید بجنبه من واری و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا
و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فأتیاه پس بروید بدو فقولا پس بکویید انّا رسولا
ربّک ما دو فرستاده ایم از پروردگار تو فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آبای ماست و لا تعذّبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف
اعمال شاقه و کرفتن مشاطعه و قتل اولاد قد جئناک بآیة بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی آیتی یا
معجزه من ربّک از نزدیک آفریدگار تو والسلام و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت علی من اتّبع
الهدی بر آنکسی که پیروی کند ایمان کند و راه راست رود و با سلامت برود و سرا او راست
انّا قد اوحی الینا بدرستی که وحی کرده اند با ما یعنی پروردگار ما حکم فرموده انّ العذاب بانکه عذاب
دنیی و آخرت علی من کذّب بر آنکس که تکذیب کند آنرا که آورده ایم و تولّی و پشت بر آن کند
و از آن اعراض نماید پس موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدربارگاه فرعون آمدند و بعد از
کر طاقات او پیغام کنند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که حق سبحانه تلقین
کرده بود اداکردند قال گفت فرعون فمن ربّکما یا موسی پس کیست پروردگار شما ای موسی
و ابپرستش او دعوت میکنید نکته در آنکه موسی را بندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که
دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمی شود خواست که او را از حضار مجلس انفعال
دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قال گفت ربّنا الّذی پروردگار ما آن
کس است که از محض رحمت اعطی داده است کلّ شیء هر چیز را از انواع مخلوقات
خلقه صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال در وجود
و معاش بدانست ثمّ هدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر
حیوانی را زوجه نظیر او در خلق و صورت داد و از ازدواج و امتزاج راه نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است
و تقدیر کلام این که داد آفریدگار خود را هر چیز که بدان محتاجند و چون مقصود بیان معطی است آنرا تقدیم
کرد و فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای
دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی علیه السلام قال گفت فرعون فما بال القرون الاولی پس چیست
حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند در این زمان در سعادت و



آفریدگار پست

دولت شد یا در شقاوة و نکبة قال گفت موسی علمها علم حال و مآل آن گروه عند ربّی نزدیک
پروردگار منست فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضلّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد
ربّی پروردگار من هیچ چیز را و لا ینسی و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیطست و من بنده ام
مثل شما نمیدانم مگر آنچه او از آن خبر دهد و گفته اند مراد فرعون استعلام رجال قبائل بود و گفت چیست حال
گذشتگان که بر الکیفیة نمی شوند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که آنرا جز خدای من کس دیگر نمیداند
و باز بسر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الّذی جعل آنست
که کردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا فرشی گسترده که بر آن می نشینید و مسکن می
سازید و سلک لکم و روشن کرد برای شما فیها در زمین سبلا راهها تا بر آن راه از
زمینی بزمینی بروید و بمصالح خود قیام مینمایید و انزل من السّماء و فرو فرستاد از آسمان ماء
آبی که باران است فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلّم تنبیه است
بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون می آوریم بآب باران ازواجا اصناف گوناگون
من نبات شتّی از رستنیها پراکنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتّحاد آب
و زمین کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب و
ارعوا و بچرانید انعامکم چارپایان خود را در چراگاه تا بخورند گیاهی که خوردن شما را نشاید انّ فی
ذلک بدرستی که در این که مذکور شد لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربّانی و وحدة او لاولی
النّهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتّباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین
خلقناکم آفریدیم شما را یعنی اصل خلقة پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است و در تبیان
فرموده که حق سبحانه فرشته را میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری برمیدارد و بر نطفه
که مادۀ وجود اوست می ریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق می شود و در همان خاک مدفون میگردد
چنانچه حق تعالی فرموده شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم بعد از مرگ و منها
نخرجکم و از زمین بیرون آریم تارة اخری باری دیگر بجهة حساب و جزا حکیم فرموده سکارات
بخاکت در آرد خداوند پاک دگر ره برون آرد از زیر خاک بر آن حال کآیی بخاک اندروه
بر آن گونه از خاک آیی برون اگر پاک در خاک گیری مقام بر آیی از و پاک و پاکیزه نام پس فرعون حجتی و
معجزه طلبید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و
بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و نیکو ورید چنانچه حق سبحانه فرمود و لقد اریناه
و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلّها همه معجزها که بموسی علیه السلام داده بودیم فکذّب
پس بدروغ نسبت داد موسی را و ابی و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان برداری کند و از روی عناد

قال گفت اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما بسحرک
یا موسی بسحر خود ای موسی و بنی اسرائیل را تنگ سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینک پس هر آینه
بیاریم ما برای تو بسحر با جادوی مثله مانند جادوی تو و بآن جادوی با تو معارضه کنیم تا مردم
بدانند که تو پیغمبر نیی فاجعل پس مقرر کن بیننا وبینک میان ما و میان خود موعدا وعده
بجهت معارضه چنانکه وعده که هیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم آنرا نحن ولا انت نه ما و نه تو
چون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن مکان یا
مستوی یعنی هموار که در و بلندی و پستی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال موعدکم گفت موسی
علیه السلام موعد وعده ما و شما یوم الزینة روز آرایش قبطیانست و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را
که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بود یا عاشورا وان یحشر الناس
و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضحی در چاشتگاه که روشنترست از باقی روز یعنی روز موعد ما و نیز
اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس
الاشهاد و سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون
از مجلس و بخلوه در آمد و بجهة جمعیت کمره رای زد و کسان فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد آن
چیزرا که بدان کید کند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه با کافران قال لهم
موسی گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات کرد با ایشان ای قوم ویلکم لا تفتروا
وای بر شما افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا بر خدای دروغ که آیات او را سحر گویید فیسحتکم
که مستاصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بعذاب بعذابی که نازل کرداند بر شما وقد خاب و بدرستی
که بی بهره و نومید ماند من افتری هر که افترا کرد بر خدا فتنازعوا پس گفت و شنود کردند
جادوان امرهم در کار خود بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی گفتند این سخن
سخن ساحران نمی ماند واسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن را از زنان فرعون و بر این قرار
دادند که اگر او غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند
و مشاوره میکنند پرسید که ای سحره چه میگویید ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان
بدرستی که این مردو لساحران جادو باشند یریدان میخواهند ان یخرجاکم آنکه
بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود و ملکت مصر را از تصرف
آرند ویذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما که افضل مذاهب و دین و مذهب
خود را اظهار کنند یا پیر مذاشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان از شما برگردانند و بسوی خود متوجه
سازند علما را در لفظ هذان اختلافست کو بنداسم اشارتست و لغة جرهم تثنیه در همه حال با الف

جادوگر شو



می باشد و این موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد از حروف ایجاب و هذان مبتدا چنانچه ان وصاحبها
و حفص که ان بتخفیف میخوانند او را نافیه میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه فرعون از سحره
شنود که موسی و هارون علیهما السلام ساحر اند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر بر آشفت و گفت فاجمعوا
کیدکم پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را ثم ائتوا صفا
پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب آیید
وقد افلح الیوم من استعلی و بدرستی که فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز هر که
بر سر آمد در سحر پس جادویان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام در برابر
ایشان و ند سحره بقول سعید هفتاد رجل و رسن بیان بیتی و بر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب
قالوا گفتند یا موسی ای موسی اما ان تلقی یا آنکه تو بیفکنی عصا خود را واما ان
نکون یا آنکه ما باشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی علی نبینا وعلیه الصلوة و
السلام از روی مقابله ادب با از وجهی اعتبادی آن و بجای ازاه قال بل القوا گفت موسی علیه
السلام بلکه شما بیفکنید ایشان جادویها خود را انداختند و بسبب حرارة هوا زیبق در اضطراب آمدند فاذا
حبالهم وعصیهم پس آنگاه رسنها و چوبها ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من
سحرهم از سحر و کید ایشان که گوییا انها تسعی بدرستی که آن میرود و می شتابد فاوجس
فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی موسی از آنکه نظارگیان میان سحر
و معجز فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القاء عصا چون این وهم بر موسی غالب شد قلنا گفتیم
لا تخف مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که او تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد شد
انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان والق و بیفکن ما فی یمینک
آنچه بر دست راست تو است تلقف تا فرو برد ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا
بدرستی که آنچه ساخته اند کید ساحر مکر ساحرانست ولا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر
و فیروز نشود حیث اتی هر جا که باشد و هر جا که رود و حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند فی الحال
اژدهای عظیم شد و دهن خود کشاده تمام ادوات جادویان را فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز آوردند
موسی علی نبینا و علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحره
دیگر باطل نکند بلکه قدرة خدا را دیدند و دانستند فالقی السحرة سجدا پس بروی در افتادند سجده
کنان از روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هرون وموسی به پروردگار هارون
و موسی تقدیم هارون جهة رعایة فواصل رؤس الآیاتست فرعون که این صورة مشاهده کرد قال گفت
ءامنتم آیا ایمان آوردید و حفص امنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید له

براشان

زیب جادوگان

وقف

ولاحظه

موسی قَبْلَ اَنْ آذَنَ پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ مر شما را و فرمایم مر شما را که بگروید اِنَّهُ
بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ مهتر و بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت
شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته خواهید که ملک مرا بر اندازید فَلَاُقَطِّعَنَّ
پس مر آینه ببرم اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی
از راست و یکی از چپ وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ و بر آویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای درخت
خرما که دراز ترین درختهاست تا هر کس شما را ببیند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ اَيُّنَا و تا بدانید که
کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویدید اَشَدُّ عَذَابًا سخت ترست از روی عذاب
وَاَبْقٰى و پاینده تر از جهت عذاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از تابش
انوار تو از ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده خورده یک جرعه اگر
هر چه فاش کرده در باقی و دامن از فکر غیر افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لاجرم در جواب فرعون
قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند ما ترا بر نگزینیم و اختیار نکنیم عَلٰى مَا جَاءَنَا بر آنچه که آمده ما را
مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات و گویند که در حین سجده بهشت و نعیم آنرا بدیشان نموده
بودند پس گفتند ما نتوانیم که بگزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا
بخدایی که ما را آفریده است فَاقْضِ پس بکن مَا اَنْتَ قَاضٍ هر چه میخواهی کنند آن
یعنی هر چه خواهی بکن که ما پروای آن نداریم اِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هٰذِهِ الْحَيٰوةَ
الدُّنْيَا در زندگانی دنیی یعنی حکم تو در این جهانی که ما هستیم جاری است هر چه بخواهی بکنی
آخرت که بهتر است و پاینده تر از حکم معزول و بهم خود مشغول خواهی بود امروز بجو هر چه خواهی بکنی
فردا بتو هر چه خواهند کنند اِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِيَغْفِرَ
لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما از کفر و معاصی وَمَا اَكْرَهْتَنَا و بیامرزد آنچه
اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آنجم مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادوی آورده اند که فرعون مردان
بر آموختن سحر اکراه میکرد و یا خواندن او ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای
تعالی آمرزش آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذ بوده اند و این مواخذه از امت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم برداشته شده وَاللّٰهُ خَيْرٌ و خدای بهترست
از روی پاداش وَاَبْقٰى و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بکفر میخوانی و وعید میکنی که انقطاع برای راه
دارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که هرگز زوال گرد آن نگردد اِنَّهُ مَنْ يَاْتِ رَبَّهُ بدرستی که هر کس
آید نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بکفر بمیرد فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر ورا ست
دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيٰى و نه زنده باشد بزندگانی که



خوش کرده اند وَمَنْ يَاْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ
بتحقیق کرده کارهای نیکو فَاُولٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلٰى مر
ایشانراست درجهای بلند که آن درجات جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن گروه جاویدان
باشند فِيهَا در آن بوستانها وَذٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَنْ تَزَكّٰى پاداش آنکست
که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان تا منظور شود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است
و چون قصهٔ ایشان بشرحی لایق در سورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز و سه کلمه آورده بمجموع
آیات اقتصار نمود وَلَقَدْ اَوْحَيْنَا و هر آینه ما وحی کردیم اِلٰى مُوسٰى بسوی موسی علیه
السلام یعنی وقتی که فرعون از دوئیه معجزه متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را
اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِي که ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از
عقب بیایند باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا گیر برای ایشان طَرِيقًا راهی پس موسی را
فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در او
لای نبود لَا تَخَافُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را
در نیابند وَلَا تَخْشٰى و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی بامر آلهی بنی اسرائیل
از مصر بیرون برده و دیگر روز لشکرها جمع شد فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی بدر آمد بنی اسرائیل
را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود چون بکنار دریا رسید و موسی با قوم خود گذشته بود
فرعونیان در آمدند فَغَشِيَهُمْ پس دریافت ایشان را مِنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه
ابهام از برای تفخیم منده الباست یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا نقلی با نا روی شرح
تواند کرد وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه خود را در دریا وَمَا هَدٰى و
خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی که رها
شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دا
ده ایم و بیم شما را بجهت انزال توریه برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَ
نَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوٰى و مرغ بریان وقتی که
در تیه سرگردان بودید و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه ها و حلالها
که شما را روزی کردیم وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِيهِ در آنچه یعنی ستم مکنید و هر یک حصه
خود بگیرید یا ذخیره منهید که برای روز دیگر باشد و حق نعمت فرو مگذارید که شکر نعمت موجب مزید نعمت
منشور است شکر منعم واجب آمد در خرد نعمت حق ناشکر از نا ابد و گفته اند فوت آن نعمت را

یافت [illegible]
سلیم

بمعنی حرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس فرود آید عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ
و هر که فرود آید براو غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَى پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ
و بدرستی که من هر آینه بخشنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و ایمان
آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیکو و فرایض ادا کرد ثُمَّ اهْتَدَى پس راه راست
رفت یعنی بر سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت کرد یا هدایت بر استقامت نمود یا طریق اهل سنت و
جماعت گرفت راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم کز سنن راهی بود سوی رضاء ذو المنن
هر مژه در چشم او همچون سنان نیزه باد گر سنای زندگی خواهد زمانی بی سنن آورده اند که بنی اسرائیل بعد از
هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شرعی و قواعد آن مبین و معین
سازد موسی علیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی
از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی علیه السلام
هارون را بجای خود بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زود تر بالای کوه بر آمد
خطاب ربانی رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ
قَوْمِكَ يَا مُوسَى از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی که ایشان گروه مرد[اند]
اینک می آیند عَلَى أَثَرِي بر پی من و ساعة بساعة میرسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ
بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَى تا خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضاء الهی است
یعنی پیش آمدن از قوم نه از جهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای
که بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بپرستیدن عجل مِنْ بَعْدِكَ
از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد
سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند که از کرمان بود یا از باجرما و
نه از قوم بنی اسرائیل است بلکه از جمع گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست
که او از بنی اسرائیلست و در وقتی که فرعون ابناء ایشان می کشت او متولد شده و مادر بعد از تولد او در
کنار نیل او را در جزیره بنهفت حق تعالی جبرئیل را علیه السلام امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و
مشروب او مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل را می شناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ او
قبضه خاک برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت قدری
پیرایه از قبطیان عاریه گرفته ایم با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا
میخرند و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آورده در
حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود



آن زر گداخته را در آن ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر او پیدا شد زیرا که خاک زیر سم اسپ
جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در درون او ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و گویند زنده نشد لیکن
بهمان وضع که ساخته بود با آواز آمده و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل ویرا سجده کردند و حق تعالی موسی
را علیه السلام خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شده اند فَرَجَعَ مُوسَى پس باز گشت
موسی علیه السلام از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فراگرفت إِلَى قَوْمِهِ بسوی
قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید
بانگ و خروش شنید که گرد اگرد گوساله صف برزده و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت
قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا
حَسَنًا وعده راست نیکو که توریة بشما دهد و من باشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ
آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده
باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی
از خدای شما بعبادة عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده مرا که کرده
بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ
خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشته بودیم و
حملنا مجهول خوانده از باب تفعیل یعنی بار کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم
أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریه گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا
پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون فَكَذَلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ بر آنچه
با سامری بود در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله
جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و متابعان
او هَذَا إِلَهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَإِلَهُ مُوسَى و خدای موسی فَنَسِيَ پس فرا موش
کرد موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجلست و گویند فنسی قول حق سبحانه است
یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان
أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را هر چند او را آنجا شد
جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمیتواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی
یعنی قدرة ندارد بر رسانیدن زیان و سود کسی و چنین چیزی که داعیان خود را جواب نده و بر انفاع و اضرار
ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ و بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هارون
علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که يَا قَوْمِ ای گروه من

إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ جز این نیست که مبتلا شده اید بگوساله پرستی وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستی که
آفریدگار شما بسیار بخشاینده است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا أَمْرِي و
گردن نهید امر و فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ گفتند ما پیوسته باشیم بر
پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران و معتکفان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ
با موسی علیه السلام از طور و ببینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است
راست گفته یا نه پس چون موسی علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانکه گذشت آنگه روی به
برادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی سوی خود کشید و از روی عتاب
قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا
چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من بکنی در غضب برای خدا و
محاربه دین یا از آنکه در پی من در آیی و خود را بمن رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سرکشیدی از فرمان من
قَالَ گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر پدری
بود اما ذکر مادر کرد برای رقت قلب موسی و گفت لَا تَأْخُذْ مگیر بِلِحْيَتِي محاسن مرا وَلَا
بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم که اگر شما بکنم با ایشان و بگذارم
تا از پی تو آیم أَن تَقُولَ از آنکه تو گویی که فَرَّقْتَ تفرقه انداختی بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ میان
بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه صلاح نگاه داشت
جماعت و مدارا با ایشان موسی علی نبینا و علیه السلام این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد
قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت چیست این کار عظیم تو یا سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ
بَصُرْتُ گفت بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآنچیز یعنی جبرئیل
علیه السلام دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از
نشان سم اسب او یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک زیر سم اسب گرفتم و با خود داشتم چون گو
ساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمد
وَكَذَٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من نَفْسِي نفس من نیکو آورد این کار
را نفس من در باب مذکورست که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه
ندا آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر او غالبست و چون از سخاء او خلق را منفعت بوده نفع حیاة را
از و باز مشو ان کرمت ترواء ما ينفع الناس فيمكث في الارض اینجا ظاهر می شود
نهالی که برگ دارد و بر بآب حیات تازه و تر و آنچه بی میوه باشد و خار بکر کرده بتنور است
قَالَ فَاذْهَبْ گفت موسی علیه السلام مر سامری را که چون ترا از قتل تو منع کرده بیرون رو از



میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که مر ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگی تو أَن تَقُولَ آنکه گویی هر که
نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مساس مکن و او دور شو چه مقرر بود که هر که نزدیک شدی بوی او را تب گرفت پس نا
از وی مشتغر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر که را از دور دیدی بمبالغه میگفت که نزدیک
من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان همان حال دارند القصه موسی علی نبینا
و علیه السلام سامری را حکم کرد بعزلت و گفتن لا مساس و فرمود که این عقوبت دنیاست وَإِنَّ لَكَ
و بدرستی که عذاب ترا است مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَّن تُخْلَفَهُ خلاف نکند یعنی
در آنجا با تو وفا رساند وَانظُرْ و نگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ
بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم و مشتاق لَّنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم او را
باتش و این قول کسیست که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را پاره پاره سازیم و این برا
قولست که او را جسدی بود زرین بی حیاة ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را
فِي الْيَمِّ نَسْفًا در دریا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که آنرا توان سوخت و بتر توان ساخت
صفت الوهیت بر آن اطلاق نمودن عین جهالت و محض ضلالتست إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست
که معبودی که مستحق عبادتست اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ آن خدایست که نیست معبودی بحقیقت
بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش یعنی
خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیاء نه قالب گوساله که اگر زنده هم باشد مشغول در عباده
و ناوانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن گوساله را بسوختند و خاکستر در دریا ریختند
یاد سامری چه زند سحر سامری كَذَٰلِكَ همچنانکه قصه موسی بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ
میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ از اخبار آنچه بتحقیق گذشت است یعنی از امور سابقه
و قرون ماضیه تا خبر مید هیم تا معجزه نبوة تو بود و ثبت و تذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ
و بدرستی که داده ایم ترا مِن لَّدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا ذکری که موجب شرف باشد یعنی قر
آن که مشتمل بر اقاصیص و اخبارست مَّنْ أَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ از این ذکر که
قرآنست فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت
وِزْرًا بار ایشان که کفر و تکذیب خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید باشند در آن برداشتن وَسَاءَ
و بد حالیست لَهُمْ مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت حِمْلًا برداشتن آن بار عذاب و
عقاب يَوْمَ يُنفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی اسرافیل علیه السلام صور در دهد
وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم گناهکاران یعنی آنانرا که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز
کبود چشمان و در خبرست که زرقه عین و سواد وجه علامه دوزخیان بود و گفته اند که حشر کنیم ایشانرا تشنگان

وانکس راهو

مقیم

جمع قاعدین دو وجه عذاب بر ایشان

سامری هو

بانا

با کوران چه غالبا چشم در عمی کبود می شود و از غایت تشنگی تیره نظر گردند میل میکنند و چون حشر کنیم ایشانرا تشنگان با
کوران يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند بایکدیگر إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها إِلَّا
عَشْرًا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار بیش نبود پس بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت
دنیا را نَحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم بآنچه ایشان میگویند إِذْ يَقُولُ
چون گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامتر ایشان از روی عقل إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبرها یا در دنیا
إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانروز بیش نبوده گفته اند که هول
قیامت بر ایشان فراموش کرداند زمان بودن ایشانرا در دنیا و قبر یا بغیت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند
خصوصا عمری که بضلالت و جهالت صرف شده باشد : عمری که با نسیان گذرد کوتاه به آورده اند که مردی کاه
ثقیف یا یکی از ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که حال کوهها با وجود صلابت و
عظمت در قیامت چه خواهد بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از
حال آن فَقُلْ پس بگوی بی تاخیر در جواب حال ایشان که يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنرا
رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده که پراکنده سازد آنرا از بیخ پس
اجزای آنرا ریزه کرداند چون ریگ پس باد و بوران بر انگیزد تا آنرا متفرق سازد و در تبیان آورده که کوهها از
اماکن ایشان بر دارد و در دریا افکند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشانرا یعنی زمین را قَاعًا صَفْصَفًا
هموار لَا تَرَىٰ فِيهَا نبینی در آن عِوَجًا پستی و مغاکی وَلَا أَمْتًا و نه بلندی يَوْمَئِذٍ
در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بمحشر لَا
عِوَجَ لَهُ هیچ میلی و کجی نکنند مر او را یعنی هیچکس بدعوت او نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه
انقیاد نمایند مومنان برغبت و کافران بدرنگ و گفته اند آتش بپای و شتر کان ترا براند بمحشر وَخَشَعَتِ
الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و هیبت وی فَلَا
تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم یعنی صوت ضرب اقدام ایشان در زمین محشر
يَوْمَئِذٍ آنروز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر آنرا که
دستوری دهد در شفاعت لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای وی
قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آمدنیست از امور آخرت
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان
بذات خدای بِهِ عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که منشا او عدم احاطه
علمیت بذوه و حقیقة علم احاطه است بمعلوم و کنه او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را
که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات ... روا نیست و عدم





احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست
کار را بابد او را عقل چالاک که پی برد زنت از سر حد ادراک تا شایستگی اسماء و صفاتش که کی بیند کس از کنه ذاتش
وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و فروتن شوند اصحاب روها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند
لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مشرکان و بجز ایشند
وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که بر داشت ظلم را یعنی بار
شرک برگرفته بموقف حشر آرد وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از صالحات یعنی از کارهای
شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست
لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیاده کنند بر
سیآت وَلَا هَضْمًا و نه از کم و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مومن کم کنند و نه
بر سیآت وی افزایند وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه نازل ساختیم این آیات متضمن وعید را أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنرا بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيهِ مِنَ
الْوَعِيدِ در او از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجف و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید
که بترسند مشرکان و بپرهیزند از آنکه آنها با ایشان فرود آید أَوْ يُحْدِثُ یا بجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا
برای ایشان پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست از مخلوقات یا بزرگتر از اوهام
مجهدان یا پاکیزه تر از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الحکم الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات
خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شده
آیتی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی
فوت شود یا فراموش کند تکرار میفرمود آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب مکن بِالْقُرْآنِ بقرائت
قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بتو وحی آن یا و روی فرو نه
که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآنرا بیان مکن تا وقتی که بیان آن بتو
فرود آید و هزا و المیرا از قول شیخ حسن بصری آورده که مردی زن خود را طپانچه زد او پیش حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله و سلم آمد و قصاص طلبید آنحضرت خواست که قصاص فرماید این آیه آمد آنحضرت
در آن حکم متوقف شد الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از
انزال آن وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع
و بآیه قرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی
و لطایف قبری یاد کرده است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیادة علم طلبید او را امر الهی الخضر علیه
السلام کردند و چون طلب پیغمبر ما را زیادت علم یا موخت و مرالله بغیر خود کرد تا معلوم شود که آنکه ترا

او ب ادبني ربي فاحسن تاديبي بسن قل رب زدني علما خوانده باشد هر آينه در درگاه و دستگاه و علمکه عالم
كن تعلم نكتة فعلمت علم الاولين والآخرين بگوش هوش مستفيدان حقايق تواند رسانيد
علما و از انبيا و اوليا در دلش درخشنده چون شمس الضحى عالمي كامل وز كار شناخي بود كار او بسي كامل و مطلق بود
ولقد عهدنا الى آدم و بدرستي كه ما وحي فرستاديم بسوي آدم يعني من قبل پيش ازين زمان
وفرموديم او را كه گرد شجره منهيه نگردد و ازان نخورد فنسى پس فراموش كرد آن امر را ولم
نجد له و نيافتيم او را عزما عزيمتي بر گناه يعني بخطا نه بود صورتي از وجود يافت با نجود
او را اصراري بر آن مبني واذ قلنا و ياد كن چون گفتيم للملائكة اسجدوا مر ملائكه را كه سجده كنيد
لآدم مر آدم را سجده كردن تحيت و كرامت فسجدوا پس سجده كردند الا ابليس كه ديو دور
مانده از رحمت او كه ابى سر باز زد و از سجده فقلنا پس گفتيم يا آدم ان هذا اي
آدم بدرستي كه ديو عدو لك دشمن مر ترا ولزوجك و مر جفت ترا كه حوا است فلا
يخرجنكما پس بايد كه بيرون نكند شما را يعني سبب بيرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت
فتشقى كه تو در رنج افتي يعني چون تو از بهشت بيرون روي بكديمين و عرق جبين اسباب معاش
مهيا بايد كرد ان لك بدرستي كه تراست در بهشت الا تجوع فيها آنكه گرسنه نشوي در وكه
هر نعمتها آماده است در و ولا تعرى و برهنه نمي شوي كه از ملبوسات آنچه بايد هست وانك
لا تظمؤا و بدرستي كه تشنه نمي شوي فيها در وي كه عيون و انهار دوام هست ولا تضحى و در آفتاب
نمي باشي كه ظل بهشت هست ظليلت و در بهشت اين صورتها ميسر هست فوسوس اليه الشيطان
پس وسوسه كرد بسوي آدم شيطان پس از آنكه در بهشت در آمد و حوا را ديد و از مرگ ترسانيد و حوا با آدم
باز گفت و آدم از مرگ ترسان شد با ابليس كه بصورت پيري خود را باشان نموده بود رجوع كرد با آدم رسيد و
آدم بطريق تضرع از وي علاج مرگ طلبيد قال يا آدم گفت اي آدم علاج اين مرض خوردن ميوه
شجرة الخلد است هل ادلك آيا دلالت كنم ترا على شجرة الخلد بر درخت جاويدي كه هر كه ازان
بخورد هرگز نميرد وملك لا يبلى و دراه نمايم ترا بر ملكي كه كهنه نشود يعني زوال بدان نرسد آدم گفت آري
ولا لازكن مرا بان ابليس راهنمون شد آدم و حوا را عليه السلام بشجره ميوه فاكلا منها پس بخوردند
ازان درخت فبدت لهما پس آشكارا شد مر ايشان را سوآتهما عورات ايشان يعني لباس
بهشت از ايشان بريخت و برهنه شدند وطفقا يخصفان و در ايستادند و دل چسپانيدند عليهما
بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درختان بهشت وعصى آدم و خلاف كرد آدم
ربه مر پروردگار خود را در خوردن درخت فغوى پس بي بهره ماند از مطلوب خود كه عمر
جاوداني بود بعد ازان بتوبه و استغفار قيام نمود و نزد حضرت رسالت صلي الله عليه و آله شفاعت آورد



ثم اجتباه ربه پس بر گزيد وي را خداي فتاب عليه و قبول كرد توبه او را وهدى
و راه نمود او را بتوبه قال اهبطا گفت خداي مر آدم و حوا را كه فرو رويد منها جميعا از
بهشت همه بهم بعضكم بعضي از اولاد شما لبعض عدو مر بعضي را دشمن بود چنانچه حالا واقعست
از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابليس اند عداوة و دبينه مردو با هم ظاهر است فاما يأتينكم
پس اگر بيايد شما را كه در زمين باشيد مني از نزد يك من هدى راه نماينده يا آنچه سبب
هدايت بود يعني كتاب و قول رسول فمن اتبع هداي پس هر كس كه پيروي كند آن هداي مرا فلا
يضل پس گمراه نشود در دنيا ولا يشقى و برنج نيفتد در آخرة يعني بعذاب و عقوبت مبتلا
نشود ومن اعرض و هر كه روي بر تابد عن ذكري از هدي كه سبب ياد كردن منست يا اعراض
كند از كتاب من فان له پس بتحقيق مر او راست معيشة ضنكا زيستني تنگ و سخت
در دنيا يعني در كسب حرام افتد يا بعمل بد مبتلا گردد يا قناعة ازو برخاسته و بدام حرص در مانده و گفته اند كه
معيشت تنگ عذاب قبرست يا زقوم دوزخ ونحشره و حشر كنيم آن معرض را يوم القيمة در روز
قيامت اعمى نابينا قال گويد اين معرض رب كه اي پروردگار من لم حشرتني اعمى
چرا بر انگيختي مرا از گور نابينا وقد كنت و بدرستي كه بودم من بصيرا بينا قال گويد حق
سبحانه و تعالي كذلك كار همچنين است كه دانستي اتتك آياتنا آمد بتو آيتهاي كتاب ما يا دلايل قدرة
و علامات وحدت ما فنسيتها پس تو چشم بر هم نهادي از آن و ترك كردي آن را فكذلك پس
همچنانكه تو ترك كردي آن را اليوم تنسى امروز ترك كرده شدي و جا نداي در عذاب وكذلك
و همچنانكه روي گردانيدي از كتاب ما و جزا داديم نجزي پاداش ميدهيم من اسرف آنرا كه
از حد گذشت يعني شرك آورده ولم يؤمن و نگرويده بآيات ربه بآيتها پروردگار خود بلكه
تكذيب نمود ولعذاب الآخرة و هر آينه عذاب آن سراي اشد سخت ترست از تنگ
عيشي اين سراي وابقى و پاينده تر بجهت آنكه انقطاع ندارد افلم يهد لهم آيا راه ننمود
مشركان قريش را بطريق اعتبار و ايشان را روشن نساخت آنكه كم اهلكنا چند هلاك كرديم
قبلهم پيش از ايشان من القرون از اصحاب قرنها گذشته چون قوم عاد و ثمود كه
يمشون بر ميشدند بوقت تجارة في مساكنهم در مسكنهاء ايشان چون احقاف و ديار
حجر و علامات هلاك و عذاب مي ديدند ان في ذلك بدرستي كه در آن هلاك لآيات هر آينه نشانهاست
نشانت
براي اعتبار و دليلها بر عذاب اهل انكار لاولي النهى مر خداوندان عقول ناهيه را يعني عقلها
كه نهي كنند او را باب خود را از باب تغافل ولولا كلمة و اگر نه كلمه ايست سبقت كه پيش رفته
و حكم كرده من ربك از پروردگار تو كه عذاب منكران از ايشان تا آخرة افگند يا از نسل ايشان مومنان

بیرون آورد لَكَانَ هر آینه بودی عذاب لِزَامًا لازم مر ایشان را لازم و واجب که هیچ وجه مفارقت
نکردی از ایشان و فتی که مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقتی نام برده شده عطفست بر کلمه یعنی اگر وعده
تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی که بهمه کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا
باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
و نماز گزار نماز سپاس گزاری بحمد پروردگار تو یعنی نماز گزار بوقتی که حمد گوی خدای را بر توفیق و هدایه قَبْلَ طُلُوعِ
الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر
وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گزار یعنی مغرب و عشا وَ
أَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت آن نزدیک زوالست و آن آخر طرف اولست
از نهار و طرف اول نصف اخیر روز و جمع لفظ اطراف بجهت امنست از التباس یا بوقتی دیگر یا باعتبار
نصفین پس در این وقت اداکن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید که تو خشنود گردی و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی
و حفص بر بنا فاعل میخوانند و در اصح اقوال کرامتی باشد که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت امتست و
نکته وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تقویه این قول میکند
است همه چیز من و توئی جان همه
ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنودی تو جست خدا و تو بجز خشنودی نه که بعنوان همه رافع رضی الله
عنه نقل میکند که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در خانه چیزی حاضر نبود مرا نزد یکی از یهود
فرستاد و گفت بگو که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول کرده و نمی یابم
آنچه بنزدیک خود بدان شرط ضیافت تقدیم افتد آن مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون
وقت برسد بها بتو میدهم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت نمیدهم الا برهن و من بحضرت مراجعه کردم و
صورت حال باز گفتم فرمود والله انی لامین فی السماء وامین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را ادا
کردمی پس نزد خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیه جهت تسلی دل مبارک او نازل شد وَلَا
تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچه که برخوردار گردانیدیم
بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ جنسهارا از کفار چون وثنی و کتابی که دادیم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منالست لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را فِيهِ در آن یا آنرا
فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار
تو در دنیا و آنچه روزی داده او نبوت و هدایه خَيْرٌ بهترست از اموال فانی یا اعتبار وَأَبْقَىٰ
و پاینده تر وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ و امر کن اهل خود را بنماز فرایض وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بران یعنی
مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن نمیگوئیم که خود و کسان خود را روزی
ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و کسان ترا پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ بال باش



وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیک پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوند تقوی راست وَقَالُوا و گفتند کذابان
لَوْلَا يَأْتِينَا چرا نمی آرد بما آیتی بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه میطلبیم معجزه
ظاهر نمی گرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خبر آنچه در کتابهای پیشین
از عذاب متنوع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند تا بیان آن حاصل
یعنی نشنوند اهل کتاب بیان آنچه در توریه و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بشارة
قدوم او حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که
قرآنست که آیا نیامده است بایشان بیانی روشن مشتمل بر خلاصه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و
آورده آنکسی که او امیست و آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب
از ایشان بمثل سوره از آن عاجز ند با وجود چنین معجزی واضح دیگر آیه طلبیدن عین عناد و انکارست
وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر ما هلاک کردیمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر
ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا
هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا چرا نفرستادی بسوی ما فرستاده تا ما
بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ و ما پیروی بکردیم آیات ترا که باو می بفرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ
نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و بند وَنَخْزَىٰ و رسوا گردیم در قیامت بدخول آتش
پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان منکر بودند قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما
مُتَرَبِّصٌ منتظرست مآل حال دیگری یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا
پس انتظار برید و چشم بدارید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت
مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه
یافته بحق او حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم که هم راه یافته بود و هم راه نماینده
راه دان و راه بین و راه بر در حقیقت نیست جز خیر البشر
سورة الانبياء مکیة وهی مائة واثنا عشر آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ نزدیک آمد لِلنَّاسِ مردمان را حِسَابُهُمْ وقت
حساب اعمال ایشان و یا پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدرست وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان
در بیخبری اند از حساب یا معارضه مُعْرِضُونَ اعراض کنندگان از تفکر در آن یا معرضند از طریق
توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار
ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و بتجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن میشنوند
آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتی که دلهای ایشان مشغول است بچیزی دیگر یعنی غافلند از

تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سعی نمیکنند که قلب لاهی ولیست مشغول باموال دنیا غافل از احوال
عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خودرا الَّذِينَ ظَلَمُوا گفتند آنانکه
ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَذَا آیا هست این که شما را دعوة میکند یعنی محمد صلی الله علیه
وآله وسلم إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجیٔ او رسالة را نشاید و
رسول باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما جادوی را یعنی قبول میکنید سحر او را
واعتقاد کفار آن بود که هرچه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از کلام الهی بر ایشان میخواند سحرست
پس پنهان با یکدیگر مشاوره کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحرست وَ
أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ وشما می بینید که او آدمیست مثل ما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که بهم او در میشکنند
حق سبحانه پیغمبر خودرا خبر داد از آن مشاورة و فرمود در جواب ایشان قَالَ بگو و حفص قال میخواند
یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را فِي
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ واو شنواست گفتار کفار
الْعَلِيمُ داناست باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا اضرابست از آنکه گفتند که قرآن سحرست بلکه
گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ خوابهاست پریشان یعنی پراکنده از هر جایی و آن بی ترتیب بَلِ افْتَرَاهُ
بلکه بر بسته است از خود وافترا کرده بر خدای و آنچنان بی ترتیب بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعریست کلام
شعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که حقیقتی ندارد حاصل که ایشان در کار حضرة پیغمبر صلوات
الله وسلامه متحیر و مضطرب گشتند گاهی او را شاعر و وقتی ساحر و مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و
میگفتند که اگر چنین که میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس بیارد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ همچنانکه معجزه فرستاده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء
موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ
پیش از ایشان مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل شهری أَهْلَكْنَاهَا که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته انبیا
طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و به انکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ آیا اینها
که ایمان آورند اگر این آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه سخت دل ترند و ستیزه ور تر از منکران
گذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو پیغمبران إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی
که وحی فرستاده شده اند و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ
پیغمبر ملک نبود و همه بشر بودند تا میان ایشان و امم نسبت جنسیه افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا
پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا
باشند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را



چگونه خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نساختیم پیغمبران را جَسَدًا کالبد خداوندان جسدی که بآن لَا
يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ
صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست گردانیدیم وعدهٔ ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از نصرت
موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم
از مؤمنان یکسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم گزاف کاران و
گزاف گویان لَقَدْ أَنْزَلْنَا هرآینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ
کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف و نام و آوازهٔ شما یا پند و موعظهٔ شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا
در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را براه دارد که بدو بگروید و این آیه اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی لا
کلامست و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این اجلال و اکرام اهل قرآن اهل الله وخاصته
اند و ایشان کی رسد هر بو الهوس اهل باشد جنس و جنس این کلام بیت جز بوی که بپرد ز دام
هر که اندر دام فضل است و هوا اهل شیطانست نی اهل خدا آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که
آنرا حضور گفتندی حضرة عزة پیغمبری بایشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب
صات ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندایی از آسمان آمد که یا لثارات الانبیاء ای قصاص
پیغمبران آمد که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرد و بتمامی هلاک
گشتند کما قال وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی را که بود ظَالِمَةً
ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهرها و دیهها را که بسبب شرک بودند پیدا و گنهکار
وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ گروهی از
دیگران بجای ایشان منبه میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تواناست بر
هلاک پس آیندگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن ده یعنی حضوریان دریافتند بَأْسَنَا
عذاب ما را و مشاهده کردند بحس که لشکر بخت نصر گرد ایشان در گرفته اند إِذَا هُمْ آنجا ایشان مِنْهَا
سهرا از ایشان يَرْكُضُونَ گریز میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملایکه بطریق ا
گفتند لَا تَرْكُضُوا مدوید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید
إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که متنعم شدید فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای
خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات
عذاب را دیدند و خلاص را وجهی نیافتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
بدرستی که بودیم ما ظالمان و ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل آوردیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه
بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا میگفتند حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که

گردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا کیاه درو ده یعنی چنانکه کیاه را بداس بدروند ایشانرا بشمشیر درودند وساختیم
ایشانرا خَامِدِينَ مردکان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ ونیافریدیم آسمان وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
وآنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ درحالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینهارا ببازی نیافریدیم بلکه
برای تبصرهٔ اهل بینش وتذکرهٔ ارباب دانش مشحون کردیم بانواع بدایع وغرایب واصناف
صنایع وعجایب بلکه بحیثیتی که از فرش تا بعرش درهیچ ذره نیست که سر عجیب نیست
لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بدان بازی کنند وبدو مشغول
شوند چون زن وفرزند لَاتَّخَذْنَاهُ هرآینه فرا میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا ازجهة قدرة خود یا از آنچه نزد
ماست لایق بحضرة ما یعنی بوجهی که لایق حضرة ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر می بودیم
کنندهٔ این کار بَلْ اضرابست از اتخاذ لهو وتنزیه است از صاحبه وولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بلکه
نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جدست عَلَى الْبَاطِلِ برباطل یعنی لهو یا اسلام را برکفر مسلط کنیم
فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند اورا فَإِذَا هُوَ پس این باطل یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده
باشد وزایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ ومر شمار است ویل وویل کلمهٔ حسرت وندامت یا شمار است
شدة عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه صفت میکنید خدا را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن وفرزند
وَلَهُ ومر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ وهرکه
در زمین است از جسمانیات وَمَنْ عِنْدَهُ وکسانی که نزدیک اویند یعنی ملایکه لَا يَسْتَكْبِرُونَ
کشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ وهیچ مانده نمی شوند واز عبادة انقطاع
نمیورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب وروز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق
میکوشند لَا يَفْتُرُونَ سست وضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفته اند خدایان باطل
را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایان که بعضا از زمین مصنوع اند چون زر ونقره هُمْ يُنْشِرُونَ
ایشان زنده کنند مردگانرا تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتانرا آلهه میگویید واز لوازم الوهیة اقتدار است
بر حکمات ونمیدانید که ایشانرا قدرة نیست باوجود این از عبادت ایشان دست باز نمیدارید
لَوْ كَانَ اگر باشد فِيهِمَا در آسمان وزمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند
إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هرآینه تباه شود آسمان وزمین وکارها درهم شکند چه اگر آلهه
در اراده موافق باشند چندین قدرة بریک مقدور طاری شود واگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق
افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید وجز حضرت احد نشاید در دو جهان قادر ویکتا توی
جمله ضعیفند توانا توی چون قدرت بانگ برابلق زند جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللَّهِ
تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدکار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف





میکنند اورا از اتخاذ صاحبه وولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهة عظمت وتفرد
بالوهیت بابت آنکه هرچه کند عین حکمت وصوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ وایشان یعنی همه بندکان پرسیده
شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک بنده مملوک را ناچارست که حساب اقوال وافعال خود با مالک باز
کند أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آیا فرا گرفتند بجز خدای آلِهَةً خدایان وما مور بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بگو
بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلاً ونقلاً هَذَا اینک ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ
یادکرد کسانیکه بامنند از امت یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي واینک یادکرد آنانکه پیش از من بودند
یعنی توریه وانجیل وسایر کتب سماویه در انجا نگرید واز آنجا که بدانها دانا اند بپرسید که در همه کتب منزل
ثبت الاحکام بتوحید ونهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ
نمیدانند حق را ومیان حق وباطل تمیز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنند
از ایمان بخدای ومتابعت رسول وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ که وحی کرده شد بدو وصفت نوحی خوانند یعنی او وحی کردیم بدو
أَنَّهُ لَا إِلَهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا
اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وگفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشایش وَلَدًا فرزندان از ملایکه سُبْحَانَهُ
پاکست او ومنزه از ین بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملایکه بندکانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتکان
ونواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند برخدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن
نگویند ومراد ازین سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت
نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ وایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ
ودرخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى مگر کسی را که خدای پسند وشفاعت او را یا کسی را که بجا
اقرار کند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله
وَهُمْ وترسندکان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب وعقوبة الهی مُشْفِقُونَ لرزان یا از
مهابت وعظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ وهرکه گوید از ملایکه یا سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَهٌ
بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را
جَهَنَّمَ دوزخ كَذَلِكَ همچنین که مدعی ربوبیة را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش
خواهیم داد ستمکاران را بپرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا نمیدیدند یعنی ندانستند آنانکه کافر شدند
أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی مجتمع مراد او
که حقیقة متحده بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم ایشانرا از یکدیگر بتنویع وتمیز با آسمانها یکی بود

دوبه
کاشته
نکوئی
ویده اند

اورا بنحو یکان مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع
گردانیدیم یا ارض و سما بیکدیگر ملتصق بودند یعنی بر هم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را میان در آوردیم
وایشانرا از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه انفراج کردیم تا هفت طبقه شد و
از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه شد و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد
و زمین بسته بود از وی گیاه نمیرست ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاءِ و پیدا کردیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی حیوانات را از آب
مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهرست
یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیوة هر زنده ساختیم و کل برای اغلبیت اینجا بجهت عموم
أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي
الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنبد زمین و نه
گرداند آدمیانرا وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا
راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا
السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمانرا سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی
معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوای بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانها
ماه آسمان که دلالت آن بر وجود صانع و وحدة و کمال قدرة او در غایة ظهورست مُعْرِضُونَ
اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرة کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب
تیره را تا در و آرام یابند و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید
آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک
میشتابند چون شناوران آشنا و بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و
روز نشان قبض و بسط عارفانست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد
و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ
صاحب توجیدات بنعت تمکین در حضرة شهود آراسته نه زاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و قمر نشانهٔ اهل تلوین که گاه در کاهش بود گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدة در محاق
میتی افتد و ساعتی به بروز رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریه رسد گویا در کلام حقایق انجام حضرة قاسم انوار
قدس سره اشارتی بدین معنی هست

ز بیم سوز هجرانت زمو باریک تر گردم
چو روز وصل یاد آرم شوم در حال از آن فربه — و حضرة پیر رومی روح الله روحه میفرماید
چون روی بر نتابی زمین گردم هلال ممحق — ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم — تو آفتابی من چو مه
گرد تو گردم روز و شب



که در محاق افتم ز تو کز شمع نور افشان شوم — آورده اند که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت
میگفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ انتظار آن میبریم که گردش حوادث بر آید و یاران محمد را تفرقه ساخته او
در ورطهٔ هلاک اندازد حق تعالی تسلیهٔ آنحضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر آدمیرا
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو الْخُلْدَ پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا تو اگر بمیری فَهُمُ
الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دوام مرگ رهایی خواهند
یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ مرگست هر که قدم از دروازهٔ عدم
بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ و می آزماییم شمارا بِالشَّرِّ ببدی یعنی
بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکویی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست از غیر
لفظ و معنی سخن آنکه با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ هر یک
در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خوا هید شد
و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجمعی از صنادید
عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکند و بخندید و گفت اینست پیغمبر بنی عبد مناف آیت
آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون ببینند ترا آنانکه کافر شدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا
إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان باستهزا با پیغمبر خدا
و با یکدیگر گویند أَهَذَا الَّذِي آیا این آنکس است که يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان شمارا
ببدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای و او را یکی دا ستن
یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لایق سخریه اند
خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایهٔ مبالغه است یعنی از
فرط استعجال و قلهٔ تأنی در امور گویا که مخلوق از شتابست و از جملهٔ شتابکاریها او آنکه استعجال عذاب
الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم
شمارا آيَاتِي نشانهای عقوبت خود در دنیا چون قتل بدر و در آخرة عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ
پس شتاب مکنید در انجواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدمست علیه السلام و عجلهٔ او آنکه چون روح
بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش
از آنکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ
عذاب یا وعدهٔ قیامت با ما گویید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان خطاب
حضرة پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم حق سبحانه باز نا گفتار ایشان فرموده که

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر اند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند
داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود
زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب
از ایشان باز دارد و نیابند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل
نکنند بوقوع آن یا بدانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت
بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر کرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا
باز داشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه
یا معذرت یا آنکه منظور نکردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که
افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق تعالی تسلی دل آنحضرت را از حال انبیا که گذشت
و استهزا معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالتمآب را میکوید ایشان استهزا کردند
فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند مِنْهُمْ از مسخران یعنی قومی
که با انبیا مسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند پس یکسانی هرکه با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد
با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ کیست نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمٰنِ
از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد پروردگار
خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ روی برگردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور
نکند از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از
راه توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان مِنْ دُونِنَا بجز خدای ما که باشد از نزدیک ما و گفته اند
درین آیه تقدیم و تاخیری هست تقدیرش این که ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه
ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ
یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن
از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند اصنام
یا پرستندگان ایشان که بتدو دیگری مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و زینهار داده
شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هٰؤُلَاءِ آن گروه را که تمتع با سباب عیش و ایمنی
و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ برایشان
مدة زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش
در هم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد مغرور مشو که دم بدم دست اجل



بر هم زند این بنا که افراشته أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که
می آییم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف
آن یعنی می کشاییم آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند و منزلی بحوزه تصرف در می آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
آیا ایشان اند غلبه کنندگان با پیغمبر و مومنان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بگو جز این نیست که من بیم کنم شما را
بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده می شود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمی
شوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده
شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمی شود وَلَئِنْ
مَسَّتْهُمْ و اگر برسد بدیشان نَفْحَةٌ اندک چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم میکنی خواره و زبون شوند و از غایة اضطراب و حیرة لَيَقُولُنَّ هرآینه
گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستم کنندگان بر خود
بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوها ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
برای جزا روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران برانند که میزان عبارة از عدلست یعنی وضع
موازین تمثیلیست از برای محافظت حساب و مکافاة اعمال براستی و جمهور برانند که مراد میزانیست که او را
عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تعبیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهة تعظیم
شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت با حضرة پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه یا آنکه اعمال هر یک
از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هر یک میزانی باشد و جمعیت او باضافه باجمع است و بعضی برا
که علی حده هر کسی را میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی
شَيْئًا چیزی را از حق خود یعنی از ثواب و به هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وَإِنْ كَانَ و اگر باشد
عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حباتست أَتَيْنَا بِهَا
بیاریم آنرا و بنزد ترازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را
چه کمال علم و جمال عدل ما راست وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ
موسی و هارون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرة بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً و دادیم
ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که بتابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وَذِكْرًا
لِلْمُتَّقِينَ و پندی مر پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب آن
بِالْغَيْبِ پوشیده گی یعنی خدا را نادیده از وی ترسند و عذاب را مشاهده ناکرده از آن بیم دارند
یا ترس کار کنند بپنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند بآشکارا در موضع از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که هر که ایمان آرد بوحدانیت و بکروه بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است

شد

و نیکو کار خود

از خدای بغیب وَهُمْ و ایشان کاران مِنَ السَّاعَةِ از اهوال القیامة مُشْفِقُونَ ترسندگانند
وَهٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُبَارَكٌ سخنیست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم
أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را از خود و بر بنافت أَفَأَنْتُمْ آیا شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر
قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن
او بوجوه صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هارون یا پیش از محمد علیهم الصلوة والسلام یا پیش
از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق او مر عطا ما را دانا پس
فرا خور استحقاق او را نواختن فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود
آزر را وَقَوْمِهِ و مر گروه خود یعنی اهل بابل را مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و
صورتها که چون أَنْتُمْ لَهَا شما مر او یعنی بر پرستش آن عَاكِفُونَ مجاورانید و آن هفتاد و دو
صورة بوده و در تیسیر گوید نود بت بوده و بزرگتر همه را آزر ساخته بودند و گوهر شاهوار در جای
چشمها او ترکیب کرده و در بتان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهایم و انسان و
بقول بعضی تماثیل بر صورت هیاکل کواکب بوده و بر هم تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود
که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا گفتند وَجَدْنَا یافتیم آبَاءَنَا پدران خود را
لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم لَقَدْ كُنْتُمْ
أَنْتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطائی
آشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی
و جد أَمْ أَنْتَ یا توی مِنَ اللَّاعِبِينَ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوئی
استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبا خود قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام بَلْ چنین بازی کننده نیستم
بلکه رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمینست الَّذِي فَطَرَهُنَّ
آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذٰلِكُمْ و من بر آنچه او پروردگار من و شماست
مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادا شهادة مینمایم آورده اند که نمرودیان روز
عیدی داشتند که دران بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه در آمده و
بتان را بیاراستندی بزر و زیورها و خوانها بنهادندی انگه سر بر زمین نهاده و در رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود
بازگشتندی چون ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با جمعی از ایشان در باب تفصیل مناظره فرمود
گفتند فردا عید ماست برون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه السلام بلا و نعم
جواب ایشان نگفت و روز دیگر که بیرون رفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد و گفت إِنِّي سَقِيمٌ
ایشان دست ازو باز داشته برفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللَّهِ بخدای



سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا
بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِينَ پشت بر ایشان کنندگان
یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید و با کسی نگفت اما
چون قوم برفتند حضرة خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را بزخم
تبر جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را
نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید قوم نمرود بآن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ
باز گردند یعنی بدو رجوع کرده ازو پرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات
رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع است به
ابراهیم یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند
القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورة متحیر شده قَالُوا مَنْ فَعَلَ
گفتند که کرده است هٰذَا این عمل بِآلِهَتِنَا بخدایان ما و ایشان را درهم شکسته است
إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از ستمکارانست بر آنکه چه ایشان را تعظیم می باید کرد او اهانت
کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص
افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ از ابراهیم علیه السلام شنیده
بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال بامرا و نمرود رسید قَالُوا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان را
میگویند سَمِعْنَا فَتًى شنودیم از جوانی که بدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ
میگویند مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قَالُوا گفتند نمرود و امرا او فَأْتُوا بِهِ پس
بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ برچشمها مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لَعَلَّهُمْ
يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان ما را نگونسار کرده پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر
کردند قَالُوا أَأَنْتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هٰذَا کرده این کار که می بینم از کسر و قلع بِآلِهَتِنَا
يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت من نکرده ام بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این کار
كَبِيرُهُمْ هٰذَا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ
پس بپرسید شما از ایشان که کیست اشکننده شما را إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا
إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ پس باز گشتند با عقول خود و با یکدیگر فَقَالُوا پس گفتند بعضی با بعضی إِنَّكُمْ أَنْتُمُ
الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند
عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سرها در پیش افکندند از خجالت و حیرة و گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ مَا بدرستی
که تو دانسته که هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان پرسید و چون اعتراف

نمودند بجز آنکه خود قَالَ گفت ابراهیم أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ
و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش کنید أُفٍّ لَكُمْ زشتی و ناخوشی مر شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ
و مر آنچیزرا که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید قباحت
عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه عاجز شده نقل کرده قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند
بسوزانید او را اگر عقوبت آتش با هولست وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ یاری کنید خدایان خود را با انتقام
کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید فَاعِلِينَ کنندگان نصرة یعنی یاری دهندگان
مر ایشانرا پس نمرود حکم کرد تا حظیره در کوثی بنا کرد و مقدار شصت گز و قرب یکماه هیزم
جمع کرده آنجا انباشته و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم صلوات الرحمن
علی نبینا و علیه را بر کرده و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل علیه
السلام بوی رسید در هوا و گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجة
دارم و لی بتو نی جبرئیل گفت پس که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست چون توکل
خلیل بر خدای و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم که ای آتش كُونِي
باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بمردی وَأَرَادُوا و خواستند
نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابراهیم مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس گردانیدیم
مر ایشانرا زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند
که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر
هوای او نرگس و گل بدمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از
بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با کسی سخن میگوید و بر گرد
گرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرة او درین مرتبه است که
هم بزرگ خداییست و من برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از
تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذاء
ابراهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محقق خطاب یا نار کونی با آتشی که در کانون دل خلیل
بوده یعنی شعله شوق محبة آتش دارد دل من آتش دارد وان آتش دل دل را خوش دارد
خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوز شوق و عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد خطاب
رسید که ای آتش شوق سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامة باش بر ابراهیم چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش



بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر نور سلطنت خود بر نار نمرودی برانی نابود شود و بوستان پیدا و معجزه هویدا
نگردد و اگر ابراهیم بسلامت نباشی از شعله نار الله الموقده بسوزد و قاعده دعوت بر افتد و از اینجا معلوم
می شود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نبود عشق آن شعلست کو چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجاة دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او
بود وَلُوطًا و برادرزاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشانرا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا
بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ در آن مر جهانیان را یعنی ولایة شام و برکت
تمام و بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزاق آورده اند که ابراهیم علی نبینا و
علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز
بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او وَيَعْقُوبَ
و دادیم او را یعقوب نَافِلَةً زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسر بخشیدیم
و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ
و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند
وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از
خیرات جهة تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند مارا عَابِدِينَ پرستندگان باخلاص وَلُوطًا
آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که
پیغمبرانرا باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن
دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن دیه که میکردند یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم
بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه میزدند ما ایشانرا هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان
وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم
یا در بهشت که محل رحمتست إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از سزاوارگان و شایستگان
و قصه لوط علی نبینا و علیه الصلوة والسلام قبل ازین بتفصیل گذشت وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ
نَادَى چون ندا کرد پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا
فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعاء او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجاة
دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غمی
بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب

ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را إِنَّهُمْ بدرستیکه قوم
نوح علی نبینا وعلیه السلام كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چگونه سرمه بدبهات
فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود
بن ایشا و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده
اند که داود علیه السلام در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از نزد وی حکم وی
استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و
او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا بشب رمهٔ خود را بچرانیده بکشت
زار من در آمده اند و تمام خورده اند قولی آنست که بوستان وی رفته بودند و خوشهاء انگور را خورد
و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم کرد
که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از محکمه برون
آمدند مضمون قصه مر سلیمانرا علیه السلام معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده سالگی و با پدر فرمود که اگر
حکمی جز این بودی اصلح و اوفق بودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که
گوسفند را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ و یا زرع را یوحنا باید داد
تا تخم خورد و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشها انگور بجا آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفند
خود بگیرد تا بیکدام بی بهره نماند داود برین منوال حکم فرمود و حق تعالی خبر داد پیغمبر خود را که قصهٔ داود
و سلیمان علیهما السلام برین قوم خوانده و حقی که حکم کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون بشب رفته
بود فِيهِ دران کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما
لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را بر متحاکمین شَاهِدِينَ دانسته یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر
ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمانرا و بدو آنکه
و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا از نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند
و باغ را صاحب گوسفند غمخوارگی نماید و بمرتبهٔ نخستین باز رساند تا دیگر از وی غافل نکردد و حقیقت آن
که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر گشته و قضا او وحی کرده سلیمان علیه السلام یعنی
که ناسخ آن حکم شده داود علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنفقهٔ ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا
آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش با مور
دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح می
کردند خدا را با تسبیح او در تبیان فرموده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلام می‌شنود ندا از کوهها
بر می‌شنود و می‌شد و این معجزهٔ آنحضرت بود وَالطَّيْرَ و مسخر کردانیدیم مرغانرا و او را مرغان تا در تقدیس





با وی موافقت نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندگان مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر
نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بعضی سیاحت داشته اند یعنی هر جا داود علیه
السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس
ضرورة نیست حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بدان تقدیر چون جمله
اشیا بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مومن موقن
باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
بر وجهی تسبیح می‌کرده اند که همه سامعانرا ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می‌شده و این معنی از
قدرة الهی غریب نیست      هرکجا قدرتش علم افراخت      از خواب هر آنچه خواست بساخت
قدرتی را که نیست نقصانش      کار را جلوت آسانش وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ
لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد شما را و حفص بتا
می‌خواند یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کار زار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار
زار
فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان بر این نعمت امر است در صورت
استفهام یعنی شکر گویید خدایرا بر چنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم برای سلیمان باد را
عَاصِفَةً سخت وزنده در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمانرا بر داشتی و بیک روز یکماهه
راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ و بود که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بخواست او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي
بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده‌ایم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در ملخص
آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بر
آمدی و با زمان شام باد و برا بانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و
قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی و روزی دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر
بودی و شام به تدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا وَمِنَ
الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمانرا از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی
کنند در دریا لَهُ برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و کنند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی
دیگر جز غواصی مثل بنائی و سایر صناعات غریب وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوانرا حَافِظِينَ
نگه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر آموص بن رازح بن
روم بن عیص ابن ابراهیم است علیه السلام حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوة پوشانیده
بولایت بثنیه نزد شاد شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس
لعین بر وی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و سعهٔ عیش است مال بسیار و فر
زندان

بزرگوار و او را کرا و را با شراع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد
حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگویی او مارا بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش بگدازم
بر محک اعتبار تمام عیار خواهد آمد    چنان در عشق بگدازیم که گر تیغم زدو بر سر
بروز امتحان باشم چو شمع استاده پابرجا    در بسیار از تفاسیر آورده اند که ابلیس درخواست که او را بر مال و
فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی مسلط داد و او
دیوان از برکات تا با هلاک آن اشتغال نمودند و در احقاق آورده که بدین سخن در کتاب وست و لیکن
بلکه اخبار یهودست که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بر وی گماشت آن
پس انواع بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفند
بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر او زیر
دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و کرمان دران پیدا گشت و مومنان او ترک کردند
و یا انمردیده و منزل که بیرون رفت پرورش میکردند زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا
بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت
بدین محنت مبتلا بود و بعضی هژده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیت دل مبارک حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حال او را ذکر کرده و فرمود که یاد کن قصه ایوب را اِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ
چون بخواند پروردگار خود را اَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بآنکه مرا رسید رنج و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
و تو بخشنده ترین بخشایندگانی مذکرانی بگویند که حق تعالی در باره ایوب علی نبینا و علیه السلام فرموده
که انا وجدناه صابرا و گفت انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین منافی آنست چه شکایة از رنج نشان
ناصبری است جواب بر این وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا
سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق تعالی از ضرر وی شکایة کرده نه از رنج خویش
در عرائس حیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند که اگر در وی خیری بودی بدین بلا
مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راند یا چنان ضعیف شده که
بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا پاره کرمان آهنگ دل و زبان وی
کرده اند این دو عضو محل تحمید و توحید بود از فوات ایشان بترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت
بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شده آواز انی مسنی
الضر بر کشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکنند که چهل روز بود وحی نیامد این شکایة
بحث آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک کرم می طپید
ایوب او را برداشت بجای او نهاد چون این کار با محنت در واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این





ایوب

کلام بر زبانش جاری شد و گویند سر سحری بی واسطه ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب با
گوش وی رسید که ای بیمار ما چگونه ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و با آن
بیماری خوش بود    که بر سر بیمار خود آیی بعیادت    صد سال بامید تو بیمار توان بود    در صحرا آنزد که
مرهم راحت برسید بتحفه این خطاب سرافراز شد فریاد کرد که انی مسنی الضر مقتضا آنکه شکایة با او
بوده از او بوده و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از ضر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال مبلی شده
کمال عنایة در بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش بندای وانت ارحم الراحمین
مترنم شد در لطایف تفسیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراضست بر حکم قضا و قدر بلکه از روی
ضعف و عجز بشریت چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت
چگویم که جبرئیل گفت بلا با در فراین حق بسیار رشت تو طاقت نیاری از حق عافیت خواه ایوب علیه
السلام این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعاء ویرا فَكَشَفْنَا پس بردیم مَا
بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه ویرا بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره ص خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ
و عطا کردیم او را اَهْلَهُ فرزندان وی که باعیان ایشان زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند
ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر شد بلکه ابن عباس فرمود که اولاد و اموال و مواشی ویرا
مضاعف داد بوی و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی بیارید و در احقاق آورده که سه شبانه روز
در حوالی سرای وی بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کار بجهت ایوب کردیم برای ایصال رحمت و انعام
از نزدیک ما بدو وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند
چنانچه او یافت    هر که او در راه حق صابر بود    بر مراد خویشتن قادر بود    صبر باید تا شود یکسو رنج
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج    وَاِسْمَاعِيلَ وَاِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ و
خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود
و گفته اند کفل یعنی ضعف است یعنی عمل او برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل یعنی ضمانت نیز آمده
در مختار آورده که الیسع از الیاس علیهما السلام متکفل شد که با مردم قیام نماید بعد از غیبت وی و
بدین جهة ذو الکفل لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله و صاحب تبیان آورده اند که یکی از
انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن
هر که پایندان شود آنرا که شب نماز گزارد و فتور نورزد و روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم
حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد
جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا
نمود خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را ذو الکفل خواند وَكُلٌّ هر یک ازین پیغمبران که اسمعیل

وادریس و ذوالکفل مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف با بر شدائد زمان اسمعیل بر
اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس روزگاری دراز بر بلاء قوم صبر کرد و بدو ایام
نماز و روزه و ذو الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشانرا فِي
رَحْمَتِنَا در بخشش ما که نبوت یا نعمت آخرة إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان
و در زمان بودند کاشته وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را إِذْ ذَهَبَ چون برفت
مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوی وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم
گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود گفت اند که ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بود چون
میعاد در رسید و عذاب وی نزدیک آمد پنداشت که او را دروغگوی خواهند داشت از میان ایشان بیرون رفت
فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ که ما تنگ نخواهیم
ساخت عَلَيْهِ بر وی راه رفتن را پس ما او را بدریا آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَى
فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکیهای شب و بخواند مرا
أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ بانکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی تو از آنکه در جهت تو عاجز
شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستیکه من هستم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود که بی اجازت بیرون رفتم
کردم در انوار از حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا
نخواند الا که اجابت کند مر او را فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و
برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود
بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و چنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ برهانیم
و نجات میدهیم گرویدگانرا و قصهٔ ماهی و دریا در سورهٔ صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن
زکریا بن آذر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي
ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ
و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای
او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ
و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند
او را خوش خوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه سیئ الخلق بود إِنَّهُمْ بدرستیکه این پیغمبران که مذکور
شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که میشتافتند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوییها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند
ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهت ترس از عقاب وَكَانُوا لَنَا
و بودند ما را خَاشِعِينَ فروتنان و فرمان پذیر و با نیاز مندان و محققان گویند نیاز برای او



باید و نازبده و شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز برد توانگرش سازد و هر که ناز برد و کند عزیزش گرداند
بیان نیاز وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ نشان ناز مَنْ مِثْلِي وَرَبُّ الْعَرْشِ معبودی
گدای بکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی
را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله عنها که خود را
پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عصمت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم
تا دمید فِيهَا در پیرهن او یا در تن او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آن با مر ماست محصل سخن آنکه حادث
گردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم قصهٔ وی وَابْنَهَا آيَةً و خبر پسر وی عیسی را
آيَةً حجتی و علامتی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیانرا یعنی چون تامل کنند برایشان روشن شود که ظهور پسری
بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخ دلالت بر کمال قدرة صانع حکیم جل ذکره دارد وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ
بدرستیکه ملت تو دین اسلام که واجبست شما را اشناختن آن أُمَّةً وَاحِدَةً ملتیست یگانه یعنی
اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند و در اصل توحید همه متفقند وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفرید
گار شمام فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و بریدند امم ماضیه أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ
کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند كُلٌّ
همه این فرقها إِلَيْنَا رَاجِعُونَ بسوی ما باز گردندگانند و ما ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش
خواهیم داد فَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملهای پسندیده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه
او گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ پس ناسپاسی نیست مر شناختن او را یعنی
ناچیز کردار او را ضایع وَإِنَّا لَهُ و ما مر سعی او را كَاتِبُونَ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده
در صحیفهٔ عمل او مراد آنست که کار او هیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکوان ضایع نباشد چون خلق
لا يضيع الله في الدارين اجر المحسنين وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که أَهْلَكْنَاهَا هلاک
کردیم ایشانرا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ آنکه ایشان باز گردند بدنیا یعنی حرامست بر هلاک شدگان که بدنیا
رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی داشته نه زایده و گویند معنی آیه آنست
که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بجز برای حساب بلکه پایند و محاسب شوند و قول
اشهر آنست که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ تا وقتی
که گشاده شوند يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی تا ایام قیامت که فتح سد یاجوج
علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی يَنْسِلُونَ
می شتابند و می دوند تا همه عالم فرو گیرند و آبها و دریا همه بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند
صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست

کار

عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خروج یاجوج وماجوج باشد وگشاده شدن سد ایشان و تحصن
عیسی علیه السلام بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است
وگویند اهل زمین را کشتیم باید تا بکشیم هر که بر آسمانست پس تیرها بطرف آسمان افکنند و خون آلود
فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق سبحانه یک دفعه همه را
هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست فَإِذَا
هِيَ پس آنجا قصه آنست که باشد شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ
الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه کافر بودند و ایشان میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای برما قَدْ
كُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا از این روز و از این حال
بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم إِنَّكُمْ بدرستیکه
شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و دیوان
حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخید أَنْتُمْ لَهَا شما و ایشان بدوزخ وَارِدُونَ که در آن
درو درآیند کان در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان در دوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است
که بدانها آتش افروخته گردد و احراق ایشان بیفزاید و دیگر تنبیه ایشانست چه آنها را پرستیده اند
آنکه حالا با ایشان در آتشند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانچه
گمان می برند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وَكُلٌّ
و همه بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ جاویدانند کامند که ایشان را از آن
روی خلاصی نیست لَهُمْ مر ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَ
هُمْ فِيهَا و ایشان در آتش لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون
آیه انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را
پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب
الکعبه تو میگویی که هر چه ما دون الله می پرستند هیمه دوزخ خواهد بود حال آنست که عزیر و عیسی و
ملایکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه که این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند
آیه آمد إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است لَهُمْ برای ایشان مِنَّا
الْحُسْنَىٰ از ما سابقه نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر و ملایکه
اند علیهم السلام أُولَٰئِكَ آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور
کرده شدگان اند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت در نهایت
هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعه ابد بروید عیان لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند آن دوزخ



شدگان از دوزخ حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین است
وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو برد أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ جاویدان
اند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نمی کند ایشان را فزع
اکبر یعنی قول ملایکه که گویند اخسئوا والیوم و ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه
بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی بدارند
و بکشند و این ندا بر آید که یا اهل النار خلود و لا موت و یا اهل الجنة خلود و لا موت دوزخیان فزع
کنند و بهشتیان با فرح گذرانند وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بر آمدن
از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزیست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بوده اید
که بدین وعده داده می شدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما که بدان را گویند این روز جزا
شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست      نیک مردان را نعیم اندر نعیم
عشقبازان را لقا اندر لقا      حصه آنها وصال حور عین      بهره اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد
کن روزی را که طی کنیم در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ
برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده و گویند ملکیست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی رسانند
در هم پیچد كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست از آفریدن بی ماده و مده
نُعِيدُهُ باز گردانیم آن را که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد و از عدم و هر دو نزد قدرت
آسانست وَعْدًا عَلَيْنَا وعده وا داده ایم با دادن وعده وفا بر ماست وفا کردن بدان
إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ماکننده آنیم پس چنانچه از اول بوجود آوردیم برای صرف
دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستیکه نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ
در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریه یعنی بعد از آنکه در توریه نوشته بودیم
در زبور ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرد آن را عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ بندگان شایسته من یعنی امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند عباد مؤمنان
إِنَّ فِي هَٰذَا بدرستیکه در این که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آینه
کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر گروه پرستندگان را و او از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
که خبر و موعظه قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا
ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
رحمت مر مؤمنان را که بدو راه یافتند اما کافران را رحمت تمهید است رحمت مر کافران را که بسبب وی از عذا

استعمال این بودند کمکان اعدلیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از حضرت وی بود که اشاره مرجع
مقام فراموش نکرد اگر در که منظر بود و اگر در حدیقه زاهره اگر در مسجد کرم بود و اگر در حجره طاهره همچنین
بر ورزه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فرو در مقام
محمود بساط شفاعت گسترده گویا امتی امتی     عاصیان پر گنه در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند و جان در آستین تا ابد از حضرت باشفقت شوان شد چون توی در هر دو عالم رحمة للعالمین
قُلْ بگوای محمد مرکافران را إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ جز این نیست که وحی فرستاده می‌شود بسوی من
أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ الحکم جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است و یکتا فَهَلْ أَنتُم
مُّسْلِمُونَ پس آیا هستید شما گردن نهادگان مقتضی وحی را فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید
فَقُلْ آذَنتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلَىٰ سَوَاءٍ برسویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام
کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و مؤمن و کافر
در علم بدین مساوی شدند وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم من أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست أَم بَعِيدٌ یا دور است
مَّا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان إِنَّهُ بدرستی که خدای
يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ
و میداند آنچه می‌پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ شاید
که تاخیر آن موعود یاد برسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّكُمْ مر شما را یعنی بطریق
استدراج و ما نمی‌دانم وَمَتَاعٌ و شاید برخورداری بود شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که
اجل مقدر رسید قَالَ رَبِّ احْكُم بگوای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا
الرَّحْمَٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت آفریدگار ما خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده
یعنی یاری ازو خواهند عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید عذاب موعود اگر
حق است چرا بما فرو نمی[?] آید بارایت اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگویید
و ما از خدای بر روآن یاری میخواهیم و امید واری محونت از حضرت او داریم
برادر خویش زد درگاه پادشاهی خواه که هیچکس نشود ناامید ازان درگاه
سورة الحج مدنیة و هی ثمان و سبعون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
خطاب با عامه مکلفانست میگوید اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ
السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت مرزمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزیست بزرگ و پر هول است اسناد و
تحریک بساعة مجازیست و این زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یا(بد)



و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله
و زمین عظیم در مردم پدید آید     در طبقات زمین افکند یعنی زلزلة الساعة شیء عظیم يَوْمَ تَرَوْنَهَا
روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر
دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزندی که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و
بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل باشد بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حَمْلَهَا فرزند
خود را وَتَرَى النَّاسَ و به بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سُكَارَىٰ مستان یعنی مانند مستان
و عقل و تمیز از ایشان زایل شده وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از
خوف و حیرت نکو نباشد و اگرچه در رأی العین مانند مست نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند وَلَٰكِنَّ
عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ و لیکن عذاب خدای سخت از هول آن مدهوش نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از
مردمان مَن يُجَادِلُ کسی هست که جدال کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که
میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرة حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکاری نماید
حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ كُلَّ و پیروی کند در مجادله با
ماه احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ هر دیوی سرکش گمراه را که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده
بران دیو در لوح محفوظ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ
پس آن دیو يُضِلُّهُ گمراه کرداند تابع خود را وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ
بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بدان کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احقاق
فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادلست یعنی حکم کرده خدای بران جدل کننده که هر که برای وی رود بدوزخ رسد
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان گویند خطاب با کسانیست منکران حشر را میگوید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما
فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و میگویند اعاده ممکن و متعذر بنیت آخر نظر کنید در
اول حال خود فَإِنَّا پس بدرستی که ما خَلَقْنَاكُم آفریدیم پدر شما را مِّن تُرَابٍ از خاک و
شما فرع اویید ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس آفریدیم شما را از منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقدار خونی
بسته ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی
عیبی و نقصی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزاء وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره
در وسیط آورده که این معنی در سقطست که بعضی چنند بعضی از و مصور و یکی[?] بزاید تمام صورة یافته
مخفی کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حال بحال لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا پیدا کنیم برای شما ابتدا آ(فرینش)
شما تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تامل نمایید که هر چه قابل تغیر و تکونست باری دیگر قبول آن میتواند
کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی

جنین ساقط نشود و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
پس بیرون آوریم شمارا از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
پس تربیت کنیم شمارا تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوة و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است
وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و از شما کسی باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل از آن وَمِنْكُمْ مَنْ
يُرَدُّ و بعضی باشد که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین زندگانی که سن خرافت
لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی
باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت بیدایت اشارتیست بآنکه قدرة کامله
عجز ندارد و از اعاده چنانکه از ابدا نداشت پس دیگر باره جهة استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ
و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم از
ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ و بیفزاید و
بر دهد وَأَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و
بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآب زنده سازد تواناست بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان
حال که بوده اند باز برد آنکه بی دانه نهال افراخت داند دام عجز نتواند ساخت کرد نابوده را بقدرة
چه عجب گر دهد بیوده وجود ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال
متنوعه و احیاء زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ثابتست
در ذات خود و مستحق صفات کمالست وَأَنَّهُ و بجهة آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکند مردگان
و گرنه نطفه مرده و زمین خشک شده را تازه و زنده نساختی وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و برای آنست که
او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست چه قدرة از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات مساوی
پس چون مشاهده قدرة بر احیاء مواد اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانی
که قیامت آینده است لَا رَيْبَ هیچ شک نیست فِيهَا در آمدن او وَأَنَّ اللَّهَ و بدانی که آن
نیز که خدای يَبْعَثُ بر می انگیزد مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشان را
حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که از روی ستیزه جدال کند
فِي اللَّهِ در کلام خدای با قدرة او و تکرار برای تاکید است یا مراد از مجادل اول رؤسا کفارند چون
نضر و ابی و اضراب ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان بنر طرح جدال می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی که بدو داده باشند وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی
کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله میکند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد
جدالست بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده دامن خودست و این کنایه باشد



از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در پیچد پس این مقلد متکبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه گرداند
مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی
بقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب
آتش سوزنده و گوییم ذَٰلِكَ این خواری و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچه ربست که
از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان خود ایراد صیغهٔ مبالغه جهة کثرة عبید است
آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده و شرف اسلام در یافتند پس هر گاه از ایشان مرضی عارض نشده و زن ایشان
پسری بزاد و اسپ او کره خوب آوردی و مواشی او نتایج نیکو دادی گفتی اسلام نیکو دینیست و فراخ سبب
قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس آمد از دین برگشته گفتی اسلام دین
میمون نیست آیه نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدای را
عَلَىٰ حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده در کار خود غیر متمکن و مانده
زبوده که در نعت دون محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکوی چون صحت و غنا
اطْمَأَنَّ آرام گیرد بدین و ثابت شود بدان بِهِ بسبب آن چیز وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر رسد
او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده
باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد قول آنست که یکی از یهود ایمان
آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من دین اسلام را
شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیه فرود آمد
که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ و زیان داد در
آخرة که عملها ازو باطل شد ذَٰلِكَ زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا
چه بر همه عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم تر نیست نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین
نه لامعهٔ صدق و نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین البته زیانی نبود بدتر از این يَدْعُو
میخواند و می پرستد مرتد با مشرک مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیز را که ضرر ندهد و زیانی
اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود ندهد وی را اگر پرستش کند ذَٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو می پرستد لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن او
که قتل و بنی و عذاب آخرتست أَقْرَبُ نزدیکتر است مِنْ نَفْعِهِ از سود او که توقع شفاعت
و توسل بحضرت عزة لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحبی و آمیز
گاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول

کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکارهای شایسته بجای آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وغایت نزهت باغ وبوستان بآب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستیکه
خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد ومشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول
اسلام توقفی نموده گفتند شاید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم از پیش نرود ودوستی که میان ما ویهود هست
منقطع گردد وایشان بما نرسد حق تعالی آیه فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هرکه باشد که گمان برد أَنْ لَنْ
يَنْصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه واظهار حجت وغلبه
براعادی وَالْآخِرَةِ ودر آخرت بعلو درجه وشفاعت وقرب وکرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که دراز
کند رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف خانه او بزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس
ببرد آن رسن را تا بزمین افتد وبمیرد یا رسن در گردن افکنده مختنق شود وگفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد
و بدست دران زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جهد
تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نگرد و بنظر تأمل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا ببرد كَيْدُهُ فعل
حیله آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وظنت آنکه
شاید او منصور نشود وَكَذَلِكَ وچنانکه بیان کردیم این کار را و روشن گردانیدیم أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن در احکام واخبار تا بر شما هویدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ
وبرای آنکه خدای يَهْدِي راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هرکرا
خواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا وآنانکه یهودی شدند وَالصَّابِئِينَ
وستاره پرستان وَالنَّصَارَى وترسایان وَالْمَجُوسَ وگبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وآنانکه شرک آوردند
یعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز بحکم وقضا مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست واز حال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمیدانی أَنَّ اللَّهَ
آنرا که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند ورا مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست ملائکه سجده
طوع وباقی سجده تسخیر وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمینهاست مؤمنان سجود طاعت ودیگران سجود
خضوع وذلت وَالشَّمْسُ وآفتاب بطلوع وغروب وَالْقَمَرُ وماه بشروق وافول وَالنُّجُومُ
وستارگان برفتن وآمدن وَالْجِبَالُ وکوهها بجریان ینابیع وپرورش معادن وَالشَّجَرُ ودرختان
بسایه وَالدَّوَابُّ وچهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وبسیاری از مردمان سجده کنند او را
سجده طاعت وَكَثِيرٌ وبسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم
شده است برایشان بعذاب در احیای فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر



کسی از روی استهزاء چنین کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و
ل نهایت تواضع وتضرع وغایت تعظیم وتکرمست وهمه ذرات عالم خدای را خاضع وخاشعند بدلالتها
که افصح از دلالت مقال          در نکته ابیتی اوغیبن شهود          جمله ذرات جهان را در سجود اینها
سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی ودر فتوحات این را سجده شاهده واعتبار
گفته وفرموده که از همه اشیاء غیر او جایزا تعجیل نکرده پس بنده باید که چون ادراک نماید بسجده تا از
کثیر اول باشد که اهل سجده واقرار بند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب وعقابند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ
وهرکرا خوار گرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نیست
اورا مِنْ مُكْرِمٍ هیچ گرامی کننده ونوازنده وعزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق یا
وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستیکه خدای میکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت واکرام
آورده اند که اهل کتاب بازمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم ودین ما قدیم است
وما بجنت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود وپیغمبر شما را تصدیق میکنیم
وبکتاب خود وکتاب شما ایمان داریم وشما با آنکه پیغمبر وکتاب ما را میدانید بسبب ارزوی حسد بدان
منکر وید پس حق تعالی در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیه فرستاد که هَذَانِ خَصْمَانِ
اینان دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند وجدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار
خود واز ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگند میخورد بخدای که این آیه در شان شش
کس است که در روز بدر سبقت کردند در مبارزت از جانب کفار عتبه وشیبه وولید واز طرف
مؤمنان حمزه وعلی وعبیده رضی الله عنهم ودر تبیان از علی مرتضی علیه السلام نقل کرده که
نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر ودر وسیط آورده که فرق ستهٔ مذکوره یعنی یهود وصابیان
ونصاری ومجوس ومشرکان یک گروه خصمند ومؤمنان علی حده گروه خصم واین دو خصم بهم
در ذات وصفات خدای جنگ کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند قُطِّعَتْ لَهُمْ
ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد و
چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته می شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بر بزند
بر سر ایشان الْحَمِيمُ آب گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ
آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا واحشا وَالْجُلُودُ وگداخته شود پوستهای ایشان یعنی اثر آن
حرارت بظاهر وباطن ایشان برسد وَلَهُمْ ومر تعذیب ایشان را مَقَامِعُ گرزها باشد
وبدست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه که خواهند أَنْ يَخْرُجُوا
مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا دریافته باشد أُعِيدُوا باز

کردانیده شوند بدان کرزها فیها در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند بآن
کرزها بر سر ایشان بزنند و باز بدرکات واندند و بکویند وذوقوا بچشید عذاب الحریق عذاب
آتش سوزنده إن الله بحقیقی خدای یدخل الذین آمنوا درآرد آنانرا که کرویده‌اند
بخدا و رسول وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته جنات تجری در بوستانها که میرود من
تحتها الانهار از زیر مساکن و قصور آن جویها یحلون آراسته کرده شوند و پیرایه بندند
ایشانرا فیها در بهشت من اساور بدستوانها من ذهب از زر ولؤلؤا و بمروارید
شان بمروارید ولباسهم فیها و جامها که پوشند ایشان در بهشت حریر ابریشم خالص است
در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت و مراد مردان اند که لبس حریر بر
ایشان حرامست وهدوا و راه نموده شده اند مؤمنان الی الطیب من القول بپاکیزه از
قول یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت
افتد کویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار کیرند کویند الحمد لله الذی
صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نکویند و نشنوند لا یسمعون
فیها لغوا ولا تأثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که کفتن کلمه
شهادتست یا قرآن یا استغفار سلمی رحمة الله علیه آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت
مسلمانان و کفته اند ارشاد و هدایت یا دعاء مؤمنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری
مذکور است که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و بر زبان صافی و منزه بود بر رضاء حضرت
الهی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و
نیاز نزدیک سهل تستری رحمة الله فرموده که در جای کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم
و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم    این آبادست این راه نیاز    ترک نازش کیر و با این ساز
رو بترک دعوی و دعوه بکو    راه حق از کبر و از نخوت مجو    وهدوا و راه یافته شده اند اهل
ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که آن دین اسلامست إن الذین کفروا
بحقیقی آنانکه نکرویدند بخدا و رسول ویصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله
از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول ابن عباس
مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه
آن مسجدی که ساختیم او را للناس برای همه مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی
سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در و والباد و آینده یعنی غریب و شهری در فضا
مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانه سا و بنده یا در قبله یا در این بوده در وی مبین قول را از مسجد



مثل او باشد و این مذهب شافعیست رحمه الله و بقول ابو حنیفه و حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرمست و در سکنی
مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما
سکان بیوت را اخراج نکنند و از فاروق رضی الله عنه منقولست که در موسم منادی فرمود که درهای سرایها
مکه در نبندند تا آیندکان هر جا خواهند فرود آیند ومن یرد فیه و هر که خواهد در حرم بالحاد میل
کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند کردیدن از راه راست بظلم بستمکاری نذقه بچشانیم او را
من عذاب الیم از عذابی دردناک والحاد در حرم بقول اصح احتکار حرامست و کفته اند آنچه منهی عنه است
حتی دشنام دادن خادم و در خبر کوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که اراده کناه در حرم موجب استحقاق
عذابست و هر که قصد کناهی کند در غیر حرم اکر بفعل آرد سیئه بر وی نویسند و اکر نی الا در حرم که اکر قصد
کناهی کند اکر بفعل آرد آنرا خطیئه بر وی نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که اکر کسی در
عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم
رحمه الله فرموده که چون مکه محترم و مخصوصست بتضاعف حسنات چه نمازی در وی با چندین نماز در غیر
او برابرست پس جزاء سیئات در وی کلی ترست از سایر مواضع جز آنکه در اول آیه کفت
متابعش انکه آنکسان هلاک شده یاد کن واذ بوأنا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم
لابراهیم برای ابراهیم خلیل مکان البیت جای خانه کعبه را وقت ساختن بانک ابری
فرستادیم تا سایه کرد و بدان سند ارک زمین خانه بود یا بادی برانکیختیم تا بمقدار اندازه زمین را رفت و
او خانه را بنا کرد و وحی فرستادیم بوی ان لا تشرک آنکه شرک میار در عبادت من بی شیئا بهیچ
چیز پاک کن از شرک مقدس و منزه وطهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایست
للطائفین برای طواف کنندکان کرداکرد وی از آفاقیان والقائمین و برای ایستادکان
یعنی مقیمان بلد و کفته اند برای بپا ایستادکان در نماز والرکع السجود در رکوع و سجود کنندکان یعنی
خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا وی را طواف کنند و در او نماز کزارند این قول علمای اهل
علم است اما بزبان اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریاست از همه چیز پاک کن و غیری را بدو
راه مده که او جای اسرار محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها
وحی آمد بداود علی نبینا و علیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود علیه
السلام کفت و ای بیت یسعک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مؤمن
داود علیه السلام فرمود که او را چکونه پاک کردانم کفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست بسوزد
خوش آن آتش که در دل برفروزد    بجز حق هر چه پیش آید بسوزد    چون ابراهیم صلوات
الله علیه خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من

است
الهدی
بندیم

بگذار سد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل در مقام یا بر کوه ابو قبیس بر خواست و
ندا کرد که ای مردمان خدای حج خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابه کنید حق سبحانه آواز او
را بذرات ذریات رسانید و همه را صدا دعوت او شنوانید هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب
لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصهٔ نداء خلیل اینست که حق سبحانه فرمود که وَأَذِّنْ و ندا
در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشانرا بِالْحَجِّ بحج خانهٔ خدای و در عین المعانی
گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج
يَأْتُوكَ تا بیایند مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر
شده از رنج که بیاید تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی
تو دعوه کن که سواره و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک
منفعتها که مر ایشانراست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام
خدایرا یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزها دانسته شده که ایام عشر ست از ذی الحجه
و قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی
داده است ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد ذکرست
که بنام خدای کشند کفار بنام بت قربان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود
مؤمنانرا که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن این امر اباحتست
و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانرا خوردن آن
جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده و سختی کشیده محتاج تنگدست را
ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند تَفَثَهُمْ حاجتهاء خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کنند
وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ
و تا وفا کنند بنذرها خود از نیکو یها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکنست
یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانهٔ آزاد و از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم
که متعبد اول بود مراد خانهٔ کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج و مناسک
وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدایرا که هتک حرمت او روا ندارد
فَهُوَ پس آن بزرگ داشت خَيْرٌ لَهُ بهترست مر ورا عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار
او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ
مگر آنکه خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن که مردارست و گوشت خوک و جز آن
فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس پرهیز کنید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند

واجتنبوا



وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اشعار مشرکانست یا گواهی دروغ یا قول که بزبان
آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید لِلَّهِ مر خدایرا و مایل بدین او که اسلامست
غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا
خَرَّ پس چنانست که گوییا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ
الطَّيْرُ پس در ربایند اورا مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزا و اعضاء او را متفرق و متمزق
میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بزیر افکند اورا باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جایی
دور از فریاد رس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکب است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض
کفر افتد هواها نفس اورا پریشان و پامال سازند یا باد وسوسهٔ شیطانی اورا در وادی ضلالت
افکند و نابود شود و ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودیم از اجتناب اوثان
و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانها خدایرا که مناسک حجست یا هدایا یا
و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گرانبها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِنْ
تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها نگاهداشتن
بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا مر شما را در انعام مَنَافِعُ سودهاست از شیر
و پشم و موی و سواری و بار کردن و زه و زاد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان نحرست ثُمَّ
مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانهٔ آزاد از غرق شدن
بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند
جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدایرا عَلَىٰ
مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمهٔ چارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده
بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یک خدایست
فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهید و قربانرا بشرک آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده
ای محمد فروتنانرا بچیزی که آن سرمایهٔ همه کارها است از رحمت پیشا و سلمی رحمه الله فرموده که فروتنانرا
بسعادت لقا که هیچ مژده ازین فرح افزای ترست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِينَ آنان که
إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان
از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ شمع
جلال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد
ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس با نجاح مطلوب مژده ده ایشانرا وَالصَّابِرِينَ و دیگر
صبر کنندگانرا عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه بایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ

وبپاي دارندگان نمازرا و گذارندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ایم ایشانرا
يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف می نمایند بمصارف پسندیده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان
که برای هدی رانده اید جَعَلْنَاهَا لَكُمْ ساختیم آنها یعنی کشتن آنها را شما را مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ
از نشانها و دین خدای لَكُمْ شما را فِيهَا خَيْرٌ در آنها نیکوییست از منافع دینیه و دنیاویه
فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن آن صَوَافَّ در حالتی که برپای
ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر
اللهم منک و الیک فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون افتند بر زمین جُنُوبُهَا پهلوها مذبوحان و روح
از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشتها ایشان و این خوردن سنت وَأَطْعِمُوا
الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده نا خواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده و خواهنده را هم
زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی كَذَلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان
سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم مر ایشانرا با وجود قوه و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا بگیرید و می
بندید و بکشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا بود شما سپاس داری کنید مر خدا را بر نعمتها او آورده اند که اهل
جاهلیه خون قربانیها خود را بدیوار کعبه میمالیدند و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام بر همان
قاعده سابقه داعیه آلوده گی دیوار محترم کعبه معظمه داشتند حق تعالی از آن نهی کرد و فرمود لَنْ يَنَالَ
اللَّهَ نمیرسد بخدای لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونها ایشان که
بوقت قربان میریزید وَلَكِنْ يَنَالُهُ ولیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقْوَى مِنْكُمْ آنچه مصاحب
با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست و تقرب بدو بقربان پسندیده كَذَلِكَ همچنانچه
یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گویند نزدیک ذبح ها
به بزرگی یاد کنید خدا را عَلَى مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان
وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکاران را ببهشت یا بقبول طاعات إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که باز
دارد خدای غایله مشرکان و فتنه ایشانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد
ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده
را که در امانت دین خیانت کند كَفُورٍ ناسپاس بر نعمت او که بعض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام
بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان میکوشیدند و هر ساعت
از صحابه سر شکسته و دست بر بسته بحجره نبوة آمده شکایة مینمودند حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و
اول آیتی که دران باب نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ



يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند
و جفاء دشمنان بسیار کشیده و [illegible] یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری
داده ایم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای عَلَى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب
پیغمبرند لَقَدِيرٌ هر آینه توانا است الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از
سراها خود که بمکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بجهته و جرمی از ایشان صادر
نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما
خداییست و یگانگی او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی
باستیلاء کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعها راهبان وَبِيَعٌ و کلیساها ترسایان وَصَلَوَاتٌ و
کنشتها جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدها مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده می شود در آن مساجد ناست
و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدا بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری
دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که دین او را یاری دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق خدای تعالی توانا
بر نصرة مومنان عَزِيزٌ غالبست بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد خدای در این آیه وعده داد
مظلومان صحابه را بنصرة و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدایشان ارزانی فرمود و
پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان آنانند که برحمة شامله إِنْ مَكَّنَّاهُمْ
اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای
دارند نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند نیکویی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز
دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
نهایة کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد — این دولت و مال و ملک و هر چه بخوا
وان گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد از هر کس حال نکو میخواهد آنست سرانجام که او میخواهد وَإِنْ
يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست
فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان و بدیگر قَوْمُ نُوحٍ گروه
نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه
ابراهیم او را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ
مُوسَى و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند
فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را و بدکاران تا وقتی که اجال مقدره در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

پس بگرفتیم ایشان را بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه وسنگ بیوضه وخسف وحجاره وعذاب یوم الظلة
وغرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن من ایشان را یعنی انکار کردم بر
کار ایشان ونعمت را بدل ساختیم بمحنت وزندگی را بهلاک وعمارة را بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس چند
ده وشهر که أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آن را باهلاک اهل آن وَهِيَ وحال آنکه آن ده ظَالِمَةٌ
ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک وظالم بودند فَهِيَ پس آن ده خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَى
عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناها آن جنبا ده پس دیوارها بران فرود آمده وَبِئْرٍ
مُعَطَّلَةٍ وچند چاه دست بازداشته که اهل آن آب هلاک شده اند وکس نیست که بعمارة آن پردازد
وَقَصْرٍ مَشِيدٍ وچند کوشک بلند گچ کاری کرده که آن را از ساکنان خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست
که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت وقصر مشید بر قله آن کوه ودر لباب آورده که بانی آن قصر
پسر عاد ثانی بوده که او را شداد گویند واصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا وعلیه
السلام با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمده ودر بعضی از منازل آن ولایت موت برو حاضر شده وآن را
حضرموت نام نهادند واصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند ووزارت
او به نخاریب بن سواده دادند وبر سر این چاه که بر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند وقصر مشید
ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا برگشتند وبخواری ووزاری حنظله
ابن صفوان که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند وخدای ایشان را هلاک کرد وچاه ایشان معطل وکوشک
ایشان خالی مانده ودر تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده خواست که او را بکشد
وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر پایان کوه حضرموت که هوای خوشی داشت منزل ساخت
هرچند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه ایشان
کرد وچون بکندند آبی در غایت صفا ولطافت ونهایت رقت وعذوبت بیرون آمد
در مزه چون شیرهٔ شاخ نبات ... در خوشی همچو آب حیات ... ایشان آن چاه را گشاده ساخته از
پایان تا بالا بخشتهای زر ونقره بر آوردند وبه پرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدتی شیاطین
بصورة عجوزهٔ صالحه بر آمده زنان را دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران ببعضی اشتغال کنند و
دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان بانیان بجا(ی)
وچون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان
فرستاد وبه وعظ ونه پذیرفتند آب ایشان غایر شد وبعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد و
هم زمان بزودی حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت
عذاب بدیشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر ونقره وبه یواقیت وجواهر مرصع ساختند

وبعد از



وبعد از انقضاء زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند وجبرئیل علیه السلام فرود آمده
ایشان را با کوشک بزمین فرو برد وچاه ایشان مانده است ودودی سیاه منتن از آنجا بر می آید ودر آن
نواحی نالهٔ هلاک شدگان می شنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند وسیر نکردند قوم تو وسیر نکنند فِي الْأَرْضِ
در زمین یمن وشام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند وعبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ
پس باشد ایشان را قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلها که تعقل کنند بِهَا بآن چیزها که سبب استبصار باشد و دیا
باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرها را
وقایع ایشان را فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدها یعنی در
مشاعر ایشان خللی نیست همه چیزها میبینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى ولیکن نابینا می شود از مشاهده اعتبار
الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ در سینه ها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است
از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرة نمیگیرند ... چشم دل بکشا به بین بی انتظار هر طرف آیات قدرة آشکار
چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ... چشم سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وشتاب میخواهند از
تو کافران که چون نضر بن حارث واضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود
وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وخلاف نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فر موده
وَإِنَّ يَوْمًا وبدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ
مانند هزار سالست مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید یعنی نزدیک خدا یک روز وهزار سال برابرست
زیرا که حکم زمان برو جاری نیست پس وجود وعدم وقلت وکثرت آن نزد او یکسان باشد هرگاه که خواهد
عذاب فرستد وبر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد ... تا در رسد وعدهٔ هر کار بجهت
هرچند کنی جهد بجایی نرسد وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وچندی از دیهها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمه ودر جای
أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آن را بتأخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ وحال آنکه آن قریه یعنی قوم
در وی ستمکار بودند ومهلت بجهت آن بود که توبه کنند وبحق بازگردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتیم ایشان را
چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ وبسوی منست بازگشت در آخرة وآنجا
بجزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جزین نیست که من مر شما را
نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا یا آشکارا کنندهٔ آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس
آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند طاعتها ونکوییها لَهُمْ
مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزیی نیکو در حال یعنی رزق
پاک بی رنج ومنت یا بهشت در آخرة وَالَّذِينَ سَعَوْا وآنانکه شتافتند فِي آيَاتِنَا در ابطال آیتهای ما
یعنی قرآن مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و پیشی

گرفته و عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان درکهٔ جحیمند وَمَا
أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِن قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِن رَّسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ
و هیچ نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع اوست در آن شرع
چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا
رسول واجب بشریعت خاص و نبی عامست و شامل هر او را و دیگر برا که مقرر شرع سابق باشد پیغ
نبی عامتر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر او و نبی که
غیر رسول بود آنست که کتابی بر او منزل نبود و گویند رسول آن بود که کتابی بر او نازل بود و گویند رسول
آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر گفته
نا ید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ که چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان
فِي أُمْنِيَّتِهِ در نزدیک تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی که او را ابیض
میگویند بهنجار آواز آنحضرت این کلمات بخواند که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
در حالتی که آنحضرت سورهٔ والنجم میخواند و با نجا رسیده بود که ومناة الثالثة الاخری و جمعی گمان
بردند که آن کلمات هم تلاوت پیغمبر است فَيَنسَخُ اللَّهُ پس زایل و باطل کرداند خدای مَا يُلْقِي
الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ پس ثابت کند خدای
آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق
بر ایشان لِّيَجْعَلَ القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
آنچه را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلایی لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مر آنانرا که در دلهای
ایشان مَّرَضٌ مرض شک و نفاق است وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و دلهای ایشان سیاه یعنی کافران مراد آ
که منافق و مشرک از القاء شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی
این دو گروه وضع مظهر بموضع مضمر حکمت بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور و دراز و در عنادی بی پایانند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر القاء برای
آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شوند علم را یعنی قرآن أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن
حق است مِن رَّبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف در آن نیست
فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بدان فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای
ایشان و احکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا راه
نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان
مشکل گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ

كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القاء شیطان
چه کفار میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شکند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ
السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان عذاب قیامت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید
بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافکند و گفته اند روز عقیم روز قیامت
که بعد از و روزی نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ آن روز مر خدایرا
بی مدعی و منازعی یعنی آن روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری نیست در آن روز کمر
تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و کارها مرتفع گردد
مالک الملک رخت تجملات و نخوات ملوک را در قعر دریاء عدم افکند و رسوم تکلفات و تنوعات
سلاطین را بصدمت الملک یومئذ لله درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و چاره بیچارگی
چاره نباشد آن سر که صیت افسرش از چرخ درگذشت روزی بر آستانهٔ او خاک در شود
و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ حکم کند بی شرکت کسی بَيْنَهُمْ میان بندگان از
مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها آنان ز نعمت بی رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ
مر ایشانراست عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت
کردند و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای و از طلب رضاء وی ثُمَّ قُتِلُوا
پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت نچشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ
اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشانرا رِزْقًا حَسَنًا روزیی نیکو که نعیم بهشت نه تعبی در
تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه
گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند
اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق بودید همه را از
حسن خاتمه داد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهتر روزی ده بندگان
چه باب لَيُدْخِلَنَّهُم هر آینه در آرد ایشانرا ببهشت مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که پسندند آنرا
یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام در بهشت در آورند و بدهند ما لا عین رأت و
لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان
و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند و در تبیان آورده که قومی از مشرکان
در اول ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند

وکشتن جبر کنند با شهر محرم بکذرد و کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و
این آیه از آن خبر میدهد ذٰلِكَ اینست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر وَمَنْ عَاقَبَ
وهر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ مانند آنکه با وعقوبت کرده اند یعنی
قتال کرده اند جزای ازدواج عقوبت میگویند ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود عَلَيْهِ بر او یعنی
معاوده کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و مشتمت لَيَنْصُرَنَّهُ اللهُ هر اینه نصرة دهد خدای او را
إِنَّ اللهَ بتحقیق که خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مر مشتم را ترغیبی است
بانک عفو از انتقام بهترست ذٰلِكَ آن نصرة مظلوم را بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای
قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ در می آورد شب را فِي
النَّهَارِ در روز و ساعات او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی روز نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ
ودر می آورد روز را فِي اللَّيْلِ در شب و ساعتهای او را زیاده می سازد یا ضوء نهار را بجای
ظلمت لیل می آورد وَأَنَّ اللهَ و سبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول معاقب را
بَصِيرٌ بیناست باحوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق را بکمال قدرة کرده شد بِأَنَّ اللهَ
بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست از آن زمان که اوست ثابت در نفس خود واجب ه
ذات خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بدرستی که آنچه شما می پرستید وضعی یا می خوانند یعنی آنچه میخوانند
وی پرستند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل و معدوم در حد ذات هُوَ
خود وَأَنَّ اللهَ و بسبب آنکه خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا الْكَبِيرُ
بزرگتر از نسبت شریک و همتا أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریرست یعنی دانسته أَنَّ
اللهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ
الْأَرْضُ پس گشت زمین را او ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بنای از مطر میکند دفع هما دیا
یعنی پیوسته زمین هست بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی إِنَّ اللهَ
بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه و تا اشیا را از آن روزی ده
و خَبِيرٌ داناست بحال رازق و مرزوق لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد خالق و مالک همه است وَإِنَّ اللهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ
الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ ستوده و ستاینده یا سزاوار
پرستش و ستایش بصفات و احوال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ آیا ندانستی آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ
رام کرد برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شود
بآن انسان وَالْفُلْكَ و مسخر گردانید و شما را کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِأَمْرِهِ





بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین
إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق سبحانه خواهد بیفتد إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ بتحقیق خدای بمردمان
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشود و انواع مضار از ایشان
دفع کرد وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست آنکسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را چون اجل برسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را در قیامت
إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَكَفُورٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش
منعم فرو میگذارد لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین ساختیم دینی و
شریعتی با مر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پرورنده این دین اند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند
سایر ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ و بخوان مردمان را بتوحید و
عبادت آفریدگار خود إِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ هر آینه بر راستی براه راستی وَإِنْ
جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند و جدال کنند با تو حال آنکه حق ظاهر شده و حکم لازم گشته فَقُلِ
را اللهُ پس بگوی که خدای أَعْلَمُ داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد و جدال و بران شما
جزا خواهد داد اللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ خدای حکم کند میان شما روز قیامت يَوْمَ الْقِيَامَةِ در آن
چیزی که بودید شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ که در آن اختلاف میکردید از امر دین با انبیا ای کافران و بران
جزا خواهد داد و در زاد المسیر نموده که این آیه بآیة السیف منسوخست أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی یعنی
بات دانسته أَنَّ اللهَ آنرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب علو
وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ
ذٰلِكَ بدرستی که همه آنچه در آسمان و زمین بود نوشته شد فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ
و آن نزدیک اوست إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که علم همه اشیا عَلَى اللهِ يَسِيرٌ بر خدا آسانست چه
تعلق علم او بهمه مخلوقات یکسانست وَيَعْبُدُونَ و می پرستند کفار مکه مِنْ دُونِ اللهِ بجز
خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچیز را که نفرستاده خدای به پرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَمَا
لَيْسَ لَهُمْ و عبادة میکنند چیزها را که نیست مر ایشان را بِهِ عِلْمٌ بآنچه دانشی یعنی
استدلالی ندارند بپرستش ایشان بلکه از محض جهالت و تقلید می پرستند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست
مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود
عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که آن آیتها روشن اند
و هویدا از لبس و تناقض و اختلاف تَعْرِفُ میشناسی فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا در رویهای
آنانکه کفر ورزیدند الْمُنْكَرَ انکار را از غایت منکر بودن و عداوة باحق يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک

بود که بگیرند بقهر و بجادله نمایند بالذین بآنانکه یتلون علیهم آیاتنا میخوانند برایشان آیتهای
ما را قل افأنبئکم بگو آیا خبر کنم بشر من ذلکم بدتر از آنکه میخواهند بر تالیان قرآن النار
آن آتش دوزخ است که سختر و مکروه تر است از خشم و سطوات شما وعدها الله وعده داده است
بآن آتش خدای الذین کفروا آنانرا که نگرویدند و وعده بران وجه است که ایشانرا در ان
جای دهد وبئس المصیر و بد موضع بازگشتن است آتش یا ایها الناس ای آدمیان ضرب
مثل مثل زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و چنان کرده شده در سوره
عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا
فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل کنید ان الذین تدعون بدرستیکه
آنانرا که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه کعبه نهاده حق تعالی
فرمود که این همه بت که می پرستند من دون الله بجز خدای لن یخلقوا نیافرینند ذبابا
مگسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا له و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن
او وان یسلبهم الذباب شیئا و اگر برباید مگس از ایشان شیئی از طیب و عسل که بدان آلوده اند
لا یستنقذوه منه نمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند ستدن آن چیز را از مگس رسم ایشان
آن بود که بتانرا بعسل و خلوق می اندودند و در بتخانه بر ایشان می بستند مگسان از روزنها در
آمده آنهارا میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبود شادی مینمودند که
آلهه ما آنهارا خورده اند حق تعالی آن عجز و ضعف بتان ظاهر او که برآوردن مگس قادر نبوده
و دفع آن از خود ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از او ربوده
والمطلوب و سست شد مطلوب یعنی مگس که باز خواهند از و آنچه ربوده واسترداد کنند
یا سستی و عاجزی پرستنده یعنی مشرک و صنم عاجزان که عاجزانرا بنده اند
چون فندکاری زم نرسنده اند عجز و امکان لازم یکدیگرند پس همه خلقان زهم عاجز تر اند
قوة از حقست و قوتش اوست آن او معتبرست و آن خلق پوست آورده اند که مالک بن
صیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفریده
مانده شد پس بروز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق تعالی آیه فرستاد که ما قدروا
الله و نشناختند یهود خدای را حق قدره سزای شناختن او و یا تعظیم ننمودند او را حق
تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند ان الله لقوی بدرستی که خدای توانا است
بر خلق اشیا عزیز غالب بر همه چیزها الله یصطفی خدای برمی گزیند من الملائکة
از فرشتگان رسلا فرستادگانرا که همه واسطه باشند میان وی و پیغمبران وحی رسانیدن

وحی ومن الناس و بگزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند ان الله سمیع بتحقیق خدا
شنواست مقاله پیغمبرانرا در وقت تبلیغ بصیر بینا بحال امت او در رد و قبول دعوة یعلم
میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند وما خلفهم و آنچه از
پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور بازگردا
سیده
می شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود
کنید در نماز در اول اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و
اعبدوا و بپرستید ربکم آفریدگار خود را وافعلوا الخیر و بکنید نیکوئی یعنی عملی که
پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب
برسید وجاهدوا و جهاد کنید فی الله در راه خدای برای خدای حق جهاده
چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد و واسف یکی با دشمنان ظاهر
امه
چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات
بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
فرکوش نیست
ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند از و خصمی بتر در اندرون کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره
دار نیست که امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس
باز نایستد زیرا که از وی ایمن نمی توان بود و بر وی اعتماد نمی توان کرد و اعدی عدوک نفسک التی بین
جنبیک اشارة بدینست هو اجتبیکم او خداوندست برگزید شما را برای نصرت دین خود
وما جعل و نساخت و مقرر نکرد علیکم بر شما فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی
بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف مالا یطاق نکرد و بوقت ضرورة رخصتها داد چون
قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود
ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریة ابراهیم علیه السلام بودند تغلیب کرد بر همه امت هو خدای سمیکم
المسلمین نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از قرآن در کتب منزله وفی هذا
و در قرآن یا ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را با سلام یاد فرمود چنانچه در
قرآن مذکور است ومن ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد
پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامة شهیدا علیکم گواه برای شما بقبول دعوة
و متابعت ملت خلیل وتکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان رسانیدن
انبیا دعوة حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدا و
آتوا الزکوة و بدهید زکوة از برای شفقت بر خلق واعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدا

یعنی در جمیع امور خود بر او اعتماد کنید و یاری از او طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده
که اعتصام بحبل الله امر عوامست و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف بر حد اوامر و
نواهی و اعتصام بالله خلو دلست از ما سوی حضرة الٰهی هُوَ مَوْلٰکُمْ اوست یار بندگان و
ولی کار دردمندان فَنِعْمَ الْمَوْلٰی پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ النَّصِیْرُ و نیکو نصیر و نیکو مدد
کاری چه یاری عیبها بپوشد بمدد کاری گناهان بخشد یاری از و جوی که از یاری در نماند و مدد کاری از و
طلب که از مدد کاری عاجز نشود     از یاری خلق بگذر ای مرد خدا     یاری طلب آنچنان که از وی وفا
کار تو تواند که بسازد همه عمر     دست تو تواند که بگیرد همه جا     سورة المؤمنون مکیة وهی مائة وثمان عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند
مؤمنان اَلَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان فِیْ صَلٰوتِهِمْ در نماز خود خٰشِعُوْنَ ترسندگانند
چشم بسجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیات نازل شد نظر بموضع سجده کرد
و در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد و در مکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست
و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست یا چپ او کیست واسطی قدس سره
فرموده که خشوع ادای نماز تست نفی اندی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکورست که
خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست
بر چپ نهند و قرات او از روی خضوع بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقبت
حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد و محققی فرموده است
که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طلب وصول بقرب یار باید نمود
یار بیزارست از تو تا توی     اول از خود خویش را بیزار کن     که ز تو یک ذره باقی مانده است     خرقه و تسبیح باز ناری کن
خویش بزرگ مرد و علم کبر و رو     ذره مندیش و چون عطار کن وَالَّذِیْنَ هُمْ و ایشان آنکسانند که
عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار نا ثابت مُعْرِضُوْنَ اعراض کنندگانند امام قشیری
رحمه الله فرموده که هرچه برای خدا نیست حشو و لغو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بنده را
در آن خطر باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغوست و حقیقت آنست که لغو چیزیست که گویند از اقوال و افعال
که هیچ کار نیاید وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّکٰوةِ مر زکوة واجب از مال خود فٰعِلُوْنَ
ادا کنندگانند و گفته اند که زکوة فطر را یا صدقات تطوع را وَالَّذِیْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ و آنانکه ایشان
فرجهای خود را از حرام حٰفِظُوْنَ نگاه دارندگانند اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود اَوْ
یا آنکه ملک شده است ایشان را مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ یمینهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمینند فَاِنَّهُمْ

الجزء الثامن عشر



پس بدرستی که نگاه دارندگان فروج غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ملامت کرده شده نیستند بر ایشان بشرط آنکه در حیض
و نفاس و روزه فرض نباشند و در غیر این دو صنف هیچ روی نشاید فَمَنِ ابْتَغٰی پس هرکه جوید
برای مباشرت وَرَآءَ ذٰلِکَ غیر زنان و کنیزان فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه جویندگان هُمُ
الْعٰدُوْنَ ایشان درگذرندگانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین
گروهند وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِاَمٰنٰتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را
بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع خلق و آنچه امانت حقست چون نماز و روزه و غسل جنابت
وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها که با حق و خلق بندند رٰعُوْنَ رعایت کنندگانند یعنی نگاه داشت
آن قیام مینمایند وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه عَلٰی صَلَوٰتِهِمْ بر نمازهای خویش یُحَافِظُوْنَ محافظت
میکنند یعنی بران اقامت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات ادا مینمایند ذکر صلوة در مبدا و منتها از
برای آنست که فلاح مؤمنانست و اشارتست بتعظیم شان نماز اُولٰٓئِکَ آن گروه مؤمنان که کاملند
این شش صفت اند هُمُ الْوٰرِثُوْنَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بر ایشان اطلاق
توان کرد اَلَّذِیْنَ آنانکه از روی استحقاق یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را که بلند
ترین درجات بهشتست و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هریک از مؤمنان و کافران را
در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان از دوزخ اضافت بمنازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت
بمنزلهای مؤمنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را که اگر ایمان
آوردندی آنجا بودندی بر ایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده باشد     نظر از دور در جانان بدان ماند که
بهشت از دور بنمایند و آن سوزی دگر باشد هُمْ ایشان که وارثان فردوسند فِیْهَا در بهشت
خٰلِدُوْنَ جاوید مانندگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدم با را مِنْ سُلٰلَةٍ
از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِیْنٍ از گل پیافریدیم آدم با را از گل که بیرون آمد اصل
ایشان از گل که آدمست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل
او را یعنی آفریدیم از نطفه جوهر بیرون آمده را نطفهٔ جاگیر گرفته فِیْ قَرَارٍ مَّکِیْنٍ در قرارگاهی استوار
یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس گردانیدیم نطفهٔ سفید را
عَلَقَةً پارهٔ خون سرخ بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس ساختیم آن خون را
مضغه آن مقدار گوشت که یکبار بخایند گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس
ساختیم آن گوشت را عِظٰمًا استخوان با آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین فَکَسَوْنَا الْعِظٰمَ
پس بپوشانیدیم استخوانرا لَحْمًا گوشت یعنی بر او برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و
اعصاب و اوتار و عضلات بر او ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا اٰخَرَ آفریدن

دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه او مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم
و راه پستان بر وی بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیده و بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون
قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت بگذرانیدیم
فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگست خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ که نیکو نگارنده ترین نگارندگانست
ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما لَمَيِّتُونَ هر آینه
مردگانید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ
إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای حساب
و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم برتر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت طبقه بالای
هر طبقه ازان راهی از راههاء فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ ازین مخلوق که آسمانست
غَافِلِينَ بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان
غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و سر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ
از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن کردانیدیم
آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از
یک چشمه از چشمهاء بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست
و جیحون که نهر بلخست و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصرست و انهار را در و عیون بجبال
داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و اینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و
ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستیکه ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ
توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب آن
آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاک بنان و تخصیص این
درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز
از همه و بار و عوب بیشتر می باشد لَكُمْ فِيهَا مر شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهاء
بسیار است غیر تمر و عنب وَمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ میخورید
و ما لابد معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید
مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که جبل موسی است میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد
از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان
خورشی لِلْآكِلِينَ خورندگان را یعنی درخت زیتون می روید بچیزی که جامعست دهنیت و صبغیت
را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه



که مر شماراست فِي الْأَنْعَامِ در چارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار
کنند و بر قدرت الهی استدلال نمایند نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشان
یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در ایشان فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ سودها بسیار که بعد نت مَنَافِعُ
بعضی سوار میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی شاخ میسازید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید
وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان بسبب
ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و در
کشتیها از ایشان در تری تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی
بموضعی می برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه
خود فَقَالَ پس گفت از روی دعوة يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدا را پرستش کنید
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس
گفتند گروهی بزرگان آنانکه بگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر دو شاه و عوام خلق را یعنی
چون اکابر قوم اصاغر را بدین دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند مَا هَٰذَا
نیست این کسی که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در خوردن و آشامیدن
و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و
محکوم خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی که رسولی به پیش آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً
هر آینه فرستادی فرشتگان را تا رسول او پیغمبر بودی مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنوده ایم این را
که آدمی رسول خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که بگذشته بوده اند و
این سخن را از فرط عناد میگفتند یا میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و
نشنوده بوده اند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ
مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی بدانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ
پس انتظار برید و بر وی چشم دارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که با اندک وقتی بمیرد و
یا از جنون با هوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده بکار خود گیرد قَالَ گفت نوح علیه السلام
بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان و بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من
یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب کردند
فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بأنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه
داشت ما یعنی تا محافظت نماییم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه

سازی پا فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شدن عذاب
وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بوقتی که زن نوح نان می پزد از میان آتش آب بر آید فَاسْلُكْ فِيهَا
پس آور تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو
یعنی نری و ماده و در خبر که چون بکشتی در نیاورد گفتار آنها را که چیز اینها را پیش می نهند وَأَهْلَكَ و دیگر در
آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ
الْقَوْلُ بر او قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو و آن
یک پسر و یک زن او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن مرا فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در شان آنانکه ظلم
کردند بر نفس خود و ایمان را قبول نکردند ترا ایذا و تمسخر نمودند بانکه دعا کنی به نجات ایشان از عذاب
إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستیکه ایشان غرق خواهند شد بیشک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس چون
بوقت ظهور عذاب برآمدی تو وَمَنْ مَعَكَ و هر کسی که با تست عَلَى الْفُلْكِ بر کشتی و
راست بنشینی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگو ستایش مر خدایرا الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد
ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ظالمان یعنی مشرکان وَقُلْ و بگو در وقت نشستن بکشتی ستمکاران
رَبِّ ای پروردگار من فرود آر مرا أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی بابرکت که سبب سلامت
و نجات مومنان است و حفص منزلا بضم میم و فتح زا خوانده اند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آر مرا فرود
آوردنی وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قول آنست که امر
بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که در وقت دخول کشتی این دعا فرموده إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در قصه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهاست مر اهل عبرت را وَإِنْ كُنَّا و بدرستیکه بودیم لَمُبْتَلِينَ آزماینده مر آن
قوم را یا بلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان
ظاهر گردد ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح قَرْنًا آخَرِينَ گروهی
دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِنْهُمْ پیغمبری
از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
که بپرستید خدا را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدایی که استحقاق پرستش
داشته باشد که وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پس نمی ترسید از عذاب یعنی پرهیز نکنید از عقوبت او و
بعبادت غیر او اشتغال نکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم آن رسول
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند دیدار روز قیامت را
یعنی بعث و حشر ایشان نباور روند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت داده بودیم ایشانرا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا



در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم بودند بنده
بعضی را که مَا هَٰذَا نیست این رسول که بحق دعوت میکند إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مثل شما در
صفات و احوال بشریت يَأْكُلُ میخورد مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ از آنچه شما میخورید از آن وَيَشْرَبُ
و می آشامد مِمَّا تَشْرَبُونَ از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما که نبی بودی نخوردی
و نیاشامیدی وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بَشَرًا مِثْلَكُمْ آدمی را که مانند
شماست إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ بدرستیکه آنگاه شما زیانزدگانید که خود را مامور و متبوع
مثل خود ساخته اید أَيَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد این پیغمبر که أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ بدرستیکه
شما چون مردید وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا و گشتید خاک و استخوان پوسیده أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ
بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ چه دور و دور است
لِمَا تُوعَدُونَ آنچه وعده کرده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد إِنْ هِيَ نیست
زندگی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگی ما در دنیا نَمُوتُ میمیریم وَنَحْيَا و زنده میشویم
یعنی بعضی از ما میمیرد و بعضی میزاید وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمَبْعُوثِينَ برانگیختگان و زنده شوندگان کمان
بعد از مرگ إِنْ هُوَ نیست هود یا صالح علیهما السلام إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ مگر مردی که بربندد
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و میگوید مرا فرستاده بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهد کرد
وَمَا نَحْنُ لَهُ و نیستیم ما او را بِمُؤْمِنِينَ گروندگان در آنچه خبر میدهد قَالَ گفت پیغمبر
بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم رَبِّ انْصُرْنِي ای خدای مرا یاری کن بغالب شدن و
ایشانرا مغلوب گردان بعذاب بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب نمودند قَالَ گفت خدای
عَمَّا قَلِيلٍ از زمان قلیل یعنی اندک وقتی را لَيُصْبِحُنَّ گردند کافران و مکذبان نَادِمِينَ
پشیمان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی
عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند و جمعی که این قوم ثمود را گفته اند دلیل ایشان اینست که
عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده اند میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا
بعد از قصه نوح قصه عاد آورده اینجا بر همان ترتیب مراد عاد است و بدین قول مر عذابی را که
سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هم شده بر گرفت ایشانرا صیحه بِالْحَقِّ بحکم خدا یا
بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشانرا غُثَاءً
چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند
و سیاه و کهنه کرده فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران ران را
ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ پس از ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قرنهای دیگر را

قروناً یعنی پیدا کردیم اهل قرون چون قوم شعیب ولوط علیهما السلام ما تسبق من امة اجلها وقتی که جهة عذاب ایشان
مقرر کرده بودیم وما یستأخرون ونه باز مانند از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا
فرستادگان خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری کلما جاء امة هرگاه که آمد بگروهی
رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را وآنچه گفت از توحید ونبوت وحشر
دروغ پنداشتند وبتقلید پدران ولزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند
فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی
هیچ کدام را مهلت ندادیم وآخرین چون اولین معاقب گردانیدیم وجعلناهم وساختیم ایشان را
احادیث سخنان یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند وبدان مثل زنند خلاصهٔ
سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آن را افسانه وار بگویند واگر سخن نیکو از ایشان بماندی
به بودی یعنی ویبقی عنک احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتک ودر ترجمهٔ آن فرموده اند
پس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند هان بکوش که نیکو بماند افسانه فبعدا پس دوری
باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمیگروند بانبیا وتصدیق ایشان نمیکنند ثم
ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی را واخاه هرون وبرادر او هارون را بآیاتنا
بمعجزه ها وپیغامها وسلطان مبین وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بحجت آنکه
اول معجزهٔ موسی علیه السلام آن بود وچند معجزهٔ دیگر چون فزون جادوییها وشکافتن دریا وید
بیضا وروان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی را وبرادر او بمعجزات تسع فرستا
دیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون وقوم او وایشان پیغام ما برسانیدند فاستکبروا پس
سرکشیدند قوم قبط از ایمان ومتابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین وبودند گروهی سرکش و
زور آور بر مردمان بقهر وغلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم وتصدیق
نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتها بشریت وقومهما وحال آنکه
گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون مارا پرستندگانند یعنی در فرمان ما اند چون
بندگان وخواجگان را ودر بعضی تفاسیر آورده اند که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند واو بت
می پرستید بکوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی وهارون را
فکانوا پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم
ولقد آتینا وبدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة بعد از هلاک فرعون وقوم او
لعلهم شاید که بنی اسرائیل برکت آن یهتدون راه یابند باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم
وساختیم پسر مریم یعنی عیسی وامه ومادر او را آیة حجتی بر قدرة ما با هر یکی را آیتی ساختیم باشد

پسر را بانکه در مهد سخن گفت ومادر را به آنکه بی مساس بشری چنان پسری بزاد وآویناهما وجای دادیم
مادر وپسر را وقتی که از یهود فرار کردند وباز آوردیم الی ربوة بسوی جای ربوه یعنی بلندی از زمین
بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر ودر بوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار
یعنی مستوی که بر او آرام توان گرفت ومعین وخداوند آبی ظاهر جاری یا ایها الرسل خطاب
با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که ای انبیا که شما را فرستاده ایم جهت هدایت خلق کلوا
من الطیبات بخورید از طعامها پاکیزه وحلال واعملوا صالحا وبکنید کارها ستوده جمع فرمود
میان اکل حلال وعمل صالح چه قوام بدن که عمل از آن صادر شود به غذاست واگر آن حلال وپاکیزه نبود
حکم انحراف آن غذا بنفس واعضا سرایت کند وآثار طغیان وعصیان وارتکاب مناهی ومباشرت ا
روی بظهور رسد ودر حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب صاحب روضة الانوار فرموده
دست ودل از زمزم وکوثر بشوی    وآب ز سرچشمهٔ تقوی بجوی    لقمه که در اصل نباشد حلال
زو نفتد جز همه گمرهی وضلال    قطرهٔ باران تو چون صاف نیست    گوهر دریای تو شفاف نیست    وگفته اند
یا ایها الرسل خطابیست با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی
که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند
وبعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم واو را بنام همه پیغمبران خواند
زیرا که سید همه است وذوات معالی او جامع فضایل وکمالاتی که با همه بوده
وقد جمع الرحمن فیک المعاجزا    آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری    ودر موضعی فرموده که خطاب با
آنحضرت میفرماید که راحت حال امت خود را بگو که حلال خورید وعمل صالح کنید انی بدرستی که من
بما تعملون بآنچه شما میکنید علیم دانا ام وان هذه امتکم وبدرستی که این است
ملت شما ای رسل امة واحدة ملتی یگانه در عقاید واصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی
متحد بر ملتی بر ایمان وتوحید وانا ربکم ومن آفریدگار شما ام فاتقون پس بترسید
از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس ببریدند وساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را
در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه گروه شدند واختلاف کردند کل حزب هر گروهی از
ایشان بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادان ونازانند واعتقاد
کرده که حق آنست فذرهم پس بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و
ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند منکران
که انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشان را ومدد میکنیم به بآنچه من مال وبنین از مال
وپسران نسارع لهم می شتابیم برای ایشان بآنچه فی الخیرات در نیکوییها یعنی گمان می برند

کرده او و ایشان از مال و فرزند مسارعت از آن برای ایشان در نیکویی و اعمال ایشان را استحقاق آن هست
که ما پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم. بَلْ نه چنین است که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ نمی دانند که
این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر إِنَّ الَّذِينَ هُمْ به درستی آنانکه ایشان مِنْ خَشْيَةِ
رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خود مُشْفِقُونَ ترسانند عذاب یا خشیت گفت چه آن سبب اینست
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت
يُؤْمِنُونَ می گروند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ بخداوند خود لَا يُشْرِكُونَ
شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ و آنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه
می دهند از صدقات و زکوات و توسل می نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وَقُلُوبُهُمْ
وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسانست که مبادا خیرات ایشان مردود گردد و میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَى
رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بپروردگار خود بازگردندگانند أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند
يُسَارِعُونَ می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه مترتب
است کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ
پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَلَا
نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمی کنیم هیچ نفس را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت
وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ که يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی
یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا نزد ماست نامه اعمال هر کسی که گواهی دهد بر کردار هر کس
وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نخواهند شد بافزونی عتاب و نقصان
ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرتست مِنْ هَذَا از این
سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطا
مِنْ دُونِ ذَلِكَ بجز این خطای عظیم که بر آن اند یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر
هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ کنند که باشند بحسب حکم قضا و لا راد لقضائه و ایشان
درین غفلت و معصیت باشند حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيهِمْ متنعمان ایشانرا
بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ انگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند
و گوییم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستی که
شما از جهت ما لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ
كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده
می شود بر شما فَكُنْتُمْ پس هستید که از شنیدن آن عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود

تنكصون



تَنْكِصُونَ باز میگردید یعنی تقهقر و رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مُسْتَكْبِرِينَ در حالتیکه
طلب رفعت دارید بر وی و تعظم می نمایید بِهِ بحرم که و میگویید اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب
قرآن سَامِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُونَ بد بانی میگویید یا ترک می کنید قرآنرا یا پیغمبر
یا کعبه را که در حوالی آن افسانه می گویید و بدو نمی نازید و طواف نمی کنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا
تفکر نمی کنند در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حقست أَمْ جَاءَهُمْ یا آمد بدیشان
از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ به پدران پیشین ایشان
تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی چنانچه نوح و ابراهیم را علی نبینا و علیهما السلام به
پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال تعالی لتنذر قوما
ما انذر اباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا یا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و
وفا و کرم و مروت و نیکوخویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ را
منکرانند و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند که
ما حقیقت حال او را نمی دانیم أَمْ يَقُولُونَ یا می گویند بِهِ جِنَّةٌ در وی دیوانگیست که از سخن
او حساب ندارند بَلْ نه چنینست که ایشان می گویند جَاءَهُمْ آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ
بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ
حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ
توبیخ مردم نمی گرویدند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافرانرا در وجود آلهه شتی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمانها و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در آسمان و
زمین است از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت
و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی
حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا وی بدیشانست یا مایه عزت و صیت شرف ایشان در
آنست فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشانست در دین
و لفرت آنست مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا آنکه تو میخواهی از ایشان
برادای رسالت خَرْجًا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فَخَرَاجُ
رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیوی و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهترست ترا از
مزد ایشان وَهُوَ و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی رسانانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ

وبدرستی که تو میخوانی ایشانرا فرودی إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی راست که دین اسلامست
وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وبدرستی آنانکه نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی ببعث و
آن عَنِ الصِّرَاطِ ازان راه راست لَنَاكِبُونَ گردنده گانند ومیل کنندگانند به بیابان
گمراهی وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ واگر ببخشاییم برایشان وَكَشَفْنَا وبرداریم مَا بِهِم آنچه بدیشان
واقع است مِّن ضُرٍّ از سختی یعنی قحط که برایشان غلبه کرده لَّلَجُّوا هرآینه ستیزندگی کنند فِی
طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خود يَعْمَهُونَ سرگشته می روند وتردد می نمایند یعنی اگر بلا ازایشان دفع
کنیم همچنان از روی ستیزه وعناد برکفر وتکذیب ثابت خواهند بود ستیزندگی کاردبود ودست
ستیزنده وا دشمنی با خود است آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن مرده و
مردار مبتلا شدند ابوسفیان بحدیبیه آمده باحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت نه تو گفتی که تو
بروی که رحمت عالمیانی واهل مکه برحمت دعاء تو درمانده اند پدران را بشمشیر کشتی وفرزندانرا با
گرسنگی بسوختی حق سبحانه آیة فرستاد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم وبدرستی که بگرفتیم اهل مکه را
بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار
خودرا وَمَا يَتَضَرَّعُونَ وتضرع وزاری نمودند بلکه همچنان بر سرکشی ونافرمانی بایستادند حَتَّىٰ
إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِم برایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ خداوند
عذاب سخت که آن جوع است وشدت او از قتل واسر بیشتر است إِذَا هُمْ آنجا ایشان
فِيهِ دران عذاب مُبْلِسُونَ ناامیدان وفرو ماندگان واندوهگنان وسرگردانانند تا دانسته
کرا غنیای ایشان از تو طلب عاطفت ومرحمت می نمایند وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ واوست آنکه بیافرید
وپدید آورد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما گوش راتا می شنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصَارَ ودیدهارا تا
می بینید بآن دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ ودلهارا تا تفکر میکنید بآن واستدلال می نمایید از مسموعات ومبصرات
قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی را شکر میگزارید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات را
در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ واوست آنکه بیافرید شمارا و
منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وبسوی او جمع کرده خواهید شد در روز
قیامت بعد از تفرق اجزا واعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي واوست آنکه زنده می گرداند وَيُمِيتُ
ومی میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ومر وراست اختلاف لیل ونهار در ازدیاد وانتقاص یا تعاقب
ایشان مریکدیگررا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرت او همه کاینات را از عدم بوجود آورده
وبعث نیز ازان جملست چه جمعرا بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن می کنید کفار
مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بی تدبر وتفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفتند

یعنی با مراوست



بودند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وباشیم خاک وَ
عِظَامًا واستخوانی پوسیده کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل
انکارست وتکرار از برای تاکید آن یعنی چون خاک گردیم حشر وبعث چگونه باز راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا
نَحْنُ هرآینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا وپدران ما هَٰذَا این سخن را مِن قَبْلُ
پیش از آمدن محمد یعنی مارا وپدران مارا بوعده حشر ونشر تخویف کردند واین وعده راست نشد
إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان واکاذیب ایشان که در
صحایف نوشته اند وگذاشته قُل بگو ای محمد مر این منکرانرا که بگویید لِّمَنِ الْأَرْضُ مر کراست
زمین وَمَن فِيهَا وآنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک وخالق زمین واهل زمین کیست
جواب دهید مرا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که
بگویند در جواب تو که زمین وآنچه در ویست لِلَّهِ مر خدا راست مشرکان که معترف بودند
بانکه آفریدگار زمین واهل وی الله است پس چون تراچنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
بگو آیا پند نمیگیرید ودر نمی یابید که کسی که اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد واعاده
ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگر باره که مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای
هفت گانه با عظمت ورفعت وشکل عجیب وهیآت غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و
کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای
رفیع وعرش عظیم لِلَّهِ مر خدا راست ورب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز
نمی کنید از شرک نسبت چنین خالقی در هم از مخلوقات او او را شریک می سازید قُلْ مَن بِيَدِهِ
بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی
همه چیز که در موضع گوید حضرت ومنعت اشیا یا خزاین آن وَهُوَ يُجِيرُ واو زینهار دهد و بزینهار
رسد ونگاه دارد وایمن گرداند از عذاب هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ ودر زینهار داده نشود
برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند ودر پناه آرد وبزینهار گیرد جواب گویید
إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود بود که گویند این صفتها که تو
گفتی لِلَّهِ مر خدا راست که مالک ملکوت ومجیر بندگانست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ پس
بگو از کجا فریب یافته می شوید وچگونه از راه حق برمی گردید با وجود ظهور نور توحید ونظام دلائل
بر وحدت ملک ومیحه طریق حق گذاشته بکجا می روید ای که پی نفس وهوای روی راه نه اینست
راه روان زان ره دیگر روند پس تو بدین راه چرا می روی منزل مقصود ازان جانب پس تو ازین سوی
بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید ووعده حشر ونشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

بل
خطای روی
بکجای روی

و به معنی که ایشان دروغ گویان باشند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری تعالی
مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ إِلَٰهٍ
هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریکی باشد در خدایی و خدای باید که آفریننده بود پس
هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای
آنرا که آفریده بود و در آن مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این
خدای از مخلوق آن دیگر و مشاهده می رود که میان جمیع مخلوقات علامه تمیز نیست پس ثابت شد که با او
هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدای بودی و چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی
و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا
معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بعضی
از آلهه بر بعضی و با جلع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ
اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت می کنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز
عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَىٰ پس بزرگتر و برترست
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می گیرند برای او پس دلخوشی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
وسلم از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و می فرماید که قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي
ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و البته می نمائی مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب
در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران
یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تعجب بر آنکه شومی ظلم می
تواند که بدیگران نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست وَإِنَّا و بدرستیکه ما که خداوندیم عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ
بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما
تاخیر کرده ان میرود سبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي
دفع کن بخصلتی که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را حضرت عزت جل
شانه از مکارم اخلاق اتم و اکمل و اشرف و اجل آن می فرماید و می گوید دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را
یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که دشمنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان
بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی با فزودن طاعات یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز
منکر را بامر معروف امام قشیری رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را بیشارت قلب
یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن تبه حوادث را بقدم سلوک در طریق
معرفت قدم چو طلعت تبه حوادث از اینجا بیک قدم ران بیک حمله بجل در آن قلزم نور شو غوطه



فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل یکی دان یکی خوان یکی گو یکی جو سوی ابد واپس ذور و باطل نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم
بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف می کنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه در صفت ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکا
وَقُل رَّبِّ و بگوای پروردگار من أَعُوذُ بِكَ پناه می گیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسوسه
دیوان که وای بضلالت و معصیت یا از در انداختن ایشان مردمان را بزیب و غرور در مهالک و مهاوی
وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه می آرم بتو ای آفریدگار من أَن يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت
صلوة یا زمان تلاوة یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ متعلق
به یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف می کنند تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا
مرگ و بکرامی خود دانا گردد و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت
رَبِّ ارْجِعُونِ آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است یا تثنیه با جمعی
از منشران باشد که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمه رب استعانت می نمایند از خدای
و بکلمه ارجعوا رجوع می نمایند بملایکه که باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید من بکنم صَالِحًا عملی شایسته
فِيمَا تَرَكْتُ در آنچه بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و در آن عملی صالح کنم كَلَّا ردع است
از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند إِنَّهَا بدرستیکه آن درخواست او كَلِمَةٌ سخنیست
که بواسطه غلبه حسرت بر هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست وَمِن وَرَائِهِم و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ
مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند
از آن فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیا
و نبات قایم گردد فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علقه
نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی خود رحم نباشد يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ یا نسبی که او
بدان مفاخرت می کنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی را نپرسد بجهت مشغولی بحال خود و این
قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال تعالی وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ فَمَن
ثَقُلَتْ پس هر که گران آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فَأُولَٰئِكَ پس
آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ
و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَأُولَٰئِكَ
الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد
غفلت بر دادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند
و ایشان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ جاوید ماندگان اند تَلْفَحُ می سوزد وُجُوهَهُمُ

النَّارُ رو بها ایشان را آتش وَهُمْ فِيهَا وایشان در آتش كَالِحُونَ ترش رویان یا از شدت احتراق
زشت رو باشند وابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این
آیه روایت میکند که بریان سازد رویها را آتش دوزخ پس برجهد لب زبرین او یعنی بالا رود برسد بمیان
سرش وفرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف او در موضع آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع
بود پس حق سبحانه گوید ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَى
عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب می
کردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد
برما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که برما نوشته بودی در لوح محفوظ وبدان حکم کرده یا غالب شد
گناهان ما که موجب شقاوت است برما وَكُنَّا قَوْمًا وبودیم گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق
رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال وتلافی کار
خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر وتکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس ما باشیم که ستمکاران
باشیم برنفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ گوید خدای اخْسَئُوا خاموش باشید
فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ وسخن مگویید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم
یا عذاب از شما بر نمی دارم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بودند گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من
یعنی درویشان صحابه چون عمار وبلال وخباب وامثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا
می گفتند ای آفریدگار ما آمَنَّا گرویده ایم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا ورحمت کن برما وَ
أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ وتو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما آن درویشان را
سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که با او سخریه کنند وافسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا کردید
حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش گردانید ندا ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت
بر شما ذِكْرِي یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ وبودید شما که از حال ایشان تَضْحَكُونَ می خندیدید
از روی تکبر وتعظم خود وتحقیر وتذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا دادم ایشان را
امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا وآزار وسخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ انکه بدرستی ایشانند
رسیدگان بمراد خود یعنی جزا صبر ایشان فوز است بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مر
کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و
طول امل بگمان آنکه ما جاوید خواهیم بود در دنیا وفانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند
درنگ داشتید عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بوده اید در دنیا زنده بر روی زمین ومرده در
قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز کوتاه شمردند



لبث خود را نسبت با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار
روزی یا بعضی از روز بوده وبا چنین ازین نمی دانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده شمار لبث
ما را از شمار کنندگان یعنی از ملائکه که حفظ اعمار وانفاس ما بوده اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ
درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت بایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستی که شما
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ میدانستید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پنداشتید
شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ انکه ما شما را آفریده ایم عَبَثًا بازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ
إِلَيْنَا وگمان بردید انکه شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی
شما را برای عبادت آفریده ام ومکافات کردار شما مقرر کرده ام در لطایف قشیری مذکورست که عبث
مشغول باشد بچیزی که از حق باز دارد وخدای ما را برای آن نیافریده وبدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی
قدس سره روزی این آیه میخواند فرمود که نی خلق را عبث نیافریده بلکه خواست که صنعتی وی آشکارا
شود واز مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند وگفته اند شما را بازی نیافریدم بلکه برای ظهور
نور محمدی آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انسی بیرون آید بیت
او اصلست وشاهد وغیبه هشت ونه وچار که پرداخته خاص پی موکب او ساخته
اوست شه وآدمیان جمله خیل اصل وی وجمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن
آفریدیم تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم وگویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و
آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند ودر بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم
همه اشیا را برای شما آفریدم وشما را برای خود مترسک که کنت کنزاً مخفیاً اینجا ظهوری تمام دارد وکلام اشارت
وب المولوی قدس سره ای ظهور تو تجلی نور نور گنج مخفی از تو آمد در ظهور
گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد
خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد وشد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت
ای خلاصه عقل وتدبیرات وهوش تو چرا خویش را ارزان فروش فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست
خدای وبزرگتر از آنکه عبث چیزی آفریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه سزا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست
هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریمست
خیرات وبرکات از و نازل می شود وَمَنْ يَدْعُ وهر که بخواند یعنی پرستد مَعَ اللَّهِ با خدای
بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ بپرستش
آن اله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس ومکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ
نزدیک پروردگار اوست وبقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

بدو بینی که فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ و بگو ای آفریدگار من بیامرز مرا
وامت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و ایشان برحمت واسعهٔ خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو
بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سورهٔ قد افلح و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنية وهي اربع وستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم قدس أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطهٔ جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وست وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در و آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جملهٔ حکمها اینست الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه یا نه این حکم خاص است بآنانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله اسلام شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلای فرماید و امام مالک و امام احمد رحمهما الله در نفی بکر با امام شافعی رحمه الله متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهمین آیه منسوخست وَلَا تَأْخُذْكُمْ و نیاگیرد شما را بِهِمَا بآن دو زناکننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای یعنی نبخشایید بر ایشان و تعطیل حد کنید و در ضرب مسامحت ننمایید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد می کند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کم نباید و بقول ائمه دیگر یک کس کفایتست و زیاده بهتر گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما روایتست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در مواخر نشستی تکفل می کرد که هر که او را نکاح کند مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد که الزَّانِي مرد زناکننده لَا يَنْكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زناکننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنْكِحُهَا در نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علت ضم است و مشاکلت سبب الفت

هر کس ز ناب کهن خود گرفت یار بلبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار

در تفسیر آورده که زنا یا از یهود و یا مشرکان مدینه در بیوت مواخر نشسته هر یک بر در خانهٔ خود رایتی نصب

کودنی



کرده بودندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفهٔ مهاجرین که مسکنی و عشیرهٔ نداشتند و از تنگ دستی پریشان حال می گذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایهٔ نفس از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه منع کرده و فرمود که وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذَلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان قول آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیهٔ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و هم محصنات درینجا و احصان اینجا بحریت و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع اینها صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد و بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیرست و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخفست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده و جنایت کردنست و شناعت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتملست صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده و تازیانه خورده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَأُولَئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله مؤبد باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو باطل می شود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده گناه بندگانست رَحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیگانه را با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول می گردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه سخن می گوید هشتاد تازیانه می زنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر پایند حال چگونه باشد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده و عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بوی رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس باز گشته صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیهٔ لعان نازل شد که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ

باد

بِاللّٰهِ چار گواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست
گویانست در نسبت زنا بدان زن و هم گواهی مؤکد بود کند بجای یکی از شهود پنجم وَالْخَامِسَةُ و گواهی
پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای برو إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان و دران رمی لعان مرد بدین گونه است که چار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم
در آنچه رمی کردم این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این
زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن
و مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله و فرقه فسخ بقول امام شافعی رحمه الله و حد زنا
بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی رحمه الله اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را
حبس کنند وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از ان زن حبس را یا حد را أَنْ تَشْهَدَ
آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ بچار گواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ
الْكَاذِبِينَ از دروغ گویانست در آنچه رمی کرده مرا بان وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ
آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بران زن إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راست گویان و در رمی لعان زن
آنست که چار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت
پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در صحیح آ
ورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که
مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم آمین گفت و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللّٰهَ
و آنکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام مر آینه شما
را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل و رحمت بودی بتأخیر عقوبت
شما هلاک می شدید یا اگر نه فضل فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش مر آینه نسل منقطع شدی و
مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه ناامیدی سرگردان می شدید
پس شما را مدد رفیق توبه بمنزل رجا رسانید     که توبه مدد کار گنهکار نبودی
اور اگر بمدد کرم راه نمودی     در توبه نبودی که در فیض گشودی     زنگ غم از آئینه عاصی که زدودی
بعد ازین آیتها در باب قصه افک و براءة ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی دراز است و درا
رعایت ادب اقتضای آن می کند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل
اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه دران سفر همراه بود و در بعضی منازل



بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرد و بطلب آن از لشکرگاه دور شده زمانی مکث افتاد
دران حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنها باز آمده و
منزل خالی دیده هم آنجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از عقب
لشکر آمدی برسید و صدیقه را بر شتر خود سوار کرده بمعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی بر شتر صفوان دیده
سخنی که لایق قوم مخذول که سید عالم باشد بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بهر طرف
رسید و عایشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت اما از آنحضرت عدم التفاتی در حق یافت اجازه
طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته رخش روی بر زانو نهاد و شب و روز بگریه
وزاری اشتغال می نمود     چشم از گریه بسر آب روز و شب     جانم ز ناله در تب تا بست روز و شب
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از امهات
مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش می نمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت می کردند روزی آنحضرت
بخانه صدیق اکبر آمده عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای باز گرد و آمر
عایشه از ابوین درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان دران حیرت نیامدند و صدیقه از غایت
وحشت فرمود که شما این خبرها را شنیده اید و حالا هرچه می گویم کسی باور نکند پس من حالی می گویم که پدر
یوسف گفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ     صبر می کنم تا کرم او چه می کند     با این دل شکسته غم او چه می کند
مقارن این حال از وحی بر آنحضرت ظاهر شده آیات براءت نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ
بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضی الله عنها عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما
و آن پنج تن بودند عبد الله ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق
و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا
لَكُمْ بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه و صفوان
میفرماید که آن دروغ را جنبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را
بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بهمه کس ظاهر گشت
و وعید کلی در باره دروغ گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را ازین متکلمان باشد
مَا اكْتَسَبَ جزای آنچه کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده
بوده اند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى و آنکس که
فرا گرفت كِبْرَهُ معظم آن سخن و شنیع ترین را مِنْهُمْ از ان جماعت مر او ابن ابی است لَهُ
عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِيمٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد و مطرود
و مخذول گشت و گویند حسان بوده که باخر عمر نابینا شده و دستهای او شل گشته لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ

چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان بردندی مردان و زنان گرویده بِأَنْفُسِهِمْ
بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسها آنچه خود گمان بردند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر
مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد
از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وَقَالُوا و گفتندی چنانکه مردی متقی
که بر حال مطلع باشد گوید هَذَا این سخن إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشنست و حق سبحانه ازواج پیغمبرا
نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ برای این
سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا
بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولَئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در
ظاهر و حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است
و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ
بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت
لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آنچه خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه
رضی الله عنها عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی
و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ
آنچیزی را که بدان علم نداشتید یعنی سخنی از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداشتید آنچیزی را که گفتید
هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ تبعه بر آن مترتب نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای عَظِيمٌ بزرگست و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه لحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب
قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در اخبار مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله
عنهما با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه میگویند ابو ایوب فرمود که شنیده ام و آن دروغ
چه تو بجنبت من این فعل روا داری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تست
پس بجنبت پیغمبر این عمل کی روا دارد این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ
و چرا نه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو
ایوب رضی الله عنه مَا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را و نمی رسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن گوییم بِهَذَا
بدین قول سُبْحَانَكَ پاک خدای از آنکه حرم محترم پیغمبر او فجوع توان کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ
عَظِيمٌ افترای بزرگست بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا
از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ



اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ
و بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب
تا پند گیرید و از طریقه ادب انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حَكِيمٌ
حکم کننده به برائت ذمه او از عیب و عار تا کریمان و امنی پاکست از لوث خطا و نه هیچ عیب
جو آلوده از شر تا بیا
و چه دنیا گفته است گرد ار سد که کند عیب دامن پاک که هیچ قطره که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ
نصف الجزء
يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت
فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف و بدنامی وَالْآخِرَةِ
و در آن سرای بآتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما
آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی بر و باری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش
او و مهربانی و پروردگاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای مهربانست بر آنه ذات محذوف را اظهار
گرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذرانده هر آینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
گامهای ابلیس یعنی راهها او را بمعصیت با وسوسه های او در قذف عایشه وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
و هر که بر پی او رود و گامها او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که می فرماید دیو او را بِالْفَحْشَاءِ
بکاری که زشتست در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندست در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر
نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه با تعیین حدی که کفارت گناهست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش
بیش او
بتطهیر شما مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب
جدای و بد گوئی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق رضی الله
عنه سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی
تا بدین حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان فضل
امد عنه
در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال و ابوبکر صدیق رضی
حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ
خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران را در راه
خدای و مسطح هم خویشست و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر
شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید

أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران درگذرند وَاللَّهُ غَفُورٌ و
خدای آمرزنده است بکمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم و آثام شما نیز متخلق باخلاق
وی شوید علما ازین آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب اتفاق فرموده و بهیچ ان الفضل
و حکیم سنائی قدس سره درین باب فرموده    بود چندان کرامت و فضلش که اولو الفضل خواند ذو الفضلش
صورت و سیرتش همه جان بود زان ز چشم عوام پنهان بود روز و شب سال و ماه در همه کار ثانی اثنین اذ هما فی الغار
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه
قذف میکنند ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ گروندگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم و در وسیط گوید خاصه عایشه مراد است و گفته اند در شان مهاجرات است و بعضی عام میدارند و بر هر
تقدیر آنهاکه قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از
نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردودند و در آن سرای مبغوض و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ
و مر ایشانراست عذابی عَظِيمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود يَوْمَ تَشْهَدُ
عَلَيْهِمْ روزی که گواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان با تنگ(?) و بهتان یعنی بزبان خود
اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهد دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه بوده اند که کسب کرده اند از جرایم و آثام يَوْمَئِذٍ آنروز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای ایشانرا دِينَهُمُ
الْحَقَّ جزای که سزاوار است بدیشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ
الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ
سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند
وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایلست از جنس خبا(ثت)
وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه    از کوزه همان برون تراود که در وست
و گفته اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاکند و مردمان ناپاک راغب بدیشان و زنان پاک برای مردمان پاکیزه اند
و مردان پاک مایل ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که پاکیزه ترین
موجودات است محرمی پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت و الیه
اشار فی المثنوی المعنوی    ذره که اندر همه ارض و سماست    جنس خود را همچو کاه و کهرباست
ناریان مر ناریانرا جاذبند    نوریان مر نوریانرا طالبند    اهل باطل باطلانرا میکشند    اهل حق از اهل حق هم سرخوشند
طیبات آمد ز بهر طیبین    للخبیثین الخبیثات است هین    ذکر فضایل و خصایص حضرت صدیقه رضی الله
عنها و حق ایشان در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اختصار بر ترجمه آیات





اختصار نمود أُولَئِكَ آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و عایشه و صفوان رضی الله عنهم
مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک منصب
رسالت از آن عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین تهمتی آلوده گردد و صفوان
مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ
آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پاینده مراد نعیم بهشت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید بخدا و رسول او لَا تَدْخُلُوا در میائید مر زده(?)
بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میائید حَتَّى
تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلَى أَهْلِهَا بر اهل آن
خانه و در روایت آمده است که بگوئید السلام علیکم اادخلها امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بمجلس
نبوت آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم که هیچ کس ما را بآن
حال ببیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما را نه بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیه فرستاد و
حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میائید ذَلِكُمْ آن استسلام و استیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست
مر شما را از آنکه بی اجازت در آئید و گفته اند کسی که بعیال خود در می آید باید که بکلمه یا آوازی یا بتنحنح اعلام
کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید
که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهای غیر خود أَحَدًا یکی را که
دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در آن حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری
دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را دستوری دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است
وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید
بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن حضرت صاحب حیا است هُوَ أَزْكَى لَكُمْ آن باز
گشتن پاکیزه و پسندیده ترست مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از الحاح
و ابرام عَلِيمٌ داناست و بر آن مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیه ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباط بساط
اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ
نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آئید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها
که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمیکند بلکه می آید و میرود چون کاروانسرای و رباط فِيهَا در آن
خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ بهره ورداری و نفع است لَكُمْ شما را که از سرما و گرما بدان پناه می گیرید
و رخوت و انعام شما در آن محفوظ میمانند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا

می‌کنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می‌پوشید از نیت دخول خانها بنا و قُلْ بگو ای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ
يَغُضُّوا مردان گرویده را که فرو گیرند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر
سبب فتنه است در فخرة الملوک آورده که تیر ترکش شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس
دیگر در مساکن خود ساکن اند و ناچیزی که بدیشان نمی‌رسد باشند را که آن مشغول نمی‌توانند شد اما دیده حاسه
ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید می‌کند
این همه آفت که بجان می‌رسد
از نظر تو به شکن می‌رسد
دیده فرو پوش چو در در صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف
و در نفحات از
شبلی قدس سره نقل می‌کند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله وَيَحْفَظُوا
و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از نظره ناظر ذَٰلِكَ آن
پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ پاکیزه‌ترست و سودمندتر لَهُمْ مر ایشان را در دین و دنیا
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه می‌کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال
جوارح در طاعات و آثام وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ و بگو زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ
مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدها خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند
فرجها خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها
و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف
ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و
کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای
خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ
و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دملج
و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست أَوْ
آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و جد پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که
ایشان حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر چند باشد درین داخلست أَوْ أَبْنَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان بحکم پسران اند مر زن را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش
أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران
خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست و ذکر اعمام و
اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند
که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان و اهل
دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه



حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر از هم آشنایی
بر انداخته و عایشه رضی الله عنها از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان
پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی بنده و پرستنده زنان
از آنها که ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نساء داخل اند اینجا
ذکر کرد تا معلوم شود که از اماء غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زنند از اماء و عبید و قول
اصح آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید والا فلا و در اتقان آورده که ابن المسیب رحمه الله فرموده
که مغرور نگردید از شمار الفاظ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ که آن در باب اماء است نه عبید و عبد زن حکم اجنبی دارد
و جایز نیست نظر او بموی مولات و نه بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ یا پی روندگان
غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی دغدغه شهوت
نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهان مطلق از مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز مقصور
بر طعام نیست و اکثر این صنف بر آنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را
آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی بر آن نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا
مطلع نشده‌اند عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی خبرند
یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نزنند
زنان پایها خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند
مِن زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب
میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز گردید بخدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای
گرویدگان لَعَلَّكُمْ شاید شما تُفْلِحُونَ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از
خطره و جریده خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکسی بتوبه که خود را احتیاج توبه نداند در
کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه
کاران شما توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمی‌خواهد امیدست که در عقبی
نیز رسوا نکند
چو رسوا نکردی بجرم خطا
درین عالم پیش شاه و گدا
در آن عالم هم بر خاص و عام
بیادر رسوا مکن والسلام
وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران را مِنكُمْ از
شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی را که بی شوهرست بعقد کسی در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ
و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان خود و تخصیص صالحان جهت
اهتمامست بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پرده عفت باشند إِن يَكُونُوا اگر باشند ایشان
و صلحا از عبید و اما فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کند ایشان را خدای مِن

براي ايشان هم

فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای فراخ بخشایش
ست معیشت او دهد عَلِيمٌ وداناست باستحقاق فقرا بسط باط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ
وباید که باز ایستند از حرام وعفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح
از مهر ونفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم
خود وبیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَالَّذِينَ وآنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب می کنند مکاتبت
را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است آنرا دستهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند
فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست ومکاتبه آن باشد که خواجه بنده خودرا گوید
ترا مکاتب گردانیدم بدین مقدار مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام
حویطب بن عبد العزی از او مکاتبت طلبید این آیه نازل شد وحق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبت
طلبد ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی وصلاحیت
وامانت یا قوت اکتساب وقدرت بر ادای مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم سؤال نکند چه آن پس کرده
که بنده بگدای مال کتابة باز دهد بنده از ازان سلمان رضی الله عنه مکاتبت طلبید سلمان فرمود که مالی داری
گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس می خواهی که مرا از اوساخ واوناس مردم
بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ وبدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی
از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود
بعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی وامام احمد رحمهما الله می گویند که وآتوهم خطاب
باموالیست وواجبست از مال کتابة چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رضی الله عنه ربع مال مقرر میکند وامام شافعی
رحمه الله بقول تفویض برای خواجه می فرماید وامام اعظم وامام مالک رحمهما الله ایتا واجب نمی دانند ومی فرمایند
که خطاب وآتوهم راجع بجماعه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را وزکوة بدو دهند تا مال کتابه ادا
کند وگردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد وبدین سبب این خبر را تنگ رقبه می گویند واز عقبه
عقوبت بدو می توان گذشت
بشنو از من نکته ای زنده دل  وز پس مرگم به نیکی یاد کن
که بلطف آزاده را بنده ساز  که باحسان بنده را آزاد کن
آورده اند که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله
داشت ایشانرا بزنا اکراه می کرد وبر سبیل مقاطعه چیزی کلی گرفت معاذه ومسیکه از انها با یکدیگر گفتند که
این کار که ما میکنیم خیرست خود بسیار کردیم واگر شرست وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمده صورت
حال بعرض رسانیدند وآیه آمد که وَلَا تُكْرِهُوا واکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خودرا عَلَى
الْبِغَاءِ بزنا وپلید کاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا بازایستادن وپرهیزکاری واگر
نخواهند ذکر اراده محض بمقتضای حالست واکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه می گوید شما اکراه



لاو

می کنید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیوی را از کسب ایشان ومهر دختران او
ایشان درجیب نا آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که از من بهما داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ
وهرکه اکراه کند کنیزکانرا بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن
خواجگان مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکرهه رَحِيمٌ مهربانست برایشان و
وزر ووبال آن نیست مگر بر کرده اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا وبتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی
شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن وتوضیح یافته وحفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و
حرام وحدود واحکام وَمَثَلًا وفرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشتند
مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان وآن قصه عایشه است رضی الله عنها
که مانندگی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت وبقصه یوسف علیه السلام در براءة ذمت
وَمَوْعِظَةً وفرستادیم پندی که دریابند آنها را لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع
ایشانست بمواعظ ونصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها وزمینهاست
ثابت است از ثنا حق سبحانه امام زاهد رحمه الله فرموده که خدایرا نور توان گفت ولی به یار بیعی روشنی
رف نتوان گفت چه روشنی ضد تاریکیست وخدای آفریدگار اینهر دو ضدست وشاید که دانست که نور تجلی
کیفیتیست که باصره اولا او را ادراک نماید وبواسطت او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض
گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند وبدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست وچون
خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد واز اینست که صاحب کشاف می گوید که ذو نور السموات
والارض اوست خداوند نور آسمان وزمین یا نور اهل آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظر بلندی ومغاک پستی
نوریافتم نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست  در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر  نور وجود وسر شهود از
یا بتجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض
روشن کننده آسمانها بملایکه مقربین ونور دهنده زمین بانبیا ومرسلین یا روشنی بخش آسمانها
ساکنان ارض وسما بانوار معرفت وتوحید در تیسیر آورده که آراینده آسمان وزمین است وآنکه امام
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای ویکی مؤید این قولست آنکه
امام نسفی رحمه الله در بیان آرایش ارض وسما می گوید که آراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات
ملایکه کرام است وزمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلامست یا سما را بشمس وقمر و
ستارگان وزمین را بانبیا وعلما ومؤمنان یا سما را بتسبیح مسبحان وتقدیس مقدسان وزمین را بتلبیه
حاجیان وتکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور وزمین را بکعبه واقبال مرور وگفته اند مدبر السموات والارض
امور اهل آسمان وزمین بروجهی که شاید وباید ساخته به تدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کننده

قبر او هم سازند نور النجوم ونور البلد گویند کما قال الشاعر   نور القبایل سائب بن محلم   و بر این تقدیر
اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد
از پنهان خانهٔ احسان تو هر جا هر کس   کل حزب فرحون زهی لطف عمیم   در تبیان آورده که مدلول
السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دو ایر سپهر برین و مرکز زمین و آ
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او   ففی کل شیء له آیة   وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرة
وازابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات والارض ره نمای اهل آسمان و زمینست
که بهدایت او بهشتی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیی بشناسند در لطایف حیصی از خواجه ابو
سهل انماری روح الله روحه نقل می کند که هر دو اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت
سبب حزن و وحشت و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنایی رسد و بهجت و نشاط و مسرت او
چنزاید اجاتیر آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهیست
چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم   چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو   بعضی از علما گویند نور
آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه بیان کرده آنست
ازبرای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدو بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب
اصناف رحمه الله آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و
پنج از صبح باز نداند و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آرند وجودات و کیفیات
ظاهر کرد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود و در کار انسانیه واند که استفادهٔ این دانش و تمیز بنور
کرده اما ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور حلوست و او بخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات
پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور
گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر شده اند و از همه مخفی و حضرت ولایت
رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگرچه از ادراک
این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیا باشد که
محیط بآنها و شرطست در رویت و با وجود این پوشیده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل می شود و نمیت
ضیا معلوم می گردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیطاست
بضیا و الوان و اشکال و پوشیده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی متقوم همه است و ادراک همه
بی ادراک او محالست اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست که اگر
این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود
حق است سبحانه نیز مدرک بوده   هستی که بذات خود هویداست چو نور   ذرات کونات ازو یافت ظهور



هر چیز کاز فروغ او افتد دور   در ظلمت نیستی بماند مستور   و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی
پیداتر از همه هستیهاست زیراکه او بخود پیداست و پیدایی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض
همه هستی عدم محض است و مبدأ ادراک همه هستی است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه
ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند
هر عالم بنور اوست پیدا   کی او گردد از عالم هویدا   زهی نادان که او خورشید تابان   بنور شمع جوید در بیابان
مَثَلُ نُورِهِ   صفت نوری که منسوب بدوست   كَمِشْكَاةٍ   مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت او
بخارج راه ندارد و چون طاق   فِيهَا مِصْبَاحٌ   در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة
انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشتعل باشد در انبوبه   الْمِصْبَاحُ
آن چراغ افروخته   فِي زُجَاجَةٍ   در قندیلی از آبگینه   الزُّجَاجَةُ   آن آبگینه از غایت صفا و لطافت
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ   گوییا ستاره ایست   دُرِّيٌّ   درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی
چراغی که در وست   يُوقَدُ   افروخته شده است در ابتدا   مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ   از روغن درخت
بابرکت بسیار نفع   زَيْتُونَةٍ   که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر بدو دعا برکت
خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام   لَا شَرْقِيَّةٍ   نه در جانب شرق
از معموره چون کنکدز و دیار چین و ختا   وَلَا غَرْبِيَّةٍ   و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و
لایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شامست یا نه پیوسته در آفتابست تا محترق
گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام ماند بلکه هم از رعایهٔ تاب آفتاب بهره مندست و هم از
وقایهٔ سایه محظوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیی آورده اند پس از
اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی برو اطلاق توان کرد   يَكَادُ زَيْتُهَا   نزدیکست که روغن
آن درخت   يُضِيءُ   روشنی دهد بنفس خود   وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ   و اگرچه نرسیده باشد بوی   نَارٌ
آتشی یعنی در درخشندگی و براقی بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد   نُورٌ عَلَى نُورٍ   روشنی افزوده
بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابط
اشعه و جامع انوارست   يَهْدِي اللَّهُ   راه می نماید خدای   لِنُورِهِ   بنور معرفت خود   مَنْ يَشَاءُ
هر کرا که خواهد   وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ   و می زند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات
بیان می کند   لِلنَّاسِ   برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا گردد   وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ   و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات   عَلِيمٌ
داناست علما را درباب این قبیل سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی قدس سره در اسرار
التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه تشبیه کرد سینهٔ مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه

بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمانرا بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص
را بشجرهٔ مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه پیش
انکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بآن یار گشت
منور از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه
کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو
راه نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنهای خانه پرتوی بر خارج افتد و آنرا نیز
روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن کرده اند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس
افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم سیمای هر کسی از دل او پدید
و تشبیه فرموده دل مؤمن را با بگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینهٔ شکسته هر کجا رسد ببرد و زخم
کرد دل شکسته زند مرهم نپذیرد چون آبگینه این دل مجروح نازکم هرچند پیش سنگ نهی تیزتر شود
و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار آلهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة
سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی که نه شرقیست و نه
غربی بلکه مکیست و مکه سرهٔ عالم و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم
توان کرد و قول آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره
وحی الهی که نه مخلوقست و نه مختلق نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همگنان واضح
شود پس چون بدان قرآن کند نور علی نور باشد در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة
آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه یهودیه مایل است چه یهود غرب را قبله ساخته اند
و نه نصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر و شجره شجرهٔ نبوت که نه کذبست و
نه نزول یا مشکوة سینهٔ مشروح آنحضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل
او که نه در جانب غلو و افراطست و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها
واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت
خلیل نور علی نورست چه نور و چه نور بیست مشهور ازانجا فهم کن نور علی نور بوالی
نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکورست و مسطور و الی الله مصیر الامور
فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدا را در خانهائی که دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع
آنکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند دیوار آنرا
بر برداشته شود و بهمین سبحانه حاجتها دران بیوت ویذکر و یاد کرده شود فیها اسمه در آن





خانها نام او و مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا بذکر و نماز
اشتغال باید نمود و از سخن دنیی و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مذکور
با حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد و
گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر آلهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبهٔ معظم
که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود و اتمام آن
بدست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده و مسجد قبا که عمارت مدینه باشارت حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم بوده یسبح تسبیح کنند شود یا نماز گذارند له مر خدا را فیها دران بیوت بالغدو
والاصال بامداد و شبانگاه رجال سبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود
لا تلهیهم مشغول نمی سازد و باز نمی دارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعها که ازان توقع
سود باشد ولا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عن ذکر
الله از یاد کرد خدای و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن
زکوة مستحقان بر آنکه چون بیع و شرا که اعظم اشتغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشتغال
بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما و
صفات حق و بحقیقت این روش خواجگان ما وراء النهرست آورده اند که شخصی گفت که والی
هراة بود از حضرت قطب الاولیا خواجه بهاء الحق والدین محمد نقشبند قدس الله سره پرسید که در
طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت که بنای طریقهٔ شما بر چیست
فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان آنچه حق سبحانه می فرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
اشارت باین مقامست و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه اینچنین فرموده اند
سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم همه جا با همه کس در همه کار
می دار نهفته چشم دل جانب یار یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق
یوما تتقلب از روزی که بگردد و فیه القلوب دران روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت
آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها و از هر طرف می نگرد تا ببیند که نجات او از
کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب
آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزا آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیاده
کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزاء موعود ایشانرا اعطا و کرامت
فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد هر ورا بمن یشاء

هرکرا می خواهد بغیر حساب یا حساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاده ازان و بدهد عینی که بحیز
شمار در آید والذین کفروا وآنانکه بپوشیدند حق را ونگرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان که
صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم وعتق بنده واطعام فقرا وامثال آن کسراب مانند سرابیست
بقیعة بزمینی هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمینی مستوی افتد لمعان آن
رخشنده در نظر آید چون آب مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی روی بوی آرد
حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در وهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آنرا که مظنون و متصور بوده
چیزی ووجد الله وبیابد عقاب خدا را عنده نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده خود یابد
فوفیه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد
والله وخدای سریع الحساب زود حساب است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد و تمثیل کرد
اعمال کافر را به سراب و او را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب ناامید شده و شدت تشنگی زیاده
می شود کافر از امید بپاداش اعمال خود چون نیابد حسرت وخیبت افزوده می گردد او کظلمات
یا کردار ایشان باشد چون تاریکیها آن مراکه فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشیه موج
می پوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج
ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات آن تاریکیهاست بعضها فوق بعض
بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا
اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لم یکد
یریها نزدیک نیست که ببیند آنرا از آن شدت ظلمات یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که
بیند ومن لم یجعل الله و هرکه نداده و مقرر و مقدر نکرده خدای له نورا نوری را روشنی در وقت
قسمت ازل فما له پس نیست مر او را من نور هیچ نوری این تمثیلی دیگرست مر عملهای کفار را
ظلمات اعمال تیرهٔ اوست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان
بران پس کردار و گفتار وی ظلمت است و مدخل و مخرج وی ظلمت و مرجع او در روز قیامت هم ظلمت
پس عکس مومن که او را نور علی نورست این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض
مومنان از نیکی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل افتاد حال و کارش ظلمت اندر ظلمت
الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یسبح له تسبیح می گوید مر او را و بپاکی یاد
میکند بزبان یا بدلالت حال من فی السموات والارض هرکه در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و
مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند در هوا وصف کشیده و تخصیص طیر بآنست که او
میان زمین و آسمانست یاد و دلایل صنع در وی ظاهرترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکز اند اعتماد بر





میل بحیط وقدرت وقوف در هوا والهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض بر بست
بر انبساط قاطع بر کمال قدرت صانع کل هریک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم
بدرستی که دانسته است صلوته دعای خود را وتسبیحه وشیوهٔ خود یا دعا و تسبیح خدا را یا خدای دانا
نماز و نیایش همه را والله علیم وخدای داناست بما یفعلون بآنچه می کنند همه از طاعت و عبادت
ولله ومر خدا راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها اوست
والی الله المصیر وبسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای یزجی
سحابا می راند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف می کند در میان او یعنی
انضمام می دهد بعضی از او را با بعضی ثم یجعله رکاما پس می گرداند او را در هم نشسته و بهم
بسته فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن وینزل من السماء
و فرو می فرستد از ابر من جبال فیها از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوه بها اند
در عظمت من برد از تگرگی که کاین است دران مفعول محذوف تقدیرش چنین که می فرستد
از تگرگی که در ابرست تگرگ و او گفته اند اینجا سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین
کوههاست از سنگ وحق تعالی از آن تگرگ نازل می گرداند فیصیب به پس می رساند آن تگرگ را
من یشاء بهرکه خواهد و زرع و باغ هرکه می خواهد ویصرفه و باز می دارد آنرا عن من یشاء از میوه
و محصول هرکه می خواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار
ببرد دیدها را و برباید از نظر روشنی و این قوی دلیلی است بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آب بدا و پرولت
می آرد یقلب الله می گرداند خدای اللیل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر
یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر می سازد احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت
ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباریست لاولی الابصار
مر خداوندان بصر و بصیرت را والله خلق وخدای بیافرید کل دابة هر جنبنده که در زمین است
من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی
حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل می کند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر
هیبت برو افکند بگداخت و آب گشت بعضی از ان آب تغلیب فرمود بآتش و از ان جن را آفرید پس بعضی
را تغلیب کرد بباد و از ان ملایکه را مخلوق ساخت پس تغلیب فرمود مقداری را بخاک و از ان آدمی و
سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس از این جنبندگان من یمشی هست
آنچه می رود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم من یمشی و از ایشان هست
که می رود علی رجلین بر دو پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی و از ایشان هست که میشی می کند

عَلىٰ اَرْبَعٍ بر چهار پاي چون وحش و نعم و سبع تقديم كرد آنرا كه در قدرت ابلغ است و آن ماشي باشد بي
آلت مشي پس آنكه بدو پاي رود و آنكه چهار قايمه دارد و از حيوانات آنكه زياده از چهار پاي دارد و اعتماد او
بر قوايم اربع بيش نيست يَخْلُقُ اللّٰهُ مي آفريند خداي مَا يَشَآءُ هر چه مي خواهد از آنچه ذكر كرده
و از آنچه ياد نفرموده با خلاف صور و اعضا و هيات و حركات و قوى و افعال با وجود اتحاد عنصر
صاحب حديقه فرموده ... روست قادر بهر چه خواهد خواست هر چه خواهد كند كه حكم او راست
نقش بند برون گلها اوست نقش دان درون دلها اوست اِنَّ اللّٰهَ بدرستي كه خداي عَلىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر آفريدن همه چيزها قَدِيْرٌ تواناست پس هر چه خواهد بيافريند لَقَدْ اَنْزَلْنَآ بتحقيق
كه فرو فرستاديم اٰيٰتٍ مُّبَيِّنٰتٍ آيتهاي روشن كرده و هويدا وَاللّٰهُ يَهْدِيْ و خداي راه نمايد
مَنْ يَّشَآءُ هر كرا خواهد بسبب نظر در آن اِلىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براهي راست و درست كه طريق
بهشت آورده اند كه ميان بشر منافق و يهودي خصومت افتاد يهودي گفت پيش ما محاكمه را بمحمد
بريم و منافق گفت مرافعه بكعب بن الاشرف ميكنيم حق سبحانه آيت فرستاد كه وَيَقُوْلُوْنَ و مي گويند
منافقان كه اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرويده ايم بخداي وَبِالرَّسُوْلِ و بفرستاده او وَاَطَعْنَا و فرمان
بردار يكرده ايم مر او را ثُمَّ يَتَوَلّٰى پس برمي گردند فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ گروهي از ايشان و اعراض
مي نمايند از قبول حكم مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس اقرار بايمان و اطاعت وَمَآ اُولٰٓئِكَ و نيستند
آن گروه بِالْمُؤْمِنِيْنَ گرويدگان مخلص يا ثابت بر ايمان و گويند ميان مرتضي علي عليه السلام و مغيره
بن وايل مخاصمه بود در آب و زميني چند آنچه علي عليه السلام خواست كه او را نزد رسول صلي الله عليه
و آله و سلم برد مغيره نشد و گفت او براي تو حكم خواهد كرد كه عم زاده اوئي حق تعالي آيت فرستاد كه اقرار بايمان
و فرمانبرداري مي كنند و از حكم خدا و رسول سر مي پيچند و روي مي تابند وَاِذَا دُعُوْٓا و چون خوانده
شوند اِلىٰ اللّٰهِ بكتاب خداي وَرَسُوْلِهٖ و بحكم رسول او لِيَحْكُمَ تا حكم كند پيغمبر براستي بَيْنَهُمْ
ميان ايشان اِذَا فَرِيْقٌ آنگاه گروهي مِّنْهُمْ از ايشان كه بشرست با مغيره مُّعْرِضُوْنَ اعراض
كنندگان اند از محاكمه عليه نبويه وَاِنْ يَّكُنْ و اگر باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ايشان را حكم يعني براي ايشان
بود يَاْتُوْٓا اِلَيْهِ بيايند بسوي پيغمبر مُذْعِنِيْنَ فرمان برندگان و انقياد كنندگان يعني اگر دانند
كه براي ايشان حكم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم كنند كه حكم بر ايشان خواهد بود سر باز زنند
اَفِيْ قُلُوْبِهِمْ آيا در دلهاي ايشان مَّرَضٌ بيماري است يعني كفر و ميل بظلم اَمِ ارْتَابُوْٓا يا در
شك افتاده اند در باب پيغمبر و از وي نعتي مشاهده كرده اند كه بر او اعتماد و راستي نماند اَمْ يَخَافُوْنَ يا مي ترسند
اَنْ يَّحِيْفَ اللّٰهُ آنكه جور كند خداي در نزول حكمي و جور نمايد عَلَيْهِمْ بر ايشان وَرَسُوْلُهٗ و
ميل كند رسول او در حكومت بَلْ نه چنين است كه پيغمبر محل تهمت باشد با خدا و رسول و حيف كنند



بلكه اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ايشان ستمكاران اند بر خصوم يا بر نفسها خود يا با امتناع
از حكم خدا و رسول اِنَّمَا كَانَ جز اين نيست كه هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِيْنَ گفتار گرويدگان اِذَا دُعُوْٓا
چون خوانده شوند اِلىٰ اللّٰهِ بكتاب خداي وَرَسُوْلِهٖ و بسوي پيغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حكم كند
ميان ايشان بوقت مخاصمات اَنْ يَّقُوْلُوْا آنكه گويند سَمِعْنَا شنيديم قول ترا وَاَطَعْنَا و
فرمان برديم امر ترا بهر چه حكم كني در ميان ما حكمي وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه كه چنين گويند هُمُ
الْمُفْلِحُوْنَ ايشانند رستگاران از دركات سخط رباني و رسيدگان بدرجات رضاي سبحاني
وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ و هر كه فرمان برد خدا را در فرايض وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده او را در سنن يا در هر چه
فرمايند وَيَخْشَ اللّٰهَ و بترسد از عذاب خداي بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهيزد از حكم او و معصيت
نكند در زمان آينده فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ايشانند فوز يابندگان بنعيم مقيم
در كشاف آورده كه يكي از ملوك الناس آيتي كرد كه عمل بدان كافي باشد و محتاج بآيات ديگر نشود علماء
زمان بدين آيه اتفاق كردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداري و خشيت و تقوى متصور نيست
اينك ره اگر مقصد اقصي طلبي و ينك عمل ار رضاي مولي جويي وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند منافقان
بِاللّٰهِ بخداي جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سخت ترين سوگندان خود كه در طريق فرمان برداري چنانند كه
لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ اگر فرمايي ايشان را به بيرون آمدن از ديار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آينه
بيرون آيند و لحظه توقف ننمايند قُلْ لَّا تُقْسِمُوْا بگو قسم ياد مكنيد و سوگند بدروغ مخوريد طَاعَةٌ
مطلوب از شما فرمان برداريست مَّعْرُوْفَةٌ شناخته شده با خلاص و صدق نيت نه سوگند بدروغ
بر طاعت نفاق اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بدرستي كه خداي داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما ميكنيد از نفاق
و چون آن قُلْ بگو اَطِيْعُوا اللّٰهَ فرمان بريد خدا را وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و اطاعت كنيد رسول را
بعضا يا طوعا فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روي بگردانيد اي مردمان فَاِنَّمَا عَلَيْهِ جز اين نيست كه
بر پيغمبرست صلي الله عليه و آله و سلم مَا حُمِّلَ آنچه بر وي حمل كرده اند از تبليغ احكام وَعَلَيْكُمْ
و بر شماست مَّا حُمِّلْتُمْ آنچه بار كرده شده ايد از انقياد و امتثال وَاِنْ تُطِيْعُوْهُ و اگر فرمان
بريد رسول را در حكم او تَهْتَدُوْا راه يابيد براستي وَمَا عَلَى الرَّسُوْلِ و نيست بر فرستاده هيچي
اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ مگر رسانيدن آشكارا و دعوت واضح و پيغمبر من آنچه بر وي بوده بجاي آورده
و آنچه كار شما بود بر شماست مانده وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وعده كرده خداي آنان را كه گرويدند مِنْكُمْ
از شما وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بكردند كارهاي شايسته براو بقول اشهر فقرا مهاجرين اند كه بعد از هجرت
بمدينه در منازل انصار بجاي گرفتند و قريش با اكثر از قبايل عرب كه در مكه و يثرب بودند بمحاربت ايشان
اتفاق نموده شب و روز بيغا ها مي آمدند بديشان آزار و سخنان فتنه انگيز مي فرستادند مهاجران اكثر اوقات سلاح

باخود داشته بي وروز کار بهول وهراس مي گذاشتند روزي يكي بگفت آيا زماني بر ما درآيد که خود را
ايمن ومطمئن بينيم وبفراغت خاطر بربساط سلامت وعافيت نشينيم اين آيه نازل گشت وحق سبحانه وعده
داد وسوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هرآينه ايشانرا خليفه گرداند فِي الْأَرْضِ در زمين کفار از عرب
وعجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانچه خليفه گردانيده شدند وصيغه استخلف فعل معلوم خوانده يعني همچنانکه
خليفه گردانيد خداي آنانرا که بودند مِن قَبْلِهِمْ پيش از ايشان يعني بني اسرائيل که زمين
مصر وشام بديشان داد وتا تصرف کردند دران چنانچه ملوک در ممالک خود مي کنند واندک فرصتي دراين
بوعده مؤمنان وفا فرموده جزاير عرب وديار کسري وبلاد روم بديشان ارزاني داشت وامید هست
که جميع اطراف واکناف مشارق ومغارب بحکم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بجوزه تسخير ملازمان سده شرع نبوي
ومتابعان احکام ملت مصطفوي درآيد دم بدم حيث کمال دولت خدام او
عرصه روي زمين را سربسر خواهد گرفت شاهباز همتش چون برگشايد بال قدر از ثريا تا ثري درزير پر خواهد گرفت
اين آيه دليل اعجاز قرآنست وحجت صحت نبوت وبرهان خلافت خلفاء راشدين رضوان الله عليهم اجمعين
ديگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ وهرآينه با قوت وتمکين وثابت سازد لَهُمْ براي ايشان دِينَهُمُ دين ايشان
الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن ديني که پسنديده است مرايشانرا يعني دين اسلام مراد آنست که او را بر همه اديان
غالب گرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُم وبدل دهد ايشانرا مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ايشان از اعادي أَمْنًا
ايمني از ايشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ شريک نسازند بِي شَيْئًا
با من چيزي را يعني اخبار وجاه ايشانرا از عبادت وتوحيد باز ندارد وَمَن كَفَرَ وهرکه کفران ورزد
درين نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که کافر نعمتان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ايشان کاملانند در فسق ثعلبي رحمه الله آورده که قتله ذو النورين رضي الله عنه
اول جمعي بودند که کفران اين نعمت ورزيدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپاي داريد نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ
وبدهيد زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان بريد رسول را بهرچه فرمايد لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شايد که رحمت کرده شويد لَا تَحْسَبَنَّ مپندار اي محمد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کفر ورزيدند مُعْجِزِينَ
عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمين باپيشي گيرندگان بر وي يعني نتوانند که
بر حق سبحانه پيشي گيرند وعذاب او را از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وبازگشت ايشان آتش دوزخ
وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد بازگشتيست آتش در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلي الله عليه وآله و
سلم غلامي انصاري را که مدلج نام داشت بوقت نيم روز بطلب فاروق فرستاد مدلج بي اجازت درآمد و
عمر رضي الله عنه خفته بود وجامه از بعضي اعضاء او دور شده بود قول آنست که بيدار بود وباز وجه را
خود ملاعبه مي فرمود واز آمدن غلام کراهتي تمام بدل وي راه يافت بر زبان مبارکش جاري شد که چه بودي





که حق سبحانه نهي فرمودي که آبا وابنا وخدم وحشم ما در مثل اين ساعات بي دستوري در خانه ما درنيايند تا بر سر
امور مخفيه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم آمد اين آيه نازل شده بود که يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه گرويدگان لِيَسْتَأْذِنكُمُ بايد که دستوري طلبند از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ايشانند دستهاء شما يعني بندگان وکودکان رابعه ايشان از غلام وکنيزک وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ وآنانيز از کودکان که نرسيده اند به بلوغ مِنكُمْ از قوم شما يعني بندگان و
کودکان نارسيده بايد که طلب اذن کنند از شما براي درآمدن بخانهاء شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروزي
مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ يکبار پيش از نماز بامداد که آدمي از خواب برمي خيزد وجامه خلوت بيرون
کرده مي خواهد که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ ويکبار هنگامي که مي نهيد ثِيَابَكُم جامهاء
خود را مِّنَ الظَّهِيرَةِ بهنگام نيمروز است يعني آن وقت نيم روزست وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ
ويکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس ودرآمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ نگاه
داريد اين سه وقت عورت که مر شماراست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نيست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ ونه بر
بندگان وکودکان نارسيده جُنَاحٌ گناهي وبزه در ترک استيذان بَعْدَهُنَّ پس ازين سه وقت
طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند يعني درآيندگان عَلَيْكُم بر شما براي خدمت پس
همواره نتوانند که دستوري طلبند بَعْضُكُمْ درمي آيند بعضي از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضي
يعني مالک بر مملوک كَذَٰلِكَ مانند اين روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن مي سازد وبيان
مي کند خداي لَكُمُ الْآيَاتِ براي شما دلايل حق واحکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخداي داناست
بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعايت مراسم آداب نزد بعضي علما حکم اين آيه منسوخست وبقول
جمعي محکم ابن جبير را پرسيدند که بعضي مردم در نسخ اين آيه سخن مي گويند جواب داد که بخداي که منسوخ
نيست اما مردم درين تهاون مي ورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ وچون برسند طفلان مِنكُمُ الْحُلُمَ
از شما بخواب ديدن يعني محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند واحتلام روشن تر دليليست بر بلوغ
فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس بايد که طلب دستوري کنند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه
دستوري مي طلبند آنانکه بالغ شده اند مِن قَبْلِهِمْ پيش از ايشان يعني ايشان حکم سايه مردان دارند در
استيذان كَذَٰلِكَ همچنانکه بيان کرد اين حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ بيان مي کند خداي لَكُمْ آيَاتِهِ
براي شما آيتهاء خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخداي داناست باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت در تعيين
اوضاع شريعت تکرار اين دو امر در کلمه دو آيه متعاقب جهت مبالغه وتاکيدست وَالْقَوَاعِدُ
ونشستگان در خانها وبازماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ آنانکه اميد ندارند
نِكَاحًا نکاح خود را يعني طمع نمي کنند که کسي ايشانرا نکاح کند جهت پيري وعجز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ

پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهاء ظاهر را چون
چادر و سرانداز که بالای مقنعه می‌پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع
زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و
آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهترست ایشان را و دورتر از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ
و خدای شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رحمه الله
آورده که پیش در میان صحابه با مریض و اعمی مواکلت نکردندی یا این جماعه از مواکلت ارباب صحت محترز بودندی
از بیم آنکه مبادا که طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بغزا رفتندی کلید آن خانه و
انبار بدست ارباب عاهات بازدادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان
بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز می‌کردند یا اگر کسی ایشان را با خود بخانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قریبه و
نزدیک کرده بودند و دعوت می‌دادی اجابت نمی‌کردند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى
نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ وبالی وَلَا عَلَى
الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ و بر نفسهای شما وزری أَنْ تَأْكُلُوا آنکه
بخورید شما و اهل ابتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان
نیز درین داخلست بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکیزه‌تر چیزی که خورد مرد از
کسب اوست و ان ولده من کسبه أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ
یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران
خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران پدران خود
أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای خواهران مادران خود
أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانها که مالک شدید شما خزاین آنرا از ستور و امتعه و اطعمه این خطاب با وکلا
و خازنانست و گویند مراد خانه بندگانست و جز خانه اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط
أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود در ان نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست
حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او
از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک بازداد و چون خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه
شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که
بسی گشتم جهان فرسوده‌ای را که بود آسوده در کنج رباطی ز لذتها چه خوشتر در جهان گفت میان دوستداران انبساطی
و در عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم ترید
دوستی را نمی‌شاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از استفسار رهند و چون بگذرد چه دوست جانی



بهترست از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست بده هرچه داری یاری بخر و هیچ مفروش
وعده در سن فال یاران یگانه مضایقه با هم نکنند آن کس که بمال جدایی چه کند بسیار جد و جهد باید (که تا کسی)
خود را با آدمی جنسی آشنا کند شرط بعد یافتن یار آشنا که بهر او بعهد محبت وفا کنند و بر قول اول
که سبب نزول آیت تحرز صحابه بود از مواکلهٔ اهل علل علی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله
با هر یک از اینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که ایشان طعام خوردن را حرام دانستندی
و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون بعضی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه
چیزی خوردندی یا در بارهٔ جمعی از انصار که نشستندی بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا
در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما
گناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا با هم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده فَإِذَا
دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بخانها که مذکور شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد
فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ پس سلام گویید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحدة و در خانهای خود بر اهالی خود
و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هم تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای
مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت طَيِّبَةً پاک که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَلِكَ همچنانچه
بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می‌کند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکمت خود را
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید تعقل کنید در ان و حق و صواب را دریابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان
کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او از صمیم دل وَإِذَا كَانُوا
و چون باشند مَعَهُ با رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده
یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا
لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزدیک وی حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او ایشان را
اذن ارزانی فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو أُولَئِكَ
الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی صدق يُؤْمِنُونَ می‌گروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول
او و تصدیق می‌نمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری می‌جستند و
در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیه فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون
طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود
فَأْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح دارد
وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لَهُمُ اللَّهَ برای ایشان از خدای چه تقدیم

اصول و بنا بر جر نهم و بنا و اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان
استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگانرا رَحِيمٌ مهربانست
بر تخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوا مدارید و مخوانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شما را بَيْنَكُمْ
میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ همچون خواندن بعضی از شما بَعْضًا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن
رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست
ولازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و ناروا یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن
دعای مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب یا نداکردن شما و خواندن مر رسول را باید که چون
نداء یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه
حضرت عزت همه انبیا را بنداء علامت خطاب کرده و حبیب خود را بنداء کرامت
یا آدم یا پدر انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی
منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ
بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک مِنْكُمْ
از میان شما لِوَاذًا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیده شدن فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند
آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای أَنْ تُصِيبَهُمْ
از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از محن که کراهیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط
سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا روی توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه ختم دل است و شنافتن
شدن او از معرفت الهی أَوْ يُصِيبَهُمْ یا برسد ایشانرا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت أَلَا
إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی همه ملک او بند و ملک همه اوست زیرا که خالق همه است قَدْ يَعْلَمُ بدرستی که میداند مَا أَنْتُمْ
عَلَيْهِ آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت
وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزای او
فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست هیچ چیز بر وی مخفی نماند
الحمد که یافته پیدا و نهان چون شناسد نهان و پیدا بجهان سُورَةُ الْفُرْقَانِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سَبْعٌ وَسَبْعُونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ صاحب کشف الاسرار از نعمانی که مفسران در لفظ تبارک دو گفته
اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است
دوم آنکه بزرگوار و برترست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی است سیم آنکه



ستاد

دایم ثابت و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لایزال الَّذِي آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاد
قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلَى عَبْدِهِ بر بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله
وآله وسلم لِيَكُونَ تا باشد بندهٔ او لِلْعَالَمِينَ مر آدمیان و پریان را نَذِيرًا بیم کننده از
عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر فرقی را در هر زمانی ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِي لَهُ
آنکسی که مر وراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن
آنها پس او را رسد تصرف دران وَلَمْ يَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدای وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود
و نصاری است وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نبوده مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی چنانچه
ثنویه و وثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او
مقاومت تواند کرد وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه
و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آنچیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت
برای خصایص و افعالی که از وی میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوا و
گرفتند کفار مِنْ دُونِهِ بجز خدای آفریدگار آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ خدایان که نیافرینند شَيْئًا
چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هم
مخلوق محتاج است در وجود بخالق و محتاج خدای را نشاید پس بتان که عبده ایشانرا میتراشند
و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود مخلوقیت
نمیتوانند و استطاعت ندارند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود ضَرًّا باز داشتن ضرری وَلَا
نَفْعًا و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت
و حال آنکه خدای ضار و نافع باید وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند آلههٔ باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر
میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقای حیات او وَلَا نُشُورًا و نه
بر بعث و حشر او ثانیا و خدای محیی و ممیت و باعث باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کفر
إِنْ هَذَا نیست این فرقان که محمد ما را آورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر دروغی که خود بر بافته است
آنرا وَأَعَانَهُ و یاری داده اند او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروهی دیگر
چون جبر و یسار و عداس یا فکیههٔ رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی
بر ما املا میکند فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستی که آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا بستم و دروغ یعنی بار می
دهند کافران وی را و برین تقدیر این نسبه کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوندست
میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغست و بعد و قوی بر بافته میشود آمده اند بزرگ و ستم و بهتان
وَقَالُوا و دیگر گفتند کفار در وی أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهاء پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اكْتَتَبَهَا

بشکون

ویدند

می نویسانند آنرا چه خود نمی تواند نوشت **فَهِيَ** پس آن نوشته‌ها **تُمْلَىٰ عَلَيْهِ** املا کرده می شود برو **بُكْرَةً وَأَصِيلًا** بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز یا شب و روز آنها را بر وی می خوانند تا یاد می گیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد برمای خواند و می گوید این وحی است **قُلْ** بگو رد سخن ایشان را که **أَنْزَلَهُ الَّذِي** فرستاده است قرآن را آنکس که پیوسته **يَعْلَمُ السِّرَّ** می داند پوشیده را **فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آسمانها و زمین جواب و دلیل که این کلام مشتمل بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحای شما از ایشان بمثل آن عاجزند و چنین کلام جز از نزدیک ملک علام نشاید **إِنَّهُ** بدرستی که او **كَانَ غَفُورًا** هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد **رَحِيمًا** مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند **وَقَالُوا** و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و ابی و عاص و امثال ایشان **مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ** چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت می کند که مثل مردم دیگر **يَأْكُلُ الطَّعَامَ** می خورد خوردنی **وَيَمْشِي** و می رود برای طلب معیشت چون دیگران **فِي الْأَسْوَاقِ** در بازارها اگر دعوی او درست باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان باموری جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گیرد جن با جنس انس القصه مشرکان گفتند باینکه او ملک بودی و اگر ملک نیست **لَوْلَا أُنْزِلَ** چرا فرو فرستاده نشد **إِلَيْهِ مَلَكٌ** بسوی او فرشته **فَيَكُونَ مَعَهُ** تا باشد با وی **نَذِيرًا** بیم کننده و یاری دهنده در انذار **أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ** یا آنکه افکنده شود بدو **كَنْزٌ** گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از فرود در تحصیل معاش مستغنی شود **أَوْ تَكُونُ لَهُ** یا باشد مر او را **جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا** بوستانی که بخورد از میوه و بحصول آن و بدان معاش وی بگذرد **وَقَالَ الظَّالِمُونَ** و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران در باب سخن که مومنان را گفتند **إِنْ تَتَّبِعُونَ** پیروی نمی کنید شما **إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا** مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و در تغیر یافته و روی مسحور را بمعنی ساحر می دانند یعنی متابعت جادویی می کنید که شما را بسخنی می فریبد **انْظُرْ** درنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان **كَيْفَ ضَرَبُوا** چگونه زدند **لَكَ الْأَمْثَالَ** برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بساحر و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند **فَضَلُّوا** پس گمراه شدند از طریق که موصلست بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما سوی **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا** پس توانایی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه می گویند **تَبَارَكَ الَّذِي** بزرگوارست آن کسی که بمحض فضل **إِنْ شَاءَ** اگر خواهد **جَعَلَ** بسازد و بخشد **لَكَ** ترا در دنیا **خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ**



بهتر از گنج و بوستانی که ایشان می گویند و آن چه باشد **جَنَّاتٍ تَجْرِي** بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان آن جویها **وَيَجْعَلْ لَكَ** و بدهد ترا در آن بوستانها **قُصُورًا** کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون مال داران قریش حضرت رسالت را صلوات الله و سلامه علیه بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آن بنده روضات جنانست با این آیه نازل شده و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده عرض نمود که پروردگار تو می گوید مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست آنرا بدست تصرف تو بدهیم بی آنکه از کرامت و منزلتی که نزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر زاده و پرورده ام و می خواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانه علو همت آنحضرت زهی نیت که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بماسوی الله نگشود و هیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت ازان این آمد که ما زاغ البصر و ما طغی

ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود را مهر مازاغ
نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین

**بَلْ** نه فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه **كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ** تکذیب می کنند قیامت را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست **وَأَعْتَدْنَا** و آماده کرده ایم **لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ** برای کسی که تکذیب ساعت کند **سَعِيرًا** آتشی افروخته و گویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ **إِذَا رَأَتْهُمْ** چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ **مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله راه بود میان ایشان **سَمِعُوا لَهَا** شنوند مر آتش را **تَغَيُّظًا** آواز جوشیدنی از خشم **وَزَفِيرًا** و بانگی چنانچه از مرد خشمناک آید یعنی جوشیدن بعضی بر اشد که ایشان را دیدن و خروشیدن زبانیه را بود و حمل بر اظهار فرموده که چون نزدیک است قدرت و برخلاف جنت ممکنست که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بخروشد **وَإِذَا أُلْقُوا** و چون در انداخته شوند مشرکان **مِنْهَا** از دوزخ **مَكَانًا ضَيِّقًا** در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در خبر آورده که جهنم بر کافر چنان تنگ باشد که آهن بر نیزه بر نیزه و ایشان در چنین مکانی تنگ افکنده **مُقَرَّنِينَ** مقرون کرده و بسته دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن یا شیاطین بسلسله آتشین بهم یکدیگر بازبسته **دَعَوْا** بخوانند بر خود **هُنَالِكَ** در آن مقام **ثُبُورًا** هلاکت یعنی تمنا کنند بر خود هلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکورست که اول کسی که از اهل دوزخ جامه پوشانیده شود ابلیس باشد حله از آتش در پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی کشد و ذریه او از عقب او و فریاد یا ثبوراه بر کشیده می روند حق سبحانه فرماید که **لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ**

بخوانید امروز **ثُبُورًا وَاحِدًا** یک ثبور را **وَادْعُوا** و بخوانید **ثُبُورًا كَثِيرًا** ثبور بسیار یعنی یکبار
نوحه مکنید بر خود و نوحها بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت
ثبوری واقع خواهد شد **قُلْ** بگو ای محمد آنها را که بطریق سرزنش توبیخ کند **أَذَٰلِكَ** آیا آنکه گفته شد و بوستان
و نعیم **خَيْرٌ** بهتر است **أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي** یا آن بهشت جاوید که **وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** وعده
داده شده‌اند پرهیزکاران بر وجه احسان **كَانَتْ** هست در علم خدای **لَهُمْ** و منسوبیان را آن
بهشت **جَزَاءً** پاداش اعمال ایشان **وَمَصِيرًا** و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت **لَهُمْ**
**فِيهَا** ایشان راست در بهشت **مَا يَشَاءُونَ** آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق
ایشان چه ضعفا و مومنان را آرزوی ایشان از مرتبه کمّل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب
حال خود جویند یابند **خَالِدِينَ** در حالتی که جاوید باشند در بهشت **كَانَ** هست وعده دخول و خلود
ایشان در جنت **عَلَىٰ رَبِّكَ** بر پروردگار تو **وَعْدًا** وعده **مَسْئُولًا** خواسته شده یعنی سزا
وار آن که از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته‌اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان
درخواست می‌کنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم **وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ** و یاد کن روزی را
که حشر کنیم و حضص بیای می‌خوانند یعنی خدای حشر کند مشرکان را **وَمَا يَعْبُدُونَ** و آنها را نیز که می‌پرستند **مِنْ**
**دُونِ اللَّهِ** بجز خدای و عام است مر معبودان را از ذوی العقول و غیر آن و گفته‌اند مراد اصنام اند
که خدای ایشان را بسخن آرد و مخاطب سازد **فَيَقُولُ** پس گوید **أَأَنْتُمْ** آیا شما **أَضْلَلْتُمْ** گمراه کردید
**عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ** بندگان مرا این گروه **أَمْ هُمْ** یا ایشان **ضَلُّوا السَّبِيلَ** گم کردند راه را
باخلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح **قَالُوا** گویند بتان **سُبْحَانَكَ** پاکی تو را
تنزیه پاکی یاد می‌کنیم و منزه می‌دانیم از شریک و شبیه **مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا** نسزد ما را و نیز درخور
نباشد **أَنْ نَتَّخِذَ** آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد **مِنْ دُونِكَ** بجز تو یعنی تا پرستش مخصوص
آنکه آنها که عبادت ترا دوست بدارند و ما را پرستنده نسزد ما را که بگیریم ایشان را **مِنْ أَوْلِيَاءَ** دوستان
**وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ** و لیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی **وَآبَاءَهُمْ** و پدران ایشان را با موال
و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها **حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ** تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشان
بدان دعوت می‌فرمودند **وَكَانُوا** و بودند در حکم ازلی تو **قَوْمًا بُورًا** گروهی هلاک شده و یا
تباه گشته پس حضرت عزت عبدۀ بت پرستان را مخاطب ساخته گوید **فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ** پس
بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را **بِمَا تَقُولُونَ** بآنچه می‌گویید که ایشان شریک خدا اند
ایشان و ما از شریک منزه دانسته **فَمَا تَسْتَطِيعُونَ** پس نمی‌توانند معبودان شما **صَرْفًا** بگردانیدن
عذاب از شما **وَلَا نَصْرًا** و نه یاری کردن شما را بنجات و حضص بتای می‌خوانند یعنی شما که منکر





نتوانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن **وَمَنْ يَظْلِمْ** و هر که
ستم کند یعنی شرک آرد **مِنْكُمْ** از شما ای مکلفان **نُذِقْهُ** بچشانیم او را **عَذَابًا كَبِيرًا** عذابی بزرگ
که آتش دوزخ است و خلود در آن **وَمَا أَرْسَلْنَا** و نفرستادیم **قَبْلَكَ** پیش از تو کسی را **مِنَ**
**الْمُرْسَلِينَ** از پیغمبران **إِلَّا إِنَّهُمْ** مگر پیغمبرانی که ایشان **لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ** هرآینه بخوردند خوردنی
**وَيَمْشُونَ** و بروند **فِي الْأَسْوَاقِ** در بازارها بجهت کفایت مهمات خود **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم
**بَعْضَكُمْ** بعضی از شما را **لِبَعْضٍ** برای بعضی دیگر **فِتْنَةً** آزمایش همچون آزمایش
فقرا با غنیا و پیغمبران بامم ایشان و مریضان بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان
پس از مخالفت احوال مردمان در وی چاره نباشد و ما بدان می‌آزماییم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب
جزع و کفران ممتاز کردند آورده‌اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرگاه بلال و عمار و صهیب و
سایر درویشان صحابه را می‌دیدند با یکدیگر می‌گفتند آیا اسلام آریم تا همچون ایشان چیزی باشیم حق سبحانه
این آیه فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته می‌فرماید که ما می‌آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را
بشریف **أَتَصْبِرُونَ** آیا صبر می‌کنید بر ابتلا یا جزع می‌نمایید **وَكَانَ رَبُّكَ** و هست پروردگار تو
**بَصِيرًا** بینا بصبر کننده و جزع نماینده **وَقَالَ الَّذِينَ** و گفتند آنانکه **لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا** امید ندارند
دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث‌اند یا نمی‌ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه‌اند که می‌گفتند **لَوْلَا**
**أُنْزِلَ** چرا فرو فرستاده نمی‌شود **عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ** بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق
محمد **أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا** یا چرا نمی‌بینیم بآشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید و بتصدیق و اتباع محمد
فرماید **لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا** بخدای که بزرگی کردند **فِي أَنْفُسِهِمْ** در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و
جرأت نمودند در این تحکم **وَعَتَوْ** و درگذشتند از اندازه **عُتُوًّا كَبِيرًا** درگذشتنی بزرگ که بعد از
مشاهده معجزات اقتراح رویت ملایکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوهناک شوند **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ**
روزی که ببینند فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر **لَا بُشْرَىٰ** هیچ مژده بهشت **يَوْمَئِذٍ**
آن روز **لِلْمُجْرِمِينَ** مر کافران را این که دو چیز طلب کردند لقای ملایکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد
که ملایکه را ببینند و وعید لا بشری بشنوند **وَيَقُولُونَ** و گویند ملایکه مر ایشان را که لقای خدا بر شما **حِجْرًا**
**مَحْجُورًا** حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند
بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان و در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی
که از وی ترسیدندی می‌گفتند حجرا محجورا تا از شر او ایمن می‌شدند اینجا بر خیال بستهٔ که بدین کلمه از شدت
مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت **وَقَدِمْنَا** و قصد کنیم **إِلَىٰ مَا عَمِلُوا** بسوی آنچه کرده‌اند
کافران **مِنْ عَمَلٍ** از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمان‌داری و اطعام گرسنگان

ت

رند

الجزء التاسع عشر

واکرام یتیمان و قرباء و سبی مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا
مانند ذره‌ها پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر باد بر داده یعنی حبط سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط
در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی
قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهتر باشند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آن وقت به از منازل کافران است
که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوترست از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت
زیرا که در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که در او تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها
بِالْغَمَامِ بسبب ابرهای سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظ او برابر هفت سموات و او
گران‌ترست از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها
افکند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته کردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان
از آنجا بر زمین تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو کردد و در موضحی آورده که ملائکه
هفت صف بگرد عالم درآیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام
فرود آید و این آن غمامست که حق سبحانه فرموده که فی ظلل من الغمام و در عین آورده که این غمامیست
که ظلهٔ بنی اسرائیل بوده در تیه الْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ در آن روز الْحَقُّ ثابت
لِلرَّحْمَنِ مر خدای بخشاینده راست چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وَكَانَ و
باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ
و یاد کن روزی را که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ می‌خاید ظالم عَلَى يَدَيْهِ بر دو دست خود یعنی
بدندان می‌گزد دست را چنانچه متحسران می‌کنند مراد از جنس ظالمست و گفته‌اند عقبة بن ابی معیط
از سفری باز آمده مردمان را ضیافت می‌کرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را صلی الله علیه وآله و
سلم طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند
و این سخن با ابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی آمد و گفت که از دین برگشته
که سخن محمد می‌شنوی و کلمه می‌گوئی گفت مرا عار داشتم که مهمان طعام من ناخورده برود و ابی
گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی وی نه اندازی عقبه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن حواله روی دلارای وی کرد و در ترجمهٔ
اسباب نزول آورده که آب دهن او و شعلهٔ آتش شد و بدان حضرت نرسیده بروی وی باز گردید
و هر دو کرانهٔ روی وی بسوخت و تا زنده بود آن داغ با وی بود الغرض حضرت گفت ای عقبه ترا
بیرون مکه نبینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوهٔ بدر بحکم حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد
و بر دست مرتضی علی علیه السلام کشته گشت و این آیه در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه

جان سوز گشت



آن ظالم روز قیامت ... بسیار بخاید سر انگشت ندامت. صاحب احتجاج آورده که چهار هزار بار
بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره درست و برابر و باز آید و دیگر باره می‌خاید و
جزع و زاری يَقُولُ می‌گوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا گرفتمی مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِيلًا راهی
که وی فرا گرفته که راه نجات آنست يَا وَيْلَتَى ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمی
گرفتمی فُلَانًا فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست و او را نمی‌شناختم لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که
گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کرد خدای یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر
بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو و دور از رحمت یعنی
دوست گمراه کننده که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را خَذُولًا فرو گذارنده یا ابلیس که
وسوسه می‌کند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو می‌گذارد و نفع نمی‌رساند
بلکه از و تبرا می‌کند وَقَالَ الرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم در دنیا یا گوید در آخرت
يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند هَذَا الْقُرْآنَ
این قرآن را مَهْجُورًا متروک بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی‌آرند و از استماع او اعراض
می‌کنند وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا و همچنین که این کفره را دشمن تو کردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ کردانیدیم
و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از گناهکاران چون نمرود مر ابراهیم و فرعون
مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو
هَادِيًا راه نماینده ترا بطریق شکیبائی وَنَصِيرًا و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو
فرستاده نمی‌شود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکباره یعنی یکبار چنانچه تورات
و انجیل كَذَلِكَ همچنین فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت کردانیم و قوت دهیم بِهِ
بانفصال وحی در هر وقتی فُؤَادَكَ دل ترا یا بتنزیل وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم وَرَتَّلْنَاهُ
و بر تو خواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تأنی یا انقطاع بعد این اعتراض
مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی‌شود و در تفریق
فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا و علیه السلام که کتاب ایشان به
یکبار فرود آمد خوانده و نویسنده بودند و آنحضرت امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ
آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می‌شد و سبب زیادتی غوص در
معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرود می‌آمد تحدی می‌نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر می‌گشت و
دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آناً فآناً موجب تسلی خاطر آنحضرت می‌شد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست

و هر آیت ناسخ منافی از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل بر اسوله و اجوبه
و جواب در عقب سؤال آید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح تو
و طعن کتاب تو سخن عجیبی که گویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست درست که برهان
ساطع قول ایشان را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آنچه را که نیکوترست از روی بیان الَّذِينَ
يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین
نهاده می روند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی مکان
یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان طعنه می زدند که أي الفريقين
خير مقاما و احسن نديا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه‌تر و ناصواب‌ترند از جهت راه چه راه ایشان منتهی است به
دوزخ وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریة بعد از غرق
شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش ازان مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را
وَزِيرًا یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید إِلَى الْقَوْمِ
بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را ایشان
بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان ابا و استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک
کردیم ایشان را و نیست گردانیدیم تَدْمِيرًا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم
وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند
یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب
یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشان را
بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ برای مردمان آيَةً نشانه تا
ازان عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی درد
ناک وَعَادًا و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وَثَمُودَا و گروه ثمود را
بتکذیب صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس نام چاهیست به یمامه یا بآذربیجان
یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده ازان بنی اسد
یا همان اخدودست که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و
اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست
که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی
نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای
شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو



رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا
ابن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان
سایه افکند و از و صاعقه پر دود آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت
و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان اند علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب نبی خود کردند حق
سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا
گفتندی و بر کوهی که او را فتخ یا فنخ گفتندی مقام داشت چارپای و کودکان و مواشی خرد ایشان را
در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده
روزی دختری نزدیک رسیده به بلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده نذر کردند
که اگر شر او دفع کرده ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای
پیغمبر باجابت رسید آن مرغ غایب شد و دیگر ازو اثر و خبر پدید نیامد و جز نام ازو نشانی نماند و
در چیزهای نایاب بدو مثل زدند که قایل منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا از هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا
و صاحب لمعات ازین نشانی عشق برین وجه نشان میدهد + عشق که در دو کون مکانش پدید نیست
عنقاء مغربست که نشانش پدید نیست القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در غزو و عناد افزوده حنظله را
شهید کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها را که بودند
بَيْنَ ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای کس
ایشان را نداند وَكُلًّا و هر یک ازین امتان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها
یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان را با ایشان و خبر کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران
چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست
کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بر
دهی که باران داده شد برو مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران و او از جمله سدوم است که
شهر بزرگ بود از مؤتفکات و لوط علی نبینا و علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق
سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بر راه و بار می گذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که
در مرور خود يَرَوْنَهَا می دیدند آنرا بدیده اعتبار تا از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا
نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا برانگیختن را یعنی
بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمی گیرند ترا إِلَّا هُزُوًا
مگر هزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم می گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس است که
او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد بپیغمبری إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود که او

بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر دعوی خود لَيُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد
ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا
بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند
حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا
کیست گمراه‌تر از ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده‌اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را
می‌پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخی و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن
پرداختندی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ
هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می‌پرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت
اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدا چیزی دوست دارد و بدو بازماند
و او را پرستد در حقیقت هوای خود را می‌پرستد زیرا که هوای او او را بمحبت غیر خدای می‌دارد
و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا
بزنی‌گاه بپیوستند و همچنانکه از امتزاج آن دو یکی آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان نام هوا متولد
شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را
رواج و رونق از ایشانست از هوا مدد می‌یابد رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه
همه از نتایج او ظهور می‌یابد   غباری که خیزد میان ره اوست   چه گویم که یوسف راه چاه اوست
قوت غلبهٔ او تا حدیست که نکته الهوا اول الٰه عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان
او چنین فرموده که افرأیت من اتخذ الٰهه هواه گوئی که اصل هواست و آلهه باطله همه فرع او
و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنة الماوی است   سر زهوا تافتن از سروریست
ترک هوا قوت پیغمبریست أَفَأَنْتَ تَكُونُ آیا می‌باشی تو عَلَيْهِ بر آنکس که هوا را خدای خود
ساخته وَكِيلًا نگاهبانی که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیهٔ قتال أَمْ تَحْسَبُ بلکه
گمان بری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُونَ می‌شنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ
یا تعقل می‌کنند دلایل توحید را بقید اکثر عاقل معاند و آنها که ایمان خواستند آورد خارج اند إِنْ
هُمْ نیستند ایشان إِلَّا كَالْأَنْعَامِ مگر مانند چارپایان در عدم انتفاع بسماع و عدم تدبر و ادراک
قدرت ملک علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه‌ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد
خود می‌کنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می‌نمایند و دیگر چارپایان طالب آنچه نفع ایشانست
دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است می‌گریزند و در عقاب
که موجب اشد مضارتست می‌آویزند أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و نظر نمی‌کنی إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار



خود که از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و
زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع
شمس سخن هوا و محرق نور باصره و در آن محل مرد و مشی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خوانده
بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام
یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس گردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن سایه
دَلِيلًا راه نمایی چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا
بسوی خود قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او
بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است
معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست
که خدای در شب بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا در وای غذا و بگاه آفتاب را طالع
ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را بتدریج نساخت بلکه
آن دلیل که شمس است قبض کرد یا قول تا باز شب در آمد و این دو زمانرا جهت آرامش و آرایش خلق
معین گردانید در عین المعانی آورده که مد ظل اشارتست بزمان فترت که مردم در ظلمت حیرت بودند
و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن شمس
دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی   گر نه خورشید جمال یار گشتی
از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون   صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر معجزهٔ
مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما چنان
معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرو آمد یاران
بسیار بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چندانکه
همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر
الی ربک موسی را علی نبینا و علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی
طلب فرمود که نمی‌بینی و در من می‌نگری دیگر چه خواهی   فرقست میان آنکه یارش در بر
تا آنکه دو چشم انتظارش بر در   و از حقایق سلمی چنان مفهوم می‌شود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت
بر حضرت رسالت و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط
رسوم و وسایط و در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق غیب تافت محجوب سراپرده
سایهٔ خود در صحرای ظهور کشید انگاه محب را گفت   آخر نظری بسوی ما می‌نکنی   الم تر الی ربک کیف
مد الظل و در امتداد او مرا نه بینی   گر نقابت خدای ماند همه چیز   تو کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی

که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت نتابد
از سایه اثر نماند چه هر سایه که هست سایهٔ آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر گیرد
روی صحرا چو همه پر تو خورشید گرفت نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد دقایق حقایق این آیه بسیارست
مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر رود و من الله المعونة والمدد وهو الذي جعل واو آنکسی است
که ساخت لکم الیل برای شما شب را لباسا پوشش تا در و آرام گیرید والنوم سباتا
و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وجعل النهار و گردانید روز را نشورا برای برخاستن
و در طلب معیشت پراکنده شدن و گفته اند نوم مشابه موتست و نشور که برانگیخته شدن باشد از خواب
مماثل بعث اموات بعد از مرگ و در حکم لقمان علیه السلام که کما تنام فتوقظ کذلک تموت وتنشر وهو الذي
ارسل الریاح واو آنکسی است که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندگان بین یدی
رحمته پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت می کند بر وقوع مطر و
ریزان آن وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از آسمان ماء طهورا آبی پاک پاک
کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در خشک
سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته ونسقیه و بیاشامانیم آن آب مما خلقنا از
آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را واناسی کثیرا و مردمان فراوان را از اهل بوادی که چه
ارباب قری و مداین را انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه
و بدرستی که مکرر گردانیدیم باران را بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای
متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لیذکروا تا یاد
کنند قدرت ما و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند فابی اکثر الناس پس سرباز زدند بیشتر مردمان
و قبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را ولو شئنا و اگر می خواستیم لبعثنا
هر آینه برمی انگیختیم فی کل قریة در هر دهی و بقعتی نذیرا پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان
و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافهٔ مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین
پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت می کنند وجاهدهم و جهاد کن با ایشان به بقرآن یا
باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وهو
الذي واوست آنکسی که بحکمت شامله مرج البحرین بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و مخلوط
هم ساخت یا آنکه بهم آمیزد هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وهذا ملح اجاج
و این دیگر شور تلخی زننده یعنی بحر فارس و روم وجعل و بساخت بینهما میان این دو دریا
برزخا حاجزی و مانعی از قدرت خود وحجرا محجورا و حدی ستری یا بگردانید حرام و ناروا که

مذکورست م



یکی بر دیگری غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگست چون نیل و جیحون و دجله و جیحون و ملح
اجاج سایر دریاها و برزخ میان اینها جاهای بناها و شهرها که واقع است محققان بر آنند که بحرین خوف و
رجاست که در دل مؤمن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا و برزخ
حمایت الهی و عنایت نامتناهی وهو الذي خلق واوست آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از
آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان مخمر کرد و آن جزئیست از ماده او یا خلق کرد آدمی را
از آب منی فجعله پس گردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را دو قسم
کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح
او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد وکان ربک وهست آفریدگار تو قدیرا توانا بر
آفریدن بنین و بنات ویعبدون و می پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا
ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند ولا یضرهم و زیان نکند که او را نپر
واو نباشد یا هر معبودی که باشد غیر خدای وکان الکافر و هست کافر دیده علی ربه بر
نافرمانی پروردگار خود ظهیرا مدد شیطان و معاون او وما ارسلناک و نفرستادیم ترا
بکافهٔ خلق الا مبشرا مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبت الهی ونذیرا و بیم کننده کافران بعقوبت
نامتناهی قل ما اسئلکم بگو نمی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی
الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضا و قرب
پروردگار خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنانست زیرا که مرا بدان عندالله اجر
مقررست و ثابت شده که هر پیغمبری را برابر عبادت و صلحای امت او ثواب خواهد بود وتوکل
و توکل کن در استغناء از اجر خود علی الحی الذي بدان زنده که هرگز لا یموت نمیرد که متوکل
بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند وسبح بحمده و پاکی یاد کن خدا را از صفات
نقصان در حالتی که ثناگوینده باشی بر وی با وصاف کمال وکفی به و بسنده است خدای بذنوب
عباده بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود خبیرا دانا و مطلع بر آنها الذي آن
خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین ها را وما بینهما و آنچه در
میان ایشانست از ارکان و موالید فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثم استوی
پس مستولی شد امر او علی العرش بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرگ
بخشایش فسئل به پس بپرس از ذات و صفات او خبیرا دانایی را یا سؤال کن از خلق
و استوا کسی را که دانا بود بآن واذا قیل و چون گفته شود لهم اسجدوا مر مشرکان را که سجده
کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا وما الرحمن گویند کیست رحمن یعنی اسمیست که مسمی را

ستند

و دران نمی شناسیم

چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمی‌کردند پس چون بسجده مأمور گشتند گفتند ما رحمن را نمی
دانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که می‌فرمایی ما را بسجدهٔ او وَ
زَادَهُمْ و زیاده می‌کند ذکر رحمن یا امر بسجدهٔ او مر کافران را نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور
شدن از راه حق این سجدهٔ هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات
این را سجدهٔ نفور و انکار می‌گوید و می‌فرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل
انکار و نفور پس این را سجدهٔ امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدایی که بقدرت
بکمال جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجها دوازده گانه را با قصرها که حقیقت آن
جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتابست وَقَمَرًا
مُنِيرًا و ماهی روشن یا روشنی بخشنده را وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بحکمت تمام
جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی مخالف
یکدیگر در صفات و احوال یا خَلَف از یکدیگر در ذهاب و مجی و ایاب گردانیدن دلیلست لِمَنْ أَرَادَ مر
آنکسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار
أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاسداری و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب
و روز از آن جمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ و بندگان پاک پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت
برای تخصیص و تفضیل است در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این
عباد نیز خواص بارگاه قرب او اند و این بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که می‌روند عَلَى الْأَرْضِ
بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا بی ضرر بیاران و نیکوکاران وَ
إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند قَالُوا
گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از آثام مراد
ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی
اگر گویند زراقی و سالوسی بگو هستم دو صد چندان و می‌رو وگر از خشم دشنامی دهندت دعا کن خوش‌دل و خندان
و چون از مجاملهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد که
وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانند که شب بروز می‌آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا
سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام نماز شب
وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب
يَقُولُونَ می‌گویند از روی تضرع رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما
عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا



هست دایم و لازم یعنی جاوید است إِنَّهَا بحقیقتی دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهیست وَمُقَامًا
و بد جای بودنی وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کنند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف ننمودند
و از حد بیرون نرفتند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند
یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَلِكَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا
راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند
وسط را که مرکز است از کف رها نکردند خیر الامور اوساطها آورده‌اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت
مآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده‌ایم و خون بناحق بسیار کرده‌ایم و زنا و فجور از حد در یافته اگر
این خدای که تو ما را بپرستش او می‌خوانی از سر این گناهان در می‌گذرد ما می‌توانیم که ایمان آریم آیه آمد که وَ
الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا
آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است
خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت
و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه گروه اند
و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده‌اند که از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگترست
فرمود که آنکه همتا گویی خدای را و حال آنکه او ترا آفریده گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود که آنکه فرزند خود را
بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خود پس تصدیق قول
پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم این آیه آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند وَ
مَنْ يَفْعَلْ و هر که بکند ذَلِكَ آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ ببیند أَثَامًا جزاء بزه کاری
خود گفته‌اند اثام وادیست در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان می
کند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاهند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ
دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کنندهٔ این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و
جاوید ماند فِيهِ در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که
توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان
اسلام عمل نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل می‌کند خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان
ایشانرا به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند
ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال سلف یا در دنیا بدل کند کفر
او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیئهٔ او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده
گناهکاران بتوبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند

زندهٔ

از معاصي را وغير شرك وقتل وزناست يعني هر كه از معاصي وبگرد نهر غير اينها توبه كند ودست بازدارد
وَعَمِلَ صَالِحًا وبكند عمل ستوده يعني تلافي مافات نمايد فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستي كه او بازمي گردد
إِلَى اللَّهِ بثواب خداي مَتَابًا بازگشتني بارجوع مي كند يعني رجوع پسنديده وَالَّذِينَ وبندگان
حق آنانند كه لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعيد مشركان ويهود ونصاري يا ببازي گاه ايشان يا مجلس
غنا يا بصحبت بيدينان يا گواهي دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا وچون بگذرند بِاللَّغْوِ بچيزي ناپسند
مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بردباران و پرهيزكاران يا نهي كنندگان ازان وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا وآنانند كه
چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآيتهاء پروردگار ايشان يعني مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا
بروي در نيفتادند بران يعني نابينا ونه نزديك استماع آن صُمًّا كران كه نشنوند اسرار آنرا وَعُمْيَانًا
ونه كوران كه نه بينند انوار آنرا بلكه بگوش هوش شنيدند وبديدهء بصيرت جلوات جمال آنرا ديدند حاصل
آنكه از آيات الهي تغافل نورزيدند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ وآنانند كه مي گويند رَبَّنَا هَبْ لَنَا اي پروردگار
ما ببخش مارا مِنْ أَزْوَاجِنَا اززنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ كسي كه روشني ديدها
بود مراد اهالي واولاد صالح اند كه چون مؤمن اهل وولد خودرا صالح وپاك معيشت بيند دل او شاد وچشم
او روشن گردد وَاجْعَلْنَا وگردان مارا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا براي پرهيزكاران پيشوا يعني مارا چندان
پرهيزكاري ده كه شايستهء امامت متقيان باشيم أُولَئِكَ آن گروه كه مذكور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
پاداش داده شوند بغرفهء بهشت يعني بلند ترموضعي دران وگفته اند غرفه اسمي از اسماء بهشت ودر فصول
عبد الوهاب آورده كه كوشكهاست بر چهار پايه نهاده از زر ونقره ولولو ومرجان وانچنين منازل بديشان
دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر كردند بر مشقت دنيا وايذاء كفار وترك مستلذات يا بر فقر واحتياج
يا براداء فرايض وَيُلَقَّوْنَ وبه بينند يعني يابند وحفص يُلَقَّوْنَ خواند بتشديد وبر صيغهء مجهول
يعني عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگاني باقي وَسَلَامًا وسلامتي از آفات
يا دعاء زندگي وسلامت شنوند يا ملائكه برايشان تحيت وسلام گويند يا تحيت از ملائكه يابند وسلام از خدا
شنوند خَالِدِينَ درحالتي كه جاويدان باشند فِيهَا درغرفه يا بهشت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نيكو قرار
گاهيست بهشت وَمُقَامًا وجاي بودن قُلْ بگواي محمد مكيانرا مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن
نهد خداي شمارا يعني چه قدر باشد شمارا نزد خداي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستيدن شما
باشد مرورا چه شرف انسان بشناخت وعبادتست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستي كه شما تكذيب كرديد
مرا وتقصير نموديد درعبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد تكذيب شما لِزَامًا لازم شما كه
ترك نكنيد ويا باشد عقوبت تكذيب لازم شما تا وقتي كه شمارا بدوزخ رساند وانجا نيز لازم شما بود و
گويند لزام قتل روز بدرست والله اعلم سورة الشعراء مكية وهي مائتان وسبع وعشرون آية



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ طسم درمعالم از قتاده رحمه الله نقل مي كند كه حروف مقطعه اسامي
شارشت قرآنند ولهذا در اغلب بعد ازين حروف ذكر قرآن مي آيد وگويند اسميست از اسماء الهي يا هر حرفي
باسمي چنانچه طسم بطاء طاهر وسين ساتر وميم مجيد وگفته اند مشيرست بطوبي وسدره ومحمد صلي الله عليه وآله وسلم
ودر بحر آورده كه طا اشارتست بطيران مرغان هواي وحدت كه طايرند با حد وسين عبارت از سير
روندگان طريق معرفت كه سايرند الي الله وميم ايماي ميكند بمشي سالكان سبيل عبوديت كه مي روند
بسوي الله يا اشارتست بطلب جنيديان وسر وسر سوختگان ومشاهدهء منتهيان صاحب كشف الاسرار
فرموده كه حق سبحانه قسم ياد مي كند بطهارت عز ازلي وسناء جبروت ابدي ومجد جلال سرمدي جواب
قسم آنكه تِلْكَ اين سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آيتهاء كتاب هويداست يعني قرآن كه روشنست
احكام حلال وحرام او ومبين بمعني پيدا كننده يعني قرآن حق وباطل را ظاهر مي گرداند وعقد
هدايت ومناهج ضلالت را آشكارا مي سازد وچون قريش اين چنين كتابي را تكذيب كرده ايمان نياوردند
وحضرت رسالت صلي الله عليه وآله وسلم بر ايمان ايشان بغايت حريص بود اين صورت بخاطر مبارك وي
شاق آمد وحق سبحانه بجهت تسليهء دل مقدس وي اين آيه فرستاد كه لَعَلَّكَ شايد كه تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ
هلاك كننده وكشندهء نفس خودرا أَلَّا يَكُونُوا بآنكه نمي شوند ايشان مُؤْمِنِينَ گرويدگان بقرآن
إِنْ نَشَأْ اگر ما خواهيم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستيم برايشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً
نشانه از آيات قيامت يا بليهء از بلاها قاهره وقاسره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهاء ايشان
يعني گردنكشان وبزرگان از ايشان شوند لَهَا مر آن آيت را خَاضِعِينَ فروتنان وانقياد
كنندگان وَمَا يَأْتِيهِمْ ونمي آيد بديشان مِنْ ذِكْرٍ هيچ موعظهء مِنَ الرَّحْمَنِ از خداي بخشاينده
مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحي يعني هيچ سورهء از قرآن فرو نيايد بعد از ديگري إِلَّا كَانُوا مگر
آنكه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ ازان روي گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستي كه تكذيب كردند قرآنرا
وبر تكذيب خود مصرند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد كه بيايد بديشان نزديك مرگ يا بوقت بعث يا روز
جزا أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهاء آنچه بودند كه بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا مي كردند يا ورنمي داشتند
سود ندارد وبعد از ايشان آن اخبار پشيماني نفع ندهد امروز بدان مصلحت خويش كه فردا داني وپشيمان نشوي
أَوَلَمْ يَرَوْا آيا نمي نگرند بنگريستن ونگاه نمي كنند إِلَى الْأَرْضِ بسوي زمين كه بحقيقت قدرت كَمْ
أَنْبَتْنَا چند برويانيديم فِيهَا در وي بعد از مردگي وافسردگي او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفي گياه
لنبت كَرِيمٍ نيكو و پسنديده وبسيار نفع إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستي كه در رويانيدن لَآيَةً هر آينه دلالتيست
بكمال قدرت وحكمت روياننده وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونيستند بسياري از ايشان در علم ازلي
مُؤْمِنِينَ گرويدگان با وجود مشاهدهء چنين علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستي كه پروردگار تو لَهُوَ

الْعَزِيزُ اوست غالب وتوانا باتزال بلا برکافران الرَّحِيمُ مهربان بسط باط عطا براي مومنان
وَإِذْ نَادَى وياد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَى پروردکار تو موسی را أَنِ ائْتِ بانکه بیا الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ بکروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی قوم فرعون که برخود ستم کرده اند بشرک و بر بیچارکان
بجور وبکوا ایشانرا أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی ودست از کفر بدارند
وبنی اسرائیل را بکذارند قَالَ رَبِّ کفت موسی که ای پروردکار من إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من
می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ ازآنکه مرا تکذیب کنند در رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي وتنک
شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي وکشاده نشود زبان من وعقده که دارد زیاده
کردد این سخن قبل از زوال عقده بوده وپیش از دعا در ازاله آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را
إِلَى هَارُونَ بسوی هرون برادر من واورا شریک من کرداند در رسالت تا یار باشد او نزد فرعونیان وَ
لَهُمْ عَلَيَّ ومر ایشانراست بر من ذَنْبٌ دعوی کناهیست مرا و قتل قبطیست و بزعم ایشان کناه مکوئیه
فَأَخَافُ پس می ترسم أَنْ يَقْتُلُونِ آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قَالَ کفت
خدای كَلَّا بازایست ازاین کمان که ایشان بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید تو وبرادر تو
بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما وحجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه
ما باشمائیم مُسْتَمِعُونَ شنونده آنچه را که میان شما وفرعونیان رود یعنی هرچه شما وایشان کوئید وکوئید
برما پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بکوئید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ما فرستاده پروردکار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ وسخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبا ایشان بوده پس موسی
علی نبینا وعلیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدربارکاه فرعون آمد وبعد از یکسال ملاقات فرعون میسر
شد وچون فرعون اورا بدید بشناخت وبرسبیل امتنان قَالَ کفت ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ نه ما پر
وردیم فِينَا درمیان خویش وَلِيدًا درحالتی که طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ ودرنک
کردی فِينَا درمنزلهای ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ سالها از عمر خود یعنی چند سال با ما کذرانیدی وَفَعَلْتَ
وکردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی قتل قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ
الْكَافِرِينَ وتو از ناسپاسانی مرنعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا کفت موسی
علیه السلام که کردم آن کردنی را إِذًا آن هنکام وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ومن بودم از غافلان یعنی آکاه
نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته کردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بکریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنکام
که ترسیدم که مرا بکشید وبمدین رفتم فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردکار من بوقت رجوع
از مدین حُكْمًا علم وفهم یا نبوت وَجَعَلَنِي وکردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادکان خود





یعنی داخل کرد در زمره پیغمبرانی که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ وآن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی
بآن بر من أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده کرفتی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را ومرا بفرزندی
برداشتی وکفته اند اینجا همزه انکار مقدرست تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت نهی آنست
که بنی اسرائیل را بنده کرفتی یعنی اکر تو ایشانرا تعبید نمی کردی مادر من مرا در دریا نمی افکند وقوم من مرا
تربیت می کردند و بتو محتاج نمی شدم وچون فرعون شنیده بود که موسی کفت که انا رسول رب العالمین
اسلوب سخن را بکردانید وازروی امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ کفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ وچیست
پروردکار عالمیان وچه چیزست سؤال از ماهیت کرد قَالَ کفت موسی در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ اوست آفریدکار آسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشانست إِنْ كُنْتُمْ
اکر هستید شما مُوقِنِينَ بیکمانان درتحقیق صفات حق موسی علی نبینا وعلیه السلام اعراض نمود
از جواب از ماهیت وتعریف کرد حق را بنظام ترتیب ودلایل حکمت وآثار قدرت او قَالَ کفت فرعون
لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنانرا که کرداکرد او بودند از اشراف قبط وایشان پانصد تن بودند با زیورها بسته و
کرسیها از زر نشسته أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردکار او می
پرسم واو از افعال او خبر میدهد قَالَ کفت موسی دیکر باره رَبُّكُمْ خدای من آفریدکار شماست
وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ وپروردکار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات
بناظر واوضح آن برمتامل قَالَ کفت فرعون مرقوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستیکه فرستاده شما
برسبیل سخریه اورا رسول خواند الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکسی که فرستاده اند بشما لَمَجْنُونٌ هر آینه
دیوانه است که جواب مطابق سؤال نمی دهد قَالَ کفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردکار
عالم آفریدکار مشرق ومغرب وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان مشارق ومغارب باشد إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
اکر هستید شما که فهم کنید ودریابید که جواب سؤال شما جز بدین وجه نمی تواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت
حق سبحانه آکاهی ممکن نیست هرچه درعقل وفهم ووهم وحواس وقیاس کنجد ذات خداوند سبحانه از آن
منزه ومقدس است چه این همه محدثات اند ومحدث جز ادراک محدث نتواند کرد
آنکه او از حدث بر آوردم چه شناسد که چیست سرقدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آکه نیست
قَالَ کفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اکر فرا کیری ای موسی إِلَٰهًا
معبودی غَيْرِي بجز من لَأَجْعَلَنَّكَ هر آینه کردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان آورده اند که
سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را می فرمود تا در حفره عمیق می انداختند که در آنجا هیچ
نمی دیدند وهیچ نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده موسی علیه السلام چون ذکر سجن شنید قَالَ
کفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا این کنی با من واکر بیارم ترا بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه

هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت فرعون که بیار آنچه را إِن كُنتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست
گویان در دعوی خود فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا
پس از افکندن ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدهایی بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهدهٔ
او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت
وَنَزَعَ و بیرون آورد يَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بود عرض نموده بگریبان
در آورده بود فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر
کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام بمثابهٔ نور آفتاب دیده ها را خیره
ساختی قَالَ گفت فرعون لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه
این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوییست دانا فرعون ترسید که کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند
حیله انگیخت و گفت این جادوییست که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم می خواهد که
بیرون کند شما را مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ بجادوی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه
می فرمایید مرا شما در کار او معجزهٔ موسوی او را از ادعای ربوبیت بجنس مشاورت با قوم افکنده
تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ
گفتند حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او را یا در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور حجت
کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت
حَاشِرِينَ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر
یک جادوپیشه عَلِيمٍ دانا بر آمده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ
پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام روزی مَّعْلُومٍ دانسته شده و وعده
داده که یوم الزینه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان یعنی اهل مصر را
هَلْ أَنتُم آیا هستید شما مُّجْتَمِعُونَ فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لَعَلَّنَا شاید
ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و هرون ایشان
باشیم بر روی دین ایشان کنیم إِن كَانُوا اگر باشند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر موسی
و هرون علیهما السلام فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون و ایشان را
بار داده و دلنوازی بسیار کرده ایشان گستاخ شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا
آیا ما را باشد لَأَجْرًا مزدی از نزدیک تو إِن كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان
بر خصمان تو قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری مزد باشد شما را وَإِنَّكُمْ إِذًا و بدرستیکه شما
آن وقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از جملهٔ نزدیک شدگان منید یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی



بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را به میدان معین آوردند و بوقت معلوم
در برابر حضرت موسی علیه السلام صف بر کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوی خود را یا ما
بیفکنیم قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر ایشان را أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنتُم مُّلْقُونَ آنچه شما
افکننده اید مر آنرا فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاها که مجوف پر سیماب
ساخته بودند که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاها
بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ ببزرگی و قوت و غالبیت
فرعون إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ پس بیفکند
موسی بامر الهی عَصَاهُ عصای خود را بی کلال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصای اژدها شده
تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر می کردند و بصورت مار تخییل می نمودند فَأُلْقِيَ
السَّحَرَةُ پس بروی در افکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب
عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ آنکه کار موسی و هرون تا دفع توهم
ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبیده قَالَ آمَنتُمْ گفت آیا
تصدیق کردید و حقیت آنچه بطریق جبر می خواند یعنی گرویدید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ شما را در ایمان بوی إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستیکه او مهتر شماست
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی و با یکدیگر اتفاق کرده اید در هلاک من و فساد
ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی
پس بیان عقوبت کرد که لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم دستها و پایهای شما را مِّنْ خِلَافٍ
بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا ببینید و همه مخالفان عبرت گیرند قَالُوا گفتند جادوان ایمان
آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ بدرستیکه
که ما طمع می داریم أَن يَغْفِرَ آنکه بپوشد لَنَا رَبُّنَا برای ما پروردگار ما و عفو کند خَطَايَانَا
گناهان ما را أَن كُنَّا برای آنکه ما بودیم از اهل این محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول گرویدگان بخدای
آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را بریدند و ایشان را از دارها بلند
در آویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان می گریست حضرت عزت حجابها برداشت
منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت جادوان که دست و پا باختند
در فضای قرب مولا تاختند که بر بدن آن دست و پا بر جای آن دست از حق بالطاف جاودان

تا جان پرمایه پرواز آمدند در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلام بعد ازین صورت چند سال
دیگر در میان فرعونیان دعوت می کرد و معجزات بدیشان می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت
می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما
قال وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه ببر شب بندگان
من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده
شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که
موسی علی نبینا وعلیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما
نزدیکست می خواهیم که اهالی خود را بدان بپیرایم عاریه گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه
نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان بدین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل
شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا
کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر
مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام بجود منادی زد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه
السلام مطلع گرداند مراد او که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه گفت بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را
جز داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السما
رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چون پنداشته بودند که بنی اسرائیل
بسبب اسباب عید در خانها خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه
هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد و
فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود
حَاشِرِينَ جمع کنندگان لشکر را و گفت إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ گروه اندکاند و حال آنکه عدد مردان کارزاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و بشصت
نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بود و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و
دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروهی بسیار اندکند
وَإِنَّهُمْ و ایشان لَنَا ما را لَغَائِظُونَ بخشم آرندگان اند چه از ما گریخته اند با پیرایهای قوم ما را
برده اند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه یعنی لشکرها حَاذِرُونَ سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب
مراد این است با آنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون
آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها
وَعُيُونٍ و از چشمه سارها وَكُنُوزٍ و گنجها از زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو كَذَلِكَ



همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و بوستانها و گنج و جایها را ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ
را فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را
تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بملک مصر استیلا یافته متصرف
جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین
فرمود و ششصد هزار را بمیسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در قلب
قرار گرفت بیکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن چو چشم دلبران پر کین و پر خون
بقصد خون مردم تیغها تیز فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ قصد کنندگان جهت
مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام
طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده و قدم
در ورود و عبور می کردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند
هر دو گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدگانیم
یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت موسی علیه السلام
كَلَّا نه چنین است ایشان شما را در نیابند إِنَّ مَعِيَ بدرستی که با منست یاری و مددکاری رَبِّي
پروردگار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا ازین حیرت و طریق نجات بدید آرد و محققان گفته اند که
موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر صاحب بصر فارق روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این
مقام رویت و حبیب از حق بخود نظر کرد و این رتبه مرادست مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید
چنان کند این یکی را روی او در روی دوست وان دگر را روی او خود روی اوست
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فرعونیان بدید آورد
چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت زود آیید تا آفتاب ارتفاع یابد بخار از میان برخیزد
و ما بر ایشان رویم که راه تخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکرها از عقب ایشان کجا توانند گریخت
بکدام روی که نه سوی گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام
بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیه بخوان و بزن و حکم فرمای چنانچه فرمود فَأَوْحَيْنَا
پس ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود
دریای قلزم را موسی علیه السلام بلب دریا آمده عصا بروی زد و گفت یا با خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ
پس بشکافت دریا دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده
از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوهی بزرگ و در ظلال باد برنگ دریا وزیده و گل او خشک شد

سبیلی از راهی بدریا درآمدند وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگرانرا که قوم فرعون بودند
یعنی همه را برلب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده
کرد خواست که سخنان قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده است
بطریق سازنده یاوی را گفت تو خود میدانی که این صورت بدعاء موسی واقع است زینهار بدریا در نیای که هلاک
شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در
افکند و فرعون بر اسپی تند سوار بود اسپ بوی مادیان شنیده و عنان تمالک از دست فرعون برود بر
روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا درآمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکر می آمد
و ایشانرا میراند تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود و یکبار آبها بهم پیوست
و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبره کرده برکناره دریا قرار گرفتند کما قال تعالی
وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هرکه با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشانرا ثُمَّ
أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق گردانیدیم دیگرانرا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اینجا موسی و قوم او
و اهلاک فرعون و حزب او لَآيَةً هر آینه علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ گروندگان چه از تمامی قبط جز حزقیل
که مؤمن آل فرعون بود و گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده
بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و کسی را قدرت غلبه
بر وی نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ
بر ایشان نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت درست می کنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهرند
إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ به پدر خود آزر وَقَوْمِهِ و قوم خود یعنی اهل بابل
و از ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنچه می پرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم أَصْنَامًا
بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ مجاور و ملازم بر عبادت و مراد
تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آن مداومت می کردند قَالَ
گفت ابراهیم که بیان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می شنوند خواندن شما إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشانرا
و خواندۀ را اجابت می کنند أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود می رسانند شما را که پرستش ایشان می کنید و روزی
میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان می رسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشانرا نکوهش نمایید
قوم ابراهیم علی نبینا و علیه السلام شو دانستند که او را بهیچ جواب دهند بجانب تقلید پس آورده قَالُوا
بَلْ وَجَدْنَا گفتند نی از ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم اما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان كَذَٰلِكَ
يَفْعَلُونَ همچنین می کردند یعنی ایشانرا پرستش می نمودند و بر آن مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم

سرگذشت ابراهیم

أفرأيتم



أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیده و دانسته اید یعنی بدانید که بهر حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید آنرا
أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان
عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی شما را که پرستندگان ایشانید مصور کرده در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان
چه آن در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان بر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان
رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم ایشانرا چه هر که را دشمن دارند او نیز دشمنست
پس دشمنی خود را بلباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ
لیکن دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد فَهُوَ
يَهْدِينِ پس او راه می نماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه می نماید بدعوت
خلق وَالَّذِي و آنکه او هُوَ يُطْعِمُنِي می خوراند مرا غذایی که قوام اجزاء بدن من بآنست وَيَسْقِينِ
و می آشاماند شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام
الفت و شراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت که دلها بآن زنده بوده و شراب طهور
تجلی صحبت ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل می کند که این
طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند شراب المحبة خیر الشراب
و کل شراب سواه سراب و از فحوای کلمات محققان بشنو از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی
یطعمنی و یسقینی پی می توان برد تا نواله دادم زخوان یطعمنی تا پیاله دادم از شراب یسقینی
و از قبله و دینی ازان سبب گشتم برد ما را که کم دیدم دل و دینی وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ
يَشْفِينِ پس او شفا دهد از امام صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد
بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت اغیار است و شفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار در بحر آورده که
بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایتست که چون در رسد سالک را از
همه منقطع ساخته بیکی پیوندد بیت یعنی شربت بجز دوا از مرض تعلقش باز رهاند هر کو بیت که چه خوب آید با
یک نفس همه درد او دوا کرده وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ
يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده
کند بفضل و گفته اند امانه بمعصیت و احیا بطاعت یا امانه بجهلست و احیا بعقل یا امانه بطمع است و احیا
بورع یا امانه بفراقست و احیا بتلاقی در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده کرداند بخود و
بعضی محققان امانه و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که
بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیه و باز بمیراند از صفات روحانیه و زنده کرداند
بصفات ربانیه و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت

سبع صفت

ف

ازانست بجموع عرفانی را توئی عمر عزیز من نخواهم جان بی غم را توئی جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ
وآنکسی که طمع می دارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناه مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد
گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است و تعلیم امت و در تلخیص آورده که مراد خطایای
امت است صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت خلیل از نگ جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ هَبْ
لِي ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا کمال در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست
خلق گردم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیده
درگاه وَاجْعَلْ لِي و گردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ
در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنا و نیک نامی و آوازه من بر زبان کسانی که پس از من آیند و این دعا
بعز اجابت رسیده و جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن می گویند و گفته اند
از لسان صدق مرد صاحب وقت و معنی آیه اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گویی در
آخرین اشان و مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وآله وسلم وَاجْعَلْنِي و گردان مرا از
وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول می
کنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود إِنَّهُ بدرستی
که او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ
روزی که بر انگیخته شوند مردمان از قبرها خود ابا و دعا بر تعلیم امت است و الا از خواری و رسوایی ناشد
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و بکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی
را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی را که بیاید نزد خدای بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را
در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رساند
و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و قول آنست که دل سلیم از
دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم و رضی عنهم امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی روح الله
روحه فرموده که در وی آفات دنیا نگنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از
سید الطایفه قدس سره منقول است که سلیم مارگزیده بود و مارگزیده را بجوشت قلق و اضطرابست یعنی زیاده
معنی چنان میکند که دل سلیم دلیست دائم در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق و

زشوق وصل بی تو نالم و گر دستم دهد روزی ز بیم هجر چنانکه بیم کز ناگه درکمین باشد

دائم از گریه خونین و سوز دل ... نداند کسی که حال عشق بازان اینچنین باشد وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا ببینند



و بشارت منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا درآن
نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق
سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجااند آنچه بودید که میپرستید تَعْبُدُونَ می پرستید بیدا آنرا
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجااند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ
یاری میدهند شما را از دوزخ عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نگاه می دارند خود را از حلول عقوبت بدیشان
فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ و گمراهان
یعنی پرستندگان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و در دوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی
از جن و انس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا و حال آنکه ایشان در
دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی می کنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه می کنند چه پرستان با بتان می گو ید
تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی پیدا و هویدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی
که برابر کردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و گمراه
نکردند ما را و بضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدان و بدکرداران از مهتران ما یا از دیوان
فَمَا لَنَا پس نیست مارا اکنون مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنانراست وَ
لَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان و با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل بیم بوده
که ما را ابجا بدل گردیده از جهت قرب مخرج و حمیم آنخویشست از اقارب یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند
در مهم کافران و شرط دوستی بجای آورد و نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین اگر کافران
از روی تحسر گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس کاشکی بودی ما را كَرَّةً بازگشتی بدنیا فَنَكُونَ
تا می بودیم ما مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان و گروندگان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خبر ابراهیم
و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند
بیشتر قوم ابراهیم مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از اهل بابل بجز نمرود کسی ایمان نیاورده وَإِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد
الرَّحِيمُ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ تکذیب
کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ گروه نوح فرستادگان را زانکه نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داده و قوم او با
نگرویدند إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح و اخوت نسبی است
أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او می کنید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را
رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بت مپرستید وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ

مزدی إِنْ أَجْرِيَ یعنی اجر رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا
اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برداری من کنید تکریر امر بتقوی و اطاعت
جهت تأکید است چه قوم نوح علی نبینا و علیه السلام بغایت سخت دل و بی آزرم بوده‌اند قَالُوا
گفتند در جواب نوح علیه السلام أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ
و حال آنکه پی روی تو کرده‌اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بباطن مخالف قَالَ
گفت نوح علیه السلام وَمَا عِلْمِي و چیست دانش من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که می
کنند یعنی حکم من بظاهر است ایشان عمل مؤمنان می کنند اما نمی دانم که از روی اخلاص است یا بطریق
نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ یعنی حساب باطنهای ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است
بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست و بس و دانید که من راست می گویم پس قوم گفتند
این ارا ذل را از مجلس خود بران تا ما پیش آییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وَمَا أَنَا و نیستم من
بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مؤمنان إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مُبِينٌ آشکارا
یعنی مبعوث شده‌ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نایستی ای نوح از آنچه می گویی یعنی از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر آینه
باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از رانده‌گان یا کشته شدگان بسنگ قَالَ گفت نوح علیه السلام بعد از استماع
این سخن و نومیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ
تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا
حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی
پر از آدمی و حیوانات و اشربه و مأکولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ پس از نجات
او دیگرانرا از قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در صبر او بر ایذای قوم لَآيَةً هر آینه دلالتیست
بر آنکه صبر موجب ظفر است کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای و پیغمبر او بلکه از امت
او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند لَهُوَ الْعَزِيزُ
اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بتأخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم
و صبر و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادگان
را و هر که یک پیغمبر را تکذیب کند همه را تکذیب کرده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن آنگه گفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ
هُودٌ برادر نسبی ایشان هود علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی کنید از شرک و از عقاب



الهی عاقبت نمی شوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بر وحی و رسالت
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را
بدان دعوت می کنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر خواندن خود مِنْ أَجْرٍ مزدی از مال و متاع
دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ که برآفریدگار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا
بنا می کنید بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضعی بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ بازیچه
می کنید بآن بنا یعنی بنای می سازید و در آن ساکن نمی شوید گوییا که عبث و گویند بر سر راهها کاخها می ساختند
و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست وَتَتَّخِذُونَ و فرا
می گیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گوییا که جاویدان
خواهید بود در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت می گیرید و حمله می زنید بَطَشْتُمْ می گیرید بسختی جَبَّارِينَ
در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام می کشید انتقام ستمکارانه می کشید
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شماست بگذارید وَأَطِيعُونِ و مرا
چه می فرمایم فرمان برید که سود شما در اینست وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از آن خدای که مدد کاری کرد
شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه می شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان
چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اغذیه فواید می گیرید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و مددکار
شما اند وَجَنَّاتٍ و به بوستانها که از میوه آن متمتع می شوید وَعُيُونٍ و چشمهای آب که هم سبب
نشو و نمای زرع بدان باتمام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر برین کار ثابت
باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصرست یا روز قیامت قَالُوا
گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند
دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم
إِنْ هَٰذَا نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر
عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان برین عادتها فَكَذَّبُوهُ
پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشانرا بباد صرصر
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً نشانه‌ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت
اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویده
چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام در حظ بودند و باقی در معرض سخط وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق پروردگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِيمُ مهربانست که مؤمنانرا از

ملک عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیلهٔ ثمود فرستادگان
خدای یعنی صالح و انبیاء سابق را بر و علیهم السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ
برادر ایشان از جهت قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب خدای
که به و شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ بدرستی که من برای شما فرستاده‌ام أَمِينٌ مشهور بامانت و درامانت
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی
وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی طلبم شما را عَلَيْهِ بر نصیحتی که می کنم مِنْ أَجْرٍ هیچ جزائی که بدین وعید و من
بر آن متهم شوم إِنْ أَجْرِيَ جزای مکافات إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر خداوند عالمیان أَتُتْرَكُونَ
آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی شما را نخواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا
از منازل و مساکن آمِنِينَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ
و چاه‌سارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخْلٍ و خرماستانهایی که طَلْعُهَا
شکوفهٔ درختان وی هَضِيمٌ نازک و نرم و لطیف است وَتَنْحِتُونَ و می تراشید برای مساکن خود
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها فَارِهِينَ در حالتی که ماهر بید در تراشیدن آن شکلها فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای و امل دور و دراز در پیش مگیرید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در احکام وَ
لَا تُطِيعُوا و اطاعت مکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان کافران که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر
الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانکه تباهی می کنند فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی
آرند کار خود را و ایشان نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد
شد قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علی نبینا و علیه السلام إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو
مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده اند تا عقل تو مغلوب شده
مَا أَنْتَ نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریهٔ صالح علیه السلام از حقیقت حال
وی محجوب شده ندانستند که ایشان و ورای صورت چیزها دیگر است چند صورت بینی ای صورت پرست
جان ای معنی نگر صورت زشت درگذر از صورت و معنی نگر زانکه مقصود از صدف باشد گهر وچون
قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان گشته تو مثل ما
بشری دعوی رسالت چرا می کنی و چون ترک نمی کرد و در این دعوی معجزی فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار نشانی
از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در دعوی خویش
صالح علیه السلام فرمود که شما چه می طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقهٔ بدین صفات
بیرون آر و چون دعای ایشان حاصل شد قَالَ گفت صالح علیه السلام هَذِهِ نَاقَةٌ این ناقه را
که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ مر او را نصیبی است از آب وَلَكُمْ و مر شما را شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ



آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی با
شوید وَلَا تَمَسُّوهَا و مس مکنید وی را بِسُوءٍ ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید
فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی
عذاب است در و فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا
فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در
آنچه نازل شد بثمود لَآيَةً دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است
وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از همه قبایل ثمود
چهار هزار کس ایمان آورده بودند بس وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست
غالب که مغلوب نشود الرَّحِيمُ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند
قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام إِذْ
قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام اینجا اراد
اخوت شفقت است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي بتحقیق من
لَكُمْ برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ رسولم امین در نصیحت یعنی نیکخواه شمایم فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول موعظت وَمَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم شما را بر پندی که میدهم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید إِنْ
أَجْرِيَ نیست ثواب من إِلَّا مگر عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ بر تربیت کنندهٔ عالمیان أَتَأْتُونَ
الذُّكْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از تمام عدای خود مراد غربا اند یعنی میل می کنید بمباشرت
ایشان وَتَذَرُونَ و می گذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ آنرا که آفریده است لَكُمْ
رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عَادُونَ
گروهی اید از حد درگذشتگان که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوا گفتند قوم لوط علیه
السلام در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ اگر باز نایستی ای لوط از قبیح عمل ما و نهی ما از آن
لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه بدترین
حالتی مردم را از دیار خود بیرون کرده بودندی قَالَ إِنِّي گفت لوط که بتحقیق من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شما را
مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید و آغاز مناجات کرد و گفت
رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت آنچه
می کنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل او را أَجْمَعِينَ همه ایشان اهل
لوط علیه السلام زن او و دختر و دو داماد وی بودند همه رهایی یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی یعنی زن

لوط علیه السلام که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه
السلام بیرون نیامد و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم می رسد ثم پس دمرنا الآخرین هلاک
کردیم دیگرانرا وامطرنا علیهم و باراندیم بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش
فساء پس بدست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک
بدرستی که در عذاب اهل موتفکه لآیة نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم و
نبودند اکثر آن قوم مؤمنین گروندگان که جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد و بقولی
بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو هو
العزیز اوست عزیزی که هرگز خوار نشود الرحیم مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند
کذب دروغ داشتند اصحاب لئیکة المرسلین یاران ایکه پیغمبرانرا و ایکه بیشه بوده بقرب مدین
و در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار و میاه جاری آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و چاروا داشتند شعیب
و [illegible] حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام بدیشان فرستاد و چنانچه باهل مدین فرستاده
بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشانرا شعیب که ای قوم الا تتقون آیا نمی
ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید انی لکم بدرستی که من شمارا رسول فرستاده ام
امین باامانت که جز صلاح حال شما نمی خواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید
از خدای واطیعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم و نمی خواهم شمارا علیه
بر تبلیغ وحی من اجر پاداشی ان اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده
عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از
کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی راست
ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا و تباهی
مجویید فی الارض در زمین که به قتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالی که قصد فساد
دارید واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خلقکم بیافرید شمارا والجبلة
الاولین و گروه پیشینیانرا قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مرة بعد مرة جادو کرده اند تا حدی که از عقل زائل گشته
شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر باشد یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وما انت و نیستی
تو الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریه پس به چه چیز برما تفضل می کنی و دعوی رسالت
از کجا آورده وان نظنک و بدرستی که گمان می بریم ترا لمن الکاذبین از دروغگویان در دعوی
خود فاسقط پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند علینا بر ما کسفا من السماء



پاره از آسمان که در وی عذابی باشد ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان که بر ما عذاب
فرو خواهد آمد قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون
بآنچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد
بشما خواهد رسانید و اگر امهال نخواهد بود مهلت ده روزه ظالم [illegible] در مکین
اول حالش هم عیش و ناز و آخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در
انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت برایشان گماشت بنوعی که
آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیادت شد
روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما [illegible] شدند که ناگاه ابر سیاهی در هوا پدید
آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر
سایه این ابر آسایشی کنیم چون که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی پیدا آمده همه را بسوخت
چنانچه حق سبحانه فرمود فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فاخذهم پس فرا
گرفت ایشانرا عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایه بانست و آن ابر
سیاه بشکل سایه بانی بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی
را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آن ایشانرا خنک پدید آمد
ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد انه بدرستی که عذاب روز
ظله کان بود عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ ان فی ذلک بدرستی که در این
عذاب که از ابر آبدار آتش سوزان پیدا آید لآیة هر آینه نشانیست بر کمال قدرت منتقم حقیقی
وما کان و نبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان [illegible]
که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند رود
وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو هو العزیز اوست غالب کننده انبیا بر اعدای ایشان
الرحیم مهربان با انبیا و دوستان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبرست که بر سبیل اختصار برای
تسلیه دل مبارک سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم درین سوره مذکور شده و تهدید مکذبان قریش بر
همت تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی
خواهد رسید وانه و بدرستی که قرآن لتنزیل رب العالمین فرو فرستاده پروردگار عالمیانست
نزل فرو فرستاد خدای به بقرآن الروح الامین جبرئیل را علی قلبک بر دل تو یعنی
جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و بعضی [illegible]
خوانده اند الروح الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو [illegible]

آن شد و این بشارت آنست که گویا بر دل تو فرو آورده لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان
مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسماعیل
بوده اند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب
در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و نخلستانها که در آن کنند یا بود
کرده عجب می داشتند حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان قریش را
آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه می دانند او را
بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته اند و نشانه
وجود او را بچیزی که موجب یقین و تحقیق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما می فرستادیم قرآن را عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ
بر برخی از آنها که غیر عرب اند و بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قرآن را عَلَيْهِمْ
بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآنست که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و
نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان بدان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان
آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآن را باعجمی بلغت غیر عربی منزل
می ساختیم کافران می گفتندی که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ
در آوردیم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان که لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمی گروند بقرآن
حَتَّىٰ يَرَوُا تا وقتی که ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند
یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگاه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان
ندانند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان
یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ
شتاب می کنند و می گویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت
می طلبند أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی که ما إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخوردار کردیم ایشان را سِنِينَ
سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بدیشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده
داده شدندی از عذاب مَا أَغْنَىٰ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ
آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب
نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رحمه الله بود روزی
او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیه برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا
یمتعون میمون گفت لقد وعظت وابلغت پند دادی و سخن را تمام کردی



زجر

جهانی و غایب بودم قریب که از دل رباید قرار و شکیب بگمرنا یکباهش نکردی ابر سینتی لی بالشاهد
که آنقدر که ورک اندر آید زراه نبالند کنده و شکری نه جاه وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ
اهل هیچ دیهی را إِلَّا لَهَا مگر آنکه اهالی آنرا مُنْذِرُونَ بیم کنندگان بودند ذِكْرَىٰ از برای پند دادن
یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در
عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ و نبودیم ستمکاران که قبل از انذار ایشانرا
هلاک کنیم در موضح آورده که قریش می گفتند دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بر وی می خواند حق سبحانه نفی
سخن ایشان کرده فرموده که وَمَا تَنَزَّلَتْ و فرو نیامدند بِهِ الشَّيَاطِينُ بقرآن دیوان وَمَا يَنْبَغِي
و نشاید و روا نبود لَهُمْ ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند و قادر نباشند بران چه
شب و ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان منع کرده اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام
ملائکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدگانند و باز داشته رفتگان فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب آنحضرت است
و مراد غیر او هر یک از انسان را می گوید مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر
فَتَكُونَ پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدگان وَأَنْذِرْ و بیم کن خطاب خاص است
با آنحضرت می فرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیکتر خود را آنحضرت
بعد از نزول این آیه بکوه صفا برآمده یک یک از ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر
این کوه جمعی سوار اند را تصدیق می کنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذابی سخت که در پیش است
قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند و ابولهب بآزار وی کار برخاست وَاخْفِضْ و فرو گیر جَنَاحَكَ
بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنرا که پی روی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از گرویدگان فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت ننمایند فَقُلْ إِنِّي پس بگو که من
بَرِيءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما می کنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن در
کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب که قادرست بر قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان که نوازنده است
بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آن هنگام که بر می خیزی بنماز تهجد و شبها
وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي السَّاجِدِينَ در میان نمازگزارندگان بقیام
و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان می کنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا
بقول تو الْعَلِيمُ دانا بنیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که حواله عَلَىٰ مَنْ بر که از مردمان تَنَزَّلُ
الشَّيَاطِينُ فرود آیند دیوان قبل از این ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه وآله
وسلم بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا بیان می فرماید که تَنَزَّلُ فرو می آیند دیوان عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ
بر هر دروغگوی أَثِيمٍ بزه کاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا می دارند گوش را بسخن شیاطین

گذاری

و فراي كه نداز ايشان اخبار دروغ ودو يكر دروغها با آن اضافه مي كنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بيشتر ايشان دروغ گويانند
و در انوار فرموده كه بعضي گفته اند كه كل بيشتر كرده اند يعني همه ايشان بصفت كذب موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران
مشرك چون ابن زبعري و هبيره و مسافع و امية ثقفي يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پيروي ايشان مي كنند سفيهان عرب
يعني رواة ايشان در تيسير از امام علم الهدي رحمه الله نقل كرده كه دو شاعر در باب حضرت رسالت و دعوت
اسلام شعرها گفتند و مشركان ياد گرفته مي خواندند اين آيه در شان ايشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آيا
نمي بيني كه ايشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادي از فنون كلام يَهِيمُونَ سرگردان مي شوند چون نسيب
تشبيب و غزل و مطايبه و طعن در انساب و مدح ناسخي و هجو نالايق و افراط در مدح و ذم و امثال آن
وَأَنَّهُمْ و آنكه ايشان يَقُولُونَ مي گويند مَا لَا يَفْعَلُونَ آنچه نمي كنند يعني بچيزي ناكرده بر خود گواهي
مي دهند و بيهها تا داده بجهتي در سلك نظم مي كشند و اگر كسي تفحص اشعار اهل جاهليت كند بر بسيار ازين
مطلع شود در تيسير گوانيدي آورده كه بعد از نزول اين آيه حسان و ابن رواحه و جمعي از شعراء اصحاب رضي الله عنهم
بجناب نبوت پناه آمده بوقف عرض رسانيدند كه حق سبحانه مي داند كه ما شاعريم و ابن رواحه گفت مي ترسم
كه برين وصف بميرم حضرت رسالت صلي الله عليه وآله وسلم فرمود كه مومن جهاد مي كند به شمشير خود و بزبان
خود و شعري كه شاعران كفار مي گويند بر ايشان سخت تر است از تير و اين آيه نازل شد كه إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
شعرا بسبوع سنبهان و در همه بوادي سرگردانند مگر آنها كه ايمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملها شايسته
كردند يعني پيغمبر را صلوات الله وسلامه عليه ستايش فرمودند و هجو و مذمت كفار را اشتغال نمودند وَذَكَرُوا
اللَّهَ و ياد كردند خدا را در اشعار خود كَثِيرًا بسيار يعني اكثر اشعار ايشان در تحميد و توحيد
و تحريص بر طاعت و منع از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام كشيدند از مشركان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا
پس از آنكه ستم ديده شده بودند يعني هجو ايشان را بر ايشان رد كردند و حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله و
سلم حسان را گفت اهج المشركين فان جبرئيل معك حضرت حقايق پناهي قدس سره در ديباچه ديوان اول
آورده اند كه هر چند قادر حكيم جل ذكره در كريمه والشعراء يتبعهم الغاوون شعرا را كه سباحان بحر شعرند جميع
ساخته و كمند لام استغراق در گردن انداخته كه در غرقاب بي حد و غايه غوايت مي اندازد و ليكن به تشنه لب
در وادي حيرت و ضلالت سرگردان مي سازد اما بسياري از ايشان بواسطه صلاح عمل و صدق ايمان
در زورق امان الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بوسيله بادبان و ذكروا الله كثيرا بساحل نجات
ناجيت بنجاة پيوسته و يكي از افاضل گفته است شاعران اگر چه غاوي خواند در قرآن خداي
هست از ايشان هم بر آن خاتم استثنا الا من وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد كه بدانند آنانكه ستم
كردند بكفر و افزاونسبت پيغمبر بشعر كه بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بكدام مكان باز خواهند گشت
مراد آتش كه منقلب ايشان آتش خواهد بود سورة النمل مكية وهي ثلث وتسعون آية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طس در باب التأويل از اخفش نقل مي كند كه حروف مقطعه
براي ابتداء كلام و انتهاء كلام است پس دلالت ايشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اختتام
ختم سورة شعرا و فتح سورة نمل است يا طا اشارت بطهارت قدس الهي و سين بسناء عز ناشناهي يا
بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ايشان از ما سوي الله تِلْكَ اين سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ
آيتهاء قرآنست وَكِتَابٍ مُبِينٍ و آيتهاء كتاب روشن كننده احكام حلال و حرام را عطف كتاب
بر قرآن عطف احدي الصفتين است بر ديگري قرآن بجهت آن گفت كه مي خوانند و كتاب باعتبار آنكه
مي نويسند هُدًى و اين كتاب راه نماينده است وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر
گرويدگان را الَّذِينَ آنانكه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپاي ميدارند نماز را بحدود و اركان آن وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و مي دهند زكوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنكه ايشان بسراي ديگر هُمْ
ايشان يُوقِنُونَ بي گمان مي شوند تكرير ضمير اشارت باختصاص ايشان در تصديق آخرت إِنَّ
ايم الَّذِينَ بدرستي آنكه لَا يُؤْمِنُونَ نمي گروند بِالْآخِرَةِ بسراي عقبي زَيَّنَّا لَهُمْ آراستيم
براي ايشان أَعْمَالَهُمْ عملهاء زشت ايشان را يعني شهوات طبع و محبوب نفس ايشان گردانيده ايم
صاحب فرايد آورده كه در ايشان اماني و شهوات تركيب كرده ايم تا كارهاء زشت را خوب مي بينند
و اين حكم ختم و طبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ايشان سرگردان مي شوند در ضلالت خود أُولَئِكَ
آن گروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانند كه مر ايشانراست سُوءُ الْعَذَابِ بدي عذاب يعني عذاب بد در
دنيا چون قتل و اسر در روز بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ايشان در سراي ديگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ايشانند
زيانكارتر بسبب فوت مثوبه و استحقاق عقوبت وَإِنَّكَ و بدرستي كه تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقين
كرده مي شوي قرآن را يعني فرا مي گيري بتلقين جبرئيل كه مي آيد بتو مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزديك خداي
راست كار عَلِيمٍ دانا إِذْ قَالَ ياد كن چون گفت مُوسَى لِأَهْلِهِ موسي بن عمران و كسان را كه
با او بود در وقت توجه از مدين بمصر و راه گم كرده بود و زنش را مخاض پديد آمده و سرما در يافته
إِنِّي آنَسْتُ بدرستي كه من ديدم نَارًا آتشي افروخته سَآتِيكُمْ زود باشد كه بيارم
مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبري يعني از كسي كه بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم أَوْ آتِيكُمْ يا بيارم
براي شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ تا بود كه شما گرم شويد بآن
اق فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام كه آمد موسي عليه السلام بنزديك آن آتش نوري ديد بي دخان و
افروخته از درختي سبز و گويند آتشي بود محرق چون ساير آتشها و برهم شد بر چون [illegible] آنجا رسيد
است نُودِيَ ندا كرده شد أَنْ بُورِكَ بانگ بركت داده باد مَنْ فِي النَّارِ هر كه در مكان آتش
يعني در بقعه مباركه كه او در طلب آتش است يعني موسي عليه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر كه گرد اگرد آتش

یعنی ملائکه وَسُبْحَانَ اللّٰهِ و بگو که پاکست خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند
که چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ یعنی که ندا کننده أَنَا
اللّٰهُ الْعَزِيزُ منم خدای غالب الْحَكِيمُ حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن عصای خود را
موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون
موسی دید عصا را که تَهْتَزُّ حرکت می کند باضطراب و هر طرف می رود كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا که ماریست
باریک تیز رو در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر اژدها می شده و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه
الله آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و بر هم وجه چون موسی آن صورت
مشاهده نمود وَلَّىٰ روی گردانید مُدْبِرًا در حالتی که گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز
نگشت بار دیگر ندا رسید که يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ ای موسی مترس از غیر ما إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستیکه
من نمی ترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من فرستاده شدگان یعنی انبیا نزد من از بدی عاقبت نترسند تا
از آن بترسند و یا بد ترسید ستمکاران را إِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسی که ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند
بجای آن نیکویی بَعْدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإِنِّي غَفُورٌ پس بدرستیکه
من آمرزنده ام ناپاکان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان وَأَدْخِلْ يَدَكَ و در آور دست خود را فِي جَيْبِكَ
در گریبان پیراهن خود پیراهن حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آستین نداشت پس حکم شد که دست را
در گریبان کن تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی علتی یعنی سفیدی
او از آفت برص بری باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان برد درخشان و نورانی بیرون آورد
ندا رسید که این دو آیه را اظهار کن فِي تِسْعِ آيَاتٍ در جمله نه آیه که معجزات تست و برو برسالت
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ بسوی فرعون و گروه او إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ
گروهی بیرون آمده از دایره فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او آيَاتُنَا دلایل
قدرت ما و براهین رسالت موسی مُبْصِرَةً روشن و هویدا قَالُوا گفتند فرعونیان هَٰذَا
سِحْرٌ مُبِينٌ این جادویی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر
شدند مر آن معجزها را وَاسْتَيْقَنَتْهَا و یقین بود بدان أَنفُسُهُمْ دلهای ایشان یعنی یقین می دانستند
که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار می کردند ظُلْمًا از روی ستمکاری وَعُلُوًّا
و بزرگی و سرکشی فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ پس ببین که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران
که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت مآل حال مفسدان ناخوش است
سر انجام اهل فساد آتش است وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه ما دادیم دَاوُودَ داود پیغامبر را وَسُلَيْمَانَ
و پسر او سلیمان را عِلْمًا دانشی از احکام شرایع و داوری گفته اند که علم کیمیا وَقَالَا و گفتند بعد از عطا



علم الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ستایش و ثنا آن خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلَىٰ
كَثِيرٍ بر بسیاری مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده خود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ و میراث گرفت
سلیمان دَاوُودَ از داود نبوت یا علم را و گفته اند ملک را بآنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر که نوزده
داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان
فرستاد و در وی چند مسائل یاد کرده و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث
ملک باشد داود علیه السلام فرزندان را جمع کرده و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسائل با فرزندان
عرض فرمود که بگویید نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه بدو انس بیشتر
و چیست آنکه وحشت از و افزونترست و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کاریست که
آخر آن ستوده است و کدام امریست که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب
عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود علیه السلام ویرا دستور
داد و سلیمان گفت اقرب اشیا بآدمی آخرت است و ابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیا و آنس اشیا جسد است که
با روح و اوحش اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت
و حیات و کاریکه آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت
غضب و چون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه متفق شدند که سلیمان علیه السلام ولیعهد
شد و داود ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود سلیمان علیه السلام بر تخت نشست وَقَالَ و
گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شده ایم مَنطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان را مراد از منطق
را در طیور آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض می کنند و آنچه سلیمان علیه السلام آموخته
آن بود که فهم می کند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته
سر و دم می جنبانید و صدایی می کرد اصحاب خود را گفت می دانید که این بلبل چه می گوید گفتند الله و رسوله
اعلم سلیمان فرمود که می گوید من نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و فاخته آواز داد فرمود که می گوید
کاشکی این خلایق مخلوق نشده بودی و هم از سلیمان علیه السلام منقولست که در شان کبوتر فاختگی می گوید بزایید برای
مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس می گوید هر چه بکنی مکافات یابی و هدهد می گوید که رحم نکنند بر
رحم نکنند و خطاف می گوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدا بیابید و ماهی گوید سبحان ربی الاعلی ملا سمائه
و ارضه و قطای گوید هر که خاموش کند سلامت ماند و طوطی می گوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی
دنیا باشد و بازی گوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صردی گوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدادی گوید
کل شیء هالک الا وجهه و هزاردستان می گوید سبحان الله الخلاق الدایم و غراب نفرین می کند بر عشار و در وسیط
باسناد خود نقل می کند از ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که خروس

در فریاد خود چه می گوید فرمود که می گوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند
که بجلاوک در صفیر خود می گوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن آل محمد و ساری می گوید خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم
باز [illegible] و دراج می گوید الرحمن علی العرش استوی الخ و دانستن زبان مرغان معجزهٔ سلیمان علیه السلام بود و از آن
سبب فرمود که منطق الطیر با در آموختند وَأُوتِينَا و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند مِن كُلِّ شَيْءٍ از
هر چیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ او افزونی است آشکارا
که بر هیچ کس مخفی نیست آورده که سلیمان را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده در موضح آورده که بر یمین تخت او
دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست
سلیمان علیه السلام سی و پنج منبر نهاده بودی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او بهمین عدد منبرها بودی
و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس
بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان
جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ
پس این لشکر يُوزَعُونَ وا داشته شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی تا همه در هم پیوندند امام راغب
در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بر نهجی بود که هیچ کس
از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسنگ
در صد فرسنگ بوده بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای
وحش و بهایم وی بساطی بافته بودند یک فرسنگ در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی
و اشراف و اکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بروزی یکماهه راه
بردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده می رفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند عَلَىٰ
وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنوب طایف است در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت
مورچهٔ لنگ که آن را منذره یا طاخیه یا طاحیه یا جرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعالبی آورده که بجای
خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظیم نعت کرده و در اجتماعی سا وی گرگی و او مهتر مورچگان آن وادی بود
چون لشکر سلیمان را علیه السلام دید به بلندی بر آمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا در آیید
مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که در هم نشکنند شما را سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و
لشکرهای او و مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگانست از توقف بحیثیتی که موجب تلف شوند وَهُمْ و
لشکریان سلیمان لَا يَشْعُرُونَ ندانند که شما را پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه
به سمع سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالی که متعجب بود
مِّن قَوْلِهَا از گفتار آن مور و گویند شادمان و خرم بود باد آنکه [illegible] آورده اند که او را طلبید و گفت



ای مورچه خدا نستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما من مهتر این قومم و از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر
من بر هوا بود و تو چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من
آن بود که نظر چه به وکیله تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانده و در میدان غفلت پایمال
خذلان گردند یا ملکت تو بینند و آرزوی دنیی در دل ایشان پدید آید و دنیی مبغوض حق است در کشف الاسرار
آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی
چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که
یا نبی الله ما را روی زمین می دادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما را نداند آنگه
گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته اند عدد ها شهر و روزها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از ملک دنیی چون باد دست در آید و بیاید و در این
معنی گفته اند ‡ نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ‡ سریر سلیمان علیه السلام ‡ باخر ندیدی که بر باد رفت
خنک آنکه با دانش و داد رفت ‡ سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام آورد وَقَالَ و گفت
رَبِّ أَوْزِعْنِي ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ باینکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت
ترا که بخشیدیم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر
من چه نعمت آن بزرگ راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و باینکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ پسندی
آن را وَأَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندگان شایسته خود
بهشت در بحر الحقایق تشبیه کند وادی النمل را بهوای نفس حریص بر دنیی و نملهٔ منذره بنفس لوامه و سلیمان را
بقلب و مساکن را بحواس خمس و از تامل در این قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد
ظاهر است ‡ چون ندیدی یکی سلیمان را ‡ تو چه دانی زبان مرغان را ‡ آورده اند که در همین سفر بوادی
بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد و آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بودی
او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلهٔ طیور پدید آمد آفتاب
بر وی افتاد و نگاه کرد موضع هدهد را خالی یافت بتفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد
در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد
چشم من بر وی نمی افتد أَمْ كَانَ بلکه است مِنَ الْغَائِبِينَ از غایب شدگان از ینجا بجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ
هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او را بکنم
و او را در آفتاب اندازم یا میان او و جفت او جدایی حکم کنم یا او را با ضد او در قفس محبوس سازم یا از
خدمت خود برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت مرغان دیگر أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید
بمن بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ

زمانی نه دیر بوده و درو باز آمد سلیمان علیه السلام با او عتاب آغاز نهاد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطتُ
شاهده کردم و در رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچیزی که تو شاهده نکردهٔ و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم
بتو مِن سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و
خبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد
هوس شاهدهٔ آن نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او چیست
هدهد گفت إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی
می کند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهانرا
بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ به نسبت با او یا با تختهاء سلاطین دیگر
آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر
وَجَدتُّهَا یافتم آن زن وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده می کنند
مر آفتاب را و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای
ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز
داشته است دیو سرکش ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ
راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشانرا از راه راست باز داشته أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده نکنند لِلَّهِ
مر خدایرا الَّذِي آن خدای که بیرون آرنده يُخْرِجُ الْخَبْءَ پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر می گرداند و نباتات را از زمین اخراج می کند وَ
يَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان میدارند آفریدگان در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
سازند بر زبانهای خویش و حفص هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه شما پنهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدای
بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست سزای پرستش مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم است
آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت
با عظمت این عرش چه تواند بود چه نسبت ذره را با آفتاب درخشان این سجدهٔ هشتم است بقول
امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این را سجدهٔ برخی می گوید و موضع سجود مختلف
فیه است بعد از قرائة وما یعلنون سجده می کنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون
هدهد سخن خویش باتمام رسانید قَالَ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنظُرُ زود باشد که در نگریم و
تامل کنیم که درین سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ كُنتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان پس سلیمان نامه نوشت و گفت اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشتهٔ مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن
بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و یک گوشه رو و تجسس کن فَانظُرْ



پس ببین که ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ بچه چیز باز می گردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع می کنند و
سخن را بر چه قرار می دهند ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن مالک بود و چهل پدر شراحیل
در ملک یمن پادشاهی کرده بودند و او را با جنی وصلت افتاد و فارعه جنیه و در عین المعانی گفته که بلقیه بنت شیصبان
بخواست و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری کردند
و برای او تختی ساختند بزرگ و او با قوم خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد خبر او به سلیمان علی نبینا و علیه
السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفت پا زده
بجایی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند برد بر تخت پرواز آمده مردمان در وی می نگریستند
نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت درها فرو بسته بود
هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینهٔ وی افکند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا
اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست بیرون آمده متوجه ایشان شده قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ
نوشتهٔ بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستندهٔ او که پیغمبری بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورندهٔ آن مرغی
و این امر موجب التفات است یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرگ بدان واسطه بود
که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت بملک الملک و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بوده پس آن نامه
بزرگترین همه نامها باشد ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز آرایش نامهاست نامت
و آسایش سینهاء کلامت القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود
إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِن سُلَيْمَانَ از نزدیک سلیمانست وَإِنَّهُ و بدرستی که مضمون او است
که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بر من بزرگی مکنید و گردن کشی مکنید وَأْتُونِي و بیایید بمن مُسْلِمِينَ — أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ م
گردن نهادگان و فرمانبردارگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت
بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی برده هزار کس حکم می کردند
بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صواب و صلاح
باشد با من بگویید مَا كُنتُ نیستم من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ
تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمی کنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو
قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت
و هم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض بتست و رای رای تو فَانظُرِي پس در نگر و
ببین مَاذَا تَأْمُرِينَ تا چه می فرمایی از مخالفه و مصالحه اگر جنگ خواهی بنزد آوریم

دل دشمنان زا بدرد آوریم وکر صلح جویی ما بنده‌ایم جبین بر خط حکمت سر افکنده‌ایم چون بلقیس از ایشان دریافت
که میل بمعاندت دارند نه پسندید وکفت ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب دو رویی دارد اکر ایشان غالب آیند
دیار و اموال ما عرضهٔ تلف می‌شود کما قال الله تعالی قَالَتْ کفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان
إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون درآیند بدیهی و شهری که بقهر بکیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب
کنند وَجَعَلُوا وکردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بی‌مقدار یعنی غارت
کنند و اسیر کیرند وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین می‌کنند تأکید قول اوست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من
فرستنده‌ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که متضمن صلح است فَنَاظِرَةٌ پس
نکرنده‌ام که از آنجا بِمَ بچه چیز يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ باز می‌کردند فرستادکان من اکر هدیهٔ ما قبول کند
ملکست و الا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید و پانصد جاریه را بزی غلامان برآرا
و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقهٔ در و دری ناسفته و مهرهٔ
جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط
کن اکر بچشم غضب در تو نکرد تو بیقین که او پادشاه است و اکر بتازه رویی و خوشخویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر
و دلیلی دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و کوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهرهٔ کج سفته
رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد پیشتر حال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتهای
زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن منذر هر کب
بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جدا
کانه صف بر کشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند باصد هزار دیده فلک در نظار ز با
مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود منذر بکنار میدان رسیده و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خود
شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت بروی تازه تبسم کرده و بدو پرسش کرد و فرمود
که حقه را بیار که دری ناسفته و مهرهٔ کج سفته است پس از حقه را فرمود تا آن در عذرا را سوراخ کرد و دوده را حکم
کرد تا رشته در دهان کرفته بر سوراخ آن مهره بکذشت و رشته در کشید و آب طلبید و غلامان و جواری را فرمود
که از غبار راه روی بشویید مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دستی بدستی بردند
دیکر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیهٔ ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ
پس آن هنکام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ کفت آیا مدد می‌دهید مرا
بمال است و حال آنکه مال من از همه کس بیشترست فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرده مرا خدای از ملک و نبوت
و علم خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ
تَفْرَحُونَ بهدیهٔ خود شادی می‌شوید و من نمی‌نازم زیرا که فرحهٔ دنیا مطمح نظر همت شماست



انکه پرواز کند جانب علو پیچ چه جای دینی اند نظر همت او مردارست ارْجِعْ ای رسول بازکرد إِلَيْهِمْ
بسوی بلقیس و قوم او و بکو تا بیایند و اکر نیایند فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هرآینه بیاریم بدیشان لشکرها که ازغایت
کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بِهَا بآن لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هرآینه
بیرون کنیم ایشانرا مِنْهَا از بلدهٔ سبا أَذِلَّةً در حالتیکه بی‌عزت و بی‌حرمت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ و
ایشان خوار شدکان شوند و اسیران منذر بازکشت و تمام احوال بازنمود بلقیس تهیهٔ راه کرده تخت خود را
در خانهٔ مضبوط ساخته و نکهبانان بران کماشت و در خانه مقفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمان
شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال عقل البته بازو و
او میل کند و او سلیمانرا بر سرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما بتنک آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا
عیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت سلیمان آمده بوقت عرض رسانید
که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف می‌کردد و پایهای او مانند سم حمارست انکشت
ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
کفت ای کروه بزرکان أَيُّكُمْ کدام شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می‌آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِينَ مسلمانان چه هرکاه مسلمان آمدند کرفتن تخت او روا نیست که برضای او
و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از و پرسد که سریر توست یا نی و بجواب آن بر عقل او وقوف یابد قَالَ
عِفْرِيتٌ کفت دیوی پلید ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا آتِيكَ بِهِ
بیارم بتو آنرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از مقام خود یعنی از مجلس حکومت
و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ
توانایم أَمِينٌ و امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود که
زود تر ازین خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ کفت آنکسی که نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِنَ الْكِتَابِ از کتب
منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس خضر بوده علیه السلام یا ضبّه که ابو القبایل است
و در تیسیر آورده که بنو ضبّه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب جد ماست و کفته اند حضرت سلیمان بود
علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا کفتندی یا ذو النون یا اسطوم یا ملکی که مؤید سلیمان بوده
یا ملکی که در تفسیر شاهدیست اوست یا جبرئیل علیه السلام و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح
محفوظ و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود کفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت
بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه بازکردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی چون در
چیزی نکری پیش از آن که چشم از آن برداری من تخت را حاضر کردانم سلیمان دستوری داد و او بسجده درافتاده کفت یا
حی یا قیوم که بعبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی کفت یا ذو الجلال و الاکرام و بر هم نهید چون دعا کرده

تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العینی را پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که
حق سبحانه آنجا اورا اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را
مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار یافته نزدیک او قَالَ هَذَا گفت این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل آفریدگار منست
لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءَأَشْكُرُ آیا شکر میگذارم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم
وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستی که پروردگار من غَنِيٌّ بی نیازست از شکر گذاری
و ناسپاسی وی و از آن كَرِيمٌ کرم کننده است بانعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید
لَهَا برای بلقیس عَرْشَهَا تخت اورا یعنی هیأت و شکل اورا تغییر دهید بران وجه که اعلی را باسفل
آرید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ
تا بنگریم ما که بعد از سؤال ازو أَتَهْتَدِي آیا راه می یابد و می شناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ
الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ از آنانکه راه نمی یابند بمعجزه و نمی شناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس
بنزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قِيلَ گفتند اورا أَهَكَذَا آیا این چنین است
عَرْشُكِ تخت تو قَالَتْ گفت كَأَنَّهُ هُوَ گویا که این آنست جزم نگفت که هو هو از جهت
آنکه احتمال داشت که تخت باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده اند
ما را علم بکمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش ازین معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و
بودیم ما گردن نهادگان حکم ویرا وَصَدَّهَا و باز داشت خدای بلقیس را بعد و توفیق مَا كَانَتْ تَعْبُدُ
از آنچه که بود که می پرستید اورا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی
که بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از گروه کافران و ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه
السلام جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سپید صافی ساخته
و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب می نمود پس سریر سلیمان
در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدرگاه رسید قِيلَ گفتند مرورا لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ
در آی در ساحت این قصر فَلَمَّا رَأَتْهُ پس چون بدید زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب
بسیار وَكَشَفَتْ و بر کشید دامن جامه عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید
که پای او چون پای آدمیان میماند قَالَ گفت ای بلقیس جامه برکش إِنَّهُ بدرستی که آنچه تو آب می
پنداری صَرْحٌ مُمَرَّدٌ عرصه ایست ساده و هموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبگینه قَالَتْ رَبِّ گفت بلقیس
که ای آفریدگار من إِنِّي ظَلَمْتُ بدرستی که من ستم کردم نَفْسِي بر نفس خود بپرستش آفتاب وَأَسْلَمْتُ
و اسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ با سلیمان یعنی بدست او و تسلیم شدم لِلَّهِ مر خدای را رَبِّ
الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام ویرا و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جوامع



تفصیل آنها مذکورست صاحب تاویلات فرموده که چه ماندست هدهد بقوت متفکره و سبا ببدن و بجسد و سلیمان
بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض
بفهم درست آنکس که زشهر آشنایست داند که متاع ما کجایست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه بتحقیق ما فرستادیم
إِلَى ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه پرستید خدای را
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان فَرِيقَانِ دو گروه شدند مومن و کافر يَخْتَصِمُونَ بجنگ و خصومت
در آمدند بایکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم
گشتند بیار ای صالح آنچه ما را وعیده میکردی از عقوبات قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح که ای گروه من لِمَ
تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن
آورده اند که ثمود میگفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود که لَوْلَا
تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چرا استغفار نمیکنید و بایمان و توبه از خدای آمرزش نمی طلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که
شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا گفتند فال بد گرفتیم بِكَ بتو وَبِمَنْ مَعَكَ و
بهر که باتست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده شدائد و محن روی بما آورده و جدائی در میان ما افتاده
قَالَ طَائِرُكُمْ گفت صالح که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما که بت
نزدیک خدای بحکم ازلی و بمحبت من متبدل نگردد ؏ نام به نیک و بد خلق در ازل رفتست
بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُونَ گروهی آزموده شده اید یعنی
شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ و بودند در شهری که صالح
علیه السلام می بود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم و اشرار قوم ایشان از جمله قدار بن سالف
و مصدع بن دهر و گویند نام او بهنج بوده مباشر عقر ناقه بودند يُفْسِدُونَ تباهی میکردند بکفر و معاصی
فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افساد وی داشتند خالی
از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوا گفتند بایکدیگر تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ در حالی که
سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح وَأَهْلَهُ و
بر کسان وی یعنی میکشیم ویرا ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس میگوییم لِوَلِيِّهِ ولی خون اورا یعنی اگر از ما پرسند که
صالح را که کشته است گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کردن کسان اورا و حفص بکسر لام
خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی
که ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و ولی دم اورا گوییم
که ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم بآنکه گردانیدیم
سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن آورده اند که

صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند که وعدهٔ عذاب ما بعد از سه روز
دیگر است ما پیش از آن کار صالح را بسازیم پس اول شب بدان غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشند ش
ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمده و سر راه ایشان بگرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار
بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام بمردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر
ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ
به صیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آن را خَاوِيَةً در حالتی که خالی و
خرابست بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه یاد کرده شد
کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنان را که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز کردند از کفر و معاصی و بدان
سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط پیغامبر را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر
قوم خود را أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ می‌بینید
زشتی آن را یا می‌بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بطریق اعلان می‌کنید و آن افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوق‌اند بَلْ
أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی مردید که نمی‌دانید عاقبت فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ
قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را
با لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از ده خود که سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که
پاکیزگی می‌کنند یعنی خود را پاک می‌دانند و ما را پلید می‌خوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و
کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن او را مِنَ
الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن
شهرستان مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد باران است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده
شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش خدای راست
بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آنان که برگزیده است ایشان را
ببعثت و نگاه داشت از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم که چون حق سبحانه درین سوره قصه‌ها که دالست بر کمال قدرت چون قصهٔ موسی و بر
اختصاص رسل بآیات کبری چون قصهٔ سلیمان و مشتملست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصهٔ صالح و لوط
علی نبینا و علیهما السلام بیان فرموده وقوف بران نعمتی بزرگست پس وی را بحمد الهی امر کرد و به سلام بر بندگان
برگزیده که انبیا اند یا صحابهٔ کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامهٔ مؤمنان و گفته اند اهل اسلام آنانکه



که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا سلام
بی واسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ هر بنده که او گشت مشرف ببلا البته شود خاص بتشریف سلام
لطفی کن و بنواز دلم را ببلائی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت آللَّهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ بهترست أَمَّا
يُشْرِكُونَ یا آنکه انباز می‌گیرند مشرکان آیا شریکان عاجز که می‌گیرند بهترند أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکه
بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای
تاکید اختصاص فعل بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران حَدَائِقَ بوستانها و دیوار
بست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را أَنْ
تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ
اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان
قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند که میل می‌کنند از راه توحید بشرک می‌آرند بخدای و او را عدیل اثبات می‌کنند
أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و
دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا و پیدا کرد در میانهای زمین أَنْهَارًا جویهای آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای
استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که در وی معادن تکون کرده و از حضیض او چشمهها مترشح شود وَ
جَعَلَ و گردانید بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که
با یکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایل اند
و آیا شریک ناتوان ایشان بهترست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند درمانده را إِذَا دَعَاهُ
چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله نباشد که حق سبحانه و گفته اند مضطر کسیست که دل از سبب خود
بر داشته باشد چون غریقی بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیماری ناامید از صحت شیخ داود طائی قدس سره بعیادت
بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای
مضطر نازلست زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست می دارد
آن نیاز مریمی بودست و درد که چنان طفلی سخن آغاز کرد هر کجا دردی دوا آنجا رود هر کجا فقری نوا آنجا رود
چنین حق یک ناله از روی نیاز به که عمری بالی نیاز اندر نماز پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت
فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی رفع کند از وی آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ آیا بهترست
یا آن خدای که گردانید شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و
زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر است با خدای که درین کار یاری

او کنند یعنی جنت و نث بد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندک یاد می کنید و کفته اند مراد
بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدای را و پرستش بتان می کنید آیا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی
که راه می نماید شمارا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیها آن بیابان و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسی که می فرستد
بادهارا بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت او که باران است أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ
آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نشوند بود تَعَالَى اللَّهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بهتر باشد
أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه پیدا و بنیاد خلق و از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بازآرد او را بعد از آنکه
بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه روزی می دهد شمارا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
باران وَالْأَرْضِ و از زمین برنبات یا باسباب سماوی و ارضی شمارا روزی بخشد أَإِلَٰهٌ آیا خدای است
مَعَ اللَّهِ شریک با خدای که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر
آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه الهی
دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمی
داند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که در آسمان و زمینست الْغَيْبَ ناآمده و پوشیده را إِلَّا اللَّهُ لیکن خدای
می داند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند
مشرکان أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بَلِ ادَّارَكَ بل بمعنی هل است و در لباب
گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان
فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در
شک اند مِنْهَا از وقوع آن بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نابینایانند یعنی چشم دل
ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند به
سبب نابینائی دیده بصیرت أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا چون گردیم ما خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک شوند
أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون آورده شدگانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا در آمدگان بعث حیات
لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که وعده داده شدیم هَٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِنْ
قَبْلُ پیش از وعده محمد صلی الله علیه و آله وسلم یعنی مدتی است این وعده داده اند و تحقیق نشد إِنْ
هَٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان یعنی مانند افسانها که وجود و حقیقت
بی حقیقت قُلْ سِيرُوا بگو بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات
فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ سرانجام گناهکاران وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک
مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَكُنْ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا



يَمْكُرُونَ از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاه داشت تو منم
غم — غم مخور از آنکه غمخوارت منم و در همه بدها نگهدارت منم از تو کرا اختیار و تا بنده ام این جهان و آن جهان یارت
وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند که پیوسته کفار را تخویف می نمودند قُلْ
عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد بحکم الهی رَدِفَ لَكُمْ پیوسته بشما و از پی در آید شمارا بَعْضُ
الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می کنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود یا قحط
و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت عَلَى النَّاسِ
بر مردمان که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ
سپاس داری نمی کنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق آفریدگار تو لَيَعْلَمُ
مر آینه می داند مَا تُكِنُّ آنچه بپوشد صُدُورُهُمْ دلهای ایشان از حقد و حسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا می کنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از خواص و
نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته است در کتابی روشن یعنی لوح
محفوظ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان
می کند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان در آنچه يَخْتَلِفُونَ
فی — اختلاف می کنند و بخلاف یکدیگر سخن می گویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی
و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَهُدًى
راه نمونی است وَرَحْمَةٌ و بخشایشی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروهی که از اهل ایشان منتفع اند بدان إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که خداوند تو يَقْضِي داوری کند بَيْنَهُمْ میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل
بِحُكْمِهِ بحکم راست و درست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ و
اوست دانا بحقیقت آنچه حکم می کند فَتَوَكَّلْ پس تو توکل کن عَلَى اللَّهِ بخدای و از دشمنی ها
غداران باک مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر دین روشنی یعنی راه تو راست و
کار تو درست إِنَّكَ بتحقیق تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان
کز فهم سخن نمی توانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا چون
واضح — برگردند مُدْبِرِينَ پشت برگردانندگان یعنی ایشان را گوش دل گرانست و از استماع قرآن اعراض
می کنند و در وبال می گردانند پس شبیه به کران باشند در نا شنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی
خود کند در آن محل او استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت را نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنْتَ و
نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود

الا بحر بحیرت وایشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان
ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گروید گان فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و مخصصان
علم ایمان شد کوش باطن نهاده بر فرمان دیده دل گشاده بر عرفان زنده از نسیم گلشن قدس
مشک در فضای معبد انس بروه الله رحمنا بن لاشی به قل الله ثم ذرهم و إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع
شود قول یعنی واجب کرده عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان و قتی که دست از امر
معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده
از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا
بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا بآیات قدرت و دلایل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی
دران متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب
معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را
علی نبینا و علیه السلام از سنگ بیرون آورد و آن دابه کوه صفا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع
آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ایمه چنان
معلوم می شود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی
خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز و چهار قایمه دارد و او را زغب باشد و دو بال دارد و در زمین
روی جمیع عالم برب از و فوت نشود و هیچ طالب او را نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی
و درخشندگی و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنهما نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که
چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و
گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دمش چون دنبه قوچ
و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادی از اودیه تهامه یا
بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده
که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر می کند و بلندی شود بعد از سه روز ثلث او
بیرون آید بعضی بر آنند که جزوی گرده او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای
موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام با او بود روی مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان
و خاتم سلیمان بر جباه و چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کس نماند در دنیا که سفید روی و سیاه
روی مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و دوزخی را ازینست که
بعضی آیه برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما به تمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را
والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که

وسیاه روی را گوینه ای دوزخی



روسا و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب می کنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما یا دلایل قدرت ما
فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته می شوند تا اوائل و اواخر قوم بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون
بایستند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه
نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی دران تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
یا آن چه چیز بود که شما بودید که می کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول
یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ
لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدیدند
و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در
بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که درین تعاقب نور و ظلمت بروجهی مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت
دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است
استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور
فَفَزِعَ پس بترسند از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که
در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند
شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا
کسانی که اسرافیل ... است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام یا موسی علیه السلام
که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ
آیند کاشته بموقف و حفص أَتَوْهُ خواند بصیغه جمع ماضی و بعضی مستقبل خوانده اند یعنی همه بیایند بعرصه گاه
دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و ببینی کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً
بر جای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ می رود و می گذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت
و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بر یک سمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نشود
چنانچه در سیر سحاب مشاهده می رود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر خود رسوم واقف ... و طی از
حرکات بواطن ایشان که بیک دم هزار عالم طی کنند خبر ندارند تو همین این پایها را بر زمین
زانکه بر دل می رود عاشق نه بر پی از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه داند کوست مست دلنواز آن دراز و
رفتن ارواح دیگر رفتنست دست نی و پای نی رو تا قدم آنچنان که تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ
بکند خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها را و چادادا

اسرافیل

کوه اوصاف

بروجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما می‌کنید مَنْ جَاءَ هرکه بیاید
بِالْحَسَنَةِ به نیکویی فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزاییست بهتر مِنْهَا ازان زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و
یکی را هفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت دارند پس مرو را خیری حاصلست ازان کلمه وَهُمْ و نیکوکاران
کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ
و هرکه بیاید بِالسَّيِّئَةِ بدی که آن شرکست فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان
فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شده یعنی جزا
داده نشد شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ می‌کردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده
شده‌ام من أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي
آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلده را تا شکارش را او را نمی‌برند و حشیشش او را نمی
درونند و صیدش او را نمی رمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی مخلوق
و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایشان که
بر ملة اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءة او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من
منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این
نیست که راه می‌یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز می‌گردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه
شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ از
بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر خدا را
بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را
آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که وقعهٔ بدر است و در
وقت که عذاب ابدیست فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را و لیکن آن شناختن دران محل شما را نفع
نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه می‌کنند مشرکان و حفص بخطاب
خوانده یعنی از آنچه شما می‌کنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما بنا بر حکمتیست که سر آنرا هم او داند و بس
هرچه آورد دی و برد دی پیش و پس حکمت آنرا خدا داند جز او کس سورة القصص مكية وهي ثمان وثمانون آية
بسم الله الرحمن الرحيم طسم سلمی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت
قرآن گردانیده از تطرق مهمات زیاده و نقصان و بدین اشارت الیه در آیة وانا له لحافظون این حروف الام قرآن
راهد آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان
از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا
سلمی روح الله روحه گوید سین سر نبوت او میم منت الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام





مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم اشارتست بمنت خالق بر کافهٔ طالبان در قیام بکفایت مهمات بر قدر حاجات و مرآة
و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه و جوابش این که تِلْكَ این سوره یا این آیات
آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب روشنست یا روشن کنندهٔ طرق احسن نَتْلُو ما میخوانیم یعنی میخوانیم
بزبان جبرئیل عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق می‌کنند إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری جست
و تکبر و تجبر کرد فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید أَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان
شِيَعًا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد يَسْتَضْعِفُ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت
هنان طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ می‌کشت پسران ایشان را که کاهنان
گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که ملک ترا سبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار
پسران از بنی اسرائیل بکشت وَيَسْتَحْيِي و زنده می‌گذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را برای خدمت خواتین
قبط إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرأت می‌نمود در قتل اولاد
پیغمبران و آزادان را به بندگی میگرفت وَنُرِيدُ و می‌خواهیم أَنْ نَمُنَّ که منت نهیم عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی
بنی اسرائیل بآنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین
و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیم ایشان را وارثان اموال و اسباب و املاک فرعونیان
وَنُمَكِّنَ و جای دهیم لَهُمْ مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِيَ و بنماییم فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا
يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر می‌کردند ازان چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند این
صورت را وقتی که در دریا علامات غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را فوج فوج کنان بر ساحل دریا بنظر در
آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد رسیده غالب و
روز سیاه سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد ای ستمکار بر اندیش ازان
که ترا شومی ظلم افکند از جاه بچاه الحکم کون بجارت نکریة جانب دی بشتاب کند آن روز سیاه تو نگاه
بند آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را بر نیابت ایشان موکل کرد تا
که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد
و موسی را علیه السلام فرا گرفت و در روی او نگریست و الحال دل بکشت و محبتی عظیم ازان مولود در دل
او پدید آمد گفت ای زن غم مخور که من پسر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری آمد مرده او را در خاک
کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچ کس از اقربا و همسایگان نه بیند مادر موسی سه ماه یا پنج ماه او را پنهان

داشت و قول آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود در آن خانه افکندند و خواهر موسی او را برداشت
در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر بر سر تنور
آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی علیه السلام با آن بازی می کند القصه او را مخفی پرورش میداد و چون
زمان وهم امسالی بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر بتفحص و تجسس مشغول شدند در این وقت الهام
الهی بوی رسید چنانچه می فرماید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده که
شاید رسولی فرستاده باشد از ملایکه و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب
بود علی نبینا و علیه السلام نام او یوخابد بنت … در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی یوخابد گفته … تحت
در اول و بعد … بر الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده و بپرور او را فَإِذَا خِفْتِ پس
چون بترسی عَلَيْهِ بر او و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن او را
فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهاده باشی بآب نیل افکن وَلَا
تَخَافِي و مترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستی که ما
رَادُّوهُ بازگردانندگانیم إِلَيْكِ بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ
و گردانندگانیم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان یعنی او را بشرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و
چون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را
فرمود که آشنای عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد و آن نجار حزقیل بن صبورا بود ابن عم فرعون چون
صندوق تمام کرد و بمادر موسی تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و می خواهد که در صندوق کرده از
موکلان نگهدارد نزد کاشف فرعون آمده خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد
و خواست که نزد فرعون رود و تمامی کند چشمش نابینا شد و دانست که آن مولودیست که کاهنان نشان داده اند
اینست فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و مومن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را بقیر … اندود
موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص
مبتلا شده و اهل کهانت گفته بودند که علاج او در رود نیل از انسانی خردسال یافته شود و این علت بآب
دهن او زایل گردد و در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار آن
موعودی بردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرند و بیارند
فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد و باشد لَهُمْ
مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردان را که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنان را که
ایشان را برده گیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ
وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند



که چون سر تابوت گشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران پدید آمد و فرعون و خدم گفتند که این
مولود چگونه از قتل جسته باشد و اگر آن مولود که می گویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام که در
فلان شب … آنچه بر فرعون می ترسیدیم خاطر جمع شده است و دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را
بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت آمد طبیب و
وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و
عین المعانی آورده که او عمه موسی بود علیه السلام و بر هم تقدیر گفت با فرعون که قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک
روشنی چشمست لِي مرا وَلَكَ و ترا که بسبب او فرزند اشتباه یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را
لفظ جمع برای تعظیمست عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین
مبین او لایحست أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزندی که او اهلیت آن دارد و فرعون او را
بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لَا يَشْعُرُونَ
نمی دانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا
خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده دل حیره و قرار شد إِنْ كَادَتْ
بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست مکشید
و قول آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از
فرط شادی اظهار کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل
او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعده ما را که آنچه … سر بسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی
علیه السلام لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی
مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ بر پی برادر خود برو و از وی خبر گیر کلثم بدربارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ
پس دید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که او خواهر
وی است وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم ما عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ شیر دایگان بر موسی مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او
آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی علی نبینا و علیه
السلام انگشت ابهام خود را می مکید و شیر پاک پروردگار می خورد چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطربست
فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت
يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را
نیک خواهان باشند در ارضاع و تربیت او و تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید
که او می داند که این از کدام خانواده است کلثم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که او ملک ناصحه یعنی

بکلی علاج یافت

نیک خواه فرعون شد از آن کودک پس وی را دلداری داده گفتند برو و آنکس را که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را
بیاورد و در آن حال موسی بر کنار فرعون بود و هر چند دایه‌ای آوردند موسی را بر پی داشت موسی روی از او
می تافت و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته بستانش فرا
گرفت — بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید — از یار آشنا سخن آشنا شنید — فرعون گفت تو کیستی
که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرین است
هیچ طفلی را نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرهٔ او مقرر کردند و موسی را بدو سپردند و گفت
بخانهٔ خود ببر و در هفته‌ای یک روز پیش ما می آر مادر موسی او را برگرفت شادمان و خوشدل روی بخانهٔ خود نهاد
و وعدهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس بازگردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر
او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَ
لِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم شاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ خدای حَقٌّ راست است وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بوعدهٔ حق نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی
أَشُدَّهُ بنهایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگیست تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال
رسید عقل او و در آن سن راه از اینجا چهل سالگیست یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا
نبوت وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ و ما همچنانکه بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش می دهیم نیکوکاران را [illegible] این قصه بیان صدق در وعده است
که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و درآمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف
که از ولایت مصر بود یا بلده‌ای جانب بود و فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تعیین آن [illegible] گفته‌اند
و قول اول اشهر است که بمصر درآمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بهنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل
مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغول‌اند و گفته‌اند وقت قیلوله درآمد فَوَجَدَ
پس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد را يَقْتَتِلَانِ خصومت می کردند هَٰذَا آن یکی
مِنْ شِيعَتِهِ از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام سامری و گفته‌اند یشجا وَهَٰذَا و آن یکی دیگر مِنْ
عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیتون و او خباز فرعون بود و بنی اسرائیلی را تکلیف
هیزم کشیدن می کرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِي
مِنْ شِيعَتِهِ آنکس که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکس که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی
یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را رد
کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را و گفته‌اند حکم کرد خدا
بروی بمرگ پس برده موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ هَٰذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ





از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند و عمل امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنیست مُضِلٌّ
گمراه کننده مُبِينٌ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم‌اند و زلت ایشان جز
الا از طریق سهو و آن بنسبت رتبهٔ ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از
امر دادن فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای وی را باستغفار وی إِنَّهُ
هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرَّحِيمُ مهربانست بدیشان قَالَ
رَبِّ گفت ای آمرزندهٔ کار من سوگند می خورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت
و غیر آن که توبه می کنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ
مر بندگان را یعنی مظاهرت کسی نکنم که موذی باشد بجرمی و جنایتی همچون معاونت سبطی که موذی شد بقتل
قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ
انتظار می برد و مترصد می بود که هر جرم کسی او را طلبد و قصاص جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ
آنکس که طلب یاری می کرد از او بِالْأَمْسِ دیروز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد می کند و یاری می طلبد بر قبطی
دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر آن اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ روی گمراهی
مُبِينٌ پیداست گمراهی تو یعنی دیروز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام
که خواست موسی علیه السلام أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ آنکه بگیرد آنکس را که او عَدُوٌّ لَهُمَا دشمنست
مر موسی و اسرائیلی را و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که بسر او می رود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی
أَتُرِيدُ آیا می خواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ
نفسی را دیروز إِنْ تُرِيدُ نمی خواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردنکشی تا
هر بار پی عاقبتی خون ریزی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ و نمی خواهی آنکه باشی
مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتون خباز را موسی کشته
خبر بفرعون رسانید و او با ارکان دولت مشاورت کرده همه بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مؤمن آل
فرعون بود از آن حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل
مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترین جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنارهٔ شهر بود يَسْعَىٰ شتاب
می کرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ
مشاورت می کنند و تدبیر می انگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ
پس بیرون رو از این شهر إِنِّي بدرستی که من لَكَ مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیک‌خواهان و مهربانانم
فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا در حالی

که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او درآید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در
موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را به سر راه آورد و موسی قدم در ان صوب
نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی بنام بانی
او که مدین ابن ابراهیم خلیل بود صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه و از مصر تا آنجا هشت روزه راه
موسی علیه السلام راه نمیدانست قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي
آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروزی رفت
و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رحمه الله فرموده که روی بجانب مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن
بود و سالک چندانکه مدین را بعد راهی شوق لقای معبود غنت تا بار من شد روی در راه عدم کرد
خوشتر آواز کی او را که همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ آب مدین
و آن چاهی بود بر کناره شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن چاه أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی را از مردمان که آنجا
جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان
یعنی در مکانی اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که باز میداشتند گوسفندان خود را تا با دیگران
مختلط نشوند از آنجا که شست زنانی اینچنانی باشد نزد ایشان رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت مَا خَطْبُكُمَا
چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا
گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای
خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان باز ماند با اغنام خود دهیم زیرا که ما مرد کاری نداریم وَأَبُونَا و
پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری کهن سال بزرگ حالت نمی‌تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادر
زادهٔ شعیب علیه السلام بوده اند که او را یثرون گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بوده اند بزرگ صفورا نام
داشت و خرد صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد و گفت
این عجوزکان را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود بخانها خود باز روند ایشان از روی حکم
گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو می توانی پس آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را نظر پیمان دو ابره
دلو افتاده و بر سر چاه نه و بر طرف رفت بنظاره با ایشان و خود موسی علیه السلام چاه و دلوی که ده تن می کشیدند او
تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر چاهی دیگر
رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید
فَسَقَىٰ پس آب داد لَهُمَا برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس باز
گشت موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من إِنِّي



بدرستیکه من لِمَا أَنْزَلْتَ برای آنچه که فرو فرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی
کم و بیش هرچه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا مر برای آنچه فرستاده ای بمن از نیکویها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم
در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم با فقر بسازم که مرا فقر خوشتر است
که هیچ غم ندارم چو تو دارم همت اما چون دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند و پدر از سبب زود آمدن
پرسید و قصه بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه
السلام إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بطریق شرم داشتنی
چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستیکه پدر من يَدْعُوكَ می خواند ترا لِيَجْزِيَكَ
تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لَنَا برای ما موسی علی نبینا و علیه
السلام بجهت زیارت شعیب علیه السلام و ترتیب آشنایی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که می
رفتند باد می آمد و جامهٔ صفورا از بعضی اعضای او بر داشته می شد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب
من می آی و مرا بسخن دلالت براه می کن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن هنگام که آمد موسی نزدیک شعیب علیهما السلام
وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی و باز گفت قصهٔ خود را و شعیب علیه السلام دانست که او
از اهل بیت نبوت قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهایی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را بر این ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر
کردند و موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نمی فروشیم یعنی سقی
انعام برای خدا کرده ایم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما
که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم خاصه که مهمانی و حاضر رسید و مروت اقتضای آن می
کند که رو نگرداند که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در
اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من
بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستیکه بهتر کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ
الْأَمِينُ مرد توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که چون
از وی پرسید که تو امانت و قوت او از کجا معلوم کرده صفورا قصهٔ کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر
کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت و شعیب بران حال اطلاع یافت قَالَ گفت إِنِّي أُرِيدُ
من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی را ازین دو دختر هر کدام را خواهی
عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن بامزد و مرا بکنی ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال
در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان می گرفته اند و در شریعت ما منسوخ
شده بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف

امام شافعی رحمهما الله و گفته اند معنی آیة اینست که مرا آنکه تزویج می کنم دختر خود را بتو نه صداق دختر من آنست که
هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عشرا ده سال فمن
عندک پس آن نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وما ارید
ونمی خواهم ان اشق علیک آنکه رنج نهم بر تو بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و
استیفاء اعمال یعنی در کارها فرا بر تو جهی که آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا
ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصالحین از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد
والزام آداب صحبت قال ذلک گفت موسی علیه السلام که این عهد بینی وبینک میان من و
میان تو قایمست که هیچ کدام خلاف نکنیم ایما الاجلین هرکدام ازین دو مدة که هشت سال و ده سالست
قضیت بگذارم و بپایان رسانم فلا عدوان پس تعدی و افزونی جستن نیست مرا
علی بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت والله علی ما نقول و خدای بر آنچه می
گوییم و شرط می کنیم وکیل گواه است یا بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز است یعنی کار خود را
بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آییم
کز لطف تو یاری نماید ز نخست
هم عهد شکسته است وهم پیمان سست فلما قضی پس آن هنگام که بگذارد موسی الاجل موسی
مدت خود را در خبرست که اقصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب
شعیب بود و در چهل سالگی باجازت شعیب متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وسار باهله
و ببرد کسان خود را در شبی سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از
برف و باد و دمه متفرق شده و از جهت آتش می جست آنس بدید من جانب الطور از
طرف کوه طور نارا آتشی قال گفت موسی لاهله امکثوا مر کسان خود را که درنگ کنید
درهمین مکان که انی بدرستی که من آنست نارا دیدم آتشی را لعلی اتیکم شاید که بیارم
برای شما منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست
او جذوة من النار یا پارهٔ پارهٔ از آتش لعلکم تصطلون شاید که شما خود را گرم سازید بدو
فلما اتیها پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کرده شد من
شاطئ الواد الایمن از کنارهٔ رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة
در جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت سره یا عوسج یا عناب ان یا موسی
آنکه ای موسی انی انا الله بدرستی که منم خدای رب العالمین پروردگار عالمیان موسی در درخت
نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش شوق لقای معبود مشاهده نمود از شهود
این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته گردد
مث درمن آتشی روشن نهادم که سوخت



این قدر دانم که همچون شمع می کاهم و گر
موسی از ندای ای موسی سوختهٔ عشق و گداختهٔ شوق شده در
پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین و دیگر وان
الق عصاک و آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد فلما راها پس آن هنگام
که دید عصا را که بسرعت تهتز حرکت می کند کانها جان گوییا که او ماریست جهنده که در عرف
آنرا تیرمار گویند ولی برگشت مدبرا رو بگردانیده از خوف ولم یعقب و باز نگشت بدو
بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا
تخف و مترس ازین مار انک بدرستی که تو من الامنین از امان یافتگانی اسلک
یدک درآر دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید
و درخشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص واضمم
الیک و جمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب
از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ درآر چنانکه مردم ترسناک کنند فذانک
پس این دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو حجت و علامتند من ربک از پروردگار تو بر
رسالت تو بر دو بدین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم
بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند گروهی فاسقین بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان
قال رب گفت موسی که ای آفریدگار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفسا
از قبطیان کسی را فاخاف پس می ترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص آن واخی هرون
و برادر من هارون هو افصح او فصیح ترست منی از من لسانا از جهت زبان او که
سخن گزارد فارسله پس بفرست او را معی با من ردءا یار و مددکار یصدقنی
تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تهذیب شبهتها یا تفهیم کند از من کلام مرا انی اخاف بدرستی که من
می ترسم ان یکذبون آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال
گفت خدای سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی قوی سازیم بازوی تو باخیک
به برادر تو ونجعل لکما و بدهیم شما را سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی فلا یصلون پس
نرسند ایشان الیکما بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد بروید هر دو
بایاتنا بدلایل قدرت ما یا بسبب آیات ما انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پی
روی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما غالبست و اعداد و اعادی ما
و انبیا را متواتره و متوالی والله الغالب والمتعالی فلما جاءهم موسی بایاتنا پس آن هنگام که
آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بینات روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان

ما هذا نیست این الا سحر مگر جادویی مفتری بربافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده
و مانند دیده ایم وما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فی آبائنا
الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبا و آبای ایشان ساحر بسیار
بود وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که
آمد راه نموده از انبیا من عنده از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و می داند که من محق ام و شما مبطلید
ومن تکون له و داناتر است بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای
دنیا یعنی ختم کار بایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان انه بدرستی که کار آنست که هیچ
وجه لا یفلح الظالمون فیروزی نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها
الملأ ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته ام من لکم مر شما را من اله هیچ خدائی که او را
پرستید و تعظیم کنید غیری جز من و موسی می گوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فاوقد
لی پس برافروز آتشی از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنا او را
استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بپختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت بپخت
باز فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که مر او را پایها باشد چون نردبان تا بر
سطح آن روم لعلی اطلع شاید دیده ور شوم الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع
گردم و ببینم که چنان هست که او میگوید وانی و بدرستی که من لاظنه گمان می برم موسی را من
الکاذبین از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان
دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود که بامکان آفرین مکان چکند
آسمان کر با آسمان چکند نه مکان ره برد بدو نه زمان نه بیان زو خبر دهد نه عیان صاحب کشاف آورده
که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و ورای مزدوران و بطبخ آجر و بختن گچ و آهک و تراشیده چوب و رفع
بنا امر فرمود و بنای بر آورد رفیع محکم که هیچ کس پیش از آن بدان طریق صرحی ساخته بود چنان بلند بنای
که عمل نتوانست کند فکر نکنده بکوشش باشی در زاد المسیر فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون
بالای آن برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان از بالای
صرح همچنان دید که از روی زمین می دید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر
خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر
خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخته یک قطعه بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد
و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند
فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی بازدیاد نهاد واستکبر و گردنکشی کردند





هو وجنوده فرعون و لشکر او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق بلا استحقاق
و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم آنکه ایشان الینا بسوی مکافات ما لا یرجعون
بازگردیده نخواهند شد به بعث و نشور فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم
پس درافکندیم ایشان را فی الیم در دریای طربه تا غرق شدند فانظر کیف کان پس در نگر ای محمد
که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان
وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را در دین جاه ائمة پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردمان را یدعون
می خوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعلها که موجب وصول آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة
و روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد دا
واتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة
لعنت را تا ملایکه و مؤمنان بر ایشان لعن می کنند ویوم القیمة و در روز قیامت هم ایشان
من المقبوحین از زشت رویان باشند ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب
موسی را توریة من بعد ما از پس آنکه اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین
قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بصائر در حالتی که آن کتاب حکمها و بینهای
روشن بود با نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماینده
باحکام شرع ورحمة و بخشایشی برای شتابان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون
پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور
در جهت مغرب بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم
الی موسی الامر بسوی موسی وحی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بار
بارسال او بسوی فرعونیان ولکنا و لیکن ما وحی فرستادیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشأنا
پافریدیم پس از موسی قرونا قرنها آنچه مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد
علیهم العمر برایشان زندگانیها یعنی مدتها امتداد یافت بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب
صواب منحرف و علوم روی باندراس نهاد و پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و هر عقلا دانند
که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل
مدین در میان اهل مدین که بوقت بحث تعلم تتلو بخوانی علیهم برایشان آیاتنا آیتهای
ما را در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصها تعلیم کرده
ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا از این قصها وما کنت بجانب
الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را و توریة بدو دادیم و

نصف الجزو

واچون

زاد المسیر از ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که خدا کرد انه حضرت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم وبنواخت و
کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا وعلیه السلام گفت الهی در توریة می خوانم صفت وسیرت امتی که بخصلتهای
حمیده وخلال ستوده موصوف ومزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امة
احمد اند حبیب من موسی آرزو برد که ایشان را ببیند حق سبحانه گفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی
آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امة محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند و
چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید نخواست که این تحفه باز گردد فرمود که عطا دادم شما را
پیش از آنکه از من بخواهید وبیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود
اختصاص ایشان بحضرت رسالت وقرآن برین وجه مژده یافته اند

حق لطف کرد و داد با هر چه بهتر است    وین بهتر از همه ست که او نیز از آن ماست

وچون این چنین تشریفی امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه علیه لاجرم با او می گوید که تو در طور
حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم وَلٰكِنْ ولیکن ترا خبر دادیم رَحْمَةً از جهت بخششی که
واقع است بر تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو وترا این قصها در آموختیم لِتُنْذِرَ تا بیم کنی قَوْمًا
مَا أَتَاهُمْ گروهی را که نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی وآنحضرت علیهما السلام بوده واگرنه اسماعیل را علیه السلام بعرب فرستاده
بودند و مدتی متمادی گذشته بود ودرین زمان آنحضرت را فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند از انام
وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ واگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ
بسبب آنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان از شرک وظلم ومعصیت
فَيَقُولُوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی
إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس متابعت
کردیمی آیتهای ترا وتصدیق رسول تو نمودیمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وبودیمی از گروندگان بتو ورسول
تو جواب لولا محذوفست یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب بر ایشان ما نمی فرستادیم آورده اند که رهط
قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از یهود سؤال کردند وایشان بنبوت وی اقرار نمودند ونعت وصفت
آنحضرت از توریة خواندند مشرکان انکار توریة نمودند گفتند اگر او پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی را
دادند ویرا نداد آیه آمد که فَلَمَّا پس آن هنگام که جَاءَهُمُ الْحَقُّ آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده
راست گوی یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا سخنی درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما
قَالُوا گفتند لَوْلَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد صلی الله علیه وآله وسلم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه
داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را ید بیضا وعصا ندادند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا



کافر نشدند یعنی شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ بآنچه دادند موسی را مِنْ قَبْلُ
پیش از این از آیات تسع قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو جادو اند یعنی موسی وهارون تَظَاهَرَا
هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر اند یعنی توریة و
قرآن وَقَالُوا وگفتند قبطیان یا مشرکان که إِنَّا بِكُلٍّ بدرستی که ما بهر یک از این دو سحر یا بجمیع
پیغمبران وکتب ایشان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
کتابی از نزدیک خدای که باشد هُوَ آن کتاب أَهْدَىٰ راه نماینده تر مِنْهُمَا از این دو کتاب
که بر من وموسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم آنرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگو یانا
که توریة وقرآن سحرست فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکنند لَكَ ترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ
أَنَّمَا پس بدان که جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی می کنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را
بی دانشی وحجتی وَمَنْ أَضَلُّ وکیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکسی که پیروی کند هَوَاهُ هوای
خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمونی وبیان وبصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید وبمنزل نمی رساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که
تابع هوای نفس خود اند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا وبتحقیق پیوند دادیم ودرهم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای
ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت وموعظ را بمواعید وقصص را بامثال ونصایح را
بعبر یا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی وسورتی از پی سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایشان بیشان
پند پذیر گردند ودر او تامل کرده بدو بگروند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی
توریة مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ می گروند بقول جمعی مراد مو ستانند
از یهود چون ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم واشهر آنست که کتاب انجیل باشد ومراد چهل ترسا اند
از اهل حبشه وشام که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمده ایمان آوردند چه این
سوره مکیست وایمان ابن سلام واصحاب او در مدینه بوده مگر گویند آیه مدنیست وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و
چون خوانده شود قرآن ظاهر الاعجاز بر ایشان قَالُوا گویند آمَنَّا بِهِ ایمان آورده ایم بوی ودا
که کلام خداست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که او راست ودرست فرو آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد آفریدگار کارا
إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ گروندگان ومخلصان
بسبب آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم وصفت آنرا شناخته أُولَٰئِكَ آن گروه از اهل کتاب
يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَيْنِ دوبار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و
ثابت بودند بر ایمان بتوریة وبانجیل وایمان بقرآن وَيَدْرَءُونَ ودفع می کنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو
السَّيِّئَةَ قول قبیح را در صفح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل واحزاب او ایشانرا دشنام

می دادند ایشان در جواب می فرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید با شناختن دین و یهود طعن می کردند
بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان نیز می جواب می دادند پس حق سبحانه صفت ایشان می کند که دفع می کنند
به نیکویی قول سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در راه ما وَ
إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون می شنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ
اعراض می نمایند از آن و خاموش می شوند از تعرض وَقَالُوا و می گویند مر لغوگویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا
ما راست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما را اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را
دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمی کنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکت است
نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمی جوییم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت
با شرار موجب بدنامی دینی و بد فرجامی عقبی است — از بدان بگریز و با نیکان نشین
یار بد زهر است یار نیک انگبین — آورده اند که آنحضرت برادر عم خود ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات
بر بالین وی آمده گفت ای عم بگو کلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو
طالب گفت ای برادرزاده من می دانم که تو راستی گویی اگر سرزنش بر زنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ
ترسید و کلمه گفت من بگفتمی این کلمه و دل ترا شاد می ساختم آیه آمد که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي
نمی توانی راه نمائی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ آن را که دوست می داری هدایت او وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می نماید بایمان هر کرا می خواهد وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است
و هدایت بیرونی — هدایت هر کرا او از هدایت بدو همراه باشد تا نهایت — آورده اند که حارث
بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ما می دانیم که قول تو حق و سخن تو راست است و آنچه می
گویی سبب دولت است و درجات و وسیله سعادت ابد از و فات الا متابعت تو موجب مخالفت تمام
عرب می ترسیم که اگر روی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با غلبت انصار طاقت مقاومت ایشان
نباشد این آیه نازل شد که وَقَالُوا و گفتند بعضی از کفار که إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ اگر پیروی کنیم طریق رشاد
را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را
از بلاد و دیار ما بربایند و بیرون کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا
حرمی با امن که کس بر ایشان دست ندارد يُجْبَىٰ کشیده می شود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ
كُلِّ شَيْءٍ میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آورند و روزی دادیم ایشان را
و این دادن ما بجهت روزی بود رِزْقًا روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما پس چون با وجود
بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه می داریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در امان نداریم



وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند این نکته را و در نمی یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا
و بسی که هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دهی که بنا فرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی
خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه شده اند و ما آن طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست
مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَنْ نشسته در آن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک
ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از آن که گذریان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند
در خانه و دیه چو نشستنی بنظر — کین خانه بدان خوش است که باشد و روند — وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستیم ما وارث
آن مساکن بعد از اهل آن یعنی ما ایم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ
هلاک کننده اهل دیهها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی
چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشند لاجرم آنجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده که بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ
بخواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نیستیم ما
هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مگر که اهل آن ظَالِمُونَ ستمکاران
باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه داده شده شما را مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب
دنیوی باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش
این سرای که در مدت حیوة بآن اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست
از ثواب آن جهانی و نعمتها جاودانی خَيْرٌ بهترست فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورات
محنت و مشقت وَأَبْقَىٰ و پاینده تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و فهم نمی کنید که بدل می کنید باقی را بفانی
و مرغوب را بمعیوب — چند باشد لعل و زر در آب و رنگ — پس گرفتن در برابر خاک و سنگ
خبرست که امیر المؤمنین علی و حمزه با ابوجهل معارضه بسیار کرده در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله
فرمود این آیه نازل شد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا
وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکس دریابنده آن موعود
باشد یعنی امیر المؤمنین علی و حمزه یا عمار چنین کسی باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی که برخورداری دادیم او را
مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع زندگانی دنیا که خوشی آمیخته بمحنت و دولتش موصوف بنکبت و مالش
معرض زوال و جاهش بشرف انتقال ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ
از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد از این کس ابوجهل است یا ولید بن مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران را فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند شریکان من الَّذِينَ
آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که گمان می بردید که شریک منند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد
عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملأن جهنم و آنان رؤسای ضلالت باشند یا

دیوان که گویند ربنا ای آفریدگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما اغوینا
گمراه کردیم ایشان را و بترک خوانیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشان را کما غوینا چنانکه خود
گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده‌اند از
کفر ما کانوا ایانا یعبدون نبودند ایشان که فی الواقع ما را پرستش بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود
می‌کردند وقیل ادعوا و گویند کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک
ما ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشان را با امید نصرت فلم یستجیبوا
پس اجابت نکنند لهم ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت ورأوا العذاب و ببینند عذاب را آنجا
و بتوهمان لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب
از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد دار روزی را که
ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را
چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها یعنی آنچه با خبر
گفتند باشند باز فراموش کنند چنانکه را یومئذ در آن روز و ندانند که چگویند فهم لا یتساءلون پس ایشان
پرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه فرومانده باشند از غایت دهشت و حیرت پس آن
پرستش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن و بگرود بخدای و رسول وعمل صالحا
و بکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران و بوقت
سؤال از جواب فرو نماند و رستگاری یابد بجاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باز بسته است
نزول برضای محمد نفس ره رستگاری جنت و پس آورده‌اند که صنادید عرب طعنی زدند که خدای چرا
محمد را برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصبی عالی بزرگی از اهل مکه و طایف رسیدی لولا نزل هذا
القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وربک و پروردگار تو یخلق می‌آفریند
ما یشاء آنچه می‌خواهد از مخلوق چنانکه می‌خواهد ویختار و برمی‌گزیند هر کرا می‌خواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم برگزید ما کان نبوده و نباشد لهم الخیرة مرکفار را از ولید بن مغیره و سایر
طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار
قادر مختار است هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند سبحان الله پاک است خدا از آنکه کسی را
بالای اختیار او اختیاری بود وتعالی و برتر است خدای عما یشرکون از آنچه شرک می‌آورند بوی
و شریک می‌گیرند وربک و آفریدگار تو یعلم می‌داند ما تکن آنچه می‌پوشد صدورهم سینه‌های
ایشان یعنی آنچه پنهان می‌دارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وما یعلنون و می‌داند آنچه آشکارا می‌سازند
از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی





بسزا نیست الا هو مگر او له الحمد مر او راست ستایش فی الاولی والآخرة در این سرای و در آن
سرای چه مولی نعم دینیه و دنیوی اوست وله الحکم و مر او راست کارگزاری والیه ترجعون و بدو
بازگردیده خواهید شد در روز نشور قل بگوای محمد ارأیتم چه می‌بینید ان جعل الله اگر گرداند
خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیامة تا روز قیامت بآنکه آفتاب را
تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که از
روی قدرت یأتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معایش اشتغال کنید
افلا تسمعون آیا نمی‌شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارأیتم بگو چه بینید ان جعل الله
اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیامة تا روز قیامت
بآنکه آفتاب را بر وسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدایی بجز الله که
از راه رحمت یأتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فیه در وی از متاعب اشتغال
و اعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی‌بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته
و از بخشایش خود جعل باز دید لکم اللیل والنهار برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام
گیرید در شب ولتبتغوا و تا بجویید در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده و
لعلکم تشکرون و شاید که شما سپاس داری کنید خدای را بر نعمت روز و شب

چرخ را دوری شبانروزی ده شب بر و روز آور و روزی ده ظلمت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بجا — (margin: نان خویش)
روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار گیرد نظام ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای
مرتب پرستان را انکار این ندا تقریع بعد از تقریع است فیقول پس گوید این کجااند شرکائی انبازان
من الذین آنانکه کنتم تزعمون بوده‌اید که گمان می‌بردید که شریک منند و دروغ می‌گفتید ونزعنا
و بیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران را بگواهی
آریم فقلنا هاتوا پس گوییم امتان را که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا
پس بدانند آن هنگام ان الحق لله که راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مر خدای راست وضل عنهم
و گم گردد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می‌بافتند از بتان باطل یا امید شفاعت که به بتان
می‌داشتند ان قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید
عم موسی بوده و گفته‌اند که خاله زاده موسی بوده و اصح آنست که پسر عم موسی بوده چه پدر قارون
یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث و قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و
قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قرائت توریة اقرأ بنی اسرائیل بود و یکی
از سبعین مختار او بوده در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود بعد چنین که توانگری روی بوی نهاد و کافر

منتشر گشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت
حکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالها ذخیره کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ
آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی مردمان أُولِي الْقُوَّةِ
خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام قفال گفته که از چهل تا چهل تن اند که کلیدهای گنجهای وی می
کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت استر مفاتیح خزاین او می کشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاح از
اصبعی زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح او علم
مالست و آن چهارصد هزار و چهل هزار انبان بود پر از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون گفتند مر قارون را
قَوْمُهُ گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت کننده ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمی دارد فرح کنندگان را یعنی که مبغوض حق است
و شادمانی جهت سرای فانی یعنی آنکه دل بر او گذاشته در عدمی گردد و بدکرای شادی نکند
در فوت شود و بپرهیز یعنی وَابْتَغِ و طلب کن نهجی کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر
فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن
اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آنجهانی بدینی توانی که عقبی خود را
بخر جان من ور نه حسرت خوری وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال
دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس پس ازان حال براندیش و بمال و منال غره مشو
کز مال تو شام تا یمن خواهد بود وز سرحد روم تا ختن خواهد بود آخر ز کرین جهان کهن عزم سفر
همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی بآن مقدار از مال که ترا کفایت باشد بسنده
کن وَأَحْسِنْ و نیکوئی نمای با بندگان خدای كَمَا همچنانکه أَحْسَنَ اللَّهُ نیکوئی کرده است خدای و نعمت
فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیداد و کبر فِي الْأَرْضِ در زمین
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمی دارد افساد کنندگان را که بدینی نقام و تعظیم
کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی
بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي بدانشی که نزدیک منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت
و دهقنت و سایر مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام و آنرا بر داشته و
گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داد أَوَلَمْ يَعْلَمْ
آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریة خوانده و از مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ
أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها
مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَأَكْثَرُ جَمْعًا



و بیشتر از روی جمع مال مخلص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه می داند که از
قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید می فرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهند شد عَنْ
ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیماهای ایشان خواهند شناخت
یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشانرا سؤال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بدان یا سؤال معاتبه
نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ
بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده
و چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف است که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با
وی برنشسته و مردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با
استران سفید با زین زرین و جامه ارغوانی و سوزیان سفید چون قارون بدین زینت بمیان قوم در آمد
قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند
يَا لَيْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را
إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگست از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند
آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و
توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنیا طلبان ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدای در آخرت
خَيْرٌ بهترست از مال آن دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدا و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار نیک
وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ
مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند و گفته اند توفیق ندهند بآن شرف اعمال صالحه که جبا
اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند هر کار را ختم صبر اندر جهان
بود و محصول عیش جاودان آورده اند که قارون را با موسی و هرون علی نبینا و علیه السلام حسدی
و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت که ترا رسالت بردی و مذبح بهارون رسید من بی نصیبی چند صبر
کنم القصه دایم در پی ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه عشر یا ربع مال می بایست
داد موسی بزبان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد و مبلغی عظیم بر آمد
بخل و حرص بر او چیره گشت جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هر چه موسی گفت فرمان بردید اینک زمان
می خواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی چه فرمایی گفت می خواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر
کسی سخن وی نشنود پس زنی فاجره را که در قبیله آورد که نام او سبطا بود طلبید و دو همیان زر داد و گفت
گرو که فردا بحضور خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده و روز دیگر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر
و نواهی می فرمود که هر که دزدی کند دستش ببرم هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنم و محصن را سنگ

برانا

سارکیم

قارون برخاست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن زنا
کرده موسی فرمود معاذ الله اورا حاضر کنید بنزد انجمن آمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدایی که دریا
شکافته و توریة فرو فرستاده که راست بگوی آن زن را هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دو طشت
زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم ومن با وجود آنکه گناه کار بسیار و بدکردار بسیارم خود چگونه پسندم که بر تو
تهمت گویم واینک آن دو طشت میان بهم قارون با امت بنی اسرائیل مهر قارون بدیدند و مکر وی بر همه روشن
شد موسی علیه السلام روی برخاک نهاده از قارون شکایة کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم
بفرمای هر چه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو برجای
قرار گیرد و هر که با منست گو بر کناره رود کافه بنی اسرائیل ازان محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند
و موسی علیه السلام با زمین خطاب کرد که بگیر ایشانرا زمین پایهاء ایشانرا تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع
کرده امان طلبیدند بجائی نرسید و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو
رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا تمام فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حق
عزت با موسی علی نبینا و علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او ترا یاد کردند بفریاد ایشان
نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابة می کردم القصه بعد از خسف قارون
سفهاء بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی
علیه السلام درخواست تا حق سبحانه سرا و گنج خانهاء او نیز بزمین فرو برد چنانچه فرماید فَخَسَفْنَا پس فرو
بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون و سرای اورا بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون
بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو می رود و تا نفخ صور را بارض سفلی خواهند رسید فَمَا كَانَ
گنج قارون که فرو می رود از قعر هنوز خوانده باشی که هم از بغرت در وبا نست فَمَا كَانَ پس نبود
لَهُ مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در ان وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی اورا
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ ونبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منع کنندگان عذاب از خود یعنی
نه کسی عذاب ازوی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند
آنانکه آرزو می بردند مَكَانَهُ منزلت وجاه اورا بِالْأَمْسِ دی روز یعنی آرزو برندگان گشتند بعد از خسف
وی گرایندگان بصلاح يَقُولُونَ می گفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ وی که یعنی و یک باشد
واطلم منرست یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ
برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مستحق بسط بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ
و تنگ می سازد بر هر که میخواهد نه بذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ
اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد عَلَيْنَا بر ما و بما نداد از دنیا آنچه متمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا



هر آینه بزمین فرو برده بودندی مارا وحصص فعل معلوم خوانند یعنی خدای مارا بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ
وی کلمه تندم است وکاف برای تشبیه و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع ویکأن بمعنی الم تعلم والم تر است
یعنی نمیدانی ونمی بینی آنکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان
یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت نَجْعَلُهَا
ساخته ایم آنرا لِلَّذِينَ برای آنکه ایشان لَا يُرِيدُونَ نمی خواهند عُلُوًّا برتری و تکبر فِي الْأَرْضِ
در زمین با اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و
سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگارانست صاحب بحر فرموده که سرای رضا و جاه عفی راست از ارواح
مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و
جبابره و فساد نجویند یعنی نظر را از غیر حضرت بر داشت الثبات هیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک
و ملکوت را بتصرف مالک الملوک بازگزارند تا بملکیة و مالکیة هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کنند و ایشان
بران زبان اعتراض نبود هر چه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو
یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ نیکوئی مِنْهَا ازان خصلت
یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا اورا باشد بهتری ازان در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد
بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها
إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آن چیزی که بوده اند در دنیا که عمل می کردند نظام آیت دلیلست بر آنکه ثواب
حسنه بیشتر ازان خواهد بود و پاداش سیئه بمثل آن و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکارانست
بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیئات
هر چه در شرع و عقل بد باشد نکند هر که باخرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه
السلام بدین آیة فرود آمد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو
تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ هر آینه باز گرداننده تست إِلَىٰ مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی بمکه
و گویند این وعده فتح مکه بوده و نزد بعضی معاد جنتست و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله
در احدیة ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک منتهی آشکارست که منه بدأ و الیه یعود روشن
می گردد چون ازو بدایت وآنرا ابتدا هم بدو باید که باشد انتها نور یابی را که کرد از حق طلوع
جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ بگوای محمد رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناترست مَنْ
جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آورد راه راست با توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و با آنکس که او فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست چون منکران من وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید داشته باشی

أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت
بخشایشی مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بر تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت و یار
لِلْكَافِرِينَ مر کافران و یدکان را یعنی مدارا مکن با ایشان و طمع ایشانرا اجابه منمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید
که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدا و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ
پس از آنکه فرو آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَ
لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آورندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای بحق
إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر زیرا که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب
در این آیات حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و مراد امت‌اند و فایده خطاب با آنحضرت قطع
طمع کافرانست از موافقت وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیزی هَالِكٌ فانیست إِلَّا وَجْهَهُ مگر
ذات حق سبحانه با صفات علیها با ملکت کرا آنکه آن وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون هو
حقیقی نیست الا الحق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوی او فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این
آیه از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل می‌کند که نه از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو پس همه
توی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع و رسوم باطلست و آثار
مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بجود باقی در شرح عوارف مذکورست که نکته بهلک تا
معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک و هو الان شاید و این حال بنزد او در حق بجمع یافت یوم
بروند بعید او بنزد قریبا با وجود تو زمین راست نیاید که منم سورة العنكبوت مكية وهي تسع وستون آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه
نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آگاه نی خرد عاجز و فهم در وی کم است و در حروف اول
این سوره گفته‌اند الف اشارت باسم احد است و لام بلطیف و میم بمجید می‌فرماید که الله منم روی بطاعت
من آر لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند
مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا بآنکه گویند آمَنَّا ایمان آوردیم یعنی
می‌پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند
باوامر و نواهی یا بابتلا کرده نشوند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن این آیه در
شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا بهجرت از دیار و دار فرار دشواری آمد و مهاجران از مدینه
بدیشان پیغام می‌دادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی برغبت بهجرت بیرون آمدند
و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان فرستاد که تصور نمی‌باید کرد که



بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود عاشقانرا در دل بسیاری باید کشید جور یار و طعنه اغیار می‌باید کشید
واضح آنست که بعضی موالی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید اوست خواهر و مادر و پدر او فوات
وی بسیار جزع و فزع می‌نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کار پیش نمی‌رود
وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که پیش از اینها
مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نیز دعوی هر یک را بمحک بلا آزموده‌اند
فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر می‌گرداند خدای الَّذِينَ صَدَقُوا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان
وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و متمیز می‌سازد دروغ گویانرا در دین یعنی تا پدید آید این هر دو گروه را بخلق یا جزا می
دهد ایشانرا بآنچه می‌داند از صدق و کذب ایشان در حجت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان
گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می‌پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ می‌کنند بدیها چون کفر و معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات
بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست آنکه می‌کنند در فتوحات مذکورست که آیا می‌پندارند که کار
کرده سیئات خود بمغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت
گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد گر گناه تو از عدد بیش است سبقت رحمتی از آن
مَنْ كَانَ يَرْجُو هر که باشد که امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدا را در بهشت یا وصول را بثواب الهی
و گفته‌اند که می‌ترسد از ستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ پس بدرستی که وقتی که خدا
مقرر کرده برای لقا یا جزا لَآتٍ هر آینه آینده است وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا گفتار بندگانرا
الْعَلِيمُ و دانا بعقاید و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَإِنَّمَا
يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد می‌کند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید بدوست إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای لَغَنِيٌّ هر آینه بی‌نیازست عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات و مجاهدات عالمیان
و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هر آینه محو کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای
ایشانرا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نیکوتر عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ
بودند که می‌کردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن
نیست بر سبیل قیاس با پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل ایشان یعنی یکی را ده و زیاده تا مقصد زیرا که
ایشان محتاج‌اند و من بی‌نیاز رسم باشد که غنی چیزی برسد محتاج را آورده‌اند که چون سعد ابی
وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب

بروی باشند

پیش است

بنا به نزوم و از هر چه جوان مایه زندگانی مد دیا بد شاد ول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت
حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و این آیه نازل شد که **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ**
و امر کردیم آدمی را **بِوَالِدَيْهِ** به پدر و مادر او **حُسْنًا** نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد **وَإِنْ**
**جَاهَدَاكَ** و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو **لِتُشْرِكَ بِي** تا شرک آری بمن و انباز
گیری **مَا لَيْسَ** آنچه را که نیست **لَكَ** ترا **بِهِ** بالوهیت او **عِلْمٌ** دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت
بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن نه دانی و فی
الواقع الوهیت ثابت نیست جزو را **فَلَا تُطِعْهُمَا** پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت
خالق روا نیست **إِلَيَّ** بسوی مجازات منست **مَرْجِعُكُمْ** بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق
**فَأُنَبِّئُكُمْ** پس آگاه گردانم شما را وقت جزا دادن **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه هستید که می کنید **وَالَّذِينَ**
**آمَنُوا** و آنانکه ایمان آورده اند بعد از کفر **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و بکردند کارهای شایسته بعد از فساد
**لَنُدْخِلَنَّهُمْ** هر آینه داخل کردانیم ایشانرا **فِي الصَّالِحِينَ** در زمره شایستگان یا در آریم در مدخل ایشان که
بهشت **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يَقُولُ** کس هست که می گوید **آمَنَّا بِاللَّهِ** گرویدیم بخدای
مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم **فَإِذَا أُوذِيَ** پس چون ایذا کرده شود
**فِي اللَّهِ** در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند **جَعَلَ** گردانند یعنی دارد و
شمارد **فِتْنَةَ النَّاسِ** رنج و عذاب مردمانرا **كَعَذَابِ اللَّهِ** مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کنند
از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای **وَلَئِنْ جَاءَ** و اگر بیاید **نَصْرٌ**
**مِنْ رَبِّكَ** یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی **لَيَقُولُنَّ** هر آینه گویند **إِنَّا** بدرستیکه ما
**كُنَّا مَعَكُمْ** بودیم باشما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید **أَوَلَيْسَ اللَّهُ** آیا نیست خدای
**بِأَعْلَمَ** دانا تر از همه دانایان **بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ** بآنچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت
نفاق **وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ** و هر آینه می داند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانرا که گرویده اند بدل **وَلَيَعْلَمَنَّ**
**الْمُنَافِقِينَ** و می داند منافقانرا ایشانرا در دینی متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلاها بجهت و طلب
جوهر مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر و نقره معلوم می کردد بشکل و هیأت انسان فرده و روز بهار
توان بصیرت و عمل شناخت جوهر مرد اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست و گر در اصل بود پاک جبر خواهد کرد
در لباب آورده که ابو سفیان و ابیه بن خلف عمر خطاب و خباب را رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد
روی بتابید و طریقه پدران فرو مگذارید و اگر در آفات بر دین آباء کائن می باشد ما آنرا بر داریم و شما را هر
زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود که **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنانکه نگرویدند **لِلَّذِينَ آمَنُوا**
مر آنانرا که تصدیق کردند **اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا** پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید **وَلْنَحْمِلْ**



و باید که بر داریم **خَطَايَاكُمْ** گناهان شما را اوست در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطایا شما بر
داریم **وَمَا هُمْ** و حال آنست که نیستند کافران **بِحَامِلِينَ** بر دارندگان **مِنْ خَطَايَاهُمْ** از گناهان
مؤمنان **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیز **إِنَّهُمْ** بدرستیکه ایشان **لَكَاذِبُونَ** دروغ گویانند در سخن خود که می گویند
بار خطای مؤمنان بر داریم و ایشان بر حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود و بجهت گرانی بار گناه خود
بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شده اند کما قال سبحانه **وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ** و هر آینه بر خواهند داشت
در قیامت بارهای گران گناهان خود را **وَأَثْقَالًا** و بارهای گران دیگر را **مَعَ أَثْقَالِهِمْ** با بارهای گران خود
یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه
گمراهان کم گردد **وَلَيُسْأَلُنَّ** و هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز
رستخیز **عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ** از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق می
**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدرستیکه ما فرستادیم **نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ** نوح را بسوی قوم او **فَلَبِثَ** پس درنگ
کرد **فِيهِمْ** در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق **أَلْفَ سَنَةٍ** هزار سال **إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا**
که پنجاه سال روایه اشهر آنست که نوح علی نبینا و علیه السلام چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال
خلق را بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در اجتیاق از وهب رحمه الله نقل می کنند
که عمر نوح علیه السلام هزار و چهارصد سال بوده صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هشتاد ساله مبعوث
شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت علیه السلام
بوقت قبض روح او از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم
خانه که دو در داشته باشد از یکی در آمده و بدیگری بیرون روند کرم تو عمر نوح و لقمان باشد
لقوه بروی چنانکه فرمان باشد در بودن دنیی و برون رفتن او یکروز و هزار سال یکسان باشد ایراد
قصه نوح علیه السلام جهت تسلیه سید انام است صلی الله علیه و آله و سلم و شیبه برکشیدن ایذا و آزار قوم و
مشدید کلذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و مجنان دعوت بلا
و کسی نمی گروید **فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ** پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب **وَهُمْ ظَالِمُونَ** و ایشان
ستمکاران بودند بکفر **فَأَنْجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم نوح را **وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ** و یاران کشتی را یعنی هر که
با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران **وَجَعَلْنَاهَا** و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم
نوح را **آيَةً** دلالتی یا عبرتی **لِلْعَالَمِينَ** برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند **وَإِبْرَاهِيمَ**
و یاد کن ابراهیم را **إِذْ قَالَ** چون گفت **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را از اهل بابل **اعْبُدُوا اللَّهَ** بپرستید
خدا را **وَاتَّقُوهُ** و بترسید از عقاب او **ذَٰلِكُمْ** این عبادت و ترس **خَيْرٌ لَكُمْ** بهترست
مر شما را از دین و آئینی که دارید **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر **إِنَّمَا**

شود

فرمود

تعبدون جز این نیست که می‌پرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را وتخلقون و بر
می‌بافید افکا دروغی که آنرا خدا نام می‌کنید ان الذین تعبدون بدرستی آنانرا که پرستش می‌کنید من دون
الله بجز خدای لا یملکون نمی‌توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا روزی
دادنی فابتغوا پس بجوئید عند الله الرزق نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن
بمرزوقان واعبدوه و او را پرستید به یگانگی واشکروا له و شکر گوئید مر او را که نعم قدیمه و نعمت
عاجله و صید نعمت آجلات است الیه ترجعون بسوی او بازگردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود
صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیه آنگه حق سبحانه تهدید می‌کند قریش را و می‌فرماید وان تکذبوا
و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر را فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را امم
جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان مر پیغمبرانرا
ضرری نرسیده بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دینی و آخرت شده اند پس از تکذیب
شما بر حبیب مرا چه زیان وما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن
آشکارا و او پیغام رسانید و بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات آخرت بترسانید و شما بعث و
نشر را انکار می‌کنید اولم یروا کیف آیا نمی‌بینید و حضص بغیبت می‌خوانند یعنی آیا نمی‌بینند منکران بعث
که چگونه یبدئ الله الخلق آشکارا می‌کرداند خدای آفرینش را و از نیست هست می‌کند ثم یعیده
پس باز ایشان را بعد از موت باز کرداند بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر
بر خدای آسانست قل بگو ای محمد مر منکران حشر را که از راه تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض
در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدا الخلق پیدا کرده است خدای خلق را با اختلاف
اشکال و افعال و احوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر کرداند النشاة الاخرة آفرینش دوم
محصل سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا اوست حجت لازم شود بر شما در اعاده
و بضرورت دانید که آنکه مبدی خلایق است می‌تواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیزی از بدو و اعادت قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت
ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشاه اولی قادرست مر آینه از
نشاه اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر کرا خواهد عذاب او ویرحم من یشاء
و بخشد بر هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون و بحکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزا گفته اند
عذاب کند بخذلان و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست و رحمتش
از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید و بلطف خویش بخواند
اگر رانی ز راه عدل رانی وگر خوانی ز روی فضل خوانی مرا با راندن و خواندن چه کار است اگر خوانی وگر رانی تو دانی



در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوئیست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست
و بترک آن یا بحرص و قناعت یا باتباع بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری
قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را با او گذارد و رحمت با آنکه خود متولی کار او شود
و کار خود را
تا تو باشی یار ما رونق بیابد کار ما وما انتم و نیستید شما ای مردمان بمعجزین عاجز کنندگان مرا و ز
از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید در زیر زمین متواری شوید
نتوانید ولا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنست
که و نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای وما لکم من دون الله و نیست شما را از غیر
خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که بمدد دفع آن در آید والذین
کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی کتب او یا بدلایل وحدت ولقائه
و بلقاء او یعنی بسرای آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا ناامید شدند من رحمتی از بخشش من
بخشش من
در دنیا یا ناامید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است واولئک و آن
گروه لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی و این بسبب کفر ایشانست پس بعد از این حضرت
خناث
باز ذکر قصه ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام می‌کند و می‌فرماید فما کان پس نبود جواب
قومه جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا
مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید و اتفاق نمودند بر
سوختن او و او را در آتش انداختند فانجیه الله پس برهانید مر او را خدای من النار از حرارت آتش
و آنرا برد و سرد با سلامت کردانید ان فی ذلک بدرستی که درین رهانیده لایات نشانهاست قدرت از
خمود آتش و زنگ لعاف و رستن گل و ریحان از آن لقوم یؤمنون برای گروهی که می‌گروند چه ایشان تفحص
از آن و تامل در آن نفع می‌گیرند وقال و گفت ابراهیم علیه السلام انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفته
من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را بخدایی مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا شما
بت پرستان بهمدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی تا در
دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند
و انکار کرده بعضکم بعضی از شما که متبوعانند ببعض ببعضی که تابعانند ویلعن بعضکم
و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و ارذال بعضا برخی را که پیشروان و اشراف اند وماویکم النار
و بازگشت همه شما دوزخست وما لکم و نیست شما را در آن روز من ناصرین یاران و مددکاران که
خلاص یابید و ایشان از آتش و چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون
آمد فآمن پس بگروید و تصدیق کرد له لوط مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادر

زاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم مر او و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده اِنِّی مُهَاجِرٌ بدرستی
که من هجرت کننده ام ازین قوم اِلٰی رَبِّی بجایی که امر پروردگار منست اِنَّهُ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستی که او
غالبست نه مغلوب دشمنان نسازد الْحَکِیْمُ داناست و بحکمت کار من پردازد پس لوط و ساره با وی
اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده ابراهیم به فلسطین
نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم علیه السلام در وقت هجرت
هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای اسمعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون
بود و چون سن مبارکش بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید
چنانچه می فرماید وَوَهَبْنَا لَهٗ و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری اِسْحٰقَ فرزندی اسحاق وَیَعْقُوْبَ و
نبیره یعقوب وَجَعَلْنَا و نهادیم فِیْ ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسمعیل
و بنی اسرائیل وَالْکِتٰبَ و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان وَاٰتَیْنٰهُ اَجْرَهٗ و دادیم او را
مزد هجرت او فِی الدُّنْیَا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزهٔ عقیم یا ذریهٔ طیب
ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل
ملل نسبت خود بوی درست می کنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر یا ورودی که بهر مزد او در دنیا
ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانهٔ وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست
و خاص و عام از آن مائده پر فایده بهره مندند وَاِنَّهٗ و بدرستی که او فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ
الصّٰلِحِیْنَ از جملهٔ شایستگان و پسندیدگانست وَلُوْطًا و یاد کن لوط را علیه السلام اِذْ قَالَ
چون گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را از اهل مؤتفکات اِنَّکُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ می آیید بآن
کار زشت و حفص انکم می خواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی می کنید کاری که بغایت زشتست و
بسبب قباحت آن مَا سَبَقَکُمْ پیشی نگرفت بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ
الْعٰلَمِیْنَ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه از این عمل متنفرست و نفوس پاکیزه این کار را منکر
اَئِنَّکُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِیْلَ و می برید راه را بر
بان یعنی مال ایشان می گیرید و ایشان را می کشید یا عوض با زنان برین عمل اکراه می کنید و بدین سبب مردم آمد شد در بلاد شما
کرده اند و راه بند شده وَتَاْتُوْنَ و می آیید فِیْ نَادِیْکُمُ الْمُنْکَرَ در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارها
می کنید که عقلا و عرفا نکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش و صفیر زدن و سنگ ریزه با گشت بر یکدیگر
افکندن و مهرها از کمان گروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریه با مسافران
و امثال آن فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب قوم وی مر سخن وی را اِلَّآ اَنْ قَالُوا
مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ بیار عذاب خدا را با اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِیْنَ

ازرات



از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم
کرد و اگر راستگویی که خدای هست و تو پیغمبر اویی پس بگو تا عذاب فرستد با چون لوط علیه السلام از ایشان
نومید شد قَالَ گفت از روی مناجات رَبِّ انْصُرْنِیْ خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَی الْقَوْمِ
الْمُفْسِدِیْنَ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَآءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی
ملائکه اِبْرٰهِیْمَ بِالْبُشْرٰی بسوی ابراهیم بجهت بشارت فرزند قَالُوْٓا گفتند اِنَّا مُهْلِکُوْٓا بدرستی
که ما هلاک کنندگانیم اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزادهٔ تو می کنند اِنَّ
اَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه کَانُوْا ظٰلِمِیْنَ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ
گفت ابراهیم علیه السلام اِنَّ فِیْهَا لُوْطًا بدرستی که در آن دیه لوطست و او از ظالمان نیست قَالُوْا
گفتند ملائکه نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَنْ فِیْهَا بهر کس که در اوست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط
علیه السلام غافل نیستیم لَنُنَجِّیَنَّهٗ هر آینه او را رهایی خواهیم داد وَاَهْلَهٗٓ و کسان او را اِلَّا امْرَاَتَهٗ
مگر زن او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغٰبِرِیْنَ از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت
تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک
شود وَلَمَّآ اَنْ جَآءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوْطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِیْٓءَ بِهِمْ
اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ و تنگ شد بِهِمْ بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی
تنگدل گشت که مبادا که از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان بصورت خوبرویان شده بودند و بشکل امردان بر جبین
مبارک لوط آثار اندوه ظاهر شد و گروه او را تسلی دادند وَقَالُوْا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار
اِنَّا مُنَجُّوْكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَاَهْلَكَ و کسان ترا اِلَّا امْرَاَتَكَ مگر زن ترا که او
كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِیْنَ باشد از باقی ماندگان و هلاک شدگان اِنَّا مُنْزِلُوْنَ بدرستی که ما فرود
آرندگانیم عَلٰٓی اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان یعنی
سنگ باران بِمَا كَانُوْا بسبب آنکه بوده اند که پیوسته یَفْسُقُوْنَ فسق می کردند پس بحکم خدای لوط با
اهالی خود خلاص یافت و کفار سدوم تنگ هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان را عبرت عالمیان گشت چنانچه می فرماید
وَلَقَدْ تَّرَكْنَا و بدرستی که بگذاشتیم مِنْهَآ از آن قریه اٰيَةًۢ بَيِّنَةً نشانهٔ روشن لِّقَوْمٍ
یَّعْقِلُوْنَ برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا حجارهٔ سجیل که
در آن زمین تا قیامت باقیست یا آب سیاه که متعفن است وَاِلٰی مَدْیَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین اَخَاهُمْ
شُعَیْبًا برادر ایشان در نسب شعیب را فَقَالَ پس گفت یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من بپرستید
خدا را وَارْجُوا الْیَوْمَ الْاٰخِرَ و امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توانید
داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجویید فِی الْاَرْضِ در زمین مدین

بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند شعیب را علیه السلام
و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله سخت با صیحه جبرئیل علیه السلام که دلها
بدان در تزلزل افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرای خود جَاثِمِينَ بزانو
درآمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَا و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستی
که روشن شده است هلاکت ایشان و شما را مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از منزلهای ایشان که خراب و ویران که بر آن می گذرید و
آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ و بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی
ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشان را عَنِ
السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ایشان را بدان می خواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی
متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند
بکار خود و سخن پیغمبر ایشان را نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
و فرعون و هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
روشن و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تعظم
ورزیدند وَمَا كَانُوا و نبودند سَابِقِينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان
رسید فَكُلًّا پس هر یک را از آنکه یاد کرده شد أَخَذْنَا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنْبِهِ بگناه ایشان
فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا کسی بود که فرستادیم عَلَيْهِ حَاصِبًا بر وی بادی سخت
که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت
او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو
بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را بزمین چون قارون وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرقه ساختیم
ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی
بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر
نفسهای خود ستم می کردند و خود را بکفر و معصیت بهدف تیر عذاب می ساختند اما که حکم شرع را رد می کنی
راه باطل می روی بد بکنی چون تو کردی بد بدی یابی جزا پس بدیها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ
مانند عنکبوت که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سستترین
خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند که دانند چیزی را مر آینه بدانند که این مثل است از برای دین ایشان
یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان بر خواری همچنان است

التحیة

ازاله



و از آن هیچ کس بهره نیابد صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می تند زندانی برای نفس خود می سازد و فی‌نفسه
بدست و پای خود می نهد پس خانه او جنس اوست آنها نیز که بدون خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت
دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و زر و وبال خود گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران
دور که ابد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت
تشبیه کرده اند که بادی از هوا بگذرد که پس بی اعتبار افتاده آن رشته دوام هوا چون تار بیت العنکبوت
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای می داند مَا يَدْعُونَ آنچه می خوانند یعنی می پرستند مِنْ دُونِهِ
بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیز که باشد چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است و در
ملک خود شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تأخیر می کند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این
مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان می کنیم برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایده آنرا
إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبر می کنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای تعالی السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستی که در این آفرینش لَآيَةً نشانه ایست روشن یا در ضرب امثال حجتیست لِلْمُؤْمِنِينَ مر
گروندگان را اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده می شود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَى باز می دارد عَنِ الْفَحْشَاءِ
از کارها که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد از
معاصی چه مداومت بر وی موجب دوام ذکر و حضور کامل خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد و آورده اند
که جوانی انصاری ملازمت جماعت نمود و با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گزارد و هیچ نوع از فواحش
نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که این صلوة سنتها زود باشد که نماز او او را از آن باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد
صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او او را از فحش و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا
دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن
از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و طلایق و اخلاق ذمیمه و صلوة دل باز دارد
از ظهور فضول و دخول غفلت و صلوة سر منع نماید التفات بما سوای حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار
بملاحظه اغیار و صلوة خفی بگذارد سالک را از شهود انانیت و ظهور انانیت یعنی برو ظاهر گردد که از وی جز حقیقت
جز حق نیست نقد این عالم باز بین و بیالش مفروش وَلَذِكْرُ اللَّهِ هر آینه ذکر خدای أَكْبَرُ
بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او و طاعت او ذکر غیر او و طاعت جنت یا بزرگتر است از آنکه کسی غیر او

روده اند

عادت

بنا سه باید ذکر از آنست که ذکری دیگر با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی این باشد
که نماز بزرگترست از سایر طاعات یا از آن بزرگترست که بر صاحب خود موجب عقوبه فحشا و منکر باقی گذارد
محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگترست از ذکر بنده خدای را چه ذکر بنده آمیخته است با اغراض و
ذکر خدای صافی است از کدورات علل و اعواض یا ذکر بنده حالیت فنا پذیر و ذکر خدای باقیست
و زوال راه بدو نیابد ذو النون قدس سره فرموده که ذکر او بزرگترست از آن جهت که تو او را یاد کنی مگر بعد
از آنکه او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر او در ازل شما را بهترست از ذکر شما در وقت او راد در نفحات
از حضرت شیخ ابی سعید ابی الخیر روح الله روحه نقل می فرماید که ذکر خدا و ند بزرگترست نه چنانکه تو او را یاد
کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگترست ذکر تو پیدا بود که تا کجا بود تو یاد کنی خدا را در حضور خود
او یاد کند ترا او در حضور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای می داند مَا تَصْنَعُونَ آنچه می کنید از نماز و
غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوٓا و پیکار مکنید و جدال منمایید أَهْلَ الْكِتَابِ
با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ مگر بخصلتی که آن أَحْسَنُ
نیکوترست یعنی خشونت ایشان را بنرمی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات
ولد می کنند مر خدا را وَقُولُوٓا و بگویید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيٓ أُنْزِلَ
بآنچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه فرستاده اند
بشما یعنی توریة و زبور و انجیل وَإِلٰهُنَا و خدای ما وَإِلٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست وَ
نَحْنُ لَهُ و ما مر خدا را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب می کنید
از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را که آن موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ پس آنانکه
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمه چون ابن سلام و امثال او رضی الله عنهم يُؤْمِنُونَ
بِهِ می گروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعث مصطفی و قرآن گرویده بودند چون قس بن ساعده
و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ و از این گروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست
که می گرود بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَآ و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را إِلَّا
الْكَافِرُونَ مگر کافران و بدکان از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند
وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی
از کتب منزل وَلَا تَخُطُّهُ و نمی نویسی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود تا گوید که در نفی
کتابه یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اگر چنانچه خواننده یا نویسنده می بودی إِذًا آن

الجزو الحادی والعشرون

بنگام



هنگام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او خواندن
و می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و برما می خواند یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب
خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتبست و در خبر آورده که خط و قراءه فضیلت
بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه آنحضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و در اثبات او شک و شبهه
نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بروی ارزانی داشت تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از
از طریق عون بن عبد الله نقل می کند که امات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی کتب و قرا و این صورت منافی
قرآن نیست زیرا که در آیه نفی کتابه را مقرر ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی دانند از اول
عمر تا آخر بصواب اقربست نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
بکمالش نرسد هیچ کس بود او نور و خط تیره ظلم نشود نور و ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ آیتهای روشنست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را
یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد می گیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خوانند قرآن از ظهر القلب
است و مراد آنست که کتب متقدمه را از اوراق می خوانده اند فضل آنست که مراد اینست بحضرت پیغمبر یعنی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم که امی است آیتهای روشنست آنانکه دانا اند که نعت او و صفت او
بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَآ و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد ست و قرآن
إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کافران و ظالمان که مکابره می کنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران
لَوْلَآ أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بمحمد آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ نشانها از پیش پروردگار
او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مایده عیسی علی نبینا و علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ
بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست هرگاه خواهد و بهر خواهد فرو فرستد و
اظهار آن بتصرف اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَآ أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم
کننده ام آشکارا یعنی تحریص می کنم بعضی که گناه را باید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشان را یعنی
هویدا معجزه واضح أَنَّآ أَنْزَلْنَا آنکه فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را و پیوسته يُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ خوانده می شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح عرب اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت
بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر
می کشند و مال و جان در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند عجز از این روشن تر کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده بودند و دعا آنکه می خواهیم خود را
بآن افزون سازیم حضرت فرمود که چنین گمراهی بس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیز
غیر نبی ایشان آورده و این آیه نازل شد که آیا کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان می خوانند إِنَّ فِي

قران

تا کر

ذلك بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششی است بانعمتی بزرگ که کسی را که متابعت او کند وَذِكْرَى
وپند ونصیحت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما شَهِيدًا گواه بر سخن من چه او تصدیق می کند بمعجزات يَعْلَمُ میداند
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها وزمینهاست پس حال من وشما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا
وآنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهودیه ونصرانیه یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا
بِاللَّهِ وکافر شدند بخدای یعنی أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان اند زیانکاران که بدل
کردند کفر را بایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وشتاب می کنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن
حارث وامثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى واگرنه مدتی بودی نام برده ومعین برای عذاب مرقومی لَجَاءَهُمُ
الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ وبی شک خواهد آمد آن عذاب بایشان
بَغْتَةً ناگاهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالْعَذَابِ طلب تعجیل می کنند ترا بحلول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ وحال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است واحاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر ومعاصی محیط بایشان
یا فاعل یعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی که در آید عذاب بدیشان
مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ واز زیر پایهای ایشان وَيَقُولُ ومیگوید خدای
با فرشتهٔ بفرمان وی دوزخبانان که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای آنچه بودید که میکردید
دار عمل بود وچشی دار جزاست هر چه آنجا کاشته اید اینجا می دروید تو تخمی چنان کز جو نیاید بار وی
زمحصول خود شاد وخرم شوی آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده از جهت تعلق زاد وکمی استعداد
یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند وبترس وهراس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه
این آیه فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید از اهل شرک چگونه
روی دید وصحبت مؤمنان طلبید واگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد إِنَّ أَرْضِي بدرستیکه زمین من
وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ
پرستش نمایید خالصا واینجا گفته اند سفر کن چه جایت ناخوش بود کزین جای رفتن بدان جای تنگ صعب نیست
واگر از دوستی اهل وولد پابسته بلا شده اید روزگار مفارقت ضروری خواهد بود زیرا که كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است وبمرگ از همه جا وهمه کس خواهند برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما
تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهند شد ودرین خطاب میفرماید یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجای
ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد وروی بکعبهٔ امان یعنی آستانهٔ حضرت پیغمبر آخر الزمان باید آورد وَالَّذِينَ
آمَنُوا وآنانکه بگرویدند بخدا وپیغمبر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای نیکو یعنی اداء فرایض



فرود آید لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه فرود آریم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلهای بلند وغرفهای
ارجمند تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویها خَالِدِينَ در حالتی که جاودان باشند
فِيهَا دران غرفها یا در بهشت نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ نیک مزد بهشت عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِينَ
صَبَرُوا آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان وبهجرت از اوطان وَعَلَى رَبِّهِمْ وبر پروردگار خود
نه بر غیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل می کنند وکار خود بدو می سپارند مؤمنان مکه این آیتها شنیده عزم هجرت
جدیت نموده ووعده عذر دیگر دست داد که بلاد دیگر ما را ازان اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توانان زیست
آیه آمد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ وبسا از جنبنده کان که هیچ وجه لَا تَحْمِلُ بر نمی دارد رِزْقَهَا روزی خود را
یعنی طاقت وقوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمی کند وذخیره کننده از جانوران آدمیست وموش ومور
وگفته اند عقعق ذخیره نهد وفراموش کند ودر کشاف از بعضی نقل می کند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالها
لبهاء خود
نهان می کرد القصه جانوران بسیار غذا از دواب وطیور ووحوش وسباع وهوام وجز آنهاست آنکه ذخیره
نهند وحامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای روزی میدهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ وشما را نیز
پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید ست زخیمه کرم ذو الجلال
شرب ارزاق چه آب زلال شاه وگدا روزی از وی خورند مور وملخ قسمت از وی برند وَهُوَ السَّمِيعُ
واو شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم الْعَلِيمُ دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَ
لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی مر اهل مکه را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها وزمین را
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب آنها را ممکنات
چیزی که واجب الوجود باشد وچون ایشان میدانند که خالق ارض وسماء اوست فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس کجا
برگردانیده می شوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر می تابند وبسلوک سبیل باطل میشتابند اللَّهُ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای می گستراند وفراخ می گرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر کسی که میخواهد مِنْ
عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ وتنگ می سازد لَهُ مر آنرا که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور
چه قبض والست بران وگفته اند توسع له ویضیق علیه بکیت یعنی بهر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند
وگاهی تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیزی که از قبض وبسط عَلِيمٌ داناست
ومصلحت بندگان بر وی مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ که
فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده کرد وتازه ساخت بِهِ
الْأَرْضَ بآن آب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردگی وافسردگی آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه
گویند خدای یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست وبا وجود این بعضی مخلوقات او را با او در عبادت
شریک می سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر وسپاس مر خدا را که از ین ضلالت مرا وشما را بحق نگاه داشت

بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند وسخن متناقض می گویند اقرار دارند بجانب
او بمخلوق او و اشراک او می ورزند وما و نیست هذه الحیوة الدنیا این زندگانی دنیا الا لهو
مگر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان می ماند که یکجا جمع آیند و
ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی را ملول و مانده گشته متفرق شوند و چه زیبا گفته
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدان مبتلا شدند وان الدار الآخرة و
بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید پایدار و خواهد بود
لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فاذا
رکبوا پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند
دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدا
دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنانکه مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را در کشف آن شدت پناه
بوی برند و بس فلما نجیهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آرد بسلامت
الی البر بسوی دشت اذا هم انگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز گردند بعادت
خویش لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بدانچه دادیم ایشان را از نعمت نجات ولیتمتعوا
و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخوردار از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس
زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اولم یروا آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند انا
جعلنا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حرما آمنا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت
ویتخطف الناس و حال آنکه ربوده می شود مردمان من حولهم از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را
می کشند و اسیر می کنند در حالی که کسی متعرض ایشان نمی گردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند یا شیطان
یؤمنون می گروند وبنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکین است در حرم و ایمنی
از خوف یکفرون کافر می شوند و بدل کفران نعمت شرک ایشانست ومن اظلم و کیست ستمکار
تر ممن افتری از کسی که بربندد و بسازد علی الله کذبا بر خدای دروغی و گمان برد که او را
شریک هست او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لما جاءه آن هنگامی که بیاید بوی
الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین
برای کافران و بدکاران والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند فینا در کار ما و اقامت دین ما
لنهدینهم هر آینه راه نماییم ایشان را سبلنا براههای خود وان الله و بدرستی که خدای لمع
المحسنین با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ابرار و مجاهده کرده بطریق اطلاق تا
متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنماییم ایشان را





راه وصول بحضرت ما شیخ سهل تستری قدس الله روحه فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را
سبل جنت امام قشیری رحمه الله گفت آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات
شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه می فرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود و در بحر آورده
که هر که کوشش نماید در طلب ما بیابیم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در
ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند انا المقصود فاطلبنی تجدنی انا المعبود فاطلبنی تجدنی
اگر در جست و جوی من شتابی مراد خود بزودی بازیابی

سورة الروم مکیة وهی ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده
که حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان ستایش کنند چنانچه الف از جا
کلمکر نایبست از الوهیة ولام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارت باسم الله است ولام بنام
جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله وسلامه علیه غلبت الروم
مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فی ادنی الارض در نزدیکتر زمینی که
عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کسکر یا میان اذرعات و بصری و آن چنا
که خسرو پرویز شهریار و قباذ را که دو امیر دیگر بودند بالشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایات روم بگرفتند
و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول اصح از بعثت پیغمبر این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده اظهار
شماتت با اهل ایمان کردند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم
تفأل می کنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه این آیه فرستاد و بیان کرد که وهم و رومیان من
بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند فی بضع
سنین در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از نزول آیه مشرکان را گفت چشم شما
روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه
چنین است و ما با تو گرو می بندیم بصد شتر جوان و مدت سه سال گرو بستند و صدیق صورت حال بعرض
سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلث و تسعست برو در مال و مدت
بیفزای ابوبکر رضی الله عنه بازگشت و نه سال بصد شتر مراهنه کردند و عثمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که
مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و
صدیق رضی الله عنه صد شتر را از ابی بقول اول و از ورثه او بقول ثانی بستد و حضرت فرمود که صدقه ده و القصه
این آیه اخبارست از امور کاینه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنست لله الامر مر خدای راست
حکم و فرمان من قبل پیش از غلبه فارس بر روم ومن بعد و پس از غالب شدن روم بر فارس
یعنی در همه وقت قضای او نافذست و همه کار در قبضه اختیار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل از بت

وبعد ابد یعنی اول ازلی وابدی اورا ست که خداوند ابدی و ازلیست وَيَوْمَئِذٍ وآنروز که رومیان بر فارسیان غلبه
کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی
که کتاب ندارند چه در این صورت انقلاب تفأل است وظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو وازدیاد
یقین صحابه و گفته اند فرح بآنست که بعضی اعدا دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان
بود که چون شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض برمد و برادر متغیر
گشت وخواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم
عرضه داشت کردند و بین ترسایی اختیار نموده سپهسالار لشکر روم شدند و پارسایان را مغلوب ساخته
بعضی از بلاد ایشان بگرفتند يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ
و او غالبست انتقام کشد از جمعی الرَّحِيمُ مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد
خدای غلبه روم با فتح مؤمنان را وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ خلاف نمی کند خدای وَعْدَهُ وعده
خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست می سازد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا
يَعْلَمُونَ نمی دانند صحت وعده او را يَعْلَمُونَ می دانند ظَاهِرًا چیزی آشکارا را مِنَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا از زندگانی دنیی یعنی مال ومتاع وجاه ودولت او را یا اسباب معایش وتجارات ودرود
کوبیدن او بنا نهادن و زراعت کردن و اجرا انهار و قنوات که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا می دانسته
وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُمْ غَافِلُونَ ایشان غافلند
و بیخبراند نگر به چه جهت تاکیدست أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمی کنند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که
در ایا ی حکمتهاست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس می توان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر
نمی نمایند تا از ابدای خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللَّهُ نیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی ثواب
و عقاب یا بحق یعنی بحکمت لمحض آنکه آفریدن ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفرید بجهت استدلال
توحید وَأَجَلٍ مُسَمًّى و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت
وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار
ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست لَكَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا
سیر نمی کنند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
تا ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته
كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سختتر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانایی چون عادیان و ثمودیان
ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج



معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند آنرا أَكْثَرَ بیشتر مِمَّا عَمَرُوهَا از آنچه عمارت کردند
کفار مکه که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافته و در دنیی بیشتر از اعمار قریش وَجَاءَتْهُمْ و آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بآیتها روشن یا معجزها هویدا و ایشان بدان نگرویدند هیچ
وار از دیار و روزگار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند برایشان یعنی بی
ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بر نفسها خود ستم می کردند ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِينَ سرانجام آنانکه أَسَاءُوا
بد کردند یعنی کافر شدند السُّوأَىٰ نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست و گفته اند سوای اسم دوزخ است چنانچه
حسنی اسم بهشت یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ
آیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را با عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند که بدان آیات
يَسْتَهْزِئُونَ استهزای کردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس
دیگر باره زنده می گرداند و برمی انگیزد بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ بازگردانیده
می شوند و حفص بتای خوانده بر طریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ
الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد
ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام
شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیی می گفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت
ایشان محروم و ناامید باشند وَكَانُوا و باشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بدان انبازان كَافِرِينَ
ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب ناامید گردند از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم
گردد ساعت رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی
روی باعلا علیین آرند و جمعی در اسفل السافلین افتند یکی برده جه وصلت یکی در درکه فرقت آن بسر بر بهجت
این در حصیر محنت آنرا انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فرا

یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عبرت یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران

فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده فَهُمْ
فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار يُحْبَرُونَ شادمان گردانیده باشند چنان
شادمانی که اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و متنعم باشند یا ایشان را بجلی و حلل بیارایند
در احقاق کنند که متوج سازند شان و در عین المعانی آورده که او از خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر
آن سماع نباشد در خبرست که ایکار بهشت تغنی کنند با صواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل
نعیم بهشت بود از ابو الدردا رضی الله عنه پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح یعنی بمعا

رازی را قدس سره پرسیدند که از آوازها کدام و سزاوارتر فرمود که فرا ابراهیم فی مناجاة قدس بالحان تحمید و تمجید
ریاض تجرید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس بنشانند
وطرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید داود که بدان نغمه دلپذیر و صوت شورانگیز
که زبان داود ام زبور بخوان ای موسی توریة تلاوت کن ای عیسی بر آیات انجیل مشغول شو ای درخت
طوبی آواز و للآلی تسبیح بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از او روایت نقل میکند که هیچ کس
خوشتر آوازتر از اسرافیل نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل
سخن آنکه شربت بهترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز
در شرح مثنوی که سماع شادی ابیست که در ماندگان پایاب تیرگی از دای دنیی را از عشرت آباد بهشت نو[اخته]
یاد میدهد مؤمنان گویند کانار بهشت نغز گردانیدم آواز خوش ما همه اجزای آدم بوده ایم
در بهشت آن لحنها بشنوده ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد مان آید از آنها اندکی
پس نی و چنگ و رباب و سازها چیزکی ماند بدان آوازها عاشقان کین نغمها را بشنوند جزو بگدازند و سودا...
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه کافر بوده باشند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده مر آیتهای ما
یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فَأُولَئِكَ
پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب حاضر شده باشند فَسُبْحَانَ اللَّهِ مصدریست بمعنی امر
یعنی تسبیح گوئید خدا را و پاکی یاد کنید یا نماز گذارید حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه درآئید مراد
نماز شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگامی که بامداد در آئید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ
و مر او راست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او
میگوید وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی
که در آئید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح در رفع صوتست پس اتصال او بصلوة
جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب
می نماید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد خدای زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون نخل از نواة و سنبله از حبه
و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و
بیرون می آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میگرداند
زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از افسردگی و پژمردگی آن وَكَذَلِكَ و مانند این اخراج
تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدا یکی آن
خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم علیه السلام مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ
پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید تَنْتَشِرُونَ پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت

گل پرونده





وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات توانائی او أَنْ خَلَقَ آنست که بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ
أَنْفُسِكُمْ هم از شما یعنی از جنس شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید بجهت جنسیت بدیشان
و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب الفت است و مخالفت واسطه منافرت بجنس خود کند هر جنس آ[هنگ]
ندارد همکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ
و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که
که مودت بجهت تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خردسالان و رحمت بر پیران إِنَّ فِي
ذَلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَآيَاتٍ مر آینه دلالتهاست لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلالتهای قدرت
او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن
گفتن چه باوازهای پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی
و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانها که مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام است و هفده
در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی
و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیآت و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست
حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ نشانهاست
قدرت و حکمت لِلْعَالِمِينَ مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و انس و جن پوشیده نیست که
در این اختلاف حکمتی کلی مندرجست چه اگر بر این وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری
از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالات مر دانایان راست که در آن نظر کنند و بغور آن
برسند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله اوست مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوی نفسانی و تقویت قوی طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما
روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است
و ابتغا بروز و در آیه تقدیم و تاخیری هست بحسب معنی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خواب شب و جستن
روز لَآيَاتٍ دلالتها و عبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَ
مِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که می نماید بشما برق را خَوْفًا برای ترس
مسافر از صاعقه وَطَمَعًا و در طمع افکندن مقیم برای باران وَيُنَزِّلُ و فرو می فرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از جهت آسمان یا از ابر آبی را فَيُحْيِي پس زنده میگرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را تا از وی گیاه
تر و تازه می روید بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در برق و باران

هنگ

ساینده

لَآيَاتٍ علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات چو تابر
ایشان ظاهر کرده و کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانایی او أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ
آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی بنگاه داشت
او و ارادت او ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که
یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُونَ
بیرون آیید از قبرها خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست وَلَهُ و مر او راست
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هرکه در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند كُلٌّ لَهُ
همه او را قَانِتُونَ فرمان بردارانند در موت و حیوة و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد
نمی توانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را آنگه بمیراند
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند او را وَهُوَ و باز آوردن أَهْوَنُ آسانتر عَلَيْهِ بر
خدای همچنانچه تحت آوردن یا اعاده باعتقاد شما آسانترست از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده
را چرا انکار می نمایید و ابدا و اعاده نزد قدرت یکسانست چون قدرت او منزه از نقصانست
آوردن خلق و بردن ایشان یکسانست نسبت بدو نه هرچه دشوار بود در قدرت بر کمال او آسانست
وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و مر او راست صفت برتر و وصف بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله
و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيمُ دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد
ضَرَبَ بیان می کند خدای لَكُمْ برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فراگرفته از احوال نفسهای شما
هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از خانگی شما که ملک یمین اند مِنْ
شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس
شما و ایشان فِيهِ در آن چیز سَوَاءٌ یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال و ملک خود
ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما
آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را
در مال و ملک خود شریک می سازید تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال
ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم این آیه بر مشاویه قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که شما بندگان را در مال خود شریک نمی دهید پس چگونه آفریدگان را که بنده
خدای اند در ملک او شریک می سازید خلق همچو بندگان سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش





جلدم بنده اندوم بندی رسد بنده را خداوندی كَذَلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
تفصیل می کنیم و مبین می سازیم دلایل وحدت را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال
بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بی خبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی کردند
آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی
فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه
شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و هواداران که از عذاب دوزخشان
خلاص دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت خدای یا
خالص کردان عمل خویش را حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و راست خود را بگو که بر
وجه استقامت کنند ولی روی کنید همه فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدا را الَّتِي آن فطرتی که بیافریند فَطَرَ النَّاسَ
بیافرید مردمانرا عَلَيْهَا برای آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه
آدمیان را حاصل شده پس می فرماید که ملازم آن عهد باشید که بران منظور شده اید لَا تَبْدِيلَ نفی است
در صورت نهی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفریده و
میثاق از ایشان فرا گرفته ذَلِكَ آنست الدِّينُ الْقَيِّمُ کیش راست و راه مستقیم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ
حالت از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز گردندگانید إِلَيْهِ بسوی حق از غیر
او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را مرجعی
سوای حق نباشد تو رجعی همه را من برجوع با که کنم کرم تو در بند بر یکبار در وم بحکم وَاتَّقُوهُ
و بترسید از او وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک
آرندگان ترک نماز متعمدا خطاب با امت در تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل می کند که حدیثی بمن
رسید که هرچه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید من این حدیث را
که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن موافقت دهم سی سال تامل کردم تا این آیه
یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و مباشید از آنانکه فَرَّقُوا دِينَهُمْ جدا کردند
و پراکنده ساختند دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشتند
یکی بت پرستید و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه را
رضی الله عنه دران باب خبری مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه
نزدیک ایشانست از دین فَرِحُونَ شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ

هر کسی را در خور مقدار خویش هست نوعی خوشدلی در کار خویش می‌کشد ایشان خویش و نفی غیر
چنانچه امام صومعه چه پیرو به کار وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضُرٌّ سختی یا بیماری
یا فقر وگفته‌اند عام است و همه آدمیان را که چون بسختی درمانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردگار
خود را مُنِيبِينَ إِلَيْهِ بازگشتگان بسوی حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند و بدهد ایشان را خدای مِنْهُ
از نزدیک خود رَحْمَةً آسانی یا صحت یا توانگری واز آن شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی
از ایشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ به پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لِيَكْفُرُوا
تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه عطا کردیم ایشان را از نعمت عافیت فَتَمَتَّعُوا امر تهدید است یعنی ای کافران
برخوردار شوید سه روزه از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که
عقوبت اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا آیا فرستاده‌ایم عَلَيْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا کتابی و حجتی یا
رسولی و سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب
تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ بآنچه ایشان که بسبب آن شرک می‌آرند یعنی دلیل بود
بر اشراک ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ وچون بچشانیم مشرکان را رَحْمَةً نعمتی از صحت و سعت و مانند
آن فَرِحُوا بِهَا شادمان شوند بدان وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بدیشان سَيِّئَةٌ رنجی
از مرض و قحط و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون
بلا رسد بشامت کردارها و بدکه کرده اند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ آنگاه ایشان ناامید می‌شوند و جزع می‌کنند یعنی
نه شکر می‌گزارند در نعمت و نه صبر دارند در محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می‌گرداند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می‌خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ می‌سازد
بر هر کی می‌خواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه درین بسط و قبض لَآيَاتٍ هر آینه دلایل عبرت
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق می‌کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در رخا و صبر نمایند
در ضر که بنای کار مؤمن و اساس ایمان برین دو صفت فَآتِ پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَى
خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او از غنیمت و فی وگفته اند صورت خطاب باحضرت رسالت
و مراد اهل ایمان در این داخل اند می‌فرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و نوع
و اکرام و امام اعظم رحمه الله بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیه استدلال می‌کند وَالْمِسْكِينَ و بدهید حق
محتاج و بیچاره را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوات ذَلِكَ
این ایتاء حقوق خَيْرٌ بهترست از امساک لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای کسانی که می‌خواهند وَجْهَ اللَّهِ
لقای خدا را یا رضای او را چه بنده یا مراد ایشان وجه قربت بحق سبحانه نه جهتی دیگر از اعواض و اغراض
وَأُولَئِكَ و آن گروه مستحقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و پیروزی یافتگان وَمَا آتَيْتُمْ



و آنچه می‌دهید مِنْ رِبًا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لِيَرْبُوَ تا بیفزاید به مال شما فِي أَمْوَالِ النَّاسِ
از مالهای مردمان یعنی هدیه به کسی میدهید و زیاده از آن توقع می‌کنید تا مال شما افزون گردد فَلَا يَرْبُو
پس زیاده نمی‌شود آن مال عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای و برکت از آن برمی‌خیزد یا آنچه می‌دهید از زیادت
حرام در معاملات یعنی سود و زر تا زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان نمی‌شود و برکت در آن نمی‌ماند
وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ و آنچه می‌دهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ
می‌خواهید ثواب خدای فَأُولَئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات
هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند خداوندان افزونی شدن یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند
اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد
و میدهد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
پس زنده گرداند شما را و برانگیزد در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی آنها از بتان
که بزعم شما شریک خدااند هست مَنْ يَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذَلِكُمْ از این خلق و رزق و امانت
و احیا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشان را
شریک گرفتن نشاید سُبْحَانَهُ پاکست خدای تعالی وَتَعَالَى و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه
شرک می‌آرند بوی ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابانها بتنگ سالی و درون دواب
و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه کرده است
أَيْدِي النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برآنند که مراد از فساد نا آمدن باران
چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که
چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند وگفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را بکشت و فساد بحر
آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد وست یعنی شیوع آن ظاهر شد در بیابانها بهلاک اهل
قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و به نزدیک حضرت ملک قدیر اینها و اسباب دنیوی آدمیان
کرد لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت
خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید ایشان بچشیدن این بعض يَرْجِعُونَ بازگردند از شرک بتوحید و از معصیت
بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که بر که
بحر دل او بزرگ راقبه فاسد کرد و ظاهر شد فساد در بر نفس او و امام قشیری رحمه الله آورده که فساد بر نفس
بارتکاب محظورات و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی مذکور
که بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا
بدعاوی باطله ماه نادیده نشانها می‌دهد روشنایی را بدان بکج می‌شد ازبرای شیرین در وصف ما

صدنشان ما دیده کو ببد بهرجاه قُلْ سِیرُوا بگو مشرکانرا که بروید فِی الْأَرْضِ در زمین امم غالب فَانْظُرُوا
کَیْفَ کَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان
بودند کَانَ أَکْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان یعنی همه که هلاک شدند مُشْرِکِینَ شرک آورندگان فَأَقِمْ
پس راست کن وَجْهَکَ همگی خود را لِلدِّینِ الْقَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست
مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ پیش از آنکه باید یَوْمٌ لَا مَرَدَّ روزی که باز گردیدن نیست لَهُ مر اورا
مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی که خدای آنرا باز نگرداند والبته بیاشد یا روزی چاره نبود از خدای که کسی
نتواند که باز گرداند یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ آن روز که جدا شوند مردم از یکدیگر بر سر دو راه فریق فی الجنة
وفریق فی السعیر مَنْ کَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیْهِ پس بر وست کُفْرُهُ جزای کفر او که آتش
جاوید است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کاری پسندیده فَلِأَنْفُسِهِمْ پس برای نفسهای خود
یَمْهَدُونَ می گسترند یعنی جایگاه راست می کنند در بهشت و ترقی بندگان روز قیامت واقع است
لِیَجْزِیَ تا خدای جزا دهد الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای
شایسته مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند إِنَّهُ
بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ دوست ندارد ناگرویدگانرا تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا
ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آیَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَنْ یُرْسِلَ الرِّیَاحَ آنست که می
فرستد بادها یعنی شمال و صبا و جنوب را مُبَشِّرَاتٍ مژده دهندگان بباران تا بهر باد شما رسد وَ
لِیُذِیقَکُمْ و تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت
وَلِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فِیهِ و برای آن تا بسبب باد بر روند کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا
و تا بجوئید بتجارت در دریاها مِنْ فَضْلِهِ روزی که خدای بمحض فضل می دهد وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و تا
شاید که شما شکر کنید بر این نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو ای
محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند پیغمبران
با اقوام خود بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند
و برخی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و
ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وَکَانَ حَقًّا و هست سزاوار عَلَیْنَا بر ما
نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرتند اللَّهُ خداوندیست الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ
آنست که می فرستد بادها را فَتُثِیرُ سَحَابًا پس بر انگیزانند بادها ابرها را و بهوا بر آرند فَیَبْسُطُهُ پس
خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِی السَّمَاءِ در جهت آسمان کَیْفَ یَشَاءُ
چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وَیَجْعَلُهُ و گرداند آنرا گاهی کِسَفًا پاره پاره مر قطعه در طرفی



فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو می بینی باران را که بحکم الهی یَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر هر دو فتی که
در کیم متصل است و هر دو فتی که منقطع و متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را
مَنْ یَشَاءُ در اراضی و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ ناگاه ایشان یَسْتَبْشِرُونَ
شادمان و خوش دل می شوند وَإِنْ کَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ پیش از آنکه فرو
فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِینَ ناامیدان از باران
فَانْظُرْ پس درنگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بنشانه رحمت خدای یعنی باران بنظر عبرت تا ببینی که کَیْفَ
چگونه خدای بآن اثر یُحْیِی الْأَرْضَ زنده می گرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن و حفص بجمع می خوانند یعنی به چند آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی
که زمین مرده را زندگی بخشید إِنَّ ذَٰلِکَ بدرستی آنکه قادرست بر احیاء زمین بعد از موت آن
لَمُحْیِی الْمَوْتَىٰ هرآینه زنده کرداننده مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از
قوای نباتی و احیاء موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها وَهُوَ و خدای عَلَىٰ کُلِّ
شَیْءٍ بر همه چیزها قَدِیرٌ تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست و در خفایا
بق
آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست
در بحر فرموده که آثار رحمت ما اجتبیه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل
باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده
صوفیی در باغ از بهر گشاد    صوفیانه روی بر زانو نهاد    پس فرو رفت او بخود اندر فضول    شد ملول از صورت
خوابش فضول
که چه خسپی آخر اندر رز نگر    این درختان بین و آثار خضر    امر حق بشنو که گفتست انظروا    سوی این آثار رحمت
گفت آثارش دلست ای بوالهوس    آن برون آثار آثارست و بس    باغها و میوه‌ها اندر دلست    عکس لطف آن
آب و گلست
چون حیات از حق بگیری ای روی    پس غنی گردی ز گل در دل روی وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما رِیحًا
بادی که موذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست و بر مزروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند
کشت را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از وضع نشو الاکرامت
لَظَلُّوا هرآینه باشند مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته و با
کرا انجا بجا کرده دی و از رحمت او نا امید شده ندی وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و
قول تو قبول نمایند فَإِنَّکَ پس بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید مردگان را و
کفار حکم ایشان دارند زیراکه دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نمی توانی شنوانید کران را الدُّعَاءَ
خواندن إِذَا وَلَّوْا چون باز گردند از خواننده مُدْبِرِینَ که پشت کنندگان از متکلم قید تولیت وادبار برای
تاکید حکم است و استحالهٔ اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارات

مرده است چیزها را می‌باید که اگر بکاری کرده است به شکلها دارد و از آن مقدار در یافت نیز محروم است وَمَا أَنتَ و نیستی تو
بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَن ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان
دهی مشرکان را إِن تُسْمِعُ نمی‌شنوانی مواعظ و نصایح قرآن إِلَّا مَن يُؤْمِنُ مگر آن را که گرویده است
بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بر آن می‌دارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند
فَهُم مُّسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را اللَّهُ خدای مطلق الَّذِي خَلَقَكُم
آنست که بیافرید شما را مِّن ضَعْفٍ از چیزی کاست یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِن بَعْدِ ضَعْفٍ
از پس سستی و طفولیت قُوَّةً توانایی یعنی جوانی و برنایی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِن بَعْدِ قُوَّةٍ از
پس قوة شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می‌آفریند آنچه می‌خواهد از ضعف
و قوة و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او دانا است باحوال بندگان الْقَدِيرُ توانا است بر تغییر صفات
ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا
يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران معتقد آنکه مَا لَبِثُوا درنگ نکرده‌اند در دنیا یا در قبور
غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ می‌گویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از
راستی در قوت كَانُوا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر يُؤْفَكُونَ برگردانیده می‌شدند از
صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در این سرای و در آن سرای وَقَالَ الَّذِينَ و بعد از سوگند
ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده‌اند ایشان را دانش وَالْإِيمَانَ و گرویده
یعنی مؤمنان و علما از ملائکه و انس و گویند چرا دروغ می‌گویید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در
دنیا و مکث شما مذکور است و مسطور فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشت که زمان مکث شما باشد و شما بدان
مقدار در دنیا یا در قبر بوده‌اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس این است
روز برانگیختن که انکار می‌کردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لَا
تَعْلَمُونَ نمی‌دانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب
رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا يَنفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنان را که ستم کرده‌اند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده
شوند بچیزی که ازالهٔ عتاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که تحصیل رضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان
راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در این
قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل وَلَئِن جِئْتَهُم
بِآيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه‌ای که می‌طلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ



كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویده‌اند از فرط عناد و غایت تمرد و عناد إِنْ أَنتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و
مؤمنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباه‌کاران و دروغ‌گویان و بی‌بافندگان كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر می‌نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند و در طلب دانش نیستند
پس شکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت تو و اعلاء کلمه
و غالب شدن دین تو حَقٌّ راست است و خلاف بدان راه نخواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ و ترا بر
سبکساری نگذارند آنانکه لَا يُوقِنُونَ یکان نمی‌شوند در امر معاد و یا ترا بر آن ندارند که تعجیل کنی در دعای
عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد
نگه دار و وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز بسته است سورة لقمان مكية وهي اربع وثلثون اية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز حکم اند و در الم گفته‌اند که الف
اشارتست بانا و لام به الله و میم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران والاحسان تِلْكَ
این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآنست الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم
که در او تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده است وَرَحْمَةً و بخشش
از خدای لِّلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکاران را الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای می‌دارند نماز
مفروضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و می‌دهند زکوة واجبه را وَهُم و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر
هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق می‌کنند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات
موسوم اند عَلَىٰ هُدًى بر راه راست اند مِّن رَّبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولَٰئِكَ و آن
گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و پیروزی یافتگان آورده‌اند که نضر بن حارث بتجارت
جانب فارس رفته بود و قصهٔ رستم و اسفندیار خریده و در مجامع قریش بخواندی و ایشان را می‌رسانید
که می‌شنیدند و فریفته می‌شدند و لاف می‌زد که اگر محمد از قصهٔ عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر
می‌دهد من از سعت ملک و وفور ابهت ملوک عجم سخن می‌گویم حق سبحانه آیت فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ
و از مردمان مَن يَشْتَرِي کسی هست که می‌خرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بیهوده و گفته‌اند سخن غریب و بیهوده
و مشغول کننده یعنی اختیار می‌کند افسانها بی‌اعتبار را لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع و قرائت قرآن بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و بر نادانی وَ
يَتَّخِذَهَا و فرا گیرد راه خدای را هُزُوًا افسوس و سخریه أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر
ایشانراست عذابی مُّهِينٌ خوار کننده که سبب شقاوت و ضلالت در دنیا و عذاب خزی در عقبی و گفته‌اند
آیه در شأن آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن
حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده

آیاتنا ابخار کلام ما وَلَّى روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کش و با تکبر بود یعنی التفات
بدان نکند كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا که هرگز نشنیده كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا در هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست
است فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدای و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح یعنی طاعات
لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ النَّعِيمِ بهشتهای با نعمت و نازها یا نعمتهای بهشت خَالِدِينَ فِيهَا در
حالتی که جاویدان باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی حَقًّا درست و راست
وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالبست که هیچکس او را از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِيمُ داناست که
هرچه کند بطریق حکمت بود نه در وعده اوست نقض و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا بر داشته
وَأَلْقَى و بنهاد فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی پیدا کرد در و رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار أَنْ
تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی
و جبال را سبب آرام یافت در موضح از ضحاک نقل می کند که حق سبحانه نوزده کوه در اینج زمین کرد تا بر
جای باستاد از جمله کوه قاف و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و ثبیر و طور سینا و غیر آن وَبَثَّ
و پراکنده کرد فِيهَا در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم التفات
بتکلم جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما نفرستد و ما فرستیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً
آبی که بارانست فَأَنْبَتْنَا پس برویانیم فِيهَا در زمین بدان آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر جنس
گیاهی كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هَذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان
و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خدای اند فَأَرُونِي پس بنمایید بمن که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه
چیزها آفریده اند الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه بجز وی اند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق کنند یعنی حق
سبحانه می فرماید که این همه مخلوق منست آنچه بتان شما آفریده اند کدامست بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک می دهند
هرکه هست آفریده او بنده است بنده هم بند آفریننده است پس کجا بنده که در بند است
لایق شرکت خداوندست آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت
و عرب در نهی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر
داد و فرمود که وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان باعورا را حکمت که قول
صایب و فعل کاملست با شناخت توحید و نفی شرک و در اصطلاح گفته اند که حکمت اولا عقلست در ترتیب توحید
و ایمان برسل و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه با آن علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و

نصف الحزب





شعبی رحمه الله برانند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت در این آیه نبوتست و او خواهرزاده ایوب علی نبینا و علیه
السلام یا پسر خاله او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارح است و تارح پدر ابراهیم علیه السلام بوده
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت
داود علیه السلام متولد شده تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر
علما برانند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی می کرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی
بود و در میان بنی اسرائیل قضا برسیدی و بقول امام مجاهد وی از بندگان نوبه بوده مردی اسود اللون و
غلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و برو سلام کردند جواب داد و
ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگاریم ترا خلیفه زمین می سازیم تا حکم کنی میان مردمان
براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من بدین کار سمعا و طاعة قبول می کنم و امید می دارم
که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار می کنم و معذرت می خواهم فرشتگان را
از این سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را پسندیده حکمت بر او افاضه کرد و بشادنه کرده هزار کلمه حکمت
از و منقولست که هر کلمه بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل برو بگذشت و جمعی گرد وی نشسته و
استماع کلمات حکمت می کردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه حبشی که شبانی فلان می کردی
گفت منم پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن
و ترک ما لا یعنی کردن و در تیسیر ثعلبی از حکم لقمان می آورد که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا
میوه بیارند غلامان میوه بیار در راه بخوردند و همه را لقمان خورده آن بلقمان نکردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان
گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت
بانکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین اوست و مولوی معنوی
قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و در وصف که مشکل بر تنگ است ازان انجا بثبت افتاده
گفت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامانرا و خوردند آن ز بیم بعد از آن می راندشان در دشتها می دویدند آن نفر تحت و علا
در قی افتادند ایشان از عنا آب می آورد از ایشان میوه‌ها چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف می بر آمد از درونش آب صاف
حکمت لقمان چو داند این نمود تا چه باشد حکمت رب الوجود یوم تبلی السرائر کلها بان منکم کامن لا یشتهی
چون سقوا ماء حمیما قطعت جمله الاستار مما افظعت هرچه پنهان باشدت پیدا شود هر که او خاین بود رسوا شود
در باب آورده که روزی داود علی نبینا و علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که
اصبحت فی یدی غیری مراد وی حضرت عزت و فضل و عدلست داود برین سخن شکر فرمود و نعره زد و بیهوش شد
و برخی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان در این محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود
که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ آنکه شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ

بستاده

و هر که شکر گوید فَإِنَّمَا يَشْكُرُ جز این نیست که شکر می گوید لِنَفْسِهِ برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق
مزید نعمت بدو می رسد وَمَن كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ
بی نیاز است از شکر کسی حَمِيدٌ سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد نگوید یا محمود است که همه کاینات بلسان
حال و قال حامد حضرت وی اند وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهِ مر پسر خود انعم را
و گفته اند نام او ماثان یا ثاران یا اشکم یا مشکور بوده وَهُوَ و لقمان يَعِظُهُ پند می داد او را وی
گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت و رحمت لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شرک میاور بخدای إِنَّ
الشِّرْكَ بدرستی که شرک آوردن لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ستمی است بزرگ چه تسویه می کند مخلوق را
بخالق وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ به نیکویی پدر و مادر او
و از موجبات نیکویی یکی آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را أُمُّهُ مادر او چند وقت و سست
می شد در حمل او وَهْنًا سست شدنی عَلَىٰ وَهْنٍ بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی
وَفِصَالُهُ و باز کردن او را از شیر فِي عَامَيْنِ در گذشتن دو سال و در این مدت او را شیر داده و گفتیم
وصیت کردیم آدمی را أَنِ اشْكُرْ لِي بآنکه شکر گوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را إِلَيَّ
الْمَصِيرُ بسوی حکم منست بازگشت پس بر شکر و شرک ایشان را جزا خواهم داد وَإِن جَاهَدَاكَ
و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي بر آنکه شرک آری بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ
لَكَ آنچه مر ترا که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ باستحقاق شرکت او دانشی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر
ایشان را وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی نیکو
چنانچه پسندیده شرع و مقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ راه کسی را که
گشته است إِلَيَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه
ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی مجازات منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَأُنَبِّئُكُم پس آگاهی خواهم
داد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که می کنید از خیر و شر نزول این آیه در شان سعد وقاص است
چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنا قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک
در وصیتی آورده که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا دهن او را بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند
و سعد می گفت اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از تن قبض کنند یعنی بیرون آید هفتاد بار هرگز من
از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر می دهد که فرزند خود را گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک
من إِنَّهَا بدرستی که آن خصلت یعنی کردار که آدمی را باشد از خیر و شر إِن تَكُ اگر باشد در خردی
مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبوبست فَتَكُن پس باشد آن
فِي صَخْرَةٍ در زیر صخره بزرگ که ما گویند و آن در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ یا آن علو آسمانها





باشد با وجود رفعت و وسعت آن یا در بالای سموات أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین در مکانی پنهان يَأْتِ
بِهَا اللَّهُ بیارد خدای آن را و حاضر گرداند و بر آن حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای باریک داننده است
در علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ و داناست بمکان هر چیز يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ای پسرک من بجای آر
فا ازنه نماز را با خشوع و کمال آداب وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمای به نیکویی وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران
کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبایی
کن عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ بر آنچه ترا که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه
فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطعی ایجابی
وَلَا تُصَعِّرْ و یک سوی مبر خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی بر
مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا برای نازش
و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست
نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب نعم بر مردمان
تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطوء رو که زود
رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشان تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو باش و بطریق
تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرو دار و کم کن مِن صَوْتِكَ از آواز خود یعنی فریاد کننده و
نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی که زشترین آوازها لَصَوْتُ
الْحَمِيرِ آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت خر با وجود رفعت آن
مکروه طباع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر
می کردند بدین آیه رد کرده بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آواز نرم را دوست
داشتی و جهر صوت را مکاره بودی و در انجیل مذکور است که بندگان مرا بگو که چون با من مناجات کنند
آواز را خفض دهند و در ابنجوا باشند که من می شنوم و آنچه در دل ایشان است می دانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص
انکریت صوت بحمار با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او
مذموم مثل است و در کراهیت سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که
صیحه او از رویت شیطانست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان
الرجیم فانه رای شیطانا و در بعض مناقب از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل
کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ با درازگوشی
دیگر و صدایی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشترین صداها باشد و از اینجا معلوم می شود که ندایی
که از صاحب اخلاق روحانی و ملکی آید خوبترین نداها خواهد بود نتیجه عاشقان بس دلکش است

استماع نموده ایشان خوشست أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی‌بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام
ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و
ستارگان تا بدیشان راه می‌برید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و
نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمت
آشکارا و پوشیده یعنی آنچه می‌شناسید و آنچه نمی‌شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمة بجمع می‌خواند
و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سی و چهار
تفسیر کرده ام و آنچه مشهورست نعمت ظاهره نصرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و باطنه امداد ملائکه
و بقولی نعمت ظاهره و باطنه حسن خلق و نیکوی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت
و شهود منعم یا ستر بر اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر زبان
و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا تمامی احوال و
صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جلال الدین ساجی فرموده که فخر الاولیا یونس بجا وتدی گفته که نعمت
ظاهره انصاف گدایان دادنست بروز و نعمت باطنه انصاف گدای دادن بشب و باقی وجوه علما و عرفا در
جواهر التفسیر مثبتست و مذکور والله الموفق و الیه مرجع الامور گوشه‌نشینی کن و ره سوی آن بحر بر
کاندر و یابی صد هزار گهر وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال کند و خصومت ورزد
فِي اللَّهِ در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که می‌گفت افسانه پیشینیان است و در عین آن
که یهودی از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را صاعقه
گرفت و این آیه آمد که کس بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی
بیانی از نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرموده وَإِذَا قِيلَ
لَهُمُ و چون گویند مر ایشان را که بصدق اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده
است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمی‌گرویم بدان و متابعت نمی‌کنیم
آنرا بلکه پیروی می‌کنیم مَا وَجَدْنَا آنچه یافتیم عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک
بطریق آبا می‌کنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر بود شیطان که بوساوس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند
ایشان را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند
وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود یا باخلاص توجه کند إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای
وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه دست زده باشد
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویزی محکم که گسلش نباشد یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله
والبغض فی الله و اشهر رعایت طریقه سنت و جماعت وَإِلَى اللَّهِ و بحضرت خداوندست عَاقِبَةُ

الامور



الْأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلایق‌اند بازگشت بسوی خدا خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که
کفر ورزد و چنگ در عروه وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا كُفْرُهُ کفر و نگرویدن
او إِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه گردانیم ایشان را
بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده‌اند و شب معقوبه خواهد بود إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه‌هاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخوردار سازیم ایشان را بنعمت دنیا
قَلِيلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشان را به بیچارگی یعنی ناچار
بیایند إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر
بپرسی مر کافران را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آینه گویند خدای جل جلاله از انشا و آفرینش بغیر او بسیار روشنست قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگوی سپاس
سپاس و ثنا خدای را که اعتراف می‌کنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند که بدین اقرار ملزم می‌شوند لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وی‌اند پس در آسمان و زمین جز او مستحق عبادت
نبود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی‌نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ
ستوده در صفات خود قبل از نطق احیا یا غنیست از ستایش ستایش‌کنندگان و ستوده است بی‌ستایش
ایشان الغنی در ذات خود از ماسوای خویشتن خود بنیکوئی بجود و حمد و ثنای خویشتن در
اواخر سورة الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جائی می‌گوید بشما حکمت خیر بسیار دادیم
و جائی می‌فرماید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا الآیه و در این سوره نیز برای
تاکید آن خبر می‌فرماید که وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینست مِنْ شَجَرَةٍ از
درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی بحر
محیط را مِنْ بَعْدِهِ پس از فنای آب او سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر باشد او و بدان قلمها و
بدان آبها که مداد شده کتابت کرده شدی مَا نَفِدَتْ برنرسیدی و به پایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم
الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسمائی آنچه آفریده و در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمی
که در دارین بر بندگان اضافه می‌کند جهت آنکه علم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی إِنَّ
اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست در حکم و فرمان بی‌نهایت خود حَكِيمٌ داناست که هیچ چیز
از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن
شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا با
ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات ترتیب

نکبختن لات

مقدمات احتیاج ندارد و بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها یک دعوة او همه خلایق از گورها بیرون آیند
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست بهمه مبصرات و مراتب
بقدرت چنین کسی عجز را راه نیست قدرت بی عجز خدای راست و بس قدرت بی عجز تو داری و بس
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي
النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتیست که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل می کرداند روشنایی روز را
فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمستانی که روز پدید آید یا در هر دو بر ایشان کم و زیاده می کند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که بسبب منافع خلق اند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از بر جای می رود در
فلک خود إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامتست و جریان ایشان منقطع گردد وَأَنَّ
اللَّهَ و دانستی آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید خَبِيرٌ داناست و کنه امور را می شناسد
ذَٰلِكَ این سعت علم و شمول قدرت بَأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ
اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه شما می خوانید و حقیقت
می خوانند یعنی آنچه مشرکان می خوانند و می پرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای باطل و بیهوده و ناحق است
وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ
بزرگست که از و بزرگتر نیست أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ می رود
در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بنعمت و احسان او که آنرا بر روی آب نگاه می دارد و باد را برای رفتن او فرستد
لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در راندن کشتی در دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت
و وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ بر هر صبر کننده را بر بلاها او شَكُورٍ شکر گوینده بر نعمای او وَإِذَا
غَشِيَهُمْ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرگی
مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ می خوانند خدا را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگانند
لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرتند زایل کرده
باشد و ایشان را بتمام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند
بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی جای راه فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل یعنی راست
بطریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا و نیاز خود و مشرکان باز
و منکرند وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکند نشانهای قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده عهد
شکننده كَفُورٍ ناسپاس منعم پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناسپاسی وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا
لَا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ ای گروه مردمان پرهیز کنید از عقوبت پروردگار خود





مَوْلُودٌ و نه فرزندی هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا چیزی را از عذاب
گفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد و آبای مؤمنان بعضی بعضی را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب حَقٌّ راستست و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ
پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعها و لذتها و زینتها او فریفته
نشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ بعفو و کرم خدای با مهلت دادن او الْغَرُورُ
شیطان فریبنده یعنی شما را باطل دور و دراز راه برده و بر معاصی دلیر کرده اند و گوید امروز گنه کنید و فردا توبه
شما ناگاه مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردایی باید و کسی بفردا آن چیست
کار امروز بفردا مگذار ای زنهار روز چون یافته کارکن و عذر میار آورده اند که حارث بن وارث نام
عمرو بنجابی بجناب رسالت آمده گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در
زمین پاشیده ام افاضت جبرات تمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است مشوب حال او از اشکال
ذکور و اناث برجه وجهست و می دانم که عمل من دی روز چه بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت
و مولد خود را می دانم که کجاست مدفن من در کدام بقعه خواهد شد حق سبحانه آیه فرستاد که این پنج علم
در خزانه غیب آویزه کاریست و کلید اطلاع بر آن بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ
و فرو می فرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و می داند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در
رحمهاست از زن و مرد و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمی داند هیچ نفسی نیکوکار یا بدکار مَاذَا
تَكْسِبُ که چه چیز کسب کند غَدًا فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمی داند هیچ نفسی
که او بِأَيِّ أَرْضٍ بکدام زمین تَمُوتُ بمیرد و در کدام وقت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که
خدا داناست بغیبها و چون خواهد آشکارا کند خَبِيرٌ آگاه از عیبها و چون خواهد پرده کرم بپوشد
سورة السجدة مکیة و هی ثلثون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم مرتضی علی
علیه السلام فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند
که الف از اقصی حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج آمد
و میم را از شفه گویند و آن آخر مخارج است و این سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و
اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستأنس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن
لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در و یعنی منزلست بی شبهه مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان
آیا تصدیق می کنند اهل مکه که این از نزد یک خداست أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا می گویند برباقته است آنرا
محمد از پیش خود بَلْ نه چنین است که می گویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست و راستست

تو آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که
زمان تو اند و نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و از زمان فترت
و اسماعیل علی نبینا و علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید ایشان
به بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند اگر من خواهم اللَّهُ خداوندیست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آنست که بیافرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس
مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید و از راه او بگردید که در دنیا
و عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَلَا شَفِيعٍ
و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی
و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْأَمْرَ می سازد کار را یعنی حکم می کند بدان و می فرستد ملکی را که موکلست
بران مِنَ السَّمَاءِ از آسمان إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین پس ملک می آید و آن کار را بجای می آرد ثُمَّ
يَعْرُجُ پس عروج می کند إِلَيْهِ بسوی آسمان فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ
اندازهٔ او أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شماره می کنید یعنی فرشته فرود می آید
از آسمان و بالا می رود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد
ساله راهست پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذَٰلِكَ آن خداوند که تدبیر امور می کند عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیداست یعنی داننده امور دینی و آخرت را یا عالم است بانچه بوده و باشد
و خواهد بود الْعَزِيزُ غالبست در قضا بر الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان در تدبیر الَّذِي أَحْسَنَ
آنکس است که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای
حکمت کردی آنچه در جهان شاید کرد آنچنان که می باید از تو درونی گرفت کار همه
که تو پی آفرید کار همه نقش زیبا بلوح خاک از تست دل دانا و جان پاک از تست وَبَدَأَ و آغاز کرد
خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفریدن آدم علی نبینا و علیه السلام مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس پیدا کرد
نَسْلَهُ فرزندان او مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی
ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد قالب آدم وَنَفَخَ فِيهِ و دمید در وی مِنْ
رُوحِهِ از روح خویش این اضافه تکریم و تشریفست و اظهار آنکه وی مخلوقی شریفست وَجَعَلَ و
بساخت لَكُمُ برای شما السَّمْعَ گوش تا می شنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا می بینید وَالْأَفْئِدَةَ و
دلها تا در یابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک سپاسداری می کنید برچنین نعمتها وَقَالُوا و گفتند منکران
بعث چون حالی بی خلقت و اشکال او أَإِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم
و با زمین آمیخته گردیم چنانچه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

۱۱ آفرینش



در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت
بَلْ هُمْ نه چنانست که می گویند بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود كَافِرُونَ ناگروید
یعنی باخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد منکران بعث را که زود زود يَتَوَفَّاكُمْ
فرا گیرد روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشتهٔ مرگ که عزرائیل است علیه السلام الَّذِي وُكِّلَ آنکه
موکل کرده و برگماشته شده است بِكُمْ بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار
خود تُرْجَعُونَ باز گردیده شوید برای حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را
بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده
که ملک الموت را رویست از آتش که بدان روی بکافر نظاره کرده و روح او قبض کند و روی دارد از ظلمت
که بدان روح منافق فرا گیرد و روی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مؤمنان قبض کند و روی بهشت
او را از نور که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذاب اند و عجب از
آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آسایش می زند آسوده کی بجوی که از صدمت اجل
کس را فتاده اند بران سلی وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در
روز حشر نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ نگون کنندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سرها در پیش
افکنده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه عجب کاری بینی بهول و در آن حال
می گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنودیم از
تو تصدیق پیغمبران باصول رستخیز دیده و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را بدنیا نَعْمَلْ
صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما اکنون بیقینیم زیرا که مشاهده کردیم و ما را
شبهه نماند آنگه حق سبحانه گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر می خواستیم لَآتَيْنَا هر آینه می دادیم در دنیا كُلَّ
نَفْسٍ هر نفسی را هُدَاهَا آنچه راه یافتی بآن بسوی ایمان و عمل صالح وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ ولیکن
ثابت شده است این کلمه مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ
الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کافران دیو و آدمی أَجْمَعِينَ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا
نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدار این روز را
یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب
وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بوده اید که عمل میکر
إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که می گروند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه
چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بر روی افتند سُجَّدًا سجده کنندگان وَ
سَبَّحُوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد بِحَمْدِ

گانند

دید

رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بستایشهاء موافق یا در سجود گویند
سبحان الله و بحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت و سجود این سجدهٔ نهم است
بقول امام اعظم و دهم بقول امام شافعی رحمهما الله و حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکر گفته و ساجد باید که
هنگام سجده آنچیز را که ازان غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجودست
ففی کل شیء له آیة    بهر ذرات از مه تا ماهی    بوحدانیتش داده گواهی    بهر لغزای کون از صنع تا پوست
جو وا بینی دلیل وحدت اوست    آورده اند که منازل بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه
وآله و سلم دور بود و چون نماز شام را با خواجهٔ انام بجماعت ادا کردندی بجهت آن تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده
نماز گزاردندی و بسترهای خود و خفتن تا دولت ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم
دریابند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَىٰ دوری شود جُنُوبُهُمْ پهلوهای ایشان عَنِ
الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می خوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او
وَطَمَعًا و بامید خشنودی او و ابو الدردا رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعیست که نماز عشا و صبح را
بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزانست که چون پردهٔ شب فرو گذارند و جانبان سر
بالین غفلت ننهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت
خداوند راز گویند از سیل بانین یعنی اویس قرنی رحمه الله منقولست که در شبی می گفت هذه لیلة الرکوع
و یک رکوع بسر می برد و در شبی دیگر می فرمود که هذه لیلة السجود و یک سجده بصبح می رسانید گفتند ای اویس
چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال می گذاری گفت کاشکی از ازل تا
ابد یک شب بودی تا یک سجده با خر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی
پیش شب که هست خواب خوش باشد    من و خیال تو و نالهای درد آلود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و ازانچه
عطا کرده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در وجوه خیر یعنی شب بر درگاه ما او گدای و بروز
در راه ما داد گدایان می دهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمی داند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل
مَا أُخْفِيَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُمْ برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ
أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که اشارت که
ازان نعمت سخن نگویند چه فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر دو گواه اند بر آنکه دعوی دریافت آن
لایق نیست و ایشان جزا داده می شوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص
نیت و صدق طویت يَعْمَلُونَ عمل می کردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهان ساخت
چنانچه کسی بر طاعات ایشان مطلع نشد کسی نیز بکیفیت ثواب ایشان پی نبرد



روزی که روم بر سر جانان بچمن    نی لاله و گل بینم و نی سرو و سمن    رازی که میان من و او گفته شود    حق داند و او داند و او داند و من
آورده اند که ولید بن عقبه با شیر خدا مرتضی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت تر است
و زبان من از زبان تو تیزتر امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که خاموش ای فاسق ترا با من چه زهرهٔ مساوات و چه
یارای مجادلات حق سبحانه تصدیق علی مرتضی را علیه السلام آیه فرستاد که أَفَمَنْ كَانَ آیا آنکس که هست
مُؤْمِنًا گرویده بخدا و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون رفته
از دایرهٔ فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس
مر ایشان راست جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ بوستانها که ماوای حقیقی است و گفته اند جنة المأوی بهشتیست بر یمین
عرش و غذای مؤمنان و شهدا آنجا نُزُلًا در حالتی که پیشکشی باشد یعنی ما حضری که برای میهمان آرند و تتمه
پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که عمل می کردند عملی که
مستحق این کرامت شده اند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفته از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
پس بازگشت ایشان آتش دوزخست یعنی بجای جنة المأوی که مؤمنان را باشد ایشان را آتش مأوی دهند كُلَّمَا
هرگاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند که بیرون آیند مِنْهَا از آتش أُعِيدُوا باز گردانیده
شوند فِيهَا در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشان را بالا افکند تا بسر دیگ دریای دوزخ رسند
و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرز آتشین ایشان را می زنند و بقعر جهنم می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ
گویند ایشان را بجهت اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
آن عذابی که بودید که آنرا تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمی داشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه
ما بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسرست یا قحط
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرود از عذاب بزرگتر که خلودست در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی
جمعی که باقی مانده از ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب
خرد ترجیع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی
قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نیران و در لباب از شیخ نقاش نقل کرده ادنی غلاء اسعارست و اکبر
خروج مهدی به شمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یا افتادن در گناه و دور افتادن از
قرب اله    دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست    آتش سوز فراق از همه عذابی بدترست
وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ
بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ پس روی بگردانید عَنْهَا ازان و تفکر نکند دران
إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بهلاک و عذاب

وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا
تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن موسی در شب معراج که حق سبحانه وعده داده
بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا
تاکید آن وعده را که مکن در لقای وی و روشنی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم
دیدم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بموسی علیه السلام هُدًى
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً
يَهْدُونَ پیشوایان که راه نمودند خلق را با حکام توریة بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن
هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند
که با نشانهای ما یعنی طاعاتی که بموسی داده بودیم يُوقِنُونَ بی گمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار
تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ
در آن چیزی که بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کردند از امور دین پس حکم الهی جدا کرده اند محق را از مبطل
و هر یکی را مناسب او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد براي اهل مکه آن چیزی را
که بیگذبان رسید كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ
از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ می روند اینها فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و
بر آن می گذرند در سفرها خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این اهلاک ما قرون ماضیه را لَآيَاتٍ
نشانهاست بر قهر ما آیا اهل مکه آیت را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی شنوند این سخنها را یعنی بگوش فهم استماع نمی کنند
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنکه ما آب را می رانیم یعنی باران و سیل را
می فرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته اند مراد موضعیست در ولایت یمن که آب جویها را
نمی رسد حق سبحانه فرمود که ما آب بدان زمین خشک می رسانیم فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آریم از او
باب زَرْعًا کشت زاری که کنند از غلات و اشجار تَأْكُلُ مِنْهُ می خورند از آن زرع
أَنْعَامُهُمْ چارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ و می خورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا
يُبْصِرُونَ آیا نمی بینند آن قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات
زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و می گویند کفار که مَتَىٰ هَٰذَا
الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مؤمنان می گویند ان الله سیفتح لنا على المشركين یعنی کافران از روی استهزا با
صحابه گفتند این فتحی که وعده می دادید که خواهد بود زود کی خواهد آمد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
گویان در وعده خود قُلْ بگوی ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح روز بدر یا روز فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ
كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنها را که کافر بوده اند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان و او ماهو لان روز



فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده نخواهد داد زیرا که ایمان بأس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نیست ایشان که
مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فَأَعْرِضْ پس روی بگردان بطریق اہانت
عَنْهُمْ از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُمْ
مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظر اند آن را که غلبه کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب کردانید ایشان را
الحق یعلو ولا یعلی منتظر باش ز الطاف الهی که شود عَلَم دین تو هم حظ پر افراخته ز
حرب را ساختگی کن که بود هم روزی کار احباب نوازی و دگر ساخته ز سورة الاحزاب مدنیة و هی ثلث و سبعون آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ در اسباب نزول مذکورست که ابو سفیان و عکرمه و
ابو الاعور بعد از وقعهٔ احد از که بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کرده روز دیگر با جمعی
منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را و لات
و منات و عزی را بگو بنا زا در قیامت مقام شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا عبادت خدای خود کنی این
سخن بر آنحضرت شاق آمده روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن
اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق را رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دین در با
قصد قتل کفره نمود حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه گفت ای عمر من ایشان را بجان امان داده ام و
نقض عهد روا نیست و آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللَّهَ دایم و ثابت باش بر تقوی یا
بترس از خدای در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران که را چون ابو سفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ
و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا
دانا بمقالات ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ
آنچه را که وحی کرده می شود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
و توکل کن بر خدای یعنی کار خود باو بازگذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کارساز
و مهم گذار و نگاه بان و کفایت کننده مهمات چون او در لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند
آورده اند که ابی معمر جمیل ابن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بار ها گفتی که مرا دو دلست که یکی از آن فهم می کنم
زیاده از آنکه محمد فهم می کند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بود و وقتی که از بدر گریخت یکی می رفت یکی از
نعلین در دست و دیگری در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان
گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پایت و یکی در دست ابو معمر در نگریست و بر آن حال اطلاع یافت گفت ظننت
الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را در عرصه گوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در این باب آیة آمد که
مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مردی را مِنْ قَلْبَيْنِ دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او

زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکیست و در زاد آورده که منافقان
می‌گفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ می‌گویند حق تعالی هیچ کس را دو
دل نیافریده وَمَا جَعَلَ و نساخته است أَزْوَاجَكُمُ زنان شما را اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ
آن زنان که ظهار می‌کنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که می‌گوئید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته
زیرا که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی محبت و بیت و دیگری مقتضی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات می
تواند بود وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسر خواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران
حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صورتی عارضی است پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار
طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی میراث می‌برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی
باشد زوجیت و امومت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نمی‌شود ذَٰلِكُمْ این که مظاهره
را مطلقه و دعی را ابن می‌خوانید قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنیست که بزبان خویش می‌گوئید و حقیقتی ندارد
وَاللَّهُ و خدای يَقُولُ الْحَقَّ می‌گوید سخن راست را که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
و او راه می‌نماید بطریق حق این آیه برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و
حال آنکه او مملوک خدیجه رضی الله عنها بود و خدیجه او را بحضرت بخشید و آنحضرت او را آزاد کرده و چون
فرزندان پرورش می‌داد و مردم پسر آنحضرت می‌گفتند حق سبحانه فرمود که ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندخواندگان را
و نسبت دهید لِآبَائِهِمْ به پدران ایشان هُوَ این خواندن أَقْسَطُ راست‌تر است عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما نمی‌گفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد و ما
او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید
بآنها فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِيكُمْ
و دوستان شمااند در خطاب گوئید یا مولای وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيمَا
أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آنچیزی که خطا کردید بآن چون گفتن زید بن محمد وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ ولیکن گناه هست
در آنچه قصد کند قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللَّهُ و هست
خدای غَفُورًا آمرزنده آنرا که خطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ
پیغمبر سزاوارتر است بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه پیغمبر
نماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف نفس که اوامر او سبب شقاوت و موجب غوا
پس باید که آنحضرت دوست‌تر باشد به بنده از نفس او و در حدیث صحیح آمده که نگرود هیچ یک از شما و
مؤمن نباشد تا نباشم من دوستر بدو از پدر و فرزند و همه مردمان آورده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بغزوهٔ تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج امر کرد بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم



آید آمد که او اولیست بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم‌تر شمارند و شناسند
و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از محبت با خود یا با دیگران
اشارتست در دو عالم اوست دوست و دیگران بر بوی او دوستی با اصل باید کرد و بس فرع را بهر چه دارد دوست
اصل داری فرع گو هرگز مباش تن بیابد جان بکرای خواجه تا وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران
مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رؤیت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته‌اند و در مصحف
ابی و قراءة ابن مسعود رضی الله عنهما چنین بوده که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم و او شفقت تمام و رحمت لا
کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث می‌گرفتند حق تعالی نسخ آن حکم را
می‌فرماید که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشان و خداوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در توارث
فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن یعنی آیه مواریث و حکم کرد که اولو الارحام احق اند بمیراث
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان
خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای آنها که دوست می‌دارید كَانَ ذَٰلِكَ هست آنچه ذکر کرده
شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا لوح مَسْطُورًا نوشته شده
و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ
پیمان ایشان را بر آنکه خدا را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت
نمایند یا هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از او خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفته
وَمِنْكَ و گرفتیم از تو که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ تخصیص ذکر این پیغمبران
برای آنست که اولو العزم بوده‌اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ
از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سؤال کند خدای راست
گویان یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته‌اند یا از تصدیق قوم ایشان
وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لِلْكَافِرِينَ مر ناگروندگان را بدل عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ
نعمت خدا را که انعام فرمود عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها یعنی
قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
رِيحًا بادی و آن باد صبا است وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید بَصِيرًا بینا و این آیات بیان غزوهٔ احزابست و
آن قصه اجمالا چنین بوده که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفت با ابوسفیان و

اتباع او برمنافقان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عهد بسته واز قریش واحابیش ده هزار کس جمع کرده عازم
مدینه شدند خبر بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده معسکر
همایون را در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعدد و بسلاح آراسته بودند
سلمان رضی الله عنه از وضع خندق که در بلاد عجم معمول باشد شمه بوقف عرض رسانید و رای حضرت آنرا بشرف
قبول ارزانی داشت و زمین بر صحابه قسمت کرده و بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت
نیز بنفس مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک می شد و بار ابن رواحه شعری داد و کلمات اللهم ان العیش
عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان معجز نشان می راند در اثنا این حال سنگی در غایت صلابت پدید
آمد که تبر و میتین بر وی کار نمی کرد آنحضرت را خبر کردند و بر سر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله
گویان بران سنگ زده دو دانگ از و بشکست و نوری مانند برق از و بجست و دران روشنی نظر انور بسید انام
بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربه بران صخره زد دو دانگ دیگر شکسته
شد و نوری دیگر ظاهر گشت قصور یمن بنظر اکمل آنحضرت درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند
سیم بار تمام سنگ را درهم شکست و بنوری که ازان درخشان شد کوشکهای کسری بران حضرت عیان شد و گفت
الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید و منافقان می گفتند این مرد خلق را بازی می دهد چه امروز از
ترس دشمن خندق می کند و فتح فارس و شام و یمن وعده می کند القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام
یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی
که جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند
و یهود و قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته
مدد کار کفار گشتند و از مهیبت آن لشکر و عدد ایشان دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه میفرماید
اذ جاءوکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی از اعلی وادی ومن
اسفل منکم واز زیر شما یعنی اسفل وادی واذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها در احداق و
خیره شد از خوف وبلغت القلوب الحناجر و برسید دلها بنحو از ترس چه شش از شدت روع منتفخ
می گردد و قلب بارتفاع او تا بنحره می رسد وتظنون وگمان می برید بالله الظنونا بخدای انواع
گمانها مخلصان را ظن آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه
لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند
مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وزلزلوا وجنبانیده شدند زلزالا شدیدا
جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفته بشتابی که بدو آن عزم سفر ابن المغزی نمودند و تا بگیا یاه اوراق الزاغ
ما لا یطاق تکرار می فرمودند آرام زوال شده دل از جای هوش از سر رفت و قوت از پای



واذ یقول المنافقون و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر والذین وآنانکه فی قلوبهم مرض
در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد مارا خدای ورسوله و
پیغمبر وی شاد ما را فتح شام و یمن الا غرورا که وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد واذ قالت
وآنرا یاد کنید که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی وابو عرابه و ابن ابی
یا اهل یثرب ای اهل یثرب یثرب نام زمینی است که مدینه طیبه وطیبه طاهره در ناحیتی ازوی واقع
شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای
بودن نیست شمارا در لشکرگاه محمد با ایشان و اینجا چه وجه دارد فارجعوا پس باز گردید بمنزلهای خود که
مدینه دارید با آنکه آفات بدین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران واو را بدست دشمن باز دهید
ویستاذن و دستوری یا رجوع می طلبند فریق گروهی منهم النبی از ایشان پیغمبر را یعنی
بنو حارثه و بنو سلمه یقولون می گویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عورة خالی
واستحکامی ندارد و مارا اجازت ده تا برویم وآنرا نگاه داریم تا دشمن بران شبیخون نکند وما هی بعورة
وحال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکامی تمام دارد ان یریدون نمی خواهند بدین رفتن
الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت واگر درآمده شود مدینه یعنی لشکر کفار درآیند بر
علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن یعنی یکبار بمدینه درآیند و گرد
گرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته شوند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را
وما تلبثوا و درنگ نکنند بها باجابت فتنه الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند با محاربه
کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عاهدوا الله
عهد کردند با خدای من قبل پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار
پشتها بر نگردانند در کارزارها وکان عهد الله وهست عهد خدای مسئولا پرسیده شده یعنی
سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قل بگوای محمد که هیچ وجه لن ینفعکم
الفرار سود نمی دارد شما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از
کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که علم قضا بدان نافذ گردد واذا وآن هنگام که
بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نفع کند و هم شما را تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا قلیلا
مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی کس نی نهد قدم اندر سرای کون
که باز روی براه عدم نمی آورد قل بگو من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه دارد شمارا من الله
از عذاب خدای ان اراد اگر خواهد خدای بکم سوءا به شما بدی و ضرر یعنی او اراد بکم رحمة
یا خواهد بشما نیکی و نصرت آن کیست که منع کند آنرا ولا یجدون و نمی یابند مردمان لهم برای خویش

مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداي وَلِيًّا دوستي كه نفع رساند وَلَا نَصِيرًا ونه ياري كه ضرر باز دارد و در زاد
المسير آورده كه مردي از لشكرگاه پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم بمدينه رفت برادر اعياني خود را ديد اسباب طرب
آماده ساخته ونبيذ ونقل پيش خود نهاده گفت اي برادر تو اينجا در طرب گذراني وحضرت پيغمبر ميان نيزه وشمشير
جولان كند برادر جواب داد كه تو بيا وبنشين كه او واصحاب او را بلا فرو گرفت ومحمد هرگز از اين ورطه بسلامت
بيرون نيايد آن مرد بازگشت وگفت بروم وآنحضرت را از مقالات تو اخبار كنم چون بنزديك حضرت رسيد
جبرئيل عليه السلام پيش گرفته اين آيه آورده بود كه قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستيكه مي داند خداي
الْمُعَوِّقِينَ باز دارندگان را از نصرت رسول مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ وگويندگان
مر برادران خود را كه هَلُمَّ إِلَيْنَا بيائيد بسوي ما وگفته اند منافقان مسلمانان را تخويف مي كردند كه با بو سفيان
با يهود ومنافقان را مي كشند خود را در معرض تلف مي كنيد واز ياري محمد بگذريد منافقان سخن يهود را بقبول تلقي
شده از جنگ پهلو تهي مي كردند چنانچه مي فرمايد وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ ونمي آيند منافقان بكارزار مگر إِلَّا قَلِيلًا
كه آمدني اندك بكارزاري قليل از روي ريا وسمعه أَشِحَّةً در حالتي كه بخيلانند بمعاونت يا بنفقه عَلَيْكُمْ
بر شما يا مي خواهند كه ظفر وغنيمت شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بيايد ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ
ببيني ايشان را كه از غايت بيدلي يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مي نگرند بسوي تو تَدُورُ مي گردد أَعْيُنُهُمْ چشمها
ايشان در حدقه ايشان از بيم ودهشت كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند كسي كه پوشيده باشند بروي يعني غشي
آورده باشد وبيهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سكرات مرگ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود
ترس كه سَلَقُوكُمْ برنجانند شما را وسخنها سخت گويند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهاي تيز يعني تيز زباني
كنند أَشِحَّةً در حالتي كه بخيل اند عَلَى الْخَيْرِ بر غنيمت يعني وقت قسمت غنايم مجادله وغنا
كنند أُولَئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوا نگرويده اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس باطل گردانيده است خدا
أَعْمَالَهُمْ كردارهاي ايشان را يعني جهادي كه بريا وغرض كرده اند يا ظاهر كرد خداي بطلان عمل ايشان را
وَكَانَ ذَلِكَ وهست آن اظهار عَلَى اللَّهِ بر خداي يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ
اين گروه پندارند احزاب يعني لشكرهاي كفار را كه ايشان لَمْ يَذْهَبُوا بازگشته اند يعني ترس وبددلي
منافقان بمثابه ايست كه با وجود آنكه مشركان بهزيمت رفته باشند هنوز مي پندارند كه گرد اگرد مدينه فرو
گرفته اند وبجنگ ايستاده وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ واگر بيايند اين لشكرها نوبتي ديگر يَوَدُّوا دوست
مي دارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ وتمنا مي كنند آنكه ايشان بَادُونَ صحرانشينان باشند فِي
الْأَعْرَابِ در ميان عرب باديه نشين يعني از بددلي مي خواهند كه در مدينه نباشند بلكه در باديه ساكن شوند
يَسْأَلُونَ مي پرسند آينده ورونده را عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهاي شما ودشمنان وآنچه گذشته باشد
ميان شما وايشان وَلَوْ كَانُوا واگر باشند فِيكُمْ در ميان شما يعني در مدينه ومقاتله با اعدا دست

ماقاتلوا



سندكان

مَا قَاتَلُوا كارزار نكنند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندكي لَقَدْ كَانَ بدرستيكه هست لَكُمْ مر شما را اي گروه
بددلان فِي رَسُولِ اللَّهِ در افعال پيغمبر خداي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتداي پسنديده يعني متابعت او كنيد وچنانچه
او در حرب ثبات دارد وبر شدايد ومحن صبر مي كند شما نيز چنان كنيد يا در ذات او براي اقتدا خصلتي نيكوست
لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر آنكس را كه اميد دارد ثواب خداي يا لقاي او را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ونعيم
روز بازپسين را وَذَكَرَ اللَّهَ وآنكس را كه ياد كرد خداي را كَثِيرًا بسيار بدل وزبان در موضح آورده
كه سيد عالم صلي الله عليه وآله وسلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب وفرموده كه باجتماع ايشان كار بر شما
سخت گردد وعاقبت شما را بود بر ايشان وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ وآن هنگام كه ديدند مؤمنان الْأَحْزَابَ
لشكرها را روز خندق كه در برابر لشكر اسلام صف كشيده بودند قَالُوا گفتند هَذَا اينست مَا وَعَدَنَا اللَّهُ
آنچه وعده داده بود ما را خداي كه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم وَرَسُولُهُ وآنچه
فرموده بود رسول او كه سيشتد الامر باجتماع الاحزاب عليكم وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وراست گفت خداي
ورسول او وَمَا زَادَهُمْ ونيفزود ديدن احزاب مؤمنان را إِلَّا إِيمَانًا مگر باور داشتن مواعيد
الهي را وَتَسْلِيمًا وگردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهي را كه سعادت دو سرا در آن مندرج است
هر كه دارد چون قلم سر بر خط احكام او مي نويسد بخت طغراي شرف بر نام او آورده اند كه جمعي
از صحابه نذر كرده بودند چون حمزه ومصعب وعثمان وطلحه وانس بن نضر رضي الله عنهم وغير ايشان كه چون در
حربگاهي ملازم حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه باشند ثبات قدم ورزيده كمر مقاتله بر بندند تا
شربت شهادت بچشند آرام نگيرند حق سبحانه وصف ايشان مي فرمايد مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرويدگان رِجَالٌ
صَدَقُوا مرداني اند كه راست كرده اند مَا عَاهَدُوا اللَّهَ آنچه كه او را عهد بسته با خداي عَلَيْهِ بر
آنچه كه ثابت شدند بر قتال ومقاتله براي رضاي ملك متعال فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى پس از ايشان كسي هست كه
بگذارد يعني وفا كرد نَحْبَهُ نذر خود را وكارزار نمود تا شهيد شد چون حمزه ومصعب وانس رضي
الله عنهم وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ واز ايشان كسي هست كه انتظار مي برد چون عثمان وطلحه رضي الله عنهما وَمَا
بَدَّلُوا وتغيير نداده عهد را تَبْدِيلًا تغييري اندك وسخن خود را بدل نساختند لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا
جزا دهد خداي الصَّادِقِينَ راستگويان را يعني وفاكنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستي يعني بوفاي
ايشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وتا عذاب كند منافقان را إِنْ شَاءَ اگر خواهد كه بر نفاق بميرند أَوْ يَتُوبَ
يا بازگرداند بتوفيق توبه عَلَيْهِمْ بر ايشان يعني ايشان را توبه دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستيكه خداي هست
غَفُورًا آمرزنده آنرا كه توبه كند رَحِيمًا مهربان هر كسي را كه بر توبه بميرد در اخبار آمده كه احزاب بيست
روز يا بيست وهفت روز بر ظاهر مدينه توقف كردند وروزها بكنار خندق آمدندي واز جانبين جنگ تير و
سنگ شدي وشبها لزوم شبيخون كردندي وحضرت رسالت صلي الله عليه وآله وسلم سوار شده با جمعي از صحابه

جمع آن اشتغال فرمود و یک روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر
از دلیران لشکر کفار خندق را عبره کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی علیه السلام
کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار کردند و مرتضی علی علیه السلام با نیزه بدو نیم زد و دل کافران بشکست و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد و روز
چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بدو کار بفرستاد

باد صبا میبست بیان نصرت ترا　　و دیگر چراغ را که کند باد یاوری

صبا زلزله در آن لشکر افکنده و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان می بریدند و میخها می کندند و باد آنها را می افکند ایشان در مانده روی بهزیمت نهادند و پای و غدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت

با دو سر بیتره و آمد شد بشیر　　آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا و باز گردانید خدای از مدینه آنان را که کافر شدند یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوا نیافتند خَيْرًا غنیمتی و نصرتی وَكَفَى اللَّهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای قَوِيًّا توانا بر احداث هر چه خواهد عَزِيزًا غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مدد کاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانروز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شده بحکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را بنده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه از این واقعه خبر میدهد که وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای آنان را که ظَاهَرُوهُمْ یاری دادند و مدد احزاب دادند و هم پشت ایشان گشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی یهود قریظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشید ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و بنده میگیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق وَدِيَارَهُمْ و سرایهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و بشما داد زمینی را که شما نرفته اید در آن یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس و گفته اند هر زمینی که بحوزه اهل اسلام در آید تا قیامت در این داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرًا توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای غلامان سید عباد

لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است　　لاجرم هر نفس اقلیم دیگری گیرد

ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم

از ازواج



از ازواج طاهرات هجرت فرمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیادت از معهود می طلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف آنحضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بر همه تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال نموده و جلیسه در مسجد که غرفه ای وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که آن ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیه تخییر فرود آورد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را یعنی تنعم در آن وَزِينَتَهَا و آرایش او را چون ثیاب فاخره و پیرایهای تکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بیایید که بدهم شما را متعه طلاق چنانکه مطلقه را دهند سوای للهر وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردنی نیکو برغبت نه از روی اکراه است وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدا را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول وی را وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکو کار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها را که اختیار رضای ما کنید أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدای و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه بود رضی الله عنها و عن ابیها يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکار زشت عظیم مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا خوانده اند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زن دیگر را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان



وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمانبرده لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدا و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری پسندیده و شایسته نُؤْتِهَا بدهیم او را أَجْرَهَا مزد او را مَرَّتَيْنِ دو بار یکبار برای طاعت خدای و یکبار برای طلب خشنودی پیغمبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا و آماده ساختیم برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بیارت بر سایر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر بترسید از خدای و شما این می برید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرم و فرو تنی مکنید بِالْقَوْلِ از سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فَيَطْمَعَ الَّذِي که آنگه طمع کند در شما آنکسی که فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَقُلْنَ و بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت وَقَرْنَ و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ چون اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن از زمان ادریس بوده تا وقت نوح علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و ادریس آنست

که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خودرا بر مردان عرض کردندی
وجاهلیت اخری میان عیسی ومحمد علیهما السلام وبعضی معنی آیت برابن وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون
خرامیدن اهل جاهلیت اولی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وبپای دارید نمازرا که اصل طاعات بدنیاتست وَآتِينَ
الزَّكَاةَ وبدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیاتست وَأَطِعْنَ اللَّهَ وفرمان برید خدایرا در
فرایض وَرَسُولَهُ وپیغمبر اورا در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که می خواهد خدای لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ وپاک گرداند
شمارا از معاصی تَطْهِيرًا پاک گردانیدنی صاحب کشاف فرموده که این آیه دلیلست برآنکه ازواج نبی
از اهل بیت وی اند ودر وسیط از عکرمه نقل می کند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته
وآینده وضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درمیان ایشان بوده ودر زاد المسیر
قول آورده که عامست در ازواج واولاد وی ودر اصناف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل می کند وصاحب
عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بران دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه وام سلمه وابو سعید
خدری وانس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه وعلی وحسن وحسین اند علیهم السلام ودر
اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه من بر گلیمی که بر فراش
وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه علیها السلام درآمد وجفت چه سبو با سبیکه پاکوشت بپخته آورد وحضرت فرمود
که ای فاطمه علی ودو فرزندت را بخواه تا بر این خوان با ما یکجا شوند چون طعام خورده شد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم فضله آن گلیم برایشان پوشید وگفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان
ببر وایشانرا پاکیزه گردان این آیه نازل شد ومن سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نه از اهل بیت توام
فرمود که انک علی خیر واز اینجهت که آل عبا بر پنج تن اطلاق می کنند آل العباء رسول الله وابنته
والمرتضى ثم سبطاه اذا جمعوا ودر تیسیر وبعضی دیگر از ثقات نقل می کنند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه علیها السلام بگذشتی گفتی الصلوة انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ ویاد کنید ای زنان پیغمبر مَا يُتْلَى
آنچه خوانده می شود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله وَالْحِكْمَةِ
واز سخنان پیغمبر که محض حکمتست این آیه حث می کند بر حفظ قرآن وحدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست لَطِيفًا نیکوکار بشما خَبِيرًا ودانا باقوال وافعال شما وبعد از نزول آیات درباره
ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که إِنَّ
الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان گردن نهاده حکم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ وزنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وباور دارندگان از رجال ونساء وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان





کان

وزنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وراست گویان در قول وعمل از ذکور واناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وصبر کنند
بر طاعتها یا از معصیتها از مرد وزن وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وتواضع کنندگان از مردان وزنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وصدقه دهندگان از مرد وطایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وروزه داران برای خدا فرضا یا
نفلا از رجال ونساء وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ومردان وزنان نگاه دارنده فرجها خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ
اللَّهَ كَثِيرًا ومردان ذکر گوینده خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ وزنان یاد کننده مر او را أَعَدَّ اللَّهُ
آماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشانرا از ذکور واناث مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا
ومزدی بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم زینب بنت جحش را [illegible]
بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود وزینب بگمان آنکه برای خودی خواهد آن خطبه را قبول فرمود و
چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت ودختر عمه پیغمبر بود وگفت من چرا زن آزاد کرده
شوم وبرادرش عبد الله نیز در این ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ
ونسزد ونشاید هیچ مردی گرونده را یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ ونه هیچ زن ایمان آورده را یعنی
زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند خدای ورسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب با زید
أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد ایشانرا اختیاری یعنی برگزیدن مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه
واجب بود بر ایشان که اختیار رضا در اتباع اختیار خدا ورسول سازند وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که عاصی شود
ومخالفت کند خدای ورسول او را یا از حکم کتاب وسنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی گمراه شود ضَلَالًا
مُبِينًا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از وی اعتقاد کند کفرست بعد از نزول آیه زینب وبرادر راضی شدند
وآن عقد وجود گرفت وحق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو
باشد پس میان زید وزینب ناسازگاری پدید آمد چنانکه زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد وحضرت پیغمبر ما
نع می شد
کما قال الله تعالی وَإِذْ تَقُولُ ویاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای
عَلَيْهِ بر او باسلام وبتوفیق خدمت وصحابت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وتو انعام کرده بر او به پرورده و
آزاد کردن وفرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا ورسولست که أَمْسِكْ عَلَيْكَ
نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ وبترس از خدای در کار او ودر روی
فراق وطلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ وپنهان می کردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدای پیدا کننده
است یعنی آنکه زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ ومی ترسی از سرزنش مردم که گویند
زن پسر را بخواست وَاللَّهُ وخدای أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ سزاوارترست که از وی ترسی در آنچه باید ترسید
است
ومقررست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف وخشیت بنسبت علم
است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله از همه عالمیان اخشی بوده خوف وخشیت نتیجه علم است

هر کرا علم پیش خشیت بیش هر کرا خوف بیش شد رفق رحمتش باشد از جلاده روان پرسش آورده اند که زید مر زینب را
طلاق داد و بعد از انقضای عدت حضرت رسالت هم او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای
وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز
گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری می‌کند اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد
و آیه آمد که فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت
در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بر آمد
زَوَّجْنَاكَهَا او را با تو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ رنجی و تنگی یا اثمی و وبالی
فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسرخواندگان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا
چون پسرخواندگان مراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدای خواهد
مَفْعُولًا بودنی بی‌شبهه چنانچه هم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول آیه بخانه
زینب آمد بی دستوری و زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب
بر سایر زنان تفخر کردی که مرا خدای تعالی تزویج کرده به پیغمبر و شما را اولیای شما بوده مَا كَانَ نیست
عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ در آنچه تقدیر کرده است
خدای تعالی برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي
الَّذِينَ خَلَوْا در آنکسانی که گذشته‌اند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد از انبیا که دیگر بود که خدای نفی حرج کرده از ایشان
در آنچه مباح کردانید بر ایشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی گزارده شده
بر صفت آنان که گذشته اند از پیغمبران می‌گوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بوده اند که می‌رسانیدند رِسَالَاتِ
اللَّهِ پیغامهای خدای را با امتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و می‌ترسیدند از او وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی‌ترسیدند
از هیچ کس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا کافی و رسنده
کار با شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس هم از او باشد بعد از زفاف زینب
رضی الله عنها زبان طعن بی‌دینان دراز شد که این مرد ما را می‌گوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود
می‌خواهد زن زید را با آنکه پسرخوانده بوده در حکم شرع مثل پسر اصلی می‌دانستند حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ
مُحَمَّدٌ نیست محمد صلوات الله و سلامه علیه أَبَا أَحَدٍ پدر هیچ یک مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما
و اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه پسر حقیقی نیست
که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ولیکن او فرستاده خداست و
وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی بوی مهر کرده شد در نبوت و پیغمبران را بوی ختم کردند و خاتم بمعنی
آخر هست یعنی اوست آخر انبیا بنو ظهور چنانچه اول ایشان بوده بظهور نور وَكَانَ اللَّهُ



و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا پس می‌داند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون
الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که صحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت
حضرت رسالت پناه نمی‌توان کرد إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي و شرف و بزرگواری کتاب بمهر اوست شرف
جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود وَجِئْنَا
بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا و چون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بدان حضرت ختم شد اختتام
یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون از جمله انبیا بمهر نبوت مخصوص بود و بختم ایشان نیز اختصاص یافت
در المثنوی المعنوی بهر این خاتم شده است او که بجود مثل او نی بود و نی خواهند بود چونکه در صنعت برد استاد دست
تو نگویی ختم صنعت بر تو است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید اذْكُرُوا اللَّهَ
یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و
تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گویید او را یا نماز گزارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه
نماز صبح و شام اشق است از دیگر اوقات [illegible] سلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بزبان
ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه حضرت
من احب شیئا اکثر ذکره نشانه دوستی ذکر فراوان است و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او
خالی ماند در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِي يُصَلِّي اوست
خدای که درود می‌دهد یعنی رحمت می‌کند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود دهند یعنی
آمرزش می‌طلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استدامت بر خروج
در وقت صلوات خدا و ملائکه بر ایشان ایشان در ظلمات نبوده‌اند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده به نور
طاعت یا از زنگ جهل یا از تیرگی [illegible] بنور [illegible] و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
وَكَانَ و هست خدای بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت می‌کند و ملائکه را با
ایشان می‌فرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مؤمنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند سَلَامٌ
سلامتیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزی
که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مؤمنان پاداش
تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرگوار که بهشت و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خدای گرامی
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا
مژده دهنده به رحمت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بسوی
خدای و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن [illegible]

سراج منیر که قرآنست یعنی قائل آن و آیات باهرات آورده که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را
محو کند نور وجود آنحضرت تیرگی ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت چراغی روشن از نور خدای جهان را داده
از ظلمت رهایی دیگر هر چه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت خدا بینی که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ
بر متتبعان انوار معرفت روشن گشت    ازو جان را بدانش آشنایی    وزو چشم جهان را روشنایی
در گنج معانی برگشاده    وزان صاحب دلان را مایه داده    دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و دزد را
واسطهٔ خجلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت و منکران را موجب حسرت و ندامت و
نیز الکدورت یعنی نور چراغی نه چون چراغها و دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد و گاهی افروخته و نور از اول
تا آخر روشنی چراغها یادی مشهور شود و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره    دیگر چراغها شب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساختی
و روز قیامت را نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت    شد بدین جهان چراغ افروز
شب باشد ز النقائش روز    بازفند چراغی افروزد    کز آن جرم عاصیان سوزد    و در کشف الاسرار فرموده
که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این
چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و
گلست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم بر خاسته به
عرصه گاه وجود آمده اند    ازظلمات عدم راه که بردی بوجود    گر نشدی نور تو شمع روان همه ذرات
بهمین معنی فرموده است    زاقلیم عدم کی آمدی و چون روآدم    چراغی بود در دستش هم از نور تجلیت
وبشر المؤمنین و مژده ده مومنان را بان لهم بآنکه مر ایشان راست من الله از نزدیک خدای
فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطایی و شریفتر ثوابیست
ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر کافران و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش
ودع و بگذار و دست بدار اذاهم مکافات رنج ایشان را که بتو می رسانند یعنی در صدد انتقام ایشان مباش
که من شر ایشان کفایت کنم وتوکل علی الله و توکل کن بخدای در دفع ایشان وکفی بالله و بسنده است
خدای وکیلا کارساز و مهم پرداز نگاه بان باخلاف وعدهٔ نصرت و غالبیت ترا یا ایها الذین
امنوا ای کسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات چون بخواهید زنان گرویده را ثم طلقتموهن
پس رها کنید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رحمه الله فرماید که مس کنایت از
مباشرتست و نزد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا
پیش از خلوت صحیحه فما لکم پس نیست شما را علیهن بر این مطلقات من عدة تعتدونها
هیچ عده که شمارند ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی اگر مهر فرض کرده اند مر ان

طلاق



طلاق را نصف مهر لازم است و متعه مندوب نزد امام اعظم رحمه الله و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد
متعه واجبست بقدر حال و یسار وسرحوهن و بگذارید ایشان را سراحا جمیلا بگذاشتنی نیکو یعنی از خانهٔ
خود بیرون کنید چون عده نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید یا ایها النبی ای پیغمبر انا احللنا
بدرستی که احلال کرده ایم لک برای تو ازواجک زنان ترا اللاتی اتیت آنها که دادی اجورهن
مهرهای ایشان را تنبیه احلال باعطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن وما ملکت
یمینک و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده آزاد دست تو یعنی مملوکات ترا مما افاء الله از آنچه
باز گردانیده است خدای علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وبنات
عمک و دختران عم ترا وبنات عماتک و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وبنات خالک
و دختران خال تو وبنات خالاتک و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللاتی هاجرن
آن زنان که از مذکورات هجرت کرده اند معک با تو و تخصیص که قید احلال مذکورات به هجرت در حق
آنحضرت باشد خاصه و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای خطبه کرد و بدین آیه من بدو حرام شدم
زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قولست وامرأة مؤمنة و زنی مومنه ان وهبت که ببخشد
نفسها للنبی نفس خود را بپیغمبر ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها آنکه در نکاح
آرد او را خالصة خالص کرده شد احلال او و خالص شدن لک مر ترا من دون المؤمنین بجز
مومنان یعنی از مخصوصات آنحضرتست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد و امام اعظم رحمه الله فر موده
که بلفظ هبه نکاح منعقد می شود اما مهر لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست
که هبه واقع شده و از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام
شریک بنت جابر و در تبیان آورده که ام سهل از بنی اسد و اگر آنجه زینب بوده باشد هبه او واقع است
در رمضان سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات
یافت اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و وقت عقد و ضیافت قد علمنا بدرستی که ما دانسته ایم
ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بامت از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان
یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره وما ملکت ایمانهم و در داشتن مملوکات ایشان
یعنی توسعه امر دران و احلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد علیک
بر تو حرج تنگی وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده مرچیزی را که تحرز از ان دشوار است
رحیما مهربان بتوسعه جایی که مظنه حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر کرا خواهی
منهن از ازواج خویش وتؤوی و جای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود داری من
تشاء هر کرا خواهی از ایشان و در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر

می گویند که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود رعایت
قسم می فرمود تا آنکه صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام
حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه می خواست بر وجهی که می خواست و چهار تن را
با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی که باز طلبی و
و طلب یابی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که بکرانه رفته از ایشان و ارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ
گناهی و تنگی نیست بر تو ذَٰلِكَ آنکه معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خوانی أَدْنَىٰ
أَنْ تَقَرَّ نزدیکترست بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند
وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که آنچه تو می
کنی از ارجا و ایوا و ترتیب و تنجیه بفرمان خداست ملول نمی شوند و کدورت می نهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
می داند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
عَلِيمًا دانا بمصالح بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیست
لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه که در عقد تو اند چه نه عدد در حق آنحضرت چون
چهار است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ
از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت
آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا استثناست یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که در ازنسام
کر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد وَكَانَ
اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز رَقِيبًا نگاهبان و کسی که از نظر رقیبی حق آگاه
گردد و او را از مراقبه چاره نیست مراقب حق را دانا و بینا دانستن است و در نهان و آشکارا پاس
حرمت رعایت چه دانستی که حق دانا و بیناست نهان و آشکارا خوبیش کن راست آورده اند
که چون حضرت پیغمبر زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب فرمود و مردم را طلبیده
طعام مستوفی داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته
بود حضرت پیغمبر می خواست که مردم بروند از لطف خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه
کس ماندند همچنان سخن می گفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم می داشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار
بسیار که خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده
بر روی چهره فرو گذاشت و آیه حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و
رسول لَا تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری
داده شود بدین یعنی شما را بخوانند إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن طعام و آن هنگام در آیید غَيْرَ نَاظِرِينَ



در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار دریابید إِنَاهُ رسیدن طعام را جمعی بوده اند که وقت نگاه می داشت
اند و چون در مطبخ از دود ظاهر می شده می آمده اند و می نشسته حکم شد که دیگر چنین نکنند وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ
و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خورده شد فَانْتَشِرُوا پراگنده
شوید و مکث نکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن بکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ
بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که می رنجاند پیغمبر را
فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمی دارد
مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان پیغمبر را مَتَاعًا رختی از امتعه
خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَٰلِكُمْ
آن سوال از وراء حجاب أَطْهَرُ پاکیزه ترست و پاک دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ
و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول آیه حجاب روایات دیگر هست
وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ و شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را و
بکنید آنچه وی آزرده و کاره باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که
مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران
شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس مخواهید ایشان را أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که ایذاء آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللَّهِ هست نزدیک خدا
عَظِيمًا گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات
و وفات او در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری
پس از وفات بر بالای اعتلای او دوخته اند قبای سلطنت مرده کو نشر نیست
که جز بقامت اقبال او دوخته است آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات
رسد من عایشه را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته بود و بزبان نیاورده آیه آمد که إِنْ تُبْدُوا اگر آشکارا
کنید شَيْئًا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مومنان و بزبان گوئید أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید
او را در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها
از سر و علانیه عَلِيمًا دانا و بران شما را جزا خواهد داد و در خبرست که بعد از نزول آیه حجاب حکم شد تا
همه زنان پرده فرو گذاشتند آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین
شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد بیان این آیه نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ گناه
نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه
پسران خویش وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه به برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه به پسران برادران ایشان

ولا أبناء أخواتهن و نه پسران خواهران ایشان ولا نسائهن و نه بر زنان ایشان یعنی مؤمنات ولا
ما ملكت أيمانهن و نه بانچه مالک شد آنرا دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزان و اصح آنست که کنیزان و حکم
ازین مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر و فرمود که ای
زنان در پس حجاب قرار گیرید واتقين الله و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش بر مدارید إن الله
بدرستی که خدای كان على كل شيء هست بر همه چیزی از افعال و اقوال شما شهيدا گواه و از هر چه
خاطر و باطن گذرد آگاه ۔ دیده بپوشید زنا محرمان ۔ دور شوید از ره دم و کلام ۔ در پس زانوی حیا و وقار
خوش بنشینید بصبر و قرار ۔ ای عزیز چون از فکر این آیتها که گذشت الزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم مفهوم می شود اردوف کرد آنها را بآیتی که مشعر است بکمال عنایت در باره آنحضرت
و فرمود که إن الله بدرستی که خدای درود گوید وملائكته و فرشتگان او يصلون درود
فرستند على النبي بر پیغمبر يا أيها الذين آمنوا ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید صلوا عليه
صلوات گوئید برو وسلموا و سلام گوئید بروی تسليما سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را
انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت و از غیر او طلب رحمت و ترجمه معنی اللهم صل علی محمد آنست
که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول
شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا درود
علیه و علیهم صلوات الله والملائكة والناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوة بر آنحضرت ازین آیه مفهوم
بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام مالک رحمه الله گوید در همه عمر یکبار واجبست و زیادت بر آن
و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکید است یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رحمه الله و در
تشهد اخیر واجبست و بمذهب امام اعظم رحمه الله سنت و ائمه را رحمهم الله در صلوات بوقت گفتن و شنیدن
نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اختلافست بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند
که در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست و بیش و فتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هر چند تکرار
یابد یک نوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رحمه الله
فرموده که افضل آنست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بانجام
پیوندد و بگوید اللهم صل على محمد عبدك و رسولك النبي الامي و على آل محمد و ازواجه و ذريته كما صليت على
ابراهيم و على آل ابراهيم و بارك على محمد النبي الامي و على آل محمد و ازواجه و ذريته كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم
في العالمين انك حميد مجيد و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابی که در آن رعایت نمود حواله بمطالعه
رساله تحفة الصلوات ۔ یا سید الانام درود جناب تو ۔ ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام
نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور ۔ درویش ما همین صلوات است والسلام إن الذين بدرستی آنانکه



يؤذون الله ورسوله می رنجانند خدا را یعنی ارتکاب می کنند آنچه نزد خدای مکروه است از نسبت شریک و
زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر ورسوله و می رنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر گویند و فعلا که لب
وی و دندان مبارکش می رسانند لعنهم الله دور گردانیده است خدای ایشانرا از رحمت خود في
الدنيا والآخرة در سرای دنیی و آخرت وأعد و آماده کرده لهم برای ایشان در عقبی عذابا
مهينا عذابی خوار کننده والذين يؤذون المؤمنين و آنانکه می رنجانند مردان مؤمن را چون صفوان
سهمی رضی الله عنه والمؤمنات و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رضی الله عنها بغير ما اكتسبوا
بجز آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس بدرستی بر داشتند این موذیان
بهتانا دروغی بزرگ را وإثما مبينا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب گناه
ظاهر می شوند و گفته اند این آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی را علیه السلام می
رنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بکار بد داشت
ملامت کرد بلکه ادب نموده متبرج ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع شافهه
با فاروق گفت و این آیه در باره او نازل گشت و گویند در شان زانیانست که شبها بر سر راه نشستندی و دست
تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و شبی که می فرماید که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سرپوشیده
رفتندی و جواری سربرهنه بودندی و چون آن بدکاران از سرپوشیده کمان نکاشتی می نمودند لاجرم آیه آمد که
يا أيها النبي ای پیغمبر قل لأزواجك بگو مر زنان خود را وبناتك و مر دختران خود را ونساء
المؤمنين و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه يدنين نزدیک گردانند و فرو گذارند
عليهن بر روها و بدنها خود من جلابيبهن چادرها خود را یعنی وجوه و ابدان را بدان بپوشند
ذلك آن پوشیدن تا سر و روی أدنى نزدیکترست أن يعرفن بانکه ایشانرا بشناسند بصلاح
و عفت یا تمییز شوند بآزادی فلا يؤذين پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشانرا
وكان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناه گذشته را چون توبه کنند رحيما مهربان که مطلع
بندگان با ایشان بیان می کند لئن لم ينته المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود والذين
و اگر بر طرف نشوند آنانکه في قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا
و میل فواحش والمرجفون و اگر ترک نکنند خبرهای اراجیف یعنی آنانکه خبر آرند و اشکنند في المدينة
در مدینه از لشکر اسلام و مصایب مردان لنغرينك بهم هر آینه ترا برگماریم برایشان و مسلط سازیم
و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا يجاورونك پس همسایگی نکنند با تو فيها در مدینه إلا قليلا مگر
زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونين رانده گان و دور ماندگان أينما ثقفوا هر کجا یافت
شوند أخذوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وقتلوا و کشته گردند یعنی بکشند ایشانرا تقتيلا

گشتنی بخواری و زاری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه گذشته اند
مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی مقرر کرده و مدام ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی
تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدا را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ می‌پرسند ترا مردم
یعنی کفار با منکران و استهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن
وقت قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبری مرسل را بر آن اطلاع نداده وَمَا
يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گرداند ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمی‌دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُونُ
قَرِيبًا باشد نزدیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند ناگرویدگان را یعنی
منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای عذاب ایشان
سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن أَبَدًا تاکید است یعنی جاوید
در آتش معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَلَا
نَصِيرًا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده
شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند
و گاهی بر روی در افکنند يَقُولُونَ و ایشان می‌گویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان می‌بردیم
خدا را وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان برداری می‌کردیم پیغمبر را وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند اتباع و ارذال قوم
که ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا
و بزرگان و پیشوایان را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گم کردند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند و با فسوه و
افسانه فریب دادند رَبَّنَا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ دو برابر
مِنَ الْعَذَابِ از عذاب که ما داده از آنکه هم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشان را
لَعْنًا كَبِيرًا راندنی بزرگ که بآن خوانده نباشد و مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که
بخواند هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن و آنکه را لطف تو خواند نتواند کس راندن يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه آذَوْا
مُوسَى برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا و علیه
السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و تهمت زدند از آن در قصه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس
پاک گردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند و آن زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا
کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هرون علیه السلام بکوه طور رفته و هرون آنجا وفات کرد گفتند
تو بر وی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملایکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند و معلوم
شد که غیر مقتول است با خدای او را زنده کردانید تا به برائت وی براه اقرار کرد یا کشته که وی ...



دارد که شما غسل می‌کنید روزی که جامه بر سنگی نهاده بود و آب در آمده آن سنگ با جامه روان شده عیان قوم
آمد و موسی علیه السلام بر عقب او می‌دوید و بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه و رتبه با مقبول با مستجاب الدعوة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او
وَقُولُوا و بگویید قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نهی است از جهت
آن یعنی دروغ مگویید و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا
اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند و قول جامع در این باب آنست که قول سدید سخنیست
که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گویید
يُصْلِحْ تا بصلاح آرد خدای لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بر آن
ثواب مترتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
و هر که فرمان برد خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرمایند فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که بهره یافت و
بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا پیروزی بزرگ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض
کردیم امانت را که طاعت با حدود و شرع در موضع خود که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت
نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت و بر هم الله بر عرض کرد آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب و عقاب و فهمی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَيْنَ
پس سر باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن و گفتند ای خدای
فرمانبرداریم آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند و بر ساکنان
زمین و جبال که جبه امانت بر ایشان عرض کرده و ابا کردند از وی مخافت نه از راه مخالفت وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ برداشت آنرا انسان با ضعف بنیه و ناتوانی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست انسان ظَلُومًا
ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان
بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عوض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللَّهُ تا عذاب کند خدای
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را به تضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب کند مردان
و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و باز گردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده تا چیان
رَحِيمًا مهربان بر ایشان علما و عرفا را در این آیه سخن بسیار است و از آن جمله شمه ایراد کرده می‌شود
جمعی معنی آیه را بر این وجه آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند بر این اجرام
عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک

وشورداده وبه انسان عرض کرد عرض تخییر وایشان اباکردند نه از معصیت نه از خشیت وانسان قبول کرد از راه عشق
نه از روی قوت — آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند — امام قشیری
قدس سره آورده که امانت را بر آنها عرض نمود وبر انسان فرض فرمود آنجا که عرض بود سر باز زدند وآنجا که
فرض بود در معرض حمل آمدند — شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بعرض حق بود نه بر
امانت لذت عرض ثقل امانت را ببرد وفراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عتاب فرمود که بدانستی
ارزش ونگاه داشتن از من چون تو بطوع بار را برداشتی من ام از جان همه تا بر داشتم وحملناهم فی البر والبحر
راه او را بده توان نمود بار او را بدو توان برداشت — صاحب انوار آورده که می شاید که مراد بامانت عقل
وتکلیف باشد وجه عرض سما وارض وجبال را استعداد حمل آن نبود وانسان بقابلیت خود قبول کرد وزیرا که ظلوم
بواسطهٔ استیلای قوت غضبی وجهول جهت غلبهٔ قوت شهوی وفایدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه
داشته بطریقهٔ اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که بتبعیت صفتین سبعی و
بهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل باشد وگفته اند از شان انسانست ظلم وجهل چنانچه کوی الاکار طهور ر
بعضی ازشان او وصف طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیانست اما چون حامل امانت شدند بعضی
ترک ظلم وجهل گرفته وجمعی بران ماندند با خود این دو صفت نوع انسانراست باعتبار اغلب افراد او اضافت
آورده که ظلوم وجهولست نه نزد خلق نه نزدیک حق ودر تیسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض
کرد امانت را بر اهل آسمان وزمین وجبال وابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد وچون انسان را استعداد او
حمل آن بود بی مضایقه وبی مبالغه قبول نمود واو ظلومست بر نفس خود که اعتنای کند ذات خود را در معرض
مطلق وجهولست که بغیر حق را نمی شناسد وبقول لا اله الا الله نفی ماسوی می کند در فتوحات فرموده که امانت اضافت
باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کرد نه وانسان قبول کرده واو ظلوم بودی اگر بر نداشتی وجهولست یعنی عالم
زیرا که نهایت علم با و اعتراف است بجهل وعجز از معرفه — العجز عن درک الادراک ادراک — وحضرت خاتم
الانوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده وگفته که ظلم وجهل ضد عدل وعلمست اما
معنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده اینجا جلوه داد وظلوم وجهول صیغهٔ مبالغه است وهرگاه ایجاد دو صفت
از حد متجاوز گردد بمقتضای آیه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح می گوید که ظلوما جهولا انجا خاص
نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشت فوق الطاقه بود وگفتند ظلم کردی بر نفس خود دانستی که بار گرانست
گفت از غرض جاهل بودم آواز ظلومی وجهولی او در عالم افتاد وعالمیان ازین راز غافل ورلواقع آورده
که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت در ملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرور لطف وعصمت اند مرد
سایه پرورده محبت چی ورد را قدر وقیمتی چه عشق را طایفه پر شور باید که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها
سرمایهٔ بازار ایشان وصفت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشانست

عمل ۱۱۵



عاشق را ادر و بدنامی خوشتر — عاشقانرا سوز وناکامی خوشست — آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت
آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت زمین فریاد بر کشید که وانت بسطت واقع است صدا از کوه بر آمد
که در اثبات قدم حاصلست مرا تحمل این بار دشوار نیست آدمی با بار خورد وازین سخنها از ابنا شد آدم خاکی گفت
راه حیث که از من بشا شد فرا پیش آمد وبارگاه هیاکل افلاک نکشید در بر دوش نیاز گرفت نعرهٔ هل من مزید زدن
آغاز کرد ای خاک دلیر این همه قوت ازکجا آورده بزبان حال او می گفت که بار گران بجهد یار مهربان توان کشید
آن بار که از بردن آن عرش اباکرد — با قوت تو حامل آن بار توان بود — القصه خلعت حمل الا
جزیرت فات استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست بناه وجهه کامگاری
بدین غلطه ومهی حمد با ابهت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند
سپندانه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند — ماکور شود هر آنکه نتواند دید — سورة السبا مکیة
و هی اربع وخمسون آیة — بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ستایش وستایش ها لله مرخدایرا
الذی له آن خدایی که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم و
ما فی الارض وآنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود وکرم وله الحمد ومر او راست
ستایش فی الآخرة در آن سرای چه از دوش تکلیف بگذارد او مر ورحانچه کویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن شان
والحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد لله الذی احلنا دار المقامة وگفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دو
ازانست اولیا بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم واوست کار دان الخبیر
ودانا باحوال بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو درود فی الارض در زمین چون آب باران
ومایخرج وآنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یاد انهاست با آنچه در زمین باشد چون کنوز
ودفاین واموات وآنچه بدر رود بازمین آید چون حیوان وعیون وفلزات وما ینزل ومیداند آنچه
فرود آید من السماء از آسمان چون ملایکه وکتب وصحایف وارزاق وامطار وما یعرج وآنچه بالا
می رود فیها در آسمان چون فرشتگان ونامهٔ اعمال بندگان ودعوات وکلمات طیبه وارواح
ودر جواب التیسیر آورده که آنکه فرود می آید یعنی جبرئیل علیه السلام وآنکه بالا می رود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بدل اولیا
اولیا از واردات ومکشوفات وآنچه بالا می رود از انفاس اصفیا در همه اوقات با آنچه فرود می آید الطاف کرم
که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنایی می آید همانجا نزول می کند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا
فتعرضوا لها وآنچه بالا می رود نالهٔ نیازمندان وآه مفلسانست که چون سحرگاه از ظلمتخانهٔ سینهٔ ایشان روی بدر
رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بر وی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین
غلغل تسبیح شیخ ارچه مقبول است لیک — آه درد آلود رندان نیز مقبول دیگر است — وهو الرحیم واوست

مهربان در انعام نعمت الغفور پوشنده گناهان بپرده رحمت وقال الذين كفروا و گفتند آنانکه کافر
شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتينا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلی هر آینه آید قیامت بشما
گوییه آری وربي یعنی پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات وعزی سوگند خورد که بعث و نشور
نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بزودی لتأتينكم بیاید شما را
قیامت عالم الغيب هست پروردگار دانای یعنی داننده پوشیدها است لا يعزب دور نشود
عنه از علم او یا پوشیده نگردد از او مثقال ذرة هم سنگ مورچه خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا
في السموات در آسمانها ولا في الأرض و نه در زمین ولا أصغر و نیست خوردتر من ذلك
از مثقال ذره ولا أكبر و نه بزرگتر از آن إلا مگر آنکه مکتوب است في كتاب مبين در کتابی
روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت کرده ليجزي الذين آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که
گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته أولئك آن گروه مؤمنان و نیکوکاران
لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش خطیئات ورزق كريم و روزی بزرگوار یعنی بی تعب
وطلب والذين سعوا و آنانکه شتافتند في آياتنا در رد آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی
نمودند معاجزين عاجز کنندگان یا کوشندگان در شبهه مردم ازان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما
تا عذاب ما از ایشان فوت شود أولئك آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذاب
من رجز أليم از سخت عذابی الم رساننده ويرى الذين و دیگر اثبات اینها در لوح محفوظ
برای آنست تا بدانند آنانکه أوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبر است صلی الله علیه
وآله وسلم ورضی عنهم یا مؤمنان اهل کتاب و بعضی برآنند که مراد آنست که اهل علم دانند الذي أنزل
آنچه را که فرو فرستاده شده است إليك بسوی تو من ربك از آفریدگار تو یعنی قرآن
هو الحق راست و درست ويهدي و راه می نماید آن منزل راه نماید إلى صراط العزيز براه
خداوند غالب الحميد ستوده بر نعم رغایب وقال الذين كفروا و گفتند آنانکه کافر شده اند
یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هل ندلكم آیا دلالت کنیم شما را على رجل ينبئكم
بمردی که خبر می دهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که می گوید إذا مزقتم چون پاره پاره کرده شوید
یعنی متفرق سازند اجزای شما را كل ممزق هر پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد و در خاک
إنكم بدرستی که شما لفي خلق جديد در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت
کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبری دهد أفترى على الله آیا می بندد بر خدای كذبا
دروغی شنیدا أم به جنة یا بدو جنونی هست که این گونه چیزها که نمی داند بل الذين نه چنین است
که می گویند بلکه آنانکه لا يؤمنون نمی گروند بالآخرة بدان سرای في العذاب در عذابند بدان





جهان والضلال البعيد و در گمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازیست
چه بعد صفت ضالست أفلم يروا آیا نمی بینند و نمی نگرند کافران إلى ما بين أيديهم بسوی آنچه در پیش
ایشانست وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست من السماء والأرض از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است
پس و پیش ایشانرا و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین إن نشأ اگر خواهیم نخسف
بهم الأرض فرو بریم ایشانرا بزمین أو نسقط یا فرو افکنیم عليهم بر ایشان كسفا
من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتها را إن في ذلك بدرستی که در نظر با آسمان
و زمین یا در تأمل با قتدار بر خسف و اسقاط لآية هر آینه دلالتیست و حجتیست لكل عبد منيب
مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان با تفکر و تدبر می نمایند دلائل قدرت و مخایل حکمت ولقد
آتينا و هر آینه دادیم داود را منا از نزدیک خود فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده
با زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات
با علم یا آنکه جز بارگاه او ملجأ و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که
داود علی نبینا و علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده
آواز او را گوش کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی
ز صوت دلکشش جان تازه گشتی روان از ذوق بی اندازه گشتی سپهر چنگ پشت ارغنون ساز
ازان پر حال تر نشنود آواز و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد ازان می گوید يا جبال گفتیم ای کوه
ای کوهها أوبي بازگردانید آواز خود را معه با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید
با وی یا تسبیح کنید با او هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزه داود بود علیه السلام که هرگاه خواستی
کوه با او روان شدی والطير و مسخر کردیم مرغان تا در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند
که چون داود علی نبینا و علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا وی را مدد دادندی و مرغان بر زبر سروی
صف کشیده بالهای ولا ویرا ابداد عود ندی و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی
چو کرد او مطرب حسن نغمه پرداز زشوقش مرغ روح آید به پرواز روزی فرشته ببشارت داود علیه
السلام آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدای خواست
علیه و اشارت که زره گری کند و آنرا بر وی آسان کرداند چنانچه می فرماید وألنا له الحديد و نرم کردانیدیم
برای او آهن را بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او چنان بود که موم بودی در دست هر تصرف که خواستی کردی و
فرمان دادیم أن اعمل آنکه بساز سابغات زرهای فراخ دامن کشاده وقدر و اندازه
نگاه دار في السرد در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تفسیر
آورده که هر روز زرهی تمام کردی و به شش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه اهل

است

نیلیم

ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد نه هزار زره در خزانهٔ او بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم که ای داود و تو با اهل بیت
خود عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنید
بَصِيرٌ بینا ام و لاجرم آن را پاداش خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا
شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیرهٔ شهری چنانچه از تدمر پرواز آمدی
و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی وَأَسَلْنَا و جاری کردیم لَهُ برای
او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمهٔ مس گداخته را تا از معدن روان آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب
صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس هرچه می‌خواستند می‌ساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد
او را از دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسی که کار کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار
او مقرر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ هرکه بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنَا
از فرمان ما و از طاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در
عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانهٔ از آتش در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هرکه از
فرمان سلیمان علی نبینا وعلیه السلام سرکشید آن تازیانهٔ آتشین بروی زدی و او را بسوختی يَعْمَلُونَ می‌کردند
لَهُ برای سلیمان مَا يَشَاءُ آنچه می‌خواست مِنْ مَحَارِيبَ از قصرها و خوش منظرها و کوشکها در وسط
آورده که محراب منزل را گویند که بصدر وی باید رفت و گفته‌اند محاریب اینجا مواضع حرب است چون قلعهای
بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنهای عجب ساخته بودند چون
صرواح و بینون و سلحین و ظلفوم و غمدان و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و می‌ساختند تمثالها و صورتهای
ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده بر عبادت و جد بیشتر
نمایند و در آن زمان اتخاذ صور مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان می‌
ساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان می‌دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته‌اند تمثال
دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و صورت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر تخت بر آید
آن دو شیر بازوها خود را فرا خستندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای
خود وی را سایه کردندی وَجِفَانٍ و می‌کردند برای وی از کاسها چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند
حوضهای بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و او را دوازده هزار طباخ
بوده که در آن دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایات شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود است
اعْمَلُوا وگفتیم عمل کنید آلَ دَاوُودَ ای آل داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها تا
بنای قدس سره نموده که آل داود علی نبینا وعلیهم السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر
ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی وَقَلِيلٌ و اندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از

---



بندگان من سپاس دار شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات شکر گذاری کند و با وجود چنین
استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکری دیگر و از اینجا گفته اند الشکور
در نهان من یری عجزه عن الشکر هر شکر حق نداند هیچ کس چون آمد حاصل دانا و بس آن بزرگی گفت با حق
ایزد بیام کای بدیه آرنده مرده و جان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت یک حضرت داد از
گفتش از تو این بود شکر تمام چون در این راه این قدر بشناختی شکر نعمتها را پرداختی آورده اند که بنای
بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیها بلیغ بجای آورد هنوز
یکساله کار مانده بود که تقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعت روح نمود سلیمان کسان خود را
وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد
باتمام رسد پس چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشستند و بر وی نماز گزاردند و او را بر عصای او تکیه دادند
دیوان او را زنده می‌پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام می‌نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصا
او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاده حکمت تراحت او معلوم شده و دیوان فی الحال فرار نموده در شعاب
جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آن هنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ
بر سلیمان مرگ تا او را مرده بر عصا تکیه داده بودند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد دیوان را عَلَىٰ مَوْتِهِ بر مرگ او
إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ که چوب خواره کاز زمین بر آمده تَأْكُلُ می‌خورد مِنسَأَتَهُ عصای او را فَلَمَّا
ندی خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانسته دیوان أَن لَّوْ كَانُوا آنکه اگر بوده
که البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را که گمان جن آن بود که غیب می‌دانسته و بر مردم چنین ظاهر
می‌کردند حق سبحانه می‌فرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی مَا لَبِثُوا درنگ نمی‌کردند یکسال فِي الْعَذَابِ
الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستیکه
که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان آيَةٌ
علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او و در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از
ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل ده فرسخ و شرب ایشان را اعلی وادی بود
از چشمه‌ها و باران کوهی گاه بودی که فاضل آب از ولایت شحر با آب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس
که والیهٔ ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست در دهانهٔ دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا
جمع شدی و سه نقب بر آن سد ترتیب کرد تا اول نقب اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کم
شود وسطی و باز سفلی و ایشان بر عیش و یسار در منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال تعالی
جَنَّتَانِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شده دو بوستان بود عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ
منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تناسب اشجار همه بمثابهٔ یک باغ می‌نموده كُلُوا

گفت پیغمبر ایشان مر ایشان را که بخورید مِن رِّزقِ رَبِّکُم از روزی پروردگار خود و کثرت میوه ایشان بمثابه بود
که کسی زنبیلی بر سر نهادی و بر زیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی بی آنکه بدست باز کردندی پس پیغمبر
گفت از این نعمتها بخورید وَاشکُرُوا لَهُ و شکر گوئید مر خدا را بَلدَةٌ طَیِّبَةٌ این شهر که خدای شما را ارزانی
روزی می دهد شهری پاکیزه است هوای آن درست و آب شیرین و خاکی پاک شهری چو بهشت از نکوئی
چو باغ ارم بتازه روئی در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و شپش در جامهای غریبی که آنجا رسیدی
شپشها در جامهای او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده آمرزنده است
و کسی را که توبه کند از شرک فَأَعرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نمودند و
خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمده و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخر بوده در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبشان
بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدایشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشان دشتی در
زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شد
و سیل در آمده منازل و حدایق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپای هلاک شدند چنانچه فرمود که چون
اعراض کردند فَأَرسَلنَا عَلَیهِم پس فرستادیم بر ایشان سَیلَ العَرِمِ سیلی صعب و گفته اند عرم نام بند
آبست یا نام وادی که آب از و آمد یا نام موشان دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلنَاهُم و بدل دادیم ایشان را
بِجَنَّتَیهِم بباغهای ایشان جَنَّتَینِ دو باغ ذَوَاتَی أُکُلٍ خَمطٍ خداوند میوه تلخ وَأَثلٍ
و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلت وَشَیءٍ و چیزی مِن سِدرٍ از کنار قَلِیلٍ
اندک یعنی در آن شوره زارها اندک میوه کنار رها ادیم تا یاد کنند از آن میوه ها فوت شده ذَلِکَ این عقاب
جَزَینَاهُم پاداش دادیم ایشان را بِمَا کَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و برسل کافر شدند
وَهَل نُجَازِی و آیا عقاب کرده شود إِلَّا الکَفُورَ مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم
و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عامست مر مؤمن و کافر را و مجازاة
خاصه کفارست آورده اند که جماعتی از سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس از این کفر
نعمتها را ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشد حق سبحانه دیگر باره درهای
نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وَجَعَلنَا و گردانیدیم بَینَهُم میان سبا وَبَینَ القُرَی الَّتِی
و میان آن دیهها که بکرم خود بَارَکنَا برکت داده ایم فِیهَا در آن از ولایت شام چون فلسطین و
اردن و اریحا و ایلیا قُرًی ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل بیکدیگر در عین المعانی گوید از مأرب
که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد ده پدید آمد وَقَدَّرنَا و تقدیر کردیم فِیهَا السَّیرَ
در آن دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِیرُوا بروید فِیهَا در این دیهها
لَیَالِیَ وَأَیَّامًا روزها و شبها آمِنِینَ امان یافتگان از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از



جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقبیله سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام می رفتند چاشت در دیهی بودندی
شام در دیهی توانگران از آن بر درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرق نیست پیاده و مفلس این
راه را بمجانا می روند که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما
بَاعِد دوری افکن بَینَ أَسفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم
بی زاد و راحله سفر نتوانستند کرد وَظَلَمُوا أَنفُسَهُم و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و آن دیهها را خراب
کردیم فَجَعَلنَاهُم پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِیثَ سخنان یعنی از ایشان بتعجب باز گویند که
از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقنَاهُم و پراکنده ساختیم ایشان را کُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی
تا بعضی از ایشان در مأرب ماندند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد ببحرین و انمار بیثرب
و جذام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِی ذَلِکَ بدرستی که در آنچه
ذکر کردیم لَآیَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِکُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَکُورٍ سپاس
گوینده را بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فارغ بالی می گذرانیدند بسبب بی
لاجرم صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید ای روزگار عافیت شکرت نکردم
دستی که در آغوش بود اکنون بدندان می برم وَلَقَد صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَیهِم
بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبلِیسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که
من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او
در بارهٔ اهل خرابات راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پی روی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ المُؤمِنِینَ
مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وَمَا کَانَ و نبود لَهُ مر ابلیس را عَلَیهِم بر آنانکه گمان او در ایشان
محقق شد مِّن سُلطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَن یُؤمِنُ کسی را که ایمان آورد
بِالآخِرَةِ بدان سرای مِمَّن هُوَ از آنکس که او مِنهَا فِی شَکٍّ از آخرت در گمانست یا انکار دارد
اولیای ما اهل ایمان و ارباب کفار را وَرَبُّکَ و آفریدگار تو عَلَی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها حَفِیظٌ
نگاهبانست قُلِ بگو ای محمد مر بنی ملیح را که ادعُوا الَّذِینَ زَعَمتُم بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشانرا
خدایان مِّن دُونِ اللهِ بجز خدای یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا ایشان در جذب منافع و دفع مکاره
مددی یا پید یعنی ایشان را بی عوض آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست با همه کافران را بگو که بخوانید آلهه
خود را هیچ اجابت نمی کنند شما را و چگونه اجابت کنند که مطلقا لَا یَملِکُونَ مالک نمی شوند ایشان مِثقَالَ
ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه را از خیر و شر فِی السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِی الأَرضِ و نه در زمین وَمَا لَهُم
و نیست ایشانرا که شریکانند فِیهِمَا در آسمان و زمین مِن شِرکٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف
نگاری کردن وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنهُم از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِن ظَهِیرٍ هیچ یاری و مددی

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کسی عِنْدَهُ نزدیک خدای یعنی کسانی شفاعت که بلا نکه یا اصنام
وارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع نده إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای
لَهُ برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و
مشفوع له در ترس و فزع گذاشته تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظاری برند حَتَّى إِذَا فُزِّعَ
تا چون برداشته شد فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قَالُوا گویند بعضی
از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ
گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مومنان را شفاعت کنند نه مشرکان را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و خدای
برتر و بزرگوار تر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو که روزی
میدهد شما را مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بنبات قُلِ اللَّهُ و هم خود بگو
روزی دهنده خدای چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند
وَإِنَّا و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ
یا شما مشرکان که جمادی را که در مراتب امکانیه فرود تر از همه است با واجب الوجود شریک میسازید لَعَلَى
هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یا در گمراهی آشکارا قُلْ لَا تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید
شد عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما
میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا
میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محقان را
ببوستان وصال فرستد و مبطلان را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایا و مشکلات
الْعَلِيمُ و دانا بچگونگی حکم قُلْ بگو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمائید بمن آنان که أَلْحَقْتُمْ بِهِ پیوسته اید به
بخدای شُرَكَاءَ انبازان یعنی بنمایید که بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا
این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه پس که با او دم شرکت
تواند زد الْحَكِيمُ و دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبه شرکت تواند
وحده لا شریک در صنعتش و هو الفرد الاحد در صفتش شرک را سوی وحدتش عقل از کنه ذاتش آگه نی
ست در راه کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا كَافَّةً
مگر فرستادنی عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم که بجهانه خلایق و این از
خصایص افضلیت آنحضرت که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچ کس از انبیا بتمام جن
و انس مبعوث نبوده نزاد او نذیر و بشیر و سعادت و ذات پس نوع انسان آفریدند پیر اجله
پس انکاه سلیمان آفریدند و گفته اند آیا کافه برای مبالغه است چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارا

نوکرده



مر دانا را از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعدل آنرا که بر شرک
اصرار کند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب
ایشان را بر مخالفت تو میدارد وَيَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت که مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این
وعده عذاب یا قیام قیامت إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما یعنی رسول و مومنان صَادِقِينَ راست
گویان قُلْ لَكُمْ بگو شما را مِيعَادُ يَوْمٍ وعده روز زیست که چون برسد لَا تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نباشید
عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقداری اندک از زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن آورده اند که کفار
مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوا — نده ایم
و او پیغمبر بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب که ما لَنْ نُؤْمِنَ ایمان نیاریم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ بدین
قرآن که بر محمد فرو می آید وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب که فرو آمده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او
وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ بازداشتگان باشند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسب هر آینه ببینی امری صعب و کاری با
هول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگرداند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر سخن را یعنی
محاوره میکنند و سخن بر هم میگردانند يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند
یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا
أَنْتُمْ اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه میبودیم ما گرویدگان
ما شما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردنکشی کرده بودند
لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ آیا ما صَدَدْنَاكُمْ باز
داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ از قبول هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما
بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ گناهکاران و شرک آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف
و بیچاره بوده اند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سر کشیده اند بَلْ نه چنین است که ما خود
کافر شده ایم بلکه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در روز و شب باز دارنده ما بود از ایمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا
چون میفرمودید ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بآنکه کافر شویم بخدای وَنَجْعَلَ و قرار دهیم لَهُ أَنْدَادًا مر او را
همتایان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و دم در کشند بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را — شد
از یکدیگر تا سرزنش در نباشد و بعضی اسرار را بمعنی اظهار داشته و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کنند
پشیمانی لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بگذاریم غلهای آهنین را
فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانکه گرویده اند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت

نصف حزب

تحقیق و وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعار است بموجب اغلال ایشان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان
یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر آنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
وسلم که به وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران آن ده به مر آن پیغمبر إِنَّا بدرستی که ما
بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم وَ
قَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند که ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما
بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده
شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد و چنانکه ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ
إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای
هر که می خواهد از اهل شرک و معصیت بجهت خود نه برای کرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ می گرداند بر هر که می خواهد
بحکمت خود نه بجهت مذلت او وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند و گمان
می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از وی استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ
و نیست مالها که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ
بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفَى نزدیک گردانیدنی چه قرب باعمال صالح
باشد و شمار آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمی گرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر کسی را که بگرود
وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود
را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست جَزَاءُ
الضِّعْفِ پاداش ده تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کرده اند
از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن اند از مکاره و آفات و
شدائد و مخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه می شتابند و کوشش می نمایند فِي آيَاتِنَا در رد آیتهای ما
یعنی قرآن و براه زبان طعن می گشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان می برند که ما را عاجز توانند ساخت
از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولَئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ
در عذاب دوزخ حاضر آورده گان اند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده
می سازد روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او مؤمن و مطیع خود بمحض
رحمت وَيَقْدِرُ و تنگ می گرداند لَهُ از برای او بر وجه حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه می کنید
مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدا فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض می دهد آنرا در دنیا
یا ذخیره می نهد برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی



رابطت کرده

می گوید اللهم اعط منفقا خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا می کند که اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا
مال ممسک را عرضه تلف ساز بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد سبب بر دو یکی هم کاند که زمانی
وَهُوَ و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی می دهند واسطه
اند در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بندگان را از
خزاعه ثُمَّ يَقُولُ پس گوییم و حفص در هر دو لفظ بیای غائب خواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید لِلْمَلَائِكَةِ
فرشتگان را أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه اند که شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدند و
این سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قَالُوا گویند فرشتگان سُبْحَانَكَ
پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی منحصر می دانیم
بهیچ وجه معبود به خود روا نداریم یا تویی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ
نسبت و علاقه که ما به پرستش ایشان را رضا داده باشیم بَلْ كَانُوا بلکه بودند که از جهل و غوایت
يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوانرا یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل می شدند
بصورتها و مشوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر آدمیان بِهِمْ بدیوان
مُؤْمِنُونَ گرویدگان اند یعنی متابعت ایشان می کنند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز حکم است مر خدایراست
لَا يَمْلِكُ مالک نمی شود بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا سودی را
وَلَا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست
وَنَقُولُ و گوییم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسان را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ
النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب می
کردید و دروغ می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ برکافران آيَاتُنَا آیتهای
ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتها روشن قَالُوا گویند مَا هَذَا نیست این کس یعنی محمد إِلَّا رَجُلٌ
يُرِيدُ مگر مردی که می خواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه بازدارد شما را عَمَّا كَانَ از آنچه بود که می پرستیدند
يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی منع کند و بجای
آن چیزی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَقَالُوا و گفتند مَا هَذَا نیست این کلام که می خواند
یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مُفْتَرًى بربافته و بخدای اضافت کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار که لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که بدیشان
آمد یعنی قرآن إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا
می گویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشان را مِنْ كُتُبٍ از کتابهای آسمانی و فرستاده که حواله
يَدْرُسُونَهَا بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستاده ایم

بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت
کند و بر تکذیب آن بیم نماید وکذب الذین من قبلهم و تکذیب کرده اند انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند وما
بلغوا و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه داده بودیم ایشان را از
قوت و طول عمر و کثرت مال یا عشر داده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و
و اسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فکیف کان پس
چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب کردن پس باید که قوم تو بتر
بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم
بواحدة بیک چیز ان تقوموا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لله برای
خدای و به آهنگ و شوید مثنی دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید و فرادی و یک یک تا از ازدحام
شما تشویش نشود ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد و از مبداء حال او تا این غایت اطوار او را در نظر
تا بدانید که البته ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت
باعث باشد بلکه میشناسید کمال عقل او را و میدانید کامینست بر صدق قول او ان هو نیست او الا
نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذابی سخت که عذاب
آخرت قل ما سألتکم بگو آنچه میطلبم شما را من اجر از مزد بر ادای رسالت فهو لکم
پس آن مر شما را یعنی مزدی که برای رسالت میخواستم شما را بخشیدم مراد نفی سؤالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم
ان اجری نیست مزد و دعوت من الا علی الله مگر بر خدای وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها
شهید گواه است قل ان ربی بگو بدرستیکه پروردگار من یقذف بالحق میافکند حق را
یعنی وحی را القا میکند بهر که خواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد انشای دین
اسلام و اظهار احکام آنست علام الغیوب اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست قل
جاء الحق بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وما یبدئ الباطل و نمی
آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وما یعید و باز نمیگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث
قل ان ضللت بگو اگر گمراه شدم از راه حق چنانکه گمان میبرید فانما اضل پس جز این نیست
که میلغزم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست وان اهتدیت و اگر بر راه راست روم
فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی بسوی من ربی پروردگار من چه
توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست انه بدرستیکه خدای سمیع شنواست دعای بندگان را
قریب نزدیک باجابت نیازمندان ولو تری و اگر ببینی کافران را اذ فزعوا چون ترسان
شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب یا هول فلا فوت پس نباشد هیچ



فوتی یعنی بگریختن و پناه بجستن و از عذاب از ایشان فوت نشود واخذوا و گرفته شوند من مکان
قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه در یعنی
آمده که این آیه در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه
زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمیع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست
که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه جهنی
گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند وقالوا و گویند مشرکان که با لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان
خسف آمنا به ایمان آوردیم بخدای یا به پیغمبر یا بحشر که انکار کرده اند به یعنی وانی لهم التناوش و از
کجا باشد ایشان را باز گرفتن و حفص غیر بهمزه میخوانده و آن بمعنی تناولست یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن ایمان
من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک بایشان قرب
مشهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا و حال آنکه کافر شده بودند به بخدای یا رسول یا به بعث
من قبل پیش از این که در جز تکلیف بوده اند و یقذفون و میافکندند بالغیب به پوشیده یعنی سخنان
لا یعنی یعنی بکار نمیاید و سخنان میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور بود
از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وحیل و جدائی کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون
و میان آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کما فعل چنانکه کرده شد چنین عمل باشیاعهم
باشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش از این یعنی ایمان یاس از ایشان نیز قبول نکردند انهم
بدرستیکه ایشان کانوا بودند فی شک مریب در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده سورة فاطر
مکیة وهی خمس واربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ستایش که شاید و ثنائی که
سزا بود لله مر خدای را که سزاوار ثنا و ستایش است فاطر السموات والارض و سازنده و پدید
آرنده آسمانها و زمینها جاعل الملائکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرشته
ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و با اولیا بالهام و بمؤمنان
برؤیاهای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوند بالها مثنی دو دو برای طیران و
ثلاث سه سه ورباع و چهار چهار برای آرایش را و خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر
چه در خبرست که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفریده خود
ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه میافزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آد
و زیادات ایشان را عقلی باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانی چون حسن صورت و ملاحت عینین
و خط نیکو یا محبت در دلها و خلق امام قشیری رحمه الله فرموده که علو همت یا رضا بقسمت یا شوق
قرب و رضا بحکم آورده که تواضع اشراف و سخاوت اغنیا و تعفف فقرا و صدق در سخنان و شوق

نیابند

در جهان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق
قَدِيرٌ تواناست مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِنْ رَحْمَةٍ
از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ پس بازگیرنده نیست لَهَا
مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست
لَهُ مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ پس از بازگرفتن آن وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در بازگرفتن الْحَكِيمُ
صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم بر آنند که این آیه اشارت بفتوح مؤمنان و اهل
عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسمست یکی مواهب صوری چون رزق نامکتسب
و دیگر مطالب معنوی و آن علم لدنیست ناآموخته یا شریعه موافق ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که آه ازین علم ناآموخته گاه در آن غرق و گاه از آن سوخته — دست لطفش نسخهٔ علم و حکم
بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم — علم اهل دل نه از کسب بود — بلکه از تعلیم خاص رب بود — يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا
ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که انعام فرموده است عَلَيْكُمْ بر شما از ارسال و ادرار
رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ بجز خدای که روزی دهد شما را
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا
نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر بدروغ
دارند ترا اهل مکه فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستادگان مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبائی وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز
گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
بدرستی که وعدهٔ خدا بحشر و جزا حَقٌّ راستست و در وی خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی
ندهد شما را و نفریبد الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که فریب
نکند شما را بِاللَّهِ بکرم خدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت
در دل شما افکند و اگرچه این ممکن است اما شما بدل زهرست باید دفع طبیعت مر آنرا با مقاومت با آن بزرگان
فرموده اند که یکی از صحابه ابلیس نوبت مر تو به یعنی توبه بنه و از تأخیری افکند که فرصت باقیست عمره نقد از دست
امشب همه شب یاری و شاد باش — چون روز شود توبه کنی و زاهد باش — غافل باید که بدین فریب
از راه نروی و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردی — عذر با فردا افکندی عمر فردا که دید — إِنَّ الشَّيْطَانَ
لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس
فرا گیرید شما او را دشمن و از و حذر نموده در جمیع احوال جد و اهتمام نمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطانرا
دشمن گیرم گفت از پی آرزو مرو و بدو متابع نفس مشو و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد إِنَّمَا





دارا نزا

يَدْعُوا جز این نیست که می خواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حِزْبَهُ گروه خود یعنی پی روان و فرمان بر
لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت با او مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند و دعوة شیطانرا اجابت کردند لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای خالص
و پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش عیب از بهر ورد کار ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ
یعنی ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی
عمل او فَرَآهُ پس دید آن عمل زشت را حَسَنًا نیکو باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبیح و
مرتکب او نشود بعضی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان
شرک و تکذیب ماوردی گوید مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُضِلُّ
فرو گذارد و گمراه کرد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه نماید و توفیق دهد مَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان
حَسَرَاتٍ برای حسرتها یعنی حسرتهای الی که می خوری زیاد سبب ها گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک
از آن مستحق حسرتست یعنی زجر مخور بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند و بر آن ایشانرا جزا خواهند داد وَاللَّهُ خدای یعنی
الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و قبول و جنوب فَتُثِيرُ پس برانگیخت
سَحَابًا ایشان ابر را ابرا و ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت فَسُقْنَاهُ
پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ
بزمینی مرده و افسرده یعنی باحیاء آن فَأَحْيَيْنَا پس زنده کردیم بِهِ الْأَرْضَ بآبی که از ابر نازل
شد زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی او كَذَٰلِكَ النُّشُورُ همچنین است زنده کردن
یعنی احیاء اموات و برانگیختن اموات در صحت مقدور یکسانست مَنْ كَانَ هر که باشد که برای
خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ خواهد ارجمندی که طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس خدا
مر عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعززند ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت در طاعت اوست
و ذلت در مخالفت او — عزیزی که از درگهش سر بتافت — بهر در که شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ
بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بالا می رود سخنان پاک یا صحایفی که آنها
در و مکتوبست یعنی صعود می کند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ و عمل شایسته يَرْفَعُهُ بر می دارد آنرا و بمحل قبول
می رساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست بالکلم الطیب و عات و عمل صالح احد

برات

مساکین و در غالب اجابة دعوات بقصد قانت یا کلم دعا ایه است و عمل تائبین جاعسان یا کلم تکبیر غزات و عمل
شمشیر زدن یا کلم استغفار است و عمل ندم و در این همه صور برداردنده کلم عمل است و بعضی ضمیر فاعل را در یرفعه
عاید بکلم طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و یک وجه
در کشاف آنست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبه او را رفیع سازد و مراد عمل موحد مخلص است که هیچ
چیز بهیئت آن نیست و کاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر و بی مقدارتر است
گر نه هیچ اخلاص در بوم نیست از این در کسی چون تو محروم نیست زر قلب آلوده بی قیمت زیرا که خالص بود در حرمت
وَالَّذِينَ و آنانکه يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ پنهان می کنند و می سازند مکرها بدرا مراد مکر کفار قریش است
نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره ایشان از حبس و
قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لَهُمْ مرایشانراست یعنی مکاران راست عَذَابٌ شَدِيدٌ
عذابی سخت در آخرت وَمَكْرُ أُولَئِكَ و مکر آن گروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود و از پیش نرود وَ
اللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما یعنی پدر شمارا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شمارا از نطفه
ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس گردانید شمارا أَزْوَاجًا صنفها یا مردان و زنان که تزاوج کنند وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى انثی
و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر
بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم اوست وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی داده
نشود مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر
معمر اول نرسد و مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر در لوح محفوظ یعنی
درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شده إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَى اللَّهِ
يَسِيرٌ بر خدای آسانست وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوی نیست دو دریا هَذَا عَذْبٌ آن آب سَائِغٌ شَرَابُهُ
شیرین فُرَاتٌ گوارنده وَهَذَا و آن دیگر مِلْحٌ آب شور أُجَاجٌ بالمخی گراینده وَمِنْ
كُلٍّ و از هر یک از این دو دریا تَأْكُلُونَ می خورید لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی
وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حِلْيَةً پیرایه از لولو و مرجان تَلْبَسُونَهَا می
پوشید یعنی می پوشند زنان شما بعضی برانند که این ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات میان
ایشان صورت نه بندد چه یکی از طراوت ایمان عین عذب عرفانست و دیگری از مرارت عصیان
بحر اجاج کفر و طغیان آن آب حیات آمد و این نقش سراب این عین خطا باشد و آن محض صواب
وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتی هارا فِيهِ در هر یک از آن دو دریا مَوَاخِرَ شکافنده کان آب و
روندگان بر آن لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت
وَلَعَلَّكُمْ و شاید شما تَشْكُرُونَ سپاس گویید خدایرا بر چنان نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد



شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیادت می گردد و از زمان شب و
آن در دو ربیع ربیعی و صیفی است وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل می گرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات
روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در دو ربیع خریفی و شتوی است
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یک از
ایشان می رود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقتی نام برده یعنی تا زمانی معلوم که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت
که از سیر خود باز ماند ذَلِكُمُ اللَّهُ آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّكُمْ آفریدگار و
پروردگار شماست لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا که می خوانید و می
پرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی مَا يَمْلِكُونَ مالک نمی شوند مِنْ قِطْمِيرٍ پوست خسته خرما را پس مالک
علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید آنانرا که معبودان باطل شمااند یعنی
دعا کنید برای حاجتی یا دفع ضرری لَا يَسْمَعُوا نمی شنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شمارا زیرا که جمادند و جماد را
شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند شمارا و مراد شما
نه دهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يَكْفُرُونَ
بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر
شوند پرستش شمارا و گویند کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نکند از حقیقت کارها هیچ خبر کننده
مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل
بخدای جایز نیست پس این تشبیه در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار بچیزی که سخن او فی نفس الامر
معتمد علیه و موثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى اللَّهِ بخدای
یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او وَاللَّهُ و خدای هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است
و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و بیاید دانست
که ماهیات ممکنه در وجود محتاج اند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست و حق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود
عالم و عالمیان مستغنیست و الله هو الغنی عبارت از آنست و چون ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان
ممکنات پس در ایجاد آن که نعمت کبری است مستحق حمدست و شاید که الحمید بدان ایمائی نماید و از این رباعی بی
بدین معنی توان برد ناطق گردد بجمله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بمیان
ورنه بکمال ذاتی از آدمیان فردست و غنی چنانچه خود کرد بیان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُذْهِبْكُمْ
ببرد شمارا از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ و بیارد و آفریدگان جَدِيدٍ نو یعنی قومی که از
شما فرمانبردارتر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده بود وَمَا ذَلِكَ و نیست بردن شما و آ
ورون
دیگران عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده

وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه شخصی دیگر وَإِن تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ شخصی گران بار از گناه دیگری را إِلَىٰ حِمْلِهَا
به برداشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه او چیزی یعنی هیچ چیز از
گناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خویشان
و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیئات او بر دارد هیچ کس اجابت نکند زیرا که همه
بخود در مانده باشند إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که يَخْشَوْنَ رَبَّهُم
می ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ پوشیدگی یعنی در خلوتها از خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها
یا عذاب او از ایشان پوشیده است و می ترسند از آن نادیده آنرا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند
نماز را تخصیص ترسندگان و نمازگزارندگان با نذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند لِنَفْسِهِ برای
نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان
بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَالْبَصِيرُ
و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت
وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت
یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و مساوی نیست
زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مؤمنانرا مساوات نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی
که خدای می شنواند و تفهیم می کند مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنتَ و نیستی تو
بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَّن فِي الْقُبُورِ آنانکه در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست با موات
إِنْ أَنتَ نیستی تو إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو نیست الا ابلاغ و انذار است و بس ما علی الرسول الا البلاغ
نیست بر پیغمبران الا البلاغ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است
بَشِيرًا مژده دهنده بمثوبت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ گروهی از امم
سالفه إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانائی آگهی دهنده
وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی
که تکذیب کرده اند آنانکه مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان
رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا معجزات هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای
آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن
کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریة یا انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب
گرفتم آنانرا که نگرویدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی آنکه خدای أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان یا از ابر آبی



الوقف

فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانیم که بیرون آوریم بِهِ بدان
آب ثَمَرَاتٍ از هر میوها مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتی که مختلفست رنگهای آن یعنی گوناگون اجناس یا اصناف
آن و گونه ها و اشکال و هیئات آنست وَمِنَ الْجِبَالِ و از آنچه آفریده ایم از کوهها جُدَدٌ راهها
و در تفسیر قدسی آورده که خطوط ملونه بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگونست
رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی از آن فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهها بغایت سیاه
وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و از جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مُخْتَلِفٌ مختلف
آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هر که داند قدرت خدا
بر آفریدن اشیا و عالم شود بتحویل هر چیزی از حال بحالی بگرداند از خدای ترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که می
ترسد از خدای مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش مختشی است و علم
بصفات و افعال او و هر چند که دانش او بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انا اخشاکم و
کرامی اخشاکم لله فرموده إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از آنکسی که نترسد از او غَفُورٌ
آمرزنده است ترسکاران را إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی آنانکه می خوانند یا متابعت می کنند كِتَابَ
اللَّهِ کتاب خدا که قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرایط آن وَأَنفَقُوا
و نفقه کرده اند در راه او مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا
آمیخته گردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد و تصدق بایشان مسنون بوده و
طالب مفروضه يَرْجُونَ آنان امید می دارند بدین عملها تِجَارَةً لَّن تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان
بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا
تمام گرداند خدای یعنی تمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَيَزِيدَهُم و زیاده گرداند
حسنات ایشانرا مِّن فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی چندانچه بر مزد ایشان و ایشانرا رتبت شفاعت دهد در باب
آورده که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش إِنَّهُ بدرستی که
خدای غَفُورٌ آمرزنده است هر گناهکار را شَكُورٌ مزد دهنده هر سپاس دار را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا
و آنچه وحی کرده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راستست و درست
مُصَدِّقًا موافق لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزها که پیش از او بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام
آنهاست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ داناست بظاهر ایشان
می داند بَصِيرٌ بیناست بظواهر ایشان از آلایشها و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر او
پوشیده نیست آنکه رسول که ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ مگر با آنها شنیده بر امم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم
قرآنرا یعنی تأخیر کردیم آنرا عطا و بهم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما

فافهم

بیناتست حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عطارا میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب وطلب
بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جهت وجدی مؤمنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید با بیگانه را در
میراث دخل نیست وشمنان نیز از قرآن بی بهره اند باره سهام ورثه از میراث متفاوت هست چون ثمن وسدس
وربع وثلث ونصف وثلثان وکسی باشد که تمام ببرد اینجا نیز بهره اهل قرآن متفاوتست هرکس بقدر استعداد
واندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند زیرا بعضی بجرعه طلب کرد و یکی جام **فَمِنْهُمْ**
پس بعضی ازین بندگان **ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** ستمکار است بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن **وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ**
بعضی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات **وَمِنْهُمْ** واز ایشان **سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** پیشی
گیرنده است بنیکویها که بوسعت عمل نماید باحکام قرآن **بِإِذْنِ اللَّهِ** بدستوری خدای وبتوفیق وبفرمان او
**ذَٰلِكَ** این توریث واصطفا **هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** اوست بخشایش بزرگ فاروق اعظم رضی الله عنه
نقل می کند که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنودم که در این آیه فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است
ومقتصد ما نجات یافته وظالم ما آمرزیده شده ودر تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
این سه طایفه را تفسیر فرمود وگفت سابق آنها اند که بی حساب بجنت روند ومقتصد آنانکه حساب ایشان آسان
کنند وظالم آنانکه مدتی در موقف حساب باشد وحق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند وذو النورین رضی الله عنه فرموده
که سابق ما اهل جهادند ومقتصد ما اهل حضر که بجماعت حاضر شوند وظالم ما اهل بادیه که نه بجماعت حاضر
شوند ونه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده و
مقتصد آنکه بعد از هجرت وقبل الفتح گرویده وظالم آنکه بعد از فتح که دایره اسلام در آمده واهل تفسیر وتذکیر
وارباب تحقیق وتدقیق در این سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای بزرگ کلمه چند اینجا ثبت افتاد ببرکت معنی
که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم واختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره گفته که آنانکه
یابند ومتعلم وعالم وگفته اند طالب دنیی وراغب عقبی ومتوجه بمولی یا صاحب کبیره ودر تکب صغیره ومبرا
از جرم یا منهمک بر ذنوب وتایب عاید وتایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند
وآنکه متعلق بهر دو باشد وآنکه معاد او بر معاش بچربد یا پرستنده بر عادت وپرستنده بخوف وطمع وعبادت کننده
محض لله یا جزع کننده نزد یک بلا وصبور در بلا ولذت یابنده از بلا یا آکل حرام وآکل شبهت وخورنده
حلال یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر ومتوجه بمذکور یا مجرم وتایب ومتقی یا غافل وطالب وواجد یا آنکه
سیآت او بر حسنات بچربد وآنکه هر دو برابر باشد وآنکه حسنات او بر سیآت راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن
بود وآنکه سر وعلانیه او مساوی باشد وآنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند وندهد وآنکه
هم ستاند وهم دهد وآنکه دهد ونستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد وآنکه بقدر حاجت قوت باشد وآنکه
مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری رحمه الله فرموده که این سه گروه اهل سخا وجود وایثارند یا طالبان نجات





ودرجات ومناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بحق ونگرنده از خود با آخرت وناظر از حق بحق صاحب
فتوحات روح الله روحه فرموده که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد ومقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و
سابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگرد ومقتصد از منعم بنعمت وسابق از منعم
بمنعم بینا باشد نه منعم در سازد واز منعم نپردازد نیم رو وجهان می کشد بر اعرض
دل از نیا بنظار ولا دوست حق سبحانه جمیع امت را از ملامت این نواخت کرد واین تشریف
ارزانی داشت بقسم اصطفا بر حسب حال همه کشید وابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردد وبرحمت الهی
امیدوار باشد نباید از حق آلوده طاعت خالص ولی برحمت وفضلت امیدواری هست
وگفته اند تقدیم ظالم از روی فضلست وتاخیر سابق از راه عدل وحق سبحانه فضل را از عدل دوست دارد وتاخیر
سابق جهت آنست تا بثواب که دخول جنات اقرب باشد بعجب آنکه اعتماد بر عمل خود نکند وبطاعت عجب
نکرده که عجب آتشیست که چون افروخته شود خرمن عبادت بدو سوخته شود
الا بر عجب آتشی هیبت که هم سازش نور بود لیبت هرکجا شعله از وافروخت هرچه از علم وزهد دید بسوخت
**جَنَّاتُ عَدْنٍ** بوستانهای اقامت **يَدْخُلُونَهَا** درایند این سه گروه در آن **يُحَلَّوْنَ** پیرایه بسته شوند
**فِيهَا** در آن بهشتها **مِنْ أَسَاوِرَ** از دستوانها که باشد **مِنْ ذَهَبٍ** از زر خالص **وَلُؤْلُؤًا** واز مروارید
ثعالبی در عین المعانی آورده که دستوانهٔ زر ومروارید حلیه ملوک عرب بوده وبدیشان اختصاص داشته
تاج پادشاهان عجم **وَلِبَاسُهُمْ** وپوشش این گروه **فِيهَا حَرِيرٌ** در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا
رشته وبافته کسی نبود **وَقَالُوا** وگویند این جمع چون از هر ضره دوزخ برهند وبروضهٔ بهشت برسند **الْحَمْدُ
لِلَّهِ** ستایش وثنا مر خدای را **الَّذِي أَذْهَبَ** آن خدای که ببرد **عَنَّا الْحَزَنَ** از ما اندوه دوزخ را یا انده
کار زر وطاعات واندیشه قبول آن از ما اندوه گردانید وگفته اند اندوه هموم ونوایب چون الم موت یا وسوسه
ابلیس یا ضرر جوع وعطش یا خوف سلطان یا غصه معاش ونیا غصه **إِنَّ رَبَّنَا** بدرستی که آفریدگار ما
**لَغَفُورٌ** آمرزنده گناه کارانست **شَكُورٌ** جزا دهنده سپاس دارانست **الَّذِي أَحَلَّنَا** آن
خدای که فرود آورد ما را **دَارَ الْمُقَامَةِ** بسرای اقامت که جنتست واز وانتقال ومضی وبکی نخواهد بود
**مِنْ فَضْلِهِ** از بخشش وکرم خود نه بعمل ما **لَا يَمَسُّنَا** نمی رسد ما را **فِيهَا** در سرای اقامت **نَصَبٌ**
رنجی جهت طلب معیشت وسایر شغلها که در دنیا بوده **وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا** ونمی رسد ما را اینجا **لُغُوبٌ**
ماندگی وملال چه کلفتی ومحنتی نیست در وی بلکه همه عیش وحضور وفرح وسرورست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
وآنانکه کافر شده بخدای ورسول **لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ** مر ایشانراست آتش دوزخ **لَا يُقْضَىٰ** حکم کرده نشود
**عَلَيْهِمْ** بر ایشان بمرگ یعنی که در دوزخ باشند **فَيَمُوتُوا** تا بمیرند واز عذاب باز رهند **وَلَا يُخَفَّفُ**
وتخفیف کرده نشود **عَنْهُمْ** از ایشان **مِنْ عَذَابِهَا** چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند

ديبا

زیاده کنند احراق والتهاب او را کذلک مثل این پاداش نجزی جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی
را که در کفر و کفران بنهایت رسیده وهم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد میخواهند فیها
در دوزخ و میگویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر ما را و بعد بیرون نعمل صالحا تا بکنیم
عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم
که کردار ما در دنیا ناشایست بوده و حق سبحانه فرماید که اولم نعمرکم آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم
شما را ما یتذکر آن مقدار که پند گیرد فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد که پند گیرد و مراد عمریست که تکلیف
در وی ممکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین بیست و شصت و در زاد المسیر گوید منقولست که آخر زمانی که تذکر
باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وجاءکم
النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا و اکثر
علما برانند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرونشاننده شعله جاهلیت و موسم بیداری و نزدیک آینده آیت
ذات نوبت پیری چو زند کوس درد دل شود از شغل و عیش فرد هرش و اندام در آید شکست
لرزه کند پای ز سستی چو دست موی سپید از اجل آرد پیام پشت از خم مرگ رساند سلام در موضح آورده
که چون دوزخیان استغاثه کنند و بزاری در آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول
ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم بشما گویند بلی زندگانی
یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست
ستمکاران یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای
عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار برو مخفی
نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینه‌ها که مضمر است در سینها
هو الذی جعلکم اوست آنکس که گردانید شما را خلائف فی الارض خلیفه‌ها در زمین یعنی
شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگست
فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند درین نعمت و بکافر شود فعلیه کفره پس بروست
جزای کفر او ولا یزید الکافرین و نیفزاید مر کافرانرا کفرهم ناگرویدن ایشان عند ربهم
نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب
غضب جاودانی خواهد بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدن کافرانرا کفرهم کفر و
شرک ایشان الا خسارا مگر زیان در آخرت قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیدید شرکاءکم
انبازان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشانرا و می‌پرستید من دون الله بجز خدای
ارونی بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین



نها

و آنچه در وی و بر وی است ام لهم آیا هست ایشانرا شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها
ام آتیناهم یا داده‌ایم ایشانرا کتابا کتابی ناطق بآنکه ما شریک گرفته‌ایم فهم پس ایشان علی
بینت بر حجتی آشکار و روشن باشند منه از آن کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده
نمی‌دهند مشرکان بعضهم برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند
بشفاعت بتان الا غرورا مگر آرزوی فریب و مکر ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض
نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچارست
از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا وعلیهما السلام بفرزندی حق سبحانه
نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد و حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم
ایشانرا تا از زوال نیابند یعنی از جای خود فرو نروند ولئن زالتا و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه
ندارد ایشانرا من احد هیچ یکی من بعده پس از زوال و باجای باز نیارد انه کان بدرستی که
خدا هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمی‌کند غفورا آمرزنده کسی را که از بیخردی
رجوع کرده بوحدانیت وی قایل شود و دانسته که لم یلد و لم یولد صفت اوست خدای را که معبود است و وا
نگوید کسی که مولودست و والد کسی که او را نباشد کفو و مانند چه و نسبت نشاید کرد فرزند رؤسای قریش شنوده
بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه
بد نهاد که تکذیب پیغمبران خود نمودند بخدای که اگر پیغمبری بیاید ما از ایشان راه یافته تر بودیم و بتصدیق او شتابنده
تر حق تعالی خبر داد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت‌ترین سوگندهای خود که
لئن جاءهم اگر آید بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی راه یافته‌تر
من احدی الامم از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن
هنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ما زادهم زیاده نکرد
آمدن او ایشانرا الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن استکبارا و بتزد و ایشانرا تکبر کردن و گردنکشی
از فرمان الهی فی الارض در زمین ومکر السیئ و آنکه مکر کردند مکر بد یعنی حیله انگیختند در هلاک
کردن آن حضرت ولا یحیق المکر السیئ و باز نگردد مکر بد الا باهله مگر باهل وی یعنی مکر هر مکاری بوی
احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده
نماید و این معنی را در این باب قطعه ایست این دو بیت از انجا ثبت افتاد در باب من ز روی حسد بکند [illegible]
و چاه زنده کوده [illegible] و در تافته رفتاد انتم بسر نیکی بمن رسید و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند فهل
ینظرون پس آیا انتظاری برند تکذیبان و مکاران یعنی نمی‌برند و چشم نمی‌دارند الا سنت الاولین مگر
سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکرست فلن تجد پس نیابی تو لسنت

فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا ومر سنت خدا را تبديلي يعني عذاب را بثواب بدل نتوان كرد وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ
تَحْوِيلًا و نيابي مر سنت خدا را تحويلي يعني از مكذبان و منكران بجاي ديگر كه صالحان باشند نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا آيا
سير نمي كنند اهل مكه فِي الْأَرْضِ در زمين فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا به بينند در راه شام و يمن كه چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبت آنانكه پيش از ايشان بودند يعني قوم عاد و ثمود وَكَانُوا و بودند
ايشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر ازينان قُوَّةً از روي توانايي و با وجود آن از عذاب رهايي نيافتند و آثار
هلاك هر قوم در ديار ايشان باقيست وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ و نيست خداي كه عاجز كرداند او را
مِن شَيْءٍ هيچ چيز فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمين يعني هر چه خواهد كند و كسي بر و حكم
او پيشي نگيرد إِنَّهُ كَانَ بدرستيكه اوست عَلِيمًا دانا باحوال همه اشيا قَدِيرًا توانا بهر چيز
در آنها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ و اگر مؤاخذه كردي خداي النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزاي آنچه كسب
ميكنند از شرك و معصيت مَا تَرَكَ نگذاشتي عَلَىٰ ظَهْرِهَا بر پشت زمين مِن دَابَّةٍ هيچ جنبنده
از آدميان يا از جميع انس و گفته اند مراد همه حيوانات كه بشامت معاصي بني آدم هلاك مي شوند چنانچه در زمان
حضرت نوح على نبينا و عليه السلام كه بشومي كفر مشركان همه جانوران هلاك شدند مگر آنچه در كشتي بودند پس در يك
وقت بزرگ ايشان را بگناه عاصيان بگيرد هيچ جانوري نماند وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ وليكن باز پس مي دارد ايشان را
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتي نام برده كه زمان هلاك ايشانست فَإِذَا جَاءَ پس چون بيايد أَجَلُهُمْ وقت
هلاك ايشان فَإِنَّ اللّٰهَ پس خداي كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان خود بَصِيرًا بينا و داننده كه مستحق
هلاك كيست و لايق خلاص و نجات كدامست و هر يك را فراخور حال او پاداش دهد
آنرا بانواع رضا بنوازد و ايشان را بنوار غضب بگدازد كس را بقضا و قدرش كار نيست صلاح خلق كو مي سازد

سوره يس مكيه و هي ثلث و ثمانون آية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ در تبيان آورده كه هر حرفي از حروف مقطعه
سرّيست از خزانه غيب كه حضرت عزت حبيب خود را صلى الله عليه و آله و سلم بدان اطلاع داده و بعد از آن جبرئيل بدان
نازل شده و جز خدا و رسول كسي بران وقوف ندارد و بعضي از علما چنين گفته اند كه اسم قرآنست و رضا بن
فرموده كه نامي است از نامهاي الهي و گويند اسم سوره است و حديث ان الله تعالى قرا طه و يس قبل ان خلق
السموات والارض بالف عام تائيد اين قول مي كند و در تيسير او ردي آورده كه يس نام حضرت پيغمبر صلى الله
عليه و آله و سلم كه در قرآن مذكور شده يكي يس است و آنكه اهل بيت را آل ياسين مي گويند تائيد اين سخن مي
كند سلام على آل ياسين امام قشيري قدس سره فرموده كه يا اشارتست بيوم ميثاق و سين عبارتست
از سرّ او با احباب از اهل اشواق در كشف الغيابي آورده كه قسم است بيوم بنو حبيب و بسرّ مطهر او و بعضي
برانند كه معني او يا انسانست بلغت طي و در اصل يا انيسين بوده بجهت كثرت استعمال بسطري از و اختصار نموده اند
چنانچه و ايمن الله من الله گويند و حقيقت آنست كه در كلام عرب از كلمه بحرفي تعبير كنند چنانچه





نص فقلت لها قفي فقالت لي قاف يعني وقفت پس مي شايد كه حرف سين اشارت بكلمه باشد و آن بشود كه حرف
انسانست و مخاطب بانسانيت حضرت مصطفى باشد صلوات الله و سلامه عليه كه صفت كمال انسانيت مر آنحضرت
راثابتست و مي شايد كه آن كلمه سيد باشد يعني يا سيد البشر و حديث انا سيد ولد آدم تعبير اين حرف بود
و ديگر بايد دانست كه از ميان حروف سين را سوي اعتدال نسبت كه بيان زبر و بينات او توافق و
تساويست و هيچ حرف ديگر اين حال ندارد و لاجرم مخصوص بحضرت نبيّست كه عدالت حقيقي خواه در ظاهر
توحيد و خواه در احكام شرع بدو اختصاص دارد ذات مرتبه اعتدال در مرتبه حال كه در خصايص توحيد
نكته تمام در مقام جمع الجمع بدين فضيلت مخصوص و افضل از همه و از همه كمالات سابقه روايح رياحين
قلب القرآن يس استشمام مي توان نمود خداي تكرار داده و قرآن پس آنكه قلب آن تكرار يابد
در جامع للاصول از صحيح ترمذي بروايت انس بن مالك رضي الله عنه نقل مي كند كه حضرت رسالت صلى الله عليه
و آله و سلم فرمود كه لكل شي قلب و قلب القرآن يس و هر كه يس بخواند بنويسند براي وي ثواب ده بار قراءة قرآن
و اين سوره را معمه گويند كه تمام مي كرداند بر خواننده خود نيكويي هر دو سرا و دافعه خوانند كه دفع كند از و هر
بديها و قاضيه نيز نامند كه روا كند همه حاجتها را و روايت آورده اند كه كفار مكه گفتند اي محمد تو فرستاده خداي نيستي
حق سبحانه فرمود كه يس اي سيد وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محكم يا حكم كننده بحق يا خداوند حكمت كه إِنَّكَ
بدرستيكه تو بي شك و بي شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگاني بسوي خلق از آن فرستادگان كه بوده اند عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راست كه توحيد است يا تو فرستاده شده بر طريق با استقامت كه راه حبيب
مرحل بمقصود تَنزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستاده خداي غالبست و حفص بنصب لام خوانده يعني و
فرو فرستادن خداوند قوي در ملك خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شده كاني لِتُنذِرَ
تا بيم كني و بترساني از عذاب رباني قَوْمًا مَّا أُنذِرَ گروهي را كه بيم كرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزديك
ايشان بسبب دوري روزگار زمان فترت يا بيم كني ايشانرا بآنچه بيم كرده شده اند پدران دور ايشان در زمان اسماعيل
عليه السلام فَهُمْ غَافِلُونَ پس ايشان بيخبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستيكه درست شد قول بعذاب
عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بيشتر كافران يعني كلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس
ايشان ايمان نمي آورند و او دانسته كه خداي مي دانست كه ايشان بر كفر بميرند يا بر شرك كشته شوند چون ابو جهل و اضراب او
إِنَّا جَعَلْنَا بدرستيكه ما كرديم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردن ايشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پيوسته شده
إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخهاي ايشان و نمي گذارد كه سرها بجنبانند فَهُم مُّقْمَحُونَ پس ايشان سر در هوا مانده گانند
و چشم بر هم نهادگان تمثيل كرده شركان را بجمعي غلها در گردن داشته باشند آورده اند كه ابو جهل سوگند خورد كه اگر
پيغمبر را صلى الله عليه و آله و سلم در نماز بيند سر مبارك او را بشكند روزي ديد كه آنحضرت نماز مي گزارد سنگي بر
داشت و نزد وي آمد و چون دست بالا برد تا سنگ بر روي زند دست او در گردن او چسبيده شد و سنگ بر دست

سبب … اعدل از نمه

او چسپیده در گردنش بماند و این آیه آمد که ما اغلال را بر گردن ایشان نهادیم چنانچه غلها از انکار را باز داشته شوند گویند قوم
بنی مخزوم دست او را بسجده بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و وی را بسنگ بکشم چون
بنزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و آیه آمد که وَجَعَلْنَا و ما کردیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان
سَدًّا دیواری و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشیدیم
چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول امل است و سد عقب
غفلت از عقبات گذشته هر گاه او سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل
قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ و بیم کنی
ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ نگروند ایشان که علم قدیم بتبدیل و حرمان ایشان
بر گذشته حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که تو بیم کنی بآگاهانیدنی که فایده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ
الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول شنود وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ و بترسد از خدای
بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در نهان از او ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غایبست از و یعنی امور
اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی
بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور
اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَى زنده گردانیم
مردگان را به بعث یا دلها مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده
اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پیهای ایشان نشانها یعنی آثار اقدام ایشان که بمسجد می روند
آنست که خطوات ایشان که خطبات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رفعی از عنایت بر صحیفه اعمال ایشان نوشته
خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته بپایان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ
در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه
علیه فرمود که ای بنی سلمه در منازل باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند و در صحیحین مذکورست که بزرگترین
مردمان در مزد صلوة کسیست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار امرست از آنکه
باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط یا سبب
چون اشاعت باطل و تأسیس ظلم حق سبحانه فرماید تا همه را بی پیوسته و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا
خواهد داد    از مکافات عمل غافل مشو    گندم از گندم بروید جو ز جو    این چنین گفتست پیر معنوی
کسانی برای آنچه کاری بود و بیا وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلی
مثل اهل ده انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان ده فرستادگان آورده اند که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام قبل از رفع با شمعون الصفا که خلیفه وی بود و بعد از رفع وی دو حواری را که





یحیی و یونس نام کنند یا بارادوس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بحق
دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیدند مردی دیدند که گوسفندان می چرانید برو سلام کردند پرسید که چه کسانید
ثانی داریه
گفتند رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیه ضلالت بمنزل هدایت می خوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ
گواه آرید گفتند بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بجمال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمارست
و اطبا از علاج او عاجز شدند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بسر بالین وی آمده دعا کردند و
صحت کامل یافت    قدم نهادی و بر سر دو دیده جا کردی    یک نفس دل بیمار را دوا کردی    پیر ایمان
آورد و او حبیب نجار است که صاحب یاسین گویندش و بششصد سال قبل از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم به وی گرویده و یکی از سابقات الثلثه جز این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت ایشان
بصحت رسید تا ملک شهر که در عالم الترایل گویند نام او انطیخس رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر
یافت و بمضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان
کرد و شمعون از پی ایشان در آمده باخواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه
شده و حق سبحانه از این قصه خبر داده إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی ایشان دو
انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستاده بود ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن ده ایشان را
و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و حصن بخشیدیم می خوانند یعنی قوت
دادیم بِثَالِثٍ بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا بلوم یا بولس فَقَالُوا
پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه که إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده
شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنْتُمْ نیستید شما
إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس چه موجب شما را برسالت اختصاص داده
اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ و نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نیستید
شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ می گویید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که خدای ما
يَعْلَمُ إِنَّا می داند بدرستی که ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست
بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت
نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما که تا بدین جا
آمده اید باران نباریده و همه زروعات خشک شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نایستید از دعوی خود
لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را سنگسار کنیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و برسد شما را مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی سبب شآمت شما عقاید فاسده
و اعمال باطله شماست أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آیا اگر پند داده می شوید فال بد می گیرید و بقتل تهدید می کنید

بل انتم قوم مسرفون گروهی گزاف کاران و از حد در گذشته کاینده آورده اند که شمعون با ملک
به بتخانه آمدی و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت می کند ملک بر وی اعتماد تمام کرد و بی
مشاورت او هیچ مهم انجام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنودم که دو کس را زدی و در زندان کرده
سبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی می کنند که پیغمبران خدای دیگرند شمعون از روی تعجب
فرمود که بگوی تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملک امر کرد تا ایشان را آوردند چون شمعون ایشان را
دید خوشدل شد و لیکن وانمود که نشناخت شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنکه آفریدگار زمین و آسمان
شمعون گفت خدای شما چه می سازد گفتند نابینا را بینا و مرده را زنده می کند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینای مادرزاد حاضر
کردند و فرمود که خدای خود را بگویید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند و فی الحال بینا شد شمعون گفت ای
ملک اگر خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو می دانی که ایشان نمی بینند و
نمی شنوند و هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده
را زنده می کند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی بگرویم پسر دختر ملک را که مدتی از آن
وفات یافته بود و یا روز هفت روزه را زنده کردند و ملک با قومی ایمان آوردند و بعضی دیگر قصد پیغمبران و مومنان
کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق
سبحانه فرمود وجاء و آمد من اقصا المدینة از دورترجای از آن شهر رجل مردی یعنی حبیب
نجار یسعی می دوید که پیش از آنکه تا برسد قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین پیروی
کنید فرستادگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسی را که نمی خواهند از شما اجرا مزدی بر
تبلیغ رسالت وهم مهتدون و ایشان راه یافتگان اند بخیر دو سرا ومالی و چیست مرا که از روی صدق
لا اعبد الذی فطرنی نپرستم آنکس را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد والیه و بسوی حکم و جزای او
ترجعون بازگردانیده خواهید شد روز قیامت اضافه فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه بعث
بکافران مبالغه در تهدید و زجر ءاتخذ آیا فرا گیرم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر
یعنی بتان ان یردن الرحمن اگر خواهد خدای مرا بضر یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد
لا تغن عنی کفایت نمی کند از من شفاعتهم شیئا درخواست بتان چیزی را از آن یعنی ایشان از من
بلا دفع نکنند و لا ینقذون و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد بر نفع و ضرر بپرستم و بجای
آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و در رسانیدن از ضرر دوست بدارم انی اذا بدرستی که من آنگاه لفی
ضلال مبین در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به
پیغمبران آورده گفت انی آمنت بدرستی که من بگرویدم بربکم بآفریدگار شما فاسمعون پس بشنوید از او
ایمان مرا تا نزد او بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرده و ایشان او را سنگسار کردند و کشته شد و قبر



در بازار انطاکیه است و قول آنست که او را کشتند و خدای او را زنده گردانید و ببهشت برد و امام حسن بصری
رحمه الله بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را به آسمان برد و از آنجا ببهشت قیل گفته شد او را
که ای حبیب ادخل الجنة در آی در بهشت پس چون ببهشت در آمد قال یالیت قومی گفت کاشکی
قوم من یعلمون دانا شوند بما غفر لی ربی بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وجعلنی و گردانید
مرا من المکرمین از نوازشکان باکرام قول آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قول آنست
که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته گشت یا به آسمان رفت وما انزلنا و نفرستادیم ما علی قومه
بر قوم حبیب من بعده پس از قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان برای
هلاک کافران وما کنا منزلین و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر
و بی مقدارترند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملایکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی الله وسلم علیه
نه بجهت آنکه کفار در حیات بوده باشند ان کانت نبوده عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر
یک فریاد که جبرئیل علیه السلام مرده بازوی در شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس آنجا ایشان
خامدون فرو مردگان بودند یعنی یک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که یک دم منطفی شود یا حسرة
علی العباد ای دریغا بر بندگان ما یاتیهم من رسول نیامد بایشان هیچ پیغمبری الا کانوا
به مگر بودند که بآن یستهزءون استهزا می کردند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما کم
اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها انهم
الیهم و شما چه نگرید آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لا یرجعون باز نمی گردند یعنی به دنیا
معاودت نمی کنند وان کل و نیست همه ایشان لما جمیع مگر همه جمع شده لدینا
محضرون نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنها را که هلاک کرده ایم از
پیشینیان با اینها که الآن و پس مانده همه در عرصه گاه محشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب
کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در
مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس ابد و مهجور سرمد خواهند گشت و از نعمت جاودانی محروم جاودانی
وآیة و نشانه ایست از نشانهای قدرت ما لهم الارض المیتة برای ایشان زمین مرده است یعنی خشک
و بی گیاه که بسبب باران احییناها زنده کردیم آنرا واخرجنا منها و بیرون آوردیم از وی
حبا دانه در روی مر او حبه بنا و نبات فمنه پس از آن دانه یاکلون می خورند و
جعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها من نخیل از انواع خرمابنان
واعناب و اصناف تاکستان وفجرنا و روان کردیم فیها من العیون در زمین از
چشمها لیاکلوا تا بخورند من ثمره از میوه آنچه مذکور شد وما عملته و آنچه کرده است

۸۷۶

أَيْدِيهِمْ و ساخته دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و بعضی ما عملته می‌خوانند و ما را نافیه می‌دانند یعنی می‌خورند
از میوه‌ها و دستهای ایشان آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمی‌کنند
بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمی‌نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آ
که زمین دل را زنده کردیم باران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می‌یابند
و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات
و مشاهدات تمتع می‌گیرند و از نتایج اعمال که کرده‌اند از صدقات و خیرات آیا سپاس داری نمی‌کنند یعنی سپاس
می‌باید داشت بر این نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
که شکر گیتی زیاده کرد نعمت و زدل بره و حفظ بیش و کمت بس زود به منزل مقصود رسی از نیح شکر اگر نکو شود همت
سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفها و نوعها مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ از آنچه می‌رویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی از پسر و
دختر و نر و انثی وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمی‌دانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر
ایشان را بر قدرت ما شبست که از وی بحکمت نَسْلَخُ می‌کشیم و دور می‌کنیم مِنْهُ النَّهَارَ از او روز را
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ در آیند گان اند بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي و آیت
دیگر آفتابست که می‌رود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راست و در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب
تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذَٰلِكَ آن رفتن او
بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر خدای غالب بقدرت خود بر هر مقدوری الْعَلِيمِ دانا بهمه
معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را تقدیر و مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلها بیست و هشت که
از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماع
نور او می‌افزاید و در منازل استقبال به کاهیدن میل بانمحاق و تقویس می‌کند حَتَّىٰ عَادَ تا وقتی که گردد
كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب شاخ کهنه از خرما بنان که خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلال لَا الشَّمْسُ
نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد مر و را و شاید أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی به
فلک اولست و یکی بر سپهر چارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در ماهی
قطع می‌کند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بگردند و خلل
بتکون نبات و تعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ و نه شب سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است بر روز
بآن معنی که غلبه کند روشنی او و همه اوقات شب کند بلکه متعاقب اوست و گفته‌اند مراد از شب و روز
آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را در نمی‌یابد قمر نیز از جهت
ضیا بر آفتاب سبقت نمی‌گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از ثوابت و جز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک

بلغ

۸۷۷

سیاحت می‌روند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنست که ما برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ
پدران ایشان را یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی
نبینا و علیه السلام و گفته‌اند مراد از ذریه اولاد اند یعنی چون فرزندان خرد را قوت سفر نیست بر خشکی
برای ایشان کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا
يَرْكَبُونَ آنچه سواری می‌کنند براه چون زورق و صندل و مانند آن و گفته‌اند مراد او شتر است که کشتی
یابانست وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرق سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ پس هیچ فریاد
رسی نیست لَهُمْ مر ایشان را که از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ و نه ایشان يُنْقَذُونَ رها
کرده شوند از غرق إِلَّا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزد یک ما وَمَتَاعًا
و برخورداری دهیم ایشان را برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و
چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم گذشته
رسیده وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شاید بر شما بخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ
آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت
إِلَّا كَانُوا که باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند ایشان را
که بر درویشان محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه داده است شما را خدای
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه گرویده‌اند به صانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده
یعنی کافران از روی تهکم با مؤمنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خدا
خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی که ایشان را
طعام دهد چون او طعام نداد ما نیز نمی‌دهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت می‌فرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را
توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته و بحکمت ابتلا کم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره‌مند کردانند
پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که با نفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جهالتست
درویش را خدا بتو انگیخت اگر کرد تا کار او بساز دو فارغ کند دلش از روی بخل اگر نشود ملتفت بوی
فردا بود ندامت و اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَىٰ کی است هَٰذَا الْوَعْدُ
این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان مَا
يَنْظُرُونَ انتظار نمی‌برند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه
صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را وَهُمْ يَخِصِّمُونَ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا

ویده اند

ومعامله وجدال وخصومت مشغول باشند و همه ویشان می سازند که یکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای
بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ
و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ بازگردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَ
نُفِخَ فِي الصُّورِ بعد از چهل سال بدمند در صور دیگرباره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ
از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود يَنْسِلُونَ می شتابند و در این چهل سال کفار را
عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی
بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما ملائکه جواب دهند که هَٰذَا این است مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ
آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر و شما می گفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند
پیغمبران در باب بعث و جز آنچه گفتند الا شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخه اخیره است یعنی بمجرد نفخه زنده شدند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگانند فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفس شَيْئًا چیزی را از جزا که در خورد اوست از ثواب ایشان بکاهند و نه
بعقوبتی زیاده از استحقاق در رسانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ مگر آنچه را که بوده اید که می کردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت
الْيَوْمَ آن روز فِي شُغُلٍ در کاری باشند فَاكِهُونَ شادان و نازان و میوه خواران و لذت
کشندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان
بتنعم و فارغ باشند از تأمل در مهم دوزخیان و انواع تفرجات ایشان یا خدای مشغول کرد ایشان را بتنعم تا
که فراموش کنند از کسانی ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقایق
گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت که مقصد ایشان نعیم جنات بوده حق سبحانه ایشان را بتنعم مشغول
کرده اند و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل احوال است نسبت با طالبان حق بجانه فرودی نماید و از اینجا بسر
اکثر اهل الجنة البله پی توان برد که چند این آیه نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود
آمد گفت بیچارگان اگر دانستندی که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار از شیخ الاسلام
انصاری قدس سره نقل می کند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست اما مقربان حضرت از مطالعه
شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید
ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند
صحرای بهشت بر دلم تنگ آید

هُمْ ایشان
یعنی اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حورا و عینا فِي ظِلَالٍ در سایهای
قصور یعنی در مواضعی از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ



تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ
میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از
ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که هرچه بهشتی اندیشه از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر
بیند و مر ایشان راست سَلَامٌ سلام یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ
از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت
عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة

سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
بوصل یار رسیدن فضیلت و کرامت

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان
که شما را بزندان دشمنان می داشتید و ایشان را بزندان دوستان می خواستند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد
نکرده ام با شما و نفرموده ام شما را يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید
شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست
آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهرست وَأَنِ اعْبُدُونِي و نه عهد کرده ام که مرا پرستید
که دوست شمام هَٰذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست بهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ
و بدرستی که گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ
تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید شما که تعقل کنید و خود را از دام فریب او نگاه دارید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ
این دوزخست الَّتِي آن دوزخی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعید کرده می شدید بدان
اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را
و قصد بر انبیا می کردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار
می کنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا و سخن گویند با ما
أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند
که در دنیا يَكْسِبُونَ می کردند در کشف الاسرار فرموده که چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی
می دهد اعضای اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده
مؤمن را خطاب کند که چه آورده او شرم دارد که عبادات و خیرات خود برشمارد حق سبحانه اعضای
وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را بازگویند حتی انامل گواهی دهد بر تسبیحات که آورده فانهن مسئولات
مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم یعنی رقم محو کنیم عَلَىٰ
أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند
فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورتهای

ایشان از ملتنفر سازیم عَلىٰ مَكَانَتِهِمْ بر جایها آن ایشان تا همانجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند
و قادر نباشند مُضِيًّا برفتن از پیش وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانستند باز گشتن از عقب یا بعد
اول باز نروند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دراز دهیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم او را فِي الْخَلْقِ در آفرینش
یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر
بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار که می گفتند که محمد شاعر است سخن حق
رد قول ایشان را می فرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم محمد را شعر وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید مر او را
شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قومی در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدان از قوت فطانت
که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آنحضرت بیتی بر
سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بروجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه
یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قایل گفته
که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان وتیره که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار نمود ابوبکر فرمود
که اشهد انک رسول الله و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده إِنْ هُوَ نیست آنچه ما بدو آموختیم إِلَّا
ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام
و حدود که فرستاده ایم لِيُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد بدان مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی
عاقل و با فهم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مؤمنست فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی
با یمانست و تخصیص انذار بمؤمن جهت انتفاع اوست بدان وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب می شود کلمه
عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که قرآنرا قبول نمی کنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند
ایشان أَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما آفریده ایم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کردیم و
ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی منفرد بوده ایم بآفرینش آن میان مردمان مثلیست که هر کار را بی همتا
کنند گویند من این مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری را در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز می فرماید که ما
آفریدیم برای ایشان بنحوی بی شارکت غیری أَنْعَامًا چارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا
پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ ضبط کننده گانند و بتصرف در آرندگان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و نرم کردیم و رام
گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که
بران سواری کنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و از آنها بعضی آنست که می خورند چون گوسفند وَلَهُمْ
فِيهَا و مر ایشانرا در چارپایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها
از شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمی گویند نعمت خدا را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از وی ایشانرا



بدیشان می رسانند فَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ
تا شاید ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند بدو و ایشانرا و حال آنست که آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند
نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا که جماداند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ
مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا که لشکر ایشان شده که
با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نگردانند قَوْلُهُمْ سخن ایشان
که نسبت با حق سبحانه می گویند از اتخاذ اولاد و شرکا یا در باره تو ای که می گویند از نسبت به سحر و شعر إِنَّا نَعْلَمُ
بدرستیکه ما می دانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه نهان می دارند از حسد و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند
از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بران آشکار و نهان هر چه کنند و کرده اند جزا دهیم و دانای
آورده اند که عاص بن وایل یا ابو جهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و بعضی از اعضا و بعد قریش حاضر بودند گفت آیا کسی این اجزا
متفرق و اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که آفریدگار این را بمیراند و ترا زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیه نازل شد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ
آیا ندید و ندانست ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که ما آفریده ایم او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و آنرا علقه
ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن
گویا و دلیر گشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده ایست هویدا بخصام جدل
در آمد وَضَرَبَ و بزد لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست
مالیده و خاک ساخته بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد آفریدن ما مر او را قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ
گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه او پوسیده و تباه گشته باشد و گوشت و
پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگو ای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامل
أَنْشَأَهَا بیافرید آنرا أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه
آفریده ها عَلِيمٌ داناست تفاصیل مخلوقات را می داند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد
و بجمع و انضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن خدایی که آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ
الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت
تُوقِدُونَ می افروزید آتش را در اغلب بوادی از بلاد عرب دو درخت مرخ و عفار شاخی از
مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت
سبز که در وی آب است متضاد و با وجود آن هر آینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد
و خشک شده أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی

آشکار و نهان

اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ برآنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان با اجسام صغیره و اجرام
حقیره بَلَىٰ آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ و اوست آفریننده بسیار خلق الْعَلِيمُ و دانا
بکیفیت احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن
چیزی أَنْ يَقُولَ آنست که گوید لَهُ مر او را که بحکم من كُنْ باش فَيَكُونُ پس باشد
یعنی تمثیل است مر تاثیر قدرت را و مراد الله بامر مطاع مرطبیعی را در حصول مامور به بی امتناع و نزاع
تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ ارادت در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه
و گویند این کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد
حرف کاف و نون زطوامیر صنع او واز قاف تا بقاف براه حرف کشند دال فَسُبْحَانَ الَّذِي پس
پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بِيَدِهِ بدست اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی
همه چیزها وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید
دشمنان که ایشان را اشد العقاب و آنانرا طوبی لهم وحسن مآب سورة الصافات مكية وهي مائة واثنان وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحيم وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیة صَفًّا صف
برکشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس راننده گان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ
پس خواننده گان ذِكْرًا وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه در صف ایستاده
میان هوا تا بهرچه فرمان رسد قیام نمایند یا بجناحهای که صفها آنجا در کشند یا بمومنان که در صف جماعت
بایستند یا بعلما که در صف افاده بجهت افاضه قایم باشند یا بر غازیان که در جهاد صف زنند و اگر مراد ملائکه
اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات اند که پیوسته بتسبیح و تحمید الهی اشتغال
دارند و اگر جمع غزاة اند زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان اذان و تکبیر و
تهلیل و اگر مومنان باشند یا بنوار خدمت زاجر دیو باشند و در اثنای نماز تالی قرآن و اگر اهل علم اند زجر
کنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق می خوانند احکام شریعت و اگر مراد نفوس باشد بگفتن ذکر خداوند
انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات و نموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید
که در مواقف مشاهده صف برکشیده و دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر نمایند و بانواع
ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال مینمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح
اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر نفوس عوام را از مناهی و خواص را از روئیت طاعات و اخص را از التفات
بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیا اکثر ذکره همواره یاد حق سبحانه گذارند
ای یاد تو ام مونس جان در همه حال بی ذکر تو آرام دلم هست محال جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال
آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میکنند که محمد خدایان را یک خدای آورده است حق سبحانه درین





آیات قسم یاد کرد که إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستی که خدای شما در ذات خود لَوَاحِدٌ یکیست یگانه و یکتا رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و پرورده گار آنچه میان ایشانست وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و
آفریننده مشرقها که کواکب هر کوکبی را مشرقیست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام
سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز مختلفست هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا
کرد از ایراد مغارب اکتفا با حد الضدین إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزد
یعنی آنچه بکره زمین اقربست بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ بآرایش ستارگان و حفص باضافت خواند یعنی
بیاراستیم آسمان دنیی را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون صباء
ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال جمیل و هیئت کماله که برفتن منطقه و شمال و جنوب آنست وَ
حِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از هر آدمی و دیوی مَارِدٍ سرکش و
نافرمان برو لَا يَسَّمَّعُونَ نمیشنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ
بسوی سخنان گروه بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و با یکدیگر میگویند وَ
يُقْذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
از هر طرف که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ و مر دیوانراست عَذَابٌ وَاصِبٌ
عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشانرا قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ
مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ
ثَاقِبٌ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و در جوم راشاید میسازد و یا بسوزد و ایشان بر جوم مترجم نشده عودی
باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانه بن زید و ابو الاشد بن کلده منکران بعث و حشر بودند همواره دعوی
بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه آیه
فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان سخت ترند خَلْقًا
از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریده ایم از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و غیب
إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشانرا مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گلی چسپنده پس ماده اصلی
ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی باجزاء ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد ست
و رد استنکار بجهت عدم قابلیه ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت
فاعلست کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هرآینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات در آن
قادر خواهد بود چه قدرت صنعی و ابیت هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان بود پس ناگاه
که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع
بجلوه در آیند کانک ز عدم سوی وجود آمده ایم در معالم آورده که کان پیغمبر صلی الله علیه وآله و

چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان شنیدند و بآن استهزا کردند پیغمبر از این حال متعجب شد آیه آمد
که بَلْ عَجِبْتَ برای قطع کلام اول است و در زاد المسیر یعنی نوع داشته یعنی بگذار کلام کفار را و دست بدار که عجب
نکنت داشتی تو از انکار و دیدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و ایشان سخریه می‌کنند با آن یا تعجب داری که
با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث می‌کنند و ایشان افسوس می‌کنند و از بعد از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا
و دأب ایشان آنست که چون پند داده شوند به چیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند آنرا و بدان پند
پذیر نشوند وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقال تست چون انشقاق
قمر يَسْتَسْخِرُونَ یکدیگر را بسخریه می‌خوانند وَقَالُوا إِنْ هَذَا و گویند نیست این که ما دیدیم إِلَّا
سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَ
عِظَامًا و استخوانها، یا گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا
الْأَوَّلُونَ و پدران نخستین ما قُلْ بگوای محمد نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ
دَاخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و بی مقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فَإِنَّمَا هِيَ پس جز آن نیست
که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که در دمند فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان زنده
شده و از قبر برآمده يَنْظُرُونَ می‌نگرند وَقَالُوا و می‌گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَذَا
يَوْمُ الدِّينِ اینست روز پاداش که ما را وعده می‌دادند ملائکه گویند آری هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ
اینست روز حکم بار و جدا کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روزی که بودید شما که با آن
تُكَذِّبُونَ تکذیب می‌کردید و باور نمی‌داشتید پس از حق سبحانه فرمان رسد بملائکه که احْشُرُوا
الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا یعنی
بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان
یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکاران اند بر خلق بعجز و بر خود بگناه و حشر
کردن ایشانرا در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی و خمار را با خمار یا با اعوان ایشان از
ملازمان و مددکاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک قدس سره پرسید که من
خیاطم و جامها برای ظلمه جامه می‌دوزم ناگاه از اعوان ایشان نباشم ابن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی
بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو می‌فروشند ای ظالم بیاش تا نشوی
روز حشر از شمارهٔ ایشان و اصح آنست که این ظلم شرک است بدلیل آنکه می‌گوید حشر کنید ایشانرا وَمَا
كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچه را که بوده اند که پرستش می‌کردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و غیرها
یا ابلیس و لشکر او و این عامیست اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک
عنها مبعدون فَاهْدُوهُمْ پس بنمائید ظلمه و معبودان ایشانرا و دلالت کنید إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ



براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر پل صراط إِنَّهُمْ
مَسْئُولُونَ بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان
خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست
شما را که یاری نمی‌دهید یکدیگر را و از عقوبت موقف خلاص نمی‌کنید ایشان جواب ندهند و حق سبحانه گوید
با ملائکه که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهاده
و از روی عجز منقاد شدگان وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَى
بَعْضٍ بر بعضی دیگر یعنی رؤسا و قوم و ضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر می‌پرسند که این چه
حالت که ما را پیش آمده با سرزنش می‌کنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسا قوم را که إِنَّكُمْ
بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می‌آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ از روی بهجت و ننگ خواهی
و بجز نیغ شما یا از قوه و قهر یا از طرف سوگند یعنی قسم یاد می‌کردید که دین حق اینست که ما شما را بیان می
خوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ
گروندگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ و نبود لَنَا ما را
عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ قوتی و قدرتی که بآکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم
بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از اندازه درگذشتگان فَحَقَّ
عَلَيْنَا پس واجب شد بر ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمهٔ العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ
بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را در این روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه
إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثلست که خرمن سوخته خرمن
سوخته طلبد — من مستم و خواهم که تو هم مست شوی / تا همچو من سوخته از دست شوی
نمود فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در کشیدن عذاب
انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ
می‌کنیم با مشرکان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ هستند که چون ایشانرا گویند که بگوئید
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی می‌نمایند از گفتار آن یا تکبر می
ورزند بر واحد خود وَيَقُولُونَ و می‌گویند أَئِنَّا آیا ما لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم عبادت خدایان
خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بشعر و جنون نسبت می‌کردند حق سبحانه می‌فرماید که بَلْ جَاءَ نه
چنین است که ایشان می‌گویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق
کرد پیغمبرانرا که پیش از او بودند إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه

کاشد

چشندگانید

مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ مگر جزاء آنچه را میکردید که عمل کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده
شدگان از آلایش شک و شرک جزاء ایشان مضاعف خواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ
مر ایشانراست رِزْقٌ مَّعْلُومٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصایص
او از دوام و بقا و لذت محض فَوَاكِهُ و آن رزق میوه هاست از هر گونه تر و خشک وَهُم
مُّكْرَمُونَ و ایشان نواختگان شده فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای آ
آراسته مُّتَقَابِلِينَ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده می شود
عَلَيْهِم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ جامی پر مِّن مَّعِينٍ از
خمر ظاهر شده در چشمها یا جاری از چشمها بَيْضَاءَ خمری سفید که پاکی او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ بالذت
و خوش خوار لِّلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ آفتی و علتی
که بخرد و بیخرد رسد چون فساد و حال دوار و عقل و صداع و جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا و نه اند بهشتیان
که از آن شراب يُنزَفُونَ مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشان
یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ
فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گوییا ایشان بَيْضٌ مَّكْنُونٌ بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حور را از
ملاست و پاکی و خوش رنگی به بیضه شتر مرغ که شترمرغ بیضه را به پر خویش پوشیده تا غبار بدان
نشیند و بیضه ایشان سفیدی باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الالوان ابدان نزد عرب آن بود
فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعض دیگر يَتَسَاءَلُونَ که
پرسند از احوال دینی و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِّنْهُمْ از اهل
بهشت و یاران خود را که إِنِّي بدرستیکه من بر فتنی که در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ
یاری و همنشینی که منکر بعث بود و مثالی گوید که ایشان آن دو برادرند که در سورة الکهف ذکر ایشان مثبت بود
مؤمنست او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود نطروس که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت
أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا تو از باور دارندگانی حشر را أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَعِظَامًا و استخوانها گشته أَإِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش
دهند قَالَ گوید یهوذا مر اهل جنت را که هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور اید یعنی می بینید اهل
دوزخ را او و آن که به سبب دوزخیان تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب
مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را بشناسی تو فرو نگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد یهوذا فَرَآهُ
پس ببیند فطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میانه دوزخ قَالَ گوید یهوذا با او که ای فطروس تَاللَّهِ



إِن كِدتَّ بخدای که بحقیقی نزدیک بودی تو که از راه اضلال لَتُرْدِينِ هلاک گردانی مرا بوسوسه و از
راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت
لَكُنتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کردگان با تو در دوزخ پس یهوذا با فرشتگان گوید بجهت
برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا نیستیم مردگان در بهشت یعنی شک ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا
مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان
گویند نی هرگز نمیرید و معذب نشوید گوید إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگست لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ
پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بشرف زوال و صدد انتقال
که بار کشی با بهشت کاری باری و رکار کنی برای یاری باری و در دنیا تیک راه خواهی تا بر فلک ره طرفه سواری
آنگه حق سبحانه میگوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهترست نُّزُلًا از روی
نزل و پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن درختیست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه ا
او بغایت متعفن و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد و بگاه بدیشان خورانند
بدین اسم مسمی گردانید و فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً
محنت و عذاب لِّلظَّالِمِينَ مر ستمکارانرا در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشانرا در دنیا چه ایشان بعد از آنکه
شنودند که زقوم درختیست در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و فنا نشده
کرد آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تواناست بر آفریدن شجره در آتش و حفظ آن از احراق
در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد می ترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه
مسکه و خرما را گویند ابو جهل بر خاست و کنیز را بخانه آورده و کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی
زقوم ده ما را کنیزک زبده و خرما آورد و ابو جهل گفت بخورید که این زقومیست که محمد ما را بدان وعید میکند
حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستیکه آن درختیست
که بیرون می آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بپایه درکات می رسد
طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَأَنَّهُ گوییا که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست یعنی
در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارانند زشت و پر هول و گفته اند شکوفهای سیاه بود در صورت که
رؤس الشیاطین میگفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورندگانند از آن درخت
فَمَالِئُونَ پس پر کرده اند مِنْهَا الْبُطُونَ از آن شکمها را از غایت جوع یا بجبر داشته ایشانرا باکراه
ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه دوزخیانرا عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِّنْ
حَمِيمٍ از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند

تا بار از قوم آتش کرده ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم
لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ است و آنجا پیشکش را حاضر بوده إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ
یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراهان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان يُهْرَعُونَ
می شتابند یعنی تقلید ایشان می کنند وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو
أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ
در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول
نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب
و عقوبت بدیشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان که با
شفیع گشتند وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعْمَ
الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگانیم که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم
او را وَأَهْلَهُ و کسان او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرقست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا
ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان که اولاد او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت
چه در جهت که از اهل سفینه غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند
سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر
وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا انها بگذاشتیم که امت تا آخر بر او گویند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام بر نوح فِي
الْعَالَمِينَ در میان عالمیان قول آنست که این ابتدای کلام است و خدای سلام می گوید بر نوح علیه السلام و
می فرماید که إِنَّا كَذَٰلِكَ ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش می دهیم نیکوکاران را
إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ماست ثُمَّ پس از دعای نوح
أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی
که از پی روان نوح لَإِبْرَاهِيمَ ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی رو او بوده و در باب
از فراء رحمه الله نقل می کند که ضمیر باید بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کنایه غیر مذکور و ابراهیم
صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی تابع اوست زیرا که همه پی
روان بفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کند که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم
الآیة
پیش از تو آمد نبی اینها و تو گر آخر آمدی صدرا پیشوا تو پی
خوان خلیل حق نمکدان خوان تو
برخوان اصطفا نمک انبیا تو پی إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن که ابراهیم آمد پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ
بدل پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرگاه عزت با دلی



از تعلقات که نبایستی و از حظ نفس و آرزوی طبع و ابر و اهیه إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ و یاد کن چون گفت
ابراهیم پدر خود را آزر و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیزست که می پرستید أَئِفْكًا آیا از روی دروغ
آلِهَةً خدایان را دُونَ اللَّهِ جز خدای تُرِيدُونَ می خواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند با آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد
ترک نموده غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون
خواهیم شد و از طعامها می پزیم و بر حوالی بتان می گذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده بر سم تبرک
آن اطعمه را قسمت کنیم تو نیز با ما بیا و جمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و بتان
و اشکال ایشان را تماشا کنی و ما میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش
ایشان معذور خواهی داشت
کوئی که چرا ز عاشقی رنجوری
تو روی نگار ندیده معذوری
ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام جواب نداد و روز دیگر پدر و یاران وی گفتند که ای ابراهیم بیا تا
برویم فَنَظَرَ پس درنگریست نَظْرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ در ستارگان و مواقع و اتصالات و
انصرافات ایشان تماشا کرد یا در کتابی که علم نجوم در و بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند
م از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس گفت إِنِّي سَقِيمٌ من بیمارم یعنی استدلال می کنم
با نکه مرا طاعون در خواهد یافت آن گروه از طاعون بد بودند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند از او
مُدْبِرِينَ روی باز کرده شدگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان سرایت نکند
و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان باز گشت
إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان دید آراسته و خوانها طعام در پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس
گفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمی خورید این طعامها را و چون جواب نشنید از روی تهکم دیگر
باره گفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شما را که سخن نمی گویید و مرا جواب نمی دهید فَرَاغَ عَلَيْهِمْ
پس پنهان در آمد بدیشان و بزد بتان را ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب
سوگند که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بتان را پاره
پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عید گاه به بتخانه در آمده و صورت حال مشاهده کرده
دانستند که کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتابی کنندگان
او را گرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق ذکر یافت قَالَ گفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ
آیا می پرستید مَا تَنْحِتُونَ آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفریده
شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و آنچه شما می کنید بدستهای خود و در این آیه دلیل است بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت
پروردگار است و چون ابراهیم ایشان را الزام کرد قَالُوا ابْنُوا گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید لَهُ

است

برای سوختن ابراهیم بُنْیَانًا بنای و از هیزم بر ساخته آتش دران زنید فَأَلْقُوهُ پس درافکنید اورا
فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمرودیان بِهِ بابراهیم کَیْدًا و ستانی
وقت که اورا بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس ما کردانیدیم ایشانرا زیرتر و خوارتر چه آتش ابراهیم را
بروی کلستان ساختیم و آن برهانی روشن شد بر حقیت او و بطلان ایشان وَقَالَ و کفت ابراهیم چون
از آتش بسلامت بیرون آمد إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجائی که پروردکار من
فرموده یعنی بزمین شام سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و کفته اند چون
ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و دران راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد و آنرا بابراهیم بخشید
و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش مرا فرزندی مِنَ
الصَّالِحِينَ از شایستکان و شنودکان که مصیب من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت
فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم اورا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای
اسماعیل را علیه السلام از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد
و اسماعیل آنجا نشو و نما یافت وقتی ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را
قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم اسماعیل را همراه داشت روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید
ابراهیم مَعَهُ السَّعْيَ با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و کفته اند مراد و سعی آنست بکوه منا
قَالَ کفت ابراهیم یَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت است إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم پیوسته
فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح می کنم یعنی پیاپی در خواب می بینم که فرزند را
ذبح کن فَانْظُرْ پس در نکر و درین کار مَاذَا تَرَىٰ چه چیزی بینی و رای تو چه تقاضا می کند قَالَ
کفت اسماعیل یَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شدی بدان سَتَجِدُنِي زود
باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندکان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا
أَسْلَمَا پس آن هنکام که کردن نهادند حکم خدایرا ابراهیم بذبح پسر و پسر بذبح سر وَتَلَّهُ و
بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی اورا بر زمین نهاد و بالتماس او در معالم آورده که چون
ابراهیم قصد ذبح اسماعیل علیهما السلام فرمود اسماعیل کفت ای پدر دست و پای مرا محکم ببند تا اضطراب
نکنم چه بوقت اضطراب شاید که جامه مبارک تو بخون آلوده کردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم
اکر خونم بریزی غم ندارم از آن همی ترسم که ناکه دامن پاکت شود از خونم آلوده و دیکر چون باز روی سلام من
بمادر و لنکار من برسان و پیرهن مرا بدو ده تا بدان اورا تسلی باشد بیم روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن
نکاه نظرت بر روی من نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری رود
ابراهیم بدل قوی دست و پایها پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحه الماس بشکل حلقه در حلق

اسماعیل



اسماعیل پدید آورد و ناکاه دود از بریدن باز داشت و کفته اند حلق او هر چه میبرید باز درست میشد پس حق
تعالی می فرماید که ما حال ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم اورا أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ آنکه ای ابراهیم
قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی یا در وسیط آورده که او در خواب دیده
بود که پسر را میکشت اما خون ندیده بود و در بیداری بر زمان صورت بست و وقوع یافت إِنَّا
بدرستی که ما كَذَٰلِكَ همچنین برنج از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکارانرا إِنَّ هَٰذَا بدرستی
که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ او آزمایش ایست هویدا که آن مخلص از غیر او متمیز کردد وَفَدَيْنَاهُ
و فدا دادیم اسماعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکشتنی بزرک یعنی فربه و آن کبشی شاخ دار بوده که چهل سال در
مرغ بهشت چرا نموده و کویند آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و خدای پذیرفت یا کوسفندی بود
که از کوه ثبیر فرود آمده پیش ابراهیم باستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان آورد و قصه قربان
با نوادر و فوائد آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور کرده وَتَرَكْنَا و باقی کذاشتیم عَلَيْهِ
بر ابراهیم ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر زمان یا آنرا باقی کردانیدیم که مردمان
کویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم یا ما سلام می کوییم برو كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش
میدهیم نیکوکارانرا إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان ماست از کرویدکان
وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم اورا بعد از اسماعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحاق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ
پیغمبری از شنودکان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحاق که
از صلب او انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا
و از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکارست در عمل خود یا بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و ستمکار
بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم کروهی که ان نیکوکار باشند و هم
ناکرویدکان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی و هارون بنعمت
نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا و کروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را مِنَ
الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرک یعنی تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ و
یاری دادیم موسی و هارون را با قوم ایشان فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندکان بر
اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم موسی و هارون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی پیدا او هویدا وَهَدَيْنَاهُمَا
و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا باقی
کذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی کذاشتیم این بود که
می کویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و هارون یا ما می کوییم که سلام بر هر دو إِنَّهُمَا
بدرستی که موسی و هارون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویده ما اند وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی

بجم

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
ما چنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا

که الیاس بن یاسین یا الیاس بن جشی بن فنحاص بن العیزار بن هرون علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستا
دگان است بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی
ترسید از عذاب الهی أَتَدْعُونَ آیا می‌پرستید بَعْلًا بعل را بتخانهای و آن بتی بود چه بیست گز بالا که او
چهار روی داشت و بک نام زمینیست از شام و چون بعل درو بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد
القصه الیاس گفت می‌خوانید بعل را وَتَذَرُونَ وا می‌گذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادت نیکوترین آفریننده
گان را او را از خالقیت مصوران اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ پروردگار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و پروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک فرستاد
وایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود ازبیل بت پرست شد و الیاس
علی نبینا و علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چاره تدارک ظلم خود
درخواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد و بیگانگی حق اقرار کرد ایشان قائل شدند و الیاس گفت
اگر می‌خواهید که بطلان وضعیت دین من و شما هویدا گردد بیاید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را
بخوانید هرکدام اجابت کند سزای پرستش باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را آراسته و شابتن بسیار
کرده ازو باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرموده فی الحال باران آمد و قوم او در انکار
افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه
حاضر کرده شدگانند در عذاب و همه قوم تکذیب کردند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک کرده
شدگان از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را
از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود و هرچه برو ظاهر گردد بران سوار شود الیاس
در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت شتری یا اسبی از آتش پیش وی آمده بران سوار شد و الیسع را خلیفه
خود ساخت و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع ازو سلب کرد و با فرشتگان
همراز در آمد و در صفت او گفته اند که هم انسی است و هم ملکی هم ارضی و هم سماوی و او موکل بر بیابانها چنانچه
خضر بر دریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات می‌نمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطاری فرمایند و جمعی
از صلحا است ایشان را می‌بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان
ثنا و درود فراوان یا آنکه گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام بر قوم الیاس و گفته اند الیاسین هم
نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
جزای دهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرونده ماست ایمان
اسمیست جامع جمیع کمالات صوری و معنوی و او تمام بندگی تشریفیست خاص از برای اهل اختصاص
اگر بنده خویش خوانی مرا ۔ به از ملک جاودانی مرا ۔ شهان که بتاج فرخنده اند همه بندگان تا بنده اند



وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد
کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و همه اهل بیت او را إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زن او بود
چه او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در بازماندگان بعذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشانرا زبر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ و بدرستی
که شما ای گروه قریش می‌گذرید لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام می روید مُصْبِحِينَ در حالتی
که داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ و شب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا
تعقل نمی‌کنید و اندیشه نمی‌نمایید که عاقبت کذبان جز بهلاک نمی‌کشد وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که یونس
بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه با اهل نینوی از بلاد موصل فرستاد و چگونگی
در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از
ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس علیه السلام ازین حال
خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را کذب نسبت کنند
روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که بگریخت یونس از مردم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی
که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده سوار
می‌شدند یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد و ملاحان گفتند بنده گریخته
درین کشتی هست که کشتی نمی‌رود یونس علیه السلام فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو
بنده باشی بسیمای آزادی و صلاحیت از بشرهٔ تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و دأب آن قوم
چنان بود که بنده گریخته را در دریا انداختندی تا کشتی روان شدی چون یونس سخن در آن باب بحد الحاح
رسانید و قوم نمی‌شنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ
مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس از قرعه برافتادگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی
او را برداشته قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آفرینه دریا باشد تا پیش
کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند ماهی آنجا بدید آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را در
بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده بود نفس خود را
که چرا از قوم گریخت فرمان رسید بدان ماهی که من او را طعمهٔ تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او کرده ام
باید که ترکیب او از هم نریزد و ماهی او را نگاه داشت او چنان حال که مادر را با فرزند باشد رعایت می‌نمود و سر از
آب بر آورده می‌رفت و یونس در درون او تسبیح می‌زد سه روز یا هفت روز و اشهر آنست که چهل روز
در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته
بود چون آبگینه تا یونس علی نبینا و علیه السلام عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق

اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان
در شکم ماهی وی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه بشکم ماهی
رود از ذاکران و نماز گزارندگان بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ
يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر بروزگار او رسیده زود وی را
خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از دهن بر آورد و
بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمینی هامون یعنی صحرائی که در و درخت و گیاه و بنا و کوه نبود او را چنین
بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَ
أَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا بر کنار آخر و او را
سایه کرد و در زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه و تعالی بدن
یقطین پوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بزکوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهن
یونس می نهاد و ماه و هفتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی با قرار اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم
او را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده بر صد هزار بیست هزار یا [illegible]
هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس
گرویدند بیونس یعنی بیونس و بامجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخوردار گردانیدیم ایشان را
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه مقتضی اجل باز داد و دعوت روح متوجه گردد و
[illegible] ابطال منع او جبر است و تبدیل اموال و رفع او منصور
روزی که اجل [illegible] وز بهر ملک بر کند خنجر تیز [illegible] از وقت جدل بود هنگام [illegible]
می زد و مناسبت با ابای کرید فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختر
خدای می گویند یعنی از وجه قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دخترانند وَلَهُمُ
الْبَنُونَ و مر ایشان راست پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریده ایم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَ
هُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند وقت آفرینش ما مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان
مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ می گویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای او
بزاد خود فرزندان وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در اثبات ولادت بخدای لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ
گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزیده خدای دختران را که در طبع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران
که موجب افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را در این قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ
چگونه حکم می کنید و نسبت می دهید بخدای آنچه را که بجای خود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمی
کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او وی نباشد و حضرت





رب العزة از شکل و شبه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست در این سخن که ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ
مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن
کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه
گفتند حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده و ملائکه از آنها متولد
شده اند یا مجوسیان بودند که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه می فرماید که وَجَعَلُوا و ساختند
بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پریان که دیو از ایشانست نَسَبًا خویشی و نسبتی وَ
لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که می دانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی گویندگان
این سخن با هم ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از
جن ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان یعنی کافران میان حق سبحانه
و ایشان نسبی ساخته یعنی گفته دختران ویند و ملائکه می دانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد
و از پرستش کفار و ایشان راضی خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه
در سوره سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت می کنند
کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزار است او را از مقاله کفار و اشرار و همه ایشان خدا برا
بدین نوع وصف می کنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک شدگان از آلوده
شکوک و شبهات که ایشان بر ستایش او هی نمایند فَإِنَّكُمْ پس بدرستی شما ای کافران وَمَا
تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید همه شما عَلَيْهِ بر آنچه می پرستید
بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس را که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده بدوزخ
یعنی علم ازلی تعلق گرفته بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند
ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت می کند که ایشان می گویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچ کس إِلَّا لَهُ مگر آنکه
مر او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مناصب در خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم
نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت و
رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَإِنَّا
لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ
الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خداوند را و تنزیه کننده از هر چه لایق ذات مقدس وی
نباشد در باب آورده که این کلام پیغمبر و مومنانست که می گویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم داریم در
دار و روز وصف ایشانست که ایشان بنازه بپای یاد کنند خدا را و تاکیدات این دو جمله بانّ و لام و توسط دلیلست
بر مواظبت طاعت و دوام ذکر [illegible] قصور و فتور خواه نسبت ملائکه کرام خواه نسبت [illegible]

یلان

نزع است

انام علیه الصلوة والسلام وسایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی
که بودند کافران قریش که قبل از بعثت لَيَقُولُونَ می گفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا
ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی
وحکمی برما نازل شدی لَكُنَّا هر آینه می بودیم عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شده
از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند
بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَلَقَدْ
سَبَقَتْ و هر آینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا
الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت شده که قال
کتب الله لاغلبن انا ورسلی إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشانند یاری کرده
شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر آینه ایشانند
غلبه کنندگان بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبهٔ کفار بر ایشان نادر بر سبیل ندرت فَتَوَلَّ
عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام اذن قتال یا زمان وعدهٔ نصرت که
روز بدر است یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ و ببین ایشان را در آن روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود
باشد که ببینند ایشان در روز نصرت ترا و در کلفت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف
یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیه آمد که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما شتاب
می کنند و وقت نزول آن می پرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ بجایگاه
منزل ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب
قتل و غارت بسیار بود هر لشکر که قصد قبیله داشتندی شب همه شب راه پیمودندی وقت سحر که زمان خواب
گرانست بحوالی ایشان درآمدندی و دست بقتل و غارت دراز کرده تاراج بر گشادندی قوم را مستاصل ساختندی
و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح نام نهاده اند و هر چند در وقتی دیگر
باشد همان صباح گفتندی در این آیه تشبیه کرده عذاب ایشان بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و به غارت بر
ایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در آن صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بر زمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة
قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید می فرماید که وَتَوَلَّ و دیگر باره روی
بگردان ای محمد و اعراض کن عَنْهُمْ از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا وقتی که آیهٔ السیف نازل شود وَأَبْصِرْ
و ببین عذاب که بدیشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند انواع عقوبتها در دنیا
و عقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه و قوت عَمَّا يَصِفُونَ





از آنچه وصف می کنند مشرکان وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام بر فرستاده شدگان وَالْحَمْدُ و همه ستایش الله
رَبِّ الْعَالَمِينَ خدایرا که پروردگار عالمیانست در این آیه بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده و امام
محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل یاد کرده و از امیر المومنین علی علیه السلام نقل می کند که هر که دوست می دارد
که بپیمانه فزون ثواب را به پیمانهٔ بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیه باشد سورة ص مکیة وهی ثمان وثمانون آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ صٓ ابو روق و قطرب رحمهما الله برآنند که حروف مقطعه جهت تنبیه
کفارست که هرگاه که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از
روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد
تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز می ماندند و در این حرف بخصوصه گفته اند که
نام خدایست یا اسم قرآن یا مطلع سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق
با صدق محمد و در احقاق فرموده که اسم محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و مرتضی علیه السلام فرموده که نام
بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش خدای بروست یا دریاییست که حق تعالی
بدان مردگان را زنده کرداند امام قشیری رحمه الله آورده که قسم یاد می کند بصفای محبت دوستان خود که
بصفای دل عارفان در ثنا و طاعات آورده که بصفوت محبت و در بحر الحقایق گوید قسمست بصاد صمدیت او
در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او ما بینهما وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند
شرف و عظت و شهرت مشتمل بر ذکر آنچه حاجت الیه جواب قسم این که کار نه آنست که کفار پنداشته اند بَلِ
الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شده اند از رؤسای قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق
وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدای و عداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چند بار که هلاک کردیم مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق
ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند و آواز دادند تا کسی ایشان را برهاند و برسد وَلَاتَ و نیست آن هنگام
حِينَ مَنَاصٍ هنگام رجوع بگریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار که آن بود که چون در کارزار کار بر
ایشان دشوار شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر می دهد که بهنگام حلول عذاب در بند مناص
مناص خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود وَعَجِبُوا و شگفت داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از
آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا
از قبیلهٔ ایشان وَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند کافران هَٰذَا این منذر سَاحِرٌ جادوست
در آنچه از خوارق عادات بما می نماید كَذَّابٌ دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای
چیره رایی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه پا بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از
ظلمات کذب باز نشناسد — کسی طالع آفتابی این چنین عالم فروز / دیده خفاش را یک ذره از وی نور

بلند برداشته شدهم

از شعاع روز روشن‌تر و کیفیت بیشتر نیز کتاب هنوز از دیده وی دور نه آورده‌اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله
عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای عبد مناف تو بزرگ و مهتر مایی آمده‌ایم تا
میان ما و برادرزاده خود حکم فرمایی که یک از سفهاء قوم ما فریبیده و دین ما محدث و آیینی مجدد خود را بنیان
جلوه می‌دهد تنگ نزد در جمیع ما افکنده است و نزدیک بدان رسیده که وحشت تدارک از اطفاء این نایره
عاجز آید ابو طالب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده‌اند و ایشان از تو مدعا
بسیار که طریق انحراف مورزد و در سمتهای ایشان مایل نما پس حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چیست
چیزی که خواستید آنکه دست از نقص دین ما بداری و سب آلهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و خدای تو نشویم
حضرت فرمود که من هم از شما طلبم که یک کلمه با من متفق شوید تا ما لک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم گردن
برداری شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف
قریش از آن حضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان را اِلٰهًا
وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا اِنَّ هٰذَا بدرستی که یگانگی خدا لَشَیْءٌ عُجَابٌ چیزیست بسیار شگفت
چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر که ما است نمی‌توانند کرد یک خدای محمد چگونه به کار تمام عالم چون
راست سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و شتاب برفتند از خانهٔ ابو طالب بزرگان قوم مِنْهُمْ از جماعت قریش
و یکدیگر را می‌گفتند اَنِ امْشُوْا آنکه بروید وَاصْبِرُوْا و شکیبایی ورزید عَلٰی آلِهَتِکُمْ بر پرستش
خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستی که مخالفت محمد با ما لَشَیْءٌ یُرَادُ چیزیست که خواسته‌اند ما را از حوادث
زمان و از وقوع آن چاره نیست با ترفع و استعلاء که مدعای محمد است چیزیست که خواسته می‌شود یعنی محمد همه کس
می‌خواهد که مرتفع و مستعلی بود مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنوده‌ایم این که او می‌گوید از وحدانیت خدای فِی الْمِلَّةِ
الْآخِرَةِ در ملت بازپسین که دریافته‌ایم پدران خود را بر آن یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان
به تثلیث قائلند نه به توحید اِنْ هٰذَا نیست این توحید که او می‌گوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر دروغی از
نزد وی یعنی دروغیست که خود برمی‌بافد ءَاُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ آیا فرو فرستاده‌اند بر وی قرآن را
مِنْ بَیْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند
و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِیْ شَکٍّ در شک‌اند مِنْ ذِکْرِیْ از
وحی من بَلْ لَمَّا یَذُوْقُوْا بلکه نچشیده‌اند عَذَابِ عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد
و دانند که هر چه پیغمبر ما بطریق وحی ادا کرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان لازم تصدیق خواهند
زد و فایده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ گنجینهای نعمت رَبِّکَ
پروردگار تو الْعَزِیْزِ پروردگاری غالب که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بخشنده که هر چه بخشند
بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی از حساد به خود دهند



بلکه عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل خود ارزانی داشته و بهر که خواهد چون ذوالجلال مستغنی است آنچه
هر چه خواهد هر که را خواهد دهد و دیگری را از این تصرف کی رواست اختیار این تصرف فرمان راست اَمْ لَهُمْ
یا مر ایشان راست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
و اگر ایشان مالک این ملک‌اند فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا روند فِی الْاَسْبَابِ در سببها که بدان بر آسمان
می‌روند در اسباب آورده‌اند که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بر آن اعتماد نموده
طیران می‌کنند و محصل سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بر
بر آسمان و بر عرش قرار گیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند
بدهند و این سخن غایت تهکم است جُنْدٌ مَّا ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِکَ آنجا که ایشان
بمصارع ایشان در بدر مَهْزُوْمٌ لشکری شکسته شده مِنَ الْاَحْزَابِ از آن گروهها که لشکر می‌کشیدند و با رسل
جنگ می‌کردند و بگمان انداختند این اعجاز قرآن آنست که خدای خبر داده او را بر هزیمت که عنقریب لشکر قریش منهزم
و منهزم خواهند شد و چنان بود کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح
نوح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی را علیه السلام
ذُو الْاَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک او را بخیمه که
اطناب آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد میخهای ریح است که بیم از آن تعذیب می‌نمود وَثَمُوْدُ و
تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام و عبوده آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلام مراد او در وقت
دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون او وفات کرد مرتد گشتند
حق سبحانه باز او را زنده گردانیده بدیشان فرستاد و در این نوبت نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج
ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوْطٍ
و گروه لوط مر او را علیه السلام وَاَصْحٰبُ الْاَیْکَةِ و اهل بیشه شعیب را علیه السلام اُولٰٓئِکَ الْاَحْزَابُ
آن گروه اند حزبها که ذکر آنها رفت و حضرت محمد مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد اِنْ کُلٌّ نبود هیچ یک
از ایشان اِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که تکذیب کرده فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت
من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بدیشان وَمَا یَنْظُرُ و نمی‌نگرند و انتظار نمی‌برند هٰٓؤُلَآءِ
این گروه از قوم تو اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند مَا لَهَا
نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی کس نشنود که آن را باز گردانند و باز کرده‌اند وَقَالُوْا رَبَّنَا و
گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما عَجِّلْ لَّنَا بشتاب بده
ما را قِطَّنَا بهرهٔ ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید می‌کند یا از روی تعجیل بده یا صحیفهٔ اعمال ما
را تا نگریم قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا می‌کردند و غلط عاقبت

اُولٰٓئِکَ الْاَحْزَابُ

رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ملول می شد حق سبحانه فرمود که اِصْبِرْ شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه
می گویند این حکم منسوخ است بآیة السیف وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بندهٔ ما داود را علیه السلام
ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در ملک داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها
بطاعت می گذرانید و روزها روزه می داشت و روزی افطار می کرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او بازگردنده بود
برضا إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام هر جا که می خواست می رفتند
مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح می کردند بِالْعَشِيِّ بشبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و بوقت بر آمدن آفتاب بعید
صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق سبحانه
و بدیع نیست و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یکی از شواهد قدرت است یکی
از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی می چکید ساعتی توقف نموده تأمل در آن نگریست
سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدا چندین سالست که خدای مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت می
ریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعا او بعز اجابت پیوست و مژدهٔ امان بدان
سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر باره آنجا رسید و همان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها می ریخت
فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول می گریستم از خوف عقوبت و
حالا می گریم از شادی امن و سلامت اما برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که در سر گریه دارم دور و دراز نه از آنم که از حضرت کریم باز ناز از سنگ گریه بین و نکو کان ترشح است
وز کوه ناله پرس و پندار کان صداست وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مرغان را مَحْشُورَةً جمع کرده
شده نزد وی و صف زده بالای سر وی كُلٌّ هر یک از کوهها و مرغان لَهُ مر داود را أَوَّابٌ
مطیع بود یعنی باز گرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم پادشاهی وی را بدعاء
مظلومان یا بوزرا نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلم از رعیت یا بالقاء رعب وی در دل اعادی یا بافتن
زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانهٔ وی
می داشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله
بالای محکمهٔ داود علیه السلام بایستاد و از خصمین هر کدام برحق بودی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر
را خود آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ
و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریابد یعنی یا سخن میانه بی اشباع ممل و اختصار مخل و مرتضی علی
علیه السلام فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة على المدعي واليمين على من انكر و بحقیقت کلام خصوم بدین
حکم منفصل و منقطع می شود و بباید دانست که در قصهٔ داود علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف
بسیار است و بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا می کند و آنچه بعضی اهل



تحقیق گفته اند که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند و اولیای زن را با وی خدمت اتفاق
و بوی بدادند و حضرت داود علیه السلام خطبه فرموده وی را داده بودند آن زن بود آنرا بخواست و از او اللّه بر آورده
که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن بدین وجه است که
وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر گروهی که خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل
بل
در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یک جمعی از ملایکه بودند حضرت داود علیه السلام روز
را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصهٔ
خود اشتغال نمودی روز عبادت بالاخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از در آمدن بر وی
منع کردندی ملایکه آن روز بصورت انسان بخانهٔ داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند
چنانچه می فرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی إِذْ دَخَلُوا چون در
آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود علیه السلام و ایشان زاده فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی
اجازت از بالای غرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو گروه هم خصم یکدیگر
بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده اند برخی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما
بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ
بدیگر کلام
براه میانه که آن عدالت و راستی است داود علیه السلام فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت کرده با دوم گفت
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد أَخِي برادر منست در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر ورا نود
و نه میش است وَلِيَ و مرا نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ یک میش فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آنرا بمن بخش
من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن و نگذاشت که تحمل
کنم داد قَالَ گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدا که ستم کرده است
بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا
و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که اموال بهم خلط می کنند لَيَبْغِي هر آینه ستم می کند بَعْضُهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود می طلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده
اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندک اند ایشان در میان شریکان
چون داود علیه السلام این سخن گفت ایشان بر خاستند و از نظر وی غایب شدند داود علیه السلام در تأمل افتاد
وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه گردد داود پس
فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی در حالتی که
سجده کننده بود وَأَنَابَ و بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم رحمه الله سجدهٔ عزیمت است و می گوید
بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رحمه الله از عزایم نیست و از امام احمد رحمه الله دو روایت

سجده دوم واجبست و این سجده دوم است بقول امام اعظم رحمه الله در فتوحات کتبه این را سجده انابت گفته و در سوره
کرده بنال انما سجدة الشکر فی حضرة الانوار لانه داود علیه السلام سجدها شکرا فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ
مراورا ذَٰلِكَ آنچه از وی استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مراورا عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ
قربت بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکوئی بازگشت در بهشت و گفتیم داود را که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ
ای داود ما ترا کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی ترا بخلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم
یا ترا خلیفه انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی
وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پی روی مکن هوای نفس را که در وآرد ترا فَيُضِلَّكَ که گمراه کرداند ترا عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَضِلُّونَ گمراه می شوند و دوری مانند عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دلایل که برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ
شَدِيدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را و برای آن
روز کاری نساخته اند در فواید السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاریست و شهریاری چه گران باریکه
حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بمثل اعباء چنین امری مامور با
کرده و بخطاب امثال چنین خطابی مخاطب می شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم بر طریق صدق و
نصفت کن و داوری به منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده حق نه و بر طریق باطل و متابعت هوای نفس
بر متابعت راه و خوش اختیار مکن که ترا از مسالک مرضی گمراه کرداند و در سلسلة الذهب می فرماید که
نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که ترا از خلیفگی دادیم سروری خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملک را ز عدل اساس حکم رانی بعدل بین الناس هر کرا نی ز عدل دستورست از مقام خلیفگی دورست
آنکه بر دستش زنو بوسی عقل چه ره خرد انکش خلیفه حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین
را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سماست بَاطِلًا آفریدنی باطل یعنی اینها را عبث نیافریده ایم بلکه
برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذَٰلِكَ آنکه آفریدن اشیای بی حکمتی باشد
ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست که کافر شده اند و بنیر آفرینش پی نبرده فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ
كَفَرُوا مر آنانرا که گرویده اند و بدین نوع گمان برده اند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش
مومنانرا گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد و آیه آمد که أَمْ نجعل آیا گردانیم
الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده اند در جزا و عطا
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمی کردانیم كِتَابٌ این کتابیست یعنی
قرآن أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا
تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند

أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۵



پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را علیه السلام
سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمانست علیه السلام نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ
بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام با کفار دمشق
و نصیبین کارزار کرده و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب
گرفته و بمیراث بسلیمان رسیده و در معالم که چه اسپان دریایی بود پر داشته و دیوان از بحر برای سلیمان
آورده بودند بر هم مقتدر سلیمان علیه السلام خواست که اینها را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شد
و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز ماند و همه را فوت شد کرد حق سبحانه می فرماید إِذْ
عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند عَلَيْهِ بر سلیمان علی نبینا و علیه السلام بِالْعَشِيِّ بآخر
روز الصَّافِنَاتُ اسپان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از پای چهارم و این صفتی پسندیده است در اسب
الْجِيَادُ اسپان تیز رو و او بنظاره ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت إِنِّي
أَحْبَبْتُ بدرستی که برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بجهة آنکه باز داشتم عَنْ ذِكْرِ
رَبِّي از یاد پروردگار خود یعنی وردی که بر طرف آخر روز داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتی که پوشیده
شد آفتاب بِالْحِجَابِ بپرده شب و گفته اند حجاب کوهیست بزرگ محیط بکره زمین رُدُّوهَا باز
گردانید اسپان را عَلَيَّ برمن و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و دست بشمشیر زد مَسْحًا
بِالسُّوقِ بساقهای اسپان یعنی پی کرد ایشان را وَالْأَعْنَاقِ و گردنهای ایشان یعنی سر برید
ایشان را و در آن زمان گوشت اسب حلال بوده و آنرا در راه خدای برای ترک آنکه رنج کرده بعضی علما برآنند
که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان بسبب مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب بغروب کرد و سلیمان علیه السلام
باذن خدای ملائکه را که موکل بودند بآفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید آفتاب را برای من حضرت سجاد فرمود
که آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع وقت عصر آورده و نماز آن ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در صهبا خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا علی مرتضی علیه السلام نماز گزارد
نزد محدثان مشهورست و امام طحاوی در شرح آثار تصحیح فرموده و گفته اند روات این حدیث ثقات اند
و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت
که حفظش کردند باز گشت آفتاب که قرص بود باز گردد خواه
و نیز در آورده اند که حق سبحانه سلیمان را علی نبینا و علیه السلام پسری ارزانی
فرمود و جماعت دیوان آنکه او بزرگ شود ایشان را بحرفه اتفاق کرده
سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرد تا بر رضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر
را او زده بر تخت سلیمان علیه السلام افکند مرده چنانچه حق سبحانه خبر داده که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بدرستی

کرد آزمودیم و در فتنه افگندیم سلیمان را وَأَلْقَيْنَا وانداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا برادرا
جسدی بی روح سلیمان علیه السلام از آنچه کرده بود نادم شد ثُمَّ أَنَابَ پس بازگشت بخدای و بر علما ظاهر شد که توکل بغیر خدای نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان علیه السلام پادشاه چنانکه از غایت ضعیف
بدنی بی روح می نمود و او را بتخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود پس بازگشت بصحت و مشهور آنست باز
که بواسطه ترک اولی انگشتری ملک وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست و
آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بملک بازگشت و از وی بنیاز بدعا اشتغال نموده قَالَ گفت
رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا از آنچه از من صادر شده وَهَبْ لِي و ببخش مرا مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مر یکی را مِنْ بَعْدِي پس از من تا چنین ملکی بمعجزه من بود
یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در بحر نموده که در ملکی ده مخصوص من باشد و دیگری هوس طلب آن نکند
و در فتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بنبوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
بدرستی که تو بخشنده هر چه خواهی بهر که خواهی و ۔۔۔ امام قشیری رحمه الله گفته که سلیمان علیه السلام باعلام الهی
دانسته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مالک دنیا است نخواهد فرمود بجهت آن برای دعا
جارت نمود و از این جهت که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا
ملکی بخشی که ظهور آن بالفعل کسی را نبود چه بالقوه حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه آن ملک حاصل
بود و چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عفریتی دیشب بمن در آمد
تا نماز من بر من قطع کند خدای مرا قوت داد و تمکن کرد اینجا از وی تا او را بگیرم و خواستم که بر ستونی از ستونهای
مسجد بربندم تا شما او را ببینید پس یاد کردم دعای برادرم سلیمان را علیه السلام که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را
رها کردم تا بی بهره و نا امید بازگشت فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ پس رام گردانیدیم مر سلیمان را باد را تا
فرمان وی برد تَجْرِي می برد بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ هر جا که قصد
کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده در بنا برای وی عمارتها
سازند وَغَوَّاصٍ و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر رام ساختیم
مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عاصی بودند وی را
به کار کردندی و جمعی را که متمرد بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که هَٰذَا این جنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن
کرداند أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب یعنی در منت و امساک بیقین
تصرف وی از منصوص بیشتر است و بر آن محاسب خواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا
نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربت بقبول طاعات او و پایه آن کوفت از عقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود



ملک عظیم که در دنیا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نیکویی بازگشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ
عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَىٰ چون بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي
بانکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس می کند شیطان یعنی می رساند بمن رنج وَعَذَابٍ و الم و آن چنان بود که
ابلیس شماتت می کرد و مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام سرزنش می نمود که چه کرده با که حق سبحانه فواید نعم از تو باز
گرفت و شد ایدالم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه می کرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند و
بعضی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعای او را اجابت نمود
جبرئیل را علیه السلام بر وی فرستاد و جبرئیل پا نهاد و مر او را گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین
ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و دو چشمه از تحت قدم او جوشید نا گرفت یکی گرم و یکی
سرد جبرئیل فرمود که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه گرم جای غسل کردنست یا آبیست که بدان غسل کند و این
چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ آب سرد است و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام در آن چشمه حاره غسل
فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت و گفته اند چشمه
یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم
أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر
آنکه شد که بوده رَحْمَةً مِنَّا برای بخششی که فایض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي
الْأَلْبَابِ خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار فرج کشند بصبر و پناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج
بصبر باز بسته است اصبروا فالصبر مفتاح الفرج کلید صبر کسی را که باشد اندر دست
در آیند در گنج او بگشاید بنام تیره محنت بسازد و صبر نمای که دم بدم سحر از پرده روی بنماید آورده اند که
زمان مرض ایوب علیه السلام زوجه او در مهمی رفته بود و دیر مانده ایوب سوگند خورد که او را صد چوب
زند چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست
تا سوگند خود راست کرد این خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته از
چوب او خوبا از شاخ خشک شده که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته
گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا
شکیبا در آنچه بنشن و مال و اولاد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی
که رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیت خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم
خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر وی اسحاق را وَيَعْقُوبَ و نبیره وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي
خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریف و علوم نافعه است تعبیر کرده بدست از عمل که اکثر
آن بیاشرت اید باشد و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از اید با قوت در طاعت

وازابصار بصیرت در دین اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بدرستی که ما خالص کردانیدیم ایشانرا بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک
از شوب شوائب یعنی خالص از لوث شائبه که آن ذِکْرَی الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت چه مطمح نظر
ایشان جز فوز بلقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وَاِنَّهُمْ وبدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا
نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَاذْکُرْ اِسْمٰعِیْلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح را
وَالْیَسَعَ والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام و بآخر خلعت نبوت یافت وَذَا
الْکِفْلِ و خداوند نصیبه ای را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل گریخته کفیل شده و در تبیان
فرموده که او پسر ایوب است علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذو الکفل نام نهاد
و بعضی او را همان الیسع دانسته که از الیاس علیه السلام متکفل شد که با مر دین قیام نماید و بنا بر تغایر عطف
او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَکُلٌّ و همه این نام بردگان بودند مِنَ الْاَخْیَارِ
از گزیدگان خلق هٰذَا این خبر انبیا ذِکْرٌ سبب یاد کردن شماست که محمدی و قوم شما وَاِنَّ
لِلْمُتَّقِیْنَ و بدرستی که مر پرهیزکارانرا لَحُسْنَ مَاٰبٍ نیکوئی بازگشت و بازگشتنی نیکو که آن
جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت مُّفَتَّحَةً در حالتی که گشاده شده باشد لَهُمُ الْاَبْوَابُ برای ایشان
درهای آن بوستانها مُتَّکِئِیْنَ فِیْهَا و ایشان تکیه زدگان بر تختها در آن باغها چنانچه متنعمان برای
راحت یَدْعُوْنَ فِیْهَا می خوانند و می خواهند در آن بوستانها بِفَاکِهَةٍ کَثِیْرَةٍ میوه بسیار را چه
تنگ برای لذت و تغذی یا بجهت تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس از طعام نبود که میل بشربت کنند وَشَرَابٍ
و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان
یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند اَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام
زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی برآنند که مراد از اتراب آنست
که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود و در آن تا طبع بجانب کشیده و از منغص
منصرف گردد هٰذَا گویند ملائکه بهشتیانرا که اینست مَا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده بودید بآن
لِیَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از وی بهجت و فرح گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که این نعمت
های بهشت اِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق به بهشتیان ارزانی داشت مَا لَهٗ
نیست این را مِنْ نَّفَادٍ هیچ کمی و انقطاعی هٰذَا اینست آنچه بهشتیانرا باشد وَاِنَّ لِلطّٰغِیْنَ
و بدرستی که مر نافرمانانرا یعنی کافرانرا لَشَرَّ مَاٰبٍ بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ
دوزخست یَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست دوزخ هٰذَا عذاب
فَلْیَذُوْقُوْهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِیْمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون بشفه لب
رسد روی را بسوزد و چون بجگر رسد روده ها پاره شود وَغَسَّاقٌ و زردابه که از دوزخیان رود به بدو دود بوده



چنانچه آتش بحرارت می سوزاند و گویند غساق چرک کشنده و اکویند بلغت ترک در او اینجا بیم است که از گوشت و
پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان می کند آنرا جمع کرده بدیشان می خورانند وَاٰخَرُ و ایشانرا عذابی
دیگرست مِنْ شَکْلِهٖ مثل این عذاب که مذکور شد اَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگونست اما
در مشابه یکدیگر اند در تعذیب و ایلام آورده اند که چون روسای کفار بدوزخ در آیند تبعه ایشان را نیز با تباه
در آرند و ملائکه روسا را گویند هٰذَا فَوْجٌ این گروه مُّقْتَحِمٌ مَّعَکُمْ در آیندگانند در دوزخ به رنج و سختی
با شما ایشان می گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا باد ایشانرا اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُوا النَّارِ
در آیندگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در آمده ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمانان می گویند روسا
تابعان خود را از بی کسته به لا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوْا گویند بَلْ اَنْتُمْ
بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِکُمْ مرحبا باد و شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوْهُ شما فرا پیش داشتید
موجبات عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ
پس بد قرارگاهیست دوزخ آنگاه تابعان دیگر باره قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ
قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت برای ما هٰذَا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ
پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِی النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد
آنرا دو چندان کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمار وَقَالُوْا و گویند صنادید قریش در
دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرٰی نمی بینیم رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم که می
شمردیم ایشانرا در دنیا مِّنَ الْاَشْرَارِ از بدان و مردودان در موضح آورده که کفار قریش چون در دوزخ
نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند اَتَّخَذْنٰهُمْ سِخْرِیًّا استفهام
برای توبیخ است یعنی ما ایشانرا فرا گرفتیم مهزوئیم یا ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده
اند اَمْ زَاغَتْ یا آورده اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا
در آثار آمده که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید
اِنَّ ذٰلِکَ بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راستست و آن تَخَاصُمُ
اَهْلِ النَّارِ جنگ و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشانست قُلْ بگو مشرکان مکه را اِنَّمَآ اَنَا
جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام و ترساننده ام از عذاب خدای وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست
هیچ خدای سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را
بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بتان و آلهه را بتواصف آجال در هم شکند یا شرکت منهدم و
کثرت اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد
بنزد تیغ غیرت جهان تنگ داشت وحدتش رسم این و آن برداشت گم شود جمله ظلمت پندار نزد انوار واحد القهار

رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الْعَزِیزُ خداوندی
که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو آنچه گفتم
بشما و بیم کردم از عقوبت و روز قیامت نَبَأٌ عَظِیمٌ خبری بزرگست أَنْتُمْ شما عَنْهُ ازان مُعْرِضُونَ
روی گردانندگانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما ازان اعراض می نمایید آنحضرت فرمود که اگر
مرا پیغمبری نبودی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى بگروه
برترین یعنی ملائکه إِذْ یَخْتَصِمُونَ آنگاه که گفت و شنود می کردند در شان آدم علیه السلام که اتجعل فیها الآیة
پس بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه ملائکه و آدم بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه
مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی إِنْ یُوحَى وحی کرده نمی شود إِلَيَّ بمن هیچ چیزی إِلَّا
أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِیرٌ مُبِینٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب ام
إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي مر فرشتگان را که من خَالِقٌ آفریننده ام
بَشَرًا آدمی را مِنْ طِینٍ از گل و او آدم است علی نبینا و علیه السلام فَإِذَا سَوَّیْتُهُ پس چون
تمام کنم خلقت او را و قالب او را بنحوی بر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِیهِ و بدمم در وی مِنْ رُوحِي از روح
خود حق سبحانه روح را تشریف و تکریم ساخت بشرف اضافه جهت طهارت و نظافت او و لمعنی آنست
که چون روح بقالب وی در آدم زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای وی سَاجِدِینَ
سجده کنندگان از جهت تکریم و تبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح در و إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگی
داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ
یَا إِبْلِیسُ گفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ از
آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیز را که بیافریده ام بِیَدَيَّ بدو دست خود و ذکر دست برای
تحقیق اضافت خلقت آدمست بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط ام و پدری او نمی
آورده که ذکر یدین بی شبه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و
نعمت و در فتوحات فرموده که قدرت و نعمت شاملست همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را
هیچ شرفی ثابت نشود پس لابدست ازانکه در یدین معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام
پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه کرد که آدم جامع هر دو صفت مناسب می نماید و در بحر الحقایق فرموده که مراد صفتین
لطف و قهرست چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا
قهر خالی باشد بعضی جمالیه اند و برخی جلالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که
مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر لطفست و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است



و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشت و درین معنی گفته اند آمد آیینه جمله کون و لی
جان آیینه آنگروه جلی گشت آدم جلای این مرآت شد عیان ذات او بجمله صفات مظهر کاف گشت کلی و جامع
مر ذات و صفات ازو لامع الغرض حضرت عزت با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوقی بید من را
أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق آن أَمْ كُنْتَ یا هستی مِنَ الْعَالِينَ از برتران که استحقاق
تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ من بهترم ازان مخلوق
پس وجه خیریت را بیان می کند که خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و او را لطافت و نورانیت
وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در او کثافت و ظلمانیتست و درین قیاس خطا کرده
و شمه ازان در سوره اعراف مذکورست در کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت و خاک وسیله
وصلت از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم که از خاک بود پیوست تا خلعت ثم اجتباه یافت
ابلیس که از آتش بود بگسست تا بزخم فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت
چه بودی اگر این خاک پاک نبودی ابو یزید بانگ برو زد که اگر خاک نبودی آتش عشق از و خسته یا وسوز
سینها و آب دیده انعام نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل کشنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی
ای خاک چه خوش طینت قابل داری گنجهای لطیفست که در کل داری در مخزن کنت کنزا منفیه که بود
تسلیم تو کرده اند و در دل داری قَالَ گفت حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا
پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملکیه فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو رَجِيمٌ رانده
از رحمت و دور شده از مرتبه کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ و بدرستیکه برتست لَعْنَتِي راندن و خشم
من إِلَى يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من فَأَنْظِرْنِي پس مرا
مهلت ده چون مرا راندی إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که تلخی
مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ گفت خدای که بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگانی إِلَى
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روزی که در وقتی معلوم است یعنی زمان نفخه اول که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ
گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که بهر وجه توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ
همه ایشان إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ از ایشان پاک شدگان از الواث شرک و
عصیان قَالَ گفت خدای فَالْحَقُّ پس راستی و درستی از منست وَالْحَقَّ أَقُولُ و درست و
راست می گویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از تو وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها
که پی روی تو کنند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان أَجْمَعِينَ همه ایشان قُلْ بگو ای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ
نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی و ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ
الْمُتَكَلِّفِينَ از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی ظاهر کنند که ندارند صاحب کشاف

آورده که در فهرست کرشکلت را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم خواهد که فرا گیرد
آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سیم گوید چیزی که نداند إِنْ هُوَ یعنی قرآن إِلَّا ذِكْرٌ نیست مگر پندی
لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را از جن وانس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وست
از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد را و صدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ بعد از زمانی که آن حین
موت یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام سورة الزمر مكية وهي خمس وسبعون آية
بسم الله الرحمن الرحيم تَنْزِيلُ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ از خدای
الْعَزِيزِ خداوند غالب مقتدر الْحَكِيمِ دانا در تدبیر إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتاب را که قرآنست بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق فَاعْبُدِ
اللَّهَ پس بپرست خدا را مُخْلِصًا در حالتی که پاک کننده باشی لَهُ الدِّينَ برای وی پرستش
خود را خطاب حضرتست و مراد امت که مأمور اند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند أَلَا
لِلَّهِ بدانید که مر خدا راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستنده پاک از شرک یعنی او سزاوار آنست که
طاعت او خالص باشد زیرا که متفردست بصفات الوهیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند
مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند خدایان را خاصه
از ملائکه و اصنام و غیر آن و میگویند مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه
ما را نزدیک گردانند إِلَى اللَّهِ بخدای زُلْفَى نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند مارا ایشان
ایشان منزلتی بزرگ باشم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای حکم کند بَيْنَهُمْ میان این مشرکان فِي
مَا هُمْ فِيهِ در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف می‌کنند از معبودان یعنی امروز یکی
ملک را پرستش میکند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و جمعی شمس و نجوم و عجل و شجر و
حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را ادعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل پس حق سبحانه روز
قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستیکه خدای توفیق
هدایت ندهد مَنْ هُوَ كَاذِبٌ آنکس را که او دروغگوی است و میگوید آلهه شفاعت خواهند کرد
كَفَّارٌ ناسپاس که منعم حقیقی را انکار نماید لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای أَنْ يَتَّخِذَ
وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان میبرند لَاصْطَفَى هر آینه اختیار کردی مِمَّا يَخْلُقُ
از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی از اشرف اشیا نه از اخس و از اکمل که بنون است نه از انقص
که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود
سُبْحَانَهُ پاکست مر او را از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یگانه در وحدت
ذات او و منافی مماثلت با ما سوی الْقَهَّارُ قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل





شرک خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه باطل و بازی بلکه در آفرینش
هر یک از آن صد هزار آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت
آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق آسمان و زمین
خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می آرد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز و میپوشد
ظلمت آن نور این را می پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در می آرد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب و شعله روشنی
آن تاریکی این را مختفی میسازد و یا در می افزاید از شب بروز و از روز بشب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد
آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میروند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا
زمان نامبرده که منتهی دور اوست در سپهر هر روزه و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت
أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدایست غالب بر همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وی اند
الْغَفَّارُ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت از ایشان
خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است ثُمَّ پس خبر
کرد شما را آنکه جَعَلَ مِنْهَا بیافرید از او یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا
زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع
ایجاد کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو
و میش و بز تا از ایشان نفع گیرند صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد يَخْلُقُكُمْ
می آفریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی
یعنی نطفه را علقه میسازد و آنرا مضغه آنگه عظم جاری پس از استخوان پوشیده بلحم پس جسد مسوّی فِي
ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه
این فعلها میکند خدایست رَبُّكُمْ آفریدگار شما لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق که
زوال و فنا بدان راه نیابد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس بکجا
بگردانیده میشوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل مکه
فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است عَنْكُمْ از ایمان و پرستش شما وَلَا يَرْضَى
و نمی پسندد و دوست نمی دارد لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان خود را کفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرر است
که لاحق شود بوی بلکه نمی پسندد و لحوق ضرر آنرا به بنده وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت
توحید با آنکه بگروید بر نعمت دعوت محمد يَرْضَهُ لَكُمْ بپسندد آنرا از شما زیرا که سبب فلاح شماست
وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفسی دیگر را بلکه هر یک
بردارنده بار خود باشند ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما

فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده‌اید که عمل می‌کرده‌اید و اخبار او از آن بمحاسبه و مجازات
باشد إِنَّهُ بدرستی که او عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم وَ
إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون برسد کافر را که عتبة بن ربیعه است یا ابو حذیفة بن مغیره ضُرٌّ سختی
چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ بازگردنده بسوی او و یاد و نیز
خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای
او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ
يَدْعُو آنچیزی را که بود که می‌خواند خدای را إِلَيْهِ بکشف و رفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این نعمت
یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ و کرد او
برای خدای أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه گرداند
و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که اسلام است قُلْ بگو ای محمد آن کافر را که تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ
برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از تمتعات بهره خواهی
اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت عذاب
دوزخ بغایت مختصر است پس می‌فرماید که آیا این چنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او
قَانِتٌ فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله مسعود و امثال ایشان
که ذو النورین رضی الله عنهم و بر هر تقدیر قانت یعنی ایستاده بر طاعت بندگی و مواظب بر دوام بر
آنکه بندگی آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدا را وَقَائِمًا و ایستاده
در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ می‌ترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امید می‌دارد رَحْمَةَ رَبِّهِ
بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف
و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف می‌کند و ساعتی سوی رجا می‌رود و مرغ ایمان بجز به دو بال
اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا
گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنه کاری ز قبض رحمتش دل بر مدار نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون (از قیاس)
باش بس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قُلْ بگو ای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه دانسته‌اند معالم توحید را چون ارباب فضایل وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه
ندانسته‌اند کمالی حق را چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر شوند بدلایل قدرت
حق أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگو ای بندگان من
الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت
تقوی ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانراست که نیکوئی کردند بگفتار



و کردار شهادت فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این دنیا حَسَنَةٌ نیکوئی یعنی که در آخرت بهشت با آنکه فاعل حال
شوند بالتزام طاعات در این دنیا باو رسند که آنرا صحت و عافیت یا آنانرا که متصف شوند باخلاق
الهی روشنی وقت و نماز کی زوی و ثنای جمیل در این جهان یا آنانرا که عبادت بطریق مشاهده کرده حسنه ایشت
در این دنیا که شهود انوار تجلیات جلالیست و چون بقول بعضی علما این آیت در شان مهاجران حبشه است چون
جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده‌اند یعنی آنهارا که هجرت کرده
راحت از اعدا و نجات از بلاء ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای برای هجرت وَاسِعَةٌ
گشاده است هر کسی را که اراده هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده می‌شوند الصَّابِرُونَ
صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل اذیات أَجْرَهُمْ مزد
خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بی‌شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب حساب از احاطه بدان عاجز باشد و در
معالم آمده که روز قیامت بلاکشان حساب را بر نصاب حاضر آرند نه برای ایشان میزان نصب کنند و نه دیوان
وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزد اجر ایشان را بی‌حساب و کار ایشان بجائی رسد که اهل عافیت که در دنیا
بلا و سختی مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان با مقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز
با اهل بلا در یک سلک آمدندی
تو ببین رنجوری غم دیدگان کاندر آن رنج اند از بگزیدگان
هر کرا از رنجها غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر
آورده‌اند که کفار که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه
و آله وسلم گفتند ترا چه بر آن می‌دارد که احداث کنی دینی و آیینی که مخالف روش امات آخر در نگر بملت پدر و جد
و سادات قوم خود که همه بعبادت لات و عزی مشغولند تو نیز بهمان کیش در آی و پاسای آیت آمد که قُلْ إِنِّي
أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مأمور شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستم خدای را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک
کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده‌ام لِأَنْ
أَكُونَ بآنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان از این امت زیرا که من پیشرو ایشانم در دنیا و
در آخرت قُلْ بگو دیگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که می‌ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم پروردگار
خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگست احوال او و بسیارست اهوال او
قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدای را پرستش می‌کنم مُخْلِصًا پاک کننده لَهُ برای او دِينِي کیش خود را
از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنچه خواهید مِنْ دُونِهِ
بجز خدای امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ شده آورده‌اند که مشرکان بعد
از استماع این اجوبه گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود و این آیه نازل شد که قُلْ إِنَّ
الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای
خود که گمراه گشتند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابدا

عباس رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدای
و رسول او را بهشت درآید و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بدیگری
دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دار شده در منزل و اهل الا ذلک بدانید که آنست
هو الخسران المبين آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لهم مر آن زیانکاران راست
من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایبانها از آتش و من تحتهم ظلل
و از زیر ایشان نیز سایبانها یعنی جمعی دیگر را که در که زیر تر از ایشانند و متوسطند که در که زیر تر از ایشان
و انجا را و کافرانند یا مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد در کلام ذلک آن
عذاب که مذکور شد یخوف الله به می ترساند خدای بدان عباده بندگان خود را تا پرهیز کنند از
چیزی که ایشان را بدان مبتلا کرداند چون شرک یا عباد ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من
یعنی سزاوار خشم مسیبات خشم را آورده اند که در زمان جاهلیه جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کرده
چون سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم حق سبحانه در شان ایشان می فرماید
که والذین اجتنبوا و آنکسان که پرهیز کردند و یکسو رفتند الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه
یعنی از هر چه بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند ان یعبدوها از آنکه پرستند آنرا و انابوا
و بازگشتند الی الله بفرمان خدای بتمامی و روی دل خود بحق آوردند لهم البشری مر ایشانراست
مژده در دنیا بر زبان ملایکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاه و ان در اسباب نزول آورده
که چون صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سرافراز شد شش تن از
عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن زید و سعد وقاص و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهم با او
ملاقات کردند از حقیقت اسلام استفسار نمودند و از سخنان که او فرمود ایشان صدق استشمام نموده مسلمان شدند
و در باره ایشان نازل شد که فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین آنانکه یستمعون
القول می شنوند گفتار ابی بکر را رضی الله عنه فیتبعون پس پیروی می نمایند احسنه بهترین
آنرا مراد از احسن نیکوست چه قول او همه حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عموم دارد و مراد
از قول قرآنست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزایم دون رخصت و در اخبار آورده که در قرآن
مناهج اعدا و مدایح اولیاست ایشان متابعت احسن می نمایند که مثلاً طریقه موسی است علی نبینا و علیه
السلام دون سیرت فرعون و علی هذا در لباب گفته که مراد اقاویل اهل حق است و احسن دین اسلام باشد
و اشهر آنست که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل گفته شود و اهل دل متابعت احسن آن اقوال می کنند و در
امثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام صاف را بردار و در دی وا بمان
و در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل

والسلام





و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت
عزت بحضرت خود خواند که و تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب العالمین
و از زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم استماع نموده اند پیروی کنند اولئک آن گروه که متابع سخنان
نیکوترند الذین هدیهم الله آنانند که راه نمود خدای ایشان را بمنزل مقصود و اولئک هم
و ایشان اند اولوا الالباب خداوندان عقول صاحب از شوایب اوهام و خالی از عوادی عادات
افمن حق آیا آنکسی که واجب شد علیه برو کلمة العذاب کلمه وعید که مستوجب
بعذابست چون لاملان جهنم و هولاء فی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد برو این کلمه افانت
آیا تو ای محمد تنقذ می رهانی من فی النار آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را ازو من عذاب
و از عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی اینکار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رضی
فرموده که مراد ابو جهل و یاران ابو لهب و پسر اوست لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند ربهم
از عذاب پروردگار خویش و با یمان و طاعت متصف شدند لهم غرف مر ایشانراست از غرفها بلند
در بهشت من فوقها از زبر آن غرفها غرف غرفها دیگر بلندتر مبنیة بنا کرده شده یعنی
مستحکم باشد منازل که بر زمین بنا کنند تجری می رود من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویهای بهشت
وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد خلاف نکند خدای وعده
خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله آنکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء
آبی یعنی باران فسلکه پس در آورد و روان کرد آنرا ینابیع فی الارض در چشمه که در زمین است و در
کاریزها ثم یخرج به پس بیرون می آرد بدان آب زرعا کشت زار مختلفا الوانه
مختلف رنگها او چون اخضر و احمر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و گنجد و امثال آن ثم یهیج
پس خشک می شود آن زرع بعد از سبزی فتریه پس می بینی او را مصفرا زرد شده بعد از تازگی و
سبزی ثم یجعله پس می گرداند خدای آنرا حطاما ریزه ریزه و در هم شکسته ان فی ذلک
بدرستی که در انزال باران و اخراج گیاه لذکری هر آینه یاد کردنیست لاولی الالباب مر خداوندان
عقلها را یا دادن پندیست مر خردمندانرا که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و جوان اعضا و تماشا که
اندک زمانی را از آن طراوت روی بزوال نهند و بدان صورت زرد شده و عرضه تلف گردد
چه مال دنیا چو آن سبزه زار که بس تازه بینی بفصل بهار چو بر وی وزد تند باد خزان یکی برگ سبزه نیابی ازان
افمن شرح الله آیا کسی که گشاده کرده است خدای صدره سینه او را للاسلام برای
قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه الصلوة و السلام باشد چون کسی که سینه او
از قبول حق تنگ است فهو پس آن گشاده سینه علی نور بر روشنی معرفت من ربه

وبابت

آن گروه‌ها

اعاده‌ها

از پروردگار خود و بار یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در شأن علی مرتضی است علیه السلام و
حمزه رضی الله عنه که حق سبحانه دل ایشان را از نور معرفت روشن کرده بود پس در باب ابولهب و فرزندان او
او گفت فَوَیْلٌ پس شدت عذاب لِلْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ مر سخت دلان راست که دلهای ایشان
اعراض کننده است مِنْ ذِکْرِ اللّٰهِ از یاد کرد خدای یا قبال از آن أُولٰئِکَ آن گروه غافلان و
سنگ دلان فِي ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک فهمی دارد ظاهر
از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه روایت که علامت شرح صدر و نشانه گشادگی دل بازگشتن
بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای
مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین معنی فرموده است نشان آن دل که ز شرح اسلام است نور الهی
متوجه باشد دل سوی دار الملک دوام مزینی ده بگذار این دو فکر باطل گرو که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن با سانی هم
آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام صلوات الله و سلامه علیه و رضی عنهم التماس نمودند که لو حدثتنا
چه شود که برای ما سخنی گوئید که کام طوطیان ارواح مستمعان را بحلاوت آن لب شکربار شیرین کرده اند
مرا به حیات اهل ذوق را هر یک حکایت از لب شکرفشان تست آیه آمد که اللّٰهُ نَزَّلَ خدای
فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِیثِ نیکوترین سخنی را که هست کِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی را شبیه یکدیگر یعنی
قرآن که بعضی از و متشابه بعضیست در اعجاز و در جودت لفظ و صحت معنی یا بعضی از آن مصدق بعضی
دیگرست و در آن تناقض و اختلاف نیست مَثَانِيَ دوباره دوباره کرده یعنی مشتملست بر زوجات
چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ
می لرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در وست جُلُودُ الَّذِینَ پوستها بر تنهای آنانکه یَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ می ترسند از پروردگار خود ثُمَّ تَلِینُ پس نرم می شود و آرام می گیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ
پوستها و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت و امام قشیری قدس سره
فرموده که می لرزد از هیبت الهی و ساکن می شود از انس پادشاهی و گفته اند لرزه و آرام با ثار قبض و بسط
است و هر یا بسبب استار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان راه است و
تلین جلودهم و قلوبهم صفت منتهیان لطف الله ذٰلِكَ آن کتاب که قرآنست هُدَى اللَّهِ
راه نمودن خداست یعنی ارشاد و سبب هر خلق را از خدای یَهْدِي بِهِ راه می نماید بوی مَنْ
یَشَاءُ هر کرا خواهد وَمَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای مر اینه در وادی ضلالت افتد
فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست مر او را هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد أَفَمَنْ یَتَّقِي
آیا کسی که پرهیز کند بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه آتش
یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت که انداخته شود بسط او که طوق





نقل می کنند که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند و سر نگون کرده باشد و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد و
وَقِیلَ لِلظَّالِمِینَ و گویند ستمکاران را ذُوقُوا بچشید مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ وبال آنچه بودید که می کردید
از تکذیب پیغمبر كَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه پیغمبران
خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُونَ از آنجا که نمی دانستند و
توقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس چشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری و رسوائی فِي
الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه
عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شده أَكْبَرُ بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دایم و غیر
منقطع خواهد بود لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب
باز دارند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان یا بجهت اهل مکه
فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآنست مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امور دینی
لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند و آن قرآن را فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِیًّا قرآنی
بلغت عرب غَیْرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی خلل و بی تناقض و فقیه ابو اللیث
رحمه الله باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه آورده که غیر مخلوق و بهم تفسیر نزول کرده اند لَعَلَّهُمْ
یَتَّقُونَ شاید که ایشان بسبب تأمل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللَّهُ بیان کرد
خدای مَثَلًا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل که آنست رَجُلًا فِیهِ شُرَكَاءُ مرد بنده که در وی انباز
باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه او را مشترک باشند مُتَشَاكِسُونَ شریکان بدخوی ناسازگار
و مشتبه و در کار وی فرمایند و هیچ کدام با تمام نتوانند رسانید و هیچ یک از و راضی نباشند وَرَجُلًا سَلَمًا
و مرد دیگر باز رسته و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ برای یک مرد یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و
کسی دیگر در آن منازعت نکند و مرا ایشان باشند و بکلیت خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود توانند
ساخت هَلْ یَسْتَوِیَانِ آیا مساوی باشند این دو بنده مَثَلًا از روی صفت یعنی و لیکن نباشند
چه یکی بتنازع خواجگان در مانده باشد و هرگز از و راضی و دیگری از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند از و
خشنود و اول مثل مشرکست که دل خود را بعبادت شرکا از معبودان خود متفرق ساخته و شیوع الغیره
خاطرست و ثانی مثل موحد است که پرستنده و دوست ندارد غیر خدا را و بجز او امید ندارد
یک بار بسنده مکن چه یکدل داری الْحَمْدُ لِلَّهِ هر ستایش مر خدای راست که مر خدا را [illegible] شریک نیست
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمی دانند [illegible] اطلاق آورده اند که کفار [illegible]
تربص به ریب المنون [illegible] إِنَّكَ بدرستی که
تو ای محمد مَیِّتٌ مرده خواهی شد وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان مَیِّتُونَ مردگانند بلیغ زود

بشان

الربع من الجزو الرابع والعشرين

بر خود پس انتظار ایشان مرگ و یکی را با آنکه خود را از مرگ این خبر است عین جهالت ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی
که شما ای مؤمنان با کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ
خصومت کنید در امور دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی
مخاصمه کنند در قضایای دنیوی و هر کس بحق خود برسد فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ
كَذَبَ از کسی که دروغ گوید عَلَى اللَّهِ بر خدای و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ
بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست إِذْ جَاءَهُ چون بیاید بوی و گفته اند مراد و
الصدق است یعنی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم چون بوی آید تکذیب کند أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ منزل و مقام مر کافران را وَالَّذِي جَاءَ و آنکه آمد
بِالصِّدْقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ و آنکه راست شمرد آنرا أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ
الْمُتَّقُونَ ایشان پرهیزکاران اند آینده جبرئیل است که قرآن باورد و مصدق محمد صلی الله علیه و آله و
سلم که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند جائی پیغمبر است و مصدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در تبیان
از مجاهد نقل می کند که مصدق علی است علیه السلام و گفته اند همه مؤمنان مصدق اند لَهُمْ ایشان راست
مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
ایشان ذَٰلِكَ آنست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا
پاداش می دهد لِيُكَفِّرَ اللَّهُ تا محو کند و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین
آنچه کرده باشند و ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هرگاه که آنرا بپوشد غیر آنرا بپوشیدن اولی
وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي بنیکوترین آنچه كَانُوا
يَعْمَلُونَ بوده اند که عمل می کردند که آن اعمال است و گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و مزد
باقی عملها ایشان بران دستور عطا فرمایند أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت کننده عَبْدَهُ
بنده خود یعنی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان از وی و نصرت
خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم معایب آلهه باطله کافران می گفت ایشان گفتند حذر کن مگو بتان را که اگر خدایان
ما ترا رنج رسانند و حال تو تباه شود حق سبحانه فرمود که وَيُخَوِّفُونَكَ و می ترسانند مشرکان
ترا بِالَّذِينَ بآنانکه می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که گمراه سازد
خدای یعنی بگذارد کسی را با آنچه جمادیست لا ینفع ولا یضر فَمَا لَهُ پس نیست آن گمراه را مِنْ
هَادٍ هیچ راه نماینده که با راه آرد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر که راه نماید خدای تا جز از وی نترسد
فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ



آیا نیست یعنی هست خدای غالب کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه ستاننده از کافران وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که پیدا کرد آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لائح هست بر تفرد او بخالقیت قُلْ بگو أَفَرَأَيْتُمْ آیا چه می بینید
مَا تَدْعُونَ آنرا که می خوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتانرا که می پرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ
اگر خواهد خدای بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کننده
مر آن سختی را که خدای بمن خواسته أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هَلْ
هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ بازدارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان این سؤال کرد و ساکت شدند حق تعالی فرمود که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو
بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و بازداشتن شر عَلَيْهِ بر او نه بر غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ
توکل می کنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز می گذارند تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار قُلْ
يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بران حالها که دارید که از دوری توکل
إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من هم عاملم بر حالتی که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ
يَأْتِيهِ آنکس را از ما و شما که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود
آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و پیوسته و فریقین می گفتند و دلیل غلبه آن دیگری بود و حق سبحانه رسوا کرد
آنحضرت را صلوات الله و سلامه علیه در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته گشتند و گروهی
بقید ذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند این رسوا داده و آن وعده به بند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که
ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآنست لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ
بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند
بآنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس مر او راست فایده آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض
نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه می شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن بر اوست وَمَا أَنْتَ
و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در ضلال افتند یا وکیل ایشان نیستی در اجبار
هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض می کند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا
هنگام موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و قبض می کند نفسها که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او
امام محیی السنه قدس سره در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت
می کند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز زایل می گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال
او نفس حیات زوال نمی یابد و در اخبار از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که حق سبحانه جمع می کند میان ارواح
احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی را تازه می دهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را

کان

شنان

گر قبل از این قَضٰی عَلَیْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است بر او مرگ را وَیُرْسِلُ الْاُخْرٰی و می فرستد دیگر نفوس را که ادا
زندگانست با بدان ایشان اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران ایشان که
و ارسال و نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن
و با بدان فرستادن لَاٰیٰتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِّقَوْمٍ
یَّتَفَکَّرُوْنَ برای گروهی که تفکر کنند در امر آیات که خواب مثل موت است و احیا که حالت بیداری مثل بعث و در نفوس به
مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی میمیری و چنانچه بیدار میشوی برانگیخته گردی و کفار اندرین
تامل نمی نمایند اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای شُفَعَآءَ شفیعان که ایشان را
از خدای درخواست کنند قُلْ اَوَلَوْ کَانُوْا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که هیچ گونه لَا یَمْلِکُوْنَ
مالک نشوند شَیْئًا چیزی را از شفاعت یعنی شواهد وَّلَا یَعْقِلُوْنَ و ندانند پرستندگان خود را
یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ
بگو مر خدای راست شفاعت جَمِیْعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نکند
لَهٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَیْهِ پس بسوی او تُرْجَعُوْنَ
باز گردانیده خواهید شد روز قیامت وَاِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای وَحْدَهٗ یگانه
بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَاَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوْبُ الَّذِیْنَ دلهای آنانکه
لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ بدیگر سرای وَاِذَا ذُکِرَ الَّذِیْنَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود
ایشانند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای اِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت
فراموشی از حق و مشغولی بباطل و انکار مومن بر عکس اینست از یاد خدا شادمان و بذکر ما سوی غمگین است

نامت شنوم دل از فرح زنده شود حال من از اقبال تو فرخنده شود وز غیر تو هر جا سخن آید بمیان
خاطر بهزار غم پراکنده شود

قُلِ اللّٰهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای آفریننده آسمانها و
زمینها عٰلِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و آشکارا اَنْتَ تَحْکُمُ تو حکم کنی بَیْنَ عِبَادِکَ
میان بندگان خود در آخرت فِیْ مَا کَانُوْا فِیْهِ در آنچه هستند که در وی یَخْتَلِفُوْنَ اختلاف می کنند
از امر دین وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمینست
از مالها جَمِیْعًا همه آن وَّمِثْلَهٗ و مانند آن همه مالها مَعَهٗ با آن لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه
فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا خود را باز خرند مِنْ سُوْٓءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از خدای مَا لَمْ یَکُوْنُوْا یَحْتَسِبُوْنَ آنچه
نبوده که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقبه
عقوبت گرفتار شدند و رای پنداشت ایشان چیزها بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع می کرد



پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم چیزها ظاهر گردد که من آنرا در حساب نمی داشتم و از سفیان ثوری نقل
کرده منقولست که این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریاء پنداشت مرائی که عملهاش نکوست
منزلی که بود خلاف آن در دوست چون پرده از روی کار برداشته گشت بر خلق عیان شد که نبود الا پوست
وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا شود مر ایشانرا سَیِّاٰتُ مَا کَسَبُوْا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو
در آید ایشانرا مَّا کَانُوْا بِهٖ جزای آنچه بوده اند که بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا می کردند از تخویف آلهی و انذار
حضرت رسالت پناهی فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و جمعی عام
داشته اند همه کافر را یعنی چون کافر را برسد ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا می خواند ما را و
رفع آن از ما در می خواهد ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنٰهُ پس چون اعطا کنیم او را نِعْمَةً بخششی یعنی مالی
و ثروتی مِّنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قَالَ می گوید اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ جز این نیست
که بمن داده اند این مال را عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست
و کفایت من حاصل شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بَلْ نه چنین است که می گوید هِیَ
فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَّلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ ولیکن
بسیاری از ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ نمی دانند قَدْ قَالَهَا الَّذِیْنَ بدرستی که گفتند آن کلمه را مِنْ قَبْلِهِمْ
آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَمَآ
اَغْنٰی پس باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَّا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ آنچه بودند که
کسب کردند از مال و متاع دنیا فَاَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشانرا سَیِّاٰتُ مَا کَسَبُوْا وبال آنچه
کرده بودند تا با مالها بزمین فرو رفتند وَالَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و آنانکه ستم کرده اند و نا سپاسی نمودند مِنْ
هٰٓؤُلَآءِ از این گروه مشرکان که در عصر تو اند سَیُصِیْبُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان
سَیِّاٰتُ مَا کَسَبُوْا پاداش سیئاتی که کرده اند وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِیْنَ و نیستند ایشان عاجز
کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اَوَلَمْ یَعْلَمُوْٓا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ
آنکه خدای یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر کسی که می خواهد نه برای رفعت
قدر او بلکه بمحض مشیت وَیَقْدِرُ و تنگ می کند بر هر کس که می خواهد نه برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی
حکمت اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در بسط و قبض روزی لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت
و ارادت لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که می گروند بخدای و روزی ده وی دانند که هر چه دهد و هر که
دهد مصلحت کلی در ضمن آنست هر چه باید بهر که می شاید تو دهی آنچنانکه می باید
تو شناسی صلاح کار همه که تویی آفریدگار همه در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک که ارتکاب
قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده

بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله و سلامه عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی نیکوست و ما از طلب
قبول می‌کنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می‌شود یا نی آیه آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو ای بندگان
من الَّذِينَ أَسْرَفُوا آنانکه اسراف کرده‌اند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده‌اند در گناه
و از حد برده‌اند لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای این آیه امیدوارترین آیتیست
در قرآن و در خبر آمده است که دوست نمی‌دارم که دنیی و ما فیها مرا باشد بعوض این آیه چه این آیه از دنیی و
هر چه در دنیی باشد بهترست در معالم آورده که ابن مسعود رضی الله عنه بمسجد یاد آمد دید که واعظی ذکر آتش
دوزخ و سلاسل و اغلال آن می‌کند فرمود که ای مذکر چرا نومید می‌گردانی مردمانرا مگر نخوانده آنرا که حق فرماید قل
یا عبادی الآیه در فصول آورده که تمام ترحیب در سه چیزست اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و
نگفت یا ایها العصاة دوم نفی در عتاب که نگفت اسرفوا و نگفت اخطاوا سیم تنبیه بر اسباب که فرمود
لا تقنطوا و این نهی است و هر چه حق سبحانه از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه
روا نیست نومید مشو که نا امیدی کفرست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَغْفِرُ الذُّنُوبَ می‌آمرزد
گناهان جَمِيعًا همه آنرا و اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما گویند غفران
ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت
یزید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا
ولا یبالی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهان الرَّحِيمُ مهربان بر
بندگان خطایی این آیه و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیاد
نسیان جرم و عصیان از شربت راحت جز در این [illegible] حاصل نشد و سرگردانان بیابان نفس و هوا را
زاد طریق نجات جز بعد این آیه میسر نگردد ندارم هیچ که ند توشه راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله
تو فرموده‌ای که نومیدی میارید زین لطف و عنایت چشم داریم بدین معنی بسی امیدواریم بخشا زانکه بس امید
امید در وسند از او [illegible] دل امیدوار از او [illegible] وَأَنِيبُوا و باز گردید بطاعت یا دعا و ضراعت
إِلَىٰ رَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید او را یا با اخلاص ورزید در توحید
مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی
هیچکس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمایید أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ نیکوترین
آنچه را که فرستاده شده است إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید
نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ
بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاء وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید آمدن
او را تا در مقام تدارک آیید أَن تَقُولَ نَفْسٌ و پیش از آنکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ

واریم



مَا فَرَّطتُ بر آنچه تقصیر کردم فِي جَنبِ اللَّهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او
وَإِن كُنتُ و بتحقیق کار آنست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول
او و بمؤمنان و در سلسلة الذهب اشارت بمعنی این آیه فرموده [illegible] روز آخر که هر که مردم خوار
کند از خواب غفلت بیدار یاوش آید که در جوار خدای سالها ز جرم و عصیان رای [illegible] هشتاد سال یا هفتاد
کرده از شرر و خبر پیش افتاد و یک یک پیش چشم او و از آن آشکار ابروی او آمد نه بگذاند کند و ا لا
بانگ با حسرتاه و واویلا حسرت از جان او برآرد دود و آن زمان حسرتش ندارد سود أَوْ تَقُولَ یا گوید
لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنتُ هر آینه می‌بودم مِنَ الْمُتَّقِينَ از
پرهیزکاران و بشرک و معصیت آلوده نمی‌شدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که بیند
عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي ای کاشکی مرا بودی كَرَّةً بازگشتی بدنیی فَأَكُونَ تا بودم و باشم
آنجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه نمودند و اگر نه
متقی بودمی گویند بَلَىٰ یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد بتو آيَاتِي آیتهای کتاب
من که قرآنست فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی
و سرکشیدی از ایمان بدان وَكُنتَ و بودی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگروندگان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در
روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا بینی آنانرا که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی خدا را باتخاذ
ولد و شریک صفت کردند وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ روبهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ و آن
علامت دوزخیانست که یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ
مقام و جای آرام متکبران و گردنکشان که از فرمان خدا و رسول بر زدند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای از جهنم
الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کرده‌اند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاری ایشان یعنی باسباب
خلاص و فلاح که ایمان و احسانست لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد ایشانرا هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ و
نه ایشان يَحْزَنُونَ اندوهگین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ
و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها وَكِيلٌ خداوندست و متصرف در آن و قایم بحفظ آن لَّهُ
مر اوراست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست
و بغیر او و التصرف در آن ممکن نی همچنانچه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست
و در خبرست که ذو النورین رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که تفسیر مقالید
سموات و ارض کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و بحمده
و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء
قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزانات آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند [illegible] آن خزاین برسد

وگفته خزاین آسمان بارانست وخزاین زمین گیاه وکلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه خواهد باران
فرستد وهرچه خواهد از نباتات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدا
یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران زیرا
که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بدین آبای او
دعوت کردند وحق سبحانه فرمود که قُلْ بگو با ایشان أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدا را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ
می فرمایید واگر پرستش کنم بعد ازاین همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ وبدرستی
که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ وبسوی آنانکه پیش از تو بودند از
پیغمبران یعنی با تو وبا هریک از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال
اصح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند وازروی حقیقت از او مسلمانان امت ایشان هریک را می فرمایند
که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هرآینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ
وهرآینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ بلکه خدای را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وباش از سپاس داران بر نعمت توحید وعبادت
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت آمده گفت یا محمد دانسته که خدای
روز قیامت آسمانها را بر اصبعی نهد وزمین را باصبعی وجبال را بر دیگری وآب وخاک را بر دیگری پس
حرکت دهد اصابع خود را وگوید انا الملک این الملوک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از قول او متعجب شده
تبسم فرمود وآیة آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ ووصف نکردند ایشان خدای را وتعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهِ
چنانچه حق قدر وتعظیم وی باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا وزمین همه آن قَبْضَتُهُ بدست گرفته وی باشد
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ وآسمانها درپیچیده شده بِيَمِينِهِ بیمین وی
ودر معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه فرموده که حق سبحانه
آسمانها را درپیچد روز قیامت وفرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون معتقد
اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب ما در تحقیق
این آیة آنست که باز گذاریم آنرا با آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند
بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحَانَهُ پاکست خدای را از وصف جوارح و
اعراض وَتَعَالَىٰ وبرترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند وشریک وی می سازند وَنُفِخَ
ودمیده شود فِي الصُّورِ درصور نوبة اول بقول آنانکه دو نفخه اثبات می کنند واین را نفخهٔ
صعق گویند که جان درروند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد واصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هرکه در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد که حفظ



عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت ودوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود فِيهِ درصور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر
واین را نفخهٔ بعث خوانند وبدین نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ
بپا ایستادگان باشند برکناره قبور خود يَنظُرُونَ می نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار می برند
که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وروشن کرده عرصهٔ زمین محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن
یعنی نوری که خدای در آن پیدا فرمایند وگفته اند مراد از روشنی عدلست که حقوق خالق وخلایق بدان ظاهر گردد و
ظلمت ظلم بدان رفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ ونهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست و
چپ عمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وآورده شوند پیغمبران برای دعوی ابلاغ بر امت وَالشُّهَدَاءِ وگواهان تا بر
صحت دعوی ایشان گواهی دهند وامت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند
رفیق پیغمبران بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُم میان بندگان بِالْحَقِّ براستی
وعدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب وَوُفِّيَتْ وتمام
داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ وخدای أَعْلَمُ
داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه آدمیان می کنند وجزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ
كَفَرُوا ورانده شوند آنانکه کافر شده اند بسختی إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه
گروه بعضی در پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند دوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا
درهای دوزخ که آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ وگویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ
از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه
يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بوده وَ
يُنذِرُونَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز شما قَالُوا گویند کافران
بَلَىٰ آری بیامدند وما را بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن
خدای تعالی یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر منکران وبدکاران قِيلَ گفته شود مر ایشان را
ادْخُلُوا که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در
آن دوزخ فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ وبرانده شوند
آنانکه اتَّقَوْا بپرهیزیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف وملاطفت یعنی ملائکه
شتاب کنند ایشان را در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا بهشت گروه گروه برتفاوت مراتب ایشان و سوق
اهل بهشت بطریق ادب واجب یا مرکب ایشان را براند چه متقیان را سواره بهشت برند حَتَّىٰ إِذَا
جَاءُوهَا تا یابند بهشت وسعادت تمام [illegible] وَفُتِحَتْ وگشاده باشد أَبْوَابُهَا
درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا انتظار نکشند وَقَالَ وگوید لَهُمْ مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان

بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما باسلامتی وایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا
پاکیزه است شما را انعام و از حضرت مرتضی علیه السلام منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی
بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند باطن
ایشان منور و مطهر گردد و در این محل ملائکه گویند پاک شدید ظاهرا و باطنا فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ پس در
آیید در بهشت جاودان وَقَالُوا و گویند مؤمنان چون در آیند بهشت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي همه ستایش
و سپاس مر پروردگاری راکه صَدَقَنَا راست کرد او با ما وَعْدَهُ وعده خود را بدادن ثواب
وَأَوْرَثَنَا و میراث داد ما را الْأَرْضَ از زمین بهشت یعنی نَتَبَوَّأُ جای میگیریم مِنَ
الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرجا که خواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ
مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى و ببینی ای محمد الْمَلَائِكَةَ فرشتگان را یعنی
وقتی که در مقعد صدق و بقعهٔ قدس باشند و باشی و هر طرف می نگری ملائکه را خاص حَافِّينَ فرو گرفتگان
مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند و
میگویند سبحان الله وبحمده و تهلیل نفی ماسوی میکنند مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان
وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ بحق و براستی یعنی هر کسی را بمقام او فرود آرد
وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملائکه با مؤمنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ سپاس و ستایش مر خدای را رَبِّ
الْعَالَمِينَ که آفریدگار عالمیانست همچنانکه در ابتدا آفرینش آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی
خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خود ستایش
مآل ستایش فرمود تا دانسته شود که در فاتحه و خاتمه استحقاق حمد و ثنا او راست
در خور ستایش نبود غیر تو کس هرجا که ثنا است ترا زیبد و بس سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم این سوره اولست از حوامیم سبعه در تفسیر ابو اللیث از ابن عباس
مذکورست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که هر کس که خواهد که چرا کند در روضات بهشت
باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و
سلم فرموده که [illegible] و طواسین و حوامیم از لوح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود روایتست
که چون در اول حم افتم گوییا افتاده ام در بوستانهای بهشت که زمین نرم واقع شده و تعجب در آن دارم و
از ابن عباس مرویست که لکل شیء لباب ولباب القرآن حوامیم و بعضی از صحابه و تابعین آل حم را عرایس
القرآن و دیباج القرآن گفته اند حروف مقطعه بقول بعضی علماء منتهی بحرف ح فی اشارة بجلال ایت چنانچه
در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از نام بعضی اینجا اشارتست بجلال حکم حق تعالی که حکم او و نفوذ و منع بر آن کشیده شود
و هم اجابت بملک که زوال و فنا گرد سراپردهٔ آن راه نیابد جواب قسم اینکه تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو





فرستاده قرآن مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی است الْعَزِيزِ خدای غالب که قادرست بتنزیل آن الْعَلِيمِ
دانا بآنچه فرستاده بر هر کس در هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ بخشنده گناه هر کسی راکه بصدق گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده توبه از گوینده کلمهٔ توحید شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت
کسی راکه سر باز زند از گفتن کلمهٔ توحید ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکو کار بخشنده و بزرگوار لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه بندگان تا
مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از
آنکه تنزیل آن محقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه پوشیده اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید
که نفریبد ترا تَقَلُّبُهُمْ گردیدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهای شام و یمن برای تجارت
یعنی جدل و بسیار گرد ایشان را مهلتی و فرصتی هست که عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بخسارت خواهد کشید
كَذَّبَتْ تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح وَالْأَحْزَابُ و
گروهی چند که شما ایشان را نمی بینید و در کنار مکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح تکذیب کردند پیغمبران خود را
چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و هر یک از این امتها قصد کردند بِرَسُولِهِمْ به پیغمبر فرستاده شده
بدیشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را به هر وادی و قصد بلا که خواهند بدو رسانند وَجَادَلُوا و خصومت
کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوا تا زایل گردانند بِهِ الْحَقَّ باطل
خود سخن حق راکه ثابت آنرا واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس فرو گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن است
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس چگونه بود عقوبت من ایشان را وَكَذَٰلِكَ و چنانچه واجب شده
حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا برآنانکه کافر شدند و هلاک
شدند از قوم أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند پس مستوجب عذاب آن
جهان نیز هستند اگر قوم تو اعتبار نه حق تعالی روی بگرداند زبان طعن در ایشان زیرا که پرستنده و ثناگوی او
بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه برمیدارند عرش را و از جمله
اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق تعالی بجمیع فرشتگان امر فرمود تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام
بر حمله عرش سلام کنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که ایشان را طواف کنندگان گویند
ایشان هفتاد هزار صف عرش را در میان گرفته اند و بشوق و ذوق يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند و منزه
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را یاد کنند بمجامع ثنا و صفات جلال و اکرام و در معالم
از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله العرش هشت اند چهار از ایشان این کلمه میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد
علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گوییا ایشان
کرم الهی با ذنوب بنی آدم این تسبیح میگویند وَيُؤْمِنُونَ بِهِ و ایمان می آرند بدو و تصدیق میکنند وَيَسْتَغْفِرُونَ

وآمرزش میخواهند از خدای تعالی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند ومیگویند رَبَّنَا
ای آفریدگار ما وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ فرا رسیده است همه چیز را رَحْمَةً از روی بخشش
وَعِلْمًا و دانش یعنی رحمت وعلم تو بهمه رسیده فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنانرا
که توبه کنند و توبه کرده اند یعنی بتوبه باز گشته اند وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند سَبِيلَكَ راه ترا که
دین اسلامست وَقِهِمْ ونگاه دار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ رَبَّنَا ای
پروردگار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و در آر ایشانرا و پیروان دین و همه مؤمنان جَنَّاتِ عَدْنٍ بباغها
در بوستانها اقامت الَّتِي آن بوستانهای که بمحض فضل خود وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشانرا
وَمَنْ صَلَحَ و در آر ایشانرا در بهشت و هر که شایسته بود مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ
و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان یار و دوان ایشان إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقصود عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانا بهر چه خواهی درست کار و درست گفتار
وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار ایشانرا از بدیها یعنی ایشانرا از معاصی دور دار وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ
و هر که باز داری او را از بدیها يَوْمَئِذٍ امروز در این جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیده
بروز آخرة او را وَذَٰلِكَ و آن نگاه داشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او پیروزی بزرگست چه دولت
ابیست که امروز در پناه عصمت الهیست و فردا در سایهٔ رحمت پادشاهی و گفته اند کار بدین
امروز کسی را که در آری به پناه فردا بعتاب فرجش بخشی راه آنرا که رهش نداده بروی فردا ایکه بزرگ نکند نالهٔ و آه
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان ملائکه یعنی
بوقتی که کافران بدوزخ برند با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت گشایند که چرا در زمان اختیار
ایمان نیاوردند ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدای تعالی مر شما را بسبب کفر
شما أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ بزرگترست از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای شما و خدا شما را دشمن
داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون دعوت کرده شدید إِلَى الْإِيمَانِ بسوی گرویدن بخدا و رسول
فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا گویند کافران رَبَّنَا ای پروردگار
ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده کردانیدی ما را دو بار
یعنی اماتت اول بوقت انقضاء اجل در دنیا و احیاء اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیاء ثانی بجهت بعث
در تبیان گفته است که ذریة آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید و آنست بخشی
آنست پس در رحم که نطفه بودند زنده کردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده کردانید و بهمه فقد بر کافر
باحیاء و اماتت اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان که از انکار
و تکذیب کرده ایم بعث فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا هست به بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ



هیچ راهی یعنی طریقی از دوزخ که بر آن سلوک کنیم و بیرون جهیم از دوزخ و بهشت رسیم فردا از قبول ایمان و توبه نومیدشان
ایشانرا نا امید ساخته گویند ذَٰلِكُمْ آنچه شما در آنید از عذاب بِأَنَّهُ بسبب آنست که إِذَا
دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ چون خوانده شد شما را بتوحید خدای یگانه و یکتا كَفَرْتُمْ کافر می شدید و یگانگی او
نمی گفتید اجعل الآلهة الها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک می آوردند باو یعنی شریکان بودند
که اضافه میکردند باو و بیان می کردند هؤلاء شفعاؤنا عند الله تُؤْمِنُوا بگرویدید بشرکاء فَالْحُكْمُ
پس کار بگذاردی لِلَّهِ مر خدایراست الْعَلِيِّ که برترست از آنکه بدو شرک آورند و الْكَبِيرِ
بزرگوارتر از آنکه غیری را با او مساوی کرده اند هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ اوست آن خداوندی که بکمال قدرة
می نماید شما را آيَاتِهِ نشانهای دال بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد لَكُمْ برای شما
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان رِزْقًا اسباب روزی چون باران و ملائکه را اشند بر آنچه سبب رزق باشد
وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که باز گرده
بخدا یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آورده فَادْعُوا اللَّهَ پس بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ در
حالتی که پاک کننده گان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
و اگرچه کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید زیرا که ایشان بسبب ایمان کافر شده اند و شما بر آن نهند دعوة انبیا
انکار شد بدیشان شما و ایشان نرفت و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه ادب و کردار
کافرانست و ایشان نزد شما کره و مبغوض شده رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارنده درجات همه در دنیا و هم در
عقبی در دنیا بنعمات و تعظیمات و در عقبی بتعیین مراتب و مقامات ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش یعنی خالق
و مالک او یا خداوند ملک و سلطان يُلْقِي الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا بفرستد
جبرئیل را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بهر که بخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رغبت نبوت پیدا بکند
بهر که بخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمانرا يَوْمَ التَّلَاقِ روز ملاقات و بهمدیگر رسیدن
یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل ایمان آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان
یا ظالمان و مظلومان یا هر عاملی ملاقی شود عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند يَوْمَ هُمْ
بَارِزُونَ روزی که ایشانرا آشکارا کنند یعنی از قبرها برآیند لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ
بر خدای تعالی مِنْهُمْ از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجه و کثرة ایشان شَيْءٌ هیچ چیز و ندا کنند
یکدیگر خود لِمَنِ الْمُلْكُ مر کراست پادشاهی و کار گذاری الْيَوْمَ امروز پس همه بندگان با تضاع
یکدیگر جواب دهند که لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خدای راست که گستنده یگانه است الْقَهَّارِ نکند نا سازگاران
و همگیان چون کنار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیة الهی در این جواب با مؤمنان موافق باشند
الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز جزا داده می شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است

لا ظلم اليوم نیست امروز از ثواب کسی کم کنند و نه بعقاب افزایند نکسی را بگناه دیگری بگیرند و نیکی
را جزای بدی دهند ان الله بدرستی که خدای تعالی سريع الحساب زود حسابست وجزاء هر کسی در قیامت
بر حسب نوی میرساند زیرا که لا یشغله شأن عن شأن و در وسیط آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدا
تعالی سیزایه کرمن پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که بهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و بر
ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص نکنم پس این آیه بخواند اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم
و وعده اهل ظلم حالی عجیب و وزیده ظلم را وبالی مهیب از ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ظلم اليوم کوشمال عجیب
وانذرهم وبیم کن بانرسان کافرانرا يوم الآزفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه
باید و هرچه آینده است نزدیکست برسیده اذ القلوب بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لدى
الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آنروز دلهای ایشان از اماکن خود میل نموده بحلقها آیند و هم آنجا
باشند نه بازتوانند گشت تا صاحب ایشان بمانند و نه بر آیند تا خلاص شود و اصحاب این قلوب باشند
کاظمين غمکنان از غم پر آمده کان ما للظالمين نیست ستمکارانرا یعنی کافرانرا در آنروز من
حميم هیچ خویشی شفیق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند ولا شفيع و نه درخواست کننده
يطاع که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او محل قبول برسد يعلم خائنة الاعين و امّا خدا اونیکو
کرخیانت چشمها میداند یعنی نظر بانچه حرامست یا غمز کردن بعیاب مردم یا کذب در رویة و عدم رویة تعبیر کرده نموده
کرخیانت چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات خواب بر اثر آن کمان دچنانچه در زبور آمده که دروغ گوید
هر که دعوی محبت من کند و چون شب در آید چشم او خواب در آید خواب را باد یده عاشق چکار
چشم او چون شمع باشد آشکار چشمها را عاشقانرا خواب نیست بلکه نیست آنچشمهای آب نیست وما تخفى
الصدور و میداند خدای تعالی آنچه پوشیده ساختهاست سینها یعنی ضمایر و سرایر همه اشیا میداند
والله و خدای تعالی يقضى حکم کند بالحق براستی و درخور احسن و جزی والذين و آنانکه
يدعون میپرستند شان من دونه از غیر خدای تعالی لا يقضون حکم نکنند ایشان
بشيء بچیزی زیرا که اگر جماد نداشته قدرة بران نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوک را قوة
حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدای تعالی هو السميع اوست شنوای گفتار بندگان
البصير و بینا بکردار ایشان اولم يسيروا آیا سیر نکنند و سفر نمی نمایند مشرکان في الارض
در روی زمین یمن و شام برای تجارت فينظروا پس نگاه کنند كيف كان که چگونه بود
عاقبة الذين كانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم از زمان پیش ایشان از اهل مکه
چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كانوا بودند پیشینیان هم
اشد ایشان سختر منهم از ایشان قوة از جهت نیرو و توانایی یا قدرة و تمکن



و سختر از جهت نشانها آثار ایشان وآثارا في الارض در زمین و دیار ایشان چون قلعها بلند و شهرها بزرگ
فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و عقوبت کرد بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی
کفر و تکذیب که کرده‌اند وما كان لهم و نبود مر ایشانرا من الله از عذاب خدای تعالی
من واق هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذلك این گرفتن بانهم كانت
تأتيهم بسبب آن بود که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبينات بحجتها روشن و معجزها
هویدا فكفروا پس کافر شدند بدان و انکار کردند آنرا فاخذهم الله پس بگرفت خدای تعالی
ایشانرا و معاقب کردانید انه بدرستی که خدای تعالی قوي تواناست و متمکن در هرچه خواهد
شديد العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسى و بدرستی که ما فرستادیم موسی را
باياتنا بمعجزات که نه آیات بود وسلطان مبين و حجتی هویدا که غلبه اظهار او عصا است
و افراد او بجهة تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت بحق و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوة و حجة فرستادیم
او را الى فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وهامان و بهامان
که وزیر او بود وقارون و بقارون که معذب و مشیر او بود و او ایشانرا بحق دعوة نموده اظهار معجزه
نمود و ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر او جادوست که خارق عادة با حیله
از روی سحر كذاب دروغگوست در آنکه میگوید بخدای هست و من رسول اویم فلما جاءهم بالحق
پس چون آمد بایشان بپیغام راست و درست من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند اقتلوا بکشید
ابناء الذين امنوا پسران آنانکه گرویده‌اند معه با موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادة
موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادة او وقت باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد
و دعوی نبوة کرد باز او آن فرعون گفت پسران بنی اسرائیل را بقتل آورید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری
ندهند واستحيوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند
وما كيد الكافرين و نیست مکر ناگروندگان بخدا و انبیا و دشمنان الا في ضلال مگر در گمراهی
و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون در باره موسی با خواص خود مشورت کرد
و گفت او را ما باید کشت گفتند مباد که او سحر کرده باشد برکشنده خود و از آن خللی بشما رسد با آنکه گویند
فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل آورد و صلاح در آنست که ساحرانرا طلبیم تا با او معارضه شوند
فرعون این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبرست از قتل او میترسید اما ترد قوم اظهار تجلد کرد
وقال فرعون و گفت فرعون ذروني بگذارید مرا یعنی منع مکنید مرا اقتل موسى بکشم موسی را
وليدع ربه و گو بخواند خدای خود را تا قتل من از او باز دارد اني اخاف ان يبدل دينكم
بدرستی که من میترسم از آنکه متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان يظهر یا آنکه آ

شکار کرده

بسبب دعوة او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و دو گروهی خلایق و خصومت بغض یا و کرها و نصب و ال
می خواند یعنی موسی ظاهر کرداند در بلد من افساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَىٰ
وگفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ
به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بسبب تعظم لَا يُؤْمِنُ نمی
گرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون
خبر قتل موسی فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شاد شدند وَقَالَ رَجُلٌ وگفت مردی مُؤْمِنٌ
گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از آل فرعون یعنی از خویشان او خربیل نام یا شمعان نام که مدتی بود که بطریق
حزم يَكْتُمُ إِيمَانَهُ می پوشید از فرعون و اتباع او گرویدن خود را و گفته اند صد سال بود که ایمان را
می پوشید و چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت أَتَقْتُلُونَ آیا می کشید رَجُلًا مردی را
أَنْ يَقُولَ برای آنکه می گوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال
آنکه آورده است بشما معجزات روشن و اسند دلالات هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ
كَاذِبًا و اگر باشد او دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر او باشد وبال دروغ او و آن او را
هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ
بعضی از آنچه شما را وعده می دهد یعنی آنکه بعذاب دنیا و آخرة بشما خواهد رسید پس اگر حاصل نشد بعضی
از آن موعود که عذاب دنیا باشد عاجلا بشما رسد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي راه
ننماید یعنی توفیق راه یافتن نمی دهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کسی را که از حد در گذرنده است در ریختن
خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدایی يَا قَوْمِ ای گروه من
لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبید بنی اسرائیل
و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و نجات
کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید
و دست از وی باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی می کرد و جمعی
دیگر را که نزد او حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ نمی نمایم شما را إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه
صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ و نمی نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ
مگر راه راستی خربیل این سخن استماع نمود و دیگر باره عرق حمیتش در حرکت آمد و بحر ایمانش جوشیدن آغاز کرد و
بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق تعالی میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ وگفت آنکسی که ایمان آورده
بود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب
موسی و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند و مراد روز هلاک

ایشان



ایشانرا اگر تعجیل می کنند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال قوم نوح که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه
عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از
پس ایشان بودند چون مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَ
مَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای تعالی که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود یعنی ایشانرا بیگناه
عذاب نکند پس شما مکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ و ای گروه من إِنِّي بدرستی که من أَخَافُ
می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را می
خوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد کس نرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا کنند چنانچه در سوره اعراف
گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیکبختی
شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی گشت که هرگز تا ابد نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده
شوید از موقف حساب و بروید مُدْبِرِينَ بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد
شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که توانند در پناه گرفتن وَ
مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای تعالی فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ
هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب
مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها هویدا گفته اند که فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف
بود و یوسف اسپی قیمتی داشت برد و بدو عارضه گردانید و فرعون بدو ایمان آورد چون یوسف در گذشت
فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف پیش ازین آمد بشما بمعجزات روشن
گرا احیا آفرس بوده و شاه و طفل ببرد آه او و بعضی گفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بن ابرا
یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و
نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ
در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او در گذشت
قُلْتُمْ گفتید شما لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ برنخواهد انگیخت خدای تعالی مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا
فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگر نخواهد آمد از ترس آنکه قول او رد کنیم كَذَٰلِكَ همچنین
يُضِلُّ اللَّهُ خدای تعالی گمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر که او از حد تجاوز کننده است
در انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب می
فرماید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال کنند با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع
آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد كَبُرَ بزرگ است جدال ایشان
مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرو

نکه از

جیم بیع حق تعالی

بدواند

یعنی خدای تعالی سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آیند كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر می‌نهد خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری جَبَّارٍ خود
کام که خود را از دیگران برتر داند و برتر دارد پس در اثنا مواعظ خربیل فرعون اندیشه کرد که تا کاه سخن او در
مستمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گرداند وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت
فرعون که يَا هَامَانُ ای هامان ابْنِ لِي صَرْحًا بنا کن برای من صرحی یعنی بنائی برافراشته لَعَلِّي شاید
که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها یا راهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ درهای آسمانها یا راهها از آسمانی بآسمانی
فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر اله او
وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان می‌برم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت یا آنکه او را الهی
هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی بنالید وحی آمد که اندوه مکن مشو و ببین که من
با او چکنم پس حق تعالی آنرا بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وَكَذَٰلِكَ و همچنان
زُيِّنَ آرایش داده شد لِفِرْعَوْنَ برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته
شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن
صرح و تلبیس قوم إِلَّا فِي تَبَابٍ مگر در تباهی و زیان وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکسی که آمَنَ
گرویده بود یعنی خربیل يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ
راه راستی و هدایت يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیا
مَتَاعٌ برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردند و نامه معاشرانش
را رقم ابطال برسر کشند
بلبل دم که بس تازه رنگ و خوش است بیا تا بجز که ربیع خزان زلی داو
زمان زمان بجهد باد نکبت و او بار چه رنگ و بو که نشانی ز باغ نگذارد وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای
دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را زوال و از او انتقال متصور نیست مَنْ عَمِلَ هر که
بکند سَيِّئَةً کرداری بد فَلَا يُجْزَىٰ پس جزا داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا که ماننده آنرا و این بحکم عدل
الهیست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کار شایسته کاران مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ خواه از مردان یا از زنان
وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرونده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه نیکوکاران يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
در آورده شوند در بهشت و حفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی بهشت در آیند يُرْزَقُونَ روزی
داده شوند فِيهَا در آن بهشت از خوراک پاکیزه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی
نه باندازه عمل بلکه بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهیست آل فرعون از سخنان خربیل تهم کردند
که ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری می‌آری خربیل غرا
کرد و از روی تعجب ناشاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی نکره هشیار شوند پس گفت وَيَا قَوْمِ وای

نصف الحزب

گروه



گروه من مَا لِي این چیست که مرا رسید و چونست که من أَدْعُوكُمْ میخوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی
رهائی یافتن از عذاب خدای تعالی بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي و شما میخوانید مرا إِلَى النَّارِ
بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادة فرعون تَدْعُونَنِي میخوانید مرا بدین خود لِأَكْفُرَ
تا کافر شوم بِاللَّهِ بخدای تعالی وَأُشْرِكَ بِهِ و برای آنکه شریک گردانم بوی مَا لَيْسَ لِي آنچیزی که
نیست مرا بِهِ بربوبیت او عِلْمٌ دانشی مراد او نفی علم بنفی معلومست پس من غیر از خدای تعالی خدائی
نمیدانم پس دیگری با وی چگونه شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و حال آنکه من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای
که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ آمرزنده است و محو کننده گناه مومنان لَا جَرَمَ
در آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي آنچه شما میخوانید مرا إِلَيْهِ بسوی او یعنی پرستش فرعون لَيْسَ لَهُ
نیست او را دَعْوَةٌ دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا
در این سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در آن سرای دیگر وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستی که بازگشت ما همه إِلَى
اللَّهِ بسوی خدایست و او جزا خواهد داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون
شدگان در ضلالت و طغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش باز فرعونیان و برآغاز تهدید کردند
و قصد قتل او نمودند گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید
شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه میگفتم شما را وَأُفَوِّضُ و باز میگذارم أَمْرِي کار خود را إِلَى
اللَّهِ بخدای تعالی و بر او توکل کنم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای تعالی بَصِيرٌ بیناست
بِالْعِبَادِ بامور بندگان خود آورده اند که فرعونیان قصد او کردند او بگریخت روی بکوه نهاد و بنماز مشغول
شد حق تعالی لشکر سباع را برانگیخت تا بگرد وی در آمدند و آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تفویض بزودی بوی رسید
و از شر اعدا ایمن گشت و در کشف الاسرار آورده که فرعون از خاصان خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند
ایشان بوی رسیدند و نماز وی و نگهبانی سباع را مشاهده کردند بترسیدند و نزد فرعون آمده صورة حال باز گفتند
همه را سیاست کرد تا آن حال فاش نکرد و حق تعالی از حال خربیل خبر میدهد که فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت
او را خدای تعالی سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیها آنچه اندیشیده در باره وی وَحَاقَ و فرو گرفت
بِآلِ فِرْعَوْنَ بگروهی ان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتلست و گفته اند
که بآل فرعون مراد قبطیان اند و سوء العذاب آتش است چه بدل از آن آورده که النَّارُ که گرفت آل فرعون
سوء العذاب بدی عذاب یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده می‌شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا
وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی آورده که جای بودن ایشانرا دوزخ بدیشان می‌نمایند و ابن
مسعود گفت که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه‌اند صبح و شام آتش را برایشان عرض می‌کنند تا قیامت
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آرند فرشتگان ایشانرا

گویند ادخلوا در آیید آل فرعون ای کسان فرعون اشد العذاب سخت‌تر از آنچه در آن بوده
و اذ یتحاجون و یاد کن ای محمد چون بیکاره مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش فیقول
الضعفاء پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکش و متعظم بودند یعنی
تابعان متبوعان را گویند انا بدرستی که ما کنا لکم بودیم مر شما را تبعا پیروان و فرمان
برداران در آنچه ما را دعوة کردید از شرک و تکذیب انبیا یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فهل
انتم پس آیا هستید شما مغنون دفع کنندگان عنا از ما نصیبا من النار بهره از آتش
قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای این سخنست انا کل فیها بدرستی
که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرة دفع بودی از نفس خود باز داشتیمی ان
الله بدرستی که خدای تعالی قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان
و هر یک را بجایی که در خور اوست فرستاده و قال الذین فی النار و گویند آنانکه در آتش‌اند بعد از آنکه نومید
شوند از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار
شما را یخفف عنا تا تخفیف کند و بردارد از ما یوما بمقدار روزی از روزها یعنی من
العذاب از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنه ایشان را که در دنیا اولم تک
آیا نبود که تأتیکم آمدند بشما رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتها و معجزها
و شما را بخدا دعوة کردند قالوا بلی گویند بلی رسل آمدند و ما را دعوة کردند و ما تکذیب ایشان
کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال بدین منوالست فادعوا پس بخوانید خدا را و تخفیف
عذاب طلب کنید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد
و ما دعاء الکافرین و نیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مگر در بطلان و ضایع شده و باجابت
نرسیده انا لننصر بدرستی که ما یاری دهیم رسلنا پیغمبران خود را و الذین آمنوا و
آنانکه گرویده‌اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی در این سرای نصرت بکنیم ایشان را با هلاک دشمنان
و نجات ایشان با اتباعشان و اگر کشته گردند باشتمام از قاتلان ایشان چنانچه باشتمام یحیی علیه السلام هفتاد هزار
کس کشته شدند و یوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جماعتی که
اعمال را شهادت کنند مر مردمان را و آنها انبیا باشند و ملائکه و امت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یوم لا
ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت ایشان باطلست
و محل قبول ندارد و لهم اللعنة و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای تعالی و لهم سوء الدار و مر
ایشانراست سرای بد یعنی جهنم و لقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی موسی بن عمران را الهدی
راه نمودن با آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع و اورثنا و میراث دادیم بنی



اسرائیل بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب را الکتاب کتاب توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان
ایشان توریة را هدی راه نماینده و ذکری و پند دهنده لاولی الالباب مر خداوندان عقول
سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعده خدای تعالی
بنصرة انبیا و هلاک اعدای ایشان حق راست و درست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد
کن بحال موسی و فرعون و استغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده
باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که تا حضرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعبد
نماید خدا را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از او مر امت را و حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار می فرموده و در تبیان گفته که معنی آنست که طلب آمرزش کن مر گناهان
امت را که بحضرة تو امیدوارند که رب بگشای از نکولی حرفی زبرای ما نکولی یعنی که بعذرخواهیها
ازاله پر گناهی ما نزدیک خدا کنی شفاعت ما را برهانی از شناعت و سبح و تسبیح گوی بحمد
ربک بستایش پروردگار خود بالعشی بشبانگاه و الابکار و بامداد یعنی بگوی
سبحان الله و بحمده آورده‌اند که کفار در باب قرآن و بعث مجادله می‌کردند که قرآن سخن خدا نیست و
بعث محالست حق تعالی آیه فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی که آنانکه جدال کنند فی آیات
الله در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند بغیر سلطان بی حجتی که اتیهم آمده باشد
ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از او تغلب ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان
الا کبر مگر سرکشی از سخن حق یا اراده سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که مرکز ما هم
نیستند ایشان ببالغیه رسنده بدان فاستعذ پس پناه بگیر بالله بخدای تعالی از شر ایشان
انه هو السمیع بدرستی که او شنواست احوال ایشان را البصیر بیناست باعمال ایشان لخلق
السموات و الارض مر آفریدن آسمانها و زمین اکبر بزرگترست نزد شما من خلق الناس
از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن از لا اصلی و ماده
مر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده و لکن اکثر الناس ولیکن بیشتری از مردمان لا
یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بوده‌اند
که حضرة پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف ابن داود است یعنی
دجال که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان باشد و پادشاهی بما باز گرداند و آیتیست از
آیتهای خدای تعالی حق تعالی این آیه نازل گردانید که ان الذین یجادلون الآیة آنانکه منازعه می‌کنند در باب دجال
و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان بجز کبر نیست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر
بخدای تعالی از شر فتنه دجال و دیگری گفته جثه او و عظمت از جثه آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض

وسما از آفرینش او بزرگترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست از مخلوقات خدای تعالی و پیدا بود است
گراه اوی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم و ظهور او یکی از علامات قیامت
و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امارات ظهور وی بیان فرموده که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط غلات
مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویدی ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث
باز گیرند و در سال سیوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تلبیس بسیار
باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله تعالی و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که
متمثل شوند بصور آدمی پس یکی را گوید که پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیو بشبه
او متمثل شود و او را گوید ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست الغصه مدت چهل روز همه شهرها بگردد الا مکه و مدینه که
ملایکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان تنگ آید حق تعالی عیسی را علیه السلام از آسمان فرو فرستد تا دجال
را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشد مستاصل کرده ند ... و شمه از نزول عیسی در سوره زخرف مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی وَمَا يَسْتَوِي و مساوی نیستند الْأَعْمَىٰ نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی
عاقل با جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا و یکسان نیستند آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته
کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر و آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن
و کافر مساوی نیستند در آخرت یکی ساکن درجات بود و یکی در اخشام درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی
پند می پذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیفست نه دار جزا
پس لابدست از سرای دیگر که در آن جزا یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت
قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل
بوقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نگروند بقیامت
و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي
بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم شما را اغلب علما این آیه
دعا را بعبادت تفسیر کرده اند و مؤید اینست آنچه خدای تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آیند
شوند بدوزخ و صغص بضم و صغر معلوم خواهد یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ بیچاره شدگان و خوار شدگان
و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد
از دعا سوال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزانه رحمت مالامالست و کرم من بخشنده آمال کدام گدا دست
نیاز پیش آورد که نقد مراد او بکف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع
اجابت موشح نساختم — بر آستان اراده که سر نهاد شبی — که لطف دوست برویش هزار در نگشود — و گفته اند



دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا
مراد از دعا توبه است چون تایب خدا را بخواند بوقت وقوع گناه و باز گردد قبول فرماید و اجابت
پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیریم — گر توبه کنی پذیرم از روی کرم — وانگه ز سر جریمه ات در گذرم
اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ آنست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا برای شما شب را و بمزاج بارد
تا ساکن شوید فِيهِ در او بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا
روشن کننده و بمزاج حار تا به بیند چیزها را و حرکات شما در کسب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیار است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با آفریدن
لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خدای تعالی است
رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ آفریننده كُلِّ شَيْءٍ همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ
معبودی نیست بجز او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بچه برگردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او
كَذَٰلِكَ همچنین که برگردانیده شدند این قوم از راه حق با قیام دلایل يُؤْفَكُ الَّذِينَ برگردانیده
میشوند آنانکه كَانُوا هستند که از روی عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیتهای خدا را انکار میکنند و از پذیرفتن
آن باز می ایستند اللَّهُ بخدای بحق الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را
قَرَارًا آرامگاهی نه نرم که فرو روید و نه سخت که بنا نتوان کرد وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را بنائی
برداشته و بر افراشته وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحْسَنَ پس نیکو ساخت
صُوَرَكُمْ صورتهای شما را یعنی قامتهای شما را راست و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید
وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها یعنی مأکولات لذیذه و متنوعه گردانید روزی
شما را از روزی حیوانات و بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نمای همه
حقایق سفلی و علوی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامعست و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات
از جبینش جامع او لامع — ای صورت تو آینه سر وجود — روشن ز رخت پرتو انوار شهود — مجموع دو کون
در ملکت صورت و معنی موجود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویر کرد خدای تعالی است رَبُّكُمْ
آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس برترست خدای تعالی و بزرگوار رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار
عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متنزه بحیوة ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک
سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاس و ستایشها خدای راست که پروردگار عالمیانست قُلْ بگوای محمد مر این

فتن

کسی که نیست چو تو

مشرکان از اکه بیکو بنده بتان آبا و اجداد خود مشغول شو إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که من نهی کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ
از آنکه پرستم آنانرا که تَدْعُونَ می پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای شما ای پرستش لَمَّا جَاءَنِيَ
الْبَيِّنَاتُ آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِنْ رَبِّي از پروردگار من وَأُمِرْتُ و مامور
شده ام أَنْ أُسْلِمَ بانکه گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانرا هُوَ الَّذِي او
آنکسی است که خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شمارا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شمارا ای فرزندان
آدم آفرید از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه یعنی خون بسته که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر
می آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می آورد هریک از شما از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس
باقی میدارد شمارا تا برسید أَشُدَّكُمْ بنهایة قوة خود که هنگام شبابست ثُمَّ لِتَكُونُوا پس ازین
درجه بالا برد تا گردید شُيُوخًا پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى و از شما کسی باشد که میرانیده شود مِنْ
قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخة وَلِتَبْلُغُوا و بنهایة برسید شما تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بوقتی
نام برده شده که وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود از درجه بدرجه
هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ و میراند فَإِذَا قَضَى أَمْرًا پس
چون خواهد و حکم کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که میفرماید لَهُ كُنْ مر آن را و را که بباش
فَيَكُونُ پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عددی و فرصتی و کلفتی نیست
فعل او را که عیب و علاجی نیست متوقف بهیچ آلتی نیست نه بر الف کاف و نقطه نون هر زمان شکلی آورده پرده
أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع میکنند فِي
آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای تعالی یعنی بهیچ قرآن انکار کنند أَنَّى يُصْرَفُونَ چگونه وچون بازگردانیده می شوند از
تصدیق بآن الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس
کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا و بآنچه فرستاده ایم بِهِ رُسُلَنَا بآنچه پیغمبران خود از احکام شرایع
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب و انکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلها آهنین
باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ و زنجیرها در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده
می شوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشانرا فِي الْحَمِيمِ در آب جوشان که در نهایة حرارة بود ثُمَّ
فِي النَّارِ پس از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته و بریان سازند ایشانرا یعنی بانواع عذاب از آتش
و آب معذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشانرا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجایند آنانکه بودید شما
تُشْرِكُونَ که انباز می گرفتید ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ از فرود خدای تعالی قَالُوا گویند
دوزخیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما نمی یابیم ایشانرا و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان از ما
در بلا گم گشتند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا شَيْئًا



چیزیرا که بدان اعتبار باشد یعنی بر ما روشن شد که چیزها باطل می پنداشته ایم كَذَلِكَ همچنانکه مجادلانرا
فروگذاشت يُضِلُّ اللَّهُ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی الْكَافِرِينَ کافرانرا تا راه نمی برند بچیزی
که از او منتفع شوند در آخرة پس ایشانرا گویند ذَلِكُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا كُنْتُمْ
بسبب آنست که بودید شما تَفْرَحُونَ که شادی میکردید و فرحان می بودید فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهة آنکه
شما بودید که بسیار نازیدید از خود و تکبر میکردید بر ادْخُلُوا در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ
که از برای شما بخش شده است یعنی هر طایفه بدرکه در آیند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان شده در آن
فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست گردنکشان را دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد
برایذاء قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرة اولیا و هلاک اعدا حَقٌّ درست و
راستست و بی شک واقع شود فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس اگر بنمائیم بتو بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ بعضی از
آنچه وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا
يُرْجَعُونَ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد روز قیامة و جزا خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه
ایشانرا فرو نخواهند گذاشت و حق تعالی در دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرة سید ابرار صلی الله علیه و آله
وسلم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود
دوستان در دو عالم شاد و خرم می زیند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کفار مکه از
روی جدال اقتراح آیات متکثره می کردند چون تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان بحضور ایشان
بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیه فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما
رُسُلًا پیغمبرانرا مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ
آنانند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن چیست و چه پیغمبرند وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَنْ لَمْ نَقْصُصْ
عَلَيْكَ آنانند که نخوانده ایم قصه ایشان بر توجهی که باشد که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از
بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلایق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده و ایمان بدیشان بتعیین
عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبری و نتوانست
أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوة او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای
تعالی و بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و منتظر
وقوع آن می باشیم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای تعالی بعذاب مقترحان معجزات بعد از
وضوح آیات قُضِيَ بِالْحَقِّ حکم کرده شود براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات
یابد وَخَسِرَ و زیان کند هُنَالِكَ آنجا الْمُبْطِلُونَ تباه اندیشان و معاندان که بعد از دیدن معجزه

کردلالة بر نبوة میکنند بمعجزه می طلبند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ آنست که بیافرید لَكُمُ الْأَنْعَامَ
برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا تا سواری شوید مِنْهَا بعضی را از آن چون ابل
و فرس وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را از آن بخورید چون غنم و بعضی آنست که قابلیة رکوب و اکل دارند
چون بقر وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در انعام مَنَافِعُ منفعة بسیار چون شیر و پشم و غیر آن وَ
لِتَبْلُغُوا و اینها را آفریده تا برسید عَلَيْهَا بمسافرة بر آن یعنی بر بعضی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ
بحاجتی که در دلهای شماست از سود و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها
در دریا تُحْمَلُونَ برداشته می شوید وَيُرِيكُمْ و می نماید خدای تعالی شما را آيَاتِهِ نشانهای
قدرة خود فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیه را از آیات قدرة یا از دلایل نبوة چون انشقاق قمر و اخبار
از غیب تُنْكِرُونَ انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود
فَيَنْظُرُوا تا بنگرند كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش
از ایشان بودند كَانُوا بودند آن امم پیشین أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ
قُوَّةً و سختتر از روی توانایی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزونتر از جهة یادگارها ایشان در زمین از کوشکها
و قلعها فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عذاب را عَنْهُمْ از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند
که کسب میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنهنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشتند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک ایشان بود
مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهل و کبر که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات
بی حاصل ایشانست و گفته اند که مراد علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده
با انبیا و آیات استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرد بایشان
مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزاء آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا پس آن هنگام
که بدیدند عذاب ما را معاینه قَالُوا گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم بِاللَّهِ بخدای وَحْدَهُ حال
آنکه یگانه است بی شریک و انباز وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ بآنچه بودیم بآن مُشْرِكِينَ
انباز آرندگان فَلَمْ يَكُ پس نبایست در حکمة تکلیف يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ که سود مند آید ایشانرا
ایمان بوحدانیة لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا چون دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع
می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت یاس سُنَّتَ اللَّهِ سنة نهاده خدای سنة نهادنی
الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِي عِبَادِهِ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یاس
بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیانکار شدند هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ در آنزمان ناگرویدگان
یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران بودند سورة حم السجدة مکیة و هی اربع و خمسون آیة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مختفی است و هر کس بر استخراج آن
قادر نیست و گفته اند حا اشارة بحکمت و میم بمنة یعنی حق تعالی را منتست بر مؤمنان بتنزیل حکمت صاحب بحر المعانی
فرموده که حم اشارتست بآنچه که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرده اند
چه حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و رحیم و دو حرف نیز در وسط اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده پس
بدین حرفین در اسمین قسم یاد میفرماید که این قرآن تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمَنِ
از خداوند بخشنده بهدایة نفوس عوام الرَّحِيمِ مهربان برعایة قلوب خواص و از اضافه تنزیل با
دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی مرتبط بقرآنست و این فرو فرستاده كِتَابٌ
فُصِّلَتْ کتابیست که جدا کرده شده آيَاتُهُ آیتهای وی و مبین گشته با امر و نهی و وعد و وعید
قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولة خوانند و فهم کنند و آیات او
تفصیل یافته است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او
من عند الله است بَشِيرًا مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند وَنَذِيرًا و بیم کننده آنانرا که بدو
نگروند فَأَعْرَضَ پس روی برتافتند از قبول یعنی پند برتافتند أَكْثَرُهُمْ بیشتر آن گروه از قبول
و تدبر آن فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول وَقَالُوا و گفتند اهل شرک که همواره
قُلُوبُنَا دلهای ما فِي أَكِنَّةٍ در پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آنچه که میخوانی
ما را إِلَيْهِ بآنچه یعنی قرآن را در نمی یابیم وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانیست آنچه
میخوانی نمی شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و تو حِجَابٌ پرده ایست که جمال نبوة ترا در نمی
یابیم یا حاجزیست که ما را از پیروی تو منع میکند و در وسیط آورده است که ابوجهل جامه را میان خود و رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما ازین جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر
دین خود إِنَّنَا عَامِلُونَ که ما نیز عمل کننده ایم بر کفر خود یا آنچه می توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر
نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کاری کن برای آخرة خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو إِنَّمَا أَنَا
بجز این نیست که من بَشَرٌ آدمی ام مِثْلُكُمْ مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که
شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوة نمیکنم که سمع را از آن کراهة و طبع را از آن نفرة باشد
بلکه يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده می شود بسوی من أَنَّمَا إِلَهُكُمْ که بجز این نیست که خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ
خداییست یگانه فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعة و بر آن مستقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوهُ
و از او آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید در موضح آورده که استقامة مساواة افعال و اقوال و حالات
ظاهر او باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رؤیة
عمل آن که رؤیة عمل گناهی بزرگ و خطای عظیمست وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر

شرک اورند کانت **الَّذِينَ** آنانکه **لَا يُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ** نمیدهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که
انفس است تکلم نمی شوند و او آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند وجه
تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب انسانست و بذل آن مر نفس را سخت باشد
از اعمال دیگر پس ورای او این صفت اشارتست ببخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر قبایح
گفته اند هر توانگری را که سخا نبود چون تنی است که جان ندارد یا چون درختی که بر ندارد
نظم ممسک نبود کای پرست سرور بخل بنقی ای پرست بخل که سرمایهٔ ناکامیست در دو جهان موجب ناکامیست
**وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** و ایشان بسرای دیگر **هُمْ كَافِرُونَ** ایشان ناگروندگانند و بدان جهت نفقه نمی
کنند که مکافات آن سرا را باور ندارند **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستیکه آنانکه گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
و کرده اند کردارهای شایسته **لَهُمْ أَجْرٌ** مر ایشانراست مزدی **غَيْرُ مَمْنُونٍ** غیر کاسته یا غیر محسوب ه
معالم فرموده که آیه در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند و حق تعالی
مانند که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله عمر نقل میکند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنده چون بطریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق تعالی ملکی را که بر
وی موکلست فرماید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که در بالی داشت از بند مرض تا وقتی که او را باز گیرم یا بجز
خود برم **قُلْ أَئِنَّكُمْ** بگو آیا شما **لَتَكْفُرُونَ** کافر می شوید و منکر میشوید **بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ**
بآنکسی که بیافرید زمین را **فِي يَوْمَيْنِ** در دو روز ابو اللیث آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه
بگسترانید **وَتَجْعَلُونَ لَهُ** و می سازید برای وی بزبان **أَنْدَادًا** همتایان **ذَٰلِكَ** آن خداوندی
که زمین را بیافرید **رَبُّ الْعَالَمِينَ** پروردگار عالمیانست **وَجَعَلَ فِيهَا** و بیافرید در زمین
**رَوَاسِيَ** کوههای بلند پایدار **مِنْ فَوْقِهَا** از بالای زمین تا ناظران در آن نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند **وَ**
**بَارَكَ فِيهَا** و برکت کرد در کوهها بآنکه در او منافع و معادن آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زروع
و انعام و انهار **وَقَدَّرَ فِيهَا** و تقدیر کرد در زمین **أَقْوَاتَهَا** روزیهای اهل زمین را یعنی برای اهل
هر موضعی از زمین روزیی مقرر فرمود چون گندم و جو و برنج و جو ارزن و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک
از اینها غالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزیها فرموده **فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ** در تتمهٔ چهار روز یعنی
در دو روز دیگر سه شنبه و چهارشنبه **سَوَاءً** یکسان شد جواب یکسان شدنی **لِلسَّائِلِينَ** مر
پرسندگان از مدهٔ آفرینش زمین و هر چه در وست یعنی جواب سایلان بی زیادت و نقصان گذشته
**ثُمَّ اسْتَوَىٰ** پس قصد کرد **إِلَى السَّمَاءِ** بآفریدن آسمان **وَهِيَ دُخَانٌ** و حال آنکه او دخانی بود
یعنی بخار آب بهیأت دخان در زاد المسیر گفته که حق تعالی آسمانرا از آن آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی
جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر و مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و



بس الهی
تدبیر شما بود پیدا

بخاری از وی پیدا شد از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفرید و گفت کفی را منبسط سازد که این فرشیست
بخاری را بر افرازد که این سقفیست پس رنجا ازان سقف معلق حسن تصویر نبود نظام بر این فرش مطبق لطف
**فَقَالَ** پس گفت خدای تعالی بعد از آفریدن آسمان **لَهَا** مر آسمانرا **وَلِلْأَرْضِ** و مر زمین را که هر دو
**ائْتِيَا** بیایید بآنچه شما را فرمایم **طَوْعًا** از روی فرمان برداری **أَوْ كَرْهًا** یا از سر ناخواهش و
بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات طواعیه و کراهیه ایشان
گفته اند آسمانرا فرمود آفتاب و ماه و ستارگان خود را اظهار سازد و زمین را فرمود که انهار خود را بشکافد و اثمار خود را
بیرون آرد **قَالَتَا** گفتند آسمان و زمین **أَتَيْنَا** آمدیم با هر چه فرمودی **طَائِعِينَ** فرمان برداران
آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای
آسمان و بدین سبب آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد آنرا بشکافت **فَقَضَاهُنَّ**
پس پرداخت آنرا **سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا **فِي يَوْمَيْنِ** در دو روز
پنجشنبه و جمعه **وَأَوْحَىٰ** و وحی کرد **فِي كُلِّ سَمَاءٍ** بهر آسمانی **أَمْرَهَا** فرمان آنرا یعنی
باهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر گردانید مر فلکی را آنچه لایق آن آید **وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ**
**الدُّنْيَا** و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را **بِمَصَابِيحَ** بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان و درخشانند
**وَحِفْظًا** و نگاه داشتیم آسمان نزدیکتر را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند
**ذَٰلِكَ** آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش **تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ** آفریدن و اندازه کردن خداوند غالبست
که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند **الْعَلِيمِ** دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد **فَإِنْ أَعْرَضُوا**
پس اگر روی بگردانند کفار مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان **فَقُلْ** پس بگو که **أَنْذَرْتُكُمْ**
بیم کردم شما را و بترسانیدم **صَاعِقَةً** از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده **مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ**
مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود **وَثَمُودَ** و عذاب قوم ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل تخصیص این دو قوم
بجهت آنست که قریش در سفر طرف الشام و الیمن بمواضع این دو قوم گذشته آثار عذاب مشاهده میکردند
و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند **إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ** وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح
**مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ** از پیش روی ایشان **وَمِنْ خَلْفِهِمْ** و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان بر
وفق و نصیحت در آمدند و دعوت کردند **أَلَّا تَعْبُدُوا** بآنکه نپرستید **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای را
**قَالُوا** گفتند کافران در جواب ایشان که **لَوْ شَاءَ رَبُّنَا** اگر خدای تعالی خواستی که رسول فرستاده
**لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً** هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما **فَإِنَّا** پس بدرستی که ما **بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ**
بآنچه که فرستاده شده اید بآن بزعم خود **كَافِرُونَ** ناگروندگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ
فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در مرتبهٔ صورت انبیا مانده از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند

چند صورت بینی ای صورت‌پرست هر که معنی دید از صورت برست دیدهٔ صورت پرستی را چنید
تا شوی از نور معنی بهره‌مند الکه تفصیل قصهٔ ایشان آنکه بیکند و میفرماید فَأَمَّا عَادٌ پس اما عادیان
فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا بر نا
یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشان را تهدید فرمود بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات
بدان نکردند وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ کیست سخت‌تر مِنَّا از ما قُوَّةً از جهت توانایی و عادیان
مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغروران کافر نابینا دیده خود أَنَّ اللَّهَ که بدرستی که خدای تعالی الَّذِي
خَلَقَهُمْ آن خدایی که بیافریده است ایشان را هُوَ أَشَدُّ او سخت‌تر و بسیارتر است مِنْهُمْ
از ایشان قُوَّةً از روی قوه یعنی توانایی دارد بر هر چیز که غیر او را آن توانایی نیست وَكَانُوا
و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا بآیتهای ما يَجْحَدُونَ منکر شدند با آنکه میدانستند که حق است
فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ برایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آوازی مهیب فِي
أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که
روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب
رسوایی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را استیصال سازیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
و هر آینه عذاب آن سرای أَخْزَى سخت‌تر است از روی رسوایی و خواری وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ
و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ
پس ایشان را دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند و اختیار
کردند نابینایی یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر ایمان و علم و هدایت فَأَخَذَتْهُمْ پس
فرو گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقهٔ عذاب خوارکننده یعنی صیحهٔ جبرئیل ایشان را هلاک
کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا و نجات دادیم
از آن صاعقه الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند
از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای تعالی
إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ یا
بازداشته شوند تا پسینیان بپیشینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی که بیایند
بآتش شَهِدَ گواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند
وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح
و اول عضوی از ایشان که تکلم کند ران چپ و کف راست بود و گفته‌اند که فروج ایشان گواهی دهد بِمَا



كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ
مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما
باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما نه باختیار خود ناطق شده‌ایم بلکه أَنْطَقَنَا
اللَّهُ بسخن آورد ما را الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله أَنْطَقَ بسخن آورده است
كُلَّ شَيْءٍ هر چیز را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ
مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای
جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی نمیتوانستید شد أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی
دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ
و نه اعضای شما یعنی نخواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهد وَلَكِنْ
ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا آنکه خدای تعالی نداند بسیاری را مِمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند هر چه آشکارا میکنیم خدای تعالی داند و آنچه پنهان از ما صادر
میشود بدان دانا نیست وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن ظن شما الَّذِي آن ظنی است که در دنیا ظَنَنْتُمْ
گمان میبردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت
فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان‌کنندگان فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبایی نمایند
و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى قرارگاهست لَهُمْ مر ایشان را وَإِنْ
يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق تعالی جویند فَمَا هُمْ پس نیست ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده
شدگان در طلب خشنودی وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان
از شیاطین و برایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا پس بیاراستند دیوان لَهُمْ برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس
ایشانست از امور اخروی بوعده و وعید تا آن را منکر شدند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت برایشان
سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته‌اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم گذشته را استحقاق عذاب
بود این گروه نیز سزاوار عذاب‌اند در کشف الاسرار آورده که چون خدای تعالی به بنده خیری خواهد او را قرینی
نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا بر طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را بقرینی بد و مصاحبی
فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند
إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیانزدگان در هر دو جهان
زنده موقوف امروز خلق نسود لکن قرة قروانی وست آورده‌اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند

گوید چون محمد را بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم قرآن خواندی جمعی ازیشان بفریاد آمده و آواز برداشته سخنان بیهوده گفتندی وصفیر زنان دست برهم
کوفتندی و شعر با آواز خوش خواندندی آیه نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند یعنی
مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش منهید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این
قرآنرا که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ وسخنان لغو و حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او
لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ پس
بچشانیم الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند مراد این گروه قایلانند یا عامه کافران عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت یعنی بیاروه ایم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا بدترین جزای أَسْوَأَ الَّذِي
كَانُوا يَعْمَلُونَ بدترین کاری که بودند که از روی جهل و عصبیت میکردند ذَٰلِكَ آن عقوبة جَزَاءُ
أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خداست النَّارُ یعنی آتش عطف بیانست از جزا لَهُمْ مر کافرا
راست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی دایم مقام ایشان باشد جَزَاءً جزا دا
شوید جزا دادنی بِمَا كَانُوا به آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ
انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر بودند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ
بنما بما آن دو کس را که مر و بنما أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که
که نافرمانی او پیدا کرد و قابیل که اول خون ناحق او ریخت این دو کس بما بنما نَجْعَلْهُمَا تا درآریم ایشانرا
تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایها خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتران
یعنی در طبقه زیرتر شوند از دوزخ یا از فروان فروتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند
رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای تعالی است ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بر آن پایستادند تَتَنَزَّلُ
فرو آید عَلَيْهِمُ برایشان یعنی بر مؤمنان مستقیم الْمَلَائِكَةُ فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت
خروج از قبر یا در هر یا در همه این وقتها که مذکور شد با کتکه ایشانرا گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در پیش دارید
از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و
ولد که حق تعالی کار ایشان بنحو خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که
در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده می شدید بر زبان پیغمبر نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما
دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه داشتیم و الهام راستی می
دادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معاونت می کردیم وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آن سرا بتکریم و تعظیم
و رضوان یعنی مدد داده در شفاعة ترک خواهید وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در آخرة مَا
تَشْتَهِي آنچه آرزو کنید و خواهید أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما از لذاید یا از کرامات وَلَكُمْ



و مر شماراست فِيهَا در بهشت مَا تَدَّعُونَ آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ
رَحِيمٍ از خدای آمرزنده مهربان بخشاینده وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت گفتار
سخن مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آنکس که میخواند خلق را به پرستش خدای تعالی وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار
شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که من از گردن نهادگانم حکم خدا را آیه در شان حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم که خلق را بخدای تعالی دعوة کرده و گفته اند تمام ائمه و مشایخ در این آیه دا
و عایشه گفته نمی بینم این آیه را مگر در شان مؤذنان و در عین المعانی آورده که چون مؤذن بانگ نماز آغاز کردی
یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و بنماز میخوانند و سخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بر
مر تقدیر که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامة دو رکعت نماز بگذارند وَلَا تَسْتَوِي
و برابر نیست الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ نیکی و بدی در مجازاة و مکافاة یعنی توحید و شرک مساوی نیستند
ادْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي بآنچه او که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی
را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو تغافل در گذر فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ پس چون چنین کنی
آنکس که باشد میان تو وَبَيْنَهُ و میان او عَدَاوَةٌ دشمنی هر آینه دوست گردد كَأَنَّهُ گوییا
او وَلِيٌّ حَمِيمٌ دوستی کارساز بوده و خویشی مهربان وَمَا يُلَقَّاهَا و نه دهند این خصلت که مقابله
بدی بنیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا
يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت و عادة إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگی را یعنی آنرا که بهره
تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشتست وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ
و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ از دیو وسوسه تباهی یعنی اگر وسوسه شیطان خواهد که بنا بر آنچه
گفته مذکور شده در هم شکند فَاسْتَعِذْ پس پناه جوی بِاللَّهِ بخدای تعالی از شر او إِنَّهُ بدرستی که
خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا استعاذة ترا الْعَلِيمُ دانا بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از
نشانها قدرة اوست اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب و روز که متعاقب یکدیگر ند در روز بجهة آرایش و شب از برای
آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماه که بسیرهای و اندازه مقرر میروند و می آیند لَا تَسْجُدُوا
سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوقند و مانند شما وَاسْجُدُوا
و سجده آرید لِلَّهِ مر خدا را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را إِنْ
كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یکانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خدا یا او را می پرستید چه سجود اخص عبادات است
و آن خالق را شاید نه مخلوق را شافعی در این محل سجده میکند تا سجده مقترن با مر باشد و این روایة مروی است
از عبدالله مسعود فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدا را از آن چه زیان فَالَّذِينَ
عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزد پروردگار تواند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او با

غلط

تسبیح میگویند مر او را و می ستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا
يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و ابو حنیفه اینجا سجده میکند
چه سخن سجده اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس است و ابن عمر و این سجده یازدهمست باتفاق علما از
سجدات قرآنی وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو بینی زمین را
خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا بر آن زمین الْمَاءَ
آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و وَرَبَتْ و بر دمد و افزون گردد گیاه
إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی که آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده
مردگانست إِنَّهُ بدرستی که او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا و امات قَدِيرٌ توانا است
و قدرت او نسبت بهمه مقدورات یکسانست إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ بدرستی که آنانکه میل میکنند و از نهج
استقامت منحرف می شوند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما یعنی در ان طعن می نمایند یا تاویل باطل میکنند و
از طریق صواب باز میگردانند لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمی شوند عَلَيْنَا بر ما یعنی ما میدانیم و جزای
طعن و الحاد بایشان میرسانیم أَفَمَنْ يُلْقَىٰ آیا کسی که انداخته شود فِي النَّارِ در آتش باتفاق مفسران
ابو جهلست یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا یا کسی که بیاید ایمن از وی
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز گفته اند که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که حمزه یا عمر یا عثمان
یا عمار است اعْمَلُوا او نهید بدست کفار را میسزا باید که بکنید مَا شِئْتُمْ هرچه میخواهید إِنَّهُ
بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا خواهد داد
حیله و مکر را کن که خدا بیداند نه مغشوش بیاورید که معامل بیناست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه
کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین یاد کردست لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان ایشان
معاندان و ستیزه کاران اند وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد
خدای تعالی یا بسیار نفع یا عدیم النظیر لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
نه از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بروی متطرق نشود با زیادة و نقصان
بروی راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغی یافت نشود تَنْزِيلٌ آن فرستاده شده است
مِنْ حَكِيمٍ از خداوند دانا حَمِيدٍ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو
إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ
قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت جل و علا تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش
از تو هر پیغمبری که بوده منکران قوم او همین گفته اند که با تو میگویند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَذُو
مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزشست مر انبیا و متابعان ایشان را وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت دردناک



مر کذبان و مشرکان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامده یا چرا بعضی عربی و بعضی عجمی نامده و قوم
از وجه بر ایشان آیه آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر ما فرو فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت
عرب لَقَالُوا هر آینه بگفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا و هویدا نکرده شد آيَاتُهُ آیتهای
ان بزبانی که ما فهم کنیم ءَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِيٌّ و مخاطب عربی قُلْ هُوَ بگو این کتاب
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند هُدًى راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده
از امراض شک و شبهه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان
گرانیست یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ و آن کتاب عَلَيْهِمْ بر ایشان عَمًى
پوشیدگیست یا جلوه جمال آن را نمی بینند أُولَٰئِكَ آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کور و کر اند
يُنَادَوْنَ ندا کرده می شوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور مثل ایشان چون کسیست که او را از
مسافه دور دور از بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از آن ندا هیچ نفع رسد
ما دامی اقبال نیکو بد کرای یا غافلان ما بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را کتاب یعنی توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کردند در آن چنانچه در قرآن یعنی
بعضی باور داشتند و بعضی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی وعده تاخیر در فصل خصومه در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان عرب یا یهود
لَفِي شَكٍّ در گمانند مِنْهُ از توریة یا از قرآن مُرِيبٍ گمان مضطرب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند
صَالِحًا کاری شایسته فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ و هر که
بد کند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو
ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که فرا خور عمل مکافات جزا دهد إِلَيْهِ يُرَدُّ بسوی خدای تعالی باز گردانیده
شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانش قیامت یعنی چون از آن سوال کنند علم آن حواله بحضرت او باید کرد که کسی جز
حضرت او نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از پس غلافهای خود
وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ أُنْثَىٰ هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و نهد بار خود را
إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای تعالی یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصه اوست وَيَوْمَ
يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند خدای تعالی مشرکان را و از روی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي کجایند انبازان من
بزعم شما قَالُوا گویند خداوندا آذَنَّاكَ شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ
هیچ گواهی دهنده به شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از مشرکان مَا كَانُوا
يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند

الجزء الخامس والعشرون

در آن وز نه چند با از ایشان مدد نیابند **وَظَنُّوا** و بیقین دانستند که از عذاب و عقوبت **مَا لَهُمْ** نیست ایشان را
**مِنْ مَحِيصٍ** هیچ گریزگاهی **لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ** ملول نمی شود آدمی **مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ** از خواستن
نیکی در این جهان چون نعمت و صحت و امثال آن **وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ** و اگر برسد او را شدتی و بیماری **فَيَئُوسٌ**
پس ناامیدست از راحت **قَنُوطٌ** امید برنده از رحمت و بدانکه یاس و قنوط صفت کافران و مکر ایشانست
**وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ** و اگر بچشانیم آن کافر را **رَحْمَةً مِنَّا** بخشایشی از نزدیک ما چون تن درستی و توانگری
**مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ** از پس سختی **مَسَّتْهُ** که رسیده باشد بوی **لَيَقُولَنَّ هَذَا** هر آینه گوید
این خیر و عافیت **لِي** برای منست و من مستحق آنم و باد ایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت **وَمَا
أَظُنُّ السَّاعَةَ** و گمان نمی برم قیامت را **قَائِمَةً** برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است
**وَلَئِنْ رُجِعْتُ** و اگر باز گردانیده شوم **إِلَى رَبِّي** بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم
کرده اند قیامت قایم شود و مرا برانگیزند **إِنَّ لِي** هر آینه مراست **عِنْدَهُ** نزدیک خدای تعالی
**لَلْحُسْنَى** آنچه نیکوتر باشد **فَلَنُنَبِّئَنَّ** پس خبر کنیم **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنان را که کافر بودند **بِمَا عَمِلُوا**
بآنچه کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب خواهد بود **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ** و هر آینه بچشانیم ایشان را **مِنْ
عَذَابٍ غَلِيظٍ** از عذاب درشت بزرگ و بدنشان کنیم **وَإِذَا أَنْعَمْنَا** و هرگاه که نعمت و عافیت بخشاییم **عَلَى الْإِنْسَانِ**
بر کافران **أَعْرَضَ** روی بگرداند از شکر **وَنَأَى بِجَانِبِهِ** و دور شود بجهت او از راه حق یا خود را برکنار
کشد از سپاس داری **وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ** و چون برسد او را بلا و محنت **فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ** پس خداوند
دعای بزرگ را بچیزی که بهنا وار جهت سخت و کثرت آن **قُلْ** بگو ای محمد **أَرَأَيْتُمْ** خبر دهید مرا اگر فی نفس الامر
**إِنْ كَانَ** اگر باشد قرآن **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزدیک خدای تعالی **ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ** پس شما
کافر شده اید بدان بی تامل در آن **مَنْ أَضَلُّ** کیست گمراه تر **مِمَّنْ هُوَ** از آنکس که او
از آنکس که او **فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** در خلافی باشد دور از خدای تعالی یعنی که باشد از شما کرامتی که پیوسته در خصام
ستیزه و عناد و انکار و فساد بود وضع موصول بجای ضمیر جهت شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشانست **سَنُرِيهِمْ**
زود باشد که بنماییم ایشان را یعنی کافران قریش را **آيَاتِنَا** نشانهای قدرت ما که یکی از آن انشقاق قمرست
**فِي الْآفَاقِ** در کنارهای جهان **وَفِي أَنْفُسِهِمْ** در نفسهای ایشان یعنی کافر مکه **حَتَّى يَتَبَيَّنَ** تا روشن
شود **لَهُمْ** مر ایشان را **أَنَّهُ الْحَقُّ** آنکه بدرستی که رسول ما حق است **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ** آیا
بسنده نیست پروردگار تو **أَنَّهُ** آنکه او **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** بر همه چیزی گواهست یعنی اگر کفار انکار
تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت **أَلَا إِنَّهُمْ** بدانید که کافران **فِي مِرْيَةٍ** در شکند
**مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ** از لقای پروردگار خود و بعث و جزا **أَلَا إِنَّهُ** بدانید که او **بِكُلِّ شَيْءٍ**
بهمه چیزها **مُحِيطٌ** فرا رسنده است بعلم و قدرت بجمل و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد کند در ملک خود بکند



آفاق

تواند و کس را مجال چون و چرا نی علم بی جهل و قدرتی بی عجز خاص در حضرت الهی راست آنچه باید در انفس و
کن از حکم پادشاهی راست **سورة الشورى مكية وهي ثلث وخمسون آية بسم الله الرحمن الرحيم**
**حم عسق** حروف مقطعه اشارتست بکواین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکند که مرتضی علی علیه السلام فتنها را می شناخت از حم عسق گفته اند حا حرب است و میم
هلک و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حروف اثر اندوه
از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوة المصلین ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود که
مرا خبر داده اند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کرد تا خروج دجال و نزول
عیسی علی نبینا وعلیه السلام قول آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و حلیم و سمیع و قدیرست یا اشارت
بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمایست بآن عطایا که حق سبحانه
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ارزانی داشته حا حوض و رود اوست یعنی حوض کوثر گذشته بجان آن
را از آن سیراب کرده اند و میم ملک ممدود او که از شرق تا مغرب بتصرف امت او در آیند و عین عز موجود
او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه وتعالی او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچ کس بمرتبه وی نرسد و
قاف مقام محمود او در شب معراج که در قاب قوسین او ادنی بود و در روز قیامت که شفاعت کبری است
مقام تو محمود و نامت محمد بدین سان مقامی و نامی که دارد **كَذَلِكَ** مثل آنچه در این سورة است از معانی
**يُوحِي إِلَيْكَ** وحی میکند بتو پیوسته **وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ** و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو
بوده اند از رسل **اللَّهُ الْعَزِيزُ** خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت **الْحَكِيمُ**
در انجا بحال کسی که شرا و از نزول وحی است بره **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** مر او راست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات
**وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از کواین سفلیات **وَهُوَ الْعَلِيُّ** و اوست برتر که رفعت شان
او راست **الْعَظِيمُ** بزرگ که عظمت و سلطان مر او راست **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ** نزدیک شده آسمانها که
از عظمت او **يَتَفَطَّرْنَ** بشکافند **مِنْ فَوْقِهِنَّ** از زبر یکدیگر یعنی تحت آسمان بلند تر بشکافند پس
از آن یک شق کرده و کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اقوی چه بالای آسمان اعلی عرش است
و کرسی و صفوف ملایکه پس ابتدای انفطار از آنجا و بلی بزرگست بر آثار عظمت پروردگار **وَالْمَلَائِكَةُ**
و فرشتگان یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن **يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** بحمد پروردگار
ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم می گویند چه یکی نفی نا سزاست و یکی اثبات سزا **وَيَسْتَغْفِرُونَ** و آمرزش می طلبند
از خدای **لِمَنْ فِي الْأَرْضِ** برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان **أَلَا إِنَّ اللَّهَ** بدانید بدرستی که
خدای **هُوَ الْغَفُورُ** اوست آمرزنده گناه بندگان را **الرَّحِيمُ** مهربان بر ایشان بقبول توبه او
میان غفران و رحمت اوست که ملایکه را باستغفار گناهکاران فرموده **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** و آنانکه فرا گرفتند

مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشانرا پرستش می کنند اللهُ
حَفِيظٌ خدای نگه بانست عَلَيْهِمْ بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و مناسب ایشان جزا خواهد
داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه
بر تو دعوتست و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عربند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی
بدان أُمَّ الْقُرَى اهل مادر شهرها یا که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهل
بلاد از او مقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ
و بیم کنی مردمانرا یَوْمَ الْجَمْعِ بروز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن و او را
روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کند ارواح را با اشباح یا عمال را با اعمال یا بر گسیل
مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشانرا متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی در بهشت برند که مؤمنانند و گروهی
وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای لَجَعَلَهُمْ هرآینه گردانیدی همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت یا در
طریق ضلالت وَلَكِنْ يُدْخِلُ ولیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد براه تفضل و توفیق عبادت
فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و ضلالت
از اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَلَا
نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز
خدای أَوْلِيَاءَ دوستان از اصنام و لاف دوستی ایشان می زنند فَاللَّهُ پس خدای بحق هُوَ
الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستانرا دست گیری کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى و او زنده گرداند مردگان
نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست و اصنام
ایشانرا توانایی نیست اوست قادر بحکم کن فیکون غیر او جمله عاجز و زبون بجز او سوی قدرتش ره نیست
متقل از این کار خانه اگر نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف می کنید ای مؤمنان فِيهِ در آنچه با کافران
مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم آن مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای
تعالی و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَلِكُمُ آنکس که حکم بحق میکند اوست اللَّهُ خدای بحق است
رَبِّي آفریدگار و پروردگار من عَلَيْهِ بدو نه بغیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در همه کارها و
مهمات خود بکرم وی نه بعضی معبوده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او بازگردم در همه احوال که فی الحقیقة بنده را
بجز او مرجع و مآل نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمین جَعَلَ لَكُمْ
بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق کرد از چهارپایان

ازواجا



أَزْوَاجًا صنفها نر و ماده يَذْرَؤُكُمْ بسیار می گرداند شما را فِيهِ در تزاوج و تناسل یا در این تدبیر
از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی و لفظ مثل در کلام عرب زاید باشد مثل قوله
تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه گویند مثلک لا یبخل یعنی تو و در این آیه نشاید مثل را حقیقت گرفت
ذات ترا صورت و چون و چند نیست تو بیکس و کس بتو مانند نیست
چه مؤدی باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی آنست
جل المهیمن ان تدرک حقیقته من له المثل لا تضرب له الامثال وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست جمیع مسموعات را
الْبَصِيرُ بیناست بهمه مبصرات لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدها یا خزاینها آسمان و زمین
یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطرست و گنجینه زمین نبات يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می خواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بهر کرا می خواهد بر وفق
حکمت إِنَّهُ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِيمٌ داناست
شَرَعَ پیدا کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعت و عبادت
و اصل توحید مَا وَصَّى آنچه فرموده بود بِهِ بدان چیز نُوحًا نوح پیغمبر علیه السلام را وَ
الَّذِي أَوْحَيْنَا و آن چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو یعنی اصلی مشترک از دین که میان نوح و تو بود
وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى این پیغمبران از اصول دین أَنْ
أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بانچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان
برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت
چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ است و گرانست و دشوار
عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرک آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشانرا إِلَيْهِ بسوی آن از
توحید و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي خدای می گزیند و جمع می کند إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین یا دوست و
راست مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد یا پاک گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند
وَيَهْدِي و راه می نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ هر کرا باز گردد یعنی روی آرد
بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید
تخت از طالبی از جهد بگذر و بدو آور گر آن حضرة ندا آید که ای سرگشته راه اینک وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده
نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین الا که إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین بگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از
آیات توریة و انجیل یا بعد از علم بانکه تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و حسد
بود که واقعست بَيْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر علیه السلام
داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار

عنت

تو در مهلت دادن ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه أُورِثُوا
الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان که مشرکان اند مراد کافران زمان آن
حضرت اند صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن بدیشان داده اند و ایشان لَفِي شَكٍّ هر آینه در شک اند مِنْهُ
از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده فَلِذَٰلِكَ پس برای
این تفرق که از ایشان واقع شده فَادْعُ بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت
كَمَا أُمِرْتَ چنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید مغیره بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که از دین و دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبة بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین
پدران بازآیی دختر خود در عقد تو آرم این آیه نازل شد که بر دعوه خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ
و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطله ایشانرا وَقُلْ آمَنْتُ و بگو گرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بر آنچه فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ از کتاب برحق و بر انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله
ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَعْدِلَ
بآنکه عدل کنم و سویت نگاه دارم بَيْنَكُمْ میان شما یعنی اشراف و ارذال را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع
و حکومات میل نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای
کردارهای ما وَلَكُمْ و مر شماراست أَعْمَالُكُمْ پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی
نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شده و احتجاج را مجال نمانده و اگر کسی خلاف کند از روی
عناد و ستمکاری خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم حجاج منسوخست وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه از کفار خصومت
کنند و جدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عز و جل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده اند
لَهُ مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهود که سخن خدا را اجابت نموده در
توریة و بمصطفی ایمان آورده بودند یا آنکه جدال می کنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات دالات و
کننده بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان باطلست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان
چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشانست خشم خدای بسبب
مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ و مر ایشانراست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش
دوزخ باشد اللَّهُ خدای بحق الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آنکسی است که فرو فرستاد کتاب را از آسمان بِالْحَقِّ
براستی و درستی وَالْمِيزَانَ و منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده
ستم نرود و محققان بر آنند که مراد از میزان عدلست در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایه کرد که آلت عدالتست

وانزال



وانزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد است صلی الله علیه و آله
و سلم که قانون عدل بدو تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا ای محمد
لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است
یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیکست يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا بساعت یعنی
بآمدن آن الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا نمی گروند بآن یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیب با
می خواهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشانرا بر وی حجت بود
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدای و رسول او مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت
چه نمی دانند که خدای با ایشان چکند و حساب و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ
که آمدن ساعت راستست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید که بتحقیق آنانکه يُمَارُونَ خصومت و جدال
می نمایند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب
اللَّهُ لَطِيفٌ خدای داناست بانیکوکار بِعِبَادِهِ به بندگان خود در فصول آورده که لطیف
چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از قوت
کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی بآن برابر که بنده را کار نا بجوده اضافه فرمود سیم باریک دان و دور بین خفایا
امور را داند و اسرار صدور بر او پوشیده نماند چهارم پوشیده کار کسی بر قضا و قدر او راه نبرده در کار او چه و
چون دخل ندارد کسی را چون و چرا دم نمی تواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و چراست
چرا گوید که چرا دست بسته قدرت رنجور لطف که چون بتر با بال قضاست در موضح آورده که لطیف
آنست که غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم در گذراند در ترجمه ارشد فرموده که علم شاملش محیط جزو
بود و حکمت باهره اش مشتمل بر فواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر
داد و شکر بقدر بنده خواست در این آیه نکات بسیار و فواید بی شمارست و حواله اطلاع بر بعضی از آن بمطالعه
جواهر التفسیر می رود يَرْزُقُ روزی دهد بلطف خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد که روزی دهد وَهُوَ
الْقَوِيُّ و اوست توانا بلطف و رحمت الْعَزِيزُ غالب در حکم و اراده مَنْ كَانَ يُرِيدُ
هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یعنی پاداش آنرا نَزِدْ لَهُ بیفزاییم
مر او را فِي حَرْثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرة از ثواب آن جهان بذکر حرث خبر داده جهت تمثیل یعنی
چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار می شود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون می شود
تا حدی که یک ذره برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ
الدُّنْيَا یکی و بهی و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از وی آنچه بقسمت
ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ

معنی لطیف

بهره‌ور او کافران که همین دنیا خواهند و بس یا منافقان که در غزوها با مؤمنان اتفاق نموده‌ندی و غرض ایشان غنیمت
بودی و بس پس در این آیه فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه مقدر کرده باشم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و
هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در آخرت زیاده از زیاده فیض یابد
و دنیا طلبی بهرهٔ دنیا یابد یعنی طالب هر دو یک جا یابند أَمْ نه چنانست که کافران تصور کرده‌اند
لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا
لَهُمْ نهاده‌اند برای ایشان یعنی پیدا ساخته‌اند در دل ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش جاهلیه مَا لَمْ يَأْذَنْ
آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ بآن خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای
دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمهٔ راست بودی یعنی قضای سابق
بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکا
ایشان و هر یک جزای سزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و
بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که دایم
و بی انقطاع بود تَرَى الظَّالِمِينَ ببینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا
از جزای آنکه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَ
الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملها آستوده کردند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در
مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزهترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ
آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان ذَلِكَ آنچه مذکور
شد از کرامات بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بدان بر بندگان تفضل فرموده
و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذَلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ
آنست که مژده می‌دهد بوی خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده‌اند وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده‌اند و تقدیم خبر بر این که استجابت از برای سرور مؤمنانست و آنکه
دانسته که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند
کار نیکو کن اگر مزد نکو می‌طلبی که جزا هر چه نکوتر به نکوکار دهند کار اگر نیست تو در طمع اجر مباش مزد مزدور با خداوندگار دهند هم
امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل می‌کند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ در یافته‌اید که محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزدی می‌خواهد یا نی آیه آمد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگو
ای محمد شما را عَلَيْهِ برسانیدن پیغام أَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی
نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در راه دین از برای



و ما می‌بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده
پیش آریم و بخدام حضرت علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر از آن مر فراغتی دست دهد این آیه نازل شد
که بگو من بر تبلیغ احکام کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی می‌طلبم فِي الْقُرْبَى در
خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم و چون بعضی رحم افتخار می‌کنند
و مرا با هیچ بطنی از قریش نیست الا که مرا رشتهٔ قرابت هست پس باید که مرا بار ندهند بر دشمنان و با من دشمنی
نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته‌اند مراد مودت ثابت است در ذوی القربی یعنی من مزد
رسالت نمی‌خواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صحابه بعد از نزول این
آیه گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کیانند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند
علیهم السلام و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنو هاشم اند و بنو مطلب که
خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب بخدای است یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای
باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعتی و در عیون المعانی آورده که حسنه
اینجا محبت آل پیغمبر است که هر که را آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِيهَا در آن حسنه یعنی برای آن
حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
مرتکب گناه‌ست شَكُورٌ پذیرنده طاعت فرمان بردار است أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى بلکه می‌گویند کافران که بر
ساخته محمد و بر بسته و عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی دعوی نبوت یا نزول قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ
پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن را بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد
بر دل تو بصبر و شکیبایی تا از اذیت و جفای ایشان متغیر نگردی و در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله قدس سره نقل می
کند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَيَمْحُ
اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو می‌کند خدای باطل و نا راستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا می‌گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ
بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مطعن افترای ایشان بر او مخفی نیست و در عیون المعانی از ابن عباس
رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسألکم علیه اجرا بخاطر گروهی خطور کرده بوده که پیغمبر ما را
بدوستی خویشان خود میسزاید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آن حضرت را صلی
الله علیه و آله و سلم خبر داد از اتهام آن جمع و بدین آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان گفت کسانی گفتند
یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گویی و ما از این اندیشه توبه کردیم آیه نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست
آنکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول می‌کند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی چون بنده
بازگردد از گناه به ندامت و از گناه بازگشت را بپذیرد وَيَعْفُو و فرو گذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از

برهایی ایشان یعنی بعد از توبه جرمهارا از ایشان درگذارند وَيَعْلَمُ ومی داند مَا تَفْعَلُونَ آنچه کنند بعد از آن از نیکی
و بدی و حضرت بنابر این خواهد یعنی خدای می داند آنچه شما می کنید از گناه و توبه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند دعای
درخواست آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کرداند سؤال ایشانرا
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جرات خواستن آن نداشته باشند از زیاده و سلام وَ
الْكَافِرُونَ و کافران و بدکاران لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مرایشانراست عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقاب
و هیچ عقاب برتر از ذلت حجاب نیست زهیچ رنج تو مطلق دلم نشابد رو
چرا انکه بنده کنی در حجاب هر آنش اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت
که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود به فلان و فلان چیز صرف کنیم آیه آمد که وَلَوْ و اگر بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ
بگشاید خدای روزی را لِعِبَادِهِ برای بندگان خود و برایشان فراخ گرداند هر آینه لَبَغَوْا ستم
کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین و باستیلا و استعلا بر همه آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در شان
چه ذو النورین و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما مال داد بسیار مردم بودند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر
نشد و گفته اند مال و بغی بمثابه بارانست که بر تمام زمین بارد و از هر قطعه از آن گیاهی دیگر روید
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس و چون اغلب طباع خلق بجانب
هوا و هوس مایلست و پرورش صفات حسی و بهیمی بر ایشان غالب و مال بهترین ابواب قوی ترین اسباب است
پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و یاغی می شدند آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلَٰكِنْ
يُنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را بِقَدَرٍ بقدر از ازل مَا يَشَاءُ آنچه می خواهد برای انکه
میخواهد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستیکه او به بندگان خود خَبِيرٌ داناست و باحوال ایشان بَصِيرٌ
بینا یعنی می بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست آنکه
فرو فرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس از آنکه نومید شوند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و
پهن کند رحمت خود را یعنی باران منتشر گرداند در کوه و بیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست دوست مؤمنان
و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس
داران وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلایل قدرت و نشانهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن
آسمانها و زمینهاست وَمَا بَثَّ و آفریدن آنچه پراکنده کرده فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَابَّةٍ
از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات وَهُوَ و او یعنی خدای عَلَىٰ جَمْعِهِمْ
بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر إِذَا يَشَاءُ هرگاه خواهد قَدِيرٌ تواناست و ممکن از آن و غیر
عاجز از آن وَمَا أَصَابَكُمْ و هرچه بشما برسد ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبت و آفتی بمال یا نفس
یا اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی بشامت معاصی



و هر چند بقضای حقست اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُو و عفو میکند و درمیگذرد عَنْ كَثِيرٍ از
بسیاری گناهان و اگر بجمیع گناهان شما را زیانی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که
مرتضی علی علیه السلام فرمود که امید وارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرستاد این آیت است
زیرا که جزء او که بسبب بعضی گناه مصیبتی میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریم ترست که گناهی که
یکبار عفو کرده در دنیا دیگر بار عقوبت کند بآن در عقبی وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ
عاجز کنندگان خدای را از انتقام او یا از عذاب کردن شما فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست
شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار شما سازد در دنیا وَلَا نَصِيرٍ
و نه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهای توانایی او کشتیهای روانست
فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای
يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ
پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطرار
افتد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر باد و آب آسمان لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِكُلِّ
صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا
اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهل آنرا بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ و در می
گذراند عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات دهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر
خواهد خلاص دهد مؤمنانرا و اگر خواهد هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ
يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنانکه خصومت می کنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ
نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ
از چیزها که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست
یعنی تا زنده اید از آن تمتع می گیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت
خَيْرٌ بهترست وَأَبْقَىٰ و پاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکسانکه گرویدند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند و با
یکسو روند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا
و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بدیشان رساند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان در می
گذرانند آنرا و عفو میکنند در لباب آورده که آیه در شان فاروق اعظم رضی الله عنه که او را یکی دشنام می‌داد وند
و چون در خشم میشد فرو می خورد و تعرض شان نمی کرد و در تبیان فرموده که در باره ابوبکر صدیق رضی الله
عنه که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند و بیشتر رسانیدند و او حلم می ورزید و متعرض لا ایمان نمی گشت

مشورة کار خود چنانکه کرد که پروای ملامت کردی کار هم نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند
لِرَبِّهِمْ پروردگار خود را و ایشان انصار اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بایمان خواند
دعوت ایشانرا بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط
و ارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ باشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان
یعنی هر کاری که کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال
يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در راه خدای وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد
ایشانرا ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان از دشمن خود انتصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام
کشند زیرا که انتصار از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد
سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی باآنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلامست
چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام
نماید از وی وَأَصْلَحَ و باصلاح آورد میان خود و ظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدا است
وعده مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان آورده که نقل از حسن بصری رحمه الله که روز قیامت
ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیزد و بستاند برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از ظلمه
عفو از گناه غیر شعار اهل مروتست
با علم و عقل کار روه تمام نیست
بگذر ز جرم و عفو کرم کن که گفته اند
در عفو لذتیست که در انتقام نیست
إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد
ستمکارانرا یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که کینه کشد
از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بر او ستم کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان
مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست
إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتداء يَظْلِمُونَ
النَّاسَ ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند و از حد در گذرند در زمین
بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و بیحق أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ
و درگذرد از ظلم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران از و لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
از بهترین کارهاست امام زاهد رحمه الله گوید که از کارهای مردان مروتست و هر کس را قوت این نباشد که جفا کشد
و وفا کند
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و بینی تو ای



کافرانرا لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ
إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک
کنیم وَتَرَاهُمْ و بینی کافرانرا که در آن روز يُعْرَضُونَ عرضه کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ
کنایت غیر مذکور است جهت وضوح چه معلومست که عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فرو
تنان باشند و حیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ
خَفِيٍّ از گوشه چشم پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ می نگرند و از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند
ز بوده نگرد و خفی که ایشانرا بدوزخ راند و دیده می نگرند گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ جمعی بر آنند
که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه
نابینایان و بعضی حالات مختلفه فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشانرا برین حال ببینند گویند
آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی مومنان زبان کاری ایشان چنین گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیان
کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان در نفسها آنست که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند
و زیان در اهل آن که گرده دوزخی اند یا آنکه ایشانرا از ایمان باز داشته و اگر بهشتی اند بازیکه از دیدار ایشان محروم ماندند
أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستیکه ستمکاران یعنی مشرکان فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی پیوسته اند
یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر این کافرانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان و مددکاران
که بدفع عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که
عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای و خدای عذاب از ایشان باز ندارد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه
سازد خدای فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح اسْتَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ
پروردگار خود را یعنی دعوت پیغمبر را بپذیرید از آنکه امر کرده از ایمان و توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ
لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدنی نیست مر او را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم
کرده و آن حکم باطل نمی شود مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ
آن روز وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملها را خود منکر
نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهند فَإِنْ أَعْرَضُوا
پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستاده ایم ترا عَلَيْهِمْ
بر ایشان حَفِيظًا نگاهبانی که از عمل بد ایشانرا نگاه داری إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ
مگر رسانیدن احکام و تو رساننده وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ چون بچشانیم کافر را یعنی
بچشیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند

وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَيِّئَةٌ بدیی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر
كَفُورٌ سخت ناسپاس است و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان
آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کفران نعمت
آنست که ترک شکر کنند لِلَّهِ مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه می خواهد يَهَبُ می بخشد لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَاثًا
دختران بی پسران چون لوط علیه السلام وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ و می بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُورَ
پسران بی دختران چون ابراهیم علیه السلام أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت کرده اند ایشان را ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا
پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم اینجا بحیثیت بازیست تزویج
چنانکه مردان و دختر شما و پسر شما زیرا که آنجا که دختر و پسر شاید و الابن را داعیه پسر باشد و با پسر و با ایشان را آن
دختر بود و پس بحیثیت خود باز بست یعنی هر چه خواهم و هم آنجا که از نر و نوع واد پدر و مادر را شیئی نماند که نفی آن
باید کرد وَيَجْعَلُ و می گرداند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند چون یحیی علیه السلام
إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بآنچه میدهد قَدِيرٌ توانا بر آنچه می سازد و دانایی او از
جهل مقدس و مبرا و توانایی او از عجز منزه و معرا علم او بر طرف از شایبه جهل و فتور در
قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند چرا خدای تو
بی واسطه با تو سخن نمی گوید نادر او نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن بگفت و موسی او را می دید حضرت
فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیه آمد که وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ
مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهة در دنیا و انکس و برا چند پس سخن گفتن
خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقاء در منام
أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علی نبینا و
علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب بود و در موضح آورده که خدای با پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت
اند و ای حجابها یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از
زمرد سبز و حجابی از نور و از یاقوت سفید و میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد
رسولی چون یکی از ملائکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند فرشته مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای مَا يَشَاءُ
آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی
حَكِيمٌ و داناست بتکلیم با بشر از وی یا بحکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران
پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا قرآنرا بفرمان ما قرآنرا روح گفت

بزنی



زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانکه تنها بروح حیات می یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل الوحی مَا
الْكِتَابُ که چه چیزست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود نمیدانستی آنرا با نوشتن ازل و در سعادت و شقاوت معلوم
تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ و نه دانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی
اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن گردانیدیم کتاب یا
ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنایی که راه نماییم بدان مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا
از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی ما می خوانی
مردمان را إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست دعوت از تو عامست و هر خلق راه یابد از من خاص است
هر کرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلامست یا راهی که طالب را به منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ و آن
راه خدایست الَّذِي لَهُ آن خدایی که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها
و زمینهاست أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد کارها از خلایق
در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بار تنازع عجب شانیست
شاید که این معنی دست دهد صورة کثرت حجب وحدت غیب مانع نور حضور دیده دل باز گشاید
سرّ الی الله نصیر الامور سورة الزخرف مکیة و هی تسع و ثمانون آیة بسم الله الرحمن الرحیم حم
حروف مقطعه برای تنبیه و اعلامست تا سامع را از خواب غفلت برانگیزد و قول ثعالبی که در لغت قدوه است
تا بیه این سخن می کند آنجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الاستماع اینجا بجا و هم تنبیه می کند بر استماع
کلام عظیم و کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او قسم یاد می کند بحیات بی زوال
و ملک بی انتقال خود وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام
شرع و اشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم جعلت إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را
قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما که تازی زبانید تَعْقِلُونَ
دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بآنچه مشاهده کنید در او از آثار فصاحت و
ملاحت و اطوار بلاغت و جزالت وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب سماوی
یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما مرآینه بزرگوارست لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ
محکم کرده شده که در او تناقض نیست یا ناسخ منسوخ است که رفع شیخ برو بجا کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا باز
زنیم یعنی باز داریم از شما قرآنرا باز داشتنی عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ بآنکه شما هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ
گروهی شرک آرندگان یعنی بآنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نماییم او وحی خود باز نخواهیم داشت
بلکه بیا بی خواهیم فرستاد و الزام حجت را و در بیان کنند که بسبب شرک شما قرآنرا باسمان نخواهیم برد چه دانست
که زود باشد نور که بدان بگروند و باحکام آن عمل کنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَبِيٍّ

فِي الْأَوَّلِينَ پیغمبران میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد و
وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بکار گذشته مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر
آنکه بودند خاندان قوم او که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می‌نمودند چنانکه جاحدان قریش نسبت بتو می‌کنند
فَأَهْلَكْنَا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌تر از ایشان را بَطْشًا از جهت قوت یعنی
اقویا آن ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضَى و گذشته است در قرآن چندین
موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر و قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم
در اینجا وعده پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و
اگر بپرسی تو قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ هر آینه
گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال بندگان
چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود و در این آیه اخبار می‌کند از غایت جهل ایشان که معترفند بآفریننده قوی
دانا و عبادت غیر او می‌کنند پس حق سبحانه در صفت خود می‌فرماید که الَّذِي جَعَلَ خدای آنست که ساخت
لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی ساخت تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ
و بیافرید و نظام گردانید برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه
یابید بسلوک بر آن طرق سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و دیگر آن خدا است که فرو فرستاد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شده
باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس
زنده گردانیدیم در آن آب بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه
التفات بتکلم جهت اختصاص و بیان است بدین فعل كَذَلِكَ مانند این زنده کردن تُخْرَجُونَ
بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدای که بیافرید
اصناف و انواع مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت
برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار
شوید بر آن در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری
ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون
راست شده باشید بر وی وَتَقُولُوا و بگویید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ پاکست آن خدایی که رام گردانید
و زیردست ساخت لَنَا برای ما هَذَا این کشتی و این جانوران را با بعد و درکوب بر ایشان قطع بر و بحر
می‌کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و ما نبودیم این را به قوت خود مُقْرِنِينَ ضبط‌کننده کمان و فرمان‌بردار ساختن
وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم در آخر عمر خود



هر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست مش دار و عنان کشیده روی بآخرت کار بهر مرکب چه
در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله
و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا
لمنقلبون در صحیح آورده که راکب باید که کلمه الحمد گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی علیهما السلام
کسی را دید که بر مرکب نشست و آیه سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده
راکب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم یعنی باید که یاد کنید نعمت پروردگار خود در
سواری او اشارتست بآنکه از حق غافل نباید شد وَجَعَلُوا و حکم می‌کنند کافران و مقرر می‌سازند لَهُ مر خدای را
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملائکه جُزْءًا نصیبی یعنی می‌گویند فرشتگان دختران اویند و این عجیبست
از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و صنعت و علم او برای او اثبات ولد می‌کنند و نمی‌دانند که ولادت از صفات
اجسامست و خالق منزه از جسمانیست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که کافر لَكَفُورٌ مُبِينٌ ناسپاسیست آشکارا
کفران او که نسبت ولد بخدا می‌کند یکی بجانب او دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافه بحق می‌کنند و برای خود بنین
می‌خواهند پس حق سبحانه می‌فرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه
می‌آفریند بَنَاتٍ دختران که اخس و انقص اند وَأَصْفَاكُمْ و شما را برگزید و خاص کرد بِالْبَنِينَ
به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون
خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای می‌کنند از زنان بِمَا ضَرَبَ بآنچه که
می‌سازد لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبه و مانند یعنی دختر که آنرا اسناد بحق می‌نمایند و وصف می‌کنند
آن وصف خدای را بشبه و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختر را برای خدا ضرب المثل
می‌سازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده
از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو می‌خورد پس چون دختر را برای خود
نمی‌خواهید بخدای چون روا می‌دارید أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا آنکه بالیده و بزرگ شود و حفص ینشأ خواند بصیغه
مجهول از تنشئه یعنی آیا کسی که پرورده کرده فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب
و جدال و یارای آن نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن‌گزاری غَيْرُ مُبِينٍ نه آشکارا
کننده حجت باشد چه عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان از این دو جبلت عاطل می‌باشند حق تعالی
فرمود که آیا کسی که این چنین باشد خدای او را بفرزندی گیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را بیان می‌فرماید که وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ
و نام نهاده اند فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبَادُ الرَّحْمَنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران
یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می‌نهند أَشَهِدُوا آیا
حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که شما بدو گروه باشند صفت انوثت در ایشان در علم

آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنیده
ایم و گواهی می دهیم که آبای ما دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود
شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند قوم بی
بهره از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر
سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد و چه اعتقاد و تعلیق مشیت حق بر مشیت عباد از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرمود
مَا لَهُمْ نیست ایشان را بِذَٰلِكَ بآنچه می گویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش
می گویند بلکه شبهت را حجت می سازند در تصحیح فرمان آلهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ
مگر آنکه دروغ می گویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تعالی تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان
راضی شده پس ما را بران عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ می گفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ
آتَيْنَاهُمْ نه چنین است که ایشان می گویند آیا داده ایم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن
که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زدگانند
و بدان احتجاج می نمایند کلا و معلوم است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی نقلی بیارند و بطریق عقل نیز حجتی
ندارند بَلْ قَالُوا بلکه می گویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ
بطریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ و ما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی مستند ایشان
تقلید پدران نادانست وَكَذَٰلِكَ و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي
قَرْيَةٍ در دیهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید
دعوت نمود إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و توانگران و سرداران آن ده که إِنَّا وَجَدْنَا
بدرستی که ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر کیشی و آیینی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ
و ما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم پیغمبر ایشان قُلْ بگوای محمد و حفص قال می خواند یعنی گفت
گفت آن پیغمبر که أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران جاهل خود میکنید و اگر چه آورده ام برای شما بِأَهْدَىٰ
دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بر آن دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان
در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدان چیز که شما فرستاده
شده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید
خلق را تقلید شان بباد داد که دو صد لعنت برین تقلید باد گرچه غلطی سوی بالا می برد مرغ تقلیدش به پستی می پرد
فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از آن مقلدان معانده باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان و در این سخن تسلیه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم است و تنبیه قریش که اگر تقلید آبا می کنند باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنند که اشرف آبا شماست

وإذقال



وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کنید آنگاه که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را
چون دید که بت می پرستند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه شما می پرستید از آن
إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که مرا آفریده فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر
هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ
در ذریه خود و از این است که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام موحدی بوده و کسی که خلق را
بتوحید خوانده و گفته اند که مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه و آله و سلم با امت مرحومه وی و بعضی
بر آنند که خدا کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک باز گردند
و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَٰؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ
تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام وَرَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبر آشکارا بدلایل و معجزات
یا بیان کننده توحید بحجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست درست
بایستی که بشکر گزاریدن این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قَالُوا هَٰذَا گفتند این که آورده
یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست وَإِنَّا بِهِ و بدرستی که ما بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم
که آن من عند الله است وَقَالُوا و دیگر گفتند که لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشده هَٰذَا الْقُرْآنُ
این قرآن اگر از پیش خداست عَلَىٰ رَجُلٍ بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از دو ده که مکه و طایف است
عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف
عروة بن ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعا کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمردی بزرگ
داده شدی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت قبیل و حشم و ندانستند که رسالت
رتبت عالیه است و استحقاق آن کسی را باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص یابد بفضلی
خاص از حضرت واهب العطیات تا دوست از آن میان کرا می خواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود
که أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا ایشان بخش می کنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار ترا که نبوت یعنی آیا منصب نبوت
رسالت بدست تصرف ایشانست تا هر که خواهند در نبوت بگذارند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کرده ایم بَيْنَهُمْ
میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ معیشت ایشان را یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حیات دنیا
و ایشان در تدبیر آن و تغییر آن عاجزند پس از نکاه امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند وَ
رَفَعْنَا و برداشته ایم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ
درجها در روزی تا یکی توانگرست و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی
فاضلست و یکی مفضول و رضا بقسمت آورده که تفاوت درجات باختلاف حسنات است خوی کامرکس نیکوتر درجه

او بلند تر و این تفاوت برای آن پدید کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را
سُخْرِيًّا کارکننده یعنی جمعی جمعی را بکار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد و یکی بمال دیگری را
معاون باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ
و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام
دنیا و آنرا سبب بزرگی می دانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً
یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه می گردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ
برای کسی که نمی گرود بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ
و نردبانها که بدان عَلَيْهَا برباِم آن خانها يَظْهَرُونَ بر آیند و خود را بنمایند وَلِبُيُوتِهِمْ و مر خانهای
ایشانرا أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره و در این
آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن
مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستادندی و میل
بطرف کفر و ناسپاسی کرده شدندی من سقف خانها و نردبانها و درهای خانه و تختهای کافران همه از نقره کردمی وَ
زُخْرُفًا و با وجود اینها ایشانرا طلا و زر دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساخته شدی وَإِنْ كُلُّ
ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای
یعنی در صدد زوال و انتقالست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرة که کنند اندیشت عِنْدَ رَبِّكَ
نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز
نموده اند یا از مستلذات فانی و مشتهیات این جهانی اجتناب نموده هر کس که رخ از متاع فانی برتافت
و اندر طلب دولت باقی بشتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آنچه که مقصود دلش بود بیافت
وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم پوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام
حرام و حلال و از عتاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ بگماریم لَهُ براو شَيْطَانًا
دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته
باغوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم قدس سره با یکی از مؤمنان جن
دوستی داشت وقتی در مسجد نشسته بودند جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را در خواب
و بعضی بیخواب گفت آنچه بر سر هر یک ازیشانست می بینی گفتم نی چشم مرا مالید دیدم که بر سر هر کسی غرابی نشسته است
بعضی را بال بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال فرو بگذارد و گاهی بالا می برد گفتم این چیست گفت نخوانده
ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا اینها شیاطین اند بر سر ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی
استیلا یافته
دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و درین معامله با دیو همنشین شده ایم

بارگاه



بارگاه فلک بوده ایم رنگ ملک زجور نفس جنابت اینچنین شده ایم وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان
لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند
کافران یعنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا پندار ایشان آنست
که دیوان اهل هدایت اند و در این پنداشت می باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند با آن معرض و
قرین او و حفص بصیغه واحد می خواند یعنی بیاید با معرض و قراءة بکر اظهرست چه در خبر آمده که معرض و قرین
او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل فرموده که چون
کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند
از او تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بموقف محشر آرند قَالَ گوید عاشی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را
يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من و تو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب
شرق کرده و لفظ در موضع آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان آن دو مشرق بعد بسیارست
غرض آنکه کافر دیو را گوید که کاش تو از من و من از تو دور بودمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو پس گوینده
با ایشان گوید وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نمیدارد شما را امروز این آرزو و تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم
کرده اید بر نفسها خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ
انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بوده اید و بعضی گفته اند سود ندارد
شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانچه شرایط دعوت بتقدیم اقامت
می نمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی
که بشنوانی کرانرا یعنی آنانرا که گوش دل ایشان کر است سخن حق نتوانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا توانی
وا نمای که راه نمایی کورانرا یعنی کوردلانرا طریق حق نتوانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار رنج بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر
ما ببریم ترا بجوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نماییم دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما
از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر بنماییم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ
آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عذاب فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مُقْتَدِرُونَ
توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو
چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچیزی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام
إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستی که بدو بخدا و بمنزل توانی رسید وَإِنَّهُ و بتحقیق که
قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفیست و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مباهات کنند که او

خا

از قوم تمام عرب افزود شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی هست مر قریش را که نوا ناشانی و عز
احضی مر بنی هاشم راست از ایشان و گفته اند مراد از قوم امتست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده
شوید از این نعمت و قیام بسپاس داری آن وَسْئَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ کسانی را
که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان را استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از
رسل گذشته سؤال کن که أَجَعَلْنَا آیا فرموده ایم که مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای آلِهَةً يُعْبَدُونَ
خدایان پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان پرستش کسی بدون خدای
مقرر بوده مراد ازین کلام استشهادست بإجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آن حضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین
المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم این سؤال کرد
از انبیا میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر و ایمان او از آن محکم ترست که این سؤال کند
اگر کشف دارد و استقلال کی توجه کند باستدلال وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام
بِآيَاتِنَا با معجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه
او فَقَالَ پس گفت موسی علی نبینا و علیه السلام مر ایشان را إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من
فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان نشانهای ما چون
عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن
می خندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند در اول نشاء بی تامل در آن وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و ما
نمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه إِلَّا هِيَ مگر آنکه او أَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ أُخْتِهَا از آن قرین
که مثل و مانند او بود یعنی هر یکی مستحسن بود در نوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه متفضل بود بر آن دیگری برادو صفت
مراد است به بزرگی وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز گشته و چون عذاب را معاینه دیدند در
مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا و گفتند با موسی علیه السلام يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم کامل
این نداء از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صنعتی پسندیده بود معنی آنست که ای مقدم در سحر و غالب
بر تمام سحره با عوام موسی علی نبینا و علیه السلام بدین نام می خواندند بدین وقت بر بطریق عادت گفتند ای
ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ با آنچه عهد کرده است یعنی
بعهدی که او راست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعا است یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب
میکرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما
مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن هنگام که ببردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ



از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون از
اجابت دعای موسی علیه السلام مترود شد که مبادا مردم براو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند به بلند کار
وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از
ایشان و از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی قبطیان أَلَيْسَ آیا نیست
لِي مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ و این جویهای آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي
میرود از زیر قصر من آب نیل بیست و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و
نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او می رفت پس او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ
آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی این ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هَٰذَا الَّذِي
از این کسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمی تواند که روشن
کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او لکنت هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعا و اطلاق عقده
من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم چنین مشتبه کرد که پیش از رسالت او را بران وجه دیده و دانسته بودند
فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده اند بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر رسم آن زمان چنان
بود که هر که را مهتری و پیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی
راست میگوید که بیاوت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای او او را دستوانه زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامد
مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی
میفرستد بجای جمعی را از خواص خود بجهت او نامزد میکند تا تجلیل او بسیار کرده و هم در هر حال ممد و معین وی باشند
پس این چگونه باشد که خدای او وی را در و تنها بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت
فرعون بدین کر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فَأَطَاعُوهُ پس فرمان وی بردند
و یکبار دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند
قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال
و جاه فانی اعتنا کرده موسی را علی نبینا و علیه السلام بنظر حقارت دیدند و ندانستند که فَلَمَّا
فرعون و عذاب ابد در پیش در رسید موسی کلیم الله و چوب وی و شبانی آسَفُونَا پس چون در غضب
کردند ما را بافراط در مکابره و اسراف در کبایر بانجام آوردند در رسول ما را انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم ما از
ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس کردانیدیم
ایشان را کافرانی که بعد از ایشان پیش رو آیند یعنی قدوه و مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت
باعمال ایشان اقتدا کنند وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار
باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کافیست و از جمله آنکه چون فرعون آب نازش کرد

وازرزبر قصر آزاد و می رفته

الله

ازایشان

اورا هم آب غرق ساخته شد و به آنچه نا دید بود یاد او نرسید در سرداری که باشد سرداری
اندر سرآن روی که در سرداری و اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صنادید قریش گفت
که هیچ خیر نیست در آنکه اورا بدون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایان است من دون الله و تو
مکانی بر پای کرا و بنده صالحست پس در او هیچ خیر نباشد قریش از این سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملزم شد آیه آمد که **وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا** و چون زده شد به پسر مریم مثلی
**إِذَا قَوْمُكَ** آنگاه قوم تو **مِنْهُ يَصِدُّونَ** از آن مثل فزع کنند و آواز بلند بردارند قول دیگر در سبب
نزول آیه آنست که گفتند عیسی مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبهه می
کردند که چون روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول
آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدای می پرستند هرگاه
که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز باشیم و مؤید این قول است آنچه می فرماید **وَقَالُوا** و گفتند مشرکان
**أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ** آیا خدایان ما بهترند **أَمْ هُوَ** یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند
**مَا ضَرَبُوهُ** نزدند آن مثل را **لَكَ** برای تو **إِلَّا جَدَلًا** مگر برای جدل و خصومت نه برای تمیز
حق از باطل **بَلْ هُمْ قَوْمٌ** بلکه ایشان در همه امر گروهی اند **خَصِمُونَ** خصومت کننده و ملاج کنندگان
**إِنْ هُوَ** نیست عیسی **إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا** مگر بنده که منت نهاده ایم **عَلَيْهِ** بر او به نبوت و
رسالت **وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا** و گردانیده ایم او را آیتی و امری عجیب **لِبَنِي إِسْرَائِيلَ** برای بنی اسرائیل یعنی
ولادت او بی پدر قصه است در غرایب چون مثل سایر **وَلَوْ نَشَاءُ** و اگر خواهیم ما **لَجَعَلْنَا** هر آینه سازیم
**مِنْكُمْ** بدل از شما **مَلَائِكَةً** فرشتگان یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان **فِي
الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ** در زمین از پی در آیند شما را **وَإِنَّهُ** و بدرستی که عیسی **لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ** علامتیست مر
ساعت را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که
بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره سپید طرف شرقی دمشق دو جامه رنگین پوشیده و باشد
هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و در مناره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات
از روی ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بهر کافر که رسد
بمیرد و هر جا چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت
شام بدو رسد و او را بکشد و آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلام مؤمنان را بکوه طور
برد و آنجا متحصن گردد و القصه چون معلوم شد که عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامت **فَلَا تَمْتَرُنَّ**
پس شک مکنید و جدل منمایید **بِهَا** بآمدن قیامت **وَاتَّبِعُونِ** و پی روی کنید شرع رسول را **هَٰذَا**
اینست **صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** راه راست که کسی بدو گمراه نشود **وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ** و باید که باز ندارد



شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود و پس متابعت وی کنید و قدم از مخالفت وی بیرون منهید
**إِنَّهُ لَكُمْ** بدرستی که او مر شما راست **عَدُوٌّ مُبِينٌ** دشمنی آشکارا **وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ** و آن هنگام که
آمد عیسی **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتها روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه **قَالَ** گفت مر بنی اسرائیل را
**قَدْ جِئْتُكُمْ** بدرستی که آمده ام بشما **بِالْحِكْمَةِ** بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی **وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ** و
برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما **بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ** بعضی آنچه اختلاف می کنید **فِيهِ** در آن از
امور دین یا احکام توریه **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بترسید از عذاب خدای **وَأَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا در هر چه
فرمایم **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی خدای که بحکم او می فرمایم **هُوَ رَبِّي** او آفریدگار منست **وَرَبُّكُمْ** و
آفریدگار شما **فَاعْبُدُوهُ** پس او را پرستید بیگانگی **هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** اینست راه راست بی کجی و انحراف
**فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ** پس مختلف شدند فرقها **مِنْ بَيْنِهِمْ** از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه
و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** پس وای بآنانکه ستم کردند از این احزاب **مِنْ عَذَابِ**
**يَوْمٍ أَلِيمٍ** از عذاب روزی که دردناکست عذاب او **هَلْ يَنْظُرُونَ** آیا چشم دارند احزاب یعنی
منتظر نیستند **إِلَّا السَّاعَةَ** مگر قیامت را **أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً** آنکه بیاید بدیشان ناگهان **وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ** و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا **الْأَخِلَّاءُ** دوستان **يَوْمَئِذٍ**
در آن روز **بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند **إِلَّا الْمُتَّقِينَ** مگر پرهیز
کاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند
ولیکن بعضهم بعضا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده و دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند
و در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلت نامیه خفیفه که محبت روحانیه است و آن مستند
بوده به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه
استناد این بتناسب اوصاف کامل و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا
و ارادت مریدان و مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و شیخ فواید و نتایج صحبت
و معنویت سیم محبت نفسیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع
و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و شهوات
نفس است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون
وجه دیگر در عوض و غایت بحصول نه پیوندد آن دوستی به دشمنی مبدل شود دوستی که از غرض آمیز شد
دوستی دشمنی انگیز شد هر که از هر غرضی گشت پاک راست چو خورشید بود تابناک **يَا عِبَادِ** ای بندگان
در آن روز ندا کنند و منتسبا نکه خدای می فرماید ای بندگان من **لَا خَوْفٌ** نیست هیچ خوف طاری **عَلَيْكُمُ**
**الْيَوْمَ** بر شما امروز از لقاء مکاره **وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** و نه شما اندوهگین شوید بفوت شاهد بهجت

شادی می‌کنند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان آنانند که ایمان آوردند بآیتهاء کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و
بودند گردن‌نهادگان فرمان خدا را آنگه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ درآیید در بهشت أَنْتُمْ شما وَ
أَزْوَاجُكُمْ و زنان مؤمنهٔ شما تُحْبَرُونَ شادکرده شده باکرامی و داشته بآرایش یافته يُطَافُ
عَلَيْهِمْ بگردانند برایشان در بهشت در آینده بِصِحَافٍ کاسه‌های پهن مِنْ ذَهَبٍ از زر و از ان
انواع طعام وَأَكْوَابٍ و کوزه‌ای بی دسته ولی گوشه پر از اصناف شراب وَفِيهَا و در بهشت بود ایشان را
مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش برآیند وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر خوش آید
چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جملهٔ نعیم اهل بهشت چه نعم ریاض جنان
یا نصیب نفس است یا بهرهٔ عین درویشی فرموده است که اهل نظری دانند که لذت عین در چه چیزی تواند بود جمعی
که غشاوهٔ اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا الامعان انوار جمال الحکم شده رکم بر و پوشیده مانده
ایشان بگویی که تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز
بمشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست
پرده از پیش برانداز که تا شاد شوا لذت دیده جز از دیدهٔ دیدار تو نیست
امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار
افزونتر باشد و از ذو النون مصری روح الله روحه نقل کرده‌اند که شوق ثمرهٔ محبت است هر که او را محبت بیشتر شوق
او بدیدار دوست زیاده‌تر و در زبور آمده که ای داود بگو دوستان مرا از برای مطیعانست و کفایت من جهت متوکلان
و زیادهٔ من نصیب شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و جنت
خاصه مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا
دلم از شوق تو خون شد غمم
هر روز شوق جمال زیبای پرورشت در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست
آنکه برای بهشتیان همی فرماید که وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشید که آینده کمال نعمت
و آنست که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي و آن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث داده
شدید آن را آن بهشت موعودست که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بوده که عمل می‌کردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و بی‌منافی
بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهٔ بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها
می‌خورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوهٔ باز نگیرد الا مثل آن از
مکان درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ
اند جاوید پایندگان لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان وَهُمْ فِيهِ و
ایشان در عذاب مُبْلِسُونَ ناامید باشند از راحت و نجات و از رحمت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما
ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران



که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید برند از خلاصی ندا
کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدا لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی هلاک سازد ما را رَبُّكَ
پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده
که بعد از چهل روز به روزنها آن سرای که إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نه امید مرگ
و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ
بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشترینه
شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید أَمْ أَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران و
ساختند أَمْرًا کاری را در رد حق و ابطال آن بکشتن یا برانداختن پیغمبران فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز محکم
کننده‌ایم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا أَمْ يَحْسَبُونَ یا می‌پندارند کافران
گمان بر أَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمی‌شنویم سِرَّهُمْ سخن پنهان که در دل خود می‌گویند وَنَجْوَاهُمْ و آنچه بر از
با یکدیگر مشاوره می‌کنند بَلَى آری می‌شنویم آن را وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک
ایشان و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ می‌نویسند آن را به فرمان ما و بعد از آنکه بنا بنهاد ایشان بر فرشتگان را
باشد بر ما که خدا او ندیم بگو به پوشیده ماند قُلْ بگو ای محمد إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد مر خدا را وَلَدٌ
فرزندی چنانچه کافران می‌گویند فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستنده‌ام مر خدا را بیگانگی یا بیعنی که من دانم
وجوه دلایل که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کدام می‌کنید صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای را
فرزندی بودی و به برهانی صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده که او بودی او را یعنی من
که پیوسته تعظیم خدای می‌کنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در
نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنة الله علیه در آن افکاره خود نشسته بود و اغلب از صنادید
عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرده و ولید مغیره در آن وقت میلی با اسلام بوده و
پیوسته ستایش قرآن می‌کرد گفت ای نضر بقرآن استهزا می‌کنی بخدای که محمد می‌گوید الا حق نضر گفت من بر حق
بگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما میگویم که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم رسید و آن حضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمده این
آیه برخواند و گفت خدای محمد را تصدیق کرده در این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت
ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است بگوید نیست و نبوده مر خدا را فرزندی آنگه فرموده
که من اول موحدانم سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پاکست و بی‌عیب آفریدگار آسمانها و زمین و
رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف می‌کنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند
فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوضُوا تا سخن می‌کنند در باطل وَيَلْعَبُوا و بازی می‌کنند

ودر بیع حَتّٰی یُلٰقُوا تا وقتی که ببینند یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ روزی را که وعده داده شده اند بملاقات
آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِی واوست خداوندی که باستحقاق فِی السَّمَآءِ اِلٰهٌ در آسمان معبود
ملائکه است وَفِی الْاَرْضِ اِلٰهٌ ودر زمین معبود پرستندگان از جن وانس وَهُوَ الْحَکِیْمُ واوست
راست کار در تدبیر خلق الْعَلِیْمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبٰرَکَ الَّذِی لَهٗ وبزرگوارست آنکه مر اوراست
مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمان وزمین وَمَا بَیْنَهُمَا وآنچه میان زمین وآسمانست یعنی حکم او
بر همه اجزاء مکونات روانست وَعِنْدَهٗ ونزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت
دران واقع است وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ وبسوی او بازگردانیده شوند همه خلایق دران روز وَلَا یَمْلِکُ الَّذِیْنَ
ودر آن روز مالک نباشند آنانکه یَدْعُوْنَ می پرستند کافران ایشان را مِنْ دُوْنِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ
درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امید دارند
آن روز نتوانند شفاعت کرد اِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملائکه و
عیسی وعزیر علیهم السلام که ایشانرا رتبت شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق اداکرده اند وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ
وایشان میدانند جل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند وایشان شفاعت نخواهند کرد الا مومنانرا نه کافرانرا وَ
لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که مَنْ خَلَقَهُمْ که پیدا کرد ایشانرا لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ
هر آینه بگویند الله چه از غلط ظهور این مکابره نمی توانند کرد فَاَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ پس چگونه گردانیده می شوند
مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِیْلِهٖ ونزدیک خداست دانستن قول رسول صلی الله علیه و
آله وسلم آنجا که گفت یٰرَبِّ ای پروردگار من اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش
قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد ومکابره لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن
عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلٰمٌ وبگو تسلیم ومتارکه از
شما مطلوب منست این حکم بآیه قتال منسوخ شده فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر
خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در دنیا بروز بدر ودر عقبی بدخول در نار سورة الدخان مکیة
وهی تسع وخمسون آیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حٰمٓ امام ابو اللیث در تفسیر خود از امام نجم
حکیم ترمذی قدس سره نقل می کند که حق سبحانه جمیع احکام وقصص را که در سوره مصدره بحروف مقطعه
جمع است دران حروف جمع کرده بجلالت وجوه آنرا آن شناسد که صاحب نبوت وولایت پس برای
تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده وگفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه حم گفته اند
کر حمیت الحبیب حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوای وگویند معنی آنست که حم ای قضی کار
ساخته شد وهی پرداخته گشت وَالْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ سوگند بکتاب هویدا که قرآنست که بتحقیق
کم اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ بدرستی فرو فرستادیم اورا فِیْ لَیْلَةٍ مُّبٰرَکَةٍ در شبی بزرگ وبابرکت که



بت

قدر است وگویند برکت بدان آنکه دران شب کتاب کریم که سبب منافع دینی ودنیوی وواسطه میان حضرت تو وحضور
از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت اِنَّا کُنَّا بدرستی که هستیم ما مُنْذِرِیْنَ بیم
کننده با نزال قرآن در این شب وجمعی برآنند که لیلة مبارکه شب براتست وآن شب نیمه شعبان باشد وبرکت
او بر نزول ملائکه واجابت دعوات وفضل اغضب وتقسیم نعم است فِیْهَا در این شب یُفْرَقُ
جدا کرده وتفصیل داده شود کُلُّ اَمْرٍ حَکِیْمٍ هر امری که محکم کرده شده است در هر سال از ارزاق و
آجال وشب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند در حدیث آمده که در این شب چاه زمزم از
کساران بعدد موی گوسپندان بنی کلب ودر این شب آب زمزم زیاده شود وصاحب کشاف آورده
که در خبرست که هر که در این شب صد رکعت نماز کند حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با او باشند سی که اورا
کان می دهند بجنت وسی فرشته دیگر او را ایمن می سازند از عذاب دوزخ وسی عدد دیگر از ایشان آفات
دنیی از وی باز میدارند وده ملک دیگر بکاید شیطان دفع می کنند از وی ودر این شب وظایف نعمت بربندگان
قسمت نمایند اَمْرًا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا در این شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما اِنَّا
کُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِیْنَ فرستنده رسل تا تمهید رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّکَ بخشایش
از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ
در دو عالم بخشش وبخشایش است خلق را از بخشش بخشایش است خواجه چون در مریخ خویش سبت
انا انا رحمة مهداة گفت یا فرستاده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود با ملائکه را در این شب بسلام مومنان
اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ بدرستی که خدا شنواست جمیع سخن بندگانرا الْعَلِیْمُ داناست بهمه نیتهای ایشان
رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها وزمینها وَمَا بَیْنَهُمَا وآنچه میان آنهاست پس بدانید
ای آفریدگان اِنْ کُنْتُمْ مُّوْقِنِیْنَ اگر هستید شما از کافران یعنی طلب کنندگان یقین لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او یُحْیٖ زنده می گرداند وَیُمِیْتُ ومی میراند یعنی اوست موجد
موت وحیات رَبُّکُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ اٰبَآئِکُمُ الْاَوَّلِیْنَ وپروردگار پدران نخستین شما
بَلْ هُمْ کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فِیْ شَکٍّ در شک اند از قرآن یَلْعَبُوْنَ
بازی واستهزا می کنند با آن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان یَوْمَ تَاْتِی السَّمَآءُ روزی که
بیارد آسمان بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابیست که نازل
گردد بدیشان یا در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را پوشید وگویند دود
زمان قحط وجوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مجاعت وشدت بر ایشان مستولی شد تا
سگان مرده را با استخوان می خوردند ودخان عبارت از تیرگی چشمست از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان
خود وآسمان بهیات دخان چیزی می بیند ودر تبیان آورده که در سال قحط بسبب خشکی سال غباری برخ

ارزمین برانگیخته می‌شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنة الغبرا می‌گویند و وجه تسمیه عام الرماده همین است و قول

آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانکه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و

آن دود در یک باشد که از مشرق تا مغرب **یغشی الناس** فرو گیرد مردمانرا و چهل روز بماند و مؤمنانرا از وی مثل

زکام حالتی واقع شود و کافرانرا بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشانرا گویند **هذا عذاب الیم** اینست

عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود و ایشان زاری کنان گویند **ربنا اکشف عنا العذاب** ای پروردگار ما

بردار از ما این عذاب **انا مؤمنون** بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف

گردد ایمان می‌آریم حق سبحانه می‌فرماید که **انی** چگونه بود **لهم الذکری** مر ایشانرا پند گرفتن بدین مقدار

عذاب **وقد جاءهم** و حال آنکه آمده بدیشان **رسول مبین** فرستاده آشکارا کننده معجزات و

ایشان بدان پند نگرفتند **ثم تولوا** پس پشت بر وی کردند یعنی اعراض نمودند **عنه** از ایمان بوی و

**وقالوا معلم** و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار در قرآن بوی می‌آموزند **مجنون** دیوانه است

و دماغ او مختبط شده و با وجود این همه چون وعده ایمان می‌دهند **انا کاشفوا العذاب** بدرستی که ما بردا

رنده عذابیم از ایشان **قلیلا** زمانی اندک یعنی قحط را برهم بدعای پیغمبر تا کفار اعتبار ایشان را هیچ فایده ندهد

**انکم عائدون** بدرستی که شما باز گردیدگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان با جمعی از قریش به

آمدند و بخدای و رحم سوگند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند و آن حضرت صلی الله علیه دعا فرموده بلای قحط

مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و

زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق **یوم**

**نبطش البطشة الکبری** یاد کن روزی را که بگیریم کافرانرا گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر وسیط

آورده که واد روز بدرست که حق سبحانه وعید میکند مشرکانرا که در آن روز بگیریم شما را بستوبی عظیم انقل و **انا**

**منتقمون** بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز **ولقد فتنا** و بدرستی که امتحان کردیم **قبلهم**

پیش از کفار مکه **قوم فرعون** گروه قبط از ملازمان فرعون **وجاءهم** و آمد بدیشان **رسول**

**کریم** پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام **ان ادوا الی**

بانکه او گفت یعنی دست باز دارید و بمن سپارید بامن **عباد الله** بندگان خدا یعنی بنی اسرائیل را **انی**

**لکم** بدرستی که من مر شما را **رسول امین** فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم در تبلیغ خدا بر خلق **و**

**ان لا تعلوا** و آمده ام بانکه سرکشی مکنید و کبر میارید **علی الله** بر خدا و احکام وحی او تا بپیه **انی**

**اتیکم بسلطان** بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی **مبین** روشن بر صدق دعای خود و فرعونیان بعد از

استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند فرمود که **وانی عذت** و بدرستی که من پناه بردم **بربی**

**وربکم** بآفریدگار خود و آفریدگار شما **ان ترجمون** از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید



را ادا بکنید از منت **وان لم تؤمنوا لی** و اگر باور نمی دارید گرویده بمن **فاعتزلون** پس کرانه گیرید

از من و میازارید مرا و انچه تو امید بث بدو مرسان ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند

بدست و زبان **فدعا ربه** پس بخواند موسی پروردگار خود را **ان هؤلاء** بانکه این گروه قبط

**قوم مجرمون** گروهی اند مجرم و گنهکار یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای وی اجابت کرده و فرمود کاشفه

**فاسر بعبادی لیلا** پس ببر شب بندگان مرا از مصر **انکم متبعون** بدرستی که شما از پی در آمده شده

یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبر شوند از پی شما در آیند و طلب در بار رسیده باشید تو عصا بر دریا زن تا شکافته

شود و راه ها پدید آید با بنی اسرائیل بگذر **واترک البحر** و بگذار دریا را **رهوا** ساکن و آرمیده و بر حال خود

که راه ها بر او ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر او مزن تا با حال خود رود و بگذار تا قبطیان بوی در آیند و مترس **انهم**

بدرستی که ایشان **جند مغرقون** گروهی غرق شدگانند یعنی همه در این دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان

تمام غرق شدند **کم ترکوا** چه بسیار بگذاشتند **من جنات** بوستانها و بر درخت **وعیون** و

چشمه‌ها آب روان **وزروع** و کشتها و رسیده **ومقام کریم** و منزلهای نیکو آراسته **ونعمة کانوا**

و اسباب تنعم و برخورداری که بودند **فیها** در آن نعمت **فاکهین** شنعمان و شادی کنان **کذلک**

کارها یا کذبان همچنین است **واورثناها** و میراث دادیم منازل و مواضع ایشانرا **قوما آخرین** بگروهی

دیگر از دودمان یعنی بنی اسرائیل **فما بکت** پس نگریست **علیهم السماء** بر ایشان آسمان **والارض**

و نه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود در معالم فرموده که چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان و زمین بر او

بگریند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ بنده نباشد الا

که او را در آسمان دو در بود دریکی روزی او و از آنجا فرو آید و در یکی عمل او و از آنجا بالا رود پس چون بنده وفات

کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم ماند بر او بگریند عطا رحمه الله گوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست

و در معالم آورده که چون حسین ابن علی علیهما السلام شهید شد آسمان بر او بگریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق

سرخ شد و در این باب گفته اند ایجاد سرخی شفق که بدین چرخ چو فاست هر شام عکس خون شهیدان کربلاست

که چرخ خون ببارد از این غصه در خورست ور خاک خون بگرید از این ماجرا رواست و گفته اند که گریه آسمان و زمین

همچون گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که در او غلب

و اغلب آنست بر غم و اندوه و بر بهر تقدیر چون فرعونیان را عملی که با آسمان رود نبوده و بر روی زمین هم کاری نیکو نکرده بودند

آسمان و زمین بر ایشان نگریست **وما کانوا** و نبودند **منظرین** مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی

دیگر **ولقد نجینا بنی اسرائیل** و بدرستی که رهانیدیم بنی اسرائیل را **من العذاب المهین** از عذاب خوار

کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع **من فرعون** از فرعون **انه کان**

**عالیا** بدرستی که او بود سرکشنده خود را بلند ساخته **من المسرفین** از کافران که بجاوزند از حد

وایمان ولقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را علی علم بر دانشی
یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بر آنکه برگزینیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم
و دادیم ایشان را من الآیات از نشانهای قدرت ما فیه بلؤا مبین آنچه در وی نعمتی آشکارا
بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش
لیقولون می گویند ان هی نیست عاقبت کار و خاتمه حال الا موتتنا الاولی که
مرگ نخستین در دنیا و بعد از آن حیاتی نیست وما نحن و نیستیم ما بمنشرین زنده شدگان و بر
انگیختگان بعد از این مرگ فأتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که هرچه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص
لازم بود وجوب ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع
نشود کس را بر او تحکم نرسد اهم خیر آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت ام
قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکرها بودند با عدت و اهبت و در غایت کثرت والذین و آنان
که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون انکار کردند اهلکناهم هلاک
کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان مجرمین گروهی کافران و منکران بعث و حشر
و از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم می‌شود که ملکی بود از حمیر کنیهٔ او ابوکرب و نام او اسعد بن ملکیکرب با
حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند بقولی اشهر او ساخت و در روایتی از
ابن عباس رضی الله عنه هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده که نمی‌دانم که تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر و از عائشه
رضی الله عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت
فرموده است نه او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد
دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این جرات مکن که
مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمانست و نوبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌اند و او از سر قتل و غارت اهل
مدینه درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نزدی
از هذیل بر راه وی آمده گفتند والان کنیم ترا بخانه که در او گنجها از نقره و مروارید و زبرجد کنند یکایک
کنند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک شود تبع قصد گنج و خانه با احبار در میان
آورد گفتند ای ملک زینهار که آن سر نیز بر نیعد ایست بر روی زمین و هر کس قصد آن خانه کند مرگ هلاک
شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای آورده و قربان فرمود تبع رفت و خانه را جامه پوشید و شش هزار شتر
قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از جهت آنکه مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته‌ای با تو نمی‌سازیم تبع
دلایل خداپرستی با ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند ما با آتش امتحان می‌کنیم و آتشی بود در دامن



کوهی از کوهها آن که چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی
القصه احبار با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کتب ایشان در آمده تمامی بسوختند و
نزد ارباب سیر مذکوراست علیهم جنوت چو شنید که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بشاهزول زبد
یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد برساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رساند و فر
پشت و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت
رسول صلوات الله و سلامه علیه سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رحمه الله نقل است که
ابوکرب اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعث آنحضرت به
هفتصد سال و در مروج الذهب آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش
از بعثت بوده باشد وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان
آنست لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده‌ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور
آورده‌ایم و از حکمت نزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب ما خلقناهما نیافریده‌ایم
اهل ارض و سما الا بالحق مگر برای حقی که آن مثوبتست بر طاعت و عقوبت بر معصیت ولکن
اکثرهم و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لایعلمون نمی‌دانند که فعل حکیم بیحکمت نبود
ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدایی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی
میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیانست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی
دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب ما سوا زیاده
کسی کسی را هیچ چیز ولا هم ینصرون و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله
ولیکن کسی که خدا بر وی بخشوده باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند هر یکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز
بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست بهر که رحمت
کند او را رتبه شفاعت دهد ان شجرت الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الاثیم
خوردنی گنهکارست یعنی ابوجهل و این زقوم چون بخورند کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی
فی البطون بجوشد در شکمها جوشیدنی کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره
کند روده‌های ایشان را و بگدازاند اعضا و احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این کافر را
فاعتلوه پس بکشیدش بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانهٔ دوزخ ثم صبوا آنگاه
بریزید فوق راسه بر زبر سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین
آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست و بگوییم او را ذق بچش و بکش این عذاب را
انک انت العزیز الکریم بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود بزرگوار بزعم خود ابوجهل گفتی

که بین امروز اکرم اهل وادیم و در بطحا ازمن عزیزتر و بزرگتر نیست پس امروز حق سبحانه فرماید که او را بگویید عذاب
بچش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی إِنَّ هَٰذَا بدرستی این عذاب مَا كُنتُم بِهِ آنست که
بودید شما که بآن تَمْتَرُونَ شک می آوردید اکنون معاینه دیدید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران
فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جای که ایمن باشند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نبود فِي جَنَّاتٍ در
بوستانها وَعُيُونٍ و در چشمها يَلْبَسُونَ می پوشند مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر تنک و نازک
و سطبر مُّتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر با هم مستانس باشند و در تفسیر سور آبادی
آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه حله پوشانرا بر سر یک خوان بنشاند و همه روی با
یکدیگر می بینند كَذَٰلِكَ سخن همین حال می باشد بی تغییر و تبدیل وَزَوَّجْنَاهُم و قرین می سازیم
ایشان را بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم و اختلاف در آنکه ایشان زنان دنیوی باشند
یا حورا عین بهشت يَدْعُونَ فِيهَا می خواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو بکنند
آمِنِينَ در حالتی که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع آن لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا الْمَوْتَ م
لذت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیده اند و چون معهود نزدیک بود مانا
آنست که هر زندگی را مرگی در پی می باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه
می دارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع می کند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ
از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو ذَٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم
قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند
گیرند و ایشان خود پند گرفته اند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزی را که به ایشان فرود آید إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ
بدرستی که ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز نازل شود ما را از تو نصرت خدای خواهد بود و از آن ایشان عذاب
تا منتهی دوستان از مردم فتح تازه و دشمنان مرزنان رنجی بی اندازه تا بعد انا و عده حسن المآب
منکرانرا هیبت ذوق العذاب سورة الجاثیة مکیة و هی سبع و ثلثون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانکه حا اشارت است به حمید و حفیظ و میم کنایه از ملک و
مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلیست و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد می کند که تَنزِيلُ الْكِتَابِ
فرو آمدن قرآن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدایست بر همه غالب الْحَكِيمِ و اثبات
در تدبیر مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت وَ
الْأَرْضِ و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مر گروه بر کمال
بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ



و آنچه پراکنده می سازد در زمین مِن دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آيَاتٌ
علامتهاست برای استدلال بر ملکیت حضرت ذو الجلال لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بیکمان شوند یعنی
استدلال متیقن کردند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ
و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مِن رِّزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است
فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن سطح زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن
وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال آيَاتٌ مر آینه
دلالتهاست روشن و حجتها بر کمال قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ
این دلیلها آيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
می خوانیم بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از
حدیث خدای که قرآنست وَآيَاتِهِ و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند و حفص بیا می خواند
یعنی بکدام سخن ایمان آرند اگر بدین سخن نگرویدند وَيْلٌ سختی عذاب لِّكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ گوی
راست أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث يَسْمَعُ می شنود آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدای را که
تُتْلَىٰ عَلَيْهِ خوانده می شود بر او ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار می کند یعنی اقامت می نماید بر کفر خود
مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کشنده از ایمان بدان كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا گوییا نشنیده است آنرا یعنی
چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده گوییا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ پس خبر ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذابی دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است وَإِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای
کتاب ما شَيْئًا چیزی یعنی چون چیزی بدو رسد سخنی و داند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا
مسخره یعنی بآن افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد أُولَٰئِكَ آن گروه مستهزیان
لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده مِن وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ
دوزخ است چه دوزخ متوجه ایشان است یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِي عَنْهُم
و دفع نکند از ایشان مَّا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را از عذاب
خدای وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفته اند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْلِيَاءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که
شدت آن از حد تجاوز باشد هَٰذَا این قرآن هُدًى راه نماینده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او
لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذاب مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ از سخت ترین عذابی الم رساننده اللَّهُ
خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کرد تا بتوانید

تا جزایر آن متخلل باشد چه بهار بر بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمی کند از غوص در او و سیر بر او لتجری
الفلک تا برود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب می کنید
من فضله از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون
و تا شاید شکر گویید خدای را برین نعمتها وسخر لکم و رام کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت
شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وما فی الارض و آنچه در
زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اینها منه از اوست نه از غیر او ان فی
ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت
پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که فکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحایف بدایع
ظاهر است و از صنایع مکونات باهر      در جمله جهان ز مغز تا پوست      هر ذره گواه قدرت اوست
آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که
او را بگیرد و انتقام کشد آیه آمد که قل بگو ای محمد للذین آمنوا مر آنکسان را که گرویده اند
که درگذرانند و عفو کنند یغفروا تا عفو فرمایند للذین لا یرجون مر آنان را که نمی ترسند ایام
الله از روزها هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغواس پس حق
آیه آنست که درگذرانند از قومی که تامل نمی کنند در روزها هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش
دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب می کنند از اسائه و مغفرت در
کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل می کند که ما پیش فاروق رضی الله عنه نشسته بودیم قاری این آیه
بخواند عمر فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیه قصه جهجاه غفاری است و شمه
از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بر این تقدیر آیه را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکیست و در
تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که بعد از نزول آیه من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طنز
گفت که خدای محمد محتاج شده که قرض می طلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید و برجست و شمشیر کشیده روی
بجست وجوی او نهاد و نام جا چند تعلیش رساند جبرئیل علیه السلام این آیه جاء و رسول خدای صلی الله علیه
و آله و سلم بطلب عمر فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و آیه بر وی خواند
عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاده که دیگر اثر غضب در روی من نه بینند و در
مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند      چه بد بینی ز خلق و در گذاری      ترا زین به طریق برد و باری
اگر چه داشت راهی پر ز خار      توکل باش و دهان پر خنده می دار      و گفته اند این حکم با آیه القتال منسوخ است
من عمل هر که بکند صالحا کاری شایسته فلنفسه پس مر نفس او راست ثواب آن عمل
ومن اساء و هر که کاری بد کند فعلیها پس بر اوست وزر و وبال آن ثم الی ربکم



پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار ولقد آتینا
و بتحقیق ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریه والحکم و حکم کردن در دین و
النبوة و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در صحیح منقول است که هزار پیغمبر بوده اند که در میان بنی اسرائیل
از زمان یوسف تا زمان عیسی علی نبینا و علیه السلام ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات
از چیزهای پاکیزه حلال و گفته اند مراد من و سلوی است وفضلناهم و تفضیل دادیم ایشان را علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشان را بینات دلیلهای روشن من الامر
از کار دین و ملت یا معجزهای پیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا او را حق بشناختند و امر
بر ایشان محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم مگر
پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن پیغمبر
که در توریه مذکور شده و او را او را پوشیدند بغیا بینهم از روی عداوت و حسدی که در میان ایشان
بود ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة
روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون اختلاف کردند یعنی در کار
حبیب در توریه که نبی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات ثم جعلناک پس
بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از
کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای ولا تتبع
اهواء الذین و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون نمی دانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش
که ترا می گویند بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عنک از تو
من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو وان الظالمین و بتحقیق ستمکاران
بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب مجانست
چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله و خدای
ولی المتقین دوست پرهیزکاران است تو هم ایشان را دوست دار هذا این متابعت شریعت
بصائر للناس بینائیهاست مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راه حق را وهدی
و راه نمونیست از ضلالت ورحمة و بخشش از خدای لقوم یوقنون مر گروهی را که بیگمان
شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سر منزل یقین باشند در معالم آورده که قومی از مشرکان بمؤمنان گفتند
که آنچه شما در باب بعث و حشر می گویید اگر راست باشد و ما را بحالی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون
خواهیم بود چنانچه در این عالم هستیم آیه آمد که ام حسب نه چنین است آیا پنداشته اند الذین اجترحوا
السیئات آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشان را در آخرت

کالذین آمنوا مانند آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند کردارهای شایسته یعنی مشرکان
در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی آن دو گروه ومماتهم
ومرگ ایشان در دین ودنیا وآخرت یعنی مرگ با ایمان میرد وبا ایمان زنده خواهد شد ومرکه بکفر میرد وبکفر مبعوث خواهد
گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان می کنند ونتیجه شرک وتوحید را برابر می دارند
جنت یکسان لالای زهر آمیز با آب حیات وخلق الله السموات والارض وبیافرید خدای آسمان وزمین را
بالحق براستی وعدل ومقتضای عدالت آنست که میان محسن ومسیء وموحد ومشرک تفاوت باشد
ولتجزی ودیگر برای آنکه پاداش داده شود کل نفس هرکسی بما کسبت بآنچه
کسب کرده باشد از خیر وشر وهم وایشان یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ستم بدیشان نشوند
یعنی نقص ثواب اخیار وازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هرکس را فراخور عمل او جزا دهد افرأیت
آیا چون می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای
خود را از پی رود وفرمان برد چنانکه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود با آرزوی خود گیرد یعنی بتی می پرستد
چون بتی از او نیکوتر بیند آنرا بگذارد واین را بخدای بردارد واضله الله وچون می بینی آنرا که گمراه ساخت
وفرو گذاشت خدای او را علی علم بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس وختم علی
سمعه ومهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وقلبه وبر دل او تا تعقل آیات حق نکند و
جعل علی بصره ونهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا به نظر اعتبار ننگرد وجواب شرطست که
چنین کس را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله
از پس فرو گذاشتن خدای مر او را افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید ومتنبه شوید وقالوا
وگفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیوی که در وییم
نموت ونحیا می میریم وزنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند وبعضی می زایند واحتمال دارد که قایلان این
سخن مذهب تناسخ داشته باشند ونزد ایشان آنست که هرکه می میرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد وهم در دنیا
ظهور می کند تا دیگر باره بمیرد ودیگر باره باز آید واز شاکموتی که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند که گفت من خود را
در هزار وهفتصد مثال قالب دیده ام وهم مشرکان گفته وما یهلکنا وهلاک نمی کند ما را الا الدهر
مگر مرور زمان وکهنگی وپیری وما لهم ونیست کافران را بذلک بآنکه نسبت مرگ بروزگار
می کنند من علم هیچ دانشی که تقلب دهور ومتصرف آن حضرت عزت تعالی شانه وهم راه در هیچ
کار اختیاری نیست ودهر نه دهر باشد مرا حکم شاه رانده وشاهی مرا دور زمان کار نساز وبخود
چرخ فلک سر نفراز وبخود این همه فرمان ترا بنده اند ور ما تو نشانده اند ان هم نیستند ایشان
الا یظنون مگر گمان می برند وبمجرد تقلید پا بی شک بدلیلی سخن میگویند واذا تتلی علیهم



وچون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که روشن وواضح الدلالات
در باب بعث ونشر مثل قل یحییها الذی انشأها اول مرة وامثال ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم
نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر آنکه گویند بیارید بآبائنا پدران ما را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز معجزه واین سخن از جهل وعناد
می گفتند چه احیا اموات موقوفست بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمتست پس اگر در وقت اقتراح وجود گیرد
حمل بر معجزه نباید کرد قل الله یحییکم بگو خدای زنده می گرداند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم
پس می میراند در دنیا ثم یجمعکم پس جمع کند در قبور الی یوم القیامة تا روز رستخیز لا
ریب فیه هیچ شکی نیست در آن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا
یعلمون نمی دانند از غلبه انکار وقصور انظار ولله ومر خدای راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها وزمینها ویوم تقوم الساعة ودر روزی که قائم شود قیامت یومئذ
در آن روز یخسر المبطلون زیان کنند تباهکاران وزیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وتری
وبینی در آن روز کل امة هر گروهی را جاثیة بزانو در آمده وگفته اند جثو خاصه کفارست
واصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آنروز بزانو در افتد کل امة هر گروهی تدعی خوانده
شوند الی کتابها بنوشته ایشان یعنی بصحایف اعمال وایشانرا گویند الیوم تجزون امروز
جزا داده خواهید شد ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل می کردید هذا کتابنا این
کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی روشن سازد
علیکم بر شما اعمال شما را بالحق براستی بی زیاده ونقصان انا کنا نستنسخ بدرستیکه
ما بودیم که فرا می گرفتیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان را بالا
برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب باشد ولغو وبیهوده را محو کرداند
وگفته اند استنساخ از لوح محفوظست که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فاما الذین ١١
آنانکه آمنوا گرویده اند بخدا وآنچه از نزدیک اوست وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای شایسته
فیدخلهم پس در آرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که
از جمله آن بهشتست ذلک آن ادخال در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکارا
واما الذین کفروا واما آنانکه کافر شده اند ایشانرا گویند افلم تکن آیاتی آیا نبود که آیات من
تتلی علیکم خوانده می شد بر شما یعنی پیغمبران می فرستادم تا آیتهای کتاب من بر شما خوانند فاستکبرتم
پس شما تکبر کردید واز ایمان بر آن ابا نمودید وکنتم وبودید قوما مجرمین گروهی شرک آرندگان
واذا قیل وچون گفته می شد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله حق بدرستیکه وعده خدا بحشر وحساب

وعقاب وثواب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا وقيامت هيچ شك نيست دران قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ
مى گفتيد ما نميدانيم كه چه چيزست قيامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمى بريم بقيام ساعت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانى از شما
يعنى گمان ما آنست كه شما بر گمان واريد بقيامت ويقينى نيست شما را در آن وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ وما نيستيم بيگمانان
دران يعنى ما را يقينى نيست در قيام قيامت وَبَدَا وظاهر شود لَهُمْ مر ايشانرا در آخرة سَيِّئَاتُ
مَا عَمِلُوا پاداش بديها كه كرده اند در دنيا وَحَاقَ بِهِمْ وفرود آيد بديشان مَا كَانُوا بِهِ عذاب
آنچه بودند كه بدان يَسْتَهْزِئُونَ افسوس مى داشتند از عقوبات قيامت وَقِيلَ الْيَوْمَ وگويند مر
ايشانرا كه امروز نَنْسَاكُمْ فرو مى گذاريم شما را در آتش يعنى كه فرو مى گذاريم دوست بازى دارند چيزى را فراموش
شده را كَمَا نَسِيتُمْ همچنانچه شما دست بازداشتيد وبغفلت فرو گذاشتيد لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
هَذَا ديدن اين روز شما را وساختگى نكرديد براى وى وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وجايگاه شما آتش است
وَمَا لَكُمْ ونيست شما را مِنْ نَاصِرِينَ ياران ومددگاران كه خلاصى دهند شما را از آتش
ذَلِكُمْ فرو آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست كه شما فرا گرفتيد آيَاتِ اللَّهِ
آيتها وكتاب خداى يا دلايل قدرت او را هُزُوًا مهزوء به يعنى افسوس مى كرديد بآن وتفكر نمى نموديد در آن
وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وفريفته بود شما را زندگانى دنيا يعنى بحياة فانى مغرور شده از حيات جاودانى
غافل مانده بوديد فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بيرون آورده نخواهند شد مِنْهَا از آتش
دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ونه از ايشان كه طلب خشنودى كنند از ايشان يعنى ايشانرا نگويند كه عذر خواهى
كنيد تا از شما خشنود شود چه خشنودى حق از ايشان بغايت دورست فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس خدايراست
ستايشها وثنا رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفريدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ وآفريدگار زمين رَبِّ
الْعَالَمِينَ پرورنده وتربيت كننده عالميان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ ومر او راست بزرگوارى و
عظمت وفرمان گذارى وآثار آن ظاهرست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمان وزمين وَهُوَ الْعَزِيزُ
واوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ دانا در همه كار سورة الاحقاف مكية وهي خمس وثلاثون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم امام قشيرى قدس سره فرموده كه حا اشارتست
بعلم الهى است وميم كنايه از مجد پادشاهى قسم يادى كند بحكم كامل ومجد شامل خود كه عذاب نكنم مر كسى را كه ايمان
آرد ودر لطايف ميفرمايد مذكورست كه حا حاجات اهل توحيد باشد وميم رضات حق از ايشان مع المزيد كه ازين عبارت
از نظر الى وجه الله المجيد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن كتاب يعنى اين سخن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ
از خداوند قوى غالب الْحَكِيمِ محكم كننده باصواب كار در كردار وگفتار نه از غير او مَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نيافريديم آسمانها وزمين را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه در ميان ايشانست از انواع
مخلوقات واصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستى بر وجهى كه مقتضاى حكمت وعدالت است وَأَجَلٍ



مُسَمًّى وبنا فرموديم اينها را مگر باندازه زمانى نام برده كه هر يك را آخر مدت بقا بود يا زمانى كه همه بدان منتهى
شوند كه روز قيامتست وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانكه نگرويدند بآخرت مر آينه عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بيم داده
شوند از احوال بعث واهوال آن مُعْرِضُونَ روى گردانند كاشانند در آن فكر كنند ونه وقوع آنرا مسلم دارند
قُلْ بگو اى محمد كافرانرا كه شما أَرَأَيْتُمْ خبر دهيد مرا مَا تَدْعُونَ از آنچه مى پرستيد مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خداى چون ملايكه واصنام وجن وجز آن أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنماييد بمن كه چه
آفريده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمين واجزاى آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ يا مر ايشانراست شركتى فِي السَّمَاوَاتِ
در آفريدن آسمانها وچون ظاهر است كه معبودان شما عاجزاند وايشانرا در زمين وآسمان تصرفى نيست پس چرا
در پرستش با من شريك مى سازيد ائْتُونِي بِكِتَابٍ بياريد بمن كتابى كه بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هَذَا
پيش از آمدن قرآن كه در آن فرموده باشد شما را بشرك أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ يا بياريد بقيه از دانش
پيشينيان يا روايتى از انبياء گذشته كه دلالت كند بر استحقاق عبادت ايشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر
هستيد راست گويان در دعوى خود وچون مشركان در اين حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهى ايشان فرمود
كه وَمَنْ أَضَلُّ وكيست گمراه تر مِمَّنْ يَدْعُوا از آنكه بخواند ومى پرستد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
خداى مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آنرا كه اجابت نكند دعاء او را إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخيز يعنى اگر
شرك معبود باطل خود را در همه عمر بخوانند اثر استجابت از او ظاهر نخواهد شد وَهُمْ وبتان عَنْ دُعَائِهِمْ
از خواندن بت پرستان مر ايشانرا غَافِلُونَ بى خبرانند وچون نمى شنوند دعاء ايشانرا پس چگونه اجابت
كنند بدبخت كسى كه از عبادت خداى شنونده اجابت كننده دست بازدارد وروى توجه بجماد نابينا وناشنوا
آرد بى بهره كسى كه چشمه آب حيات بگذارد ورو نهد بسوى ظلمات وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ
وچون حشر كرده شوند آدميان كَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را أَعْدَاءً
دشمنان برخلاف آنچه گمان مى بردند بديشان از شفاعت ومددكارى وَكَانُوا وباشند معبودان
بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش عابدان وايشانرا كَافِرِينَ ناگرويدگان يا عابدان باشند پرستش
معبودان را منكر يعنى بتان گويند ايشان ما را نپرستيدند كافران ووهم ايشانرا بگمراهى بشرك كه بابت پرستيدن
گويند ايشانرا پرستش نكرديم كافران والله ربنا ما كنا مشركين وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود عليهم
بر كافران آيَاتُنَا آيتهاى كتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتى كه ظاهر باشد دلايل اعجاز آن قَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا گويند آنانكه نگرويده اند لِلْحَقِّ مر آن سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام كه
آمده بديشان هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ اينست جادوى آشكارا أَمْ يَقُولُونَ بلكه همين پسنده نمى كنند
كه آنرا سحر خوانند مى گويند افْتَرَاهُ بربافت محمد قرآنرا بر خداى واز خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ
بگو اگر بربافته باشم بر فرض محال آن معصيتى بغايت بزرگ بوده ومر آينه بر آن عقوبتى عظيم مترتب شود فَلَا

فلا تملکون لی پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود برای من من الله شیئا از خدا چیزی را یعنی قادر نباشید
بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکار این کار سازم
هو اعلم خدای داناترست بما تفیضون بآنچه شما خوض می‌کنید فیه در آن یعنی طعن می‌زنید
بر قرآن و سحر و مفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواه بینی و بینکم
میان ما و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد وهو
الغفور و او آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرحیم مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ
باشد قل ما کنت بگوای محمد که نیستم بدعا من الرسل نو در آمده از پیغمبران یعنی اول
پیغمبری نیستم که بشما مبعوث شده پیش از من بسی پیغمبران بوده‌اند پس نبوت مرا چگونه منکرید وما ادری ما یفعل
ونمیدانم که چه خواهند کرد بی بمن از محنت و راحت یا آفات و بهجت با مقاتله با قوم ولا بکم
ونمیدانم که بشما چه کنند از خسف و قذف و رجم و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان
شادمان شده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله
بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد و آیه آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و در
اسباب نزول مذکورست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی
که در او آب و درخت و نخلستان بود صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر دیرتر واقع میشد
و آزار ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می‌نمودند این آیه نازل شد بگو نمیدانم که مرا و شما را
بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمی‌کنم الا ما یوحی مگر آن چیزی را که وحی کرده
می‌شود الی بسوی من و از آن در نمی‌توانم گذشت وما انا و نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده
از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کرده من و من از عواقب امور و خواتم احوال بی وحی آلهی خبر نتوانم
داد و نعم من قال ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی از سر چه نشان عاقبت می‌طلبی سر رشته بود خواه و بی خواه
در وادی ما ادری ما یفعل بی قل بگوای محمد ارایتم خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد قرآن
من عند الله از نزد خدای وکفرتم به و شما کافر شده‌اید بآن وشهد و گواهی داده است
شاهد من بنی اسرائیل گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبدالله سلام و گفته‌اند یامین بن
یامین رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده است
بآن از مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد نه ابن سلامست و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیراکه اسلام ابن سلام
در مدینه بوده و آل حم بمکه فرود آمده و بلکه آیه در مجادله ایست که میان رسول صلی الله علیه و آله وسلم و قریش واقع
بوده و شاهد موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام و مثل قرآن توریة و معنی آیه اینست که قرآن از نزد خدای بود
و شما بدان نگرویده بود و موسی علیه السلام گواهی داده به توریة که او نیز از نزدیک خداست و بقرآن ایمان آورده

مشرکان قوم



واستکبرتم و شما سرکشی کرده‌اید بدان نگرویده‌اند که شما ستمکاران باشید بر خود در این کار ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو می‌گذارد و آورده‌اند
که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آورده‌اند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان
و این آیه آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای
آنانکه ایمان آورده‌اند از جهینه و احزاب ایشان لو کان خیرا اگر ایمان چیزی بودی در راستی و درستی و آن
ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی الیه بسوی او اراذل قبایل بلکه ما و آن
بودی چه رتبه ما از آنها بزرگترست و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رضی الله
عنهم گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران ما نتوانستندی بر ما پیشی گرفت چه دانش ما بیش از ایشانست واذ
لم یهتدوا و چون راه نیافتند کفار یهود به بقرآن یا با آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آورده
فسیقولون پس می‌گویند هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این
گفته‌اند ومن قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة
بود و فرو فرستادیم ما آنرا اماما پیشوای اهل دین ورحمة و سبب رحمت باور دارندگان وهذا
کتاب و این قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریة یا جمیع کتب منزله را لسانا عربیا
بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم کرده‌اند بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری
و مژده دهنده است للمحسنین و نیکوکاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی آنانکه
گفتند ربنا الله آفریدگار ما خداست ثم استقاموا پس بایستادند بر آن و عدول نکردند از آن
یعنی جمع فرمود در بیان توحید که خلاصه علمست و استقامت که منتهی عملست و در بحر الحقایق فرموده که استقامت
و ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر مراقبت آداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از غفلات
و بارواح بر تحلیه از انوار حسنات و به سر بر صحن توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت آنست
و بایدانست که بی دوام استقامت وصول بر منزل کمال متکی است بس باطل و خیالیست بغایت محال فلا
کرامت نیابی مگر از استقامت خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروه
بدیشان در آن جهان ولا هم یحزنون و نباشند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در این جهان
اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت‌اند خالدین
فیها جاوید بودگان در آن و پاداش داده شده‌اند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون
بآنچه بوده‌اند که عمل می‌کردند ووصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا به پدران و مادران
او نیکویی کردن حملته امه برداشته است آدمی را مادر او کرها برنج و سختی ووضعته
کرها و بنهاد یعنی بزاده است او را به شدت و محنت وحمله و مدت حمل او وفصاله

وزمان از شیر باز کردن او ثَلٰثُوْنَ شَهْرًا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد واز اینجا معلوم
شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حَتّٰى اِذَا بَلَغَ تا وقتی که برسید
آدمی اَشُدَّهٗ بکمال قوت خود که سی و سه سالگی است وگفته اند از هجده تا چهل وَبَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً
و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیه خاص است بابوبکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال
تمام شیر خورده و هجده ساله بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید وآنحضرت بیست ساله بود و در سفر و
حضر رفیق و قرین وی بودی وچون سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بچهل رسید مبعوث
گشت وصدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بود و بوی ایمان آورد وچون چهل ساله شد قَالَ رَبِّ گفت
ای پروردگار من اَوْزِعْنِیْ الهام ده مرا و توفیق بخش اَنْ اَشْكُرَ تا شکر گویم نِعْمَتَكَ
الَّتِیْ آن نعمتی را که بکرم عمیم اَنْعَمْتَ عَلَیَّ انعام کرده بر من که نعمت اسلامست وَعَلٰى وَالِدَیَّ
ونعمتی را که به پدر و مادر من داده که حیات و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند چه از مهاجر و انصار کسی که پدر
و مادرش هردو بشرف اسلام رسیده باشد غیر صدیق رضی الله عنه نیست وَاَنْ اَعْمَلَ و دیگر الهام ده
که عمل کنم صَالِحًا تَرْضٰىهُ عملی ستوده که تو پسندی آنرا و ازان خشنود باشی حق سبحانه دعاء وی را
مستجاب گردانید و توفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب می کردند بخرید و آزاد کرد و از جمله بلال حبشی است
رضی الله عنه وَاَصْلِحْ لِیْ و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که و بصلاح آر برای من یعنی صلاح را
جاری گردان فِیْ ذُرِّیَّتِیْ در فرزندان من این دعا نیز بشرف استجابت رسیده دختر عایشه رضی الله عنها
بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و
پسر او ابو عتیق نیز بدولت پیغمبر علیه وآله الصلوة والسلام سرافرازی یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار
مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر پسر باشند پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابوبکر و عبد الرحمن
و ابو عتیق رضی الله عنهم و بسی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و
صلاح آراسته اِنِّیْ بدرستی که من تُبْتُ اِلَیْكَ بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در آن نیست
وَاِنِّیْ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه که یاد رو بدیشان گفته
کرده اند و شکر نعمت بجای آورده آنانند که نَتَقَبَّلُ قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان اَحْسَنَ
مَا عَمِلُوْا نیکوترین آنچه کرده اند قول آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان را قبول
یابد وَنَتَجَاوَزُ و در گذرانیده شود عَنْ سَیِّاٰتِهِمْ از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه
می خواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان و وعده و باشند
فِیْ اَصْحٰبِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای وعده راست در قبول
نیکی و تجاوز از بدی الَّذِیْ كَانُوْا آن وعده که بودند در دنیا یُوْعَدُوْنَ وعده داده شده بودند



بآن وآن وعده در این آیتست که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآیة وَالَّذِیْ قَالَ وآنکس
که گفت لِوَالِدَیْهِ مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت می خواندند اُفٍّ لَّكُمَا کراهت
و ننگ مر شما را اَتَعِدَانِنِیْ آیا وعده می دهید مرا اَنْ اُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی
وا بعد از مرگ برانگیزانند و زنده از قبر برآرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُوْنُ بدرستی که بگذشته اند قرنهای بسیار
مِنْ قَبْلِیْ پیش از من و یکی باز نیامده اند وَهُمَا یَسْتَغِیْثٰنِ اللّٰهَ و پدر و مادر او استغاثه می کردند بخدای
می گفتند وَیْلَكَ وای بر تو اٰمِنْ ایمان آر بقیامت اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدای
در بعث و حشر حَقٌّ راست فَیَقُوْلُ پس آنکس می گفت مَا هٰذَآ نیست این که شما او را
می خوانید اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیه در
شان عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه فرود آمده و عایشه رضی الله عنها این قول را منکر است و صحیح آنست
که در باب کافری که مر والدین عاق بوده نازل گشته اُولٰٓئِكَ آن گروه عاق و منکر الَّذِیْنَ آنانند
که واجب شد حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب و باشند فِیْ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با گروهی چند از
کفار که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیو و آدمی اِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان و آنان كَانُوْا هستند خٰسِرِیْنَ زیان زدگان وَلِكُلٍّ و هر یکی را از این دو فریق
دَرَجٰتٌ پایهاست و منزلها مِمَّا عَمِلُوْا از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای
ارباب شر بطرف سفل وَلِیُوَفِّیَهُمْ و چنین مقرر کرد خدای تا تمام کرد اندر ایشان را اَعْمَالَهُمْ جزای
عملهای ایشان وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان ستم کرده نشوند در ثواب به نقصان و در عقاب بزیادت
وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و یاد کن روزی را که عرضه کرده شوند کافران عَلَی النَّارِ بر آتش دوزخ
در موضح آورده که عرض کنند آتش را بکافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان
بیفزاید و ایشان را گویند اَذْهَبْتُمْ بردید و بخوردید طَیِّبٰتِكُمْ جزای لذیذ خود را فِیْ حَیَاتِكُمُ
الدُّنْیَا در زندگانی دنیوی که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخوردار شدید بِهَا بآن لذات
یعنی استیفاء لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید
شد عَذَابَ الْهُوْنِ عذاب خواری و رسوائی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ بسبب آنچه بودید که تکبر می کردید
فِی الْاَرْضِ در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر می ورزیدید بباطل و بنا وجه وَبِمَا كُنْتُمْ
تَفْسُقُوْنَ و بسبب آنچه بودید که فسق می کردید یعنی پای از دایره امر بیرون می بردید و سر بر خط فرمان نمی
نهادید چه [illegible] است مر طالبان نجات را که قدم از دایره شرع بیرون نهند پای از حد و شرع بیرون منه
خود ابر نفس و هوا بیکنی مکن پا جل شرع بنت ظلمی زچاه طبع این رشته را زدست رها بیکنی مکن وَ
اذْكُرْ اَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود است علیه

دید

نهی منه

نبینا وعلیه السلام می فرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را واز
عذاب خدای بترسانید بِالْاَحْقَافِ بموضع احقاف وآن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن
وگویند میان عمان ومهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ وحال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهٖ وپس از او نیز آمدند یعنی تخت پیغمبران بودند که پیش از او و
پس از او نیز انبیا بودند وچون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را اَلَّا تَعْبُدُوْا باینکه مپرستید
اِلَّا اللّٰهَ مگر خدا را که مستحق پرستش اوست اِنِّيْ اَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ
برشما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ از عذاب روزی بزرگ وپرهول قَالُوْا گفتند عاد و یاران که ای هود
اَجِئْتَنَا آیا آمدهٔ بما لِتَأْفِكَنَا تا بگردانی ما را عَنْ اٰلِهَتِنَا از پرستش بتان ما بخدا و
وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب اِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصّٰدِقِيْنَ
از راست گویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود علی نبینا وعلیه السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب اِنَّمَا
الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدایست ومرا از آن هیچ علمی نیست
وَاُبَلِّغُكُمْ ومیرسانم شما را مَا اُرْسِلْتُ بِهٖ آنچه فرستاده شده ام بآن وبر من غیر از رسانیدن نیست
وَلٰكِنِّيْ اَرٰىكُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ گروهی که نادانی میکنید و نزول عذاب وطول
عذاب تعجیل مینمایید در سورهٔ اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عاد و یاران بحرم رفت باران طلبید ندو سه ابر
برآمد ومنادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ایشان ابر سیاه اختیار کردند وبا ایشان می آمد تا بر ایشان فَلَمَّا
رَاَوْهُ پس آن هنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده در
آسمان مُسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوْا گفتند هٰذَا عَارِضٌ این ابر است
مُمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود علی نبینا وعلیه السلام فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابری باران
دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهٖ آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيْحٌ این باد و بورست
فِيْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ در اوست عذابی دردناک واو بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند ونابود
میسازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از نفس واموال وانعام ایشان بِاَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود
پس آن باد با چاه در غایت تندی وسرکشی وشب آن ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب وهشت روز در زیر آن
ماندند پس ریگ از ایشان دور کرده و شتاب ایشان ببرد یا هلاکت فَاَصْبَحُوْا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان
رسیدی لَا يُرٰى دیده نشدی اِلَّا مَسٰكِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک شدند ومساکن
ایشان خالی ماند كَذٰلِكَ همچنانچه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ
گروه کافران ومکذبان را وَلَقَدْ مَكَّنّٰهُمْ وبدرستی که ما تمکین کردانیدیم قوم عاد را فِيْمَا اِنْ مَكَّنّٰكُمْ
در آن چیزها که تمکین نساختیم شما را ای کفار قریش فِيْهِ در آن چیز از قوت وشوکت وبسیاری مال و [illegible]

نفوذ



وتصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ ودادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَاَبْصَارًا وچشمها تا ببینند
وَاَفْئِدَةً ودلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند وبدیده دلایل قدرت ندیدند وبدل در
وحدانیت خدای تفکر نکردند چنین که عذاب فرود آمد فَمَا اَغْنٰى پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ
گوش ایشان وَلَا اَبْصَارُهُمْ ونه دیدهای ایشان وَلَا اَفْئِدَتُهُمْ ونه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ
چیزی را از عذاب خدای اِذْ كَانُوْا چون بودند که از تقلید وتعصب يَجْحَدُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ انکار
میکردند بآیتهای خدای یا بمعجزات پیغمبر را وَحَاقَ بِهِمْ وبگرد در آمد ایشان را مَا كَانُوْا بِهٖ
يَسْتَهْزِءُوْنَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا وبدرستی که هلاک کردیم
ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرد اگرد شما بوده مِنَ الْقُرٰى از دیهها چون حجر ومؤتفکه وَصَرَّفْنَا
الْاٰيٰتِ وتکرار کرده بودیم آیتها وحجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ شاید که باز گردند از کفر
ایشان باز نگشتند وهلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا
آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای قرب
بخدای اٰلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدایی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را
در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوْا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نومید گشتند و بر بوده شد
رجای ایشان از نصرت بتان وَذٰلِكَ وفرا گرفتن بتان بخدایی برای قربت بخدای اِفْكُهُمْ
دروغ ایشانست وَمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ وآنچه هستند که بر می بافند ونسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی
عاجز وروی توجه از خالق قادر میتابند روی از قوم که تافت وگرآب رو نیافت ارباب سیر و
آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد وشب فاست
تهجد میگذارد وقرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بجهتی میرفتند آنجا رسیده آواز قرائت شنودند وخود را
بحضرت نمودند حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَاِذْ صَرَفْنَا ویاد کن آنرا که بگردانیدیم ومیل دادیم
اِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی را از جن وایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا جنوی
با جزیرهٔ موصل ونامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مس ازد
اینان احقم گویند نه عدد بوده اند ورئیس ایشان بوده واو پسر ابلیسست ده ودوازده نیز گفته اند
ودر لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی الشیصبان وبرهم [illegible] يَسْتَمِعُوْنَ الْقُرْاٰنَ می شنودند قرآنرا
وگوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم
قَالُوْا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب اَنْصِتُوْا خاموش باشید تا بشنوید و تفسیر هست که
از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قرائت و بانجام
رسید ایمان آوردند بآنحضرت وچون بار رسیدند ورسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را برسالت قوم ایشان تا فرو کرد

وایشان وَلَّوْا بازگشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ بیم کنندگان و خوانندگان بایمان
قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای أُنْزِلَ
فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آنچه پیشتر که پیش از او بوده از کتب یا موافق با آنها که بنده آن جنیان یهود بوده اند و از نزول انجیل خبر
نداشتند یا اعتبار نمی کرده اند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آن جهت گفتند که أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ يَهْدِي
راه می نماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راست از عقاید وَإِلَىٰ طَرِيقٍ
مُسْتَقِيمٍ و براهی راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ
اللَّهِ خواننده خدای یعنی حضرت محمد را صلی الله علیه وآله وسلم وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آرید بوی و تصدیق
کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که مظالم
نباشد و گفته اند همه گناهان را وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک وَمَنْ
لَا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده را که حضرت مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه
فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند
عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نمی تواند ساخت خدا را از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای دوستان و مددکاران أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلاف
بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجات از آتش چنانچه فرمود وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و از سفیان ثوری
رحمه الله منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهایم و امام اعظم
رحمه الله برین رفته و امام مالک رحمه الله با جمعی بر آنند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه بر اسائت عقاب
خواهد بود و از ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش
رحمه الله حدیثی می آورد که ایشان بهشت در آیند و از امام نقاش رحمه الله پرسیده اند که ایشان از نعم بهشت تناول
کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنو آدم از
نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رحمه الله پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست فرمود
که آری و آیه لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ برخواند و گفت الْإِنْسِيَّاتُ لِلْإِنْسِ وَالْجِنِّيَّاتُ لِلْجِنِّ و هم در معالم از عمر
بن عبد العزیز رحمه الله نقل می کند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در ربضها و رحبها خواهند بود نه در بهشت و در تفسیر
در انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند
منکران بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه آن خدای که بقدرت کامل بیافرید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و رنج نرسید او را بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها



بِقَادِرٍ تواناست عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت ثابتست و نقص و انقطاع
بدو راه نیابد بحصول معنی آیه آنست که آیا خدای که متصف است با قدرت کامل ازلی ابدی بر احیاء موتی قادر نیست بَلَىٰ آری
هست إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بی عجز و تعب وَيَوْمَ
يُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی
یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند و این قلبست که بر خلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد می کنند پس ایشانرا
گویند أَلَيْسَ هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ براستی و شما باور نمی داشتید قَالُوا بَلَىٰ گویند
آری هست پس سوگند خورند که وَرَبِّنَا بپروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا فرشته
دوزخ ایشانرا که فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که کافر
می شدید بدین آیات و سخن پیغمبران باور نمی داشتید فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ
چنانچه صبر کرده اند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان ثبات و جد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران و ایشان اصحاب
شرایع اند که در تمهید قواعد احکام و راسم اجتهاد بتقدیم رسانیده اند و بر معاداوت معاندان و مجادلات طاغیان
و آزار و ایذاء آنها گران شکیبائی نموده اند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام و امام
محی السنة رحمه الله گفته که اولو العزم آنها اند که بتخصیص در قرآن ذکر یافته اند در دو موضع یکی آیه میثاق که وَإِذْ أَخَذْنَا
مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ الآیه دوم در موضع شرع که شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا الآیه و جماعتی
اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قول آنست که ایشان نجباء رسل اند هجده تن که در سوره
انعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم امر شده که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ و در زاد المسیر آورده که همه
پیغمبران اولو العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نموده از میان
قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ یعنی
در عدم صبر سبب اینجا نیز می فرماید که شکیبائی ورز وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مکن لَهُمْ برای کفار
قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گوییا ایشان روزی که
ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده
کنند چنان نماید ایشانرا که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر ساعتی از
روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بَلَاغٌ آنچه گفته شد در این
سوره از مواعظ کفایتست فَهَلْ يُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب و فنی که نازل
شود یعنی نخواهند شد إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروهی بیرون روندگان از دایره فرمان

سورة محمد مدنية وهي ثمان وثلاثون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه

خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان بدر و ایشان
دوازده تن بوده اند از صنادید عرب أَضَلَّ باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را که از مکارم
می شمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردارها شایسته کردند چون اطعام طعام و صله ارحام وَآمَنُوا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ
بآنچه فرو فرستاده شده است عَلَىٰ مُحَمَّدٍ بر پیغمبری که نیک ستوده شده یعنی قرآن وَهُوَ الْحَقُّ و آن
قرآن راست و درست یا محمد صاحب حق و حقیقت است آمده مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان
پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم كَفَّرَ در گذرانید خدای و بپوشید عَنْهُمْ
از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا
یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذَٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بآنست که
آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ در پی رفتند باطل یعنی شیطان را وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان
كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ بیان می کند خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ
مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین را اظهار می کرداند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مؤمنان
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را
زدنی حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشتید ایشان را فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید
بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس بعد از اسیری یا منت
نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حَتَّىٰ
تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب أَوْزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال
نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی و
امام احمد رحمهما الله بر آنند که امام مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام
اعظم رحمه الله می فرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق
ذَٰلِكَ اینست کار نگاه دارید این کار را وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ و اگر خواهد خدای لَانتَصَرَ مِنْهُمْ
هرآینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلَٰكِن و لیکن امر کرد بجهاد لِّيَبْلُوَ تا بیازماید
بَعْضَكُم بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند مؤمن را بکافر مبتلا کرده اند
تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را بمؤمن آزمایش دهد تا گوشمال یابند و از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ
قَاتَلُوا و آنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و حفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند
فَلَن يُضِلَّ پس خدای باطل و ضایع نکرداند أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را سَيَهْدِيهِمْ



زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ
بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ
و بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان قبل از دخول
بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد جهت تزویج ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان إِن تَنصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او را يَنصُرْكُمْ یاری کند شما را تا
بر اعدا ظفر کردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند فَتَعْسًا لَّهُمْ خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی
و نومیدی و ایشان راست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَٰلِكَ
این خواری و بطلان عمل ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواه
بودند مَا أَنزَلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدا فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم از او بود و جهد
و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع کردانید حق تعالی أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را
که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش
یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امرست یعنی باید که سیر کنند فِي
الْأَرْضِ در زمین و را و بلاد ثمود و عاد و ست فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بوده است
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب
و عصیان دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ
و مر ناگرویدگان را أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَٰلِكَ آنچه یاد
کرده شد از عتاب دشمنان و نصرت دوستان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ
آمَنُوا دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری می کند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه نا
گرویدگان لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای پاکیزه از ریا و غرض جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا
وَيَأْكُلُونَ و می خورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانچه می خورند چهار پایان یعنی همت ایشان مصروف
بر خوردن و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام
خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در اسفل لال بقدرت ربانی مدد و معاونت
بودن اکثر خود را طفیل خوردن شناسد و در مرعای ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا مانند چهار پایان جز خوردن و

خواب مطبخ نظرش نباشد و نعم ما قیل — خوردن برای زیستن و ذکر کردنست — تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست
وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى مقام و آرامگاه است لَهُمْ مر کافرانرا وَكَأَيِّنْ
مِنْ قَرْيَةٍ و چندی از اهل دیهها که بهر حال هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً سخت بودند از روی قوت مِنْ قَرْيَتِكَ
از اهل دیه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ از دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک
کردیم اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس هیچ یاری دهنده نبود لَهُمْ مر ایشانرا که دفع
هلاک برباد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ
از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته اند
یعنی شیطان جا نفس او آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او که کردار بد او را از
شرک و معصیت وَاتَّبَعُوا و پی روی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان
مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشت است الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ آن بهشتی
که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ جویهاست از
آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او بگردیده از حال خود مانند آبها دنیا که متغیر شده
باشد وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از بهشت
عذوبت یعنی ترش نشده است بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ و جویهاست از خمر خوش
گوار بالذات لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا که طرب دارد و خماری وَأَنْهَارٌ و جویهاست مِنْ
عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صافی نه صافی کرده بآتش بلکه صافی آفریده شده از موم و فضلات وَلَهُمْ
و مر متقیانراست فِيهَا در بهشت با وجود این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهند
در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانراست پوشش گناها مِنْ رَبِّهِمْ
از آفریدگار ایشان یعنی پوشیده شود ذنوب ایشان از نه بدان معاقب کند و نه بدان معاتب نماید ارباب اشارات
گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف
در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع طلب آب انابت و از ینبوع صدر
لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از بحر جان روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی

آب صبرت جوی آب خلد شد — جوی شیر خلد مهر تست و ود
ذوق طاعت گشت جوی انگبین — مستی و ذوق تو جوی خمر بین

در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه
که بجوشش هوا و نفاسیت بدعت متغیر نگشته و خمر بجوشش محبت الهی و عسل بمعنی حلاوت قرب و ثمرات
عبارت از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود — وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
پندار وجود ما گناهیست عظیم — لطفی کن و این گنه ز ما درگذران — بعد از ذکر منعمان بوستان بهشت از حال



محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و می فرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند
کسی که او جاویدان است فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده می شوند بجای شربت
بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره می کند آن آب أَمْعَاءَهُمْ
روده‌های ایشانرا آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواندی و منافقانرا عیب کردی جمعی از
اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه می گفت حق سبحانه از حال
ایشان اخبار می فرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنانکه گوش فرا میدارند
إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ
از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبدالله مسعود
و ابو الدردا و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که من هم از آنهاام که منافقان
از ایشان می پرسیدند که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و
این بر وجه سخریه می کنند أُولَئِكَ الَّذِينَ آنانکه وی آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است
خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا و پیروی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ
هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون می کنند کلام سید انام علیه الصلوة و السلام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا
و آنانکه راه یافته اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر ایشانرا هُدًى
بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن
فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظاری می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر
قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستی که آمده و ظاهر
شد أَشْرَاطُهَا علامتهای آن چون مبعث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و انشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ
پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن
ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت پاید شد تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانستن که در یکی
بوحدانیت و دانسته که معبودی بحق نیست الا خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن
ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله
الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود در معالم آورده که آنحضرت مامور
شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت در این سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب
عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب مردان مؤمن و
زنان مؤمنه را و این اکرامیست از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشانرا باستغفار گناهان ایشان امر کرده

و از امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف اولی از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن
کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد بدو عطا نکند پس معلوم می شود که امت را
دولت آمرزش خواهد بود هر کرا چون تو شفیعی باشد تا ابد از خطا چه باک باشد چون نشان شفاعت کبرا
یافت بر نام نامت طغرا ایشان با گناه کارها بخود وارند امیدوارها وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند
مُتَقَلَّبَکُمْ جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰیکُمْ و آرامگاه و موضع قرار شما در
عقبی یا میداند هر جای روید در روز و هر جای باشید در شب وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و می گویند آنانکه
ایمان آورده اند و مبالغه می کنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُوْرَةٌ چرا فرو فرستاده
نمی شود سوره در باب قتال با کفار فَاِذَآ اُنْزِلَتْ پس چون فرو فرستاده شود سُوْرَةٌ مُّحْکَمَةٌ
سوره از قرآن روشن که در آن متشابهی نبود وَّذُکِرَ و یاد کرده شود فِیْهَا الْقِتَالُ در آن سوره
امر بقتال و جهاد رَاَیْتَ الَّذِیْنَ بینی آنانرا که هست فِیْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ
بیماری شک و نفاق یا سستی در دین یَّنْظُرُوْنَ اِلَیْکَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ نظر
کسی که فرود آمده باشد بروی پرده بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند
فَاَوْلٰی لَهُمْ پس وای بر ایشان باد و رنج مر ایشان راست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری بایست
وَّقَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال و عزم
کردند اصحاب جهاد ایشان خلاف ورزیدند باز تافتند در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست
کنندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَکَانَ هر آینه آن راستی بودی خَیْرًا لَّهُمْ بهتر ایشانرا
فَهَلْ عَسَیْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اگر بگردید بر امور و اما
یعنی حاکم خلق شوید اَنْ تُفْسِدُوْا آنکه فساد کنید فِی الْاَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع
تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوْٓا و ببرید اَرْحَامَکُمْ رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شما
می آید اگر اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از زنان که با سر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و
جنگ و ما و امثال آن اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه که منافق اند و معرض اند آنانند که لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
رانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده فَاَصَمَّهُمْ پس ایشانرا کر گردانیده تا
سخن حق نشنوند وَاَعْمٰٓی اَبْصَارَهُمْ و کور ساخته دیده های ایشانرا تا دلایل عبرت و قدرت نه بینند
اَفَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا چرا اندیشه نمی کنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند اَمْ
عَلٰی قُلُوْبٍ بلکه بر دلهای ایشانست اَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را از بدیها قفلها باشد و روا
و آن ختم و طبع الهیست بر آن هر که خدا بست بروی جان هیچ کلیدش نتواند گشاد قفل که او بر دلها زند

آیت که بر دارد و ... در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در توریة
خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار می گفتند و از ظهور
او خبر میدادند چون سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شد و بعد بت آمد ایشان برگشتند از وی و خدای
تعالی آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ ارْتَدُّوْا بدرستی آنانکه برگشتند عَلٰٓی اَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود
یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم مِّنْۢ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن
شده بود لَهُمُ الْهُدَی مر ایشانرا بیانی از نبوت آنحضرت و بدلایل واضحه دانسته بودند
الشَّیْطٰنُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرده و بیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار و عناد را
وَاَمْلٰی لَهُمْ و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذٰلِکَ
این امهال بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِیْنَ کَرِهُوْا مر آنانرا که کراهت
داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود
با اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِیْعُکُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِیْ بَعْضِ الْاَمْرِ در
بعضی کارها یعنی در کاری که اگر با پیغمبر حرب کنید وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند اِسْرَارَهُمْ
پنهانیهای ایشانرا فَکَیْفَ پس چگونه باشد حال ایشان اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ چون قبض کنند
جانهای ایشانرا فرشتگان یَضْرِبُوْنَ می زنند وُجُوْهَهُمْ بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده اند
وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذٰلِکَ قبض ارواح ایشان بدین وصف
بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوْا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مَآ اَسْخَطَ اللّٰهَ آنچیزرا که بخشم آورد خدایرا
یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و معاونت منافقان و مشرکان وَ
کَرِهُوْا و سبب آنست که ناخواستند و کاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدایرا یعنی عملی که
سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر و اقرار بدو و وفا بعهد و ایمان او فَاَحْبَطَ پس باطل کرد
خدای اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ بلکه پنداشتند آنانکه فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ
در دلهای ایشان نفاقست یعنی منافقان تصور کردند اَنْ لَّنْ یُّخْرِجَ اللّٰهُ آنرا که ظاهر نکرده اند خدای
اَضْغَانَهُمْ کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مومنان وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم
لَاَرَیْنٰکَهُمْ بنماییم بتو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس
بشناسی ایشانرا بِسِیْمٰهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر آینه بشناسی
ایشانرا فِیْ لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توریه وَاللّٰهُ یَعْلَمُ
و خدای میداند اَعْمَالَکُمْ کردارهای شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه گوید
که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را نشناختی بسیما و سخن او

تغییر مطلع و عین المعانی از انس رضی الله عنه نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان پیش در خواب
شده بودند و با خدا و که بر خواست بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه بیازمائیم
شما را بامر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزماینده کان می کنیم حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم
مجاهدان را یعنی ظاهر کرده بر خلق که جهاد کننده کان کیانند مِنكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کننده کان
بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ و تا بیازمائیم أَخْبَارَكُمْ خبرهای شما را که می گوئید در ایمان یعنی تا
صدق و کذب بر ما آشکارا شود و حضرت در امثال این نکته بنوعی می خوانند یعنی امر آزمایش تا بدانیم و بیازمائیم خبرهای
ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز
داشتند قوم خود را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و
مخالفت کردند با رسول مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده لَهُمُ الْهُدَىٰ
مر ایشان را راه حق و در تورات خوانده و دانسته بودند لَن يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را
شَيْئًا چیزی یعنی از کفر و صد ایشان اثر ضرری بدین خدای و به پیغمبر او نرسد بلکه شر آن بخود ایشان عاید گردد
وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود باشد که حبط سازد خدای ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها که می کنند يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل و بیهوده
مسازید عملهای خود را به ریا و سمعه یا بعجب که گردانیدن عجب رد و مذموم است و هر عملی که عجب ره یافت
روش نزد قبول برنتافت ای کشته بکار خویش مغرور و از درگه قرب مانده مهجور تا چند ز عجب و خود نمائی
و زود بد منی و مائی عجب شو از طریق ابلیس کز عجب بجه فتاد ابلیس إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
آنانکه کافر شدند یعنی قوم قریش وَصَدُّوا و منع کردند مردم را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق
ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه کافر بودند
فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ پس هرگز نیامرزد خدای لَهُمْ مر ایشان را نزول آیه در شان اهل قلیب است لا حکم
آن عموم دارد و شامل هر کافر است فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ
و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و ذل شما بود وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ
و حال آنست که شما برترانید یعنی غالبان وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و عون وَلَن يَتِرَكُمْ
و ضایع نکند خدای و کم نکرداند أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این
نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیچه ایست ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِن
تُؤْمِنُوا و اگر بگروید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از معصیت و فضول يُؤْتِكُمْ
أُجُورَكُمْ بدهد مزد های شما را در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نمی خواهد خدای بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ



باب جهاد

تا آنکه شما را باشد بیجا دینی خداوند سؤال شما را بلکه با تفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر و نصف عشر و ربع
عشر إِن يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما اموال شما را فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن
یعنی کوید همه را صرف کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید و نمی دهید بجهة شدت محبت نفس وَيُخْرِجْ
و ظاهر گرداند خدای بدان خواستن از شما یا بخیل شما أَضْغَانَكُمْ کینها و کدورتهای شما را
هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ شما ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده میشوید و دعوت کرده شده
لِتُنفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه با
معروف سازید فَمِنكُم پس از شما هست مَّن يَبْخَلُ کسی که بخیلی می کند بزکوة یا بنفقه
غزو وَمَن يَبْخَلْ و هر که بخل ورزد بر آنچه بر او واجبست از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این
نیست که بخل می ورزد عَن نَّفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ
و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بآنچه نزد وی است
از ثواب و نعمت و خواید کرامت پس اگر وی چیزی بدهید و نفقه دهید در عوض آن بشما دهید چه از خزانه کرم
او هیچ کم نشود و شما را ثواب و منافع خود عاید گردد وَإِن تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه
بر شما فرض کرده از انفاق یا اکراه اعراض کنید از اسلام و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا
غَيْرَكُمْ گروهی دیگر بجز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر پیدا کند ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند
آن قوم أَمْثَالَكُم مانند شما بلکه فرمان بردار و خیرات باشند و بچیزی کار شما او بیجی کنند و بیخ انداز
و از دین و اسلام آنست که از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرده که ایشان کدام گروهند و سلمان رضی الله
عنه در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین
در ثریا باشد مردانی از فارسیان آنرا بیاورند و بوالدرداء رضی الله عنه بعد از قرائت این
آیه گفت ابشروا یا بنی فروخ مژده باد شما را سُورَةُ الْفَتْحِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بصحت رسیده که سال ششم از هجرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب به زیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد و بیان آن
بعد از استماع آن رؤیا یقین دانسته که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بکار
سازی مشغول شده در روز دوشنبه غره ذی القعده این سال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره گرفت و شانزده شتر هدی
با خود ببرد و اکثر اصحاب اتفاق کرده در خدمت آنحضرت بشرکان که رسیدند و چون خبر آن سرور را از یاران
خانه اتفاق نمودند و از که بیرون آمده در سر بلدح لشکرگاه بزدند و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه خبر دار شد و بحدیبیه
فرود آمد و از جانب کفار عروه بن مسعود ثقفی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم
کند و بعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابیش بود هم بدین جهت معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و هوای زیارت کعبه

آمده‌اند از قریش بر حسب جاهلیت خود ابا نموده و بصلح و پیغمبر راضی نشده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب
بمکه درآیند و پیغمبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاده و ایشان او را بازگرفته و خبر قتل او رسید و بدان
سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانکه عنقریب مذکور گردد و القصه کفار از استماع خبر بیعت مشوش شده سهیل
بن عمرو را فرستاده و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش
حرب نبوده و نهان و آشکارا بیکدیگر و حلفاء یکدیگر تعرض نرسانند و بعد از ان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند
و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از ان صلح ملول شده‌اند و آنحضرت در آنجا در حدیبیه نزول نموده تا هر یکی که از ایشان را
بر اشتران بودند بیشتر از ان قربان فرموده و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاده و در مکه بر فقرا و مساکین
آنجا بخش کرده‌اند و از صحابه بعضی حلق و بعضی تقصیر واقع شده و رهای خود را ... کرده‌اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جهت
روز در حدیبیه توقف نموده و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله الحدیبیه
و سلم فرمود که امشب سوره‌ای بر من نازل شده که دوستر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح را
بر یاران خواندند و ایشان را تهنیت گفت و اصحاب نیز وی را مبارکباد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستیکه ما حکم کردیم
لَكَ از برای تو فَتْحًا مُبِينًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند
که این فتح بود در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح سبب فتوح بسیار بود و چه مسلمانان که در مکه ایمان خود
پنهان میداشتند آشکار شده با کفار بمجادله درآمده‌اند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیاری کسان مسلمان شده و سبب
فتح مکه نیز آن بود و از آن فتح ... که بعضی مفسران برآنند و جمعی گفته‌اند که یاد کنیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی
جهت تحقق وقوع است و گفته‌اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِيَغْفِرَ تا بیامرزد
لَكَ اللَّهُ مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از آنچه
خلاف اولی بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این عنت
آیه و بعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گذشته ذنب آدم و حوا است و آینده جرایم امت بیچاره
چه مرتبه گناه آدم و حوا را ببرکت او وی آمرزد و گناه امت را بشفاعت او و سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم
را بوی اضافه کرد چه در وقت زلت در صلب وی بوده و گناه امت را بوی اسناد فرموده چه او پیشرو و کار
ساز ایشانست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل جمیع خود تمام کرده‌اند نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح
بلاد و یا باعلاء دین یا بانتظام نبوت با ملک یا بنبوت شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید
ترا راه راست یعنی ثابت دارد بران وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری
گرامی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از
دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد
آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند إِيمَانًا

گرویدنی



گرویدنی مَعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی پیغمبر بیقین خود را بیقینی دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند
افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع وَلِلَّهِ و مر خدایراست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمانها از ملایکه
وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مؤمنان بجا پس اگر اهل ایمان جهاد کنند و بنصرت الهی واثق باشند که هر لشکر
آسمان و زمین در حکم و فرمان وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی باشند اولیاء خود را در وقت غزا با اعداء خود فرو نگذارد
نصرت از وی طلب کنید از قدرتش مرده پهلوانی و هر پشه صفدریست وَكَانَ اللَّهُ و هست
گمان خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلها گماشته
فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ
بدیهای ایشان یعنی محو کرده‌اند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان درآیند وَكَانَ ذَلِكَ و
هست این وعده و ادخال ایشان عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری
بزرگ و چه فوزی عظیم‌تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان
مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان
از اهل شرک و بعضی منافقان گمان می‌بردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بجانب مکه می‌رود کشته خواهد شد یا عالم
بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند گشت پس حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه سالم و غانم بمدینه باز
آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر ایشان گمان برندگان دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب
و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند
ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست
دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمانها
و زمینهاست همه مملوک و مسخر وی‌اند چنانچه لشکرها مر سردار خود را و تکرار این سخن جهت وعده مؤمنانست
تا بنصرت الهی منتظر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
بدرستیکه ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنانرا
شاهد که سکینه بر دلهای ایشان نازل شد وَنَذِيرًا و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده‌اند پس تو امت را بگو که در
بیم و بشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدایرا وَرَسُولِهِ و مر فرستاده
او را وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت و مدد دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَتُسَبِّحُوهُ

و به پاکی یاد کنید او را یا نماز گزارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته‌اند ضمیر تعزروه و
توقروه عاید بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم
او بحقیقت تعظیم حق است چه بار او وقوع می‌یابد و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم امر الهی پیوست
خود که بار او در شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد          در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست
و در کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی آنانکه بیعت کرده‌اند با خدای
چه مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست و این بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید سلمی رحمه الله
فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرده الا برای آنکه اخص و اشرف
موجودات است و ازین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللَّهِ قوت خدای به یاری کردن
وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهای ایشانست در وفا بعهد
یا در یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند
و ید الله زبر دستهای ایشان بود در بیعت فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ جز این نیست
بشکند که می‌شکند عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بشکستن او رسد و بس در موضح آورده که سه چیز است که
باهل آن می‌شود یکی مکر ولا یحیق المکر السیء الا باهله و دوم بغی انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته‌اند          پیمان شکنی که هر که پیمان بشکست
از پای در افتاد و برون رفت ز دست    آنرا که درست بود پیمان الست    نشکست بهیچ حال هر عهد که بست
وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ با آنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللَّهَ بدان با خدای
فَسَيُؤْتِيهِ پس زود بدهد خدای او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت
آورده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون متوجه مکه شد بنیت عمره بعضی اعراب چون اسلم
و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرمود که در این سفر موافقت کنید ایشان از تجار با
قریش ترسیده تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی سَيَقُولُ
لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی قبایل
که مذکور شد عذر آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا مالهای ما که کسی غمخواری نداشت و ضایع
می‌شد وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما که از پی کسی بی نوا و بی برگ می‌ماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس
طلب آمرزش کن برای ما بدین که تخلف کردیم و در موافقت موافقت ننمودیم يَقُولُونَ می‌گویند بِأَلْسِنَتِهِمْ
بزبانهای خود مَا لَيْسَ آنچه نیست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان
می‌کنند و دل ایشان را از آن خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که
مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللَّهِ از حکم خدای شَيْئًا چیزی را إِنْ أَرَادَ اگر خواهد

إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

خدای



خدای بِكُمْ ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف أَوْ أَرَادَ بِكُمْ یا اگر
خواهد بشما نَفْعًا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللَّهُ بلکه هست
خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید خَبِيرًا دانا و دیدانند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغولی مال و
و فرزند نداشتید بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه گمان می‌بردید أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز نگردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُونَ
و رجعت نکنند مؤمنان إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ بسوی اهالی خود بمدینه أَبَدًا هرگز بلکه کفار ایشان را بکشند و
مستاصل گردانند وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب
او را متمکن شد فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که
دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًا بُورًا گروهی
هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که نگرود بخدای وَرَسُولِهِ
و پیغمبر او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کرده‌ایم
لِلْكَافِرِينَ و ناگرویدگان را سَعِيرًا آتشی افروخته وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست
پادشاهی آسمانها و زمینها زمام امور عالم و ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست يَغْفِرُ می‌آمرزد
گناه بزرگ لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب می‌کند بگناه خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا
می‌خواهد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده توبه کنندگان را رَحِيمًا مهربان بر ایشان
سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه [illegible] قبایل اند یعنی مان اعراب
خواهند گفت إِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید إِلَىٰ مَغَانِمَ بسوی غنیمتها و مغانم خیبر است
لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آنرا ذَرُونَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ که پی روی کنیم شما را و ایشان
سفر آورده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزوه
خیبر توجه نمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان در این جنگ اتفاق نکنند و چون
عزم جزم شد جماعت مخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم با شما و به خیبر آییم يُرِيدُونَ می‌خواهند مخلفان
أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه تغییر دهند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه
بدین حرب نروند قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا بگو پی روی نخواهید کرد ما را و این نفی است بمعنی نهی یعنی با ما پیرو ما
مباشید كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ همچنین گفته است خدای مِنْ قَبْلُ پیش از آنکه شما پیش از آمدن ما
بدینجا فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه شما
حسد می‌برید بر ما از آنکه در غنیمت شریک شما شویم و نه چنین است که مخلفان می‌گویند بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند
که در نمی‌یابند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چیزی را قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ بگو مر این باز پس ماندگان را مِنَ الْأَعْرَابِ
از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید إِلَىٰ قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ

اراده هم

خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از تابعان مسیلمهٔ کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین حرب کردند وگفته اند مراد اهل فارس
و روم اند ملخص آیه آنکه شما را بجنگ مردی محارب باز خواهند خواند که شما تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با
ایشان و بکشید شان أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد اند حکم ایشان قتلست یا اسلام
و اگر غیر ایشان اند حالت یا جزیه دهند یا بر اسلام بمعنی انقیاد باشد فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان
برید کسی را که خواننده شما است بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللَّهُ بدهد شما را خدای أَجْرًا حَسَنًا مزدی
نیکو که غنیمت در دنیا و جنت در عقبی وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید
كَمَا تَوَلَّيْتُمْ چنانچه اعراض کردید مِنْ قَبْلُ پیش از این از سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ
عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و چون متخلفان از این وعید واقع شده ضعفا
و عجزه از مسلمانان اندیشه ند که بواسطهٔ عجز و ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا مآل حال ما چه انجامد آیه آمد
که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى نیست بر نابینا حَرَجٌ گناهی اگر بحرب نرود وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ و نه
بلنگ حَرَجٌ بزه اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ تنگی و اثمی اگر با
مجاهدان موافقت نکند چه اینها معذورند وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ
و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد خدای او را به بهشتها آنچنان بوستانها که
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که اعراض کند
از فرمان خدای و رسول يُعَذِّبْهُ عذاب کند خدای او را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی که درد آن منقطع
نگردد و الم آن منتفی نشود و آن عذاب حرمانست چه مخالفت امر خدا از ذوق لقا بی بهره و نافرمانی رسول
از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان سوز آتش محرومیم که هیچ عذاب
نزد ما سوزنده چون عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیهٔ حرب
ندارد و اهل مکه خراش را از در آمدن و سخن گفتن منع کردند آنحضرت ثانیا ذو النورین را رضی الله عنه فرستاد
و او را مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب را طلبید بقول اصح
هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر
درخت سمره نشسته بود و در کشاف آورده که حضرت در زیر شجرهٔ سمره قرار گرفت و شاخی از آن بر پشت مبارک
وی فرود آمد عبد الله بن مغفل رضی الله عنه میگوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت
مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله و سلامه علیه
فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید و جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود



بدکان

که به دوزخ نرود یکی کسی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حق سبحانه از ایشان
خشنود شده چنانچه می فرماید لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ بتحقیق که خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گروه
صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس
بدانست خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَأَنْزَلَ
پس فرو فرستاد السَّكِينَةَ آرامش عَلَيْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا
قَرِيبًا فتح نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد ایشانرا از قبیل
غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر يَأْخُذُونَهَا فرا گیرند آنرا از زمینها و نقود و خیل و عقار وَكَانَ
اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب و غلبه دهنده دوستان حَكِيمًا حکم کننده بمغلوبی دشمنان
وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است خدای شما را ای امت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار
در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تَأْخُذُونَهَا فرا گیرید آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ
پس تعجیل کرده داد لَكُمْ مر شما را هَذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه
کرد أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ
از شما یا غطفان بمدد خیبر می آمدند و بجنگ نیامدند و ایشان از خوف تا حصاری شدند تا شما سالم ماندید وَ
لِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهی راست که منهج توکل و وثوق بوده بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم
یزل ارباب سیر رحمهم الله برآنند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود
بحکم وعدهٔ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا کار سازی حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون
آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان شده سحری بود که از طریق وادی عرضه بپای
قلعهای خیبریان در آمد و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع روی بحدایق و مزارع
خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصارها نهادند و آنحضرت
فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین النفیر بود حصاری شده دل به
قتال نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شده و بعد از آن حصار شق مفتوح
گشت و در مغازی محمد اسحق رحمه الله مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق
را و بعد از آن بهر قموص حصن صعب بن معاذ متحصن گشته و جنگ بسیار کرده شده و انفه و اشعه و اطعمه ایشان
بدست مسلمانان افتاد و پس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم صداعی
طاری شده بود و سواری نمی توانست فرمود و قلعه بغایت محکم بود و آنجا حرب فراوان وقوع یافت و بلا

بدست مرتضی علی علیه السلام مفتوح گشت و دران قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپر
خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و گنج ابی الحقیق باز یافتند و آنجا حمزه را
زنی بره زهر آلوده بیاورد پس سخن آمد که یا رسول الله ازین مخور که مرا بزهر آلوده اند
و این معجزه اش کرد الاطلینی حدیث بر منبر بیان شنو که حضرت بیت وَأُخْرَىٰ و وعده کرد خدای شما را
غنیمتهای دیگر یا فتح شهرها و دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بران و هنوز آنرا
قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بِهَا بآن مراد غنایم هوازن است یا
مداین فارس و روم و شام مجاهد گوید که هر فتحی که تا قیامت مراد این است و بعد ازین واطلبت
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطاء غنایم قَدِيرًا
توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل
مکه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه بر گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا
يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا کارسازی که ایشان را نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که
ایشان را مدد کاری نماید سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن
سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که حزب انبیا بر ایشان غالب بوده اند
وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدا را تَبْدِيلًا تغییری یا هرچه در ازل مقرر و مقدر شده
لا محاله کاین خواهد شد و دست تصرف هیچ کس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید
تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بدیوان قضا کار ندارد در دایره ارکم دمی نگنجد با سر قدر چون و چرا کار ندارد
آورده اند که بوقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از
جبل تنعیم فرو تاختند و شبیخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم
غلبه کرده ایشان را بگرفتند و آن حضرت ایشان را آزاد کرد و آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي و اوست خدای که
کرد از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار که را عَنْكُمْ از شما تا صلح کردند وَ
أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه
مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت بر ایشان مراد ازان هشتاد
سوار اند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از شتافتن بکشتن ایشان بجای فرمان رسول
خدای و آنکه دست باز میدارید وی گذارید بجهت تعظیم خانه خدای بَصِيرًا بینا و شما را بران جزا خواهد
داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از مسجد طواف حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند آن را که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا
در حالتی که باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحرست یعنی منا خلاصه



آنست که کفار که سبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما
در این سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گروهی که ایمان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی
مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشان را ندانسته اید و آنکه
هفتاد و دو زن و مرد بوده اند که کتمان ایمان می کردند حق سبحانه و تعالی فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمی
دانید با میان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مؤمنان
هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال پی سپر کرده بودید یعنی هلاک میساختید فَتُصِيبَكُمْ پس برسیدی بر
شما مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارت
و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطئوهم است یعنی پای کشید ایشان را بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما از
ایشان کوتاه نمی کردیم پس ما منع کردیم شما را از قتال اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و این برای آنست لِيُدْخِلَ
اللَّهُ تا داخل گرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت
توفیق زیادتی خیرات و گشته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و دور
شدندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب می کردیم آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی درد ناک بانواع موجع در دنیا بقتل و اسر إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد صلی الله علیه
و آله و سلم چون کردند و در آوردند آنانکه کافر شدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت
را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیه که منع کردند از قربان بردن و باز داشتند یعنی با یکدیگر گفتند که محمد صلی الله علیه و
آله و سلم را با یاران او در مکه نگذاریم چه ایشان پدران و اجداد و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که در منازل ما اند
نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار
خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا خشم نکردند و بصلح راضی شده
خود و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد صلی الله علیه
و آله و سلم کتابت کند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمه
تقوی که کلمه شهادت یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نخواستند نوشتند یا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کفار
آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا
و هستند اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد
و در رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه گفتند که خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راست نشد و ما طواف
خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیه آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست کرد خدای و محقق
ساخت رَسُولَهُ برای فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنا بر
حکمتی در این سال تأخیر کرده در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آیید شما بمسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ

رسول الله ص

چون خواسته است خدای و گفته اند استثنا حکایت قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت خواب دید و با
قوم گفته که بمسجد الحرام در آیید ان شاء الله آمنین در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین تراشنده گان
رؤسکم سرهای خود را ومقصرین وچیننده گان موی از سر یعنی بعضی سر تراشیده و بعضی چیننده
لا تخافون ترسیده از هیچکس فعلم پس دانست خدای ما لم تعلموا آنچه شما ندانسته اید از
حکمت در تاخیر عمره فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقدر کرد و اینه من دون ذلک پیش از
این یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مؤمنان
از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آن خدای که فرستاد
رسوله رسول خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم بالهدی براه نمودن خلق یا بیان کردن
احکام ودین الحق و بدین درست که اسلام است لیظهره تا غالب گرداند آن دین را علی
الدین کله بر همه دینها یعنی اگر دینی حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته
هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا و علیه
السلام وکفی بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد
عبد الله نویسیم نخواهیم که نگوییم محمد رسول الله محمد فرستاده خدایست بحق والذین معه
و آنانکه یاری اند از مؤمنان اشداء سخت دل و غلیظ اند علی الکفار بر کافران رحماء مهربان
و شفقان بینهم میان یکدیگر تریهم می بینی ایشان را رکعا رکوع آورنده گان سجدا سجود
کننده گان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز و موضح فرموده که این مناقب راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما
در این الفاظ ایمایست باختصاص هر یکی از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مع صدیق است رضی الله
عنه که بوقت بعثت در رفاقت در دار و غار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه
چه در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق محل اظهار اتفاق است رحماء بینهم نعت ذو النورین است
رضی الله عنه که رأفت و حیا و دلنوازی و وفای مشهور و معروف و نزد خالق و خلائق بدان صفات و سمات
موصوف و موسوم رکعا سجدا شرح حال مرتضی است علیه السلام که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف
طاعات و عبادات مشغول گذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادمان عتبه علیه اش رسید
یبتغون می طلبند این بزرگان فضلا من الله فضلی از خدای یعنی زیادتی ثواب از او می جویند و
رضوانا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامت ایشان فی وجوههم در رویها
ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجده کردن و در باب سیما گویند که اثر نماز در جبین مبین ایشان لائح بود
چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در تحقیقات آورده
که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شد انوار موافقت با اشباح ظاهر گردد درویش را گواه چه حاجت که عیانست



رنگ زردش زدوده به چهره جوان گرمست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی
التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند ومثلهم فی الانجیل و صفت
ایشانست در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطورند با صفت ایشان در انجیل کزرع مانند
کشتیست که در اول اخرج شطأه بیرون آورد شاخک خود را یعنی بیخ زند و یک شاخ بیرون آید فآزره پس
قوی کرد او را آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر ساقهای خود
اول دانه بود و گیاهی ضعیف بآخر درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد برزگران را قوت و سطبری و
راستی و خوبی او این تمثیلیست و مثل ویا حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و یاران وی رضی الله عنهم که
باول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود
لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند به یاران پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که آیه در شان اصحاب است
پس هر که با ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد و داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرد
خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان
را وعده فرموده مغفرة آمرزش گناه واجرا عظیما و مزدی بزرگ سورة الحجرات مدنیة
وهی ثمان عشرة آیة بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقدموا
پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت
پیش یکی به پیغمبر که او بدان داناترست واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا ان
الله سمیع بدرستیکه خدا شنواست مر اقوال شما را علیم و داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی
بالای آواز پیغمبر یعنی در تعظیم و احترام او بسی بکوشید چون سخن گویید آواز خود را بلندتر از آواز وی مکنید و
لا تجهروا و آشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید کجهر بعضکم
همچون آشکارا خواندن بعضی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب
کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه به یا نبی الله و یا رسول الله خطاب
کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل شود عملهای شما بسبب این جرأت وانتم لا تشعرون و شما
ندانید که عملهای شما حبط شده ترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب همچنانکه از یک بی ادبی
طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته اند طریقة تمام ادب
آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و
سلم بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه نشست و گریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت رسید او را

طرق العشق کلها آداب

طلبید و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی هست و من در مجلس شما باواز بلند سخن می گویم
ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که راضی نیستی که تا زندگانی کنی بخیر و
بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر
ندارم آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو می دارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و بادب و آزرم سخن می گویند أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ
امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لِلتَّقْوَى برای قبول
تقوی و در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن یعنی پاک کردنست هم
چنانچه زر را در کوره خلاص کنند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند زر آزموده است

در بوته امتحان کرم بگدازی هست دارم کرم [illegible] می سازی لَهُمْ مر این گروه پاکیزه دلان راست
مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ یا گران آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم سریه فرستاد و بعضی از احیا بنی العنبر و آن سریه اسیرها چند از آن جماعت آورد نه قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس
و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استراحت فرموده بود ندا ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهره می رفتند و نعره می زدند
کردند که یا محمد بدر آی تا اسیران ما باز دهی آن حضرت بیدار شد و بیرون آمده بعضی از ایشان را حکم ساخت و انکس
حکم کرد که بعضی اسیران را فدا فرا گیرد و بعضی را آزاد کن حضرت بجا آن کرد و آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ
بدرستی آنانکه ندا می کنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از پس حجرها [illegible] أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان
لَا يَعْقِلُونَ ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوا
صبر کردندی حَتَّى تَخْرُجَ تا بیرون آیی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی خَيْرًا
لَهُمْ بهتر ایشان را چه تمام اسیران آزاد می کردی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند
از بی ادبی رَحِيمٌ مهربانست با اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب می کنند چه ادب جاذب رحمت
و حرمت جالب نعمت

سرمایه ادب بکف آور که این متاع — آن را که هست سود ابد آیدش بدست

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد
تا صدقات ایشان فرا گیرد و میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از برای او
و برین که [illegible] مجموع اغاخشه و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت
که بقتال او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده
قصد قتل من کردند و از ادای زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد و فرمود که در کار
ایشان احتیاط تمام بجای آرد و تعجیل ننماید خالد برفت و کس بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید



که بانگ نماز می گویند و جماعت می گزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر هست باز آمد با خالد گفت و خالد بعرض حضرت
رسانید و آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِنْ جَاءَكُمْ اگر آید بشما فَاسِقٌ دروغ گوی
بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری بسیار موحش که موجب تألم خاطر باشد فَتَبَيَّنُوا
پس تفحص کنید و نیکو در پی روید أَنْ تُصِيبُوا تا نرسانید گزند قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی
یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَى
مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نَادِمِينَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور
تا وقتی که امارت صدق آن خبر بشما ظاهر گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ و بدانید آنکه در میان شما است
رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای و تعظیم او اقتضای آن می کند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید
لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ
در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک شوید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای حَبَّبَ
دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ایمان و توحید را وَزَيَّنَهُ و بیاراسته است
آنرا فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما بسبب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و دشمن ساخته و کره
گردانیده است إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بشما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست
وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی کردن أُولَئِكَ آن گروه که بحقیقی اخبار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند
راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فَضْلًا برای فضلیت مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً از خدای
یعنی فضلی که خدای بشما خواسته وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بصدق
و کذب مخبران حَكِيمٌ محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که

از خبر ناهموار است انواع فتنها زاید — هر کرا سخنان فتنه انگیز مگو — دان راست که مست شعله آتش
خامش کن و گر چاره نداری ز سخن — شوخی مکن و سنده شو نیز مگو

آورده اند که میان عبد الله بن رواحه رضی الله عنه
و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی بمدد
آمدند و میان ایشان بمشت و سیلی و چوب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه مؤمنان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید
بَيْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدای فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و از فزونی
جمله إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْأُخْرَى بر آن دیگری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای
راضی نشود فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي پس قتال کنید با آن گروه که بغی می کنند حَتَّى تَفِيءَ تا باز گردد
إِلَى أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدای و گروه گردد فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردد آن طایفه باغی براه حق و
ترک ستم نمود و احکام شرع را منقاد شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ

برایستی یعنی میل نکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمایید **وَأَقْسِطُوا** و داد کنید در همه کارها **إِنَّ اللَّهَ**
به درستیکه خدای **يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت
کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدالت است
عدل را لشکریست جان افزای　عدل شاه طایفیست ملک آرای
عدل کن زانکه در ولایت دل　در پیغمبری زند عادل **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** جز این نیست که مؤمنان برادرانند
و یکدیگر را در دین چه همه منتسبند باصلی واحد که آن ایمانست **فَأَصْلِحُوا** پس بصلاح آرید **بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ**
میان برادران شما هرگاه که خلافی و شقاقی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان
مخالفت افتد دو کس اند یا مراد او ابنا اوس و خزرج باشند و ایشان دو برادر بوده اند **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بپرهیزید
از عذاب الهی در مخالفت فرمان او **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** شاید که شما رحمت کرده شوید بدین خصلت که جمعی از بنی تمیم
استهزای کرده بودند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنهم حق سبحانه آیه فرستاد
که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لَا يَسْخَرْ** باید که افسوس نکنند و استخفاف
ننمایند **قَوْمٌ** گروهی از شما **مِنْ قَوْمٍ** از گروهی دیگر **عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا** شاید که باشند آنانکه
افسوس کرده باشند **خَيْرًا مِنْهُمْ** بهتر از افسوس کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن
ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را رضی الله عنها بیهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود که **وَلَا نِسَاءٌ**
و نشاید که زنان استهزا کنند **مِنْ نِسَاءٍ** از زنان **عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ** شاید باشند آنها که استهزا کرده
شده اند **خَيْرًا مِنْهُنَّ** بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از اصحاب گفت
از آن بنهی آمد که **وَلَا تَلْمِزُوا** و عیب مکنید **أَنْفُسَكُمْ** نفسهای خود یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمنزله
نفس واحده اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد
عیب هر کس که گفتم بتو باز گردد باز
وابو مالک انصاری عبد الله بن حذافه را رضی الله عنها گفت یا نصرانی او در جواب فرمود که یا یهودی خدای تعالی حکم کرد
که **وَلَا تَنَابَزُوا** و مخوانید یکدیگر را **بِالْأَلْقَابِ** بلقبهای ناخوش چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده
باشد ایشان را یهودی و نصرانی لقب سازند یا مؤمنی را فاسق و منافق خوانند **بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ**
بدنامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن **بَعْدَ الْإِيمَانِ** بعد از دخول او در ایمان **وَمَنْ لَمْ
يَتُبْ** و هر که توبه نکند از این منهیات **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران
بر نفس خود که آنرا معرض سخط الهی و عتاب پادشاهی میآرند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گروندگان
**اجْتَنِبُوا** بپرهیزید و یکسو دارید **كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ** بسیاری را از گمانها **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ** بدرستی
که بعضی از گمان **إِثْمٌ** بزه است و گناه بدان متنوع میشود و باید دانست که گمان چهار قسمت اول
مأمور به و آن حسن الظن است بخدای و بمؤمنان و در خبر آمده که ان احسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان
بدست بخدای و بمؤمنان و آنست موجب اثم و بسم منه و ب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر

غلا



غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و در این صورت بدگمانی محض
سلامت و انتظام مهام است و از قبیل حزم شمرده اند که قیل　به نفس خیانت و بدگمان باش
و زفتنه و مکر در امان باش　آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه
نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند ادامی یا طعامی طلبید و حضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد و
اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان را
در دو که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود و بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته است که طعام ندارد
یا بابخل ورزیده و دیگر روز که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند فرمود که چیست این سرخی گوشت که در
میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردنی که گویم گوشت آدمی می گویید
و این آیه نازل شد که گمان بد مبرید **وَلَا تَجَسَّسُوا** و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شده و تجسس کرده
**وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ** و باید که غیبت نکند بعضی از شما **بَعْضًا** بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کرده
و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی گوید که اگر مواجهه با او گویند آزرده و کاره بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود برای آنکه زشتی
بدانید و جهت که **أَيُحِبُّ** آیا دوست میدارد **أَحَدُكُمْ** یکی از شما **أَنْ يَأْكُلَ** آنکه بخورد **لَحْمَ
أَخِيهِ** گوشت برادر خود **مَيْتًا** در حالتی که مرده بوده آن برادر یعنی شما از آن متنفر باید **فَكَرِهْتُمُوهُ**
پس ناخوش دارید آنرا و نخورید پس چنانچه اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید
آنکس که لوای غیبت افراخته است　از گوشت مردگان غذا ساخته است　وانکس که بعیب خلق پرداخته است
زانست که عیب خویش نشناخته است **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بپرهیزید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن **إِنَّ
اللَّهَ تَوَّابٌ** بدرستیکه خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن **رَحِيمٌ** مهربانست
بر آنکه باز ایستد از غیبت کردن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از ظلمات بوقتی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام اذان
باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کس دیگر نیافت که بانگ گوید بجز
این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیه آمد که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ** بدرستی
که ما آفریده ایم شما را **مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ** از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادر اند پس جهت
فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد　الناس من جهة التمثال اکفاء　ابوهم آدم والام حواء
بنسب آدمیانی که تفاخر ورزند　از راه دانش و انصاف چه دور افتاده اند　نسزد فخر کسی را بنسب زیرا که
زانکه در اصل نژاد آدم و حوا زاده اند　و آنکه کسی بنسب بالیدن و مباهات نازد باید که داند که تشعب شعوب و بطون برای
تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید **وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا** و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم
منسوب باصلی واحد **وَقَبَائِلَ** و قبیلها که منشعب بشعوب **لِتَعَارَفُوا** تا شما بشناسید یکدیگر را و
شمار کرده بدبعض دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید قرشی و باید دانست که شعوب

مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه
قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر بطونست چون لوی که بطنیست از قریش و پس از آن افخاذ است چون هاشم
که فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد از آن فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس
و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بهر
تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگوارترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکار
ترین شماست چه بتقوی که پیشتر قدم او در مرتبه فضل پیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب
باادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال
شما خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت می کردند و
می گفتند یا رسول الله تمام عرب بشما نزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمدیم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما
کشیده و ازیشان التصدق منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ
گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمَنَّا ایمان آورده ایم و گرویده قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار زبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگویید که ایمان آورده ایم وَلَكِنْ
قُولُوا أَسْلَمْنَا و لیکن بگویید که اسلام آورده ایم و اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و نطق
بکلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما
لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ و اگر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را
باخلاص و از سر نفاق بگذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای مِنْ أَعْمَالِكُمْ از مزد کردارهای شما شَيْئًا
چیزی را بلکه بتمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان
صادر شده باشد رَحِيمٌ مهربانست بتوفیه اجر ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی
الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول و بخلوص دل و صفای
نیت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود
جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خود که بجای حرب کارزار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای أُولَئِكَ آن گروه
مومنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان گروه آمده سوگند
خوردند که ما مومن صادقیم آیه آمد که قُلْ بگو ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر می کنید خدا را بِدِينِكُمْ
بکیش خود و بدروغ سوگند می خورید بر ایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنست که خدای می داند مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حوادث سفلی وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز برو پوشیده نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما

نفوس را رتبه کمال حاصل
گردد و هم گرا اتقوی حو



نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا بگو منت
منهید عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ
بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بانکه راه نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بایمان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
صَادِقِينَ راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای می داند غَيْبَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه شما می کنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق سورة ق مكية وهي خمس واربعون آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ق حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و
منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نثر را بجای تشبیب در نظم را چه سامع بمجرد استماع این
استدلال می کند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جاهلی است
که قرآن را شعر می گفتند و این حروف بعینه گفته اند نایبست از نامهای خدای یا نام قرآنست یا مفتاح اسم
قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتست بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر
عمل بانچه مامور شده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و گویند قاف
نام کوهیست محیط بکره زمین که حق سبحانه آنرا از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت
خدای یا بقرب الهی که بتر و بحی اقرب در این سوره از آن چیزی و چه یا سوگند می خورد و بقوت قلب حبیب خود
وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث نگرویده اند
بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بایشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده
مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان و منع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح
حال ایشانست بکفر هَذَا این کار که دیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزیست شگفت و کاری عجب
و دیگر گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون ما بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک ما را بعالم حیات باز خواهند
گردانید و روح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذَلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ بازگشتی دورست
از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان کرده گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما می دانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ
آنچه کم کرداند زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک
ابت
ماست كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابی نگاه دارنده تفاصیل اشیا را پس آنچه از ایشان خاک شده آگاهی داریم یا نوشته
محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا فراموش نمی کنیم پس اعاده ایشان بعد از افنا بر ما دشوار
نباشد و چنان نیست که ایشان می گویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن
راست درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ
پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورنده در شان قرآن گاهی آنرا سحری گویند و گاهی

شعر و کاهی افسانه و در باره پیغمبر وقتی او را مجنون می خواندند و وقتی کاهن و وقتی شاعر أَفَلَمْ يَنظُرُوا آیا نمی
نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که مجمع
قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زبر طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراسته ایم آنرا
به ستارگان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِن فُرُوجٍ هیچ شکافها و فرجها پس آفریده چیزی بدین همه بزرگی
بی فرجه و خلل و شکاف و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا
و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند
استوار بجای وَأَنبَتْنَا فِيهَا و برویانیده ایم در زمین مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ
نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و این همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن
وَذِكْرَىٰ و از برای یاد کردن و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ مر هر بنده باز گردنده را بجانب ما وَنَزَّلْنَا
و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُّبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَأَنبَتْنَا پس
برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دیگر
رست گردانیدیم بیابان دانه را که از شان او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ
و برویانیدیم درختان خرما بلند و بزرگ لَّهَا مر آن خرمابنانرا طَلْعٌ نَّضِيدٌ غلاف خرما بر هم نشسته مراد
تراکم طلع است یا بسیاری میوه و این همه برویانیدیم رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ بجای روزی مر بندگانرا وَأَحْيَيْنَا بِهِ
و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا زمینی مرده افسرده را پس همچنانکه زمینی پژمرده را حیات بخشیدیم
كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تأمل
کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور آن بعد از فنا در نفست که بشرط از حیات اموات می تواند
برد کدام دانه فرو شد که بر نیامد چرا بدانه انسانت این گمان باشد فرو شده چو دیدی برآمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی دل مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از تکذیب قوم ملول
بود از حال مکذبان امم غالبه خبر میدهد و می فرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ
نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند نوح را علیه السلام وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل چاه یا اصحاب
بئر معطله یا جبل فلج [illegible] پیغمبر خود را حنظله بن صفوان علیه السلام وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را علیه السلام وَعَادٌ
و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی و هارون را علیهما السلام وَإِخْوَانُ لُوطٍ و
برادران لوط یعنی اصهار او را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه شعیب را علیه السلام وَ
قَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع را و در سوره دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیاء مذکوره هر یک بمحل
خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبرانرا زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند
پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد و فرود



آمد بدیشان عذاب من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم و درمانده ایم بِالْخَلْقِ
الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بانکه حق تعالی مبدع خلق است در اول
پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمیع [illegible] چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و ارواح و حیات باز آن
ولی شبهه ایشان قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان مِّنْ
خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت می بینند و در خلق جدید بحقیقت از لکها آثار کی
و سخنان دقیق لطیف هست و بر بعضی از آن در تفسیر حم آیه [illegible] الطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچه که وسوسه می کند مر او را بدان نَفْسُهُ
نفس او از اندیشها وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی
بوی و این نزدیکی بعلم و قدرتست نه بمکان و مسافت [illegible] فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای
به بنده نزدیکتر است از علم دل وی [illegible] از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب
بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزاء نفس انسانست بوی پس در این سخن ایما هست بانکه حق سبحانه
از آن اقرب به بنده ما قربست پس چنانچه انسان هر گاه خود را طلبد یابد حق را نیز هر گاه جوید یابد و اذا سألك
عبادی عنی فانی قریب و در زبور آمده است که الا من طلبنی وجدنی نحن اقرب کنت من حبل الورید
تو تکیه میکنی بر [illegible] ای کاه و بنزها پرساخته حید نزدیک و تو دور افتاده و بباید دانست که قرب
حق با چون و بی چگونه باشد ای عزیز کمینه قرب جانرا که بوستانست بتن در نمی توان یافت قرب حق را که از کیفیت
مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکورست قرب بی چونست جانت را بتو
قرب حق را چون بدانی ای عمو قرب نی بالا و پستی رفتنست قرب حق از قید هستی رستنست و در کشف
الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که فرموده واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول با ایمانست و تصدیق و آخر با احسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان
تعبد الله کانک تراه و قرب حق به بنده دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم و دیگر
خواص درگاه را بخصایص بر وجه لطف که نحن اقرب الیه اول او را قرب وی جستن تا از جهانش بر باید پس قرب
بخشیدن تا از آب و گلش باز برد از هستی موهوم بنده می کاهد و هستی اصلی زیاده ظهور می کند تا چنانکه در اول
خود بود در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حد و دو متلاشی و اشارات
متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بخود باقی صبح تجلی الملک بر آید ناگاه غرقه گردند دران بحر چه
خرمن هستی موهوم چه جهان سوزاند آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو
فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفانرا و بنویسند عَنِ الْيَمِينِ بطرف راست نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ
و از جانب چپ نشسته یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ

درویش وجه شاه

بیرون نیفکند از دهن خود مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی تکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ
نگهبانی بود عَتِيدٌ آماده که نیکی را بنویسد و بدی را ثبت کند آورده که در حکمت اولی مذکورست که عجب بدایع از بنی آدم که
دو ملک او بر دندانهای او نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید
حال آنکه می گوید و بسیاری گوید و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه ابلهی که صرف از بیگی
مرد گفتار کن ازیکی سلطنت نیست زبان زیر کام تیغ بسته بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و نیک
و بد او بقید کتابت در می آرند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ و بیاید سَكْرَةُ الْمَوْتِ بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ
بامر خدای که درست و راستست و گویند مراد ذَٰلِكَ این مرگست مَا كُنْتَ مِنْهُ آنچه بودی تو که از او
تَحِيدُ میل کردی یعنی می ترسیدی و او را مکروه می داشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم
و بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها برآیند و ملائکه گویند ذَٰلِكَ این روزست يَوْمُ الْوَعِيدِ
روزی که خلقان را بدو وعید می کردند یعنی می ترسانیدند وَجَاءَتْ و بیاید در آن روز بعرصهٔ محشر كُلُّ
نَفْسٍ هر کسی مَعَهَا سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب می راند وَشَهِيدٌ با
او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی می دهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او و از سابق قرار جبر و نه چنین شاهد
انکار منصور و بهر کس از حق خطاب می رسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو بدنیا فِي غَفْلَةٍ در
حجاب مِنْ هَٰذَا ازین روز فَكَشَفْنَا پس برداشتیم عَنْكَ از دیدهٔ تو غِطَاءَكَ
پوشش جهل و غفلت ترا تا هر چه شنوده بودی معاینه ببینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف
حجاب از او حَدِيدٌ تیزست و گفته اند حدید اینجا بمعنی داناییست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و
حشر امروز بینا شدی و بدان دانا شدی وَقَالَ و گوید قَرِينُهُ همنشین او یعنی ملکی که بروی موکل بوده هَٰذَا
اینست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک منست عَتِيدٌ حاضرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسابق و شهید
که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافری ستیزه کرده گردنکش را مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ
منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیه در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلام
و او منع می کرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفتی دیگرش مُعْتَدٍ در
گذرنده از حد در آنکه مُرِيبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت
مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناه است دیوی
بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی آن دیو
که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ سرکش نکردم او را و در بارهٔ او از حد در
نگذشتم وَلَٰكِنْ كَانَ و لیکن بود او فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور و دراز و از آن باز نگشت قَالَ



گوید حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست
وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستی که پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنهٔ
رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن
لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و نیستم من ستم
کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوییم
و حفص بنون می خواند یعنی گوییم ما لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده
کرده ام که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدی یا نی خدای این گوید وَتَقُولُ و گوید دوزخ هَلْ مِنْ
مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی سوال یعنی زیاده کن و حق سبحانه چندانکه کافر بوی می
فرستد تا پر شود و قول آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط این قدم حق را بود کو را
غیر حق خود که کسان او کشد و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان برانند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید
پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ تأکید یعنی بهشت بدیشان نزدیک بوده دور و در روایت پیش از آن باشد که ایشان
بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر ایشان در آرند تا لذتش چیزها بدیشان گویند هَٰذَا
اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بود بدرستی و اینجا را آماده کرده ایم لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ
برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ نگاه دارنده
حدود شرع یا رعایت کننده اوامر و نواهی و گفته اند نگه دارندهٔ نفس از معصیت یا محافظت کنندهٔ عهد ربانی یا نگه
بان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد اگر تو پاس داری پاس انفاس
بسلطانی رسانندت ازین پاس زایک پند پس در هر دو عالم که برناید زجان پاک خدا دم مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ
هر که بترسد از خدای بِالْغَيْبِ به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا او
یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیارد دل بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زده از معاصی
نفس پس اینکس و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آیید بهشت بِسَلَامٍ یعنی با سلامت یا با
یافتن سلام خدای و فرشتگان ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقا و جاوید یعنی در وی
مرگ نباشد لَهُمْ مر اهل بهشت راست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها
فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ زیاده است از آنچه می خواهند و اکثر برآنند که
مراد از مزید رؤیت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از
قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل هر قرنی که عجب و واقع هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از
کفار مکه بَطْشًا از روی قوت و جهد و شوکت فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی

رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود ایشان را گریزگاهی از مرگ
یا پناهی از قضای خدا یعنی که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور
شد در این سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی و یادکردیست لِمَن كَانَ لَهُ هر کسی را که باشد مر او را
قَلْبٌ دلی منکشف حقایق اخبار را بعقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل
می فرماید که موعظه قرآن را دلی باید حاضر با خدای که طرفة العینی غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القاء
سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم
معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد به نعت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که
گوییا از پیغمبر می شنود و پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم را بلند تر برد و چنان داند که
از خدای می شنود شیخ الاسلام قدس الله روحه فرموده که این سخن تمام است و بر دو در قرآن گواهی هست و آن لفظ
شهید است و شهید آن را گویند که حاضر باشد از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از خبری شنود و حاضر از
متکلم و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مکرر ادا کردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما پیدا کردیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها مِن لُّغُوبٍ
هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد و آورده اند که رنگ مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت متغیر شد و آیه آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
بر آنچه می گویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه در باره تو از ایشان صادر گردد و چون نسبت بیهوده شعر
و جنون یا بر آنچه در حق من می گویند از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ با حمد پروردگار
تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو
شدن وی که نماز پیشین و دیگر است وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است
وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن پس سجده ها امام زاهد از مرتضی علی علیه السلام نقل می کند که ادبار السجود دو
رکعت بعد از نماز شام و گفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار
و بشنو ندا را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ
از جایی نزدیک با آسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیکتر است به آسمان و گفته اند مکانی قریب
بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضعی دور نبود و در خبر است که اسرافیل بر بالای صخره انگشت ها
گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزه و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای می فرماید که جمع
شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ



بآنچه او کردن حق است یعنی بعث و گویند شنیدن کافران که ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون
آمدنست از قبور إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده می کنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات
می دهیم وَنُمِيتُ و می میرانیم ایشان را در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر
باره که برای حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ یاد آر روزی را که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ
از او بیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی خواننده ذَٰلِكَ این احیاء
ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست و برانگیختنی عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما
دانا تریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه می گویند کافران از انکار بعث و افترا در حق من و سخنان که در باره
تو وَمَا أَنتَ و نیستی تو عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ بر ایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فَذَكِّرْ
پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَن يَخَافُ وَعِيدِ کسی را که بترسد از وعید من چه پند بکار
بد اناب جز ستمکاران سُورَةُ الذَّارِيَاتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتُّونَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه و تعالی قسم یاد می فرماید به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک و غیر
ندکان آن را پراکندنی و دانه را از گیاه جدا کنند یا ملائکه که برانگیزندگان بادها اند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس به بردارندگان
بار گران یعنی ابرها که باران گران بارند یا ملائکه که ابرها را بر دارند فَالْجَارِيَاتِ پس به روندگان يُسْرًا
رفتنی آسان یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس ببخش کنندگان کار
یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشانست و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک
بعملی نامزد شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیب و اشخاص
بزرگوار قسم یاد می کند جواب این إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر
و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست و درست و در آن هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ
٥٠ و بدرستی که جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست بی شک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند با
که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی
طرق کواکب که مسیر ایشانست و بیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی
بدو سوگند یاد می کند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید
نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی شاعرش می گویید و وقتی ساحرش می نامید و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول
شما در قرآن مختلف است او را سحر می خوانید و شعر و کهانت و سخنها و اساطیر الاولین يُؤْفَكُ گردانیده
شود عَنْهُ از او یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که دیده شده است
در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر آنست
محروم است و لها مه محرومون و بحکم ما اضت تا که ازل در حق هر کس چنانست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ

لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد از ایشان مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات
کوه نشستندی و هر یکی ایشان حضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم چیزی دیگر با آینده و رونده باز گفتندی و مردم را
از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرده و فرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان
فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از اوامر الهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می
پرسند از بیم و سوء ظن که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرده که وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ
و این سخن از روی تکذیب و استهزا می کنند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران
عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب کردند و خزنه دوزخ ایشان را
گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَذَا این الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید بد
شما در دنیا که آن بعنی برسید آن را تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودید و می گفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها و چشمها باشند بر آبهای جاری آخِذِينَ
پذیرندگان و فرا گیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچه از فضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان
از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش از دخول بهشت
مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ
خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب و عشا نماز گزاردندی
و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی بر ایشان گذشتی مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط یا
در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نمودندی و وقت آن را دراز کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ
و بوقتهای سحر هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ طلب آمرزش می کردند ایشان یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار
چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بدان وجه که گوییا شب سحر بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند
و این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حالی نداشته طاعت ناقص من موجب غفران نشود
با عظیم گردد و علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بود لِلسَّائِلِ
مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ و بی بهره را المحروم مستحقی باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگرست
و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصانی رسد یا فقیری که بخسران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را
نفقه ندهد و بر سر کنند بر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین
آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر یقین کنندگان را و بعضی از آن آیات
بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج می کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف
آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزا او در کیفیات و خواص
و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و نشانهاست در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا در نمی نگرید استفهام بمعنی



امرست یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذوات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه
از آن در نهاد شما بوده با وجود آن متنزه و مبرا از هیئات حسنه و ترکیبات خوش و منتظم آمده و لکن ممکن از افعال غریبه
و استنباط صنایع مختلفه و مستجمع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکورست که مرا این آیه اشارتست بنفس خود نه چند
در صفحه وجود خویش آثار قدرت مطالعه نماید حظ خود را ضایع کرده باشد و از زندگانی هیچ بهره نیابد
نظری بسوی خود کن که جان دلربایی شکن بچنگ خود اگر تو ازبند جایی تو زچشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی
چو در از صدف برون آ که تو بس گران بهایی وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب
روزی که بارانست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَ
مَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد
نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که إِنَّهُ لَحَقٌّ
بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ مانند آنکه شما سخن
می گویید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روزی و او عادت هَلْ أَتَاكَ بدرستی
که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند با هلاک قوم لوط علی
نبینا و علیه السلام فرود آمده و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام
الْمُكْرَمِينَ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم علی نبینا و علیه السلام که بنفس خود قیام
نموده بخدمت ایشان إِذْ دَخَلُوا چون درآمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابراهیم علیه السلام فَقَالُوا پس
گفتند سلام کردیم بر تو سَلَامًا سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم سَلَامٌ سلام بر شما و شما قَوْمٌ
مُنْكَرُونَ گروهی اید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت و ابراهیم با خود گفت
که اینها ایشان گفتند مهمانیم فَرَاغَ پس بازگشت ابراهیم إِلَى أَهْلِهِ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندا
که کجا می رود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک کرد آنرا
إِلَيْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد و ایشان بدان میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمی خورید
از این یعنی بخورید ایشان گفتند نمی خوریم فَأَوْجَسَ پس در خاطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی
دل ابراهیم کشن پر کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه در آن روزگار مردم که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی
چون ملائکه از ابراهیم علی نبینا و علیه السلام این خوف مشاهده کردند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس که ما فرشتگان
خداییم ابراهیم علیه السلام فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید که چندین از این گوساله را نکشتم و از او جدایی کردم جبرئیل علیه
السلام پر مبارک بر آن گوساله بریان کرده مالید زنده شده و بجست فریاد کنان رو بجانب مادر نهاد و ساره رضی
الله عنها در پس در ایستاده این حال مشاهده نمود و ابراهیم علیه السلام از آن صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره
آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند او را بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری دانا یعنی متولد شود پسری اسحاق نام

ازشاره که چون ببلوغ رسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایشان
فِي صَرَّةٍ در فریاد و بانگ که گفت الویلتا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان رانندی فَصَكَّتْ
پس طپانچه زد وَجْهَهَا روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ
عَقِيمٌ پیرزنی نازاینده قَالُوا كَذَٰلِكِ گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قَالَ رَبُّكِ
گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او محکم کننده است بولد تو الْعَلِيمُ
و داناست بنتیجه تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو کسی که بکار تو دانا بود
بر انجام آن هم توانا بود بیرون گشتن روی کس سوی کسی برا دولت بین از وجهی و پس چون ابراهیم صلوات الرحمن علی
نبینا و علیه دانست که ایشان فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود قَالَ
گفت فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده شدگان قَالُوا گفتند
إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بهلاک کردن گروهی گنهکاران یعنی
کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از هلاک ایشان
و زیر و زبر کردن شهر ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده و پخته مانند آجر مُسَوَّمَةً سنگ
نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ برای از حد بیرون برندگان در کفر
و فجور آورده اند که آن سنگها سرخ بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر یک بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این
سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن بجمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند
و همه بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که بقومی روند بهلاک کردن قوم
لوط علیه السلام دل مبارکش بجهت برادرزاده متألم بود که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملایکه گفتند که غم مخور که لوط
و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا پس بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در آن دیها از
مؤمنان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فَمَا وَجَدْنَا پس نخواهیم یافت فِيهَا در آن قری غَيْرَ
بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختر او و گفته اند یک کس از آن
قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت چند سال وَتَرَكْنَا و بگذاردیم فِيهَا در آن دیها آيَةً
علامتی از عذاب لِلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ بترسند از عذاب دردناک و آن
علامات آبهاء سیاه و تقلیب دیار قوم لوط است وَفِي مُوسَىٰ و در قصه موسی نیز آیتیست مر ترسندگان را إِذْ
أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا
فَتَوَلَّىٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه مستظهر بود بآن از خزانه و لشکر
اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات می نماید أَوْ مَجْنُونٌ
و دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد سخنان گفته ان طعن وی بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهل اوست

الجزء السابع والعشرون



چه او را بدو چیز نسبت داده طعن زده و مقرر است که سحر را عقلی تام و ذهنی دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال
عقلست و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون بر گشت از موسی و بر او طعن زد و قوم وی با وی هم آهنگ
بودند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس بینداختیم ایشان را
فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرق ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را
که چرا اعراض کردم از موسی و بر او طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله وَفِي عَادٍ و در اهلاک
قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ
بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را مَا تَذَرُ نگذاشت آن باد
مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیز را که بگذشت عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیز را
قوم ثمود كَالرَّمِيمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه ثمود نیز آیتیست مر خدا ترسان را
إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد ایشان را بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که تَمَتَّعُوا بهره گیرید
از زندگانی خود و منتفع گردید از عمر حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا
پس سر کشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ
پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ایشان انتظار می بردند و مراد از
صالح علیه السلام عذاب صیحه جبرئیل است علیه السلام چنانچه خبر ده گذشت فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن
کنایت از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که بگریزند از عذاب یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند با
هم خود در دفع عذاب بکوشند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری خواهندگان که بدیگر
در منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان
وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند بقدرتی که بر آفرینش آن داشتیم
وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر بنا آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را وَ
الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگستردیم زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانیده ایم وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ
و از هر چیزی از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی نر و جفت دیگریست یا بسبب شکل
چون نر و ماده یا بسبب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و
یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات علم و جهل
و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند اینست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و علو و دنو و سقم و
صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر
شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت صنعت زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و حق واجب بالذات واحد

قابل تعدد و انقسام نیست ذاتش از نسبت و تعدد پاک و وحدت او مقدس از اشتراک از عدد و جزو که او فرد است
که عدد بهر فرد در خور نیست احدیت و شمار از او معزول و حمدیت و نیاز از او مخذول ﴿فَفِرُّوا﴾ پس بگریزید و رجوع
کنید از کفر خود ﴿إِلَى اللَّهِ﴾ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل
تستری قدس سره منقولست که بگریزید بوی از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریزید ابدا از حق بسبب
تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه الله راجع بآنست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه
از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید هیچکس در تو نیاویخت که از خود نگریخت هیچکس با تو نپیوست که از خود نبرید
﴿إِنِّي﴾ بدرستیکه من ﴿لَكُمْ﴾ و شما را ﴿مِنْهُ﴾ از عذاب خدای ﴿نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ بیم کننده ام آشکارا
یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد ﴿وَلَا تَجْعَلُوا﴾ و مگردانید و مپرستید ﴿مَعَ اللَّهِ﴾ با خدای یکتا ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾
معبودی دیگر ﴿إِنِّي لَكُمْ﴾ بدرستیکه من شما را ﴿مِنْهُ﴾ از خدای در عبادت غیر او ﴿نَذِيرٌ﴾ ترساننده ام
﴿مُبِينٌ﴾ هویدا و پیدا ﴿كَذَلِكَ﴾ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می کنند ﴿مَا أَتَى الَّذِينَ﴾
نیامد بآنانکه بودند ﴿مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ پیش از کفار مکه ﴿مِنْ رَسُولٍ﴾ هیچ فرستاده ﴿إِلَّا قَالُوا﴾ مگر گفتند که
او ﴿سَاحِرٌ﴾ جادوست ﴿أَوْ مَجْنُونٌ﴾ یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود حمل او را بسحر خواندند و اگر از
وعد و وعید خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردند ﴿أَتَوَاصَوْا﴾ آیا وصیت کرده اند پیشینیان و پسینان با
﴿بِهِ﴾ بدین سخن نامعین کنند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾
بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد برگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول می دارد ﴿فَتَوَلَّ﴾ پس روی بگردان
﴿عَنْهُمْ﴾ از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال ﴿فَمَا أَنْتَ﴾ پس نیستی تو ﴿بِمَلُومٍ﴾ ملامت
زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
ملول و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیه آمد که ﴿وَذَكِّرْ﴾ و پند
و تذکیر و موعظه فرو مگذار ﴿فَإِنَّ الذِّكْرَى﴾ پس بدرستیکه پند دادن ﴿تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ سود می رساند
مومنانرا یعنی جهل و کافران و جحود ایشان ترا از تربیت مومنان باز ندارد و همچنان بر تذکیر خود ثابت باش
که موعظه را فواید بسیار و منافع بی شمار است در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعانرا سود
مند بود اول نعمت خدا را یاد دهد تا شکر گذاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در راه شکیبائی ورزند
سیوم عقوبت گناهان بر شمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا
از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کرداند تا دل در او نه بندند ششم مرگ را
پیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آخرت نیک سازند هشتم درکات دوزخ
و انواع عقوبتهای آنرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا بر شمارد تا بدان رغبت
کنند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهند یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن رانند تا از وی بتر



و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کنند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان سبب
منفعت مومنانست ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ﴾ و نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل ایمان ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ مگر
تا مرا بپرستند یا نیافریدم مجموع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد
گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را میشناسند فاما بعضی آنانکه فرمان می برند و برخی در عبادت
شریک می گیرند و حقایق این آیه و دقایق اشارات آن در الجواهر التفسیر است ﴿مَا أُرِيدُ﴾ نمی خواهم ﴿مِنْهُمْ﴾
از آفریدگان ﴿مِنْ رِزْقٍ﴾ هیچ روزی ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ﴾ و نمی خواهم که مرا اطعام دهند بلکه رزق
و اطعام صفت منست و بس ﴿إِنَّ اللَّهَ﴾ بدرستیکه خدای ﴿هُوَ الرَّزَّاقُ﴾ اوست روزی دهنده نه غیر او
﴿ذُو الْقُوَّةِ﴾ خداوند توانائی ﴿الْمَتِينُ﴾ استوار در قدرت خود در ترجمه رشتی در معنی قوی و متین آورده
قدرت تام داشتن و دلیل قوت بالغ گشتن و شدت قوتش جهت متانت قدرت شده نه در کار سازی ستانش را
فتوری و نه در روزی دهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کار با هیچ
بروزی بی نوایان را نوازد برحمت بی کسانرا کار سازد ﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ پس بدرستیکه مر آنانرا است که
ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ﴿ذَنُوبًا﴾ بهره از عذاب ﴿مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ﴾ مانند بهره یاران
ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده ﴿فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ﴾ پس باید که شتاب نکنند در
طلب آن ﴿فَوَيْلٌ﴾ پس وای ﴿لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ مر آنانرا که کافر شدند ﴿مِنْ يَوْمِهِمُ﴾ از عذاب روز
﴿الَّذِي يُوعَدُونَ﴾ آن روز که وعده داده شده اند بآن که روز قیامتست یا روز بدر سورة الطور مکیة و هی
تسع و اربعون آیة ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ﴾ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل
زبیر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه و تعالی استماع کرده و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و
منابع منافع ﴿وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ﴾ و سوگند بکتاب نوشته شده ﴿فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾ در صحیفه گشاده که در
وقت خواندن وا در بیان کتاب مختلف اند یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بر این تقدیر رق منشور مجاز بود چه
لوح اندر نوشت یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بر آن صریر قلم می شنیده
یا کتاب توریه که در آن نعت حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه
برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن می خوانند ﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه معموره
او بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او
بکثرت طواف ملائکه است و آنرا ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع
انوار حکمت و مخزن اسرار فطرتست یا عرش عظیم ﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ و سوگند بدریای پر آمده یعنی بحر محیط یا
بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن در میان چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اول تا مردگان از نفخه ثانیه
از آن بر آیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات

اذکر
کرباید

یا کند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور
سرای خاطر است که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع الدرجات که سقف خانهٔ دولت
و بحر مسجور دل است بآتش محبت تافته جواب قسم جهت إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو
لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست و فرود آمدنی مَا لَهُ نیست آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه
حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید
آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را دروغ پنداشتند
الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا برآنست و تکذیب نبی و انکار بعث
يَلْعَبُونَ بازی می کنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده می گویند يَوْمَ يُدَعُّونَ برانده
شوند بقهر و خواری یعنی می کشند بعنف و قهر إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی
آورده اند که دستهای کفار بر گردنها ایشان بسته شود و پیشانیهای ایشانرا بموی پای ایشان باز بسته شده بدوزخ افکنند
و گویند هَذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتش است که بودید كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ بوده که آنرا تکذیب می
کردید و باور نمی داشتید و وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید أَفَسِحْرٌ هَذَا آیا سحر است این که می بینید أَمْ أَنْتُمْ یا
شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا می گفتند که ما را چشم بند کرده اند اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ
فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ یکسانست
عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی توقع بی صبری و بیحالی که زیر غذایید و ابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ
جز این نیست که پاداش داده می شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه کرده بودید که عمل می کردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ
شادمانان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتها
جاودانی وَوَقَاهُمْ و نگاه داشته است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب
دوزخ و خزنهٔ بهشت بهشتیان را می گویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید
از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی رنج و تنغیص و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنْتُمْ
بسبب آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ عمل می کردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند وعده بجزا داده است
اما اصل فضل الهی است و اگر نه پیداست که مزد کردار را چه خواهد بود غایت فعل من آن زور و بازو
که با عدل تو کرده دم زنم تا او بفضل خویش فضلی کن ورای بعدل خود وکن یا فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان
یعنی بهشتیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختها بافته بزر یا بعضی بجنبی پیوسته
وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت گردانیم ایشانرا بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ



آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمده اند ایشانرا ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان خرد ایشان
بِإِيمَانٍ در ایمان یعنی ایمان آبا با ایمان در پیوسته روز میثاق أَلْحَقْنَا در رسانیم بِهِمْ بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان
ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجهٔ ذریه را برتر باشد آن بلند گردانند
تا چشم پدران بدیشان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار
ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود داده
رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الامام حسین روزی از استاد خود احمد بن ابی علی رحمهم الله نقل می کند که ایمان و عمل
بهشت و درجات بهشت را طلب نیست و وعدهٔ بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان و عمل
جز بفضل لم یزل نیست در فضل خدا بنده دل خویش دارم تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی
عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در گروست روز قیامت یعنی وابسته است
بپاداش کردار خود و از آن رهایی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و از مکلف بر حسب حکم داده وَأَمْدَدْنَاهُمْ
بِفَاكِهَةٍ و مدد دهیم ایشانرا یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشانرا بمیوه و بهر نوع که خواهند وَلَحْمٍ
مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر دست گیرند فِيهَا در بهشت یعنی بهم
دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسه ای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاس خمر است نسبت بشیخا با هم جمل
یعنی هم را بنوشانند خمری که لَا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند
و خصومت نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ
و طواف کنند عَلَيْهِمْ بگرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمان که ایشانراست بر شکل پسران
آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مروارید پوشیده و اند در صدف
که دست کسی بدیشان نرسیده و باد تصرف هر کس بر ایشان نوزیده و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول
خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل
بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که گروهی اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند و اولاد ایشان حور عین
و اولاد مؤمنان با پدران خود بر همان مبانی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریبست وَأَقْبَلَ و روی آرند
بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال
و اعمال ایشان قَالُوا إِنَّا كُنَّا گویند ایشان که بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش از این فِي أَهْلِنَا
در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا
از عاقبت کار و خاتمت حال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت
وَوَقَانَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتشی که بمسام درآید و سوم در مسام نفوذ کند و گویند
سموم نام جهنم است إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا بودیم مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش از این یعنی در دنیا که می پرستیدیم

خدا ابرا او می‌خواندیم او را و دعا به از دوزخ طلبیدیم پس دعا اجابت کرد ما را انّه بدرستی که او هو البرّ اوست
نیکوکار به بندگان الرّحیم مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت متعنتان بر عقبات که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب می‌ساختند و آنحضرت اندوهناک می‌شد آیه آمد که
فذکّر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل که را و ثابت باش بر آن و بسخن مشرکان ملول مشو فما انت پس
نیستی تو بنعمة ربّک بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمت بکاهن کاهنی که خبر دهد از غیب بی
نزول وحی بدو ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته ام یقولون
بلکه می‌گویند شاعر او شاعر است نه نبی نتربّص به انتظار می‌بریم بوی ریب المنون حادثه
روزگار را یعنی چشم می‌داریم که بمیرد چنانچه شعرا دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدر او باشد یعنی زود
بمیرد و بپیری نرسد قل تربّصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانّی معکم بدرستی که من با شما من
المتربّصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می‌برم چنانکه شما منتظر هلاک منید ام تأمرهم یا می‌فرماید
ایشان را احلامهم عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که در کاهن می‌گویند و کهانت را فطانت لازم است
و مجنون می‌خوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت می‌دهند و شاعر را کلام منسق مخیل باید و آن با جنون میسر نمی
گردد پس این سخنان نه بمقتضای عقلست ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد
درگذشتگان در مکابره و عناد ام یقولون بلکه می‌گویند تقوّله بربافت است قرآن را و از خود
گفته و چنان نیست که ایشان می‌گویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از استکبار و حسد نمی‌گروند فلیأتوا
پس گو بیارید بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا اگر هستند صادقین راست
گویان در آنکه قرآن را از خود می‌توان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند
گو ما شند او حدیثی انشا کنند ام خلقوا آیا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر و
مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیه بر این وجه
گفته اند که آیا ایشان مخلوق شده بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون یا آنکه ایشان
آفریننده گانند خود را و این نیز ظاهر البطلانست که معدوم وجود تواند داد چیزها را ام خلقوا السموات یا
ایشان آفریده اند آسمانها والارض و زمین را و نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان یقین
نمی‌آیند و بر کردگار می‌گروند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن ربّک خزینهای آفریدگار
تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام هم
المصیطرون آیا ایشان مسلطان و غالبانند و مسلط شدگانند که هرچه خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشان
راست سلّم نردبانی که بدان بر آسمان روند یستمعون فیه می‌شنوند در او کلام ملائکه و آنچه از غیب
بدان فاوحی کرده می‌شود و اگر چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان

که بر آسمان

که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بسلطان مبین حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی ام له
البنات آیا مر خدا راست دختران ولکم البنون و مر شما راست پسران و در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست
دختر جهة گفت ام تسألهم آیا می‌خواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا تاوان زده شوند
فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو بتابند
ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون
پس ایشان می‌نویسند از آن که خبر پیغمبر از قیامت و بعث باطلست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و اینها
چنین ثبت ام یریدون بلکه می‌خواهند کیدا مکری و قصدی در باره تو و او مکر بیت که در دار
الندوه می‌کردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس
آنانکه کافر بوده اند هم المکیدون ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای آن کید و وبال آن کید بدیشان باز گردد
و مقتول شوند در بدر ام لهم آیا ایشانراست اله غیر الله معبودی جز خدای بحق که عذاب ایشانرا دفع
کند از ایشان بازدارد سبحان الله پاکی مر خدای راست عمّا یشرکون از آنچه شرک می
آرند بوی یا شریک می‌گیرند برای وی بر ذیل فرش تنزیه غبار شرک با وحدتش کسی دم شرکت چه ساقی زند
سطح کاخ کند بوحشی خیال و وهم دست کاش آتش غیرت در آن زند معاندان قریش می‌گفتند حضرت رسول را
صلی الله علیه و آله و سلم که فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست
گویی حق سبحانه فرمود که وان یروا و اگر ببینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود
آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از غلط عنا و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه ابریست سحاب مرکوم
ابریست درهم بسته و بر هم چفسیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی‌ایستند فذرهم پس دست
بدار از ایشان یعنی جنگ مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار حتی یلاقوا تا وقتی که
ببینند و ملاقات کنند یومهم الذی فیه روز خود را که در آن یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از
نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا
چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب را
و مراد از چنین روز یا روز بدر است یا روز قیامت و بعضی گویند روز بدر وانّ للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست که
کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و
بقحط هفت سال ولکنّ اکثرهم ولیکن بیشترینه ایشان لا یعلمون نمی‌دانند این را واصبر و شکیبائی
کن لحکم ربّک مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان
فانّک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاه داشت مائی و مای چشم ما و محافظت تو می‌نمائیم وسبّح
و نماز گزار بحمد ربّک بستایش آفریدگار خود حین تقوم وقتی که برخیزی از خواب یا بگوئی سبحانک

اللهم وبحمدك ذلك که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک ودر خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد مر لغو ولهوی را که در آن مجلس
واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از
ریا دورترست و بر نفس سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفاء
ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح وجهی دیگر برآنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم مکیة وهی اثنتان وستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم دعوت آشکارا کرد و اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شده از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود
که وَالنَّجْمِ یعنی ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگان باشد که راه نمای مسافران اند
در بر و بحر یا کواکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم می کنند
شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد بنجوم قرآنست و هوی بمعنی نزول نجم
سوگند بسوره و آیات قرآنی چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که مراد ستاره وجود محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج
و در لباب گوید که مراد ماه حضرت چون بالا رفت بمعراج چه از هوی مر او معنی انقضی توان کرد و نزد محققان سوگند یاد
کرده بستاره دل محمد صلی الله علیه وآله وسلم که بنگ توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ گمراه نشد
صَاحِبُكُمْ صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد وَمَا يَنْطِقُ
و سخن نمی گوید عَنِ الْهَوَىٰ از هوای نفس خود یا بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند و اصل معنی آنست
که نطق او بغیر آن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق می شود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحیی
که فرود آمده می شود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید وی را این وحی و آورده بود شَدِيدُ الْقُوَىٰ فرشته
سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قلع کرده بپال خود گرفت
و بآسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه او قوم ثمود بهلاک پیوستند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ
پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامورست بر آن یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بصورت اصلی خود وَهُوَ
و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا او را پیغمبر دید و هیچ کس جبرئیل را
در صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و او را دو نوبت دید در نوبت اول که او را بر ساحت اصلی
او دید بیهوش شد و چون باخود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته و دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش
نهاده و حق سبحانه از این خبر می دهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آنکه
او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس فرود آورد و بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود



مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وآله وسلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ بلکه نزدیکتر
از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خدا که محمدست صلی الله علیه
وآله وسلم مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدا بوی یعنی گفت با جبرئیل علیه السلام و بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع بحق است
و بعضی به پیغمبر برین نوع که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه وآله وسلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت
گشت بکمالات و منزلت نه بمنزل و مکان فَتَدَلَّىٰ پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدا را و چون آن مرتبه
بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد
من ربه ان یکون ساجدا و کان قاب قوسین او ادنی کنایه است از تاکید قرب و تقریر محبت و بواسطه تقریب با فهام
در صورت تمثیل مودی شده و چه عادت عظماء عرب آن می بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی می خواستند که
نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو چله را بشستین با کوشت
و یکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی
میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی بوجهی منعقد یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگر است
پس گویا در این آیه باعتبار آن معنی مودی شده که محبت و قرب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با حق سبحانه بنا بر آ
تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی ما قال ابن عباس و نزد محققان
دنی اشارت بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او او ادنی
بمرتبه سر منور او نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهده
شیخ ابو الحسین نوری را قدس سره از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل در نگنجید نوری کیست که
از آن سخن تواند گفت
خیمه برون زد ز عده و جهات پرده او شد تتق نور ذات تیرگی هستی از وجود گذشت
پرده گی پرده شد آن نور گشت کیست کز آن پرده شود پرده ساز زمزمه گوید از آن پرده باز فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد خدای
إِلَىٰ عَبْدِهِ به بنده خود مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد یعنی علما گویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی
گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب روایات بسیار وارد
شده و در خبر جواهر بطریق تمام یافت اجابت وجه اختصاص اینکه اول آنکه مضمون وحی این بود که گر نه آنست که
دوست میدارم معاتبه با امت تو والا بساط محاسبه ایشان طی می کردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد صلی الله علیه
وآله وسلم انا و انت و ما سوی ذلک خلقت لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب انت و انا و ما سوی ذلک
ترکت لاجلک سیوم آنکه امت تو طاعت من بجا می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست
و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای منست از ایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریم
و آنچه بقضای منست از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیم مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ
نگفت دل محمد صلی الله علیه وآله وسلم با محمد صلی الله علیه وآله وسلم مَا رَأَىٰ در آنچه دید این هر دو بقول اول جبرئیل است

علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر این اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدای را در شب معراج
دید و در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه و تعالی بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیده دل شان به نمود
کلام سروری بی مثل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید و آن دیدن که حیرت حاصل شد و دلش در چشم و چشمش در دلش بود
أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله می کنید با محمد صلی الله علیه و آله و سلم عَلَىٰ مَا يَرَىٰ بر آنچه دید در شب معراج و مجادله
آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او
نَزْلَةً أُخْرَىٰ یکبار دیگر عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق
بدان منتهی می شود و اعمال ایشان بزیر آنجا می رسد و بر نمی گذرد و بتفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید بار دیگر
وقتی که خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنه موید اینست که فرمود پیغمبر خدای را بدیده دل در شب
معراج دو نوبت دید و در معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب مرتجا بوده و برای درخواست
تخفیف نماز و شاید که این رویت ثانیه در بعضی عرجات بوده باشد عِندَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ
الْمَأْوَىٰ بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهداست و پیغمبر دید جبرئیل یا خدای را إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ
آن هنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَىٰ آنچه پوشیده بود یعنی ملایکه بسیار جمع بوده بدان درخت بر هر
برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران می کردند چون پروانها و زرین بال پوشیده و آن نور کبریا بوده مَا زَاغَ
الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بچپ و راست باز نگریست وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت
از حدی که مقرر بود نگریستن وی را و در این آیه ستایش آنحضرت بحسن ادب و طلوعیت که در آن شب بر تو التفات
بهیچ ذره از ذرات کاینات ننگند و دیده دل جز بشاهد جمال بی زوال آلهی نگشود     دردیده کشید کحل مازاغ
بی زاغ نگاه کرد و نی باغ     میراند براق عرش پرواز     تا جلوه نماز و پرده راز     پس پرده زپیش دیده برخاست
بی پرده بدید آنچه دل خواست لَقَدْ رَأَىٰ بخدای که دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج مِنْ
آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ از آیات قدرة آفریدگار بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را او دید چون جبرئیل را با ششصد پر
هر یک از شرق تا غرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه أَفَرَأَيْتُمُ
اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ خبر دهید و اکر لات و عزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ و منات سیوم دیگری تواند کرد
اینها که خدایی کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا
می پرستیدند و منات صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف می کردند یا بتی منتسلی که بنو کعب عبادت آن می
نمودند و حقیقت کفار آن بوده که در درون هر بت جنی است و این جنیات با ملایکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود
که أَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْأُنثَىٰ و مر خدای را ماده تِلْكَ این قسمت
إِذًا آن هنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتی بود ناراست و بی اعتبار که چیزی که از آن ننگ دارید
بخالق خود نسبت دهید إِنْ هِيَ نیست این ستایش با اعتبار الوهیت إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامهای چند که داده





الله

سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید ایشان را أَنتُمْ شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق
کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ جهت مَّا أَنزَلَ اللَّهُ فرستاده است خدای بِهَا بعبادت ایشان
مِن سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ در آن زده بر خصم مسلط شوید إِن يَتَّبِعُونَ پیروی نمی کنند مشرکان در پرستش بتان
إِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی تو هم آنکه کرده اند که عمل ایشان حق است وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ و آنچه آرزوی
می نماید که آنچه می خواهد نفسهای ایشان یعنی آرزو و طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان وَلَقَدْ
جَاءَهُم و در آینه آمد بر ایشان مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت
أَمْ لِلْإِنسَانِ آیا هست مر انسان یعنی کافر را مَا تَمَنَّىٰ آنچه آرزو می برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان
و فلان نداوند فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس مر خدای راست ملک آخرت وَالْأُولَىٰ و مملکت دنیی هر چه خواهد بهر که
خواهد بدهد و کسی را برا و حکم نرسد وَكَم مِّن مَّلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها که
گرامی اند و ارزند شفاعت ایشان لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزی را إِلَّا
مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَن يَشَاءُ برای هر که خواهد از
ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مومنان که کسان او را شفاعت کنند وَيَرْضَىٰ و پسندد و
خدای آنکس را برای تشفیع شدن یا شفیع گشتن إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند
بِالْآخِرَةِ برای آخرت لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هر آینه نام می نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ نام نهادن
مادگان یعنی می گویند بنات الله اند وَمَا لَهُم بِهِ و نیست ایشان را بآنچه ایشان را اناث می گویند مِنْ عِلْمٍ
هیچ دانشی إِن يَتَّبِعُونَ در پی نمی روند بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَإِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که
گمان لَا يُغْنِي سود نمی دارد مِنَ الْحَقِّ از سخن حق شَيْئًا چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان
کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فَأَعْرِضْ پس روی بگردان عَن مَّن تَوَلَّىٰ از آنکس که روی
می گرداند عَن ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآنست وَلَمْ يُرِدْ و نمی خواهد بجز خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
مگر زندگانی دنیی را ذَٰلِكَ این دوستی دنیی و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُم غایت رسیدگی ایشانست
مِّنَ الْعِلْمِ از دانش و از آن تجاوز نتوانستند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوفست و بعضی علما حکم
اعراض را به آیه قتال منسوخ دانند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَن ضَلَّ
عَن سَبِيلِهِ بکسی که گمراه شود از راه او که دین اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست
بِمَنِ اهْتَدَىٰ بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد وَلِلَّهِ و مر خدای راست مَا
فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخلوقات
سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزاء ایشان پس قیامت خواهد آورد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ
أَسَاءُوا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ

الَّذِينَ اَحْسَنُوا و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و بتوحید قایل شدند بِالْحُسْنَى به پاداش نیکو که بهشت است الَّذِينَ
محسنان آنانند که ایشان يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند و بازایستند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناهانی
کبیره که در آن باب وعید وارد شده یا آن حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشها بزرگ را یعنی زنا بخصوص
که افحش کبایر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ لیکن اگر کسی بکند آنچه اندک وخرد باشد از گناه یا بخاطر او
گذرد و از قوت بفعل نیاید او معفو است إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را
کبایر گناه ملکات بحکم کرم تو پاک کمانت
ما را که از حد برونست عفو تو زجرم ما فزونست هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ خدای داناترست باحوال شما اِذْ
اَنْشَاَكُمْ چون پدید آورد شما را یعنی ابتدا آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک و پدر
شما را آفریده است احوال و اقوال و افعال شما را وَاِذْ اَنْتُمْ و آن وقت که شما اَجِنَّةٌ خردان بودید
فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید
اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را به بی گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در این باب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی
گفتندی او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیده فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی
نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که دانا ترست باحوال شما در مبدا خلقت و وقتی که کودک
خرد بودید در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آنست که بعضی مردم می گفتند که نماز ما و روزه ما و حج ما آیة آمد که ستایش مکنید
خود را هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقَى بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود آورده که ولید مغیره
در پی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم می رفت و استماع کلام وی می نمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین
پدران را گذاری و ایشان را بضلالت نسبت می دهی جواب داد که چکنم از عذاب خدای می ترسم یکی از کفار گفت این
مقدار از مال بمن ده که اگر عذابی متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد آیة آمد
اَفَرَاَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکسی را که از پی روی حق تَوَلَّى روی بگردانید وَاَعْطَى قَلِيلًا و بداد
اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از او وَاَكْدَى و باز داشت باقی را پس جهل و بخل بایکدیگر جمع کرد
اَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیز ناپوشیده فَهُوَ يَرَى پس او می بیند یعنی میداند
که صاحب او عذاب او برخواهد داشت اَمْ لَمْ يُنَبَّاْ یا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى
بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَاِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و در صحف ابراهیم آنکسی که وفا کرد و در تسلیم نفس و
روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد و بنطرت اسلام که دهه چیز است یعنی آیة آنست که آیا ولید خبر نداد و بآنچه در صحف ابراهیم
و موسی است و آن کدام است اَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ اُخْرَى
بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود و بدیگری حواله کند وَاَنْ لَيْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر
آدمی را اِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نگیرند بثواب دیگری نیز ثواب



نمی کرداند و در تبیان گفته که این منسوخ است چه در سوره طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت می کنند
وَاَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی خود را یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَى زود باشد که بـ بینند در روز
عدل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مر او را الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش تمام اگر خیر اگر خیر
و اگر شر شر وَاَنَّ و آنکه اِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان وَاَنَّهُ
و آنکه خدای هُوَ اَضْحَكَ او می خنداند وَاَبْكَى و او می گریاند یعنی شاد و غمگین می کرداند یا می خنداند اهل
بهشت را در بهشت و می گریاند در دوزخ یا زمین را بنبات خندان و ابر را بباران گریان می سازد و نزد بعضی
خنده و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض از او وَاَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ
اَمَاتَ او می میراند وَاَحْيَا و زنده می سازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و پس بای میراند بوقت اجل در
دنیا و زنده می سازد در قبر یا اوست حاضر زنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده می سازد کافر را بکفر و
زنده می کند مؤمن را بمعرفت و بقول جمعی اماته و احیا بجهد و علمست یا به بخل وجود یا بعدل و فضل و نزد محققان
بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمة الله فرموده که میراند نفوس زاهدان را باثار مجاهدت و زنده گردانید
قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یار که امر تبه فنا فی الله رسانید جرعه از ساغر بقا بالله چشانید
هرکه از بود او فانی گشت پر زکوه های روحانی گشت کشتگان شربت حیوان دهی بعد کشتن جان جاوید دهی
وَاَنَّهُ و آنکه در صحف ابراهیم و موسی است علیهما السلام آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ پدید آورد اجناس
دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی اِذَا تُمْنَى در وقتی که ریخته شود
در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام از این مستثنی اند وَاَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خداست النَّشْاَةَ الْأُخْرَى
آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وَاَنَّهُ هُوَ اَغْنَى و آنکه اوست آنکه توانگر کند بمال نقد وَاَقْنَى و
سرمایه و بدهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بداده وَاَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ
الشِّعْرَى اوست آفریدگار شعری شعریان دو کوکبند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیست و دیگری عبور
و او یمانیه است و مراد از این شعری اوست و ابوکبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بود او را
می پرستیده و با قریش در عبادت اوثان مخالفت می کرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه می گفتند بجهت خلاف
با ایشان وَاَنَّهُ اَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَى قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی
نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بمنه لقیم می گفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کرد
و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَا و هلاک کرد قوم ثمود را فَمَا اَبْقَى پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را
وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هم
ایشان اَظْلَمَ ستمکارتر وَاَطْغَى و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح را علی نبینا و علیه السلام
بسیار برنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را اَهْوَى

بشکند بعد از آنکه جبرئیل علیه السلام برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشّٰهَا پس بپوشانید آن شهرها
مَا غَشّٰى آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بر آن بارانید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای
آفریدگار خود تَتَمَارٰى شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نعمتی که در معدودات
هست آنرا گفتن بجهت آنکه در او پند است مر اهل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی و دشمن آن هست و آن موجب
تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سبب تقویه دل مؤمنان است این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و
آله و سلم هٰذَا پیغمبریست بیم کننده نَذِیْرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْاُوْلٰى از جنس پیغمبران نخستین بهمان می فرماید که ایشان
می فرمودند اَزِفَتِ الْاٰزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف بقرب و دنو است لَیْسَ
لَهَا نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای کَاشِفَةٌ ظاهر کننده
اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِیْثِ آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُوْنَ تعجب می دارید وَتَضْحَكُوْنَ و می
خندید باستهزا وَلَا تَبْكُوْنَ و نمی گریید از خوف وعیدها که در اوست وَاَنْتُمْ سٰمِدُوْنَ و شما بازی
کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان کفار در وقت قرائت قرآن سرود می کنند تا مردم را از استماع آن باز دارند
فَاسْجُدُوْا پس سجده کنید لِلّٰهِ مر خدای را وَاعْبُدُوْا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده
که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خواندن
این آیه سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این سجده نزد ما واجب است از سجدات قرآن و
در فتوحات این را سجده عبادت گفته که او آگهی ذات و مکنت حضرت بوی و جز سالکان طریق عبادت
عبادت و عبودیه بمنزل این سجده نرسند سُوْرَةُ الْقَمَرِ مَکِّیَّةٌ و هی خمس و خمسون آیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد و بر دو جانب
کوه حرا در میان مرده و فلق فلقه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره
فرود آمد که اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات
قرب قیامت انشقاق قمر است و بر این وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رضی الله عنه آورده که شبی ابو
جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و ابوجهل گفت ای محمد آیتی بنمای و الا سر تو بشمشیر
برمی دارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بجهود راست نگریست تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر
باشد جهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق می شود و ساحر در آسمان تصرف
نتواند ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه برآورد و اشارت فرمود ماه که
بشکافد فی الحال بدو نیم شد یک نیمه بجای خود قرار گرفت و یکی دیگر بر جانب دیگر رفت باز گفت بگوی تا ملتیم
شوند اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند شیخ گفت ماه چارده بر لوح سبز چرخ چون فانه و بر تیغ بنان او
جهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت او چشم ما را سحر بسته است و قمر را منشق یافتند و از جماعت مسافران که از اطراف





آفاق برسند سوال کنیم تا ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را
دو نیمه دیدیم با وجود این تکذیب کردند و گفتند جادوی او بغایت قویست چنانچه حق سبحانه فرمود وَاِنْ یَّرَوْا و اگر
ببینند کافران اٰیَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق دعوای او باشد یُّعْرِضُوْا
اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در آن وَیَقُوْلُوْا و گویند سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ این جادو
دایم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوْا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوْٓا و پیروی نمایند اَهْوَآءَهُمْ
آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ اَمْرٍ و هر کاری که مقدر شده
مُّسْتَقِرٌّ واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَ
لَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستی که آمد باهل مکه در قرآن مِّنَ الْاَنْۢبَآءِ از خبرهای پیشینیان یا از جهان امور اخروی
مَا فِیْهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن بود از تناهی و منع از فزود سرکشی حِكْمَةٌۢ بَالِغَةٌ و آن حکمت
تمام است رسیده بر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را وعظ و سرسانندگان بیم کنندگان یعنی
پیغمبر و مواعظ قرآنی اگر آیند بدیشان یکی پس از دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا وقت
او قتال و منتظر باش جزای ایشان را یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام
ایشان را اِلٰى شَیْءٍ نُّكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت خُشَّعًا اَبْصَارُهُمْ فرام
رفته چشمهای ایشان از هول یَخْرُجُوْنَ بیرون آیند مِنَ الْاَجْدَاثِ از قبرها كَاَنَّهُمْ گوییا
ایشان جَرَادٌ مُّنْتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان
می روند مُّهْطِعِیْنَ شتاب کنندگان اِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز او می آید
می شتابند یَقُوْلُ الْكٰفِرُوْنَ می گویند ناگرویدگان هٰذَا یَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوار است بر ما
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوْا
عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بنده ما نوح را وَقَالُوْا مَجْنُوْنٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ
و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و
سنگ بر او زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهٗٓ پس بخواند نوح علیه السلام آفریدگار
خود را اَنِّیْ مَغْلُوْبٌ با آنکه من مغلوب قوم خود شدم و مرا طاقت نماند که انتقام کشم از ایشان فَانْتَصِرْ پس
تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَآ پس بگشادیم برای عذاب ایشان اَبْوَابَ السَّمَآءِ درهای
آسمان را از طرف مجره بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان می ریخت بر دوام و در این مدت
منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْاَرْضَ و بگشادیم در زمین عُیُوْنًا چشمها تا از وی نیز آبها بر آمد فَالْتَقَى
الْمَآءُ پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین عَلٰٓى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان
یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنٰهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار کردانیدیم

لیاست

ایشانرا عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور وَدُسُرٍ و خداوند میخها و مسمارها
که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاهداشت ما و این طوفان واقع شد
جَزَاءً برای پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که نگرویده بودند بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت
وجود او یعنی نوح علیه السلام وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که باقی گذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه و بیانها
بودن با کشتی نوح را در زمین قردی از جزیره مطاعنی و عبرتی در قصص هست که اول این امت آن کشتی را دیده
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پندگیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود
[illegible] عقوبت من در روی که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح علیه
السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه که آسان گردانیدیم قرآنرا لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال
امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظت شنونده هست که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ
تکذیب کردند گروه عاد هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن
من ایشانرا بباد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشانرا از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا
بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد سخت با آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ
در روز شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافت شآمت او و آن روز چهارشنبه آخر ماه بوده از ماه صفر تَنْزِعُ النَّاسَ
بکنند آن باد مردمانرا كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما اند مُنْقَعِرٍ
برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده این خود عذاب دنیوی بود فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه باشد
عذاب من مر ایشانرا در آخرت وَنُذُرِ و وعیدهای که ایشانرا بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
و بدرستی که آسان ساختیم قرآنرا که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
پس آیا هیچ پندگیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم
کردن و پند دادن پیغمبر ایشان ایشانرا فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا
یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را و او را هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما
آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون أَأُلْقِيَ آیا القا کرده الله
الذِّكْرُ عَلَيْهِ وحی را برا و مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند
بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغ گوینده أَشِرٌ خودپسند و ستیزنده میخواهد که بر ما
ترفع کند حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب برایشان فرود آید یا روز
قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغگوی با ستیزه چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام
و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً
لَهُمْ برای امتحان مر ایشانرا تا ظاهر شود که سبب عذاب ایشان چه بوده و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ



نگاه بان ایشان باش و ببین چه کار با ناقه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بر آزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کن
ایشانرا أَنَّ الْمَاءَ آنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و
انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُحْتَضَرٌ حاضر گردانیده شده است
مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ
یار خود را که قدار بن سالف بود و برای عقر ناقه فَتَعَاطَىٰ پس فرا گرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ
پس پی کرد ناقه را بجهت عقر ناقه دو زن بوده عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شد صدوق ابن عم خود مصدع
بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر دو راه گذر ناقه کمین کردند
و چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او تیری بینداخت که پایهای ناقه بدوخت قدار تیز از کمین گاه بیرون
آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه [illegible] بر آمد
سه بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند [illegible] کشته شد و بعد از سه روز عذاب بر ثمود نازل گشت فَكَيْفَ
كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من مر قوم ثمود را وَنُذُرِ و بیم کردن ایشان بر رسالت صالح علیه السلام
إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریادی یگانه یعنی یک صیحه
جبرئیل علیه السلام فَكَانُوا پس گشتند از هول آن آواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند گیاه خشک شکسته که در
جای گوسفندان آنرا بر هم نهاده باشند و ریزه ریزه شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که آسان ساختیم
قرآنرا لِلذِّكْرِ برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ کنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده هست
مر آنرا كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام او را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن
وی مر ایشانرا إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی با ابری سنگ بارنده
همه را هلاک کردیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران وی را نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ رهانیدیم ایشانرا از عذاب لوط
بسحرگاه که عذاب واقع میشد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا انعامی از نزدیک ما كَذَٰلِكَ همچنین که انعام کردیم بر
و بنات او نَجْزِي پاداش میدهیم نعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد و نعمت را که ارسال
رسل و انزال کتب و بدان ایمان آرد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا
از گرفتن ما بعذاب و هلاک فَتَمَارَوْا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند وَ
لَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستی که طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملائکه بوده اند یعنی گفتند ایشانرا
با تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا کرد و ایشانرا پند میداد ایشان در خانه شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا
پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشانرا و [illegible] ایشان هموار کردیم در ضربت که جبرئیل علیه السلام بر روی
[illegible] ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشانرا بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِي عقوبت
مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم کرد لوط مر شما را بآن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بُكْرَةً

در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز گشت
تا ایشانرا هلاک نکرد و گفتیم بدیشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید و بکشید عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن
مرا یعنی عذابی که بزبان من بیم کرده شمارا وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه سهل و آسان کردانیدیم قرآن را
جهت عرب بزبان ایشان لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ
فرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلام یا آیتها که موسی علیه السلام قبطیان را بدان
بیم کرد و آن نه آیه بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ
پس گرفتیم ایشانرا بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن مُقْتَدِرٍ توانا
بر هلاک منکران أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی تر و سخت ترند مِنْ أُولَٰئِكُمْ
ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و
آنانرا عذاب فرا رسید ایشانرا چرا فرا نرسد أَمْ لَكُمْ یا آنکه شمارا است ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ
برائتی در کتابهای آسمانی یعنی برائتی نوشته شده بنام شما که شمارا عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا
می گویند کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که منهزم کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و برگردانیده شوند پشتها
ایشان از حرب یعنی هریک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این
آیه یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه می فرماید که چون این آیه فرود آمد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که این را نمی دانم که چیست تا آنگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید و می گوید
سیهزم الجمع دانستم که معنی آیه چه بوده و بعضی قتل و اسیر و هزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت
مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَىٰ سخت تر و با هول تر
وَأَمَرُّ و تلخ تر و ناخوش تر است از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند
از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در عقبا و هستند با آتش سوزان در آنوقت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده شوند
فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشانرا بر رویهای ایشان می کشند و بدوزخ
می افکنند و می گویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا إِنَّا كُلَّ
شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما هر چیزرا آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر و ترتیب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم
مقدرست و مکتوب بر لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدیل دور است
قضی الله امرا و جف القلم — هر چه خط لوح ازلی دارد و خوش — که هر چه قلم رفت قلم در نکشند وَمَا أَمْرُنَا
و نیست فرمودن ما هر چیزی را که تکوین آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بنیام



قیامت که یک کلمه كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن
بر پا داریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شمارا از کافران در زمانهای
گذشته چنانچه درین سوره شنیده فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد
وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوبست در لوح محفوظ زیر کتاب اعمال که نوشته
و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته اند در نامها آن ایشان که بدست حفظه است
وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خورد و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ
نوشته شده است و بدان پاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فِي جَنَّاتٍ
در بوستانها اند روز قیامت وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی روشنی و گشادگی
یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند و در سعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر منتهیان باشند
فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکان پسندیده که در او لغو نباشد و تاثیم از امام صادق علیه السلام منقولست که حق سبحانه
آن مکانرا بصدق وصف کرد پس ننشیند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن مکانیست که حق تعالی
راست کرده اند در او وعده که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزدیک پادشاهی
مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است
که در مرتبه عندیه متحقق شده و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم ترتیب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در آن
سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه امروز در این سرا مخصوص بدان بوده
که ابیت عند ربی و چون مرتبه که عزو اقرابی بدان نازند امروز با پاداو نایب و ما بوده پس از مرتبه اعلای فرود آی و او
کرشان را خواند و داد — المجرم سلابدال — مرآت جمال ذو الجلال — جمال ابیت عند ربی صاحب دل لاتنام قلبی
از روئیت حضرت آلهی مستی جنابه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد گم گشته بود عبارت آنجا
بلکه نرسد اشارت آنجا سورة الرحمن مکیة و هی ثمان و سبعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کافرانرا از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و کفار
که اهل مکه طعن میزدند که فلان و فلان قرآن بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم می آموزند این سوره آمد که الرَّحْمَٰنُ
خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخت قرآنرا بحبیب خود را
نه جبرئیل و بیار یعنی آسان کردانید ویرا او را آموختن و دیگرانرا آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید خدای جنس
آدمیانرا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت ایشانرا روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو
آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه و آله وسلم و بیاموزانید ویرا بیان آنچه بوده و هست و باشد چنانچه
مضمون علمت علم الاولین و الآخرین از آن معنی خبر میدهد الشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه می روند
بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده سیر ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول

اوقات شناخته می‌شود وَالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و آن را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از
بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که آن را ساق باشد و بدان قایم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ فرمان می‌برند خدای را بطبع
وطوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایهٔ ایشانست و گفته‌اند مراد بر سجود ایشان و حرکت
بنشت چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشت آسمان را
بالای زمین به پانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و چا فرید یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را
بکیفیت اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيزَانِ در ترازو یعنی داد و ستد بجا
از عدل بجا در نگذرید و براستی معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبانهٔ
ترازو را راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید ترازو را یعنی کم میپیمایید این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست
که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند هر چه موجب که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو
حسنت بگانه همه بر جای خویش روز جزا جمله بارند پیش باز نمایند نهایت را که در هیچ جنس شناخت یا وَالْأَرْضَ
وَضَعَهَا و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند فِيهَا در زمین
فَاكِهَةٌ از انواع میوه‌هاست وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوندان غلاف یعنی اوعیه
خرما چه خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و شایدی
که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند
برگ خشک مراد از دانه آن چیزیست که انسان قوت می‌سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهیست که دانه
از وی جدا می‌شود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانست یعنی سپرغم که بوی می‌کند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها دادم
بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتها آفریدگار
خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمایید که از او نیست سی و یک جا در این سوره این
کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الٰهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا
سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته‌اند تکرار برای دفع غفلت و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح
حاکم رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این سوره را تا آخر برخواند بعد از آن
فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می‌بینم هر آینه جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فبای آلاء
ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما
تکذیب نمیکنیم پس ترا است ستایش و شکر خَلَقَ الْإِنْسَانَ آفرید آدم را که پدر انسانست مِنْ صَلْصَالٍ از
گل خشک كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که دست بر وی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان که پدر
جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانهٔ صافی بی دود مِنْ نَارٍ از آتش و گویند مارج از آتش آنست که
زبانهٔ سرخ و سبز و زرد بهم آمیخته کرده و بعد از بلندی و تیزی آتش در باب ... از شیخ ... فتوحات مذکورست که



مارج آتش ممتزج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده
از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط کردند آن را مارج خوا(نند) شد
و چنانچه تناسل در بشر بالقاء آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم
شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شمار از گل و مارج آفرید
و دولت حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبَانِ انکار می‌کنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق است
یکی مشرق تابستانی آفتاب و یکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی و فرض را
در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد و یکی شروق
آفتاب موجب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از این نعمتهای
پروردگار شما جحود می‌ورزید و منکر آن می‌شوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ رها داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و
تلخ تا با هم او يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می‌شوند بَيْنَهُمَا
میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی و پرده‌ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا
يَبْغِيَانِ از دو فی نمی‌جویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی‌آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز عات
نمی‌نمایند تا آنچه میان ایشانست غرق نکرده و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار بر این دو بحر مترتب
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از این نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیاتست تُكَذِّبَانِ انکار
می‌کنید يَخْرُجُ بیرون می‌آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ از این دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ
و مروارید ریزه و این جواهرهاست که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن فواید یابند و این نعم ظاهر است
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام از این نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب می‌نمایید و گفته‌اند که از
بحر آسمان و بحر زمینست که هر سال ملاقی می‌شوند و ابر حاجزیست که منع می‌کند دریای آسمان را از تنزل و دریای زمین را از
صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می‌آید و از آن لآلی منعقد می‌گردد و امام قشیری رحمه
فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت حق و لؤلؤ احوال صافیه و
مرجان لطایف واقف صاحب کشف الاسرار شرح می‌کند که بحر خوف و رجا نماز مسلمانانست و از آن گوهر زهد و ورع
پدید آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنانراست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانرا و از آن
گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا پا ساید ز فقر بحر فنا گوهر بقا یابی و گر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی
وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدا راست راندن کشتیهای نو ساخته و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برآ(ورده) ورده
فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای بلند بجهت بزرگی و آفرینش کشتی و روان کردن آن در دریا جهت
انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای آفریدگار خویش
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ منکر می‌شوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فَانٍ هالک است

یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَىٰ و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی
و عظمت وَالْإِكْرَامِ و خداوند کرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر که را مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آگاه شوید و کار بسازید مر آنرا و آنگاه که رو از دنیا بخود
نارجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید يَسْأَلُهُ می خواهند از وی
یعنی می طلبند از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه همه بوی محتاج اند
در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او در ساختن و پرداختن کاریست دعای داعی را
و اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادمان گرداند و بیمار را صحیح سازد و توبهٔ
بنده بپذیرد و گروهی را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت
دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ انکار می کنید ابن عیینه رحمه الله فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روزست
یکی روز مدت دنیا و شان او در این روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احیا و اعزاز و اذلال و دوم
روز مدت آخرت و شان او آن روز حساب و عقاب و جزا و سوال و معاتبه و مثوبات و نزد محققان یوم بمعنی آنست
آنست و در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است در هر آنی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت
نیست کل یوم هو فی شان او چه شانست و شان او یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان جلوهٔ حسن ترا غایت نیست
هر زمان جلوهٔ دیگر شود از پرده عیان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم شما را فراغ اینجا بمعنی قصد
حساب و مجازاتست نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را
گوید باش تا با تو بپردازم و حال آنکه گوینده هیچ کاری نکند و او شغلی مانع است اینجا نیز از روی وعید
گوید قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و
نفیس بود آنرا ثقل گوید ای تارک فیهم الثقلین و گفته اند ثقل گران بارست و جن و انس بتکلیف گران بار اند یا بار
گناه گران و درمانده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است تا از اعمال بد منزجر
شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بجدا امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوا پس بیرون
روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُونَ بیرون نمی توانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت
نیست بلکه هرجا روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند در قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر
صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشرست اگر توانید که بیرون روید بدر روید اما نمی توانید
رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه حجت است و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما
که اخبار کرد که شما را جای نیست در دنیا و در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یاور و مددکار نیست و رو بوی توجه کنید

با باقی جنت



دو آتش تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید يُرْسَلُ فرستاده شود عَلَيْكُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد از
شما شُوَاظٌ زبانهٔ خالص مِنْ نَارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند
و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سر ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس نصرت
نتوانید کرد یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید تُكَذِّبَانِ تکذیب
می نمائید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشکافته آسمان برای نزول ملائکه فَكَانَتْ پس گردد وَرْدَةً
سرخ یعنی برنگ گل كَالدِّهَانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا
از شدت آن احوال بوی پناه جوئید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا
يُسْأَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال
استعلام نکنند که چه کرده اید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کرده اید یا آنکه کار را بعلامات بشناسند حاجت سوال نباشد
یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده که لنسألنهم اجمعین در وقت حساب خواهد بود
که همه را سوال کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد
تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شما آنست تُكَذِّبَانِ تکذیب می ورزید يُعْرَفُ
الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند گناهکاران بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است
با آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فَيُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموی پیشانی ایشان یکبار وَالْأَقْدَامِ
و بقدمها یکبار یعنی گوی موی پیشانی ایشان بگیرند و بدوزخ کشند و گوی بپایهای ایشان بگیرند و سرنگون بدوزخ افکنند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن
گناهکاران تا از کفر پرهیزید تُكَذِّبَانِ انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملایکه ایشان را گویند
هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي اینست آن دوزخ است که از روی عناد يُكَذِّبُ تکذیب می کردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ
بآن مشرکان و باور نمی داشتند يَطُوفُونَ طواف می کنند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ
و میان آب گرم آنٍ که بنهایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را بآب فریادرسی کنند و در
میان چنین آب اندازند که بهم ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و بایمان متصف
شده از آن نجات یابید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمائید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ
از ایستادن پیش خدای جَنَّتَانِ دو بهشت یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را
دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی ثواب انس را بود و یکی ثواب جن را و موضح آورده که

وصنداپشان زاد ديار بهشت كه هر يكي از ايشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و درميان هر باغ سراي آراسته و خوش و در آن
دلكش محمد حكيم قدس سره فرموده كه بهشتي براي خوف الهي است و ديگري براي ترك مناهي يا يكي براي خاصه
خايفت و ديگري براي خدم و متعلقان او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از اين نعمتهاء آفريدگار شما كه بهشتها
مي دهد براي اداء طاعت و ترك معصيت تُكَذِّبَانِ تكذيب مي كنيد ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستان اند
خداوندان شاخها يعني درختان بسيار باشد هر يكي مشتمل بر اثمار فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء
پروردگار خود كه بهشتهاء مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا مي فرمايد تُكَذِّبَانِ انكار مي كنيد فِيهِمَا
در اين دو باغ عَيْنَانِ دو چشمه تَجْرِيَانِ مي روند هر جا كه بهشتي خواهد در اعالي منازل يا اسافل آن
يكي تسنيم و يكي سلسبيل در معالم آورده كه يكي از آب صافي و يكي از شراب لذيذ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس
بكدام از نعمتهاء آفريدگار خويش كه چنين چشمها براي راحت و لذت شما روان مي كند تُكَذِّبَانِ جحود مي ورزيد
فِيهِمَا در اين دو جنت مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر ميوه زَوْجَانِ دو صنف يكي معروف كه ديده باشند
در دنيا و ديگري غريب كه كسي نديده و نشنيده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پرورنده شما كه
اصناف ثمرات و فواكه به بنده عطا مي فرمايد تُكَذِّبَانِ منكر مي شويد مُتَّكِئِينَ تكيه كنندگان
در اين بهشتها تكيه كنندگان باشند عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا بر فرشها كه آستر آن مِنْ إِسْتَبْرَقٍ از
ديباء محكم باشد از بزرگي پرسيدند كه بطاين آن و ديباست ظهاير آن از چه باشد جواب داد كه از نور و ديگري گفته است
كه ظهاير آن را اخلت در اين آيه كه فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و ميوه درختان اين دو بهشت دَانٍ
نزديك كه دست قايم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند كسي كه تكيه دارد و ميوه آرزو كند شاخ درخت سر فرود
آرد و آن ميوه كه خواهد به دهن وي درآيد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار شما كه شما را به
تختها و فرشها پادشاهانه نشاند و ميوهاء لذيذ لطيف دهد تُكَذِّبَانِ انكار مي كنيد فِيهِنَّ در قصور
و منازل اين دو بهشت قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ كوتاه چشمانند يعني حوران كه چشم فرو خوابانيده باشند از نگريستن
بغير شوهران لَمْ يَطْمِثْهُنَّ مس نكرده باشد ايشان را إِنْسٌ آدميان قَبْلَهُمْ پيش از ازواج ايشان
در بهشت وَلَا جَانٌّ و نه جنيان يعني حوران كه براي انسي مقرر اند دست آدمي بدامن ايشان نرسيده باشد
و آنانكه براي جن مقرر شده اند جني تعرض ايشان نكرده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از
نعمتهاء آفريدگار شما كه حوران بدين لطافت به بندگان ارزاني داشت تُكَذِّبَانِ تكذيب مي كنيد و باور نمي (?)
داريد كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ گوييا اين حوران مخلوق اند از ياقوت در سرخي و صفا و از مرجان در سپيدي
و صفا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بكدام از نعمتهاء پروردگار شما تكذيب مي كنيد اي آدمي و پري هَلْ
جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آيا جزاء آنكه نكويي كرده در عمل باشد إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نيكويي كردن در ثواب يا جزاء هر كه
گويد لا اله الا الله و عمل كند باوامر محمد رسول الله بهشت كه بهشت و حاصل آيه آنست كه جزاء نيكي نيكيست پس جزا



دهند طاعات را درجات و مكافات كنند شكر را بزياده و تقوي را بفرح و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا
و استغفار را بمغفرت و خوف دنيي را بامن آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقايق فرموده كه بهشت جزاي
فنا في الله الا بقا بالله  هر كه در راه محبت شد فنا  يافت از بحر لقا در بقا  هر كه را شمشير شوقش سر بريد
ميوه ذوق از درخت وصل چيد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار شما كه توفيق احسان داد
و جزاء آن مقرر فرموده تُكَذِّبَانِ تكذيب مي كنيد و انكار مي نماييد وَمِنْ دُونِهِمَا و بجز اين دو
بوستان كه مذكور شد يا فرو تر از ايشان جَنَّتَانِ دو بوستان ديگرست گفته اند دو بوستان اول از
زر است براي سابقان و اين دو بوستان از نقره براي اصحاب اليمين فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام
از نعمتهاء آفريدگار خويش كه اين بهشتها نامزد بندگان مي كند تُكَذِّبَانِ منكر مي شويد مُدْهَامَّتَانِ
دو بهشت سبز از بسياري سبزي به سياهي زننده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پروردگار خود
كه چنين بوستانهاء سبز عطا مي كند و سبزي موجب روشني چشم است تُكَذِّبَانِ انكار مي كنيد فِيهِمَا
در اين دو بهشت عَيْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جوشنده به آب يعني هر چند از وي بردارند
ديگر بجوشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريننده شما كه چنين دو چشمه بسيار آب عطا مي كند
تُكَذِّبَانِ تكذيب مي كنيد فِيهِمَا فَاكِهَةٌ در اين دو بهشت ميوه بسيار بود وَنَخْلٌ و خرما بنان است
وَرُمَّانٌ و انجار انار تخصيص خرما و انار از ميوها بجهت تفضيل است زيرا كه خرما فاكهه است و غذا و انار ميوه
و دوا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پرورنده شما كه چنين ميوها به بندگان ارزاني مي دارد تُكَذِّبَانِ
انكار مي كنيد فِيهِنَّ در اين چهار جنت خَيْرَاتٌ حِسَانٌ زنان برگزيده باشند نيكو رويان يعني حسن
خلق ايشان به حسن خلق آراسته باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار خويش كه شما را چنين
وجه هر يك از ديگري نيكوتر تُكَذِّبَانِ تكذيب مي نماييد حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران پنهان شده فِي
الْخِيَامِ در خيمها كه از در مجوف و گفته اند مراد خانهاست و بعضي تخصيص كرده بحجلات و حجله خانه بود
آراسته براي داماد و عروس فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پروردگار خود كه چنين ازواج
طيبه به بهشتيان مي دهد تُكَذِّبَانِ منكر مي گرديد لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ نسوده است مر ايشان را قَبْلَهُمْ
هيچ آدمي قَبْلَهُمْ پيش از شوهراني كه بديشان نامزد شده اند وَلَا جَانٌّ و نه جنيان نيز دست
بديشان رسانيده اند بلكه هر يكي فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء خداوند خويش كه ازواج
ابكار نامزد اهل ايمان مي كند تُكَذِّبَانِ انكار مي كنيد مُتَّكِئِينَ اصحاب اليمين تكيه زنندگان
باشند عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها يا بالشهاء سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ و بساطها نفيس در غايت نيكويي
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پروردگار شما و اين كرامتها كه مذكور شد تُكَذِّبَانِ تكذيب
مي كنيد تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست نام پروردگار تو از حيثيت اطلاق آن اسم بر وي پس توان دانست

گر بزرگی ذات هر چه مرتبه خواهد بود و از نیست که هیچکس از عظمت ذات نشان نداده و نمی تواند داد
جلب بحری چنین و الا نه ماند نهنگ لب هم جنبد یا هم منتهی در ترجمه نشست معنی این
اسم بر این وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنچه مستلزم کمالات ذات بی مثالش را ثابت و آنچه سبب آنکه
منتفی و کبریات جناب مقدسش از آن منزه و مبراست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات
قهریاست و اکرام عبارت از اوصاف لطیفیه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را و
از اینست که او را اسم اعظم گفته اند و حدیث الظوا بیا ذا الجلال والاکرام مؤید این قولست سورة الواقعة مکیة
و هی ست و تسعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع شود یعنی
حادث گردد قیامت لیس لوقعتها نیست مر واقع شدن و آمدن او را کاذبة دروغی یا
برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه که از او خبری داده صادقست و آمدنش خافضة فرو برنده است
قومی را باسفل سافلین از روی عدل رافعة بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض
اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو می آرد آنرا که در دنیا
رافع می داشته و بر می آرد جمعی را که این عالم فرو می کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده
شود زمین رجا جنبانیدنی بر آن وجه که هر بنا که بر او است منهدم گردد و بست الجبال و رانده شوند
کوهها بسا راندنی یا شکسته و پاره پاره گردد فکانت پس باشد هباء غباری که
دیده می شود با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد منبثا پراکنده و منتشر گشته و کنتم
و باشید شما ای مکلفان در آن وقت ازواجا ثلثة اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه
فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست ما اصحاب المیمنة چه اند اصحاب دست راست
تعظیم می کند ایشانرا چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان شده و چه بزرگان و گویند در این استفهام معنی تعجب است
و اصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال
آن روز بدست راست ایشان دهند یا بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند یمنت یعنی یمن و برکت
یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند واصحاب المشأمة و اصحاب دست چپ ما اصحاب المشأمة
چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال بدست چپ
ایشان خواهند داد و بدوزخشان می برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشأمه را از شوم گرفته اند
و آنان شوم و نامبارک اند والسابقون و پیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیش روان بهشت
السابقون پیشی گیرندگانند بایمان چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق رضی الله عنهم یا مرتضی علی
علیه السلام یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل قرآن یا پیش روان بجهت
جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اولئک المقربون آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان بحضرت



عزت فی جنات النعیم در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثلة من الاولین گروهی بسیار از پیشینیان یعنی
امم انبیاء گذشته و قلیل من الآخرین و اندکی از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معنی
سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند و پسینیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه
دیدند و بخدمت ایشان رسیده اند و بدیشان گرویدند تمام امتان ایشان را زیرا که امت ما بعین پیغمبر ما صلی الله علیه و
آله و سلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیامة از آن خبری و بر در حدیث بریده
رضی الله عنه مذکورست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت و چهل از سایر امم و این سابقان
از اولین و آخرین در بهشت باشند علی سرر موضونة بر تختها بافته بزر و مشبک بدر و یاقوت و زمرد
متکئین تکیه زدگان علیها بر آن تختها متقابلین برابر یکدیگر یعنی روی بر روی تا دیدار
همدیگر شادان و مسرور باشند یطوف علیهم می گردند بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلدون
جاوید مانندگان بر یک حالت کودکی چه خدمت خوردان زیباترست از خدمت کبار و گویند آن کودکان بگوشوارها
زینت [illegible] و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان
اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف می کنند باکواب بکوزهای
اباریق و ابریقها و کاس من معین و جامها از شرابی که روانست در بهشت با خم پاک صافی
چون آب زلال لا یصدعون درد سر نکشند عنها از آن شراب یعنی آنرا خماری نباشد ولا
ینزفون و نه بی عقل و بی هوش شوند از آن و فاکهة و دیگر بر ایشان می گردند میوه ها مما یتخیرون
از آنچه اختیار کنند و برگزینند و لحم طیر و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مما یشتهون
از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده و حور و بر سایشان در جنت طوف
می نمایند از برای خدمت زنان سفید روی عین گشاده چشمان در صفا و لطافت کامثال اللؤلؤ
مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف که غبار بر او ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جزاء
پاداشی بجهت ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بوده اند که عمل می کرده اند در دنیا لا
یسمعون نشنوند فیها در بهشت لغوا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ
ولا تأثیما و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام الا قیلا لیکن می شنوند
سخنی که آن کلام است سلاما سلاما تکرار این لفظ دلالت بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر می فرستند سلام
گویند واصحاب الیمین و اصحاب دست راست ما اصحاب الیمین چه اند اصحاب دست راست
یعنی چه بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فی سدر در زیر درخت کنار مخضود بی خار بخلاف سدر
دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بوج [illegible] الکندند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختان سدر گفتند چه بودی
اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار و طلح منضود و درخت موز بود

میوه‌ها از بن تا سر چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایهٔ کشیده یعنی پیوسته که
هرگز زایل نشود و دوام او از ظل راحت وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرود می‌ریزد بر
بوستانهای دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهٔ بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی
منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی
از خورنده هیچ نوع باز ندارند چون میوهٔ دنیا که بی‌بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گسترنیها مَرْفُوعَةٍ
برداشته شده و بمنت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان و مرفوعه یعنی بر تختها بلند نشسته
إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم ابتداء یا بی‌سبب ولادت زنان دنیا را إِنْشَاءً آفریدنی که
بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر و آن آنست که پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس
گردانیدیم ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند
عُرُبًا دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند یا باغنج و ناز یا شیرین سخن أَتْرَابًا هم
زادان هم‌سن و هم‌سال و شوهران نیز هم‌سن و در تبیان آورده که حبیب را که بهشت آرند بدین سن درآرند
و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد و در تبیان سبقتی از اهل بهشت دهند
و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون آزار فرعون او را یکی از بهشتیان دهند
و اگر زوج او بهشتی بود با زنده و ارزانی دارند و اگر زیادت از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند
بزوج لم یزل نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا
که سایلی می‌پرسد که کیانند اصحاب الیمین می‌فرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل من الآخرین فرو
آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی اینجا
آیه آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آیه بروی خواند و عمر رضی الله عنه فرمود که
رضینا عن ربنا پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه گفت از آدم تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و در
حدیث آمده که ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة و عن قریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند
و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا معلوم می‌شود که هیچکس از امت تابع آنحضرت در دوزخ
جاوید نخواهد ماند وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ نامزد بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر
و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بی‌مقدار اند
و در آن روز باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند
وَحَمِيمٍ و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد
ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه کسی که از دوکان در وی آب می‌طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن چشم



سازی کردند پس پناه برند بسایه‌ای و از آن سایه خبر می‌دهد که وَظِلٍّ و سایه‌ای مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم
و گویند یحموم کوهی است در آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه می‌برند لَا بَارِدٍ نه خنک چنانکه سایه‌ها دیگر
وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و این عذابها ایشان را از آن جهت است إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان بوده‌اند قَبْلَ ذَلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان و متنعم
ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار می‌نمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ
بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت می‌کردند یا سوگند دروغ می‌خوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا
يَقُولُونَ و بودند که می‌گفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا
و استخوانها از پی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام
برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ
و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای
وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور
شوند بیکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است در خدا ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما أَيُّهَا
الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان بعث و نشور را خطاب با اهل مکه
و امثال ایشان است می‌گوید که شما فردا لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ
زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را رانده کنند و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگانید
مِنْهَا الْبُطُونَ از میوهٔ آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید عَلَيْهِ بر بالای زقوم
مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا پر سازند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر
ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید از حمیم
شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و هیما آب نیافت یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب فرو برد
از آن سیر نشود یعنی دوزخیان چندان حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هَذَا این ماکول و مشروب
نُزُلُهُمْ پیشکش ایشان است يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا چنانچه ما حضری که برای مهمان آرند و بعد از این
در دوزخ انواع ماکل و شارب خواهد بود ایشان را اگر شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ
ما آفریدیم شما را ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمی‌دارید آفرینش خود را در
احیا چه بسبب اهل خرد ظاهر است که هر که بابتدا توانا است بر اعاده نیز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید
مَا تُمْنُونَ از آبی که می‌ریزید در رحم زنان أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می‌آفرینید که ولد را از آن أَمْ نَحْنُ
الْخَالِقُونَ یا ما ایم آفریدگار آن و شما سزید بلکه خالق منم چه شما را در وجه و بدان نوع که فرزندی طلبیده می‌شود نمی‌شود

بلکه بروفق مشیت وطبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ
میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر
حکم ما پیشی نتواند گرفت و از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ تقدیر کردیم عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ برای
آنکه بدل کنیم از شما أَمْثَالَکُمْ کسانی که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگرانرا بیاریم وَنُنْشِئَکُمْ
و بیافرینیم دیگر باره شما را فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید امروز یعنی کافرانرا در حشر بصورتهای زشت
و مسخ شده بر هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستیکه دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَى آفرینش
نخستین را که نطفه بوده و علقه شده تا آنکه و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَکَّرُونَ پس چرا یاد نمی کنید
توانایی حق را بر نشأه اخری چه هر که بر آن قادرست از این عاجز نتواند بود آنکه ما را ز خلوت نابود
بکشید تا بجلوه گاه وجود باز دیگر که از سموم هلاک روی پوشیم زیر پردهٔ خاک هم تواند باز مر کن فیکون
کار را در کوشش طله پرون أَفَرَأَیْتُمْ اخبار نمایید مَا تَحْرُثُونَ از آنچه کشت می کنید و تخمی در زمین
می افکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما می رویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم
حرث فعل عبد ست و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن گوید حرثت چه شنیده اند
والنبات بخود را او ز بنده است و رویاننده از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر آینه گردانیم آن
چیزرا که کشته اید حُطَامًا گیاهی در هم شکسته پیش از رسیده بالکل بی بر و دانه فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ پس
همه روز باشید از آن تعجب و طلبه که شکست مانید یا بر آفت آن اندوهناک شوید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید
و می گویید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما تاوان زدگانیم و بعضی انا خوانند بطریق جزم یعنی بدرستی که ما غرامت یافتگانیم
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره گانیم از روزی أَفَرَأَیْتُمُ خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ
از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی بازبسته است أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستادید
آنرا مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستادگانیم آبی شیرین لطیف لَوْ
نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم گردانیم آن آب را أُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا
تَشْکُرُونَ پس چرا شکر نمی گویید خدایرا برین نعمتها أَفَرَأَیْتُمُ اخبار کنید النَّارَ الَّتِی تُورُونَ
از آتشی که بیرون می آرید أَأَنْتُمْ آیا شما أَنْشَأْتُمْ پدید آورده اید شَجَرَتَهَا درخت آتش را که آن مرخ
و عفار است أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجرهٔ مرخ که ذکری گویند بر شاخی
از درخت عفار که انثی می خوانند می سایند حق سبحانه از میان این دو شاخ تر که آب از آن می چکد آتشی بیرون آرد
نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما گردانیدیم آتش را تَذْکِرَةً یادکردی که چون بینند آتش دوزخ را یاد کنند یا
آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود منافی
در آن بگینه ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن



وَمَتَاعًا و ساختیم آتش را بهره و روزی یعنی سبب نفع گرفتن لِلْمُقْوِینَ مر مسافرانرا و مقیمانرا که فقرا
کرده ... احتیاج الخد بر جانکه ... مر اهل ... لطف فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ بنام پروردگار
بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند یاد می کنم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم قرآنی
یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست
که در غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او در از زوال نیست یا بمطالع کواکب
یا بمجاری آنها و در عین آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست که شبه انه بنجوم کا قال صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی
کالنجوم یا بمنازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا آن زمان که نجوم مامور بر رجم شیاطین
و آن وقت مولد حضرت پیغمبر بوده صلی الله علیه وآله وسلم و هنگام بعثت او و امام زاهد رحمه الله علیه فرموده که مراد
نجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار
بود مر یکی را موقعی و قراءة امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع خوانده اند موید این قولست و نزول قرآن
بر قلب مبارک وی یعنی نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وَإِنَّهُ و بدرستیکه آنچه خدای بدو
سوگند خورده لَقَسَمٌ سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ اگر دانید عَظِیمٌ بزرگ و معتبر جواب قسم و صفت
إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر شما می خواند لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ هر آینه
قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول علوم که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است
نزد خدای و ملایکه و مومنان یا حافظ و قاری او مکرم و معززست و این قرآن نوشته است فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ
در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لَا یَمَسُّهُ نسایند لوح را یعنی مطلع
نشوند بر آنچه در اوست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملایکه که مطهرند از کدورات اوصاف روحیه
کلبی رحمه الله گوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند
مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیه نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف
نکنند و فقهاء مالکی و شافعی رحمهم الله محدث و جنب و حایض را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و خایله
گویند محدث را و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث و
جنب و حایض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل از او و در نوادر مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف
رحمه الله جایز نیست کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد محمد صحیح اجد روایتست و بعضی مس را بعمل
بر قراءة کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که وی شرط نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد
محمد بن فضل رحمه الله فرموده که مراد از این طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخوانند و ابن
عباس رضی الله عنه نهی می کرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءة قرآن و محققان گفته اند مراد از
مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآنرا مگر پاکیزه دلان که مومن شده باعمل بقرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن

دکار

ملبس شده ند

امتا

نکند که جمعی که پاکیزه شده باشند بدو توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را غذا نشد الا آنها که بهر ایشان
پاک باشند و چنانچه قدس سره فرموده که پاکی سر یعنی ما سوی الله است بحکم شنای روح الله روحه فرموده
جمال حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف
نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه کرده از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق
در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و مشهود در شهود چون تجلی کرد اوصاف قدیم
پس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآن فرستاده شده است من رب العالمین از
نزدیک آفریدگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآنست انتم مدهنون شما اهل
کم کاری و بدکار باشید یا مداهنت کنندگان با منکران وتجعلون و می سازید رزقکم روزی یعنی بهره
خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید مراو را یا میگردانید شکر روزی خود آن را که نسبت باران
با نوا کنید و این تکذیب سخن خداست فلولا پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحلقوم
در وقت مرگ وانتم حینئذ و شما آن هنگام تنظرون می نگرید بمیت ونحن اقرب
و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون و لیکن شما نمی بینید
و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت است فلولا ان کنتم پس چرا اگر هستید شما
غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها بازگردانید روح را بجسد ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان لمحص آیة آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس
چرا باز نمی گردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فاما ان کان پس اگر باشد متوفی من المقربین
از نزدیک کرده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مراو راست راحت یا
رحمت یا آسانی یا خلود از غم یا مغفرت یا فتح و اینها در قبر بود یا در قیامت وریحان و روزی جاودانی یا بوی
خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وجنت نعیم و دیگر او راست بوستان پر
نعمت واما ان کان و اما اگر باشد آن متوفی کرده من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست
فسلام لک پس سلامتیست ترا ای کسی که هستی من اصحاب الیمین از اصحاب یمین و اشهر آنست
که سلام بر تو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مر تو است سلامت باد ترا از ایشان که بشنوی
شما شو که ایشان سالم اند از همه آفتها واما ان کان و اما اگر باشد مرده من المکذبین از
تکذیب کنندگان مر خدای و رسول را الضالین گمراهان از طریق حق فنزل پس مراو راست پیش کشی
در قبر من حمیم از آب گرم کرده در دوزخ باد و آتش دوزخ وتصلیة جحیم و در آوردن روز
قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی آنچه گفته شد در شأن این سه گروه لهو حق الیقین
در آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و پاکان فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم



بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی منزه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد
یا نماز گزار بنام پروردگار خود و معنی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سورة الحدید مدنیة وهی تسع وعشرون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را ما فی السموات
والارض هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمینست از مؤمنان و اشارت است که تسبیح گفت مر خدای را و
پاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از فلک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمینست از حیوان و جماد و نبات
و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما بزبان یعنی تسبیح گوید و ظلال یعنی تسبیح بود کما قال تعالی
وظلالهم بالغدو والآصال وهو العزیز و خدای غالبست در هر چه خواهد الحکیم دانا بهر چه فرماید
له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن
یحیی زنده میگرداند ویمیت و میمیراند مردمی وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از
اماتت و احیا قدیر تواناست هو الاول اوست پیش از همه اشیا و بدید آرنده آنها یعنی قدیم
ازلی است که اولیت او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیست
که آخریت او را نهایت نیست اول او اول بی ابتدا آخر او آخر بی انتها بود و نبود این چه بلندست و پست
باشد و این نیز باشد که هست والظاهر آشکارا بوجود او بکثرت دلایل والباطن و پنهان حقیقت
ذات او از عقل هر عاقل اقوال مفسران و مذکران و محققان در این آیه از صد و هشتاد متجاوز کرده و بشرح تمام
در سلک الکلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده
که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا
بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند
چون دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر اینها
مکن و کارساز خود ایشان را مپندار که اول منم ترا از عدم بوجود آورده دوم آخر منم باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صنع
تو بمجرد وجه بار است باطن منم سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم اول و آخر تو ای کیست حدوث و قدم
ظاهر و باطن تو ای جهت وجود و عدم اول ای اشتمال آخر ای ارتحال ظاهر ای چند و چون باطن ای کیست و کم در
بحر الحقایق آورده که اولیت در عین آخریت و آخریت در عین اولیت و بر عین عنوان ظاهرست در عین باطنیت
و باطن است در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز را قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد
جمع کرده پس این آیت ضرابه فرمود که مقصود جمیع اضداد الا از جهت واحده و اعتبار واحد در آن وقت
اول و هم در اول آخری باطن و هم در آن دم ظاهری تو مستغنی بصرامه جنات و زمره پاکی و مستغنی بغایات
وهو بکل شیء و او بهمه چیزها علیم داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن جهت

دانش او یکسانست هو الذی خلق السموات والارض اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فی ستة
ایام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد
علی العرش بعد پیدا کردن عرش و اجرای امور مملکت بوده و بوده فوق ارادت یعلم میداند ما یلج آنچه
در آید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وما یخرج منها
میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت
وما ینزل میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و
احکام وما یعرج و آنچه بالا رود و در آید فیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که اعمال
بندگان می نویسند وهو معکم و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا این ما
کنتم هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم
نگردد و بلکه ذوق آن کشف در یابد ایها معیت می نگنجد در بیان لی زمان وارد خبر زو فی مکان
والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد له ملک
السموات والارض مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول
تعلق بابتدا دارد و ثانی باعادت چنانچه می فرماید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور بازگردانیده
شود عواقب کارها یولج اللیل در آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز
افزاید ویولج النهار و در آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف
فصول وهو علیم و او داناست بذات الصدور بآنچه در دلها پوشیده است آمنوا بگروید
ای کافران بالله بخدای و او را یگانه دانید ورسوله و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و آله
وسلم و تصدیق وی نمائید وانفقوا و بدهید مما جعلکم از آنها که گردانیده است خدای شما را
مستخلفین خلفا که گذشتگان بتصرف فیه در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از
فوت ایشان بشما رسیده و در راه خدا بذل کنید فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول منکم
از شما وانفقوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات لهم مر ایشانراست اجر
کبیر مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم آنست وما لکم لا تؤمنون و چیست شما را که
نمی گروید بالله بخدای و بوحدانیت او معترف نمی شوید والرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست
یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار
خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما را در روز الست بر اقرار
بربوبیت و نفی شرک ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین باور دارندگان مر آن پیمان را هو
الذی ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است صلی الله





علیه و آله و سلم آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آورد شما را
خدای بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ا ضلال
بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی
که خدای بکم بشما لرؤف مهربانست که قرآن می فرستد رحیم بخشاینده است که
رسول را بدعوت می فرماید وما لکم و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر دارید الا
تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای ولله و حال آنکه مر خدای راست
میراث السموات والارض میراث آسمانها و زمین یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن
بوی باز خواهد گشت وام و زر شما او راست و لیکن خلق در آن تصرف می کنند و بآخر دست تصرف دیگران کوتاه
شود و حق سبحانه بازگیرد و درین کلام ترغیب بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی
نخواهد ماند باری بر فرمان خدای یاران نگاه دارید و برای خود از آن ذخیره آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست
منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل
اسلام بی برگ و بی نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که انفاق نماید و واهب قتال
بعد از فتح چه در آن وقت مال بسیار شده بود و چندان بانفاق و قتال احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن گروه
منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی مرتبه و درجه من الذین انفقوا از
آنانکه نفقه کنند من بعد بعد از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال
کنند پیش از فتح و پس از آن وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای بهشت را درجات ایشان متفاوت ه
باشد والله و خدای بما تعملون بآنچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران
برآنند که این آیه در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود
و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند صاحب قدم تمام تجرید سر دفتر جملۀ اهل توحید در جمیع مهربان نبی
خدا که بجز او نبود صادق من ذا الذی کیست آنکس که او یقرض الله وام دهد خدا را یعنی نفقه کند مال
خود را بی عوض و طلب عوض بآن مانند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و
باخلاص فیضاعفه تا زیاده گرداند خدای آن قرض او را له برای او یعنی اجر او را اضعاف مضاعف
وله مر او راست اجر کریم مزدی گرامی که بهشت یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی
مردان گرویده والمؤمنات و زنان مؤمنه را بر صراط و در آن دم یسعی میرود شتابان نورهم
روشنائی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا بآسانی می گذرند وبایمانهم و از جانبهای راست
ایشان تا ایشان را بهشت ره نمونی می کند و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که نور هر کسی بر قدر عمل وی باشد نور یکی از
صنعا باشد تا عدن و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را بقدر نخلی و ادنا نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند

باری بسبب مؤمنان پی نور باشد و گویند فرشتگان ایشان را که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژدهٔ شما امروز جَنَّاتٌ
وصلت در بوستانها که می‌رود تَجْرِي می‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما
خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن ذَٰلِكَ و این بشری بجنت جاوید هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری
بزرگست چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال می‌رسید و دیدار ملک متعال می‌چشید نزار جان مقدس فدای دیدار
ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مؤمنانرا بعد از نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند مؤمنان هم کافر کرد
باز پس می‌گشت منور اطرو روشن می‌شود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال تعالی يَوْمَ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی
مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه مر منافقانرا
که باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خویش یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را که
در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا باخود باید آورد کما اینجا کن که نیست است در محشر
آب از اینجا برکه در دنیا می‌شور و شرست منافقان نیز آن معنی نکرده بقصد آنکه نور در عقب ایشانست روی
باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ
دیواری بزرگ چون باروی شهر لَهُ بَابٌ مر او را دری باشد که مؤمنان بدان در آیند بَاطِنُهُ باطن سور
یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی می‌روند فِيهِ الرَّحْمَةُ در او رحمت بود زیرا که بهشت وَظَاهِرُهُ
و ظاهر سور یعنی خارج او مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش او که طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک
دوزخست منافقان چون باز پس نگرند و نوری نبینند باز متوجه مؤمنان شوند دیوار را بینند میان خود و ایشان
حاجز شده و دری وارد از آن در بنگرند مؤمنانرا بینند که خرامان متوجه ریاض جناتند يُنَادُونَهُمْ بخوانند
ایشانرا بزاری و گویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم مَعَكُمْ با شما در دنیا بجماعت شما نماز
می‌گذاردیم و بموافقت شما روزه می‌داشتیم قَالُوا بَلَىٰ گویند مؤمنان که بلی بظاهر با ما بودید وَلَٰكِنَّكُمْ
ولیکن شما فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذات معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت
گشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی امل دراز حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ
تا وقتی که بیامد فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدای الْغَرُورُ شیطان
فریبنده یا دنیای ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان
فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدا نیز از آنانکه
کافر شدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ آتش مَوْلَاكُمْ سزاوار





تر است بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت
را مشید می‌کردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت برایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظایف عبادات
ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنْ تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ و
برای آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود قول آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شده
و این آیه نازل گشت با صحابه ابن مسعود گفته که این کلام فرود آمده و جمعی گویند نزول آیه در شان منافقانست
که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار کرده و اخلاص را شعار و دثار خود سازند
وَلَا يَكُونُوا و نباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند
مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری میباشید که ایشانرا توریه و انجیل دادند فَطَالَ پس دراز
شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ برایشان زمان یعنی عهد ایشان از انبیا دور شد و امل دور و دراز پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت
شد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و در ان خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ
خارج اند از دین خود و ترک کرده احکام کتاب خود را از فرط قسوت و گفته اند نتیجهٔ سختی دل غفلت و نشانهٔ زنگی دل
توجه بطاعت و دل که از وی معنی نیست روشن نمی‌خوانند دل که آن سنگ و آهن دل که گرد غفلت زنگ دارد
از آن دل سنگ و آهن سنگ دارد اعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُحْيِي الْأَرْضَ
زنده می‌کرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن و بهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را
قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که روشن کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ
و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانسته و صدقه بخشنده یعنی مردان و زنان صدقه دهنده
وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و حال آنکه وام داده اند خدای را قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی از طیب اموال يُضَاعَفُ
زیاده کردانیده شود لَهُمْ برای ایشان مزد ایشان از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مر ایشانراست
أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی و پاداشتی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدای و پیغمبران او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان أُولَٰئِكَ آنگروه
هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان صدیقان شده یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَاءُ و گواهان شده روز قیامت عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهداء را ابتدا دانند معنی آیه
آنست که آنانکه شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند در درجات قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد
ایشان که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ و روشنی که روز حشر با ایشان بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند
حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بمحمد صلی الله علیه و

آله وسلم فرو فرستاده ایم أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند اعْلَمُوا بدانید ای
طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنکه زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه ایست وَلَهْوٌ و
بیهوده و رنج کشیده در طلب دنیا چون شب کودکانست در بازیچهای بی حاصل بازیچه ایست طفل فریب این متاع
بی عقل مردمان که بدان مبتلا شده اند وَزِينَةٌ و دیگر آرایشیست در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکشا
و مراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر بحسب مال یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ و مباهات بر بسیاری مالها وَالْأَوْلَادِ و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر
طرف شود و لهو و فرح بغم و رنج مبدل گردد و آرایشها ازهم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شرارهٔ آتش نابود
شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچو مثل باران که بر زمین
نشست باره و گیاهی که از وست زود بروید و قایم گردد پس از رویدن خوش آید أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آورد زراعان را
نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ الحاصل خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ
مُصْفَرًّا پس ببینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی
درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی
سخت مر دشمنان خدای راکه همه عمر در طلب دنیا گذرانیده و از حق فراموش کرده وَمَغْفِرَةٌ و آمرزشت
مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق راکه در جست و جوی مولی ترک هر دو سرای گفته
ای طالب دنیا تو بس مزوری و گیل عقبی تو نیکی مزدوری و ای آنکه زبیل هر دو عالم دوری
تو طالب نور بلکه عین النوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ
مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور بنسبت کسیست که دنیا را وسیلت احراز حصول نعیم آخرت نسازد
و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را که بتوفیق رفیق روزگار شده و باسباب
در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع سرورست نه متاع غرور نعم
المال الصالح للرجل الصالح مال را که بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سَابِقُوا
پیشی گیرید و بشتابید إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزش واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
و موجب مغفرة توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت
و سلمی رحمه الله گفته که وسیلهٔ مغفرت حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله و سلم پس حق سبحانه می فرماید که
شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزشت وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بشتابید در بهشتی که پهناء آن
كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که هر دو را صحایف رقیقه سازند و
بیکدیگر وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای
کسانی که گرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او ذَلِكَ آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فَضْلُ

متاع



اللَّهِ فضل خدایست و کرم او يُؤْتِيهِ می دهد بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرة
بجنت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسیدنی از غم و انواع محنت
فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و غیر آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای
شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته شده است در
لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسها را إِنَّ ذَلِكَ
بدرستی که ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست و از اول این
حکم فرموده و از روی رأفت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و دانسته که احکام ازلی منع نمی کرده می گوید که اینها
بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت
شده از شما از مال و صحت و عافیت و صحت وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داده
و شما را از مال و متاع دنیا اخبار است یعنی نهی یعنی از اندوه و بار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور نشوید که آنچه از…
و شایست را اعتبار نیا … کرده ست و هر که برای شادی نکند و در فوت شود تیر نیز از ورقی و از مرتضی
علی علیه السلام منقولست که هر که بدین آیه کار کند هر آینه فرا گرفته زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهد بتمام باشد
و چه زیبا گفته اند مال ار بشود رو منه خسرت از آن ور فوت شود مشو بغم یاد از آن گر پند بست پندیده …
تا دنیی و دنیا بت شود آباد از آن وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمی دارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بنعمت
دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیا فخر کنند و بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان می کند و می
فرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در
راه خدای صرف نمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخل کردن و در
بیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیه یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بحثات و احوال حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا بپوشیدند و دیگرانرا نیز بکتمان آن فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی
بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلوات الله و سلامه علیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ
اوست بی نیاز از و و از انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدا
دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزاتست یا بشریعتهای واضح وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ
با ایشان کتاب را که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيزَانَ و نازل گردانیدیم با ایشان
ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر
بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد از انزال اسباب اوست و ام…

ساختن آن وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام با وی فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت
به زمین آمد سه و جمله از آهن با وی همراه بود انبر و پتک و سندان و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان
به زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت است یعنی آلتی که در
کارزار بکار آید از او سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای
حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن است سودها مر مردمان را چه قوام
صناعات و حرف با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن را در او دخل نداره و نفع کلی خود آنست که کفار
از ترس شمشیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد [illegible] ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاد و تا اعدای
دین منهزم کرده و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی منفصل یابد و کتاب منزل کرد تا بنده ناحق از باطل
تمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا ببیند خدای مَن يَنصُرُهُ آنکس را که یاری دین او می کند وَرُسُلَهُ و نصرت
می دهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار و او موصوف که یاری ده پیغمبر را بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی
وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مددکاری می نمودند و در غیبت یاد هم
همداد نمی بودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است بر اهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالب بهمه
بحکم و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به پیغمبری فا [illegible] وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم
خلیل را بخود و دیگر وَجَعَلْنَا و ثبت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را
وَالْكِتَابَ و وحی کردیم جنس کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُم پس بعضی از آنها که انبیا بر ایشان آمد
مُّهْتَدٍ راه یافتگانند یعنی ایمان آورده بکتاب و نبی وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ
بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی انکار و بیده بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِم
بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام
و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل
و تمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ و
عطا کردیم او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند
مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و
مهربان کردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را و از پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو
در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از
امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر حال
دین مانده از دنیا ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس
و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدای تعالی



پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نگاه داشت
آن بود بلکه به تثلیث قایل گشتند و قرآن و محمد را صلی الله علیه و آله وسلم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت
مسیح انحراف ننمودند و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت
سید انام سرافراز شدند و حق سبحانه در باره ایشان می فرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانکه گرویدند
مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت
بی شمارست وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از رهبانان فَاسِقُونَ بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را
که گرویده اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که [illegible] ایمان آورده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از
عذاب خدای وَآمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ برستاده او یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم يُؤْتِكُمْ
تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِن رَّحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله
وسلم و یکی برای ایمان بسایر انبیا وَيَجْعَل لَّكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که
بدان بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را گناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده
مؤمنان را رَّحِيمٌ مهربان با ایشان آورده اند که با جمعیت دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آورده خود
نا کرده بدکان ایشان بر کرده بدگمان حسد بردند آیه نازل شد که خدا ایشانرا دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد
لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بحسب من نکرده بودند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که
قادر نشوند و توانا نباشند عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی مِّن فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی از آنکه اختصاص کرده برای
مؤمنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نباشند و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب
و جزا بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ
و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسیده
نعمت کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هستند چشم از نوال تو بهره مند
دارند نیک و بد ببعطای تو اعتراف سُورَةُ الْمُجَادِلَةِ مدنیة و هی اثنان و عشرون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نمود به خوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن امتناع
امتناع نمود و اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار می گویند و در جاهلیت طلاق بوده خوله بجناب نبوت آمده
در این باب استفتا نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که تو بر او حرام شده گفت یا رسول الله وی
مرا طلاق نکرد و حضرت گفت که نمی بینم مگر آنکه تو بر او حرام شده خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت
اینی و برینه بغایت غمناک شده دیگر باره سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز گردانید و همان جواب شنیده روی
نیاز باسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیه آمد که قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنود خدای قَوْلَ
الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زن را که جدال می کرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِي و ناله کرد

و شکایت خود بر داشت إِلَى اللَّهِ بخدای وَاللَّهُ يَسْمَعُ و خدای می شنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و
سخن باز گردانیدن مرد و بیعنی تو ای کنتی که بر او حرام شدی و او می گفت مرا طلاق نداده إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی
که خدای شنواست اقوال مرد و مانرا بَصِيرٌ بیناست باحوال ایشان الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار
کنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود و گویند که تو بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ
نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ
نیستند مادران ایشان فی الحقیقة إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزاده اند ایشان را و ازواج پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و مرضعات حکم مادر دارند وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ میگویند مُنْكَرًا
مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی و ناروا نیست وَزُورًا و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ
اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای عفو کننده است هر گناه توبه کنندگان را از این قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را بکفاره
کفارة و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزئی شایع از او و بعضوی که حرام باشد نظر
مرد بدان از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون
ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر می شود وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ
و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز گردند لِمَا قَالُوا بنقض
آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند او را بر زوجیت و عقب ظهار
و اگرچه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله
نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هم تند بر کفارت باید داد و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند
و عزم نماید بوطی او یا نگاه دارد او بر زوجیت یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وی لازم است آزاد کردن بنده
خواه مؤمن و خواه ذمی و خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبه
مؤمنه آزاد باید کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و منع کرده اند از
هم و بعضی بر آنند که مس کنایه از جماعت و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت
که مامور شده اید بدان تُوعَظُونَ بِهِ پند داده می شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما می کنید خَبِيرٌ داناست و بر او پوشیده نمی ماند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس
هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بقیمت احتیاج دارد نقل کند
بروزه و این قول امام شافعی است رحمه الله و امام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده می کند و نزد امام اعظم
رحمه الله اگر بنده دارد آزادی باید کرد هرچند بخدمت او محتاج بود و اما اگر ثمن بنده دارد و بقیمت محتاج است
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ بر او است روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار
کند روزه باز سر گیرد و اگر عذر دارد در آن خلافست و این روزه باید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه



یکدیگر دست بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بر او است
طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رحمه الله
مدی از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان تمام کفارت شد یا این احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا تصدیق
کنید بخدای وَرَسُولِهِ و پیغمبر وی را بقبول او امر و نواهی وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای
خداست که از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناکست در آخرة إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت و دشمنی میکنند
با خدای و رسول او یعنی از حدود و امر و نهی تجاوز می نمایند كُبِتُوا خوار و نگونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ
الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته
وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها دلالت کننده بر صدق ق
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانراست بهره و قتی و زمانی عَذَابٌ مُهِينٌ
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مر ایشانراست چنین عذابی در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد
کن روزی را که بر انگیزد حق سبحانه ایشانرا از قبور جَمِيعًا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ
پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا وَ ل
نَسُوهُ و ایشان فراموش کرده باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال
بندگان شَهِيدٌ گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او رد نتواند کرد
حاکم و حکم هم زند که گواه نیست حاکم که خود گواه بود قصه شکایت در کشاف آورده که روزی ربیعه و حبیب پسران عمرو و
حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث می کردند یکی گفت آیا خدای می داند آنچه ما می گوییم دیگری گفت که بعضی را
داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را داند همه را بتر داند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیه آمد که
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی دانی آنکه خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ می داند آنچه در آسمانهاست از ملایکه و نجوم
و ارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ
نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ نباشد از سه تن راز گوینده با هم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی
چهار می گرداند ایشانرا از جهت آنکه رفیق ایشانست و اطلاع دارد بر سخنهای ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوینده
باشد إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ الا آنکه او ششم ایشانست بدانش احوال و اقوال ایشان و پنج یعنی ایشانرا
شش ساخته وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ و نه کمتر باشد از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن إِلَّا
هُوَ مَعَهُمْ مگر که خدای با ایشانست بعلم أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا که باشند در اقطار سموات یا در
زوایای زمین چه علم او بایشان بقرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند
این معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش قرب حق از بنده و دوری از تناها

برخلاف خود ونه آنرا اساسی ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوْا آنچه کرده اند در دنیا از
برای تفضیح وتشهیر ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای تعالی بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ
بر همه چیز از گفتارها وکردارها ونیات وسنت او باسر معلومات یکسانست حالات اهل آسمانها رخیانه واندک
حالات اهل زمین وعلم او بجزئیات امور برابر وچه احاطه کند بکلیات آن

نهان وآشکارا مرورا یکسانست بی علت نه این راز ... آنرا ... ودر تفسیر شیخ زاهد آورده که
جهودان ومنافقانرا عادت این بود که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سریه ولشکری بجایی فرستادی وخبر
ایشان دیر نیامدی بر سر راه مؤمنان بانزدیک ایشان نشستندی وبا یکدیگر راز گفتندی وبگوشه چشم اشارتها
در آن سریه ولشکری کسی داشتندی بایشان نگاه کرده ورمزی بغمزه درمیان آوردندی تا مؤمنانرا گمان افتادی که
لشکر را کسری وکاری افتاده وبغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم رسید وایشانرا ازآن نهی فرمود ودو سه روزی اجابه کردند ودیگر باره بهمان منوال آغاز نمودند خدای آیه آمد
که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ نُهُوْا عَنِ النَّجْوٰی بسوی آنانکه بازداشته اند ایشانرا از راز
گفتن بایکدیگر درشان لشکر اسلام یعنی ایشانرا نهی کرده ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس بازمی گردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ
بدان چیزی که نهی کرده شده بودند ازآن وَیَتَنٰجَوْنَ وراز میگویند ازروی ستیزه وعداوت بِالْاِثْمِ
بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ وبیداد ودرحق اهل ایمان واندوهناک ساختن
ایشان وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ وبنافرمانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وبجای داشتن کلام او در صحابه آورده
که جهود نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده گفتند السام علیک وحضرت فرمود که وعلیکم عایشه شنید
گفت یا رسول الله نشنیدی که چه گفتند حضرت فرمود که مگر تو نشنیدی که من چه گفتم ورد کردم سخن ایشانرا با ایشان
وکلام من درباب ایشان مستجابست نه ازآن ایشان دربارهٔ من پس حق تعالی آیه فرستاد که وَاِذَا جَآءُوْکَ
وچون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوْکَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ یُحَیِّکَ بآن چیزی که تحیت
نگفت ترا بِهِ اللهُ بآن خدای تعالی وخدای تعالی فرموده وسلام علی عباده الذین اصطفی وایشان ترا
گویند السام علیک وسام بلغت یهود مرگست یا قتل بشمشیر وَیَقُوْلُوْنَ ومی گویند یهود فِیْۤ اَنْفُسِهِمْ
درمیان یکدیگر لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللهُ چرا عذاب نمی کند مارا خدای تعالی بِمَا نَقُوْلُ بآنچه ما گوییم سخن
با پیغمبر او یعنی اگر او نبی بودی پس بایستی که بدین اهانت که بدو می رسانیم خدای تعالی مارا عذاب کردی
حَسْبُهُمْ بس است ایشانرا جَهَنَّمُ دوزخ ازبرای عذاب یَصْلَوْنَهَا که درآیند بدان فَ
بِئْسَ الْمَصِیْرُ وبد جایگاهیست دوزخ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان اِذَا تَنَاجَیْتُمْ
چون راز گویید بایکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْاِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ وبیداد
وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ وبنافرمانی رسول چنانچه منافقان وجهودان میکنند وَتَنَاجَوْا ورازی





گویید بِالْبِرِّ بنیکوکاری وَالتَّقْوٰی وپرهیزکاری وترسکاری وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِیْۤ وبترسید از خدای
خدای تعالی درکارها که کنید اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد وشما را جزا
جزا خواهد داد اِنَّمَا النَّجْوٰی جز این نیست که راز گفتن باثم وعدوان مِنَ الشَّیْطٰنِ از وسوسه شیطانست
که درچشم شما آراید وبرآن بیدارد لِیَحْزُنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا اندوهگین گرداند مؤمنانرا وَلَیْسَ ونیست
شیطان یا نجوی بِضَآرِّهِمْ شَیْئًا ازضرر رساننده مؤمنان بچیزی اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ مگر بدستوری خدای
تعالی یعنی بمشیة وقضای او وَعَلَی اللهِ وبرخدای تعالی نه برغیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که
توکل کنند مؤمنان وهم خود با حق گذارند وازراز گفتن جهودان ومنافقان حسابی برندارند که ورا ایشانرا
اعتباری واخبار ایشانرا اعتقادی نیست وگر با سخن خصم شد خوی بگو که اهل مجلس ما را ازان جا
جمعی ازاهل بدر بمجلس ایرک اعظم سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند وبعضی ازاصحاب گرد اگرد پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده درمیان مسجد ایستادند وکس ایشانرا جای نداد حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که قم یا فلان ویا فلان ایشان برخاستند وجای باهل بدر بگذاشتند منافقان
مجال یافته دراین باب آغاز کنایه وشکایه کردند آیه آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای کسانیکه گرویده اید
اِذَا قِیْلَ لَکُمْ چون گفته شود شمارا که تَفَسَّحُوْا جای فراخ کنید فِی الْمَجٰلِسِ درمجلسها چون
مجالس ذکر وتلاوه ونماز فَافْسَحُوْا پس جای گشاده کنید برمردم یَفْسَحِ اللهُ لَکُمْ تا گشاده کند خدای
تعالی محل شما را درقبر یا دربهشت منزلها یا سعه بدهد شمارا یا دلها شمارا منشرح سازد بازالة تضایق وتزاحم وَاِذَا
قِیْلَ انْشُزُوْا وچون گفته شود مرشمارا که انْشُزُوْا برخیزید وبرتر روید فَانْشُزُوْا پس برخیزید ودر صحیح
آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم می نشستند وچون یکی ازایشان بمهمی برون طلبید
نخواستی که برخیزد این آیه آمد ودر تفسیر زاهدی آورده که چون گویند شمارا برخیزید بنماز جمعه یعنی غزا وجهاد
بشتابید یَرْفَعِ اللهُ تا برداردخدای تعالی درجات بهشت الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که گرویده اند مِنْکُمْ
ازشما وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وبرمیدارد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان دَرَجٰتٍ درجاتی بالای درجات
مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن باعلم افضلست ازمؤمن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود روایت میکند که او
... خواب ودیدم گفتم ... ازاعمال که بهتر ... اعمالست ... تقرب ... گفت ... درجه بالای درجات
علما ندیدم ... که گذشت درجه اند ... این جواب موافق آیه است وعلما ... درجات بلند
... دنیا ... رتبه وشرف ... مرتبه انبیا ... بفضل ... موافقت با اصفیا از ابن مسعود
منقولست که مؤمن عالم را درجاتست بالای مؤمن غیر عالم که میان هر دو درجه ... اسپ تیز رو باشد
شصت سال ... فضل عالم برعابد چون فضل قمرست در شب بدر برسایر
کواکب صالح الانام بکل ارض هم العلماء وابناء الکرام رفعت آدمی بعلم بود

مگر اهل بینش رفعت جش نیست هر کسی بدانش اوست سازا فزون بعلم همت خویش وَاللّٰهُ و خدای تعالی
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِیرٌ داناست در این سخن بیم و امید و وعده و وعید است آورده اند
که توانگران بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از بسیار دیگفتند و خبرها از هر نوع میگفتند
تا مهم جواب درویشان رسید که آنحضرت بتنگ آمد این آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز گویید با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوَاکُمْ پس پیش فرستید نجوی را صَدَقَةً صدقه یعنی اول صدقه بمستحقان رسانید پس نجوی
گویید ذَٰلِکَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ بهتر است لَکُمْ مر شما را زیرا که طاعت
بجا آید وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر زیرا که گناهان خود محو کرده شود فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه
کنید فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است کسی را که این گناه کند و بی صدقه
راز گوید رَحِیمٌ مهربانست بر بنده بتکلیف ما لا یطاق تا بود خبرست که این حکم ده شبانه روز بود و امیر
المؤمنین علی علیه السلام را دیناری بود و آنرا با ده درم کرده هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول الله صلی
علیه و آله و سلم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد شیخ زاهد گفت که این حکم نازل شد و جز
علی مرتضی علیه السلام بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش نبود
و علی مرتضی علیه السلام در آن ساعت این کار کرد و آیه نازل شد که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد
شما را أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه پیش بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ از راز گفتن خود صَدَقَاتٍ صدقه ها فَإِذْ
لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ پس بازگشت خدای تعالی بتوبه یعنی
در گذرانید از شما فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّکَاةَ و بدهید زکوة
واجب را وَأَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای تعالی و رسول او را در همه حال که اینها تدارک و
تلافی آن کند وَاللّٰهُ و خدای تعالی خَبِیرٌ داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید در خبرست که
عبد الله بن نبتل منافق بود با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشست و خاست کردی و سخنان آنحضرت با
یهود گفتی روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی صحابه آنجا بودند حضرت
فرمود که حالی در آید بشما مردی که دل او در سرکشی و تکبر بود و بنظر شیطان ناظر بود ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود
که تو چرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند
فتناه
که ما هرگز اینچنین ادایی نکرده ایم این آیه نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِینَ بسوی آنان یعنی منافقان
که تَوَلَّوْا دوست گرفتند قَوْمًا گروهی را که غَضِبَ اللّٰهُ خشم گرفته است خدای تعالی عَلَیْهِمْ
بر ایشان یعنی یهود مَا هُمْ مِنْکُمْ نیستند منافقان از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که
جهودانند وَیَحْلِفُونَ و سوگند میخورند ایشان عَلَى الْکَذِبِ بدروغ بدعوی اسلام و احترام سید انام



است

علیه و آله الصلوة والسلام وَهُمْ یَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند أَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرد
خدای تعالی لَهُمْ برای ایشان عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت
باتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد بودند مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند و
بران اصرار مینمایند اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَیْمَانَهُمْ سوگندان خود را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی
پناهی که خون و مال ایشان در امان باشد فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عَنْ
سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی بفتنه انگیزی و سخن چینی تا ایشانرا بد دل میسازند تا از جهاد و نشاط عمل
کردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِینٌ عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکنند روز
قیامت عَنْهُمْ از ایشان أَمْوَالُهُمْ خواستهاء ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ
اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی شَیْئًا چیزی را أُولَٰئِکَ آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان
دوزخند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاوید مانند که منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکات
ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یَوْمَ یاد کن آن روز را که یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا
برانگیزد خدای تعالی منافقان را از قبور ایشان فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدای تعالی
باسلام و اخلاص کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ همچنانکه سوگند خورند برای شما وَیَحْسَبُونَ و آرزو دارند
أَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلَىٰ شَیْءٍ بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای تعالی میپذیرد که
أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان هُمُ الْکَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بنهایتی رسیده
که با دانا و نادان و آشکارا دروغ میگویند اسْتَحْوَذَ مستولی شده و غلبه کرده عَلَیْهِمُ بر ایشان
دیو و بوسوسه میل داده و ایشانرا بمعاصی فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان ذِکْرَ اللّٰهِ
یاد کردن خدای تعالی تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان أُولَٰئِکَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ
الشَّیْطَانِ لشکر دیو اند و اتباع او أَلَا آگاه باشید که بدرستی که حِزْبَ الشَّیْطَانِ سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران که نعیم مؤبد از دست داده اند و در عذاب مخلد افتاده اند إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه یُحَادُّونَ
اللّٰهَ خلاف کنند خدای تعالی وَرَسُولَهُ و رسول او را أُولَٰئِکَ آن گروه مخالفان فِی الْأَذَلِّینَ
در جماعه خوار ترند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و بی گرفتار شوند و بعقبی رسوا و روسیاه و این اعتبار کَتَبَ
اللّٰهُ نوشت خدای تعالی در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لَأَغْلِبَنَّ هر آینه غالب شوم أَنَا وَرُسُلِی
من و فرستادهای من و غلبه رسل اگر مامور بجهاد باشند بقهر و زجر اعادی و اگر مامور نیستند بدلیل و حجت إِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای تعالی قَوِیٌّ تواناست بر نصرت انبیا عَزِیزٌ غالبست در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن
قادر نباشد حکمی که آن ز بارگه کبریا بود کس را در آن مجال تصرف کجا بود حق تعالی بعد از ذکر منافقان
دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میفرماید که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه قرابت

نتاه

قریب واقع باشد چنانچه فرمود لا تجد نیابی و نشاید که یابی قوما گروهی را که یؤمنون بالله بگروند بخدای تعالی والیوم الآخر و بروز بازپسین که ایشان یوادون دوست ورزند و دوست دارند من حاد الله هرکرا که خلاف کند با خدای تعالی ورسوله و رسول او یعنی مؤمنان باید که کافران و منافقان را دوست ندارند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدای تعالی و رسول او علیه و آله الصلوات آباءهم پدران ایشان چون ابوعبیده جراح که پدر خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون صدیق که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صدیق را نگذاشت که بجنگ او رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود را عبید روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق که در غزاء بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون حضرت مرتضی علیه السلام و حمزه و عبیده که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر کشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای تعالی دوستی نکنند کتب نوشته است خدای تعالی یعنی ثابت کرده است فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم از اخلاص و استقامت وایدهم و تقویت کرده است ایشان را بروح بنصرتی یا برحمتی یا بنور ایمان منه از نزدیک خود و گویند مدد کرده است ایشان را بجبرئیل یا بقرآن ویدخلهم و درآورد ایشان را روز حشر جنات در بهشتها که تجری جریان دارد من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بوده اندران رضی الله خشنود است خدای تعالی عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا کرده اند ورضوا و خشنود شدند ایشان عنه از خدای تعالی بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اولئک آن گروه حزب الله لشکر خدای تعالی و ناصر دین وی اند الا ان حزب الله بدانید و آگاه باشید که گروه خدای تعالی و لشکر خدای هم المفلحون ایشانند رستگاران ثعلبی از جرجانی و او از مشایخ خود نقل میکند که داود پیغمبر از حق تعالی پرسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسالمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هرکه چشم او از نگاه بسته بود و دست او از آزار خلق کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه کرد ایشان آن گروه حزب منند و بر اطراف عرش من طواف کنند اللهم اجعلنا منهم و درین باب گفته اند

از هرچه ناروا است ازان دیده ببند
وز هرچه ناپسند بود دست باز دار
لوح دل از غبار خلق بشوی پاک
تا باشدت بحلقه اهل قبول بار

سورة الحشر مدنیة وهی اربع وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم سبح تسبیح گفت و بپاکی بستاید که او لله مر خدا را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمین است وهو العزیز و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار درست کردار آورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب



جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و عمرو بن امیه ضمری ایشان را کشته بود خونبهای ایشان بیهود بنی النضیر فرمود و در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت افکنند فی الحال جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خبردار گردانید و آنحضرت بمدینه باز آمده و کس بایشان فرستاد که غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده روز ایشان را مهلت داد ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار از قوم خود معاون شما بوده از سخن آن منافق مغرور شده پای کشیدند و خبر بآنحضرت رسید و با جمعی بر سر ایشان رفت و بیست و پنج روز ایشان را محاصره فرمود و آن منافق بوعده وفا نکرده و ایشان جلا مقرر کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار اموال که شایسته اند گرفت با خود ببرید و برین وجه قرار یافت و حق تعالی آیه فرستاد که هو الذی اوست آن خدایی که از روی اذلال اخرج الذین بیرون کرد آنانرا که کفروا کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریه من دیارهم از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لاول الحشر در اول و برانگیختن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشر ایشان که مردمان بشام حشر کرده ... از زمان آتشی از جانب مشرق پیدا شود و مردم در زمین شام مجتمع شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم گمان نداشتید شما ای مؤمنان که بیرون روند ان یخرجوا بنو النضیر از مدینه جهت بسیاری مردم و شجاعت و شوکت وظنوا و گمان بردند انهم که ایشان را مانعتهم منع کننده یا بازدارنده است حصونهم حصارهای استوار ایشان را من الله از فرود آمدن قضای خدای تعالی بدیشان فاتاهم الله پس بیامد بایشان عذاب خدای تعالی من حیث لم یحتسبوا از آنجا که گمان نبردند وقذف و بیفکند خدای تعالی فی قلوبهم در دلهای ایشان الرعب ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد بایدیهم بدستهای خود وایدی المؤمنین و بدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گمان که خود بدست خود خراب کردند در غیرت که چون یهود دل بر جلا نهاده بودند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان خواهد افتاد خانها را می کندند و هرچه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگها جدا شده از محال خود برکندند و میخواستند که با خود ببرند پس ... شتر بار کرده خود را بیاراستند و اظهار ... نموده دفهای زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند و بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان دیدها بچشم احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید ولولا ان و اگر نه آن بودی که کتب الله نوشته است خدای در لوح و حکم کرده علیهم الجلاء برایشان بیرون رفتن از خان و مان لعذبهم هر آینه عذاب میکرد ایشان را فی الدنیا در این دنیا بکشتن و برده کردن ولهم و مر ایشان راست فی الآخرة در سرای آخرة عذاب النار عذاب

آتش دوزخ ذٰلِكَ این عذابها که وا ایشان راست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ
دشمنی کردند با خدای تعالی وَرَسُولَهُ و رسول او و مخالفت فرمان وی ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ و هر که دشمنی
وارد خدای تعالی را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است او را
و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا نخلستان ایشان قطع کنند غیر از نخل عجوه و عبد الله بن سلام
و ابو لیلی مازنی رضی الله عنهما بدان مهم مأمور گشتند ابو لیلی عجوه و انواع تمرهائی برید و بگذاشت میدانم که خدای تعالی
این نخل را بدست مسلمانان بازده پس آنچه بهترست برای ایشان بگذارم حق تعالی آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ
آنچه بریدید شما مِنْ لِينَةٍ از خرما بنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً ایستاده عَلَىٰ
أُصُولِهَا بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللّٰهِ پس با مر خداست و به پسندیدگی برای آنکه تا یاری دهد مؤمنان را
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای آنکه خوار کند جهودان را که پروردگان شدند از دایره ایمان آورده اند که چون بنی
النضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فیء
شد یعنی تمام خاصه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پس آنحضرت از اسلحه هر چیز بهر که خواست داد و عقارات
را بعضی بر مردم بخشید و اکثر در اوقات نایبان آنحضرت که آنرا مختص ساخت و امام برای رفت و حق تعالی در این
باب فرستاد که وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ و آنچه باز گردانید خدای تعالی عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ
از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ برای تحصیل
آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده بر جنگی واقع نشد که
شمارا آنجا رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای تعالی
بنصرة خود يُسَلِّطُ مسلط و مستولی میسازد رُسُلَهُ پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد
وَاللّٰهُ و خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی از غالب ساختن پیغمبران و مغلوب کردن دشمنان قَدِيرٌ
تواناست گاهی بسبب ظاهری چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاهی بسببی پنهانی چون القای بیم و ترس در
دل ایشان مَا أَفَاءَ اللّٰهُ آنچه بازگردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال
و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته شد فَلِلّٰهِ پس آن مر خدای تعالی راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را
علیه و آله الصلوة والسلام وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوندان قرابت را یعنی خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
وَالْيَتَامَىٰ و مر یتیمان محتاج را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریانرا که بی مال
باشند علما بر آنند که مال فیء خاصه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و قسمت آن تعلق بآنحضرت داشت و در زمان
حیوة خود نفقه اهل و عیال از آن میفرمود و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت میفرمود و بعد از وفات
آنحضرت و ایشان یعنی حمل بر ظاهر آن کرده اند که بشش بخش منقسم سازند و سهمی که نام خدای است بعمارت
کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای تعالی برای تعظیم است و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در





سهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امامست و نزد بعضی بمصالح مسلمانان
صرف کنند و بقول جمعی در سلاح و کراع مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی
گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه برداشتی و آنرا صفی گفتندی و باقی را بقوم
گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بدرویشان حیف کردندی چون از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر
همان خیال بست کنند یا رسول الله شما ربع و صفی غنیمت بردارید و باقی را بگذارید تا قسمت کنیم حق تعالی آنرا
خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت پس حق تعالی فرمود که حکم فیء را بدین گونه
كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن فیء دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ میان
توانگران مِنْكُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند و یا محروم سازند چنانچه
در زمان جاهلیت بوده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت فَخُذُوهُ
پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ و آنچه نهی کند شما را عَنْهُ از آن مثل غلول
فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن و محققان بر آنند که حکم این کلمات عامست و معنی وی آنست که
هر چه امر فرماید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنرا فرا گیرید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که او و نهی او بحجت
هر که بتمسک اوامر او کرده نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاک افتد
هر کس که شد متابع وای توفیق نجا و آنکه خلاف او نمود و رزید قدم هلاک وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای
در مخالفت رسول او إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالفان
فرمان پیغمبر او صلی الله علیه و آله و سلم لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فیء برای یتیمان و مسکینان و ابناء
السبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ
دِيَارِهِمْ از سرای ایشان که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتاده اند از مالها خود يَبْتَغُونَ
فَضْلًا میطلبند بخششی و بخشایشی مِنَ اللّٰهِ از خدای خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت
او یعنی هجرة ایشان برای تجارة و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای او بوده اند و بدوستی
خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ترک دیار و اموال نموده وَيَنْصُرُونَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین
خدا را بنفس و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را علیه الصلوة والسلام بیاری و هواداری
أُولَٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشان راستانند در دعوی اسلام هم بقول و هم بفعل
وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا و دیگر برای آنانکه جای گرفتند الدَّارَ وَالْإِيمَانَ در سرای هجرة و در ایمان یعنی
مدینه و در تفسیر ابو بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را ٥
این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران
مراد انصارند که در دیار خود ایمان آورده اند دو سه سال پیش از قدوم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

آله وسلم مساجد ساختند يُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که را هجرت کند إِلَيْهِمْ بدیار
ایشان واو را جای دهند وبمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ ونیابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهای خود
حَاجَةً حسدی وحسدی وغشی مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم انصار را طلب فرمود وذکر احسان وامداد واسعاد که نسبت با مهاجران
کرده بودند فرمود وبعد از آن گفت ای گروه انصار اگر خواهید اموال بنی النضیر را میان شما قسمت کنم وطائفه
مهاجران برقرار سابق در مساکن شما ساکن باشند واگر خواهید این اموال را قسمت بمهاجران دهم وایشان از
منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ وسعد بن عباده رضی الله عنهما
که پیشوای اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت نمائی وهمچنان ایشان
در خانهای ما باشند که روشنائی وبرکت در منازل ما از ایشانست حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را
دعا فرمود وحق تعالی در حق ایشان فرمود که وَيُؤْثِرُونَ وایثار میکنند وتقدیم مینمایند مهاجران را عَلَىٰ
أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند وبدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
واگر چه ایشان را حاجت هست بآنچه ایثار میکنند در اسباب النزول از ابن عمر نقل کرده که سر بریانی برای یکی از
آوردند آن را بدرویشی دیگر که از او محتاج تر بود فرستاد واو بدیگری ایثار نمود همچنین تا هفت نفر آن را بیکدیگر ایثار
کردند واین آیه در شان آن درویشان نازل شد وبعضی گفته اند که از آن خصلت که بود که فضیلت مشتملست بر آن
صفت ایثار اکمل وافضل است وایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی ودیگری مستحق آن باشد از خود باز گیرد و
بوی بخشد

کریم کامل آن را شناسم اندرین دوران ـ که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش
ز استغنای همت با وجود فرط بی برگی ـ نخورد خود واگر دو سازد نثار چشم ایمانش

وَمَن يُوقَ وهر که نگاه
داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران با فیروزی یافتگان به ثناء عاجل در دنیا وثواب آجل در آخرت
وَالَّذِينَ وآنانکه جَاءُوا آمدند وبیایند مِن بَعْدِهِمْ از پس مهاجر وانصار مراد تابعان صحابه اند
تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما اغْفِرْ لَنَا بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا
ومر برادران ما را در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا آنانکه پیشی گرفتند بر ما بِالْإِيمَانِ بایمان وَلَا تَجْعَلْ ومگردان
فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه وحسدی وخیانتی لِّلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند
پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ بدرستیکه تو رَءُوفٌ
مهربانی ودعا مستجاب کنی رَّحِيمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل کن گفته اند که هر که را کینه
یکی از صحابه در دل باشد از اهل این آیه نیست واز این دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق تعالی مومنانرا
به سه مرتبه قسمت آورده مهاجر وانصار وتابعین که موصوف باشند بساده دلی وپاکی طینت پس هر که برابر



صفت نبوده از اقسام مومنان خارج افتند أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه پیشه
نفاق پیش ورزیده وخلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی وابن نبتل ورفاعه واصحاب ایشان بعضهم
که به بنی النضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم وبحرب که با محمد صلی الله علیه وآله وسلم میکنید معاونت تمام
نمود واتفاق با شما تا حدی هست که اگر او بر شما غالب شود وشما را از آن دیار اخراج کند ما نیز در رفتن موافقت
نمائیم این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران
خود را یعنی اشباه وامثال خود الَّذِينَ آنانکه كَفَرُوا نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل
کتاب تورات که گفتیم بخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون
آییم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی ومصاحبت وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ وفرمان نبریم در ایذا وآزار شما
أَحَدًا یکی را که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَدًا
هیچ وَإِن قُوتِلْتُمْ واگر کارزار کرده شود یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّكُمْ هر آینه ما
یاری کنیم شما را وَاللَّهُ وخدای تعالی يَشْهَدُ گواهی میدهد إِنَّهُمْ که ایشان یعنی منافقان
لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون
نروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان وَلَئِن قُوتِلُوا واگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنصُرُونَهُمْ
منافقان یاری ایشان ندهند ایشان را وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ واگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را وحاضر شوند
در حرب با ایشان لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردند بعقب خود یعنی منهزم شده روند ایشان ثُمَّ لَا
يُنصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی النضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شوند
ایشان چگونه منصور گردند لَأَنتُمْ هر آینه شما که مومنانید أَشَدُّ سخت تر رَهْبَةً از جهت
ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِّنَ اللَّهِ از خدای تعالی یعنی منافقان از شما بیشتر ترسند
که از خدای تعالی ذَٰلِكَ آن خوف وخشیت از شما ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
قَوْمٌ گروهی اند که لَّا يَفْقَهُونَ نمیدانند عظمت خدا را واگر نه بایستی که از او ترسند لَا
يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی جهودان ومنافقان إِلَّا فِي قُرًى مگر
در دیهها مُّحَصَّنَةٍ استوار کرده بخندق وبرج وباره أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ ویا از پس دیوارها
یعنی وبر بیمان ایشان را قوة آنکه روی بروی با شما جنگ کنند نیست واین نه از ضعف وبد دلی ایشانست بلکه
بَأْسُهُم کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب بکنند شَدِيدٌ سخت است الا شجاع
که با خدا ورسول جنگ کند بد دل وترسان باشد پس ایشان بسبب ترسی که خدای تعالی در دلهای ایشان افکنده
طاقت مقاتله در مواجهه ومقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وپنداری که یهود ومنافقان همه مجتمع ومتفق اند
در رای وتدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ وحال آنکه دلهای ایشان پراکنده وپریشانست زیرا که عقاید ومقاصد ایشان

تختلف اشاوه ذٰلِكَ این وصف آید که ایشان راست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ
گروهی اند که لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمیکنند ودر نمی یابند آنچه را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود
كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچو مثل آنانست که بودند پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا
بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی شوم معصیت را واد بنی قینقاع اند که ایشان را اخراج
کرده اند بعد بدر یا اهل بدر که عرضه هلاک گشتند وَلَهُمْ ومر ایشان راست با وجود خواری وزاری در دنیا
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرة ومثل منافقان در فریب دادن جهودان ووعده نصرت کردن
كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچو مثل شیطانست إِذْ قَالَ چون گفت لِلْإِنْسَانِ مرکافر انرا که اكْفُرْ
بکفر خود ثابت باش که من یار ومدد کار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بر کفر ثبات ورزید ونهال شرک
در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت إِنِّي بدرستی که من بَرِيءٌ بیزارم مِنْكَ
از تو إِنِّي بدرستی که من أَخَافُ اللَّهَ میترسم از خدای تعالی رَبَّ الْعَالَمِينَ پروردگار
عالمیان مراد از شیطان ابلیس است واز انسان ابوجهل که در آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود واز قبل کفار
توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابو الحکم مترس که من با توام وچون صفها
شد ونه ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل می شوند بگریخت وگفت من از شما بیزارم ودر سوره انفال این
قصه مذکور شد وبعضی بر آنند که مراد از شیطان ابیض پسر ابلیس است ومراد از انسان برصیصا راهب وابیض
او را بکفر داشت ودر آتش فزاری کرد انا واین حکایت برسبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدا را
عبادت کرده ودیوان در کار او عاجز شده ابیض هم اغوا واضلال او بعهده خود گرفت پس پادشاه بصورت آدمی بر
صومعه او وبریاضت مشغول شده وزاهد از شدت مجاهده او متعجب مانده مرید او گشت ابیض غریب رفتن کرد
وگلوی چند جهت شفا مرضی وعافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمد وشخصی را مجنون کرده باز بصورت طبیبی
ظاهر گشته اهل او را گفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست الکس را بصومعه برصیصا آوردند ودعا کرد
وصید شیطان ابیض نام دست از آن مریض باز گرفت وشفا یافت القصه شیطان مردم را ببلا مبتلا میساخت
وبه برصیصا ارشاد می نمود وبکلمات او مریض بحال داشت تا دختر ملکی را شیطان مریض ساخته او را بصومعه زاهد آوردند
ودعا کرد وابیض او را نگاه داشت تا خوش شد بعد از آن ابیض زاهد را وسوسه کرد تا او بفاحشه اقدام نمود واز
خوف فضیحت او را بکشت وابیض برادران دختر را بران مطلع ساخت وزاهد را گرفته بردار کردند ابیض
صورت اول خود را بر او ظاهر کرده گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد وابیض از او بیزاری نمود وآن
بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت غافل مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش بمقصد رسیده اند
فَكَانَ پس هست عَاقِبَتَهُمَا آخر کار آن شیطان وانسان مذکور أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو





فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ جاویدان فِيهَا در آن وَذَٰلِكَ وخلود در آتش
جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش وجزای کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ
بترسید از عذاب خدای تعالی وبیدو بازگردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ وباید که بنگرد هر نفسی وبه بیند مَا قَدَّمَتْ
آنچه را که فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات وطاعات کرده شکر گزاری
نماید ودر زیادتی آن کوشد واگر نعوذ بالله معاصی وسیآت فرستاده توبه کند وپشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ
وبترسید از سطوت الهی تکرار امر تقوی برای تاکید است یا در اول در اداء واجبات بقرینه اقتران بعمل وثانی
در ترک محارم دلیل آنکه میفرماید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی خَبِيرٌ داناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید ودر کشف الاسرار گفته که اول اشارت باصل تقوی است ودوم بکمال آن یا اول تقوی عامست وآن پرهیز
باشد از محرمات ودوم تقوی خواص وآن اجتناب بود از هر چه ماسوی خداست اصل تقوی که زاد راه ما
ترک مجموع ماسوی الله است وَلَا تَكُونُوا ومباشید ای مومنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا
اللَّهَ بگذاشتند امر خدا را چون یهود ومنافقان واهل شرک فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید
خدای تعالی بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند وگفته اند توفیق بر روی
ایشان در بست وسهل بن عبد الله گفت که بوقت گناه از خدای تعالی فراموش کردند که استغفار کنند خدای تعالی
نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دائره
فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیست نزدیک خدای تعالی أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را
خوار ساخته مستحق نار شده اند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ویاران بهشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت
حاصل کرده اند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان او هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران از عذاب
جهیم بازرسته ودر نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اگر بفرستادیم ما هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَىٰ جَبَلٍ بر
کوهی وآن کوه را فهم وادراک میدادیم لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی او را خَاشِعًا ترسنده وفرمان برنده
مُتَصَدِّعًا شکافته وازهم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای تعالی واز هیبت وعیدهای که در وی است
یعنی کوه با بزرگی وسختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی وگردن نهادی واز چشم چشمها روان کردی ودلهای سنگین کافران
از آن متاثر نمیشود این دل سنگین تو یکذره سودا نگرفت [illegible] کان گرفتش تو از سنگ عصیان [illegible]
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ واین مثلها نَضْرِبُهَا بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
شاید که اندیشه کنند در آن وبهره بردارند از آن هُوَ اللَّهُ آنکه قرآن فرو فرستاد خدایست الَّذِي
آن خدای که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی مستحق عبادت جز او عَالِمُ الْغَيْبِ دانای پوشیده وَالشَّهَادَةِ
وآشکارا وگفته اند عالم معدوم وموجود یا بحیوة وموت یا برزق واجل یا به دنیا وآخرة یا آنچه رفت وخواهد
بود هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ

[illegible]زکردن

بسیار بخشنده که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رؤیت و رضوان هُوَ اللّٰهُ اوست خدای تعالی
الَّذِي آن خدایی که لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ وجهی نیست خدای سزای پرستش مگر او الْمَلِكُ پادشاهی
که جلال ذات او از وجه احتیاج مصونست و کمال صفاتش با استغنا مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوایب نقص
و معایب و منزه از تطرق آفات و نوایب السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و منزه از ضعف و عجز و خلل
الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان
الْمُهَيْمِنُ گواه راست بر هر چه خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بخلق و گفته‌اند
اسمیست از اسماء کتب الٰهی که تاویل آن غیر خدای تعالی نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ
بزرگوار یا شکننده کارها یا باصلاح آرنده کارها و در هم شکننده الْمُتَكَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبْحَانَ
اللّٰهِ پاکست خدای تعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می‌سازند با او چه واجب الوجود شرکت
قبول نکند هُوَ اللّٰهُ اوست خدای تعالی الْخَالِقُ آفریننده یعنی مقدر کننده خلق بر وفق مشیت
و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده
صورت مخلوق را لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده باشد
يُسَبِّحُ لَهُ پاکی یاد میکنند او را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه هست در آسمانها وَالْأَرْضِ و در زمین و از
همه نقایص او را منزه و مقدس میداند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب
نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار که هر چه کند و گوید بر وجه حکمت بود و در عین المعانی مسطور است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسم اعظم از جبرئیل پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر
دیگر باره پرسید همین جواب داد و دقایق و حقایق این اسما و خواص هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر
باید دید

سورة الممتحنة مدنية و هی ثلث عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سال ششم از هجرت که بطرف اطراف غزا عزیمت کرد فرمود و حاطب بن ابی بلتعه که
از مهاجران بود و مکتوبی بقریش نوشت از آن عزم اعلام نمود و جبرئیل آنحضرت را خبر فرمود و علی مرتضی علیه السلام
و زبیر و مقداد را حکم شد تا بروضه خاخ رفته و آن مکتوب از ساره که مولاة ابی عمرو بن الضیفی بود بستده
بنزد آوردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاطب را طلبید و فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول
الله والله که من مؤمنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته‌ام اما غریب قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس ندارم که
نگاه دارد که حمایت اهل و مال و ولد من نماید بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان
ثابت شود تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند و هلاک نشوند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای یاران
حاطب با شما راست گفت فاروق در غضب شده گفت یا رسول الله مرا اذن ده تا این منافق را بزنم حضرت
فرمود که او را مرنجان که اهل بدر است و حق تعالی بدریان را مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم الحکایة





آیتها نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید عَدُوِّي دشمنان مرا وَعَدُوَّكُمْ
و دشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ می‌فرستید و القا میکنید إِلَيْهِمْ بسوی دشمنان من و شما اخبار
حبیب من بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح صحبتی که می‌افکنید وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه دشمنان کافر
شده‌اند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآنست یا کافر بود
که دین اسلامست یا سزاوار متابعت که پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم يُخْرِجُونَ بیرون میکنند الرَّسُولَ
پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را بر انزعاج میافکنند أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما گرویده‌اید بِاللّٰهِ بخدای تعالی
رَبِّكُمْ که پروردگار شماست و ایشان چون شما را از و بار شما پروا نمیکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما خَرَجْتُمْ که بیرون آمده‌اید از وطنها خود جِهَادًا برای جهاد فِي
سَبِيلِي در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ باز میگوئید
یعنی سخنان سر با ایشان می‌فرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما
بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودة اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و بآنچه ظاهر میسازید از اعتذار و
مَنْ يَفْعَلْهُ و هر که بکند این کار که فرا گیرد از ایشان دوستان و با القا خبر کند بایشان مِنْكُمْ از شما
ای مؤمنان فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ
يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار که یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند شما را اسیر سازند يَكُونُوا
باشند لَكُمْ مر شما را أَعْدَاءً دشمنان یعنی الفت و صحبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا
کنند وَيَبْسُطُوا و بگشایند إِلَيْكُمْ بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را بزدن و کشتن
وَأَلْسِنَتَهُمْ و بگشایند زبانهای خود را بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی دشنام و فحش وَوَدُّوا و دوست
دارند لَوْ تَكْفُرُونَ که شما کافر شوید چنانچه ایشانند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهد داشت شما را
أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب اهل
فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع بشما نخواهند رسانید يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ
جدا کند خدای تعالی جل جلاله میان شما و اولاد شما و اقربا یعنی کافرانرا بدوزخ فرستد و مؤمنانرا به بهشت
برند وَاللّٰهُ و خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بَصِيرٌ بیناست
و برآن جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ لَكُمْ بدرستیکه هست مر شما را ای مؤمنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای
نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بوده‌اند
از اهل ایمان إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم و قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما
دوستی مجوئید إِنَّا بُرَآءُ بدرستیکه ما بیزارانیم مِنْكُمْ از شما که شرک پرستانید و
مِمَّا تَعْبُدُونَ و دیگر بیزاریم از آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی كَفَرْنَا

کما قوشستیم بَیْنَکُمْ بین شما با بعبو شما وَبَدَا و آشکارا شد بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمُ میان ما و شما الْعَدَاوَةُ
دشمنی بفعل وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی بدست أَبَدًا یعنی همیشه قایم خواهد بود حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا تا
وقتی که ایمان آرید بِاللَّهِ بخدای وَحْدَهُ یکتا یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق تعالی پند میدهد مومنانرا
که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابراهیم کنند إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ مگر این سخن ابراهیم که گفت مر پدر خود را که
بوعدهٔ استغفار که باو کرده ام و بوعدهٔ ایمان که او باوی کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ هر آینه آمرزش خواهم خواست
لَكَ برای تو وَمَا أَمْلِكُ و ملک جنبتم ای پدر لَكَ برای تو یعنی نمیتوانم کرد دفع کنم ازو
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز اگر بخدای تعالی بازنگردی خلاصهٔ سخن آنست که
اقتدا باید کرد بابراهیم در تبرای او از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورة ازوی بسبب وعدهٔ
واقع شد وجوه خلیل جلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ
تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا و
بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بتست بازگشت همه در آلکوقة و قول آنست که این دعا تتمهٔ قول ابراهیم
نیست بلکه حق تعالی مومنان این امت را از سوالات بگذارند نهی میفرماید که چون قطع علاقهٔ صورة با دشمنان کرده
بگویید خدایا از دشمنان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم القصه بازآمدیم
و هر چه نه پیوند یار نبود بریدیم و آنچه نه یار و دوست بود شکستیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان
ما را فِتْنَةً محل برگماشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشانرا بر ما مکار و مسلط
مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الْحَكِيمُ دانای در کارها خود پس ما را
بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در کار ابراهیم و قوم او أُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آن تا انکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم یا در اول اقتدا بر اقوال او
و در ثانی با فعال او و این اقتدا است لِمَنْ كَانَ مر کسی را که باشد يَرْجُو اللَّهَ که امید میدارد
رضای خدا را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و جزاء روز قیامت را یا بترسد از خدای تعالی و روز بازپسین وَمَنْ
يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان خدای تعالی و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای تعالی هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است از وی و نصرة کرده وی مر دین او را چه خود ناصر دین
خودست الْحَمِيدُ ستوده است و ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مومنان قطع دوستی
کردند از کسانی خود که مشرک بودند در که حق تعالی وعده فرمود که عَسَى اللَّهُ شاید که خدای تعالی أَنْ
يَجْعَلَ پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ و میان آنانکه دشمن داشتید
مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً دوستی و یاری چنانکه ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکم بن حزام و غیر ایشان

باتو نشستیم





از ضنادید عرب که دشمنان عظیم بود خدا اسلام آوردند و کسان ایشانرا از اهل اسلام با ایشان صحبتی تمام پیدا شد
وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ و خدای تعالی تواناست دخدای آمرزنده است غَفُورٌ رَحِيمٌ مهربان آورده اند که قوم خزاعه
را با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را
یاری ندادند حق تعالی در بارهٔ ایشان فرمود لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمیکند خدای تعالی شما را ای مومنان عَنِ
الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ از آنانکه کارزار نکرده اند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ
يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکرده اند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراها و شهرهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج
شما دخل نبوده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشانرا در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست میسزاید که خدای تعالی
باز نمیدارد شما را أَنْ تَبَرُّوهُمْ از آنکه نیکویی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و از آنکه عدل کنید
یا برسانید فضل و بهره برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ دوست دارد
الْمُقْسِطِينَ عدل کنندگانرا إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که حق تعالی نهی میکند شما را عَنِ
الَّذِينَ از آنانکه قَاتَلُوكُمْ کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین خدای تعالی
وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سرای شما وَظَاهَرُوا و معاونت
کردند و هم پشت شدند با اعادی عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ به بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در
صدد حرب آمدند و بعضی کسی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای تعالی شما را
أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشانرا
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوستداران هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در
غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای تعالی و با دوستان خدای تعالی میباید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید
بگسل ز دوستان وفا باز حیله ساز یاری طلب که طالب عشق وفا بود آورده اند که چون در حدیبیه
صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود و آنحضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از
مدینه روی بر تافته جانب مکه رود قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جماعتی مومنات از مکه
گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب او شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح برای
وجه بوده که هر که از ما بتو آید رد کنی جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله شرط مردان واقع شده نه بر زنان و رد
کردن مومنات را بمشرکان باز و هسته و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا
جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهَاجِرَاتٍ هجرت کننده از دار کفر که
آن مکه است و آینده برای ایمان که مدینه است فَامْتَحِنُوهُنَّ پس امتحان نمایید ایشانرا سوگند
که بطلب دنیا نیامده اند و هیچ غرضی دیگر نداشته اند و آمدن ایشان بدشمنی شوهر نبوده باشد و نه
دوستی دیگری سبب آمده باشد و هیچ غرض از اغراض دنیوی باز نبوده باشد بلکه خالص برای خدا و رسول

بنت

صلی الله علیه وآله وسلم ونه بدین بدین اسلام آمده اند اَللّٰهُ خدای تعالی اَعْلَمُ داناتر است بِاِیْمَانِهِنَّ
بکنه ایمان ایشان که مطلع بر سرایر و ضمایر است اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ
مُؤْمِنَاتٍ پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ پس باز مگردانید
ایشان را اِلَی الْکُفَّارِ بسوی شوهران کافر و بدهید ایشان لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ
لَهُمْ حلال اند مر آن کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران یَحِلُّوْنَ حلال می شوند لَهُنَّ مر این
زنان را چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان وَآتُوْهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَا اَنْفَقُوْا
آنچه خرج آن زنان کرده باشند از کابین پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیعه را سوگند داد و آنچه
مسافر از مهر بوده داده بود گرفت باز گشت و آیه آمد که وَلَا جُنَاحَ و هیچ بزه و اثمی نیست عَلَیْکُمْ بر
شما اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ آنکه بخواهید این زنان مهاجره را اِذَا آتَیْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ
مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان پس فاروق او را بخواست و دیگر آیه آمد وَلَا تُمْسِکُوْا و چنگ در مزنید
بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیا
ورند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که وَسْئَلُوْا و بخواهید از آنکس که
آن زن را بخواهد از کافران مَا اَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اید از مهر او وَلْیَسْئَلُوْا و باید که بخواهند کافران
از شما مَا اَنْفَقُوْا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان
مؤمن و کافره و میان کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که بصاحب خود داده اند ذٰلِکُمْ
آنچه ذکر کرده شد حُکْمُ اللّٰهِ فرمان خدای تعالی است یَحْکُمُ حکم میکند خدای تعالی بآن بَیْنَکُمْ
میان شما وَاللّٰهُ و خدای تعالی عَلِیْمٌ داناست بمصالح شما حَکِیْمٌ حکم کننده بآنچه محض حکمت بعد از
نزول آیه مؤمنان اداء مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کافران از اداء مهور مرتدات ابا کردند آیه آمد که
وَاِنْ فَاتَکُمْ و اگر فوت شود از مؤمنان از شما شَیْءٌ چیزی مِنْ اَزْوَاجِکُمْ از یکی از زنان شما
اِلَی الْکُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت
گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فَآتُوا الَّذِیْنَ پس بدهید آنانرا
که رفت ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافر آن زنان مِثْلَ مَا اَنْفَقُوْا
مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن مرتده در معالم از ابن عباس نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنات چون
مرتد شده بنزد کفار رفته حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان
داد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای تعالی الَّذِیْ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ آن خدای که شما بدو
گرویده اید حکم این آیه باقیست تا عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح که چون سید عالم صلی
الله علیه وآله وسلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان بتربیت بیعت میل کردند آیه آمد که یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر





کنند و بالای بلند قصر اِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرویده که یُبَایِعْنَکَ بیعت کنند
بتو عَلٰی اَنْ لَا یُشْرِکْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللّٰهِ شَیْئًا با خدای تعالی چیزی را
وَلَا یَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا یَزْنِیْنَ و زنا نکنند وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان
خود را چنانچه زنده در خاک بکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفگنند وَلَا یَاْتِیْنَ و نیارند
بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل یَفْتَرِیْنَهٗ بربافته اند آنرا بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ میان دستهای
خود وَاَرْجُلِهِنَّ و پایهای خود آنرا آورده بشوهر و به پروردند وَلَا یَعْصِیْنَکَ و عاصی نشوند در تو فِیْ
مَعْرُوْفٍ در آنچه بر تو اید از نیکوئی که ترک نوحه کردن و روی خراشیدن و موی بریدن پس چون بدین
شروط بیعت کنند فَبَایِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان حاجت کنند که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بیعت با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن نشود و قولی آنست که زنان دست
در قدح آب فرو بردندی بعد از آن آنحضرت دست مبارک در آن آب فرو بردندی و گفته اند که انگشتری
خواهر خدیجه را فرمود تا بیعت از زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ و طلب آمرزش کن
برای زنان بیعت کننده از خدای اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده گناهانیست که
بر توحید بیعت بکنند رَحِیْمٌ مهربانست بر ایشان که توفیق توبه و ایمان یافته بزرگی فرموده که وجود
گویند که رحمت موقوفست بر ایمان نه بلکه ایمان نتیجه دستی رحمت شده و من میگویم که ایمان موقوفست بر
رحمت یعنی تا رحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد تا رحمت آن یار نبود فرخ نرسند
توفیق عزیزیست بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت حرمت یا جهودان دوستی میکردند و
خبر اهل اسلام بایشان میگفتند آیه آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا ای گروه مؤمنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی
مکنید قَوْمًا با گروهی که غَضِبَ اللّٰهُ خشم گرفته خدای تعالی عَلَیْهِمْ بر ایشان قَدْ
یَئِسُوْا هر آینه که نومید شده اند یعنی مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرة چه دانسته اند که بسبب
عناد و کتمان نعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود
لاجرم ناامید شده از آن کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ همچنانکه ناامید شده اند کافران مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُوْرِ
از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا جهود ناامید شد از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان مآل
خود را دانسته اند و از نعیم آن جهان بکلی قطع امید کرده اند سورة الصف مدنیة وهی اربع عشرة آیة
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَبَّحَ پاک و بی عیب گفت لِلّٰهِ مر خدای را
مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینست از سفلیات
وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ و او غالبست که حکم او بهیچ وجه رد نتوان کرد و درست کار که خلق بافعال
او راه نیابد آورده اند که اصحاب کرام گفتند آیا کدام عمل بجا آریم که ما را از حضرت [illegible] رسانیده

جنان و بخشد از دوزخ و در بحار رساند حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای قوم آمده هر عمل که بهترینند یعنی عملی که بنده را از سخط
سخت ربانی بخشد و با علی علیین فرود آرد و آن ایمان و جهادست صحابه از موت کراهت داشتند آیه آمد که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ
آنچه را که نمیکنید كَبُرَ بزرگست مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی
أَنْ تَقُولُوا آنکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ آنچه بجا نمیکرد و نزد بعضی از علما آیه عامست و شامل
بعض هر که سخنی بگوید و نکند و در این عتاب داخلست و با آن علما اگر خلق را زجر فرمایند و خود ترک نمایند ایشان
سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج دید که
لبها چنین کسانرا بمقراض آتشی می برند از حضرت بگوئی عالم بنیز گویی را گر در عمل بکوشی نادان مفسری
یا در وخت علم بدانم بیحد عمل یا علم اگر عمل نکنی شاخ بی بریا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی یُحِبُّ
دوست میدارد الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ آنانکه کارزار میکنند فِی سَبِیلِهِ در راه او صَفًّا صف زده
در برابر خصم كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان در استحکام بُنْیَانٌ بنا یافته اند مَرْصُوصٌ ریخته از ارزیز
که بنیت از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر چسپیده وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن آنرا که گفت
موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل را که گفت یَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِی
چرا بر نجانید مرا بنا بشنوده فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ و بدرستی میدانید أَنِّی آنکه من رَسُولُ
اللَّهِ فرستاده خدایم إِلَیْكُمْ بسوی شما و برسالت خود بمعجزات ظاهره اقامه شهادة کرده ام و
شمارا معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که مکرم و محترم باشد پس شما فرمان من ببرید ایشان بر سر جهالت
و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از
قبول فرمان موسی أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای تعالی قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از صنعت یقین و صوب
شک ساخت وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا یَهْدِی راه ننماید بشناخت خود الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ
گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ عیسی پسر
مریم مر قوم خود را که یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّی بدرستی که من رَسُولُ اللَّهِ
فرستاده خدایم إِلَیْكُمْ بسوی شما بحجه و برهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَیْنَ
یَدَیَّ و آن چیزی را که پیش منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریه یعنی قبل از من نازل شده و من
تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدای تعالی است وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ
بفرستاده که یَأْتِی می آید بدین کمال و شرع شامل مِنْ بَعْدِی از پس زمان من اسْمُهُ نام
او أَحْمَدُ احمدست یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی بر این وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم

والنار



والنار رقلیطا [illegible] یعنی فارقلیطا احمدست و در تبیان آورده که اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزبان انجیل
حمیاست و معنی او آنست که بزرگ شد خدای بشما او را بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد
عیسی بدیشان بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند یعنی
بنی اسرائیل هَذَا این که او بما نماید سِحْرٌ جادوئیست مُبِینٌ آشکارا که بر هیچکس پوشیده
نیست که سحر بکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ بر خدای
تعالی الْكَذِبَ دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیات او را سحر خواند بعضی از علما بر آنند که نضر بن حارث
گفت که در روز قیامت لات و عزی ما را شفاعت کنند نزد خدای تعالی و شفاعت ایشان قبول خواهد بود این آیه
آمد کیست ظالمتر از کسی که دروغ بندد بر خدای تعالی بقبول شفاعت بتان درباره کفار وَهُوَ یُدْعَى و حال آنکه
آن مفتری خوانده می شود یعنی پیغمبر علیه و آله الصلوات او را میخوانند إِلَى الْإِسْلَامِ بدین اسلام که شاملست
بخیر و صلاح و فواید و فلاح در دنیا و عقبی وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا یَهْدِی راه ننماید برستکاری
الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ گروه ستمکارانرا در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم نزد و نیامد کعب بن اشرف یهودی گفت مژده باد شما را ای یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار
او را با تمام نخواهد رسید این سخن را بجناب رسالت مآب علیه و آله افضل الصلوات عرض نمودند غبار ملال بر
آئینه دل مبارکش نشست جبرئیل بجهة رفع آن غبار آیه آورد یُرِیدُونَ میخواهند یهود لِیُطْفِئُوا
تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهانهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنهای او باطل
وَاللَّهُ و خدای مُتِمُّ تمام کننده است نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین علیه افضل صلوات
المصلین قبل از قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کراهت دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشان را
اثری نیست و اراده اطفاء چراغ شرع صدق و صفا همچو اراده خفاش است که بغیر [illegible] و نابودن آفتاب
جهانتاب
شب پرک خواهد که نبود آفتاب تا بیند دیده او مر او را بوم و ست قدرة در جای [illegible]
بروز و روکار خفاش شوم هُوَ الَّذِی اوست خداوندی که أَرْسَلَ فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را
بِالْهُدَى بحجتها که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِینِ الْحَقِّ و کیش راست که ملة حنیف است
لِیُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّینِ كُلِّهِ بر همه کیشها و این بوقت نزول عیسی که اهل
جهان همین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و هر چند کاره اند مشرکان اظهار دین محمد علیه الصلوة
دل را مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ
آیا دلالت کنم شما را عَلَى تِجَارَةٍ بر بازرگانی تُنْجِیكُمْ که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ از
عذاب دردناک پس چه آن تجارت میسر باید که تُؤْمِنُونَ خبرست بمعنی امر یعنی ایمان آرید و مراد آنست که
ثابت باشید بر ایمان که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و رسول او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمائید با کافران

فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان
بخرید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد و
خَيْرٌ بهترست لَكُمْ و شما را از معاملات دیگر إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که تَعْلَمُونَ
دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله در این تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در
نفحات از ابی عبد الله سنجری نقل می کند که پسر او بوی آمد و گفت سبو بچه روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون
آمدم بیفتاد و بشکست و سرمایه ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدرست والله که پدر ترا
هیچ نیست غیر از الله شیخ الاسلام گفت که سود و تمام آن بود ولیکن پدرش هم نبودی اشارت بمقام فنا و در باختن
سود و مایه در بازار شوق لقا . تا چند بیازوی خود دل بست شوی . بشتاب که از جام فنا مست شوی
از مایه و سود دو جهان دست بشوی . سود تو جان به که تهی دست شوی . پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ
بیامرزد خدای تعالی لَكُمْ و شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ
و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ در بوستانها تَجْرِي که میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر اشجار آن
الْأَنْهَارُ جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای جاویدان
که دار الاقامت ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال در بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاریست
بزرگ وَأُخْرَىٰ و دیگر شما راست نعمتی دیگر در دنیا تُحِبُّونَهَا که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ
مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای تعالی بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح
فارس و روم ابن عطا گفته که نصر توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید نزد محققان فتح قریب فتح باب دولت
ترقی از مقامات نفس و فتح ابواب معارف یقینیه باشد و همه مؤمنان را در این مرتبه بشر گفت کما قال وَ
بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مؤمنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة العقبه ثابت بیعت کرده اند و ایشان هفتاد تن بودند یا
خطاب عامست یعنی جمیع مؤمنان را میفرماید که كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کنندگان دین خدای
و رسول او و تشبیه چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت نمود
و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم لِلْحَوَارِيِّينَ مر حواریان را که خواص او بودند و در دین او
بهر کس سبقت داشتند مَنْ أَنْصَارِي کیست یاران من و نصرت کنندگان من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ
بسوی نصرت خدای تعالی یا که باشند اعوان من در دعوت خلق بخدای تعالی قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان
که در این راه نَحْنُ ماییم أَنْصَارُ اللَّهِ ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را بعد از
رفع وی و خلق را دعوت بخدای تعالی نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ
گروهی مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از بنی اسرائیل عیسی را و او را بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ

انکار



انکار فرمودند طَائِفَةٌ گروهی دیگر و او را پسر خدای تعالی گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مبعوث شد موافق سان مؤمنان را گفت عیسی عبد الله و رسول آن گروه تقویت یافت و حق تعالی فرموده
فَأَيَّدْنَا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت شان
عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند آن گروه مؤمنان
ظَاهِرِينَ غلبه کننده بر گروه کافران سورة الجمعة مدنیة و هی احدی عشرة آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنند و تنزیه مینمایند لِلَّهِ مر خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه
در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی
که ملک اوست و ایمن از زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمندی که
مثل و نظیر ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجای آرد هُوَ الَّذِي اوست آنکسی که بَعَثَ
برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در امیان و آن قوم عرب‌اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا
فرستاده مِنْهُمْ از جمله ایشان یعنی امی نابرسالت او از نعت وی باشد و گفته اند امیه آنحضرت
بحث آنست که در کتب متقدمه بر این وجه مذکور بود که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا مذکور
که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین و در اثبات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگفته است
انجابست اختصار میرود فخذ ام الکتاب پرورش یعنی ای خدا از آن کردش لوح تعلیم ناکرده
معنا سرار لوح داده خبر برخطاوست انس و جان رهبر کرنخوانده خط ازان چه خط پس صفت نمای
میکند که يَتْلُو میخواند عَلَيْهِمْ برایشان آيَاتِهِ آیتها کلام خدایرا با آنکه امیست مثل ایشان
وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایشانرا از دنس کفر و خبث عقاید و رداءة اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و
می آموزد ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و شریعت و علمها دینی از معقول و منقول وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که
بودند این امیان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی مُبِينٍ
هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ
از مؤمنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا نرسیده اند بِهِمْ بایشان تا اینجا نشده اما لاحق خواهند شد مراد
از عالم تابعان او حدیثی صحیح متفق علیه معلوم می شود که ایشان عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده
و در آید بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همه در این آخرین داخلند وَهُوَ و خدای تعالی الْعَزِيزُ
غالبست در اوبه هر کرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبری برای
امتی ذَٰلِكَ این نبوت یا لقب یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خداست يُؤْتِيهِ میدهد
آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ و خدای تعالی ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست
که بیم دینی و بیمنی در جنب آن مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شده اند توریه را

و بیناو

بر

بعین الله

ده

یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریة را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن بار را و بهیچ وجه از عهده
توریة قیام ننموده بدانچه درو بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ همچو مثل خر از کوشش که يَحْمِلُ
بردارد أَسْفَارًا کتابها را از علم یعنی رنج میبرد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچنان یهود که توریة میخوانند
و از آن منتفع نمیشوند   گفت ابو دیل استعاره یاد باشد علم کان نبود زهی علمای اهل دل حال شان
علمای اهل تن حال شان   علم چون بر دل زند یاری بود   علم چون بر گل زند باری بود   چون بدل خوانی ز حق گیری سبق
چون بگل خوانی سیه سازی ورق   بِئْسَ بد مثلیست که زده شد مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ
كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بمعجزات خدا یا کردیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا يَهْدِي راه فلاح نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که بعناد و باغی
بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند نحن ابناء الله و احباؤه و لاف می زنند که دین یهودیه دارند
قُلْ بگوای محمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای جماعتی که دین یهودیه دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان
می برید أَنَّكُمْ آنکه شما أَوْلِيَاءُ دوستانید لِلَّهِ مر خدا را مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردم
از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
صَادِقِينَ راست گویان در آنکه شما بید دوستان خدای تعالی تا برسید بکرامتی که حق تعالی برای دوستان
خود مهیا فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را أَبَدًا هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریة
و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وی دانند که بعد از مرگ از آن کردار معذب خواهند شد وَاللَّهُ
و خدای تعالی عَلِيمٌ داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگو ای محمد با یهود ان
إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که آن مرگ که تَفِرُّونَ میگریزید شما مِنْهُ از وی و تمنا نمیکنید از وقوع آن
کراهت میدارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بدرستی که او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید
ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَى عَالِمِ بسوی داناء الْغَيْبِ نهان وَالشَّهَادَةِ و
آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید و ثواب و عقاب کردار
جزا دهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید با حکام شرع إِذَا نُودِيَ چون ندا در داده
شود لِلصَّلَاةِ برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَى ذِكْرِ
اللَّهِ بسوی یاد کردن خدای تعالی که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن وَذَرُوا
الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب ابو حنیفه آنست که موجب سعی و ترک تجارات
و خرید و فروخت اذان اولست در روز آدینه مؤذن میشنود باشد ذَلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ
بهترست لَكُمْ مر شما را در معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهترست از سود فانی دنیوی



إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید که تَعْلَمُونَ میدانید نفع و ضرر او و تمیز میکنید میان خیر و شر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ
پس چون گزارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارة و تصرف
در مایحتاج خود از اباحت یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا و بجویید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
از فضل خدای تعالی یعنی از روزی خود و در ترتیب اسباب معاشت و گفته اند انتشار در زمین مسجد است جهت
رفتن بمجلس علماء و ذکر او و بنوی بعیادت بیماران و حضور جنازه و آنچه بدین ماند چه جستن بیان من فضل
الهی بدینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا بسیار یعنی در مجامع اعمال بذکر
او اشتغال کنید نه در وقت نماز تنها لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستکار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر
او موجب جمعیت ظاهر و باطنست و سبب نجات دنیا و آخرت   از ذکر خدا مشو دمی غافل که ذکر او
ذکریست که اهل شوق را مدهم آرامش جان باشد و آسایش دل   آورده اند که روزی حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیة کلبی از جانب شام رسید با طعام بسیار و در آن وقت
در مدینه تنگی بوده کاروان چون بولایت رسید طبل شادی نوختند آواز طبل بسمع حضار مجلس رسید و جهت
بیع طعام از مجلس بیرون آمده متوجه کاروان شدند و بغیر دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء اربعه بودند کس در
مسجد با آنحضرت نماند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر بیرفتید همه برای یکدیگر تا کسی مطلق
در مجلس نمی بود از این وادی آتشی بسوی شما روان میگشت و مقاره همین حال آیه نزول اجلال یافت وَإِذَا
رَأَوْا تِجَارَةً و چون ببینند بازرگانی یعنی کاروان بازرگانان را أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز
طبل را که جهت رسیدن کاروان میزدند انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق گردند از مجلس و بروند بسوی آن تجارة یا
پیش گیرند بیکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ بگو ما
عِنْدَ اللَّهِ آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
خَيْرٌ بهترست و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه
فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللَّهُ و خدای تعالی خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین
روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایل و سایل ایصال رزقند زیراکه وقت باشد که تعجیل کنند و شاید که
مصلحت وقت نداشته باشد نقلست که یکی از خلفا بغداد بهلول را گفت چاشت روزی مرا روز تو مقرر کنیم تا وقت
متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین بکنم اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم
نشناسی که مرا کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق منست و این همه میداند و از روی
حکمت کاملة من برساند و دیگر آنکه شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق تعالی بگناه روزی از
من باز نگیرد   خدای که او ساخت از نیست هست   بعصیان در روزی بر کس نبست   ازو خواه روزی که
بخشنده اوست   بر آرنده کار هر بنده اوست   چه جرم و چه بدخواه خداوند سابق الانعام که بنده در نظر خویش خوار

خیر و عالم عامل

میدارد

خدا براست بزرگی و ملک با اینان گرچه چند و نان برقرار میداره **سورة المنافقين مدنية وهي احدى عشرة آية**

**بسم الله الرحمن الرحيم** در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از غزوه مریسیع راجعت فرموده بر سر چاهی نزول فرموده میان دو جماعت جهجاه غفاری که خویش فاروق بود و سنان
افتاد و کار بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی منافق در آن محل سخنان ناشایست
گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از یکدیگر پراکنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه بازگردیم
آنکه عزیزتر است بیرون کند خوار را و مراد او آنکه خوارتر است و زید بن ارقم مجلس نزد خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم
آمده و از این صورت اخبار نمود و آنحضرت بیگاه روز کوچ کرده او فرمود و اسید بن حضیر سبب پرسیده و
مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مساعی جمیله تقدیم رسانید و خبر با بن
ابی رسید و بخدمت آنحضرت آمد و بر نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را بخجر (?) و
متهم ساختند حق تعالی تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که **اذا جاءك المنافقون** چون بیایند
منافقان نزدیک تو یعنی ابن ابی و اصحاب او **قالوا** گویند **نشهد** گواهی میدهیم **انك**
که بدرستیکه تو **لرسول الله** فرستاده خدای یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم **والله** و
خدای تعالی **يعلم** میداند **انك** که هر آینه تو **لرسوله** فرستاده اوئی چه او ترا فرستاده
**والله** و خدای تعالی **يشهد** گواهی میدهد **ان المنافقين** که منافقان **لكاذبون** دروغ گویانند
بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان که دل با معتقد رسالت نیست دروغ
باشد و گفته اند که مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند با اعتقاد برسالت تو و خدای تعالی
میداند که سوگند بدروغ خورده اند **اتخذوا** فراگرفتند منافقان **ايمانهم** سوگندان خود را **جنة**
سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند **فصدوا** پس باز میدارند مردم را با لقای شبهات
**عن سبيل الله** از دین خدای تعالی یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای تعالی **انهم** بدرستیکه
ایشان **ساء ما كانوا يعملون** بد عملیست که بدان عامل اند ایشان **ذلك** این **بانهم** بسبب آنست
که ایشان **آمنوا** گرویدند بظاهر زبان **ثم كفروا** پس کافر شدند بدل یا گشتند بظاهر با مؤمنان که ما
از شماییم و در خلوه بار دیگر (?) خود بکلمات کفر ناطق گشتند **فطبع** پس مهر نهاده شد **على قلوبهم**
بر دلهای ایشان **فهم** پس ایشان **لا يفقهون** نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار بزبانست و تصدیق
بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم خوش صباحت بود با سخن فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک
بهمین هیات بودند و چون بمجلس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم آمدندی آنحضرت شگفت
داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق تعالی آیه فرستاد که **واذا رأيتهم** و چون ببینی منافقان را **تعجبك**
بشگفت آورد ترا **اجسامهم** جسمهای ایشان از نزی (?) و نازکی **وان يقولوا** و چون سخن گویند **تسمع**



گوش کنی تو **لقولهم** سخن ایشان را و سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و فطانت **كانهم** گوییا
ایشان **خشب** چوبهای **مسندة** خشک شده اند بدیوار باز نهاده یعنی اشباحند خالی از علم و نظر
**يحسبون** می پندارند و گمان میبرند **كل صيحة** هر فریادی که برآید و هر آوازی که در مدینه برکشند که
آن صیحه واقعست **عليهم** بر ایشان یعنی بدل و بدگمانی و ترس برتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که
نفاق ایشان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان ظاهر شده و در صحا (?) خواهند شد که **هم العدو** ایشان
دشمنانند ترا و چون ایشان دشمنانند ترا و همه مؤمنان را **فاحذرهم** پس حذر کن از مکر و غایله ایشان و از ایشان
ایمن مباش **قاتلهم الله** هلاک کرد ایشان را خدای تعالی ایشان را بالعنت کناد بر ایشان **انى يؤفكون**
چگونه بر گردانیده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این
آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا برای تو آمرزش خواهد و آن منافق گردن تاب
داده و گفت مرا گفتید ایمان آوردم ایمان آوردم تکلیف کردید که زکوة بدهم دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید
کرد آیه آمد که **واذا قيل لهم** و چون گویند مر منافقان را که **تعالوا** بیایید با اعتذار **يستغفر** تا
آمرزش طلبد **لكم** برای شما **رسول الله** فرستاده خدای تعالی **لووا** بپیچند **رؤسهم**
سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از کسی روی گردانیده و روی تابد **ورأيتهم** و
ببینی ایشان را که **يصدون** اعراض میکنند از رفتن پیش تو **وهم** و ایشان **مستكبرون** گردن
کشانند **سواء** یکسانست **عليهم** برایشان **استغفرت** اگر طلب آمرزش کنی **لهم** برای ایشان
**ام لم تستغفر لهم** یا طلب نکنی آمرزش ایشان را **لن يغفر الله لهم** هرگز نیامرزد خدای تعالی ایشان را
بجهت رسوخ ایشان در نفاق **ان الله** بدرستیکه خدای تعالی **لا يهدي** راه فلاح ننماید **القوم الفاسقين**
گروه بیرون رفتگان را از دایره صلاح **هم الذين** ایشان آنانند که **يقولون** میگویند با انصار که
**لا تنفقوا** نفقه مکنید **على من عند رسول الله** بر کسانی که نزدیک رسول خدای اند از فقرای مهاجرین **حتى**
**ينفضوا** تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان روند و پسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق
بر مهاجران منع میکنند **ولله** و حال آنکه مر خدای راست **خزائن** خزانهای روزی **السموات** در آسمانها و
**الارض** و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر که را خواهد روزی دهد **ولكن المنافقين**
و لیکن منافقان **لا يفقهون** نمیدانند که رزاق على الاطلاق حق تعالی است نه آدمیان
خواجه پندارد که او روزی دهد لاجرم بر این و آن منت نهد زان سبب او بیکاره شد پس اگر کم شود هستند اسباب که
هم روزی بر سببها ... پس سبب را روزی میدهد **يقولون** میگویند اهل نفاق و او ابن ابی است **لئن**
**رجعنا** اگر بازگردیم ما از این سفر **الى المدينة** بسوی مدینه **ليخرجن** هر آینه بیرون کند **الاعز**
عزیزتر **منها** از مدینه **الاذل** خوارتر را و مرادش از اعز نفس احسن خود بود و قومش از اذل وی دیگر

اشرف و اکمل مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدای راست عز قدرة و ربوبیة
وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عز نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر مؤمنان را عز ایمان و طاعت وَلٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حقیقت این را نقلست که چون سپاه نصرة پناه محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد الله نام داشت و مؤمنی مخلص بود بر سر راه توقف
نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای تعالی سوگند که ترا نگذارم که در
در آیی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا اذن فرماید و بدانی که اول تو ذلیلی و اعز اوست پس چون مرکب حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برسید بران حال اطلاع یافت ابن ابی را اجازة در آمدن در مدینه فرمود يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُلْهِكُمْ باید که مشغول نگرداند شما را أَمْوَالُكُمْ مالهای
شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللهِ از یاد کردن خدای تعالی چه مقتضای ایمان
آنست که دوستی خدای تعالی غالب بود بر دوستی ما سوای اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا و جمیع نعیم عقبی بر وی
عرض کنند بنظر قبول در هیچکدام ننگرد
چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ایم مقصود ما ز دنیی و عقبی توئی
وَمَنْ يَفْعَلْ و هر که بکند ذٰلِكَ آن کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند فَأُولٰئِكَ پس آن
گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که بهیچ فانی باز مانده از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید
یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی دادیم شما را و ذخیرة آخرة سازید
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب مرگ فَيَقُولَ پس گوید
آنکس که رَبِّ ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفگنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت مرا
إِلٰى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تصدق کنم و زکوة ادا کنم وَأَكُنْ و باشم مِنَ
الصَّالِحِينَ از نیک مردان و شایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ و باز پس نیفگند خدای تعالی نَفْسًا
هیچکس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن او یعنی چون عمر بآخر رسد چیزی
بران نیفزاید و از ان کم نکند وَاللهُ و خدای تعالی خَبِيرٌ داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید آدمیان
و حفص بخطاب میخوانند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر فریق فی الجنة و فریق فی السعیر سورة التغابن
مدنیة و هی ثمان عشرة آیة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید
مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات جلوه است پادشاهی وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش بر صفت آفرینش وَهُوَ
و او عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست هُوَ الَّذِي او آنکس است که خَلَقَكُمْ
بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرونده است بخالقیت او چون دهریان
و طبیعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باور دارنده است آفریدگاری او را چون اهل اسلام و اهل ایمان





وَاللهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید شما بَصِيرٌ بیناست و مطلع یابنده کارها بحسب اعمال
ایشان خَلَقَ بیافرید السَّمَاوَاتِ آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین بِالْحَقِّ براستی یعنی
یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی اظهار دلایل وحدانیت او که حق بدان ظاهر میشود وَصَوَّرَكُمْ
و بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ پس نیکو کرد صُوَرَكُمْ صورتهای شما را باستوای قامت و اعتدال خلقت
نظیری آورده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقة
حسن انسان آنست که او را بصورة و اوصاف کاینات آراسته گردانید و بخلاصه خصایص مبدعات شرف
اختصاص بخشید تا مقصود از جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد
نه حسن صوری
بر روی تو نقش مصری که تو بی نگر شناسی چه عجب اگر ز بیرون همه تنگ نداری
شده غلام صورة بمثال بت پرستان تو چو یوسفی و لیکن بسوی خود نظر نداری بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی
بت خویش هم تو باشی بکسی کار نداری وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ میداند بعلم
کامل مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع
مخترعات وَيَعْلَمُ و میداند بعلم کامل مَا تُسِرُّونَ آنچه شما پوشیده دارید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنید وَاللهُ و خدای تعالی عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار
أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از
شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر ایشان فَذَاقُوا پس چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ
عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشانراست
در آخرة عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک بی انقطاع ذٰلِكَ این عذاب و عقاب که مر ایشانراست
بِأَنَّهُ بسبب آنست که كَانَتْ بوده که تَأْتِيهِمْ آمدندی بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده
بر ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس گفتند ایشان أَبَشَرٌ آیا آدمیان
مثل ما يَهْدُونَنَا راه مینمایند ما را تعجب میکردند از آنکه حق تعالی وحی بآدمی فرستد فَكَفَرُوا پس کافر
شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک
کرد وَاسْتَغْنَى اللهُ و بی نیاز و از ایمان خلق خدای تعالی وَاللهُ و خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیاز است
از عبادة آفریدها حَمِيدٌ ستوده یا ستایش جاودان زَعَمَ گمان بردند الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قُلْ بگو ای محمد بَلٰى آری برانگیخته
خواهید شد وَرَبِّي سوگند بپروردگار من لَتُبْعَثُنَّ که هر آینه مبعوث گردید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ
پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذٰلِكَ و این برانگیختن
و جزا دادن عَلَى اللهِ بر خدای تعالی يَسِيرٌ سهل و آسانست فَآمِنُوا پس ایمان آرید و بگروید

بِاللهِ بخدای تعالی وَرَسُولِهِ و بفرستاده او محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وَالنُّورِ
الَّذِي أَنْزَلْنَا و بآن روشنی که فرستادیم برا و یعنی قرآن و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق
احکام حلال و حرام وَاللهُ و خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خَبِيرٌ داناست
يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه در روز جمعیت از
حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین آدمیان مجتمع باشند با انبیاء و امم با ظالم و مظلوم
با اهل هدی و ضلالت با بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه و جن و انس ذَٰلِكَ آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ
روز زیان شدنست یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت میراث گیرد و کافر را در دوزخ مقام مؤمن در آرند یعنی
ظاهر شود و کافران دانند که زیان کارانند و گویند کافر غبن خود را بهیچ بترک ایمان و مؤمن زیان خود را بتقصیر
در احسان وَمَنْ يُؤْمِنْ و هر که بگرود بِاللهِ بخدای تعالی وَيَعْمَلْ و بکند صَالِحًا کاری شایسته
يُكَفِّرْ بپوشد خدای تعالی عَنْهُ ازوی سَيِّئَاتِهِ بدیهای او را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
و در آورد او را به بستانهای تَجْرِي که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر قصور یا اشجار آن جویها
خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند فِيهَا در آن أَبَدًا همیشه ابدالآباد که بدست مخلود ذَٰلِكَ
آن عفو گناه و در آوردن در بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
کافر شدند و نگرویدند بوحدانیت خدای تعالی وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست
و معجزاتی که بر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر کردیم أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان
دوزخند خَالِدِينَ باقی ماندگان فِيهَا در آن وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتنست دوزخ
مَا أَصَابَ نرسد بهیچکس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ
اللهِ مگر بقضاء خدای تعالی یعنی علم او بهمه مصایب محیطاست و حکمت او آن مقتضی است که از آن سالم دارد اما
برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و از دیاد ثواب و تطهیر از گناهان مصیبت با ایشان میرساند وَ
مَنْ يُؤْمِنْ و هر که تصدیق میکند بِاللهِ خدا را و میداند که مصیبت بمشیت اوست يَهْدِ قَلْبَهُ
راه می یابد دل او بصبر و ثبات یعنی چون داند که آن بلا مراد او است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب
نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آیینه جمال مولی است پس آیینه را بحجت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت
هرچه از دوست آید خوش بود گر همه یای بر آتش بود زخم که از دوست رسد نوش آید بنده گلو برید از سیف احمد
وَاللهُ و خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست صابر و شاکی را می داند
وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید خدا را در فرض و طاعت کنید رسول او را در سنت فَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از طاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا پس جز این نیست که عَلَىٰ
رَسُولِنَا بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست پیدا و هویدا و او تبلیغ رسالت کرد و آشکارا ابلاغ

جوی خون



ابلاغ بجای آورد اللهُ خدای تعالی اوست مستحق عبادة لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او وَعَلَى
اللهِ و بر خدای تعالی نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند و اعتماد نمایند مؤمنان چه ایمان اقتضا
آن میکند که کار بخود بحق تعالی و اگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند از ابن عباس منقولست که بعد از هجرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمعی مسلمانان اراده داعیه هجرة بمدینه داشتند از زنان و فرزندان بتضرع و زاری
و ناله و بیقراری ایشان را تنگ داشتند و ایشان نیز از غایت شفقت و مهربانی با ایشان وا مانده بودند حق تعالی درباره ایشان
آیه فرستاد و گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما
وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ
پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری فریفته مشوید و ترک هجرت منمایید چون این آیه بایشان رسید هجرت
کردند و یاران را دیدند که پیش از ایشان رفته بودند در احکام دینی فقیه کامل و در دانایی فاضل شده قصد عقوبت زنان و فرزندان کردند که
بجهت ایشان از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز گرفته و دوام رحمت فرو گذاشتند
حق تعالی فرمود وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید آن جرمها که کردند وَتَصْفَحُوا و درگذرانید وَتَغْفِرُوا و
بپوشانید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است
رَحِيمٌ مهربان و با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و
فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایشی اند تا ظاهر گردد که کدام از شما جانب حق را بر ایشان اختیار میکنید و کدام دل
در مال و اولاد بسته از محبت الهی کرانه میگیرید وَاللهُ و خدای تعالی عِنْدَهُ در نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ مر کسی را که محبت خدای و رسول طالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید
از عذاب خدای تعالی و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه آمده ناسخ آنکه گفت
که فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ در کشف الاسرار آورده که یکی را اشاره میکند بواجب امر و دیگری را بواجب حق و واجب
امر بجا آورد و واجب حق را رقم بر کشید زیرا که حق تعالی بنده را مطالبت کند بواجب کرامت تا فعل و یا در و ایرة
عفو و فضل توان شد و اگر بواجب حق بکند طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد
بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخنان خدا را وَ
أَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق
تعالی بدهید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فواید آن بدو میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشت
شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق خدا را امساک نکند و بمستحق برساند و در راه حق بذل نماید
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند و رهانیده از شر مخلوقات و عقوبات
إِنْ تُقْرِضُوا اللهَ اگر قرض دهید خدا را یعنی صدقه دهید مال را در آنچه فرموده قَرْضًا
حَسَنًا قرض نیکو بی منت و با اخلاص با صدق دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده گرداند خدای تعالی

آنرا که داده اید **لَکُمْ** برای شما یکی ده یا هفتصد یا هزار و چهار صد یا بغیر حساب **وَیَغْفِرْ** و بیامرزد خدای تعالی
**لَکُمْ** گناهان شما را که پیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق **وَاللّٰهُ** و خدای تعالی **شَکُورٌ**
جزا دهنده و سپاس دارانست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهند **حَلِیمٌ** بردبارست بعقوبت بخیلان و
بخیلان تعجیل نکند **عَالِمُ الْغَیْبِ** دانای نهان **وَالشَّهَادَةِ** و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنید از تصدق
و آنچه نهان میکنید در دلها از ریا و اخلاص **الْعَزِیزُ** غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص
نبود **الْحَکِیمُ** حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند **سُورَةُ الطَّلَاقِ** مدنیة و هی
اثنتا عشرة آیة **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ** آورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حالت حیض
طلاق داد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد
طلاق دهد در این باب آیه آمد که **یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ** ای پیغمبر برگزیده بگو امت را که **إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ**
چون خواهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند **فَطَلِّقُوهُنَّ** پس طلاق دهید ایشان را شمار طلاق دهید
**لِعِدَّتِهِنَّ** در عده ایشان یعنی در طهری که جماع نکرده باشید تا آن طهر از عده و این طلاق سنی است چه زن فی
الحال بعده در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد
چه آن ایام را از عده حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات حمل و عدد حیض نزد ما
اعتبار ندارد و نزد مالک و ابو حنیفه معتبرست پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهند نزد شافعی طلاق
سنت است و نزد آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود با تفاق جمهور سنت است **وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ**
و شمار کنید ای مردان عده زنان را که ایشان از ضبط عاجز اند یا از احصاء آن غافلند **وَاتَّقُوا اللّٰهَ**
و بترسید از خدای تعالی **رَبَّکُمْ** که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق **لَا تُخْرِجُوهُنَّ**
بیرون مکنید زنان مطلقه را **مِنْ بُیُوتِهِنَّ** از خانهای ایشان که وقت زناشوهری بوده اند
تا وقتی که عده منقضی گردد **وَلَا یَخْرُجْنَ** و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید **إِلَّا**
**أَنْ یَأْتِینَ** مگر آنکه بیارند **بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ** بعملی زشت هویدا کرده شده و بعضی بکسر یا خوانده یعنی
بکرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که موجب حدی باشد چون زنا
و سرقه که برای اقامه حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند که در آن
حال اخراج ایشان حلالست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان **وَتِلْکَ** و این حکمها که مذکور شد
**حُدُودُ اللّٰهِ** اندازهای خدای تعالی است که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت **وَمَنْ یَتَعَدَّ**
و هر که درگذرد **حُدُودَ اللّٰهِ** از حدهای خدای تعالی **فَقَدْ ظَلَمَ** پس بدرستی که ستم کرده باشد **نَفْسَهُ**
بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت کرده باشد **لَا تَدْرِی** نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیدانند هیچ نفسی که
**لَعَلَّ اللّٰهَ** شاید که خدای تعالی **یُحْدِثُ** نو کرداند **بَعْدَ ذٰلِکَ** پس از آن طلاق **أَمْرًا** کاری را



یعنی شاید که مهر او در دل شما افکند یا دوستی زن در دل مرد پدید آرد تا رجوع نماید **فَإِذَا بَلَغْنَ** پس چون برسند
زنان **أَجَلَهُنَّ** بمدت خود یعنی عده منقضی گردد **فَأَمْسِکُوهُنَّ** پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت
کنید با ایشان و امساک نمایید **بِمَعْرُوفٍ** نیکو بچیزی که حسن معاشرت و لطف و رافت بود و بکری باره طلاق
دهید جهت اضرار ایشان **أَوْ فَارِقُوهُنَّ** یا جدا شوید از ایشان و بگذارید **بِمَعْرُوفٍ** بنیکی یعنی آنچه حق طلاق
از متعه و صداق او ادا کنید **وَأَشْهِدُوا** و گواه گیرید **ذَوَیْ عَدْلٍ** دو خداوند عدل را **مِنْکُمْ**
از شما مسلمانان که فاسق نباشند و برجعت گواه شوند و این امر ندبست و شافعی گوید واجبست **وَأَقِیمُوا الشَّهَادَةَ**
و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت **لِلّٰهِ** برای طلب ثواب و رضای خدای تعالی **ذٰلِکُمْ**
این اشهاد و اقامت شهادت **یُوعَظُ بِهِ** پند داده میشود بدو **مَنْ کَانَ** هر که هست **یُؤْمِنُ**
که میگرود **بِاللّٰهِ** بخدای و بآنچه فرموده **وَالْیَوْمِ الْآخِرِ** و بروز رستخیز و هر چه متعلق است بآن روز
**وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ** و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود **یَجْعَلْ** گرداند و پدید آرد خدای
تعالی **لَهُ** برای او **مَخْرَجًا** بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرة یا هر که بیم حیرة از احکام
خدای تعالی برای او برساند از وجه حلال **وَیَرْزُقْهُ** و روزی دهد و برا **مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ** از آنجا که گمان نبرد
و در شمار نیارد و یعنی بخاطرش نگردد از سببها بگذرد و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب
حق تعالی بخشد رزق حلال کت نباشد در گمان و در خیال سبب نزول آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن
مالک را اسیر گرفتند و او بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت پسرم با بر گرفتار گرفتار شده و مادر او جزع بسیار
میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بر آنچه سد رمق تواند بود قدرة نیست آنحضرت فرمود تقوی پیشه کن
و بسیار گوی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باز خانه خود بقول پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم عمل نموده ناگاه فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافت و چهار هزار گوسفند گرفته آورده
بسلامت بدو آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد **وَمَنْ یَتَوَکَّلْ** و هر که توکل کند
**عَلَی اللّٰهِ** بر خدای تعالی و کار خود بدو باز گذارد **فَهُوَ حَسْبُهُ** پس خدای تعالی بسنده است او را
در کفایت مهمات **إِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای تعالی **بَالِغُ أَمْرِهِ** رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد
یعنی آنچه مراد حق تعالی از او فوت نشود **قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ** بدرستی که گردانیده است خدای تعالی و پیدا کرده
**لِکُلِّ شَیْءٍ** برای هر چیزی از فقر و غنا **قَدْرًا** اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که بسبب
و پیش نیفتد ابوذر غفاری روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردم
آن را فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه مهمات ایشان را کفایت کند پس و من یتق الله بر خواند و چند نوبت اعاده فرمود
و بنای این آیه بر تقوی و توکلست و از بوی ریحان محبت و در کران الله یحب المتوکلین و این دو صفت قدم در
طریق تحقیق نتوان نهاد سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل مرکب راهست و تقوی توشه راه

در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات نزول آمد که بتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند که عدهٔ زنانی که حایض نشوند
چیست آیه آمد که واللائی یئسن و آن زنان که نومید گشته باشند من المحیض از حیض بسبب پیری
من نسائکم از جملهٔ زنان شما ان ارتبتم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی عده ایشان فعدتهن
پس زمان عدهٔ ایشان ثلثة اشهر که حایض نشده اند از صغر سن بر سه شهر است واللائی لم یحضن
واولات الاحمال و خداوندان بار یعنی زنان حامله اجلهن منتهای زمان عدهٔ ایشان ان یضعن
آنست که بنهند حملهن بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها ومن یتق الله و هر که بترسد
از خدای تعالی و مراعات حقوق احکام وی کند یجعل له بگرداند خدای تعالی و تقدس مر آن متقی را
من امره یسرا از کار او آسانی یعنی کار بر او سهل سازد ذلک این که گفته شد
امر الله حکم خدای تعالی است که انزله فرستاد آن را از لوح محفوظ الیکم بسوی شما
ومن یتق الله و هر که بپرهیزد از عذاب خدای تعالی و فرمان او برد یکفر بپوشد عنه
از او سیئاته بدیهای او را یعنی عفو فرماید ویعظم و بزرگ سازد له برای او اجرا
مزدی را یعنی او را مزد زیاده بدهند اسکنوهن ساکن کردانید زنان طلاق داده را من حیث
سکنتم آنجا که شما ساکن شوید من وجدکم از وسع خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش
سازید ولا تضاروهن و رنج و زحمت مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لتضیقوا برای آنکه
تنگ کردانید علیهن بر ایشان مسکن ایشان و خروج ضرور شود ایشان را وان کن و اگر باشند
طلاق داده گان اولات حمل خداوند بار یعنی حامله باشند فانفقوا پس نفقه کنید علیهن
بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را و از عده بیرون آیند فان ارضعن
پس اگر شیر دهند این زنان مطلقه بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح لکم فرزند شما را فآتوهن پس
بدهید ایشان را اجورهن مزد ایشان در شیر دادن وائتمروا و مشاورت کنید بینکم میان
یکدیگر در کار فرزند بمعروف بنیکوئی در باب رضاع و اجرهٔ آن وان تعاسرتم و اگر دشوار کنید و مضایقت
نمایید ای پدر و مادر در ارضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجره ابا کند و زن شیر ندهد فسترضع له پس از برای
شیر دادن خواهد برای فرزند اخری زنی دیگر یعنی مرضعه دایگی گیرد و برای رضیع خود مادر را اکراه و اجبار
نفرماید لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته از غنای خود یعنی
بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده است علیه بر او رزقه
روزی او یعنی فقیر و تنگ دست است فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتاه الله از آنچه خدای
تعالی داده است او را لا یکلف الله تکلیف نکند خدای تعالی نفسا هیچ تنی را الا
ما آتاها مگر آنچه بدو عطا کرده یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله زود باشد که بگرداند

واللائی لم یحضن



خدای تعالی بعد عسر پس از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری وکاین و بسا من قریة از
اهل دیهی که از دیهای جهان و عتاة عتت سرباز زدند و اعراض کردند عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش
ورسله و از پیغمبران فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابا شدیدا حسابی سخت
که در او استقصا و مناقشه باشد وعذبناها و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابا نکرا عذابی زشت یا
[illegible] چون قحط و بلا یا عذاب بکنیم ایشان را در دوزخ بعد از حساب فذاقت پس بچشیدند اهل آن دیه وبال
امرها عقوبت کار خود را وکان و باشد عاقبة امرها عاقبت کار ایشان خسرا زیان کاری بود و کدام
زیان از آن بدتر که از بهشت محروم [illegible] عذاب الیم باشد اعد الله آماده
کرده است خدای تعالی لهم برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دوزخ فاتقوا الله
پس بترسید از عذاب خدای تعالی یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین آمنوا آنانکه گرویده اند قد
انزل الله بتحقیق که فرستاده است خدای تعالی الیکم بشما ذکرا پندی [illegible]
و فرستاده بشما رسولا فرستاده که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن را شرف گفت زیرا که [illegible]
[illegible] و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل [illegible] رسول [illegible]
[illegible] منصوب [illegible]
رسولا [illegible] یتلوا بخواند علیکم بر شما آیات الله آیتهای قرآن را مبینات
روشن کرده شده [illegible] یخرج تا
بیرون آورد خدای تعالی [illegible] الذین آمنوا آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای
شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی [illegible] ومن یؤمن
و هر که بگرود بالله بخدای تعالی و تصدیق کند رسول او را ویعمل و بکند صالحا عمل شایسته یدخله
در آورد او را خدای تعالی جنات تجری بوستانها که جاری [illegible] من تحتها الانهار از زیر درختان
آن جویها خالدین جاوید باشندگان فیها در آن بهشت ابدا همیشه بی انتقال و زوال قد احسن
الله له بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای تعالی در بهشت برای آن مؤمن عامل رزقا روزی را
چه روزی الله الذی خدای بحق آنست که خلق بیافرید سبع سموات هفت آسمان بعضی بر
بالای بعضی ومن الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و جمعی گفته
[illegible] یتنزل الامر فرود می آید فرمان خدای تعالی و قضای او
بینهن از طبقات ارض و سما [illegible] لتعلموا تا بدانید ان الله
که خدای تعالی علی کل شیء بر آفریدن همه چیزی قدیر تواناست وان الله و [illegible]
جاری ساخت [illegible] تا علم کنید آنکه خدای تعالی قد احاط [illegible] بکل شیء بهمه

چیزی از وی علمًا علم یعنی علم و قدرة او بهمه اشیا محیطست و از موجودات علمی و غیبی هیچ چیز از دایرهٔ قدرت
او خارج نیست وزن ذره از قدرتش کی نتیکوه بادانش او یکیست پروه وروه درغیب و شهادة ذره نبود
از دایرهٔ قدرة علمش بروه سورة التحریم مدنیة وهی اثنتا عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم نقلست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شربت عسل دوست
داشتی و وقتی زینب مقداری عسل داشت و هرگاه که آنحضرت بخانهٔ او آمدی زینب ترتیب شربت عسل کردی و
آنحضرت را در خانهٔ او توقف بیشتر اتفاق افتادی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه مقرر کردند که آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از شربت عسل نوشیده در خانهٔ زینب نزد یک هر کدام از ما که در آید گوییم از تو
بوی مغافیر می آید و مغفور صمغ درختیست که عرفطش بیخ کنند خوانند و در آنجا که زنبور وارد و حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم بوی خوش را دوست داشتی و از رواج ناخوش محترز بود پس آنحضرت روزی شربت عسل
آشامیده بود نزد هر کدام که آمد گفته یا رسول الله از شما رایحهٔ مغفور می آید یعنی گند در جواب فرمود که مغفور
نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند جرست نحلها العرفط زنبور در شکوفهٔ عرفط خزیده بود
شیخ زاده فرموده که چون این صورة مکرر او چه و گرفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود حرمت العسل علی
نفسی فو الله لا اکله ابدا سوگند ازان خورد و دیگر کسی ازان عسل نیاورد آیه آمد یا ایها النبی ای پیغمبر گزیده لم
تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده خدای تعالی لک مر ترا یعنی عسل و در روا
اشهر آنست که روز نوبت حفصه او وقتی که باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت
خود سرافراز کردانید حفصه بران مطلع شد و اظهار ملال کرد آنحضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود
حرام کردانم گفت من حضرت فرمود که این سخن نزد تو امانت باید که بکسی نگوئی قبول کرد و چون آنحضرت از خانهٔ
او بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که ما را از قبطیه خلاصی یافتیم و چون آنحضرت
بخانهٔ عایشه آمد از این سخن رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای تعالی بر تو
حلال کرده است یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی
زنان خود والله و خدای تعالی غفور آمرزنده است مر سوگند خورده را رحیم مهربانست
که کفاره سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر کردانید خدای تعالی و بیان فرموده لکم
برای شما تحلة ایمانکم فروگشادن سوگندهای شما را بکفاره یعنی آنچه بدو گشاده شود و بکفاره دادن گشاده
و بیان آن در سورة المائده است والله و خدای تعالی مولیکم دوست شماست و متولی کار شما
میسازد و برای شما هر چه صلاح شما در آنست وهو العلیم و او داناست بمصالح کار بندگان الحکیم
صواب کار در هر چه گوید و کند و نسبت با ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان چون باز گفت پیغمبر
و پنهان ساخت الی بعض ازواجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم



ماریه است یا عسل یا آنکه خلافت شیخین بعد از او که با حفصه پنهان گفته بود و او با عایشه آشکارا کرد فلما نبأت به
پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را بآن حدیث واظهره الله علیه و آشکارا کردانید خدای تعالی پیغمبر
و مطلع کردانید بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا کردانید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حفصه را و خبر
داد بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو ابن فرد از آن ظاهر ساختی یعنی تحریم ماریه واعرض
و اعراض کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین را و آن آنست که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم استقصا نفرموده از وی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سر آنحضرت را
افشا کرده بود تمام بار روی او نیاورده فلما نبأها به پس چون خبر داد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حفصه را
بآن خبر قالت گفت حفصه یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من انبأک هذا که ترا خبر داد که تا را بآنچه کر
ده ام و راز ترا آشکارا کرده ام قال گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نبأنی خبر داد مرا العلیم خدای
دانا بخفیات الخبیر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و
باز گردید الی الله بخدای تعالی از آزار دل مبارک آنحضرت هر آینه توبه شما با بهتر باشد فقد صغت
پس بدرستی که میل کرده است قلوبکما دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر علیه وآله الصلوة والسلام میکنید
وان تظاهرا و اگر هم پشتی نمایید علیه بر آزار دل مقدس او فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
هو مولیه او یار و مددکار پیغمبر است و او را نصرت کند وجبریل و جبرئیل رفیق او است و مدد
کار یار او و مجاهی آرد و صالح المؤمنین و شایستگان از مؤمنان از اتباع و اعوان او و مراد همه صحابه اند و بقولی
صدیق و فاروق اند که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضاء او را بر رضاء فرزندان خود اختیار کنند و
بعضی گفته که صالح المؤمنین مرتضی است علیه وآله الصلوة والسلام والملائکة و تمامی فرشتگان آسمان بعد
ذلک با وجود این که خدا و جبرئیل و اصحاب و یاران مددکار و معاون شد ظهیر هم پشت اند و یاری
او عسی ربه شاید که پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را همه بیک بار از ازواج یعنی
اگر بغرض طلاق دهد شاید لن یبدله که بدل دهد او را ازواجا زنانی خیرا منکن بهتر از شما این
اخبارست از قدرة خدا که ممکن بوده وقوع آن چه خدای تعالی میدانست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طلاق ایشان نخواهد
داد و بیان صفت آن زنان میفرماید که مسلمات اقرار کنندگانند باسلام مؤمنات تصدیق
کنندگان قانتات نماز گزارندگان یا مواظبت نمایندگان بر طاعت تائبات باز گشتگان از گناه و یا رجوع کنندگان
بدرگاه الٰهی عابدات پرستندگان با خضوع و خشوع سائحات حرکت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر
دیدگان و ابکارا و دختران بکر ابن عباس فرموده که ثیبات آسیه زن فرعون است و بکر مریم که الله تعالی وعده فرموده
که هر دو را در بهشت بحبالهٔ ازدواج حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در آورد یا ایها الذین آمنوا ای
گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را از ترک معاصی واهلیکم و اهل و فرزندان

خود را به وعظ و نصیحت نَارًا از آتشی که وَقُودُهَا آتش انگیز آن النَّاسُ مردمان باشند یعنی گناهکاران و
وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که همواره می افزاید بایشان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم اجاره و دیناره که
اصل و منشاء آن سنگست زر و سیم سنگ زر و سفید اند این سنگها سبید امید ولی از سنگ سخت
که زسنگیش راحت افزاید ولی از این سنگ اگر تو بنگری سر حرمه بسی سنگ دلی عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ
فرشتگان موکلند غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت گیران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت
ستیزه و مجال گریز نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نکنند خدا را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه فرمایدشان یعنی هر شوره
فرمان نشوند تا مخالفت او را بجا کرده وَيَفْعَلُونَ و بکنند مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده می شوند بآن و در تبیان
آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم اهل جنان پس چون زبانیه کافران را
بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیهء خلاصی نمایند حق تعالی فرماید یا ملائکه بگویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
كَفَرُوا ای کسانی که کافر شده اید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوئید الْيَوْمَ امروز که عذر مقبول نیست و فایده
نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که جزا داده می شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه را که در دنیا بودید که
میکرده اید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید تُوبُوا بازگردید إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی تَوْبَةً
بازگشتنی نَصُوحًا خالص یعنی توبه کنید و بر گناه باز نروید مساوی جبل کند که توبه نصوح آنست که تایب عود
نکند بگناه چنانچه شیر عود نکند به پستان حسن بصری گفت که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته
دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده تو به چون باشد پشیمان آمده بر در حق تو سلطان آمده
خدمتی از سر گرفتن با نیاز با حضت روی آوردن از مجاز عَسَى رَبُّكُمْ چون توبه کنید شاید که پروردگار شما
أَنْ يُكَفِّرَ در گذراند عَنْكُمْ از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما وَيُدْخِلَكُمْ و در آرد شما را
جَنَّاتٍ در بوستانهائی تَجْرِي که می رود و می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصور آن
جویها در آورده می باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدای تعالی پیغمبر را علیه و آله الصلوة والسلام
یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در بارهء عاصیان رد و رد سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا
نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با وی یعنی در خواست ایشان نیز در بارهء یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور این
مؤمنان يَسْعَى می شتابد بَيْنَ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و از راست ایشان یعنی نوری
که خدای تعالی بمؤمنان عطا کرده است می شتابد و میرود در پیش ایشان و بجانب راست ایشان وقتی که در صراط
گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرد يَقُولُونَ گویند مؤمنان رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَتْمِمْ لَنَا تمام
گردان برای ما نُورَنَا روشنی ما یعنی باقی دار نور ما تا بسلامت بصراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی
از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِيرٌ
توانائی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ

از جنگ ایشان ام



و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر هر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ
و مقام بازگشت کافر و منافق اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جایگاه
بازگشتی است دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ بیان کرد خدای تعالی مَثَلًا مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه
نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط که واهله
گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما
صَالِحَيْنِ که شایستگان بودند فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بندهء صالح بنفاق و
مخالفت دین زن نوح قوم را گفت که او دیوانه است و زن لوط قوم را از مهمانان لوط خبر دار کردی تا طمع در
ایشان کردندی چنانچه گذشت در قصهء ایشان فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا از ایشان
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی شَيْئًا چیزی را زن نوح با کفار غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط
سنگ بارید وَقِيلَ و گفته خواهد شد در روز قیامت واعله و واهله را که ادْخُلَا النَّارَ در آئید در دوزخ
مَعَ الدَّاخِلِينَ با در آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب می شوند و خویشی که میان
ایشان و پیغمبرست با وجود کفر ایشان هیچ فایده نمیدهد وَضَرَبَ اللَّهُ و بیان کرد خدای حکیم علیم مَثَلًا مثلی لِلَّذِينَ
آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعون آسیه است إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ
ای پروردگار من ابْنِ لِي بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانهء فِي الْجَنَّةِ در بهشت
یعنی در مقام قرب جای ده مرا آورده اند که چون آسیه ایمان آورد بخدای موسی فرعون بگفت تا او را چهار میخ
کردند و در آفتاب مصر بیفکندند حق تعالی ملائکه را فرمود تا بگرد او در آمده سایه انداختند و او را سایه کردند و فرعون ام
کرد تا سنگی بزرگ آورده فرود آرند که بر سینهء او نهند آسیه در آن حین دعا کرد که خدایا مرا در جنت خانهء ده
وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار او یعنی عذابی که میکند
بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو وَنَجِّنِي و نجات ده مرا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ظالمان که قبطیانند
و تابعان فرعون حق تعالی دعاء او مستجاب فرمود و حجاب از پیش او برداشت و خانهء او در بهشت بوی نمود
و روح او قبض فرمود و سنگ بر جسد بی جان او نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی وی را
باسمان برد بجسد او و حالی در بهشت است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را
هیچ ضرر نکرد چنانچه زن نوح و لوط را با وجود اتصال ایشان با انبیا با وجود کفر ایشان هیچ نفع نداد و مثل زد
خدای تعالی برای ازواج طاهرات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سایر مؤمنات وَمَرْيَمَ
ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت فَرْجَهَا دامن خود را
از حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِيهِ در گریبان جامهء او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده
بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف

فیضی

نزول قبل از انجیل با وعده ها که جبرئیل از خدای تعالی باو آورد چنانچه گفت با وی لأهب لك غلاما زكيا بكلمت
و ایمان آورد بکتاب خدای تعالی یعنی انجیل یا بآنچه خدای تعالی نوشته بود در لوح محفوظ از قصه او و پسر او عیسی
بجمع میخواند و مراد تمام کتب الهی است وَكُتُبِهِ وبود مریم مِنَ الْقٰنِتِيْنَ از فرمان برداران یا دوام
کنندها بر وظایف عبادات و تذکیر قانتین برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان
کامل نبود و در خبر آمده که از مردان بسیار بکمال رسیدند و از زنان نرسیدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

سورة الملك مكية وهي ثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبٰرَكَ الَّذِيْ بزرگ و بیعت و ثابت بر دوام آنکسی که بِيَدِهِ الْمُلْكُ بدست اوست پادشاهی
و تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وَهُوَ و او عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها که خواهد قَدِيْرٌ توانا است
الَّذِيْ آن خداوندی که خَلَقَ بیافرید الْمَوْتَ مرگ را وَالْحَيٰوةَ و زندگانی را مراد موت
آدمیان است در دنیا و حیوة ایشان در آخرة و گفته اند مرگ را آفرید بصورت گوسپندی املح و او بر هیچ نگذرد و بوی او
او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیوة را خلق نمود بصورة مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحه او بهیچ
چیز نرسد الا که زنده شود و بعضی گویند مراد از موت و حیوة دنیا و آخرة است یعنی دنیا و آخرة را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ
تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان بکند تا ظاهر شود که مردار تکلیف کرده باشد أَيُّكُمْ
کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر اند از روی عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام
نیکوترند از روی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده ترند
مرگ را و خوش سازنده ترند از و کار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيْزُ و خدای تعالی غالبست در ملک جزا دهنده ترسنده گنه کارانرا
شرمنده نمی سازد الْغَفُوْرُ آمرزنده گناهان ایشانرا بپوشد الَّذِيْ خَلَقَ آن خدایی که بیافرید
سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمانرا طِبَاقًا طبقه طبقه یکی در بالای دیگری یا در مطابق آورده که آسمان دنیا موج
مکفوف شده و دوم مرمریست سفید و سوم آهنست و چهارم رویست و گفته اند مس است و پنجم نقره است
و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخست مَا تَرٰى نه بینی تو ای بیننده فِيْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ در آفرینش
خدای بخشاینده در آسمانها مِنْ تَفٰوُتٍ هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ
الْبَصَرَ پس باز گردان چشم را بسوی او تا در آن هَلْ تَرٰى هیچ می بینی مِنْ فُطُوْرٍ شکافی و نقصانی
ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی یابی یا
بینی اگر یک نگرستن معلوم نگردد و دیگر از نظر کن يَنْقَلِبْ باز گردد اِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو هم
خَاسِئًا دور از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيْرٌ و او مانده از نگرستن یا پشیمان از کثرة مراجعت بجهت آنکه
هرچند نگرد عیبی در او نیابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا و بدرستی که ما آراستیم آسمان نزدیک را یعنی آسمانی
که نزدیک تر است بر زمین آرایش دادیم بِمَصَابِيْحَ بچراغها یعنی ستارگان که در شب چون چراغ درخشان



وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم ما ستارگان را رُجُوْمًا راندها لِلشَّيٰطِيْنِ مر دیوان را و فی که جهت استراق
سمع قصد آسمان کنند وَاَعْتَدْنَا و آماده ساخته ایم لَهُمْ برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب
در دنیا عَذَابَ السَّعِيْرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مر آنانرا است که کافر شدند از
دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد
جای بازگشت دوزخ اِذَآ اُلْقُوْا چون در افکنده شوند کافران فِيْهَا در جهنم سَمِعُوْا لَهَا شَهِيْقًا ازدوزخ
بشنوند آواز دراز گوش که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را در آرند در دوزخ او بفریاد آید وَهِيَ تَفُوْرُ و او دا
آدمی جوشد و ایشانرا برابر آورده و فرو می برد چنانکه گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ نزدیکست که تَمَيَّزُ
پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَآ اُلْقِيَ هرگاه که در افکنده شوند فِيْهَا در
دوزخ فَوْجٌ گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هرچه که سبب دخول دوزخ باشد سَاَلَهُمْ سؤال
کنند ایشانرا خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ از روی سرزنش کفار مشرکان و عاصیان اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را
نَذِيْرٌ بیم کننده یعنی پیغمبری با شما مبعوث نشد که شما را بخدای تعالی خواند و از این عذاب بترساند بجهت
شما راه اند قَالُوْا گویند بَلٰى آری قَدْ جَآءَنَا بحقیقت آمد بما نَذِيْرٌ بیم نماینده فَكَذَّبْنَا
پس دروغ نسبت کردیم ما او را یعنی پیغمبر را و افراط کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم وَقُلْنَا
و گفتیم ما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ که فرستاده است خدای تعالی مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز و با زیاد کردیم در انکه
نسبت کردیم ایشانرا بضلال و گفتیم اِنْ اَنْتُمْ نه اید شما اِلَّا مگر فِيْ ضَلٰلٍ در گمراهی كَبِيْرٍ بزرگ
و گفته اند که این خطاب زبانیه است مر کفار را یعنی زبانیه در جواب ایشان گویند نبوده اید شما مگر در گمراهی
بزرگ یا ببینید شما حالی که در عقوبتی بزرگ وَقَالُوْا و گویند کافران و عاصیان که در دنیا لَوْ كُنَّا اگر
می بودیم ما نَسْمَعُ که بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث و تفتیش اَوْ نَعْقِلُ یا تعقل و تفکر در کلام ایشان می نمودیم دیم
بی معارضه و تنقیص چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان معاینه می نمود مَا كُنَّا نبودیم
امروز فِيْٓ اَصْحٰبِ السَّعِيْرِ در عداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوْا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْۢبِهِمْ
بگناه خویش و در این وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت مر لِّاَصْحٰبِ السَّعِيْرِ
ملازمان دوزخ را اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی که آنانکه يَخْشَوْنَ می ترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود است
بِالْغَيْبِ پوشیدگی و در خلوتها نالد و استغفار کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دلست که پوشیده
از خلق و پدید در خدای تعالی یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مر ایشانراست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَّ
اَجْرٌ كَبِيْرٌ و مزدی بزرگ که بهشت و گفته اند یعنی از شدائد و مکاره یعنی هر دو ترسند کسانی باشند از جمع
می ترسند لا تخافوا فرموده ترسنده است خوف و خشیة خاص و دانا یا نابوده هرکه و دانا ثبت کی ترسان هرکه می ترسد
ترسکاری و ترسکاری آورد هرکه مرد آرد عوض در مان بره آورده اند که کفار قریش بشهوات جیبی سر و ده

موفور گشته و در باب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سخنان ناپسندیده گفتندی و چون جبرئیل بنزول
قرآن پرده از روی کفار ایشان برداشته شد با یکدیگر گفتند و رای ایشان بدان قرار گرفت که دیگر سخن که در حق نبی صلی
الله علیه و آله و سلم آهسته گویند تا خدای او نشنود و اورا از آن آگاه نکند آیه آمد که وَأَسِرُّوا و نهان دارید
قَوْلَكُمْ سخن گفتن در باره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید در آن تمام و نزدیک او یکسانست إِنَّهُ
بدرستی که خدای سزاوار پرستش عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه هاست قبل از آنکه بزبان
کنند و پس کسی که بر خفایا واقفست اگر تعبیر از آن خبر بکند با پیغمبر راه پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند
آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آنکس که پدید آورد دلها را وَهُوَ اللَّطِيفُ و او داناست به بواطن اشیا و خفایای
آن الْخَبِيرُ آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هُوَ الَّذِي اوست خداوندی که جَعَلَ کرد و آفرید
لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و هموار تا آسان باشد بر شما رفتن فَامْشُوا پس بروید
فِي مَنَاكِبِهَا در اطراف و جوانب زمین وَكُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی که خدای تعالی برای
شما مقرر کرده وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاس داری او بجای آورید
أَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق تعالی یا از
ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل است بعض سخن آنکه ایمن شده اید أَنْ يَخْسِفَ از آنکه خدای تعالی یا
جبرئیل بفرمان عظیم الشان او فرو برد بِكُمُ الْأَرْضَ شما را بزمین فَإِذَا هِيَ تَمُورُ پس آنگاه زمین بجنبد
فرو رفتن شما در جای گرده و اضطراب کنان شما را زیر تر ببرد بطریق زلزله أَمْ أَمِنْتُمْ یا ایمن شده اید مَنْ فِي
السَّمَاءِ از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای تعالی با احتشام او بزعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل أَنْ يُرْسِلَ
آنکه فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانید بعد از فرستادن عذاب كَيْفَ نَذِيرِ که چگونه بوده بیم کردن من و آنگاه دانستن شما را سود نباشد وَلَقَدْ
كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بودند پیش از کفار این زمان
یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشأمت تکذیب هلاک شدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بوده بر ایشان نَكِيرِ
عقوبت من با انکار من بر ایشان یا انزال عذاب أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و نمی نگرند إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان
فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان در هوا صَافَّاتٍ صف زنان گشاده و پیگشاینده بالها را وَيَقْبِضْنَ و دام می گیرند بعد از
بسط مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا با اختلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه إِلَّا الرَّحْمَنُ که
خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیأتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران
و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها بَصِيرٌ بیناست
أَمَّنْ هَذَا الَّذِي آیا کیست که نتوان گفت این آنکسی است که هُوَ او جُنْدٌ جماعه مدد کار و لشکر
لَكُمْ مر شما را يَنْصُرُكُمْ که یاری دهد شما را مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز خدای تعالی از عذاب و خشم او یا

ان الکافرون



إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند کافران إِلَّا فِي غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بر شما فرو نخواهد
آمد أَمَّنْ هَذَا الَّذِي آیا کیست که اشاره توان کرد بوی که او آنکسیست که بجهت شما يَرْزُقُكُمْ روزی
بیند شما را إِنْ أَمْسَكَ اگر باز گیرد خدای تعالی و طبیعت رِزْقَهُ رزق و از شما باز دارد آن کیست که شما را
روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رزاق اوست و کفار ایشان نه از جهالت بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ بلکه
ستیزه کردند و در افتادند در ستیزندگی و گردنکشی از حق وَنُفُورٍ و نفرت از او یعنی أَفَمَنْ يَمْشِي آیا کسی که
می رود مُكِبًّا سرفرو افکنده عَلَى وَجْهِهِ بر روی خود یعنی نگونساری رود و پس و پیش و راست
و چپ خود نمی بیند أَهْدَى راه یافته تر است أَمَّنْ يَمْشِي یا آنکسی که میرود سَوِيًّا راست ایستاده
و در اطراف خود را نگاه میکند و در رفتن او واقفست عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست رساننده بمقصود
این تمثیلیست برای کافر گمراه که در بیداء غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بطریق حق از روی بصیرت
سلوک میکند . . [illegible]
و کوشیده چپ و بطن و نجب قُلْ بگو ای محمد کافران را که خدایی که شما را بدو دعوت میکنم هُوَ الَّذِي او آنکسیست که
أَنْشَأَكُمْ بیافرید و پدید آورد شما را وَجَعَلَ و کرد و داد لَكُمُ شما را السَّمْعَ شنوائی تا سخنان حق را بشنوید
وَالْأَبْصَارَ و دیده ها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی
و دقایق مصنوعات یاد نمائید و تفکر و تامل نمائید و شما بسیار می شوید و بیدار شوید و لیکن قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندکی شکر می نمائید مر این نعمتها را قُلْ بگو خدای تعالی هُوَ الَّذِي آن خدائیست که بعد از آفریدن ذَرَأَكُمْ
پراکنده و ساخت شما را فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر یکی را منزلی در راهی و کاری داد تا تعیبه کنید و فرمان برداری نمائید
وَإِلَيْهِ و بسوی او تُحْشَرُونَ باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار بیابید وَيَقُولُونَ و میگویند
مشرکان به پیغمبر و یاران او را مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده حشر و یافتن جزا إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
شما صَادِقِينَ راست گویان قُلْ بگو ای محمد در جواب که إِنَّمَا الْعِلْمُ دانش قیامت یعنی علم بوقت
آمدن آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی است و غیر او بدان اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که
من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان آمدن آن دانا نیستم
فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامت است زُلْفَةً نزدیک بخود سِيئَتْ بد کرده و زشت
شود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا روی های آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پدید آید و
قِيلَ گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را گویند هَذَا الَّذِي این آنست که كُنْتُمْ بودید شما که
بِهِ تَدَّعُونَ بدو تمنا میکردید و در طلب او استعجال می نمودید اما بر ذاهب گفت که همواره کافران تمنا مرگ
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکردند و آرزوی هلاک او میداشتند حضرت حق جل و علا فرمود که قُلْ
أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک کرداند خدای تعالی مرا وَمَنْ مَعِيَ و آنانکه با منند

از همهٔ شما اَو رَحِمَنا یا بخشد بر ما و اجل ما تاخیر افکند فَمَن یُجیرُ الکافِرینَ پس کیست آنکه زنهار دهد کافران را
مِن عَذابٍ اَلیمٍ از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیوة ما دفع مرگ از شما نکند مراد آنست
که نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قُل
بگو ای محمد که آنکه ایمان به وی سبب نجاتست هُوَ الرَّحمٰنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنّا بِهِ گرویده ایم
بوی وَعَلَیهِ و براو نه بغیر او تَوَکَّلنا توکل کرده ایم وکار خود را بدو باز گذاشته ایم فَسَتَعلَمونَ پس
زود باشد که بدانید یعنی بعد از شما بنزول عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَن هُوَ کیست از شما آنکه او
فی ضَلالٍ مُبینٍ در گمراهی روشن است قُل اَرَأَیتُم بگو خبر دهید مرا اِن اَصبَحَ که اگر گردد ماؤُکُم
آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرمی غَوراً فرو رفته بزمین چنانچه دلو و دست بدان نرسد
فَمَن یَأتیکُم پس کیست آنکه بیاورد برای شما بِماءٍ مَعینٍ آبی جاری یا ظاهر چنانکه هر کس ببیند و آثار
آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت که الله ربنا ورب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید
که معلمی تلاوت کرده در آن مکتب میداد که فمن یأتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والفؤس یعنی بیل و
ید کاران و تیشه آب را باز آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایر شد بگو یا
تا بمعین و معول باز آرند و فی المثنوی خلیقی منطقی استهزا بیگذشت از سوی مکتب آن زمان
چونکه بشنید آیه او از ناپسند گفت آریم آب را ما با کلند بازخم بیل و تیز کلند آب را آریم از پستی بلند
شب بخفت و دید او یک شیر مرد زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد گفت زان دو چشمه چشم ای شقی
با تبر نوری برآر از صادقی روز برجست و دو چشمش کور دید نور فایض از دو چشمش ناپدید
سورة القلم مکیة و هی اثنان و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم نٓ حروف مقطعه و الف برا عداد
داده بنا بر حساب و قول بعضی آنست که خاتمه ملک این امت از شمار آن نون و الله اعلم فهم کس بدان نرسد
و بعضی از آن گرفته و بعضی فرو گذاشته و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما
آنرا مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حروف ق گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معارف گوید که نون
در حروف الرحمن و گفته اند اسم سوره است یا نام حوتی از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بنصرت
حق مؤمنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهیست و مراد بدان جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و
او را البهموت گویند یا یهموث و در وسیط باسناد خود از ابو هریره نقل کرده که او گفت که شنودم از رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن
دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و بر این تقدیر حق تعالی سوگند یاد فرمود که وَالقَلَمِ و قلم اعلی
که از نور است و طول او ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح
دین و دنیا بسیار است وَما یَسطُرونَ و آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد و جواب

قسم اینست



قسم اینست که ما اَنتَ نیستی تو ای محمد بِنِعمَةِ رَبِّکَ بنگاه داشت پروردگار خود بِمَجنونٍ دیوانه جواب
ولید مغیره است که آنحضرت را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمهٔ نون اشارتست بعلم اجمالی
مندرج در احدیة و انبیاء جمعیه و قلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیة اسمائیه پس حق تعالی قسم یاد فرموده
بعلم اجمالی که این در احدیة و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیة و بآنچه قلم کریم از ارادهٔ قدیم نوشته یعنی حروف
الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش این که تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو
پوشیده نشده اند اسرار ازل و ابد وَاِنَّ و بدرستی که لَکَ مر ترا لَاَجراً مزدی و ثوابیست بر کشیدن
بار نبوت غَیرَ مَمنونٍ منت ناشناده یعنی حق تعالی بی واسطهٔ کسی که ازو منت باید کشید بتو عطا
کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی باید ده ام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وَاِنَّکَ و بدرستی که تو لَعَلیٰ
خُلُقٍ عَظیمٍ بر وی خوی بزرگی که اسلامست یا بر خوی بزرگ که بجز تو آن کس را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی
آنچه کسی را قوة تحمل آن نباشد و گفته اند مراد از خلق قرآنست که حق تعالی بوی ارزانی داشته از عایشه سؤال
کردند از خلق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بوده و فی سلسلة الذهب
بود بحر کرمت هم کان کوهرشش کان خلقه القرآن وصف خلق کسی که قرآنست رفعت خلق او چه امکان
محمد حکیم گفت که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلی الله علیه وآله وسلم نبوده چه او شنبه خود را دوست باز داشت و خود را
با حق بکلی باز گذاشت قشیری گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی
نبوده شمه از اخلاق آنحضرت در رسالهٔ مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور
فَسَتُبصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد وَیُبصِرونَ و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی آن وقت
که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که بِاَیِّکُمُ المَفتونُ بکدام است از شما فتنه و بلا و در کدام
کروهست از شما دیوانه تولی یا ایشان اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ اَعلَمُ او دانا ترست
بِمَن ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَن سَبیلِهِ از راه او که راه راستست چنان کسی فی الحقیقة دانا بود
وَهُوَ اَعلَمُ و او دانا تر بود بِالمُهتَدینَ براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند فَلا تُطِعِ پس
فرمان مبر المُکَذِّبینَ تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه که ترا بدین آبا دعوت مینمایند وَدّوا
دوست میدارند لَو تُدهِنُ که نرمی کنی تو با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فَیُدهِنونَ تا ایشان
ترا عیب نکنند و بر دین تو طعنه نزنند وَلا تُطِع و فرمان مبر و دار یا متابعت کُلَّ حَلّافٍ هر سوگند خورنده
بدروغ که ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند
بدروغ بسیار خوردی مَهینٍ پست رای یا خوار و بیمقدار هَمّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه
زننده در روی ایشان مَشّاءٍ رونده بِنَمیمٍ بسخن چینی مردمان یا غمز کننده مَنّاعٍ باز دارنده
لِلخَیرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعتَدٍ ستم کننده و از حد در گذرنده اَثیمٍ بسیار گناه

ثت

وکابنود

یا زناکار عُتُلٍّ سخت روی درشت خوی بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از این همه زَنِيمٍ حرام زاده که پدر او معلوم نباشد
آورده اند که ولید هشتاد سال بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر زاهد مذکور است که چون
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را بجمع قریش بر ولید خواند ولید با خود گفت محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت
چگونه این نیم را بر سر آنم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از او اقرار کشید که گفت پدر تو در قصه زنان حرامی
غاشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده و از رشک آمد غلام فلان را نزد کردم و تو فرزند او یی
و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شده حضور ولید دست ستیزه او با آنحضرت
جرم و خطای مدعی از قبل مادر است کو را خطای مادر او خاکسار کرد (ع) أَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست وحفص به
یک همزه خوانده بطریق خبر یعنی آنکه اوست ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران إِذَا
تُتْلَىٰ چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بر او آیتهای کلام ما قَالَ گوید أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اینها
افسانهای پیشینیانست سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی او یا سیاه روی سازیم
او را یا عیب او را آشکارا سازیم که نتواند پوشانید و در انوار آورده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن
باقی ماند إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستیکه ما آزمودیم ایشانرا كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ چنانچه آزمودیم اهل باغ
خود را بر حال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در روز میوه چیدن
درویشانرا بخواندی و باطعی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت
بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدیشان قسمت کردی چون آن عزیز
وفات کرد پسران گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر چنان کنیم که پدر ما می کرد معیشت بر ما تنگ گردد و جای
که درویشان خبر نباشد برویم میوه ببریم و بر این سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید که إِذْ أَقْسَمُوا یاد
کن چون سوگند خوردند وارثان باغ خود را که پنهان از فقرا لَيَصْرِمُنَّهَا بچینند میوه آن باغ را در حالتی که
داخل باشند در وقت مُصْبِحِينَ صباح یعنی بامداد بگاه پس چنین سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ و
استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله و بشنی که این نیت کردند بخشش قضای ازلی نازل شد فَطَافَ عَلَيْهَا
پس چادر براه باغ طَائِفٌ بلای طواف کننده مِنْ رَبِّكَ از امر پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ
و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان بودند فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ
مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشد بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان از این حال غافل در آمدند
فَتَنَادَوْا پس ندا کردند بکدیگر را مُصْبِحِينَ در آمده در صبح یعنی بوقت صبح بخواندند یکدیگر را أَنِ
اغْدُوا آنکه بامداد بروید آیید عَلَىٰ حَرْثِكُمْ به سوی درود کشت خود یعنی نار کشت خود إِنْ كُنتُمْ
اگر هستید شما صَارِمِينَ برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرما ستان پس دست برداشته روی بباغ
نهادند فَانطَلَقُوا پس برفتند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و ایشان سخن آهسته و نرم میگفتند که تا کسی

گنا ب



نشنود و مضمون این سخن أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا آنکه باید که در نیاید الْيَوْمَ امروز عَلَيْكُم بر شما بینی باغ
مِّسْكِينٌ درویشی نابهره بگیرد و از حصه ما کم نشود وَغَدَوْا و بامداد برفتند عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد و منع مساکین
قَادِرِينَ توانایان بر چیدن و بریدن میوه فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گمان
بودند قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا بدرستیکه ما لَضَالُّونَ گم کرده ایم راه باغ را چه باغ ما دیگر روز پر
میوه بود و این باغ از میوه تهیست و بعضی از ایشان تامل کرده و دانستند نشانها و در و دیوار که آن باغ ایشانست
گفتند ما راه گم نکرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره ایم از محصول و میوه این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا
قَالَ گفت أَوْسَطُهُمْ فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین یا صاحب تدبیر أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ
نگفتم مر شما را دیروز لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نکنید خدا را بپاکی و نگوئید ان شاء الله قَالُوا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا
پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه بودیم ما ستمکاران بر
خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ پس روی آوردند بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
يَتَلَاوَمُونَ ملامت میکردند این آنرا میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذری آورد که تو هم بدین راضی بودی
قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ
القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز
بدرستیکه بودیم ما از حد برنده گان و گناهکاری که استثنا کردیم و درویشانرا محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید که پروردگار
کریم ما أَن يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا بهتری از آن باغ مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
بدرستیکه ما بسوی طاعت پروردگار ما رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان
بخشود باغی پر انگور حیوان تمام بایشان ارزانی فرمود و میان گویند جبرئیل او را کسی که آن باغ دیده بود گفته آن باغ
خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه ایستاده محنتان گفتند که هر که بلای گرفتار کرده و مال و منال او در عرصه
تلف باشد باید که تامل نماید و بداند که بلای استحقاق او بر او نازل شده پس بگناه اعتراف نمود و بحضرت عزت
بازگشت کند حضرت الله جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه از او باز شده باشد بدو باز دهد چنانچه بوستان جیوان عوض
باغ خود ایشان داد و هر روزی از این معنی خبر دهید بدانچه که میفرماید
او هم شکست و هر که بر جنت
ما بکنیم که این نمام کرد حد خم شد ضایع از آن عوض داد و شاد و مانم کرد كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ همچنین است
عذاب کردن خدای تعالی در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَكْبَرُ بزرگتر است از آن
جهت که این عذاب زوال پذیرد و آن ابدالآباد باقی ماند لَوْ كَانُوا اگر باشند مردمان يَعْلَمُونَ که
بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکارانراست عِندَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانهای با نعمت کافران گفتند
اگر بهشت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرضا باشد ما را بهتر خواهند داد چه در دنیا از مسلمانان
خوشحالتریم و حق تعالی بر ایشان ضلال خواهد بود حق تعالی ایشانرا میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم

وردکارما

کرده اید

ننیو

مسلمانانرا کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات ما لکم چیست شما را ای کافران کیف
تحکمون چگونه حکم میکنید به سبب تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از وی تعجب و استبعاد
ام لکم آیا مر شماراست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که فیه تدرسون شما در آن میخوانید
آنرا که کفار در جزاء مثل مسلمانان باشند ان لکم فیه بدرستی که مر شماراست در آن کتاب لما تخیرون
آنچه خواهید و برگزینید و آرزو برید ام لکم یا مر شماراست ایمان عهدها و پیمانها بسوگندها موکد
علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة تا روز قیامت
ان لکم که مر شماراست در آن عهد لما تحکمون آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای
سلهم بپرس ای محمد مشرکان را ایهم که کدام از ایشان بذلک بدان حکم زعیم پایندان که
در آخرت از عهده عهد بیرون آید ام لهم آیا ایشانراست شرکاء انبازان شده درین قول یا هست مر ایشانرا
بتان که شریک میسازند فلیاتوا پس گو بیاورند بشرکائهم بشریکان خود یعنی ایشانرا بمدد و نصرت طلبید ان
کانوا صادقین اگر هستند راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید یوم یکشف عن ساق یاد دهید آن
روزگار در روزی که برداشته شود پرده از کارهای پرهول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق
عرش تا تجلی کند حق تعالی و یدعون و خوانده شوند الی السجود بسجده کردن مر خدا را و در لباب از ابو
موسی اشعری نقل میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که حق تعالی در آنروز نوری عظیم
بنماید و خلق بسجده درافتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که کشف کند پروردگار ما از ساق نور و سجده کنند ورا مومنین و مومنات و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا
و سمعه کرده باشند پس چون اراده خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر
و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة فروتن بود
ابصارهم چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فرو
گیرد ایشانرا ذلة خواری و نگونساری و قد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا یدعون که خوانده
میشدند الی السجود بسجده کردن مر خدا را و هم سالمون و ایشان تن درست بودند و قادر بر آن چون
فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند مده فرصت از دست اگر بایدت
که گوی سعادت ز میدان بری که فرصت عزیزست و چون فوت شد بسی دست حسرت بدندان بری
فذرنی پس بگذار مرا و من یکذب و آنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن
که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر و این آیه تسلیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تهدید کفار
است سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا بدرجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم پایه پایه
من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطایی کنند ایشانرا عطایی دهیم و ایشان آنرا فضل



پندارند و املی لهم و مهلت میدهم ایشانرا در دنیا تا مغرور شوند آنگاه ایشانرا بگیرم ان کیدی بدرستی
که عقوبت من متین محکمست بهیچ چیزی دفع نشود و گرفتن من سخت است هر کس را طاقت آن نباشد ام
تسئلهم آیا میطلبی ایشانرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم پس ایشان من مغرم از تاوان مزدی یعنی از
غرامت آن ام مثقلون گرانبار شده و بدان سبب روی از تو بگردانیده اند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست
لوح محفوظ که مغیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از آنجا آنچه حکم میکنند در مساوات
مومن و کافر فاصبر پس شکیبا باش لحکم ربک مر حکم آفریدگار را در ابلاغ و تبلیغ وحی و تحمل آزار
کفار و لا تکن و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس
که صبر نکرد بر ایذاء قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن وقتی که
بخواند پروردگار خود را یونس در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و هو
مکظوم و او پر آمده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آن بودی که دریافت او را
نعمة من ربه نعمتی از نزد پروردگار او بقبول توبه لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء
بصحرای خالی از گیاه و هو مذموم و او ملامت کرده شده بودی فاجتبیه پس برگزید او را ربه
آفریدگار او بنبوت و رسالت و القاء وحی بوی فجعله پس کرد او را من الصالحین از شایستگان
یعنی پیغمبران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که آن حضرت میخواست که بر قبیله ثقیف دعا بد کند حق تعالی فرمود
که صبر کن و آن واقعه حوت دار که کار با صبر نیکو شود کار با زجر کرد و دل بستد قوم آن کز صبر باشد
چون درافتادی بکم و اب حرج صبر کن کالصبر مفتاح الفرج صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو آدم کس ندید
آورده اند که گروهی نظاران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بچشم بد شهرت داشتند اختیار کرده بجهت اصابت
منتظر ساختند تا به نظر جمال سید عالم را صلی الله علیه و آله و سلم آسیب عین الکمال از ساحت علم سعد سازند حق
تعالی از برای محافظت و ملازمت او این آیه فرستاد که و ان یکاد الذین کفروا بدرستی که نزدیک بود آنانکه
کافر شدند لیزلقونک هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا
الذکر آن هنگام که شنیدند قرآنرا که میخواندی و یقولون و میگفتند انه بدرستی که این
لمجنون دیوانه گرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن
الا ذکر پندی للعالمین مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر شرف عالمیان
ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده آدم بتو حسن بصری گفته که دوای چشم زخم خواندن این آیه شریفه

سورة الحاقة مکیة و هی اثنان و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة
حالتی که ثابت وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست رسیده از آن ما الحاقة چه حالتست و چه ساعتی
و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا که ما الحاقة چه چیزست ساعتی که در او واقع شود مکافات عملها و

روز قیامت و حاقه یکی از اسماء اوست كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ تکذیب کردند قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ
بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده دلهاست فَأَمَّا ثَمُودُ پس اما قبیله ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند
بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان خود یا بصیحه فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را
پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد
فَأُهْلِكُوا پس هلاک گشتند بِرِيحٍ بادی صَرْصَرٍ سخت سرد عَاتِيَةٍ از حد درگذشته یعنی سرباز
زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشده بدنیا الا بوزن و مقدار معلوم
مگر بر قوم نوح و هود که آب و باد طغیان کردند و خزنه را مغلوب نمودند و در تفسیر کبیر است که ملایکه باد را
ضبط نتوانستند کرد و خدای تعالی سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ مسخر کرد آن باد را بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت
شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا
روزها و شبها متوالی یا شوم بر قوم عاد و بادان فَتَرَى الْقَوْمَ پس توبینی ای بیننده قوم عاد را فِيهَا صَرْعَىٰ در آن اوقات
مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گویا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بیخهای درختان خرما اند خَاوِيَةٍ
بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَىٰ پس آیا هیچ می‌بینی لَهُمْ مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ
کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند هر درختی که بود در زمانه بیخ
شاهان تخت نشین خسروان شاه نشان چو حاصدات قضا از مهب قهر وزید شدند خاک و از آن خاک تهنیت شاه
وَجَاءَ و آمد فِرْعَوْنُ فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیهها
سرنگون بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی شرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده
پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس گرفت خدای تعالی ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب
دیگر امم إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان
حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام
لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران
وَتَعِيَهَا و نگاه دارد این پند را أُذُنٌ گوشی وَاعِيَةٌ نگاه دارنده که نفع گیرد با آنچه شنود و در
حدیث آمده که حضرت رسالت پناه مر علی مرتضی را علیهما السلام گفت من از خدای تعالی درخواستم که گرداند
اذن واعیه گوش ترا پس علی مرتضی علیه السلام گفت که بعد از آن هیچ چیز فراموش نکردم
گوش را بو صد واعیه پند را اذنی باید واعیه که بشنوی گوش های غیب گیر وحی را ورای زکردون پیک
فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن که نفخه صعق است
وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ و کوهها از اماکن خود بمحض قدرت کامله یا بتوسط
زلزله و بادها سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند

پاره کرده



پاره کرده فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قایم گردد قیامت وَانْشَقَّتِ
السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و
ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا
امر خدا در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر زبر
ملایکه که بر اطراف آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند و در معالم آورده
که در آن روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقدار بود که از آسمان
تا آسمانی و گفته اند هشت صف از ملایکه بردارند که ایشان را عدد نداند الا خدای تعالی يَوْمَئِذٍ در آن روز
تُعْرَضُونَ عرضه کرده شوید بر خدای تعالی برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای تعالی مِنْكُمْ
از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای تعالی بر خفایای شما مطلع است پس عرض و
حساب نه از برای اطلاع است بلکه برای علت و افشاء احوال بر خلایق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه
داده شود كِتَابَهُ کتاب نوشته اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور
هَاؤُمُ بگیرید اقْرَءُوا بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در اینجا علی حسب که من از اظهار آن شرم
دارم و در عیان آورده که این گفتار او بکسی است یعنی کتاب اعمال که نوشته در او بشارت جنت است و سبب
چه کتاب حفظ میان بنده و خدا و نیست و کسی آنرا نخوانده و نخواند پس صاحب آن کتاب گوید
إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستی که من یقین دانستم أَنِّي آنکه من مُلَاقٍ بیننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را
دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ در زندگی باشد
رَاضِيَةٍ پسندیده صافی از کدورت و مقرون بکرامت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا
میوه‌ها آن دَانِيَةٌ نزدیک دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد در خطاب ایشان را گویند كُلُوا
بخورید از میوه‌ها آن درخت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده
بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزه
داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که داده شد كِتَابَهُ نامه او را بِشِمَالِهِ بدست
چپ او و بدبختی خویش بیند فَيَقُولُ پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاش
داده نشدمی كِتَابِيَهْ کتاب و او من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی
ندانستمی امروز مَا حِسَابِيَهْ که چیست حساب من چه حاصل نیست مرا از آن جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا
کاش مرگ که بدان مردم در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودی مرگ حکم کننده بفنا ابد تا بعد از آن زنده نشدمی
مَا أَغْنَىٰ دفع نکرد عَنِّي از من عذاب را مَالِيَهْ آنچه مرا بود از مال و تبع هَلَكَ گم گشت عَنِّي
از من سُلْطَانِيَهْ تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا حجتی که من در دنیا چنگ در آن زدم پس خطاب در رسد

هر زبانیه را که خذوه بگیرید این کس را فغلّوه پس در غل کشید ویرا یعنی دو دست او را بگردن او ببندید
ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلّوه در افکنید او را ثم پس آنگاه فی سلسلة در
زنجیری که از آتش ذرعها گز آن سبعون ذراعا هفتاد گز به ذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باع است
هر باعی از کوفه تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد و کعب
الاحبار گفته که اگر هر آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن آن یک حلقه زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوهها
عالم نهند چون ارزیز بگدازند انه بدرستی که این کس کان بود که لا یؤمن ایمان نمی‌آورد
بالله العظیم بخدای بزرگوار ولا یحض و برنمی‌انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت
علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش فلیس پس نیست له الیوم مراورا امروز ههنا
اینجا حمیم خویشی که حمایت کند ولا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان
یعنی زرداب و ریمی که از تنهای دوزخیان برود لا یأکله نمی‌خورد غسلین الا الخاطئون مگر گناهکاران
و مرتکبان کبایر و شرک فلا پس چنانست که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم اقسم سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه می‌بینید از مشهودات وما لا تبصرون و بآنچه
نمی‌بینید از مغیبات یا آنچه در روی زمین و زیر زمینست یا با اجسام و ارواح یا با انس و جن یا کعبه و بیت
المعمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد صلی الله علیه و آله وسلم و نزول جبرئیل یا با آثار رسالت حبیب و انوار
ولایت او جواب قسم اینکه انه بدرستی که قرآن لقول هر آینه خواندن رسول کریم رسولیست
بزرگوار نزد خدای تعالی که محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و گفته‌اند جبرئیل وما هو و نیست قرآن
بقول سخن شاعر شعر گوینده چنانچه ابوجهل گوید قلیلا اندکی ما تؤمنون تصدیق میکنید و ادعاء
تصدیق است ولا بقول و نیست قرآن سخن کاهن کاهنی چنانچه عقبة بن ابی معیط گمان می‌برد
قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی پند نمی‌گیرید تنزیل قرآن فرستاده ایست من
رب العالمین از پروردگار عالمیان ولو تقول علینا و اگر افترا کند محمد صلی الله علیه و آله وسلم
چنانچه زعم شماست و دروغ بندد بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنها را لاخذنا هر آینه بگیریم ما
منه ازاو بالیمین قوة و توانایی ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از او رگ دل او را
یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما من احد هیچکس یعنی نیست شما عنه
از او حاجزین منع کنندگان آن هلاک را وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پندیست
للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشان بدان منتفع‌اند وانا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم
آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند مر قرآن را وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه
سبب حسرتست علی الکافرین بر کافران روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند و از آن



محروم باشند وانه و بدرستی که قرآن لحق الیقین درست پاکانست یعنی یقینی است که از نزد حق تعالی نزول شده
فسبح پس تسبیح کن باسم بنام ربک العظیم پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات نا
سزاوار بنام او بزرگ یاد کن او را سورة المعارج مکیه و هی اربع و اربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
آورده‌اند که نضر بن الحارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حقست و آنچه میگوید از نزد تست
پس تو سنگی باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیه آمد که سأل سائل درخواست کرد خواهنده بعذاب
عذابی که واقع بوده است للکافرین برای کافران که مثل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرة و گفته‌اند
سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا کسفا و قولیست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درخواست
و استعجال نمود بعذاب و برهم نفرین کرد لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد آن را
من الله از جهت خدای تعالی چه ارادهٔ ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد و پس در صفت الله
میگوید که ذی المعارج خداوند درجات بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا
مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان والروح و
جبرئیل یا قوی اعظم از ملائکه الیه بسوی امر خدای تعالی بموضعی که خدای تعالی فرموده فی یوم کان
در روزی که هست مقداره اندازه او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر
یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان یک روز سیر کنند او بدین مقدار
سال تواند رفت و ابن عباس گفته که مراد روز قیامتست که بدین درازی بر کافران خواهد گذشت و گفته‌اند
در عرصگاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و چنان موقف
در جواهر التفسیر یافت و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء الهی روز بیست خاص که تعلق بدو دارد
و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب که هزار سالست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سالست و بیان
ایام و اسماء و سنین ابدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فاصبر
پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و اضطراب و شکایت
انهم بدرستی که کافران یرونه میبینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی میگویند که نیست
و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند وقوع فلان کار دور است یعنی محال می‌نماید ونریه و ما میدانیم قیامت را
قریبا نزدیک بوقوع یوم روزی که تکون السماء گردد آسمان کالمهل مانند فلزی
گداخته یا مثل دُردی روغن زیت یعنی فلک بگدازد وتکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم
زرد شده یعنی سست شود و ریزه ریزه ولا یسئل و نپرسد و نشود حمیم هیچ خویشی از گناه حمیما
خویش خود یعنی هر کسی را از گناه و کردار او سوال کنند یبصرونهم چنانکه دیده شوند ایشان بخویشان
خود یعنی هر کس خویشان خود را شناسند و با حال او چنانکه دیده و دانسته که هر یک بحال خود مشغول‌اند یود

الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي آنکه فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب
آن روز بِبَنِيهِ پسران خود را یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بوده نزد وی تا ایشان عذاب
کشند و او خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و همراز او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که
پشت و مددکار او است وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اید او را در دنیا نزد خود
یعنی پناهگاه او بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه
ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نه رهد
از عذاب إِنَّهَا بدرستیکه آتش دوزخ که بجرم او فدا میدهد لَظَىٰ زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً
کشنده است لِلشَّوَىٰ پوستها و پایها مشرکان یا پوست سر ایشان از صد ساله و دویست ساله راه بیند
می زند و کافر را بخود میکشد چنانچه مغناطیس آهن را جذب میکند تَدْعُو میخواند آتش یعنی میکشد بسوی خود
او میخواند در معالم آورده است که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت بر حق کرده
وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیا را فَأَوْعَىٰ پس در
در باره آن کرده است و نگاه داشته و حق خدای تعالی ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی خُلِقَ
آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق و در باب آورده از ثعالبی
نقل میکنند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی هر چه آنجا
میخورد و آب هفت دریا را میآشامد و در کنار و سر خبر نداده و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد
پس حق تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی با آن دابه تشبیه میفرماید جانوریست که بجز او بهیمست
معده وی چون پر شد سبب بی غمیت آدمی است آنکه سیری نبود بر سر سیری غم روزی فردا خورد همه عمر چنین
روزی هر روزه از خدای کریم و از حرص و امل مهجور هیچ غمی نیست بجز فکر نان إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده باشد و فریاد زننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
و چون برسد او را خیری و نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و
مال از نفقه در راه حق و همه آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نمازگزارنده
الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته اند یعنی هیچ شغل ازان
بازشان ندارد و گفته اند وقت ادای صلوة فوت نکنند و چپ و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ و آنانکه
فِي أَمْوَالِهِمْ در اموال ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حصه دانسته شده مثل زکوة مفروضه و صدقات موظفه
لِلسَّائِلِ از برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ و آنانکه يُصَدِّقُونَ
تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و نشان تصدیق ثبات اشتغال بطاعت و عبادت
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند و



غَيْرُ مَأْمُونٍ

ترس ایشان اجتناب است از ملاهی و مناهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ
نا ایمن نیست یعنی ازان ایمن نتوان بود که البته بصاحبان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارنده اند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ
یا بر آنکه ملک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که بملک یمین در ایشان تصرف توان کرد
فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شدگان نیستند بترک حفظ فروج نسبت با زنان و
کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب کند چیزی وَرَاءَ ذَٰلِكَ جز اینکه گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس ایشان
هُمُ الْعَادُونَ از حد درگذرندگانند از وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتداست
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ
رعایت کنندگان اند خواه امانت حق را و خواه پیمان آفریدگار و آفریده ها که همه نگاهداشتنی است و ملاحظه امانت
گزاردن و وفا بعهد از آنست که اگر باید از آتش امانت فرو گذار قانون امانت
نو بر عهد با کسی یعنی وفا کن رسوم حق گزاردن را ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ
بگواهی خود ایستاده اند باقامت شهادت میکنند هر آنچه میدانند از حقوق عباد الله و حفص بجمع میخواند جهة
تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت
میکنند یعنی با آداب و شرایط آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف
این عبادت است بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل أُولَٰئِكَ آن گروه که
بدین صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند در روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شده بثواب ابدی
در خبر است که بعد از نزول این آیه مشرکان گرد آمده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلقه زده و استهزا
گفتند اگر اصحاب محمد طمع میدارند در بوستانها، عنقریب ما بر آن طمع میداریم که پیش از آنها پس این آیه نازل شد که
فَمَالِ پس چه جهت و چه بوده است الَّذِينَ كَفَرُوا مر آنها را که کافر شده اند و از این صفتها که مذکور شد
بی بهره مانده اند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگانند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست و
عَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ
هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستانها با نعمت یعنی مشرکان را
داعیه آنست که با نعمت ایمان ایشان را در چهار بازار روضات جنات دخل دهند كَلَّا نه چنین است و کافران
در بهشت بار نیابند إِنَّا بدرستیکه ما خَلَقْنَاهُمْ آفریده ایم ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه ایشان میدانند
یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صاف نکرده و
باخلاق ملکی متخلق نشده استعداد دخول بهشت نخواهد داشت فَلَا پس چنانست که گمان میکنند أُقْسِمُ
سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند

گمان

وَالْمَغَارِبِ و خداوند مغربها که آفتاب راست هر روز مطلعی و مغربی جداگانه و گفته اند مراد مشارق و مغارب
نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شروق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و به هر تقدیر حق تعالی قسم یاد میفرماید
که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ برآنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل
آریم از ایشان خلقی خَيْرًا بهتر مِنْهُمْ از ایشان که فرمانبردار تو باشند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمَسْبُوقِينَ
مسبوق شده یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ
پس واگذار ایشان را يَخُوضُوا تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا و به بازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا
تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند بآن که روز بعث باشد و این آیه
حکم این آیه با آیه قتال در حکم نسخ باشد يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا
شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ
می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند و بجانب آن شتابکنان روند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فروتن و ذلیل
دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد ذِلَّةٌ خواری
و نگونساری ذَٰلِكَ اینست الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که در دنیا كَانُوا بودند ایشان يُوعَدُونَ
وعده کرده می شوند سورة نوح مكية وهي ثمان وعشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم
إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او و از آل قابیل أَنْ
أَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قَالَ گفت نوح يَا قَوْمِ ای گروه
من إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا بیم کرده من بیان کنم
بشما أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ تا بیامرزد خدای تعالی لَكُمْ مر شما را مِنْ
ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را
از عقوبات و مهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نامبرده که مدة زندگانی منتهی شود
إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مرگی که خدای مقرر فرموده إِذَا جَاءَ چون بیاید لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده
نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود روزی که اجل در آید از خویش و بیش نگه نتوان که حمل الله به یک
یادی نرسد در آن دم از هیچ کس بر باد شود جمله هوا و هوس لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بنگرید و نظر
بدانید چیزی را بیش این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح بزبان آلهی نهصد و
پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده عناد ورزیدند و در ایذاء و آزار او فوق الحد کوشیدند تا
وقتی که نوح تنگ آمده قَالَ گفت رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ بدرستی که من خواندم



قَوْمِي قوم خود را بطاعت و عبادت لَيْلًا شب وَنَهَارًا و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ
پس نیفزود ایشان را دُعَائِي خواندن و دعای من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَ
إِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی
مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و ره گذار
سامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر در کشیدند ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند وَ
أَصَرُّوا و ایستادند در کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا و سرکشی کردند از متابعت من سرکشی کردنی بزرگ
ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا آشکارا در
محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق که من أَعْلَنْتُ آشکارا کردم لَهُمْ مر بعضی ایشان را یعنی آواز
برداشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ و براز نیز گفتم لَهُمْ مر بعضی دیگر از ایشان را إِسْرَارًا راز گفتنی
یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت را فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات ایشان را بسر و علانیه بحق خواندم و چون
قرار کار تو بایشان بازگرفت و زنان ایشان عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ پس گفتم من
اسْتَغْفِرُوا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ بدرستی که خدای
كَانَ هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را
عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و
پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ و بدهد لَكُمْ شما را جَنَّاتٍ بوستانها
تا مشغول به میوهها وَيَجْعَلْ و بدهد و جاری گرداند لَكُمْ برای شما أَنْهَارًا جویهای آب مَا لَكُمْ
چیست شما را که لَا تَرْجُونَ امید ندارید یعنی نمیشناسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا بعظمت و بزرگواری
را و آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا جهت که از عظمت و قهاری او نمی ترسید
وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بطور
برده و از اینجا بصفت تا کمال و این دلیلست بر قدرت کامل و حکم شامل أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید که كَيْفَ
چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای تعالی سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَ
جَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم
قمر در آسمان دنیاست و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه در زمین می تابد و آنها را روشن میسازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ
و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از منزل خویش میراند آفتاب تیرگی
شب را از روی زمین محو میگرداند و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بجهة آن چراغ فرموده که نور
وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید چراغ و چشم دل چشم و چراغ ما رسول الله
که شمع ظلمت از پیه نواحکام هود رخشان در این ظلمت سرا کرده چراغ از وحی شرعش که تا کس را خلاصی بودی از

تاریکی طغیان

والله انبتکم وخدای تعالی برویانید شمارا یعنی نهال وجود پدر شما آدم من الارض نباتا از زمین بیرون آورد
آدم از خاک رستنی و چون پدر از خاک آفریده است شما نیز از خاک مخلوق باشید ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را
فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد ویخرجکم و بیرون آرد شمارا از قبر اخراجا بیرون آوردنی از
برای حساب وجزا والله وخدای تعالی جعل گردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطا
مانند فرش گسترده که آرام و او گرفتن ورفتن بر او شاید لتسلکوا تا بروید منها از زمین سبلا
براهها فجاجا گشاده بعد از این مواعظ ونصایح عوام قوم نوح متابل شدند وخواص و رؤسای ایشان اغلال
واغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و خطاکارتر گشتند و در عصیان و فساد افزودند قال گفت نوح نوح بعد
از مشاهده این حال رب ای پروردگار من انهم بدرستی که ایشان یعنی طایفات من عصونی
عاصی شدند مرا واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنکه زیاده نکرد او را ماله وولده الا خسارا مگر زیان
کاری و گمراهی یعنی فرمان نبردند مرا ومتابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند ومکروا
و مکر کردند بزرگان قوم مکرا کبارا مکری بزرگ که بآن منع دادانی را از اجابت خود کشیدند و برایذاء
من تحریص کردند وقالوا و گفتند لا تذرن دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود
ولا تذرن و مگذارید ودا و در اکثر آن صنمی بود بصورت مردی ساخته ولا سواعا ونه سواع را
و آن بصورت زنی بوده ولا یغوث ونه یغوث را و آن بصورت شیر بوده ویعوق ونه یعوق را
و آن بصورت اسپی بوده ونسرا ونه نسر را و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی
پنج رجل صالح بوده که میان آدم و نوح بوده اند و مردم بایشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان از چوب
و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین
آن بتانرا بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیله کلب ود را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله
هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کرده اند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر
معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع کافران از بت چاه چه نسخ دارند باری آن بت پرستیدند که جایی دارد
القصه نوح با حق تعالی مناجات کرد که خداوندا الکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از این بتان باز مدارید
وقد اضلوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم باین بتان کثیرا بسیاری را از مستضعفان و ادانی
ولا تزد الظالمین و میفزای بار خدایا ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم
از برای گناهان قوم نوح اغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا پس در آورده شدند نارا بآتش
یعنی در قبر گفته اند در کفره فلم یجدوا لهم پس نیافتند از آنها که بجای گرفته بودند من دون الله
بجز خدای تعالی انصارا یاران و مددکنندگان که عذاب از ایشان باز دارد آورده اند که حق تعالی نوح را
خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد متولد نخواهد شد پس نوح



مناجات کرد وقال و گفت نوح رب ای آفریدگار من لا تذر مگذار علی الارض بر روی زمین
من الکافرین از گروه ناگرویدگان دیارا دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد مالک خانه است یعنی
هیچ کافر را زنده مگذار انک بدرستی که تو ان تذرهم اگر بگذاری ایشانرا یضلوا گمراه کنند عبادک
بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند و گمراه کنند ولا یلدوا و نزایند الا فاجرا مگر فجور
کننده کفارا ناسپاس یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر باشند رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا
ولوالدی و مر پدر و مادر مرا والد نوح لمک بن متوشلخ بوده و مادرش باشمر(؟) بنت انوش و
هردو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست فرمود که ایشانرا بیامرز ولمن دخل و هرکسی که در آید بیتی بخانه
منزل یا کشتی یا مسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن باشد وللمؤمنین و بیامرز مردان گرویده را
والمؤمنات و زنان گرویده را که تا قیامت باشند و گفته اند مراد این امت اند رضی الله عنه از ابن عباس منقول
که فرمود همچنانچه دعای نوح درباره کافران مستجاب شده درشان اهل ایمان نیز باجابت رسید و دیگر دعا
فرمود ولا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را الا تبارا مگر هلاک یعنی نفرین فرمود هلاک

سورة الجن مکیة وهی ثمان وعشرون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم

قبل از این ذکر شده در سوره احقاف که گروهی از جن در بطن النخل بتلاوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله وسلم رسیده بودند استماع قرآن نموده ایمان آورده اند و روایتی که آنحضرت سوره اقرا میخواندند و ایشان نه تن بودند
یا هفت تن از اهل نصیبین و صاحب کشاف آورده که از سبیان و ایشان اعظم واکثر قبایل
از جن و سامه لشکر ابلیس اند و ایمان آورده بودند بیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند حق
تعالی در این سوره خبر آن فرمود که قل بگو ای محمد اوحی وحی کرده شده الی بمن انه استمع
که شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که از ده کم بودند و از سه بیشتر من الجن از گروه جن فقالوا
پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا بدرستی که ما سمعنا شنودیم قرآنا عجبا قرآنی شگفت
یعنی کلامی عجیب که بکلام بشر نماند و کسی بر اتیان مثل آن قدرت ندارد یهدی راه می نماید الی الرشد بجانب
صواب و صلاح دین فآمنا به پس گرویدیم بآن ولن نشرک و هرگز شریک نیاوریم و انباز
نگیریم بربنا بپروردگار خود احدا یکی را از اصنام و غیر آن چنانچه پیشتر شریک می آوردیم وانه
تعالی و بدرستی که پروردگار ما برتر است جد ربنا عظمت پروردگار ما یا برتر است عظمت و جلال او از آنکه
ما اتخذ فرا گرفت صاحبة زنی را چنانکه بعضی از جن گمان میبرند ولا ولدا ونه فرزندی چنانکه یهود
در عزیر و نصاری در عیسی اعتقاد کنند وانه کان یقول و بدرستی که بود که میگوید سفیهنا جاهل
ما و نادان ما علی الله بر خدای تعالی شططا سخنی دور از کار که نسبت صاحبه و ولد است بوی وانا ظننا
و ما پنداشتیم ان لن تقول که نگویند الانس آدمیان والجن و جنیان علی الله بر خدای تعالی کذبا

ست
نصف الجزو
ونه
ست خلاف

كَذِبًا دروغی لاجرم در صحبت ما یکشت یاو دیگر دیدیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که او دروغ بر خدای تعالی می‌بست
وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ مردان مِنَ الْإِنسِ از آدمیان که در بعضی از اکثر
يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آن چنان بوده که چون کسی به بیابان مهلک
رسیدی گفتی پناه می‌برم بسید این وادی از شر سفیهان قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه از آسیب
سالم و مامون بماند و اهل مکه در سفرها که بدین وادی رسیدند می‌گفتندی اعوذ بعزیز هذا من بدر من جن هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند
آدمیان یعنی کفار ایشان را موجب زیادت سبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که ما بزرگی یا
برتری ایست که آدمیان پناه بما می‌جویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا
ظَنَنتُمْ همچنانکه شما گمان بردید ای جن أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه برنه انگیزد خدای تعالی أَحَدًا یکی را از مرده گمان
برای حساب و جزا وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَسْنَا السَّمَاءَ مس کردیم آسمان را برای استراق سمع و بالا رفتیم و خواستیم
که با آسمان در آییم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از نگاهبانان
توانا و محکم یعنی ملائکه که منع جن را مقرر شده اند وَشُهُبًا و از ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان
منتصب گشته اند وَأَنَّا و بدرستی که ما كُنَّا بودیم نَقْعُدُ که می‌نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در
نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمان یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آسمان می
رفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می‌نشستیم فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن بکند اکنون
يَجِدْ لَهُ می‌یابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن و آتش بار رَّصَدًا نگاه داشته و مترصد ایستاده
برای سوختن او وَأَنَّا و بدرستی که ما لَا نَدْرِي نمی‌دانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ که آیا بدی خواسته شده از حراست
آسمان و باز داشتن ما از آن بِمَن فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ یا خواسته است
بِهِمْ بدیشان رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از
جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیرات وَمِنَّا و از ما دُونَ ذَٰلِكَ فروتر از این هستند
یعنی میانه روان در خیر و شر كُنَّا و هستیم طَرَائِقَ قِدَدًا خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه مختلف در
معالم آورده نقل از حسن بصری که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضه و غیر ایشان
در میان جن نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما دانستیم أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ آنکه عاجز نتوانیم ساخت خدا را هر جا که
باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر با کاری خواهد ما او را از آن عاجز نتوانیم کرد و بواسطه سکون و ثبات در تمام
خود برای مقاومت وَلَن نُّعْجِزَهُ و عاجز نتوانیم او را هَرَبًا بگریزاندن یعنی گریختن باطراف آفاق یا
جبال کوه قاف وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آن هنگام که می‌شنودیم قرآن که سبب راه
یافتن است آمَنَّا بِهِ گرویدیم بآن یا بآنکس که از او شنودیم یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ضرورت
که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نشده الا حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که انس و جن را دعوة او

فارسیده



کار

فارسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص کشیده و داخل اند در دعوة او جن و انس تا قیامة امتش مرفوع بجنس
اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه و طفیل او همه فَمَن يُؤْمِن پس هر که بگرود بِرَبِّهِ بآفریدگار
خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزای وَلَا رَهَقًا و نه از خواری که بدو رسد وَأَنَّا مِنَّا
الْمُسْلِمُونَ و از ما نیز نوعی مسلمانان شده گروهی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شدیم بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ
داوری و بیدادگرانند بر خود که شرک آرند و فرمان مخالف نند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد امر خدای را همچنانکه ما کرده ایم
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که گردن نهادند تَحَرَّوْا قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را و از آن را مستحقه
خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و ستمکاران که گمراه شدند فَكَانُوا پس باشند ایشان لِجَهَنَّمَ و آتش
دوزخ را حَطَبًا هیزم که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته می‌شود وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا و دیگر
وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُم
هر آینه بدهیم ایشان را مَّاءً غَدَقًا آبی بسیار بعد از قحط و تنگسالی یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم باکرچه
براه اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از جهت کثرة آب و این بجز کثره و بسیاری
نعمت و جمعی از ایمة گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند براه اسلام ایشان را بنعمت معیشت سرافراز کردانیم
لِّنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم ایشان را فِيهِ در آن زندگانی که بوقاحت شکر آن نعمت چگونه قیام می‌نمایند وَمَن
يُعْرِضْ و هر که اعراض کند عَن ذِكْرِ از یاد کردن نعمت رَبِّهِ پروردگار خود و سپاس داری نکند يَسْلُكْهُ
در آرد او را خدای تعالی عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت که فرج و راحت در او نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیگر
وحی بمن آمد که مسجدها لِلَّهِ مر خدای راست و خاص اوست پس فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللَّهِ
با خدای تعالی أَحَدًا یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس خود و صوامع عزیر و مسیح را بالوهیت یاد میکنند و جماعت
مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد از این مساجد تمام ساحه
روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم لقوله صلی الله علیه و آله و سلم جعلت لی الارض مسجدا و طهورا
پس در هیچ بقعه و قطعه از زمین با یاد خدای تعالی یاد دیگری نکنید نباشد و لی را بجز از یاد خداشاه مکن
با یاد وی از کسی دگر یاد مکن و ل کعبه حاجت و براه کذار و برانجه از یاد وی آباد مکن وَأَنَّهُ و بدرستی که
لَمَّا قَامَ آن هنگام که برخاست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بطن نخله
يَدْعُوهُ میخواند خدا را و نماز میگذارد و جن قراءة او می‌شنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند
جن عَلَيْهِ بر او لِبَدًا جمعیت‌ها یکان از غایة شوق و ازدحام و در انکه حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه
و آله و سلم عبد الله گفت نکته آن بسیار است و در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام خوشتر از این نام نبوده چه بشرط
عباده و عبودیه بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچکس را قدرة قیام بدان نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بر منازل ملکی بدین اسم مذکور شده سبحان الذی اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از دعا

ج

فکن اورا یعنی تام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده آن بنده شعار بندگی دوست
که جملهٔ بندگان کزین اوست وارند زبندگیش راهی کان راه ندیده هیچ شاهی کفار که بر آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم کفتند عجب کاری در پیش کرفته و در بزرک مهلکه شروع نموده ازاین مهم برکرد وازاین امر رجوع کن تا
ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد رسول برکزیده که بهر حال کرمت إِنَّمَا أَدْعُوا جز این نیست
که میخوانم یعنی میپرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ وانباز نمیکیرم بِهِ بدو أَحَدًا هیچ یکی را
قُلْ بگو إِنِّي بدرستیکه من لَا أَمْلِكُ مالک نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَلَا
رَشَدًا ونه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش والطاعت پروردکار است قُلْ
بگو إِنِّي بدرستیکه من لَنْ يُجِيرَنِي در پناه نگیرد و زنهار ندهد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی
أَحَدٌ هیچ یکی اکر خدای تعالی بمن خواسته باشد عذاب کسی مرا اجابه نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ ونیابم
هرکز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بوی آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن ابلاغ کنم و رسانم پیغام
رسانیدنی که کتاب الله است شمارا مِنَ اللَّهِ از نزد خدای وَرِسَالَاتِهِ وی رسانم پیغامهای فرستادهٔ
او وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدایرا در پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او در اوامر و نهی فَإِنَّ لَهُ
پس بدرستیکه مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن أَبَدًا همیشه
بی خلاصی ازان و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند
مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده‌اند در دنیا مثل وقعهٔ بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از کروه مؤمن و کافر مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیفتر نَاصِرًا از جهت
یار و مدد وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که نام کروه قوی‌تر است و بیشتر و یار که ضعیفتر است
و کمتر کفار بعد از استماع این آیه کفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قُلْ بگو آنچه وعده کرده اند آن
در سنت ولیکن وقت آن بمن مخفیست إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست مَا تُوعَدُونَ آنچه
وعده داده شده اند أَمْ يَجْعَلُ یا میسازد لَهُ مر او را رَبِّي خدای من أَمَدًا زمانی
دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ بر
غیبی که مخصوص است بعلم او أَحَدًا هیچکس را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مگر آنرا که پسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستادهٔ
خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزهٔ او بوده باشد و مراد از این رسول محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله
وسلم فَإِنَّهُ پس بدرستیکه يَسْلُكُ در می‌آرد خدای تعالی یعنی میسازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن
رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب او رَصَدًا نگهبانان از ملائکه که ویرا پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند
نبی موحی الیه أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی باشند رِسَالَاتِ
رَبِّهِمْ فرستادها پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و فرو کرفته است علم خدای تعالی

وشامل



وشامل شده بآنچه نزدیک رسل و ملائکه است وَأَحْصَىٰ وشمرده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزرا عَدَدًا
از روی عدد تا آنکه قطرها باران و برکها درختان و ریکهای بیابانها و امثال آن همه میداند که چند است و ادراک علت واقف
آن بر جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست هرچه دانستنیست در وجود وجهان
نیست از علم شامل او پناه سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در مبدا بعثت که نماز کزاردی بکلیمی خود را پوشیده
داشتی و از عایشه منقولست که آن شمل یا در شبی بود چهارده ذراع نصفی بر بالای ما بودی و نصفی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم پوشیدی و بوی نماز کردی حق تعالی با وی خطاب فرمود يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای
کلیم در خود پیچیده و کفته اند زمل یعنی حمل یعنی بردارندهٔ بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی نماز
إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده میان مفاد و فرنکه مخیر بوده اند چنانچه
حق تعالی فرمود که شب نماز برخیز مکر اندکی که آن نِصْفَهُ نیمه شب است أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ
از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا ثلث باز آید و از این کمتر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیمه
شب تا ثلث آن رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بیانی و شمرده بخوان قرآنرا یا روشن کن حروف
آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع شمارهٔ آن تواند کرد و از امیر المؤمنین علی علیه السلام
نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف و ادای حروف إِنَّا بدرستیکه ما سَنُلْقِي زود باشد که وحی
کنیم و منزل کردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا سخنی ثَقِيلًا کران یعنی کلام مشتمل بر تکالیف شاقه که
کران باشد حمل آن بر مکلفان یا کران باشد از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا
ثقیل بود سماع آن بر کافران و ثقیل در آن بر منافقان یا کران باشد ثواب آن در میزان و کفته اند ثقیل باشد بر
تلقی آن و آن در ابتدای صدور وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای شنودی و آن مجرد صوتی بی اعتبار
ذکر فتح حروف و کلمات از طریق معنا و خارج می‌شود و از این جهت در آن حال ثقل تمام بسبب آن علیه الصلوة
والسلام میرسید چنانچه از عایشه منقولست که در روزهای که سرما بغایت بودی میدیدم که وحی بوی فرود می‌آمد و از
جبین مبارکش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتر سوار بودی
دست و پای شتر خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در این حال رخ چون کل
برافروختی باران کل که بعضی جمع برافروزد و در بحر المعانی آورده که قرآن در نفس خود مشتمل است
کلام خدای تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق آنهاست
که مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ پس ثقل قرآن اشارتست بحیثیت آن میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع است
افضل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری مر صاحب جمعیت را شاید که
حمل چنین بار بتمام ادا رسید کار کسی نیست چنین کار نیست کسی نتواند زده اینجا نفس قوه این کار تو داری و بس

برکش

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که حادثه شب یا عبادتی که ناشی شود شب هِيَ آن أَشَدُّ وَطْئًا سخت‌تر است
از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاقست یا بیشتر سازدی فراغت چه در روز دلها
بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر که ناکرده فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد
خاموش شد عالم از شب تا چه باشی در طلب زیرا که بانگ و عربده و تشویش خلق نکاهست وَأَقْوَمُ و راست‌تر است
قِيلًا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیکتر است که دل فارغ باشد و زبان با دل
موافقت نماید نه بزبان میخواند و بدل تنگ میکند و ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا
تا صبح و بقول عایشه ناشئه آن بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا
طَوِيلًا آمد شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوة ایشان پس در شبها توجه باو کن
تهجد او را وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را و باسما حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده
شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما
سوی الله مجرد ساز و بیکبارگی روی بدو آر — دل در او بند و زغیرش بگسل — هر چه جز اوست برون کن از دل
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ جملت از بک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است لَا
إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مگر او فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا کارساز
خود در مهمات را با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات
و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و دور شو از ایشان هَجْرًا بدوری جَمِيلًا نیکو یعنی در مقام انتقام جانب
و ضیعت از ایشان بازگیر این حکم بآیه قتال منسوخست وَذَرْنِي و بگذار مرا وَالْمُكَذِّبِينَ با مکذبان
أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار ایشان با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا
مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات و بیم ایشان را بر تکذیب شیخ زاهد آورده که میان نزول این آیه و حرب
بدر و هلاک سروران عرب نبود مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست و آماده برای دشمنان
دین أَنْكَالًا بندهای گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند
وَطَعَامًا و خوردنی ذَا غُصَّةٍ با غصه در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرنده چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا
و عذابی دردناک غیر از اینها که کنه آن ناشناسند که خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بیهوش بیفتاد و این وعدها راست شود يَوْمَ روزی که تَرْجُفُ بلرزد
الْأَرْضُ زمین وَالْجِبَالُ و جنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردد کوهها از غایت کَثِيبًا
تلها ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن روز إِنَّا بدرستی که ما
أَرْسَلْنَا فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم شَاهِدًا گواه عَلَيْكُمْ بر اقوال و افعال شما یعنی گواهی دهد بر اجابت دعوة او و امتناع از آن



كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون رَسُولًا رسول یعنی موسی فَعَصَىٰ پس
نافرمانی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در آن پیغمبر را باجابت دعوة او فَأَخَذْنَاهُ پس فرا گرفتیم او را أَخْذًا
گرفتنی وَبِيلًا سخت یعنی با آبش غرق کردیم و از راه آبش با آتش بردیم و تهدید بدکنار قریش است در این آیه حسب
فَكَيْفَ پس چگونه تَتَّقُونَ نگاه میدارید ای مشرکان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر باشید بر
کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ گرداند کودکان را شِيبًا پیران
یعنی موی سر ایشان را سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و مبالغه
که بجا لغه باشد در درازی آن روز السَّمَاءُ آسمان مُنْفَطِرٌ شکافته شده باشد بِهِ بسختی و هیبت آن روز
كَانَ هست وَعْدُهُ وعده خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُولًا بوده إِنَّ
بدرستی که هَٰذِهِ این آیتها تَذْكِرَةٌ پندها و عبرتست فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد
إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی پروردگار خود سَبِيلًا راهی بدین مواعظ آورده اند که بعد از نزول قم اللیل
الا قلیلا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه شبها برخاستندی و چون مقادیر نمیدانستند اکثر و بیشتر
از آن شب بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز تمام کردندی تا بحدی که پایهای مبارکش ورم
کرد و مخافه بر جهد تا بیهوش غالب شد و منکران ندا آوازه در انکشند حق تعالی جهة
نکهبان آن بار گران از مؤمنان برداشت آیه فرستاد که إِنَّ بدرستی که رَبَّكَ پروردگار تو يَعْلَمُ
میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو برخیزی برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از چهار دانک شب وَنِصْفَهُ
و نماز میگذاری نیمه شب وَثُلُثَهُ و سه یکی از آن وَطَائِفَةٌ و برمیخیزند بجهت سئوال گروهی مِنَ
الَّذِينَ از آنانکه مَعَكَ با تواند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای تعالی يُقَدِّرُ اندازه میکند
اللَّيْلَ شب وَالنَّهَارَ و روز را میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بتمام تو هر شب بدین
مقدارها عَلِمَ دانست خدای تعالی أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید که تتبع براوقات را و نگاه نمیتوانید
داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا
پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن و او آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را
از نماز شب عَلِمَ دانست خدای تعالی أَنْ سَيَكُونُ آنکه باشد مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران
وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگران که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از
فضل و کرم خدای تعالی یعنی بتجارت میروند و وجه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ و دیگران که يُقَاتِلُونَ
کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهد را از جهاد رنج
در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه میسر شود
مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بسبیل فریضه است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق

خیرست و استجاب دو رحمت از آنکه خوانده آن مندوب باشد از قرآن اختلاف کرده اند و آن سه آیه است
تا صد آیه و بیست آیه و حدیث آمده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برا فرمود که قرآن
در هر ماهی ختم بخوان گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر میتوانم که تمام قرآن ختم کنم فرمود که بخوان در
بیست شب بار گفت را قوة زیاده هست فرمود که بخوان در هفت روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم با شاد
خود از انس نقل میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه
بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند او را از قانتان نویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن
خصمی نکند با او روز قیامت و اگر پانصد آیه باشد آیه اشتغال نماید بنویسند از برای او قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا
و بپای دارید الصَّلَاةَ نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ
و قرض دهید خدا را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یا منتج جزای
بسیار بازآورد وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنفُسِكُم برای نفسهای خود مِّنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ
بیابید آنرا عِندَ اللَّهِ نزد خدای هر … برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
هُوَ خَيْرًا او بهتر وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگتر از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و تضعیف
و از آن بیشتر تا بیحساب وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی در احوال إِنَّ اللَّهَ
بدرستیکه خدای غَفُورٌ آمرزگارست بندگان را رَّحِيمٌ مهربانست برایشان که شفقت و مهربانی او از
مادر و پدر بیشترست سورة المدثر مکیة و هی ست و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
جابر بن عبد الله روایت میکند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در زمان فترة وحی براهی میرفتم ناگاه از
آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان زمین و آسمان از
سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند و مرا
در اثنای آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده و گفته اند
ای دثار نبوت یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قُمْ برخیز از خوابگاه خویش یا اتمام نمای یا داوری
مراسم نبوة فَأَنذِرْ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای تعالی اگر غیر او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار
خود را بتعظیم یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن بخلاف عادت عرب که
اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و علی مرتضی علیه السلام فرموده که کوتاه کن جامه را تا ابقی و اتقی و انقی
و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن شاذلی مغربی نقل میکند که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس
یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تایید خدای تعالی در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب
من کدام است فرمود که حق تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت



ایمان و خلعت اسلام هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر او همه چیزی
خورد نماید و هر که خدا را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدای تعالی ایمان آرد ایمن گردد از همه چیزی و
هر که باسلام متصف بود در خدا عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ گوید از
اینجا دانستم معنی قول خدا را وثیابک فطهر و در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی
وارش از لوث خشم و شهوت دور تا پاکیزگی شوی مشهور وَالرُّجْزَ و از همه گناهان فَاهْجُرْ کناره کن
یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُن و عطا مده تَسْتَكْثِرُ تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدا بعمل
خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را منت منه بآنچه رسانی تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّكَ و از
برای رضای پروردگار خود فَاصْبِرْ صبر کن با هر محنت موارد قضا برای خدا صابر باش فَإِذَا نُقِرَ پس
چون دمیده شود فِي النَّاقُورِ در صور یعنی نفخه ثانیه که از بهر بعث است فَذَٰلِكَ پس آن دمیده
يَوْمَئِذٍ در آنروز يَوْمٌ عَسِيرٌ روزی دشوارست عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران غَيْرُ
يَسِيرٍ نا آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آنروز عام بود اما حق تعالی بکرم و شواری را از مؤمنان
بردارد و بکافران بمانند در حساب با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه کرده و نامهای اعمال بدست چپ
ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده فواتح سوره حم
مؤمن را بیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم کلامی شنیدم که سخن جن
و انس نیست و او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و برو طراوت و تازگی است که هیچ حدیث
را نبود و اعلای این نهال اقبال مثمر سعادات کلیه و اسفل این شجره طیبه بعروق فضایل و حکم علیه سخت باستحکام
تمام پذیرفت و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی جهت گفت قریش بعد از استماع این سخن
گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل او را بانواع سخنان و حیله جانب آورد تا قرآنرا سحر گفت و آن
سخن بحضرت رسالت پناه علیه و آله الصلوات الله رسید و بغایت ملول گشت حق تعالی آیه فرستاد که ذَرْنِي
بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا و آنکه آفریده ام او را تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان و قول آنست که او را
وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم او را مَالًا مالی مَّمْدُودًا کشیده یعنی بسیار
آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند بسیار داشت و باغی
و اسقیه و چیه و آنچه او در شمار نمی آمد وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت
و کسب معاش محتاج بسفر نبودندی و چه … با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود و
از جمله ایشان خالد بن ولید و هشام و عماره ایمان آوردند وَمَهَّدتُّ و بگستردم لَهُ برای او بساط
جاه و ریاست تَمْهِيدًا گستردنی تمام … با آن … او را ساختنی تمام ثُمَّ
يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ که زیاده کنم عطیات خود را در باره او كَلَّا نکنم چنین و نه خواهد

بدوی افزون نسازم إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِيدًا
منکر و در آن ستیزنده و بحق نبینده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه مال و جاهش روی بنقصان
نهاد و فرزندانش از او برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا هلاک شد سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا زود
باشد که در رسانم او را بصعود و آن کوهیست از آتش که بهفتاد سال ببالای آن رسند و فی الحال که ببالای آن رسند
باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود و این عقوبت ملاصق دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت
پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش بکشند و از عقب گرزها آتشین میزنند تا بر آنجا رود و این وعید عظیم برای
ولید جزای او سزاست إِنَّهُ بدرستی که او فَكَّرَ فکر کرد که چه طعن کند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست
کرد که چه گوید و قبل از این بحث ذکر یافت که ترتیب قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را
مجنون میگویید و چنین میدانید که عقل او کامل نیست و دیوانه را با دوست خنث و خیال می بندید که او کاهنست
و امارات کهانت از وی ظاهر نمی شود و کاذب میدانید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید که شاعرست و سخنهای او
بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه عنوان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان کرد و ولید با خود فکر کرد و با خود خیال
بست فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ
قَدَّرَ که چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در قرآن کرتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد
وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق کراهت یا بخندید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا پیغمبر یعنی وَاسْتَكْبَرَ
و گردنکشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَذَا نیست این کلام محمد إِلَّا سِحْرٌ مگر سحری
يُؤْثَرُ که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَذَا نیست این کلام إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی
ابا جبر و یسار سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که در آرم ولید را در آن که نام دوزخ است وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ
و چه چیز دانا کرد که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام
بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق تعالی نو سازد اجزاء او را وَلَا تَذَرُ و دوست باز نگذارد تا دیگر باره
تازه شود لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ
نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از براء بن عازب روایت کرده که گروهی از یهود
سؤال کردند مر حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از خزنه دوزخ آنحضرت دو بار با صابع بدین اشارت فرمود
و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیه تصدیق قول آنحضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن
مطابق قول توریة است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران نکات کرده اند از جمله آنکه عدد اکثر آحاد
و عشرات اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی
وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده که بعد از نزول این آیه ابوجهل گفت ای معشر قریش زنان بسیار
نوزده چیش خیشه آباده تن از شما یکی از آنها را دفع توانند کرد و ابو الاشد بن کلده جمحی گفت من هفده را

کنند



کفایت کنم ده را بپشت و هفت را بشکم و دو باقی را کفایت کنید و در روایتی آنست که گفت من در پیش شما بصراط بروم
و ده را بدست راست و ده را بدست چپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و بهشت در آییم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا
و نگردانیده ایم ما أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین مخلوقاتند در
معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالکست و باقی هژده تن اند و چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان
چون صیاصی بلند و مستحکم زبانها آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد
یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هم کوفته از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع سخن ابن
کلده است تا بدانند که ایشان ملک اند نه بشر یعنی او میگوید که من هفده را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگان
غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بغلبه و مقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم
عِدَّتَهُمْ شماره ایشان را که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ
كَفَرُوا مر آنانکه کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه ثقلین را عذاب کنند
لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا یقین کنند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را چه قرآن با آنچه در کتاب ایشان است موافق
توریت است وَيَزْدَادَ و تا بیفزاید الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن
بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ و تا شک نیارند الَّذِينَ آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ
عطا کرده شده اند توریت وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل ایمان در این عدد وَلِيَقُولَ و تا بگویند الَّذِينَ
آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشانست مَرَضٌ بیماری شک و نفاق وَالْكَافِرُونَ و بگویند کافران
که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای تعالی بِهَذَا بدین عدد که عجب مینماید مَثَلًا
مثل مثل كَذَلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای تعالی مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَيَهْدِي و راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش خدای
محمد نوزده یار و مددکار بیش ندارد حق تعالی فرمود که وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ لشکرهای رَبِّكَ
پروردگار ترا از ملائکه که عدد و حساب ندارند إِلَّا هُوَ مگر هم او که عالمست بهمه معلومات وَمَا هِيَ
و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ مگر پندی برای مردمان كَلَّا حقا که نیست
که کسی انکار سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ و بحق ماه که معرفت اوقات و آجال بآن بازبسته است وَاللَّيْلِ
و بحق شب چون پایید از عقب روز إِذْ أَدْبَرَ و حفص اذ بی الف میخواند و ادبر بصیغه ماضی از ادبار
چون برود از پی روز وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا أَسْفَرَ چون روشن گرداند عالم را إِنَّهَا بدرستی
که سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا لِلْبَشَرِ گردانیده ایم آنرا چیزی که
بدان بیم کننده آدمی را و در باب آورده که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که قم نذیرا للبشر یعنی
بیم کننده مر آدمیان را تا بترسند از گناه و پرهیز کنند لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ بدل است از بشر یعنی تو نذیری

شتهااند

وبار

و بسوی اهل دوزخ نذیر است و آنکس را که خواهد از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ
یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی همه طوایف را پند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بانچه
کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در گروست یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بداه إِلَّا أَصْحَابَ
الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست که ایشان نا رستن جستند بکار خود آنچه گناهان ایشان آمرزیده شده است
و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنان اند یا ملایکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها يَتَسَاءَلُونَ میپرسند یعنی از بهشت
برفرما باشند تا نظر در دوزخ میپرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد
شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا مجرمان گویند که لَمْ نَكُ نبودیم مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز
گزارندگان وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بال زکوة نُطْعِمُ طعام دهیم الْمِسْكِينَ درویشان را وَكُنَّا
و بودیم نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ که شروع میکردیم در شان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خبیث او مشغول
شدیم با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا و بودیم که نُكَذِّبُ تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا
و باور نمیداشتیم حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتی که آمد با مرگ و مقدمات او و بر همان حال بودیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ
پس سود نکند ایشان را شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشان را شفاعت کنند و آن خود
محالست فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشان را که بوسه عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا موعظه ان
مُعْرِضِينَ اعراض کننده کاشنه كَأَنَّهُمْ گویا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ
رمنده گان فَرَّتْ که گریخته باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد و یا رسیان دام یا مردم یا از
بانگ و آواز با شکلت یعنی چنانچه گوره خر از اینها میگریزد ایشان از استماع قرآن میگریزند و اگر گوش نهاده
دل بپند پذیر ندارند از کجا این قوم و چنانم از کجا از جاده جان بکجا باشد رجا نمیکنند که وقت نظر
صدخیال بدر آرد و در گنگ راه خبر باز از وادی ایشان زینت راز از اندر گوش شکر راز نیست از کلی مقتدر یک
مشرکان کنند با محمد بار رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بشب بامدادان صحیفه یافتی گناه او و کفاره
آن در آن نوشته برای ما نوشتی آن چیزها با پس کنند ما تو ایمان بیاریم تا بنام ما هر یک کتابی جاری از آسمان و دیگر
گفتند بلکه این نامه است از خدای تعالی بفلانکس که متابعت کند محمد را صلی الله علیه و آله و سلم آیه آمد که ایشان
از استماع کلام و بانکه پند بداه بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهند كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ
يُؤْتَىٰ آنکه داده شود صُحُفًا نامهای مُنَشَّرَةً گشاده و باز نموده آن نه قوله کلا قلانی چیزی
کَلَّا حقا کُل بحکم کَلَّا نه دهند ایشان را این صحیفه ها و اگر دهند هم نکروند پس اعراض ایشان نه برای استماع
صحیفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان
در باب قرآن میگویند که سحریست یا قول بشر إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ بدرستی که قرآن پندیست و یادکرد فَمَنْ شَاءَ
پس هر که خواهد که پند گیرد ذَكَرَهُ پند گیرد بدو وَمَا يَذْكُرُونَ و یاد نکنند او را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ



مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند هُوَ اوست أَهْلُ التَّقْوَىٰ سزاوار آنکه از او ترسند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
و سزاوار آمرزیده ترسندها سورة القيمة مكية وهي اربعون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
لَا أُقْسِمُ لا زائده در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بروز
رستخیز وَلَا أُقْسِمُ والبته سوگند یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیست که نفس متقی
را ملامت کند بر تقصیر طاعت در قیامت یا نفسی که ملامت کند بر سستی خود در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار بوده
عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لایمت زنفس اماره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند که
عدی بن ربیعه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت گفت که اگر آن روز
ببینم باور نکنم آیا این استخوانها متفرقه با هم جمع شود آیه آمد که أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارند آدمی یعنی عدی
بن ربیعه أَلَّنْ نَجْمَعَ آنکه جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ استخوانهای پراکنده او را و او و نفس اوست که عظام
قالب آنست بَلَىٰ آری جمع کنیم پس باید که دانند او را که قَادِرِينَ توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بر آنکه راست
کنیم بَنَانَهُ سر انگشتان او را یعنی استخوانهای کوچک و سرانگشت و بابت ملاقات او را با وجود صغر و
و لطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ
آنکه دروغ گوید أَمَامَهُ بانچه او در پیش است از بعث و حساب يَسْأَلُ میپرسد با استهزا که أَيَّانَ کی باشد
يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَإِذَا بَرِقَ پس چون خیره شود الْبَصَرُ چشم وَخَسَفَ و تیره کرده و الْقَمَرُ
ماه وَجُمِعَ و جمع کرده شوند الشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر جمع ساخته در دریا افگنند
يَقُولُ گوید الْإِنْسَانُ آدمی یعنی کافر يَوْمَئِذٍ در آن روز أَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن كَلَّا
نیست چنین لَا وَزَرَ پناه گاهی نباشد کافران را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او يَوْمَئِذٍ
در آن روز الْمُسْتَقَرُّ قرارگاه خلق یعنی بهشت خود منزل کسی از بهشت و دوزخ مقرر کند يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ
خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍ در آن روز بِمَا قَدَّمَ بانچه پیش فرستاده است از اعمال وَأَخَّرَ و آنچه باز
پس داشته است از اعمال شیخ الاسلام فرموده که گناه از پیش فرستاده حسنات و مال از پس گذاشته جهت گناه را
بنو بهشت کس تا مانده و مال را بعد از خود فرستد تا بماند که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
گر به مال صرف راه کنی گنج داری و گرنه آه کنی گر بفرستی زمینی به باشد که بحسرت زپس نگاه کنی بَلِ الْإِنْسَانُ
بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بر نفس خود خداوند بصیرتست یعنی بیناست بحال خود و گواهست بر افعال و اقوال خود
وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگرچه بر افگند مَعَاذِيرَهُ عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذر انگیزد و بدانچه مقدور است
در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرها و دروغین و حیلهای باطل خود را خواهد دانست
چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی چه میدانم که میدانی و میدانی که میدانم ابن عباس فرموده که جبرئیل
علیه السلام وحی بر سید انام علیه و آله الصلوة و السلام خواندی آنحضرت بزبان با او میخواندی تا فراموش نکند

آیه آمد که لَا تُحَرِّكْ مجنبان بِهِ بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ تا تعجیل کنی
بِهِ بحفظ یا اخذ آن إِنَّ بدرستی که عَلَيْنَا برماست جَمْعَهُ گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری
وَقُرْآنَهُ و برماست اثبات قراءت آن بزبان تو فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل فَاتَّبِعْ
پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن او را و تامل فرمای در آن ثُمَّ إِنَّ پس بدرستی که عَلَيْنَا برماست
بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو كَلَّا نچنانست ای آدمیان که گمان برده اید در کار آخرت
بَلْ تُحِبُّونَ بلکه دوست میدارید شما الْعَاجِلَةَ دنیای شتاب کننده را وَتَذَرُونَ و دوست باز
میدارید الْآخِرَةَ آخرة پاینده را و کار برعکس می باید وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ در آن روز که قیامت
نَاضِرَةٌ تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان إِلَىٰ رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ
نگرنده از روی عیان بی حجاب ابن عمر گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فروترین
اهل بهشت آنکس است که نظر کند بباغها و نعمتها و خدمتکاران خود تا هزار ساله راه آنها را ببیند و گرامی ترین
نزد خدای تعالی کسیست که نظر کند بر وجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیه برخواند که وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند او را در هر یک از او تا داین کلمات که اللهم انی اسالک النظر الی وجهک الکریم
هر کس بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی کار دیدن و دیدار ندارد وَوُجُوهٌ و رویها يَوْمَئِذٍ
آن روز بَاسِرَةٌ ترش و تاریک باشد یعنی رویها مشرکان و منافقان تَظُنُّ گمان برد یا تو ای مخاطب
یعنی بدانی یا کافران برد آن نفس یعنی یقین بشناسد أَنْ يُفْعَلَ آنکه رسیده خواهد شد بِهَا بدو فَاقِرَةٌ
بلای و رنجی که مهره پشتش بشکند کنایه است از نزول عذاب عظیم از او و بقول اصح آن بلا حجاب از رویة
رب الارباب که از فراق بتر در جهان بلای نیست كَلَّا نچنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت
توان شد إِذَا بَلَغَتِ چون برسد نفس التَّرَاقِيَ باستخوانها سینه و گردن وَقِيلَ و گفته شود یعنی
گویان محتضر یا ملایکه گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و شفا دهنده وَظَنَّ و یقین کند محتضر که
أَنَّهُ الْفِرَاقُ آنچه نازلست مفارقت از دنیا و احباب وَالْتَفَّتِ و بپیچد السَّاقُ ساق خود را بِالسَّاقِ
ساق او یعنی پایها او از هول مرگ در هم بپیچد و گفته اند آن نماند یا جمع شود شدت موت بشدة آخرة إِلَىٰ
رَبِّكَ بسوی جزا پروردگار تو يَوْمَئِذٍ آن روز الْمَسَاقُ بازگشت باشد هر کس را اغلب مفسران
بر آنند که ابوجهل لعین را شدة معادات با سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم واقع بود و در شان او نازل
شد فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را وَلَا صَلَّىٰ یا صدقه نداد از آنچه واجب مال او بود
و پیروی نکرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نماز نگزارد برای خدای تعالی وَلَٰكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد
پیغمبر را وَتَوَلَّىٰ و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ و
میخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کارها کرده ام یعنی تکذیب و تولی أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ اولی ترست



بتو این عذاب بعد سزاوارتر بتو ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیک سزاست ترا هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بشتابت سزاتر
نزاعلیه و درد و زخم آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوجهل را در بطحا
دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل را گفت و ابن سایب سجه و نزد بعضی علما اَوْلَىٰ
بمعنی ویلست و حق تعالی چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت که وای بر تو أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ آیا می پندارد آدمی
أَن يُتْرَكَ آنکه فرو گذاشته شود سُدًى مهمل و معطل و ضایع که بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث نگردد
أَلَمْ يَكُ آیا نبود او حالا آدمی نُطْفَةً قطرة آبی مِّن مَّنِيٍّ از منی يُمْنَىٰ ریخته شده در رحم
ثُمَّ كَانَ پس بوده است عَلَقَةً خون بسته فَخَلَقَ پس بیافرید خدای تعالی اجزا و اعضا را و او را
فَسَوَّىٰ پس راست کرد صورة او و روح در او دمید فَجَعَلَ پس گردانید مِنْهُ از منی الزَّوْجَيْنِ
دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده أَلَيْسَ ذَٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقَادِرٍ
توانا عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ بر آنکه زنده کند الْمَوْتَىٰ مردگان را در خبر آمده که هر که قراءة این سورة باید گفت
بلی انه علی کل شیء قدیر و بروایتی دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مکیة و هی احدی و ثلثون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَىٰ

آیا آمد استفهام تقریرست یعنی بدرستی که آمد عَلَى الْإِنسَانِ بر آدم حِينٌ مدتی مِّنَ الدَّهْرِ از زمان که در
آن هنگام لَمْ يَكُن نبود او شَيْئًا چیزی مَّذْكُورًا یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طایف
افتاده بود قبل از نفخ روح در او و کسی او را بانسانیت یاد نمیکرد و چون ملائکه و عناصر و غیر آن نمیدانستند که نام او چیست
و فایده خلقت او چه خواهد بود و این معلوم نداشتند که استاد قدرة آیینه می سازد که مظهر اشعه منابع الغیب
باشد در اقصی مراتب ظهور و رتبه خلافة کبری را شاید و عین مقصود و منتهای غایات او بود و همه نهانیها
باجود او آشکارا شود
شد ظهور او تجلی نور انور گنج مخفی از دلی آمد در ظهور
گنج مخفی بود زیر خاک گرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد
گنج مخفی بود زا بس جوش کرد
خاک را سلطان اطلس پوش کرد
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
بدرستی که آفریدیم ما آدمیانرا که اولاد آدم اند مِن نُّطْفَةٍ از آبی اندک که از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در
رقت و قوام و خاصیة لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمع صفت کرد و فرمود أَمْشَاجٍ امتزاجها یا مواد الوان
که منی مرد سپید و از آن زن زردست و مرد و بعد از اجتماع بیکجا شوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه
شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسانرا خلق کردیم و بار و تهی نَّبْتَلِيهِ که آزماییم او را فَجَعَلْنَاهُ
پس گردانیدیم او را سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا و بینا تا ممکن باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات
إِنَّا هَدَيْنَاهُ بدرستی که نمودیم او را السَّبِيلَ راه راست بنصب ادله قدرة و انزال آیات تا باشد إِمَّا
شَاكِرًا یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید وَإِمَّا كَفُورًا و یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا
بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگروندگان سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان ایشانرا بدوزخ کشند

وَأَغْلَالًا وغلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که ایشان را بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستی که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق فرمان بر يَشْرَبُونَ بیاشامند در آخرت مِنْ كَأْسٍ از جامی خمر
که كَانَ باشد مِزَاجُهَا آمیختگی آن كَافُورًا کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و تیز بوی
و خوش بوی گردد و گفته اند که آبیست در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور و بجهت مشابهت او در لون
کافور آنرا بدین نام خوانند و مؤید این قول است آنکه بدل از کافور آورده که عَيْنًا کافور چشمه ایست که يَشْرَبُ
می آشامند بِهَا از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای تعالی يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را هرجا که بخواهند
تَفْجِيرًا راندنی آسان جمهور مفسران برآنند که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخانه علی
مرتضی علیه السلام آمد و امیر المؤمنین حسن و حسین بیمار دید و علی و فاطمه را گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت
یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق تعالی سبطین علیهما السلام را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند
و مقداری جو قرض گرفته یا بمزدکاری ستده و آرد کرده نان پخته و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر
خانه آمد و آواز داد که یا اهل البیت مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید که تا حق تعالی شما را از خوانهای بهشت
بهره دهد علی مرتضی علیه السلام نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل البیت موافقت کردند و بآب خالص روزه
گشاده شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعامی
که بود ایثار فرمودند و شب سوم اسیری بر وقت ایشان رسید و خوردنیها بوی دادند حق تعالی این آیه فرستاد
يُوفُونَ وفا مینمایند ابرار بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند وَيَخَافُونَ و میترسند يَوْمًا از
روزی که كَانَ باشد شَرُّهُ بدی آنروز یعنی سختی و شدت آن مُسْتَطِيرًا فاش و آشکارا
و رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ و میدهند الطَّعَامَ خوردنی را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی خدای تعالی یا
بر حب طعام یعنی با وجود آنکه محتاجند بآن طعام و آنرا دوست میدارند که خود تناول کنند ایثار مینمایند و یا
خوراشند و خود نمی خورند و طعام فانی را صرف طعام باقی میکنند مِسْكِينًا درویش بی مایه را وَيَتِيمًا و طفل
بی پدر را وَأَسِيرًا و اسیری که از کفار گرفته آمده و در حضرت که چون اسیری را بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم آوردندی او را ببعضی از مسلمانان سپردی تا او را بجای آرد که بر او نگاه دارند و فرموده
و احسن الیه و بعضی از علما بر آنند که مسجون از اهل قبله که در حق او را حبس کرده باشند و مملوک زرخرید و از آنرو
حکم اسیر دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان حال یا بزبان قال گفتند ایشانرا میگویند
إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضا و لقای خدای
تعالی لَا نُرِيدُ نمیخواهیم مِنْكُمْ از شما جَزَاءً پاداش و مکافاتی وَلَا شُكُورًا و نه سپاسی و آزاری
چه در احسان منت نهاده و توقع جزا کرده از ثواب بکاهد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن و الاذی هر چه دهی بده و منت منه و آنچه بخشی و هی آن خود مده منت و مزد کرده احسان بود



وقت خواهد حسب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدگار ما يَوْمًا از عقاب روزی
عَبُوسًا ترش یعنی روزی که رویها ترش گردد از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا روزی سخت و کریه از حس
بعد از پرسیدند که قمطریر چیست گفت که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سختترست از نام خود فَوَقَاهُمُ
پس نگاه دارد ایشانرا اللَّهُ خدای تعالی شَرَّ از بدی و رنج و هول ذَلِكَ الْيَوْمِ آنروز وَلَقَّاهُمْ
و بپیش آرد ایشانرا نَضْرَةً تازگی و خوبی روی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُمْ و عوض دهد ایشانرا
بِمَا صَبَرُوا بسبب صبری که کردند و بنا کردند در فقر و عبادت جَنَّةً بوستانی که از آن خورند و نبود با کونا
کون
وَحَرِيرًا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّكِئِينَ در حالی که تکیه زده باشند فِيهَا در بهشت عَلَى
الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ نبینند فِيهَا در بهشت شَمْسًا آفتابی یعنی حرارة
نیابند وَلَا زَمْهَرِيرًا و نه سرما در حالی که تکیه زده باشند مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در او تابستان و
یک
زمستان نباشد تا از شدت حر و برد شکایت کنند وَدَانِيَةً و نزدیک دهد خدای تعالی ایشانرا بهشتی و دیگر تر
بود عَلَيْهِمْ بر ایشان ظِلَالُهَا سایهای درختان آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا
میوهای آن تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهای آن و کسی چیدن را منع نکند از چیدن وَيُطَافُ
و گردانیده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان بِآنِيَةٍ جامها خورد مِنْ فِضَّةٍ از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ و جام
بزرگ که باشد قَوَارِيرَا مانند آبگینها قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ آبگینها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد
در صفا آبگینه که از خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور
برای بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جای دهند که بدان سیراب شوند
و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِيهَا در بهشت كَأْسًا خمری که
كَانَ باشد مِزَاجُهَا آمیزش آن زَنْجَبِيلًا زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل
طرب آرنده و لذة بخشنده است و آن زنجبیل عَيْنًا چشمهایست فِيهَا در بهشت تُسَمَّى نام نهاده
شده سَلْسَبِيلًا سلسبیل و آن مشتق است از روان و هر که بهشتی خواهد توانه برد و گویند آسان در حلق رود و
بگوارد و ... وَيَطُوفُ و طواف کند عَلَيْهِمْ بر ابرار و نیکوکاران وِلْدَانٌ پسران مُخَلَّدُونَ
که همواره در جا و بید مانده بر حال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ببینی تو ایشانرا ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری
از صفا و روشنی و درخشندگی چهره ایشانرا لُؤْلُؤًا مروارید مَنْثُورًا افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه
که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَيْتَ و چون
بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَيْتَ ببینی تو نَعِيمًا نعمتی که در وصف نگنجد وَمُلْكًا
كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال به او راه نیابد و در خبر آمده که فروترین کسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار
ساله راه بیند و منتهای ملک خود را چنانچه بیند آنرا ملاحظه مینماید و بقول ملک که فرشتگان و ... است

کرده خواهد بود کرد و با ایستادگان ملایکه بر وقت در آمده با ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک
کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه وارث و ملک کبیر مشاهده و دیدار و دوام دیدار هیچ کار نباید

ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگار زاهدان فردوس بیچون جویند و دیدار یار عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس بالای
ایشان ثِيَابُ جامها سُنْدُسٍ دیبای نازک خُضْرٌ سبز است وَإِسْتَبْرَقٌ و دیبای محکم سخت وَ
حُلُّوا و پیرایه و زینت بسته شوند أَسَاوِرَ دستوانها مِنْ فِضَّةٍ از نقره و این کلام خلاف آن نیست
که فرموده یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکنست وَسَقَاهُمْ و بیاشامانند ایشان را رَبُّهُمْ
پروردگار ایشان شَرَابًا شرابی طَهُورًا پاک از آلودگی و ناپاکی یا پاک کننده از غل و غش و حقد و گویند
طهور چیزیست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد نماند و هیچ صفتی مکروه که در دنیا بوده نماند
و گفته‌اند شرابی که پاک کند دل را از میل با سوی الله تا التذاذ یابد به لقای او و باقی ماند به بقای او و البقاء فی اللقاء
تمام العطاء و بباید دانست که چشمهٔ کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر آن
در سورهٔ کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از آن منشعب است آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ از صفات آن در سورهٔ محمد
صلی الله علیه وآله وسلم مرقوم و مذکور شده و دو چشمه از آن اهل خشیت است که فیهما عینان تجریان و دو چشمه
از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن آمده و دیگر شراب رحیق از آن
ابرار است و چشمهٔ تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سورهٔ المطففین مذکور شده و دو چشمه از آن اهل جنت است کافور
و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور بهرهٔ از آن ایشانست و به دوستان خود سبیل کنند و محققان آن را
شراب شهود گویند که مرآت دل تو شسته را بلوامع انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد
گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلقا غبار اغیار و شوایب غیریت در شارع وحدت
نماند و رنگ دو رنگی مبدل گرداند و جام و مدام را یک رنگ سازد      مرحبا رنگ و بیرنگی کوی تو
یادامت و بیرنگی کوی جام      عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القرار ابرار را که چه روح و سرور شراب
طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان میخانهٔ افضال را بینه از آن داده اند

ازین مقام ربهم بین جملهٔ ابرار است      و از جمال لایزالی هست و [illegible]      نه چه سایه بر زمین و جان پاک ماشتا
در بهشت عدن تجری تحتها الانهار است خوبه جای پاکستان که زجام توحید خدا که و صحرا و جبال و جملهٔ اشجار است
پس ابرار را گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کرامتها كَانَ لَكُمْ مر شما را جَزَاءً پاداش
کردار شما وَكَانَ و هست سَعْيُكُمْ سعی شما در خیرات و طاعات مَشْكُورًا پسندیده و لایق
مکافات إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را تَنْزِيلًا
فرستادنی به تدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی بر مقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن
لِحُكْمِ رَبِّكَ به حکم پروردگار خود در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او به نصرت تو و هلاک معاندان تو

الانغ



وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناهکاری را که ترا بازی خوانند چون عتبه که گفت از دعوت خود
بازایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا
رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد وَأَصِيلًا
و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ سجود کن و او را
یعنی نماز گزار و بعضی گفته‌اند بکره نماز بامداد است و اصیلا نماز پیشین و وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب
نماز مغرب و عشاست پس معنی چنین باشد که پنج نماز فرایض نمای وَسَبِّحْهُ و نماز گزار برای خدای تعالی
لَيْلًا طَوِيلًا در شبهای دراز یعنی تهجد اشتغال نمای إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار مکه
يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده را یعنی دنیای بی ثبات ناپایدار وَيَذَرُونَ
و میگذارند یعنی انداخته‌اند وَرَاءَهُمْ از پس پشت خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را که روز قیامت است
یعنی فکر نکنند و برای او عمل نکنند نَحْنُ ما خَلَقْنَاهُمْ بیافریدیم ایشان را از آب پست که نطفه است وَشَدَدْنَا
أَسْرَهُمْ و محکم کردیم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را با عصاب بر هم پیوستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم
بَدَّلْنَا بدل کنیم ایشان را أَمْثَالَهُمْ بامثال ایشان در خلقت تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشان را هلاک کرده و دیگر
در نشاه ثانیه باشد یعنی صورت و هیات باز آوریم یا ایشان را ببریم و بدل کنیم غیر ایشان از بندگان فرمانبردار
إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظتیست با معاملهٔ اهل البیت در بذل و ایثار
پند و جز جنت و مومنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزاها بهره یابند فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ
إِلَىٰ رَبِّهِ که فرا گیرد بسوی آفریدگار خود سَبِيلًا راهی بنجز و طاعت که و فراگیر وَمَا تَشَاءُونَ و
نخواهید شما هیچ راهی إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای تعالی خواهد خواهش شما را إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی كَانَ هست عَلِيمًا دانا با ستعداد و استحقاق هر کس حَكِيمًا صواب کار که کارها بجز
که بمقتضای حکمت يُدْخِلُ در آرد مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایت و توفیق
یا در بهشت بفضل و کرم خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران یعنی مشرکان را أَعَدَّ آماده کرده است لَهُمْ برای
ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و الیم      حسبنا الله و نعم الوکیل      سورة المرسلات مکیة و هی
خمسون آیة      بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا
بنیکوئی یعنی بار و نبی یا بآیات قرآن که فرستاده شده به محمد صلی الله علیه وآله وسلم به نیکوئی یا پیاپی و رونده
شده با وحی فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملایکه که سخت وزنده و روند عَصْفًا سخت رفتنی در امتثال امر
الهی یا احکام کلام که برندگان و محو کنندگان احکام‌اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان منسوخه یا بادهای تند جهنده
بسختی جهت عذاب مرقوم وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنند شرایع و کتب را یعنی ظاهر کنند نَشْرًا
ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص و عام یا بادها آ، نرم جنبنده جهت رانیدن فَالْفَارِقَاتِ

رقات

پس سوگند بملایکه که جدا کنند کا شده حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا بآیات قرآن که جدا کند در میان خیر و شر
یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتگان که افکنند کا شده به پیغمبران ذِكْرًا وحی را
یا بآیات کلام که القاء ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر می شوند چه شاهد هبوب ایشان موجب
ذکر صنعت و استدلال بوده بقدرت او و القاء ذکر عُذْرًا برای عذر محقان که مؤمنان اند أَوْ نُذْرًا یا
بجهة بیم کردن مبطلان که کفار اند و جواب قسم این باشد إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده
شده اید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها لَوَاقِعٌ در آینه بودنیست فَإِذَا النُّجُومُ پس آنگاه که ستارها
طُمِسَتْ محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته کرده
وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ برکنده شود از اماکن خود وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که
پیغمبران أُقِّتَتْ جمع کرده شوند بمیقاتی مقرر شده باشد در آن بگواهی دادن بر امتان پس گویند که لِأَيِّ
يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب
گویند که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که آن روزیست و جدا کردن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی
در مکافات یا روز حکم کردن در میان خلق وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد و دانید ترا که مَا يَوْمُ الْفَصْلِ
چیست روز فصل چه کنه آنرا شوان دانست وَيْلٌ وای يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنانرا که
تکذیب آنروز کنند أَلَمْ نُهْلِكِ آیا هلاک نکردیم الْأَوَّلِينَ پیشینیانرا چون قوم نوح و عاد و ثمود ثُمَّ
نُتْبِعُهُمُ پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الْآخِرِينَ پسینیان را که مانند ایشان باشند چون کفار
مکه كَذَٰلِكَ مثل این کار نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ بهمه گناهکاران وَيْلٌ هلاکی بزرگ
يَوْمَئِذٍ در آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان این وعید راست أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم
شمارا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی خوار بیمقدار یعنی منی فَجَعَلْنَاهُ پس نگاه داشتیم آن آب را فِي قَرَارٍ
در قرارگاه مَكِينٍ استوار که رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ تا مقداری دانسته شده که زمان ولادت
فَقَدَرْنَا پس ما توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانائیم ما وَيْلٌ عذاب بزرگ بلا ای
يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر باور نادارندگان این قدرة راست أَلَمْ نَجْعَلِ آیا نگردانیدیم
الْأَرْضَ زمین را كِفَاتًا پوشنده و جمع کننده أَحْيَاءً مر زندگان را وَأَمْوَاتًا و مردگان را یعنی
احیا را بر روی خود دارد و اموات را در درون خود وَجَعَلْنَا و بیافریدیم فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ
کوهها استوار شَامِخَاتٍ بالا بر جای بلند و سرافراز وَأَسْقَيْنَاكُمْ و بیاشامانیدیم شمارا مَاءً
فُرَاتًا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع آن در زمین وَيْلٌ وای و جهنم يَوْمَئِذٍ در روز
رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان راست که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند و گویند باز ایشانرا
انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ بآن مکانی که بوده اید بدو تکذیب که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب



آن انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ ظِلٍّ بسوی سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَا ظَلِيلٍ نه سایه نیک
دوایم که در او راحت باشد وَلَا يُغْنِي و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد
سایه دود دخانست که از بسیاری و بزرگی متفرق می شود بشعبها و هر شعبه بطریقی میرود در معالم آورده که گردی از
دوزخ بیرون آید و از و سه شعبه دخان جهنم منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی دخان و آن
بر فوق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که بر سه شعبه
دخان جهنم باشد یکی بر فوق کافران قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال او و سودی برای عذاب قوة وا
در دماغ و غضبیه بر یمین و شهویه بر یسار اوست و هر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل منا جموم اشاره بدانست
این کرده امروز بنور عقل مستمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی بباید گذشت
زنهار یکی خشم و شهوة حذر کن که از دود آن چشم دل تیره گردد غضب چون در آید رود عقل بیرون هوا چون
إِنَّهَا بدرستیکه دوزخ تَرْمِي میافکند در آنروز بِشَرَرٍ شراره هر شراره كَالْقَصْرِ
مانند کوشکی كَأَنَّهُ گوییا که آن شرر جِمَالَتٌ شتران صُفْرٌ زرد و غیر رنگ آتش و بعضی گویند صفر
بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت
و بشتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرة و تتابع و اختلاط و سرعة حرکت وَيْلٌ شدت بسیار يَوْمَئِذٍ آنروز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ زنانراست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هَٰذَا این روز يَوْمُ
روزیست که لَا يَنطِقُونَ سخن نگویند کافران یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجة بر خدای تعالی
وَلَا يُؤْذَنُ و دستوری ندهند لَهُمْ مر ایشانرا فَيَعْتَذِرُونَ تا عذر خواهی کنند و عذر ایشان سود ندارد
وَيْلٌ عقوبت و اندوه يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنانراست که تکذیب کنند این خبرها را
هَٰذَا این يَوْمُ الْفَصْلِ روز جدا کردن میان محق و مبطل جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شمارا ای تکذیب
این امة وَالْأَوَّلِينَ و پیشینیانرا که تکذیب رسل کرده اند فَإِن كَانَ پس اگر هست لَكُمْ
شمارا كَيْدٌ کیدی و حیله چنانکه در دنیا نسبة بمؤمنان بکار می بردید فَكِيدُونِ پس حیله کنید با من
امروز ممتنع است برایشان و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای تعالی ازیشان نشود و تکیه دوستان
عذاب از خود دور نتوانند کرد بلکه وعید عذاب خدای رد نشود نیاز باید و اخلاص و ناله سحرگاه
نزاری خود چو نیک آه که برد و جان از این حال غافل مشو که حیف خوری وَيْلٌ غم و غصه يَوْمَئِذٍ
آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر کذابانراست که تهدید از عذاب نترسند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران
از شرک و معاصی فِي ظِلَالٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَعُيُونٍ و در کنار چشمهای آب روان
وَفَوَاكِهَ و در میان میوها مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند و ملایکه ایشانرا گویند كُلُوا بخورید از
ثمرات وَاشْرَبُوا و بیاشامید از این شرابها هَنِيئًا گوارنده و آشامیدنی گوارنده بِمَا كُنتُمْ بسبب

است

شود چرچان غیره کرده

آنچه بودید تعملون که عمل نیکو دیده در دنیا انا بدرستی که ما کذلک همچنین نجزی المحسنین
جزا میدهیم نیکوکاران را ویل جملهٔ قبح دوم یومئذ آنروز للمکذبین برای تکذیب کنندگان راست
که نعیم بهشتی نیکوکاران کلوا بخورید ای تکذیب کنندگان به نعیم فانی دنیا را وتمتعوا و برخوردار شوید قلیلا
زمانی اندک بدرستی که شما مجرمون مجرمانید وعاقبت شما عذاب الیم است ویل وای یومئذ
آنروز للمکذبین مرکذبانرا از عذاب الیم واذا قیل وچون گفته شود لهم مرایشانرا ارکعوا
که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز را واو آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین
نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قایم است ویل نیز برای یومئذ
آنروز للمکذبین به دروغ زنانست که بشرف اسلام نمیرسند فبای حدیث پس بکدام حدیث
پس از قرآن کریم یؤمنون می گروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه ومعانی لایحه وزجر آمده
که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله وحده لا شریک له سورة النبا مکیة وهی اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعوت
آشکارا کرد وقرآن بخلق فرو خواند وبعث وقیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر
قرآن ودر وقوع بعث اختلاف کردند واز آن یکدیگر را می پرسیدند یا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ومؤمنان پرسش می
نمودند چنانچه حق تعالی فرمود عم از چه چیز یتساءلون می پرسند کافران عن النبا العظیم از خبر
بزرگ یعنی قرآن الذی هم آنچیز که ایشان فیه در آنچیز مختلفون اختلاف کننده کافرانند بعضی آنرا
سحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند ومختلق ومفتری واساطیر میگویند وبعضی نبای عظیم نبوت آنحضرت که میگویند
آیا او پیغمبرست یانی وساحرست یا شاعر یا مجنون وبعضی بر آنند که آن خبر عظیم بعث است ودر آن مختلف بودند
جمعی می گفتند قیامت حق است وبتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبعضی مطلق آنرا انکار
مینمودند ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وگروهی شک داشتند در وقوع ولا وقوع آن بل هم فی شک منها
بل هم منها عمون کلا حقا سیعلمون که بدانند روز قیامت را نزدیک نزع که آنچه در آن اختلاف
میکردند حقست بنا بر ظهور امارات آن در جان هنگام ثم کلا پس حقا که سیعلمون بدانند بطلان
قول وخبث عقیدهٔ خودرا الم نجعل الارض آیا نساختیم زمین را مهادا فراش گسترده تا قرارگاه
شما باشد والجبال وگردانیدیم کوهها را اوتادا میخها زمین تا بدان استوار باشد وحرکت نکند
وخلقناکم وبیافریدیم شما را ازواجا از هم گونه نر وماده تا نسل باقی ماند یا خلق کرده ایم شما را گونه گونه
سیاه وسفید دراز وکوتاه خوب وزشت وجعلنا وگردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا
راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس وحرکت کند تا قوای حیوانیه برآساید وماندگی ایشان زایل شود وجعلنا اللیل
وساختیم شب را لباسا پوششی تا ظلمت همه چیزها بپوشاند صاحب فتوحات آورده که سبب لباس



حجاب اللیل آنست که ایشانرا از اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذهٔ مکالمه یا محاضره یا مشاهده بهره فراخور
استعداد خود برخوردار باشند شیخ الاسلام فرموده که شب پرده روندگانست وروز بازار سوداگران سحرگاهست
بیت
اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاتنا تدوم
چه در دل شب خیال او یار منست
من بنده طالب که روز بازار رزقست وجعلنا وگردانیدیم ما النهار معاشا روز را وقت طلب معیشت تا
بتحصیل آن اشتغال نمایند وبنینا وبنا کردیم فوقکم بالای شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت
یعنی محکم واستوار که در او فرجه وشکافی که سبب خلل باشد نیست وجعلنا وبیافریدیم در آسمان سراجا
وهاجا چراغی افروخته وتابان یعنی آفتاب جهانتاب وانزلنا وفرو فرستادیم من المعصرات
از ابرهای فشارنده ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج تا بیرون آریم از زمین به بآن آب حبا
ونباتا دانه که قوت را شاید چون گندم وجو ورستنی که علف را شاید چون کاه وگیاه وگفته اند بیرون
آریم از دریا دانه در را واز زمین گیاه وجنات وبوستانها ودرختان الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار
وبهم نزدیک ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای تعالی
میقاتا وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلایق ومجازات اعمال ایشان یوم روزی که ینفخ دمیده شود
فی الصور در صور نفخهٔ ثانیه فتاتون پس بیایید افواجا گروه گروه از قبرها خود بعرصگاه
حدیثی نقل آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده
صنف از امت اول بصورت بوزینگان دوم بر هیأت خوکان سیوم نگونساران که ایشانرا بروی بر روی
بکشند چهارم نابینایان پنجم کران وگنگان ششم بخایند زبان خود را وآن بر سینهای ایشان افتاده وقیح از
دهنهای ایشان سیلان مینماید واهل محشر را از آنها کراهت باشد هفتم دست وپای بریده باشند هشتم از دار
آتشین آویخته باشند نهم گندی تمام داشته باشند دهم جبه ها پوشیده باشند از قطران چسپیده بپوست ایشان
اما بوزینها سخن چینان باشند وخوکان حرام خواران ونگونساران خورندگان ربا وکوران جور کنندگان در
حکم وگنگان وکران آنها که باعمال خود معجب بوده اند وزبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار باشد ودست
وپا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق وآویختگان از دار غمازان وسعایت کنندگان بسلاطین وحکام وآنها
که گندی عظیم دارند تابعان شهوات وبازدارندگان حق خدای باشند وپوشندگان لباس قطران اهل تکبر ونا
وفتحت السماء وشکافته شود آسمان در آنروز فکانت پس باشد از بسیاری شکاف ابوابا
درها یعنی [illegible] یا از کثرت فرجها گویا تمام او درست وسیرت الجبال ورانده شود کوهها از جا
فکانت پس باشد سرابا مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد وبسبب تفتت اجزا حقیقت
نیست [illegible] ان جهنم بدرستی که دوزخ کانت باشد مرصادا کمینگاه خلق یعنی همه را
براو گذر باید کرد ویا کمینگاهی که زبانیه در آن منتظر ایستاده باشند برای تعذیب کافران واز ایشان شوند

وفتحت السماء

گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار می برند و خزنه بهشت نگاه بانی مومنان می کنند تا در وقت مرور
بر صراط از تعریض آتش محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافران که از حد درگذشتند مَآبًا
بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لَابِثِينَ درنگ کنندگان فِيهَا در آن أَحْقَابًا روزگارهای دراز ازجا
در معالم آورده که این احقاب که حق تعالی یاد فرموده چهل و سه حقب است هر حقبه هشتاد و هر سال هر روزی هزار
سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال و در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین
مدت کرده بلکه مراد آنست که هر حقبی که بگذرد حقبی دیگر از پی در می آید تا ابد الآبدین لَا يَذُوقُونَ نمی چشند
فِيهَا بَرْدًا در دوزخ یعنی نمی یابند آنجا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان
باز دارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نه آشامیدنی
مگر إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند
امعاء و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و مگر ریمی که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهایی که از هر چشمی با
یا زهری که بدان معذب کروند جَزَاءً وِفَاقًا عوض داده می شوند عوضی موافق کردار خود إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان كَانُوا بودند لَا يَرْجُونَ نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امید وار
نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب می کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیا با ایشان خواندند كِذَّابًا
تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ شمردیم
آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم گفت مر کافران که فَذُوقُوا پس بچشید
عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزاییم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا که عذابی بالای عذابی و در
خبر آمده که این آیه سختترین آیات قرآنست در وعید دوزخیان از روی وعید إِنَّ بدرستی که لِلْمُتَّقِينَ
و پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری از عذاب یا جای پیروزی و فلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست و درو
درختان میوه دار وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصیص تفضیلست وَكَوَاعِبَ و ایشان راست حوران
نار پستان أَتْرَابًا هم زادان یعنی هر یک سن آورده اند که شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله
و در اغلب شایع است که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا دِهَاقًا و مر
ایشان راست جامها پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند بهشتیان فِيهَا در بهشت
لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه کلمات دروغ و گفته اند که نشنوند در شرب خمر بهشت
سخن عیب و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان بیهوده و خلاف و جدل بسیار باشد
جَزَاءً جزا داده ایشان را جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو عَطَاءً حِسَابًا عطا کرده ایشان را
از فضل خویش عطایی وافی و کافی یعنی بسنده یا بحسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها
وَالْأَرْضِ و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنست الرَّحْمَٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ



مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از خدای تعالی خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند که با وی
سخن گویند که بی دستوری با او آنکه خطاب کنند یا اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک
مالک سترانند بود يَوْمَ روزی که يَقُومُ الرُّوحُ بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ و بایستند فرشتگان صَفًّا
صف زدگان و روح ملکیست موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از او بزرگتر نیست روز قیامت او تنها صفی
باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جثه صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن عباس روایة
کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح بگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق می گردد
و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا ایشان صفی باشند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است
لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی که دستوری داده باشد مر او را الرَّحْمَٰنُ
خدای تعالی که شفاعت کند یا شفاعت نمایند مگر کسی را که خدای تعالی اذن داده در شفاعت او وَقَالَ و
گفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمه توحید یعنی جز مومنان را شفاعت نمایند ذَٰلِكَ آن روز الْيَوْمُ
الْحَقُّ روز ثابت بودنی که البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ پس آنکس که خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ
بسوی پروردگار خود مَآبًا بازگشتی یا ایمان و طاعت إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم شما را
و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقیق اوست
يَوْمَ روزی که يَنْظُرُ الْمَرْءُ بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ در آنچه پیش فرستاده يَدَاهُ دو دست او
یعنی باز یابد کردار خود را از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گوید کافر و منکر در آن روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی
من كُنْتُ بودمی تُرَابًا خاک یعنی هرگز با جای صورت آفریده نشده بودمی تا امروز خاک بودمی و
وا رنده و مکلف نبودمی و گفته اند بعد از حشر و حوش که ایشان را خاک سازند کافران این تمنا کنند تا از عذاب خلاص
شوند و نشوند و قول آنست که مراد از آن کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده
و خود را بسبب آنکه از آتش مخلوق است بهتر می دانست چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مومن او مشاهده نماید و عذاب و شدت
خود ببیند آرزو برد که کاج من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این همه دیدی و طنطنه که خاک را
هیچ طبقه از طبقات مخلوقات رابنیست نکارا خوار و تیره دید ابلیس کرد انکار شرح آن حسود خبیس
ماند غافل ز نور باطن او نه آگه ز سر کامن او هر که چون کرست در دل خاک ای صد آواز در اطوار افلاک
کر بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا بروید گل سُورَةُ النَّازِعَاتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتٌّ وَأَرْبَعُونَ آيَة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا سوگند بکشندگان بقوة و شدت
یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مومنان
نَشْطًا بیرون بردنی بنشاط و آسانی وَالسَّابِحَاتِ و بملائکه شناکننده سَبْحًا شنا کردنی یعنی آمد
و شد نمایند در رفتن و شتافتن در آن چون اهل سباحت فَالسَّابِقَاتِ پس بفرشتگان پیشی گیرنده بعرم

نزاهت

سَبْقًا پیش گرفتنی در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا پس سوگند بملایکه که تدبیرکننده اند کار دنیا را یعنی
جبرئیل که موکلست بریاح و جنود و اسرافیل که نازلست بامر اغذیه و اقدار و میکائیل که قسم باران و گیاه
متعلق باوست و عزرائیل که بقبض ارواح شان اوست و گفته اند قسم به نجوم سیار که شبانها روند از شرق
بمغرب و روند از برجی برجی و سیاحت مینمایند در فلک و برهم پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امورها که باشیان
بازبسته است باذن الله تعالی یا اسپان غزاة اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و سیر نمایند در رفتن و سبقت
کنند در صف جهاد و تدبیر یابد باایشان کار فتح و ظفر برشمار خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از
شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل
شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و برهم قسم بر جواب قسم آنست که شما مبعوث خواهید شد يَوْمَ یاد
کن آن روز را که تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال یوم ترجف
الارض والجبال و آن بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند کوه و زمین از هیبت آن روز و زندگان از هول آن بمیرند
تَتْبَعُهَا از پی در آید آنرا الرَّادِفَةُ از پی در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قُلُوبٌ دلها
يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاجِفَةٌ ترسان و لرزان بود أَبْصَارُهَا دیدهای خداوندان دلها خَاشِعَةٌ
فروخوابانیده باشد يَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا که أَإِنَّا آیا ما لَمَرْدُودُونَ
بازگردانیده شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بجهان حیوة که داشتیم رد خواهند
کرد أَإِذَا آیا چون كُنَّا گردیم عِظَامًا استخوانها نَخِرَةً کهنه ریزیده ما را مبعوث
گردانند قَالُوا گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ آن بازگشتن إِذًا كَرَّةٌ آنگاه باز
گشتنی باشد خَاسِرَةٌ با زیان یعنی اگر ما را رجعی باشد بحشر پس ما زیان کار باشیم چه پیوسته تکذیب آن
نموده ایم حق تعالی میفرماید سهل باشد بر ما کار بعث را فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ
یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه بآن زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
بِالسَّاهِرَةِ بر روی زمین سفید هموار باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند
ساهره نام زمینیست نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا باشد خدای تعالی آنرا گشاده گرداند
چندانکه خواهد و گویند که ساهره نام زمینیست که خدای تعالی پدید آرد از نقره خام و طول و عرض آن چهل
برابر زمین دنیاست هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو حَدِيثُ مُوسَى سخن موسی کلیم الله تا تسلی دهی دل خود را
بر تکذیب قوم و خبر فرمایی از وعده مؤمنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی را رَبُّهُ
پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادیست یا بمعنی دو بار یعنی
دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده که اذْهَبْ برو برسالت إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
لعین إِنَّهُ بدرستی که او طَغَى از حد گذشته در تکبر فَقُلْ پس بگو مر او را که ای



هَلْ لَكَ هیچ هست مر ترا میلی و رغبتی إِلَى أَنْ تَزَكَّى بدانکه پاکیزه شوی از کفر و عصیان
وَأَهْدِيَكَ و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلَى رَبِّكَ بشناخت پروردگار تو فَتَخْشَى پس بترسی
از عقاب او و خداترس باشی از سرکشی و نافرمانی موسی بحکم خدای تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و
از وی معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود موسی او را الْآيَةَ الْكُبْرَى معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه
فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را وَعَصَى و نافرمانی شد مر خدای تعالی یعنی چون دید که عصا
اژدها شد گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بر موسی کرد یعنی روی
از او بگردانید و يَسْعَى میشتافت بابطال او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت کرده میشتافت
در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَى پس ندا کرد ایشانرا بنفس خود فَقَالَ پس
گفت أَنَا منم رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند خدایان شمااند و من از همه
برترم خیریها در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید و گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی خیریت
کردم بر آدم این بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کجا خواهد رسید فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را
خدای تعالی نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن است وَالْأُولَى و بعذاب دنیا که غرق
شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اولی این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمه اخری
آنکه گفت ما علمت لكم من اله غيري و میان این دو کلمه چهل سال بوده شیخ علاء الدوله فرموده که وقتی
که در اعمال کرم بوده بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین
مناجات کردم که خدایا این چه حالت که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و حسین انا الحق هر دو یک دعوی کردند
روح حسین در علیین است و روح فرعون در سجین ندا آمد که فرعون بخود بینی در افتاد و همه خود را دید و ما را
گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد در میان دعوی شان فرق بسیار است گفت فرعونی انا الحق گفت پس
گفت منصوری انا الحق زیست این انا را رحمة الله ای محب و آن انا را لعنة الله در عقب زانکه آن سنگ بید
آن عدو نور بود و این عشق بود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پند است
و اعتباری لِمَنْ يَخْشَى مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده مرتبط
در بندد ءَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ خَلْقًا سخت تر و دشوارتر بد از روی آفرینش أَمِ
السَّمَاءُ یا آسمان با این عظمت که می بینید بَنَاهَا بنا کرد آنرا بر زبر شما رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا
سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس راست کرد آنرا بی فطور و
فتوری وَأَغْطَشَ و تاریک گردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بیرون آورد ضُحَاهَا
روز آنرا اضافه شب و روز بآسمان جهة آنست که حدوث آنها بسبب اوست وَالْأَرْضَ و زمین را
بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط کرد اند جمهور علما برآنند که آفریدن

بدا این عشق

زمین پس از خلق آسمانها است وگسترد آن او بعد از آن أَخْرَجَ بیرون آورد مِنْهَا از زمین گسترده مَاءَهَا
آب روان چشمه‌ها و چاهها و عیونها وَ بیرون آورد مَرْعَاهَا گیاه زارها و چراگاه بهایم او را وَالْجِبَالَ و کوهها
أَرْسَاهَا ثابت گردانید آنرا مَتَاعًا لَكُمْ از برای برخورداری شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و چهارپایان
شما را فَإِذَا جَاءَتِ پس چون بیاید الطَّامَّةُ الْكُبْرَى داهیه بزرگ یا با هول که از همه بلاها و رستخیز سختتر باشد
و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را ببهشت رسانند جواب اذا محذوفست
تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ روزی که يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد آرد آدمی مَا سَعَى
آنچه سعی کرده در عمل آن یعنی همه نوشته را بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود
دوزخ لِمَنْ يَرَى هر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بروجهی که هر که اهل رؤیت باشد ببیند فَأَمَّا مَنْ
پس اما کسی که طَغَى از حد برده باشد و تکبر ورزیده باشد وَآثَرَ و برگزیند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را
یعنی سلوک سبیل لذت را و فراموش نموده و کار آن ناساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ
الْمَأْوَى آن جای اوست وَأَمَّا مَنْ و اما کسی که خَافَ ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از
ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف حساب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده باشد نفس خود را
عَنِ الْهَوَى از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت
هِيَ الْمَأْوَى آن آرام جای اوست آورده اند که این آیه در شان کسی است که قصد معصیتی نماید در خلوت
و بآن قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از آن عمل دست باز دارد
گر نفس نفس بیزدان زنی نفس بیاور که بهشت آن تست نفس کشنده نفس شوی هر که خلافش نفسی زد بهشت
يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند أَيَّانَ کی باشد مُرْسَاهَا
اقامت آن و در چه زمان باید فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن آن حاجت گفته که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که وقت آن از خدای تعالی بپرسد حق تعالی فرمود تو از دانستن
قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زنهار تا نپرسی إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا علم قیامت منتهای پروردگار
تست یعنی کس را خبر نه و چه اطلاع بر آن خاص حضرت خداست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو
مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا هر که ترسد از قیامت كَأَنَّهُمْ گوییا کفار که يَوْمَ يَرَوْنَهَا
روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می‌ترسند که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا
عَشِيَّةً که شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز
مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مکیه و هی اثنتان و اربعون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبد الله
ام مکتوم بحضه علمی که داشت نداشت که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی نشسته و با او سخن میگوید آمد

وبازداشته م





و قطع سخن آنحضرت نمود آنحضرت از آن حال ملول شد روی مبارک ترش فرمود و از او اعراض نمود جبرئیل آمد و آیه
آورد که عَبَسَ ترش کرد روی خود را وَتَوَلَّى و روی بگردانید أَنْ جَاءَهُ باینکه آمد بسوی او الْأَعْمَى
نابینا و ذکر اعمی اشارتست بعذر آوردن او در قطع کلام بر سید انام علیه و آله الصلوة والسلام وَمَا يُدْرِيكَ
و چه چیز ترا دانا گردانید لَعَلَّهُ يَزَّكَّى شاید که ابن ام مکتوم پاک شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد و
فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى پس سود دارد او را پندی که دادی تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى اما آنکس که توانگری دارد یا
بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ پس تو لَهُ برای او تَصَدَّى روی آری یعنی برو اقبال میکنی
از حرص بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزری و وبالی أَلَّا يَزَّكَّى در آنکه آن مستغنی پاک
نشود باسلام چه بر تو بلاغست و بس وَأَمَّا مَنْ و اما آنکه جَاءَكَ می‌آید بسوی تو يَسْعَى می‌شتابد
در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ و او يَخْشَى می‌ترسد از خدای تعالی یا از ایذاء کفار بسبب آمدن
نزد تو فَأَنْتَ پس تو عَنْهُ از او تَلَهَّى مشغول می‌شوی مشغولست که چون جبرئیل آیه بخواند اثر روی
مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متغیر شد در لباب آورده که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت
بی آب و تاب شد بمرتبه که بیرفت ورا ندید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوار آید تا که شرف ساز دو رخ
زانو نمود که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و بسجده آورد
روی آن خود بگسترانید و او را بر آن نشاند و بعد از آن هر گاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی
ربی و ده بار او را در حرب خلیفه کرده وقتی که بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت از آنحضرت خطا
نبود چه او بحکم اجتهاد این عمل بجای آورده و کراهت او از اسوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بر او قطع
کرد لیکن معذور بود بسبب عمی كَلَّا إِنَّهَا حقا که این آیات قرآن تَذْكِرَةٌ پند بست و خلق است
فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیتها ثبت کرده شده
فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحیفها گرامی کرده شده نزد خدای تعالی مَرْفُوعَةٍ برداشته شده و بلند قدر
مُطَهَّرَةٍ پاکیزه داشته صحیفها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان که از لوح محفوظ انتساخ کرده
كِرَامٍ بزرگان نزد خدای تعالی یا کریمان و مهربانان بر مؤمنان که استغفار میکنند مر ایشانرا بَرَرَةٍ
نیکان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است
که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم با فرموده او طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی
و حضرت او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بکند الغصه
حضرت حق او را لعنت کرده میفرماید مَا أَكْفَرَهُ چه کافر ترین خلقست هیچ نمی‌اندیشد که خدای تعالی
مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه چیز آفرید او را مِنْ نُطْفَةٍ پس اندازه او پدید کرد و از اعضا و اشکال
و حیات در شکم مادر ثُمَّ السَّبِيلَ پس راه بیرون آمدن يَسَّرَهُ آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما

خلقه فقدره ۷

بافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید اورا بوقت انتهاء عمر او فَأَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد اورا تا بجهان
ودار پسر وراه ها نکنند ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس چون خواهد خدای تعالی أَنْشَرَهُ زنده کرداند اورا و در
نشور بازبت بعث او كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا که نکزارد انسان و او انکرد مَا أَمَرَهُ آنچه خدای تعالی فرمود
اورا یعنی کافر بعهد میثاق وفا نشود و او ایمان و طاعت را کردن نتهاد و گفته اند مراد و مرا آدمی باشد چه هرگز هیچ
آدمی کا یعنی از عهدهٔ ادای حقوق اوامر و نواهی بیرون نیامده و نتواند که بیرون آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی إِلَى طَعَامِهِ بخوردنی خود بچشم اعتبار که بچه وجه احداث
کرده می‌شود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بانکه ریختیم آب را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا پس شکافتیم الْأَرْضَ
زمین را شَقًّا شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین حَبًّا دانه که قوت توان
ساخت وَعِنَبًا و تاک انگور وَقَضْبًا و سبت وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرما
بنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهاء دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او شکافت و بسیار وَفَاكِهَةً
و میوه‌ها تازه وَأَبًّا و میوه‌های خشک و چراگاه این همه کردیم مَتَاعًا برای ضرورت لَكُمْ شما
وَلِأَنْعَامِكُمْ و برای تمتع چارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ پس چون بیاید الصَّاخَّةُ آواز کرکننده
یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفخهٔ ثانیه است جواب اذا آنکه چند اهوال و شداید بسیار يَوْمَ
روزی که يَفِرُّ بگریزد الْمَرْءُ مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَأُمِّهِ
و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت
که از او دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان خود
با خیال استظهار بایشان لِكُلِّ امْرِئٍ مر هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ
کاریست که يُغْنِيهِ مشغول میدارد او را از کار دیگر و دیگران در این باب مشغولی قیامت عطار حکایتی منظوم دارد
کشتی آورده در یا شکست تخته از آن جمله بر بالا نشست گربه و موشی بر آن تخته بماند
کارشان بایکدگر سخت بماند نه ز گربه موش را رو یا گریز نی بموش آن گربه را چنگال تیز هر دو شان از هول دریا در تحیر
در تحیر باز مانده خشک لب در قیامت این چنین غوغا بود یعنی اینجا نیکونی ما بود وُجُوهٌ روی‌ها باشد
يَوْمَئِذٍ آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناک
و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضهٔ جنان وَوُجُوهٌ و روی‌ها باشد يَوْمَئِذٍ آن روز
عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار و تیرگی از کثرت عناد و کفر تَرْهَقُهَا فرو گیرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی
از انکار و عصیان و مناهی أُولَئِكَ آن گروه که روی سیاه کرده آلوده دارند هُمُ ایشان الْكَفَرَةُ
ناگروندگان باشند الْفَجَرَةُ در گناهان و تبه‌کاران سورة التكوير مكية وهي تسع وعشرون آية

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

بسم الله الرحمن الرحيم ابن عمر از پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم نقل کرده
که فرمود که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه چند احوال آن روز را پس باید که بخواند
إِذَا الشَّمْسُ چون آفتاب كُوِّرَتْ درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور از بساط افلاک زایل کردد وَإِذَا
الْجِبَالُ وانکاه که کوه‌ها از اماکن خود منقطع شده سُيِّرَتْ روان شوند در هوا چون هباء وَإِذَا الْعِشَارُ
وچون ناقه‌های ده ماهه از حمل ایشان ناگذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس‌ترین مال عرب عُطِّلَتْ فرو
گذاشته شود یعنی کسی را پروای مراعات و رعی او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ وانکاه که جانوران وحشی حُشِرَتْ
جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده منشاء و یا از اجال اخبار بکدیکر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ وانکاه که دریاها را
سُجِّرَتْ آمیخته کرده شوند تلخ با شیرین تا همه یکی شوند یا همه خشک سازند یا گرم کنند و بپتانند در فتوحات
مذکور است که هر گاه که عبدالله بن عمر این آیه خواندی گفتی یا بجوشی نعوذ بالله وَإِذَا النُّفُوسُ وانکاه که نفسها را
زُوِّجَتْ جفت کرده شده یعنی هر کس را با مثل او قرین سازند چنانچه صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس را
مؤمنان را با حور العین جفت کرده شده و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ وانکاه که
دختر زنده در خاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی از کار روی قتل را سؤال نمایند که بِأَيِّ بکدام ذَنْبٍ
گناه قُتِلَتْ کشته شده عادت عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت طوف
عاری بواسطهٔ ایشان زنده دفن کردندی حق تعالی فرمود که از کشندهٔ ایشان سؤال کرده شود که بای ذنب قتلت
بقول آنکه از طفل پرسند چرا کشته شدی و فایدهٔ این سؤال آنکه او جواب دهد که بی جرمی مرا کشته تا قاتل
او مخذول کردد وَإِذَا الصُّحُفُ وآنکاه که نامه‌های اعمال که بوقت مرگ بند کا نامطی کرده باشند نُشِرَتْ
باز کرده شود وَإِذَا السَّمَاءُ و آنکاه که آسمان كُشِطَتْ بر کنده و درهم چیده شود وَإِذَا الْجَحِيمُ
وانکاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کرده شود یعنی بغضب خدای تعالی تافته شود و چشم از بشر وَإِذَا الْجَنَّةُ
وانکاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کردانیده شود بدوستان خدای تعالی عَلِمَتْ نَفْسٌ بدانند
نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی از این دوازده حال که مذکور شد
شش بر زمین دنیا و شش بر زمین محشر باشد متنبه شود و بداند که چه کرده است و آنکاه که بداند چه کرده بام
خبری کراستی و عطایبیت و بام شری بلائی و عنائی برنیکی حسرت خوریم که چرا زیاده نکردیم و بر بدی اندوه کنیم
که چرا بجا آوردیم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده نکند
تو امروز فرصت غنیمت شمار
که فردا اغات نیاید بکار بکوش ای توانا که فردا نابری که درمانتوانی بسی غم خوری فَلَا أُقْسِمُ
پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارها پنهان شونده در روز الْجَوَارِ روندگان در مغارب خویش
الْكُنَّسِ نهان شوندگان در شعاع آفتاب و در کشف الاسرار آورده که مراد خمسهٔ متحیره اند که
زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استتار و گفته اند

وَإِذَا الْجَنَّةُ

نفس کا او کو صحبت و گفتن آهو وَاللَّيْلِ و سوگند بشب إِذَا عَسْعَسَ آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک کرد اند
یا باز پس رود و ظلمت زایل شود این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه که دم
زند یعنی طلوع کند و تنفس او بدا طلوع اوست جواب قسم اینست که إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ
هر آینه خوانده رَسُولٍ فرستاده ایست كَرِيمٍ بزرگ از نزد خدای تعالی یعنی جبرئیل و در تبیان آورده
مراد محمدست صلی الله علیه و آله و سلم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوة بود
در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش مَكِينٍ باجاه و منزلت مُطَاعٍ
فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانت در وحی گزاردن و اگر رسول
کریم مراد محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد پس او صاحب قوت در طاعة و نزد خدای تعالی صاحب مکانت
و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب شما یعنی محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانچه شما گمان می برید وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا
هُوَ و نیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را
تعلیم نکند و از شما بپوشد وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ سخن شَيْطَانٍ رَجِيمٍ دیو رانده شده
فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا می روید یعنی سخن بدین راستی و درستی چرا از او اعراض می نمایید إِنْ هُوَ
نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پند لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا پند محکم مر عالم لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ
أَنْ يَسْتَقِيمَ یعنی قرآن موعظت است مر کسی را که بخواهد از شما آنکه مستقیم شود در راه خدای تعالی و پیروی
حق نماید در اسباب نزول آورده که ابوجهل چون این آیه شنید گفت این کار را راست و وابسته بخواهش ماست
اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیه آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و ابتداء راه
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای تعالی رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان مشیت شما را هیچ اثری نیست بلکه واسطه
و انموده حق تعالی ترا در همه وقتها عاجز ساخته است نخواهی که مشیت او و نکنی مگر بتوفیق او و فرمان بری که
بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست
از هیچ یا همه هیچ هیچ چه با همه همه هیچ در هیچ سورة الانفطار مکیة و هی تسع عشرة آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و آنگاه که کواکب
فرو ریزند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند
و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل ایمان بمیرند و کفر در همه عالم ظاهر گردد آن سلاسل از دست ایشان
بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها فُجِّرَتْ روان کرده شود یعنی از بعضی راه
در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ و آنگاه که گورها بُعْثِرَتْ زیر و زبر کرده شود یعنی



خاکها را بشورانند و بیرون آرند آن از اموات بجز آن ظاهر کرده و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند
هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَأَخَّرَتْ و آنچه باز پس گذاشته از ترکه
یا توبه و کفاره اند هر نفسی که چه کرده با ول عمر و آخر عمر آنگه خطاب رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی
مَا غَرَّكَ چه چیز ترا فریفت که کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بپروردگار بزرگ خود گفته اند فریـ [چنده او است]
سلط بوده یعنی شیطان یا جهل او یا شامت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیه در شان ابی الاشد بن
کلده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بیازرد و عقوبتی باو نرسید بگوید چه چیز ترا غره کردانید تا
از عذاب خدای ایمن شدی و او با جمال الهی مغرور شده بود و جمعی از علما برآنند که این خطاب عامست
همه انسانرا یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی بر خدای تعالی و روی بر گشتی در تا
فرمانی شیخ منصور عمار گفت که اگر خدای تعالی از من سؤال فرماید گویم غرنی کرمک در معالم آورده که اهل
اشارت بگویند ای او اسم کریم را این کل از نعمة اسم گویا تحقیق تلقین است بنده را که گوید فریفته شدم
بکریمی تو چون تو داری مژده لا تقنطوا ساختم از بیم از عصیان و دعوت چون تو آن انگشت را داری
پس خطاها بر امید عفوت الَّذِي خَلَقَكَ آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس
راست کرد اعضا و اجزا ترا فَعَدَلَكَ پس معتدل گردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و تمیز ساخت
خلقتی که شارع خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ در صورتی که خواست رَكَّبَكَ ترکیب
کرد ترا گویم همه صورت كَلَّا نیست چنانچه گمان بردید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه تکذیب
میکنید بِالدِّينِ روز جزا را از روی عناد وَإِنَّ و بدرستی که عَلَيْكُمْ بر شما بیننده کرده از [ورت]
کیست رسانه لَحَافِظِينَ نگاه بانانند از ملائکه كِرَامًا بزرگان نزد خدای كَاتِبِينَ نویسندگان
که نویسنده اعمال از افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ میدانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید که نیک و بدست
و از روی دانش می نویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران لَفِي نَعِيمٍ در
بهشت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که دروغ گویان و تبهکاران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ اند يَصْلَوْنَهَا
در آیند در دوزخ يَوْمَ الدِّينِ روز حساب یعنی قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا و نیستند فجار از دوزخ
بِغَائِبِينَ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرد یعنی
چه دانی تو که چیست مَا يَوْمُ الدِّينِ روز حساب و جزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس تو چه دانی که مَا يَوْمُ
الدِّينِ چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روزست یعنی که آنرا هم کس در نیابد يَوْمَ
روزی که لَا تَمْلِكُ مالک نشود نَفْسٌ هیچ نفس لِنَفْسٍ مر هیچ نفسی را شَيْئًا چیزی از شفقت
یعنی هیچ کس نتواند که بنفس و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند وَالْأَمْرُ و حکم و فرمان يَوْمَئِذٍ
در آن روز لِلَّهِ مر خدای راست شفاعت و جز آن که خدای خواهد و بهشت فرستد آنرا که خواهد و بدوزخ

فرستند آنرا که خواهد سورة المطففين مكية وهي ست وثلثون آية بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اهل کیل و وزن در مدینه خیانتی عظیم داشتند و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و
سلم از مکه هجرت به مدینه فرمود در ابتدا طریق این سوره نازل شد که ویل وای للمطففین مر کم کاهندگان
در کیل و وزن گویند در مدینه مردی بود که او را ابوجهینه گفتندی و دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی
و یکی که خردتر بود بفروختی حق تعالی در شان او فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا چون می ستانند
به پیمانه علی الناس از مردمان برای خود یستوفون تمام می ستانند واذا کالوهم و چون
می پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشان را یخسرون بکاهند و زیان
برسانند در فصول مهم آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را به قعر دوزخ در آورند
و میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کیلها و وزنها او آنرا بسنج و می سوزد
نوعی ... بکاه و وزن روزی بود که از کم و بیش خبر کنند الا یظن آیا نمی دانند و
یقین ندارند اولئک آن گروه بیش ستان کم فروش انهم آنکه ایشان مبعوثون برانگیخته
گانند لیوم عظیم مر روزی را بزرگ یوم روزی که یقوم الناس بپای ایستند مردمان لرب
العالمین بحکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای ... تا فرمان رسد و آن مقام حیرت باشد
که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کس را زهره سخن نباشد تا حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم شفاعت نماید و خلق را از مقام حیرت بموقف حساب آرند و این شفاعت کبری باشد کلا
حقا ان کتاب الفجار که نامه اعمال کافران لفی سجین هر آینه در سجین بود و آن صخره ایست
مجوف در زیر دوزخ پوشیده و جای کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار روایت که
کتاب فاجران بآسمان برند از قبول اباکنند بر زمین آرند قبول ننماید بزیر هفتم زمین برند و در سجین که مقام
ابلیس و لشکر اوست بنهند وما ادریک و چه دانا کرد ترا که ما سجین چیست سجین یعنی جای
با هول و هیبت و کتاب فجار کتاب مرقوم نوشته و علامت کرده بنشانه که هر که بیند
داند که در او خیر نیست ویل یومئذ للمکذبین وای کلمه ایست جامع مر بدیها یعنی عذاب و عقاب
و شدت و محنت آن روز مر تکذیب کنندگان راست الذین آنانکه یکذبون تکذیب کرده اند بیوم
الدین بروز قیامت یعنی بروز جزا را باور نداشته اند وما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را
الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد درگذشته اثیم بزه کاری پلید اذا تتلی چون
خوانده شود علیه برو آیاتنا آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق
اساطیر الاولین که این کلام افسانهای پیشینیانست کلا نه چنانست که میگوید بل ران
بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده اند علی قلوبهم بر دلهای ایشان باز انکار بر آن ما



کانوا آنچه بودند که یکسبون بکسب کردند از آثام و معاصی در خبر آمده است که هر گاه که بنده گناهی
کند نقطه سیاه بر دل او پدید آید تا بجائی رسد که همه دل او سیاه کرده شود تا بعد کلا انهم حقا که
ایشان عن ربهم از رحمت و کرامات و اصح آنست که از دیدار پروردگار خود یومئذ آن روز غ
لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محجوب باشند از مالک معنی این آیه پرسید
فرمود که حق تعالی محجوب سازد اعدا را از خود تا او را دیدار ننهند و تجلی فرماید بر اولیا و خود تا ببینند او را
رشید و شافعی گفته که محجوب بودن در شان ثنا وارد شده دلالتی نماید بر آنکه مومنان خدا را دوست دیدار خواهد
بود و رو ... ... محجوب ... شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرقی نماند گویا بهشت ...
... پس فرقه در این میان تا چه باشد ثم انهم
پس بدرستی که ایشان لصالوا الجحیم در آیندگان ... دوزخ ثم یقال پس گفته شود
یعنی زبانیه ایشان را گویند هذا الذی این عذاب آن عذابیست که کنتم بودید که به
براه تکذبون تکذیب می نمودید کلا حقا ان بدرستی که کتاب الابرار کتاب اعمال
نیکوکاران لفی علیین هر آینه در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمه ایست از
عرش و گفته اند که سدرة المنتهی است وما ادریک ما علیون و چه دانا ساخت ترا تا بدانی که چیست
علیون یعنی عظیمست با کمال مکانت و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و مرسوم ...
که ... در او ... است یشهده المقربون حاضر می شوند آن کتاب را ملائکه مقرب
که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت برای گواهی خواهند داد
ان الابرار بدرستی که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت اند علی الارائک بر تختها آراسته
ینظرون می نگرند بچیزهایی که از آن شادمان و فرحناک می گردند یا بکفار نظر می نمایند در دوزخ و عذاب ایشان
مشاهده میکنند تعرف بشناسی تو ای بیننده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی
نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن یسقون آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از
شراب خالص سفید خوش بوی مختوم مهر کرده بر آنها ختامه مهر او بجای گل مسک مشک
و گفته اند ختم آشامیدن او بر اینجا ... مهر بحث آن کند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار مهر آن بدست
خود بردارند وفی ذلک و در این شراب فلیتنافس المتنافسون پس باید که رغبت کنند رغبت نمایندگان
یعنی عملی بجای آرند که سبب شرب آن گردد ومزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمه تسنیم است
در ... ابن عباس نقل کرده که تسنیم آبیست که از تحت العرش ریخته می ریزد و آن اشرف اشربه بهشتیست
عینا چشمه که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه حضرت
یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج ابرار صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول با سوی الله شده اند

ینده کان

یعنی مهر کرده شده بمشک یعنی ختم او بمشک باشد شراب ایشان صرف و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان
ممزوج باشد شراب جنتی صاف نوشان دیگر و درد نوشان دیگر
در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورات خار کونین و ... مختوم آن قلوب اولیا
و اصفیا که ختام آن بمشک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و
بقا بالله اند که ... در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب بخشد
از این سخنان بمرحله او رسد — سرمایه ذوق دو جهان مستی عشقست — آنکه از این می بخشند چه دانست
آورده اند که صنادید قریش هرگاه که فقرا صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان را میدیدند
بدیشان سخریه و استهزا کردندی آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستیکه آنانکه شرک آورده اند كَانُوا
هستند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند
بمومنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارت نمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی
مرتضی علیه الصلوة والسلام با تنی چند از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده
طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود گفتند راس ما ... امروز اصلع است یعنی علی مرتضی علیه السلام
برای بسیاری میخندیدند هنوز علی مرتضی علیه الصلوة والسلام به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نرسیده بود
که این آیت فرود آمد که منافقان بر مومنان کامل الایمان میخندند و بچشم و ابرو غمزه میکنند وَإِذَا
انْقَلَبُوا و چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ شادمان و خرم انْقَلَبُوا فَكِهِينَ و چون
ببینند کافران و منافقان مومنان را قَالُوا گویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ اینگروه که متابع محمد اند
لَضَالُّونَ گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ
برایشان یعنی مومنان حَافِظِينَ نگاهبانان و گواهی دهنده بر هدایت و ضلالت ایشان فَالْيَوْمَ پس امروز
که روز قیامت است الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از کافران يَضْحَكُونَ میخندند عَلَى
الْأَرَائِكِ بر تختها آراسته يَنْظُرُونَ مینگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب اند در سلاسل و اغلال
چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیایید در بهشت روان شوند چون بدان
در رسند فرو بندند و ایشان در بند و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ باز گردند مومنان از این حال خندان
شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شده اند کافران مَا كَانُوا آن عملها را که بودند در دنیا که
يَفْعَلُونَ بکردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل مومنان کافران را جزا داده و ... میخندند بکافران
امروز بر حال ایشان میخندند سورة الانشقاق مکیة و هی خمس و عشرون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ و بشنود و فرمان برد لِرَبِّهَا
پروردگار خود را وَحُقَّتْ و سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ



و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و بناها از جای بر دارند و آنرا همچون باز گسترند وَأَلْقَتْ و بیرون افکند
مَا فِيهَا آنچه در وی است از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا
حکم آفریدگار خود را وَحُقَّتْ و او را سزا باشد استماع حکم ربانی جواب شرط که اذاست آنست که ببیند انسان
ثواب و عقاب يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ بدرستیکه تو كَادِحٌ سعی کننده در رنج و سعی نماینده
إِلَىٰ رَبِّكَ بدریافت جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات
نماینده عمل خودی یعنی جزای آنرا فَأَمَّا مَنْ پس اما آنکه أُوتِيَ داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال
او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود او حِسَابًا
يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه وَيَنْقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه
مومنان یا قبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد
از خیر و کرامات وَأَمَّا مَنْ و اما آنکه أُوتِيَ داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از
پس پشت او بدست چپ او و آن چنان بود که دست راست او بر گردن او بند نهند و دست چپ او از پس
پشت و از آن طرف نامه بدست او نهند و چون کسی فَسَوْفَ يَدْعُو پس زود باشد که بخواند یعنی فنا کند
ثُبُورًا هلاکت را وَيَصْلَىٰ و در آید سَعِيرًا باتش افروخته إِنَّهُ بدرستیکه این کس كَانَ
بوده است فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادمان و نازان بمال و بمتاع فانی و جاه
ناپایدار إِنَّهُ بدرستیکه او ظَنَّ گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد به جزای اعمال
یعنی او را بعث و حشر نبود بَلَىٰ آری او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستیکه پروردگار او كَانَ
است بِهِ بَصِيرًا باعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد و جزای اعمال
او باو خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق که آن سرخی است که بعد از غروب
آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبه آن علامه وقت عشاست بقول مالک و شافعی و احمد و صاحبین
اما ابو حنیفه گفته آن سپیدی است که از عقب آن حمره باید و بعضی برآنند که آن سپیدی اصلا غایب نمیشود
بلکه منتقل است از افقی بافقی وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بجز
تاریکی شب آنرا بپوشد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و در شب بدر رسد
لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه شما بر سید و ملاقی شوید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی را بعد از حالی که مطابق او باشد
در شدت و دو مرتبه شدائد روز قیامت و مواطن اهوال او که یکی بعد از یکی دیده شود و در تفسیر آمده
آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و ولید و
رضیع و صبی و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس چیست آن جماعت که با وجود
این حالها نمی گروند بخدای تعالی و بروز آخر وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده شود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ برایشان

قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمی‌کنند برای تلاوت آن وبعضی علما اینجا سجده نمایند وجمعی در آخر سوره وابو هریره
هم اینجا سجده کرده وگفتی از ابو القاسم سجده کرده ام این سجده نیز لازم است از سجدات قرآن وصاحب
فتوحات اینرا سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست وقرآن جامع باشد صفات تنزیه وتقدیس را
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند يُكَذِّبُونَ تکذیب می‌کنند قرآنرا وتدبر نمی‌نمایند در آیات آن
وَاللَّهُ وخدای تعالی أَعْلَمُ داناترست بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه می‌دارند در دل خود از کفر وپوشیده از
مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک وایراد بشارت برای تهکم
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند عملهای ستوده لَهُمْ
أَجْرٌ وایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته ونابریده ومنت ناپنهاده اللهم وفقنا

سورة البروج مکیة وهی اثنتان وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحيم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
سوگند بآسمان خداوند بجهار اد بروج اثنی عشرست با منازل قمر یا دربابها ستوات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ
وسوگند بروز وعده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ وسوگند باد تعالی که گواهست همه رای چیز وصیدان
وَمَشْهُودٍ وسوگند بگواهی داده براو که بنده است وبقولی شاهد پیغمبر است صلی الله علیه وآله و
سلم ومشهود امت اوی یا شاهد امت وبیت ومشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند ومشهود بنی آدم یا شاهد
اعضا اند ومشهود آدمی وشاهد ومشهود بر اقوال دیگر یا حجر الاسود ست وحجاج یا عرفه وحضار آن یا ایام
یا روز نحر وذبح کنندگان یا جمعه ونماز گزارندگان در آن یا آدم وذریت او یا عیسی وامت او یا ایام ولیالی
وعمل کنندگان در ایشان وبر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ هلاک شدند وملعون گشتند أَصْحَابُ
الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین وایشان بت پرستان بوده اند از اصحاب ذو نواس یعنی در
زمان او ساحری بود کاهن وشعبده کننده ملک تکیه بر او بود چون سن بشیخوخت رسید بعرض ملک رسانید
که من پیر شده ام وضعف کلی بقوای من راه یافته ... از شاگرد تیره شود کوش وقت صلاح خیر شود
مزاج اجل کوبای ذهن حسنه وانوانائی صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دا
نم باو آموزم وبعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسند افتاد وبر آن منوال که دعا
داشت پسری بوی سپرد وساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم او پرداخت روزی پسر بدیر راهبی رسید وبر احوال او
اطلاع یافت رهبانیت را پسندید وبدین راهب گرویده شد وخدای پرست گشت روزها پنهان از آنکه از ساحر
تعلیم بگیرد بجا دیر راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل کامل حالی مستجاب الدعوة شد قضا را روزی
اژدهای از پیدا آمده بگانه ... ومیرفت اژدها بر سر راه آمده بود وراه بر مردم فرو بسته وخلقی از هر
طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد واسم اعظم خواند ودست بر پشت اژدها مالید وگفت از راه برو
دبقول خود بازوه واژدها برفت خبر این جوان بشهر در افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد وچون سخنی



در گوش او گفت واو نیز از زاهد ورشد ارباب حاجات روی بآن جوان آوردند وبدعای او مرادات حصول
می گشت تا حاجب ملک که نابینا شده بود پیش او آمد وطلب دعا کرد جوان گفت اگر شناخت من نمایی ومسرور تو
داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد وجوان او را کلمه شهادة تلقین فرمود ودعا کرد تا چشم او روشن شد
حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذو نواس از وی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای تعالی را صحت
بخشید ملک گفت خدای تو کیست حاجب گفت الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری تا
من بدو نیکوئی کنم حاجب از شعفی که باسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بعقیده او
اطلاع یافت وچندانکه جهد وجهد نمود جوان برنگشت وحکم شد که ویرا بدریا غرق سازند جمعی او را طلب کرده بر
جوان دعا کرده وهمه غرق شدند واو بسلامة بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی
برند وبشیب اندازند چون بر کوه رسیدند دعا فرمود بادی بر آمد وهمه کلانرا از کوه در انگند واو سالم ماند ملک
فرمود که او را در آتش اندازند القصه دیگران بسوختند واو را ضرری نرسید پس او را از دار در آویخته وتیر باران
کردند هیچ تیر بروی کارگر نیامد جوان گفت ای ملک بگو بنام خداوندی که این همه آثار قدرت او مشاهده کردی
ببینم هرچه که بودیش هست مختیع هرچه وجود بیش مست ملک عناد ورزیده گفت نخواهم الا
قتل تو جوان گفت اگر اراده تو اینست تیری برکمان نه وبگو بنام خدای این غلام وچنین تا بر من آید ملک چنان کرده تیر
برمقتل او آمده جوان شربت شهادت چشید وحضار مجلس یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد بفر
مود تا چند جای زمین گو کردند ودر هر گوی آتشی برافروختند وهر کرا بایشان بر آوردندی پرسیدندی که بخدای تعالی ایمان
آورده بودی میسوختند حق تعالی ایشانرا اصحاب الاخدود خواند یعنی اصحاب حفرها وگوهای در زمین النَّارِ
سوخته گشته بآتشی ذَاتِ الْوَقُودِ بنایت افروخته إِذْ هُمْ چون ملک با عساکر عَلَيْهَا بر آن
آتش قُعُودٌ حاضر بودند ونشسته وَهُمْ وایشان عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه می‌کردند بِالْمُؤْمِنِينَ
بامؤمنان از سوختن ایشان بآتش بودند شُهُودٌ حاضر وشاهد ونزد ملک گواهی میدادند بسوختن مؤمنان یا
گواهی دهند زبان ایشان بر وسیها ایشان بر آنچه کردند بامؤمنان در روز قیامت وَمَا نَقَمُوا وانکار نکردند
اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مؤمنان چیزی إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا مگر آنکه می‌گرویدند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای
غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید الْحَمِيدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِي آن
خداوندی که لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها وَاللَّهُ
وخدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از افعال واقوال مؤمنان وکافران شَهِيدٌ گواهست و
آگاه إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه فَتَنُوا در فتنه انداختند الْمُؤْمِنِينَ مردان گرویده را وَالْمُؤْمِنَاتِ
وزنان گرویده را یعنی که عذاب ایشان کردند بآتش ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس بازنگشتند بخدای تعالی و
توبه نکردند از کفر فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ ومر ایشانراست

عَذَابُ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان آورده اند که چون آتش از اخدود یعنی از گوها که فرو برده بودند بلند شد
گرفت بقدر چهل ذراع و احاطه کرد بر ایشان و همه را بسوخت بقدرهٔ فاعل مختار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
که آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بایسته لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتٌ
بوستانها تَجْرِي که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها ذَلِكَ اینست الْفَوْزُ
الْكَبِيرُ رستگاری بزرگ که دنیا در جنب آن حقیر و مختصر است إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن
آفریدگار تو لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است آنرا که بعذاب گرفت هرگز ویرا نجات نیست إِنَّهُ بدرستی
که خدای تعالی هُوَ يُبْدِئُ او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و باز گرداند بطش خود در آخرت
و این نشانهٔ عدل است وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الْوَدُودُ دوست
مر آنرا که فرمان برد و این علامهٔ فضلست بعدل بگدازد و نابود سازد و بفضل بنوازد و برفرازد
فضل او و لطف از غم خواره عدل او جانگداز جباره گر بفضل کنی کار من آسان گردد ور بعدل کنی وای بر سوای
ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند عرش یا مالک الملک بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ کنندهٔ لِمَا يُرِيدُ
آنچه خواهد بعلم و حکمت خود هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو ای
پیغمبر برگزیده بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که با انبیا پیرو [illegible] آمدند فِرْعَوْنَ فرعون و [illegible] و قوم او
وَثَمُودَ و قبیلهٔ ثمود آری سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه
نگرویدند فِي تَكْذِيبٍ در باور نداشتن اند وَاللَّهُ و خدای تعالی مِنْ وَرَائِهِمْ از وراء
ایشان مُحِيطٌ عالم است بدیشان یعنی قدرة او بر ایشان مشتملست و از او فوت نتوانند شد و چنانچه
کافران گمان برده اند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانتست بَلْ هُوَ بلکه آن قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآنیست
شریف بزرگ نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوحی که محفوظست از تغییر و تحریف در معالم آورده که
لوح از یک دانه در سفیدست طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از شرق تا غرب و کنارها آن یاقوت
و آن در کنار فرشته ایست بزبین عرش و آن فرشته واقف آن نیست

سورة الطارق مکیة و هی سبع عشر آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که پیغمبر رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم نشسته بود با ابو طالب تا ستارهٔ بدرخشید و شعلهٔ آتش عظیم از آن ظاهر شد ابو طالب بترسید و
گفت این چه چیزست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این ستاره ایست که دیوان را از
آسمان میرانند نشانه ایست از قدرة الله [illegible] جبرئیل نازل شد بدین سوره که وَالسَّمَاءِ سوگند بحق
آسمان وَالطَّارِقِ و کوکب پیدا شونده بشب وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا گردانید که مَا
الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارهٔ درخشنده فروزان چون شعلهٔ آتش جواب قسم چیست
إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا الا که بر او حَافِظٌ نگهبانی است نگاه بانی که





عمل او را نگاه میدارد و احصا می نماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و نشر است
[illegible] که در نگرد در اصل ایجاد که مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مخلوق گشته است مِنْ
مَاءٍ از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم يَخْرُجُ آن آبی که بیرون می آید مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت
مردان وَالتَّرَائِبِ و استخوانهای سینهٔ زنان إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی عَلَى رَجْعِهِ بر بازگردانیدن
آن آب بصلبی که بیرون آمده لَقَادِرٌ تواناست یا بر بعث و اعادهٔ ایشان بعد از فوت قادرست
يَوْمَ روزی که تُبْلَى السَّرَائِرُ آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را یا
طلب آن از خبیث [illegible] کرده شود یا [illegible] بعضی اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن
اطلاع ندارد و آدمی بعمل بر آن قابل بوده و نکرده باشد یا [illegible] نکرده یا جای پنهان و یعنی رسوای
بر آن مرتب گردد [illegible] که پرده از روی کارها بر دارند آنکس [illegible] که رسوای در عالم نشود در آن
وقت که پوشیده ها پیدا شود فَمَا لَهُ پس نیست انسان را مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانائی در نفس او تا
عذاب از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که مدد کاری او بلا دفع کرده وَالسَّمَاءِ سوگند
بآسمان ذَاتِ الرَّجْعِ با رجعت یعنی رجعت میکند از فرو و بلندی بآن موضع که از انجا حرکت کرده
وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ بدرستی
که قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آینه سخنیست راست و درست با جدا کننده میان حق و باطل وَمَا هُوَ
بِالْهَزْلِ و نیست آن بازی و فسوس و باطل سخریه إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ
كَيْدًا مکر با کنند مکر کردنی در دار الندوه و جهت پیغمبر این سبق [illegible] بفعل حق تعالی خبر داد که
[illegible] وَأَكِيدُ كَيْدًا و من جزا دهم مکر ایشانرا باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ
الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ در گذار ایشانرا
رُوَيْدًا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد و حکم اهمال منسوخست بآیه قتال

سورة الاعلی مکیة و هی تسع عشرة آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از اتخاذ شریک و آن و اطلاق
آن بر غیر حق تعالی و گویند اسم صلة است و معنی آنکه پاکی ستا آفریدگار خود را از هر صفتی که نه سزاوار
تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی و در خبرست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ آن خدای که بیافرید همه چیزها را فَسَوَّى
پس راست کرد خلق هر یک را بانکه اعطا فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید آدمی را و راست کرد
اعضاء او را [illegible] بمقتضای حکمت وَالَّذِي و آن خدای که قَدَّرَ تقدیر کرد روزیها را فَهَدَى
پس راه نمود بطریق کسب [illegible] و او را [illegible] آمده وَالَّذِي و آن خدای که أَخْرَجَ

أَحْوَىٰ بیرون آورد از زمین گیاه و چراگاه را یعنی برویانید چیزها چند اگر چارپایان در آن بچرند فَجَعَلَهُ
پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غُثَاءً خشک و پژمرده أَحْوَىٰ سیاه و تیره محققان از
مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه متنعمان دنیا اگرچه اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما باندک زمانی
بسبب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود. گرچه خرم و تازه است گلشن دنیا
ولی بنکهت باد خزان نمی ارزد. بکره [illegible] جو و خرمن [illegible] که خواهد [illegible] تابی نمی ارزد. آورده اند
که چون جبرئیل آیه یا سوره نازل شدی و بخواندی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همانا خواندن آغاز
فرمودی و هنوز بآخر نرسیده آنحضرت از اول تلاوة فرمودی بسبب آنکه مبادا فراموش شود حق تعالی آیه فرستاد که
سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بارها بر تو خواند فَلَا تَنْسَىٰ پس تو فراموش
نکنی آنرا از قوة حفظی که بتو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امی باشی حفظ این همه سور و آیات [illegible] دیگر
بود حالت تو را این آیه بشارتست و آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل هر سال
در ماه رمضان [illegible] بود چنانچه در اخبار آمده که ماه رمضان در هر سال نازل شدی و قرآن را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
تلاوة نمودندی و در سال آخر که آنحضرت از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوة کردند و آنحضرت با صحاب
و اهل خود فرمود [illegible] که این ماه رمضان جبرئیل دو نوبت آمد و قرآن را ختم کردیم و هر سال یک نوبت
نازل می شد و [illegible] بود که آنحضرت فرمود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای تعالی خواهد که فراموش شود [illegible]
و جهت تلاوة آن منسوخ کرده و از صحف و صدور فرا محو فرماید إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی يَعْلَمُ می داند
الْجَهْرَ آشکارا از احوال خلق وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان گردانیم
و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَىٰ برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ
پس پند ده بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ بدرستی که سود کند پند دادن مومنانرا و گفته اند اگر سود کند و نکند
تو پند داده [illegible] اگر کسی بآن منتفع شود باشد و [illegible] منا آنچه شرط بلاغت با تو بگو
تو خواه از سخن پند گیرد خواه ملال سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَىٰ کسی که بترسد
از خدای تعالی وَيَتَجَنَّبُهَا و دوری جوید از موعظه الْأَشْقَى بدبخت‌ترین یعنی کافر که از فاسق اشقی
الَّذِي آنکه يَصْلَى در آید النَّارَ الْكُبْرَىٰ بآتش بزرگتر یعنی در آتش درکه جهنم که آتش آن از آتش دنیا
تیزتر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو از آتش جهنم و گفته اند
نار کبری در طبقه سفلی است که جای فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی باشد و نار صغری در طبقه علیا که
جای گناهکاران است از امت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخت‌ترین نمیرد فِيهَا
در آن نار کبری تا راحت یابد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که
رستگار شد و نجات یافت مَنْ تَزَكَّىٰ آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ و یاد کرد رَبِّهِ نام



پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز گزارد و گزارش [illegible] اسلامیت بار [illegible] که [illegible] کرد
و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد و بعضی گویند که فطره داد و تکبیر عید گفت و نماز عید کرد بَلْ تُؤْثِرُونَ
بلکه شما بر می گزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده اند
و کار آخرت نمی سازند وَالْآخِرَةُ و آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ در صحیفه‌های پیشینیان است یعنی کتب اولین که پیش از
قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ در صحیفه‌های ابراهیم و موسی سورة الغاشیة مکیة و هی ست
و عشرون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ
الْغَاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامتست که او بپوشد خلایق را با هوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد
وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ آن روز خَاشِعَةٌ زبون و [illegible] یعنی اهل آن روز رویها خوار باشند و
بعضی از آن عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی در دنیا عمل کشیدند که از آن رنج
با ایشان رسید شکل کشیده [illegible] آتش و خوض [illegible] در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَىٰ
در آورده شوند نَارًا در آتشی حَامِيَةً بغایت گرم رسیده [illegible] تا میخواند یعنی در آتش
با آن آتش تُسْقَىٰ آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش با ایشان اشانیده شود مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ
از چشمه آب بغایت گرم و گویند از آن روز که آتش افروخته شد این آب را میجوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست
مر دوزخیان را طَعَامٌ هیچ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد
عرب آنرا شبرق گویند و شتران چون آن خورند فربه شوند و چون خشک شود ضریع خوانند و در آنکه نمیخورند
باید باشد بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیه شنید گفت چه باشد ضریع ما را و به خواهد کرد چه
شتران ما را آیه آمد که لَا يُسْمِنُ فربه نمی سازد ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمی کند مِنْ
جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچ کدام دست نمی دهد از طعام دوزخ
وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشند از شعف برا و چه اعنی ارباب وجوه منعم
و قرب باشند لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسندیده کننده یعنی راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن
بینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان وجوه ناعمه یا تو نشنوی یا
ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً سخن بیهوده چه کلام در آنجا حمد و ذکر و حکمت باشد فِيهَا
در آن جنت عَيْنٌ جَارِيَةٌ چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا در آن بهشت سُرُرٌ
مَرْفُوعَةٌ تختها بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بدر و یاقوت در معالم آورده که مرتفع باشد
تا مومن خواهد که بر وی نشیند بزمین آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع شود و بموضع خود باز رود وَأَكْوَابٌ
مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشها نهاده برابر یکدیگر صف صف وَزَرَابِيُّ

وقدحها آبخوره مَوْضُوعَةٌ گذارده شیخ زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند گفتند این تخت بلند
اگر در وی نشست پس بلال و خباب و امثال ایشان از فقرا و بی نوایان چگونه بر آن بالا بر آیند [illegible]
بلند بوده و بسی فرصت باید تا از آن بلندی فرود آید آیه آمد که أَفَلَا يَنظُرُونَ آیا نمی نگرند بینندگان
إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرة ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده یعنی با آن بلندی و بزرگی چون بار بر
گلو گاه می شود تا بار بر وی نهند و بر خیزد و آید پس چرا از تخت بهشت متعجب می شوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند
خلق شتر دالست بر کمال قدرة و حسن تدبیر و علم و حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست بار گران بر تابد و تشنه و
چندین روز را تحمل کند و قانع است از هر نوع گیاه بخورد و [illegible] شکیبایی [illegible]
[illegible] آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم در وی [illegible] و عجایب
بر خوان [illegible] قدرة [illegible] تا صنع خدا بینی [illegible] را
این جمله [illegible] از اهل صفا بینی و در تبیان آورده که مخاطب عرب بودند و اکثر ایشان بریه باشند و مال ایشان شتر بوده
[illegible] که بنگرند بجز آسمان و زمین و کوه [illegible] لاجرم بعد از شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ و آیا نمی نگرند بآسمان
که بحکمت كَيْفَ چگونه رُفِعَتْ برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نمی کنند بکوهها
که بقدرة ما كَيْفَ چگونه نُصِبَتْ نهاده شده است بر زمین و محکم گشته وَإِلَى الْأَرْضِ و آیا نمی نگرند
بزمین که كَيْفَ چگونه سُطِحَتْ گسترانیده شده تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ پس پند ده [illegible] ایشان را
بعد از نظر در دلایل قدرة إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَّسْتَ نیستی تو عَلَيْهِم
بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیه قتال این را نسخ کرد إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ لیکن هر که روی بگرداند از
تذکیر وَكَفَرَ و کافر شد و حق را بپوشاند فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدای تعالی او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ
عذاب بزرگ یعنی عذاب آخرة چه در دنیا بقحط و قتل و اسر معذب بوده اند إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بماست إِيَابَهُمْ
جزا داده است بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ پس بدرستی عَلَيْنَا بر ماست حِسَابَهُمْ
شمار ایشان در محشر حسبنا الله و نعم الوكيل سورة الفجر مكية وهي ثلثون آية
بسم الله الرحمن الرحيم وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت نماز و روشنست یا نماز صبح که آرام
جان پیداست و بقولی مراد صبح اول روز محرم است که سال از او منفجر می شود یا اول ذی حجه که لیالی عشر متصل
باوست یا [illegible] آورده که صبح [illegible] یا صباح روز عرفه که [illegible] دعا و نیاز حاجیان در آنست یا صبح
روز عید که روز قربانست یا اول صبح روز قیامت که روز [illegible] و در تبیان گوید که اشارتست
بانفجار آب از اصابع مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار
ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیدهای
خاشعان و حاجیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه اول محرم

[illegible]



که شب قدر آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در آنست یا دهه میانه شعبان که شب برات در آنست
وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقات عزة و ذل و قدرة و عجز و علم
و جهل و قوة و ضعف و موت و حیوة و از وتر انفراد صفات الهی چون عزی بی ذل و قدرة بی عجز و علم بی جهل
و قوة بی ضعف و حیوة بی موت یا شفع خلق که وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و وتر خدای که قل هو الله احد
و بقول بعضی جفت و طاق عناصر و افلاک اند یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات
نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین که مکه و مدینه است و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ
و سوگند بشب إِذَا يَسْرِ آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی آورده که شب مزدلفه و لیلة
آنست که حاجیان بگذرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ سوگندی پسندیده لِّذِي
حِجْرٍ مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و مؤکد جواب اینکه عذاب خواهیم کرد
کفار را أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی که كَيْفَ فَعَلَ چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ بقوم
عاد إِرَمَ یعنی ابن عاد اول را عاد ارم میگفتند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بود و او پسر
ارم و ارم پسر سام بن نوح و گفته اند نام بلده ایشانست و بر این تقدیر مراد اهل ارم باشد پس بعاد [illegible]
[illegible] ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي آن قبیله که لَمْ يُخْلَقْ
آفریده نشده مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جثه در شهرها و اشهر آنست که ارم نام
بلده [illegible] است و ذات العماد صفت آن بلده است یعنی شهر ارم خداوند بناء بزرگ و جهان [illegible] که مثل
آن در هیچ بلاد نبوده و قصه آن شهر بر سبیل اجمال آنست که عبد الله قلابه بطلب شتری گم شده در صحرای
عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باروی محکم داشت و در حوالی آن قصور بسیار بود و چندان [illegible]
[illegible] کس را نبیند و احوال شهر خود را بپرسد بدر حصار آمد دری دید [illegible] مکلل بجواهر [illegible]
[illegible] را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد هر چیز دید قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت
[illegible] خشتی از طلا و خشتی از نقره و فرشها [illegible] و بجای سنگ ریزه مروارید [illegible] آبها در جویها و
در حوالی قصری آبها روان و بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار [illegible] آن از زر [illegible] آن از زبرجد
و شکوفها از سیم با خود گفت هذه الجنة التي وعد بها المتقون [illegible] این چه منزلست این چه
پس قدری از آن جواهر بر داشت و در پشت بست و چون باز آمد [illegible]
حال [illegible] بر زبانها افتاد [illegible] حال او را [illegible] که حاکم شام بود [illegible]
بطلبید و تمام حکایت که بود از اول تا باخر استماع نمود پس او را در مجلس نشاند و کعب الاحبار را طلبید
پرسید که شهری در دنیا که بناء او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر بود شنیده و [illegible] گفت
آری شهریست که حق تعالی در قرآن یاد فرموده لم يخلق مثلها في البلاد شهری چو بهشت از نکویی

انجا

چون قصر خلد بنا زده روی ... و آن را شداد ساخت و او پادشاهی عظیم القدر بوده و سیصد سال عمر داشت و
در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم بنا کردند و سیصد سال
با تمام رسید و ده سال دیگر بتهیهٔ راه اشتغال نمود امرا و ملوک جمع کرد و از دار السلطنت خود بتماشای آن
شهر متوجه شد یک شب راه میان او و آن بنا مانده بود که حق تعالی صیحه فرستاد تا یک صیحه بر ایشان زد و همه
هلاک شدند و آن شهر را از نظر مردم پوشیده کرد و در خلافت امیر [illegible] سابق که در زمان حکومت [illegible]
بالای [illegible] رنگ سبز چشم که بر روی او خال و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری باینجا رسد و آن را ببیند
پس [illegible] و این قلابه را بدید و گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو با قوم ثمود
الَّذِينَ آنانکه جَابُوا ببریدند الصَّخْرَ بِالْوَادِ کوهها را برای خانهای خود بوادی القری
وَفِرْعَوْنَ و چه کرد با فرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب [illegible]
که [illegible] بآن بازی میکردند یا بطریق چار میخ تعذیب می نمودند الَّذِينَ آنانکه ازین سه گروه طَغَوْا
بجهل و عتو از [illegible] بندگی در گذشتند فِي الْبِلَادِ در آن شهرها [illegible] که آن مخالفت بود با حق تعالی
[illegible] فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند فِيهَا الْفَسَادَ در آن بلاد فساد و فسوق فَصَبَّ پس بریخت
عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون ضرب ضرب تازیانه
[illegible] عذابی می دانستند [illegible] عذاب را سوط [illegible] حق تعالی [illegible] کلام ایشان [illegible]
[illegible] و گفته اند در این کلمه اشارتست که عذاب دنیا ایشان [illegible] بعذابهای آخرت
چون ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود إِنَّ رَبَّكَ
[illegible] که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ خداوند گذرگاه واسع است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی
از آنکس که در مرصاد است و مترصد گذرندگان است هیچ چیز فوت نمی شود از حق تعالی و همه [illegible]
[illegible] و هیچ بر او پوشیده نیست یعلم السر واخفی هم نهان داند و هم آنچه نهانتر باشد
یعلم السر واخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ پس اما آدمی یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا
ابْتَلَاهُ چون مبتلا کند او را رَبُّهُ پروردگار او یعنی او را آزمایش کند او را بتوانایی و نیکوحالی
فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ پس گرامی کند بجاه و اقتدار و نعمت دهد و روزی بر او فراخ گرداند و
آسان کار او سازد فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي پروردگار من أَكْرَمَنِ بزرگ داشت مرا
و با من این کرامتها فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و چون بیازماید او را بدرویشی و سختی فَقَدَرَ
پس تنگ سازد عَلَيْهِ بر او رِزْقَهُ روزی او را فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي پروردگار من
أَهَانَنِ خوار کرد مرا [illegible] خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور
نظر و قلت [illegible] آسایش درویشی [illegible] و آرایش درویشان [illegible] دنیا و در گوشت



كَلَّا [illegible] درویشی اختیار کنی بر توانگری [illegible] ای دل [illegible] ملاحباب و عتابند
که [illegible] ابتدای [illegible] بلکه کرامت بطاعت و عبادت [illegible] ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که [illegible]
[illegible] بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را [illegible]
[illegible] وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریص نمیکنید یکدیگر را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش
وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَّمًّا خوردنی بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و
حرام و زنان و کودکان را از میراث [illegible] وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید [illegible]
[illegible] حُبًّا جَمًّا [illegible] كَلَّا [illegible] إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ شکسته شود زمین
دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت [illegible]
پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتگان [illegible] صَفًّا صَفًّا صفی [illegible]
[illegible] نازل [illegible] در تفسیر ابو اللیث مذکور است که اهل هر آسمانی علی حده صفی باشند وَجِيءَ
و آورده شود يَوْمَئِذٍ آن روز بِجَهَنَّمَ جهنم در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد دوزخ را و هفتاد هزار
فرشته [illegible] جمع شده میکشند [illegible]
[illegible] در آن محل هیچ ملک مقرب و نبی مرسل نماند الا [illegible] از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی
نفسی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] میگوید یا رب امتی امتی و جهنم میگوید [illegible]
[illegible] يَوْمَئِذٍ آن روز يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند انسان [illegible]
[illegible] وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن [illegible]
[illegible] يَقُولُ گوید یا
لَيْتَنِي [illegible] قَدَّمْتُ [illegible] لِحَيَاتِي [illegible] فَيَوْمَئِذٍ
پس در آن روز لَّا يُعَذِّبُ عذاب نکند کسی عَذَابَهُ عذابی مثل عذاب خدای تعالی أَحَدٌ هیچ یک
[illegible] وَلَا يُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال [illegible] وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای تعالی أَحَدٌ
هیچ کس [illegible]
[illegible] يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گیرنده [illegible]
[illegible] ارْجِعِي بازگرد [illegible] إِلَىٰ رَبِّكِ [illegible]
[illegible] رَاضِيَةً پسندیده [illegible] مَّرْضِيَّةً پسندیده نزد خدای تعالی
[illegible] فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آی در سلک بندگان خاص من وَادْخُلِي و در آی
جَنَّتِي در بهشت من [illegible]

سورة البلد مكية وهي عشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ سوگند میخورم بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَأَنْتَ حِلٌّ و حال آنکه تو فرود آمده بِهَٰذَا الْبَلَدِ
بدین شهر با آنکه موضع امن وشان با خلق و محل هیچ وحشتی چه لا لا امت قسم را بودی مقید ساخت بحلول حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است
ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ
یثرب ز خاک پای تو با رونق و نوا و گفته اند تو حلال بدین شهر یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بدیگران
حرامست یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در او و این از قبیل سوی
نزول حکم است بر فعل وَوَالِدٍ و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم وَمَا وَلَدَ و آنچه زاده است
یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند والد محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و ما ولد امت او
حق تعالی قسم یاد میفرماید بحبیب خود و امت او و جواب قسم این که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستیکه
که آفریدیم ما آدمی را فِي كَبَدٍ در سختی و رنج معیشت دنیا یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام
و معاش و حیوة و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوة و او چنان بودی که ادیمی در زیر
پای نهادی و ده تن شاو بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی با
بمن دست نیفت و پیوسته پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را ایذا زدی و جنگ کردی حق تعالی فرمود که أَيَحْسَبُ
آیا می پندارد ابو الاشدین أَنْ لَنْ يَقْدِرَ که قادر نشود عَلَيْهِ براو أَحَدٌ کسی که انتقام ازو بکشد
می کشد يَقُولُ میگوید أَهْلَكْتُ ضایع کردم در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مَالًا لُبَدًا
مال بسیار چه رشوه بردم و دادی تا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را بیازارند أَيَحْسَبُ آیا می پندارد أَنْ لَمْ
يَرَهُ که ندیده است اورا أَحَدٌ یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی
خدای تعالی ویرا دیده و بران نفقه مجازاة خواهد فرمود أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا ندادیم اورا عَيْنَيْنِ دو چشم
که بدان می بیند وَلِسَانًا و زبانی که بدان سخن میگوید وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن ویرا می پوشد و در نطق
و اکل و شرب معاونه آدمی نماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم ویرا راه در پستان تا بعد از ولادت در آن
چفسیده و بشیر خوردن اشتغال نموده یا اورا نمودیم حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه شلت
نموده مجاهده را با نفس و شیطان بر رفتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که
چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد و بآنکه صرف کند در راه حق
وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانی تو که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن
گردنی از بندگی یعنی مدد کاری کردن در فک رقاب مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ در روزی
ذِي مَسْغَبَةٍ با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخوراند يَتِيمًا یتیمی را ذَا مَقْرَبَةٍ





که خداوند قرابت باشد یعنی یا صاحب خویشی و او را أَوْ مِسْكِينًا یا مسکینی را که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود
یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج و شکم یعنی درمانده و این چنین کس عیال
مند است یا وام دار یا بیچاره پی خواستار یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ و باشد این آزاد کننده و
طعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول حسنات بشرط ایمانست وَتَوَاصَوْا
و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبایی بر طاعت یا از معصیت یا در نصرت دین الٰهی یا بانواع محنت
وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای تعالی أُولَٰئِكَ آن
گروه مؤمنان صابر مهربان أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش به بهشت
روند یا بر خدا و بر دین و برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایل
یعنی کرده بر حق از کتاب و حجت هُمْ ایشان أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ اصحاب دست چپ که ایشانرا از جانب
چپ بدوزخ برند یا ایشان اهل شآمت و نکبت اند عَلَيْهِمْ بر ایشانست در دوزخ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ
آتشی پوشیده یعنی درهای آن در که کرده در آنجا محبوس باشند بطبقه پوشند و مضبوط سازند که نه روح بدان راه
آید و نه دودی از آن برآید سورة الشمس مکیة وهی خمس عشرة آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالشَّمْسِ سوگند بآفتاب وَضُحَاهَا و تابش آن چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ
و بماه إِذَا تَلَاهَا چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی
غروب شمس باشد لیلة البدر وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون روشن کند زمین را یا خود آ
ذات رنگ تاریک را وَاللَّيْلِ و شب إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء اورا
وَالسَّمَاءِ و سوگند بآسمان وَمَا بَنَاهَا و کسی که اورا بنا کرده است وَالْأَرْضِ و بزمین وَمَا طَحَاهَا
و کسی که اورا گسترده است وَنَفْسٍ و سوگند بنفس آدم وَمَا سَوَّاهَا و کسی که تسویه اعضای او کرده و
فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده و اعلام نموده مرآن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی دل او وَتَقْوَاهَا
و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری اورا یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جواب
سوگند چیست قَدْ أَفْلَحَ بدرستیکه رستگار شد مَنْ زَكَّاهَا هرکه پاک کرد نفس خود را از ادناس
رذایل پاک شد و نما داد اورا بانواع و اجناس فضایل وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره ماند مَنْ دَسَّاهَا
هرکه گم کرد نفس خود را یعنی وجاهت باکم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس روایت
کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزد تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت
نفسی تقویها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه
قلب است هرگاه که نفس از شوب هوا و هوس پاک شود قلب از لوث تعلق با سوی مصفا گردد و
تا نفس مبرا از شواهی نشود در آینه نور الٰهی نشود كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا

است

بسبب طغیان خود صالح را إِذِ انْبَعَثَ برخاست برخاستن أَشْقَاهَا بدبخت‌ترین آن قبیله که قدار بن
سالف بود با جمعی بیشتر از قوم قصد آن ناقه فَقَالَ پس گفت لَهُمْ مر ایشان را رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خدای
تعالی یعنی صالح نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید شتر خدای را او را گزند مکنید وَسُقْيَاهَا شرب او را یعنی آب که روز نوبت
او نوبت خود تا عذاب بر شما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب فَعَقَرُوهَا
پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاک فرستاد یکبارگی عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان
بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را بر ایشان همه از صغار و کبار ایشان
وَلَا يَخَافُ و نترسید خدای تعالی عُقْبَاهَا عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید خدای تعالی
از تبعهٔ آن چون کسی را برادر و دوست و دشمن نیست و تبعات بر او راه نیست. سورة اللیل مکیة وهی احدی
وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم وَاللَّيْلِ سوگند بشب إِذَا يَغْشَىٰ چون
بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا تَجَلَّىٰ چون آشکارا شود و ظلمت شب را
زایل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ و سوگند بکسی که بیافرید نر وَالْأُنْثَىٰ و ماده را یعنی آدم و حوا یا نر و ماده
از جمیع حیوانات جواب قسم اینست که إِنَّ بدرستی که سَعْيَكُمْ جزا سعی شما در کردارها لَشَتَّىٰ
مر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت
پس بیان عمل مختلف و پاداش آن می کند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ پس اما هر که أَعْطَىٰ بداد مال خود در راه
خدای تعالی وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از شرک و کبایر وَصَدَّقَ و تصدیق نمود بِالْحُسْنَىٰ کلمهٔ نیکوتر که لا اله
الا الله است و محمد رسول الله یا وعدهٔ عوض را که و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این
سوره بعضی در شان صدیق است و بعضی در صفت امیة بن خلف یا ابوجهل در کشف الاسرار آورده که در باره
دو کس است اتقی و او پیشرو صدیقانست و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابوجهل
در فاتحهٔ سوره که شب و روز قسم یاد میکند اشارتست بنور ایشان یکی و ظلمت یکی دیگر یعنی در شب ضلالت
کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز دعوت هیچ کسی را آن نور هدایت ظاهر نشد که صدیق تقی را
سر دوستی ولای صدیق اکبر که شد ایلم صدیقش مسلم زهر شب روز دین داد روشنی بدو اهل یقین را آشنایی
ب دل گی کنند این قول باور شام و نهار دوران می زد او ر آورده اند که امیة بن خلف بلال را که بندهٔ او بود
بانواع آزار با عذاب میکرد تا از دین محمدی برگردد و هر زمان در هر مکان آتش محبت ربانی در باطن او
از وحشت زبود آنجا که شهای کمال او داشت هرچند جور بیش محبت زیاده میشد روزی
صدیق دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده بود و سنگ گرم بر سینهٔ او نهاده و او در این حال احد احد میگفت
صدیق را دل بر وی بسوخت گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب کنی امیه گفت اگر دوست
بر وی می سوزد از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم و برا بنسطاس رومی و آن غلامی بود از آن صدیق





ده هزار دینار ارزد و وی بغیت استعداد داشت و صدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که داری
در ان تجارت میکنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نشد صدیق از او ملول بود چون این سخن از امیه شنید غنیمت شمرد
نسطاس را با تمام استعداد بداد و بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب گرفت وی را آزاد کرد حق تعالی این روز
را و ثنا و از سیرت صدیق خبر داده و فرموده که هر که مال نفقه کرد و جزای آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ پس
زود باشد که آن آسانی دهیم و بیار لِلْيُسْرَىٰ برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را
ببهشت رساند که بسیر و روح در اوست وَأَمَّا مَنْ و اما کسی که بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ
توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین موجب بموجبات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ و تکذیب
کرد بِالْحُسْنَىٰ خصلت نیکوتر که دین است بدین اسلام یا وعدهٔ حق را با ورغالت فَسَنُيَسِّرُهُ
پس مهیا گردانیده ایم مر او را لِلْعُسْرَىٰ برای خصلتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را
بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي و دفع نکند عَنْهُ از او مَالُهُ مال او که بدان بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ
چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ إِنَّ بدرستی که عَلَيْنَا برماست لَلْهُدَىٰ
پیدا کردن حق و باطل و وعده و وعید وَإِنَّ و بدرستی که لَنَا مار است لَلْآخِرَةَ آن سرای عقبی
وَالْأُولَىٰ و این سرای دنیا که و نیات و چون مالک هر دو ماییم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرماییم
فَأَنْذَرْتُكُمْ پس ما بیم کنیم شما را ای اهل مکه نَارًا آتشی که تَلَظَّىٰ زبانه زند لَا يَصْلَاهَا
نیاید در آن بطریق لزوم و دوام إِلَّا الْأَشْقَى مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي آنکسی که
كَذَّبَ تکذیب کرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانید از ایمان و طاعت
وَسَيُجَنَّبُهَا و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر یعنی صدیق اکبر
الَّذِي آنکه يُؤْتِي میدهد مَالَهُ مال خود را يَتَزَكَّىٰ میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که
بلال حقی داشت در ذمهٔ صدیق که او را بخرید و آزاد کرد حق تعالی رد سخن ایشان فرمود وَمَا لِأَحَدٍ و نبود
هیچ کسی را عِنْدَهُ نزد او یعنی صدیق مِنْ نِعْمَةٍ از منتی تُجْزَىٰ که مکافات کرده شود إِلَّا
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگترست وَلَسَوْفَ
يَرْضَىٰ و زود باشد که خشنود کرده و برسد بثوابی که برای او موعود است سورة الضحی مکیة وهی
احدی عشرة آیة . بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که چند روزی جبرئیل بحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیامد و نزول قرآن واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد را
ترک کرده است و دشمن گرفت حق تعالی رد ایشان فرستاد که وَالضُّحَىٰ سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن
وقت ارتفاع یافته و نور نهار منتشر گشته و گفته اند که ضحی وقتی بود که خدای تعالی در آن وقت با موسی سخن
گفت و سحرهٔ فرعون در آن وقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد به الضحی است یا صلوة الضحی

وَاللَّيْلِ و سوگند بشب إِذَا سَجَىٰ آنگاه که تاریک شود و اشیا را بظلمت بپوشد قیس گوید که قسم بشب
معراجست صاحب کشف الاسرار گفته که مراد از شب و روز کشف و حجابست که نشانهٔ نسیم لطف و سموم
قهر بود و علامهٔ انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و کنایتست
از سیاهی موی او صلی الله علیه و آله وسلم     والضحی روز روی چو ماه مصطفاست
معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفاست     حق تعالی بدینها که مذکور شد قسم یاد میفرماید که مَا وَدَّعَكَ
وز و نگذاشته است ترا رَبُّكَ پروردگار تو وَمَا قَلَىٰ و دشمن نگرفته ابن عباس فرموده
که حضرت رسول الله را صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داده‌اند بفتحی که امت او را خواهد بود در دنیا و آن
بلاد ... ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان مژده مسرور گشت آیه آمد که وَلَلْآخِرَةُ و
سرای دیگر یعنی کرامتی که حق تعالی در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصرست از مروارید
که خاک آن مشک او فرموده ... از قدم ... و آنچه لایق آن بود خَيْرٌ لَكَ بهترست
ترا مِنَ الْأُولَىٰ از کرامات بخشیدن که فتح بلادست یا نهایت امر تو بهترست از ابتدا چه ساعة فساعة
بر درجهٔ رفعت متصاعد و بر ذروهٔ کمال مترقیست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ و زود باشد که عطا دهد ترا
رَبُّكَ آمرزگار تو یعنی مرتبهٔ شفاعت در باب گناهکاران فَتَرْضَىٰ پس تو خشنود شوی یعنی
چندان عطا ارزانی دارد که تو گوئی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر علیه السلام در کوفه میفرمود
که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله وما
اهل البیت بر آنیم که امید در آیهٔ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ بیشترست چه حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم راضی نشود که یکی از امت او در دوزخ باشد     نافتد بدوزخ کسی در گرو
که دارد چنین سیدی پیش رو     عطا شفاعت چنانش دهند     که امت تمامی ز دوزخ رهند     در معالم آورده
از ابن عباس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی
و دوست میداشتم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملکی عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطا کردی
حق تعالی فرمود که ای محمد أَلَمْ يَجِدْكَ آیا نیافت پروردگار تو ترا يَتِيمًا کودکی بی پدر
فَآوَىٰ پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو در بحر الحقایق آورده که ترا دریافت در صدف یتیمه
جا داد     بس که غواص کرم در رنگ دریای قدم     غوطه زد تا یک آورد چنین دریتیم     یا دید
ترا که هم یکتا که بکمال قابلیه از همه کائنات منفرد بودی و بمطلع علا و ... از ما سوی متوحد ترا
تمکین ساخت در حضرت احدیهٔ جمع که مقام خاص تست وَوَجَدَكَ و یافت ترا ضَالًّا
راه گم کرده در دره‌ها وقتی که حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجد و مادر سپارد فَهَدَىٰ پس راه
نمود ترا تا بجد ترا برتو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف



شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفت بر راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق
سلمی آورده که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر محبت برتو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ
و یافت ترا عَائِلًا درویش و عیالدار فَأَغْنَىٰ پس ترا توانگر گردانید بمال خدیجه یا بآنکه تجارت کردی
یا بغنایمی که از کفار گرفتی در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانید بمکاشفهٔ انوار
جمال خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم فَلَا تَقْهَرْ قهر مکن او را و قدر بشناس که شربت یتیمی چشیده
وَأَمَّا السَّائِلَ و اما سائل را فَلَا تَنْهَرْ بانگ بر مزن و محروم مساز که درویشی و ناتوانی و شکستگی کشیده
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوتست حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق
رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات آورده که نعمت خبر نیست محبوب بالذات
منعم را غالب شکوری باشد پس حق تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج اند
و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست
من بگردان و من ایشان را دوست میدارم فحدث بها سورة الانشراح مکیة وهی ثمان آیات
بسم الله الرحمن الرحیم أَلَمْ نَشْرَحْ آیا گشاده نکرده ایم لَكَ برای تو
صَدْرَكَ سینهٔ ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی بگنجد آیا دل ترا گنجایش نداده ایم که
هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از
شق سینهٔ آنحضرت و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد
نوبت اولی که حلیمه رضیعهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را برده بود و در نوبت ثانیه در قول اصح که در سال
ششم یا یازدهم و نوبتی دیگر ابتدای صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل ... داد و از
بالای ناف من بشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد و ... سینه ... علق را ... آب
بشست و جبرئیل دل را بیرون آورد و بشکافت و بشست و در آن طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده
و دل را از آن پر ساخته و باز بجای او نهاده و نقلی هست که بجای آن از نور مهر کرد چنانچه اثر آن و الله
آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم     ... از اسرار بود دوست قضا در شب بست و کلید شب
وَوَضَعْنَا و فرو نهاده ایم عَنْكَ از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي آن باری که أَنْقَضَ
گران ساخت ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و ... آنحضرت و گفته اند
مراد غم گناه امتست که بدان گرانبار بودی آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم
وَرَفَعْنَا لَكَ و برداشتیم برای قدر تو ذِكْرَكَ ذکر ترا تا امت ترا یاد کنند یا خود برتو صلوات
فرستادیم و بجای ... کردیم ... و ... مصری گفته که رفعت ذکر اشارتست بآنکه سمند
انبیا بر ... عرش جولان میکردند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز کردی

بیخ خرق مجلس او از اینجا رفت آنجا که فوتیان گذشته بودند هر یک بقدر خویش بجای رسیدند آنجا که جای نبیند تو آنجا رو
ای محمد صبر کن فَاِنَّ پس بدرستی که مَعَ الْعُسْرِ با دشواری در دنیا یُسْرًا آسانیست در آخرت اِنَّ
بدرستی که مَعَ الْعُسْرِ با دشواری که در گور است یُسْرًا آسانی بود در عقبی و در موضعی آورده که با هر دشواری که
در دنیا باشد بر بیست که در بهشت باشد فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ
پس رنج کش در دوام عبادت یا چون از نماز فارغ شوی جهد کن که در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی
باستغفار گناهان امت مشغول شو در سیر سابع از فتوحات آورده که شیخ ابو مدین مغربی در تاویل این آیه گفته:
که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را بر مشاهده جمال رحمان وَاِلٰى رَبِّكَ و بدعا بپروردگار
خود فَارْغَبْ رغبت کن در همه اوقات و هرچه خواهی از او خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح
مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بدرگاه قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول
چو مقصود کون و مکان بوده‌ئی فذاک ما بد و آنچه مقصود تست

سورة التين مكية وهي ثمان آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ و سوگند بزیتون
در اقوال آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه با برکت و پر فضله غذای لطیف سریع الهضم
دوای شربت کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده جگر و سپرز فربهی بدن و در خبر
آمده که آن بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و از روغنی وی و از ورق
نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور زیتا و یکی طور
تینا که بر یکی مسجد کهف از انبیا بوده یا مسجد دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و
زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق تعالی بدان قسم یاد فرمود وَطُورِ
سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی زمینی که محل مناجات کلیم الله است وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِينِ و بشهر
ایمن شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک سید عالم است صلی الله علیه و آله و سلم و در بحر الحقایق آورده که
والتین اشارة تین است بشجرهٔ نفیسه قلبیه که ثمر علوم و معارف است والشجره زیتونیه مبارکه سریه که روشنی بخش
مصباح دلست و طور سینین روح علوی است که تجلی آیتی محل آنست و بلد امین خفی که محل امن و امانت از هجوم
آفات تعلقات کون او جواب قسم آنست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِيْ اَحْسَنِ
تَقْوِيْمٍ در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات باعتدال قامت و حسن صورت و
اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات با نظر وی ساختیم او را مظهر اثر اکمل و مجلای اتم اشمل تا حامل امانت
الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ پس بازگردانیدیم بوی آثار ظهور اطوار
شئون و اسرار را وجوه و قبایح صفات این آیه در جواهر التفسیر به بطلان مذهب تناسخ دریافت اطلاع بر احوال
بطالان آنست و گفته اند حق آیه آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورت و او را باز بردیم بسفلی



از دل پر حسرت و اسفل سافلین اشارة بآنست و در آن هیچ کار نتوان کرد و کسی را از ان سختی هیچ فوزی نباشد
اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملها ستوده پایسته فَلَهُمْ
پس مر ایشانراست اَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُوْنٍ نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد
عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است فَمَا
يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بتکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ بِالدِّيْنِ پس از دلایل تامتر قدرت بعث
بروز جزا و حساب اَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای تعالی بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِيْنَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی
هست و در خبر آمده است که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية وهي تسع عشرة آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

جمهور علما بر آنند که اول چیزی از قرآن که نازل شد پنج آیه است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال
آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غار حرا تعبد داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل بر وی
ظاهر شد و گفت ای محمد ترا بشارت باد و تو رسول خدایی بدین امت الحکم گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری
جبرئیل وی را بگرفت و بفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قول آنست که جبرئیل از نزد بهشت
نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت مرصع بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من
خواننده نیستم و در این نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بنجو ضم کرد و بفشرد چنانکه نزدیک بود که بیهوش
گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه وی را گذاشت این آیه بخواند که اِقْرَاْ بخوان قرآنرا در وقتی که افتتاح
کننده باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الَّذِيْ آن خدایی که خَلَقَ بیافرید همه چیز را یا خلق
آدم را از خاک فرمود خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمیانرا مِنْ عَلَقٍ از خون بسته اِقْرَاْ بخوان
و تکرار از برای مبالغه است وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگتر است از همه و کرم او زیاده از کرم
کریمان الَّذِيْ آن خدایی که عَلَّمَ بیاموزانید بِالْقَلَمِ نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دور — انا
بفاصله آگاهی دهند در تبیان آورده اند که حق تعالی آدم را تعلیم کتابت داد و او را مشهور آنست که اول کسی که خط نوشت
ادریس بود عَلَّمَ الْاِنْسَانَ بیاموخت خدای تعالی آدم را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست یا محمد را صلی الله
علیه و آله و سلم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰى حقا بدرستی که آدمی یعنی
ابو جهل اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰى بجهت خود را دید بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت
حق تعالی فرو گذارد اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ الرُّجْعٰى بدرستی که بسوی آفریدگار تست بازگشت همه در آخرت و
آنجا اعمال بکار آید نه اموال توانگری که نه حالت چشم اهل کمال کدام مال نایب گوهرست و بعد از آن اعمال
آورده اند که ابوجهل بگفت اگر ببینم محمد را در سجده بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نماز میگزارد او را خبر کردند بشتاب بجانب آنحضرت روان شد و چون نزدیک رسید و بازگشت رنگ از روی او رفت

دل رنجه برا قوام افتاده گفتند تراچه می شود گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدها دهن باز کرده و مرغان
پر و بال یافته این خبر بحضرت رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه بربودندی او را و عضو عضو او را و این آیه نازل
شد أَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی تو آنرا که يَنْهَىٰ باز می دارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است صلی الله
علیه و آله و سلم إِذَا صَلَّىٰ بوقتی که نماز می گزارد أَرَأَيْتَ آیا دیدی إِن كَانَ اگر باشد بنده یعنی
از نماز عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا فرماید خلق را بِالتَّقْوَىٰ به پرهیزکاری او را از آن حال
باز توان داشت أَرَأَيْتَ تکرار از جهت تاکید است آیا دیدی إِن كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل مر
سخن حق را مطلقا وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانید از ایمان و برگردد از فرمان برداری که مستحق چه باشد از عذاب
أَلَمْ يَعْلَم آیا ندانسته است ابوجهل یعنی و دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ بآنکه او روی تحقیق خدای تعالی
يَرَىٰ می بیند قصد او را مر حبیب خدا را بزرگان گفته اند که در کلمه ان الله یری هم وعده مندرجست و
هم وعید یعنی ای زاهد پرستش نهانی کنی چند ترا ای فاسق توبه کن که می بیند ترا ای ترائی اخلاص ورز که
ترای بیند ای زاهد در خلوه قصد گناه مکن و ارکه ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست
گفتند چند گریه کنی خدای تعالی عفو است گفت هر چند عفو کند خجالت آنرا که او می دیده چگونه از خود دفع کنم
کریم که تو از سر کرم در گذری زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم بر خجالت درویش از آن بود در پیش
کرکرگناه بخشند شرمسار می مست آورده اند که نوبتی دیگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گزارد ابو
جهل رسید و گفت ای محمد ترا نهی کردم از نماز و آنحضرت او را تهدید بسیار داد و وعید ها فرمود ابوجهل گفت
وادی ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگ است و اهل مجلس من بیشتر اند آیه نازل شد که كَلَّا
حقا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ که اگر ابوجهل باز نایستد از ایذاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ
بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغ گوی خَاطِئَةٍ خطاکار و صفت
ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ گو بخواند ابو
جهل اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که بخوانیم ما زبانیه دوزخ برای او بردن بجهنم كَلَّا
نه آنست سخن که او گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده
کن بر دوام خدا را وَاقْتَرِب و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که اقرب اوقات بنده بحق
تعالی آن وقت که در سجده باشد این سجده چهاردهم است و در فتوحات این را سجده طلب قربت گفته

سُورَةُ الْقَدْرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه
خدای تعالی جهاد کرد و اصحاب متعجب شدند گفتند ما با این عمرها کوتاه چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی
این سوره را فرستاد که إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را که کتابیست بغیر مذکور دلالت بر شهرت و قدر او میکند



یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرموده و در وقتی مشهور که خانچه گفت
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول در آن شب بوده یا نزول تمام قرآن در آن شب بوده از
لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در جهت العزه بسفره سپرده اند و روح الامین بمدت بیست و سه سال آیه آیه
و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرده اند تا بدانی که مَا لَيْلَةُ
الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی چه بلندی و شرفست که هر که در آن شب طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که
در آن واقع شود نزدیک خدای تعالی با قدر بوده و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در آن تفصیل کند هر کاری که شدنی
جهت که نفس را بران راه نبود یا بمعنی تنگیست که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری که بزمین آیند
لَيْلَةُ الْقَدْرِ شب قدر خَيْرٌ بهترست مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار شهر که غازی اسرائیلی در آن جهاد کرده
هر کسی با که وی یابد بطاعت بروز آرد و شب قدر بقول ابوحنیفه در سال دایر است و شیخ در فتوحات آورده
که من آن شب را در شعبان و در ربیع الآخر دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان
و در دهه اخر در شبهاء وتر باید و ار رشت و اصحاب شافعی بیست و یکم و بیست و سیوم را اختیار کنند و حنفیه
شب بیست و هفتم با عدد حروف لیلة القدر سه بار تکرار یافت و کلمه هی که از کلمات این سوره است
بیست و هفت است فی لیلة قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیاء
عبادت نه بیداری ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی
تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل با ایشان فِيهَا
در این شب مبارک و قول آنست که ملائکه فرود آیند ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح
گویند یا روح بنی آدم یا عیسی بموافقت ملائکه و در تیسیر حضرة خواجه محمد پارسا ذکر است که روح بنص اعظم
علیه و آله و سلم فرود آید و در بحایر که جبرئیل با فرشتهای که ایشان را از زبنیان علف آشنا بیت فرود
آیند و بجانبها مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت
قلب و اشک چشم بود برای شرف این شبست که ملائکه و روح بزمین آیند بِإِذْنِ رَبِّهِم بفرمان پروردگار
ایشان مِّن كُلِّ أَمْرٍ از بهر هر کار بزرگ که حق تعالی قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکه سَلَامٌ
هِيَ سلامتست از همه آفات شب قدر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا وقت دمیدن صبح

سُورَةُ الْبَيِّنَةِ مدنیة و هی ثمان آیات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از
مشرکان عرب مُنفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که آمد بایشان حجت روشن
رَسُولٌ فرستاده مِّنَ اللَّهِ از خدای تعالی که محمد است علیه و آله الصلوة و السلام يَتْلُو میخواند
برایشان صُحُفًا مُّطَهَّرَةً صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف فرمود برای تعظیم

بالکه جامع اسرار جمیع صحف فِيهَا در آن صحفها كُتُبٌ نوشتها قَيِّمَةٌ راست درست است یعنی
احکام و مواعظ مقصوده از این آیه آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی بدو توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ و متفرق
نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه و آله وسلم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده
اند کتاب را إِلَّا مِنْ بَعْدِ مگر از پس مَا جَاءَتْهُمُ آنکه آمد بایشان الْبَيِّنَةُ پیغمبر ایشان یعنی پیش
از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق او و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند و بعضی
کافر شدند وَمَا أُمِرُوا و امر کرده نشده اند اهل کتاب إِلَّا مگر لِيَعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستش کنند خدا
مُخْلِصِينَ پاک کنندگان لَهُ الدِّينَ برای خدای تعالی کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفَاءَ
میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر مامور شدند بآنکه بگزارند نماز مفروضه را باوقات
آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذَٰلِكَ و آنچه مامور شده اند بآن دِينُ الْقَيِّمَةِ
دین و ملت درست است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب
یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان عرب یعنی بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
باشند روز قیامت خَالِدِينَ جاویدان فِيهَا در آن أُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ ایشان
شَرُّ الْبَرِيَّةِ بدترین همه آفریدگان اند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند عملهای پاک و ستوده أُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ ایشان اند خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین همه آفریدگان
جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ
بوستانها اقامت تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها که بستانها آب روان شد
خَالِدِينَ فِيهَا پایندگان ایشان در آن بهشتها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است رَضِيَ اللَّهُ خشنود
باشد خدای تعالی عَنْهُمْ از ایشان و طاعات ایشان در دنیا وَرَضُوا و خشنود باشند ایشان
عَنْهُ از خدای تعالی بداده ثواب بیحساب بدیشان و ایشان را بجنتها و رادات و غایة الغایات
یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد رسانند     وارهنم کس از تو و ادی و مطلبم
مقصود ما ز دنیی و عقبی لقای تست ذَٰلِكَ آنچه مذکور گشت از جنت و رضوان لِمَنْ برای آن
کسانست که خَشِيَ بترسد رَبَّهُ از عقوبات پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید
سورة الزلزال مدنية وهي ثمان آيات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدن آن که مقدر است نزدیک نفخه اولی
یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ و بیرون آرد زمین أَثْقَالَهَا بارهای گران خود را
که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی بر اندازد از درون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا



و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عامست یعنی مؤمن و کافر آن زمان که بعد از فنا به این حال گو بیند چیست زمین را که
چنین جنبشهای خوش آشکارا میکند يَوْمَئِذٍ آن روز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال یا واضح آنست که خدای
تعالی ویرا بسخن آرد تا بگوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را از خیر و شر که بر وی آورده اند از طاعات و معاصی که از خلق
صادر شده است از عمال بِأَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَىٰ لَهَا امر کرد او را و دستوری
داد که خبر دهد از عملها و وقایع که بر روی او واقع بوده يَوْمَئِذٍ آن روز يَصْدُرُ النَّاسُ بیرون آیند آدمیان أَشْتَاتًا
پراگندگان یعنی گروه گروه و بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِيُرَوْا تا نموده شوند
أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را لقمه و کسره ای نان نواختی
و آن گفت این اندک چیز بسیار جزا باید کرد تا بران مزد دهند و دیگری گناه خود را خوار میداشت و میگفت مارا
بر نظره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق تعالی در شان ایشان فرمود که فَمَنْ
يَعْمَلْ پس هر که عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره مورچه خورد خَيْرًا نیکی يَرَهُ ببیند جزای آنرا
وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بوزن مورچه صغیره شَرًّا بدی يَرَهُ ببیند مکافات آنرا ابن
عباس فرموده که هیچ مؤمنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای تعالی بنماید عمل او را
درجات اما سیآت مؤمن را پاداش و حسنات او را افزوده و حسنات کافر را رد کند و بسیآت معذب سازد
ابن مسعود فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنرا جامعه فاذه گفته
عین المعانی آورده که صعصعة بن ناجیه که جد فرزدق بود بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت
از آنچه بر تو فرود آید بمن بخوان آنحضرت این آیه بر وی خواند گفت حسبی حسبی بس است مرا و کافیست
مرا چون کسی دانست که هر آن عرضه که بگذارد از حبه و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ کوچک فرو گذاشته
نخواهد بود بوقت خود دانسته هر آینه بحساب خود پردازد و گفته اند حاسبوا قبل ان تحاسبوا انتبه العبد
سازد     حساب کار خود امروز کن که فرصت هست     ز خیر و شر بنگر تا چه هست حاصل     اگر نشنید نکو یا
وقت بیغرض     فراغ وقت هست و نیرو هست     چو بیدار فراغت کو یا بزه
کن غرضایع با غنیمی وقت که فرصت عزیزاست الوقت سیف     حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منذر بن عمرو انصاری
با جمعی از صحابه بشب بفرستاد و خبر داد که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غاره کنید
فلان روز باز آمد ایشان را سجا نکرده بودند باز آمده بسبب آن بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده
بکمکه بگفتند که تمام آن سریه در راه بلیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده و این سخن بسمع مسلمانان
رسیده و اندوهناک شدند حق تعالی برای خوشی دل مؤمنان از حال آن سپاه خبر داد و این سوره فرود
سورة العاديات مكية وهي احدى عشرة آيات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْعَادِيَاتِ
سوگند باسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس زدن با آواز که صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ

نکره یا خوش باشی

یارا

پس برپرده آرنده که آتش از سنگ به سم های خویش بیرون آرند یعنی اسبان سنگ را به سم آتش زنند قَدْحًا آتش زدنی
فَالْمُغِيرَاتِ پس قسم به غارت کنندگان صُبْحًا در وقت صبح مراد اسبان غازیان است فَأَثَرْنَ پس برانگیختند
آن اسبان بِهِ بوقت صبح یا در آن نَقْعًا غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ پس میان در آمدند
بِهِ در آن وقت جَمْعًا گروهی از دشمنان دین إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که انسان لِرَبِّهِ
مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است و بخیل و گویند آیه در شان ابوحباب است ابو اللیث آورده
که نزد ابوحباب در یک عصر یگانه بوده اند مرکب در صفتی اشعث در طمع و ابوحباب در بخل و حاتم در سخاوت
قسم یاد میکنند که ابوحباب بخیلست و اندکی خیر و کنت اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت یاد نکند و
قدرت ای را به اهل حیث نگرد و آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده خود را بزند وَإِنَّهُ و بدرستی که خدای
تعالی عَلَى ذَٰلِكَ بر کفران و بخل او لَشَهِيدٌ هر آینه گواهست بجهت ظهور اثر آن از او وَإِنَّهُ و
بدرستی که انسان لِحُبِّ الْخَيْرِ برای دوستی مال لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است یعنی بخل او بغایت رسیده
شیخ الاسلام گفته که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند برای وارث منه که داغ حسرت بر دل
نهند ال مال که بیاران دهی گر بدهی به که بجا گذاشتنی نیز از ری شفقت ای حکیم بهر نهادن چنان
نوا از بهر خورده بود ای پسر برای نهاده چه سنگ وچه زر أَفَلَا يَعْلَمُ آیا نمیداند انسان که إِذَا بُعْثِرَ
چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود مَا فِي الْقُبُورِ آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ و ظاهر
کرده شود مَا فِي الصُّدُورِ آنچه در سینهاست یعنی با جان آرند و خیر و شر آشکار سازند جواب اذا
اینست که خدای تعالی جزا خواهد داد إِنَّ بدرستی که رَبَّهُمْ آفریدگار ایشان بِهِمْ باحوال
و افعال ایشان يَوْمَئِذٍ آنروز رستخیز لَخَبِيرٌ هر آینه داناست و بر جزا دادن تواناست
سورة القارعة مكية وهي احدى عشرة آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ
روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرده ترا تا بدانی که مَا الْقَارِعَةُ
چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول و هیبت يَوْمَ روزی که يَكُونُ النَّاسُ
باشند مردمان از شدت رستخیز كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانه پراکنده چون غوغای ملخ که بهم برآیند
و بالا میشوند وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگین زده
شده بکاه غایبی یعنی کوهها در تفرق اجزا و نظاره آن در هوا بشابه پشم رنگین زده باشد که رنگ در پشم اثر
کند و در روز زود متفرق و منتشر گردد فَأَمَّا مَنْ پس اما هر که در آنروز ثَقُلَتْ گران باشد
مَوَازِينُهُ ترازوهای عملهای او یعنی حسنات او بر انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ پس او فِي عِيشَةٍ
در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده وَأَمَّا مَنْ و اما آنکه خَفَّتْ سبک بود مَوَازِينُهُ ترازوی
کردار او بآنکه حسنه ندارد و یا راجح است سیآت او بر حسنات فَأُمُّهُ پس جای او هَاوِيَةٌ هاویه است



و آن درکه باشد زیر زمین جهنم که وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا کرده ترا که مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ
آتشی بنهایت رسیده در سوزش و گدازش سورة التكاثر مكية وهي ثمان آيات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند
بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند بیا
مرده و زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به سه خانه و اوده حق تعالی این سوره را فرستاد
که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را تفاخر کردن به بسیاری قوم حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا بجایی که آمدید
بگورستانها و مردها را شماره کردید و گفته اند معنی آیه اینست که مشغول شدید به تکاثر اموال و اولاد و مستغرق
امور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر كَلَّا نه چنین باید کرد که عمر صرف دنیا کردن و از
آخرت غافل شدن سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ
ثُمَّ كَلَّا پس حقا که سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید جهت خطای رای خود را بوقت نشور
كَلَّا نه چنانید بلکه بزنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید
عِلْمَ الْيَقِينِ دانستنی درست بیگمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرة و مکاثرة لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ
بخدا که بخواهید دید دوزخ را اول از دور در وقتی که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر آینه بخواهید
دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم بی شک وقتی که بآن در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه پرسیده
شوید يَوْمَئِذٍ آنروز بوقت حساب عَنِ النَّعِيمِ از نعمتها که بدان مشغول شده بودید و از عبادت باز
مانده بود خطاب مخصوص است بهر که دنیا باز داشته او را از کار آخرت و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آنست
که عام دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد و بعضی نعیم تخصیص کرده اند بآب سرد
رطب با سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا بتخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغت
فراغ دلست و بهره تن چو بیداه فراغت کو ای بزه و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید
چه نعمت بزرگ از خدا که در نعلین پاس داری این نعمت فرض العین سورة العصر مكية وهي
ثلاث آيات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که ابوالاشد بن مرصد بن با
گفت زیان کردی که دین پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار
نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان
کند حق تعالی موافقت صدیق را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا به روزگار که مشتمل
بر اعاجیب بسیار یا بنماز عصر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر نوای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم إِنَّ
الْإِنْسَانَ بدرستی که ابوالاشد بن یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ در زیانست إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه

که ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردار های پسندیده کرده اند وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ
بعمل راست و درست که اقامت بطریق حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را
بِالصَّبْرِ بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایه است از حال ابی جهل و
آمنوا ایما کند بسبقت صدیق وعملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق وتواصوا بالحق حالست از سیرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام وتواصوا بالصبر مخبرست از کیفیت ذی النورین سورة الهمزة مکیة و هی
تسع آیات بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که اخنس بن شریق عیب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم میگفت در حضور ولید مغیره و غیبت آن حضرت میکرد حق تعالی در باره
ایشان فرستاد که وَيْلٌ وای لِكُلِّ مر هر هُمَزَةٍ عیب کننده لُمَزَةٍ غیبت کننده را یعنی کسی که
طعنه زننده باشد و بدست و چشم اشارت کند الَّذِي آنکسی که جَمَعَ گرد کرد مَالًا مال را وَعَدَّدَهُ
و شمرد آنرا باشمارها آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ می پندارد أَنَّ مَالَهُ که مال او أَخْلَدَهُ جاوید خواهد
ساخت او را در دنیا كَلَّا نه چنانست که او می پندارد لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه
آن نام درکه ایست از دوزخ که هر که در آن افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا
تا دانی که مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللهِ آتش خدای تعالی الْمُوقَدَةُ برافروخته شده یعنی حق
تعالی آنرا بقدرت خود برافروخته و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند الَّتِي آن
آتشی که تَطَّلِعُ برآید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها و تخصیص این آتش بدل که افئده
که دل محل عقاید ناشایسته و منشاء اخلاق ناپاکست إِنَّهَا بدرستیکه آن آتش یعنی نگاه آن عَلَيْهِمْ
بر کافران مُؤْصَدَةٌ فرو بسته شده است فِي عَمَدٍ در ستونها مُمَدَّدَةٍ دراز یعنی در آن درکه دربسته اند
و ستونها برآن زده و محکم ساخته که هرگز نتوانند گشود و این کلام اشارتست بصفا و خلود ایشان در آتش
صاحب کشف الاسرار گفته که آتشی که بدل راه یابد آتش محبت حسین منصور حلاج رحمة الله فرموده
که صفا و سال آتش نار الله الموقده در باطن ما زده تا تمام سوخته شد نگاه شرری از شعله انا الحق برون
جست و در آن سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوز من خبر دهد
ای شمع بیا تا من و تو زار بگرییم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند سورة الفیل مکیة و هی خمس
آیات بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ در کتب سیر بنقل آمده معتبر مذکورست که
ابرهه صباح که از قبل نجاشی والی یمن بود در صنعا مسجدی دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه
می شدند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است و از غیرت در حرکت آمده داعیه کرد که در
مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسایی ساخت
قلیس نام و در و دیوار آنرا بجواهر مرصع و مزین گردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن



تکلیف نمود و این صورت اگر چه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه
مشغول شده رخصت مجاورت یافته بود و شبی آن محرب را بحدث آلوده ساخت و آوازه این خبر در آفاق
و اقطار منتشر گشت و طبایع مردم از اطراف آن متنفر شد ابرهه از این حال متغیر گشت لشکری جمع کرد و با فیلان
قوی هیکل جهت انتظار بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه گشت و پیل محمود را که بعظمت جثه بنیاد کوه پاره
بود بهیکل قوی راست چون کوه قاف چو شبرغزین چابک اندر مصاف با خود برد و چون حوالی کعبه
معظم آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روزی لشکر بر نشانده
و پیلان را بر انگیخت روی بمکه نهاد و پیل محمود یا روی از دیوار شهر بگردانیده متوجه لشکرگاه شده و هرچند پیل بان
کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشده و پیلان دیگر بجهة اعراض او از آنجا پیش نمیرفتند ابرهه در این
حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر میکاشتند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا
جوق مرغان سیاه با کرد و نها سبز بدید آمدند و حمله آوردند بر آن لشکر و سنگ باران کردند و بکشتن قوم ابرهه
مشغول شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ آیا ندانستی که كَيْفَ چگونه فَعَلَ کرد رَبُّكَ
پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت
و نگردانید كَيْدَهُمْ کر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ
و فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان از طرف ساحل دریا طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ گروه گروه و منقار
ایشان چون منقارهای مرغ و چنگالهای ایشان چون چنگال سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز
بودند با منقار زرد تَرْمِيهِمْ می افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ بسنگها مِنْ سِجِّيلٍ از سنگ گل یعنی
گل سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای تعالی ایشانرا بدان سنگها كَعَصْفٍ چون برگ کاه
مَأْكُولٍ خورده شده یعنی خورده در آن افتاده و تباه گرده کنایتست از استیصال ایشان آورده اند که هر
سنگ داشت یکی در منقار و دو در چنگالها بر پای و بر هر عضو که برسیدی کافر زود به یکدیگر از جانب دیگر بیرون رفتی
و بر هر سنگی نام یکی از آن ملاعین که بسبب خرابی آن خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفت خود را
به پیش نجاشی انداخت و از کیفیت واقعه رفتی آن سنگ که بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر در منقار
داشت و ملازم او بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پر زد از یکدیگر و ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی
از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که صحیح ترا از انرا هلاک ساختند ابرهه را در این حال نظر بر آن مرغ افتاد
گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر نام او بر سرش افکند و در نظر نجاشی
هلاک شد و از این صورت آیه عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت نوشت خانه شد به بر جریده دهر
خفرتها فاعتبروا یا اولی الابصار سورة القریش مکیة وهی اربع آیات بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم

کشنده‌ی وحوش وانشدی وقریش باجمع روایت لقب نضر بن کنانه است و هر کس از ولد او بود و بعضی
میشود قریشی است و بعضی از علمای انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک که جد نضر باشد پس
حق تعالی برای اثبات نعمت بر ایشان سوره فرستاد و گفت شگفت نماید و متعجب شوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
برای پیوستن قریش با یکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ و
تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که مر ایشان را این نعمت و این حرمت داده‌ام و
ایشان از پرستش من به پرستش اصنام مشغول شده‌اند فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ
خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِي آن خداوندی که أَطْعَمَهُمْ طعام داد ایشان را
بدین دو رحلت و بیرون کرد مِنْ جُوعٍ از جوع و گرسنگی وَآمَنَهُمْ و ایمن کرد ایشان را بجهت این حرم
محترم مِنْ خَوْفٍ از ترس آنکه در حوالی که مانده و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند سورة الماعون مکیة
وهی سبع آیات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مفسران بر آنند که جمهور اول این سوره در
شان کافرانست و نصف آخر در باره منافقان آورده‌اند که ابوجهل تکذیب قیامت کردی و هر که وصی
یتیمی بودی او را بوقت طلب طعام و کسوه از مال خود براندی و پیوسته مردم را از اتفاق باز داشتی حق
تعالی فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی تو و دانستی الَّذِي آنکس را که يُكَذِّبُ تکذیب میکند بِالدِّينِ
روز جزا که یوم الدین است و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذَٰلِكَ پس او الَّذِي آنکس است که يَدُعُّ
الْيَتِيمَ بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میراند و گفته‌اند که ابی سفیان با ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از او
نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق تعالی او را مذمت میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ و تحریض نمیکند و رغبت
نمی‌نماید اهل خود را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ برای طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را
میگذارد که بدهد بلکه از احسان منع میکند چون از کرم منع بود بر کرام منع کند از کرم و دیگران
سند نخواهد و کرم را بانجام حسن نگذارد و کسی را بانجام پس در شان منافقان میگوید فَوَيْلٌ پس سختی
عذاب لِّلْمُصَلِّينَ برای نمازگزارندگان ریایی یعنی ابن ابی و اصحاب او که منافقان بودند الَّذِينَ هُمْ
آنانکه ایشان عَن صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حساب بگیرند و
جز بحضور مردم نگذارند و مراد آنست که اهل نفاق در خلوه پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرایط و آداب
بگزارند [illegible] و رخصت آن نماز که در چشم مردم گزاری و مراد الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان يُرَاءُونَ
ریا میکنند در کردار خود و باید ستایش مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی بمستحقان
نمیدهند و گفته‌اند ماعون متاع خانه است که مردم یکدیگر را بدان معونه کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و
قول آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سورة الکوثر مکیة وهی
ثلث آیات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله



علیه و آله وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد و زمانی سخن گفتند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر
خاست و عاص بمسجد درآمد جمعی صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از او پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این
ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از او عقب نخواهد ماند این خبر بحضرت رسید
دل مبارکش اندوهناک شد حق تعالی برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که إِنَّا
أَعْطَيْنَاكَ عطا کردیم ترا الْكَوْثَرَ بسیاری از خیرات این لفظ فوعل [illegible] و کنایه است از کثرت
یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته‌اند که کثرت
ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت
در احادیث مرویست آمده که بالای آسمان هفتم جایی دیدم و در لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لولو و زبرجد و
مرجان بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این جوی کدام جویست گفت کوثر است که حق تعالی بتو
عطا فرموده حوضهای او از زر است و مجرای او بر [illegible] یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف
و حدیثی دیگرست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیره ماهی [illegible] است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از [illegible]
و کوزه‌های آن [illegible] شمار ستارگان هر که ازآن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات گفته که کوثر معرفت
بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا
از تشنگی جهالت ایمنست و این معنی خاصه حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم و کمل اولیا را از آن
حضرت فَصَلِّ پس نماز گزار لِرَبِّكَ برای پروردگار خود خالص از برای رضای او وَانْحَرْ و اشتر قربان
کن برای خدای تعالی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر
و آن موضع قلاده است از سینه و گفته‌اند مراد نماز عیدست و قربان کردن بعد از آن إِنَّ شَانِئَكَ بدرستیکه
دشمن تو یعنی عاص بن وایل هُوَ الْأَبْتَرُ اوست دم بریده و منقطع از خیر و از نسل و ذریه اما ترا ذریه
بسیار و حسن صیت و استمرار آثار فضل [illegible] تا روز شمار باقی خواهد بود آثار اقتدار تو تا حشر متصل
[illegible] سورة الکافرون مکیة و هی ست آیات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن مطلب [illegible] پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم پیغام بدان حضرت رسید
و منتظر [illegible] جبرئیل نازل شد بدین سوره قُلْ بگو ای رسول برگزیده يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ در جواب ایشان که
[illegible] خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لاجرم فرمود
که با ایشان بگوی که لَا أَعْبُدُ نخواهم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آنچه شما میپرستید آنرا یعنی بتان را وَلَا
أَنتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در حال مَا أَعْبُدُ آنچه من میپرستم که خالق عبادت وَلَا
أَنَا و نیستم من عَابِدٌ پرستنده در حال مَا عَبَدتُّمْ آنچه شما پرستش میکنید آنرا وَلَا أَنتُمْ و نه

عابدون پرستندگان در استقبال ما أعبد آنرا که من پرستش میکنم لکم دینکم شما را دینکم کیش شما
که بر آن معتقداید و دست باز نخواهید داشت ولي دين مرا دین و آیین من که بر آنم و نخواهم گذاشت،
یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی جزا نیز می آید و این آیه بآیه سیف منسوخ شده
ابن عباس فرموده که در قرآن سوره غیظ تر بر شیطان سخت‌تر و صعب‌تر از این سوره نیست زیرا که توحید محض و ثواب خواندن آن
ثواب ربعی از قرآنست سورة النصر مدنية وهي ثلث آيات بسم الله الرحمن الرحيم
اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کرده خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش والفتح وفتح که فتح مکه و فتح
سایر بلاد است یا ورأيت و ببینی تو ای رسول برگزیده الناس مردمانرا که یدخلون در می آیند
في دين الله در دین خدای که اسلامست افواجا گروه گروه چنانچه بعد از نزول این سوره قبایل و وفود
بود از جوانب و اطراف چون بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی البکا و بنی هلال و غیر ایشان از آنجا و اطراف
بخدمت آنحضرت آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند فسبح پس تنزیه کن خدا را تنزیهی مقترن بحمد
ربک بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده و از عایشه منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم
که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن یا برای خدای
تعالی واستغفره و آمرزش طلب از او یعنی هضم نفس و استقصار امل و گفته اند استغفار کن برای امت انه
خود انه بدرستی که خدای تعالی كان هست توابا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند
که نزول این سوره قبل از فتح که بوده و در این سوره خبر وفات آنحضرتست و در وقتی که نازل شد و پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم بر خواند عباس بگریست و چون آنحضرت دید فرمود که چرا میگریی گفت خبر دادند ترا از رحلت
تو فرمود که چنین است که تو گفتی و آنحضرت بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمده
اینست و صحابه این سوره را سورهٔ توديع میگفتند و در کشاف آمده که چون این سوره فرود آمد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم فاطمه را طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند بمن
نامه رسید از آن جانان بهر مراجعت بسم عزم رجوع میکنم رخت بعرش می برم فاطمه بگریست و آنحضرت فرمود
که گریه مکن که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس فاطمه باز خندید سورة ابي لهب مكية وهي
خمس آيات بسم الله الرحمن الرحيم چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
آنحضرت بکوه صفا برآمد و ندا کرد که یا صباحاه و همه قریش نزد آنحضرت جمع شدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم
بانکه در پای این کوه جمعی آمده اند که بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت میگشایند مرا در آن تصدیق میکنید
باتفاق گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست
و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت افکند
در همان حال حق تعالی فرستاد که تبت هلاک و تباه بود يدا ابي لهب هر دو دست ابی لهب که سنگ



برداشته خواست که بر حبیب من زند و هلاک کند ابی لهب عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و عبد العزی نام داشت
و بواسطه معادات با آنحضرت بر او نفرین و لعنت واقع شده و بعضی معنی آیه بر این وجه گفته اند که ناچیز باد و تباه
و آخرة او وتب و هلاک شد و ناچیز گشت خبرست بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این شنید و گفت اگر
آنچه برادرزاده من میگوید حقست مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را آیه آمد که ما اغنى دفع نکند
عنه از او خاصیت این نفرین و لعنت را ماله خواسته او یا مال او وما كسب و آنچه کسب کرده
یعنی فرزند او عتبه یا او مکسوب اوست از ارباح تجارات و منافع معاملات سيصلى زود باشد که
در آید نارا بآتشی ذات لهب بازبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخست وامرأته و زن او ام
جمیل اخت حرب خواهر ابوسفیان نیز باو در آید حمالة الحطب بردارنده و کشنده هیزم و آنچنان
بود که ام جمیل در همسایگی آنحضرت خانه داشت روزها پنهان خار و دستهای خشک جمع کردی و شب آورده
در سر راه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ریختی تا خاری بر دامنش آویزد یا در پایش خلد و آنحضرت که بنماز
بیرون فرمودی آنها را از سر راه بر گرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگیست که با من میکنید
می ریخته در ره تو خار و باسمه چون گل شکفته بود گلستان تو همه و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی
که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد
میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کور بخت و خجل
و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب
جرم بود که بجهت معادات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بار گناه بر دوش برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم
میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب بود روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردنش بود
آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از پس او از سنگ فرو کشید رسن در گردنش بماند خبه شده
و بدوزخ رفت و حق تعالی خبر داد که في جيدها در گردن او حبل رسنی من مسد از لیف
خرما که هیزم برآن بسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخست که در روز قیامت در گردن او بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص مكية وهي اربع ايات بسم الله الرحمن الرحيم

جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که بپرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده که گروهی از
یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز
و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قل بگو
در جواب ای محمد که آنکس که او را می باید پرستید هو الله احد اوست خدای یگانه متوحد بذات و منفرد
بصفات الله الصمد خدای که بی نیازست از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است
که هرگز فانی نشود و ماوردی آورده که صمد آنست که هرچه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی الرضا
علیهما السلام نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او ناامید باشد کمالش ره عام اندیشه بست

خود وابسته ازاین اندیشه بگسل لَمْ يَلِدْ نزاد کسی را و یهود بود که گفتند عزیر پسر اوست وَلَمْ يُولَدْ
وزاده نشده از کسی رد نصاری است که گویند عیسی پسر مریم خداست وَلَمْ يَكُن لَّهُ و نیست و نبوده و
نخواهد بود مر او را كُفُوًا همتا أَحَدٌ هیچ یکی رد مجوس است و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست
و بیان فاشا شیخ ابوعلی رودباری گفته که شرک وا ایست بر عدد و تقلب و وقت و معلول و شکل و ضد حق تعالی
نفی عدد و کثرت کرده از ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و تغیر فرموده به الله الصمد و علت و معلول را نفی نمود
بلم یلد ولم یولد و اشکال و اضداد را نفی کرده به ولم یکن له کفوا احد و ازان جهت که او را سورهٔ اخلاص
گویند محققان گفته اند توحید نفی وجود مماثل در ماهیت و مشارکت در قوة مقصور تواند بود و مماثل در ماهیت و مشارک
در قوة یا متاخر باشد در رتبت معلول مثل ولد یا متقدم و در آن بمنزلهٔ علت مثل والد و یا محیث؟ و اردو ... مثل
مثل کفو پس بنفیه قاعدهٔ توحید که قل هو الله احد تقدیم یافت به لم یلد که مقتضی نفی صنف اولست و لم یولد که
اقتضاء نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیوم است تمام شد و شیخ جمال الدین ساوی
گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست
که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که مثلی مانند بود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو
دارد و چون بنده گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از کفار فلاسفه بر گشت و چون گفت احد از ثنوی ...
برآمد شود و چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری
کرد و چون لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان بیزار شد و بعضی گفته اند که مراد از کلمهٔ هو بهره گیرد و ارواح از
ذکر کلمهٔ الله ابتهاج یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد
و لم یولد متنعم گردد و شخص از تعین؟ و لم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو قسم العاشقان و لفظ الله بهرهٔ
دانش وران نام احد حظ محبان گشتار الصمد نصیب عارفان کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلانست و
و لم یکن له کفوا احد ازان عامهٔ مؤمنانست هر که بر هو رسید واصلست و هر که الله را داند عالم و عارفست و هر که
احدیت دریابد محبست و هر که صمدیت بشناسد عارفست و هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست و هر که لم یکن له
کفوا احد را تصدیق نماید مؤمنست و هر که بدین معانی راجع کند موحد خالص است و شمهٔ از خصایص این سوره
در تفسیر جواهر باز توان یافت

سورة الفلق مکیة وهی خمس آیات بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بود دختر لبید بن اعصم یهودی از او
بحیله بسیار از شانهٔ دانی؟ آنحضرت و دندانه چند از شانه ای بستند و بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در چاه
ذروان زیر سنگی نهادند جبرئیل آنحضرت را خبر کرده پیغمبر علیه الصلوة والسلام علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را
از چاه بر آورد که بر آن یازده گره زده بود حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیه و جبرئیل که قراءت کرد بهر آیتی عقدهٔ
از رسن بگشود و عقبة بن عامر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود انزلت المعوذتان



مثل المعوذتین قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزیست که شکافته
شود چون حب یعنی دانه و نوا یعنی استه جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب از عامت؟
و در دریغ؟ ابر هم شنید ... آن پناه باید گرفت مِن شَرِّ از بدی مَا خَلَقَ آنچه آفریده است از
ذوات انس و جن و سباع و بهایم و هوام وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ و از شر شب تاریک إِذَا وَقَبَ چون در آید
ظلمت او بهمه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که علل کثره اسقام است
و طلوع آن وقت غلهٔ امراض و آلام وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر بگویند و
بدمند فِي الْعُقَدِ در گرهها مراد دختران لبید بن اعصم یهودی اند وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حاسد إِذَا
حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشیده نماید ضرر آن بجز بر او نرسد و از یهود ...
که با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسد داشتند و ختم کرده این سوره بر حسد که بدترین خصلتهاست زیرا
چیزی نبوده که اگر در عالم از حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بدان شدی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد
حسد ابلیس بود بر آدم و اول گناهی که بر زمین ظاهر گشت حسد قابیل بود بر هابیل
حسد آتشی دان که چون بر فروخت
حسود لعین را بآتش بسوخت
گر هم بصورت خدا بین شوی
حسد کی گذارد که حق بین شوی

سورة الناس مکیة و هی ست آیات بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ بگو أَعُوذُ پناه میگیرم
بِرَبِّ النَّاسِ به پروردگار آدمیان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ معبود بنی آدم مِن
شَرِّ الْوَسْوَاسِ از شر وسوسه کننده الْخَنَّاسِ پنهان شونده و وقتی که یاد خدای تعالی کنند عادهٔ شیطان
آنست که چون بنده خدا را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ
آنکسی که وسوسه بکند فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینه های مردمان مِنَ الْجِنَّةِ از جنیان وَالنَّاسِ و آدمیان
یعنی شیاطین الانس والجن و در لباب آورده که در این سوره پنج جای لفظ ناس واقع شده و معنی آن که رب
مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت دلالت بر آن و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است
بر آن و بثالث پیرانند و ایما آنکه معنی است از طاعت و عبادت مناسب آن و برابع صالحانند که وسواس مولعست
باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت میکند بر آن و محققان برآنند که عدد پنج که در آن
کلمه که آن احضرات خمس خوانند مخصوص است در اثر دلالت بر نهایت و تمامی دارد و ازین او را دایره گویند و در آن
اشارهٔ بانست که هر چند که او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را باز در او ضرب کنند الی غیر النهایه تمام پنج بصورت
اصلی باز آید و در نهایات آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا ... کونات که احاطه
عدد بکه بر پنج منقسم ... عضو منتهی شود و راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از اینها باز به پنج انتها یافته و هم
چنانکه در رجلین با عداد اصابع ظاهرست و در راس که بطرف علو طاقه چشم دارد تمام شد بحواس خمسه ظاهری و با
پنج حسی دیگر آراسته شده و مؤید این قول آنکه در معوذهٔ ثانیه که سورهٔ قرآن در منتهی میگردد پنج بار لفظ الناس

بکر یافته و در این عهد اسرار بی نهایت مندرج است و پاره سطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته والله علیم ۱۲۰۳
قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این دو حرف بس باشد یعنی
گوید بس ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الوجهین و از نوادر اشارات
آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی اشارة باین معنی نموده
اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین   یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس   حسبنا الله و کفی سمع الله لمن
دعا لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة والسلام علی سید اهل الهدی و آله الطاهرین

تمت التفسیر من مصنفات مولی الکامل والفاضل
العالم العامل مولانا حسین الکاشفی الهروی
رحمه الله فی شهور سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه
الهجرة النبویه علی ید العبد الفقیر
مرشد بن مسعود بن محمد علی
غفر الله لهم آمین
۲

ر۱۸۰۰